

مجموعه مقالات محمد عوض نبی زاده

مسائل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان و جامعه هزاره  
سال چاپ: زمستان ۱۳۹۰ هجری - شمسی

مجموعه مقالات محمد عوض نبی زاده

نویسنده: محمد عوض نبی زاده

تیراژ: ۱۰۰ جلد

سال چاپ: ۱۳۹۰

چاپ: شرکت هوپس گرافیک دیزاین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## به نام خداوند بخشاینده و مهربان

تقدیم به آنانی که به خاطر حقیقت و عدالت اجتماعی علیه استبداد رزمیدند و پر افتخار و پاک زیستند و با کار و پیکار خویش مخالفت و خصومت استبداد را به جان خریدند. به همه آنانی که تن شان در خاک خفته، ولی اندیشه های ایشان نمرده و کار نامه های شان از یاد نرفته اند. به آن همه کسانی که جانهای عزیز خویش را در راه بهروزی انسان های رنجدیده وطن به خصوص جامعه هزاره نثار و قربانی کردند. روان همه شان شاد باد

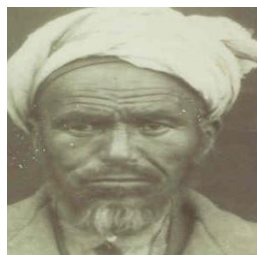
### خاطره ایشان گرامی باد:

پدر نویسنده، مرحوم کربلایی غلام نبی فرزند احمد علی ولدیت خیرالله، کمی از سواد برخوردار و پیشه دهقانی داشت، در سال ۱۳۵۱ ش در قریه نوی شاخه شاهی تگاب برگ علیای ولسوالی پنجاب بامیان وفات کرد و مادر نویسنده مرحومه گل بهار بنت حیدر کربلایی ولد نورعلی ولد فیض علی شهرستانی، خانم خانه بود که در سال ۱۳۵۴ ش در قریه پدری نبی زاده به رحمت حق پیوسته است. پدر و مادر مهربان او با رنج و زحمت فراوان و تلاشهای انسانی که خودها را برای پرورش و تربیه سه تن از پسران، هریک حاجی محمد اسحق، مرحوم محمد قاسم که بنام عوض علی نیز یاد می شد و پسر سومی محمد عوض نبی زاده و هفت تن از دختران شان هریک مرحومه مریم نبی زاده، مرحومه گلثوم نبی زاده، خورشید نبی زاده، فیروزه نبی زاده، فاطمه نبی زاده، هواگل نبی زاده و مرحومه صدیقه نبی زاده وقف کردند، اما با وقار و مناعت نفس زیست نمودند.

روح و روان ایشان شاد و جای شان بهشت برین باد



عکس مادر نویسنده مرحومه بی بی گل بهار



عکس پدر نویسنده مرحوم غلام نبی کربلایی

## سپاس نامه:

برای نوشتن و تدوین این مقالات از همکاری و کمک همسرم حوا خداداد، پسرم محمد تقی نبی زاده، جمیله جان نبی زاده، صدیقه جان نبی زاده، راضیه جان نبی زاده، یاسمین جان نبی زاده و ثریا جان نبی زاده دخترانم مشکور و منت گذارم که صمیمانه زندگی دشوار فکری و تحقیقی مرا تحمل می کردند. خداوند کریم دل‌های شان را مملو از شکیبائی و عمل شان را پر از قناعت سازد و همچنان از حاجی محمد اسحق برادر و کربلائی محمد جواد برادر زاده نویسنده نیز ابراز سپاس می دارم که به خاطر چاپ کتاب من را تشویق و ترغیب نمودند. با اظهار سپاس محمد عوض نبی زاده



عکس یادگاری م.ع. نبی زاده با همسر و فرزندانش سال ۱۹۹۹ میلادی

## قدردانی و سپاس‌گزاری از دوستان:

کتاب مجموعه مقالات و نوشته‌های من که در سایت‌ها و ویلاکها و ماهنامه‌های بیرون مرزی کشور از چند سال به این طرف به نشر رسیده است. در مورد چاپ کتاب از نور محمد ابراهیمی که در دیزاین، آرایش صفحات، چاپ و پیدا نمودن چاپخانه کمک و همکاری مخلصانه و صمیمانه نموده از همه‌ای زحماتش قلباً سپاسگزارم و از ابراز نظر و مشوره‌های سودمند و تشویق‌کننده‌ای محترم حاجی توفیق ارزگانی که در اکثر مواقع از آن مستفید شده‌ام از صمیم قلب متشکرم و از محترمان هادی میران، انجینر سلطان حسین خان وزیر پلان‌پشین، میر محمد سلام خان میرزاد سناتور پیشین، حمزه واعظی و انجینر سخی ارزگانی نیز به خاطر تشویق من برای چاپ کتاب از ایشان ممنونم. همچنین از مطبوعه هوپس که با دلسوزی خاص برای چاپ این اثر همت گماشت در خور سپاس و یادآوری است و همچنان از محترم حصار علی جویا که در اصلاحات تکمیلی، توزیع و انتقال هر جلد کتاب اهتمام ورزیده است منت دار میباشم. گرچه من این مجموعه را نوشتم با چاپ این کتاب در عین آنکه آرزوهایم به واقعیت تبدیل می‌گردد و امیدوارم که برای خوانندگان محترم کتاب معلومات لازم را مطابق ضرورت و نیاز ایشان ارایه کرده بتواند.

با عرض حرمت و سپاس صمیمانه محمد عوض نبی زاده

## آثار و نگارش‌های محمد عوض نبی زاده:

از سال ۱۳۵۲ الی سال ۱۳۵۷ شمسی همکار قلمی مجله‌های ژوندون، میرمن و کمکیانو انیس منتشره شهر کابل بود که مقالات ترجمه شده از زبان آلمانی در آن‌ها به نشر میرسانید. از سال ۱۳۶۵ الی ۱۳۷۰ شمسی رئیس هیأت تحریر و همکار قلمی مجله‌های ملیت‌های برادر و مجله غرjestان منتشره وزارت اقوام و قبایل و شورای مرکزی ملیت هزاره بوده و مقالات تحقیقی و سیاسی وی در روزنامه‌های انیس، حقیقت انقلاب ثور، جریده بامیان و نشریه پیام وحدت منتشره شهرهای کابل، بامیان و مزارشریف نیز به چاپ رسیده‌اند. از سال ۱۳۷۹ شمسی به اینطرف مقالات وی در ماهنامه‌های بیرون مرزی ندای هزارستان منتشره آلمان، ماهنامه مشعل منتشره هلند، ماهنامه سپیده منتشره امریکا و ماهنامه طلوع نو منتشره بلجیم به نشر رسیده‌اند. مقالات تحقیقی و سیاسی او در سایتهای آریائی، مشعل، جنبش ملی، نیما، میهن، آریانانت، خاوران، سرنوشت، کاتب هزاره، مهر و همچنان در سایتهای فیفتا، کابل پرس، مردم هزاره، ترکیک پرس، ترکستان جنوبی، سمنگان، جام غور، غرjestان، وحدت نیوز، نمای نزدیک، افغان پن، کابل پن و کانون از فنلند نیز به نشر

رسیده است. یاد نامه کاتب نوشته مرحوم حسین نایل سال ۱۳۶۵ ش جبلی غرجستانی نوشته کاندید اکادمیسن شاه علی اکبر شهرستانی سال ۱۳۶۵ ش گل‌های کوهسار نوشته ناصر نصیب سال ۱۳۶۵ ش و زمزمه روستا نوشته ناصر نصیب سال ۱۳۷۰ شمسی که این کتب و رساله ها زیر نظر او و بر اساس توجه و تشویق شخصی و احکام نبی زاده از طرف ریاست نشرات وزارت اقوام و قبایل به چاپ رسانیده شده است و اداره مجله ملیت های برادر که شامل صفحات زبان های دری، لهجه هزاره گی، ازبکی، ترکمنی، بلوچی، نورستانی، پشه ای بود ماهوار تحت نظر وی به چاپ رسانیده میشد و بعداً در چوکات اداره مجله مذکور جرائید یولدوز به زبان ازبکی و گوراش به زبان ترکمنی، جریده سوب بزبان بلوچی در ولایات بلخ، جوزجان، نیمروز و جریده شنگنگ بزبان پشه ای در کابل به نشر میرسیدند.

رساله های بنام اتنوگرافی هزاره ها، لهجه مروج مردم هزاره نوشته م. ع. نبی زاده شامل دو جلد که حاوی بیش از سه هزار لهجه مروج هزاره گی، رساله معرفی ساختار قومی مردم هزاره هرکدام این سه رساله به تعداد سه، سه هزار جلد و کتاب اسناد جرگه سراسری ملیت هزاره دوازده هزار جلد در طی سال های ۱۳۶۵-۱۳۶۷ و ۱۳۶۹ ش در کابل به چاپ رسیده اند.

### کار کردهای فرهنگی و اجتماعی م. ع. نبی زاده:

گروه هنری موسیقی مردم هزاره به رهبری استاد صفدر توکلی، با عضویت دنبوره نوازان و آواز خوانان هریک، عبدالقدیر کریمی، امان الله یوسفی، حاجی بیگ بیگزاد و سکندر علی توله نواز، ایجاد شد و برای پنج نفر مذکور پنج باب اپارتمان در مکروریان شهر کابل توزیع گردید و سامان و آلات موسیقی عصری برای شان تهیه و جای مناسب بخاطر تر بیه شاگردان موسیقی هزاره گی در اختیار ایشان قرار داده شد. در نیمه سال ۱۳۶۴ شمسی، شورای مرکزی ملیت هزاره در کابل تأسیس و مجله ماهانه غرجستان ارگان مرکزی آن شورا در کابل به چاپ میرسید.

ماه سنبله سال ۱۳۶۶ شمسی جرگه سراسری ملیت هزاره به اشتراک بیش از یکهزار نفر در شهر کابل برگزار شد و ماه دلو همین سال طبق فیصله جرگه مذکور ولایت سرپل به صفت اولین ولایت هزاره نشین در شمال کشور تشکیل و در سال ۱۳۶۷ سمینار بین المللی سالگره فیض محمد کاتب هزاره به اشتراک دانشمندان داخلی و خارجی بخاطر معرفی این شخصیت فرهنگی و تاریخی در شهر کابل برگزار گردید. که در همه ای کار کردهای بالا نویسنده کتاب نقش اصلی و عمده داشته است. بر اساس مصوبه ماه جوزای سال ۱۳۶۶ شمسی بیروی سیاسی حزب د. خ. ا. کمسیون کار با ملیت



هزاره ایجاد شد که سلطان علی کشتمند عضو بیروی سیاسی ح. د. خ. ا و صدر اعظم پشین دولت جمهوری افغانستان بحیث رییس و محمد عوض نبی زاده، عضو کمیته مرکزی حزب و معین وزارت امور اقوام و قبایل به صفت منشی، رئیس و معاونان شورای مرکزی ملیت هزاره به صفت اعضای کمیسیون تعیین شدند. این کمیسیون بیش از صد تن از کادرهای ارشد مردم هزاره را به مقام های وزیر، معاونین وزیر، رؤسای عمومی مستقل، والیان، منشی های ولایتی حزبی، معاونین والی، منشی های حزبی شهری و نواحی، شهر داران و آمرین نواحی شهری، قوماندانان امنیه، آمرین حوزه های امنیتی در ولایات هزاره نشین، ولایات بزرگ و شهرکابل پیشنهاد که غالباً مقررری آنها در مقامات مذکور منظور شدند و به تعداد پنج تن به عضویت شورای انقلابی و یازده تن به حیث سناتوران انتصابی و ارتقا دوتن از افسران نظامی هزاره برتبه برید جنرالی را به رهبری حزب و دولت پیشنهاد که مورد پذیریش مقامات دولتی وقت در مقام های متدکره قرارگرفتند. با کوشش کمیسیون از سال ۱۳۶۴ الی ۱۳۷۰ شمسی بیش از دو هزار تن از جوانان هزاره برای تحصیلات عالی و مسلکی در ساحه ملکی و نظامی به کشورهای شوروی، چکوسلواکیا، بلغاریا، آلمان شرق، پولند و هنگری اعزام شده اند.



محمد عوض نبی زاده نویسنده کتاب در طی سالهای ۲۰۰۹ میلادی

## بنام خداوند بخشاینده و مهربان

خدایا چنان کن که پایان کار تو خوشنود باشی و ما رستگار

### پیشگفتار

هرگونه نوشتن آثار فرهنگی، قبل از همه به آرامش فکری و روحی نیاز دارد، اما متأسفانه مقالات حاضر تحت شرایط روحی نا مساعد و برخی مشکلات شخصی به نگارش آمده اند. این مجموعه مقالات برای آن نوشته شده است تا در شرایط مهاجرت لاقابل بخاطر آرامش وجدانی خودم و پاسخ به تشویق دوستان کاری انجام داده باشم. اطمینان دارم رویدادهای ناگواری که در کشور ما اتفاق افتاده است و یا تداوم یافته اند تمام انسان های با درد و با وجدان را تکان داده و آرامش شان را برهم می زند چنانچه می گویند: (زمینی بیشتر می سوزد که آتش روی آن است) واقعیت این است که ما با فرهنگ قبیله‌ای و استبدادی زندگی می کنیم. نمونه های رفتاری استبداد پذیری بر ما حاکم بوده، ریشه ها و مناسبات فرهنگ قبیله‌ای در باورهای سیاسی و اجتماعی ما وجود دارد و خشونت را در تمام ساحات زندگی خود تجربه می نمائیم. مخالف کشی و تمامیت خواهی نه تنها در تاریخ افغانستان، بلکه در زمان حاضر نیز در جامعه ما رواج دارد.

ما یک قربانی اجتماعی برای استبداد بوده ایم و اما استبداد خود یک پدیده اجتماعی است. سیاست، فرهنگ و مذهب در کشور ما با استبداد عجین شده است. در این مجموعه مقالات بگونه آشکارا، بیزاری از بی انصافیها، بیعدالتیها، جنگ طلبیها، تعصب و استبداد ابراز شده و از عدالت، صلح، امنیت، آزادی و حقوق انسانی و از ترقی و دموکراسی پشتیبانی گردیده است. این مجموعه پیام روشنی دارد و آن اینکه در هر مرحله راستی بر نادرستی، حق بر باطل، صداقت بر توطیبه، صلح بر خشونت و جنگ، انعطاف پذیری بر تعصب، عدالت بر بیعدالتی و استبداد پیروز میشود.

این مجموعه مقالات که به رسانه های جمعی و سایت های انترنیتی بیرون مرزی کشور چاپ و نشر شده است عمدتاً درباره خصوصیات تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه هزاره بحث و مذاقه صورت گرفته اند و در مورد ساحه جغرافیائی و سیاسی هزاره جات و یا هزارستان، تشکیل حکومتهای محلی خود گردان و نقش و سهم نمایندگان این مردم در تحصیل استقلال و جنبش های رهائی بخش ملی، قدامت تاریخی سرزمین و مردم آن در ادوار مختلف زمانی، معرفی چهره ها و شخصیتهای برازنده ملی جامعه هزاره و نقش آنان در مبارزات آزادی بخش ملی و در مبارزه علیه استبداد دولتهای

گوناگون در کشور، خصوصیات قومی، اتنیکی و زبانی جامعه هزاره نیز مورد بررسی قرار داده شده است.

در این مقالات درباره بیعدالتی و مظالم بی شماری که از طرف نظام های گوناگون بالای مردم هزاره صورت گرفته است روشنی انداخته شده است و همچنان برخی مقالات دیگر نیز درباره اوضاع سیاسی کشور به نگارش در آورده شده اند و امیدوارم خوانندگان گرامی از کمی و کاستیهای که در این مجموعه موجود است نویسنده را معذور دارند. این مجموعه از مقالات تنظیم شده که بشکل کتاب چاپ که مطالب آن از این قسمت آغاز میشود و خوانندگان گرامی میتوانند آنرا مطالعه نمایند.

و من الله توفیق

محمد عوض نبی زاده ماه فبروری سال ۲۰۱۲

## فهرست مطالب و عناوین مقالات

- پیشگفتار ..... ز
- چشم انداز مختصر درباره وطن عزیز ما افغانستان ..... ۱
- افغانستان فعلی: ..... ۴
- هزاره ها و میراث فرهنگی بامیان قربانی قرن‌ها افراطیت دینی، تبعیض، تعصبات قومی و نژادی شده است ..... ۱۸
- مظلوم و مغضوب واقع شدن مردم و سرزمین هزاره جات در ادوار گوناگون تاریخ ..... ۳۰
- پیشینه تاریخی مردم و سرزمین هزاره جات: ..... ۳۱
- پیشینه جغرافیائی و تاریخی بامیان: ..... ۳۳
- نظر مختصر و گذرا بر کابینه پیشنهادی افغانستان ..... ۴۸
- نقش انسان در ایجاد و تکامل فرهنگ ..... ۵۰
- اندیشه، عمل و شخصیت سیاستمدار ..... ۵۲
- تلاش برای گسترش تفاهم و یکدلی میان نیروهای وطن پرست و ترقی خواه ..... ۵۳
- هزاره جات یا هزارستان از دیدگاه و نظر مورخین ..... ۵۶
- معرفی مختصر یک‌دهه از مبارزین شاخص مردم هزاره در جنبشهای ضد استبدادی و استعماری ... ۶۸
- به مناسبت یادبود و گرامی داشت از هفتاد و هفتمین سال وفات مورخ بزرگ کشور علامه ملا فیض محمد کاتب هزاره ..... ۹۲
- هزاره جات منطقه کاملاً فراموش شده برای انکشاف در نیم قرن اخیر ..... ۹۹
- نقش و مقام مردم هزاره در دولت و جامعه طی دو و نیم قرن اخیر ..... ۱۰۸
- ساختار قومی و نهادهای سیاسی- اجتماعی مردم هزاره ..... ۱۲۲
- نهادهای سیاسی، دولتی و اجتماعی مردم هزاره در چند قرن اخیر ..... ۱۲۷
- کوچ اجباری و اثرات فرهنگی و اجتماعی آن بر جامعه هزاره ..... ۱۳۲
- متن صحبت محمد عوض نبی زاده در یازدهمین سالگرد مزارى شهید ..... ۱۵۱
- قتل عام مردم هزاره و معضله کوچیها در این ساحه ..... ۱۵۵
- تروریسم آثار باستانی و فرهنگی با دیدگاه هویت زدائی قومی جامعه هزاره ..... ۱۵۹

- یادی از مبارز قهرمان عبدالخالق شهید..... ۱۶۳
- سهام مردم هزاره در جنبشهای ملی و حفظ استقلال افغانستان..... ۱۷۱
- هزارستان نمادی از قلب پر تپش و استبداد زده افغانستان..... ۱۸۱
- سیاست غیر شفاف دولت کنونی برای حل معضله مردم هزاره با کوچی ها..... ۱۸۸
- دیدگاه خصمانه و نفاق افغانانهء فلم کابل ایکسپریس درباره مردم کشور..... ۱۹۶
- به مناسبت هفتادوچهارمین سالگرد شهادت عبدالخالق شهید- مبارز ضد استبداد..... ۲۰۲
- شهید مزاری نماد درد تاریخی و هویت ملی جامعه هزاره..... ۲۱۲
- برخی مقاله ها و ابراز نظرهای دیگر نویسندگان درباره جامعه هزاره را در ذیل مطالعه خواهند فرمود..... ۲۲۲
- کور خود و بینای دیگران..... ۲۴۶
- ختم برخی مقاله ها و ابراز نظر های دیگران..... ۲۵۵
- بزرگترین ها در جهان..... ۲۵۵
- تخریب بودا، با دیدگاه محو قدامت تاریخی جامعه هزاره..... ۲۵۷
- دیدگاه های متفاوت درباره رهبران و مبارزین ملی کشور..... ۲۶۵
- ضرورت تشکیل احزاب سیاسی سراسری در کشور..... ۲۷۲
- تشدید تهاجم مسلحانه کوچیها در مناطق هزاره نشین کشور..... ۲۸۵
- رمان گودی پران باز، بازگویی گوشهء از ظلم و ستم بر مردم هزاره..... ۲۹۰
- جوانان جامعه هزاره قربانیان اصلی بحرانها و تبعیض قومی در کشور..... ۳۰۶
- مردم هزاره قربانی تفاسیر عوامانه و نا همگون وحدت ملی در کشور..... ۳۱۵
- یادبود از نهمین سالروز قتل عام در بامیان بوسیله طالبان..... ۳۲۴
- تاریخچه مختصر بامیان:..... ۳۲۹
- بمناسبت بزرگداشت از هفتادو هشتمین سال وفات معلم جاویدان و ماندگار تاریخ افغانستان ملا فیض محمد کاتب هزاره..... ۳۳۰
- یازدهم سپتامبر یک روز سیاه و خونین در جهان..... ۳۳۷
- چشم انداز مختصر اعلام مذاکرات میان دولت و طالبان..... ۳۴۴

- روزنامه "اراده" هزاره ستیزی و بدبینی قومی را تلقین میکند ..... ۳۵۱
- رمان کاغذ پران باز مرویچ هزاره ستیزی و بدبینی قومی ..... ۳۵۹
- بی انصافی برای تثبیت اولویت ها و عدم توازن در تطبیق بازسازی ..... ۳۶۵
- دفن تابوت داعیه دار دموکراسی در پاکستان ..... ۳۷۴
- هویت تاریخی و اتنیکی جامعه هزاره در دراز نای تاریخ ..... ۳۷۷
- کوچیها، زخم خونین سیاسی بر پیکر مجروح هزاره جات ..... ۳۸۹
- طرح پیشنهادی برخی از تحصیلکردگان جوان، فعالان فرهنگی و سیاسی مستقل درباره حل معضله دیر پای افغانستان ..... ۳۹۶
- ضرورت گذار از تفکر تک قومی به اندیشه فرا قومی در افغانستان ..... ۴۰۴
- اهمیت جهانی و منطقوی جیوپولیتیک افغانستان ..... ۴۱۴
- عملکرد دوگانه و ناموفق هفت ساله دولت افغانستان ..... ۴۲۰
- قسمت دوم.. کوچی ها، زخم خونین سیاسی بر پیکر مجروح هزاره جات ..... ۴۲۸
- سرک شاه راه آسیائی فریب و بازی سیاسی دولت ها با مردم این مناطق کشور ..... ۴۳۴
- سابقه پلان احداث سرک شاه راه آسیائی! ..... ۴۳۴
- تکرار و تداوم جنایات نسل کشی و زمین سوخته طالبان کوچی نما در هزاره جات ..... ۴۴۳
- چهلمین سالروز وفات سید اسماعیل بلخی مبارز ضد استبداد فرخنده و گرامی باد! ..... ۴۵۳
- بهسود و دایمیرداد سرزمین سوخته و قتلگاه غارت و جنایات طالبان کوچی نما ..... ۴۵۷
- یازدهم سپتامبر و پیچیده گی اوضاع افغانستان ..... ۴۶۴
- نگاه گذرا بر نهضت ها و احزاب سیاسی معاصر افغانستان ..... ۴۶۹
- قسمت دوم... نگاه گذرا بر نهضت ها و احزاب سیاسی معاصر افغانستان ..... ۴۸۲
- قانون احزاب سیاسی ..... ۴۹۰
- طالبان کوچی نما با تهاجم در هزاره جات امنیت کشور را تهدید میکند ..... ۴۹۵
- هشتاد و دومین سالروز وفات علامه فیض محمد کاتب هزاره مورخ سترگ و بی بدیل تاریخ معاصر کشور خجسته و پر بار باد ..... ۵۰۴

- بیست و ششمین سالگرد وفات محمد ابراهیم گاو سوار یکی از پیشگامان نهضت دهقانی و ضد استبداد گرامی باد!..... ۵۱۳
- هفتاد و پنجمین سالگرد شهادت مبارز ملی عبدالخالق شهید گرامی باد..... ۵۱۹
- چشم انداز تاریخی تحمیل خشونت و ستم بر زنان کشور..... ۵۲۴
- به بهانه هفتمین سال تخریب پیکره های بودای بامیان..... ۵۲۹
- قسمت دوم... ضرورت گذار از تفکر تک قومی به اندیشه فرا قومی در افغانستان..... ۵۳۵
- تعطل دولت بخاطر ارتقای ولسوالی جاغوری به ولایت..... ۵۴۳
- پیشینه تجزیه نمودن واحد های اداری هزاره جات:-..... ۵۴۳
- شهید مزاری منادی برابری حقوق زنان در افغانستان!..... ۵۵۱
- مذاکره با طالبان، مبارزه علیه تروریسم جهانی را خدشه دار میسازد..... ۵۶۰
- قسمت دوم: عملکرد دوگانه و ناموفق هفتساله دولت افغانستان..... ۵۶۶
- بارک اوباما نمادی از دفن اندیشه نژاد گرایانه تاریخ آمریکا در قصر سفید..... ۵۷۳



## چشم انداز مختصر درباره وطن عزیز ما افغانستان

### سرآغاز سخن

یک دیپلومات اسکاتلندی که به عنوان اولین سفیر بریتانیا در سال ۱۸۰۹ به دربار امیر کابل فرستاده شد در گزارش خود اینگونه نوشت: «نامی برای کشورشان ندارند» که یک قرن پس از آن، افغانستان نام داشت از اینرو میتوان گفت «افغانستان توسط بریتانیا شکل گرفت، که در نتیجه رقابت و توطئه مشترک دو قدرت استعمارگر، بریتانیا و روسیه، در قرن نوزدهم و در همکاری دوره ای با طبقه حاکمه محلی بوده است. افسانه ها و داستانهای تأسیس کشور افغانستان بر پایه تاریخ مبارزه علیه استعمار روس و انگلیس پایه ریزی شده است. بر اساس این افسانه، لویه جرگه اتحاد قبایله پشتون ابدالی در سال ۱۷۴۷ تشکیل شد و اعضای آن تصمیم گرفتند پادشاهی خود را به رهبری احمد خان بنا نهند. پیش از آن قرنها بود که این سرزمین عرصه دعوای امپراطوری صفوی در غرب و امپراطوری مغول در شرق بود، دو امپراطوری که هریک مدافعان خود را در میان قبایل مزدور پیدا کرده بودند. اما در اواسط قرن ۱۸ این دو امپراطوری وارد مراحل سقوط پایانی خود شده بودند. در غیاب آنها، احمد شاه رهبری درانی ها را به عهده گرفت که به شکلگیری امپراطوری قبایله ای درانی از ایران تا هند انجامید.

حدود سیاسی افغانستان با تفاوت زمان گاهی در حوزه (کاشغر) و گاهی در ترکستان یا ماورالنهر و گاهی در ایران و گاهی در هندوستان سمت و سو داده میشود، بعضاً افغانستان با ممالک همجوار شمالی و غربی کشور واحدی تشکیل می کردند و گاهی به علت مداخلات اجانب از حدود افغانستان کاسته میشد و یا تجزیه میگردد. در قرن نوزدهم با انحطاط دولت ابدالی و استقرار دولت محمد زائی حدود افغانستان از هر طرف، مخصوصاً از جبهه شرق و جنوب تجزیه شده که شکل کنونی با این خط سیاسی و جغرافیایی فعلی بنام افغانستان را اختیار نمود و از سواحل بحر و سند عقب زده شد و محاط به خشکه گردید. در دوره شاه محمود ابدالی ولایت خراسان در شمالغرب افغانستان در سال ۱۸۰۳ میلادی بدست حکومت قاجاری ایران افتاد، قلعه اتک در کنار سند در سال ۱۸۱۲ میلادی به حکومت سند پنجاب گذاشته شد و ولایت ملتان در سال ۱۸۱۸ میلادی بدست حکومت سکها افتاد.

در دوره محمد زائی ها، ولایت کشمیر در سال ۱۸۱۹ میلادی بدولت پنجاب ملحق شد، ولایت دیره غازی خان در ۱۸۲۱ میلادی به پنجاب گذاشته شد و ولایت دیره اسمعیل خان در سال ۱۸۲۱ میلادی بدست سکها افتاد، ولایت پشاور را در سال ۱۸۲۳ میلادی سکها اشغال نمود، ولایت سند را

در سال ۱۸۴۳ میلادی دولت انگلیس گرفت، ولایت بلوچستان را در سالهای ۱۸۵۴ - ۱۸۵۶ میلادی حکومت انگلیس تصرف نمود، ولایت "مرو" را در سال ۱۸۸۴ میلادی دولت روسی تزاری اشغال نمود، علاقه های شامل ( فوشنج تاکوژک، کورم و لندی کوتل) در سال ۱۸۷۸ میلادی طبق معاهده گندمک از طرف امیر محمد یعقوب خان به حکومت انگلیس داده شد، ولایت (سوات، باجور، چترال و علاقه های ارنوی، وزیری، داورچاکی و چمن) در سال ۱۸۹۳ میلادی طبق معاهده دیپوند از طرف امیر عبدالرحمن خان به انگلیس ها داده شد، علاقه پنج ده در سال ۱۸۸۵ میلادی بدست دولت روسیه تزاری افتاد، ولایت سیستان قسماً در سال ۱۸۷۲ میلادی از طرف هیئت حکم انگلیس به ایران گذاشته شد. امان الله پس از به قدرت رسیدن در سال ۱۹۱۹، کوشید کشور را با معیارهای غربی آشنا کند و از بالا آنرا «مدرن» سازد، نظام سیاسی را دمکراتیزه کند و دولت را از دین جدا سازد. اما یورش های قبیله ای به رهبری مالکان زمین و خانها، که مخالف اصلاحات بودند، در پی اعلام «جهاد» «علما» به یک قیام سراسری تبدیل شد. در سال ۱۹۲۹، درحالیکه قدرت دولت رو به اضمحلال بود، شاه مجبور به تبعید شد و یکی از رهبران تاجیک بنام امیر حبیب الله کلکانی در کابل قدرت را به دست گرفت. نو ماه بعد، قبایل پشتون با کمک انگلیسها او را از قدرت برکنار و اعدامش کردند. از ۱۹۲۹ تا ۱۹۷۸ اعضای خانواده «مصاحبان» بر افغانستان حکومت کردند. ظاهر شاه، در سال ۱۹۳۳ در حالی که هنوز بیست سال نداشت بر تخت سلطنت نشست و بیش از سه دهه «سلطنت کرد نه حکومت». کاکاهایش تا سال ۱۹۵۳ قدرت را در دست داشتند حاکمیت مستقیم ده ساله او در سال ۱۹۷۳ که به بهانه «معالجه» به ایتالیا فرار کرد، پایان یافت که پسر کاکایش، داودخان، در یک کودتای غیر خونین قدرت را به دست گرفته و سلطنت را ملغی کرد افغانستان در دوره حکومت خاندان مصاحبان، یکی از فقیرترین کشورهای جهان باقی ماند. از آغاز شکلگیری، این کشور به قدرت اشرافیت پشتون متکی بود دولت کوشید با انتصاب پشتونها به پستهای حساس، نظام حکومتی را پشتونیزه سازد.

**افغانستان کنونی تحت تأثیر رقابتهای بین المللی در طی مدت تقریباً سه سده ای اخیر شکل گرفت و این سرزمین بارها توسط خارجیها اشغال و ساختارهای متفاوت قدرت را در داخل بخود اختیار نمود و در ابعاد گسترده ای تا هنوز بی ثبات و ناآرام باقی مانده است. در طی این مدت عوامل گوناگون خارجی، منطقه ای و داخلی در تغییر و دست بدست شدن و پهنه بدلیهای قدرت در افغانستان نقش معینی را ایفا نموده است و تا اکنون افغانستان موفق نشده است که از این مرحله دشوار و خونین رقابتهای جهانی و منطقه ای عبور نماید. گرچه رقابتهای میان قدرتهای ذیدخل خارجی**

ثابت ولی بازیگران آن متنوع بوده است، که میتوان این رقابتهای را در سطح بین المللی از طریق جنگ و اشغال و رقابت برای تحکیم نفوذ کشورهای منطقه و تشدید رقابتهای قومی و مذهبی در داخل افغانستان مشاهده نمود. افغانستان تحت تأثیر این سه حلقه ای خبیثه ای رقابتهای بین المللی، منطقی و داخلی که انواع گوناگون ساختارهای قدرت را تجربه نمود و در همه آنها به شکست مواجه گردید. در طول مدت تقریباً یک و نیم سده ای اخیر رقابتهای بین المللی در افغانستان از اشغال سرزمینی استعماری بوسیله استعمار انگلیس و روسیه تزاری، جنگهای سه گانه انگلیس و افغان و امضای قراردادهای مرزی گندمگ و دیورند آغاز شد، که در سه جنگ و اشغال از جمله دوره ای رقابت دو قدرت استعماری روس و انگلیس در ارتباط به ساختار و تحول قدرت در دوره ای سلطنت درانیها و بارکزاییها با جنگ و کشتار فرزندان دوست محمد خان بارکزایی همراه بوده است و حکومت نو ماهه ای امیر حبیب الله کلکانی که با اعدام او بازگشت سلطنت دودمان محمد زائیهها بار دیگر امکان پذیر گردید.

دوره اشغال افغانستان بوسیله اتحاد شوروی، با تشدید رقابتهای ایدئولوژیک قدرتهای شرق و غرب برهبری آمریکا و اتحاد شوروی در هنگام جنگ سرد و دوره ای سلطنت محمد زائیهها و جمهوری تاجدار سردار محمد داود با جابجایی قدرت در درون خاندان شاهی که بساط سلطنت را برچید و جمهوری فردی ناسیونالیستی پشتونگرا را به وجود آورد و جمهوری دموکراتیک خلق نورمحمد تره کی، حفیظ الله امین، ببرک کارمل و نجیب الله که علیه یکدیگر کودتا کردند و داکتر نجیب الله بوسیله طالبان در مقر سازمان ملل متحد کشته و جسدش بدار کشیده شد. دوره ای بعد از جنگ سرد دولت اسلامی برهان الدین ربانی، امارت اسلامی طالبان و دولت کنونی حامد کرزی برآمده از توافق "بن" را دربر میگیرند. اما مشخصه ای این هر سه دوره رقابتهای بین المللی تحت تأثیر جابجایی قهرآمیز قدرت، در درون دودمان سلطنتی و یا احزاب سیاسی با کشتار و حذف فیزیکی رهبران قبلی در داخل افغانستان همراه بوده است.

دوره ای جدید بعد از اشغال آمریکا و ناتو بخاطر نگاه به آینده اقتصادی جهان و قطب بندیهای جدید جهانی قدرت و رقابت میان آمریکا، اروپا، چین و روسیه را در سطح بین المللی احتوا مینماید و در رقابتهای منطقه ای میان هندوستان و پاکستان، رقابت سرزمینی بر محور بحران کشمیر تمرکز یافته که افغانستان برای پاکستان تأمین کننده عمق استراتژیک در مقابله با هندوستان بحساب میآید. در حالیکه رقابتهای میان ایران و عربستان سعودی و ایران و پاکستان ماهیت ایدئولوژیک دارد. ولی در مسیر رقابتهای منطقی نقش پاکستان بر سرنوشت افغانستان دائمی به نظر میرسد. مخالفت و دشمنی اقوام تاجیک، هزاره و ازبک با پاکستان، بیشتر این کشور را به این نتیجه رسانیده است که یگانه راه تأمین منافعش در افغانستان استفاده ای ابزاری از اقوام پشتون برضد دیگران است چون

پاکستان نه دوست طبعی پشتونها است و نه دشمن تشنه بخون اقوام غیر پشتون، بلکه پاکستان در صد تأمین منافع استراتژیک خود در افغانستان است تا از هر راهی ممکن منافعش را تأمین نماید. تحولات احتمالی در دایره ای قدرت کنونی در افغانستان از طریق رقابتها میان نیروهای داخلی، منطقه ای و بین المللی هنوز هم ادامه دارد و با تداوم همین رقابتها است که چگونگی پایان اشغال سوم خارجی را رقم خواهد زد و ساختار جدید قدرت از میان کشاکش همین رقابتها به بیرون کشیده خواهد شد که با این حال ساختار آتی قدرت را در افغانستان وضعیت نظامی آمریکا و چگونگی خروج ناتو و نیروهای آمریکائی از افغانستان تعیین خواهد کرد، به احتمال زیاد ساختار آینده قدرت مشروعیت خود را از اجلاس "بن" دوم با توافق بین المللی، منطقه ای و داخلی دریافت خواهد نمود. ولی قدرت خارجی جدید در افغانستان خردگرانه تر از دو قدرت سابق اشغالگر است چون ناتو در نظر دارد تا از تجربیات شکست خورده انگلیس و شوروی در افغانستان استفاده کند و راه دومی غیر از پذیرش شکست نظامی را به تجربه بگذارد. این که چگونه چنین اتفاقی خواهد افتاد به عوامل بسیار گوناگونی جهانی، منطقی و داخلی بستگی دارد که تا اکنون مشخص نشده اند.

### افغانستان فعلی:

شکل و شمایل فعلی کشورمان بنام افغانستان که در جنوب غربی بخش مرکزی آسیا واقع شده، افغانستان با داشتن ۶۵۲۸۶۴ کیلومتر مربع مساحت بعد از کشورهای چین، ایران و پاکستان چهارمین کشور بزرگ در منطقه میباشد. شمال و جنوب غرب افغانستان مناطق خشک و هموار و در جنوب آن نزدیک به مرز پاکستان دشتهای ریگزار موقعیت دارد. افغانستان در شرق و جنوب ۲۴۳۰ کیلومتر با پاکستان، در غرب با ایران ۹۳۶ کیلومتر، در شمال غرب با ترکمنستان ۷۴۴ کیلومتر، در شمال با ازبکستان ۱۳۷ کیلومتر، در شمال شرق با تاجکستان ۱۲۰۶ کیلومتر و با چین ۷۶ کیلومتر مرز مشترک دارد. افغانستان از نظر واحد های اداری به ۳۴ ولایت و ۳۹۶ ولسوالی تقسیم گردیده است. سطح سواد در افرادی که سن آنها بالاتر از ۱۵ سال می باشد ۳۴ درصد بوده، در مردان ۴۳٫۱ درصد و در زنان ۱۰ الی ۱۵ فیصد میباشد. تا سال ۱۳۸۹ بیش از هفت میلیون دختر و پسر در سطح کشور شامل مکتب شدند، اما هنوز پنج میلیون تن دیگر به مکاتب دسترسی ندارند. به همین ترتیب مشکلات قابل ملاحظه در بخش تعلیم و تربیه چون نبود بودجه و تعمیر مکاتب، رواجهای موجود در جامعه و کمبود مکاتب مسلکی مخصوصاً در مناطق اطراف کشور وجود دارند، افغانستان کشوری محاط در خشکه است و حدود دو سوم آن را منطقه کوهستانی تشکیل می دهد که در مسیر شرق به غرب گسترده شده و در مناطق غربی "نزدیک ایران" تبدیل به دشت می شود، از معروفترین کوه های افغانستان می توان از هندوکش و کوه بابا نام برد که ارتفاع بعضی از قله آنها به ۷ هزار متر

می رسد. محاط بودن افغانستان در خشکه باعث وابسته شدن کشور به راههای ارتباطی با همسایگان خود از جمله ایران و پاکستان شده است، به دلیل وجود مناطق کوهستانی و نیز پستی ارتفاع از سطح بحر، آب و هوای آن در تابستان گرم و خشک و در زمستان سرد می باشد، اختلاف درجه حرارت در مدت زمان کوتاه و در هر فصل و از نقطه ای به نقطه دیگر زیاد است، میزان بارندگی در مناطق شمالی و غرب ۲۵۰ تا ۴۰۰ میلی متر و در مناطق پست ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلی متر می باشد، افغانستان دارای دریا های بزرگ و کوچک متعددی می باشد که از کوههای مرتفع سرچشمه گرفته و در مسیر غرب و جنوب جریان می یابد، از مهمترین دریاها دریای آمو "جیحون" بطول ۲۵۰۰ کیلومتر است که حدود ۱۸۰۰ کیلومتر آن در بخش مرزی با جمهوری های شوروی سابق قرار دارد، هیرمند و هریرود نیز از دریا های مهم افغانستان میباشد. وضعیت جغرافیایی طبیعی و "خصوصیت کوهستانی" افغانستان با توجه به عدم پیشرفت امکانات ارتباطی آن، یکی از دلایل مهم در عدم رسیدن به یک وحدت سیاسی محسوب می شود، و بدین ترتیب اقوام و قبایل مختلف توانستند آداب و رسوم و مذهب خود را حفظ نمایند.

افغانستان کشوریست در قلب قاره آسیا موقعیت دارد و اقوام و قبایل مختلف در آن زندگی مینمایند که هر کدام آنان دارای هویت تاریخی و فرهنگ غنی مختص به خود بوده که هیچ یک از اقوام و انتی های ساکن کشور بیش از پنجاه فیصد نفوس آنرا به تنهایی تکمیل کرده نمیتواند که افغانستان را میتوان سرزمین اقلیتهای قومی دانست. در افغانستان، بیش از ۳۰ زبان وجود دارند، بررسی های اخیر نشان میدهد که ۵۵ گروه قومی در درون مرزهای افغانستان زندگی میکنند گروه های قومی مختلف با مذاهب و ادیان مختلف در آن بسر می برند، شیعه ها، سنی ها، سیکها، هندوها و یهودیها در این کشور زندگی دارند. در جریان بیش از سی سال اخیر در اثر مهاجرت های بیرون مرزی و بیجاشدگان داخلی و تداوم جنگهای میان قومی تفاوت های بس متنوعی در بین نفوس کشور پدید آمده است. افکار، سطح آگاهی، امیال، آرزوها، علایق، سلیقه ها، میزان عشق و علاقه به وطن، شناخت و درک جامعه و پابندی به ارزشهای فرهنگی و اجتماعی و مناسبات اجتماعی در بین این گروه های گوناگون قومی از همدیگر فرق میکنند ولی هویت قومی اقوام پشتون بنام افغان جبراً بالای مردمان دارای هویت های قومی گوناگون، تحمیل گردیده است. ترکیب پیچیده قومیتها در افغانستان، نتیجه شیوه ترسیم مرزهای این کشور است. دولتی که پس از سال ۱۷۴۷ م شکل گرفت، دولت قبیلوی بود و از ۱۷۴۷ م تا ۱۹۷۸ م رهبران افغانستان متعلق به کنفدراسیون درانی قبایل پشتون بودند بجز دوره کوتاهی در ۱۹۲۹.

از سال ۱۸۱۸ همه این رهبران از اعضای عشیره «محمدزای» از قبیله ی «بارکزی» بودند. اگرچه در زندگی روزمره قومیت یا تعلق قبیلوی یک شخص بخش جدایی ناپذیری از هویت اوست، این بدان

معنی نیست که قومیت همیشه دلیل در کشمکشهای سیاسی در افغانستان بوده است. البته در گریه‌های بین قبایل و گروه‌های قومی پیوسته در پی بهره‌گیری قبیله‌ای حاکم از دولت در خدمت منافع خود می‌باشند و اما امروز نیز در اداره تعصبات قومی دامن زده می‌شود. در طول تاریخ ما شاهد حضور نیروها و گروه‌های سیاسی هستیم که از دوره‌های نهضت خواهی و مشروطیت طلبی تا حال به حیات خود ادامه داده، از آن زمان تاکنون چهار خانواده سیاسی، ملی‌گرا، چپ، مذهبی و سلطنت طلب، که در تمامی حوادث و رویدادهای سیاسی گذشته، هر یک به فراخور وزن و نیروی خود در زمانهای مختلف شرکت داشته و تأثیر گذار بوده‌اند، شکل گرفتند، رابطه این چند گروه سیاسی در طی این مدت، صرف نظر از همکاری و همسوئی‌های موقتی و تاکتیکی دو جانبه و یا چند جانبه، که آنهم نه بر اساس توافقات دمکراتیک و با هدف استقرار دمکراسی و وحدت، بلکه بر این اساس بوده تا با جمع‌آوری نیرو، توان لازم را برای بزیر کشیدن قدرت حاکم پیدا کنند، همواره خصمانه و خونین بوده و طرفین تا سر حد نابودی و حذف غیر خود پیش رفته‌اند. در افغانستان به اثر فداکاری نهضت مشروطه و نیروهای ملی دموکراتیک که به تشکیل مجلس شورای ملی و تصویب قانون اساسی منجر شد، استبداد پادشاهی مواضع مهمی را از دست داد و آزادیخواهان توانستند جامعه را گام به گام به سوی دمکراسی و تجدد سوق دهند، اما این روند تحت تأثیر عوامل بین‌المللی و داخلی نه تنها نتوانست در جامعه نهادینه شود بلکه با روی کار آمدن داودخان و استقرار مجدد دیکتاتوری متوقف گردید. سلطنت طلبان و اخوانی‌ها از ضعف بگیر و ببند، دوره اول جمهوریت در سال ۱۳۵۲ خورشیدی به تجدید قوا پرداختند، که جامعه دوباره در انسداد سیاسی گرفتار آمد و عرصه بر سایر نیروها تنگ گردید، و حاصل این وضعیت همانا هماهنگی و همکاری بدون پلاتفرم بقیه احزاب علیه حکومت داود خان بود، که به کودتای حفیظ الله امین در سال ۱۳۵۷ خورشیدی منجر گردید.

از آنجائیکه افغانستان کشور چندین قومیت و تا حال در بین اقوام گوناگون کشور اعتماد، تعادل منافع و حق استفاده برابر از منابع، امکانات و امتیازات بوجود نیامده است. اقوام پشتون با انحصار قدرت از طریق لشکر قومی قدرت نظامی و سیاسی خود را در افغانستان بر سایر اقوام محروم تحمیل و اعمال نموده است و قوم حاکم با جابجایی جمعیت‌های از گروه‌های قومی خویش در سرزمینهای اقوام محروم با انحصار گرایی قدرت در کابل از شکل‌گیری یک ملت، دولت واحد در این سرزمین جلوگیری کرده است. خشونت اعمال شده‌ای نسل‌کشی، کوچ اجباری و اشغال و غصب سرزمینهای پدیری مردم هزاره در مناطق جنوب در دوران امیر عبدالرحمن، تضاد‌های قومی و مذهبی را تشدید و افغانستان را وارد جنگ قدرت با ماهیت قومی و مذهبی نمود که بعد از آن نیز در طی دوره‌های مختلف قتل عامها، کوچ اجباری و زمین سوخته از طرف نظام‌های استبدادی تک قومی و بخصوص در زمان حکومت طالبان یکبار دیگر جنایات امیر عبدالرحمن بالای مردم هزاره و دیگر اقوام محروم کشور

بصورت خشن تر آن تکرار و عملی گردید و بدین ترتیب انحصار قدرت قومی تا هنوز پایان نیافته و با ابعاد وسیعتر و بشکل جدید و معاصر آن تداوم پیدا نموده است.

با در نظر داشت تاریخ پرفراز و نشیب افغانستان دولتها باید پدیده "برابریهای اجتماعی و سیاسی" تمام اقوام و ملیت ها را نا دیده نگیرند؛ که افغانستان دیروز آنرا بشکل خونین آن به تجربه گرفته و باعث پیدایش نابرابریها و مشکلات سیاسی، قومی، زبانی، نژادی و مذهبی در این سرزمین گردیده است، تا زمانیکه حکومت و سیستم سیاسی کشور با "ذهنیت قبیلوی" علایق خونی، برتری جویی نژادی وغیره بنا نهاده شوند؛ گره مشکل سیاسی، افغانستان گشوده نخواهد شد که در واقع اعتماد سازی ملی، ایجاد وحدت ملی، حرکت کردن به طرف یک دولت، ملت واحد، تأمین مشارکت ملی و تحقق تفاهم ملی میان اقوام و قبایل گوناگون افغانستان برای تأمین صلح و ثبات دایمی ضروری خواهد بود که صرف با شعار و بیانیه های تبلیغاتی نمیتوان مشارکت همه اقوام کشور را تأمین نمود. بطور نمونه به این تازه گیها فهرستی از کارمندان دولت از سوی اداره امور شورای وزیران تهیه و در اختیار کمیسیون اصلاحات عدلی و قضایی شورای ملی قرار داده شده است.

این فهرست ترکیب قومی کارمندان دولت را نشان میدهد، که در مجموع کارمندان عالیرتبه ملکی در مقامات دولتی ۵۲،۳ درصد تاجیک، ۳۳ درصد پشتون، ۵ درصد هزاره و ۴ درصد ازبک و ۶ درصد دیگر اقوام، و در پستهای مهم پولیس در وزارت داخله، ۴۳ درصد تاجیک، ۳۸ درصد پشتون، ۸ درصد هزاره، ۳ درصد ازبک و ۷ درصد دیگر اقوام.

در وزارت خارجه از مجموع کارمندان عالی رتبه، تاجیک ۲۹۱ نفر، پشتون ۱۹۲ نفر، سادات (عرب) ۷۳ نفر، هزاره ۳۱ نفر، ازبک ۱۹ نفر، ترکمن ۵ نفر، قزلباش ۴ نفر، پشه یی ۲ نفر، ایماق ۲ نفر، نورستانی ۲ نفر، بلوچ ۱ نفر بمشاهده میرسند. آقای کرزی کمیسیونی را به منظور مشوره دهی در مورد تقرر مقامهای بزرگ و مهم دولتی، ایجاد کرد. و در ترکیب این کمیسیون ۲ نفر پشتون، ۱ نفر ازبک، ۱ نفر تاجیک، ۱ نفر قزلباش/بیات، میباشد، که در این کمیسیون هیچ هزاره ای عضویت ندارد. در حالیکه بر اساس فهرست توافق شده در کنفرانس بن، باید در ادارات دولتی نمایندگان اقوام گوناگون از جمله ۳۳ درصد پشتونها، ۲۴ درصد تاجیک ها، ۱۹ درصد هزاره ها و ۱۳ درصد ازبک ها سهم بگیرند. گرچه هزاره ها و ازبک ها از این توافق بن زیاد خرسند نبودند، اما بخاطر مختل نشدن پروسه، موقتاً آن را پذیرفتند، و تا کنون مطابق آن اجراءات همراه با تعصب قومی صورت میگیرد. فهرست بالا تبعیض و تعصب در جابجائی کارمندان عالی رتبه ای دولتی را نشان میدهد که هنوز هم در شرایط دموکراسی نو پای کشور تبعیض در افغانستان بیداد میکند.

رژیمهای استبدادی تک قومی تلاش کرده است تا هویت تاریخی، فرهنگی و قومی برخی از اقوام و بخصوص مردم هزاره در پرده ابهام و تاریکی قرار گیرند و با این اقوام برای مدت چندین قرن همراه با تبعیض و تعصب به صفت شهروندان درجه دوم برخورد شده است که بدترین قتل عامها و نسل کشی قومی و زمین سوزیها را امیرعبدالرحمن، سردار محمد هاشم خان، حفیظ الله امین و طالبان در زیر پوشش همین شعار کذابی "وحدت ملی" علیه این گروه قومی انجام داده اند و مردم هزاره بر اساس پیشینه ای تاریخی ترکیبی از نژاد ترک و مغل و از ساکنان بومی این سرزمین میباشد که بیش از سه هزار سال قدمت تاریخی داشته و از لحاظ تعداد نفوس تقریبی دومین و یا سومین گروه قومی افغانستان را تشکیل می دهند.

**هزارستان در گذشته ها بنام های ستاگیدیا، زابلستان، غرجستان، هزارجات و بالاخره هزارستان** یاد شده است که تاریخش تقریباً به ۷۰۰۰ سال می رسد و مورخین عرب هزارستان را بنام های غرجستان، غرج الشار، گرجستان نیز یاد کرده اند. مردم هزاره که در سراسر افغانستان پراکنده اند، پیروان مذاهب شیعه دوازده امامی، شیعه اسماعیلی و اهل سنت و جماعت در افغانستان هستند. حاکمیت های انحصار گرا سعی نمودند تا اقوام هزاره را از لحاظ اداری، سیاسی و فرهنگی در محرومیت نگهدارند و تقریباً همه مناطق هزاره نشین مرکزی را در ساختار های اداری ولایات و مناطق همجوار آن شامل ساختند که سرزمین بامیان و دیگر مناطق هزاره نشین کشور برای مدت بیشتر از شش دهه بوسیله زمامداران متعصب بنام مناطق مرکزی مسمی و شهرت یافته است چون حکمرانان مستبد از ذکر نام هزارستان در رسمیات و رسانه های جمعی خود داری مینمودند تا از شهرت و معرفی هویت هزارستان در چوکات چند ولایت جداگانه جلوگیری کرده باشد و از معرفی نام هزاره و سرزمین آن هراس داشتند. بدین ترتیب ولسوالیهای مناطق هزاره نشین مرکزی کشور را به شش ولایات همجوار تقسیم و ادغام نمودند. رژیم استبدادی امیر عبدالرحمن خان اراضی و زادگاه اصلی و پدری مردم هزاره مناطق قندهار، زابل، هلمند، خاص ارزگان، دایه چوپان، چوره، گیزاب و خلج بزور و جبر اشغال و غصب و به اقوام متجاوز و اشغالگر پشتون تبار توزیع نمود و همچنان برای پراکنده ساختن هزاره های باشنده در مناطق شمال و شمال شرق کشور اقوام هزاره ساکن در این ساحت را به ولایات مذکور از لحاظ تشکیلات اداری وابسته و تقسیم کرده است.



## افغانستان قلمرو استبداد و بیعدالتی ملی

تاریخ افغانستان مشحون از حکومت‌های استبدادی و خودکامه است و این کشور سیاه‌ترین و مستبدترین و جنایتکارترین حاکمان را در چننه تجربیات تاریخی خود دارد. وقتی واپسین و موفق‌ترین فصل مبارزات عدالتخواهی با استقرار سیاه‌ترین استبداد تاریخی در کشور رو به پایان تصور می‌شد، پروسه‌ای که با حمایت جامعه جهانی بر مبنای "توافق نامه بن" آغاز گردید، امید به آغاز فصل جدیدی در تاریخ افغانستان را زنده کرد. فصلی که به عمر تاریخی حکومت‌های توتالیتر نقطه پایان گذاشته شده و مردم در اداره سیاسی کشور و تعیین مقدرات و سرنوشت شان سهم داشته باشند. اقوام محروم کشور که رنج حکومت‌های جابرانه را تا سرحد قتل عام و از دست دادن سرزمین و ویرانی خانه‌های شان تجربه کرده است بیشتر از این پروسه خشنود بودند استبداد قومی درد مزمن و دیرینه‌ای تاریخ افغانستان است، که در ورای هر نوع دگرگونی و تغییرات ماهیت آن دست نخورده و لایتغیر باقی مانده است. استبداد در افغانستان یک واقعیت تاریخی است که ریشه اجتماعی و فرهنگی دارد، در ساختار حکومت استبدادی، قدرت مطلقه و فردی و فاسدکننده بوده که قدرت اول دهنش را میبندد و سپس تفکر و قضاوتش را فاسد میکند و استبداد را در عملش آشکار میسازد. مردم کشور ما نه تنها استبداد را ندیده بلکه تبعیض و بیعدالتی‌های ناشی از آن را نیز در تاریخ تجربه نموده‌اند. حکومت در افغانستان الگوی قدرت قبیله‌ی محسوب میشود. زمامداران کشور ما همواره به زور لشکر قبیله‌ی به قدرت رسیده و به زور لشکر قبیله‌ی از قدرت ساقط شده‌اند. در تیوری استبداد انسان این وطن چه پشتون و چه غیر پشتون همه قربانیان استبداد قبیله‌ی‌اند. تاریخ افغانستان از واقعیت‌های ظالمانه مشبوع است. زمامدار در جامعه قبیله‌ی مظهر و خلیفه دین و روحانی مجری احکام تلقین‌گر و تفسیرکننده دین است تاریخ قبیله‌ی گنجایش نوپذیری را ندارد و معبد کهنه‌ها و مدفن‌ها است.

اخیراً مقاله محترم بشیر بغلانی در مطبوعات برون مرزی کشور بطور استثنایی مورد توجه قلم بدستان موافق و مخالف هموطن ما قرار گرفت. برخی از روشنفکران و قلم بدستان کشور به دفاع از مقاله محترم بغلانی و به دفاع از عدالتخواهی ملی و اجتماعی و افشای استبداد و استبدادگران علنی و مخفی پرداختند. این هم شاید یکی از خصوصیات سرزمین استبداد زده، منقطب‌ما باشد که هر برداشت سیاسی و فکری مخالفین و موافقین سر سخت و آشتی‌ناپذیر خود را دارد. من در این نوشته مختصر اراده نقد مقاله آقای بغلانی و مخالفین ایشان را ندارم، ولی خود را ملزم میدانم تا به یک مسئله اشاره کنم که مقالات مخالفین آقای بغلانی بخصوص مقاله طویل، آقای سادات، که دفاع از نظام قبیله‌ی و تک قومی تمامیت‌خواهی قبیله‌ی و حاکمیت بلامنازع قوم و قبیله معین و مخالفت

رندانه باعدالت ملی و اجتماعی، در یک کشور کثیرالقومی را بر ملا میسازد. محترم سادات کوشیده است نیت اصلی خود را زیر مقولات زیبایی چون "وحدت ملی"، "ملت واحد افغانستان" و وطن مشترک همه افغانها بیوشانند.

بنظر من جوهر اصلی مقاله آقای بغلانی را چند مسئله ذیل احتوا مینماید:

- افغانستان سرزمین استبداد و بیعدالتی های ملی است.
- قلمرو کنونی کشور دارای جغرافیای استعماری و تحمیلی است.
- در نام کنونی افغانستان همه اقوام این سرزمین هویت خود را نمی بینند.
- در افغانستان مناسبات قبیله‌وی و عشیروی تسلط دارد و هنوز پروسه ملت سازی تکمیل نگردیده، لذا تفکر واقعاً ملی و نتیجتاً احزاب ملی به آسانی بوجود نمی آیند و در نهایت نتیجه میگیرند که برای برون رفت از وضع متشتت و پراکنده ایکه نیروهای وطندوست مواجه اند، راهی جز تشکیل جبهه متحد ملی وجود ندارد.

محترم بغلانی مینویسد: بعد از بررسی مؤجز تاریخ سیاسی یک قرن اخیر کشور، بخصوص سه دهه کودتاها و فجایع خونین چنین نتیجه گیری میکنند: ... در بالا از روزگار پر ماجرا و آشفتگی های درد آور در کشور و جفاهای سختی که به مردم اصیل تکمیل گردیده است، سخن گفته شد. کنون میشود گفت که به تصفیه آن میراث های آلوده و متعفن زمامداران بد نام تاریخ و عملکرد محافل حاکمه و گروه های وابسته به خارج و انتقام گیری از آن همه حوادث خونین و بد رفتاریها، منهمک شدن و پیگیری آن کار و جریان بی سر انجامی خواهد بود. هیچگاه پیوند راستین، پویا، سازنده و انسانی میان باشنده گان میهن بوجود نمی آید، بوطن و مردم زیان بیشتر میرسد. چه ما بخواهیم یا نخواهیم همه وقایع گذشته را تاریخ ثبت و بایگانی نموده و داوری هم میکند. بنابر این باید بیشتر به آینده نگاه کرد و گذشت سازنده را پذیرفت و فرهنگ سیاسی و اجرای نقش شریفانه و انسانی نشان داد و بخاطر نجات وطن و مردم باید صادقانه متحد شد. و این اتحاد زمانی بوجود می آید که با ذهن گذشته و دو مسئله زیر وداع صورت گیرد:- خودبینی و خود محوری گروهی، تعصب و عادت های بد بینانه سیاسی، عقیدتی و سازمانی و وابستگی های بیرونی که در گذشته مانع وحدت جنبش روشنفکری گردیده بود. ترک تمایلات برتری خواهی، قوم گرایی، احتراز از انحصار قدرت بزور خارجی ها، نادیده گرفتن حقوق و نقش دیگران که نتیجه آن رسوایی و سر افکنده گی تاریخی و افتراق و خصومت ساز بوده و تاحال کشور و مردم از آن آسیب دیده است.

راه برون رفت از وضع، به همبستگی ملی، اتحاد روشنفکران و باور به اصل آزادی، احترام به انسان، عقیده و برابری حق او و پذیرش دموکراسی واقعی و شفاف تلازم دارد. و در مرکز توجه حفظ وطن واحد، وحدت ملی، ایجاد حاکمیت ملی مشروع، حل اصولی و عادلانه مسئله ملی، تأمین صلح،

بازسازی و شگوفایی وطن، برقراری مناسبات متقابلاً مفید با کشورهای همسایه و جهان و جلب مساعدت های آنها میباشد».

در این نتیجه گیری محترم بغلانی «هم میتوان بر خورد شفاف با فجایع گذشته را دید، هم سیاست عدم خشونت و انتقام گیری را یافت و هم نیت نیک مبنی بر اتحاد همه نیروهای ترقیخواه و وطن دوست کشور را. ایشان که در دو جمله کوتاه دلایل و عوامل پراگندگی نیروهای ترقیخواه را بیان داشته و منیث پایان کلام چنین ادامه میدهند: «... هموطنان عزیز، آزاده و پاک نهاد! اوضاع نشان میدهد که دولت موجود موفق نیست. با همه حمایت خارجیها پایه سیاسی و اجتماعی پیدا نکرد. وقوع حوادث و دهشت افگنی ها اوضاع کشور را تاریکتر و با اوضاع عراق مشابه نشان میدهد. اختلافات گروهی، نژادی و مذهبی وقوع حوادث را بیشتر می سازد. تلفات و ویرانی افزایش می یابد. وقار و نجابت انسان وطن زیاد پامال می گردد. راه علاج و برون رفت از وضع اتکا به عقلانیت، تفکر سالم و فرهنگ سیاسی میخواهد که وحدت عمل همه نیروها در یک «جبهه متحد ملی و دموکراتیک» یا «نهضت دموکراسی» سرتاسری و یا «جنبش ملی فراگروهی و فراقومی» بوجود آید؛ می تواند با ارایه پروگرام موافق با خواست زمان و تصویر دقیق از ایجاد جامعه انسانی، فریاد شور انگیز عدالت خواهی و انسان سالاری برپا دارد، که جهانیان بشنوند و بدانند. در این صورت میتوانند در فرایند جاری وطن خود را تحمیل نمایند و بر اوضاع اثر گذار باشند و کشتی طوفان زده را به ساحل مراد بکشاند و برای نسلهای امروز و فردا میراث خوب بگذارند. چنین کار، رفع مسئولیت تاریخی، شجاعت، عبادت، ایثار و صداقت به وطن و هموطنان میباشد».

خلاف پژوهشهای کم عمق و نه چندان ژرف جناب سادات، طی سه هزار سال در محدوده افغانستان کنونی دولتهای با فرهنگ باختریان، کوشانیان، شارها (شیران بامیان) یفتالیان، تخاریان، طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان، ملوک کرت هرات، تیموریان هرات، هوتکیان و درانیان "افغان تبار" در خراسان و افغانستان و در قرن بیست بار دیگر امیر حبیب الله کلکانی و پروفیسور ربانی بنامهای تاجیکان، ترکان، مغول و در نهایت گروه پشتون تبار (افغان) ثبت تاریخ میباشند. شاهان و امیران سلاله درانی به استثنای احمدشاه، تیمورشاه، زمانشاه و شاه امان الله، دیگران غالباً وابسته به استعمار بریتانیای کبیر و ابرقدرتهای دوران جنگ سرد یا بگونه سردار محمد هاشم صدر اعظم بیطرف خنثی بوده اند یعنی دولتهای مستقل ملی نبوده اند.

آقای سادات بگفته خودشان بدو نقطه عطف توجه فرموده اند «افشای اندیشه های افتراق ملی که باعث تخریب وحدت ملی میشود و آب به آسیاب دشمنان تاریخی مردم افغانستان میریزند. و استخراج اندیشه های بدیل و وطندوستانه، سرشار از روح ملی، فراقومی، فراسمتی و منورانه، که در سر لوحه آن مردم افغانستان باشد...» اما تا جایکه متن مقاله شان میرساند، از این همه ادعاها تنها

میتواند مقاله جناب شان فرا قومی باشد، چون ایشان به اقوام مطرح در عرصه سیاسی، فرهنگی و تاریخی افغانستان ارتباط نداشته است. بخش اساسی مقاله شان به تهمت زدن، پخش جعلیات، اکاذیب و وارونه جلوه دادن واقعیت‌های تلخ و دردناک کشور ما معطوف شده است. نه کدام استدلال منطقی برای رد مقاله محترم بغلانی فرموده اند و نه هم شیوه و راهکارهای اتحاد و وحدت ملی را برجسته ساخته اند. آقای سادات نفرموده اند، که راه حل اساسی چیست؟ و چگونه میتوان به افتراق اتنیکی و قومی موجود در کشور فایق آمد؟ جنابشان تلاش نموده تا خواننده گان را به گریز از واقعیت موجود و سرپوش گذاشتن روی بحران جاری در افغانستان توصیه بفرمایند، کاریکه جز افزودن به مصایب و آلام مردم افغانستان، ثمر دیگری نداشته است.

قابل یادآوری میدانم که بعضی از نویسندگان و مورخین کنونی که خود را پشتون میدانند، بصورت تحریک آمیز بارها نوشته اند که کلمه افغان و پشتون باهم یکی می باشد یعنی افغان و پشتون کدام فرقی ندارد و هردو یکیست. اگر این تفسیر واقعاً درست و دقیق است، پس در این صورت افراد و ملیتهای غیر پشتون حق دارند که خود را افغان بگویند زیرا آنها هزاره ها، تاجکها، ازبیکها، ترکمن ها، قزاقها، بلوچها، گجرها، نورستانی ها، هندوها، سکها، پشه یی ها، ایماق ها، عربها، شغنی ها، موگت ها، قزلباشها، جتھا، جوگیها و سایرین اند که اقوامی اند دارای پیشینه و سابقه تاریخی که همه شان غیر پشتون اند. چطور این افراد بخود حق می دهند و می نویسند که پشتون و افغان یکیست و فرقی ندارد ولی از سایر ملیتها میخواهند که خود را افغان بگویند یعنی پشتون بنامند و اگر همه به این عقیده اند پس توقع شان بی جا، بی مورد و اضافیست و دیگران نیز حق دارند که بنامهای ملیتهای خود مشهور باشند. ما به وحدت ملی برخورد عوامانه نکنیم، که ما اینکه هنوز ملت نشده ایم، و هرگز هم وحدت ملی پیش از تشکیل و تکمیل عناصر ملت بوجود نمی آید. ملت شدن ماحصل بلوغ فکری و رشد فرهنگی، با شالوده های زیر ساخت استوار در حوزه ای اقتصاد و مناسبات اجتماعی است. فرهنگ خردمدار، برابری، باور، فرا تباری، اندیشه گستر، شایسته پسند، نخبه گرا، تجدد پذیر و مناسب با ویژگیهای ملی و نسبت یافتن به ارزشهای جهانی و انسانی! میباید در مردم آزار کشیده و نا بسامان افغانستان نهادینه گردد.

\* پاره پاره سازی تبار تاجیک، ترک و حتی گروه های مردمی اندک و اقل در جنوب، شمال، شرق و غرب، باعث تشکیل دولت سست و پشتون بنیاد افغانستان شد. جدا کردن مردم از تبار خود آنها هیچ گونه عقل ملی را بر نمی تابد. مبهم گذاشتن مرز کشور در قلمرو پشتونها در بیش از صد سال گذشته، اما تطبیق جدا سازی مردم در حوزه شمال کشور، بی خاصیتی و دشمن خویی امیران قبیله را به نمایش می نهد.

\* در سراسر نامه آقای بغلانی به مردم افغانستان اشاره شده است که کفاره حکومت‌های ناکار آمد و خرد گریز طایفه گرای حاشیه نشین در تاریخ فرهنگی افغانستان را کشیده اند. البته در برخی زمینه ها بیان واژگان درشت و چالش ساز را بکار برده اند. پاسخ نامه ایشان از سوی آقای سادات، نه برای غیر واقعی بودن، که برای گویا نا مناسب بودن، کاربرد کلمات در مورد قبیله و امیران و نسبت‌های تاریخی آنان در اجرای نقش وابسته به استعمار از یکسو و از جانبی دوران قیادت ح. د. خ. ا و حکومت‌های حزبی به تبع از سیاست ایدئولوژیک آن، صورت داده شده است.

\* در مورد رویداد های پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و ضرورت بر گزاری اجلاس بن نیز آقای بغلانی روی خوش نشان نداده است. در نوشته ایشان اجراءات دولت موقت، کاملاً غیر از آنچه که در ترتیبات بن بیان شده بود را نشان میدهد. اما با همه این علامت زنیها، اگر اصطلاحات کار بردی در متن نسبت به تبار قومی طایفه تمامیت خواه حاکم، و سپس در کاراکتر (ح. د. ا. و حزب وطن) کمی شدید و غیر دوستانه بنظر میرسد معنای آنرا ندارد که در این نوشته دروغ و تهمت و یا کتمان حقیقت شده است.

\* اعتراضات ایشان نسبت به قانون اساسی از نام یک حقوقدان عین حقیقت اند. قانون اساسی جرگه بازیهای اخیر نه دارای روان ملی است، نه بر معیار ترمینولوژیهای حقوقی بنیاد دارد، نه جامعه را نهادینه میکند و نه برابری را پایه عدالت قرار داده است. اینجا باید جناب میر سادات اعتراض مینمودند، که قانون نامه ما وثیقه و سند ملی برای هویت برابر و شخصیت واقعی کشور و مردم ما نیست! مثال دیگر آقای سادات دولت پاکستان است، که میگوید با وجود فدرال بودن بر آن پنجابی ها حکومت میکنند، مسئله قابل بحث اینست، که پاکستان با وجود غیر طبیعی بودن و بیریشه بودن آن نسبت به رژیم های سیاسی در افغانستان از ثبات بیشتری برخوردار بوده است، و این دال بر موجودیت بیشتر مشارکت ملی در اداره آن کشور و نظام فدرال آنست. در پاکستان، پشتونها با آنکه یک اقلیت کوچک قومی را نسبت بدیگران تشکیل میدهند ولی چند بار به زمامداری در این کشور نایل آمده اند، فورمول دولت مداری افغانستان در آن تطبیق نگردیده است، که قدرت حق برادر بزرگتر است. پرسش دیگر جناب شان اینست «کی ها قوم پرستی را دامن میزنند؟» گویی آقای سادات از خارج و صرف از روی تحلیلهها و برداشت های روشنفکران به این نتیجه گیری دست یافته است، و هیچ زمانی در افغانستان حضور نداشتند در غیر آن ممکن نیست، کسی در افغانستان بوده باشد، آنهم با دعوای روشنفکری و اینهمه جنایات و حق تلفی های اتنیکی و قومی را ندیده باشد.

از آقای سادات باید پرسید کی ها این اعمال افتراق افکنانه و خصومت اتنیکی را در روابط اجتماعی ما ایجاد کردند؟ کی ها خانه و کاشانه مردم را به کمک استعمار گران خارجی و پادو های منطقوی شان

غصب و تصرف کردند؟ کی‌ها قدرت سیاسی را بنام قوم و قبیله خود غصب و انحصار کردند؟ کی‌ها مردم افغانستان را از حق مشارکت در قدرت و مرجعیت سیاسی محروم ساخته‌اند؟ کی‌ها زنان و مردان هموطن ما را به کنیزی و غلامی بالای دشمنان دینی‌شان فروخته‌اند؟ و... بهتر است آقای سادات بطور مسولانه تاریخ سیاسی خونبار کشور را مرور کند و پاسخ لازم خود را از آن دریابد و نباید مطابق امیال تیم «وحدت طلب» شان آنرا مسکوت گذاشته و آدرس را بطور وارونه تحویل مردم افغانستان و روشنفکران کشور بدهد. بنظر آقای سادات جرم اصلی متوجه کسانی است، که این همه خیانت، تفرقه افگنی، استبداد و انحصار قدرت را در تاریخ معاصر افغانستان، بازگو میکنند و برای عدم تکرار آن میخواهند چوکات حقوقی و قانونی حل مسئله ملی بوجود آید. میتوان از تبعیض، بیدادگری و مظالم که بالای مردم هزاره بوسیله حکومت قبیله‌گرا انجام شده است ذیلاً تذکر داد:

با شکست مقاومت هزاره‌ها در برابر امیر عبدالرحمن، دوره انزوا و گم‌شدگی سیاسی هزاره‌ها آغاز گردید. دوره‌ای که یک قرن طول کشید و طی آن، نه تنها هویت تاریخی و اراده سیاسی، بلکه آن «رؤیای تاریخی» نیز از هزاره‌ها گرفته شد. در این جنگ نابرابر بیش از شصت فیصد نفوس مردم هزاره نابود گردید و باقیمانده با گرسنگی و بردگی و آوارگی، زندگی میکرد. رهبران مقاومت هزاره، تلاش کردند تا به نحوی از جامعه هزاره در برابر سیاست‌های ویرانگر حکومت‌های فاشیستی، دفاع نمایند و از فروپاشی کامل موجودیت و هویت این جامعه، جلوگیری کنند. چهره‌های شاخص این دسته، درویش علی خان هزاره، کرنیل شیر محمد خان هزاره یکی از فاتحان جنگ میوند، بنیاد علی خان هزاره، میر یزدان بخش بهسود، محمد عظیم بیگ سه‌پای، ابراهیم بیگ لعل و سر جنگل، حسین علی بیگ دایزنگی، محمد حسین بیگ ایلخانی، عبدالعلی مزاری، ملا فیض محمد کاتب، ابراهیم خان گاو سوار و فرقه مشرف فتح محمد خان فاتح کوتل اونی، سید احمد خان شاهنور، غلام نبی خان چپه شاخ، غلام نبی خان گلگ، سید اسماعیل بلخی، سید اسماعیل لولنجی، سید میرعلی گوهر غور بندی، سید شاه تقی دایزنگی، برات علی تاج، جنرال علی دوست خان وغیره بودند. هر چند کوشش‌های فرهنگی و سیاسی، مقاومت‌های فداکارانه نظامی، هیچکدام نتوانستند جنبش‌های وسیع اجتماعی و سیاسی را در جامعه هزاره برانگیزد و ساختار سیاسی ظالمانه کشور را به چالش بکشد، اما دستکم، شعله‌های کم‌سوی شهامت بر خاستن و ایستادن را در روح ترس‌خورده هزاره‌ها روشن ساخت، تقدیر لایزال بردگی و حمالی‌گری این قوم را به پرسش گرفت.

تأمین عدالت اجتماعی، تحقق دموکراسی و حصول حقوق شهروندی برای هیچ گروه قومی دیگر از چنین اهمیت حیاتی برخوردار نیست. عدالت اجتماعی برای مردم هزاره به مفهوم پایان چند قرن تبعیض، زبانی و مذهبی است و حق مشارکت سیاسی زمینه را برای اعاده هویت و شخصیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنان در جامعه افغانستان فراهم میکند.

در حالیکه دیگر گروه های قومی کشور ممکن است تنها از یک انحصار قدرت سیاسی در کشور رنج ببرند، انحصار قدرت ریشه عمیق و طولانی دارد و انعکاس روابط اجتماعی مسلط قبیله‌ای در جامعه است. و تا زمانیکه انحصار قدرت و گرایشات انحصار طلبی و برتری جوییهای قومی از میان نرود و تمام مردم افغانستان مساویانه بر اساس شعاع وجودی شان در سرنوشت سیاسی کشور حصه نگیرند، عدالت اجتماعی و وحدت ملی تأمین نخواهد شد و اندیشه حق طلبی و عدالت خواهی و ایجاد یک نظام مبتنی بر دموکراسی و احترام به انسان کرامت و حقوق انسان در افکار و وجدان مردم ما زنده باقی خواهد ماند.

اما مردم هزاره از چندین نوع تبعیض رنج می‌برند، دعوت به عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی برای مردم هزاره نه صرفاً یک شعار و یا خواست سیاسی است، بلکه برای بقاء به عنوان یک گروه مشخص قومی، مذهبی بوده است، که ریشه اکثر عقب مانده گی های دیروز و جنگهای خونین میان اقوام کشور تسلط نظام های استبدادی و مردم هزاره در طول بیش از یک قرن، همواره تحت غیر انسانی ترین فشارهای حکومت های فاشیستی و حلقات متعصب و قبیله گرا قرار داشته و تا سرحد کوچاندن اجباری از سرزمین های آبایی خود، قتل عام های مکرر، به اسارت رفتن و به بردگی کشیده شدن، پیش برده شدند.

پروژه تخریب، استهزاء و انکار هویت جمعی هزاره تا آنجا پیش رانده شد که جایگاه هزاره در ذهنیت دیگر اقوام و ملیتهای کشور و حتی در بسا موارد نزد خود نیز، به انسان درجه چندم تنزل یافت و کلمه هزاره، تبدیل به یک دشنام اجتماعی گردید در زمان صدارت سردار هاشم خان فرمان منع شمولیت فرزندان هزاره در مؤسسات تحصیلی نظامی، پولیس و مؤسسات عالی تحصیلی ملکی، بورسیه های خارجی، عدم تقرر در وزارت خارجه و استخبارات از طرف سردار مستبد صادر گردید که خود نمونه از تبعیض در برابر مردم هزاره بود و همچنان در زمان سلطنت ظاهر شاه ۲۲ واحد اداری (ولسوالی) مناطق هزاره نشین افغانستان مرکزی را به شش ولایات همجوار آن تقسیم و مربوط ساختند که این تقسیمات تبعیض آمیز و ظالمانه به استثنای ولایت جدید دایکندی تا هنوز وجود داشته و بحالت خود باقیست بطور نمونه هرگاه اگر اهالی ولسوالی لعل و سرجنگل بخواهد بخاطر حل مشکل شان به شهر چغچران مرکز ولایت غور با موتر برود مجبور است که از ولایات بامیان، وردک، غزنی، زابل، قندهار و هرات عبور کرده تا به شهر چغچران خود را برساند. نسل کنونی مردم هزاره میخواهد که مناسبات ذلت بار سیاسی، اجتماعی گذشته را پشت پا زده و خواستار نقش مثبت و فعال و متناسب با شأن و حضور خود در سیاست و تصمیم گیری کشور داشته باشند.

استبداد در افغانستان یک واقعیت تاریخی است و مردم هزاره نمونه زنده و انکار ناپذیر خشن ترین نوع استبداد و بیداد گری ملی و مذهبی در کشور است که محترم سادات و همراهان، نمیتوانند از آن

انکار نمایند از محترم سادات می‌خواهم بیرسم آیا مردم هزاره طی مدت چندین قرن که فجیعترین نوع مظلّم، تبعیض و بی‌عدالتی را تحمل و تجربه نمودند آیا می‌تواند به این شعار وحدت ملی شما و همراهان اعتماد نمایند؟ زیرا در طی چندین قرن زیر نام همین شعارها به غلامی، کنیزی کشانیده شده، قتل عام، زمین سوخته را حکومت‌های قبیله‌ی بالای این مردم داغ‌دیده و بلا کشیده عملی کردند پس چگونه می‌تواند این شهروند درجه چندم کشور با وحدت ملی شما همراهی نمایند.

آقای سادات به ادامه مقاله شان مینویسند «طرح مسئله ملی بعوض طرح طبقاتی از جانب یک عده سرپوش گذاشتن به تضادهای طبقاتی است. . « آقای سادات بحث برابری ملی یک بحث عدالت خواهانه است و قبل از اینکه طبقات متخاصم در افغانستان رو بروی هم صف کشیده باشند، استعمار و ایادی داخلی آن این معضله را چنان خونین کرده اند که بدون حل ریشه ای و اساسی این معادله نمیتوان ملت ساخت، وحدت ملی بوجود آورد و روحیه همکاری و باهمی ایجاد کرد مشکل رویا رویی اتنیها و اقوام و بحران اعتماد میان آنها معضله ای ملموس و آنی تر است، چگونه ممکن است تا معضله بین تاجک و پشتون و هزاره و ازبک و دیگران راه حل منطقی خود را نیابد، زحمتکشان این اتنیها باهم متحد شوند شما خود شاهد جریانهای سیاسی حد اقل بعد از کنفرانس «بن» در کشور هستید در تمام این کار زارهای سیاسی گرایش عمده و اساسی گرایش اتنیکی و قومی است نه گرایش طبقاتی. برای ایجاد گرایش و تفکر طبقاتی در جامعه لازم است تا قبل از همه گرایش همکاری ملی و روحیه ملی ایجاد گردد و این مشکل مادامی که در مورد مسئله ملی سکوت اختیار گردد کماکان ملت‌هتب باقی خواهد بود.

آقای سادات اضافه میکنند «در یک و نیم دهه می‌خواهند اندیشه های قومی را توجیه کند. . .» و با این گفته بطور بسیار شتابزده طرح مسئله ملی را به مداخله کشورهای همسایه به استثنای پاکستان، نسبت میدهد شاید در حرفهای آقای سادات پاره ای از حقایق نهفته باشد. اما آقای سادات باید بدانند که در ایجاد بحران اتنیکی و قومی کی ها نقش اساسی داشته اند. تا جایکه تاریخ گواهی میدهد، این استعمار بریتانیا بود، که در تباری با رژیمهای وابسته قبیله ای خود، سنگبنای منسوخ افتراق ملی را گذاشت و زعمای قبیله ای افغانستان در یک زد و بند ضد ملی با استعمار آنرا تا سرحد بحران جاری در روابط اجتماعی اتنیهای افغانستان مبدل ساختند. هم اکنون نقش و رد پای انگلیس و امریکا در این بحران مشهود است. آقای سادات از رسالت روشنفکری یاد میکنند و از روشنفکران می‌طلبند، متوجه رسالت خطیرشان در جامعه باشند. اگر رسالت روشنفکری انعکاس حقایق تلخ جامعه و تاریخ، باز کردن راه های پر پیچ و خم مبارزه سیاسی، پیکار برای آزادی، تأمین عدالت اجتماعی، افشای جنایات مسکوت گذاشته ای تاریخی و سیاسی و مبارزه در جهت قانون مداری و مدنیت‌گرایی است. متأسفانه آقای سادات قبل از هرکس دیگر با این رسالت روشنفکری بیگانه است. آقای سادات مانند



«وحدت طلبان» دیگرش در مبنای تفکر روشنفکرانه خودش فقط آنانی را هدف و نشان میگیرد که، صدای مظلومیت مردم را بلند کرده اند و فریادشان دادخواهانه است و برای اعتراض بر علیه بیدادگری و مظالم سیاسی سنت شکنی میکنند و در عزای آن از اتهام بیگانه پرستی تا ارتداد به وحدت ملی محکوم میگردند. ولی ننگ و محکومیت ابدی تاریخ نصیب کسانی است، که عامل و حامل ایجاد بحران اتنیکی و قومی در کشور اند و هر صدایی را برای عدالت ملی اتهام خارج پرستی میزنند.

**نتیجه گیری:** محترم بغلانی در مقاله شان از تحقق دموکراسی، عدالت اجتماعی و برابری و تساوی حقوق ملی مردم کشور بحث نموده اند و خط فاصل میان حکومت قبیلوی و مردم پشتون میکشد و بطور شفاف از منافع خلق پشتون پشتیبانی، دفاع و حمایت قاطع بعمل میآورد و بخاطر حل مسایل ملی، سیاسی، تأمین صلح و ثبات، استقرار نظام مردم سالار در کشور تشکیل جبهه متحد ملی دموکراتیک را پیشنهاد و مطرح مینماید تبعیض، استبداد، راسیسم، برتری جوئی قومی را مردود میداند، از حقوق، کرامت، معنویت انسان و انسانیت در مقابل زمامداران مستبد و عظمت طلب دفاع میکند. ایشان در این مقاله برخلاف ادعای نادرست آقای سادات نه تنها خلق پشتون را تحقیر نکرده بلکه از منافع و حقوق ملی شان حمایت و جانبداری کرده است. مردمان وطن ما به، صلح، آرامش، عدالت، کار، سواد، دوا، مسکن، مؤنیت و امنیت فزیک و اقتصادی، برابری حقوقی و قضایی، حقوق مشروع شهروندی یکسان، بهره مندی از آزادی و دموکراسی واقعی، توجه یکسان و بدون تبعیض حکومت برای همه افراد و گروه های جامعه ضرورت دارند. مردم ما از انواع نابرابری ها، تبعیضها، امتیاز طلبیها، بلند پروازی های قومی و زبانی و فرهنگی بستوه آمده اند و میدانند که با سرنوشت شان بنام دین، مذهب، زبان، قوم و سیاست بازی شده و تجارت گردیده است. پیروز باد عدالت اجتماعی که برابری واقعی انسانها در کلیه امور در سر لوحه کاری آنست.

نیست و نابود باد هر نوع تعصب، تفرقه جویی، بلند پروازی و تمامیت خواهی.

#### منابع:

- یادداشتهای درباره سرزمین و رجال هزاره جات، اثر حسین نایل بهار سال ۱۳۷۹ هجری، شمسی
- قلمرو استبداد، اثر دای فولادی، چاپ دوم، میزان سال ۱۳۸۲ هجری، شمسی چاپ کابل از صفحه ۵۹ - ۲۷۵
- مقاله محترم بشیر بغلانی تحت عنوان آریانای باستان، خراسان پهناور و افغانستان پر آشوب منتشره در وبلاک رستاخیز ملی

۲۸ - ماه ثور - ۱۳۸۵

## هزاره ها و میراث فرهنگی بامیان قربانی قرن‌ها افراطیت دینی، تبعیض، تعصبات قومی و نژادی شده است

از تندیسهای بودا و از آثار تاریخی دوران پر عظمت امپراتوری کنشکا و از بامیان می‌گویم که در این امپراتوری بزرگ، همچون نگین مشعشع میدرخشید و تندیسهای بودا، سمبول یا نماد این عظمت تاریخی بود. بامیان در افغانستان مرکزی (هزاره جات)، تقریباً به مسافت ۲۳۱ کیلومتر در شمال غرب کابل و در قلب کوه هندوکش، در ارتفاع ۲۵۰۰ متری موقعیت دارد. این شهر برای بیش از هفت قرن، از قرن دوم میلادی تا دخول لشکر اسلامی در قرن نهم میلادی در آن، یکی از بزرگترین مراکز بودایی در شرق محسوب می‌گردید. پیکره های بودا که در لاش کوه ها در بامیان ساخته شده اند، از آثار هنری و مذهبی مردم این سرزمین اند که از قرن سوم میلادی یعنی از عهد کوشانی ها و از زمان کنیشکای بزرگ بیادگار مانده اند.

این پیکره ها نمودار استعداد هنری و شاهکار اعتقادی مردم این مرز و بوم است که گذشت قرون و دهور در طول یکهزار و هفتصد سال کمترین گزند فزیکتی را بر آنها وارد کرده مگر بازهم مورد توجه جهانگردان و سیاحان قرار میگرفت و در طی مدت قرن بیستم هزاران سیاح اروپائی و آسیائی را به تماشای خود فرا میخواند و از این مدرک مبالغ هنگفتی به جیب مردم افغانستان وارد میشد سرزمین بامیان در محل تلاقی تمدن های ایرانی، یونانی، بودایی، هندو و اسلامی واقع شده و میراث فرهنگی آن آمیزه ای ارزشمند از تأثیر این تمدن ها و فرهنگ هاست. این میراثها که در بسیاری موارد استثنایی اند، فصل بسیار با ارزش و مهمی را در تاریخ حوزه تمدنی ما و در مجموعی جهان می سازند.

یک بخشی عمده از میراثهای تاریخی و فرهنگی افغانستان را آثار باستانی قبل از اسلام تشکیل میدهد که از خصوصیات کاملاً استثنایی بر خوردار بوده اند. بامیان در آن دوران تاریخی، منحصیث با اهمیت ترین مرکز تقاطع تمدن ها و جریانهای متفاوت فرهنگی و به مثابه شاهراهی انتقال، و داد و ستد دست آورد های فرهنگی ملل مختلف جهان شناخته شده است. بازرگانان، سیاحان و هنرمندان از چین، هند، آسیای مرکزی و اروپا با استفاده از راه مشهور ابریشم، در این حوزه باستانی رفت و آمد داشتند. سرانجام در روز نهم مارچ سال ۲۰۰۱ میلادی، بعد از برگزاری نماز جمعه، نیروهای طالبان به روی مجسمه های بودا، آتش گشودند و دو شبانه روز به این کار ادامه دادند تا در شامگاه ۱۱ مارچ، از "صلصال" و "شهمامه" ۱۶۰۰ ساله، تنها دو حفره به ارتفاع ۵۳ و ۳۵ متر در دامنه هندوکش مرکزی افغانستان باقی ماند.

طالبان بالای این تندیسهای بیروح و بی جان بودا ترحم نکرد و آنرا منهدم ساخت که این پیکره ها از لحاظ ساختمان فیزیکی به اجداد و نیاکان مردم هزاره جات شباهت قیافوی داشتند. طالبان این کار را بخاطر آن انجام داد تا افتخارات باستانی و تاریخی نیاکان هزاره را محو و نابود نمایند و بعداً به جهانیان بگویند که این مردم باشندگان بومی و اصلی سرزمین کنونی نمیباشند که بدین وسیله بتوانند هویت تاریخی این مردم را از بین ببرند. محترم داکتر جلال الدین صدیقی دانشمند معروف کشور درباره بامیان و آثار باستانی آن مینویسد که:-

بودای بامیان تنها میراث گرانبقدر مردمان آریانای کهن، خراسان اسلامی و افغانستان کنونی و بخصوص مردم و سرزمین هزاره جات نبوده بلکه جزء از تمدن تمام بشریت بشمار میرود (که مجسمه ها و تصاویری که از عهد بودائی باقی مانده است معمولاً در هر منطقه که ساخته شده است، بازتاب دهنده همان گروه اتنیکی بوده اند که در آن محل زیست داشته است و از این رو چنین بر میآید که هیكل های بودائی و تصاویر دیواری واقع در بامیان هم به اتنیک های مردم هزاره شباهت کامل به هم میرساند) آقای صدیقی اضافه مینماید پس بدون تردید میتوان گفت که در آفرینش گنجینه های کهن هنری بامیان نقش خلق هزاره و نیاکان هنر پرور شان نه تنها بر جسته بوده بلکه مردم هزاره حق دارد که بدین دستاورد های هنری و میراث گرانبقدر اسلاف شان افتخار نمایند و خود را وارث تاریخ کهن و میراث باشکوه بامیان باستان بدانند شهر بامیان با قدامت چندین هزار ساله طی چندین قرن مورد تهاجم متجاوزین خارجی از جمله:-

داریوش، کوروش، سکندر کبیر، اعراب، چنگیز خان، اورنگ زیب، نادر افشار، بریتانیا و حکام داخلی، امیر دوست محمد خان، امیر عبدالرحمن خان و نادر شاه خان قرار گرفته است. که در اثر این یورش ها برخی از میراث های باستانی و تمدنی بامیان متضرر و یا نابود شده اند، تخریب این آثار باستانی بخصوص پیکره های دو بودا در آغاز توسط اورنگ زیب و بعد از آن بوسیله، همسران امیر دوست محمد خان و امیر عبدالرحمن خان و بر اساس حکایت مردم محل، توسط همسر نادر شاه خان صورت گرفته است. همسران این امیران، چهره های دو تندیس بودا و یک پای آنها را توسط گلوله توپ خراب کرده اند. در زمان امیر عبدالرحمن خان ارگ شهر غلغله تخریب و به خاک یکسان گردانیده شده است. پیش از طالبان نیز، مجسمه های تاریخی بودا در بامیان ضربه های فراوان دیده بود، چنگیز خان مغول در سال ۱۲۲۲ اورنگزب در سال ۱۶۸۹ و عبدالرحمن خان در سال ۱۸۹۲ میلادی، هر کدام به نوبه خود برای تخریب این دو مجسمه تلاش کردند و بر پیکر آنها صدماتی وارد نمودند؛ در جریان جنگهای مقاومت مجاهدین در نیمه دهه نود میلادی نیز مجسمه های بودا، از آسیب مصون نماند. به باور برخی از کارشناسان، مجسمه های بودا در بامیان، اگر تا دیروز نمادی از

دیرینه تاریخی در این سرزمین بود، امروز یادگار سالهای حاکمیت افراطگرایی مذهبی در این کشور است، حرکتی که جهان را تکان داد و یونسکو آن را وحشت فرهنگی نامید.

### بودا در هنگام تخریب و نابودی پیکره هایش میگفت:

البته راههای زیاد وجود داشت، ولی موجودیت من گناه بزرگتر از همه گناهان تعبیر شده است، دست ها به تنهایی صدا ندارند، ولی در پشت پرده بازی های خطرناک می آفرینند. انسان دیروز شبیه انسان امروز نیست، من به همه یارانی که از دست رفته اند و به همه یارانی که مانند من به نوبت به خط مرگ ایستاده اند، سر تعظیم و احترام خم میکنم. میدانم که مرگ من یک جنایت هولناک در تاریخ معاصر است و این افسانه قرن ها، قصه ویران شدن کاخ یک مدنیت خواهد بود، زندگی شکل یک نمایشنامه را دارد که بازیگران در جریان تاریخ، عوض میشوند و سوژه ها تراژیدی تر میگردند. اساساً من چراغی بودم که آغاز و انجام من برای سوختن بود. من شکوه و جلال خود را سالهاست که گم کرده ام و در گردن تاریخ شما آویزان بودم، آتش در زیر خاکستر تا دیر زمانی نمیتواند بازی کند، یا خاموش میشود، یا دنیا را به آتش میکشد، نیروی چنگیز، آتیلا و هتلر، نمادهائی زنده از زمره شما انسان های شریف بودند که با کار نامه های شرم آور خود، سیر تاریخ انسانیت را تغییر دادند. فراموش نکنید امروز هم متأسفانه، آن نوع جنایات به شکل دیگر و با کیفیت و اندیشه دیگر، در روی زمین ادامه دارد، چه کسی میتواند جلو این زشتی ها را بگیرد؟ پاسخ روشن است، هیچکس به علتی که همه با یک صدا در آفریدن مصیبت ها، دست دارند، همین برهان است که غرور ملی جای خود را به شرم ملی داده است.

تلاش جهانی برای باز داشتن طالبان از تخریب آثار فرهنگی و تاریخی افغانستان به ویژه بهت های بودا در بامیان آغاز شد.

کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد با فرستادن نماینده ویژه خود به کابل و قندهار، از سران طالبان خواست تا از تخریب این آثار صرف نظر کنند. دبیرکل یونسکو، سازمان علمی، فرهنگی و آموزشی ملل متحد، از سازمان کنفرانس اسلامی در خواست کرد که طالبان را متقاعد کند که از این تصمیم خود منصرف شوند. رئیس موزه متریپولیتن نیویورک نیز از رهبران طالبان خواست که به جای تخریب این آثار فرهنگی و تاریخی، آنها را به موزه های کشورهای مختلف بفرشند.

همچنین علاقه مندان و پیروان آیین بودایی در چند شهر آسیایی، در اعتراض به این تصمیم طالبان دست به تظاهرات زدند. اما این فشارها، تأثیری برعزم طالبان برای تخریب آثار و داشته های تاریخی و فرهنگی افغانستان نگذاشت و در حالی که رایزنی های جهانی برای متقاعد کردن آنها به صرف نظر

کردن از این اقدام ادامه داشت، از نقاط مختلف افغانستان، توپ، تانک، مسلسل و مواد منفجره به بامیان، شهر مجسمه های تاریخی بودا منتقل میشد. نویسنده کتاب افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، همچنین معتقد است که تخریب مجسمه های بودا، در حقیقت نوعی دهن کجی از سوی طالبان در برابر کشورهای اروپایی و آمریکایی بود که آنها را در انزوا قرار داده بودند. او می گوید: "طالبان بیش از اینکه به اجرای شریعت بیندیشند، به این فکر بودند که با از بین بردن بودای بامیان، از جامعه بین المللی، سازمان ملل متحد و کشورهای که آنها را به رسمیت نشناخته است، می توانند انتقام بگیرند، بنابر این، هر قدر تأکید جهانی بر حفظ این آثار بیشتر شد، طالبان هم بیشتر بر از بین بردن آنها پافشاری می کردند.

### ترویج آئین بودائی در بامیان باستان:

آیین بودا که در سده پنجم پ. م. در دره گنگ به دست بودا پی افکنده شد، در سده اول میلادی بر اثر نیرو گرفتن و جاندار شدن آیین برهمنی قدیم هندوان راه شمال غربی در پیش گرفت. صلح پایدار و امنیت کوشان هم یک عامل مهم پیشرفت و رونق آیین بودا شد و شاهان کوشان هم در رواج این دین کوشیدند و به فرمان آنان بسیاری پرستشگاهها در سراسر قلمرو کوشان برپا شد. این پرستشگاهها را چنان می ساختند که به راهها و آبادیهای مهم نزدیک باشد تا راهبان بتوانند نیازمندیهای مادی خود را برآورند و در یوزگی کنند و نیز چنان دور از دسترس باشند که از گزند رهگذران و دزدان در امان باشند و فرصت تفکر و پرداختن به کشف و شهود داشته باشند. اما یک تغییر و دگرگونی تدریجی و بسیار آهسته چه از لحاظ زبان و چه از نظر فضا پدید آمد. این دگرگونی را میتوان نتیجه تاختن مهاجمان جدید دانست. در سده های سوم و چهارم ساسانیان و هونها و هپتالیان از شمال شرقی به هند در آمدند. در برابر این مهاجمان نو خاسته دیرنشینان به غارها پناه جستند و سرگرم آراستن آنها با پیکرها و نقشها گشتند. در برابر هیناینه ساده و بی پیرایه که به دست خود بودا پرداخته شده و قوانین ساده در آن بود شیوه و سبک پر فخامت و سنگین و منعقد و مبهم ماهایانه و تانتریسم متضمن قوانین بغرنج و پیچیده تناسخ و آیینهای شگفت شاگردان و پیروان بودا معمول شد. در همین زمانها چین در سایه حمایت جنگاوران دودمان تانگ بار دیگر به دادوستد و بازرگانی از راه ابریشم پرداخت. فرمانروایان فرودست دولت ساسانی و قبایل دست نشانده دودمان تانگ به نگاهیانی راه ابریشم همت گماشتند و بسیاری از بازرگانان و جهانگردان و زائران در این راه به حرکت آمدند. هوان تسانگ زائر چینی در حدود ۳۶۰ میلادی به راه پیمائی دست زد. در این زمان هنر بودایی هم درهم ریخته و مغشوش است و هم پرشکوه.

در بامیان در افغانستان دیر نشینان دو بت بزرگ ساختند به بلندی ۳۵ و ۵۳ متر و در گرداگرد آنها بر دیوارها و طاقچه‌ها نقشهای داستانهای مذهبی و مجسمه‌های شخصیت‌های دینی و شاهزادگان و بخشندگان و نوازندگان بودا را پرداخته‌اند. در همین جا است که نخستین بار به ماندالایا مجسمه‌های کوچک همه با هم یکسان بودا در پیرامون بت بزرگ برخوردند. نفوذ هنر ساسانی را میتوان از روپانهای افشان و پراخ‌نای آرایش موهای شاهزادگان شناخت. در دیر فندقستان در دره قوربند در سده هفتم میلادی و در تپه سردار نزدیک غزنین در سده‌های هفتم و هشتم نقشهایی از گل و گیاه پرداخته‌اند بسیار ظریف و باریک و لطیف که نمودار هنر گوپتای هند است با آرایشهای متکلف. همچنین باید از پرستشگاه بودایی آق باشیم و آذین تپه در ترکستان روسی یاد کنیم.

باختر باستان در قلمرو شاهزادگان سغدی و ترک درآمد. اینان قلعه‌ها و دژهای استوار خندق دار برپا کردند با دیوارهایی که به نقشها و نگارها و مناظر دین آراسته بودند. هنوز نتوانسته‌اند آنها را به نحو معقول و خردمند پسند تعبیر کنند. برخی از این نقشها را با داستانهای حماسی ایرانی پیوند داده‌اند. ایرانیان در این هنگام به همراه عربان همچون آوردگان و گسترندگان آیین نو، فرهنگ و تمدن اسلامی بار دیگر به افغانستان و آسیای میانه درآمدند در بالالیک تپه (از آثار سده‌های پنجم و هفتم میلادی) و در ورشخا (آثار سده‌های ششم و هفتم) و مخصوصاً در شهر کوچک سغدی پنجینکت که در سده‌های پنجم تا هفتم آباد بود و همچنین در افراسیاب که همان سمرقند باشد اکنون کاوشهای پدروانه‌ای شده و خانه‌ها و کاخها و پرستشگاههای آراسته به نقاشی و مجسمه به دست آمده‌اند. این نقشها و مجسمه‌ها بر اساس همان اندیشه‌های موجود در آثار بامیان است ولی ضمناً دارای مناظر ضیافت و بازی و جنگ است که آرایش دیوارهای بلند و خفته کاخها و پرستشگاههای پنجینکت گشته است. بعضی مناظر جنگهای پرداخته شده بر دیوارهای پنجینکت را با حماسه شرق که بعداً فردوسی در شاهنامه سروده است یکی دانسته‌اند.

همه اندیشه‌های معنوی و سیاسی و مذهبی و هنری مردم آسیای میانه در جهان شگفت و محدود در میان کوههای سربه فلک کشیده و بیابانهای بی پایان و هراس انگیز کرانه‌های رود تاریم در کنار شنهای دریاچه لب نور جلوه گر شده و جنبه الوهیت گرفته است. بعضی از جهانگردان روزگار کهن مانند هوان تسانگ از گردنه‌های پامیر و یمگان گذشته به پرستشگاههای بودایی و شهرهای کوچک و آرام راه جستند. این جاها پایگاههای امن و راحت بودند و در آنها هزارها اثر ایمانی را مؤمنان با نقشها و پیکرها برآورده‌اند. بهترین نمونه‌های مجسمه‌سازی را میتوان در تومشووک و شورچوک و کومتورا یافت. باآنکه مصالح این آثار هنری تنها از گل و کاهگل است با نقاشی و رنگ پیکره‌ها را بس زیبا پرداخته‌اند. نقاشیهای این دوران در این سرزمین که در جهان معروف است و بهترین نمونه‌های آن در موزه دولتی برلن شرقی محفوظ است و از آنروز اهمیت دارد که در آنها هنر هند و

خراسانی و چینی گرد آمده است. در پیرامون شهر کوچا در ترکستان، چین در شمال تاری و مرکز فرقه بودایی هینایانا در سده‌های چهارم تا نهم مراکز هنری قزل و تومونرا و دولدور آتور و سوباجی پدیدار شده است. حتی در حدود ۵۰۰ پ. م. هنرمندان غار دریانورد از هنر هندی گوپتا متأثر گشته بودند. سپس در ۶۵۰ میلادی در غار شانزده شمشیرزن دورنماها را با سبک خاص چینی پرداخته اند. در گومتورا در دوران اخیر نفوذ هنر چینی بسیار است همچنانکه در تورفان در سده هفتم که تمدن جداگانه ای به دست ترکان اویغور پدید آمد چنین بود. اویغوران مردم تربیت یافته، ظریف و سفید پوستی بودند که رگه هایی از چینیان و تبتیان داشتند و پیرو مکتب ماهایانای بودایی بودند و ضمناً از آیین مانی که آمیخته ای بود از ادیان آن روزگار و آیین نسطوری پشتیبانی میکردند. بهترین نمونه هایی نقاشی تورفان را در بازاکلیک در یک نماز خانه یافته اند و موضوع آنها «بهشت بوداییان» است. در پیرامون بودا یا بوذاسف بسیاری کاهنان و شاهزادگان و بخشندگان و نوازندگان بودایی فراهم آمده‌اند. شیوه بین حالات جدی و شوخی و نقشهای مضحک و ظریف و دقیق در بیننده اثری شگرف میگذراند و او را به جهان سده هشتم میلادی می برد. هنوز هم آثار بودایی موجود در افغانستان آنچنانکه باید کاوش و بررسی نشده است.

### میراث فرهنگی و تاریخی بامیان:

مرحوم احمدعلی کهزاد در مورد معرفی پیکره های بودا در بامیان مینویسد: پیکره های بودا بزرگترین مجسمه های جهان میباشند که بصورت سموچ های منظم و منقوش در بدنه کوه کنده اند. یکی آن ۵۳ متر و دیگری ۳۵ متر ارتفاع دارد و بفاصله ۴۰۰ متر از همدگر فاصله دارند. بت ۵۳ متری بامیان بزرگترین هیکل بودائی دنیا و بلند ترین مجسمه سنگی جهان است و جا دارد که هفتمین اعجوبه جهان باشد. از نظر بودائی ها این دو مجسمه تمثال بودا بوده و به اندازه فوق العاده بزرگ در دل کوه کنده شده است. قباهای بت ها رنگه بوده به طوری که قبای بت ۵۳ متری سرخ و از ۳۵ متری آبی یا کبود بوده است. و روی همین رنگها بود که مسلمانان وقتی بار اول وارد بامیان شدند، مجسمه های مذکور را بنام های « سرخ بت » و « خنک بت » یاد کردند. و بخاطر همین رنگها بود که هیوان تسنگ سیاح چینی وقتی آنها را دید فکرنمود که مجسمه ها از چودن ساخته شده اند و باهم پیوند یافته اند. در حالی که مجسمه های مذکور در سنگ دانه دارکوه تراشیده شده اند. از لحاظ تاریخی بت ۳۵ متری بر بت ۵۳ متری قدامت دارد. به این معنی که بت ۳۵ متری بامیان احتمالاً در قرن سوم و بت ۵۳ متری در قرن چهارم یا قرن پنجم ساخته شده باشد. بر علاوه این دو

مجسمه بزرگ، مجسمه دیگری هم بفاصله هزار قدم دور تر بشکل خوابیده موجود بوده است. این مجسمه بودا را در قبرستان نشان میداد.

هیوان تسانگ زایر چینائی که در نیمه اول قرن هفتم میلادی از بامیان دیدن کرده است از این هیکل بزرگ دراز افتاده بودائی یادآوری نموده است و موقعیت آن را در مجاورت هیکلهای بامیان ذکر کرده است. این زایر چینائی بامیان را بنام کشور «فان یین نا» یاد نموده میگوید: معابد متعدد در آن موجود بوده و در آنها هزاران راهب به اخذ تعلیمات و تدریس مصروفند. در سخره های عمودی و بلند کوه های شمال شرقی پایتخت مجسمه های بودا را به بلندی ۱۴۰ تا ۱۵۰ فت کنده اند. این مجسمه بزرگ طلائی میباشد که در هنگام طلوع آفتاب شعاع آن بهر طرف نشر میگردد. به فاصله ۱۲ لی (یک لی مساوی نیم ورست و یک ورست مساوی ۱۰,۶۷ کیلومتر) در شرق شهر بامیان هیکل خوابیده بودا را در معبد بزرگی مشاهده نمودم که با (نیرو نا) یعنی به مقام ابدیت فرو میروند. این هیکل یکهزار فت طول دارد و شاه مملکت هر سال در جشن آزادی جمله دارائی منقول خود و خاندان خود را به شمول آنچه در خزانه دارد می آورد و آنرا به نام وی قربانی تقدیم میکند.

کار ساختمان دو پیکره بزرگ در قرن دوم میلادی به هدایت و حمایت کنشکای کبیر آغاز گردید و احتمالاً در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به پایان رسیده باشد. مغاره های حفر شده در دل کوه ها، محل بود و باش هزاران راهب بودایی را تشکیل میدادند و همچنان بحیث مهمانخانه برای مسافران، بازرگانان، و زائرین این مرکز بودایی، مورد استفاده قرار میگرفتند. این مغاره ها مملو از نقاشی های مختلف بودند که همزمان با تراش و ساختمان پیکره ها بحیث یک مجموعه یی بهم پیوسته حفر شده بودند. آنها به طول یک مایل، قسمت شرقی و غربی، یعنی دو مجسمه بزرگ را با هم وصل می کردند. وادی را میتوان به سه بخش تقسیم نمود. بخش غربی جایی که مجسمه بزرگ ۵۳ متری (به روایتی ۵۵ متری) قرار دارد و بیشترین بخش مغاره های منقوش را در بر میگرفت، بخش مرکزی که یک پیکره نسبتاً کوچک (احتمالاً در حالت نشسته) نیز تراشیده شده بود و تعداد زیادی از مغاره ها را در بر میگرفت، و بخش شرقی وادی که دارای مجسمه بزرگ ۳۸ متری بودا بوده است. برعلاوه این دو مجسمه بزرگ، مجسمه دیگری هم بفاصله هزار قدم دور تر بشکل خوابیده موجود بود. در حدود یکهزار و هشتصد سال قبل، کاروانهای تجارتهای زیادی از آسیا و اروپا به قصد مسافرت به چین از افغانستان عبور مینمودند.

این جاده در عصر شاهان کوشانی و بویژه در دوره کنیشکا رونق زیادی کسب نمود. شمار زیادی از زائرین چین نیز از این راه عبور می کردند. آنها به هند یعنی جائیکه بودا بیش از دو هزار سال قبل در آنجا متولد گردیده بود سفر می کردند. یکی از سیاحین، داکتر یاورسکی، نماینده دولت روسیه تزاری در دربار امیرشیرعلی خان است که از این مجسمه ها دیدن کرده و در کتاب خود از آنها اینطور



یادآوری نموده است: « من تنها کسی نبودم که از دیدن این اعجوبه تاریخی که قرن‌ها پیش دست بشر آنرا به روی سخره کوه کنده غرق حیرت شده بودم. این پیکره در مقابل عوارض سماوی و خرابکاری ناشی از تعصب و بغض اعمال تنگ نظرانه هنوز هم پایداری نموده اند. روی سخره که تقریباً دو، سه فوت بلندی دارد رواق طولی را با عرض هفتاد فوت و عمق ۲۵ تا ۳۰ فوت حفر نموده اند. این سخره از سنگ کنگلو میرات میباشد. در داخل رواق مجسمه بزرگی را به ارتفاع ۱۴۰ فوت به شکل برجسته که سطوح سه گانه آن یعنی جانب مقابل و جناح‌های چپ و راست از داخل رواق بیرون کنده شده و پشت مجسمه به کوه چسپیده میباشد. چهره مجسمه را از فرق سر تا حصه پایها عمودی تراشیده اند. گوشه‌های سالم و در اطراف گردن و بالای شانه‌ها خشت کاری مشبک تا وسط گوشه‌ها به شکل دهلیز دیده میشود. سینه هیکل فراخ و چین‌های مرتب لباس بروی سینه و شانه‌ها افتاده و دستهای آن شکستانده شده و پاهای مجسمه را نیز تا حصه زانو با فیر توپ شکستانده اند. دیوارهای داخل با پلستر گچ پوشیده شده حصه فوقانی گنبد نمای رواق بالا سر مجسمه میباشد که با نقوش رنگین اعم از اشکال زن و مرد به رنگهای لاجورد، سرخ، زرد و سفید مزین گردیده است. طرز نقاشی بین چین و بیزانت میباشد. در وسط پاهای مجسمه بزرگ، مغازه‌های خیلی بزرگ که دیوار و سقف آن سیاه معلوم میشوند، موجود است که حکایت از سکوت مردم در آنها مینماید. در دیوار و رواقهای مغاره به ارتفاعات مختلف روشندانها موجود بوده و از این مغاره‌ها پله‌های پیچ و تاب خورده تا فرق مجسمه موجود بود که زوار بودائی از این طریق به طواف می پرداختند.

داکتر یاورسکی در رابطه به بت ۳۵ متری مینویسد: به جز جسامت، مجسمه از نقطه نظر شکل از همدیگر چندان فرق ندارند. بلندی مجسمه دومی ۱۲۰ فوت بوده روی آن کاملاً خراب شده است. در داخل این مجسمه نیز اتاقها مزین موجود بوده است که با دود سیاه شده است. . . بگفته نبی کهزاد «قسمت‌های برهنه مجسمه ۳۶ متری کاملاً از ورق طلا پوشیده بود که زیر اشعه پلائی آفتاب چشم بیننده را خیره میکرد. در زمان کوشانیها و بعد تر از آن، بامیان مسیر راه سوداگران ادویه و ابریشم وزایرین دین بودا و رفت و آمد کاروانهای تجارته بود که از این راه به چین، هند و بلخ میرفتند. » (مجله آزادی، شماره ۴۲، ص ۲۵) مرحوم کهزاد بروایت از کتاب الفهرست میگوید: «در بامیان معبدیست که زوار بشمار از هند و ختای به قصد زیارت به آنجا می آیند. در این معبد بت‌های قیمتدار از طلا دیده می شود که با احجار کریمه تزئین گردیده اند. یعقوب لیث مقداری از آنها را به حضور خلیفه بغداد تقدیم کرد. این نویسنده درباره مجسمه‌های بزرگ بودا در بامیان نوشته است: هندی‌ها حین زیارت خوشبوئی‌ها و سامان قیمت بها را به نام قربانی برای بت‌های بزرگ تقدیم میکنند. بت‌ها آنقدر بزرگ و جسیم اند که از مسافه خیلی دور دیده میشوند. زواری که از راه دور می آید، نباید از فاصله دور به طرف بت‌ها نگاه کند زیرا آنها گناه عظیم میدانند. ایشان قبل از اینکه

به پای بت ها برسند بطرف زمین باید ببینند. احیاناً اگر چشم یکی از زوار بر بت ها از دور بیفتد باید از همان نقطه دوباره برگشته و سفرش را آغاز نماید. بودای بامیان یکی از این نمونه های استثنایی است. زیرا پیکره های بودا در سایر کشورهای آسیایی، معمولاً بودا را در حالت خوابیده و یا نشسته و همچنان در وضعیت خلسه که نمایندگی از درونگرایی دین بودایی میکند، به نمایش میگذارد؛ ولی بر عکس، مجسمه های بودا در بامیان، از برکت هنر گریکو بودیک ( گندهارا) قد بر افراشته و ایستاده اند و در حقیقت نمایندگی از طرز دید و تفکر عملگرایانه دنیای یونانی میکنند. بر علاوه، لباس این پیکره ها نیز با پیکره های خدایان یونان باستان در برخی موارد شباهت میرساند. پیکره ها، مغاره ها و سایر تأسیسات مربوط به آن، در حقیقت همه مجموعه یی از ساختمانهای بسیار با شکوه و مجللی را تشکیل میدادند. تندیسهای بودا در درازنای تاریخ پرشکوه خود، چه در زمان استیلای اعراب و چه حتی در تهاجم چنگیز و هلاکو، زیاد تخریب نگردیدند.

آنها صرف زیورات و پوشش طلایی پیکره ها را به غارت بردند. هر جهانگشای مشهور تاریخ که این شاهراه عظیم را پیموده و از بامیان گذشته، در پیش پای این مجسمه های پر هیبت و عظیم، احساس حقارت و کوچکی نموده است. جالب است که در دوران زمامداری خوارزم شاهیان که بامیان مرکز امپراتوری آنها بود و شریعت اسلامی نیز جاری، این پیکره های با شکوه، همچنان با عظمت و وقار، و منحیت میراثی گرانبها از گذشته درخشان تاریخی این کشور، زینت بخش شهر تاریخی بامیان بودند. در یک هزار و دو صد سال حاکمیت زمامداران و سلاطین مسلمان بر این سرزمین که تعداد زیادی از آنها مردمان خیلی متعصب هم بودند، این میراث باستانی کشور تخریب نگردید و همچنان پا برجا ماند.

با غم و اندوه فراوان که در آغاز این سال قرن بیست و یکم و در عصر گسترش پژوهش و کنکاش درباره ریشه یابی ساختمان جسمی و روانی انسان و گذشته تاریخی آن، و دست آورد های بی نظیری ناشی از این بررسی های علمی، این آثار منحصر به فرد تاریخی، پس از زخمهای فراوان، با آتشباری سلاح های ثقیل و جابجا نمودن مواد منفجره در بخشهای از بدنه آن، به تاریخ یازدهم مارچ سال ۲۰۰۱ منفجر گردیدند و بر زمین فروریختند!!!

این میراث های عظیم فرهنگی ما با فتوای ملا محمد عمر آخوند و در حقیقت به هدایت رهبران سازمان القاعده و توسط لشکر جاهل و متحجری که در بتن دشمنان مردم افغانستان بسته شده و رشد کرده بود، نابود گردیدند. میگویند اورنگزیب پادشاه مغولی هند هنگام لشکرکشی به بلخ از دره بامیان عبور کرد و وقتی نظرش به آن هیکل بزرگ افتاد امر کرد تا آنرا با توپ بزنند، در نتیجه پاهای مجسمه در اثر اصابت گلوله توپ از میان رفت. ( مجله دعوت، شماره ۱۲۳، ص ۳) در اطراف مجسمه های بزرگ تقریباً ۱۲۰۰ سموچ موجود است که در داخل آنها تصاویر رنگین رسامی و نقاشی شده

است. این سمج‌ها اقامتگاه راهبان و پیروان بودائی بودند. با آمدن اسلام در افغانستان، دین بودائی به تدریج شکوه و رونق خود را از دست داد و با جایجائی دین اسلام در کشور، دیگر پیکره‌های بودائی بامیان محل عبادت بشمار نمی‌رفتند و فقط بحیث یادگارهای مذهبی و تاریخی و هنری باقی ماندند که سیاحین و جهانگردان را به تماشای خود ساعتها مشغول مینمودند. متأسفانه اگر صحبتی از بامیان در رسانه‌هاست تنها به یمن فقر و ناداری مردمان آن است که روزگاری بامیان کهن، ثروتمندترین شهرهای دنیا بحساب می‌آمده است.

پیکره‌های بزرگ بودا که قبل از تخریب بدست طالبان، جذابیت خاصی برای جهانگردان خارجی داشت، حالا کاملاً ناپود شده است اما حفرة‌های عمیقی که مجسمه‌ها در آن ساخته شده بودند، هنوز هم دیدنی است. زندگی درون قومی در افغانستان می‌تواند تداعی سیاسی و انسان‌شناسانه‌ی مختلفی را همراه داشته باشد. مسایلی از قبیل امنیت قومی و زبانی و مذهبی که اگر عمیقاً به آن توجه شود مسایلی اند که در شکل بر جسته شده‌اند. در سمت‌گیریهای قومی در کشور باید آن را به عنوان یک واقعیت سیاسی بررسی کرد. سیاست سکوت علیه مردم هزاره زمانی برملا شد که به سنت‌های اعتقادی، سیاسی زمامداران تبدیل گردید. این سیاست از زمان امیر عبدالرحمن تا رژیم خون‌آشام طالبی بر ضد مردم هزاره اعمال میشد، تاریخ سیاسی و اجتماعی مردم هزاره حکایتگر همین جنایات زمامداران جلاد قرن است که: میکشند، ویران می‌کردند، دروغ می‌گفتند، به قرآن و ایمان خیانت می‌کردند و به خون انسان طهارت سیاسی مینمودند. بر اساس همین سنت غیر انسانی رژیم انحصارگر طالبان کشتارها، قتل‌عام‌های جمعی را با قساوت و بی‌رحمی در برابر جامعه هزاره در شهر بامیان، ولسوالی یکاولنگ، شهرهای مزار شریف، کابل، هرات و دیگر مناطق هزاره‌نشین ولایات ارزگان، غزنی، غور، پروان، وردک، سرپل، سمنگان، بغلان و قندوز انجام دادند.

بامیان امروز، چهره‌اش مظلوم است که تندیس‌های بوداهایش ویران و برای همیشه جاودان ساخته شده است. بودا که توسط لشکر جهالت متعصب و کور قبیله‌گرا در مراحل مختلف تاریخی نیست و نابود شده‌اند و اکنون نیز، اطرافش برای حفاظت از آثار تاریخی با سیم خاردار جاودانه گردانیده است، ولی مردم بامیان در شرایط کنونی از فقر، عقب‌مانده‌گی، نبود وسایل زندگی شهری، از فقدان آب صحی آشامیدنی، برق، دکاکین کلان و بازار بزرگ شهری، تأمینات زراعتی و مالداری، عدم موجودیت شفاخانه و سرک اسفلت شده حتی سرک خامه‌موترو مناسب رنج می‌برند. یک‌تن از دیپلماتهای فرانسوی در مورد این سرزمین گفته است هنگام ورود به بامیان و هزاره‌جات مرکزی آدم تصور می‌کند به "آخر دنیا" آمده است. در این سرزمین اثری از بازسازی به چشم نمی‌خورد. به گونه‌ای که پس از پایان جنگها در افغانستان و ایجاد دولت مرکزی، تغییر مثبتی در زندگی مردم در این مناطق رونما نشده است، که پس از ایجاد دولت مرکزی و با وجود جاری شدن کمک‌های جهانی

به افغانستان، زندگی او هیچ تغییری نکرده است. بامیان و هزاره جات اگر از یک سو فرهنگ غنی دارد، از سوی دیگر مردم این ساحه در نهایت فقر مادی زندگی می کنند. در سومین ماه فصل بهار زمینهای زراعتی در بامیان و هزاره جات سرسبز است. زمین داران بامیانی هزاره جات با جدیت روی زمین هایی که در حقیقت یگانه منبع درآمد برای آنان به شمار می رود، کار میکنند. در بامیان بنا بر شرایط خاصی، تنها کچالو کشت میشود. البته برخی دهقانان به کشت های دیگری هم دست می زنند اما بیشترین محصول زراعتی در بامیان از کشت کچالو بدست می آید.

آنگونه که باشندگان این مناطق میگویند، تمامی مواد خوراکی از کابل به بامیان و هزاره جات مرکزی انتقال می یابد که این موضوع مشکل دیگری را ایجاد کرده است.

جاده ها خیلی ناهموار است و سفر کاروانهای مواد غذایی از کابل به بامیان و هزاره جات مرکزی در برخی موارد دو تا سه شبانه روز را در بر می گیرد که در نتیجه نیمی از این مواد تا رسیدن به مناطق غیر قابل استفاده می شود. این مواد در یگانه بازاری که در مرکز شهر بامیان و دیگر مناطق هزاره جات مرکزی موقعیت دارد، با نرخ بلندی به فروش می رسد. مردم بامیان و هزاره جات مرکزی از دولت کنونی افغانستان می پرسند از آنجائیکه در بیش از چهار سال اخیر میلیارد ها دالر کمک های جامعه جهانی به کشور سرازیر گردیده این مبالغ فراوان به کجا و چگونه در بازسازی افغانستان به مصرف رسانیده شده است.

ولی با تأسف باید گفت از این میلیارد ها دالر پول های کمی مجامع بین المللی حتی به اندازه یک خشت گذاشته نشده و تا هنوز برای بازسازی ولایت بامیان و مناطق هزاره جات مرکزی کدام بودجه ای به مصرف رسانیده نشده است و مسؤولین دولتی صرفاً تنها وعده و وعید و یکتعداد حرف ها و بیانیه ها را در هنگام سفر ها به مردم هزاره جات تحویل داده و میدهند و کدام کار قابل لمس که فقر، بی کاری، بیماری را کاهش بدهد تا کنون انجام نداده اند. با وجود تبلیغات دولت افغانستان و کشورهای کمک کننده مردم بامیان و هزاره جات مرکزی تا هنوز در فقر تنگدستی، بیکاری و امراض علاج ناپذیر بسر میبرند و بطور نمونه میتوان از چند فامیل تهیدست بامیان تذکر داد و هنوز که هنوز است این فامیل ها مانند دوران کمون اولیه در مغاره ها و سموچ ها بودوباش دارند که خود نماینده گی از فقر و بیچارگی آنان مینماید باید رهبران به خود آیند و بر مردم فقر زده این سرزمین، چاره ای را بیاندیشند، درباره بازسازی این مناطق توجه بخرچ دهند.

بعد از سقوط رژیم طالبان دولت کنونی افغانستان طی مدت چهار سال اخیر چندین نشست و جلسات را زیر نظر مؤسسه فرهنگی ملل متحد، یونسکو، به اشتراک کشورهای ذیعلاقه در شهر کابل و شهر ژینو مقر اروپائی ملل متحد درباره بازسازی و احیای مجدد پیکره های بودای تخریب شده ای بامیان برگزار کرد و در سال گذشته یکی از مؤسیسات فرهنگی کشور جاپان طرح پیشنهاد بازسازی

این پیکره ها را بوسیله تصویر شعاع لائیزری به کمسیون مؤظف ارایه نمود. که همه این مسایل توسط مطبوعات انعکاس داده شد.

قرار معلوم، مسؤولین امور، کار پیشبرد پروژه بازسازی تندیس های بودای تخریب شده را به تعویق انداخته و از پلان اولویت های اول کاری خارج کرده است که این موضوع ناخرسندی و نگرانی مردم هزاره و جامعه فرهنگی جهان را فراهم کرده اند و مردم ما از مقامات دولتی تقاضا دارند در این باره تجدید نظر واقعبینانه و عادلانه بعمل آورند در غیر آن دولت کنونی را مانند دولت های گذشته از زمره همان دولت های متعصب و تبعیض پسند قرار خواهد داد که دولت های مذکور سال های متمادی در مقابل مردم هزاره جات از بیعدالتی و تبعیض کار میگرفتند بناءً از شخص آقای کرزی توقع داریم هر چه زود تر هدایت پیشبرد کار بازسازی تندیس های بودا را بالای ارگانهای مربوط صادر نمایند و مردم ما را بیشتر از این نا امید نسازند و امیدوارند که مسؤولین امور بمردم این سرزمین عقب مانده توجه دلسوزانه مبذول نمایند، تا مردم احساس کنند که مانند سابق با ایشان بر خورد تبعیض آمیز صورت نمیگیرد.

مردم بامیان از مسؤولین دولتی تقاضا دارند که ساحات و مناطق دارای آبدات تاریخی، باستانی و توریستی بامیان را شامل فهرست میراث فرهنگی مؤسیسه جهانی یونسکو سازند تا از طریق این مؤسیسه فرهنگی ملل متحد بازسازی و احیای مجدد آثار باستانی بامیان، ایجاد شهرک های توریستیکی در شهر بامیان، بند امیر، و دره آجر فراهم و میسر شوند.

#### مأخذ:

- یادداشت‌های درباره سرزمین و رجال هزاره جات، اثر حسین نایل، بهار سال ۱۳۷۹ هجری، شمس چاپ ایران
  - سر مقاله ماهنامه ندای هزارستان زیر عنوان نابودی بودای بامیان، شماره هجده سال ۱۳۷۹ شمس چاپ آلمان
  - مقاله محترم دستگیر صادقی زیر عنوان در سوگ انهدام تندیس های بامیان ماهنامه مشعل ماه حوت سال ۱۳۸۳ شمس چاپ هالند
  - گذارش ستار سعیدی تحت عنوان بوداهای بامیان چگونه به خاک نشست، رادیو بی بی سی ۱۱ مارچ سال ۲۰۰۵
  - مقاله ابوالقاسم جاوید زیر عنوان بازی پسر بچه در میان بودا های بامیان ماه اسد سال ۱۳۸۳ شمس نشریه آرمان چاپ شهر ملبورن کشور استرالیا
- ۱۰ جون ۲۰۰۶ میلادی

## مظلوم و مغضوب و اق شدن مردم و سرزمین هزاره جات در ادوار گوناگون تاریخ

هزاره جات منطقه ایست دارای اراضی مرتفع و کوهستانی در مرکز و قلب افغانستان موقعیت دارد، باشندگان هزاره جات در مراحل مختلف تاریخ شاهد پاکسازی قومی و مذهبی، کوچ های اجباری، قتل عام ها، زمین سوخته بودند و تبعیضات سیاسی، قومی، نژادی، مذهبی، جغرافیائی، تبعه درجه چندم بودن، تحقیر و اهانت هزاره و شیعه بودن، ممنوعیت تقرر در ادوات، قوای مسلح، استخبارات و وزارت خارجه در مقابل آنان اعمال میشد مردم هزاره طی چندین قرن مظلومیت، درد، عذاب، تحقیر و اهانت های فراوان و فراموش ناشدنی را بوسیله نظام های جابر و ستمگر متحمل شده است. سرزمین هزاره جات برای مدت بیشتر از شش دهه بوسیله زمامداران متعصب بنام مناطق مرکزی مسمی و شهرت یافته است و حکمرانان مستبد از ذکر نام هزاره جات در رسمیات و رسانه های جمعی خود داری مینمودند تا از شهرت و معرفی هویت هزاره جات در چوکات چند ولایت جلوگیری کرده باشند و از معرفی نام هزاره و سرزمین آن هراس داشتند.

بدین ترتیب ولسوالی های هزاره جات (مناطق مرکزی) کشور را به ولایات زیر تقسیم و ادغام نمودند:-

اول :- ولسوالی های مرکز بهسود، حصه اول بهسود، دایمیرداد، سرچشمه و جلریز را به ولایت وردک دوم :- ولسوالی های شیخ علی و سرخپارسا را به ولایت پروان سوم :- ولسوالی های جاغوری، مالستان، اجرستان، ناهور، جغتو، قره باغ، خواجه عمری، را به ولایت غزنی چهارم :- ولسوالی های سابق دایکندی، شهرستان، کجران، گیزاب، خاص ارزگان را به ولایت ارزگان که فعلاً ولایت دایکندی از آن تشکیل شده است.

پنجم :- ولسوالی های لعل و سرجنگل و پسابند را به ولایت غور ششم :- ولسوالی های یکاولنگ، پنجاب، ورس، شیر، سیغان و کهمرد را به ولایت بامیان این ولایت یگانه ولایت اصلی هزاره جات مرکزی است که تا حدودی نام و نشان مردم و سرزمین هزاره را با خود حفظ نموده اند، گرچه زمامداران قوم گرا سعی کرده است محلات و ولسوالی های فوق الذکر هزاره جات مرکزی را بصورت پارچه، پارچه به شش ولایت هم جوار هزاره جات مربوط سازند تا از تشکیل و ایجاد ولایات هزاره نشین از ذکر هویت و نام هزاره ها جلوگیری بعمل آید در هزاره جات مرکزی مردم هزاره با نفوس متراکم زیست مینمایند.

ولایات بامیان و دایکندی عمدتاً از مناطق اصلی هزاره جات مرکزی بحساب میآید، حکمرانان هزاره ستیز، هزاره های باشنده در دیگر مناطق کشور را نیز به ولایت ذیل مدغم و مربوط ساختند.

اول: ولسوالی های بلخاب، سانچارک، کوهستانات را سابق به ولایت جوزجان و بعداً به ولایت سرپول دوم: ولسوالی های چهارکنت، شولگر، چمتال، دولت آباد، کشنده، را مربوط ولایت بلخ سوم: ولسوالی های دره صوف، پشت بند، را به ولایت سمنگان چهارم: ولسوالی های دوشی، تاله و برفک، دهنه غوری را مربوط ولایت بغلان پنجم: ولسوالی های علی آباد، خان آباد را مربوط ولایت قندوز، ولسوالی دره هزاره پنجشیر را به ولایت پنجشیر و هزاره های بادغیس، هرات، هیلمند را به ولایات متذکره وابسته نمودند. مردم هزاره با فیصدی های متفاوت نفوس در این ولایات بودوباش دارند.

### پیشینه تاریخی مردم و سرزمین هزاره جات:

هزاره ها ترکیبی از نژاد ترک و مغل و از ساکنان بومی افغانستان هستند. در صفحه ۱۰۹ کتاب جامع التواریخ که، در ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، از "اوغوزخان" فاتح کبیر مغل و فرزند آن ۲۴ گانه او نام برده میشود و قبایل که بار اول در جهانگشایی با او سهم گرفتند، اقوام: اولیغور، قانقلی، قیچاق، قارلق، قلیچ، آغاجری یا باغچری، بودند که این نام ها تا هنوز در میان جامعه هزاره مروج است. از قرن ششم قبل از میلاد تا قرن اول میلادی، هزاره جات مورد تجاوز خارجیها قرار می گیرد و مردمان آن با دلیری و شهامت از سرزمین شان دفاع می نمایند. در این راستا می توان از حمله "کوروش کبیر" اولین حکمران مقتدر "هخامنشیان" بین سالهای ۵۳۶ - ۵۴۵ قبل از میلاد، یاد نمود. گرچه او توانست هزاره جات را که در آن وقت "ستاگیدا" نامیده می شد، فتح نماید، اما کوروش، از سوی قبیله "دهایی" (قبیله ترک و مغل)، زخم برداشت.

سکندر مقدونی، با اعتماد به سوارکاران ماهر خویش به سرزمین هزاره جات که در آن وقت "اراکوزیا" نامیده میشد، حمله برد که با مقاومت سرسخت مردمان آنجا، مواجه گردید. بطلیموس دانشمند، که در رکاب سکندر قرار داشت می نویسد:

"سکندر در گذشتن به شمال یک نوع انسانهای جدیدی را دید که بی نهایت سرکش بودند و در پناه خانه های گلی می زیستند."

سکندر در جنگهای چهار ساله موفق به تسخیر کامل ولایات اراکوزیا (هزاره جات) نگردید. امپراطوری مقتدر کوشانیها بین سالهای ۴۰ تا ۲۲۰ میلادی، مدنیت بزرگی در هزاره جات بنیاد نهاد. کوشانی ها را به نام اقوام "یوچی" مینامند که یکی از شرقی ترین قبایل نیرومند ترک و مغل از شاخه "کمبستی" یا "سیتی" است. در دوران کوشانی ها تمدن آسیای میانه به اوج خود میرسد. "کد فیزس" بنیانگذار سلسله کوشانیها و بعد پسرش "ویما کدفیزس" در سالهای ۹۰ میلادی

امپراطوری وسیعی را به وجود آوردند. دومین خاندان کوشانیها که بنیاد گذار آن "کنیشکای کبیر" است، از قبیله کوشان، از جمله اقوام ترک و مغل و یکی از قبایل مهمی تشکیل دهنده اجداد هزاره ها در تاریخ شرق میباشند. بعد از انقراض امپراطوری کوشانی ها، بین سالهای ۴۲۵ - ۵۶۶ میلادی، امپراطوری سوارکاران و تیر اندازان "زاولی" یعنی سلسله ای شاهان زاولی یا هیاطله، قدمی افزاند. قبایل دلیر زاولی هزاره، که بخش از اجداد هزاره ها اند، مانند برادران کوشانی شان از اقوام و قبایل سیتی یا کمپستی هستند که هم اکنون هزاره های زاولی در جنوب غرب هزاره جات در ارزگان، مالستان، جاغوری، حدود اجرستان، در حوالی کابل و غزنه به نام مشخص "هزاره زاولی" زندگی می نمایند. زاول یا زاولستان که فعلاً به نام ولایت زابل در غرب ولایت غزنی، قرار دارد، زمانی مرکز حکمروایی زاولشاه مقتدرترین شاه سلسله زاولی در حدود قرن ۵ میلادی بود. اکثریت قبایل زاولی توسط عبدالرحمن این مستبد خون آشام، از بین رفتند و تعداد کثیری از این قبایل، مانند سیاه پوستان افریقا، در بازارهای برده فروشی، تا ایالت پنجاب و مهارا اترای هندوستان، به فروش رفتند. هیوان تسنگ راهب و زایر چینی در عصر شاهان زاولی در برگشت از هندوستان در ماه جون ۶۴۴ میلادی چنین می نویسد:

"تمام مردم زاول معبد سوناگر را پرستش میکنند و هر سال اشراف و شهزاده گان در جشن آن، طلا، نقره، اسب، گوسفند و اجناس گرانبها به پای آن نثار می نمایند واحدی جرئت تصاحب آنها را نداشتند" زایر چینی، حدود زاول را ۷۰۰ لی، یعنی معادل ۲۵۰۰ میل مینویسد و میگوید که مرکز زاول هوسی نه (غزنه) و شهر معروف آن "هوساله" (شهر هزاره) ذکر میکند. از آغاز امپراطوری زاولی ها تا عهد غزنویان هزاره جات، شاهان مستقل و خود مختار داشته اند. فردوسی در یک مصراع از شاهنامه می سراید:

### شاه غرچکان بود بر سان شیر کجا ژنده پیل بود، آوریدی به زیر

کنت کورت و بطلمیوس مورخین عهد سکندر کبیر، فریبه جهانگرد فرانسوی، هنری فیلد کریستیانس محقق دنمارکی و جورج راورتی، از مورخان غربی. مقدسی، مؤلف گمنام حدودالعالم در ۹۵۹ میلادی، ابی بکر مشهور به ابن فقیه، ابن خرداد در ۹۲۰ میلادی، ناصر خسرو بلخی از مورخین اسلامی و همچنان هیوان تسنگ راهب چینی از موجودیت غرج الشار، غرجه، غرجستان، شاران غرجستان و موجودیت هزاره ها در غرجستان به کرار یاد نموده اند. من باب مثال هیوان تسنگ در سال ۶۳۰ میلادی درباره هزاره جات می نویسد:



"در این ناحیه مردمی سکونت دارند که دارای زبان متفاوت و قیافهء چینی هستند. او این ناحیه را "هوساله" می نامد که به نام هزاره نزدیک است.

آقای عبدالحی حبیبی مورخ نامدار کشور درباره لفظ هزاره میگوید که این کلمه ریشه تاریخی دارد و از "هوساله" مشتق شده است.

مرحوم صدیق فرهنگ نویسنده اثر تاریخی "افغانستان در پنج قرن اخیر" به این نتیجه میرسد که: نه تنها خوارزم شاهیان، بلکه سلاطین غوری نیز مربوط به نژاد هزاره میباشند از لحاظ تاریخی، هزاره ها خود را میراث دار حکومت ها و امپراتوری های بزرگی میدانند که سهم تابناک و تعیین کننده ای در شکل گیری و رونق فرهنگ و تمدن منطقه داشته اند.

احیای این «هویت تاریخی»، در نهاد اجتماعی هزاره ها به یک «رؤیای تاریخی» تبدیل شده است. شهر باستانی بامیان در قلب هزارستان، آثار فرهنگی و تمدنی این شهر، به خصوص تندیس های باشکوه بودا، یکی از عوامل مهمی بوده که این خود آگاهی تاریخی هزاره ها را زنده نگهداشته است. در کنار این عامل تاریخی، ساختار اجتماعی چند قومی افغانستان و حکومت های تماماً قومی این کشور و تفاوت های اتنیکی، مذهبی و فرهنگی هزاره ها با سایر اقوام نیز سبب شده است تا گرایش استقلال خواهانه سیاسی در میان هزاره ها عمق و شدت بیشتری بیابد. هویت مستقل اجتماعی، مذهبی و تاریخی هزاره ها، حرکت های سیاسی آنها را نیز به سمت ایجاد حکومت های خود گردان کشانده است.

### پیشینه جغرافیائی و تاریخی بامیان:

بامیان در قسمت شمال و شمال شرق هزاره جات و در آغوش شاخه های جنوبی هندوکش و شمال کوه بابا، در ارتفاع تقریباً سه هزار متر موقعیت دارد. بامیان در بندهش بنام «بامیکان» و در قرن پنجم قبل از میلاد بنام «فان یانگ» و در سال ۶۳۲ میلادی «فان ین نا» یاد شده است.

در اوایل قرن اول میلادی کوشانی هابه قدرت رسیدند و بامیان مرکز دین بودائی را پیدانمود کار اعمار بودای ۳۵ متری با معابد و سموچ های اطراف آن در اواخر قرن اول در عصر کنیشکا آغاز و تا قرن دوم میلادی دوام کرد و ساختمان بودای ۵۳ متری، مجتمع پیکره های بزرگ و کوچک، معابد استوپه ها، سموچ ها و آبدات دیگر چند قرن را احتوا کرده است در این دوره بامیان حیثیت مرکز دین بودائی را پیدا کرده اند. پس از دوره کوشانیها، تنی چند بنام شیران بامیان که از احفاد کوشانی و یفتلی بودند در بامیان و حواشی آن حکومت میراندند حکمروائی این سلسله قبل از اسلام و مدت ها بعد از آن نیز ادامه یافته است. بامیان روی معبر کاروان رو قدیم میان بلخ و پیشاور بنام راه معروف ابریشم قرار گرفته بود. پیکره های عظیم بودا، معابد منقوش و چندین هزار سموچ بامیان را از نظر

آئین و هنر بودائی مشهور ساخته است. مطالعات نشان میدهد در دوره دوم عمر زمین این نواحی همه زیر آب بوده و با عروج کوه های هندوکش و بابا از آب، در عصر سوم، دیوار های بزرگ طبیعی با صفحات بلند افقی و عمودی تشکیل کرده است حکمرانی شیران بامیان توسط غزنویان ساقط و بعد از آن غوری ها شنسی ها، خوارزمی ها در بامیان حکومت کردند.

با شکست خوارزم شاه شهر غلغله توسط لشکر چنگیز خان تخریب و به بامیان آسیب زیادی وارد گشت. اولاده چنگیز خان چندین قرن در بامیان و دیگر مناطق غرجستان حکومت کردند و بعداً اولاده تیمور لنگ در این ساحه تسلط یافتند و در زمان سلطان حسین بایقرا، غرجستان استقلال خود را اعلان کرد و برای مدت هشتاد سال امرای ارغونیه در بامیان و غرجستان حکومت نمودند که بنیان گزار این سلسله امیر ذوالنون ارغون و آخرین فرد این سلسله میرزا شاه حسن ارغون بودند. بامیان دارای آثار تاریخی ذیل است: که عبارتند از شهر غلغله، شهر ضحاک، شهر سرخشک، دره ککرک، دره فولادی و چهلستون و هم چنان در مربوطات بامیان بند امیر و معدن حاجیگگ نیز قرار دارند، بامیان در زمان های احمد شاه درانی، شاه محمود سدوزائی، امیر دوست محمد خان، امیرشیر علیخان، در جنگ های ذات البینی دست بدست میشد و گاهی استقلال خود را حفظ میکرد و در زمان امیرعبدالرحمن پایگاه نظامی بخش شمالی جنگ ده ساله امیرعبدالرحمن با مردم غرجستان را تشکیل میداد.

بر اساس تقسیمات ملکی سال ۱۳۰۰ شمسی بامیان حاکم نشین درجه اول و مربوط ولایت کابل بود که بعداً وابسته به حکومت اعلی پروان شد و در سال ۱۳۳۸ شمسی بامیان به حکومت اعلی ارتقا یافت و در سال ۱۳۴۳ شمسی تشکیل آن به ولایت ارتقا داده شد که تا هنوز به همان حالت ولایت درجه سوم قرار دارد که کدام تغییری در تشکیل آن بوجود نیامده است. مرکز ولایت شهر بامیان است، ولسوالی یکاولنگ، پنجاب، ورس، شیبیر، سیغان، کهمرد مربوط آن میباشد.

پنجاب بعد از سال ۱۳۰۰ شمسی به مدت تقریباً ۴۰ سال مرکز حکومت کلان دایزنگی بود که حکومت های محلی یکاولنگ، لعل و سرجنگل، دایکندی، شهرستان و بهسود از لحاظ تشکیلات اداری به آن مربوط بودند قبل از آن تاریخ مرکز حکومت کلان دایزنگی خوردک تخته قرار داشت. حاکمیت های مستبد با آگاهی تمام سعی نمودند تا هزاره ها را از لحاظ اداری، سیاسی و فرهنگی در بحران و محرومیت نگهدارند. پس یک جامعه بحران زده، فقیر وابسته به اقتصاد بدوی، محصور با طبیعت سرد و خشن، فاقد مرزهای بیرونی، به سادگی میتواند محل تاخت و تاز نظام های، خودکامه و مستبد، واقع گردد. مردم هزاره را آگاهانه پارچه، کرده اند. عده را به نام اسماعیلیه، عده را به نام سنی و عده را به نام شیعه اثنی عشری، از هم جدا کرده اند، تا با این نفاق بتوانند از حضور جمعی و تاریخی هزاره ها جلوگیری نمایند. بهترین زمین های هزاره جات را به غیر هزاره توزیع کرده اند. در

ساختارهای اداری سرزمین جامعه هزاره، تغییرات فاحش وارد کرده و تقریباً همه ولایات هزاره نشین را در ساختارهای دیگر مناطق شامل ساختند تا از وحدت سرزمین هزاره ها به مثابه یک "ایالت" جلوگیری نموده باشند. به این هم بسنده نکردند، بلکه همه ساله، کوچیها را از آن سوی مرزها به هزاره جات کشانیدند تا مواشی آنها از علفچرهای این مناطق، استفاده کنند.

آقای نواندیش: در این باره مینویسد: «هزاره جات و عمدتاً در مناطق دایزنگی، در واقع شش ماه زمستان است. زمین های خشک و کم حاصل دارد. از اشجار مثمر، به استثنای مناطق دایکندی و شهرستان، خبری نیست. کوهها صعب العبور است راه های تنگ و بز رو دارد، سرکی که هزاره جات را به کابل وصل میکند، خامه و تردد ترانسپورت در آن خطرناک بوده که هر لحظه خطر سقوط می رود و این سرک در زمستان های طولانی هزاره جات، قابل استفاده نمی باشد. علفچر ها به آن حدی نیست که بتواند محل چراگاه دهها هزار مواشی کوچی ها گردد. اکثر کوههای هزاره جات خشک و بی آب و علف است».

خلاصه طبیعت هم کدام سخاوت نسبت به هزاره ها نداشته تا بتوان سرزمین آنها سرزمین غنی بنامیم. به جزء آنکه سرک شاهراه آسیائی- هزاره جات را به مرکز وصل نماید، بند های برق اعمار گردد، معادن کوه ها استخراج گردد، از آهن کوتل حاجی گک استفاده شود، سرب و ذغال فراوان که در هزاره جات موجود است، مورد بهره برداری قرار گیرد و... آنگاه چهره سرزمین هزاره جات تغییر خواهد نمود و مردم از اسارت اقتصاد طبیعی و بدوی به یک اقتصاد سازمان یافته امروزی عبور خواهند کرد. اما ما اکنون از این دست آوردها بسیار دور هستیم و تا جایکه دیده می شود نیت "خودی" ها هم نیت دلسوزانه و بهبود خواهانه نسبت به جامعه هزاره نیست چه رسد به دیگران که در پی اندیشه خواستگاه و جایگاه خویش اند. پس از کودتای ثور ۱۳۵۷ فعل و انفعالات که صورت گرفت، کوچیها نتوانستند که به هزاره جات برگردند. اگر دوره طالبان را از این رده خارج کنیم، تنها سال پار کوچیها با رفتن بسوی بهسود مربوط ولایت میدان وردک، با مقاومت شدیدی مردم محل مواجه گردیدند. اکنون که ایده برگشتاندن کوچی ها به هزاره جات، مطرح است، ذکر چند نکته را لازمی میدانم:

- ۱- حوادث قریب به سه دهه در افغانستان همانگونه که در ذهن و اندیشه همه هموطنان ما تأثیر گذار بوده، بدیهی است که جامعه هزاره را نمیتوان از این امر مستثنی ساخت.
- ۲- امن ترین نقطه افغانستان، سرزمین هزاره جات است. با حضور مجدد کوچی ها این ثبات برهم می خورد. در کنار سایر نا آرامی ها، کشور با چالش جدیدی مواجه خواهد شد.
- ۳- طلسم استبداد حکومت های محلی به مثابه پشتیبان کوچی ها در ذهن هزاره ها شکسته است. مسلماً که حکومت های فعلی محلی نمیتوانند حامی کوچی ها باشند.

۴ - ادعای زمینهای به اصطلاح متعلق به کوچی ها به هیچ عنوانی بنیاد حقوقی ندارد چون این زمین ها بازور و پشتیبانی همه جانبه حکومت‌های محلی از سوی کوچی ها غضب گردیده است.

۵ - با توجه به گشت و گذار کوچی ها در پاکستان، تصور محض نخواهد بود که عوامل نفوذی پاکستان در میان آنها نباشند. پاکستان به بی ثباتی هزاره جات مانند سایر مناطق افغانستان بی علاقه نمی باشد.

از دید این قلم، به جای اینکه کوچی ها را به هزاره جات برگردانند، مسئله اسکان آنها باید در سطح ملی با طرح یک استراتژی دقیق مطرح شود. این یک معضله ملی است که نباید اربابان قدرت آنرا سطحی بنگرند. بر خورد با این پدیده از صلاحیت یک کمیسیون بالا بوده باید پارلمان افغانستان به آن رسیده گی نماید. ورنه اگر ایده برگردانیدن کوچی ها به هزاره جات جامه عمل بپوشد، میزان ثبات در مناطق مرکزی بهم خورده و طراحان این ایده به دستان خویش کشور را با چالش جدیدی مواجه خواهند ساخت. زیرا مردمان این مناطق آرزوی برگشت کوچی ها را ندارند و به محض برگشت آنها از سرزمین های شان دفاع می نمایند. در گذشته کوچی ها در سراسر هزاره جات به سوی علفچرها، هجوم می آوردند. و بر فراز کوهها و تپه ها غزدی های شانرا بر می افراشتند و مناطق هر خیل از قبل معلوم بود و در این مواقع هزاره ها از تردد به این مناطق خودداری می کردند. اما آنها وقتی که علفچر ها را برای مواشی شان کافی نمیدانستند، در شب و یا روز به زمین های زراعتی مردم محل هجوم می آوردند. زمینی که به هزار مشقت آنها به شکل بدوی آن کشت گردیده بود. در برابر چشمان کشت گران آنها، چراگاه مواشی کوچی ها میگردید. وقتی از تحمل مردم خارج میشد دوباره درگیری آغاز می گردید و اگر این تنش به مرگ کسی از کوچی ها می انجامید، دیگر ساکنان آن قریه و یا قصبه امید زیستن در سرزمین شان را نداشتند. زندان، شکنجه و تبعید لازمه مردان قریه بود. اما اگر هزاره ای کشته میشد. بازخواست آن در حکومت محلی می خوابید و تا مرکز ولایت هم نمی رسید و سر انجام قاتل برائت می یافت.

از زمانیکه کوچی ها به هزاره جات می آمدند تا بازگشت شان به سمت پشاور، حکومت‌های محلی وظیفه حراست از آنها را به عهده داشتند. ملک های کوچی طور رفتار می کردند که هیچ تفاوت میان آنها و حاکم محلی وجود نمی داشت. به همین دلیل ملک ها بخش از زمین های زراعتی هزاره ها را تصاحب کردند و به نام خودشان از حکومت‌های محلی حامی خویش، قباله شرعی گرفتند. نمونه های بسیار متعددی در رابطه به حمایت بلامناع حکومت‌های محلی و مراکز ولایات هزاره نشین وجود دارد که در این مختصر یاد آوری همهء آنها میسر نمیباشد. یک نمونه در سال ۱۳۵۴ هجری شمسی در ولسوالی پنجاب ولایت بامیان، به وقوع پیوست:

- مردم ولسوالی های پنجاب، یکاولنگ و ورس، از چرانیدن مواشی کوچیها بالای زمین های زراعتی شان به مرکز ولایت شکایت بردند. بالاخره قوماندان امنیه ولایت از ذکر نامش خودداری می کنم، مؤظف گردید که به حل این ماجرا بپردازد. مجلس بزرگی از سران کوچی ها و موسفیدان، اربابان و علمای مناطق متذکره در ولسوالی پنجاب تدویر یافت و لودسپیکری نیز برای رسانیدن صدا آماده گردید. پس از چند گفتگوی مختصر، قوماندان امنیهء ولایت در پشت مگرافون قرار گرفت و با صدای جهر اعلام نمود:

- کوچی ها! اگر شتران شما، زمین های زراعتی هزاره ها را نمی چرند، من خودم شتر میشوم و این زمین ها را می چرم.

این بود حل عادلانه این ماجرا آنهم بدست قوماندان امنیه ولایت (!) در همین مجلس بود که یکی از علمای بیدار دل، صدای اعتراض خود را در برابر قوماندان امنیه ولایت بلند نمود، اما فی المجلس، آواز او را با ضرب چوب و لگد خاموش کردند.

کوچی ها به این هم اکتفا نمی کردند، آنها تکه های بی کیفیت و بد ریخت پاکستانی را با خود می آوردند، این تکه هارا از فراز روزن بام خانه، خانه های هزاره های مرکزی در وسط بام خویش روزن دود رو داشتند که به شکل عمودی متناسب با تنور خانه بود به پایین پرتاب می کردند و نام رئیس فامیل را میگرفت و میگفت:

- فلانی سال بعد این مقدار پول و یا روغن را برای من پرداختنی هستی!  
این خودش تداوم ماجرای "شرکت روغن" بود به گونه دیگر. سال بعد هر خانواده ناچار به پرداخت قرض ناخواسته شان بود. بازهم صدها خانواده به دلیل فقدان استطاعت پرداخت قرض کوچی ها، ده و دیار شانرا ترک میگفتند و آواره میگرددند.

- استاد عبدالعلی مزاری یکی از قهرمانان و مبارز راه عدالت و برابری و یکی از رهبران برجسته و بی بدیل دوران جهاد و مخالف آشتی ناپذیر انحصار قدرت بیک قوم و مخالف گروه مزدور و اجیر طالبان شناخته شده است متأسفانه بر اساس یک سازش توطیه گرانه استخبارات خارجی و عمال داخلی آنان برخلاف رسم افغانی ناجوان مردانه یازده سال پیش در این راه پر از خطر جان شربنش را از دست داد استاد بنام بابه مزاری ثبت تاریخ جنبش رهائی بخش کشور و مردمش گردیده است. استاد مزاری از ماهیت غیر مشارکتی نظام های سیاسی در کشور انتقاد میکرد و فرهنگ انحصار سیاسی قدرت را قطعاً نمی پذیرفت، ایشان دیدگاه های سیاسی و برداشت های پیچیده شان را بسیار ساده، صریح و شفاف توضیح میداد و در حالیکه هیچ حرف اضافی بر زبان نمی آورد و یک گام هم از آنچه که طرح و یا اصول فکری ارایه مینمود عقب نشینی نمیکرد. هزاره های افغانستان در آن سالها که اولین بار صاحب یک چارچوب سیاسی شده بود و جرئت نه گفتن رهبران خود را از نزدیک مشاهده می کردند

و تنها بقای خود را در حمایت از آنچه که بابه مزاری به نماینده گی از آنان مطرح میکرد، شناسائی و اعتقاد پیدا کرده بودند. وی از عمق جامعه فقر زده، استبداد زده مردم هزاره بر خواست که با گوشت و پوست خویش استبداد، تبعیض، فقر و بیعدالتی اجتماعی را درک و لمس میکرد و در این راه پر از خم و پیچ همراه با خطرات گام های استوار و شجاعانه برداشتند و همه استعداد و نیروی خویش را وقف مبارزات رهائی بخش نمود. در تحولات سیاسی، نظامی و فکری که با کودتای هفت ثور بوجود آمد، هزاره ها وارد عرصه پر شور فعالیت های سیاسی، نظامی و فرهنگی گردیدند.

در جبهه چپ، تحصیل کرده های هزاره، هر چند بنا به دلایل و عوامل متعدد و از جمله به خاطر نگاه صرفاً ایدئولوژیکی به مسائل و مشکلات پیچیده ای افغانستان، نتوانستند در میان هزاره ها جریان و رهبری سیاسی و فکری ایجاد نمایند، اما شخصیت های سیاسی مردم ما سلطانعلی کشتمند و کریم میثاق، به بلند ترین موقعیت های سیاسی کشور راه یافتند و در جناح مخالف دولت وقت، مردم هزاره موفق شدند هزارستان را آزاد نمایند و خودگردانی سیاسی هزاره ها را احیا نمایند، جریان های سیاسی متعدد و تیپ های مختلفی از رهبران تبارز کردند. این رهبران به طور کلی به سه گروه تقسیم میشدند: خوانین و ارباب های محلی، رهبران مربوط به تشیع نژادی و ملاها و تحصیلکرده های نو گرائی مذهبی. دو گروه اول و دوم رهبران در جامعه هزاره شناخته شده بودند و ریشه های عمیق اجتماعی و مذهبی داشتند، که شهید مزاری از میان این سه گروه خود را برجسته ساخت و این راه پر از خطر و دشوار را مردانه پیمود و او نه مثل میریزدان بخش بهسودی خود را در دره های هزارستان و «رؤیای تاریخی» هزاره ها محصور کرد، نه تسلیم یک قرن انزوای سیاسی هزاره ها گردید و نه هم افسون زده ای شعارهای کلی و انتزاعی دوران جهاد اسلامی شد. او با شناخت دقیق و واقع بینانه ای تاریخ افغانستان، «مشارکت در قدرت دولت مرکزی» را به عنوان استراتژی سیاسی هزاره ها مطرح کرد.

بر اساس تقاضا و مراجعه مکرر نماینده گان مردم هزاره بتاريخ ۱-۹-۱۳۶۶ شمسی طرح پیشنهادی تشکیل ولایات جدید مناطق هزاره نشین کشور از طرف شورای مرکزی ملیت هزاره ترتیب و تنظیم شد که «در کتاب سرزمین و رجال هزاره جات نوشته حسین نایل» چنین درج گردیده است. اول: ولایت بامیان:- شامل ولسوالی های، یکاولنگ، شیبیر، کهمرد، سیغان، شهیدان، بند امیر، فولادی. دوم: ولایت پنجاب:- شامل ولسوالی های، ورس، لعل و سرچنگل، ولسوالی جدید کرمان، ولسوالی جدید سرخجوی.

سوم: ولایت بهسود:- شامل ولسوالی های مرکز بهسود، حصه اول بهسود، دایمیرداد، ولسوالی جدید سرچشمه، ولسوالی جدید کوه بیرون و ولسوالی ناهور.

چهارم: ولایت دایکندی:- شامل ولسوالی های حصه اول شهرستان، حصه دوم شهرستان، ولسوالی کجران، ولسوالی جدید خدیر، ولسوالی جدید سنگ تخت، ولسوالی جدید اشترلی، ولسوالی جدید تمزان، گیزاب، خاص ارزگان.

پنجم: ولایت جاغوری :- شامل مالستان، قره باغ، اجرستان، جغتو، ولسوالی جدید زیرک، ولسوالی جدید شیر داغ، ولسوالی جدید سنگ سوراخ.

این طرح پیشنهادی ولایات جدید در زمان حیات شهید مزاری از طرف حزب وحدت اسلامی افغانستان تکمیل که بر اساس همان طرح ولایت جدید دایکندی تشکیل و فعال شده است و امیدواریم رهبران کنونی کشور این موضوع حیاتی را مد نظر گرفته و درباره توجه دلسوزانه به خرج دهند تا چهار ولایت دیگر نیز ایجاد و تأسیس گردند مردم هزاره آرزو دارند که در چوکات دانشگاه بامیان، دانشکده های شرعیات و حقوق فقه جعفری جهت تربیه جوانان هزاره بحیث قاضی و ثارنوال تأسیس گردد تا مشکلات مردم ما در امور قضائی و حقوقی بر اساس فقه جعفری حل و فصل و فقه جعفری در قوانین کلی کشور شامل و ثبت گردند و باید مدارس دینی فقه جعفری بصورت رسمی در مناطق هزاره نشین بوجود آید تا زمینه رسمیت این فقه در کشور فراهم و تأمین شود. . . .

مناطق هزاره نشین کشور در ادوار مختلف تاریخ از لحاظ اجتماعی و اقتصادی همیشه مورد غضب، تبعیض، بیعدالتی و مظالم گوناگون زمامداران مستبد وقت قرار گرفته اند و این مناطق قصداً عقب نگهداشته شده است مناطق هزاره نشین کشور فاقد سرک اسفلت شده و حتی سرک اساسی خامه موتر رو بوده که ارتباط مردم این محلات با مرکز و سایر محلات افغانستان را دشوار ساخته اند که برعلاوه بعد مصافه تلفات انسانی زیادی را در هنگام عبور و مرور به دیگر مناطق این مردم متحمل میشوند گرچه سرک شاهراه آسیائی که کابل را از طریق ولایات، وردک، بامیان، غور و دیگر مناطق هزاره نشین با ولایت هرات وصل مینماید کار آن تقریباً سی سال قبل روی دست گرفته شد و بودجه آن از طرف بانک جهانی آسیائی تمویل میشد بنابر تعصب و تبعیض حکمرانان وقت و تداوم جنگ های داخلی کار ساختمان آن تعطیل گردید و تا هنوز هم کدام کاری در این باره انجام نشده است و درباره استخراج معدن آهن حاجیگگ که در ساحه ولایت بامیان قرار دارد نیز کدام تدابیری اتخاذ نشده اند. در ایجاد و تأسیس شفاخانه، مراکز صحتی، شهرسازی، میدان های هوائی، مکاتب مسلکی و عالی، آب آشامیدنی صحتی، خدمات زراعتی و مالدارنی نیز بی توجهی فراوان از طرف مسؤولین امور بعمل میآید صرف اقدامات آنان در وعده و حرف باقی میماند، آرزومندیم رهبران کنونی کشور این موضوعات حیاتی را مدنظر گرفته و درباره توجه دلسوزانه به خرج دهند و از امکانات موجود کمک های خارجی برای بازسازی اقتصادی، اجتماعی و تقویت حاکمیت دولتی، اعمار سرک های اسفلت شده و بخصوص آغاز کار سرک شاهراه آسیائی، اعمار شفاخانه ها و کلینیک ها در مرکز و محلات،

ایجاد مؤسسات عالی تحصیلی و مسلکی، تطبیق نقشه های شهری مرکز بامیان و مراکز ولسوالیها، اعمار و توسعه میدان های هوایی بامیان، شیر تو، دشت غجور و یا تگاب برگ پنجاب، ده سرخ یکاولنگ، الشیغجی ورس، دشت کرمان لعل و سرچنگل رشد زراعت ومالداری- تجدید نظر بر تقسیمات اداری - تشکیل چهار ولایت جدید پیشنهادی اعمار مناطق توریستیک، استخراج معادن آهن حاجیگگ، ذغال سنگ اشپشته، بازسازی شفاخانه توبرکلوز و جذام یکاولنگ، اعمار شهرک توریستیک در بند امیر یکاولنگ، احیاء و بازسازی تفریحگاه دره آجر کهمرد احیا و اعمار بند برق شش پل مرکز بامیان و در جابجائی و تقرر کادر های مسلکی و با تحصیل و با تجربه جوانان هزاره در ترکیب کابینه، مقامات بلند رتبه ملکی و نظامی در مرکز و ولایات، مامورین عالیرتبه وزارت خارجه وغیره استفاده اعظمی بعمل آورند تا در نزد مردم مدیون باقی نمانند.

مردم هزاره به حیث ساکنان بومی افغانستان، به استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور افتخار می نماید. بدون شک رسیدن به وفاق ملی منوط به شرکت تمام اقوام، قبایل و تبارهای خورد و بزرگ، مطابق به تعداد نفوس شان در حیات سیاسی کشور می باشد مردم ما با درس های که از گذشته تاریخی خود گرفته است به درستی درک می نماید که ضمانت های بین المللی در جهت تحقق دموکراسی، عدالت اجتماعی، رعایت حقوق انسانی در کشور ما به وجود آمده است. پیدایی این ضمانت ها در کنار ثمرات مختلف خویش، این امید را تقویت می کند که تاریخ بار دیگر بر ما تکرار نشود و مردم ما گروه، گروه در اثر عصبیت های قومی و قبیله ای به کشتارگاها نروند.

مشارکت ملی وقتی شکل عملی به خود می گیرد که تمام ملیتهای افغانستان متناسب به تعداد نفوس شان در تمام نهادهای قدرت دولتی و ملی سهیم گردند. تنها با اشتراک چند وزیر در کابینه، مشارکت ملی تأمین شده نمیتواند و نباید هم بسیار دل خوش کننده باشد. نهادهای قدرت، از کابینه گرفته تا ولایات، ولسوالیها، علاقه داریها، سفارت خانه ها، نهاد های قضایی، شهر داریها، بدنه های کاری و اجرایی وزارت خانه ها، غیره وغیره، همه را احتوا می نمایند. اگر در همه این نهاد های قدرت، حضور کادرهای ملی تمام جوامع افغانستان، مطابق به شعاع وجودی شان، تأمین نشود نباید از مشارکت ملی و عدالت اجتماعی، سخن گفت. افغانستان امروز افغانستان دیروز نیست. تجربه های دیروز نیز به بهای آسانی گرفته نشده بود که امروز به سادگی از کف نهاده شود. سرمایه خون و آوارگی و رنج میلیون ها انسان این سرزمین پشتیبان آن تجربه است. وقتی دیده می شود که مردم در این یا آن گوشه کشور دندان روی جگر گذاشته و لب از لب پس نمیکنند، تنها در ذهن های بیمار تلقی رضایت و یا نا آگاهی را خلق میکند. این سکوت میتواند تأملی برای تفکر دقیقتر باشد، همچنانکه میتواند آرامشی قبل از توفان نیز باشد. آیا کسی در آن بالاها وجود دارد که معنای این سکوت را درک کند؟ و به حال ملت، بیندیشد؟



عبرت گرفتن از گذشته‌ها، سخن گرانبهای مردم ما است که «خوشبخت‌ها سر کسی می بینند و بدبخت‌ها سر خود». به نظر میرسد که هنوز فرصت است تا در جرگه خوشبخت‌ها از سرنوشت دیگران عبرت گرفت و راه طی شده دیگران را دوباره طی نکرد. در عصر آگاهی باید با احترام آگاهی حرکت کرد. افغانستان جدید به سیاست‌های جدید، به سنت‌های جدید ضرورت دارد. سیاست‌های نابخردانه مایه رنج و اندوه مردم ما است و هم مایه ضیاع نیرو و انرژی و اعتماد جامعه بین‌المللی. بهتر است میلیاردها دالر را خرج خریدن دشمنی نکنید خرج جذب دوستان و عزیزان ملت خویش نمائید. بجاست که مردم افغانستان با پشت سر گذاشتن تجربیات تلخ گذشته و قریب به سه دهه جنگ و درگیری، اختلافات خود را کنار بگذارند و برای افغانستان آزاد، آباد و مستقل تلاش نمایند. به این نکته باید اذعان کرد، افغانستان علیرغم پیشینه ای تاریخی و فرهنگی که دارد، امروز نیز این کشور از سرمایه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی اثر تمدنی و باستانی فراوانی برخوردار می‌باشد که در صورت استفاده درست و بهینه از این امکانات مادی و معنوی و نیروهای فکری- فرهنگی به توسعه افغانستان سرعت بخشیده و این کشور را در زمره کشورهای پیشرفته و توریستی جهان قرار خواهد داد.

#### منابع:

- یادداشت‌های درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر - حسین نایل - بهار سال ۱۳۷۹ هجری، شمسی - چاپ ایران از صفحه ۱۱- ۱۲۵
- مقاله آقای ابشین - تحت عنوان - بامیان در ادوار مختلف تاریخ - منتشره در شماره ۳۵ ماهنامه وزین ندای هزارستان ماه حوت سال ۱۳۸۲ شمسی - چاپ آلمان.
- مقاله محترم نواندیش زیر عنوان ایده برگردانیدن کوچی‌ها به هزاره جات منتشره در ویبلاک نیما
- مقاله حسین ورسی زیر عنوان مزاری فریاد درد تاریخی یک ملت، منتشره در ویبلاک جنبش ملی اسلامی افغانستان
- مقاله محترم غلام سخی حلیمی تحت عنوان ملت سازی در اندیشه شهید مزاری منتشره در ویبلاک بسوی عدالت ماه جوزا سال ۱۳۸۵ شمسی - هجری

## چشم انداز مختصر درباره اوضاع کشور

کشور عزیز ما افغانستان، طی مدت طولانی و قرن‌ها میدان نزاع میان امپراطوران صفوی در غرب و امپراطوری مغول در شرق بود که این دو امپراطوری، هریک طرفداران و مدافعان خود را در میان قبایل پیدا کرده بودند، اما در اواسط قرن هژدهم این دو امپراطوری وارد مراحل سقوط و زوال خود شدند و بعد از آن تاریخ افغانستان، توسط بریتانیا شکل گرفت و پیدایش کشور ما بنام افغانستان که انگلیس‌ها آنرا بازی بزرگ مینامیدند و نتیجه مستقیم رقابت و توطیه مشترک، استعماری وقت، بریتانیا و روسیه در قرن نوزدهم، در همکاری دوره ای باهیأت حاکمه محلی بوده است. افسانه‌ها و داستان‌های اختراع و تأسیس کشوری، بنام افغانستان برپایه تاریخ مبارزه علیه قدرت‌های استعماری بریتانیا و روس، پایه ریزی و اساس گذاشته شده‌اند و بر طبق همین افسانه و داستان لویه جرگه (اتحادیه قبایل پشتون) نیز بوجود آمده است.

لویه جرگه یک سنت منفی و غیر دموکراتیک جامعه افغانی است که بالای اراده آزاد مردم ما جبراً تحمیل شده و وسیله مهار کننده آزادی‌های مردم ما توسط مستبدین میباشد. تاریخ معاصر افغانستان بابیعدالتی ملی گره خورده است که عوامل اساسی این بیعدالتی ملی، دولت‌های استعماری و عمال داخلی‌شان بوده‌اند و هر زمام‌دار، برای غصب قدرت همه اقوام و انحصار قدرت سیاسی، از حاکمیت‌های خاندانی قبیلوی گرفته تا دولت‌های با گرایشات مدرنیت، ناچار بوده‌اند که با قدرت خارجی معامله کنند، کشورهای استعماری در افغانستان، اول زمام‌دار را وابسته ساخته و بعداً بحران نفاق قومی و اجتماعی را در میان مردم ایجاد مینمودند، افتراق ملی، در طول تاریخ دولت‌های دست‌نشانده، باعث تحقق اهداف کشورهای استعمارگر در کشور ما بوده است. پژوهش‌گران و تحلیل‌گران کشور ما درباره مناسبات سیاسی، اجتماعی، ماهیت نظام سیاسی، دولت‌های گوناگون، بیعدالتی‌های اجتماعی نظام‌های سیاسی، جنگ‌های داخلی، مداخلات خارجی‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها و دگرگونی‌های تاریخی در افغانستان، بحد کافی، دآوری‌ها و تحلیل‌های را انجام داده‌اند، که این تحلیل‌ها بعضاً بی‌طرفانه و اما اکثراً جانبدارانه بوده‌اند و حتی گاهی اوقات خصمانه و غیر منصفانه صورت گرفته است. چون قلم بدستان کشور ما با نظام‌های سیاسی و قدرت‌های حاکمه وقت وابستگی‌های معین سیاسی و اقتصادی داشته‌اند، فلهدذا در باب این مسئله کمتر میتوان به سراغ تحلیل‌گران بیرون از حیطه نفوذ و صلاحیت حکما و قدرت‌مندان رفت و دریافت نمود. با وجود آنهم، حقایق معین و روشن درباره، ماهیت نظام‌های، سیاسی، مناسبات اجتماعی و اقتصادی کشور ما روشنی انداخته شده است و تاریخ کشور ما عبارت از سرنوشت مردم ما است، و باید به گذشته و آینده آن مسولانه و صادقانه، برخورد شود زیرا تاریخ عبارت از بیان وقایع حوادث است، که در امواج

خروشان آن، کسی نمیتواند بار دوم به شنا آید و دست و پا بزند. و همینطور مراحل تاریخی تضاد های اجتماعی و اقتصادی را نمیتوان فرمایشی حل نمود ولو هر قدر که با آن پیچیده و درامتیک برخورد شده است. و هیچ کس نمیتواند صفحات زرین کارنامه های درخشان تاریخی کشور ما را که ارباب خرد و قلم به رشته تحریر در آورده اند، سیاه جلوه دهند. جوامع بشری به زندگی ضرورت دارند و به آزادی ضرورت دارند و همچنان به نظامی ضرورت دارند که حافظ منافع عام بوده باشد، بناءً چنان نظام را ما میتوانیم در سایه حاکمیت نظم و قانون، در چوکات حاکمیت دموکراتیک مبتنی بر آزادی های فردی سراغ نمود.

دموکراسی پاسخی است برای آرزوهای جهانی بشر، برای آزاد زیستن و حق اشتراک در حاکمیت و تحقق اهداف خرد جمعی و امثال آن. مالک اصلی دموکراسی مردم میباشد و از آن میخواهند که بهره کافی بگیرند، مشکل جامعه افغانی نه تنها محرومیت از حق زندگی و آزادی است، بلکه ناکامی در ایجادگری و خلاقیت های، حاکمیت های مردمی نیز میباشد، حاکمیت های که در فرجام ضامن و حامی حقوق و وجایب مکلفیت های روز مره مردم نیز میباشد، بناءً مردم ما همیشه در چنگال حکومت های قرار داشته و دارند که نمی گذاشتند و نمیگذارند برای خود حاکمیت نمایند، همیشه مردم ما را از لحاظ سیاسی ترور کرده اند، بنیاد کاخ های حکمرانان جلاد و فاشسم قبیله و قبیله گرایی، در بالای نعش، آزادی خواهی کشته شده، آباد شده است، روی همین منظور کشور ما را در فقر و عقبمانی اقتصادی و اجتماعی نگه داشته اند، تا مردم ندانند، چطور با سوء استفاده از مقدسات، دینی و مذهبی برنوامیس مردم، تجاوز صورت میگیرد. شاهان مستبد، روحانیون مزور، روشن فکران خوش خدمت و کیسه مال، سه ضلع یک مثلث را برای مقاصد، خلاف اخلاقی و انسانی، ساخته بودند و کار نامه های انکار نا پذیری بجا گذاشته اند.

باز هم انسان را بباد همان کفن کش قدیم میبرد، فرورفتن در کام ملا عمر، ریکارد جدیدی را در جهان استبداد معاصر قایم نمود، این طالبان قاتل، ستمگر و غارتگر ناموس و خرافات پیشه، بیگانه پرست جاهل بی مروت، دین فروش، بنام خدا و قرآن، کشور ما را به مسلخ مسلمانان تبدیل نمودند، و گلیم جنگ بین، جهل و روشنایی را هموار نمودند، مواد سوخت این جنگ باز هم، همان مردم بی دفاع کشور ما خواهد بود و برنده اصلی این جنگ سرمایه سالار جهانی میباشد، و حاصل جنگ برای خود افغانها، کشور ویران شده تخریب شده، جامعه دارای افراد معیوب معلول، ناتوان، بیسواد و دارای شهرهای بیش از لشکر گدایان چیزی دیگری نخواهیم داشت. وقتی میتوانیم پیروز شویم که شرایط تطبیق دموکراسی را در جامعه آماده بگردانیم، از نتایج عملکرد ما باید چنان جامعه اساس گذاشته شود که، شایسته زندگی برای همه افغانهای ساکن در قلمرو جغرافیای سیاسی کشور ما واقع گردد و هیچ فرد از کشور ما، خود را در سهمگیری آگاهانه در مسایل کشوری، بیگانه یافته نتواند.

مشارکت گسترده مردم به سطح افقی و عمودی در قدرت سیاسی، از طریق سهمگیری عادلانه تمام اتنیها، اقوام و پیروان مذاهب بطور طبیعی، توسعه حکومت مرکزی را تا دور ترین نقاط کشور میسر و ممکن میسازد. اتحاد داوطلبانه تمام اتنیها و اقوام، در افغانستان یگانه راه استقرار ثبات سیاسی و اجتماعی است، وحدت ملی زمانی در افغانستان، تأمین شده میتواند که اراده جمعی، در ساختار سیاسی قدرت، با تفاهم ملی از طریق سهمگیری مساویانه همه اتنیها و اقوام کشور و اشتراک آنها در قدرت سیاسی، حفظ و تقویت گردد. شناخت از نظام سیاسی و زمامداران، یک امر ضروری پنداشته میشود و نیروهای مترقی و تحول پسند، حتماً این مطلب را در اجندای کاری خویش خواهند داشت، باید که تحلیل دقیق از زمامداران کشور و نظام سیاسی کشور با در نظر داشت سوابق استخوان سوز کشور داشته باشند، همگان و خصوصاً کسانی که نیات نیک و احساس نیک، بخاطر فردا های نیکوی کشور ما دارند، با دید واحد و یگانه، پیرامون، زعامت و نظام سیاسی کشور بنگرند، در غیر آنصورت ناممکن خواهد بود که راه حلی برای حاکمیت سیاسی، مبتنی بر عدالت اجتماعی و دموکراسی بوجود آید و چهره واحدی را از زمام داران و نظام های سیاسی آن ترسیم نمود.

در گذشته های تاریخی افغانستان، امتیاز طلبی های قومی و قبیلهای تشنج های زیادی را در سر راه، ایجاد یک ملت واحد بوجود آورده است. صرف در حرف با ابراز شعار وحدت ملی و ظاهر نمایی ها با بیان کلمه دموکراسی، نمیتوان ملت واحد را ایجاد نمود. طی دهه های اخیر، چندین قانون اساسی بوجود آمده است، سلاطین و زمامداران وقت هر کدام به نوبه خود، برای بقای سلطه خود شان، فریاد دموکراسی سرداده اند و قانون اساسی را به نفع قشر و گروه سیاسی خود، طرح و تصویب کرده اند، اما برای مردم عادی جامعه ما مجال آن داده نشد که در شکل گیری، دولت، تدوین و تصویب قانون اساسی، حرف های را بگویند. قانون اساسی کنونی اساسی که از طریق خارجی ها و همکاران داخلی آنها، طرح و تصویب شده است، بیان حمایه و حفاظت زعامت موجود در قدرت و فرمانروایی در کشور از طریق قانون میباشد، اگر چنین نیست، صلاحیت رئیس جمهور کنونی کشور بالاتر از شاهان و سلاطین جبار ظالم و مستبد است. جنگ افغانستان نتیجه جنگ سرد میان دو حریف قدیمی اتحاد شوروی وقت و ایالات متحده امریکا بوده است، که در نتیجه این جنگ تحمیلی و جنگ صادراتی از آنسوی ابحار و مرزها به داخل کشور ما کشانیده شد و جامعه ما را تقسیم به دو و به حیث دشمنان آشتی ناپذیر مبدل ساخت، برای گرم نگهداشتن این جنگ اتحاد شوروی سابق سالانه پنج میلیارد دلار، جانب مقابل ایالات متحده امریکا و متحدینش، سالانه بیش از سه میلیارد دالر برای تنظیم های هفتگانه پشاور به مصرف میرسانید، البته کمک های مالی دولت اسلامی ایران برای تنظیم های شیعه از چشم ها پوشیده نیست. زیرکاسه نیم کاسه وجود داشت، از درون تنظیم های جهادی، دولت پاکستان گروه دیگری را بنام تحریک طالبان که عمدتاً از پشتون های درانی بودند را بوجود آورد، این

گروه از کمک های وسیع مالی و نظامی ایالات متحده امریکا و متحدین شان برخوردار بودند و بدنه اصلی گروه طالبان را شاگردان مدارس دینی، اعضای سابق مجاهدین و افسران کودتاچیان شکست خورده، عده از خلقیها تشکیل میداد. تجارب رژیمها و نهاد های سیاسی در کشور موید این حقیقت است، که هر حرکت سیاسی وابسته به خارج، از حوزه منافع ملی سر بالا میکند و تحت ارا ده بیگانگان، قرارمیگیرد ولو اگر شعار های، بلند بالای دموکراسی و حقوق بشر را جزء برنامه های سیاسی و فرهنگی وغیره خویش قرار دهند، در هر صورت اراده ملی مردم ما بدست برده فروشان قرن ۲۱ برای خارجی ها در معامله قرار میگیرد. آینده سیاسی افغانستان تا حد زیادی بسته به انکشافات اقتصادی، سیاسی و نظامی ایالات متحده امریکا و متحدینش، به سمت آسیای میانه بزرگ و خاور میانه بزرگ، مربوط میشود.

منبع قدرت و ثروت که در افغانستان پس از، حاکمیت طالبان استقامت های سیاسی را تعیین مینماید، عبارت از کمک های مالی و نظامی غرب و وابسته به مواد مخدره در افغانستان میباشد. کشورما پس از طالبان به هیچ وجه نمیتواند، به جاده دموکراسی گام بردارد و نمیتواند از لحاظ اجتماعی با این ساختار موجود و قانون اساسی کنونی، حاکمیت مرفقی را مسمی نماید. زیرا در قانون اساسی کنونی، اسلام سیاسی بحیث آیدپولوژی، با خصوصیات، قبیلوی آن مسجل گردیده است، بناءً مسئله دموکراتیک بودن، ساختار نظام سیاسی را زیر سوال قرار میدهد. افغانستان در حال حاضر بزرگترین تولید کننده تریاک در جهان است و در حدود نود و پنج فیصد، هیرویین قاچاق شده در بریتانیا، تولید افغانستان است، تقریباً، بیش از دو میلیارد دالر قیمت تریاک نصیب زارعان افغان میگردد، و حجم معاملات سالیانه آن بیش از سی میلیارد دالر میرسد و شصت فیصد محصول ناخالص داخلی افغانستان از قیمت فروش مواد مخدر تأمین میگردد.

وابستگی سران مجاهد و قوماندانان محلی آنان به تجارت مواد مخدره و تداوم جنگ داخلی، سبب شده است که برای کسب بیشتر ساحه وسیع نفوذ و قدرت، سعی و تلاش به خرچ دهند، از این ناحیه بتوانند فرصت زیادی را در اختیار تولید کنندگان مواد مخدره بگذارند و هکذا ساحه وسیع اراضی را برای زرع و کشت تریاک و کوکنار، تخصیص دهند. ورود طالبان در عرصه سیاسی و نظامی، بعد تازه ای را به گسترش، تولید و قاچاق مواد مخدره داد و منابع مهم تأمین مالی، ماشین جنگی آنان را تشکیل میداد.

نقش فرماندهان محلی، موقف رهبری سطوح بالایی شان را، که بعد ها از جانب یکعده بنام جنگسالار شهرت پیدا کرده اند، در گسترش دامنه این تجارت غیر قانونی، خیلی ها برجسته میباشد. این اقلیت کوچک ولی مقتدر که هم از لحاظ پولی بی نیاز اند و هم از لحاظ اسلحه، سخت در تلاش اند که در عرصه فعالیت های سیاسی تأثیر گذار باقی بمانند، به روند توسعه اجتماعی و سیاسی کشور ممانعت

های را با سوء استفاده از معتقدات مذهبی مردم برنامه ریزی کنند و سعی به خراج دهند، که حضور خود و نمایندگان با صلاحیت خود را در حاکمیت کنونی کشور، جایجا نمایند.

اقتصاد سیاه وابسته به مواد مخدر را که یک بخش عمده این اقتصاد را میسازد، با پیامدهای ناهنجار به گونه ای به بخش فرهنگ جامعه مبدل میگردد و فرهنگ ناشی از آن، همه ارزش های اخلاقی و اجتماعی جامعه را خواهد بلعید، سیاست بر خواسته از اقتصاد سیاه هم نمیتواند، بهتر از چنین اقتصاد باشد. امضای توافقات دراز مدت و استراتژیک میان امریکا و افغانستان و حضور نظامی آن در کشور ما و منطقه دشواری ها و پیچیده گیهای خاص خود را داشته و برای حال و آینده کشور ما، نگران کننده است و همچنان تداوم جنگ در مناطق جنوب و جنوب شرق کشور و حضور بقایای طالبان و القاعده، تحت حمایت، شبکه های مختلف پاکستان، در بی ثباتی اوضاع منطقه نقش موثر دارند. حکمرانان فعلی کابل نتوانستند با وعده و وعید ها و به اتکا به روش های بی پایه و یکه تازی، همکاری مردم را جلب نمایند، به دلیل آنکه چنین سیاست های کوتاه نظرانه و جانبدارانه، با واقعیت های کشور ما همخوانی نداشته و به آینده کشور باثبات، مستقل دموکراتیک مضر و خطرناک میباشد. تا زمانیکه مسله ملی در افغانستان راه حل اصولی و دموکراتیک خود را پیدا نکند، شعار های چون وحدت ملی در افغانستان بر پایه دیدگاه های برتری جویی، قبیله و قومی و تنگ نظری قومی امکان پذیر نیست، ارایه سیاست های سریع و روشن، در رابطه به حل مسله ملی و تحقق آن در عمل، در چار چوب، یک پروگرام عینی و عملی، مبتنی بر واقعیت های موجود جامعه ما، از اهمیت ویژه بر خوردار است. لذا نسل کنونی و بخصوص روشن فکران ما در این برهه حساس تاریخی، وظیفه بسیار خطیر و دشوار اخلاقی و میهنی دارند، که نقش و مسؤلیت تاریخی خود هارا، در این راستا ایفا نمایند. از انجاییکه سراسر تاریخ کشور ما از استبداد قدرت حاکمه بوسیله گروه کوچکی از صاحبان زور و خشونت، گواهی میدهند، مردم ما زیر سلطه دولت های استبدادی و زیر بار ناگذاری های عدیده قرار گرفته اند، قیام ها و خیزش های مردم بابتی رحمی به خون کشانده شده اند، ایجاد یک دولت باثبات و دموکراتیک ((آنگونه که امریکا و متحدینش موعظه میکنند)) لاجرم ویژگی های ساختاری خود را از نگاه حقوق تبارز میدهد، یعنی تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و استقلال سیاسی خود را مطرح میکند که با اینگونه دولت موافقه نخواهد کرد.

پس دولتی که هم دموکراتیک هم افغانی و باثبات و هم موافق با استراتژی غرب باشد و هم ضد نیروهای بنیاد گرایی اسلامی اعم از جهادی و طالبی، هم بازار آزاد را همراه با ریشه سرمایه داری ضمانت نماید و همچنان از استقلال سیاسی حرف نزنند، در واقعیت امر آمیخته با انبوه از تضاد ها میباشد و در عرصه اقتصادی جامعه ما مواجه با دشواری های یک کشور جنگ زده است.

مردم در محلات و قریجات، در کنار بینوایی اکثریت عظیم مردم، عاملان مافیای مواد مخدر و گروه کوچکی که از راه های گوناگون، بخصوص از طریق (خدمات خاص) بقدرت های خاص منطقه و جهان و از طریق تصاحب شخصی پول هایکه قبلاً جهت تمویل جهاد از سوی غرب به این تنظیم های جهادی سرازیر میشدند و یا از طریق غارت و چپاول دارایی های عامه و غصب دارایی های مردم، در جریان جنگهای میان تنظیمی و ضد طالبان، ثروتمند شده اند، به حیث قشر جدید ثروتمندان جامعه ما تبارز کرده اند. بشریت در چرخشگاه عظیم تاریخی خود قرار دارد، رشد سرسام آور، نیروهای مولده که نتیجه انقلاب تکنالوژی سرمایه داری به انبساط، در سرا سر کره زمین میپردازد، تا بازار های جدید را برای مصارف مازاد تولید مراکز خود دست و پا نماید، انباشت سرمایه و ازدیاد تولید با پدیده دیگری همروند است، که آنرا امپریالیزم مینامند، امپریالیزم یعنی حاکمیت بر سرا سر جهان. بحق امروز امپریالیزم امریکا را امپراطوری امریکا نام گذاشته اند. نیو امپریالیزم، بعد سیاسی و نظامی، جهانی شدن سرمایه است. خصوصیات و ویژگی های جهانی شدن سرمایه ((نیو امپریالیزم)) را ذیلاً برمیشماریم، جنگ وحشیانه اقتصادی بین شرکت های سرمایه داری که باعث ورشکستگی بخش های عظیم اقتصادی در مراکز سرمایه داری گردیده، زیان های جبران ناپذیر را از نگاه مادی و انسانی برای مردمان کشورهای سرمایه داری ببار میآورد. تمرکز قدرت اقتصادی در سطح جهانی در سازمان های چون گروه هشت، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان جهانی تجارت و غیره که دور از ساحه نفوذ شهروندان تحت قوماندان امریکا قرار دارند.

رسمیت بخشیدن جنگ بحیث یک عنصر ساختاری، نظم جهانی امپریالستی و جهانی شدن جدید، نظامی امپریالیزم در وجود ((جنگ سرمایه، تطبیق دکترین وقایوی)) و توجیه حملات نظامی به بهانه پیشگیری از اقدامات تروریستی، تشدید نا برابری بین شمال و جنوب، یعنی متروپول های سرمایه و مناطق وابسته به سرمایه داری، افزایش سرسام آور فقر و بینوایی در کشورهای عقبمانده، باعث تشدید تروریزم میگردد. گسترش ساحه منافع استراتیژیک، نیو امپریالیزم، به بهانه صدور، دموکراسی یا حمایت از ان ((کالا شدن)) تمام عرصه های فعالیت بشری منابع طبیعی؛ از فعالیت های فرهنگی و علمی گرفته تا آب و حتی در این اواخر ((هوا)) و زندگی و حیات انسان مشمول منطق کالایی سرمایه شده اند. با در نظرداشت اوضاع کنونی کشور نیروهای ترقیخواه روشنفکری کشور وظیفه خواهند داشت که برای رفع تمام بیعدالتی های که در طول قرن ها بالای مردم ما تحمیل گردیده است، مبارزه متحدانه و روشنگرانه خود را بخاطر دموکراتیزه نمودن حیات سیاسی کشور انجام دهند.

ماه جولای ۲۰۰۶

## نظر مختصر و گذرا بر کابینه پیشنهادی افغانستان

بعد از مدتها انتظار بالاخره لست کابینه جدید به ولسی جرگه معرفی گردید. ترکیب قومی در این لست قرار ذیل است:

به تعداد ۹ تن از ملیت پشتون و به تعداد ۶ تن از ملیت تاجک و به تعداد ۴ تن از ملیت هزاره و به تعداد ۳ تن از ملیت ازبک و یک تن از ملیت ترکمن، یک تن از ملیت بلوچ و یک تن از اهل تشیع و یکتن دیگر وزیر ارشد از ملیت پشتون نیز شامل کابینه گردیده است که وظائف و صلاحیت آن تعیین نمیشد. آماده نمودن لست کابینه جدید با چانه زنی های طولانی و فشرده میان جناح های داخلی حاکمیت از یکطرف و میان کشورهای حامی خارجی در رأس امریکا از طرف دیگر صورت گرفته است طبیعی است که نقش تعیین کننده امریکا و متحدین آنرا نمیتوان نادیده گرفت زیرا آنان در همه امور افغانستان حرف اصلی را میگویند و ترکیب کابینه از لحاظ ایدئولوژیک به نمایندگان تنظیم های اسلامی و طرفداران آنان و روشنفکران و تحصیلکردگان عمدتاً قوم گرا (افغان ملت) و چپ وابسته به (شعله جاوید) و افراد مستقل تحصیلکرده و دیگر افراد وابسته به نیروهای چپ قبلی مربوط به دولت های گذشته را در بر میگیرند.

ساختار اصلی و پست های کلیدی کابینه پیشنهادی را افراد وابسته به افغان ملت - احزاب اسلامی - شعله جاوید در اختیار دارند که دیگر نیروها از نقش کم رنگی در این حکومت پیشنهادی برخوردار میباشند، اگرچه در این کابینه نسبت به کابینه های قبلی افراد تحصیلکرده بیشتر به چشم میخورد که اما همه آنها دارای وابستگی های سیاسی خارجی و حزبی هستند. در شرائط کنونی کشور که فساد اداری، رشوت، مافیای مواد مخدر، تداوم جنگ، فقر، بیکاری، حاکمیت تفنگ، انقطاب قومی، مداخلات بیرونی وغیره در آن بیداد میکند توقع نمیروند این کابینه کاری را به پیش برده بتواند؟

بر خورد حکمرانان کابل و حامیان خارجی آنان با روشنفکران، تحصیل کرده گان و متخصصان مربوط به حکومت های سابق بسیار تنگنظرانه و تعصب آمیز بوده و از عقده ها و انتقام گیری های زمان جنگ سرد منشاء میگیرد و این نیروی عظیم کادرهای با تجربه و دارای تخصص عالی که میتوانند برای بازسازی وطن مؤثر باشند نادیده گرفته میشوند و در تشکیل اردو، پولیس ملی نیز از کادرهای افسری آن استفاده بعمل نیامد و افسران را با اکراه و تحقیر از صفوف اردو، پولیس اخراج نمودند و آنان را به لشکر بزرگ بیکاران مبدل کردند و برعکس افراد کم سواد، قطاع الطریق و بد نام که مناسبات سیاسی و فامیلی با حاکمیت موجود دارند به صفوف قوای مسلح کشور جذب و توظیف نمودند این خود نمایندگی از آن دارد که حکمرانان کنونی و حامیان خارجی آنان کدام دلچسپی صادقانه به حل مسایل خونین و آلام دیرینه افغانستان ندارند و میخواهند در وطن ما فقر و جنگ



تداوم یابد و یک دولت دست نشانده و ضعیف در کشور مستقر باشد و آنان اهداف استراتژیک خود را در منطقه تعقیب نمایند و نمیخواهند در افغانستان یک دولت مستقل و باثبات بوجود آید.

مردم ما که پارلمان را چون خانه ملت می پندارند، آرزو دارند تا با نگارش و تصویب شیوه کار، فرآیند بازرسی از پلان کاری کابینه جدید مبارزه قاطع باتباهی یا فساد اداری در دستگاه دولتی، تأمین عدالت اجتماعی و توجه به منافع ملی کشور به راهکار اساسی در دستور کار پارلمان قرار گیرد. و پارلمان باید به مرکز تقویت دموکراسی در کشور تبدیل شده و اعضای آن از تنگنای، زبانی، قومی و سیاسی برآمده و در راه خدمت به منافع ملی و مردم وطن گام گذاشته و به درد ها و رنج های مردم مناطق شان نگاه کرده و با دلسوزی نسبت به آنان نه تنها در راه بازسازی محلات شان دست به کار شوند و به وعده هائیکه در جریان مبارزات انتخاباتی به مردم داده اند، پرداخته و زمینه را برای بازنگری نظریات هم میهنان ما پیرامون پارلمان و نمایندگان آن مساعد سازند و همین آقایون که ملیون ها افغانی را برای کارزار انتخاباتی شان به مصرف رسانیدند و ملیون ها و ملیون های باد آورده دیگر دارند معاش و دیگر امتیازات شان نباید بارگران دیگری بر دوش ملیونها انسان گرسنه و فقرزده افغانستان که خود برمیانی کمک های مادی دیگر کشور ها نفس میکشند افزوده گردد.

مردم ما از پارلمان توقع دارند به افرادی رای اعتماد بدهند که بالای منافع مردم و کشور پایبندی و صداقت داشته باشند مردم افغانستان سخت در انتظار آن روز است که صلح و ثبات و امنیت در کشور تأمین شود و مردم ما خود قادر شوند از امنیت، استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی وطن خویش مستقیلاً دفاع نمایند و از طریق نماینده گان واقعی خود در پارلمان به کابینه واقعاً خدمت گذار جامعه و میهن رای اعتماد بدهند و هیچگونه فشار سیاسی، حزبی، نظامی، خارجی وجود نداشته باشد و بدون تهدید و محدودیت ها نقش خود برای کنترل از عملکرد قوای سه گانه دولت ابراز نمایند به امید آن روزیکه مردم شاهد صلح، ثبات، عدالت اجتماعی و حکومت قانون، فقر زدائی، ختم جنگ در کشور آباد و شگوفان باشند هرگاه به رسانه های جمعی درباره کابینه جدید نظر انداخته شود محور نوشته ها بر گرایشات برتری جوئی قومی و قبیله‌ای میچرخد و در حالیکه عده ای بر تخصص و شایسته سالاری تأکید می نمایند اما بیشترین رسانه ها این کابینه را کارا و تخصصی نمی دانند بدون شک این کشمکش میان حکومت و پارلمان نه تنها برای حکومت و حامیان خارجی وی و هم چنان برای مردمی که دیگر از این همه چالشها خسته شده اند و خواستار یک فضای آرام هستند- چون زنگ خطر پنداشته شده و عواقب آن نیز بحران جدید سیاسی را برای کشور به بار خواهد آورد. این همه در حالی است که مردم نه تنها از بی امنیتی هراس دارند، آن چنانیکه بیکاری، سطح پائین زندگی بخش زیاد مردم- فساد اداری و عدم اطمینان به فردای روشن و صدها مشکل دیگر زندگی آن ها را پر مخاطره ساخته است. در چنین وضعی مردم ما که روح و روان شان را در نتیجه جنگ ها و از

هم پاشیده گی دستگاه اداره دولتی و چالشهای سیاسی به سختی صدمه زده است از دولتمردان کشور می طلبند تا بجای تنش و مقابله بخاطر امر مقدس خدمت به ملیون ها انسان جنگ زده و زحمتکش وطن اندیشیده و در این راستا گام بر دارند.

ماه اپریل سال ۲۰۰۶

## نقش انسان در ایجاد و تکامل فرهنگ

انسان همانگونه عمل می کند که فکر می نماید و می اندیشد و صاحب اندیشه و تفکر و معنویتی است که در طول تاریخ، در طی نسل ها خلق شده و رشد کرده و بعد از نسلی برای نسل های دیگر به میراث مانده است. معنویت تاریخی یک جامعه را خرد می گویند. فرهنگ حافظ خرد و زمینه تکامل دهنده خرد از یک نسل برای نسل های دیگر است. فرهنگ عبارت از تمام عقاید، افکار، سنت ها، قواعد، راهکار ها و الگوهای رفتاری یک جامعه است که آنرا به رهبری و اداره و تنظیم امور آن قادر می سازد.

انسان ایجادگر، تکامل دهنده و خالق فرهنگ است، اما خود در دامن فرهنگ جامعه پرورش می یابد. انسان در تکامل فرهنگ نقش دارد، اما تکامل فرهنگ بر تکامل فکری و عقیدتی قواعد و طرزالعمل ها و سنت های جامعه اثر می گذارد. فکر و اندیشه از خرد می آیند و خرد در زمینه فرهنگی جامعه رشد و تکامل می کند و فرهنگ جامعه را قادر می سازد که خود را رهبری نماید و امور خود را به خودی خود تنظیم و اداره نماید و اداره خودی جامعه، شیوه عملکرد سیاسی جامعه را نشان می دهد و سیاست پدیده ای مربوط به فرهنگ جامعه است. فرهنگ دموکراتیک، سیاست دموکراتیک را ایجاد می نماید.

دوری از خشونت، دوری از خرافات، عقلانیت، اعتقاد به تکامل و ترقی، آینده نگری، خردپذیری، تجربه پذیری، قانون پذیری، احساس مسؤلیت در برابر سرنوشت سیاسی، مشارکت در قدرت سیاسی، دیدباز، انسان دوستی، مسامحه تعاون، سازش، احترام کردن به تکرر منابع قدرت در جامعه، شفافیت در گفتار و عمل، احترام جدی حقوق و آزادی ها، آزادی سیاسی، حقوق و آزادی های اجتماعی، حقوق بشر، سنتی بودن، سنت شکنی و منطق پذیری خصوصیات عمده فرهنگ دموکراتیک را احتوا می نمایند.

یکی از ارزش های فرهنگ دموکراتیک تجربه پذیری است. اگر انسانهای دموکرات به ارزش تجربه پذیری واقف نباشند و خود از ماجراجوی سیاسی گذشتگان تجربه نگرفته باشند، اینها خود به تعلیم و تربیه دموکراتیک ضرورت دارند. دموکراسی یک پدیده ای تکاملی بوده و از تکامل فرهنگ دموکراتیک خلق شده است. تکامل با جبر حرکت زمان بطی خلق می شود و انسانها تنها می توانند که بر تکامل اثر بگذارند و این کار از طریق مساعد ساختن زمینه برای تسریع تکامل میسر است. آنچنانی که فرهنگ انقلاب پذیر نیست، سیاست نیز انقلاب ناپذیر است. سیاست های انقلابی نتیجه یی جز استبداد نداشته، ندارد و نخواهد داشت. به همین ترتیب، انقلاب فرهنگی پدیده ای است که تنها در شعارهای سیاسی می زیبد. برای فرهنگ دموکراتیک، سیر تکامل فرهنگ قبیلوی باید احترام شود؛ چون ارزش های دموکراتیک نمی توانند با نفی کردن فرهنگ قبیلوی عرض وجود کنند، ارزش های یک فرهنگ در بستر مساعد فرهنگ دیگر پذیرفته می شوند. فرهنگ از سیاست اثر پذیر است، اما اثرگذاری سیاست بر فرهنگ قابل دقت است و میکانیزم اثرگذاری سیاست دموکراتیک بر فرهنگ قبیلوی تنها از طریق فراگیری آموزش دموکراتیک و پخش آگاهی های دموکراتیک برای مردم است. افراد به سادگی می توانند تغییر ایدئولوژی دهند، اما تغییر فرهنگی جامعه، تغییری مربوط به تکامل تدریجی و تکامل تدریجی منوط به سیر بطی زمان است. این تجربه با نهایت تلخی بدست آمده که ماجراجویی سیاسی خیر را به شر تبدیل می کند. فرهنگ قبیلوی ضمانتی برای دموکراسی ندارد؛ چون تا آزادی سیاسی نباشد، شعور حقوقی در ذهن انسان قبیلوی رشد کرده نمی تواند، انسان قبیلوی در انتخابات سیاسی، مطابق به افکار، عقاید، سنت ها، قواعد، راهکارها و الگوهای رفتاری قبیلوی خود اشتراک خواهد کرد. اما اگر برای انسان قبیلوی شعور حقوقی و سیاسی داده نشود، انتخاب سیاسی وی سالم نخواهد بود. برای انسان قبیلوی تعلیم و تربیه دموکراتیک شعور حقوقی و سیاسی را خلق می نماید، ولی اثرات تعلیم و تربیه دموکراتیک در دراز مدت نمایان می شود. دموکراسی با سنت های دموکراتیک عمل می کند و دموکراسی با عقاید، نورم ها و طرز العمل های دموکراتیک به واقعیت تبدیل می شود. در شرایط کنونی اثرات فرهنگ قبیلوی و دینی در سیاست حاکمان فعلی افغانستان بصورت روشن و برجسته به مشاهده می رسد و در هنگام انتخابات اخیر خصوصیت و کرکتر قومی پیدا نموده است که انقطاب و شگاف میان اقوام مختلف کشور را برملا ساخت. بناءً جامعه ما به تعلیم و تربیه دموکراتیک در فضای صلح و ثبات نیازمند بوده و طی زمان طولانی شعور حقوقی و سیاسی دموکراتیک را کسب خواهند کرد که احزاب سیاسی دگر اندیش و روشنفکران دموکرات کشور می توانند رسالت وطنی و ملی شانرا در این زمینه بطور شایسته ایفا و دین بزرگ وطنی و ملی را در برابر نسل های آینده و موجود کشور اداء نمایند.

ماه جون سال ۲۰۰۶

## اندیشه، عمل و شخصیت سیاستمدار

اندیشه، عمل و شخصیت سیاستمدار سیاست عرصه ای از زندگی است که در آن از یک سو برنامه ریزی، تفکر، خرد و تعقل همراه با تصمیم وجود داشته و از سوی هم بی برنامه گی، بی خردی، بخت و تصادف مطرح است. این خصوصیت سیاست، زمینه را مساعد ساخته است که اشتغال در امور سیاسی به یک پدیده عام تبدیل شده و این امر را دشوار سازد که تعیین گردد، کی سیاست کند و کی سیاست نکند. با این هم، این بدان مفهوم نیست که بگوییم با بی برنامه گی و بی فکری و بی خردی و به برکت بخت و تصادف می توان سیاستی را رهبری کرد که به موفقیت و پیروزی بینجامد و در نتیجه، آنچه سیاست بدان توجه دارد، یعنی سرنوشت آزاد و عادلانه، از طریق نظام سیاسی جامه عمل بپوشد؛ زیرا در مطالعات و پژوهش های سیاسی یک نکته به اثبات رسیده است که سیاست مثل هر علمی دیگر، به تفکر و خرد و تعقل و تصمیم و برنامه ضرورت دارد و به ویژه اینکه مسئله مورد بحث در سیاست، قدرت، روابط قدرت، سمت و جهت های روابط قدرت و بالاخره تنظیم کردن روابط در درون جامعه است. عالم سیاست باید کسی باشد که حداقل بهره ای از علوم جامعه شناسی، اقتصادی، مذهبی و روان شناسی داشته باشد و مطالعات سیاسی بدون شناخت تاریخی ناممکن است؛ چون مطالعه قدرت و روابط قدرت در تاریخ یک جامعه، عالم سیاست را برای درک سنت ها و فرهنگ سیاسی یک جامعه کمک می کند. عضویت در یک حزب سیاسی یا اشتغال به دیگر مسایل سیاسی، تنها برای شناخت عمل سیاسی؛ دانسته می شود ولی اگر به سیاست از دیدگاه شناخت سیاستمدار نظر کنیم، سه پایه اساسی برای سیاست میابیم که عبارت از اندیشه، شخصیت و عمل است. یعنی سیاستمدار کسی است که از اندیشه سیاسی، شخصیت سیاسی و عمل سیاسی برخوردار باشد. اندیشه سیاسی برای سیاستمدار ضروری است که صاحب دید روشن در مورد قدرت، روابط قدرت و جهت های قدرت و تنظیم روابط قدرت در نظام سیاسی باشد که از حمایت آگاهانه اجتماعی او را برخوردار می سازد و هم چنین عمل ملاک دیگری برای شناخت اندیشه وی می باشد.

عمل سیاستمدار عبارت از اجتماعی ساختن اندیشه وی می باشد. ساده ترین عنصر برای شناخت اندیشه یک سیاستمدار شخصیت آن است، چون شخصیت وی آئینه تفکر و عمل آن است و وی با شخصیت خود به اثبات می رساند که چگونه با اندیشه اش زندگی می کند. هر اندیشه سیاسی برای اینکه عملی بودن نظام سیاسی خود را به اثبات رساند و باید برای آن پاسخ گوید. در نظام دموکراسی حرف اخیر را مردم می زنند و در نظام استبدادی فرد تصمیم گیرنده می باشد. بنابراین، سیاستمدار موفق کسی است که معلومات کافی در مورد تاریخ جامعه خود داشته باشد، بافت و ترکیب جامعه خود را خوب بشناسد، از ریشه های اقتصادی جامعه آگاه باشد، فرهنگ جامعه خویش را خوب درک

کند و از روان شناسی جامعه خود وقوف کامل داشته باشد که ذریعه آن بتواند جامعه را از لحاظ فکری رهبری کند، این امر که چگونه نظام سیاسی داشته باشیم و چگونه مسئله قدرت را در افغانستان حل کنیم و این موضوع باید دغدغه ای دایمی سیاستمداران جامعه افغانی نیز باشد؛ اما اگر بی برنامه گی، بی فکری و بی خردی و بخت و تصادف ملاک اندیشه و عمل سیاسی سیاستمداران ما قرار گیرد، آن گاه است که سیاستمدار شخصیتش را می بازد و محبوبیت و اعتبار سیاسی اش را از دست می دهد که جریان کار لویه جرگه تصویب قانون اساسی جهات منفی اندیشه، عمل و شخصیت سیاستمداران افغانی را به خوبی و به شکل روشن آشکار ساخت. مسئله قدرت سیاسی بدون آزادی سیاسی حل نمی گردد. آنچه این قدرت را از تبدیل شدن به استبداد مانع می شود، آزادی سیاسی مردم است، اگر قدرت به نام انفاذ شریعت به کار برده شود بدون تحمیل استبداد نتیجه ای دیگری ندارد چون قدرت سیاسی مذهبی گردد همانا کشتن و نابودی عدالت به نفع استبداد و خشونت است.

ماه می سال ۲۰۰۶

### تلاش برای گسترش تفاهم و یکدلی میان نیروهای وطن پرست و ترقی خواه

از آنجایی که کشور عزیز ما افغانستان در شرایط حاضر مرحله حساس و دشواری را عبور می نماید بحران سیاسی و نظامی در درون دولت و جامعه بخاطر تسلط حاکمیت سیاسی در کشور تداوم یافته است که تا هنوز راه حل منطقی و معقول جهت دستیابی برای صلح و ثبات ببار نیاورده و برای آینده نیز کدام چشم انداز روشن و شفاف به نظر نمی آید. با تاسف نیروها و افرادی در داخل دولت وجود دارند که هنوز هم بالای نظریات و اندیشه های تنگ و محدود افراط گری اسلامی، برتری جویی قومی و تنگ نظری های ملی، زبانی و مذهبی خویش پافشاری دارند و می خواهند زیر پوشش ظاهری شعار دموکراسی موجودیت خود را بالای مردم افغانستان تحمیل نمایند. گرچه اکنون در افغانستان و جهان اوضاع و شرایط سیاسی از ریشه تغییر نموده و همه افراد جامعه ما تجارب غنی و ارزشمند سیاسی کسب نموده و مجال آنرا به هیچ فردی نخواهند داد تا به سرنوشت سیاسی آنان بازی نماید، و با پیش کشیدن شعارهای عوام فریبانه خود را در بین مردم حامی دموکراسی بپندارند. این افراد باید بدانند که وقت امتیاز دادن ها و معامله گری های سیاسی سپری گردیده است. مردم ما بیش از این استبداد سیاسی و نظامی را تحمل نخواهند کرد، زیرا مردم ما در شرایط کنونی استعداد آنرا دارند و دیگر مایل نیستند که حقوق حقه سیاسی شان بحیث تحفه از طرف دیگران برای

شان داده شود، و به خوبی میدانند که همه اقوام کشور بصورت برابر و مساوی در پهلوی یکدیگر از حقوق و امتیازات مساوی برخوردار اند و هریک در همه امور زندگی اعم از سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی سهم شایسته و مناسب خود را طور مساوی بدون کدام تبعیض ایفا نمایند.

گرچه در اوضاع جاری افغانستان، جامعه ما به انقطاب فکری و ملی مصاب است، باید برخورد سیاسی را بر پایه حاکمیت مردم، آزادی بیان و عقیده، پلورالیزم سیاسی و کثرت گرایی بنیاد گذاشت، نه بر گذشته های منفی سیاسی، که خوشبختانه اکثریت مردم کشورما برداشت و استنباط واقعگرایانه و عینی خود را از گذشته همه سازمانها و شخصیت های سیاسی بخوبی باخود دارند و در این باره قضاوت منصفانه و عادلانه خواهند نمود. حل مسئله ملی در کشور برخورد واقعبینانه و عینی را با در نظر داشت خصوصیات قومی، زبانی و ساختار ملی افغانستان می طلبد، که نباید گرایش های برتری جویی قومی را با احساس دادخواهانه و تأمین حقوق مساوی ملی تمام ملیت ها و اقوام کشور یکسان تلقی کرد. عدالت ملی و نص صریح دموکراسی حکم می نماید که همه شهروندان افغانستان صرف نظر از ملیت، منطقه، مذهب و زبان در برابر قانون برابر بوده و دارای حقوق و وظایف مساوی می باشند. نیروهای دگر اندیش و روشنفکران کشور نباید تابع هیچگونه مرز بندی های ملی، زبانی مذهبی و جنسی و یا تنگ نظری های توان برانداز سازمانی و ایدیا لوژیک قرار گیرند و باید از هرگونه استفاده سوء از احساسات برتری جویی قومی و تنگ نظری های زبانی پرهیز نمایند.

متناسب با تغییراتی که در افغانستان و جهان پدید آمده است، ضرورت بازنگری ساختارهای فکری را در میان روشنفکران و شخصیت های سیاسی کشور امر اجتناب ناپذیر ساخته است، که باید نتیجه گیری های دقیق سیاسی از اوضاع کشور بعمل آید و پیوند منطقی میان مواضع مشترک و باهم نزدیک سازمانها و شخصیت های سیاسی برجسته شود و پایه های اساسی ساختاری و فکری آنرا دفاع از منافع ملی و مصالح عالیای افغانستان تشکیل بدهد و واقعیت های جدید سیاسی و جریانات فکری برخاسته از دیدگاه نوین را مدنظر گرفته و پیوند منطقی و دقیق میان گذشته و حال و تلفیق آن با شرایط مشخص و موجود را در کشور تأمین کرد. در شرایط کنونی افغانستان ضرورت اتحاد نظر و عمل میان سازمانها، شخصیت ها، فعالان سیاسی و نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه در داخل و خارج بیش از هر زمان دیگر احساس جدی بشمار می آید، که باید جهت برچیدن همه اختلافات فکری، عقیدتی و سلیقوی بدور هم جمع شده و از این تجربه تلخ که هیچ نیرو و سازمانی به تنهایی از عهده کار موثری برآمده نمی تواند درس گرفت و با تفاهم و یکدلی به مذاکرات سازنده و تفاهم پرداخت و پرده های تعصب ایدیا لوژیکی، قومی، بی باوری، خود محوری و بلند پروازی های بی حاصل را کنار گذاشت و بخاطر وطن و نجات مردم ان به کار و مبارزه مشترک سیاسی پرداخت و

سهم شایسته خود را در مبارزات مسالمت آمیز و ترقی خواهانه برای برقراری صلح، امنیت، دموکراسی، آزادی و عدالت اجتماعی ادا نمود.

چنانچه طرفداران نهضت میهنی جهت بحث و تبادل نظر بالای طرح خطوط اساسی فکری نهضت، بیشتر از پنجم تن از کشورهای اروپایی در ۲۹ ماه فیبروری سال روان در شهر آرنهم هالند گرد آمده بودند و طرح مذکور را مورد بررسی همه جانبه قرار دادند، که از میان اشتراک کننده گان به تعداد ۷۴ نفر در کمیسیون تدارک و تفاهم انتخاب گردید تا به زود ترین فرصت باهمه گرایش ها، اندیشه ها، گروه های سیاسی، فرهنگی، شخصیت های سیاسی و دیگر آزاد اندیشان، درباره وحدت سراسری و ایجاد نهضت فراگیر سیاسی بخاطر ختم بحران وحدت ملی، حفظ وطن آزاد و نظام دموکراسی واقعی گام های عملی و استوار بردارند.

در نهضت میهنی حق فعالیت مشترک بدون تبعیض برای تمام نیروها و شخصیت های سیاسی و طیف وسیعی از لایه های اجتماعی کشور ما مساعد بوده و باید همه اقشار، احزاب، گروه ها، شخصیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در داخل و خارج کشور به این فراخوان طرفداران نهضت لبیک گفته و در امر ایجاد آن سهم قابل ملاحظه گرفته و با موجودیت شان در نهضت میهنی به تقویه پایه های اجتماعی آن پردازند.

طوری که در طرح خطوط فکری نهضت فراگیر سیاسی گفته شده است:

((نباید هدف از احیای هیچ یک از احزاب و یا سازمانهای سیاسی که در سالهای اخیر با برنامه ها، آئین نامه ها، ایدئالوژی ها و سیاست های خویش متناسب با آن شرایط، فعالیت می کردند باشد. با نظر داشت اوضاع جدید بوجود آمده در کشور، اشتراک همه جانبه و وسیع، گروه ها، محافل، فعالان سیاسی و گرایش های مختلف در یک سازمان واحد می تواند این نهاد را خصلت فراگیر سیاسی بدهد)) البته هیچ نیروی به تنهایی قدرت حل مسایل حاد کشور را ندارند، باید طرفداران نهضت فراگیر سیاسی از محدوده احزاب و گروه های کوچک سیاسی و حلقات تنگ محفلی دیروز خود را بیرون کشیده و شامل طیف های وسیع از سازمانها، محافل، شخصیت های سیاسی و ملی کشور سازند، مذاکرات سازنده، روابط فعال و اقناعی را با مجموع نیروهای صلح طلب، طرفدار دموکراسی و وطنپرست برای دسترسی بیک نهضت فراگیر سیاسی به پیش برد.

احساس مسؤولیت در برابر هست و بود وطن همه ما را مکلف می سازد که مرزبندی های مصنوعی ناشی از مسایل قومی، گروهی محفلی و بیماری های به میراث مانده از گذشته را با قاطعیت کنار گذاشته و نظر به خواست زمان باید همصدا با سایر نیروهای آگاه و متعهد میهن بخاطر سرنوشت کشور و مردم آن زبان مشترک با دیگران پیدا کرد، گذشته احزاب چپ با همه فراز و نشیب های که

داشت تاریخ بر آن قضاوت خواهد نمود، در این شکی نیست که آن برهه تاریخی مدرسه از آموزش تجارب سیاسی و سازمانی بوده است.

توجه به گذشته نه به عنوان حساب گیری و حساب دهی نوع محاکماتی آن، بلکه در کارگیری تجارب مثبت و غنی آن به سود امروز و فردای وطن ما حتمی است. بناءً بخاطر غنای هر چه بیشتر نهضت میهنی باید با حوصله مندی سیاسی، هوشیاری و دقت جهت تفاهم روابط فعال و اقناعی را باید با تمام گروه های سیاسی در داخل و خارج کشور با پیگیری و استواری به پیش برد.

ماه ثور سال ۱۳۸۵

### هزاره جات یا هزارستان از دیدگاه و نظر مورخین

افغانستان کشوریست که اقوام و قبایل مختلف در آن زندگی مینمایند و هرکدام آنان دارای هویت تاریخی و فرهنگ غنی مختص به خود میباشند از آن میان درباره مردم هزاره از طرف رژیم های استبدادی تلاش صورت گرفته است تا هویت تاریخی و فرهنگی آن در پرده ابهام و تاریکی قرار داده شود و با این مردم برخورد همراه با تبعیض و تعصب برای مدت چندین قرن بعمل آمده و به صفت شهروندان درجه دوم با ایشان برخورد شده اند.

بی مورد نخواهد بود که برگوشه از زوایای تاریخ و نامکشوف هویت تاریخی و فرهنگی مردم هزاره از دیدگاه و نظر مورخین جهان و کشور مان روشنی انداخته شود.

هزاره جات سرزمین پوشیده از کوه ها و صخره های بلند و عظیم است که عظمتش نه تنها طبیعت کوهستانی آن است بلکه در پشتکار و اراده مردم آبدیده- قدامت تاریخی این سرزمین اسطوره در برابر تهاجمات مهاجمان بوده است. ساکنان صبور و مقاوم هزاره جات یا هزارستان تنها مردمی است که با غول های وحشی سردی و برودت، برف و باران از یک سو و از سوی دیگر با فشار و اختناق، فقر، گرسنگی و بی نوائی دست و پنجه نرم نموده اند و بارهای از مشکلات و بدبختی را بر فراز قله و در اعماق دشت ها و دره های عمیق و باریک این خطه باستانی بدوش میکشند و به سهولت با موانع رزم میدهند و در واقع فاتح تمام موانع و صخره های تسخیر ناپذیر دوران خویش هستند. هزاره جات سرزمین باستانی و تاریخی است، وقتی نامی از این خطه تاریخی می بریم همه به یاد شهر غلغله، شهر ضحاک، بند امیر و از همه مهمتر مجسمه های بزرگ صلصال و شمامه می افتند.



موقعیت هزاره جات در جهان معاصر در بخشی از کوهستانی ترین ساحه کره زمین و از چشم انداز زمانی در تحتانی ترین پله تاریخ روی خط تصادم امواج طوفان زا و حادثه خیز اجتماعی و سیاسی قرار گرفته است اما این منطقه روزگاری با گذشتن راه ابریشم تمدن شرق و غرب را باهم وصل میکرد.

در گذشته های دور هزاره جات کنونی - بنام های زیر یاد شده است: به گفته (بلیو) غرمارث که این نام در کتاب مقدس نیز آمده است، به قول مرحوم غبار نویسنده افغانستان در مسیر تاریخ: قریب ۵۰۰۰ سال پیش از هزاره جات بنام (ستا گید یا) نام برده شده است شاهان هزاره جات قبل از اسلام بنام های شیران بامیان از اولاده کوشانی و یفتلی و بعداً بنام های هزار بنده، شاروریو شاران یاد میشدند که عمدتاً در دو نقطه تاریخی این سرزمین بنام های (پشین) یا افشین یکاولنگ کنونی و (سورمین) سرپل فعلی که پایتخت تابستانی و زمستانی ایشان بودند حکومت میراندند.

کنت کورت و بطلیموس مورخین عهد سکندر کبیر، فریبه جهانگرد فرانسوی، هنری فیلد کریستیانس محقق دنمارکی و جورج راورتی، از مورخان غربی. مقدسی، مولف گمنام حدودالعالم در ۹۵۹ میلادی، ابی بکر مشهور به ابن فقیه، ابن خرداد در ۹۲۰ میلادی، ناصر خسرو بلخی از مورخین اسلامی و همچنان هیوان تسنگ راهب چینی از موجودیت غرج الشار، غرجه، غرجستان، شاران غرجستان و موجودیت هزاره ها در غرجستان به کرات یاد نموده اند.

حکمرانی شیران بامیان توسط غزنویان ساقط و بعد از آن غوری ها شنسبی ها، خوارزمی ها در هزاره جات حکومت کردند، با شکست خوارزم شاه شهر غلغله توسط لشکر چنگیزخان تخریب و به بامیان آسیب زیادی وارد گشت. اولاده چنگیز خان چندین قرن در بامیان و دیگر مناطق غرجستان حکومت کردند و بعداً اولاده تیمورلنگ در این ساحه تسلط یافتند و در زمان سلطان حسین بایقرا - امیر ذوالنون ارغون از طایفه ارغون از مغلان ایلخانی ایل ترخان اولین حاکم و امیر سلسله امرای ارغونیه در هزاره جات بود وی توانست قلمرو خود را تا کابل، قندهار، سند و فراه توسعه دهد.

امرای ارغونیه مردمان دادگر، دانش پرور، هنر دوست بودند و مجموعاً از سال ۸۸۴ الی ۹۶۴ هجری قریب به هشتاد سال با سیاست و فراست حکومت کردند. امرای ارغونیه از جمله نیاکان مردم هزاره بوده است که در هزاره جات حکومت مستقل و دارای قلمرو وسیع را تشکیل و با درایت کامل اداره مینمودند.

مورخین عرب و خراسان هزاره جات را بنام های غرجستان، غرج الشار، گرجستان یاد کرده اند و حدود اربعه آنها از جانب غرب به هرات و بادغیس و از طرف شرق به کابل، از سمت شمال به جوزجان و از سوی جنوب به غزنی پیوست دانسته اند. به قول ابن حقول تاریخ دان عرب غرجستان کشوری بزرگی بوده است که موسوم به مملکت غرجه یاد شده است. در اغلب کتب تاریخ عرب و خراسان هزاره

جات بنام غرجستان و هزارستان یاد شده که وسعت آن خیلی از وسعت کنونی آن فراتر بود و غور، بامیان، غزنی، زابل و قسمت های از پروان و وردک را شامل میشد.

مرحوم اکادمیسین پوهاند عبدالاحمد جاوید در یکی از مقاله هایش تحت عنوان بحثی پیرامون اقوام و طوایف افغانستان مینویسد :-

طوری که دیدیم سرزمین خلیج نزدیک کابل و غزنی بوده است و خلجها در همین حدود میزیستند و هنوز در زمین داور علاقه ای بنام خلیج معروف است. اما در اینکه تلفظ صحیح به فتح دوم است یا سکون آن اختلاف است. این کلمه هنوز در هند و افغانستان با سکون دوم و در ایران به فتح دوم تلفظ میگردد. اصطخری، ابن حوقل و یاقوت حموی چنانکه دیدیم حرف دوم را ساکن ضبط کرده اند و اما مینی حرف اول و دوم را به فتحه نوشته و بگمان اغلب به سکون دوم درست تر می نماید. خاصه اگر بپذیریم که کلمه غلجی همان خلجی است و ریشه آنرا از غرچ بدانیم. اما بنابر عقیده بعضی اگر آنرا از شکل ترکی قلچ تصور کنیم تلفظ آن با فتح دوم خواهد بود.

عقیده نگارنده اینست که این کلمه ترکی نبوده خاصه با قلچ ترکی ارتباطی ندارد و غالباً کلمه خلیج شکل دیگر غرچ است. کلمه غرچه در ادبیات فارسی دری بمعنای کوهی مقابل روستایی آمده و از لحاظ اتساع معنی بمعنای ساده نیز بکار رفته است. چنانچه در این دو بیت:

چرا شصت و سه زیست این مرد تازی  
روستایی و غرچه رامانی

صد و اند ساله یکی مرد غرچه  
بفریبد دلت بهر سخنی

ناصر خسرو در یکجا گوید:

بنشسته به غرچ در بدی شاری

استاده بدی بپا میان شیری

در توضیح شیر بامیان نوشته اند:

«شیر ملک آنجاست چنانکه ملک ختلان را نیز شیر ختلان، یا ختلان خدا، یا ختلان شاه گفتندی و شار عنوان ملک غور یا غرش، یا غرستان و یا غرستان به تلفظ اوستایی غرستانه و چنانکه فردوسی غرچکان گوید.

غرچستان و یا غرچستان، فرخی گوید:

فرا تـکین دوانی امیر غرچستان  
پلنگ رفت نیارد مگر گشاده دهان  
پلنگ وار نمودند غرچکان عصیان

سپهد سپه شاه شرق ابو منصور  
سیاسی است مرا ورا که در ولایت آن  
در این دیار بهنگام شار چندین بار

فردوسی در یک مصراع از شاهنامه می‌سراید:

شاه غرچکان بود بر سان شیر  
کجا ژنده پیل بود، آوری به زیر

غرجستان مطابق جغرافیای عرب ولایت مستقلی بوده است که در طرف غربی آن هرات و به جانب شرقش کابل و در دست شمالش مرو رود در ناحیه جنوبش غزنه بوده است و آنرا نسبت به ملکش غرچ‌الشار نیز می‌گفتند. مستقر شاراگاهی در شهری مسمی به پشین یا (افشین) بوده هنگامی در دهی از کوهستان مسمی به بلکیان و وقتی در فیروز کوه و شاید زمانی هم در بیوار دیگر از بلاد آنجا سرخ‌ت و سنجته و سورمین است، غرجستان را مملکت الجبال نیز ترجمه کرده‌اند.

در تاریخ تبرستان کلمه غر بمعنای کوه آمده و نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله همه جا شاهان غور را که خود بدیشان منسوب بود بنام ملک الجبال خوانده و یاد کرده است. هزاره جات در دوره تسلط اسلام بنام غور و غورستان شهرت داشت که گاهی بنام هزارستان نیز یاد شده است.

در قدیم ترین زمان مردم هزاره در سرزمین کنونی ظهور کردند. آن زمانها مهاجرت های بزرگ مردمان و دولت های دارای قلمرو پهناور بوجود میامد و اکثرآ بزودی افول مینمودند. نیاکان هزاره های دلیر در برابر استیلا گران از استقلال خود دفاع می کردند. نه چنگیز، نه تیمور، نه بابر، و نه نادر افشار نتوانستند هزاره جات را تابع اراده خود سازند. در هیچ تاریخ نامه و روایات مردم درباره حکمرانی اجنبی ها در این سرزمین ملاحظه نشده است. هر کوه و تپه هزاره جات نمادی از شجاعت، مردانگی و پایمردی این مرز و بوم است و انسان با دیدن دره آهنگران به یاد کاوه آهنگری می‌افتد که چگونه در مقابل ضحاک جابر قیام کرد و او را از بین برد و شهر تاریخی غلغله آن از فداکاری آن مردم در مقابل ظلم و ستم چنگیز حکایت می‌کند و تندیس‌های بزرگ بودا فرهنگ و هنر دوستی مردم آن را به نمایش می‌گذارد.

هزاره جات قبل از اسلام بصورت مداوم شاهان مستقل داشتند و در دوره خراسان اسلامی نیز حکومت‌های مستقل بخود را دارا بودند از آغاز امپراطوری زاولی ها تا عهد غزنویان هزاره جات، شاهان مستقل و خود مختار داشته‌اند.

هزاره جات در تمام دوره ها بصورت مداوم حکومت‌های مستقل محلی مربوط به خود را داشت و تا زمان امیر عبدالرحمن این وضع ادامه یافت اما او به شیوه تبعیض آمیز هزاره جات را تجزیه و پارچه نمود.

بدون شک امیر عبدالرحمن سیاه ترین چهره و جابر ترین فرد در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان است. او برای تثبیت و استحکام قدرت خویش بیشترین کشتار و بدترین جنایات را مرتکب گردید.

۶۲ فیصد جامعه هزاره به دست او قتل عام گردید. هزاره جات با تمام منابع اقتصادی، انسانی و فرهنگی آن نابود و تاراج شد و بیشترین ساحات و زمینهای های حاصل خیز آن توسط لشکر امیر پس از نابودی و فرار ساکنان آن برای همیشه غصب شد. نسل کشی و بد رفتاری عبدالرحمن خان در مقابل مردم زحمتکش هزاره و آواره ساختن آنها از محل بود و باش شان و مباح ساختن تصاحب دارایی منقول شان بنام غنیمت و توزیع زمین مزروعی و علفچر آنها به فاتحین، گناه نابخشودنی و خصومت نژادی است و چگونه این زیان به بازمانده گان آن مردم جبراً می گردد؟! چنانچه که اکنون هم تنازعات و اختلافات بر سر همان علفچرها که پیامد عملکردهای زمامداران پیشین است وجود دارد.

جنون و جنایت عبدالرحمن تا آن حد بوده که از سر انسان کله منار بسازد. در کتاب "کله منارها در افغانستان" موارد متعدد از کشتار و کله منارهای که توسط امیر عبدالرحمن بناء شده ذکر گردیده است ولی عبدالرحمن در خاطراتش فقط به یکی از آنها اعتراف نموده است.

در جنگهای هزاره جات "از طرف دشمن سه هزار نفر در میدان جنگ کشته شد. . . من حکم دادم منار از سرهای مقتولین دشمن سازند تا بقیه خائف شوند." (تاج التواریخ ص ۳۹) اعمال استبداد در جامعه سخت پسمانده و فاقد انتظامات مدرن افغانستان و برخورد چندگانه به مردم از سرچشمه های متعدد آب میخورد. از جمله تبعیض قومی، نژادی، تبعیض طبقاتی، تبعیض، اعتقاد سیاسی، دینی و غیره.

تخریب حیات و حرمت انسانی در سرزمین ما تا اعماق مناسبات اجتماعی ریشه دوانده است. احساس عدم امنیت اجتماعی در گذشته و حال بر زندگی اقشار آسیب پذیر سایه انداخته و آنها را در برابر انواع و اقسام گوناگون خشونت بی حفاظ و بی دفاع کرده است.

بی باوری به حقوق ضعفا اساس بیعدالتی در جامعه ماست. علل تاریخی بن بست های عدالتخواهی در میهن ما در نبود پیش زمینه فرهنگ انسانی مبتنی بر رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد بوده است.

در سنن اندیشه سیاسی ما چیزی بنام انسان سالاری وجود ندارد. ما در لفظ اندیشه تبعیض نژادی را محکوم کرده ایم ولی در عمل سو رفتار با هموطنان متفاوت اندیش، در نهاد وجدان ما وجود دارد. ما نه تنها در بین عقاید متفاوت همدیگر را قبول نداریم بلکه در داخل یک عقیده نامتفاوت هم همدیگر را تحمل نمی کنیم و همین روحیه عدم تساهل و مدارا از تک تک ما آدمهایی تبعیض طلب درست کرده است و برای اثبات چنین ادعایی جنگ های سی ساله اخیر بخصوص جنگهای داخلی و تنظیمی صدها برهان بدست ما میدهد.

نهادمند کردن وجدان انسانی مقدمه رفع و انواع تبعیض از جمله تبعیض سیاسی، قومی، نژادی و مذهبی است، ما باید در این راه گام‌های استوار تر برداریم.

### جهت حل مشکل در کشور پیشنهادات زیر ارائه و پیشکش می‌گردد:

- تأمین تساوی حقوق تمام اقوام ساکن کشور در عرصه‌های مختلف اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی بر مبنای اصول دموکراسی به خاطر تحکیم وحدت ملی. پشتیبانی از تجدید نظر بر سیستم شکل و شیوه‌های اداره و تشکیلات اداری، دولتی بر اساس اصول دموکراتیک.

- ایجاد شوراهای انتخابی و دموکراتیک محلی و تفویض صلاحیت‌های گسترده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آنها. تأمین انکشاف هماهنگ و متوازن اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی محلات و مناطق قومی و حل مسله کوچی‌ها. توزیع سند تابعیت برای کوچی‌ها و ساکن نمودن آنان در ولایات زادگاه‌شان.

- مخالفت در برابر تبلیغات و تحریکات تبعیض‌آمیز و انجام عمل تبعیضی، نفرت و خصومت قومی، ملی و مذهبی. مبارزه بر ضد هرگونه ساختار سیاسی مبتنی بر استبداد و عقب‌گرایی، برتری‌جویی‌های نژادی، قومی، ملی، محلی، زبانی، مذهبی و گروهی.

- تأمین و تقویت حضور احزاب سیاسی، سازمان‌های اجتماعی، مطبوعات آزاد، اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و سایر نهاد‌های جامعه مدنی در اعمال واقعی نظارت و کنترل بر فعالیت حکومت و اداره دولت، تأمین مشارکت سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم، انعکاس و دفاع ازادانه خواست‌ها و مطالبات مردم. چون دموکراسی بدون مشارکت سیاسی، نظارت و کنترل مردم بر حکمرانان و حضور جامعه مدنی می‌میرد.

- ارتقای نقش و سهم روشن‌فکران و فرهنگیان در حیات جامعه و رشد و توسعه فرهنگ، انسان دوستی، خردگرایی، روشن‌گری و توسعه فرهنگی. رشد و تقویت فرهنگ، تساهل، تساند، مذاکره، تفاهم و کثرت‌گرایی اعم از سیاسی، فکری، عقیده‌ی و فرهنگی و مبارزه متدوام و موثر به‌گرایش‌ها، ذهنیت‌ها و فرهنگ استبدادی، افراط‌گرایی قومی و مذهبی، دشمن‌جویی، ..... خشونت سیاسی، ماجراجویی و کودتا‌ها، چون دموکراسی را فقط با فرهنگ دموکراتیک می‌توان تأمین و نهادینه ساخت.

در قدم اول راه طی شده پس از "کنفرانس بن" بطور عینی و نقادانه از طرف مراجع صاحب صلاحیت داخلی و خارجی مورد بررسی بیطرفانه قرار گرفته و نواقص در اصل قرارداد و کجرویها و استفاده ابزاری از آن بصورت واضح برجسته گردد. تکیه بر نیروی‌های خارجی که هر یک با اهداف معین به مناطق مختلفی از جهان رفته و می‌روند، اشتباه تاریخی جبران‌ناپذیر برای هر رهبر و هر ملتی خواهد

بود. اینکه رهبران بعضاً آینده‌ سیاسی خود را به قمار می‌گذارند کار اوشان است ولی برای یک ملت مخصوصاً ملتی مظلومی چون افغانستان به صرفه نیست که بار دیگر کشور خود را میدان رقابتهای جهانی و درگیر یک جنگ تباه کن و دوامدار از نوع دیگر آن سازد.

باید به عقل، گوش و هوش خود بدانیم و آگاه باشیم که نیروهای تاریک اندیش منطقه و در همسایگی مان و خریول عربی بسیار زیاد مایل هستند تا تروریستهای خودی شان در خاک دیگران بخصوص افغانستان به قول اوشان علیه "صلیبیون" بجنگند تا در عربستان... کویت و یا حتی دیگر در عراق. غربی ها هم بی میل نیستند تا با این تروریستان به عوض نیویارک، لندن و مادرید و جاهای دیگر در شهر ها و قصبات ما بجنگند. ولی ما چرا خود را با این جنگ دایمی که سالهای سال ادامه خواهد پیدا کرد، درگیر سازیم. ما باید از طریق تفاهم صادقانه با همسایگان مخصوصاً با پاکستان که عجلتاً طالبان از همینجا تجهیز، تمویل و صادر میشوند مشکل خود راحل کنیم. و این در صورتی امکان پذیر است که ما به قول معروف "اولتر از همه خانه خود را اصلاح کنیم". و این زمانی عملی می‌گردد که "ملت" در مجموع خود را در سرنوشت کشور سهیم احساس کرده و بر اساس قرارداد و توافق همه شمول در جهت ایجاد یک دولت واقعاً ملی و مردمی که آیینۀ تمام نمای از "تمام ملت" بوده باشد مساعی و صادقانه به عمل آورده شود. در قالب این مأمول ملی و عدالت گستر که هیچ بازنده ای در آن وجود ندارد، هرگونه لجبازی، خدعه، نیرنگ و جعل که همواره به منظور غصب و انحصار قدرت بکار گرفته شده است گنجایش ندارد. افغانستان در نا امنی گسترده و تداوم و تشدید ترور، خطر افراط گرایی و خشونت سیاسی، مشکل گروه های مسلح غیر قانونی و سلاح غیر قانونی، قاچاق مواد مخدر، نبود مصوونیت و امنیت فردی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و تداوم دخالت خارجی حلقات معلوم الحال خارجی، که در صلح، ثبات، انکشاف دموکراتیک کشور ما، منافع خود را در خطر می بیند، عمده ترین مظاهر نا امنی و چالش های اند که دولت را در عرصه تأمین امنیت داخلی و خارجی به مقابله می‌طلبد، حقایق و ارقام نشان میدهد که مردم افغانستان، بر انبار "باروت" زندگی میکنند و هنوز هم در اسارت قوماندانان سالاری و مافیای جرایم سازمان یافته قرار دارند، تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان به معضله لاینحل ملی و جهانی مبدل شده است. ورود سلاح توسط اپوزسیون مسلح از پاکستان ادامه دارد و انبار شده می‌رود. هنوز ذخایر و انبار های سلاح سبک و ثقیل به شمول ذره پوش و تانک در کشور موجود است. "در افغانستان در حدود ۲۰۰۰ گروه مسلح با هزاران میل سلاح مختلف النوع غیر قانونی وجود دارند، که بعضی از مقامات حکومت هنوز هم به این گروه ها روابط نزدیک دارند و آنها را نمی خواهند خلع سلاح سازند.

گروه های مسلح نه فقط تا دندان مسلح اند با چور و چپاول دارایی های مردم و دولت، قاچاق آثار باستانی، فروش سنگهای قیمتی، قاچاق مواد مخدر، غصب جنگلات، منابع زیر زمینی، نفت و گاز،

غصب و خرید و فروش زمین های مردم و دولتی و صدها مورد دیگر، صاحب ثروت های هنگفت گردیده اند و در واقع چرخ اقتصادی کشور را در دست دارد. این قشر با این سلاح فراوان و سؤ استفاده از قدرت اقتصادی و سیاسی، در واقع قانون جنگل را در کشور ما به نمایش میگذارد. یعنی "سلاح بیشتر قدرت و ثروت بیشتر". با این قانون "زور و زر" دیگر نمی توان از امنیت عامه و حاکمیت قانون و نظم در کشور دم زد. افغانستان با تولید بیش از چهار هزار تن تریاک ۸۰ درصد مواد مخدر جهان را تأمین میکند. چنانچه بیش از ۹۰ تا ۹۵ درصد بازار های اروپایی هیرویین تولید شده از تریاک افغانستان فرا گرفته است. ۴۰ الی ۶۰ درصد عواید ناخالص ملی افغانستان از خشخاش بدست می آید که در دست "سوداگران مرگ سفید" قرار دارند. بر اساس تحقیقات انجام شده دو میلیون نفر در افغانستان به کشت تریاک مبادرت دارند که اقتصادشان وابسته به تولید تریاک است. امسال در چندین ولایت دیگر هزاران هکتار اراضی به زیر کشت تریاک رفته است. اداره دولتی افغانستان به یک مشکل و معضل اساسی مبدل شده است که تأثیر سوء آن در همه عرصه های حیات جامعه مشهود است.

کار در اداره دولت افغانستان به حرفه پیدا کردن پول و ثروت اندوزی مبدل شده است نه خدمت به مردم و انکشاف کشور و تجارب نیز به اثبات رسانده که این فساد است که دولت ها را به کام خود فرو میکشد و نابود میسازد و جایی که فساد حاکم است، از عدالت نمی توان حرف زد. به نظر کارشناسان قوت گرفتن مخالفین دولت و نیروهای طالبان میتواند سه دلیل عمده داشته باشد:

نخست اینکه امریکایی ها و نیروهای ایتلاف عمداً خواسته است تا مخالفین تقویه شوند تا موجودیت آنها ضروری حس شده پارلمان، دولت و مردم قانع شوند که آنها در افغانستان حضور دراز مدت داشته باشند و این نیروها هم خوش هستند که به این صورت به تأسیس پایگاه های نظامی پرداخته و از این طریق منطقه را زیر کنترل داشته باشند.

دلیل دوم که به خاطر قوت گرفتن مخالفین و نفوذ آنها به شهرها و مناطق وسیع الساحوی آورده میشود اینست که امریکایی ها و ناتو به قصد میخواد تا مخالفین از سنگرها و پناه گاهای خود به بیرون کشیده شوند تا بتوانند در زمین هموار آنها را بهتر شناسایی نموده و به آسانی با آنها مقابله نمایند و در قسمت از بین بردن شان بامشکل مواجه نباشند.

دلیل سوم به نظر کارشناسان این است که مقاومت کننده گان در مقابل نیروهای خارجی در افغانستان واقعاً از پشتیبانی مردمی برخوردار گردیده و قیام شان روز تا روز تقویه میگردد. جنگ آنها جنگ برای آزادی افغانستان است و مانند دوران که انگلیس ها یا روسها به افغانستان تجاوز نموده بودند و در کشور ما بنا به خصوصیات شدید آزادی خواهی افغانها با مقاومت مواجه شدند و بلاخره شکست خوردند، حالا هم چنین شده است. خداوند هم به همراهی افغانها است، آنها را در مقابل

متجاویزین قوت بخشیده و اینک قسمت های از کشور آزاد گردیده است که در زمینه میتواند هر سه دلیل و یا یک یا دو دلیل درست باشد. به نظر کارشناسان قوت گرفتن مخالفین دولت و نیروهای طالبان میتواند سه دلیل عمده داشته باشد: ولی حرف اصلی اینجاست جنگ به هر صورتیکه شدت گرفته باشد کشته شدن افغانها، قتل عام آنها ریختن بمب های چندین تنی بالای خانه های آنها به هر دلیل کاریست غیر انسانی، ظالمانه و تجاوزکارانه که هم دولت افغانستان و هم مردم باید در مقابل آن عکس العمل جدی نشان بدهند. به باور من رفع بحران و رهیافت تأمین واقعی وحدت ملی، توجه اساسی به پس منظر حوادث کشور را میطلبد که با انبیا لازم از آن و با چشم انداز شفاف و سالم بسوی آینده بهتر تلاش کرد. مشارکت مردم در قدرت و حاکمیت ایجاد اعتماد و پیوند نزدیک میان مردم و حاکمان و میان مردم و سیستم حاکمیت میباشد. با تحقق اصل مشارکت مردم در عرصه های مختلف حیات سیاسی، انگیزه دلبستگی و حمایت از حاکمیت با علاقمندی و اشتیاق در میان آنها تکوین و گسترش می یابد. مشارکت مردم در قدرت زمانی میسر میشود که از یکسو سیستم حاکمیت زمینه های این مشارکت را با قانونمندی هموار و تضمین کند و از سوی دیگر حاکمان و دولتمداران جامعه با توزیع عادلانه قدرت به این اصل جامه عمل بپوشانند. نقطه مهم و قابل پرسش این است که آیا در نظام و حاکمیت موجود سیاسی افغانستان چنین چیزی وجود دارد؟ علی رغم همه خوبی های سیستم سیاسی کشور ما، حد اقل اصل مشارکت مردم در حاکمیت محلی (ولسوالی ها و ولایات) نه در قانون اساسی و نظام سیاسی بازتاب یافته است و نه در اندیشه و عملکرد رهبر و رهبران نظام به چشم میخورد. اگر تشکیل شوراهای ولسوالی و ولایات از طریق آرای مردم، تمثیل گر دموکراسی و مردم سالاری باشد، حضور نمایشی و فاقد صلاحیت این شوراهای منتخب در قلمرو حکومت های محلی تمسخر و استهزایی بیش به این تمثیل دموکراسی نیست.

وقتی حاکمان محلی در ولایات و ولسوالی ها از زمامدار محل تا کاتب دفترش توسط زمامدار کشور و وزیرانش تعیین و توظیف شوند، تکلیف مشارکت مردم در قدرت و توزیع عادلانه قدرت بر مبنای این مشارکت چه می شود؟ وقتی مردم در تعیین و عزل حاکم محل و منطقه خود شان چه در سطح ولایت و چه در سطح ولسوالی از طریق نماینده های منتخب خود بنام شورای ولسوالی و ولایتی نقشی نداشته باشند، اعتماد و پیوند آنها با حاکمیت و رهبری حاکمیت در کشور چگونه ایجاد میشود؟ استخدام مردم در ولسوالی ها و ولایات تحت هر نام و نشان برای دفاع از حاکمیت و حاکمانی که خود در گزینش آن کوچکترین سهمی نداشته باشند در واقع ایجاد سیستم ارباب رعیتی، مزدوری و جیره خواری در کشور است، نه نظام دموکراسی و مردم سالاری. در نهایت برای اینکه کشور را ازورطه تباهی نجات داده و به آرمان های والا و انسانی صلح و ثبات، پیشرفت و ترقی اقتصادی دست یابیم، لازم است تا از طریق بسیج همگانی تمام نیروهای سیاسی ملی و اسلامی،



روشنفکران میهن‌دوست، افراد مستقل منسوب به تمام اقوام برادر و کافه ملت از طریق وارد کردن فشارهای پیهم سیاسی و اخلاقی بر دولت و با استفاده از طرق کاملاً قانونی و مسالمت آمیز، با وارد کردن ریفورم‌های بنیادی و اصلاحات در قانون اساسی و برپایی نظام دیموکراتیک و واقعاً مردم سالار وضع نا به سامان موجود را از میان برداریم. از آن جائیکه برای مردم کشور ما مبرهن است، در طی مدت بیش از سه قرن اخیر منازعه و رقابت خونین برای تصاحب و انحصار قدرت و حاکمیت در افغانستان میان انحصارگران قدرت عمدتاً مربوط به سیاسیون اقوام پشتون و تاجک تداوم یافته و بعضاً دست بدست گردیده است. که از شخصیت‌های سیاسی مردم هزاره در ضریب و تغییر توازن قدرت به نفع خود‌ها استفاده کرده‌اند. چون مردم هزاره از لحاظ ترکیب قومی و تعداد نفوس در ردیف سوم قرار می‌گیرد سیاستدانان هزاره هیچگاهی نخواستند که در این بازی قدرت به صفت طرف اصلی منازعه قدرت خود را مطرح و برجسته نمایند. گرچه مردم هزاره در پایان دادن جنگ‌های خونین میان ایندو گروه قومی نقش عمده را ایفا کرده است اما سردمداران این دو گروه انحصارگر قدرت در افغانستان از مردم هزاره برای تحکیم حاکمیت خود‌ها وسیعاً بهره برده‌اند. ولی با تأسف و اندوه فراوان مردم هزاره از جانب، هیأت‌های حاکمه این دو گروه قومی قربانیهای فراموش ناشدنی را متحمل گردیدند که مردم هزاره این خاطرات خونین و تلخ را همیشه بیاد دارند. سردمداران این دو گروه قومی، قتل عام‌ها، کله منارها، سیاه چال‌ها، زمین سوخته، کوچ‌های اجباری، پاک‌سازی قومی و غضب سرزمین آبائی و پدری را بالای مردم هزاره تجربه نمودند. سیاستدانان هزاره در عهد و پیمان خود با این دو گروه قومی صادق و وفادار بوده و با استواری تا سرحد قربان نمودن جان و مال خویش از آن دفاع و حراست کرده است و مردم هزاره در صداقت و راستی خود در کشور شهرت نیک دارند. تاریخ کشور ما وفاداری به عهد و پیمان مردم هزاره را بر حافظه خویش به ثبت رسانیده است. مردم هزاره همواره بخاطر تأمین وحدت ملی و برابری اجتماعی فداکارهای فراوان نموده است.

همانطوریکه تاریخ خونین همراه با درد و عذاب هزاره جات نشان می‌دهد، هزاره‌ها در مبارزات از جان گذشته با متجاوزین از حق خویش برای زندگی مطابق اراده آزاد شان دفاع می‌کردند. مردم هزاره گسترش مناسبات دوستانه و برادرانه با اقوام هم‌جوار آینده خود را میدیدند. درویش علی خان هزاره در تأسیس دولت بنام افغانستان نقش فعال ایفا نمود و از طرف احمد شاه درانی نائب الحکومه هرات مقرر گردید. بنیاد خان هزاره و هم‌زمان وی بیماری محمود هوتکی در برابر اشغال‌گران میرزمیدند. کرنیل شیر محمد هزاره قوماندان دسته سوار چهار هزار نفری هزاره‌ها در لحظات تعیین‌کننده این نبرد شجاعانه بر عساکر دشمن تاخت و در صفوف آنها سراسیمگی ایجاد کرد که خاطره آنان در قلوب مردمان کشور ما زنده‌اند. پدران و نیاکان هزاره در جنگ سوم افغان و انگلیس دوشادوش و درکنار پشتونها، تاجکها، ازبکها، ترکمنها و دیگر اقوام کشور در برابر اشغالگران بخاطر استرداد استقلال

افغانستان می جنگیدند. ولی در تاریخ مردم هزاره صفحاتی بیعدالتی و بیرحمی بیمانندی علیه آنان نیز وجود دارد که نمیتوان آنها را بدون احساس درد مرور کرد. در جنگهای ده ساله امیر عبدالرحمن علیه مردم هزاره که هست و بود هزاره در این جنگ نا بود شد. اما هزاره ها قهرمانی و خود گذری میرعظیم بیگ شهرستانی، محمد امیر بیگ ایلخانی یکاولنگی و گلستان خان مالستانی و دیگر جان بازان را گرامی میدارند. سالهای طولانی برده گی حقارت آمیز بالای کوه ها و دره های سرسبز هزاره جات مانند شب سایه انداخت و آب دریا ها با خون آلوده شد. غم و اندوه برای مدت های طولانی در سرزمین هزاره ها مستولی گشت. امیر امان الله خان این پادشاه اصلاح طلب و دوست مردم هزاره طی فرمانی کنیزی و غلامی را از بالای مردم هزاره رفع نمود. اما در سالهای بعد بخصوص در زمان صدارت محمد هاشم خان نا برابری اجتماعی و ملی - محرومیت سیاسی غیر قابل تحمل گردید ترور بیرحمانه و به سیاه چال افگندن شخصیت های سیاسی و اجتماعی مردم هزاره اعمال میشد و مردم ما به پا ئینترین پله نردبان جامعه رانده شد و سیاست ژینوسید از جانب مستبدین علیه هزاره ها به پیش برده میشد. مردم هزاره با آبله دست و عرق جبین خویش نان خورده اند و هیچگاهی با همه بی نوائی و بیچارگی دست گدائی به سوئی کسی دراز نکرده است. برای دیگران خانه ساخته اند - اما خود بی سر پناه بسر برده است برای این و آن نان و آب تهیه نموده اند ولی خود با شکم گر سنه شب را به صبح رسانیده اند. تعداد زیادی از مبارزان جسور هزاره که علیه ستم و خود کامگی مبارزه مینمودند نام های شان همیشه ماندگار خواهد بود.

همچنان سهم و نقش مردم هزاره در تشکیل دولت های خاندانی، شاهی، جمهوری تاجدار، جمهوری خلقی، جمهوری دموکراتیک، جمهوری افغانستان، دولت اسلامی، دولت موقت، دولت ایتلافی و دولت انتخابی کنونی را نمیتوان نادیده گرفت و نقش آن در استقرار تمام حاکمیت ها خیلی ها تعیین کننده و موثر بوده است. مردم هزاره بخوبی درک مینمایند که با تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی نسبت به هر قومی دیگر نفع بیشتر میبرند و بدین لحاظ بطور طبیعی از داعیه داران صادق دموکراسی، صلح و ثبات در کشور میباشند. با تحقق دموکراسی و تأمین صلح و ثبات در کشور مردم هزاره از تبعیض و استبداد قومی، مذهبی، نژادی و سیاسی رهائی می یابند و به جرم هزاره و شیعه بودن تحقیر و توهین نمیگردند از حقوق برابر شهروندی برخوردار میشوند. و در این راه رنج و عذاب قرون متمادی را از دست میدهند سیاستمداران و روشنفکران هزاره آگاهی دارند که اوضاع کنونی نظامی و سیاسی کشور بطرف ثبات و صلح به پیش نمیروند اما با وجود این همه دشواری ها طرفدار جدی پیروزی نیروهای ایتلاف جهانی و ناتو بخاطر استقرار صلح و ثبات در افغانستان میباشند. زیرا در صورت ناکامی این نیروها مردم هزاره مانند همیشه قربانی بیشتر از دیگران را خواهند پرداخت. مردم هزاره از حالت متشنج کنونی در کشور بی نهایت ابراز تشویش میکنند.

با آنکه هزاره جات مرکزی در حال حاضر یکی از امن ترین مناطق کشور است و هیچگونه تهدیدی برای کارگران و کارمندان داخلی و خارجی دیده نمی‌شود و مواد مخدر کشت نمی‌گردد و نیروهای مسلح خود سر وجود ندارد. بی‌توجهی به هزاره جات شاید علت‌های مختلف داشته باشد از جمله اینکه مسوولین محلی دچار ضعف مدیریت باشد و نتواند با ارائه یک پلان کاری درست توجه دولت را به این خطه باستانی جذب نماید و دوم اینکه شاید در دستگاه روان فعلی نیز اشخاصی وجود داشته باشد که مردم هزاره را انسان‌های درجه دوم شمرده و با چشم تعصب نگاه میکند. انتظار میرفت تا دولت و جامعه جهانی بیشتر از هر منطقه دیگر به این سرزمین توجه نماید؛ زیرا از یکطرف این منطقه در گذشته‌ها نیز محرومیت تاریخی داشته که ویرانه‌های شهر غلغله، خاکروبه‌های بودای تخریب شده، زمینهای سوخته، گورهای دسته جمعی و خانه‌های ویران آن خود حکایتگر این امر است.

اما در حال حاضر هزاره جات با آن افتخارات دیروزینش یکی از محرومترین مناطق کشور است، یکتعداد زیادی از مردم آن در مغاره‌ها و کوهپایه‌های سرد کوه بابا زندگی میکند، سرک‌شان خامه و دست نخورده باقی مانده‌اند. مردم هزاره دیگر نمی‌خواهند مانند گذشته فاقد هویت تاریخی باقی بمانند و می‌خواهند در تشکیلات اداری ملکی آن مطابق به ترکیب قومی مناطق مرکزی کشور تجدید نظر صورت گیرد و در چوکات پنج ولایت هزاره جات اداره گردد زیرا از لحاظ ساختار قومی-جغرافیائی تراکم نفوس هزاره جات دارای شرایط تشکیل ولایات مذکور می‌باشند که باید از این حق مشروع خویش برخوردار شوند و همچنان بی‌صبرانه در انتظار تطبیق و عملی شدن وعده‌های داده شده مقامات مسوول دولتی‌اند که درباره بازسازی و احیای مجدد هزاره جات سپرده‌اند. به امید آن روزی که صلح و ثبات عدالت اجتماعی در کشور تحقق یابد و به تبعیض، فقر، جنگ و بی‌عدالتی در جامعه ما پایان داده شود.

#### منابع:

- مقاله زیر عنوان بحثی پیرامون اقوام و طوایف افغانستان: نوشته مرحوم اکادمیسن پوهاند عبدالاحمد جاوید در ویبلاک خاوران.
  - مقاله تحت عنوان امیر عبدالرحمن پس از صد سال سخن می‌گوید، نویسنده جعفر رضائی در ویبلاک خراسان زمین.
  - افغانستان در مسیر تاریخ نویسنده مرحوم غبار - نشریه ندای هزارستان شماره ۳۷ سال ۱۳۸۲ ش.
  - مقاله زیر عنوان چه باید کرد، باید وضع موجود را از میان برداشت، منتشره در ویبلاک آریائی بقلم ن. شهسوار.
- ماه اسد سال ۱۳۸۵ شمسی

## معرفی مختصر یک‌عده از مبارزین شاخص مردم هزاره در جنبش‌های ضد استبدادی و استعماری

افغانستان، این سرزمین حادثه‌ها و حماسه‌ها، با آنکه در گذشته‌ها سر تاج مدنیت خاور زمین بوده و علما و دانشمندان متعددی به سطح جهانی از این خطه باستانی سر بلند نموده است متأسفانه در گذر سده‌های تاریخی حوادث المناکی را پشت سر گذرانده و مظالم بیشماری را متحمل گردیده است. عنصر استبداد در حاکمیت‌های سیاسی افغانستان پیشینه تاریخی طولانی داشته و یگانه وسیله حکمروایی این حاکمیت‌ها بوده است که ریشه‌های آنرا نه تنها در نظام‌های سیاسی بلکه رابطه تنگاتنگ آنرا در فرهنگ جامعه می‌توان جستجو کرد. این بدان معناست که فرهنگ جوامع مختلف مطابق به روند تکامل خود ساختار سیاسی همان جوامع را ایجاد میکند؛ چنانچه فرهنگ نظام قبیلوی، بدون تردید ساختار سیاسی قبیلوی خویش را بوجود می‌آورد، که ویژگی چنین نظامی چیزی جز استبداد نمیتواند باشد. قبیله‌گرایی و خرافات پرستی دینی دو پدیده‌اند که همیشه در خدمت و حفظ قدرت مطلقه استبدادی بوده‌اند. مرحوم غبار میفرماید (افغانستان پس از هر غسل خون پیراهن چرکین و کثیفش را دوباره به تن مینماید) حقا که این عمل برآیند جامعه استبدادی و تأثیر فرهنگ غیر دموکراتیک است که هر بار پیشینه تاریخی مانع رویکرد به آینده بهتر میگردد. در واقع تأثیر فرهنگ استبدادی ما را در چنگال تکرار تاریخ اسیر ساخته است. هزاره‌ها در مبارزات از جان گذشته با استبداد و تجاوز از حق خویش برای زندگی مطابق اراده آزادشان دفاع می‌کردند. مردم هزاره در گسترش مناسبات دوستانه و برادرانه با اقوام همجوار آینده خود را میدیدند. رهبران سیاسی و مقاومت هزاره، تلاش کردند تا به نحوی از جامعه هزاره در برابر سیاست‌های ویرانگر حکومت‌های قبیلوی، دفاع نمایند و از فروپاشی کامل موجودیت و هویت این جامعه، جلوگیری کنند.

هر چند کوشش‌های فرهنگی و سیاسی، مقاومت‌های فداکارانه نظامی، هیچکدام نتوانستند جنبش‌های وسیع اجتماعی و سیاسی را در جامعه هزاره برانگیزد و ساختار سیاسی ظالمانه کشور را به چالش بکشد، اما دستکم، شعله‌های کم‌سوی شهامت برخاستن و ایستادن را در روح ترس‌خورده هزاره‌ها روشن ساخت، تقدیر لایزال برده‌گی این قوم را به پرسش گرفت. تأمین عدالت اجتماعی، تحقق دموکراسی و حصول حقوق شهروندی برای هیچ گروه قومی دیگر از چنین اهمیت حیاتی برخوردار نیست. عدالت اجتماعی برای مردم هزاره به مفهوم پایان چند قرن تبعیض، نژادی، زبانی و مذهبی است و حق مشارکت سیاسی زمینه را برای اعاده هویت و شخصیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنان در جامعه افغانستان فراهم میکند. در حالیکه دیگر گروه‌های قومی کشور ممکن است از یک یا دو نوع تبعیض رنج ببرند، دعوت به عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی برای مردم هزاره نه

صرفاً یک شعار و یا خواست سیاسی است، بلکه برای بقاء به عنوان یک گروه مشخص قومی، مذهبی بوده است. در تاریخ مردم هزاره صفحاتی بیعدالتی و بیرحمی بیمانندی علیه آنان نیز وجود دارد که نمیتوان آنها را بدون احساس درد مرور کرد. مردم هزاره قهرمانی و خود گذری چهره های شاخص این دسته، درویش علی خان هزاره، کرنیل شیر محمد خان هزاره یکی از فاتحان واقعی جنگ میوند، بنیاد علی خان هزاره، میر یزدان بخش بهسودی، محمد عظیم بیگ سه پای، ابراهیم بیگ لعل و سر جنگل، حسین علی بیگ دایزنگی، محمد امیر بیگ ایلخانی، عبدالعلی مزاری، ملا فیض محمد کاتب، ابراهیم خان گاو سوار، برات علی تاج، عبدالخالق هزاره، فرقه مشر فتح محمد خان فاتح کوتل اونی، علی دوست خان، سید احمد خان شاهنور، غلام نبی خان چپه شاخ، غلام نبی خان گلگ، علامه سید اسماعیل بلخی، سید اسماعیل لولنجی، سید میر علی گوهر غوربندی، سید شاه تقی دایزنگی، گلستان خان مالستانی و دیگر جان بازان را گرامی میدارند.

یادآوری مختصر از زندگی و مبارزات عده ای از چهره های شاخص نام آوران ضد استبداد و بیعدالتی مردم هزاره که بر خورد خشن همراه با تبعیض حکمرانان را در برابر هزاره ها بر ملا و آشکار میسازند میتوان حدود و اندازه تبعیض را بالای مردم هزاره در جامعه افغانستان تصور نمود. منظور از آشنائی مختصر با رجال و شخصیت های متبارز مردم هزاره در خیزش های ضد استبدادی و استعماری آنست که مردم هزاره در ادوار گوناگون تاریخ دوشا دوش سایر اقوام و ملیت های کشور در برابر استبداد و استعمار مبارزه مشترک نموده اند و بخصوص مردم هزاره که تبعیض و بیعدالتی های درد آور و غیر قابل تحمل مستبدین را تجربه کرده اند. رجال و شخصیت های مبارز و فداکار را در آغوش جنبش های ضد استبداد و استعمار پرورش داده و زیر زعامت آنان این راه دشوار و پر خطر را با نثار خون های فراوان طی نموده است. یادآوری از قهرمانی این چهره های شاخص جامعه هزاره در حقیقت افشای بیعدالتی های است که برای مدت سه قرن در برابر این مردم عذاب کشیده و مظلوم صورت گرفته است. جامعه هزاره خدمات این مبارزین رهائی بخش را نباید فراموش نمایند. باید خاطره این قهرمانان را همیشه گرامی دارند و با استفاده از تجارب گران بهای آنها برای تأمین عدالت اجتماعی، صلح و ثبات در کشور گام های استوار بردارند و اجازه ندهند تا دوباره همان تبعیض گذشته در برابر جامعه هزاره تکرار گردد.

اینک به معرفی مختصر این مبارزین ملی کشور با در نظر داشت ادوار زمانی پرداخته میشود.

#### ۱. درویش علی خان هزاره یکی از تحکیم کننده گان دولت درانیها

درویش علیخان هزاره از آغاز سلطنت احمد شاه درانی همکار نزدیک او بود و به صفت نایب الحکومه هرات ایفای وظیفه میکرد و یکی از پشتوانه های استوار این دولت بحساب می آمد و احمد شاه بدین

نکته تلفات کامل داشت. با وجود اختلاف بین درویش علیخان و تیمور شاه فرزند احمد شاه برای مدت کوتاه او از کار دست کشید اما باز هم احمد شاه درویش علی خانرا دو باره به وظیفه اش برگردانید. پس از مرگ احمد شاه درانی و قتل درویش علی خان توسط مخالفان که هر دو به سال، ۱۱۸۶، شمسی همزمان بود، طرفداران و اعضای خانواده درویش علیخان، مناسبات با همی را با تیمور شاه و پس از آن با زمان شاه و شاه محمود و شاه شجاع حفظ نمودند.

## ۲. بنیاد علی خان هزاره مبارز همیشه در سنگر

بنیاد علی خان از مردان بزرگ و از خوانین قدرتمند خراسان بود او مردی شجاع، جنگ دیده خردمند، پر نفوذ و از پرچمداران صیانت وطن در مناطق شمالغرب کشور بشمار می آید. بنیاد خان گروهی از جنگاوران هزاره جمشیدی و فیروز کوهی را به اطراف خود جمع کرد و در سال ۱۲۳۱ هجری قمری ولایت جام و باخرز را تسخیر کرد و تا حوالی مشهد پیش راند و این مناطق را به زیر فرمان آورد. در سال ۱۲۳۲ هجری قمری در جنگ میان افغانستان و ایران وزیر فتح خان جراحت برداشت اما بنیاد خان هزاره در دقایق اخیر جنگ میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی را که دومین شخص مهم لشکر قاجار بود به اسارت گرفت بعداً او را آزاد کرد در بدل آن شجاع السلطنه حکومت جام باخرز و غوریان را به بنیاد خان سپرد. در سال ۱۲۳۸ هجری قمری جنگ سختی میان بنیاد خان و محمد خان کوهی صورت گرفت که در نتیجه محمد خان کوهی مغلوب شد و بنیاد خان مناطق زیادی را متصرف نمود. سر انجام بنیاد علی خان هزاره در سال ۱۲۴۴ هجری قمری در جنگ با یکی از عموزاده هایش به قتل رسید.

## ۳. کرنیل شیر محمد هزاره یکی از فاتحین واقعی نبرد میوند

کرنیل شیر محمد خان هزاره یکی از چهره های معروف در جنگ های پارتیزانی بود در سال ۱۲۵۴ هجری برای دفع تجاوز خارجی چهار هزار نفر قوای جنگی را تجهیز و به قوای کامران والی هرات ملحق گردانید و در نبرد دیگری جلو پیشروی آصف الدوله را بسوی قلعه نو مانع شد و تلفات سنگینی بر او وارد ساخت و در سال ۱۲۵۵ هجری در یک جنگ پارتیزانی ششصد رأس اسب از قوای دشمن را به تصرف در آورد. یکی از مهمترین و بزرگترین کار نامه و مقاومت این مرد رزمنده در برابر سپاه انگلیس در نبردگاه میوند است. در فرصتی که سپاه ایوب خان از قوای انگلیس هزیمت یافته و مورد تعاقب دشمن قرار گرفته بود. شیر محمد خان هزاره با افراد معیتی خود در مقابل دشمن ایستاده و ساعتها به جنگ ادامه داد و بدین ترتیب از شکست قطعی جلوگیری بعمل آورد و با این عمل جانبازانه میتوان نام او را در ردیف فاتحان واقعی میوند به ثبت رسانید. یکی از نویسندگان کشور

درباره این قهرمان ملی در ارتباط به جنگ میوند مینویسد. شیر محمد خان هزاره کسی بود که در نبرد میوند همچون کوه پایداری کرد، دشمن و تجهیزات ممتازش نتوانست سد و سنگر او را بشکند. او فداکارها نمود تا همزمان میوند را در محاصره نگذاشته باشد.

#### ۴. میر یزدان بخش بهسودی مرد ایمان و مقاومت

یزدان بخش میر هزاره بهسود پسر کوچک میر ولی بیگ مسکونه خازار بود که پدرش از طرف یک خان محلی دیگر به قتل رسیده بود و برادر بزرگش موسوم به میر محمد شاه بر جای پدر رئیس قوم هزاره شد. بعدها یزدان بخش نیروی گردآورد و برقاتل پدر حمله کرد و او را دستگیر و به انتقام خون پدرش بقتل رسانید و سپس برادر بزرگ را نیز مغلوب ساخت و خود زعیم قوم هزاره گردید. از آن پس هر قدر بر قدرت یزدان بخش افزوده میشد، باعث ناراحتی امیر کابل میگردد. امیر دوست محمد خان از طریق غلام خانه (سپاه قزلباش که از لحاظ مذهبی با میر یزدان بخش همدلی داشتند) سعی نمود تا روابط خود را با میر هزاره تحکیم ببخشد و لهذا با امضای خود در ورق قرآن از او دعوت نمود به کابل برای ملاقات امیر بیاید. امیر این دعوت نامه را توسط افراد سرشناس اهل تشیع کابل به میر یزدان بخش فرستاد. گفته میشود وقتی پیام امیر به میر هزاره در بهسود رسید، به نحوی که مصونیت او از جانب هم مذهبیان خودش تضمین شده بود، میر تصمیم گرفت به دربار کابل برود، اما زوجه او که دختر زعیم دایزنگی بود، شوهر را از رفتن به کابل برحذر داشت.

مشارالیهبا نسبت به شوهر با ارتباط مشکوک بودن به صداقت و راستی امیر هوشیارتر بود و همیشه او را مشوره میداد تا بالای امیر کابل اعتماد نکند و خود را بدسترس آن قرار ندهد، ولی این بار مشارالیهبا موفق نگردید شوهرش دعوت امیر را رد کند یا مانع رفتن او به کابل شود. لهذا با شجاعت معمول لباس و سلاح در برکرد و مثل یک سپاهی دلیر به معیت شوهر خود روانه کابل شد.

امیر دوست محمد خان از میر هزاره در کابل به خوبی استقبال کرد، اما بزودی... مهمانان خود را اسیر ساخت. امیر دوست محمد خان میخواست میر هزاره را بدون فوت وقت بکشد، اما اسیر هوشیار و دراک بخوبی میدانست که زر و طلا یگانه وسیله ایست برای زایل ساختن حرص و آرزو امیر. میر هزاره مبلغ یک لک روپیه به امیر پیشنهاد کرد، بشرطی که فوراً رها گردد تا به قلمرو خود رفته این پول را از مردم خود جمع آوری کند. تا آنوقت اهل تشیع کابل تضمین این پرداخت را خواهند کرد.

امیر که همیشه بطور ستمگرانه در طلب و تقاضای پول می بود، امر اعدام میر هزاره را فسخ نمود تا پول موعود تحصیل شده بتواند. هنگامی که ترتیبات مقتضی برای بدست آوردن تضمین غلام خانه به ارتباط تادیه پول موعود براه افتیده بود، اسیر مذکور یعنی میر هزاره از زندان امیر فرار کرد. وقتی امیر دوست محمد خان از این خبر اطلاع یافت، خشم و غضب و مأیوسیت او انتها نداشت. معهدا زعیم

هزاره به مقابل امیر کابل هیچ عمل و نیت سوء نشان نداد و هرگز با اعمال غضب و اضافه ستانی و ظلم امیر که بالای نواحی دیگر هزاره جات تطبیق میشد، مداخله ننمود. علاوهً مالیات قلمرو خود را بوقت معین به امیر می پرداخت، ولی در عین زمان به اعمار قلعه بسیار مستحکم در یک موضع کوهستانی پرداخت و غله جات و سلاح کافی در آنجا ذخیره نمود تا در وقت ضرورت پناه گاه محفوظ برای او باشد.

حاجی خان کاکر قرآنی را مهر کرده به غرض اطمینان میر یزدان بخش فرستاد و نوشت که گذشته ها را فراموش کند. بنا بر این میر هزاره به قرآن مجید و قول حاجی خان اعتماد کرد و در برابر او از گذشت کار گرفت و به خار زار مراجعت نمود. اما حاجی خان آن همه قول و قرار دوستی و فرستادن قرآن را برخلاف آیین افغانی فراموش کرد و میر را به همدستی با تاتارها متهم نموده امر توقیفش را صادر کرد همگی از پیمان شکنی حاجی خان کاکر در شگفت شدند. میر با سوگند قرآن به حیث یک مرد دیندار به پیمانش استوار بود در حالی که هم پیمان او فرصت طلبانه از سوگندش تخلف ورزیده و بناءً به قول موهن لال و چارلس میسن بالاخره در سال ۱۸۳۲ میلادی میر هزاره توسط حاجی خان کاکر والی بامیان دستگیر و به قتل رسید.

۵. میر محمد عظیم بیگ سه پای رهبر قیام کننده گان مردم هزاره بر ضد امیر عبدالرحمن خان میر محمد عظیم بیگ سه پای یکی از پر نفوذترین میران هزاره جات در قیام بر ضد استبداد بود. میر محمد عظیم بیگ که بنام میر دایزنگی شهرت داشت اصلاً از ولسوالی شهرستان ولایت دایکندی بود. وی در سال ۱۸۸۷ میلادی از جمله اولین میرهای هزاره بود که حکومت کابل را به رسمیت شناخت در مقابل لقب سرداری را بدست آورد و معاش مستمری برایش مقرر شد. لیکن میر عظیم بیگ با سیاست جابرانه امیر کابل در هزاره جات موافق نبود. آن اختلاف سبب گردید تا در فرصت مناسب با نیروهای خود به قیام کننده گان بپیوندد و نیروهای منظم و مسلح هزاره های فولادی، دایه، میرآدینه، چوره، سلطان احمد و زاولی نیز تحت رهبری وی قرار داشتند. محمد عظیم بیگ کوشش کرد تا قیام تمام هزاره جات را در برگیرد.

بناءً به دعوت محمد عظیم بیگ یک اجلاس عمومی و یا جرگه عمومی میران هزاره در منطقه اوقول شهرستان تشکیل یافت و همه با یکدیگر تصمیم مهمی مبنی بر اعلام جنگ علیه امیر کابل را صادر کردند. و در آخر تمام آنها در پشت قرآن کریم امضا کردند و یا مهر خود را به یادگار گذاشتند. قیام مردم هزاره دارای شکل سیاسی بود بعد از اعلان قیام علیه امیر کابل آتش قیام شعله ور تر گشت و قیام نیروی تازه ای بخود گرفت.



قیام تمام هزاره جات را فراگرفت و حتی مامورین هزاره گی در در بار کابل و عساکر هزاره که در میان قوای امیر بودند، راه هزاره جات را در پیش گرفته و به قیام کننده گان پیوستند. قیام در ماه اپریل سال ۱۸۹۲ میلادی از مناطق اشغال شده آغاز شد و تمام مراکز دولتی را تسخیر نمودند. مردم میمنه و حتی والی محمد شریف خان، ساکنین کابل، کوهستان، فیروز کوهی ها و جمشیدی ها نیز به حمایت از قیام کننده گان برخاستند.

در ماه جون سال ۱۸۹۲ میلادی امیر کابل دست به حمله عمومی زدند و جنگ خونین میان دو طرف در گرفت و قیام کننده گان مقاومت کردند.

در ماه اگست همان سال جنگ تعیین کننده در حجرستان در گرفت محمد عظیم بیگ در این جنگ موفقیت داشت اما در هنگام این جنگ پیروزمندانه خبر شکست محمد امیر بیگ ایلخانی رسید و سبب تضعیف روحیه قیام کننده گان گردید و نیروی محمد عظیم بیگ از هم پاشید و در ساعات اخیر جنگ محمد عظیم بیگ دستگیر شد و بعداً در کابل اعدام گردید.

#### ۶. ابراهیم بیگ لعل و سر جنگل یکی از مبارزین ضد استبداد امیر عبدالرحمن خان

ابراهیم بیگ یکی از میران معروف در زمان امیر عبدالرحمن خان بود. میر ابراهیم بیگ لعل و سر جنگل بر علیه امیر کابل قیام کرد که او امیر عبدالرحمن را بچه مروارید میگفت و امیر کابل نیز از این مطلب آگاه بود. میر ابراهیم بیگ بعد از مقاومت طولانی برضد امیر کابل سر انجام گرفتار بند و عذاب گردید.

ابراهیم بیگ را در میان پوستی گاو انداختند و از کوه لول دادند و بعداً او را آنقدر در آفتاب گذاشتند که بدنش را کاملاً کرم زد. زمین های او را در اختیار کوچی ها قرار دادند و یکی از شاخه های قومی ایشان مرحوم خادم حسین بیگ بوده است. خادم حسین بیگ در زمان ظاهر شاه دو دوره وکیل پارلمان بود و پیش از حکومت آقائی ربانی در کابل، خادم حسین بیگ میر لعل و سر جنگل ولایت غور- رئیس شورای مرکزی ملیت هزاره و بعداً سناتور در پارلمان افغانستان بود.

#### ۷. فیض محمد کاتب هزاره مرجع بزرگ مورخین افغانستان

هزاره پور خراسان باشد، معتقد به شاه مردان باشد، بامیان مرکز شیران باشد، نام «کاتب» ثبت دوران باشد، نسل بالنده و هم بارورش دُر دری را نگهبان باشد.

فیض محمد کاتب پسر سعید محمد مغول معروف به هزاره محمدخوجه از بزرگترین تاریخ نویسان قرن بیستم عسوی، در کشور عزیز ما افغانستان میباشد.

او در سال ۱۲۷۹ قمری در دهکده ای به نام «زرد سنگ» از توابع قره باغ غزنی، چشم به جهان گشود و تحصیلات اولیه را در همان زادگاه خویش فراگرفت و سپس راهی نجف گردید و چندی در آن مرکز علمی به تحصیل پرداخت و مدتی در هند آنوقت، در شهرهای لاهور و پشاور مشغول تحصیل شد و نیز مدت کوتاهی در قندهار نزد علمای اهل سنت تحصیل نموده است. اما بیشتر معلومات او در سایه مطالعات دوام داری است که در کتابخانه های عراق، ایران، هند و افغانستان انجام داده است و در ضمن گردش در کشورهای مذکور با فرهنگها و ملیتهای مختلف و همچنین به زبانهای عربی، انگلیسی، اردو و پشتو آشنا شده است. او وقتی به وطن مراجعت میکند در شهر کابل سکونت اختیار کرده و به نویسندگی می پردازد. و بدین طریق حدود ۵۰ سال از عمر گرانبهای او در خدمت علم و فرهنگ میگذرد و کتابهای ارزشمندی بیادگار میگذارد.

کاتب هزاره در امارت عبدالرحمن خان بسمت منشی حضور کار کرده و اکثر تواریخ افغانستان به قلم او نوشته شده است. او از دو حبیب الله: امیر حبیب الله سراج الملتی والدین و امیر حبیب الله کلکانی اذیت و آزار بیسار دید، مگر از نوشتن حقایق طوری که شایسته و بایسته بود، هرگز منصرف نگشت و با عبارت ادیبانه و پر از صنایع لفظی، مطالب را بیان و ثبت کرد. و طوری که وجدان و عقل یک انسان سلیم الفکر ایجاب مینماید، تاریخ نوشت و اینک هر پژوهشگر و محقق در هنگام تحقیقات علمی بدو رجوع مینماید. آندو فیض محمد کاتب را جداً مراقبت و نوشته هایش را بررسی مینمودند مگر او ماهرانه حقایق را می نوشت. کاتب هزاره مدتی عضو دارالتالیف وزارت معارف امانیه بود و در عین حال به تدریس تاریخ و ادبیات در لیسه حبیبیه می پرداخت و از طرف دیگر کتب مدارس جدید را تصحیح میکرد. وی در دوران سلطنت امان الله شاه بحیث مدعی العموم تعیین گردید که به مخالفت تعدادی از قبیله سالاران از جمله عبدالغزیز خان وزیر داخله مواجه گردید.

علامه کاتب هزاره در چندین رشته از علوم متداول زمان خویش، مخصوصاً در رشته های حکمت، تاریخ، ادبیات عرب، فقه، اصول، منطق، لغت، هیئت و نجوم، حساب و جبر، جغرافیا و حتی علوم عصری مهارت داشت. کاتب آثار زیادی از خود بجا گذاشته که ما فقط چند اثر او را نام میبریم:

تحفته الحیب، سراج التواریخ، فیضی از فیوضات، تذکرت الانقلاب، تاریخ امانیه، نژاد نامه افغان، تاریخ حکمای متقدم، فیض محمد کاتب هزاره که در آوان جوانی چند گاهی را در هندوستان سپری کرده و با لسان انگلیسی و مظاهر تمدن قرن نوزدهم آشنا شده بود و علاوه بر علوم متداوله و مروج در زادگاه و وطن خود، علوم دیگر را از دیارهای دور و نزدیک فرا گرفته بود مطالعه سراج التواریخ و دیگر آثار او انسان را وامیدارد تا استعداد خارق العاده و شگوفان او را تحسین کند.

او تنها قهرمان قدرتمند کار و ابتکار نیست بلکه تسلط ذهنی او بر سیاست و جریان های سیاسی در افغانستان و اطراف آن اهمیت نبشته ها و تالیفات او را دو برابر بالا ساخته است، و چنانکه شایسته

یک مورخ با احاطه و سیطره است، وقایع را با چنان موشکافی بصورت جامع ثبت و تحلیل کرده است که هر خواننده دقیق النظر را به شگفت اندر میسازد. نخستین بار تحفته الحیب را نوشت، مگر آن را سانسورگران آنقدر حک و تعدیل کردند که او مجبور شد بار دیگر مجدداً سراج التواریخ را بنویسد که آنهم از سانسور امیر حبیب الله در امان نماند.

تنها سه جلد آن در سال ۱۳۳۱ هـ ق در مطبعه حروفی کابل چاپ شد و سه جلد دیگر آن هنوز هم قلمی است و تنها تذکره الانقلاب به زبان روسی ترجمه و در مسکو چاپ شده است. بالاخره این مورخ بزرگ و نامدار کشور در ۱۶ جدی ۱۳۰۹ هجری شمسی در سن ۷۰ سالگی در کابل چشم از جهان فروبست و در بالا جوی چنداول به خاک سپرده شد.

#### ۸. علی دوست خان فرقه مشر یکی از اشتراک کننده گان در جنگ اول جهانی

علی دوست خان فرزند فردوس زوار - فرزند غلام علی - فرزند پهلوان اصلاً از شهرستان بود مگر پدرانش در سکدیز پنجاب مسکن گزین شده بودند. علی دوست خان در زمان جنگ امیر عبدالرحمن خان با مردم هزاره سال ۱۲۹۸ الی ۱۳۱۰ هجری به زندان افتاد مگر از زندان فرار کرد و به شهر کویته رفت و در آن جا به قطعه نظامی مردم هزاره که از طرف انگلیسها تشکیل شده بود شامل گردید. به رتبه نظامی کپتان ارتقا کرد و در جنگ های زیاد اشتراک نمود و چهل سال در خدمت نظامی بود در جنگ عمومی اول در جبهه فرانسه در مقابل آلمان جنگید. و از جنگ در مقابل وطن در جنگ استقلال خود داری کرد شاه امان الله او را به وطن خواست در سال ۱۳۱۲ شمسی بر اساس قرار داد که قبلاً امضا کرده بود و علاقه فراوان که به وطن داشت به همراه فامیل به کابل آمد و او را رتبه تورن جنرالی دادند مگر صرف معاش برایش داده میشد کدام وظیفه رسمی نداشت. در زمان صدارت هاشم خان پیش آمد خراب باوی صورت گرفت و زیر نظر دولت قرار داشت. در ماه سرطان سال ۱۳۲۴ شمسی در شهر کابل وفات نموده است.

#### ۹. قهرمان ملی عبدالخالق هزاره

عبدالخالق فرزند مولاداد در سال ۱۲۹۵ شمسی به دنیا آمد. غلام جیلانی خان چرخي عبدالخالق هزاره را شامل مکتب نجات ساخت و مانند اولاد خود در تربیت خالق توجه میکرد. محمد نادر شاه خان در اثر مخالفتی که با خاندان چرخي داشت غلام جیلانی خان چرخي را همراه با هجده تن دیگر از اعضای خاندان چرخي بقتل رسانید.

عبدالخالق به تمام خاندان چرخى و به خصوص به شاه بى بى، خانم غلام جیلانى که مانند مادر علاقمندش بود احترام داشت صالح پرونتا میگوید که عبدالخالق یک جوان جدی، محکم، گرمجوش و تاحدی عصبی مزاج و دارای صفات مردانه بود، خالق اساساً به انتقام خون غلام جیلانى خان مربی خود به این کار اقدام کرد. بعد از قتل نادر خان عبدالخالق به وضع نامطلوبی کشته شد و همچنین پدر، کاکا و تعداد دیگر از اقاربش بقتل رسیدند و حفیظه خواهر خورد سالش نیز در زندان از میان رفت. توجه بیش از حد مولاداد پدر خالق وی را به یک مبارز بی باک ضد استبداد مبدل کرد. خالق هزاره فرزند فقر و محرومیت، وارث رنج های بیکران مردم خود بود او فولادی بود که در کوره فقر و رنج توان فرسای پدر و مادرش آبدیده تر میشد.

بعد از ظهر ماه جدی سال ۱۳۱۲ شمسی قبل از کشیدن به دار، اعضای بدن خالق هزاره را قطعه قطعه کرده به دار آویختند، خالق قبل از شهادت ۱۷ یا ۱۸ سال داشت و به تعداد ۲۱ تن از اعضای خانواده و منسوبین خالق بدین رابطه کشته شدند.

#### ۱۰. مبارز ملی میر فتح محمد خان فرقه مشر

مرحوم میر فتح محمد خان فرقه مشر در سال ۱۲۸۲ شمسی در قریه منگسگ ولسوالی مرکز بهسود ولایت وردک دیده به جهان گشود. تحصیلات خصوصی را در محل فراگرفت و حافظ قرآن کریم بود. در سال ۱۳۰۷ ش در زمان حکومت امیر حبیب الله کلکانی برای مدت نه ماه به حمایت و پشتیبانی خان مردم هزاره از دولت شاه امان الله در کوتل اونی در برابر شورشیان سقوی دفاع نمود و از آن به بعد بنام فاتح اونی شهرت یافت و در سال ۱۳۰۸ شمسی تحصیلات نظامی را در رشته پیاده فراگرفت و در سال ۱۳۱۲ شمسی به رتبه برید جنرالی نایل شد در سال ۱۳۲۵ شمسی به قندهار تبعید سیاسی و در سال ۱۳۲۶ شمسی از تبعید آزاد شده و به شهر کابل اقامت گزید. در سال ۱۳۳۰ شمسی جزء اعضای موسیس حزب وطن سابق قرار گرفت و در سال ۱۳۳۱ شمسی مجدداً محبوس سیاسی شد و بعد از یازده سال حبس در سال ۱۳۴۲ شمسی از زندان سیاسی آزاد گردید و از آن به بعد به هیچ ماموریت رسمی اشتغال نکرده است. مرحوم فتح محمد خان فرقه مشر که میرزاد تخلص میکرد یکی از شخصیت های برجسته ملی و مبارز ضد استبداد که بخاطر احیای حقوق مردم کشور مبارزات خستگی ناپذیری را انجام داده است.

برج جدی سال ۱۳۲۹ شمسی حزب وطن به اشتراک فتح محمد خان میرزاد فرقه مشر، میر غلام محمد غبار، براتعلی تاج، سرور جويا، میر محمد صدیق فرهنگ، عبدالحی عزیز، نورالحق هیلمندی در شهر کابل تأسیس و ایجاد شد. در مرام حزب وطن مطالب زیر درج شده بود.

حفظ تمامیت ارضی، استقلال، تعمیم دموکراسی در کلیه شؤن اجتماعی، تقویت وحدت ملی، رفع مفاسد اجتماعی، ترقی معارف عمومی و اقتصاد افغانستان.

فرقه مشر مرحوم بعد از رهایی از زندان در یک حویلی محقر گروهی در قلعه شهاده شهر کابل زیست داشت و منزل ایشان بر روی همه مردم باز بود و به محل ملاقات شخصیت های سیاسی، علمی، مذهبی و محصلین دانشگاه ها و مکاتب تبدیل شده بود ایشان زندگی خود را وقف خدمت به مردم نموده بود و بخاطر تعمیم دموکراسی و تحقق آرمانهای حزب وطن که وی یکی از مؤسسیین برجسته و فعال آن حزب بود سعی و تلاش داشت. باتأسف در شام روز ۲۱، ماه سرطان سال ۱۳۶۰ شمسی در پیش روی دروازه منزل خود در هنگام خارج شدن از خانه توسط عناصر تروریست به شهادت رسید.

سناتور میر محمد سلام میر فرزند میر محمد اسلام نواسه پسری مرحوم میرزاد و یکی از شخصیت های بانفوذ ملی و همیشه یار و مددگار و همراه پدر کلانش بوده است.

سناتور میر فارغ لیسانس دارالمعلمین عالی روشن کابل است و برای مدت ۳۸ سال در مکاتب مختلف شهر کابل به حیث معلم، آمر مکتب و سر معلم ایفای وظیفه کرده است. بعد از هفت ثور سال ۱۳۵۷ مدت بیش از یک سال زندانی شده است وی دو دوره سناتور انتخابی ولایت وردک از سال ۱۳۶۷ الی ۱۳۷۰ شمسی بوده اند و به نمایندگی از مردمش در دو لویه جرگه حکومت های قبل از دولت اسلامی و جرگه سراسری ملیت هزاره اشتراک داشت و در ماه حمل سال ۱۳۷۵ شمسی نظر به تقاضای مردمش عضو شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان انتخاب شد و قبل از عضویت در شورای مرکزی ح. و. ا. ا. به هیچ یک از احزاب سیاسی عضویت نداشته است، سناتور میرسلام فعلاً در کشور استرالیا زیست مینماید. وی یکی از شخصیت های ملی و مردمی کشور ما و یگانه نشانی و خاطره زنده خانواده مرحوم فرقه مشر میرزاد میباشد طول عمر دراز برایش آرزومینما ئیم.

## ۱۱. سید احمد شاه نور مبارز بی باک و دلیر

سید احمد شاه نور فرزند محمد میر و پدر کلانش شاه نور نام داشت وی از قریه حصار قولخویش ولسوالی بهسود ولایت وردک بود. محمد میر پدر سید احمد مدتی در قریه خاکریز ولسوالی سرخپارسا ولایت پروان زیست مینمود. سید احمد که بعضی اوقات پولداران را آزار میدادند و از آنها پول بدست میآوردند، به فقرا مساعدت میکرد که این کار وی باعث تشویش پولداران و حکومت وقت میگردد.

سید احمد شاه نور در زمان حکومت حبیب الله کلکانی با وی بیعت نکرد و در مقابل او در حصه کوتل اونی به جنگ و مخالفت برخاست. وقتی که نادر خان به سلطنت رسید، سید احمد شاه نور بر اساس همان مقاومت هایش رتبه نایب سالاری بدست آورد. ولی در سال ۱۳۱۲ شمسی به اتهام

همدستی با عبدالخالق هزاره به جرم قتل نادر خان زندانی گردید. پس از ۱۳ سال در سال ۱۳۲۵ شمسی از حبس رهایی یافت و به ولایت بغلان تبعید شد. در سال ۱۳۴۳ ش به کابل آمد و در سال ۱۳۴۴ ش به زادگاه خودش در بهسود رفت و در کجاب بهسود در ماه قوس در گذشت.

## ۱۲. محمد ابراهیم خان گاو سوار یکی از پیش گامان ضد استبداد

محمد ابراهیم خان گاو سوار یکی از شخصیت های سر شناس و با نفوذ قومی ولسوالی شهرستان ولایت دایکندی بود که برای تأمین عدالت در مقابل مظالم حکام وقت مبارزه میکرد. محمد هاشم خان صدراعظم عموی ظاهر شاه فرمانی را صادر کرد که از تمام حیوانات و مواشی شیرده هزاره جات سالانه مالیه روغن بطور سرانه حواله و تحویل شود. این اقدام دولت زندگی را برای مردم هزاره دشوار و غیر قابل تحمل میساخت چون مردم قدرت تحویل مالیه سالانه روغن را نداشتند و قسمت زیادی از مردم هزاره مجبور میشدند تا در داخل ویا به کشورهای همسایه مهاجر و متواری گردند. برای پایان دادن به این وضعیت طاقت فرسا محمد ابراهیم خان گاو سوار به اشتراک وسیع مردم ولسوالی شهرستان قیام را از اولقان مرکز ولسوالی آغاز کرد و اولقان را تسخیر نمودند. بعداً قیام کننده گان زیر رهبری ابراهیم خان گاو سوار حکومت کلان پنجاب را به محاصره گرفته و تقاضای خود ها مبنی بررفع و لغو مالیه روغن از بالای مردم هزاره را برای حاکم کلان پنجاب ارایه کردند و حاکم کلان پنجاب درخواست قیام کننده گان را به کابل مطرح نمود که بزود ترین فرصت جواب خواست قیام کننده گان را ارسال نمایند.

بالاخره هیأتی از کابل بریاست والی محمد اسمعیل خان مایار همراه با یکتعداد از شخصیت های سرشناس و روحانی هزاره به حکومت کلان پنجاب اعزام گردید. این هیأت بعد از مذاکرات طولانی با رهبری قیام کننده گان و اخذ هدایت از مرکز - دولت فیصله نمود که مالیه روغن را از بالای مردم هزاره رفع و لغو نماید. بدین ترتیب قیام کننده گان موفق شدند که این باری سنگین را از بالای مردم هزاره جات بردارد. هیأت اعزامی مرکز محمد ابراهیم خان گاو سوار را همراه با یکتعداد خوانین مردم هزاره جهت ملاقات بیشتر با مقامات عالیتر دولتی با خود به کابل بردند. محمد ابراهیم خان گاو سوار بعد از ختم ملاقات ها در کابل باقی ماند. زیرا دولت میترسید ممکن است در صورت باز گشت دوباره وی به زادگاهش به فعالیت ضد دولتی اقدام کند.

محمد ابراهیم خان گاو سوار در حلقه مرکزی حزب سری اتحاد به اشتراک علامه سید اسمعیل بلخی میرسید اسمعیل لولنجی، خواجه محمد نعیم خان قوماندان امنیه کابل، محمد حسن بیات تولی مشر ماشین خانه کابل، محمد صفر خان بیات، قربان نظر خان ترکمن کندک مشر نظامی، عبدالغیاث خان کوهستانی مدیر لوازم مکتب حربیه کابل، غلام حیدر خان بیات کندک مشر، میرزا عبدالطیف خان

کابلی، میرزا محمد اسلم خان مدیر فواید عامه و چند نفر دیگر که در کابل تأسیس و تشکیل شد عضویت داشت.

اعضای حزب سری اتحاد عقیده داشتند، تا زمانیکه بر تسلط تحمیلی خاندان حکمران خاتمه داده نشود هیچ اصلاحاتی عملی شده نمیتواند و مصمم شدند تا زمینه تشکیل دولت جمهوری را فراهم نمایند و به فعالیت سری خود در کابل، ولایات بلخ، هرات، غور و چند ولایت دیگر ادامه دادند. بالاخره حلقه مرکزی فیصله کرد که روز اول حمل سال ۱۳۲۹ هجری، شمسی، شاه محمود خان صدر اعظم که معمولاً در دامنه کوه علی آباد، میله قلبه کشی را افتتاح میکرد به ضرب گلوله از پا در آورده شده و افسران پائین رتبه حزبی با افراد کوهدامنی و کوهستانی که قبلاً در کمین نشسته اند از چهار طرف به حمله مبادرت نمایند.

آنگاه به شکل دسته جمعی زندان دهمزنگ را اشغال و به اتفاق محبوسین به استقامت ارک سلطنتی مارش کنند. که بدین ترتیب قیام عمومی از طرف هزاران نفر به عمل آمده و سلطنت سقوط خواهد کرد و نظام جمهوری اعلان میشود. یکی از اعضای جدیداً جذب شده بنام گل جان وردک به معرفت محمد اسلم خان مدیر فواید عامه قضیه را قبل از روز موعود به مقامات دولتی اطلاع نموده بود فردا قبل از طلوع آفتاب دولت هر یازده نفر اعضای حلقه مرکزی را دستگیر و همه را از آغاز ماه حمل سال ۱۳۲۹ شمسی تا سال ۱۳۴۳ شمسی در محبس نگهداشت در طی این مدت محبوسین زجر و شکنجه های گوناگون کشیدند.

محمد ابراهیم خان گاو سوار بعد از رهایی از زندان در شهر پلخمری حیات بسر می برد و بصورت غیر مستقیم زیر مراقبت دولت وقت قرار داشت. وی از احترام فراوان نزد روشنفکران، خوانین و عامه مردم هزاره بر خوردار بود و بحیث یک شخصیت ملی و مبارز افغانستان و مردم هزاره شهرت داشت. محمد ابراهیم خان گاو سوار در سال ۱۳۶۱ هجری - شمسی در شهر پلخمری بدرود حیات گفت روحش شاد باد.

### ۱۳. برات علی تاج یکی از چهره های دموکرات و مشروطه خواه

برات علی تاج به مکتب صداقت رفت و دوره ابتدایی را با تحمل رنج و تهیدستی و با شکیبایی به پایان رسانید و شامل دوره رشدیه شد. در سال ۱۳۰۷ خورشیدی برای تحصیلات عازم ترکیه شد. برات علی تاج در چنین فضایی به کسب علم و دانش در ترکیه پرداخت. نخست در مدرسه ادرنه و پس از آن در مدرسه حیدر پاشای استانبول درس خواند و سرانجام در فاکولته حقوق و علوم سیاسی نام نوشت. وی در سراسر روزگار تحصیلش با استعداد عالی، با پشتکار و ایمان استوارش از شاگردان برازنده و شایسته بشمار میرفت.

یکی از اقدامات متهورانه تاج تشکیل "شرکت هزاره جات" به منظور تقویه اقتصاد مردم رنج دیده هزاره بود که اقدامی بود منحصر به فرد که مواد ارتزاقی، صنایع دستی و پیداوار مناطق هزاره نشین مانند روغن حیوانی، پوست، برک، پشم وغیره را به مرکز کابل و از طریق این شرکت به بازار عرضه نموده و ضروریات اهالی از مرکز تهیه و به هزاره جات انتقال دهد. که بعداً این شرکت بنام "شرکت سهامی هزاره جات" مسمی شد.

چون دولت رشد شرکت هزاره جات را به زیان خود احساس کرد و با دریغ در اثر دسیسه و کار شکنی مقامات دولتی ورشکست گردید. برات علی تاج با سایر همفکران، با استفاده از جو مساعد سیاسی شروع به هسته گذاری سازمان سیاسی واحد بر مبنای اندیشه و هدف مشترک کرد. وی یکجا با میرغلام محمد غبار، سرور جويا، میر محمد صدیق فرهنگ، فتح محمد میرزاد مشهور به فرقه مشر، نورالحق هیلمندی و عبدالحی عزیز شالوده حزب وطن را در ۱۶ جدی ۱۳۲۹ گذاشتند.

تاج در جمله سیزده تن از رهبران و فعالان طراز اول حزب وطن بازداشت و زندانی گردید. از آن جمله پنج تن از اعضای رهبری آن حزب برای یک سال و پنج تن دیگر برای چهار سال زندانی باقی ماندند. سه تن از زندانیان حزب وطن، یعنی سرور جويا، برات علی تاج و فتح محمد میرزاد (فرقه مشر) بیش از ده سال در زندان بسر بردند و از جمله شادروان سرور جويا، به عنوان یک تن از آگاه ترین و سرسپرده ترین مبارزان آن دوران، در سال نهم، در زندان وفات یافت. (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۲۴۴).

در زمان حکومت دکتور محمد یوسف، هیئت بزرگی در تحت ریاست عبدالحی عزیز، وزیر پلانگذاری راه مسافرت بسوی هزاره جات را در پیش گرفت تا به اصطلاح دموکراسی تبلیغ گردد و از حال مردم آگاهی حاصل شود برات علی تاج، سلطانعلی کشتمند، فرقه مشر فتح محمد، دکتور عبدالواحد سرابی و غلام علی معین معادن به حیث نمایندگان ملیت هزاره و تشیع جزء اعضای هیئت بودند. ولی متأسفانه برات علی تاج که یک تن از بزرگان و رهبران هزاره و یک تن از بنیاد گذاران حزب وطن، مبارز، دموکرات و آزادیخواه معروف بود، در نیمه راه مسافرت، در بهسود داعی اجل را لبیک گفت. برات علی تاج به تازگی ها از زندان پر مشقت و طولانی رها گردیده و بیمار بود.

شادروان برات علی تاج شایسته مقام والا در تاریخ معاصر افغانستان است. وی بمثابه یکی از بنیان گذاران جنبش مشروطیت سوم با زندگی پر حماسه اش برای همیشه ثبت تاریخ شده است. روانش شاد، یادش زنده و خاطره اش گرامی باد!



## ۱۴. علامه سید اسماعیل بلخی یکی از مبارزین ضد استبداد

علامه سید اسماعیل بلخی در سال ۱۳۲۹ هجری - شمسی با عده یی از روشن فکران و مبارزان متحداً دست به تحول زدند تا انقلاب نمایند، اما دستگیر و زندانی شدند و خیانت یک فرد به ناکامی شان منجر شد. در آن دسته به ریاست آقای بلخی و خواجه محمد نعیم خان قوماندان کوتوالی، محمد ابراهیم خان گاو سوار، میرعلی گوهر از غوربند، غلام حیدرخان بیات کندک مشر، محمد حسن تولی مشر از قوم بیات که هردو برادر بودند و قربان نظربای کندک مشر از قوم ترکمن اندخوی، محمد اسلم خان شریفی از جغتوی غزنین، میر اسماعیل شاه پسر سید سرور از لولنج وکیل سرخ و پارسا در شورای ملی، عبدالغیاث خان مدیر لوازم از کوهستان، محمد صفر خان وکیل و عبداللطیف سر باز در جمله هیأت عمل بودند.

مرحوم بلخی که از جور و ستم بی پایان خاندان یحیی بر مردم، بویژه مردم هزاره خیلی رنج می برد ناگزیر گشت تا مردمان دانشمند و اهل درد از اقوام مختلف افغانستان را جستجو کرده با خود همناوا سازد و آنان را در راه و هدف بزرگ تأسیس جمهوریت همناوا سازد.

مرحوم خواجه محمد نعیم خان زوری فتالی در خاطرات خویش گوید: "هدف عمده واژگونی سلطنت پوسیده میراثی و به جایش قایم نمودن یک نظام مردمی که تمام اقشار در اداره آن سهم مساوی داشته، هیچ گروهی را بر گروه دیگر امتیاز و برتری و ترجیح نباشد.

مرحوم خواجه نعیم خان زوری چنین میگوید: "ظاهراً رهبری جنبش بدوش علامه بلخی و بنده بود. اداره علمی، تبلیغی، جلب و جذب عناصر صالح و توحید آنها از نگاه اعتقاد و تفکر به دور هدف بزرگی که مستلزم هرگونه ایثار و فداکاریست، به عهده ایشان بوده و حیثیت سخن گوی جمعیت را نیز داشتند." درباره افشای راز اقدام جمعیت به صدراعظم آنوقت شاه محمود خان، چنین آورده است: "در جریان همین دقایق، علامه بلخی پیشنهاد کرد اگر چنانچه در جمله افرادی که به عمل مبادرت می ورزند یک عنصر پشتون هم وجود میداشت، بهتر می بود."

وی میگوید: "روز عمل نوروز ۱۳۲۹ اول سال را تعیین و تثبیت نمودیم و به انتظار روز موعود دقیقه شماری میکردیم... " در اطراف آن (شامل نمودن عنصر پشتون) بحث و مباحثاتی زیاد به عمل آورده شد. بالاخره به شمولیت گل جان وردکی که اکثر رفقا او را می شناختند، اتفاق نمودیم " گلجان از دزدان معروف وردک بود و از دار و دسته حبیب الله کلکانی بود. حبیب الله کلکانی او را منصب نایب سالاری داده بود. مگر به او هم خیانت فاحش کرده بود." و با شاه محمود خان هم در سرکوب کردن ابراهیم بیگ لقی کمک کرده و منصب غند مشر ملکی یافته بود. بعد از ارتکاب به چند عمل قتل بخانه محمد اسماعیل خان مایار پناه برده و تصادفاً آقای بلخی او را در همانجا دیده بود. او دعوت مارا پذیرفت و گفت: "کورچه میخواهد؟ البته دو چشم روشن!"

داخل شدن گلجان وردکی در جمعیت موصوف قصه مهم دعوت حضرت مسیح علیه السلام و حواریون دوازده گانه آن پیغمبر برحق و شمول یهودا شخص سیزدهم را به یاد می آرد که آن بندگان و داعیان حق را به گیر زمامدار ستمکار رومی بیت المقدس داده جاسوسی شانرا کرد. گویا این گلجان نیز مثل همان یهودا بود. بعد از دستگیری هیأت موظف "از آقای علامه سید اسماعیل بلخی سوال کردند. علامه بلخی گفت: آیا میتوانم بپرسم برای این فرمایش خود دلیلی دارید؟ میرزا غلام مجتبی خان فوراً از جابرخاسته نوشته چند ورقه میرزا محمد اسلم را دو دسته به آقا پیش کرده گفت: اینست دلیل ما: آغا فرمودند، تکلیف من راجع به این اوراق چیست؟ از آن طرف سالون عبدالحکیم خان والی گفت: نوشته میرزا محمد اسلم خان مرید تان راجع به خود شما و پروگرامهای تان است، بخوانید تائید کنید یا تردید، اختیار به خود شما است! آغا جواب اظهار نمود: در صورتیکه چنین است من عادت ندارم نظر معقول و منطقی دوستان را رد کنم، قلم بدهید تائید نمائیم.

"محمد آصف خان قلم خود را از جیب کشیده روی میز گذاشت، گفت: اینک قلم! آغا قلم قوماندان را برداشته بدون آنکه جمله ویا کلمه یی بنویسد در ورقه اخیر پهلوی دستخط میرزا اسلم، نام خودرا نوشته با بی تفاوتی نوشته و قلم را بدست محمد آصف خان قوماندان داد. آغا شروع به صحبت نمود؛ بعد از مقدمه مختصر، از بدو تأسیس سلطنت خانواده محمد نادرخان تا آنگاهی که بیست و یک سال از عمر آن گذشته بود؛ (از طرزالعمل مستبدانه دولت، اهمال و فرو گذاریهای آن، در شئون مختلفه مدنی، زندگی اکثریت مردم در قرن بیستم به سویه امم ما قبل قرون وسطایی) در بدخشان زنان و دختران جوان لباسی ندارند تا ستر عورت کنند، در نورستان پوست بز می پوشند؛ کوچیها هنوز با حیات بدوی مبتلا و این آنچه انسانیت نام دارد بیگانه اند.

طوایف هزاره در زیر یک سقف با حیوانات زندگی میکنند و از کلیه مزایای ابتدایی حیات بشریه محروم اند و هیچ امید بهبود از آینده ندارند. گروه هائیکه به نام پشه یی یا (شاتری) یاد میشوند و در دره های مشکل گذار کوهساران و قلل جبال آشیانه و خوراک اکثریت شان علف و میوه کوهی است. مسؤل تمام این بدبختیها خانواده سلطنتی موجوده است. تحمل آن اکنون بردوش ملت ستمدیده افغانستان سنگینی میکند. ما بر خاسته ایم این بار کثیف را از شانه بر اندازیم، اگر توفیق نیافتیم آیندگان حتماً این کار را کردنی اند و اعمال شما پاداشی جز این ندارد.

مطالب منظومه علامه بلخی با صراحت شجیعانه اش اخطاریه یی بود که از زبان متهمی برای اول بار در محضر رسمی در حضور افسران عالی رتبه و مامورین معتمد دولت شنیده می شود. مستمعان را به حیرت اندر ساخته با تعجب یکی به سوی دیگری می نگرستند.

علامه سید اسماعیل بلخی که در فصاحت و بلاغت کم نظیر بود؛ در منابر وعظ و موعظه داد سخن میداد. لقب ناطق الاسلام برایش داده بودند. در مسافرت اخیریکه بعد از کوفه قلفی (قفل) پانزده

ساله به ایران و عراق نمود و مجامع علمی استقبال گرمی در آن ممالک از وی نمودند؛ برای استماع سخن رانی هایش در کارتهای رسمی مدعوین علاقمند، او را به عنوان سید جمال الدین ثانی معرفی و تشویق می کردند که مردم از درک فیض گفتارش بهره وافی بگیرند. علامه بلخی هنوز سن پنجاهمین عمر گرانبایه خود را طی نکرده بود که اخیر برج جوزای ۱۳۴۴ هـ در کابل فوت کرده است و مطابق خواهش و اصرار مردم اخلاص کیش و شرافتمند افشار نانکچی در قصبه مذکور به خاک سپرده شد. اکنون در آنجا لنگرش گرم و مزارش مطاف خاص و عام است. اینک شعری از آن مرحوم تقدیم میشود:

### انتقاد تاکی

از خون بی نوایان اخذ نفاذ تا کی  
وز رنج بی مرادان جستن مراد تا کی؟  
بیداد بر ضعیفان جایی نگشت تحریر  
لافیدن جراید از عدل و داد تا کی؟  
تا رتبه انتصابیست مشکل بود توازن  
فرمان روای مطلق هر بیسواد تا کی؟  
نیکی ز خود شمردن زشتی زدست تقدیر  
بر دستگاه خلقت این انتقاد تا کی؟  
سعی و عمل چو نبود از آرزو چه خیزد  
آزردگی به ملت خواهی زیاد تا کی؟  
تحصیل گنج و فرهنگ بی رنج نیست ممکن  
شرط است جهد قومی بی اجتهاد تا کی؟  
همکاری و تعاون از اعتماد خیزد  
با خلق خویش باشیم بی اعتماد تا کی؟  
دیربست مستبد را با شیخ اتحادیست  
یارب میان دزدان این اتحاد تا کی؟  
ای مجمع عمومی زین انجمن چه حاصل  
گر نیست جنگ مذهب فرق نژاد تا کی؟  
تجهیز جیش از چیست وین خوف و ترس از کیست

باغی که صلح روید تخم فساد تا کی؟  
با ناتوان ندیدیم جز مکرر از توانا  
نامی است از حمایت غصب بلاد تا کی؟  
از عنعنات دیرین تفکیک نوع زاید  
فکری به زنده بایست از مرده یاد تا کی؟  
بی گردش طبیعت ما را مساز مایوس  
ناشاد قلب خلقی یک عده شاد تا کی؟  
بلخی بدهر گویم یا با زمامداران  
با اهل فضل انسان کیدو عنادت

## ۱۵. استاد عبدالعلی مزاری یکی از مبارزین راه آزادی و مشارکت ملی

استاد عبدالعلی مزاری در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی در روستای نانویی ولسوالی چهار کنت ولایت بلخ چشم به جهان گشود. پدرش حاجی خداداد زراعت پیشه و مالدار بود. خانواده حاجی خداداد اصلاً از سرخجوی ورس به بلخ مهاجرت کرده بودند. استاد دروس ابتدایی را در مدرسه نانویی فرا گرفت. سپس تعلیمات دینی را در مدرسه چهارکنت و مزار شریف ادامه داد.

استاد مزاری هنوز بیست ساله نشده بود که با چهره های مبارز زمانش آشنا شد. در همین سنین است که با علامه سید اسماعیل بلخی از نزدیک آشنا میشود و بلخی، عبدالعلی جوان را تشویق به تداوم تحصیل و خدمت عسکری میکند. در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی استاد به خدمت عسکری می رود و خدمت سربازی برای مزاری بسیار آموزنده بود. از یکسو به او کمک شد که با محرومیت هزاره های دیگر مناطق افغانستان آشنایی بیشتر پیدا کند و از سوی دیگر محرومیت اقوام غیر هزاره کشور را نیز از نزدیک مشاهده نماید. علاوه بر این، بیش از پیش با ساختار پر از فساد و تبعیض دولت حاکم آشنا گشت.

در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی قم را به عنوان محل تحصیل انتخاب می کند. مزاری در مدت کوتاهی با رهبران انقلاب ایران آشنا شد. سفری به نجف رفت و با آیت الله خمینی از نزدیک دیدار کرد. بعد از سفر نخستش چندین بار دیگر نیز به نجف رفت و آمد نمود.

سال های اقامت مزاری در ایران، عراق، سوریه، پاکستان و ترکیه پر از شور و تلاش بود. در سال ۱۳۵۷ تحولات بزرگی در منطقه روی داد. در ایران انقلاب اسلامی به رهبری آیت الله خمینی به پیروزی رسید و در افغانستان کودتای هفت ثور اتفاق افتاد. به دنبال کودتای هفت ثور و قیام سه حوت ۱۳۵۷ مردم چهارکنت، استاد به زادگاهش برگشت و در کنار مجاهدین به جنگ مسلحانه با

دولت پرداخت. در همین سال ها با همکاری و هماهنگی جمع کثیری از مبارزان شیعه و هزاره سازمان نصر افغانستان را ایجاد نمودند.

در سال ۱۳۶۸ تقریباً تمام احزاب سیاسی هزاره در بامیان با امضای «میثاق وحدت» حزب وحدت اسلامی افغانستان را بنیاد گذاشتند. تشکیل حزب وحدت اسلامی همانگونه که در تاریخ جامعه هزاره برجسته و ماندگار است، استاد مزاری را نیز وارد مرحله ای تازه از زندگی سیاسی و فکری اش کرد. پیروزی مجاهدین، سقوط دولت نجیب و به قدرت رسیدن دولت ربانی محصول همکاری و هماهنگی سه جریان حزب وحدت، شورای نظار و نیروهای جامعه ازبیک و ترکمن بود. اما شورای نظار بعد از جابجایی در کابل برخلاف تصور همه در صدد حذف متحدین دیروزین خود، حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی اسلامی برآمد. هزاره ها و ازبیک ها و ترکمن ها با جان نثاری و قبول خطرات بسیار زمینه را برای به قدرت رسیدن دولت ربانی فراهم کردند و شورای نظار با تکیه به این دو نیرو جایگاه خویش را در کابل در برابر حزب اسلامی و دیگر رقیبانش تحکیم بخشید. اما با این وجود، انحصار طلبی و تمامیت خواهی شورای نظار به حدی اوج گرفته بود که از درک این واقعیت بسیط عاجز بودند و نمی توانستند درک کنند که بدون نیروهایی که آنان را به قدرت رسانیده بودند، توان اداره کشور را ندارند. در نتیجه، استاد مزاری بر خلاف تصورات پیشینش در غرب کابل رهبری مقاومت بر ضد دولتی را بر عهده گرفت که در پیروزی آن خود نقش محوری و تعیین کننده داشت. مقاومت حزب وحدت بر ضد تهاجمات دولت ربانی تقریباً سه سال به درازا کشید. در این مدت، تشکیل شورای هماهنگی متشکل از حزب وحدت، جنبش ملی، اسلامی، حزب اسلامی و جبهه نجات از ابتکارات ایشان بود. حزب وحدت در برابر تهاجمات سنگین دولت ربانی که عموماً از هوا و زمین صورت میگرفت یکی از بی نظیرترین مقاومت های تاریخ کشور را در برابر دولت خودکامه به یادگار گذاشت.

دولت ربانی علاوه بر تحمیل جنگ های خونین و تصفیه قومی در بعضی محله های غرب کابل، تلاش نمود تا حزب وحدت را از درون متلاشی کند. با هزینه بسیار عنصری را در درون حزب وحدت پرورش داد که منجر به جنگ ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ شد. ۲۳ سنبله با تمام سختی ها و تلخی هایی که برای مقاومت غرب کابل داشت در فرجام عملیاتی ناموفق برای دولت ربانی بود. در اواخر سال ۱۳۷۳ جنبش نو ظهور طالبان تا نزدیکی های کابل پیشروی کردند. ظهور طالبان تمام معادلات قدرت در افغانستان و مخصوصاً در کابل و اطراف آن را دگرگون نمود.

استاد مزاری در آغاز با فرستادن بخشی از زبده ترین نیروهای خویش به ولایت غزنی به مقاومت در برابر پیشروی طالبان پرداخت. نیروهای اعزامی حزب وحدت در آغاز موفق شدند مواضع طالبان را در اطراف شهر غزنی متصرف شوند. اما به دنبال عدم همکاری نیروهای محلی آنان نتوانستند جبهه ای

موثر بر ضد طالبان در غزنی فعال سازند. با شکست طرح فعال ساختن جبهه در ولایت غزنی، وی مذاکرات با طالبان را که از چندی پیش آغاز شده بود جدی تر دنبال نمود. در عین زمان در تلاش بود تا به توافقاتی با دولت ربانی نیز دست یابد. با کنار رفتن حزب اسلامی و مستقر شدن طالبان در چهار آسیاب غرب کابل در محاصره کامل قرار گرفت ایشان تلاش بسیار نمود تا با یکی از دو طرف به توافق برسد. تلاش ها در راستای توافق با دولت و پیشنهاد دفاع مشترک بی نتیجه بود. در آخرین روزهای مقاومت غرب کابل، نیروهای دولتی حملات بسیار شدیدی را از مناطق مختلف بالای غرب کابل از زمین و هوا آغاز کردند. در این جنگ ها بر خلاف گذشته از یکسو حزب وحدت در محاصره و تمام راه های اکمالاتش را از دست داده بود و از سوی دیگر در برابر حملات دولت تنها دفاع می کرد. حزب اسلامی کاملاً از خطوط اول عقب نشینی کرده بود و نیروهای جنبش نیز کارآیی سابق خود را نداشتند.

سرانجام با وجود تلاش های مداوم سیاسی و مقاومت بی نظیر نظامی، حزب وحدت اسلامی در غرب کابل شکست خورد و استاد مزاری در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ در چهارآسیاب به دست طالبان به شهادت رسید. شهادت مزاری جامعه هزاره را تکان داد. طالبان تلاش نمود تا از پذیرش مسوولیت شهادت استاد شانه خالی کنند و شهادت او را بیشتر یک سانحه هوایی وانمود سازند.

باری، عاقبت مزاری در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ شهید شد. مقاومت غرب کابل شکست خورد. هزاره ها در پایان یک صد سالگی مقاومت خویش بزرگ ترین رهبر تاریخ معاصر شان را از دست دادند. اما مزاری از غزنه تا بامیان، از بامیان تا بلخ، از میان دره ها و کوه های سر به فلک کشیده هزارستان با تنی پاره پاره، با چهره ای سرخ، زمستان سفید مردمش را خونین تن کرد تا عدالتخواهی را به دروازه هر خانه قومش ببرد و در زمستان انسانیت و عدالت و در عصر طالبان ستم و دولت‌مردان جنایت، عدالتخواهی را همیشگی سازد و حقانیت مقاومت برای حق را شهادت دهد. مزاری با خون سرخش عدالت را به گستردگی وطنش به یاد ها داد و در زندگی اش از حق هر شهروند وطنش گفت و با شهادتش درستی این باور خویش را ثبت تاریخ کرد.

سرانجام در آغاز فصل لاله های سرخ ترکستان، در بهار ۱۳۷۴ مزار، مزاری اش را به آغوش کشید، عبدالعلی، فرزند پرشور و دلیرش را که برای همیشه بایه مزاری مردم شده بود.

روحش شاد، راهش پر رهرو و آرمان های انسانی اش جاودانه باد!

تا باورهای ناسالم و برتری خواهان موجود افشا نشود و درک نگردد؛ ناممکن خواهد بود راه حلی برای ایجاد حاکمیت سیاسی مبتنی بر عدالت اجتماعی و دموکراسی پیدا گردد. وحدت ملی زمانی تأمین می‌گردد که اراده جمعی در ساختار سیاسی قدرت تأمین گردد که این مسئله با تفاهم ملی و از طریق سهم گیری مساویانه همه ملیتهای کشور و اشتراک آنها در قدرت سیاسی حفظ و تقویت می‌گردد.

تفاهم ملی نیاز به تحلیل و برخورد واقع‌بینانه از گذشته‌ها دارد. باید با تحلیل و منطق چهره واحدی از زمامداران و نظام‌های سیاسی آنها در تاریخ سیاسی افغانستان ترسیم کرد، تا هر فرد جامعه بدان با دید واحد بنگرد امروز نسبت به هر زمان دیگر عنصر آگاهی ملی و سیاسی به اشکال مختلف در درون ملیت‌های محروم عرض وجود کرده و تقویت می‌یابد. به یقین ایجاد و تقویت این عنصر، اگر کسی خواسته باشد یا نخواست باشد، بنیاد نظام سیاسی استبداد قومی و دینی را در افغانستان تغییر می‌دهد و این نیز روشن است که تغییر بنیادی پدیده انحصار قدرت سیاسی در روابط ملی و سیاسی ملیت‌های محروم با مستبدان قدرت فایق می‌گردد و در آن صورت است که منطق مبارزه بخاطر تأمین عدالت ملی بر سایر گرایشات غلبه می‌کند.

آن‌نیکه بمقوله‌های انسانی و اجتماعی اعتقاد دارند، به یقین در مبارزه بخاطر دستیابی به حقیقت و واقعیت سهم خواهند گرفت و آن‌نیکه به قدرت انحصاری ایمان بسته‌اند، باز هم به یقین برای خواهند رفت که تاکنون رفته‌اند. اما آنچه به روشنفکران رسالت‌مند مربوط می‌گردد، همانا ایجاد آگاهی ملی بازهم بیشتر از طریق مبارزه فکری آگاهانه و منطقی بخاطر ارتقای هرچه بیشتر اندیشه و شعور سیاسی همه ملیت‌های افغانستان است.

بزرگترین مشکل در عدم توازن قدرت سیاسی، تنها دادن اهرم‌های قدرت در حاکمیت بدست جناح قومی پشتون در افغانستان نیست، اصل جنجال از آن ناشی می‌شود که، رئیس‌جمهور و تیم سیاسی همکارانش در گروه دیسانت‌شدگان از دستگاه‌های خارجی، به منافع ملی، مصالح مردم، نقش تفاهم ملی، مشارکت قومی، سهمگیری مردم در دولت، مردمی شدن نظام، بحران زدایی، برنامه کردن برای رفاه عمومی، حل اختلافات قومی، مذهبی و سیاسی و همچنان بازسازی هیچ اهمیت قایل نیست. در یک نگاه حسابگیرانه، میتوان بروشنی در یافت که، دولت آقای کرزی از ناتوان‌ترین دولت‌های صد سال اخیر در افغانستان است. این دولت نه بر مردم تکیه دارد، نه بر سیاست ملی استوار است، نه برای حل مشکلات مردم می‌اندیشد، نه بدوستان و دشمنان افغانستان می‌پردازد، نه علیه مواد مخدر مبارزه می‌کند، نه با تروریسم درگیر است، نه بحال مردم و وضعیت کشور دل می‌سوزد، نه برای اقتصاد درهم ریخته و فروپاشیده کشور اندیشه می‌کند و نه در غم و اندوه جامعه اندوهگین می‌شود. این دولت یکجا با همه اعضای دارنده‌گین کارتها وابسته به دولت‌های حامی‌شان می‌باشد و هیچ نسبتی به افغانستان ندارند. این دولت خود از پرسونل‌های توسعه‌کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر به همه اطراف عالم است، نه نیروی مبارزه با آن. برخی از اعضای دولت با شناخت ماهیت این دولت، از بهبود اوضاع و انکشاف ثبات و امنیت عمومی کاملاً دلسرد و ناامید شده‌اند. وکلای پارلمان هم می‌بینند که این دولت بجز تکرار چهره‌های بد نام و ناکام در پی ترمیم و یا کاری ساختن این حکومت نیست. بهر صورتی که می‌شود، ماهیت دولت را قومی می‌سازند، در سیاست قومی هم همان کار هاشم خان را

تکرار و به عوام فریبی و نیرنگهای کهنه مبادرت می ورزند. افغانستان یک کشور کثیر المللیت است که تمام امکانات و مقامات متعلق به یک قوم و قبیله شده نمی تواند. منافقین که با بهانه های مختلف دست به یک سلسله منافقت ها و تفرقه اندازی ها زده اند دیگر در قلب مردم جا نخواهند داشت. ما در عصری زندگی می کنیم که باید تعصب جای خود را برای برادری و برابری خالی نماید. ریشه اکثر عقب مانده گی های دپروز و جنگ های خونین میان اقوام کشور تسلط نظام های استبدادی و انحصار قدرت سیاسی در کشور میباشد، انحصار قدرت ریشه عمیق و طولانی دارد و انعکاس روابط اجتماعی مسلط قبیلوی در جامعه است. تا زمانیکه انحصار قدرت و گرایشات انحصار طلبی و برتری جوییهای قومی از میان نرود و تمام مردم افغانستان مساویانه بر اساس شعاع وجودی شان در سرنوشت سیاسی کشور حصه نگیرند، عدالت اجتماعی و وحدت ملی تأمین نخواهد شد و اندیشه حق طلبی و عدالت خواهی و ایجاد یک نظام مبتنی بر دموکراسی و احترام به انسان، کرامت و حقوق انسان در افکار و وجدان مردم ما زنده باقی خواهد ماند. توجه به حل عادلانه مسئله ملی، بعوض مسکوت گذاشتن آن، اقدام با اهمیت در این راستا بحساب می آید. در این مورد برپایی نظام دموکراتیک فدرال میتواند، جلو تجزیه و انقطابهای خونین اتنیک، قومی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی را بگیرد، و فضای عدم اعتماد بین اتنیهای مختلف افغانستان را به همبستگی و اتحاد داوطلبانه ملی تبدیل کند و به زمینه سازیهای افتراق برانگیز تجزیه ملی، خصومت ملی و برتری جویی قومی، پایان بخشد و همچنان راه را برای ایجاد دولت ملی، تکوین پروسه ملت و ایجاد پایه هایی اساسی وحدت ملی باز کند. و بدین ترتیب با رشد پروسه ملت شدن تمام مجراها برای مداخله دولتهای خارجی که علایق اتنیک و مذهبی با ما دارند، مسدود خواهد شد.

نتیجگیری:- تاریخ معاصر افغانستان بایعدالتی ملی گره خورده است که عوامل اساسی این بیعدالتی ملی، دولت های استعماری و عمال داخلی شان بوده اند و هر زمامدار، برای غصب و انحصار قدرت سیاسی، از حاکمیت های خاندانی قبیلوی گرفته تا دولت های با گرایشات مدرنیته، ناچار بوده اند که با قدرت خارجی معامله کنند، کشورهای استعماری در افغانستان، اول زمام دار را وابسته ساخته و بعداً بحران نفاق قومی و اجتماعی را در میان مردم ایجاد مینمودند، افتراق ملی، در طول تاریخ دولت های دست نشانده، باعث تحقق اهداف کشورهای استعمارگر در کشور ما بوده است. پژوهش گران و تحلیلگران کشور ما درباره مناسبات سیاسی، اجتماعی، ماهیت نظام سیاسی، دولت های گوناگون، بیعدالتی های اجتماعی نظام های سیاسی، جنگهای داخلی، مداخلات خارجی ها، شکست ها و پیروزی ها و دگرگونی های تاریخی در افغانستان، بحد کافی، داوری ها و تحلیل های را انجام داده اند، که این تحلیل ها بعضاً بیطرفانه و اما اکثراً جانبدارانه بوده اند و حتی گاهی اوقات خصمانه و غیر منصفانه صورت گرفته است.



استبداد در افغانستان یک واقعیت تاریخی است و مردم هزاره نمونه زنده و انکار ناپذیر خشن ترین نوع استبداد و بیداد گری ملی و مذهبی در کشور است که هیچکس نمیتواند از آن انکار نماید. کار نامه های مبارزین برجسته ملی مردم هزاره بر علیه استبداد و استعمار که در طی مدت سه قرن اخیر در بالا یاد آورده گردیده است هریک از این مبارزین ملی در ادوار گوناگون تاریخ خونین کشور ما در تشکیل کشوری بنام افغانستان در حفاظت و نگهداری از آن در مقابل تجاوز ایران سه بار لشکر کشی بریتانیای کبیر و تجاوز شوروی سابق در کنار مبارزین ملی دیگر اقوام کشور قهرمانانه رزمیده است و همچنان در مبارزه علیه استبداد و بیعدالتیهای حکام داخلی نیز این چهره های شاخص جنبش های ضد استبدادی هر کدام نقش و رسالت فداکارانه و جانبازانه خود ها را ایفاء نموده اند.

و مبارزات یکعده از چهره های پیش گام مردم هزاره در نهضت های ضد استبداد و استعمار بطور فشرده مورد توجه قرار داده میشود.

- درویش علی خان هزاره نایب الحکومه هرات در دولت احمد شاه درانی که در تحکیم دولت درانی ها نقش خیلی مهم و عمده داشته است.

- بنیاد علیخان هزاره مدافع سرحدات شمالغربی کشور که چندین تجاوز ایران را دفع و خنثی نموده است. وی یکی از مبارزین همیشه در سنگر بخاطر دفاع از سرحدات وطن قرار داشت.

- کرنیل شیر محمد خان هزاره قهرمان و فاتح واقعی جنگ میوند که با نبرد خونین و جانبازانه در مقابل دشمن از شکست قوای ایوب خان جلوگیری بعمل آورد و دشمن را مغلوب کرد.

- میر یزدان بخش بهسودی مبارز ایمان و مقاومت که در برابر مظالم حکومت امیر دوست محمد خان قیام کرد و به امیر کابل اطاعت نداشت ولی متأسفانه عمال امیر کابل ویرا با تعهد امضا در قرآن کریم فریب داد و او را برخلاف قول و پیمان دستگیر و اعدام کرد.

- محمد عظیم بیگ سه پای رهبر و پیشوای قیام کننده گان مردم هزاره و برگزار کننده اولین جلسه یا جرگه عمومی میران هزاره در هزاره جات که در مقابل قوای مهاجم امیر عبدالرحمن خان فداکارانه رزمید و بخاطر منافع مردمش از امتیازات لقب سرداری و معاش مستمری صرف نظر نمود. همچنان ابراهیم بیگ لعل و سرچنگل یکی دیگر از همرزمان محمد عظیم بیگ دوشادوش همدیگر بر علیه دشمن مشترک شان می جنگیدند و هر دو سعی داشتند که نیروی مهاجم را سرکوب نمایند.

- فرقه مشر علی دوست خان یکی از مخالفین امیر عبدالرحمن خان که از زندان فرار کرده به کویته رفت و در آنجا تعلیمات نظامی را فرا گرفت و تا رتبه کپیتان ارتقا نمود وی در جنگ اول جهانی اشتراک کرد و از شرکت در نبرد استقلال کشور برضد مردم و وطنش اجتناب ورزید.

- فیض محمد کاتب هزاره یکی از مورخین برجسته و نامدار کشور که کتب و آثار وی خوبترین مرجع برای مورخین افغانستان میباشد.

- عبدالخالق هزاره قهرمان ملی و مبارز ضد استبداد با از بین بردن نادر شاه خواست نفرت و انزجارش را در برابر این خاندان مستبد نشان بدهد.

- فرقه مشر فتح محمد خان میرزاد یکی از مبارزین ملی که در نبرد علیه حکومت حبیب الله کلکانی بنام فاتح کوتل اونی شهرت یافته است و بخاطر عضویت در حزب وطن و مخالفت با بیعدالتی های حکومت وقت برای مدت تقریباً ۲۴ سال حبس را گذشتانده است.

- سید احمد شاه نور در جنگ علیه حکومت حبیب الله کلکانی از خود شجاعت و پامردی نشان داد و به رتبه نایب سالاری توفیق یافت و مدت سیزده سال زندان را بخاطر همدستی با عبدالخالق هزاره سپری کرد.

- محمد ابراهیم خان گاو سوار یکی از مبارزین ضد استبداد بر علیه حکومت وقت به قیام دست زد و مالیه روغن را از بالای مردم هزاره جات لغو و رفع نمود وی عضو ارشد رهبری حزب سری اتحاد بود که قبل از اقدام به سرنگونی رژیم دستگیر و مدت سیزده سال در حبس سپری کرده است.

- براتعلی تاج یکی از مبارزین دموکرات و مشروطه خواه و یکی از اعضای برجسته رهبری حزب وطن و موسیس شرکت هزاره در کابل بخاطر مخالفت با حکومت وقت مدت ده سال را در زندان سپری نموده است.

- علامه سید اسمعیل بلخی یکی از مبارزین ضد تبعیض و استبداد و رهبر حزب سری اتحاد و یکی از سخن وران برجسته زمانش بود و قبل از آن که برای سرنگونی حکومت وقت اقدام کنند پلان ایشان افشا گردید، علامه بلخی و طرفداران شان دستگیر شدند و برای مدت ۱۵ سال در زندان باقی ماندند.

- استاد عبدالعلی مزاری یکی از قهرمانان و مبارز راه عدالت و برابری و یکی از رهبران برجسته و بی بدیل دوران جهاد و مخالف آشتی ناپذیر انحصار قدرت به یک قوم و مخالف گروه مزدور و اجیر طالبان شناخته شده است، متأسفانه بر اساس یک سازش توطیه گرانه استخبارات خارجی و عمال داخلی آنان بر خلاف رسم افغانی ناجوان مردانه یازده سال پیش در این راه پر از خطر جان شیرینش را از دست داد. استاد بنام بابه مزاری ثبت تاریخ جنبش رهائی بخش کشور و مردمش گردیده است. استاد مزاری از ماهیت غیر مشارکتی نظام های سیاسی در کشور انتقاد میکرد و فرهنگ انحصار سیاسی قدرت را قطعاً نمی پذیرفت، ایشان دیدگاه های سیاسی و برداشت های پیچیده شان را بسیار ساده، صریح و شفاف توضیح میداد و درحالیکه هیچ حرف اضافی بر زبان نمی آورد و یک گام هم از آنچه که طرح و یا اصول فکری ارایه مینمود عقب نشینی نمیکرد. هزاره های افغانستان در آن سالها که اولین بار صاحب یک چارچوب سیاسی شده بود و جرئت نه گفتن رهبران خود را از نزدیک مشاهده می کردند و تنها بقای خود را در حمایت از آنچه که بابه مزاری به نماینده گی از آنان مطرح میکرد، شناسائی و اعتقاد پیدا کرده بودند. وی از عمق جامعه فقرزده، استبدادزده مردم هزاره

برخواست که با گوشت و پوست خویش استبداد، تبعیض، فقر و بیعدالتی اجتماعی را درک و لمس میکرد و در این راه پر از خم و پیچ همراه با خطرات گام های استوار و شجاعانه برداشتند و همه استعداد و نیروی خویش را وقف مبارزات رهایی بخش نمود. در جامعه افغانستان خیر در سیمای استاد مزاری و شر در قیافه ملا عمر و جدال و مبارزه میان خیر و شر در این دو چهره تبارز یافته اند در سیمای این دو میتوان ادوار مختلف مبارزه انسان را ترسیم کرد مبارزه میان استاد مزاری و ملا عمر تجلی دو ساخت از سرنوشت آدمی و در درون هرکسی در جنگ است. آنچه مفقود نمیشود فضیلت درخشان عدالت خواهی بابه مزاری میباشد. او با خواست های روشن و ساده، مقدم بر همه به هدف بر پائی عدالت در سراسر کشور بود. در شرایط کنونی مردمان وطن ما به، صلح، آرامش، عدالت، کار، سواد، دوا، مسکن، مصوونیت و امنیت فزیک و اقتصادی، برابری حقوقی و قضایی، حقوق مشروع شهروندی یکسان، بهره مندی از آزادی و دموکراسی واقعی، توجه یکسان و بدون تبعیض حکومت برای همه افراد و گروه های جامعه ضرورت دارند. مردم ما از انواع نابرابری ها، تبعیضها، امتیاز طلبیها، بلند پروازی های قومی و زبانی و فرهنگی بستوه آمده اند و میدانند که با سرنوشت شان بنام دین، مذهب، زبان، قوم و سیاست بازی شده و تجارت گردیده است.

پیروز باد عدالت اجتماعی - برابری واقعی حقوق ملی، نابود باد تعصب، تفرقه جویی، بلند پروازی و تمامیت خواهی قومی.

### منابع:

- یادداشتهای درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر - حسین نایل - بهار سال ۱۳۷۹ هجری، شمسی چاپ ایران.
- کتاب سیری در هزاره جات نوشته انجینر علیداد لعلی چاپ ایران سال ۱۳۷۲ شمسی.
- نشریه ندای هزارستان شماره های ۲۳ و ۲۶ سال ۱۳۸۰ شمسی.
- افغانستان در مسیر تاریخ نویسنده مرحوم غبار. چاپ کابل سال ۱۳۴۶ شمسی.
- هزاره های افغانستان، نویسنده سید عسکر موسوی به ترجمه اسدالله شفاپی چاپ ایران سال ۱۳۷۹ شمسی.
- منتشره در سایت خاوران درباره مرحوم براتعلی تاج و مرحوم علامه سید اسمعیل.
- ویلاک درد های دلم، سایت بسوی عدالت زندگینامه شهید مزاری.
- نشریه وحدت شماره ۳۵۸ ماه سنبله سال ۱۳۷۹ شمسی - هجری چاپ ایران.
- ماه سنبله، سال ۱۳۸۵ شمسی

## به مناسبت یادبود و گرامی داشت از هفتادوهفتمین سال وفات مورخ بزرگ کشور علامه ملا فیض محمد کاتب هزاره

مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نامجوست  
نام چو جاوید شد مردنش آسان کجاست

فیض محمد کاتب پسر سعید محمد مغول معروف به هزاره محمد خوجه از بزرگترین تاریخ نویسان قرن بیستم عسوی، در کشور عزیز ما افغانستان میباشد و بیست چهارم سپتامبر سال ۲۰۰۶ میلادی مطابق به دوم میزان سال ۱۳۸۵ شمسی مصادف با هفتادوهفتمین سال وفات علامه ملا فیض محمد کاتب هزاره است. کاتب در سال ۱۲۷۹ قمری در دهکده ای به نام «زرد سنگ» ولسوالی قره باغ غزنی، چشم به جهان گشود و تحصیلات اولیه را در همان زادگاه خویش فراگرفت و سپس راهی نجف گردید و چندی در آن مرکز علمی به تحصیل پرداخت و مدتی در هند آنوقت، در شهرهای لاهور و پشاور مشغول تحصیل شد و نیز مدت کوتاهی در قندهار نزد علمای اهل سنت تحصیل نموده است. اما بیشتر معلومات او در سایه مطالعات دوام داری است که در کتابخانه های عراق، ایران، هند و افغانستان انجام داده است و در ضمن گردش در کشورهای مذکور با فرهنگها و ملیتهای مختلف و همچنین به زبانهای عربی، انگلیسی، اردو و پشتو آشنا شده است. او وقتی به وطن مراجعت میکند در شهر کابل سکونت اختیار کرده و به نویسندگی می پردازد. و بدین طریق حدود سال از عمر گرانبهای او در خدمت علم و فرهنگ میگذرد و کتابهای ارزشمندی بیادگار میگذارد.

فیض محمد کاتب که در آوان جوانی چند گاهی را در هندوستان سپری کرده و با لسان انگلیسی و مظاهر تمدن قرن نوزدهم آشنا شده بود، وعلاوه بر علوم متداوله و مروج در زادگاه و وطن خود، علوم دیگر را از دیارهای دور و نزدیک فرا گرفته بود و با آنکه جوان بود اما تیز هوش و با درک بود و اندک اندک خود را به دربار نزدیک ساخت و در آن زمان که اوایل قرن بیستم میلادی و بویژه در جریان جنگ عمومی اول ۱۹۱۴-۱۹۱۸ افغانستان خود مختار و غیرمستقل از آتش جنگ برکنار ماند و مظاهر تمدن مغرب زمین از گونه اوتوموبیل، برق، دستگاه طباعت و فابریکه ها تازه به این سرزمین گام نهاده بودند و مکاتبی به شیوه جدید آغاز گردیده بود و از سوی دیگر روشنفکرانی همچون محمود طرزی به نشر و اشاعه ی دانش همت گماشتند وامیر که خودش به اشعار و ابیات بیدل علاقه فراوان داشت و در آن باره ابراز رای میگرد، علاقمند شده بود تا تاریخی از آغاز دوران سلطنت درانیان تالیف گردد. و این کار را به عهده فیض محمد کاتب گذاشت. این مرد با استعداد که با دریافت معاش معین از این وجه امرار حیات میکرد، به نبشتن تاریخی بنام سراج التواریخ دست به کار

شد و تا آخرین دقایق زندگانی خود وقایع افغانستان گذشته و جاری آنرا ثبت کرد و خوشبختانه با طبع سه جلد آن در آن زمان کاری بزرگ و بی سابقه بی ایفا گردید.

کاتب در امارت عبدالرحمن خان بسمت منشی حضور کار کرده و اکثر تواریخ افغانستان به قلم او نوشته شده است. کاتب مدتی عضو دارالتالیف وزارت معارف امانیه بود و در عین حال به تدریس تاریخ و ادبیات در لیسه حبیبیه می پرداخت و از طرف دیگر کتب مدارس جدید را تصحیح میکرد. وی در دوران سلطنت امان الله شاه بجهت مدعی العموم تعیین گردید که به مخالفت تعدادی از قبیله سالاران از جمله عبدالغزیز خان وزیر داخله مواجه گردید. علامه کاتب در چندین رشته از علوم متداول زمان خویش، مخصوصا در رشته های حکمت، تاریخ، ادبیات عرب، فقه، اصول، منطق، لغت، هیئت و نجوم، حساب و جبر، جغرافیا و حتی علوم عصری مهارت داشت برای شناخت کاتب همین بس است که مریم هارونوا میگوید: « امروزه هیچ مورخ افغانستان شناس بدون مراجعه به کتب ملا فیض محمد نمی تواند اثر خویش را یک اثر جدی و تحقیقاتی محسوب کند کاتب آثار زیادی از خود بجا گذاشته که ما فقط چند اثر او را نام میبریم: نخستین بار « یا تحفه الحیب را نوشت، مگر آن را سانسورگران آنقدر حک و تعدیل کردند که او مجبور شد بار دیگر مجدد سراج التواریخ را بنویسد که آنهم از سانسور امیر حبیب الله در امان نماند. تنها سه جلد آن در سال ۱۳۳۱ هجری - قمری در مطبعه حروفی کابل چاپ شد و سه جلد دیگر آن هنوز هم قلمی است و تنها تذکره انقلاب به زبان روسی ترجمه و در مسکو چاپ شده است.

کتابهای دیگر او فیضی از فیوضات، تاریخ حکمای متقدم، نسب نامه افغانه، میباشد.

کاتب سراج التواریخ را در شش جلد تألیف نموده که زمان بندی آن بدین ترتیب مشخص میشود:

- سراج التواریخ جلد اول - عصر سدوزائی ۱۱۶۰ - ۱۲۵۸ قمری

- سراج التواریخ جلد دوم - عصر محمد زائی ۱۲۵۹ - ۱۲۹۷ قمری

- سراج التواریخ جلد سوم - دوره سلطنت عبدالرحمن ۱۲۹۷ - ۱۳۱۹ قمری

- سراج التواریخ جلد چهارم - سلطنت حبیب الله ۱۳۱۹ - ۱۳۳۷ قمری

- تاریخ عصر امانیه سلطنت امان الله خان ۱۲۹۸ - ۱۳۰۷ شمسی

- تذکره انقلاب - دوره حبیب الله کلکانی ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ شمسی

از شش جلد سراج التواریخ تنها سه جلد آن چاپ شده و کم یافت است و جلد های پنجم و ششم بصورت قلمی در آرشیف ملی موجود است، جلد چهارم موجود است ولی پنهان نگه داشته شده است.

سراج التواریخ در واقع ام التواریخ دو قرن اخیر افغانستان است که همه مورخین از کاتب و تاریخ بزرگ او بهره میگیرند. علامه کاتب هزاره یکی از مورخان توانمند کشور ما دانسته میشود که رویدادهای دو سده گذشته ۱۱۶۰ - ۱۳۴۷ قمری کشور را بصورت واقعبینانه و با صداقت و فارغ از

غرضمندی به نگارش درآورده است. او را باید وارث بالاستحقاق ابوالفضل بیهقی مورخ نامدار عهد غزنویان خواند. دانشمندان معاصر ما کاتب را بیهقی عصر حاضر و بیهقی سده پسین و بیهقی دیگر لقب داده اند. نزدیک به هشت دهه، از مرگ تاریخ نگار نستوه، کاتب فیض محمد هزاره میگذرد. با آنکه در طی گذشت این زمان طولانی، بسی کتاب ها در گستره تاریخ افغانستان انتشار یافته است، اما به گواهی شواهد و اسناد در دست داشته، ماحصل زحمات قلمی کاتب بزرگوار به ویژه اثر قابل دسترس برای مردمان بیشتر، یعنی سراج التواریخ شکوه و آوازه یی دارد که آنرا در صدر تاریخ های طرف رجوع می نشانند. می پندارم که چند ویژگی در کارکرد قلمی کاتب مانند کارکردهای هر نویسنده و متفکر و انسان متبازر دیگری برانزنگی دارد. کارکرد قلم مورخی که در زیر سایه استبداد می نوشت، آن همچنان استبدادی که شخص امیر خودکامه خط به خط اثر او را ملاحظه میکرد؛ و در کار زحمت و نوشت، هنرمندانه، درنده خوبی ها و بی دادگری ها را تصویر میکرد، و با قرار داشتن در محدوده امکانات و اسنادی که فراوان نبوده است، دقت نظر و امانت داری را رعایت کرد، باری بدون تردید، شکوه و نام آوری، جلوه های تابنده و دیرپای می یابد. سبک روان و سلیس نگارش، بهره گیری از مطالعات و ذخایر ادبی و لفظی چاشنی دل انگیز تر به کار کرد قلمی او می بخشد. وقتی چنین انسانی، مکونات و گفته نشده های عرصه قلم را به قدم های خجسته استبداد ستیزان آزادخواه، پیوند داد و در واقع سرعزیز را، هر دم آماده فدای شریفترین آرزوها در کف نهاد، بعد نام آوری و تحسین شخصیت اش در تاریخ برای آنانی که در پی دریافت چنان ارزش ها هستند مسلم است که فزونی می یابد. . .

منابعیکه درباره کاتب هزاره نوشته اند میگویند که در دوران حکومت های گذشته تلاش می شده است تا نام و نشان این چهره تابناک تاریخ افغانستان در لای اوراق تاریخ محو و نشانی از آن باقی نماند. چنانچه مرحوم محمد حیدر ژوبل ستاره درخشان ادبیات معاصر دری افغانستان در کتاب «تاریخ ادبیات معاصر افغانستان» وقتی ناگزیر میشود سراج التواریخ را معرفی کند بنابر سانسور های قبل از چاپ مجبور میشود نام مولف کتاب «سراج التواریخ» را بجای ملا فیض محمد کاتب هزاره « میرزا فیض محمد غوری» بنویسد. عده ای تالیف کتاب سراج التواریخ را به اشتراک امیر حبیب الله خان ذکر میکنند و به این وسیله می خواهند نقش کاتب هزاره مؤلف اصلی را ضعیف سازند. حسینعلی یزدانی از قول غلام حسین بهسودی مینگارد که من به چشم خود دیدم که روزی سردار محمد نعیم خان برادر محمد داود خان به همراه چند محافظ بخانه علی محمد پسر کاتب آمدند. وقتی علت را جويا شدم معلوم شد که برای بدست آوردن آثار کاتب هزاره آمده بودند. اینکه چه مقدار آثار قلمی کاتب بدست محمد نعیم خان افتاد و چه تعداد از چشم او مخفی گردید اطلاع ندارم ولی آنچه مسلم است اینست که مقداریکه بدست سردار محمد نعیم خان افتاده بود معدوم گردید. نام و نشان کاتب

هزاره در طی مدت دو و نیم دهه اخیر دوباره تازه شد و سیمینار های بین المللی «کاتب شناسی» دایر گردید و مقالات متعدد پژوهشی بزبانهای فارسی دری و پشتو و ترکی، روس، انگلیسی، فرانسوی، بلوچی و پشه یی درباره شخصیت علمی، تاریخی، سیاسی و آزادیخواهانه کاتب هزاره قرائت گردید و مجموعه مقالات سیمینار ها طی رساله های بچاپ رسید. مرحوم کاتب هزاره در حلقه های تاریخ نگاری و خدمات شایسته مردمی او در افغانستان که در لای رساله ها و یاداشتهای ارزشمند و چشم دید های ثقه و معتبر خود از دوران کودکی تا زمان جوانی و دوره های ورود به نگارندگی درباری و استفاده از ناز و نعمت دربار هیچگاه قالب توده یی و مردمی خود را از دست نداد و همیشه در هر حالت و مقامی که قرار داشت در فکر مردم بود و برای مردم می زیست.

در تاریخ معاصر کشور ما، نام علامه ملا فیض محمد کاتب هزاره در جمله نوابغ نامی چون ستاره تابناکی میدرخشد. زیرا او حق مادر وطن را با نوشته های شجاعانه و روشنگرانه اش طی دوره های فتور و اختناق سرزمین ما به نیکویی ادا کرده است.

ملا فیض محمد در سال ۱۲۷۹ هـ ق در قره باغ غزنی به دنیا آمده و به سال ۱۳۴۹ هـ ق در کابل جهان فانی را وداع گفت و در حدود هفتاد سال زیست و آثار زیاد و گرانبها نوشت و آثار چاپ نشده او به خط زیبای نستعلیقش در کتابخانه های داخل و خارج افغانستان موجود است. ملا فیض محمد کاتب از سردمداران فرهنگ سرزمین مان و از پیشگامان تاریخ نویسی راستین در سدهء پسین است. او از میان چنان مردم فرودست و ستمکشی برخاست که شمار فراوانی از تبارش، سرهای شان را به کله منارهای امیر خودکامه بخشیده بودند تا عطش سیری ناپذیر امیر مستبد را در خونریزی و انتقامجویی فرونشاندند باشند. با قلم و خامهء بی نظیرش، امرای وقت خود را ثبت تاریخ کردند در حالیکه او را به عنوان شهروند درجه آخر، در آخر صف نگهمیداشتند و خارج از مدار تاریخ تصور می نمودند. کاتب رسالتش را در کار واقعه نگاری نیک تشخیص می داد. او تودهء بی شکل و درهم و برهم حوادث روزگارش را چنان، تنظیم و تألیف می کرد که گفتی ابوالفضل بیهقی مؤلف تاریخ مسعودی سر از خاک بلند کرده و شایست و نا شایست روزگارش را به داوری نشسته است. با آنکه سراج الملت والدین امیر وقت افغانستان مراقب و ناظر تمام وقت کار های او بود مع الوصف او با استفاده از زبان ملفوف استعاره، تمثیل و اشاره هم فساد و فجایع دربار، بخصوص استبداد استخوانسوز دوران امارت ضیاالملت والدین پدر امیر حبیب الله خان را برملا میکرد و هم فرمانروای حسابگیر و سختگیر را وادار به تجاهل و اغماض مینمود. این نکته ها می رسانند که کاتب نه تنها مؤرخ دقیق النظر و کم نظیر بود بلکه روان امرا، درباری ها و صاحبان قدرت را نیک می شناخت و شنای سیاسی در آن دریای توفانی را بلد بود. پس کاتب هم روانشناس، هم جامعه شناس و هم سیاستگری ماهر بود ورنه ناممکن بود که به اصطلاح بگذارند از زیر ریش سرکار اشتر را با پشتاره بگذرانند! و آن آثار

انتقادی را قلمبند کند. او پدر تاریخ نویسی مدرن افغانستان است و تاریخ نگاران مابعد از نوشته های او بهره فراوان برده اند. او یکی از پیشگامان نهضت مشروطه خواهی افغانستان هم بود و دین بزرگی بر گردن نو اندیشان و آزادیخواهان وطن ما دارد.

کاتب در واقع کسی است که شرایط و اوضاع زمان خود را به طور مشرح بیان میکند و تنها به شرح زندگی امیر و خوانین دور و برش اکتفا نمی کند و برای همین منظور مورد انتقاد مردمان صاحب نفوذ قرار میگیرد و به رعونت متهم میگردد. اما او شاید آگاه از این امر بود که روزگاری بعد مستشرقین و مورخین طراز اول او را به عنوان موخذ صاحب اعتبار خواهند گزید. مردمان صاحب صلاحیتی چون غلام محمد غبار، لودویگ ادمک و باز لویی دوپری بارها از این مؤخذ سود جسته اند. کاتب جاده یکطرفه تاریخ نگاری را دو طرفه ساخت، به این شرح که در گذشته مورخ کشور ما بیشتر به مورخین غربی رجوع می برده اما اگر یکی از این مورخین برای دریافت اوضاع و احوال زمان عبدالرحمن خان و حبیب اله خان از حضور با صولت کاتب اغفال کند، کارش مکمل نخواهد بود. همینطور هیچ کار مورخ غربی مکمل نیست که اگر در نگارش تاریخ نزدیک، سهم کاتب را نادیده بنگرد.

مطالعه سراج التواریخ و دیگر آثار او انسان را وامیدارد تا استعداد خارق العاده و شگوفان او را تحسین کند. او تنها قهرمان قدرتمند کار و ابتکار نیست بلکه تسلط ذهنی او بر سیاست و جریان های سیاسی در افغانستان و اطراف و نوایی آن اهمیت نبشته ها و تالیفات او را دو برابر بالا ساخته است، و چنانکه شایسته یک مورخ با احاطه و سیطره است، وقایع را با چنان موشکافی بصورت جامع ثبت و تحلیل کرده است که هر خواننده دقیق النظر را به شگفت اندر میسازد. فیض محمد کاتب با ذکاوت، قوت طبع و نیروی خامه خویش نکات باریک و پراهمیت را که ثبت آنها در سرنوشت سیاسی و ملی تأثیر بسزا داشته است، با مهارت و عبارت آرایبی خاص درج کرده است و گویا با این شیوه خود همان رسالتی را که یک مورخ بعهده دارد ایفا کرده است و این کار عمده یقیناً از عهده و توان اقران او برآورده نبوده است. ملا فیض محمد واضح میسازد که مورخ هیچگاه از درج حقایق سر باز نمی زند، و بکاری که در تاریخ نویسی اسباب واژگونی حقیقت را فراهم سازد، دست نمی یازد.

کاتب را به حق بیهقی روزگارش خوانده اند که بازگویی حقیقت را در تاریخ، پیشه خویش ساخته بود و آزادی را منش خویش و گویا پیمان بسته بود که خامه اش را هرگز با دورغ و گزافه و مسغ واقعیت نیالاید.

او حقایق ناگفته را با دلیری و جریده شگفتی انگیزی بازنوشت و چون تاریخ پردازان بزدل و مزدور به معامله گری در این امر شریف تن نداد.



هرچند کتاب ارجمند سراج التواریخ را در دربار و زیر ممیزی امیر دورانش نوشت، اما هرگز به املائی امیر و پیرامونیان چاپلوس وی، کتابش را قلمی نکرد و زیر ضرب و شتم و تازیانه و شلاق، آثاری بر جای نهاد که تابناکترین و شفاف ترین تصاویری از رخداد های روزگار اوست.

هر چند امیر شکاک، صفحه صفحه، سطر سطر و واژه واژه نبشته های او را بازنگری میکرد، اما کاتب توانست گاهی صریح و عریان و زمانی با کنایه و با بهره گیری از شگرد های ادبی، آنچه را که حقیقت می پنداشت بازگوید و جعل و دروغ و گزاف را بر نتابد.

هواخواه آزادی و مشروطیت بود پشتیبان جنبشهای پیشرو زمانش و اگر به بهای هواداری آزادی و تجدد اندیشه، به زندان هم میافتاد باکی نداشت.

بزرگداشت از کاتب، بزرگداشت از حقیقت، آزادی و تاریخ است و کسانی که یاد او را زنده میدارند، باران راستین حقیقت و آزادی اند.

یاد این فرهیختهء نستوه و دانشمند آزاده گرمای باد که تندیس بشکوه وی در ایوان تاریخ همواره افراشته خواهد ماند.

ماه ثور سال ۱۳۶۲ سمینار یکصدوبیست و ششمین سال تولد کاتب هزاره از طرف وزارت امور اقوام و قبایل و به همکاری اکادمی علوم در هوتل آریانا با اشتراک مورخین و فرهنگیان کشور برگزار گردید. مقالات سمینار مذکور در یاد نامه کاتب بوسیله مرحوم حسین نایل تدوین و چاپ شد.

«یادنامه کاتب» دومین اثر کاتب شناسی که از آثار متفرق درباره کاتب هزاره که توسط مرحوم حسین نایل تدوین و تألیف گردید و در سال ۱۳۶۵ شمسی از طریق ریاست نشرات وزارت امور اقوام و قبایل در کابل بزیور چاپ رسانیده شد.

بر اساس فیصله جرگه سراسری ملیت هزاره - حکومت وقت سمینار بین المللی سالگرد تولد کاتب هزاره را در ماه حوت سال ۱۳۶۷ شمسی در هوتل کانتی نینتل کابل با شرکت دانشمندان و مورخین داخلی و خارجی برگزار کرد و در این سمینار با شکوه درباره آثار گرانبهای کاتب صحبت های مفید و ارزنده بعمل آمد.

درباره تدوین و چاپ مقالات سمینار به سکرتریت جلسه وظیفه سپرده شد تا در زمینه آن اقدام نماید. قرار اظهارات و صحبت های علی محمد فرزند کاتب هزاره که او در ماه عقرب سال ۱۳۵۸ شمسی به تعداد ۹ کتاب و رساله و ۷۱ شماره سند که شامل ۳۷۰۰ صفحه میباشد و این آثار و یادداشتهای پدرش را تحت نظر یک هیأت دولتی پنج نفری به ریاست آرشیف ملی فروخته است. علی محمد در آزمون در بابای خودی شهر کابل زندگی میکرد. اگر این آثار و یادداشت های گرانبهای کاتب از حوادث جنگی شهر کابل محفوظ و مصوون مانده باشد ذخیره خوبی برای فرهنگیان کشور خواهد بود. سه ماه بعد از تدویر جرگه سراسری ملیت هزاره در ماه قوس سال ۱۳۶۶ شمسی شورای

مرکزی ملیت هزاره برای آشنائی بیشتر با آثار و شخصیت کاتب هزاره توسط علی بابا شاهو پسر عمومی ملا فیض محمد کاتب که در عین حال عضویت شورای مرکزی ملیت هزاره را نیز داشت، به کمک و رهنمائی نامبرده علی محمد فرزند کاتب از شهر مزار شریف پیدا و با آمدن وی به کابل رهبری شورا ملاقات علی محمد را با صدر اعظم وقت و دیگر مقامات عالی‌رتبه دولتی تنظیم و فراهم ساخت تا از طریق یگانه فرزند کاتب معلومات بیشتر درباره این شخصیت نامدار وطن حاصل شود علی محمد فرزند کاتب هزاره در آن زمان تقریباً هفتاد سال داشت و در شهر مزار شریف به دکانداری مشغول بود و در ناحیه سوم شهر مزار در یک منزل خامه کاری زندگی میکرد. شورا با کمک فرزند کاتب موفق شد که مقبره ملا فیض محمد کاتب هزاره را در بالای کوه چنداول در ساحه بالا جوی کوه عاشقان و عارفان در یک زیر زمینی کنار جویچه منطقه دستیاب کند. که بعد از یافتن مقبره کاتب هزاره، رئیس اعضای رهبری شورای مرکزی ملیت هزاره بشمول یک‌عده از شخصیت‌های سیاسی، نظامی و فرهنگی مردم هزاره بصورت جمعی از مقبره بازدید نمودند. همچنان شورای مذکور در رستوران باغ بابر به افتخار فرزند و پسر عمومی کاتب هزاره ضیافتی را با شرکت بیش از شصت تن از شخصیت‌های فوق‌الذکر ترتیب داد که در این ضیافت درباره اعمار مقبره کاتب بحث و تبادل نظر مفصل انجام شد و فیصله گردید تا برای این شخصیت برجسته کشور پیشنهادی مبنی بر طرح و نقشه یک آبدیه مقبره یادگاری در یکی از مناطق مناسب شهر کابل در نظر گرفته شود و هرچه زودتر موضوع به حکومت وقت پیشنهاد و بعد از اخذ احکام به کار عملی آن اقدام گردد و به سرعت جریان قانونی خویش را طی نماید.

قرار معلوم تمام اسناد و نقشه آبدیه تکمیل و منتظر دریافت بودجه جهت اعمار این آبدیه یادگاری مرحوم کاتب هزاره بود ولی حسن شرق صدر اعظم وقت در ماه سرطان سال ۱۳۶۷ شمسی با این پیشنهاد مخالفت نمود که حتی شورای مرکزی ملیت هزاره را نیز لغو کرد، نقشه آبدیه یادگاری مقبره کاتب توسط انجیران ورزیده ریاست پاما، ریاست ساختمان شهرداری کابل با مشوره ریاست دانشکده تاریخ دانشگاه کابل و ریاست باستان شناسی اکادمی علوم تهیه و آماده گردید و یک کاپی نقشه و دیگر اسناد آن در اختیار شورای مرکزی ملیت هزاره قرار داده شده بود تمام اسناد این آبدیه در ریاست ساختمان شهرداری کابل تسلیم شد و اگر حکومت کنونی علاقه بگیرد میتواند از طریق شهرداری کابل اقدام و یکی از سرکها و یا جاده ای را بنام این تاریخ نگار برجسته کشور نامگذاری کند.

ملا فیض محمد کاتب هزاره حق و دین بزرگی بالای مؤسیسات فرهنگی، فرهنگیان و روشنفکران افغانستان دارند تا از این شخصیت نستوه و مورخ بزرگ کشور بزرگداشت و یاد آوری شایسته بعمل آورند.

در آخر توفیق مزید بنیاد فرهنگی فیض محمد کاتب هزاره در هالند را تمنا دارم و به روان آن مرد شهکار آفرین دعا و درود می فرستم. و من الله التوفیق، روانش شاد و یادش گرامی باد.

#### منابع:

- یادداشت‌های درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر حسین نایل، بهار سال ۱۳۷۹ هجری شمسی، چاپ ایران
  - ویلاک انترنیتی وزین آریائی درباره کاتب هزاره
  - کتاب سیری در هزاره جات نوشته انجینر علیاد لعلی چاپ ایران سال ۱۳۷۲ شمسی
  - نشریه وزین هزارستان سال ۱۳۸۲ شمسی چاپ آلمان
  - مجله غرجستان سال ۱۳۶۶ شمسی، ارگان نشراتی شورای مرکزی ملیت هزاره
  - افغانستان در مسیر تاریخ نویسنده مرحوم غبار، چاپ کابل سال ۱۳۴۶ شمسی
- ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۶ میلادی

### **هزاره جات منطقه کاملاً فراموش شده برای انکشاف در نیم قرن اخیر**

هزاره جات از لحاظ تاریخی دارای قدامت بیش از دو هزار و پنجد صد الی سه هزار سال میباشند، آثار تاریخی و باستانی بامیان بخصوص ساختمان ظاهری و فیزیکی مجسمه های بودا با شکل و چهره جسمانی و فیزیکی مردم هزاره شباهت های زیادی دارند این خود به اثبات میرساند که اجداد هزاره ها در این ساحه زیست می نموده است و نیاکان مردم هزاره در این سرزمین کهن سال زندگی داشته و زادگاه هزاره های امروزی را هزاره جات باستانی و قدیم تشکیل میدهد. ولی متأسفانه بنابر عوامل جنگهای خونین و حوادث طبیعی قسمت از این آثار باستانی تخریب و یا از بین برده شده است. بخصوص طی مدت سه قرن اخیر هر کدام از قدرت های استبدادی قبیله‌ای و خاندانی در افغانستان سعی کرده است برای سرکوب مردم هزاره جنگ های خانمانسوزی را در هزاره جات به راه اندازند که در این جنگهای خونین تقریباً نصف نفوس این سرزمین از بین رفته است و یا به کوچهای اجباری مجبور ساخته شده اند. حاکمان مستبد و قبیله سالار برای از بین بردن هویت تاریخی و فرهنگی هزاره جات هر کدام در ادوار مختلف دست به تخریب و نابودی آثار تاریخی هزاره جات زده است تا از قدامت تاریخی و شهرت فرهنگی مردم هزاره جلوگیری کرده باشد. هزاره جات از نظر انکشاف اقتصادی و اجتماعی و از دیدگاه مسؤلان دولت های وقت یک منطقه کاملاً از یاد رفته و از توجه و نظر دور انداخته شده بحساب میآید.

از آن جائیکه در این ساحه فقر و عقب مانده گی طولانی در آن بیداد میکند و بر اساس ظلم و بیعدالتی و بی توجهی مقامات به آن، گاه گاهی اعتراضاتی بوجود میامد. مردم هزاره جات نیم قرن در

انتظار تحقق وعده های بی ثمر انکشاف منطقه بوسیله مسؤولان دولتی بودند ولی آنان با دروغ، حيله، فريب و تحريف حقايق مردم را در اميدواری نگه ميداشتند. از سال ۱۳۳۰ شمسی به اين طرف دولت های وقت در نظر گرفتند تا برای ساکت ساختن مردم، مسوولان امور دولتی سفر ها و مطالعاتی را در باره انکشاف اقتصادی و اجتماعی هزاره جات انجام دهند. سال ۱۳۳۳ شمسی سردار محمد داود خان صدر اعظم وقت به هزاره جات سفر پنج روزه انجام داد. در اين سفر او با منطقه آشنائی حاصل کرد و صدها عريضه و دردها و مشکلات فراوان مردم را دریافت نمود اما برعکس ولسوالیهای هزاره جات به شش ولایت همجوار مربوط ساخته شد و در دو پلان انکشافی که مبلغ ۵۶ ميليارد افغانی برای انکشاف ديگر مناطق کشور به مصرف رسید ولی از اين پول برای انکشاف هزاره جات هيچگونه کاری صورت نگرفت. سال ۱۳۴۳ شمسی در زمان صدارت داکتر محمد يوسف، تحت ریاست عبدالحی عزيز وزير پلان هیأتی مشتمل بر عده از متخصصین خارجی و داخلی و نماینده گان باصلاحیت وزارت خانه های ذيربط به هزاره جات مسافرت کردند تا شرایط انکشاف آن جا را مطالعه نمایند، هیأت گزارش مفصلی را با خود به مرکز آورد و در روز نامه انيس نیز خبر آن با تفصيل نشر شد. در روزنامه انيس چنین ميخوانيم:

هزاره جات که قسمت سطوح مرکزی افغانستان را احتوا ميکند از نظر موقعیت طبیعی حیثیت ستون فقرات مملکت را دارد. این منطقه کوهستانی کشور ما از مناطق ثروتمند و غنی افغانستان است که از بسا جهات قابل انکشاف و استفاده میباشد. علاوه بر منابع طبیعی این منطقه که هنوز دست نخورده است، هزاره جات همیشه یک منبع مواد حیوانی از قبیل گوشت، روغن و سایر محصولات حیوانی شناخته شده و یک قسمت عمده نیازمندی مردم کشور را مواد مذکور همین منطقه تأمین میکند.

عبدالحی عزيز رئيس هیأت اعزامی موقع باز گشت گفت:

هزاره جات قلب مملکت است و اکنون وقت آن رسیده است که برای انکشاف این منطقه علاقه و توجه مخصوص مبذول و پلانهای مرتب گردد. گفته میشود که را پور این هیأت اعزامی حفظ گردید. و صرف بهره برداری تبلیغاتی از اینگزارش هیأت اعزامی به نفع حکومت بعمل آمد. سال های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ شمسی، محمد هاشم میوندوال صدراعظم، سفر های کوتاهی به ولسوالی بهسود ولایت وردک و ولسوالیهای جاغوری، مالستان و ناور ولایت غزنی انجام داد ولی برای مردم هيچکدام ثمری در پی نداشت.

سالهای ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ شمسی، محمد ظاهر شاه سابق در یک سفر دوازده روزه که از ولسوالی های حصه اول و مرکز بهسود ولایت وردک، مرکز بامیان، یکلونگ، پنجاب، ورس، دایکندی و لعل و سرجنگل دیدن نمود و به حیث یک رویداد عمده معاصر هزاره جات تلقی میشود زیرا اولین سفر یک

شاه از این سرزمین بوده است. جریان این مسافرت در مطبوعات وسیعاً انتشار یافت و بصورت یک رساله مجلد مصور نیز چاپ گردید. شخصیت سیاسی و دینی، وکیل پارلمان، سخنور توانا، فلسفه دان، استاد دانشگاه، نویسنده ای کتب، رسالات و مقالات تحقیقی شهید محمد اسمعیل مبلغ میگفت که: محمد ظاهر شاه سابق در ملاقات ماه ثور سال ۱۳۴۳ شمسی با عده از اهل معارف مناطق هزاره جات راجع به اهمیت شاهراه آسیائی و نقش آن در منطقه سخن رانده بود. سال ۱۳۴۹ شمسی نور احمد اعتمادی صدراعظم نیز مسافرت ۱۲ روزه در هزاره جات بعمل آورد که گزارش این سفر بطور مفصل در جرائد کشور به نشر رسانیده شد. در هریک از این سفرها بر ضرورت توجه حکومت به انکشاف مناطق هزاره جات تاکید شده است ولی در عمل هیچکدام از این سفرها ارمغانی برای مردم آن منطقه عقب مانده نداشته است.

شاهراه کابل - هرات از طریق هزاره جات که قسمتی از شاهراه بین المللی آسیائی سنگاپور - استانبول را تشکیل میدهد که کار سروی آن در سال ۱۳۴۴ شمسی بوسیله متخصصین و انجینران شاهراه بین المللی ممالک ایکافی و انجینران داخلی تکمیل گردید و کار مقدماتی این شاهراه مهم آغاز و بسیار به کندی و بی علاقگی به پیش برده می شد و بعداً به علت نامعلومی توقف داده شد. قسمت بیشتر مصارف سروی و تهیه مقدمات کاری آنرا صندوق وجهی بین المللی کار سازی می نموده است. ولی متأسفانه در میان پلان اول و دوم پنج ساله و نیز بعد از آن پروژه ای به این نام در نظر گرفته نشده است. همچنان صدر اعظم وقت در جلسه استضاح شورای ملی گفته بود که پروژه شاهراه آسیائی و استخراج معدن حاجیگگ برای مردم این بخش کشور از اهمیت زیادی اقتصادی برخوردار است.

سال ۱۳۴۴ شمسی وزرای پلان و فواید عامه از معدن حاجیگگ دیدن نموده بودند و به مردم محل از پلان های انکشافی دولت در زمینه توضیحات ارایه داشتند و برای مردم نوید بیشتر در ارتباط به انکشاف منطقه دادند.

در این مسافرت ها و مطالعات مناطق هزاره جات بیشتر بالای احداث شاهراه آسیائی - کابل - هرات از طریق هزاره جات - استخراج معدن آهن حاجیگگ - تطبیق ماستر پلان شهری در بامیان - احداث یک شهر کوچک در ولسوالی پنجاب و ساختن شهرکهای توریستی در بند امیر و دره آجر تأکید صورت گرفته بود که متأسفانه تا هنوز تحقق نیافته است بعد از سقوط رژیم شاهی و استقرار جمهوری سردار محمد داود نیز کدام کاری در هزاره جات صورت نگرفت صرف در آن دوران مظالم حکومت های محلی و تجاوز لجام گسیخته کوچی ها بالای چراگاه ها و زمین های مزروعی مردم هزاره بیشتر از گذشته شدت پیدا کرد و هیچ کسی به داد مردم هزاره نمی رسید.

در سال ۱۳۵۴ ش:-- مردم ولسوالی های پنجاب، یكاولنگ و ورس، ولایت بامیان از چرانیدن مواشی كوچپها بالای زمین های زراعتی شان به مركز ولایت شكایت بردند. بالاخره قوماندان امنیه ولایت موظف گردید كه به حل این ماجرا بپردازد. مجلس بزرگی از سران كوچی ها و موسفیدان، اربابان و علمای مناطق متذكره در ولسوالی پنجاب تدویر یافت پس از چند گفتگوی مختصر، قوماندان امنیه ولایت در پشت مگرافون قرار گرفت و با صدای جهر اعلام نمود:- كوچی ها، اگر شتران شما زمین های زراعتی هزاره ها را نمی چرند، من خودم شتر می شوم و این زمین ها را می چرم. این بود حل عادلانه این ماجرا آنهم بدست قوماندان امنیه يك ولایت هزاره نشین (!) در همین مجلس بود كه یکی از علمای بیداردل، صدای اعتراض خود را در برابر قوماندان امنیه ولایت بلند نمود، اما فی المجلس، آواز او را باضرب چوب و لگد خاموش كردند.

با سقوط دولت جمهوری داود خان بوسیله قیام افسران نظامی در ۷ ثور جنگ های داخلی شدت پیدا كرد و اداره هزاره جات بدست مجاهدین قرار گرفت، از طرف دولت مركزی نمیتوانست برای انكشاف آن كاری صورت گیرد. چنانچه سلطانعلی كشتمند صدر اعظم، انجینر سلطان حسین وزیر پلان وقت و صاحب این قلم بخاطر احداث شاهراه آسیائی، كابل، هرات از طریق هزاره جات تلاشها و مذاكرات با مراجع سازمان ملل متحد در زمینه انجام دادند ولی متأسفانه بنابر نبود امنیت كوششها جامه عمل نپوشید. بعد از سقوط رژیم طالبان خوشبختانه هزاره جات یکی از امن ترین مناطق كشور است به همین خاطر طی این مدت دو مراتبه آقای كرزى و چندین بار عده از اعضای كابینه به ولایت بامیان و يك بار به ولایت دایكندی مسافرت های را بعمل آوردند كه در این سفرها ایشان وعده های زیادی در زمینه بازسازی امور اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی برای مردم داده اند ولی متأسفانه صرف وعده های فریبنده تبلیغاتی و باغ های سرخ و سبز به مردم تحویل نمودند و رفتند تا هنوز هیچگونه ثمری برای هزاره جات در قبال نداشته و گمان نمی رود در آینده نیز كدام نتیجه ای در پی داشته باشد. با استقرار حكومت كنونی مردم عذاب دیده هزاره جات امیدوار بودند، كار ساختمان سرک شاهراه آسیائی كه كابل را از طریق ولایات وردك، بامیان، دایكندی و غور به ولایت هرات وصل مینماید با جدیت هرچه بیشتر آغاز و كارش بخوبی پیش خواهد رفت، تطبیق نقشه ماستر پلان شهری بامیان، اعمار میدان های هوائی، شبیرتو، ده سرخ یكاولنگ دشت غجور و یا تگاب برگ پنجاب، الشیغیجی ورس، كرمان لعل و سرچنگل، اعمار بند برق آبی مركز بامیان، پیشبرد كار ساختمان و ترمیم آثار باستانی، اعمار سه شهركهای توریستیکی در شهر بامیان، بند امیر یكاولنگ و دره آجر كهمرد، شهر نیلی مركز دایكندی، استخراج معدن آهن حاجیگگ و معدن ذغال سنگ اشپشته، انكشاف زراعت و مالدارى، بازسازی شفاخانه ها و مراكز صحی و كلینیکها وغیره وظائیف بودند، كه باید دولت آنها را عملی مینمود، مگر دولت در طی این مدت هیچ كاری را در این زمینه

انجام نداده است. آقای کرزی نیز با استفاده از تجارب رژیمهای گذشته چندین مسافرت به هزاره جات مرکزی انجام داده است تا مردم هزاره را مانند سابق به وعده های میان خالی و بی ثمر در قالب کلیمات زیبای تبلیغاتی امیدوار سازد ولی افسوس در مدت پنج سال حکومت خویش کدام کار عملی و موثر برای انکشاف هزاره جات انجام نداده است که مردم هزاره آن را احساس و لمس کنند. آقای کرزی مانند حکمرانان قبلی بارها درباره محرومیت و عقب مانده گی هزاره جات سخن رانده اند اما در عمل یک گام برای رفع آن برنداشته است. با وجود آن که هزاره جات از امن ترین مناطق کشور در شرایط کنونی میباشد ولی حکومت فعلی درباره انکشاف اقتصادی و اجتماعی تعلل و بهانه تراشی مینمایند.

گرچه در این اواخر سروصدا های در مطبوعات کشور درباره شاهراه کابل- هرات از طریق هزاره جات به راه انداخته شده است ولی تجربه نشان خواهد داد مانند گذشته زیر تأثیر حوادث غیر پیش بینی شده ای سیاسی همه این تبلیغات به فراموشی سپرده خواهد شد اگر حکومت کنونی به گفته هایش صادق میباشد در این مدت پنج سال برای انکشاف هزاره جات کاری های زیادی انکشافی انجام میداد. چون نیت کار بازسازی و انکشاف را در هزاره جات ندارد، صرف با دادن وعده های امیدوار کننده مردم را مصروف میسازند. مردم توقع دارند تا مسوولین امور بیشتر از این وعده های بی ثمر را به مردم هزاره جات تحویل ندهند و بجای آن در عمل به اقدامات کاری جهت انکشاف هزاره جات دست بزنند، تا مردم به آنها اعتماد نمایند. روزی اهورا مزدا از پیامبر بلخ و آمده از پامیر سربلند پرسید که کی هستی؟ زردتشت گفت: منم زردتشت دشمن دروغ!

مردم افغانستان و بخصوص مردم هزاره برای مدت نیم قرن اخیر رژیم های گوناگون استبدادی را بشمول مداخلات کشورهای خارجی اعم از مداخلات و رقابت های دو ابرقدرت جهانی و استبداد رژیم خاندانی فامیل نادر شاه خان در ساحه سیاسی، اجتماعی و بعداً تجاوز نظامی شوروی، تجاوز ملیشه های پاکستانی در وجود رژیم مزدور طالبان و استقرار مراکز القاعده در کشور وبالاخره تجاوز نظامی امریکا و متحدین آن زیر بیرق سازمان ملل متحد را تجربه و حالاً نیز این وضعیت تداوم یافته اند تا دیده شود در آینده چه سناریوی دیگر برای کشور ما این یگانه ابرقدرت جهانی در نظر میگیرد. و این سرزمین به خاطر داشتن موقعیت استراتژییک خود همواره زیر چنبره جنگ های خونین ابرقدرت های جهانی لگد مال شده است و بیعدالتی، تبعیض قومی، زبانی، مذهبی میان مردم ما بوسیله حکومت ها و حامیان خارجی آنان دامن زده شده که کفاره بزرگ و فراموش ناشدنی را در این باره تمام مردم کشور و بخصوص مردم هزاره از همه بیشتر پرداخته است. از زمانیکه این سرزمین بنام افغانستان نام گذاری شده است از آن تاریخ تا اکنون در هیچ زمانی مردم کشور ما شاهد حکومت های مستقل و غیر وابسته نبوده و همواره به اشکال گوناگون این رژیمها وابسته به ابرقدرت های وقت

بودند. فرارگرفتن کشور ما در همسایگی کشورهای طماع چون پاکستان و ایران برای نیم قرن پسین دشواریهای معینی را برای حل قضایای سیاسی و نظامی افغانستان بوجود آورده است، افغانستان زمانی به حیث کشور حایل میان دو قدرت استعماری و در دوران جنگ سرد دو ابرقدرت جهانی که یکی برای رسیدن به آبهای گرم، به بحیره هند و دیگری برای دست یافتن به منابع سرشار و غنی گاز و نفت کشورهای آسیائی میانه به بستر مداخلات نظامی آنها مبدل گردید.

اوضاع کنونی کشور بنا بر کم کاری، بی ارادگی عدم استقلالیت و بحران داخلی حکومت، تشدید حملات جنگی در جنوب و شرق کشور برخورد مغرورانه و تجاوزکارانه نظامیان خارجی در هنگام عملیات ها با مردم در شهر ها و قریه جات مناطق نا امن و مداخلات پنهان عمال کشورهای مخالف جنگ، وضع در افغانستان بطرف خرابی و بی ثباتی پیش میرود. دولت آقای کرزی از ناتوان ترین دولت‌های صد سال اخیر در افغانستان است. این دولت نه بر مردم تکیه دارد، نه بر سیاست ملی استوار است، نه برای حل مشکلات مردم می اندیشد، نه بدوستان و دشمنان افغانستان می پردازد، نه علیه مواد مخدر مبارزه میکند، نه با تروریسم درگیر است، نه بحال مردم و وضعیت کشور دل میسوزد، نه برای اقتصاد درهم ریخته و فروپاشیده کشور اندیشه میکند و نه در غم و اندوه جامعه اندوهگین میشود، این دولت خود از پرسونل های توسعه کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر به همه اطراف عالم است، نه نیروی مبارزه با آن. این دولت خود همان پدیده تروریستی خلق الساعه در بازی جهانی ابرقدرتهاست. این دولت سرگردان بحران آفرینی است نه بحران شویی و بحران زدایی، این دولت نابسامانی می آفریند نه آرامش و آسودگی مردمی، این دولت از نوکرترین افراد فاقد اعتبار ملی تشکیل گردیده است. این دولت متشکل از دو نوع و دو تیپ نوکران حلقه در گوش شرکتها و قدرتهای اقتصادی جهان است: یکی نوکران آگاه از منابع قدرت و وابسته به (غرب)؛ دیگری نوکران برخی از اعضای دولت با شناخت ماهیت این دولت، از بهبود اوضاع و انکشاف ثبات و امنیت عمومی کاملاً دلسرد و نا امید شده اند. وکلای پارلمان هم میبینند که این دولت بجز تکرار چهره های بد نام و ناکام در پی ترمیم و یا کاری ساختن این حکومت نیست. بهر صورتی که میشود، ماهیت دولت را قومی بسازند، در سیاست قومی هم همان کار هاشم خان را و با عوام فریبی و نیرنگهای کهنه به پیش می برد. حکومت کنونی افغانستان از کارآئی لازم در اداره کشور برخوردار نبوده رشوت، فساد اداری، تاراج ملکیت‌های عامه و ملکیت‌های شخصی افراد در این حکومت بیداد میکند و این عنعنه را طالبان نیکتائی دار وابسته به سازمان استخبارات نظامی آی-اس - آی پاکستان از آن کشور به وطن ما انتقال داده است و اخلاق نوکر منیسی، استبداد قبیلوی را نیز با خودها در اینجا منتقل ساخته اند. حکومت پاکستان با استفاده از عمال داخلی و فشارهای نظامی و سیاسی از بیرون بوسیله گروه اجیر طالبان اوضاع امنیتی را در مناطق جنوب و جنوب شرق



کشور با دشواری و مشکلات مواجه ساخته است که این وضعیت بد امنیتی باعث تشویش مجامع جهانی گردیده اند.

برای حل معقول معضل افغانستان لازم است که کشورهای تمویل کننده خارجی بشمول سازمان ملل متحد هرچه زودتر جلسه کشورهای عدد شش بر جمع دو را دعوت کرده و کنفرانس جهانی به اشتراک تمام نیروهای سیاسی اعم از احزاب و سازمانهای طرفدار دموکراسی، احزاب و تنظیم های اسلامی مجاهدین، احزاب و روشنفکران بیطرف و بخصوص نماینده گان طالبان و حزب اسلامی حکمتیار تحت ریاست آی-اس-آی پاکستان را در مقر سازمان ملل متحد برگزار نماید. در این کنفرانس نماینده گان گروه های داخلی و کشورهای ذیدخل خارجی باید تعهد صادقانه بسپارند که تمام تضامیم و فیصله های کنفرانس را صادقانه بدون بکار بردن فریب و نیرنگ عملی نمایند و از آن تخطی صورت نگیرد. شورای امنیت ملل متحد از تطبیق فیصله های کنفرانس نظارت کند. در کنفرانس فیصله بعمل آید تا افغانستان بحیث یک کشور غیر نظامی و بیطرف مانند کشور سوئیس از طرف جامعه جهانی شناخته شود. به هر حال امروز کشور در تب نا امنی میسوزد و اگر چاره ای چه از سوی محافل خارجی و یا داخلی نشود دیر یا زود افغانستان بار دیگر در چنبره مصیبت و نگون بختی گرفتار خواهد آمد. بنابر این ضرور به نظر میرسد چه کشورهای دوست خارجی و چه نیروهای داخلی به گذشته برگردند و با مطالعه دقیق از اوضاع و احوال گذشته تا حال راه درست تأمین امنیت، برقراری صلح و دست یابی به حاکمیت مستحکم و قابل قبول همگان را پیدا نموده کشور را از این حالت نه جنگ و نه صلح خطرناک نجات دهند.

انکشافات اوضاع سیاسی - نظامی به نفع امریکا و متحدین وی نبوده و مصارف جنگی صدها میلیارد دالر امریکا در عراق و افغانستان که بزودی مصارف نظامی و تلفات انسانی آنان از مصارف و تلفات جنگ ویتنام بالا تر میروند. تداوم و شدت جنگ در عراق و افغانستان از اعتبار اداره بوش در میان مردم امریکا و مردم دنیا می کاهد. به پیشگیری سیاست دو پهلو و ریا کارانه امریکا در این دو کشور بر بدتر شدن خرابی اوضاع امنیتی منجر شده است. گرچه گروه نو محافظه کاران اداره بوش تلاش دارند برای تحقق اهداف جنگ طلبانه خودها جنگ های بیشتری را در جهان شعله ور سازند تا به نیات استراتیژیک خویش برسند. جنگ ۳۳ روزه اسرائیل به حمایت امریکا علیه حزب الله در جنوب لبنان نشان داد که برای آنان فرق ندارد که در این جنگ ها انسان های بی گناه قربانی میشوند و شهرها و قریه ها تخریب میگردند. اردوی اسرائیل که در موقف چهارمین اردوی دنیا قرار داشت نه توانست نیروهای مسلح حزب الله لبنان را که با انگیزه دفاع از سرزمین خویش می رزمیدند نابود سازد. اسرائیل و امریکا مجبور به قبول آتش بس گردیدند.

از سوی دیگر ایران که اکنون بزرگترین قدرت بازیگر در تحولات عمده دنیا و منطقه در برابر آمریکا، صف آرایی دارد پس او هیچگاه حاضر نیست که غرب در رأس آمریکا با ایجاد پایگاه های مستحکم در منطقه مزاحم سیاست های داخلی و جهانی ایران باشد. از این رو اگر قبول کنیم که ایران در شرایط فعلی به مخالفین غرب در افغانستان کمک نمیکند حداقل همکار غرب هم برای سرکوبی این نیروها نمیشد و تنها همین مقدار که نظاره گر اوضاع از دور هم باشد کفایت که غربی ها نتوانند بر اوضاع فایق آیند چون به هر حال حضور ایران و همکاری اش با دیگر قدرت ها اثر مستقیم و ثمر بخش در تأمین امنیت در منطقه و جهان خواهد داشت این در حالیست که روسیه و چین نیز همواره علاقمندند تا به دامنه بحران بیافزایند تا رقیب بزرگ و سرسخت شان آمریکا و انگلیس در عرصه سیاسی و نظامی افغانستان سخت زمین گیر گردیده با شکست فاحشی مواجه شوند. در این پنج سال، غربی ها نه تنها در خصوص بازسازی کاری نکردند که فرهنگ و عنعنات افغان ها را نه تنها ارج نگذاشتند که مورد تهاجم و شیخون قرار دادند و در امور سیاسی با تضعیف نیروهای ملی و وطنپرست و سرخورده ساختن آنان و بر تفرعده ای از تحصیل کرده های غربی که نه شناخت کافی از کشور دارند و نه پایگاه قابل اعتنای اجتماعی، بسیاری را ناراحت ساخته و مجبور نموده اند تا در صف مخالفین دولت فعلی قرار بگیرند و ترویج فحشا و فساد و . . . از مسایلی اند که میتوان به حساب اشتباهات محافل حاضر در افغانستان دانست.

### نتیجه گیری:

در طی سالهای جنگ مرز بندی های قومی و اتنیکی جدی بوجود آمده است. طرح برقراری دولت با پایه های وسیع از جانب همه گروه ها و سازمانهای سیاسی در تمام سالهای جنگ مظهر روشن این مسئله بوده است. صف آرایی های شدید اتنیکی و قومی در لویه جرگه های اضطراری و قانون اساسی بوجود آمد، قانون اساسی بنابر اختلافات اتنیکی نتوانست، در اجلاس مشترک نماینده گان به تصویب برسد و با یک معامله گری آشکار بدون حل اختلافات اصولی پیرامون مواد آن تصویب شده اعلام گردید. رویا رویی های جدی در انتخابات ریاست جمهوری، پارلمان، تعیین رئیس مجلس، هیأت وزرا و دادگاه عالی کشور به نحو بارزی عمق و گسترده گی بحران و اختلافات اتنیکی را در افغانستان نشان داد. بنابر این نباید با بهانه تراشیهایی غیر موجهه بحران را کتمان کرد و از ارایه طرحها و راه کارهای اصولی برای حل این مسئله طفره رفت. بر خوردهای خونین اتنیکی، قومی و مذهبی در تاریخ معاصر افغانستان، از زمان امیرعبدالرحمن تا کنون، نسل کشی ها، تلاش برای محو هویتها، فصل خونین جنگهای تنظیمی و میان گروهی و قتل عامهای اتنیکی و مذهبی امارت طالبان، بخوبی مشت موعظه گران، موجودیت ملت واحد، وحدت ملی و . . . را باز کرد و نشان داد، که سکوتهای موقتی نمیتواند تجسمی از وحدت ملی باشد. مردم افغانستان باید فاصله زیادی را تا رسیدن به وحدت ملی

پایدار طی کنند. وحدت ملی نه با آرزو بوجود می آید و نه هم حسن نیت چند زمامدار و نخبه ای سیاسی میتواند به برقراری آن کمک کند. باید ریشه های تاریخی مخاصمات به بررسی گرفته شوند و فورمول قابل قبول برای حل آن بوجود آید. وحدت ملی مردم افغانستان پروسه نسبتاً طولانی است، که از متن واقعیتهای آفتابی، در تاریخ، سیاست و فرهنگ مردم عبور داده شود، و این مسئله بدون مشارکت واقعی همه اتنیهای جامعه، در قدرت، اداره امور جامعه، فرهنگ، اقتصاد و . . . امکان پذیر نیست.

از آنجائیکه هزاره جات در مرکز و قلب افغانستان موقعیت دارد و کوهستانی ترین مناطق کشور را میسازد و منابع غنی زیر زمینی در بطن این کوه پایه ها مدفن است، اگر کمی توجه و دلسوزی صورت گیرد این سرزمین به غنی ترین و شگوفا ترین ساحات افغانستان مبدل میگردد. و هم چنان در این نوشته، درباره اوضاع بحرانی حکومت و حامیان خارجی آن که با دشواری های معین مواجه اند تذکر رفته است و بخصوص از مسافرت های مطالعاتی و تبلیغاتی مسوولان دولت ها به هزاره جات یاد آوری گردیده اند که این مسافرتها برای فریب اذهان عامه و امیدواری مردم محل انجام شده است تا افغانستان در ادوار گوناگون نسبت به انکشاف اقتصادی و اجتماعی در هزاره جات که قلب پرطپش کشور را تشکیل میدهد برای جامعه هزاره همیشه سوال برانگیز بوده است سران دولت های وقت کوشش داشته اند تا با حيله و فریب صدای اعتراض مردم هزاره دفع الوقت کرده و با وعده های بی نتیجه و بی ثمر مردم را اغفال نمایند. امیدواریم حکومت کنونی با شیوه های گذشته با مردم هزاره بیشتر از این پیش آمد نکنند تا جامعه هزاره به حرف های آنان باور و اعتماد نمایند و در عمل برای انکشاف هزاره جات کار نماید.

#### منابع:

- یادداشتهای درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر حسین نایل، بهار سال ۱۳۷۹ هجری شمسی
  - کتاب سیری در هزاره جات نوشته انجینر علیداد لعلی چاپ ایران سال ۱۳۷۲ شمسی
  - نشریه ندای هزارستان سال ۱۳۸۴ شمسی
  - مقاله نوشته محترم عالم - زیر عنوان بسوی ایجاد جبهه عمل نیروهای ملی و ترقیخواه منتشره در ویبلاک آرئیانی
- ۲۱ اکتوبر سال ۲۰۰۶ میلادی

## نقش و مقام مردم هزاره در دولت و جامعه طی دو و نیم قرن اخیر

افغانستان کشور عقب‌نگهداشته شده ایست و مردم آن نا متجانس و دارای فرهنگ محلی، گروهی و ساختارهای قومی اند که در مناسبات اجتماعی آنها میتوان نمونه‌های بارزی از ناهمگونی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی (چند دوره‌ای تاریخی) را دریافت که این خود در فراگیری مضمون سیاسی آن پیچیده‌گیهای را بوجود آورده است. واضحست که عقبمانده‌گی اجتماعی و اقتصادی برای این کشور امر فطری و ازلی نمیباشد، بلکه این پدیده‌های نامیمون محصول سیاست‌گزاری قدرتهای طماع استعماری جهانی و منطوقی در وجود رهبران وابسته و زاده خصلت عقب‌افتاده نظام سیاسی ایست که از کنفدراسیون قبیلوی سر برداشته و برای رشد و گسترش زمینه‌های ترقی اجتماعی و عرضه فرصتهای لازم آن چارچوبی وسیع تر و گسترده تر از مناسبات قبیلوی وضع نشده است. قدرت سیاسی در افغانستان همواره از جلوه و جمال قومی برخوردار بوده است و قومیت در واقع به مثابه جوهر تاریخی سیاست، در دو و نیم قرن اخیر در افغانستان بوده است. به تعبیر دیگر قدرت سیاسی از مجرای قومیت و به وسیله آن تعیین تاریخی می یافته است. به این معنی که نظام سیاسی از دوران شکل‌گیری افغانستان جدید، از عهد احمد شاه ابدالی تا کنون، نه تنها متأثر از اراده گروه قومی خاص بوده است که در راستای منافع، تمایلات و خواست‌های این گروه قومی نیز عمل کرده است. واحد قومی که رنگ و نشان و خواست و آرزو و منفعت آنها، قدرت سیاسی را، رنگ قومی میدادند. طی این مدت قدرت در افغانستان به معنای دقیق کلمه به مثابه اقتدار قومی پشتون‌ها درک می گردید. حتی آنگاه که مفاهیم مدرن چون «حاکمیت ملی» و «وحدت ملی» وارد ادبیات سیاسی افغانستان شد، قدرت سیاسی نتوانست که فراتر از مصالح و منافع پشتون‌ها در طراز ملی قد برافزارد. قومی بودن قدرت سیاسی یک واقعیت است که نیروهای ضد واقعیت چون در اثر عدم بلوغ توان نابودی آن را ندارد.

منافع ملی و وحدت ملی دو اصطلاحی اند که مفاهیم و منافع و اراده جمعی ملت‌ها و رژیم‌های سیاسی را در روابط سیاسی فرهنگی و اقتصادی آنها در عرصه روابط ملی و بین‌المللی بیان می‌دارند. منافع ملی در ضمن نشان دادن شخصیت ملی، شخصیت سیاسی، شخصیت فرهنگی قدرت و توانمندی اقتصادی یک ملت در جوار ملت‌های دیگر بوده میتواند. روی این اصل منافع ملی تنها جنبه اقتصادی ندارد، اگر به این باور باشیم که رژیم‌های سیاسی تلقی خاص خویش را از منافع ملی داشته که این تلقی با منافع و نوعیت آنها ارتباط دارد با در نظر داشت این اصل منافع ملی در تلقی رژیم‌های تو تا لیتر (استبدادی) تنها به مثابه اصطلاح عوام فریبانه برای

توجیه و تطبیق سیاست های این رژیم ها تحت عنوان یا خواست منافع ملی مردم بکار برده میشود. منافع ملی را طوری بکار می برند که قشر حاکم از آن بهرمنند شوند.

تأسیس دولت بنام افغانستان صفحه نوینی را در تاریخ مردم هزاره باز نمود. روابط نزدیک تجارتي، دینی، زبانی و فرهنگی ساکنان هزارستان را با مردمان همسایه متحد می ساخت. و شرایط عینی را برای شمول هزاره ها به وطن واحد و مستقل یعنی افغانستان فراهم میآورد. رهبران خردمند هزاره، صلح با قبایل همسایه را بالاتر از خانه جنگیهای خونین مورد نظر قرار میدادند. چون تأسیس دولت واحد، که به خود کامگی ها خاتمه میداد. این مطلب را مردم هزاره بخوبی درک می کردند. و از ایجاد و تحکیم دولت پشتیبانی مینمودند. مردم هزاره همواره در گسترش مناسبات دوستانه و برادرانه با اقوام همجوار آینده خود را میدیدند. گرچه رجال سیاسی مردم هزاره در دو ونیم قرن اخیر در استحکام دولت ها و ثبات اجتماعی از لحاظ ترکیب قومی در قدرت و جامعه افغانستان نقش و مقام معین و برجسته را ایفا کرده است. چنانچه نقش مردم هزاره در تشکیل دولت های افغانستان در دوره پادشاهی احمد شاه درانی و فرزندان وی را نمیتوان نادیده گرفت.

شخصیت های سیاسی مردم هزاره که در این دوره به مقامات دولتی راه یافته اند و بصورت مختصر از عده ای آنانکه در دولت های گوناگون رتبه و مقام داشتند یاد آوری میگردد.

- درویش علی خان نایب الحکومه هرات در زمان احمد شاه درانی
- عنایت خان یکی از سران دایکندی در عهد احمد شاه درانی حاکم دایکندی
- محمد خان نایب الحکومه هرات در زمان تیمور شاه درانی
- فضیلت خان هزاره در عهد تیمور شاه درانی حاکم تنه خاتون
- محمد خان نظام الدوله ریس هزاره های قلعه نو سال ۱۳۰۵ قمری حاکم لغمان
- محمد نبی خان نییره بختیاری خان هزاره غزنی سال ۱۳۰۸ قمری حاکم بهسود
- کریمداد خان هزاره در زمان شاه شجاع در قسمتی از هزاره جات حکومت میکرد
- محمد جعفر خان مالستانی سال ۱۳۱۲ ق حاکم اندراب
- علی محمد خان پدر سردار شیرعلی خان جاغوری، در زمان شاه شجاع رتبه سلطانی اقوام خود را حاصل کرد

- میر محمد حسین بیگ هزاره سال ۱۳۰۹ قمری حکمران لعل و سرجنگل
- میر محمد اکبر بیگ سال ۱۳۰۸ قمری حاکم دایکندی

از آن جاییکه قلب از طریق شریان ها به انسان خون میرساند تا انسان زنده بماند. بناءً سرزمین هزارستان نیز در قلب کشور موقعیت دارد و این ساحه نیز مانند قلب افغانستان وسیله رابطه و اتصال میان دیگر اقوام این سرزمین واحد میباشد و نقش حیات بخش برای دیگر مناطق افغانستان بوده

است. با توجه به این نکته که جامعه هزاره و سرزمین آن به مثابه قلب کشور، به جز از برادری و برابری میان اقوام و قبایل و تأمین وحدت ملی آگاهانه میان اقوام و قبایل افغانستان، هیچ نصب العین دیگری ندارد. از دیدگاه مردم هزاره راه نیل به وحدت ملی، شناسایی عمیق قومیت های افغانستان از منظر تاریخی، ملی، اقتصادی و فرهنگی است که بازگو کننده هویت قومی و مذهبی شان میباشد. چنانچه جامعه هزاره از لحاظ مذهبی به اهل سنت، شیعه دوازده امامی و شیعه اسماعیلیه منقسم گردیده است.

گرچه این تقسیم بندی تأثیرات بسیار عمیقی فرهنگی بالای پیروان این مذاهب داشته که همگرایی این جامعه را از لحاظ قومی بعضاً دچار مشکل میسازد. سیاستگزاران مخالف مشارکت سیاسی و اقتصادی جامعه هزاره در حاکمیت، رابطه مذهبی با ایران را به عنوان دستاویز بارها برضد مردم هزاره استفاده نموده و جوامع بین المللی را طور افاده دادند که گویا جامعه هزاره به بیرون از مرزها وصل است. درحالیکه جامعه هزاره در گذشته و حال همیشه در محور کینه ورزی و نفرت همین مقامات دولتی ایران قرار داشته است. مردم هزاره وطن خود را دوست میدارد و به مشارکت ملی عقیده و پا بندی کامل دارند. چون در افغانستان همه اقوام از لحاظ هویت قومی شان مطرح شده اند. مردم هزاره بخوبی درک مینمایند که با تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی نسبت به هر قومی دیگر نفع بیشتر میبرند و بدین لحاظ بطور طبیعی از داعیه داران صادق تفاهم ملی، صلح و ثبات در کشور میباشند. اگر ما از گذر تاریخی این قومیت ها آگاهی نداشته باشیم و هویت اتنیکی شان را برسمیت نشناسیم قادر به تأمین وحدت ملی نخواهیم شد. درآنصورت مثل همیشه وحدت ملی، شعاری فاقد ماهیت واقعی خواهد بود. جامعه هزاره رستگاری و رهایی از محرومیت تاریخی اش را وابسته به تأمین وحدت ملی، عدالت اجتماعی و دستیابی به حقوق شهروندی، حفظ استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان، میداند با تحقق دموکراسی و تأمین صلح و ثبات در کشور مردم هزاره از تبعیض و استبداد قومی، مذهبی، نژادی و سیاسی رهایی می یابند و به جرم هزاره بودن تحقیر و توهین نمیگردند، از حقوق برابر شهروندی برخوردار میشوند. و در این راه رنج و عذاب قرون متمادی را از دست میدهند. پس از انتقال قدرت از قبیله ای سدوزائی به قبیله ای محمد زائی رجال سیاسی مردم هزاره از شمولیت در شعبات دولتی محروم ساخته شد و بخصوص در هنگام حاکمیت امیر عبدالرحمن خان به کوچ اجباری از سرزمین پدری شان و به برده گی کشانیدن این مردم منجر گردید و در حدود ۶۲ فیصد، جامعه هزاره توسط این امیر میر غضب نا بود و قتل عام شدند و در حدود دو ونیم قرن است که مردم هزاره دامنگیر فرسایشی ترین فقر و گرسنگی بوده و به خصوص پس از سیاست تصفیه قومی، مذهبی و غضب زمین و املاک مردم هزاره از ساحات هزاره نشین قندهار، ارزگان و زابل توسط رژیم خون آشام امیر عبدالرحمن خان این مردم با شدید ترین محرومیت اقتصادی، اجتماعی و

فرهنگی مواجه گردید. ولی با تأسف باید گفت که در زمان حاکمیت دولت های استبدادی و خودکامه به استثنای زمان شاه امان الله خان وضع مردم هزاره مجدداً وخیم شد. این مردم بی خانمان و تحقیر شده به پائین ترین مقام اجتماعی رانده شدند. فقر، بی سوادی، بیکاری و نا برابری اجتماعی و ملی نصیب آنان گردید. حکمرانان مستبد به سیاست ژینوسید ادامه میدادند، و این مردم را بابتی رحمی سرکوب مینمود.

جوانان هزاره که به اردو جلب میشدند به مناطقی که از لحاظ اقلیمی برای مردم این سرزمین نا سازگار بود سوق میگردید. سهم مردم هزاره در کارهای دشوار که تا حدودی زیادی پیروزیهای رشد اقتصادی و اجتماعی کشور را تأمین می کردند. احداث تونل های سالنگ و تنگ غارو عمدتاً ثمره ای کارهای پر مشقت جوانان هزاره بوده است. اما بعضاً بخاطر این امر چه قربانی های بیهوده را متحمل میشدند. با به قدرت رسیدن نادر خان و برادران و به خصوص در زمان صدارت هاشم خان وضع مردم هزاره بدتر از سابق شد. محرومیت سیاسی، قومی و مذهبی مردم هزاره بخصوص در زمان صدارت محمد هاشم خان غیر قابل تحمل و طاقت فرسا گردید. مظالم مامورین حکومتی که مردم فقیر هزاره را می چاپیدند خارج از کنترل بود. و ترور های بی رحمانه علیه شخصیت های سیاسی و اجتماعی مردم هزاره اجرا میگردید. تعداد زیادی مبارزان جسوری که علیه ستم و خود کامگی مبارزه می کردند در سیاه چال ها انداخته میشد. در این زمان مجموع تعداد کارمندان پائین رتبه و متوسط در ارگانهای دولتی وقت از میان مردم هزاره به کمتر از بیست تن شمار میشد. باروی کار شدن حکومت های غیر خاندانی در زمان سلطنت ظاهر شاه با وجود ایجاد فضای بهتر سیاسی به مردم هزاره در ادارات نظامی، استخبارات و وزارت خارجه راه داده نمیشد. و مانند سابق با تبعیض خاص نسبت به این مردم عمل میگردید. ولی بطور سمبولیک و تشریفاتی از رهگذر هویت قومی در دو کابینه اشخاص زیر حضور پیدا کرده اند.

- داکتر واحد سرابی سال ۱۳۴۸ الی ۱۳۵۱ شمسی، وزیر پلان و وزیر مشاور

- انجینر محمد یعقوب لعلی سال ۱۳۵۱ شمسی، وزیر فواید عامه و بعداً وزیر معادن و صنایع

- عبدالله خان جاغوری سال ۱۳۳۳ شمسی، رئیس تفتیش وزارت داخله

- نادر علی خان جاغوری سال ۱۳۴۱ شمسی، رئیس تهیه غله و ارزاق

در زمان جمهوری سردار محمد داود خان که وی یکی از شخصیت های متعصب و قبیله گرا و در دشمنی با مردم هزاره شهرت داشت، هیچ یک از شخصیت های سیاسی هزاره در حکومت او در کابینه و حتی مقامات، متوسط دولتی راه داده نشد. اما مردم هزاره رنج های زیادی از حکومت استبدادی این سردار هزاره ستیز متحمل شدند. با به قدرت رسیدن دولت های وابسته به ح. د. خ. ا. صرف نظر از دشواری های نظامی، سیاسی و ایدئولوژیکی در این مقطع زمانی تا حدودی معین زمینه

حضور سیاسی مردم هزاره از لحاظ ترکیب و تناسب قومی در تمام بدنه ها از رده های پائین تا مقامات بالائی دولتی در ساحات ملکی و نظامی بدون تبعیض میسر و فراهم گردید و حضور مردم هزاره در این دولتها پر رنگتر از رژیم های گذشته بوده است. که از تعدادی از رجال سیاسی مردم هزاره که در دوره ای اول:- در ج. د.خ. ا. حضور پیدا کرده بودند یاد آوری میگردد:

- عبدالکریم میثاق سال ۱۳۵۷ الی ماه جدی سال ۱۳۵۸ شمسی، وزیر مالیه
- سلطانعلی کشتمند سال ۱۳۵۷ شمسی، وزیر پلان بعداً زندانی
- محمد عوض نبی زاده سال ۱۳۵۷ شمسی، رئیس مطابع دولتی بعداً زندانی
- آقا حسین تلاش سال ۱۳۵۷ شمسی، رئیس نساجی بگرامی کابل
- عباس خروشان سال ۱۳۵۷ شمسی، منشی مرکزی جوانان خلقی افغانستان
- شاه ولی مطمین سال ۱۳۵۷ شمسی، معاون شهر داری کابل
- طلوع سال ۱۳۵۸ شمسی، منشی حزبی کمیته ولایتی بامیان
- محمدعلی واتر سال ۱۳۵۷ شمسی، ولسوال ورس بامیان
- غلامعلی ذرخش سال ۱۳۵۷ شمسی ولسوال پنجاب بامیان
- نوروز علی سال ۱۳۵۷ شمسی ولسوال یکاولنگ بامیان
- عوض علی راهبین سال ۱۳۵۷ شمسی ولسوال مرکز بهسود ولایت وردک
- محمد جمعه گوش سال ۱۳۵۷ شمسی معاون مدیر معارف ولایت بامیان
- غلام محمد سال ۱۳۵۷ شمسی علاقه دار دایمیرداد ولایت وردک
- عوض علی سال ۱۳۵۷ شمسی ولسوال لعل و سرچنگل ولایت غور

از عده از شخصیت های سیاسی هزاره که در دوره ای دوم:- در ج. د. ا. و ج. ا. حضور داشتند ذیلاً نام برده میشود.

- سلطانعلی کشتمند سال ۱۳۵۹ - ۱۳۶۹ شمسی، صدر اعظم جمهوری افغانستان
- عبدالواحد سرابی سال ۱۳۶۶ - ۱۳۷۱ شمسی، وزیر تحصیلات عالی معاون صدراعظم و معاون رئیس جمهور
- سلطان حسین خان سال ۱۳۶۷ - ۱۳۷۱ شمسی، وزیر امور پلان
- شاه علی اکبر شهرستانی سال ۱۳۶۷ - ۱۳۷۱ شمسی، معاون مجلس سنا
- میر خادم حسین بیگ سال ۱۳۶۴ - ۱۳۶۷ شمسی، رئیس شورای مرکزی ملیت هزاره
- شیخ علی احمد فکور سال ۱۳۶۷-۱۳۷۱ شمسی، رئیس مرکز انسجام ملیت هزاره
- عبدالکریم میثاق سال ۱۳۶۹ شمسی شهردار کابل



- حسن علی طیب سال ۱۳۵۹-۱۳۷۱ شمسی، معین وزارت ساختمانی و معین وزارت صنایع خفیفه
- علی اصغر پیمان سال ۱۳۶۶-۱۳۷۱ شمسی، معین وزارت تحصیلات عالی و مسلکی
- غلام محمد بیلاقی سال ۱۳۶۷ - ۱۳۷۱ شمسی معین وزارت تجارت
- محمد شریف سال ۱۳۶۸ - ۱۳۷۱ شمسی، معین وزارت ترانسپورت
- محرم علی از سال ۱۳۵۹ - ۱۳۷۱ شمسی، معاون شهرداری کابل و معاون ریاست تفتیش صدارت
- شیخ محمد عوض صادقی سال ۱۳۶۷-۱۳۷۱ شمسی، معین وزارت شوون اسلامی و اوقاف
- محمد عوض نبی زاده سال ۱۳۵۹ - ۱۳۷۱ شمسی، رئیس مطابع دولتی و معین وزارت اقوام و قبایل
- اسدالله کشتمند از سال ۱۳۶۷ - ۱۳۷۱ شمسی، سفیر در هنگری، ایران و حبشه
- علی محمد صادقیار سال ۱۳۶۶ شمسی، معاون شهر داری کابل
- محمد فرید لعلی سال ۱۳۶۷ شمسی معاون شهرداری کابل
- شیخ محمد عظیم احمدی یکی از روحانیون شهیدان بامیان سال ۱۳۶۴ شمسی والی بامیان
- مرحوم غریب حسین خان ارزگانی یکی از متنفذین قومی سال ۱۳۶۷ شمسی، والی سرپل
- مرحوم داکتر محمد لطیف جاغوری فرزند مرحوم محمد شریف پیلوت سال ۱۳۶۴ - ۱۳۶۸ شمسی، والی غزنی و معین وزارت عودت مهاجرین
- غلام حیدر جمالی سال ۱۳۶۲-۱۳۶۶ شمسی، والی بلخ و معین وزارت شوون اسلامی و اوقاف
- غلام حسن ارزگانی سال ۱۳۶۶ شمسی رئیس اقوام و قبایل ولایت بلخ
- نایب علی سال ۱۳۶۰ شمسی منشی حزبی کمیته ولایتی بامیان
- محمد صافی سال ۱۳۶۳ شمسی، منشی حزبی کمیته ولایتی بامیان
- محمد حسن کاروان سال ۱۳۶۵ - ۱۳۶۷ شمسی، منشی حزبی کمیته ولایتی بامیان
- مرحوم دگروال نوروز علی سال ۱۳۶۷ شمسی، والی و قوماندان امنیه بامیان
- محمد شریف سال ۱۳۶۶ شمسی والی سمنگان
- محمد ابراهیم روستا سال ۱۳۶۱ شمسی، والی بامیان
- سلطانعلی ارزگانی سال ۱۳۶۳ شمسی، والی ارزگان
- مرحوم نورعلی گنج علی سال ۱۳۷۰ شمسی، معاون والی قندوز
- انجینر خادم حسین جاغوری سال ۱۳۶۶ شمسی، معاون والی بلخ

- تورن جنرال خداداد هزاره سال ۱۳۶۷-۱۳۶۹ شمسی، قوماندان فرقه ۱۴ غزنی و قوماندان  
گروپ اوپراتیوی وردک

- برید جنرال سخی ظفري سال ۱۳۶۹-۱۳۷۱ شمسی، قوماندان امنیه ولایت سمنگان  
- مرحوم برید جنرال محمد مهدی سال ۱۳۵۹-۱۳۶۶ شمسی، رئیس امنیت ولایت جوزجان  
- برید جنرال علی محمد ۱۳۶۵-۱۳۶۷ شمسی، رئیس اکادمي تخنیک  
- برید جنرال نورمحمد کورگه سال ۱۳۷۱-۱۳۶۹ شمسی، آمر سیاسی گروپ اوپراتیوی وردک  
- جنرال محمد اقبال سال ۱۳۶۷ شمسی، ریس ارکان فرقه ۸۰ ولایت بغلان  
- دگروال عبدالواحد سال ۱۳۶۹-۱۳۷۱ شمسی، قوماندان لوای ۵۲۰ قومی مردم هزاره  
- دگروال محمد عیسی اسحق سال ۱۳۶۹-۱۳۷۱ شمسی رئیس در وزارت امور عودت  
مهاجرین

- دگروال عطامیر سال ۱۳۷۱ شمسی رئیس ارکان فرقه ۸۰ ولایت بغلان  
- مرحوم دگروال بسم الله سال ۱۳۶۸ شمسی، قوماندان فرقه ۰۹۵ گروپ اوپراتیوی وردک  
- مرحوم دگروال عبدالطیف سال ۱۳۶۸ شمسی، قوماندان فرقه ۰۹۶ گروپ اوپراتیوی وردک  
- دگروال ملک شاه سال ۱۳۶۶ شمسی، قوماندان امنیه ولایت بامیان  
- دگروال شاه قدم نیکپی سال ۱۳۷۳ شمسی، آمر امنیت قوماندان امنیه ولایت بغلان  
- مرحوم برید جنرال نادرعلی سال ۱۳۷۰ شمسی، قوماندان امنیه ولایت جوزجان  
- جنرال غلام حسین فنا سال ۱۳۶۸ شمسی، قوماندان امنیه ولایت سرپل  
- انجینر عبدالواحد سال ۱۳۶۸ شمسی، رئیس امنیت ملی ولایت سرپل  
- دگروال رجب علی سال ۱۳۶۳-۱۳۷۱ شمسی، معاون رئیس تحقیق  
- دگروال عوض علی غرجی سال ۱۳۶۷-۱۳۷۱ شمسی، رئیس ارکان گروپ اوپراتیوی وردک  
- محمد اسمعیل شهیدانی سال ۱۳۶۳ شمسی، رئیس امنیت ملی ولایت بامیان

مقامات دولت پاکستان پیش از سقوط دولت داکتر نجیب الله در کابل، حکومت عبوری چهار ماهه به  
اشتراک تنظیمهای هفتگانه به ریاست حضرت صبغت الله مجددی بدون حضور تنظیم های اسلامی  
مردم هزاره و به خصوص حزب وحدت اسلامی افغانستان را تشکیل و به کابل انتقال داد. گرچه در  
جریان جلسات یک هفته ای تشکیل اولین دولت اسلامی بوسیله مقامات پاکستانی نماینده گان  
سیاسی مردم هزاره در این جلسات حضور داشت ولی متأسفانه در اخیر جلسات گفته شد که درباره  
حقوق سیاسی هزاره ها در کابل مذاکرات انجام خواهد شد. نادیده گرفتن مردم هزاره از طرف  
حکومت عبوری و سوء نیت و ابراز نظر تعصب آمیز یونس خالص و حکمتیار درباره هزاره ها بحران در  
استقرار حکومت عبوری در کابل را بوجود آورد. و با به قدرت رسیدن تنظیمهای جهادی، جنگ

تقسیم قدرت میان نیروهای برتریخواه قومی و طرفداران تقسیم عادلانه قدرت، بخاطر بدست آوردن پست های کلیدی کابینه شعله ورگردید که رهبران سیاسی هزاره در این زمان اشخاص زیر را در کابینه پیشنهاد داشت که بزودی با مخالفت افزون خواهان قومی مواجه شد.

- جنرال خدایداد هزاره سال ۱۳۷۱ شمسی، وزیر امنیت ملی

- محمد کریم خلیلی سال ۱۳۷۱ شمسی، وزیر مالیه

- عبدالواحد سرابی سال ۱۳۷۱ شمسی وزیر تجارت برای سه ماه

- بلاغی غزنی سال ۱۳۷۱ شمسی، وزیر تجارت

- غلام محمد ییلاقی ۱۳۷۱ شمسی، رئیس بانک مرکزی

آقائی ربانی رئیس دولت اسلامی وقت از تقرر جنرال خدایداد هزاره بحیث وزیر امنیت ملی، ابا ورزید و این وزارت را ملکیت شخصی تنظیم خویش میدانست و میخواست مانند رژیمهای سابق همواره مردم هزاره از پست های کلیدی حکومت محروم باقی بماند. در این جنگ های خونین شهر کابل، مردم هزاره قتل عام انسانی و خسارات فراوان اقتصادی را متحمل شدند که سالهای سال در خاطره ها باقی خواهد ماند. بعد از ماه سنبله سال ۱۳۷۳ شمسی، اشخاص ذیل در حکومت آقائی ربانی در شهر کابل عضویت داشتند.

- راشدی سال ۱۳۷۳ ش، وزیر مالیه.

- عبدالحق شفق سال ۱۳۷۳ ش، وزیرکار و امور اجتماعی

با به قدرت رسیدن رژیم طالبان، نه تنها مردم هزاره را در قدرت شریک نساختند بلکه فاجعه تاریخی زمان امیر عبدالرحمن خان، از قبیل قتل عام ها، کوچ اجباری و زمین سوخته را بالای این مردم بلاکشیده در یکاوانگ، بامیان، مزار شریف و دره صوف تکرار و آثار تاریخی بودا را تخریب کردند. ولی با اشغال کابل توسط طالبان مقاومت علیه این حکومت جنایت کار در شمال و مناطق هزاره نشین کشور تداوم پیدا کرد. و این نیروها، جبهه اتحاد شمال راتشکیل و پایتخت را از کابل به شهرهای مزار شریف، تالقان و بدخشان انتقال دادند.

از طرف نیروهای مقاومت مردم هزاره شخصیت های زیر در کابینه آقائی ربانی در شهر مزارشریف حضور یافته بودند:

- حاجی محمد محقق سال ۱۳۷۶ شمسی، وزیر داخله

- بلاغی غزنی سال ۱۳۷۶ شمسی، وزیر تجارت

- جنرال سخی ظفیری سال ۱۳۷۶ شمسی، معین وزارت داخله

- جنرال نادر علی سال ۱۳۷۵ - ۱۳۷۶ شمسی، قوماندان امنیه ولایت بلخ

- جنرال غلام حسین فنا سال ۱۳۷۲ - ۱۳۷۵ شمسی، قوماندان امنیه ولایت بلخ

- مرحوم شیخ ذکی فولادی سال ۱۳۷۶ شمسی، والی بامیان

- محمد علیار سال ۱۳۷۱ شمسی، والی بامیان

در کابینه آقائی ربانی در شهر تالقان شخصیت های زیر حضور یافته بودند:

- محمد ناطقی سال ۱۳۷۸-۱۳۷۹ شمسی، وزیر تجارت

- انجینر ساعی سال ۱۳۷۳ شمسی، وزیر فواید عامه

همزمان با سقوط شهر کابل از دست رژیم طالبان و در جریان تدویر کنفرانس شهر بن آقای ربانی بدون توافق جانبین، آقائی حاجی محمد محقق یکی از شخصیت های کلیدی اتحاد شمال در زمان مقاومت و یکی از فاتحان اصلی شهر مزار شریف قبل از نابودی رژیم طالبان از مقام وزارت داخله سبکدوش و یونس قانونی وزیر داخله تعیین شد. که مایه تعجب مردم هزاره گردید.

بر اساس فیصله کنفرانس شهر بن آلمان در ترکیب کابینه دولت های موقت انتقالی و دیگر مقامات دولتی شخصیت های ذیل حضور پیدا کرده بودند که از عده ای از آنان در دوره دولتهای موقت و انتقالی نام گرفته میشوند:

- حاجی محمد محقق سال ۱۳۸۰ شمسی، معاون رئیس در دولت موقت و انتقالی و وزیر پلان

- سیما سمر سال ۱۳۸۰ شمسی، معاون رئیس دولت موقت و وزیر امور زنان

- رمضان بشر دوست سال ۱۳۸۲ شمسی، وزیر پلان

- محمد سرور دانش سال ۱۳۸۲-۱۳۸۵ شمسی، وزیر عدلیه

- حبیبه سرابی سال ۱۳۸۱-۱۳۸۴ شمسی وزیر امور زنان

- قربانعلی عرفانی سال ۱۳۸۲-۱۳۸۴ شمسی، وزیر مشاور در امور دینی

- حاجی سلیمان یاری سال ۱۳۸۰-۱۳۸۵ وزیر مشاور و رئیس شورای هزاره

- محمد شریف سال ۱۳۸۱-۱۳۸۵ شمسی، معین وزارت زراعت و مالداري

- جنرال علی اکبر قاسمی سال ۱۳۸۱-۱۳۸۳ شمسی، قوماندان فرقه ۱۴ غزنی

- محمد علیار سال ۱۳۸۰-۱۳۸۴ شمسی والی بامیان

- بازمحمد جوهری سال ۱۳۸۲ شمسی، معاون وزیر دفاع ملی

- محمد سرور دانش سال ۱۳۸۲ شمسی، والی دایکندی

- محمد نور اکبری سال ۱۳۸۳ شمسی والی دایکندی

آقای کرزی درباره مشارکت ملی تنها شعار میدهد ولی عمل ندارد چون کادریهای تحصیل کرده ای مردم هزاره در بخش های گوناگون از ادارات دولتی سبکدوش میگردد و به بهانه های مختلف مورد تبعیض قرار داده میشوند. عدم حضور افراد تحصیل کرده ای هزاره در موسیسات فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی باعث ایجاد ذهنیت تبعیض آمیز علیه مردم هزاره را فراهم میسازد که بطور نمونه میتوان

غایله ای تحریک آمیز فلم کابل ایکسپریس را تذکر داد. چون نبود کادرهای هنری مردم هزاره در اداره افغان فلم میتواند یگانه دلیل آن بوده باشد. از چندین دهه اخیر بدین طرف کدام احصائیه دقیق و قابل اعتماد نفوس در کشور از طریق منابع رسمی داخلی و موسسات جهانی صورت نگرفته است که بالای آن تکیه شود. افغانستان سرزمین و کشور اقلیت های قومی است زیرا هیچ یک از اقوام و ملیت ها به تنهایی خویش نمیتواند اکثریت داشته باشد. ولی بر اساس آمار سازمان ملل که مورد وفاق نسبی بسیاری از اقوام نیز قرار گرفته اند و نیز مبنای مشارکت اقوام در کنفرانس بن بوده است، که میزان نفوس افغانستان با تفکیک واحدهای قومی وجود دارد و صرف نظر از وقت آن، به موجب این آمار پستون ها ۳۳ در صد، تاجیک ها ۲۴ در صد، هزاره ها ۲۰ در صد، ازبک ها ۸ در صد و بقیه اقوام ۱۳ در صد محاسبه شده است. در این احصائیه مردم هزاره از لحاظ تعداد نفوس و کمیت اجتماعی در کشور بعد از پستونها و تاجیکها سومین ملیت در افغانستان میباشد که در توافقنامه کنفرانس بن نیز مطابق آن عمل شده است. روشنفکران و رجال سیاسی مردم هزاره بخوبی درک مینمایند که حضور سیاسی مردم هزاره در ترکیب دولت های متعدد چند قرن اخیر و بخصوص در دولت های معاصر و فعلی نظر به تناسب نفوس آن خیلی ها ناچیز بوده حتی نمیتوان با فیصدی محاسبه کرد.

مشارکت سیاسی جامعه محروم هزاره در لایه های قدرت، بدون پشتوانه تشکیلات منضبط ملی و سیاسی و همبستگی و تفاهم میان این مردم میسر نمی گردد. به خصوص کشوری مانند افغانستان که سالهای متمادی با شیوه های خشن استبدادی اداره گردیده که اکنون هم استبداد در سیمای خشن تعصب، تبعیض، امتیاز خواهی، امتیاز گیری، افزون خواهی، انحصارگری به حیات خویش ادامه میدهد. به گونه مثال در همین پنج سال سعی حکومت آقای کرزی بر این بوده که جامعه هزاره از شرکت همه جانبه در حیات سیاسی افغانستان، انصراف داده شود و تمام فداکاری های مردم هزاره در زمانهای جهاد و مقاومت حضور هزاره ها در قدرت و حاکمیت هنوز هم خیلی ها کمرنگ بوده است و از لحاظ ترکیب قومی نادیده گرفته میشود. با وجود آنکه شعارهای پر از هیاهوی بازسازی و دموکراسی، ایجاد جامعه مدنی گوش ها را کر نموده است. مگر متأسفانه دولت کنونی در طی مدت پنج سال اخیر در زمینه بازسازی ولایات بامیان، دایکندی و دیگر مناطق هزاره نشین ولایات غور، وردک، غزنی و پروان کدام کار مؤثر و قابل لمس را در امور اقتصادی و اجتماعی این ساحات انجام نداده است و همچنان درباره تقرر کادرها و متخصصین مردم هزاره در وزارت های مهم و کلیدی کابینه در سطح وزیر، معاون وزیر، رؤسا و مسؤلین شعبات وزارت های قوای مسلح، وزارت خارجه، مانند رژیم های سابق درباره مردم هزاره برخورد بعمل میآید، با تقرر سه وزیر بی صلاحیت و تعیین معاون دوم رئیس جمهور بطور تشریفاتی و فاقد قدرت اجرائی، دردهای دیرینه برخورد تعصب آمیز دولت های قبیلوی را که نسبت به هزاره ها صورت گرفته و میگیرد نمیتواند تسکین و مداوا نماید.

ندادن سهم لازم و متناسب بر شعاع وجودی و تعداد نفوس مردم هزاره در همه سطوح از کابینه‌الی قدمه‌های دومی، وسطی و پائینی دولت کنونی خاطره‌ای همان زمان‌های سابق حکومت‌های خاندانی و قبیله‌ای را در ذهن هر فرد مردم هزاره تازه می‌سازد و به این باور می‌رسند که هنوز برای شهروند شدن هزاره‌ها در کشور راه طولانی و درازی در پیش رو قرار دارد و استبداد خشن قبیله‌ای چهره‌کره و زشت خویش را با سرسختی مانند گذشته به مردم هزاره نشان می‌دهد.

حضور رجال سیاسی هزاره در دوره‌ای دولت انتخابی که از عده‌ای از آنان نام گرفته میشود:

- محمد کریم خلیلی سال ۱۳۸۴ شمسی، معاون دوم رئیس جمهور افغانستان
- محمد ابراهیم عادل سال ۱۳۸۴ شمسی، وزیر معادن
- نعمت‌الله احسان جاوید سال ۱۳۸۵ شمسی، وزیر ترانسپورت
- سهراب علی صفری سال ۱۳۸۴ شمسی، وزیر فواید عامه
- عنایت‌الله قاسیمی سال ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ شمسی، وزیر ترانسپورت
- محمد یوسف واعظی سال ۱۳۸۵ شمسی، وزیر مشاور در امور دینی
- مبارز راشدی سال ۱۳۸۵ شمسی، معین وزارت فرهنگ و جوانان
- جنرال خدایداد سال ۱۳۸۴ شمسی، معین وزارت مبارزه با مواد مخدر
- سیما سمر سال ۱۳۸۳ شمسی، رئیس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان
- عبدالحق شفق سرپلی سال ۱۳۸۳ شمسی، والی سمنگان
- محد حسین فیاض سال ۱۳۸۴ شمسی، رئیس در اداره امور پارلمانی
- سعادت‌ی سال ۱۳۸۴ شمسی، رئیس در اداره امور پارلمانی
- صادق مدبیر سال ۱۳۸۳ شمسی، معاون رئیس اداره امور شورای وزیران ج.ا.ا
- حبیبه سرابی سال ۱۳۸۴ شمسی، والی بامیان
- غلام علی وحدت سال ۱۳۸۴ شمسی، قوماندان امنیه ولایت بامیان
- محمد ابراهیم اکبری سال ۱۳۸۱ - ۱۳۸۵ شمسی، معاون والی بامیان
- محمد امیر فولادی سال ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ شمسی، مشاور والی بامیان
- سلطانه‌لی ارزگانی سال ۱۳۸۵ شمسی، والی دایکندی
- حیدری سال ۱۳۸۳ - ۱۳۸۵ شمسی، سفیر در سوریه فعلاً بیکار
- محمد ناطقی سال ۱۳۸۳ شمسی، سفیر در لیبیا یگانه سفیر تبعیدی مردم هزاره است که به تعداد هفت تن از شهروندان کشور ما در لیبیا زیست دارند وی در آن جا مصروف کار اند که از مجموع تقریباً هفتاد پست سفارت‌های افغانستان مقیم در خارج صرف یک پست عاطل و بیکاره نصیب مردم هزاره شده است که این خود تبعیض حاکمیت کنونی را در برابر مردم هزاره نشان می‌دهد. برای مردم

هزاره این احساس پیدا شده است که هنوز دروازه های وزارت خارجه مانند سابق بروی مردم ما مسدود بوده و صرف شعار دموکراسی در حرف و تبلیغات مقامات دولتی به نمایش گذاشته میشود و بس. طوریکه محترم انجینر سخی ارزگانی نویسنده و صاحب نظر برجسته کشور در یکی از مقالات شان مینویسد که:- بالاخره در جریان پنج سال حاکمیت آقای حامد کرزی آن طوریکه انتظار میرفت که یک «ساختار» مشارکت ملی، دموکراتیک از شایسته ترین، مسؤل ترین، آزموده ترین و متعهد ترین نخبگان قومی مطابق با اراده و خواست همه مردم تشکیل میشد و یک رهبریت سازنده، آگاه، ملی و شایسته سالار را به وجود می آورد، متأسفانه چنین نشد. یعنی پیش شرط های ظهور «زعامت ملی» و «رهبریت فراقومی» بنابر نبود برنامه و استراتژی هدفمند مستقل ملی - دموکراتیک مساعد نگردید و جامعه بحران زده ما در «بستر» بحران دیگری لولیده است. چون هر دولتی که بر سر قدرت رسید نه تنها به وضع مردم هزاره حد اقل توجه نکردند بلکه بطور خاص فشار های زیادی را بر دهقانان هزاره وارد نمودند. از همین جهت است که مردم هزاره در فصل زمستان با قحطی غم انگیز، قهر طبیعت خشن کوهستانی و خشکسالی نیز مواجه هستند و بطور نمونه از عدم توجه دولت آقای کرزی در یکی از ولایات باستانی مناطق هزاره نشین کشور خبری را میخوانیم که حکایت کننده ناکار آمدی حکومت کنونی را نشان میدهد. تا کدام اندازه فقر و بیچارگی در این ساحه بیداد میکند که مایه نگرانی شدید جامعه ما میباشد. به خبر زیر آژانس خبری پژواک توجه نمائید:

۴ جدی طی سال جاری، بیش از ۴۴۲۰ خانواده به علت خشکسالی و نرسیدن کمکها از ولایت بامیان به ولایات کابل و هرات بیجا شده اند. حاجی عبدالمناف قانع رئیس امور مهاجرین ولایت بامیان با بیان این ارقام، به آژانس خبری پژواک گفت که خانواده های یاد شده، از ترس اینکه با آمدن زمستان سرد دچار مشکلات نشوند منازل شانرا ترک گفته و به شهرهای بزرگ کوچ کرده اند. رئیس امور مهاجرین بامیان افزود آماری که در بالا ذکر شد فقط از مرکز بامیان و ولسوالی های سیغان، کهمرد شیر و یکاولنگ است، اما ارقام بیجا شده گان ولسوالی های پنجاب و ورس وجود ندارد. به گفته قانع، امکان دارد تعداد نامعلوم مردم این دو ولسوالی از اینکه از مسیر ولایت میدان وردک به کابل راه دارند به کابل بیجا شده باشند، اما در ریاست مهاجرین بامیان، ثبت نمی باشند. رئیس امور مهاجرین بامیان میگوید که یکتعداد دیگر خانواده ها از ولسوالی ها به شهر بامیان آمده و به علت نبود جای، مغاره های اطراف مجسمه های مخروطی بودا را انتخاب کرده و در آنجا مسکن گزین شده اند. قانع افزود که تعداد مغاره نشینان تا چندی قبل، حدود سه صد خانواده میرسید اما حالا این تعداد به ۵۰۰ خانواده افزایش یافته است. به گفته وی، از این مغاره نشینان ۲۶۰ فامیل شدیداً آسیب پذیر اند و اگر به آنان کمک عاجل نرسد، یک فاجعه انسانی رونما خواهد شد. و در حال حاضر، هزارستان در مجموع

مناطق امن بوده به یقین مردم این منطقه از جامعه بین المللی تقاضا دارند تا سرزمین هزاره ها را، از بازسازی اقتصادی و اجتماعی بهره مند سازند.

دولتمداران افغانستان زمانی موفق به تحکیم پایه های یک «دولت مرکزی دموکراتیک» و نیرومند شده می توانند که ممثل اراده عادلانه، حقوق و دموکراتیک تمام اقوام و مردم در کلیه نهاد های مادی، اجتماعی و معنوی جامعه در کشور باشند. حاکمیت کنونی وقتی پیروز خواهد بود که با اتخاذ یک «استراتژی طراز نوین ملی- دموکراتیک»، اصلاحات دموکراتیک ساختاری دولت، برنامه سازی ملی و مشارکت ملی اقوام با شایسته سالاری لازم در تمام تار و پود نظام جامعه بوده که اعتماد مردم و جامعه جهانی را جهت بازسازی اساسی و آبادی افغانستان جلب خواهد نمود. دولتمردان کنونی و ائتلاف بین المللی زمانی پیروزی و افتخار را نصیب خواهند شد که مبتنی با خواست ها، اراده و آرمان های والای تمام اقوام و مردم افغانستان و با مقتضای عصر برای جامعه ما خدمات صادقانه، پیگیر و عملی را انجام دهند. در شرایط کنونی، تحقق توازن مشارکت ملی و حقوق عادلانه و قدرت دموکراتیک تمام اقوام کشور بر مبنای تناسب نفوس و شایستگی لازم در کلیه نهادهای مادی، اجتماعی و معنوی کاملاً واجب است؛ که از این جهت هم پیش شرط های «وحدت ملی»، «خود باوری ملی»، «رشد نهادهای مادی- معنوی» و هسته گیری تکامل «هویت ملی راستین» خلق و نهادینه خواهد گردید. وقتی که تمام مردم از توزیع عادلانه ثروت ملی، سهم گیری مساویانه و خردمندانه در همه هسته های سیاسی- اجتماعی به طور انسانی، ملی، عقلانی و دموکراتیک مستفید گردند؛ در اینجاست که مردم با تمام عشق و توانایی خویش از دولت حمایت خواهند نمود و برای آبادی افغانستان جان نثاری خواهند کرد.

### نتیجه گیری

در تاریخ دونیم قرن اخیر افغانستان رجال سیاسی مردم هزاره در کنار دولتمردان سائیر اقوام و ملیت های کشور برای استحکام دولت ها، سهم و نقش عمده و اساسی را ایفاء نموده است که در اسناد تاریخی به آن اشاره شده اند و همچنان مردم هزاره در این دوره ها زیر تبعیض و استبداد قومی و مذهبی رژیمهای استبدادی قرار گرفته و در این راه قربانی های فراوانی را تقدیم جامعه استبداد زده افغانستان نموده اند. منظور از تذکر فهرست شخصیت های دولتی مردم هزاره در طی مدت دونیم قرن اخیر آنست که این دولت ها با وجود داشتن تشکیلات طویل و عریض دولتی که بعضاً پرسونل ملکی و نظامی آن به بیش از نیم میلیون نفر میرسیدند و با مردم هزاره در این زمینه بحیث شهروندان درجه دوم برخورد می کردند و کدام جایگاه و مقامی در ادارات دولتی برای هزاره ها وجود نداشت. مردم هزاره اجازه تقرر در ادارات نظامی استخبارات وزارت خارجه و در مقامات عالی دیگر ادارات را نیز



نداشتند و جوانان هزاره از تحصیل در موسیسات تحصیلی نظامی و پولیس و رفتن به بورسیه های خارجی محروم بودند که متأسفانه هنوز هم این ذهنیت نزد عده ای از مقامات دولتی کنونی در مورد مردم هزاره موجود است. بودن چنین ذهنیت در دولت مغایرت کامل با احکام قانون اساسی و تفاهم ملی میان اقوام کشور قرارداد.

با تولید قدرتمندانه مناسبات سیاسی گذشته و ساخت قومی یافتن قدرت سیاسی و حتی القاء آن به مثابه یگانه شکل مشروع اعمال قدرت، همین اینک قدرت سیاسی را به یک واقعیت مذموم و عذاب آور تبدیل کرده است که از دید مخالفان آن باید بلادرنگ نابود شود به هر حال، تجربه پنجسال گذشته اثبات کرده است که قدرت سیاسی در افغانستان آن قدرها به مناسبات قومی آغشته است که به این سادگی ها، حتی با آب انتخابات نیز، تطهیر شدنی نیست و شکاف میان واقعیت عینی و روایت رسمی به مراتب بیشتر از آن است که فکر کنیم و اینک پرسشی که از وراء این قیل و قال های بسیار باز هم برتری خواهی قومی خود را با صلابت تمام به رخ می کشد، ولی عقل سلیم حکم میکند تا آنگاه که از دایره افکار منحنی قبیلوی بیرون نیاییم و مسئله تفوق و برتری یک قوم را بر قومی دیگر و اقوام دیگر کنار نگذاریم، و مشت فتنه انگیزان را باز نکنیم، روی خوشی نخواهیم دید. آنچه در این مضمون از گذشته های دردناک یاد شده فقط یک تذکر تاریخی بوده است. مسئولیت آن متوجه دست اندرکاران همان زمان میباشد. باید گذشته را به تاریخ سپرد و تجارب منفی که بر مشارکت ملی و تفاهم میان اقوام کشور صدمه میرساند باید تکرار نگردد. چون منطق سیاسی امروز عمیقتر و راسختر از منطق سیاسی دیروز است و سیاست نسلهای کنونی جدیدتر از سیاست نسل های دیروز، خواست های سیاسی امروز صریحتر و عقلائیتر از خواستهای سیاسی دیروز و تجربه سیاسی امروز و پخته تر و کاملتر از تجربه سیاسی دیروز است. به امید آنروزیکه این ذهنیت های منفی از جامعه و دولت زدوده شده و جای آنها فضای اخوت و برابری ملی بگیرد و کشور ما گام های استواری را بسوی ترقی، تعالی صلح و ثبات بردارد.

### رویکردها:

- یادداشت‌های درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر حسین نایل، بهار سال ۱۳۷۹ شمسی
- کتاب چه باید کرد؟ نوشته دای فولادی، اول جوزای سال ۱۳۸۴ شمسی، چاپ کابل
- سایت آژانس خبری پژواک، ۴ جدی سال ۱۳۸۵ شمسی
- سایت وزین آریانی مقاله درباره ارزشمندی تعادل در باور های اعتقادی بقلم نو اندیش ماه قوس سال ۱۳۸۵ شمسی
- سایت خبرگزاری آژانس باخت
- سایت وزین آریانی مقاله زیر عنوان صلاحیت نخبگان مردم کشور و به ویژه هزاره ها در ادارات دولتی نویسنده انجینر سخی ارزگانی ۲۱ ماه جنوری سال ۲۰۰۷ میلادی

## ساختار قومی و نهادهای سیاسی - اجتماعی مردم هزاره

افغانستان شوربست كه اقوام و قبایل مختلف در آن زندگی مینمایند و هر کدام آنان دارای هویت تاریخی و فرهنگ غنی مختص به خود میباشند و دین در افغانستان، آمیخته با مجموعه ای از سنت های تاریخی و هنجارهای قومی است كه برخی از این سنت ها و هنجارها ریشه در ادیان پیش از اسلام دارند. سنت ها و هنجارهای رفتاری در بستر زمان همواره در معرض تحول و دگرگونی قرار دارند. در تاریخ افغانستان، به حوادث و رخدادهای فراوانی میتوان اشاره كرد كه در نقاب دین تقدیس گردیده اند. بطور مثال؛ امیرعبدالرحمن خان، بیشتر از شصت و دو فیصد جمعیت آن روز هزاره ها را قتل عام كرد و بسیاری را هم به اسارت و برده گی كشانید. در چندین شهر افغانستان از جمله كابل و قندهار، بازارهای مخصوصی برده فروشی ایجاد گردیده بود كه در آن هزاره های اسیر شده، بفروش رسانیده میشد. اما برای حاكمیت و شركا آن قتل و نابودی هزاره ها جزء فرایض اسلامی محسوب می گردید. زیرا جمعی كثیری از نقاب داران دینی، قتل عام و اسارت هزاره ها را جهاد در راه خدا اعلان كرده بودند اما پیامد این جهاد مقدس، مصیبت های تلخی بود كه هنوز هم سایه سنگین آن از سرنوشت این مردم دامن برنچیده است. در تداوم جنگ سرد، دین به عنوان یک ابزار موثر در خدمت منافع غربی ها عمل كرد. تداوم جنگ در افغانستان و تقدیس آن با امکانات غربی ها، از طریق کشورهای اسلامی، سبب گردید كه هزاران مسلمان رادیکال از سراسر جهان در این نبرد مقدس سهیم گردند. ولی در این زمان بر اساس اهداف غرض آلود ممالك همجوار و تعصب قومی و مذهبی، احزاب اسلامی مردم هزاره از كمك کشورهای غربی محروم ساخته شده بود و گروه های اسلامی مردم هزاره با دست خالی و پاهای برهنه و بدون دریافت كمكهای بیرونی به جهاد شان ادامه دادند. در افغانستان بسیاری از مصیبت های سنگین و رخدادهای خونین زیر نام باورهای دینی شكل گرفته و با احكام دینی تجویز و تقدیس گردیده اند. باورهای دینی توجیه گر سیاه بختی های مردم ما قرار گرفته است.

مهمترین اهمیت سنت در تشكیل هویت افراد یک ملت است. سنت ها به عنوان مجموعه ای از پندار ها، باور ها و الگوهای رفتاری كه از گذشته به مارسیده اند. برخی مواد نمادین را برای شكل گیری هویت، هم در سطح فردی و هم در سطح جمعی فراهم می آورند. فرآیند شكل گیری هویت از هیچ نمیتواند آغاز شود این فرایند همواره بر مجموعه ای از مواد نمادین از پیش موجود كه در بطن سنت جا دارند و زیر ساخت هویت را تشكیل می دهند، بنا شده است. هویت در اینجا بمعنی خود شناسی و یا خود آگاهی بوده و عبارت از مجموعه خصوصیات (نژادی، قومی، مذهبی، زبانی، فرهنگی، جنسی وغیره) و ویژگیهایی است كه بواسطه آن یک فرد ویا یک گروه بر بنیاد آن تعریف ویا تفریق می شود.

با وجودیکه بسیاری از هویتها نشانه جوهر افراد ویا گروهها نبوده و ماهیتاً هیچگونه ارزشی مثبت ویا منفی ندارند. اما در بسیاری از موارد، برخی از هویتها بنیاد شخصیت، معرفت و افتخار تعداد زیادی از افراد و گروه ها را تشکیل میدهد. افغانستان کنونی در بخشی از جایگاه خراسان قدیم موقعیت دارد. اقوام باشنده همانهایی اند که بوده اند. حالا شاید برخی طوایف با سپاه و لشکر مهاجمان خارجی آمده باشند و اکنون جزء اقوام این سرزمین خوانده میشوند. اما این بحث مربوط تاریخ است. در حوزه ای تاریخ معاصر و آنچه در این دوران واقع شده است ما آن را یادآوری میکنیم و خوشبختانه اکنون امکان آن میسر گردیده که همه اقوام افغانستان خود را بر اساس شعاع وجودی خویش برای احراز مقام اجتماعی به نمایش بگذارند. اما درباره مردم هزاره از طرف رژیم های استبدادی تلاش صورت گرفته اند تا هویت تاریخی و فرهنگی آنها در پرده ابهام و تاریکی قرارداد شده و با این مردم برخورد همراه با تبعیض و تعصب برای مدت چندین قرن بعمل آمده و به صفت شهروندان درجه دوم با ایشان برخورد شده اند. بی مورد نخواهد بود که برگوشه از زوایای تاریخ و نامکشف هویت ساختار قومی و اتنیکی مردم هزاره ای کشورمان روشنی انداخته شود: در گذشته های دور هزارستان کنونی، بنام های زیر یاد شده است: به گفته (بلیو) غرمارث که این نام در کتاب مقدس نیز آمده است، به قول مرحوم غبار نویسنده افغانستان در مسیر تاریخ: قریب (۵۰۰۰) سال پیش از هزارستان بنام (ستاگیدیا) نام برده شده است. شاهان هزارستان قبل از اسلام بنام های شیران بامیان از اولاده کوشانی و یفتلی در این ساحه حکومت میراندند.

محترم داکتر جلال الدین صدیقی دانشمند معروف کشور درباره بامیان و آثار باستانی آن مینویسد که: - بودای بامیان تنها میراث گرانبقدر مردمان آریانای کهن، خراسان اسلامی و افغانستان کنونی و بخصوص مردم و سرزمین هزارستان نبوده بلکه جزء از تمدن تمام بشریت بشمار میرود که مجسمه ها و تصاویریکه از عهد بودائی باقی مانده است، معمولاً در هر منطقه که ساخته شده است، باز تاب دهنده همان گروه اتنیکی بوده اند که در آن محل زیست داشته است و از اینرو چنین بر میآید که هیكل های بودائی و تصاویر دیواری واقع در بامیان هم به اتنیک های مردم هزاره شباهت کامل به هم میرساند.

اغلب محققین و دانشمندان داخلی و خارجی درباره ساختار قومی مردم هزاره به این نتیجه رسیده اند که: - هزاره ها یکی از قدیمی ترین ساکنان افغانستان است که آمیزه ای از نژاد ها و گروه های مختلف قومی ترک و مغل به شمار می آیند و ساختار قبیلوی و زبانی هزاره ها تا حد زیادی از همه این مردمان گوناگون تأثیر پذیرفته است. نیاکان هزاره ها احتمالاً به ساکنان ترک آسیای میانه و شرقی که بیش از ۲۳۰۰ سال پیش از شمال و جنوب هندوکش به ناحیه موسوم به هزارستان کنونی مهاجرت کرده بودند، باز میگردد. آنان از جنوب آمده بودند تا آئین بودائی را گسترش دهند و در

مسیر شان تا شمال هند را فتح کردند. راهبان بودائی که بودیسم را به ارمنان آوردند، آنچنانکه از ایشیا دست ساز پیدا شده، در دره بامیان میتوان دریافت که امکان دارد آنان از نیپال، تبت و جنوب چین آمده بودند. زبان ترکی با لهجه ها و گویش های فراوان آن احتمالاً از زمان های قبل از میلاد بطور وسیع در بامیان صحبت می شده است. هزارستان در زمان های بسیار قدیم که به ۲۳۰۰ سال قبل باز میگردد، احتمالاً به نام های مختلف یاد می شده است که اولین آنها بربرستان و بعداً غرجستان و هزارستان یاد شده است.

دوره بربرستان از ۳۰۰ قبل از میلاد تا ۷۲۴ میلادی تقریباً سرزمینی را در بر میگیرد که در دوران قبل از اسلام و احتمالاً در دوره ماقبل تاریخی به بربرستان موسوم بود. دره بامیان مسیر اصلی کاروان های عظیمی بود که کالا های با ارزش تجارتي را میان بلخ و تمام مناطق اطراف آن مبادله می کردند. این موقعیت بامیان را شهر ثروتمند و پر رونق ساخت که در حدود سال های ۲۰۰ ق. م. به اوج خود رسیده بود. مرحوم غبار در این باره می نویسد: «استفاده از طلا برای پوشش مجسمه های بودا در بامیان توسط زایران چینی در سال ۶۳۲ م. گزارش شده است».

دوره خراسان از سال ۷۲۴ تا ۱۸۹۰ میلادی، این دوره که حدود ۱۲ قرن طول کشید، در دو مرحله میتواند مورد مطالعه قرار گیرد. دوره ماقبل مغول از سال های ۷۲۴ تا ۱۲۰۰ میلادی که طی آن ساکنان بربرستان به اسلام گرویدند. طی این زمان اسلامی و فارسی شدن غرجستان فرایندی طولانی بود که حدود پنج قرن به درازا کشید. در زمان سلطان حسین بایقرا - امیر ذوالنون ارغون از طایفه ارغون از مغلان ایلخانی ایل ترخان اولین حاکم و امیر سلسله امرای ارغونیه در هزاره جات بود؛ وی توانست که قلمرو خود را تا کابل قندهار سند و فراه توسعه دهد.

**مرحله دوم** دوره بعد از مغول بود که بین سال های ۱۲۰۰ تا ۱۸۹۰ م طول کشید و یکی از بی ثبات ترین دوره ها برای هزاره ها بشمار میآید. این دوره هفت قرن را در برمی گیرد. در این دوره بامیان مرکز هزارستان در اثر حملات بی امان مغول ها و بعد از آن تیموری ها کاملاً نابود شد و هرگز نتوانست شکوه گذشته را باز یابد.

**قوم شناسی** مانند دیگر جنبه های مطالعات هزاره ها حوزه جدیدی است که کمتر درباره آن تحقیق شده است. اغلب هزاره ها عقیده دارند که اکثریت اقوام هزاره زیر عنوان دای قرار میگیرند که دای بیانگر شکل ویژه ای از پیوند قوم شناختی است. دای که در لهجه هزاره گی به معنی توده ای علوفه ای زمستانی یا بوته ای سوخت و به عبارت دیگر چیزهای که جمع آوری و در کنار هم قرارداده شده است. **دای بشکل پیشوند** در اسمای دایزنگی، دایکندی، دایدهقان، دای چوپان، دای میرداد، دای ختای، دای میر کشه، دای کلان، دای میرک، دای قوزی، دای فولاد و دای زنییات اتصال یافته است.

۱. **قبیله دایزنگی** که شاخه های قومی آن در ولسوالی های پنجاب، ورس و یکاولنگ ولایت بامیان و ولسوالی لعل و سرجنگل ولایت غور بود وباش دارند، که شامل شاخه های لکه زائی، شاهی، تانی، زیور، ترغی، باتورک، ماموتو، شخه، زاید، یاری، پیر مزید، میر بچه، مقدم، پتره، بابه جی، خوردک زائی، قوم آبه، لاکو، بوبک، شدک، کره، انده، تکانه، قره قول، دغی وغیره میباشند.
۲. **قبیله دایکندی** که شاخه های قومی آن در مربوطات ولایت دایکندی بود وباش دارند. که شامل شاخه های خدیر، خودی، دوده، میرهزار، نیکه، پیکر، چاوش، عبدی، وسمه، پای بوغه، فیرستان، سونه، مامکه، ترموش، خوشک، مادی وغیره می باشند.
۳. **قبیله دای میرکشه** که شاخه های قومی آن در ولسوالی های جاغوری، جغتو، قره باغ، ناهور، خواجه عمری ولایت غزنی سکونت دارند که شامل شاخه های آته، ده مرده، هیچه، بابه، پاتو، مسکه، خوشه، کری، چهل باختو، قره، باغوچوری، ایزددری، شعله، علودال، کمرک، بهبود، قطعیت، شاهو، محمد خواجه، الیاس، اکنه، شیر زایده، باریک وغیره می شوند.
۴. **قبیله دای فولاد** که شاخه های قومی آن در ولسوالی های مالستان و اجرستان ولایت غزنی و ولسوالی کجران ولایت دایکندی زیست دارند که شامل شاخه های میر هزار، گنجی، قورمه، خوشکه، غوله، میکه، گدای، مکنک، پشی، ایچه، میرآدینه، داله، موریتی، دایه، باسی، دای بکره، بریکی، شیرداغ، خوردک زایده، ملکی وغیره می باشند.
۵. **قبیله دای کلان** که شاخه های قومی آن در ولسوالی های سرخ پارسا و شیخعلی ولایت پروان و ولسوالی های تاله و برفک و دهنه غوری ولایت بغلان و ولسوالی دره هزاره ای ولایت پنجشیر سکونت دارند و شامل شاخه های، نیمان، کرم علی، قره لوغ، میرکه، توچی، مقصود، بهلول، بابا علی، لیج قول خول، آش خوجه، علیجم، قغی، بهبود، لرخوی، گری، نیکپی، چهل غوری، ده مرده، دایمیرک، شخه، خدیر، الله داد، شیرک، دولت خوانی، علی خوانی، قوتندر، رحمن قلی، ابدال، بابه تول، مخفی، فرینجل، منصور بیگ، پاینده، زی عطا وغیره میشوند.
۶. **قبیله دای دهقان** که شاخه های قومی آن در ولسوالی های حصه اول و مرکز بهسود ولایت وردک و ولسوالی ناور ولایت غزنی سکونت دارند. که شامل شاخه های، بهبود، راموز، میر بچه، شیرداد، تیزک، آب پای، نوری، میرشادی، قیتستان، مومرک، میزه، قره قول، درویشان، جمبود، مرک، یرک چولی، بابه که، دولت قولی، موشله، برغسان، قولخویش، جرغی، برجگی، الیق، دولتمراد، خوردی، درویش علی، خان بیان، خان بهادر وغیره میباشند.
۷. **قبیله دای میرداد** که شاخه های قومی آن در ولسوالی دای میرداد ولایت وردک و ولسوالی قره باغ ولایت غزنی زیست می نمایند، که شامل شاخه های، دامرده، دوله شه، اومرده، علودال، مقصود،

حیات، پشکر، قلندری، فخری، درنمان، نرخ، جمبوغه، مومک، سلابمو، چنکه، توله خشه و غیره میشوند.

۸. **قبیله دای قوزی** که شاخه های قومی آن در ولسوالی های شیبر، کهمرد و سیغان ولایت بامیان و قراء مرکزی آن ولایت سکونت دارند، که شامل شاخه های درنمان، غندک، خیده، شیخه، جلمیش، عادل، شاک، کشی، شاه قدم، ایام، عراق، ماموت، جولاء، رشک، بدل، قوچنغی، کودی، جمع علی، خواجه علی، غلام علی و غیره میباشند.

۹. **قبیله دای چوپان** که شاخه های قومی آن در ولسوالی شهرستان و مرکز ولایت دایکندی ولسوالی اجرستان ولایت غزنی، ولسوالی خاص ارزگان ولایت ارزگان و ولسوالی دای چوپان ولایت زابل زیست دارند، که شامل شاخه های، گولکه، میره مور، لرگر، برگر، باسی، دای بکره، بریکی، دایه، زاولی، سیدان، شالی، باغوچار، کالو، سیوک، میانه تاغ، بری، زین، خلج، سیاه بغل و غیره میباشند.

۱۰. **قبیله دای میرک** که شاخه های قومی آن بصورت پراکنده در ولسوالی های مرکز و حصه اول بهسود ولایت وردک و ولسوالی دهن غوری ولایت بغلان سکونت دارند و یکی از قبایل کوچک مردم هزاره است.

۱۱. **قبیله دای ختای** که شاخه های قومی آن بشکل پراکنده در ولسوالی های گیزاب و کجران ولایت دایکندی و ولسوالی خاص ارزگان ولایت ارزگان زندگی مینمایند و این قبیله به مرور زمان در داخل شاخه های قومی دیگر ادغام گردیده است.

**قبیله دای زبنیات** که شاخه های قومی آن در ولسوالی های مرکز بهسود ولایت وردک، ولسوالی قره باغ ولایت غزنی، ولسوالی دهن غوری ولایت بغلان زیست دارند، که به مرور زمان در میان دیگر شاخه های قومی جذب شده و کدام شاخه قومی جدا گانه از خود ندارد.

**نوت:** قسمتی از این قبایل دوازده گانه مناطق هزاره نشین کشور در زمان رژیم مستبد امیر عبدالرحمن خان از زادگاه اصلی شان در ولسوالی ها و محلات شمال و شمال شرق و شمال غرب کشور وادار به کوچ اجباری شده است که ذیلاً از مناطق مسکونی شان نام برده میشود:

ولسوالی خان آباد و علی آباد ولایت قندوز، ولسوالی های خنجان، اندراب، نهرین شهر پلخمری ولایت بغلان، ولسوالی دره هزاره ولایت پنجشیر، ولسوالی های پسابند، تیوره و تولک ولایت غور و مرکز ولایت بادغیس، ولسوالی های چمتال، بلخ، شولگر، چارکنت، دولت آباد، نهر شاهی ولایت بلخ، ولسوالیهای دره صوف، روی دوآب، تاله برفک و قریه جات پشت بند ولایت سمنگان، ولسوالی های، سنگ چارک، بلخاب، کوهستانات ولایت سرپل و مرکز آن ولایت، ولسوالیهای کشم و درواز ولایت

بدخشان، ولسوالی خوشی ولایت لوگر. شهرهای کابل، مزار شریف، هرات، پلخمري، قندوز، قندهار، تالقان، لشکر گاه، غزنی. قبایل دوازده گانه مردم هزاره در این ولسوالی ها و شهر ها، مراکز ولایات فوق الذکر با تفاوت فیصدی ها زیست دارند.

### نهاد های سیاسی، دولتی و اجتماعی مردم هزاره در چند قرن اخیر

سلسله امرای ارغونیه اولین حکومت مستقل مردم هزاره - همزمان با دوره ای سلطان حسین بایقرا است و امیر ذوالنون ارغون از طایفه ارغون از مغلان ایلخانی ایل ترخان اولین حاکم و امیر سلسله امرای ارغونیه در هزارستان بود. آنها توانست قلمرو خود را تا کابل، قندهار، سند و فراه توسعه دهد. امرای ارغونیه مردمان دادگر، دانش پرور، هنر دوست بودند و مجموعاً از سال ۸۸۴ الی ۹۶۴ هجری قریب به هشتاد سال با سیاست و فراست حکومت کردند. امرای ارغونیه از جمله نیکان مردم هزاره بوده است که در هزاره جات حکومت مستقل و دارای قلمرو وسیع را تشکیل و با درایت کامل اداره مینمودند.

از زمان حکومت احمد شاه ابدالی تا امارت عبدالرحمن، هزارستان، سرزمین نسبتاً خود مختار بود و توسط خوانین محلی هزاره به صورت پراکنده اداره میشد. میریزدان بخش بهسودی تلاش کرد تا هزارستان را تحت اداره و رهبری واحد سیاسی بیاورد. او در این راه گام های مهم و اساسی را برداشت. بسیاری از خوانین بهسود، بامیان و دایزنگی را به نحوی مطیع و هماهنگ ساخت، از دخالت های شیعیان غیر هزاره کابل، که در واقع عوامل حکومت کابل در میان هزاره ها بودند، جلوگیری کرد، برای بازرسی کاروان های تجاری جنوب، شمال و نیز هیأت ها و افراد اعزام حکومت کابل، در «کوتل اونی»، مرز شرقی هزارستان، برج های مراقبت ایجاد نمود و تصمیم گرفت مالیات هزارستان را خود جمع آوری کند. پیشرفت های میر بهسود که برای هزاره ها شکل گیری حکومت واحد و مقتدر هزاره گی را نوید می داد، برای حکومت کابل، زنگ خطر ظهور یک رقیب سیاسی را به صدا در آورد. در غرب پایتخت حکومت امیر دوست محمد خان، در دل دره های سرسبز هزارستان، رهبری دلیر، خردمند، مقتدر و مردمی ظهور کرده بود که امیر کابل نمی توانست بدون توافق و همکاری او مأمورینش را به هزارستان بفرستد. امیر دوست محمد خان، خطر را به موقع درک کرد و عزم را برای

نابودی رقیب، جزم نمود. سرانجام تلاشها و توطئه های امیر کابل به نتیجه رسید. با شهادت میریزدان بخش، پروژه سیاسی او نیز ناتمام ماند و هزارستان دوباره به کام پراکنده گی و نا بسامانی سیاسی رفت.

**محمد عظیم بیگ سه پای** کوشش کرد تا قیام برعلیه امیر عبدالرحمن خان تمام هزارستان را در بر گیرد. بنا به دعوت محمد عظیم بیگ، یک اجلاس عمومی و یا جرگه عمومی میران هزاره در منطقه اوقول شهرستان تشکیل یافت و همه با یکدیگر تصمیم مهمی مبنی بر اعلام جنگ علیه امیر کابل را صادر کردند و در آخر تمام آنها در پشت قرآنکریم امضاء کردند و یا مهر خود را به یادگار گذاشتند. قیام مردم هزاره دارای شکل سیاسی بود. بعد از اعلان قیام علیه امیر کابل آتش قیام شعله ورتر گشت و قیام نیروی تازه ای بخود گرفت. قیام تمام هزارستان را فرا گرفت و حتی مامورین هزاره گی در دربار کابل و عساکر هزاره که درمیان قوای امیر بودند، راه هزارستان را در پیش گرفته و به قیام کننده گان پیوستند. قیام در ماه اپریل سال ۱۸۹۲ میلادی از مناطق اشغال شده آغاز شد و تمام مراکز دولتی را تسخیر نمودند. مردم میمنه و حتی والی محمد شریف خان، ساکنین کابل، کوهستان، فیروزکوهی ها و جمشیدی ها نیز به حمایت از قیام کننده گان برخاستند.

در نیمه سال ۱۳۶۴ شمسی **شورای مرکزی مردم هزاره** در شهر کابل تأسیس و مجله غرچستان ارگان مرکزی آن با بیش از بیست جلد کتب و رساله همراه با صدها مقاله درباره مردم هزاره منتشر گردید و در ماه سنبله سال ۱۳۶۶ شمسی **جرگه سراسری ملیت هزاره**، از هفت هزار قریه، ۶۲ واحد اداری محلی و شهری و هفده ولایت که مردم هزاره با فیصدی های مختلف در آن زیست دارند به اشتراک بیش از یک هزار نفر در شهر کابل برگزار شد. این جرگه درباره تأمین صلح و ثبات و مشارکت دادن بیشتر مردم هزاره در دولت وقت و تأسیس پنج ولایت جدید در مناطق هزاره نشین و ایجاد خود مختاری محلی برای هزارستان فیصله های را صادر کردند. در ماه دلو همین سال طبق فیصله جرگه مذکور ولایت سرپل به صفت اولین ولایت هزاره نشین در شمال کشور تأسیس شد. ولی بنابر تداوم جنگ، سایر ولایات پیشنهادی مناطق هزاره نشین و اعلان خود مختاری محلی هزارستان تحقق نیافت. اما در این دوره حضور سیاسی مردم هزاره از لحاظ ترکیب و تناسب قومی در تمام بدنه ها از رده های پائین تا مقامات بالائی دولتی در ساحت ملکی و نظامی در حکومت مرکزی بدون تبعیض تا حد معینی میسر و فراهم گردید و حضور مردم هزاره در این دولت ها پر رنگتر از رژیم های گذشته بوده است.

**اوایل سال ۱۳۵۸ شمسی، با شروع جهاد علیه رژیم وقت، روحانیون، روشنفکران و متنفذین محلی مناطق هزاره نشین کشور شورای را متشکل از گروه ها و احزاب گوناگون مردم هزاره بنام**



شورای اتفاق اسلامی افغانستان تأسیس کردند و مرکز این شورا ولسوالی ورس ولایت بامیان را تعیین نمودند. شورای اتفاق اسلامی با تعیین کارمندان و مسئولین امور در محلات آزاد شده از زیر تسلط دولت وقت ساختار حکومت مستقل هزارستان را بوجود آورد و بعد از سقوط تمام مناطق هزاره نشین از زیر کنترل دولت اداره همه مناطق هزارستان از طرف شورای اتفاق اسلامی صورت می‌گرفت بعد از طی مدت سال‌های طولانی این اولین باری بود که مردم هزاره حکومت مستقل خود را بوجود آوردند و بوسیله نماینده گان خود مردم هزاره اداره و رهبری می‌گردید.

**ولایت بامیان در زمان جهاد و مقاومت** مورد توجه احزاب اسلامی مردم هزاره قرار گرفت که در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی در ولسوالی ورس **شورای اتفاق اسلامی** بوسیله احزاب اسلامی مردم هزاره و روشنفکران، متنفذین و روحانیون محل تأسیس شد ولی بعد از چهار سال شورای اتفاق از هم پاشید. اما سازمان نصر اسلامی، پاسداران انقلاب اسلامی، حرکت اسلامی، نهضت اسلامی، جبهه متحد اسلامی، نیروی اسلامی، شورای اتفاق اسلامی و دعوت اسلامی به فعالیت سیاسی ایشان در مناطق هزاره نشین کشور ادامه دادند که این **احزاب بنام احزاب هشتگانه** نیز یاد میشدند و عمدتاً دفاتر آن‌ها در کشور ایران قرار داشتند. در نیمه سال ۱۳۶۸ هجری و شمسی اولین کنگره حزب وحدت اسلامی را در شهر بامیان برگزار نمودند و در این کنگره میثاق وحدت را امضا، اعضای رهبری و دبیر کل حزب را انتخاب کردند و از این تاریخ به بعد احزاب اسلامی مردم هزاره بنام **حزب وحدت اسلامی افغانستان** یاد گردید که بعد از پیروزی مجاهدین دفتر مرکزی حزب از بامیان به کابل انتقال یافت و در کابل جنگ‌های میان تنظیمی خونین درباره تقسیم قدرت در گرفت با آمدن گروه همراهمان شان از طرف گروه طالبان به شهادت رسانیده شدند. شهادت بابه مزاری جامعه هزاره را تکان داد. مقاومت غرب کابل شکست خورد. هزاره‌ها در پایان یک صد سالگی مقاومت خویش بزرگ‌ترین رهبر تاریخ معاصر شان را از دست دادند. اما مزاری با خون سرخش عدالت را به گستردگی وطنش به یادها داد و در زندگی اش از حق هر شهروند وطنش گفت و با شهادتش درستی این باور خویش را ثبت تاریخ کرد.

اصطلاح مناطق مرکزی در ابتدا توسط یکی از رهبران متعصب احزاب پشاور نشین برای مناطق هزاره نشین به کار گرفته شد و دیگران هم آگاهانه یا ناخود آگاه، آن را به کار برده و تا حدودی جا انداختند. چراکه در پشت پرده این اصطلاح، حذف هویت قومی و سیاسی هزاره‌ها خوابیده است. بناءً بهتر از همه همان اصطلاح هزارستان است که انتظار میرود اقوام محترم دیگر نیز آن را به رسمیت بشناسند.

طرح تاکید بر هویت قومی و نژادی در کشور یک امر ضروری است و اولین گام برای رسیدن به هویت ملی است و انتظار می رود که قلم به دستان عزیز از وارد شدن به این وادی، هراس نداشته و با عفت کلام و صداقتمندی تمام زوایای مختلف آن را باز نمایند تا ما شاهد تحقق عدالت اجتماعی و سهم گیری هر یک از اقوام و نژادهای ساکن در کشور در قدرت بوده و همه با هم برای سر بلندی و اقتدار افغانستان پایدار و سرافراز باشیم.

**تأمین مشارکت ملی و تحقق تفاهم ملی میان اقوام و قبایل گوناگون افغانستان ضروری خواهد بود تا مطابق تصامیم جامعه جهانی اقدامات عملی تحقق پیدا کند. صرف با شعار و بیانیه های تبلیغاتی نمی توان مشارکت همه اقوام کشور را تأمین نمود. بطور نمونه به این تازه گیها فهرستی از کارمندان دولت از سوی اداره عمومی امور شورای وزیران تهیه و در اختیار کمیسیون اصلاحات عدلی و قضایی شورای ملی قرارداد شده است. این فهرست ترکیب قومی کارمندان دولت را نشان میدهد؛ در مجموع کارمندان بالاتر از رتبه ۳ دولت، ۵۲ درصد تاجیک، ۳۳ درصد پشتون، ۵ درصد هزاره و ۴ درصد ازبک و ۶ درصد دیگر اقوام، بمشاهده میرسد. همچنان چند فهرست جداگانه ای از بعضی ادارات دولتی، نیز در این اواخر نشر شده است: از ۴۲۰ نفر که در دفتر رئیس جمهور کار می کنند ۷۲ درصد تاجیک، ۱۴ درصد پشتون، ۴ درصد هزاره و ۰.۴ درصد ازبک هستند. در رفورم که دو ماه قبل در پست های مهم پولیس در وزارت داخله انجام شد و ۸۶ نفر/ پست شامل آن گردید، ۴۳ درصد تاجیک، ۳۸ درصد پشتون، ۸ درصد هزاره، ۳ درصد ازبک و ۷ درصد دیگر اقوام می باشد. در لیستی که از سوی وزارت خارجه چند ماه بعد تر از آغاز کار داکتر سپنتا، اعلام گردید، این گونه بود: از مجموع کارمندان، تاجیک: ۲۹۱ نفر، پشتون: ۱۹۲ نفر، سادات (عرب): ۷۳ نفر، هزاره: ۳۱ نفر، ازبک: ۱۹ نفر، ترکمن: ۵ نفر، قزلباش: ۴ نفر، پشه یی: ۲ نفر، ایماق: ۲ نفر، نورستانی: ۲ نفر، مجددی: ۲ نفر، بلوچ ۱ نفر. بدین ترتیب چندی قبل آقای کرزی کمیسیونی را به منظور مشوره دهی به وی در مورد تقرر مقام های بزرگ و مهم دولتی، ایجاد کرد. در ترکیب این کمیسیون ۲ نفر پشتون، ۱ نفر ازبک، ۱ نفر تاجیک، ۱ نفر قزلباش/بیات، می باشد.**

با توجه به آنچه تذکر یافت، در این میان هزاره ها بیشتر از هر قومی دیگر، حقوق شان نادیده گرفته شده است. نشر این چند فهرست، زمانی بیشتر برای هزاره ها ناراحت کننده است که هم زمان با اعلام شدن این فهرست ها، کمیسیونی به منظور اصلاحات و رسیدگی به این مشکلات از سوی آقای کرزی ایجاد می گردد و در این کمیسیون نیز هیچ هزاره ای عضویت ندارد. مسوولیت این کمیسیون، مشوره دهی در تفرری ها و انتصابات کارمندان بلند رتبه دولتی، دانسته شده است. در کنفرانس بن فهرستی تهیه گردیده و توافق صورت گرفته بود که بر اساس آن، باید در ادارات دولتی ۳۳ درصد

پشتون ها، ۲۴ درصد تاجیک ها، ۱۹ درصد هزاره ها و ۱۳ درصد ازبک ها سهم بگیرند. گرچند هزاره ها و ازبک ها از این توافق زیاد خرسند نبودند، اما بخاطر مختل نشدن پروسه، موقتاً آن را پذیرفتند. و تا کنون مطابق آن اجراءات همراه با تعصب قومی صورت میگیرد. امیدواریم از طریق جامعه جهانی هر چه زود تر احصائیه گیری نفوس کشور بطور شفاف و دقیق انجام گردد تا مردم ما از این مشکلات رهایی یابند.

**نتیجه گیری:** افغانستان کشوریست که اقوام و قباایل مختلف در آن زندگی مینمایند و هرکدام آنان دارای هویت تاریخی و فرهنگ غنی مختص به خود میباشند ولی در این مقاله درباره ای ساختار قومی و اتنیکی و نهاد های سیاسی و اجتماعی مردم هزاره و ترکیب نژادی ترک و مغل بودن این مردم روشنی انداخته شده است و همچنان در زمینه نام های کهن و تاریخی سرزمین مردم هزاره بحث صورت گرفته است که این سرزمین اول بنام بربستان بعداً غرjestان و هزارستان یاد شده اند و درباره شاخه های قومی مردم هزاره که به دوازده دای منقسیم گردیده نیز با تفصیل توضیحات لازم ارایه شده است. از تشکیل اولین حکومت مستقل هزارستان بوسیله امرای ارغونیه و ایجاد حکومت های میران محلی و تأسیس حکومت خود مختار هزارستان بوسیله شورای اتفاق اسلامی افغانستان و نهاد های اجتماعی تدویر جرگه ها در روز های دشوار و سرنوشت ساز و تأسیس احزاب و گروه های سیاسی مردم هزاره یاد آوری بعمل آمده است.

#### منابع مورد استفاده:

- کتاب هزاره های افغانستان سال ۱۳۷۹ شمسی چاپ ایران نویسنده سید عسکر موسوی و مترجم اسدالله شفاپی.
  - رساله اتنوگرافی هزاره ها. . . سال ۱۳۶۵ شمسی چاپ کابل نویسنده رساله صاحب این قلم
  - کتاب سیری در هزاره جات سال ۱۳۷۲ شمسی چاپ ایران نویسنده انجنیر علیداد لعلی
  - یادداشتهای درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر- حسین نایل - بهار سال ۱۳۷۹ ش، چاپ ایران
  - افغانستان در مسیر تاریخ نویسنده مرحوم غبار، چاپ کابل سال ۱۳۴۶ شمسی
  - ویبلاک صلصال زیر عنوان قیافه های متفاوت، برنامه واحد، چاپ کابل از طرف شورای نویسنده گان قوس سال ۱۳۸۵
- ۱۰ ماه فروری سال ۲۰۰۷ میلادی

## کوچ اجباری و اثرات فرهنگی و اجتماعی آن بر جامعه هزاره

تاریخ افغانستان مشحون از عملکرد خشن حکومت‌های استبدادی و خودکامه است و این کشور سیاه‌ترین و مستبدترین و جنایت‌کارترین حاکمان را در چننه تجربیات تاریخی خود دارد. اقوام محروم کشور که رنج حکومت‌های جابرانه را تا سرحد قتل عام و از دست دادن سرزمین و ویرانی خانه‌های شان تجربه کرده است. استبداد در افغانستان یک واقعیت تاریخی است که ریشه اجتماعی و فرهنگی دارد در ساختار حکومت استبدادی، قدرت مطلقه و فردی و فاسدکننده بوده که زمامداران کشور ما همواره به زور لشکر قبیلوی به قدرت رسیده و به زور لشکر قبیلوی از قدرت ساقط شده‌اند. پس از انتقال قدرت به قبیله ای محمد زائی در هنگام حاکمیت استبدادی امیر عبدالرحمن خان عده کثیری خانواده‌های مردم هزاره را از مناطق هزاره نشین ولایات ارزگان، زابل و قندهار از زادگاه و سرزمین آبائی شان مجبور به کوچ اجباری نمودند و به برده‌گی کشانیدن این مردم منجرگردید و در حدود ۶۲ فیصد، جامعه هزاره توسط این امیر میر غضب نابود و قتل عام شدند و در بیش از یک و نیم قرن است که مردم هزاره دامنگیر فرسایشی‌ترین فقر و گرسنگی بوده این مردم تحقیر شده به پائین‌ترین مقام اجتماعی رانده شدند. فقر، بی‌سوادی، بیکاری و نا برابری اجتماعی نصیب آنان گردید. حکمرانان مستبد، قتل عام‌ها، کله منارها، سیاه چال‌ها، زمین سوخته، کوچ اجباری، پاک‌سازی قومی و غصب سرزمین آبائی و پدری شان را بصورت بی‌رحمانه بالای مردم هزاره تطبیق کرده و به سیاست ژینوسید ادامه میداده است.

تیمورخانف مولف کتاب تاریخ ملی هزاره‌ها مینویسد: - با سیاست جابرانه امیر عبدالرحمن که سبب تغییرات شدیدی در مناسبات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم هزاره گردید. سنن قدیمی تقسیمات ملکی مناطق هزاره نشین کشور با قتل عام‌ها و کوچ دادن اجباری آنها به مناطق دیگر و بالاخره فراری شدن به خارج بکلی نابود گشت. مهاجرت‌های اجباری دسته‌جمعی مردم هزاره به خارج باعث تغییر تقسیم نفوس هزاره‌ها در مناطق مختلف آسیای مرکزی، ایران، نیم‌قاره هند بریتانوی، عراق و سوریه گردید. مهاجرت مردم هزاره در سه جهت اتفاق افتاده است.

**در اثر کوچ اجباری، لهجه مروج و هویت قومی مردم هزاره بنابر شباهت‌های نژادی و چهره‌ظاهری فزیزیکی در میان مردم بومی در محلات زیر حل و جذب گردیده است که از آن تذکر بعمل می‌آید:-**

آنهائی که در شمال هندوکش می‌زیستند. بسوی روسیه تزاری و بعضی از اینان به ایران رفتند. که اغلباً در شهرهای جنوبی روسیه باقی ماندند. مردم هزاره مهاجر ساکن در ساحات روسیه تزاری، از

لحاظ ساختمان نژادی و چهره ظاهری شباهت های کامل با مردم محلات مذکور داشتند هویت قومی، اتنیکی خود را از دست دادند و در میان مردم این محلات حل و جذب گردیدند و بمرور زمان لهجه و گویش زبان هزاره گی خود ها را نیز از دست دادند. این مردم فراری هزاره در ساحات ازبکستان، منطقه مرو ترکمنستان، قزاقستان و داغستان، روسیه تزاری سابق سکونت اختیار کردند و هزاره های ساکن در روسیه تزاری سابق و مناطق آسیای میانه زبان روسی و محلی آن جا ها را فراگرفته اند.

چنانچه در سال ۱۳۶۷ ش، مقامات جمهوری خود مختار داغستان روسیه از طریق وزارت خارجه افغانستان از شورای مرکزی ملیت هزاره در کابل تقاضا داشتند که نماینده گان خود را در جلسه بزرگ قومی مردم هزاره تبار داغستان که خودها را از جمله هزاره های فراری افغانستان میدانند شرکت نمایند که تعداد نفوس این هزاره های داغستانی را نیم میلیون نفر ذکر کرده بودند. ولی بنابر بر خورد تعصب آمیز وزارت خارجه وقت از اعزام هیأت نماینده گی از کابل صرف نظر نمودند و تنها با اعزام دوتن از هزاره های جوان که در تاجکستان مصروف تحصیل بودند اکتفا کردند. ولی شورای مرکزی ملیت هزاره از جریان جلسه قومی مردم هزاره تبار داغستان آگاه ساخته نشد. شاید معلومات بیشتر در این باره به وزارت خارجه افغانستان موجود باشد. بعد از کوچ اجباری مردم هزاره لهجه و گویش مروج و اصالت قومی خویش را بنابر عدم تشابه ساختمان فیزیکی و نژادی با مردم بومی محلی در این ساحات و شهرها حفظ کرده است که ذیلاً از آن یاد آوری میشود:-

ساکنان شمال غرب هزارستان بسوی ایران مهاجرت کردند و در قریه های اطراف شهر مشهد ساکن شدند. این هزاره ها بعداً به بربری و خاوری مشهور گردیدند. بخشی دیگر، از جنوب شرق هزارستان افغانستان به سوی هند بریتانوی رفتند و در شالکوت یا کویته امروز ساکن گردیدند. این گروه اخیر در کویته، پس از هزاره های ایران و هزاره های داخل افغانستان، سومین جمعیت بزرگ هزاره ها هستند.

### **بومان علی قاسمی در این باره مینویسد:-**

البته دلایلی که چگونه هزاره ها در شالکوت سابقه یا شهر کویته کنونی ماندگار شدند زیاد است که دلایل مهم و عمده آن:

اول: نداشتن توان مالی برای ادامه دادن راه مسافرت طولانی و نامعلوم تا دیگر شهرهای هندوستان. دوم: سازگاری آب و هوای کویته با مردم هزاره که اصالتاً از مناطق سرد سیر هزارستان هجرت نموده بودند.

سوم: احساس آرامش و سکون پس از ماه ها مهاجرت و هزاران ترس و وحشت و نجات یافتن از خطرات مرگ و موضوع چهارم: آشنایی با زبان مردم این شهر که بیشتر آن را پشتون ها و بلوچ ها

تشکیل میدادند. بلوچ ها از اثر رفت و آمد زیاد به ایران بیشتر آشنایی به زبان فارسی داشتند که هزاره ها در شهر کویته کنونی یا شالکوت آن زمان با بلوچ ها به زبان فارسی و همچنین با پشتون ها به زبان خود شان رفع مشکل می کردند. بنابر این دلایل و دلایل بیشمار دیگر هزاره های مهاجر در شهر شالکوت هندوستان اقامت نمودند و در گوشه شرقی از شهر در دامنه کوه بنام مردار کوه که بعد ها پس از نامگذاری شهر داری بنام بارنس رود و اکنون بنام علمدار رود (جاده علمدار) که مسمی بنام علمدار کر بلا حضرت عباس (ع) فرزند امام علی (ع) میباشد، سکونت اختیار کردند. دامنه کوه مردار محل تعلیمات و میدان تیر اندازی سربازان بریتانیایی بود. دولت هند بریتانیایی این محله تنگ را که در حدود سه کیلومتر طول و در حدود دو کیلومتر عرض داشته و از سه طرف توسط کوه ها احاطه شده بود در اختیار مهاجرین هزاره قرارداد. اگرچه این منطقه خالی از سکنه بود و چنانچه یاد آور شدم محل تمرینات سربازان بریتانیایی بوده اما شمار کمی از قبیله مری های بلوچ در خیمه های در این دامنه بود و باش داشتند که به علت جنگلزار بودن این ساحه از علف و گیاه های آن برای رمه داری خود استفاده می کردند و این منطقه بنام مری آباد مسمی گردید.

هزاره ها که از اصل مردم زحمتکش و تمدن خواه هستند، در این ساحه برای خود خانه های محقر و گلی ساختند و خودها برخی در کار روزمره بین شهر و بیشتر در جنوب و شرق کویته در کار معدن ذغال سنگ مشغول شدند. برخی از این هزاره ها به علت تلاش و کار خستگی ناپذیر بزودی صاحب ثروت اندکی شدند که با آن سرمایه خود توانستند کوه ها و تپه های معادن ذغال سنگ را در مناطق مچ، مروت و غیره در اطراف کویته خریداری نمایند. شماری از این افراد که سخت زجر و مشقت روزگار را دیده بودند فرزندان شان را در مکاتب برای تحصیل فرستادند و برخی فرزندان جوان شان را در چوکات اردوی بریتانیا به سربازی فرستادند. فرزندان هزاره که از استعداد عالی برخوردار است به زود ترین فرصت در میدان تحصیل و در میدان سربازی جایگاه خوبی را برای خود یافتند که در این میان فرزندان برومند این قوم مانند صوبیدار یزدان خان مرحوم و شیر کشمیر حاجی ناصر علی خان مرحوم نام شان زبان زد مردم سرزمین پهناور هند گردید که در نتیجه دولت پادشاهی بریتانیا برای یزدان خان سند سرداری و برای حاجی ناصر علی سند خانی را عطا نمود. به همین گونه مردم هزاره در سیستم تجارت و سرمایه گذاری هم در شهر کویته جای گاه خوبی را کسب نمودند. شماری از هزاره های هزارستان بعد از سقوط دولت امانی و بالخصوص با روی کار آمدن خاندان یحیی این جیره خواران استبداد و ادامه دهنده گان راه امیر عبدالرحمن در افغانستان، سرزمین شان را ترک گفته و راهی سرزمین هندوستان شدند که در چهل و چهار سال پادشاهی محمد نادر و محد ظاهر شاه و پنج سال حکومت محمد داود، از اثر ظلم و جبر حکومت ها و یا مشکلات اقتصادی، هرساله صدها خانوار

سرزمین و خانه های شانرا ترک گفته و راهی هندوستان قبل از ۱۹۴۷ و پاکستان پس از ۱۹۴۷ می شدند.

با تقسیم هندوستان و پاکستان و آزادی این دو کشور از تحت تسلط بریتانیا در ۱۹۴۷ شهر کویته تعلق به پاکستان گرفت و فرزندان برومند صوبیدار یزدان خان هریک سردار محمد عیسی خان، سردار محمد اسحق خان و سردار محمد موسی خان قد علم نمودند و هر کدام بنوبه خود قوم هزاره را در اطراف خود جمع نموده و سرپرستی مینمود. در سرتاسر پاکستان چپلی های چرمی ساخت هزاره های کویته که در هر خانه و دکان در محله علمدار رود و نواحی ناصر آباد، مومن آباد، سید آباد، حاجی آباد، و نچاری ساخته میشد، از شهرت خاصی برخوردار بود و کسب حلال و پر روزی به حساب می آمد که بیشتر جوانان به این حرفه رو آورده بودند. شمار دیگر در معادن ذغال سنگ (کان کوپله) در نواحی مچ، مروت، بولان و اطراف کویته مشغول کار بودند که این کار زحمت و مشقت زیادی داشت اما مزد چندان خوبی نداشت، با گذشت زمان چون در پاکستان امروزی و هند سابقه معادن مربوط به سرمایه گذاری خصوصی میشود لذا شماری از افراد هزاره که ثروت بیشتری در دست داشتند معادن ذغال را خریداری و یا بطور اجاره گرفته و با کار و سرمایه گذاری آزاد توانستند اقتصاد خود را رشد بیشتر بدهند تا اینکه به گذشت زمان هزاره های پاکستان که مرکزیت شان در شهر کویته هستند صاحب ثروت خوبی شده و در شهر کویته در بازار اقتصاد و مارکیت آزاد تجارت پس از پشتون ها جایگاه دوم را بخود اختصاص بدهند.

با رشد اقتصادی چشمگیر فرزندان هزاره با فراغت از مکاتب دولتی و خصوصی با کسب نمرات عالی وارد ادارات دولتی بالخصوص دستگاه اردو (فوج) و پولیس شدند که در این راستا نیز با موفقیت پیش رفت نموده و حکومت های وقت را متوجه ساختند که هزاره بهترین و جانباز ترین سرباز و افسر بوده میتواند. لذا دولت پاکستان در عصر ریاست مارشال محمد ایوب خان غند نظامی را بنام هزاره پنییر تشکیل نمود که فرزندان برومند و صدیق هزاره را در آن شامل ساخت. در حین جنگ اول هندوستان و پاکستان ستر جنرال محمد موسی خان هزاره فرماندهی کل نیروهای نظامی پاکستان و گورنر پاکستان غربی بود و جوانان دیگری مانند حاجی ناصرعلی شیر کشمیر (به خاطر بیکه در جنگ هند و پاکستان در جبهات کشمیر فتوحات قابل ملاحظه بی را نصیب شده و قهرمانانه رزمیده بود لقب شیر کشمیر را به وی داده بودند)، مارشال نیروی هوایی شربت علی چنگیزی، دگروال (برگردیر) خادم حسین چنگیزی دگرمن (کرنل) برکت علی دگرمن (کرنل) محمد یونس چنگیزی، جگرن (میجر) نادر علی، میجر محمد علی شهید جنگ کارگل در ۱۹۹۸ پیلوت نیروی هوایی تورن (کیپتن) صمد علی شهید که در جنگ دوم هند و پاکستان جام شهادت نوشید، کیپتن شهید ذولفقار علی شهید جنگ کارگل در ۱۹۹۸ و ده ها افسر جوان و برومند از فرزندان هزاره وارد معرکه و نیروهای نظامی

پاکستان ستاره وار درخشیدند که اکنون شمار این نخبگان و ستاره گان درخشنده بیشتر گردیده که با افزایش شان جامعه هزاره منور گردیده بلکه فردای روشنی را برای نسل آینده خود پیش رو دارند. در این اواخر که نیروی هوایی پاکستان بعد از گذشت چندین دهه دخترها را در اکادمی پیلوتی تحت تربیت گرفت در بین چهار موفق ترین دختران که ستاره چهارگانه دختران پاکستان لقب داده شده اند یکی از آنان سایره بتول دختری از بازماندگان کاروان چهل دختران است که باعث افتخار هزاره ها در سرتاسر جهان گردیده است. نخبگان زحمتکش هزاره جهت رشد ارتقای سطح فکری فرزندان شان تلاش های زیادی نمودند تا در جامعه هزاره تعلیم و تربیه را گسترش روز افزون داده و خدمات شایسته یی را برای فرزندان این ملت انجام دادند، بجا خواهد بود که زحمات هریک از این سرمایه های ملی را فهرست وار خدمت خواننده گان عزیز ارایه نمائیم. در عصر کنونی پس از اینکه جامعه پاکستان گام بسوی رشد شهری گذاشت اوایل دهه هشتاد میلادی بود، در دوران حکومت جنرال ضیاالحق رئیس حکومت نظامی پاکستان، سردار نثارعلی هزاره فرزند خلف سردار محمد عیسی خان مرحوم و نواسه یزدان خان مرحوم بحیث وزیر در کابینه ایالتی بلوچستان از جانب مردم کسب رائی نموده و توظیف شد. این مرد با خرد، زحمات زیادی را در راه رشد مردم و منطقه هزاره نشین انجام داد. برای بار اول سرکهای فرعی و حتی کوچه های نواحی هزاره نشین قیر ریزی شد، پیپ های گاز در تمام مناطق هزاره نشین برای مردم مهیا گردید، چاه های عمیق برای آب رسانی حفر و مورد استفاده قرار گرفت و مکتب لیسه دخترانه بنام سردار محمد عیسی خان گرلزهایی سکول (مکتب لیسه دخترانه) و مکتب لیسه پسرانه بنام هزاره سوسائتی هایی سکول و همچنین یک کالج پسرانه بنام جنرال محمد موسی کالج تعمیر گردید. پس از ختم دوره حکومت جنرال ضیاالحق و دور اول صدراعظمی بینظیر بوتو رهبر حزب مردم و همچنان در دور اول صدراعظمی نواز شریف رهبر حزب مسلم شخصی بنام نورمحمد صراف با وصفیکه رائی مردم را بدست آورده و در پارلمان ایالتی بلوچستان به نمایندگی از مردم هزاره راه یافت، اما کار چشمگیر و قابل ملاحظه یی را در این دوره انجام داد.

در دوره دوم حکومت بینظیر بوتو سردار سعادت علی فرزند دیگر سردار محمد عیسی خان مرحوم به مجلس ایالتی بلوچستان راه یافته و در راستای تعمیر سرک ها، تعمیر شیله های آب باران و رشد مراکز صحتی خدمات قابل ملاحظه یی را انجام داد. به ادامه آن در دور دوم صدارت نواز شریف سردار نثارعلی برادر ارشد سردار سعادت علی هزاره زحمات زیادی را در راه رشد تعلیمی و کاریابی فرزندان هزاره انجام داد که مهم ترین آن منظوری کالج دخترانه و منظوری حوض آب در بالای کوه برای رساندن آب به مردم و همچنین مقرری صدها تن از فرزندان هزاره را در ادارات دولتی بود که به همین جرم قوم دوستی در زمان حاکمیت پرویز مشرف به زندان افتاد و رنج های بیشماری کشید. با



سقوط حاکمیت نوازشریف و روی کار آمدن حکومت نظامی پرویز مشرف سردار محمد مهدی حسن موسی فرزند سردار محمد حسن و نواسه سترجنرال محمد موسی خان در مدت اندکی فعالیت خوبی نمود. که مهم ترین آن تعمیر حسن موسی گرلزکالج، قیر ریزی سرک های هزاره تاون و بروری وغیره بود. پس از انتخابات عمومی در سال ۲۰۰۲ کرنل بازنشته محمد یونس چنگیزی با کسب رائی اکثریت هزاره ها عضویت مجلس پارلمان ایالتی را کسب نمود اما موصوف برعکس شعار های که در زمان انتخابات میداد هیچ کارکردی از خود نشان نداده و فقط در صدد حفظ مقام و کرسی خود بود. درحالیکه حقیقتاً صاحب این کرسی و مقام همان مردم هزاره کویته بود که برایش رائی داده بودند.

اما درهمین دور فرزند برومند دیگر از جامعه هزاره میجر نادرعلی که مقام سکرتریت گورنر را در اختیار داشت زحمات قابل قدری را انجام داد که مهم ترین فعالیت های او تعمیر حوض بزرگ اب در بالای کوه برای اب رسانی به منازل بغل کوه، تعمیر مجهز ترین شفاخانه در ساحه گلستان تاون، تعمیر سندیوم ورزشی در ساحه گلستان تاون قیر ریزی دو باره سرک ها و کوچه های مناطق هزاره نشین، تعمیر مکاتب دخترانه و پسرانه در هزاره تاون و قیر ریزی کامل سرک ها و کوچه های هزاره تاون وغیره میباشد. میجر نادر علی در ابتدای حکومت نظامی مشرف تحت تعقیب عدلی قرار گرفت اما به علت گذشته درخشان و پاکش برائت حاصل نموده و دوباره به پست دولتی گماشته شد. اما در اخیر قربانی توطئه خودی شده و با دسیسه، به خاطر خدمت به مردم از کار سبکدوش شد. شخصیت سیاسی و اجتماعی دیگر خانواده یزدان خان مرحوم سردار محمد آصف مرحوم فرزند سردار محمد اسحق خان بود، ایشان بحیث سردار واقعی مردم هزاره همیشه درد و رنج مردم را از نزدیک لمس نموده و در همه مشکلات با مردم بود. وی که در ابتدای جوانی کارمند وزارت خارجه پاکستان بود پس از بازنشستگی از وظیفه دولتی اش در حالیکه ریاست شیعه کنفرانس بلوچستان را به عهده داشت تا آخرین رمق از پا نه استاد تا اینکه در اثر بیماری قلبی جهان را بدرود گفت روحش شاد باد. یکی از شخصیت های که همواره در راه خدمت به مردم گام برداشته و در چند دور حکومت های انتقالی بحیث وزیر در کابینه ایالتی بلوچستان جایگاه فعال داشت حاجی طالب حسین هزاره فرزند رستم علی خان است که ایشان در اواخر به بیماری شدید شکر مبتلا گردیده است. وی نیز به علت نامعلومی از سوی حکومت نظامی تحت تعقیب عدلی قرار گرفت اما موفقانه برائت حاصل نمود.

با گذشت زمان و فراگیری علم چهره های جوان و دلسوزی از این جامعه برای خدمت به مردم و نسل های آینده در میدان سیاست و اجتماع قدم گذاشتند که هرکدام به اندازه توان و برخی بیشتر از ان جانبازان خدمت نموده اند که شماری از انان عبارت اند از، حاجی جمعه مرحوم، حاجی سید حسین مرحوم، شیخ محمد رحیم رحیمیان مرحوم، دی سی سلطان علی مرحوم، سردار حسن موسی شهید فرزند جنرال محمد موسی خان مرحوم، حاجی غلام علی ید بیضا، حجت الاسلام حسین علی رفیعی،

حجت الاسلام محمد جمعه اسدی، حجت الاسلام یعقوب علی توسلی، پرو فیسر ناظر حسین، پروفیسر تاج محمد، حاجی محمد علی فرزند حاجی غلام علی مرحوم، حاجی عبدالقیوم و حاجی عبدالباقی (چنگیزی)، حاجی عبدالحسین فرزند حاجی غلام حسین مرحوم، حاجی عبدالواحد، حاجی علی رضا بنیادی، حسین علی یوسفی، غلام علی حیدری، محمد جواد ایثار، محمد علی اختیار شاعر معاصر هزاره، عبدالخالق هزاره، غلام علی آزاد، سید طالب آغا، ماستر احمد حسین، احمد علی کوهزاد، انجنیر صادق علی، ولایت حسین ایدوکیت، داکتر انور حسین، داکتر نوروز علی گلزاری، افسر پولیس الحاج محمد موسی جعفری، افسر پولیس فقیر حسین هزاره، دگروال متقاعد (برگردیر) خادم حسین، شهید محمد اسمعیل مایلو، حاجی برکت علی، حسین علی مرحوم مشهور به حسین گود در کراچی، محمد موسی مشعل، نثارعلی هزاره فرزند حاجی ناصرعلی، حاجی نوروزعلی و حاجی علیجان تاجران معروف این قوم، حاجی بابا علی تیکدار، انجنیر مظفرعلی چنگیزی . . . . با رشد فرهنگ و ترقی تعلیم و تربیه در جهان محلات هزاره نشین شهر کوپته به مراکز تعلیمی مبدل گشته و مراکز تعلیمی و مراکز خصوصی برای فراگیری آموزش های قرآن کریم، علوم دینی، لسان انگلیسی، کمپیوتر، در هر کوچه باز و نسل آینده این ملت را بسوی روشنی و آینده منور هدایت میکنند. که طبق گزارش بیش از چهل هزار از فرزندان این ملت در مکاتب مختلف این شهر برای فراگیری علم بسوی مراکز تعلیمی گامزن هستند. که این خود نویدی است برای آینده درخشان یک جامعه متمدن. به جا است اگر در مورد رشد روز افزون انواع ورزش در بین این قوم تذکر بدهم، فرزندان هزاره مانند دیگر میدان ها در میدان ورزش نیز پیشتاز قرار گرفتند، با وصفیکه ورزش در بین نسل جوان این قوم رشد قابل ملاحظه داشته و همه به آن رو می آورند اما این جامعه با محدودیتش توانسته افراد نامداری را در این رشته تقدیم نماید که شماری در بین پاکستان و حتی در سطح جهانی مطرح گردیده اند، مانند قیوم علی چنگیزی شهنشاه فوتبال پاکستان، برعلاوه وی جوانان زیادی در تیم های ملی پاکستان حضور داشتند که شماری از آنان عبارت اند از محمد مهدی، سخاوت علی، سید حیدر و برادرانش، سید لایق شاه، ذاکر حسین وغیره به همین گونه سید ابرار حسین، اصغرعلی و حیدر علی هزاره در رشته بوکس قهرمان دوران خود بودند. در رشته ورزش های رزمی استاد شهید عطا محمد چنگیزی، شوکت علی چنگیزی، باقر چنگیزی، مبارک علی شان، اسحق علی هزاره، حیدریان وغیره ستاره های ممتاز بودند . . . در رشته زیبایی اندام مستر ناروی و حاجی محمد یاسین در سطح پاکستان به قهرمانی رسیدند به همین گونه در رشته های هاکی، کرکت، تیراندازی، آب بازی، سکواش وغیره جوانان این قوم نظر به کمیت شان کیفیت عالی را دارا هستند.

با مهاجرت هزاره ها از سرزمین اجدادی شان یعنی هزارستان مرکز افغانستان در عصر امیر عبدالرحمن جابر، چنانچه قبلاً یاد آور شدم هزاره ها در کشورهای هند بریتانیایی (پاکستان کنونی)، ایران و

کشورهای آسیای میانه بیشتر مهاجرت نمودند، اما از میان این مهاجرین هزاره های که در آسیای میانه هجرت نموده بودند نه هویت ملی خود را حفظ توانستند و نه مذهب خود را که از آن پیروی می کردند. هزاره های که در شرق ایران مهاجر گردیدند به علت شیعه بودن ایرانی ها و انهم در جوار حرم امام هشتم شیعیان بر همان هویت مذهبی خود باقی ماندند، اما ملیت خود را ازدست دادند که در ابتدا بنام بربری و بعد ها به خاوری مسمی گشتند و آنان اصلاً خود را هزاره نمی‌دانند.

برخلاف توقع در هندوستان قدیمی و پاکستان کنونی هزاره ها در هر شهری که سکونت اختیار نمودند نه تنها هویت ملی و مذهبی خود را حفظ نمودند بلکه نمونه از مذهبی بودن در بین دیگر شیعه های پاکستان قرار گرفتند. بطور مثال در شهرکراچی پاکستان که حدود بیست ملیون نفوس دارد و بیش از سه ملیون جمعیت شیعه مذهب دارند، در جلوس روز عاشورا سردسته تمام دسته ها که بیش از یکصد دسته میشود جمعیت حدود دوهزار نفری هزاره های است که در کراچی سکونت دارند و با افتخار در تابلوی سیاه در عقب علم حضرت ابوالفضل العباس نوشته است (دسته ماتمی هزاره مغل) و این افتخار هزاره های جهان است که همه ساله و در هر میدان دو هزار جوان هزاره پیشتاز سه ملیون شیعه کراچی است. در شهرهای دیگر پاکستان مانند حیدر اباد، سانگر، لاهور، پشاور، راولپندی، پاره چنار و شهرهای کوچک بلوچستان در حالیکه هزاره ها کاملاً یک اقلیت هستند اما در مراسم برگزاری مذهبی خود پیش قدم هستند و همه آنان را بنام هزاره میشناسند. در میان شیعیان پاکستان هزاره ها جایگاه قابل احترام را بخود کسب نموده اند و پیروان این مذهب در سرتاسر پاکستان به علت شجاعت و متانت هزاره ها بر شیعه بودن شان فخر می کنند. در حفظ هویت ملی شان هزاره های پاکستان به حدی معتقد اند که حفظ هویت را یکی از اسباب بقای زندگی شان میدانند و بران میبایند، چنانچه شمار زیادی از افسران و بزرگان این قوم لقب هزاره یا چنگیزی را پسوند نام خود قرار میدهند.

هزاره های ساکن در شهرهای مشهد ایران - کویته ای پاکستان لهجه و گویش مروج هزاره گی را از دست نداده و زبان کشورهای مذکور را نیز فرا گرفته است که آنها میتوانند به لهجه و زبان هزاره گی هم صحبت و مکالمه نمایند. چون هزاره های مسکون در این مناطق از لحاظ ساختمان فیزیکی ظاهری و نژادی با ساکنین این شهرها تفاوت و فرق میشوند نتوانستند در میان اهالی محلی جذب و حل شوند و این گروه قومی هزاره با حفظ هویت قومی خود در مشهد ایران و کویته پاکستان باقی مانده است. بصیر احمد حسین زاده نویسنده و پژوهشگر افغان در این باره در کتابی تحت عنوان مردم هزاره و خراسان بزرگ مینویسد: - مردم هزاره و خراسان بزرگ عنوان کتابی است که به تازگی در ایران منتشر شده است. نویسنده این کتاب محمد تقی خاوری شاعر و نویسنده ایرانی است. طبق آنچه در مقدمه کتاب آمده، این کار حاصل سالها تلاش و پژوهش نویسنده، در مورد مردم نژاد هزاره

در ایران و افغانستان است. در بخش اول نویسنده نگاهی دارد به وضعیت جغرافیایی منطقه هزاره جات و در قسمت دیگری از کتاب به شناخت منشأ قوم هزاره اشاره شده و این موضوع نسبتاً به طور مفصل مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. ظهور دین اسلام و وضعیت هزاره ها در این دوران و این که چرا به این مردم هزاره می گفتند، بخش دیگری از کتاب را شامل می شود که نویسنده نقل قولهای متعددی را هم از قول مردم هزاره و هم از دایره المعارف های گوناگون آورده است.

**پیدایش:** درباره پیدایش اصطلاح هزاره، نظرات گوناگونی نقل شده است. نسبت قوم هزاره و اینکه هزاره ها از چه نژاد و ریشه ای هستند، بخش دیگری است که نویسنده به آن پرداخته است.

محمد تقی خاوری، این نظر را که برخی محققان هزاره ها را از اعیان چنگیز خان مغول می دانند "واهی" دانسته و معتقد است که ساختار قومی هزاره را ششصد و به روایتی هفتصد طایفه متفاوت شکل می دهد و از نظر نویسنده، غیر ممکن است که این همه طوایف متنوع، نشأت گرفته از سلسله قومی مغول باشد. بخش دیگر کتاب، به هزاره های ایرانی می پردازد. نویسنده در این بخش به ورود هزاره ها به ایران و زمان مهاجرت آنها پرداخته است طبق اسنادی که نویسنده به آنها استناد کرده، هزاره ها در سه مرحله، "زمان نادر شاه افشار، ناصرالدین شاه قاجار بعد از کشتار هزاره ها توسط عبدالرحمن" به ایران مهاجرت کرده اند.

**تابعیت** در مورد تابعیت ایرانی هزاره ها، نویسنده به اسنادی اشاره می کند که بر اساس آن هزاره هایی که ساکن مشهد بوده اند پایبندی شدیدی به مذهب تشیع داشتند و این سد محکمی در برابر تاخت و تاز ترکمنها و ازبکها بوده است. آنگونه که در کتاب آمده، به همین علت دولت وقت افغانستان مدعی تابعیت هزاره های خراسان شد ولی دولت ایران آنها را تبعه ایران شمرد و تابعیت افغانی آنها را انکار کرد. به روایت کتاب "مردم هزاره و خراسان بزرگ"، سپس رضا شاه نام این قوم را از "هزاره" و "بربری" به خاوری تغییر داد. در بخشهای دیگری از کتاب "مردم هزاره و خراسان بزرگ"، به حمله عبدالرحمن خان، پادشاه افغانستان به منطقه هزاره جات، مذهب تشیع در میان هزاره ها، زبان و ادبیات فولکلور هزارگی اشاره شده است. نویسنده در مقدمه کتاب، اثر خود را "اولین پژوهش درباره تاریخ هزاره های ایران" شمرده است. گروه دیگری از مردم هزاره به کشورهای سوریه عراق و در کشور هند بنام خزاره نیز مسکون شده است که لهجه مروج هزاره گی خود ها را از دست نداده و هویت قومی هزاره گی خود ها را حفظ نموده است. چون از لحاظ ساختمان فیزیکی و نژادی نتوانستند با مردم این ساحات حل و مخلوط شوند.

بیجا شده گان داخلی:- مردم هزاره عمدتاً به شکل بیجا شده گان داخلی به مهاجرت های اجباری در داخل از مناطق مرکز و جنوب کشور نیز وادار شدند و به خصوص پس از سیاست تصفیه قومی،

مذهبی و غضب زمین و املاک مردم هزاره از ساحات هزاره نشین قندهار، ارزگان، هیلمند و زابل توسط رژیم خون آشام امیر عبدالرحمن خان این مردم با شدیدترین محرومیت اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی مواجه گردید. این گروه تبعیدی خانواده‌های هزاره در مناطق و ساحات زیر- در مرکز ولایت سرپل ولسوالی سنگچارک ولسوالی بلخاب - ولسوالی کوهستانان ولایت سرپل - در مرکز ولایت بلخ در شهر مزار شریف ولسوالی چارکنت ولسوالی چمتال ولسوالی شولگره ولسوالی دولت آباد ولسوالی بلخ - ولسوالی کشنده ولایت بلخ - در مرکز ولایت سمنگان در شهر ایبک و قریه‌های پشت بند - ولسوالی دره صوف ولسوالی خرم و ساباغ ولایت سمنگان - در مرکز ولایت بغلان در شهر پلخمری ولسوالی دوشی ولسوالی دهنه غوری ولسوالی خنجان - ولسوالی تاله و برفک، ولسوالی نهرین ولایت بغلان - در مرکز ولایت قندوز ولسوالی خان آباد، ولسوالی علی آباد، ولسوالی خوست و فرینگ ولایت قندوز- در قریه‌های مرکزی شهر تالقان ولایت تخار در ولسوالی کشم ولسوالی درواز ولایت بدخشان ولسوالی دره هزاره و در دیگر محلات ولایت پنجشیر- ولسوالی خوشی ولایت لوگر، قراء مرکزی ولایت بادغیس در عده‌ای از ولسوالی‌های ولایت بادغیس در ولسوالی پسانند ولایت غور - در منطقه دولتیار ولایت غور - در مرکز ولایت در شهرهرات - ولسوالی کرخ ولسوالی ادرسکن - ولسوالی زنده جان منطقه جبرئیلی ولایت هرات در ولسوالی ناد علی ولایت هیلمند - شهر لشکر گاه و در دیگر ولسوالی‌های ولایت هیلمند در مرکز ولایت شهر قندهار- در ولسوالی اجرستان ولایت غزنی در ولسوالی خاص ارزگان ولسوالی چوره ولایت ارزگان - در مرکز ولایت لغمان در مرکز ولایت پکتیا در شهر گردیز- ولسوالی بگرام ولایت پروان در قریه ده مسکین و غیره سکونت اختیار نمودند. که اکنون با فیصدی گوناگون نفوس در این ساحات حضور فیزیکی و اجتماعی مهمی را دارا میباشند.

قبل از کوچ اجباری و بیجا شدن داخلی مردم هزاره در مرکز شمالغرب جنوب و جنوب شرق افغانستان سکونت داشتند که در مناطق موسی قلعه ولایت هیلمند و ادرسکن ولایت هرات دور ترین ساحات کشور بودند که مردم هزاره در آن زیست مینمودند. هزاره‌های مسکون در مناطق فوق‌الذکر تا حدود معین لهجه مروج و عامیانه هزاره‌گی را حفظ نموده اند ولی لهجه مردم محلات مذکور نیز بالای لهجه هزاره‌گی آنها تأثیرات لازم را وارد کرده است و اکثراً هزاره‌های باشند در این ساحات با لهجه مروج هزاره‌گی و لهجه مردم محلات نامبرده‌ای شان بصورت مخلوط تکلم میکنند. اما تا هنوز نشانه‌ها و علایم لهجه هزاره‌گی در گویش ایشان موجود است.

**لهجه و گویش مروج مردم هزاره :-** برای تحقیق زبان‌شناسی در مورد زبان و گویش هزاره‌گی دو جنبه باید مدنظر گرفته شود.

اول: رابطه بین گویش هزاره‌گی و زبان‌های مهمی که برآن تأثیر گذاشته اند مانند فارسی مغولی و ترکی و دامنه تأثیرات هر کدام از آن‌ها برلهجه وگویش هزاره‌گی.

دوم: ویژه گیهای خاص و منشأ گویش و لهجه هزاره گی. تحقیقات نشان میدهد که لهجه ای هزاره گی گویش است مختلط از فارسی مغولی و ترکی با سنت گفتاری مخصوص به خود، اما تدوین نشده. تا کنون اثری با لهجه و گویش هزاره گی نوشته نشده است. از نقطه نظر زبان شناسی گویش و لهجه عنوان دقیق تری برای هزاره گی است که دولینگ سال ۱۹۷۳ م شهرستانی سال ۱۹۸۱ م، نیز به ترتیب به گویش و لهجه اشاره کرده است. هزاره گی مرکب از ۸۰ فیصد فارسی ۱۰ فیصد مغولی و ۱۰ فیصد ترکی و دیگر زبانها است. لهجه و گویش هزاره گی به دلیل اثر گذاری ترک ها و مغول ها عمدتاً با دیگر لهجه های فارسی متفاوت است.

**زبان مردم هزاره افغانستان:**— نام کتابیست که توسط زبان شناس روسی و.ا. ایفیموف به سال ۱۹۶۵ میلادی در مسکو تالیف و بچاپ رسیده است و ماه گل سلیمان عضو اکادمی علوم بر اساس هدایت مرکز زبان و ادبیات اکادمی علوم کشورما از زبان روسی به دری ترجمه که تا هنوز امکان چاپ نیافته است. در این اثر راجع به زبان هزاره ها به اساس زبان شناسی بحث تشریحی صورت گرفته است. که زبان هزاره گی نظر به ویژه گی های ساختاری خود نمیتواند خارج از چوکات لهجه های که در آسیای میانه و افغانستان مروج است مطالعه شود، زیرا بین هزاره گی و تاجیکی فارسی کابل بسیار ویژه گی های مشترک وجود دارد ولی درعین زمان زبان مردم هزاره را میتوان بصورت جداگانه و مستقل مطالعه نمود زیرا نه تنها مردم هزاره یک گروه مستقل قومی و اتنیکی است بلکه زبان هزاره گی بسیار ویژه گیهای فونتیکی و گرامری مختص به خود را نیز دارد که در آن بقایای زبان مغولی و ترکی موجود است.

این اثر به اساس مواد، یکی از لهجه های مردم هزاره های مرکزی نوشته شده است. اگر بعضی از ویژه گیهای فونتیکی این لهجه را در نظر نگیریم، این لهجه تقریباً بصورت مکمل تمام ویژه گی های زبان هزاره گی را در بردارد. این مواد توسط مولف در سالهای ۱۹۵۹-۱۹۶۵ میلادی در افغانستان جمع آوری گردیده است. اثر مذکور شامل چهار بخش میباشد. بخش اول فونتیکی و آوا شناسی، بخش دوم سیستم واولها، بخش سوم صرف مورفولوژی، بخش چهارم معلومات مختصر درباره نحو، بخش صرف یا مورفولوژی- نسبت به بخش های دیگر مفصلتر است اگر این اثر به چاپ برسد از نظر شناخت لهجه های معمول در مناطق هزاره نشین کشور اهمیت زیاد دارد.

در زمانهای بعد عنصر دخیلی از عرب و ترک و یا مغول که به سبب از اسباب به ترک زبان اصلی و طایفه های خود ناگزیر میشد، به جای لهجه های بومی منطقه ای سکونت خویش، این زبان مسلمانی را برای تکلم میان خود و دیگران بر میگزید. و چون قوم هزاره در مرکز شرق، شمال و غرب افغانستان تا سرحد ایران بصورت متشکل دسته جمعی با چهره مغولی بسر میبرند و مانند تاجیکهای هم سایه،

هم ولایتی و هم قریه خویش زبان فارسی دری را در لهجه بومی خاص خود بکار می برند. این قریه محکمی بر امکان تبدیل لهجه مغولی، ازبکی و قیرغیزی به لهجه دری تاجیکی محل سکونت شان میشود. قرار گزارش نشریه ای فوق العاده ای دانشگاه کابل سال ۱۳۴۸ شمسی، در پنج‌او یکمین جشن استقلال موسیسه زبان شناسی دانشکده ای ادبیات و علوم بشری، در سال ۱۳۴۷-۱۳۴۸ شمسی، در ضمن ثبت لهجه های دیگر محلی برای اتلس زبان شناسی افغانستان، لهجه های مردم ولسوالی یکاولنگ و دره فولادی مرکز ولایت بامیان را ثبت کرده است.

**قاموس زبان هزاره گی** و یک رساله تحقیقی درباره لغات جالب هزاره گی که مجموعاً شامل ۱۴۵۰ لغت میشود بوسیله شاه علی اکبر شهرستانی عضو شعبه فرانسوی فاکولته ادبیات و علوم بشری تحقیق و تالیف گردیده است. لغات فوق با شاخه های مختلف زبانهای ترکی، مغولی و ازبکی مورد تحقیق و مقایسه قرارداد شده است و معنی بعضی از لغات به زبانهای دری و فرانسوی صورت گرفته است. این قاموس و رساله با مراجعه به منابع داخلی و خارجی و سفر به مناطق متعدد هزارستان و مقایسه کلمات با یکدیگر صورت یافته و در سال ۱۳۵۲ شمسی به اکمال رسیده است. ادب عامیانه دری هزاره گی نوشته شاه علی اکبر شهرستانی که در شماره سوم سال بیست و یکم ۱۳۵۲ شمسی در مجله ادب نشریه فاکولته ادبیات و علوم بشری به نشر رسیده است که لغات اصطلاحات - شعر غزل - دوبیتی - فولکلوریک - قطعه - افسانه - ستاره شناسی - ضرب المثل و معما بحث بعمل آمده است.

**جلد اول رساله لهجه های مروج مردم هزاره دایزنگی بهسود و جاغوری** شامل بیش از ۱۸۵۰ لغات لهجه هزاره گی میشود که به سال ۱۳۶۵ شمسی در کابل به چاپ رسیده است. **جلد دوم رساله حاوی** بیش از ۶۰۰ لغات لهجه مروج مردم هزاره است که در سال ۱۳۶۹ شمسی در کابل به طبع رسانیده شده است. صاحب این قلم مولف این دو رساله لغات لهجه مروج مردم هزاره را در هنگام مسافرت های متعدد به ولایات، شهرها و مناطق هزاره نشین کشور طی نشست ها و تماس های مستقیم انفرادی و جمعی با محاسن سفیدان مردم هزاره بصورت حضوری مکالمه - جمع آوری - ترتیب و تنظیم و به زبان دری ترجمه که در جلد اول رساله تمام لغات بصورت بسیار زیبا خطاطی و با صحافت مقبول تدوین و ترتیب - ولی قسمت دوم رساله با حروف طباعتی چاپ گردیده است. لغات این دو رساله ای لهجه های مروج مردم هزاره بصورت ماهوار در ماهنامه مجله ملیت های برادر مربوط به ریاست نشرات وزارت امور اقوام و قبایل نیز به چاپ رسیده است. جامعه هزاره مانند دیگر جوامع بشری کشور از خود دارای اختصاصات زبانی و گویش خاص لسانی است مردم هزاره از قدیم الیام به لهجه مروج فارسی - دری هزاره گی مکالمه میکردند و وجه متمایز و متبازر دری و فارسی هزاره گی با زبان دری و فارسی روی این مشتقات تکیه دارد.

اول - نحوه گویش و لهجه

دوم - به کار بردن اصطلاحات و عبارات مغولی و ترکی

سوم - ویژه گی های ارتباطی جملات و عبارات و نحوه تولید زبان و لهجه. در موارد زیادی اصطلاحات ترکی و مغولی غالباً در بخش گیاهی اندامی محلات - زیبا شناسی و فرهنگ فولکلور برجستگی داشته است که تا هنوز مردم هزاره با استفاده از نام های مغولی ترکی و فارسی امور لسانی خویش را انجام میدهند. به استناد منابع تاریخی زبان مادری هزاره ها فارسی هزاره گی بوده است. چنانچه داکتر مهدی در کتاب تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری تذکر داده است که رونوشت نکاحنامه را ذکر نموده که از بامیان کشف شده است و این نکاحنامه در قرن چهارم هجری نوشته شده است. بدین ترتیب هزاره ها نسل اندر نسل اصالت زبان فارسی هزاره گی را با خود به همراه آورده و منتقل ساخته است. این لهجه و گویش فارسی دری هزاره گی در زبان ادبی فارسی دری مورد استعمال و کار برد ندارد اما منشا آنرا میتوان در زبانهای ترکی و مغولی پیدا نمود. گزیده ای از اصطلاحات، عبارات و لغات لهجه ای هزاره گی از دو رساله - تالیف صاحب این قلم بطور نمونه به ترتیب الفبا پیشکش خواننده گان میشود.

#### حرف الف:

ابلك	=	وارخطا	=	ابغه	=	كاكا
استيلجی	=	ایستاده کردن	=	اوجلجی	=	نوشانیدن
ایگچی	=	خواهر زن	=	الختو	=	مادر حال
الخ پلخ	=	سراسیمه	=	ارخلجی	=	ایستاده ساختن

#### حرف ب:

بربغله	=	بی احتیاط عمل کردن	=	بژغل	=	درهم برهمی موهای سر
بولغو	=	آب کش کردن لباس	=	بروف	=	تیز رفتن
برغوله	=	حمله کردن	=	بربوزک	=	قهر شدن و کلان کاری

#### حرف پ:-

پور مشت	=	فراموش کردن	=	پیندی	=	خود را جمع و مشت گره زدن
پشپول	=	کم وزن و سبک	=	پولدو	=	پندیده
پیچلخسانی	=	اخلال در کار	=	پختلک	=	کوتاه قد
پغچ	=	کم ارتفاع	=		=	



### حرف ت:

تخمیره	=	مسخره کردن	=	ترنجه	=	محکم و بسیار پر
تز غنه	=	قرعه و پشک	=	تسره	=	از گریه بیهوش شدن
توش	=	امر کردن	=	تولغه	=	تکیه کردن
توله غه	=	فرق سر	=	تخ تخ سو	=	عمیق و چقور
توکشيله	=	نفس سوخته	=	تامو	=	تمام و خلاص شدن
تر تغله	=	دست و پاچه شدن	=	تیم تله	=	بادست پالیدن
تیرکک	=	پنهان شدن مقاومت کردن	=	تای قچیق	=	زیربغل
توندی	=	چندک گرفتن	=	تایجوری	=	حمایه و کمک
تودرس	=	مستقیم و راساً	=	توغای	=	آرنج

### حرف ج:

جور مله	=	سوختاندن موی	=	جلدگ	=	تیز و چالاک
جلغلجی	=	پیوند چیزی به چیز دیگر	=	جغولده	=	لگد مال
جر جیست	=	قواره و قیافه	=	جوب غو	=	به اندازه ضرورت
جوله گگ	=	زیرک و هوشیار	=	جو غولده	=	لگد مال کردن
جغه ده	=	گوشه گیری، کناررفتن	=	جیرگه تو	=	با حوصیله

### حرف چ:

چوخراه	=	گریان کردن	=	چی قی	=	بزور داخل کردن
چه له غای	=	ظرفیکه چقوری آن کم باشد	=	چاپ قو	=	تند باد و شمال
چی جین	=	سینه	=	چوم	=	هوای تیره و ابری
چوغوزک	=	جا سوس	=	چاقو	=	شقیقه
چل غاو	=	دروغگو	=	چوغ	=	تار
چوب جی	=	خراشیدن پوست بدن				

### حرف خ:

خوسته	=	نامزد	=	خمیشت	=	انسان تنبل
خل پل	=	مخلوط	=	خل پخ لای	=	غذا از مواد مختلف
خل پلتو	=	جندی و مریض عصبی	=	خه ته لی	=	قد کوتاه
خو رلیش کله	=	آدم سر چپات	=	خاش پش	=	لباس های ژنده
خلطه خلوم	=	لباس بد دوخت	=	خونده له	=	صاحب شدن

### حرف د:-

دو ته له	=	هوس ناکام	=	داو کړی	=	دشنام دادن
دواله	=	تقلید وسیال داری	=	دم قتی	=	همنفس
دبه دلجی	=	قرت کردن از نظر غایب شدن	=	دوی دوی	=	آویزان شدن چیزی
دل جی	=	انجام دادن	=	دوتل جی	=	گریختانندن
دیل مله	=	معطلی و صبر	=		=	

### حرف ر:-

روشو	=	روشن و جلا دار	=	روشق	=	روشن وجلا
ره ئی	=	روان کردن	=	رووت تو	=	منظم و مرتب

### حرف ز:-

زاو زده ها	=	اولادها	=	زونچه	=	خسیس و پول دوست
زموخت	=	کم سخن	=	زاد گاه	=	زیاد
زویستو	=	خانم خانه	=		=	

### حرف س:-

سونجی	=	دراز کشیدن	=	سوله	=	آب گین، سست و نرم
سامو	=	خلاص و تمام کردن کار	=	سورچی	=	خلاص کردن گره
سنگ گیرک	=	محکم و چیز سخت	=	سوچی مله	=	پافشاری
سوغیله	=	حرص و آز کردن و گرسنه چشم	=	سر سمیل	=	قیافه و چهره
سفره له	=	پوستی که روی زخم میخشد	=	سرپ چپله	=	سر پرستی

### حرف ش:-

شخ شول	=	بی ترس و مست	=	شیبه	=	عجله و تیزی
شیخ په	=	خشک کردن آب لباس	=	شقب له	=	مستی و شوخی
شندق له	=	چرک ضخیم پوست بدن	=	شیوه لیو	=	دل تسلائی
شوبد له	=	افراط و زیاده روی در کار	=		=	

### حرف غ:-

غل غل	=	شور و غوغا	=	غه تول	=	آب گل آلود
غر غل جی	=	بزور نوشتن	=	غوره ده	=	نزدیک به گریه
غی غلجی	=	صدای گریه	=	غوله جی	=	بیزاری و دل سردی

غالمغال	=	غژ غلا	=	شخص فربه و قد کوتاه	=	غوده
زیاده از حد	=	غدر	=	اوسط و میانه	=	غوله نه

### حرف ق:-

دزد	=	قوله غای	=	سر پائینی	=	قل چپو
منت کردن	=	قینه جی	=	پالیدن و جستجو کردن	=	قوت قله
آدم کلوله	=	قوندای	=	خراشیدن پوست بدن	=	قیغه جی
زیر بغل	=	قای قه چیق	=	درهم و برهم کردن	=	قول کیسر
بی نظم و درشت مستقیم دیدن به چیزی توأم با حرکات گوش	=	قور غول	=	یکجا و مخلوط کردن	=	قو تولوغ
قهر شدن	=	قیره تس	=	پراگنده شده	=	قول بول
سیراب شدن و رفع تشنگی	=	قنجی	=	بدخلقی و بد رفتاری	=	قورخ چپله
آدم بی حیا و هرزه	=	قولخ سه	=	یتیم	=	قوره لای
زیربغل	=	قای قه چیق	=	ابرو	=	قاش
	=	آدم بی حیا، چیزپرا سخت کردن	=		=	قولخ سه

### حرف ک:-

صدا کردن	=	کوی	=	آماس شکم	=	کوجی
کنیز و زن خدمه	=	کته گیر	=	گریان و پر عقده	=	کوتاو بار
در بین خاک غلط زدن	=	کور بله	=	پر حرف	=	کلو گوی
شخص خود خواه	=	کومه تایی	=	دربین خاک غلطیدن	=	کورمله
مریضی جذام	=	کول جی	=	مشکوله	=	کو بردنی
آرنج	=	کونی توغای	=	کمین کردن	=	کیپ تک
متکبر و مغرور	=	کک شه	=	گلو و حلق	=	که توک

### حرف گ:-

مجادله لفظی	=	گوی گیله	=	فریب خورده و لول خورده	=	گوی خورده
ادراکردن	=	گی میز	=	کیشیک و مراقبت	=	گیته
سرزنش و تهدید	=	گچ خائی	=	غالمغال و صدای بلند	=	گل گولجا
تکان دادن	=	گو لندو	=	پهلوان و قوی جئه	=	گو لو غود
خورد و ریزه	=	گل گجور	=	کم فکر و کم استعداد	=	گنگجل

### حرف ل:-

لاغر و ضعیف اندام	=	لغ لای	=	قدم های کلان و فراخ	=	لوک لوک
شکم پرست	=	لوره	=	تنبل و سست	=	له میشت
تاس سر بی موی	=	لاق	=	پر تاب کردن سنگ	=	لادو
تنبل و بیکاره	=	لمیه یک	=	کلان کاری	=	لیخ تکده
				قد کوتاه	=	لنده یک

### حرف م:-

گردن و بازوی انسان	=	موتک	=	لج باز	=	موگج
میانجیگری و ممانعت کردن	=	مینہ گی	=	مشت انسان	=	موتیو
فریب و نیرنگ	=	مکر توله	=	خجل و آرام و مریض	=	مخول
معشوقه	=	ما شوغه	=	بوسه	=	ماخ
محکم	=	موخت	=	خسته و مانده	=	مندخسو
				بی جا شدن مفصل	=	موچقی

### حرف ن:-

هوشیار و زیرک	=	نا قودل	=	ماما	=	نغه چی
شوخی	=	نا خوب له	=	در پناه و مصونیت	=	نیپته
به آهستگی	=	نرمک لی لی	=	بوی کردن	=	بونه چی
				زیر پای کردن	=	نرغیلده

### حرف و:-

دفعتا و وارخطا	=	ولغه تله	=	نشسته به خواب رفتن	=	وور گیله
نوشتیدن	=	ووچی	=	مغرور و متکبر	=	وماغ بله
چشم	=	وقره	=	عجیب و نمونه	=	وزگنه

### حرف ه:-

چشمک زدن	=	هیل مک	=	ترسو و کم جرأت	=	هوش بور غو
خشک شده	=	هیفت	=	هر وقت	=	هر عدل

### حرف ی:-

خنک خورده	=	یخ تخ سو	=	یکباره	=	یکر ته
ارسال کردن	=	ییری	=	کلان کار	=	یخک

بیمر گو = کمک کردن = یبیره = خستگی پاها  
 یای بور = بی پناه = یال گه = سر ریزه کردن مایعات

چند نمونه ای از ضرب المثل ها - چیستان و چار بیتی به لهجه ای مروج مردم هزاره :-

### ضرب المثل:-

دست تو پور باشه - گر چه پور زنبور باشه

غم نداری بز بخر

بز گرگ از گله دور

باچی مردم از خود نه موشه

اید کس دوغ خوره تروش نمو گه

دایه که کلو شد سر نیلغه کیل موشه

مد گاو از شیر و تفنگ از تیر

رو باه دم خوره شائید میکشه

### چیستان :-

ریسپو نه رسه هر چه دراز کنی میرسه - (چشم)

قور غول بره نه دل داره نه جیگر - (مشک دوغ)

طا قچه پر میخچه - (دهن)

دستر خان زنگالی سر تا پایشی مرواری - (آسمان)

### چار بیتی:-

چطور لالان و مجروبه گلی مه	لب جو به لب جو به گلی مه
یک و دو نمودوزه بسیار مودوزه	دیدي مه کولی گلدار مودوزه
سخن با مو نمو گو به گلی مه	ز دست مردمون دور از انصاف
جوب سـریا دلدار مودوزه	به دوختو یار مه جو به نداره

**نتیجه گیری** درباره کوچ دادن اجباری تذکر مختصر از این حوادث دلخراش و خونین که بالای مردم هزاره در طی مدت یک ونیم قرن اخیر تحمیل گردیده است یاد آوری کوتاه بعمل آمده اند که نسل کنونی جامعه هزاره از آن آگاهی داشته و در آینده سیاسی خود از آن پند بگیرند. برای تحقیق زبان شناسی در مورد زبان و گویش هزاره گی دو جنبه باید مد نظر گرفته شوند:

اول رابطه بین گویش هزاره گی و زبان های مهمی که بر آن تأثیر گذاشته اند، مانند فارسی، مغولی و ترکی و دامنه تأثیرات هر کدام از آن ها بر لهجه و گویش هزاره گی.

دوم ویژه گیهای خاص و منشأ گویش و لهجه هزاره گی. تحقیقات نشان میدهد که لهجه ای هزاره گی گویش است مختلط از فارسی، مغولی و ترکی با سنت گفتاری مخصوص به خود اما تدوین نشده است. تا هنوز درباره لهجه ای عامیانه مردم هزاره تحقیقات بسیار محدود بوسیله دانشمندان روسی، دنمارکی و محترم کاندید اکادمیسن شاه علی اکبر شهرستانی و صاحب این قلم انجام شده است ولی درباره لهجه مردم هزاره دیگر آثاری وجود ندارد امیدواریم در آینده کار تحقیقی بیشتر و موثری صورت گیرد.

کشور ما افغانستان به عنوان یک ساحه جغرافیائی — سیاسی تا کنون با تمام تلاش و مبارزات سالیانه متفاوت به این طرف هنوز فاقد یک پروژه سیاسی فراگیر ملی می باشد که تا حال به این هدف ملی دست نیافتیم، زیرا که بعضاً با یک دست قول برادری میدهیم و با دست دیگر شمشیر می کشیم، البته که این نقیصه به تنهایی نه بلکه با سازماندهی و تلاش جمعی، خردمندان و دموکراتیک، با تعقل و اعتماد بر یکدیگر و عشق به مردم و وطن و با خود گذری است که می توان به این هدف مهم که همانا ترقی و تعالی کشور، و همگرایی ملی است رسید. مردم هزاره در صداقت و راستی خود در کشور شهرت نیک دارند. تاریخ کشور ما وفاداری به عهد و پیمان مردم هزاره را بر حافظه خویش به ثبت رسانیده است و همواره بخاطر تأمین وحدت ملی و برابری اجتماعی فداکارهای فراوان نموده اند.

#### **روی کردها:**

- کتاب هزاره های افغانستان سال ۱۳۷۹ شمسی، چاپ ایران، نویسنده سید عسکر موسوی و مترجم اسدالله شفائی
  - رساله لهجه های مروج مردم هزاره، جلد اول، سال ۱۳۶۵ شمسی، چاپ کابل نویسنده رساله صاحب این قلم
  - رساله لهجه های مروج مردم هزاره، جلد دوم سال ۱۳۶۹ شمسی، چاپ کابل نویسنده صاحب این قلم
  - کتاب سیری در هزاره جات سال ۱۳۷۲ شمسی، چاپ ایران نویسنده انجینر علیاد لعلی
  - یادداشتهای درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر حسین نایل بهار سال ۱۳۷۹ شمسی، چاپ ایران
  - افغانستان در مسیر تاریخ نویسنده مرحوم غبار، چاپ کابل سال ۱۳۴۶ شمسی
  - سایت آریائی، هزاره های مهاجر در نیم قاره هند، نویسنده بومانعلی قاسمی
- ۲۶ فبروری سال ۲۰۰۷ میلادی

## متن صحبت محمد عوض نبی زاده در یازدهمین سالگرد مزاری شهید

### بنام خداوند جان و خرد

در کوچه های سرخ ز خون ستمکشان      در وسعت هلاکت و در بیکران مرگ  
القصه در این زمانه پر نیرنگ      یک کشته به که صد زنده به ننگ

هموطنان شریف، خواهران و برادران گرامی!

قبل از همه اجازه دهید به پیشگاه ابر مرد راستین تاریخ پیکار و مبارزه راه حق و عدالت سمبول شجاعت، مردانگی، ایثار، پایداری، پرهیزگاری و اعتماد به نفس ادای احترام نمایم. مردم ما امروز بار سنگین اندوه بردوش میکشند و عقربه زمان یاد و خاطره مزاری بزرگ را در قلب داغدار مردم حق شناس و سوگ نشسته ما نقش میزند و دل به فردای روشن تاریخ سپرده راه و یاد آن قهرمان را در تمامی صحنه های پیکار با نابرابری امروز و فردای تاریخ همیشه زنده و گرامی میدارند. ما امروز جمع شده ایم که تبعیض پیمان شکنی و عدالت شکنی را تقبیح و نکوهش نمایم و با ابراز احساس نیک مان برای تأمین عدالت و استواری به عهد در گفتار و کردار نشان دهیم که دیگر نباید در این جهان متمدن و پیشرفته کاروان جهل و ستم قرون وسطی بیداد نماید. شهید مزاری میگفت وحدت ملی زمانی تأمین شده میتواند که اراده جمعی در ساختار سیاسی قدرت تأمین گردد، که این مسئله با تفاهم ملی از طریق سهم گیری مساویانه همه ملیتهای کشور و اشتراک آنها در قدرت سیاسی حفظ و تقویت میشود. تفاهم ملی نیاز به تحلیل و برخورد واقعبینانه از گذشته ها دارد. باید با تحلیل و منطق اصولی چهره واحدی از زمامداران و نظامهای سیاسی آنها در تاریخ کشور ترسیم کرد تا هر فرد جامعه بدان با دیدگاه واحد بنگرد. اگر یک قوم بطور ناموجه قدرت را غصب کند نمیتوان به تفاهم ملی نایل آمد. به یقین پیروان و هواخواهان بابه مزاری شهید بمقوله های انسانی و اجتماعی اعتقاد دارند و در مبارزه بخاطر دستیابی به حقیقت و برای ایجاد حاکمیت سیاسی مبتنی بر عدالت اجتماعی و دموکراسی برای جلوگیری از نفاق ملی میتوان تفاهم ملی میان ملیتهای افغانستان را برقرار نمود و تغییرات بنیادی در ساختار سیاسی آگاهی ملی و سیاسی ملیتها و تکامل جامعه مدنی را باید ممکن و میسر گردانید. چون در شرایط کنونی شعور و آگاهی ملی در میان همه ملیتهای کشور ارتقا یافته و اشتراک در ساختار قدرت سیاسی به ارزش مسلم فکری و سیاسی این ملیتها تبدیل شده است و باید عنصر تقسیم قدرت جانشین عنصر قدرت پرستی قبیلوی و قومی و کنترل قدرت سیاسی از طریق سهم گیری تمام ملیتهای افغانستان مساعد و فراهم شود و افغانستان متحد، نیرومند و دارای

حاکمیت ملی با پایه های وسیع فرا قومی بوجود آید و به بحران داخلی و بی اعتمادی ملی و حاکمیت تک تباری پایان داد. بابه مزاری میگفت در گذشته های تاریخ کشور، امتیاز طلبی های قبیلوی و قومی تشنج های زیادی را در سر راه ایجاد یک ملت واحد بوجود آورده است، صرف در حرف با ابراز شعار وحدت ملی و ظاهر نمایی ها با بیان کلمه دموکراسی نمیتوان ملت واحد را ایجاد نمود. اتحاد داوطلبانه تمام اتنی ها و اقوام، در افغانستان یگانه راه استقرار ثبات سیاسی و اجتماعی است، وحدت ملی زمانی در افغانستان تأمین شده میتواند که اراده جمعی، در ساختار سیاسی قدرت، با تفاهم ملی از طریق سهمگیری مساویانه همه اتنیها و اقوام کشور و اشتراک آنها در قدرت سیاسی تقویت گردد و تفاهم ملی و شرایط دموکراسی برای همه افغانهای ساکن قلمرو جغرافیای سیاسی وطن ما فراهم شود و هیچ فردی از کشور خود را از مسایل کشوری بیگانه احساس نکند و مشارکت گسترده مردم در سطح عمودی و افقی در قدرت سیاسی و توسعه حکومت مرکزی را تا دور ترین نقطه کشور فراهم و ممکن سازد و برادروار و مساوی بر بحران قومی بصورت منطقی غلبه کرد، ثبات اقتصادی، اعتلای فرهنگی، اجتماعی بر بنیاد ساختار واقعبینانه ملی و دموکراتیک را میسر نمود.

شهید مزاری از ماهیت غیر مشارکتی نظام های سیاسی در کشور انتقاد میکرد و فرهنگ انحصار سیاسی قدرت را قطعاً نمی پذیرفت، ایشان دیدگاه های سیاسی و برداشت های پیچیده شان را بسیار ساده، صریح و شفاف توضیح میداد و درحالیکه هیچ حرف اضافی بر زبان نمی آورد و یک گام هم از آنچه که طرح و یا اصول فکری آرایه مینمود عقب نشینی نمیکرد. هزاره های افغانستان در آن سالها که برای اولین بار صاحب یک چارچوب سیاسی شده بود و جرئت نه گفتن رهبران خود را از نزدیک مشاهده می کردند و تنها بقای خود را در حمایت از آنچه که بابه مزاری به نماینده گی از آنان مطرح میکرد، شناسائی و اعتقاد پیدا کرده بودند. مزاری شهید مانند دیگران زر اندوزی نکرد، با خواست های روشن و ساده، مقدم بر همه به هدف برپائی عدالت در جامعه هزاره و شیعیان و بطور کل در سراسر کشور، در موجی از توفان غیر منتظره و خارج از محاسبه های جنگی و بی اعتمادی ذات البینی و بازی های پیچیده سیاسی که عمده تاً توسط دست های از خارج افغانستان هدایت میشد قربانی شد و با شجاعت، فداکاری آگاهانه صادقترین شخصیت به مردم و سرزمین افغانستان واحد به استقبال شهادت شتافت و از تمامی متاع دنیا صرف یک دختر سه ساله برای بازمانده گان به میراث گذاشت. استاد شهید از عمق جامعه فقرزده، استبداد زده مردم هزاره برخوردار است که با گوشت و پوست خویش استبداد، تبعیض، فقر و بیعدالتی اجتماعی را درک و لمس میکرد و در این راه پر از خم و پیچ همراه با خطرات گام های استوار و شجاعانه برداشتند و همه استعداد و نیروی خویش را وقف مبارزات رهائی بخش نمود و در این راه همراهان و یاران فراوانی را پیدا کردند و بخاطر تأمین عدالت اجتماعی و برابری حقوق ملی تمام اقوام کشور پافشاری و تأکید داشت که در این باره اقدامات لازم بعمل آورد



و خواستار جدی تأمین وحدت ملی بود، گرچه تأمین عدالت اجتماعی و حق مشارکت سیاسی خواسته های دیگر احزاب و سازمان های سیاسی افغانستان اعم از چپ و راست نیز است. اما این خواستها برای هیچ گروه قومی دیگر از چنین اهمیت حیاتی برخوردار نیست.

عدالت اجتماعی برای مردم هزاره به مفهوم پایان چند قرن تبعیض زبانی و مذهبی است و حق مشارکت سیاسی زمینه را برای اعاده هویت و شخصیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنان در جامعه افغانستان فراهم میکند. در حالیکه دیگر گروه های قومی کشور ممکن است از یک یا دو نوع تبعیض رنج ببرند، دعوت به عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی برای مردم هزاره نه صرفاً یک شعار و یا خواست سیاسی، بلکه برای بقاء به عنوان یک گروه مشخص قومی، مذهبی بوده است، ایشان میگفت که ریشه اکثر عقب مانده گی های دیروز و جنگ های خونین میان اقوام کشور تسلط نظام های استبدادی و انحصار قدرت سیاسی در کشور بوده است، انحصار قدرت ریشه عمیق و طولانی دارد و انعکاس روابط اجتماعی مسلط قبیلوی در جامعه است و تا زمانیکه انحصار قدرت و گرایشات انحصار طلبی و برتری جوئیهای قومی از میان نرود و تمام مردم افغانستان مساویانه بر اساس شعاع وجودی شان در سرنوشت سیاسی کشور حصه نگیرند، عدالت اجتماعی و وحدت ملی تأمین نخواهد شد و تذکر میدادند اندیشه حق طلبی و عدالت خواهی و ایجاد یک نظام مبتنی بر دموکراسی و احترام به انسان و حقوق انسان در افکار و وجدان مردم ما زنده است. افغانستان با آن همه افتخارات درخشان در اثر مداخلات خارجی و استبداد داخلی، نفاق ملی همواره فشرده شده و بارها از رشد طبیعی خود بسوی پشرفت و ترقی بازمانده است و بر اساس سیاست های استعمار خارجی و نظام های استبدادی داخلی عقب مانده، فرهنگ و مدنیت تاریخی منطقه ای ما و جغرافیای سیاسی کشور ما تاریخ و فرهنگ پارچه شده ای کنونی را بخود گرفته است.

جنگ سرد، رقابت استراتژیک میان دو ابرقدرت، بحران دوامدار داخلی و مداخلات کشورهای همسایه و شماری از محافل منطوقی و جهانی در امور داخلی ما سبب اساسی آغاز و تداوم جنگ در افغانستان گردید. این مداخلات که با اهداف مغرضانه و سود جویانه توأم بود، اوضاع سیاسی کشور و پدیده های اطراف آنرا بغرنجتر ساخت و ابعاد جنگ و تراژیدی را گسترش بیشتر بخشید که در نتیجه آن بحران عمیق بوجود آمد. جنبش های خود جوش ملی، آزادیخواهانه، استقلال طلبانه و مقاومت ملی فصل جدیدی از مبارزات مردم ما در تجاوز خارجی بود که متأسفانه بنا بر نفوذ عوامل بیگانه وابسته به حلقات استخبارات کشورهای خارجی، نتوانست به رستاخیز ملی تبدیل شود، ثمره مبارزات و مقاومت مردم افغانستان در مقابل مداخلات خارجی نتایج لازم حاصل نگردید، تداوم جنگ داخلی و پراگنده گی نیروهای ملی، وابستگی های ایدئولوژیک موجب شد تا مردم ما نتوانند به راه های حل مؤثر این مشکل دست یابند، حملات خونبار گروه مزدور و واپسگرایی طالبان تحت حمایت مستقیم پاکستان با

ساز و برگ نظامی، استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور را به خطر جدی مواجه ساخت. رژیم قهقرائی طالبان با از بین بردن استقلال و آزادی ملی، به زنجیر کشیدن اقوام با هم برادر، زدودن آخرین اثرات جنبش ضد استعماری، نیروهای واقعی مقاومت ملی را نابود نمود، حاکمیت بدوی و طراز فاشیستی و افراطی مذهبی طالبان، بقتل عام مردم، نسل کشی و زمین سوخته اکتفا نکرد، بلکه کشور ما را به پایگاه تروریستی، زرع و قاچاق مواد مخدر و مافیای بین المللی تبدیل کرد. مقاومت ملی مردم ما در برابر نیروهای اجیر طالبان و حامیان جهانی و منطقوی آنان، قوت های ملیشیائی و اشغالگران خارجی و شبکه تروریستی جهانی القاعده فصل جدید و شکوهمندی از مبارزات و مجاهدت مردم ما در مقابل تجاوزگران خارجی و استبداد خشن داخلی در راستای حفظ استقلال، وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور بحساب میاید.

حکومت وحشت طالبان در تبابی با شبکه القاعده با ایجاد اردوگاه های تروریستی در افغانستان باعث وقوع حادثه دلخراش و ضد بشری یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی در امریکا گردید. پس از حادثه مذکور کشور ما بیش از هر زمان دیگر در محراق توجه جهانی قرار گرفته و منحیث گره گاه مهم در جیوپولیتک منطقه وارد مرحله خاص خویش شد و اداره طالبان تحت ضربات سنگین نیروهای داخلی و ایتلاف جهانی به رهبری امریکا نابود گردید.

۲۲ حوت سال ۱۳۷۳ هجری، شمسی دهشتناکترین تراژیدی تاریخ کشور را در خاطره ها زنده میکند. نه گفتن به سنت دیرینه تاریخ یعنی مبارزه و جدال خیر بر علیه شرکه بنیادی ترین مبارزه تاریخ بشری است.

در جامعه افغانستان خیر در سیمای شهید مزاری و شر در قیافه ملا عمر و جدال و مبارزه میان خیر و شر در این دو چهره تبارز یافته اند در سیمای این دو میتوان ادوارمختلف مبارزه انسان را ترسیم کرد این دو در همه جا حضور دارند، در نماد ها، اسطوره ها و باور ها، اما با نام های گوناگون. شهید مزاری و ملا عمر، آدم و شیطان، هابیل و قابیل، ابراهیم و نمرود، موسی و فرعون، محمد (ص) و ابوسفیان، اهورا مزدا و اهریمن، خیر و شر، علم و جهل، معصوم و جنایتکار ترسیمی است دقیق از دوگانگی ادوار زندگی انسان، هر فردی میتواند از این دو امکان یکی را انتخاب کند، اما در برابر این انتخاب مسؤل است.

مبارزه میان مزاری شهید و ملا عمر تجلی دو ساخت از سرنوشت آدمی و در درون هرکسی در جنگ است. آنچه مفقود نمیشود فضیلت درخشان عدالت خواهی بابه مزاری میباشد. با گذشت بیش از یک دهه و تحولات فاجعه بار که در طی این مدت در کشور پدید آمد، برهمگان ثابت کرد که قدرت سیاسی باید، ممثل اراده ملی باشد و مشروعیت خود را از اراده آزاد مردم بگیرد، صلح و ثبات، وفاق و همگرایی ملی، استقلال و آبادانی کشور، آرمانی تحقق نیافتنی نخواهد بود و آن آرزو ها حتماً به

واقعیت خواهد پیوست. با درک همین موضوع بود که دشمنان بد اندیش خارجی و مخالفان وحدت ملی و برادری و همبستگی مردم افغانستان، بابه مزاری را از میان برداشتند، گویا، با این تصور، فریاد عدالت و برادری را برای همیشه خاموش کرده باشند. از آن روز خونین و سیاه یازده سال سپری میشود که مردم ما شاهد حوادث دلخراش و خونین فراوان بود. اما در طی مدت چهار سال اخیر بصورت نسبی روزنه امید بخاطر برقراری صلح و ثبات در کشور فراهم میشود و در این مدت، حکومت‌های موقت، انتقالی و انتخابی و پارلمان در افغانستان بوجود آمد و آرزو برده میشود که حکومت مشروع و قانونی استقرار یابد، حقوق مساوی و برابر برای تمام اتنیها و اقوام کشور تأمین گردد. شهادت بابه مزاری محصول و نتیجه یک توطیه بزرگ شبکه های استخباراتی منطقه و جهان و خفاشان کوتاه اندیش، یا گروه جنایتکار و تروریست طالبان مزدور و سازمان جهنمی القاعده میباشد، آرزومندیم که بلای خانمانسوز تروریزم جهانی برای ابد و همیشه ناپود شود و کبوتر صلح و سلامتی در آسمان سبز کشورمان به پرواز درآید. در آخر یکبار دیگر این ضایعه بزرگ را به همه رهروان، هوا خواهان مزاری شهید تسلیت میگویم و درود بی پایان به روح پاک آن شهید که در میان مردم افغانستان بمثابه اسطوره بزرگ متانت و فداکاری، صداقت و ایمان‌داری در راه حق و عدالت متبازر شده اند میفرستم. روح شان شاد باد. من الله والتوفیق

مارچ سال ۲۰۰۶

### قتل عام مردم هزاره و معضله کوچیها در این ساحه

تاریخ افغانستان از واقعیت های ظالمانه مشبوع است، زمامدار در جامعه قبیلوی مظهر و خلیفه دین و روحانی مجری احکام، تلقین گر و تفسیر کننده دین است، تاریخ قبیلوی گنجایش نو پذیری را ندارد و معبد کهنه ها و مدفن نوها است. با یادآوری این رویدادهای تلخ تاریخ به این نتیجه روشن میتوان دست یافت که بدون تأمین برابری حقوق سیاسی میان گروههای قومی و اقلیتهای ملی و مذهبی افغانستان جامعه بلا دیده ما از ستم اجتماعی و نا برابری ملی نجات و رهایی نمی یابند فرآیند رشد مستقل ملی و وحدت ملی کشور کثیرالملیت ما کند و رنجهای مردم ما دراز تر میشود. رویداد های چند دهه اخیر بوضوح کامل آشکار ساخت که سلاطین، شاهان و امیران به مقصد جاودانه ساختن تاج و تخت و قدرت برای خاندان خود ها و برای بهره کشی از توده های مردم کشور، فرزندان وطن را در جهل و تاریکی قرون وسطایی نگه میداشتند. **طوریکه امیر عبدالرحمن بیش از شصت و دو**

**فیصد نفوس مردم هزاره را قتل عام کرد و عده کثیری خانواده های مردم هزاره را از مناطق هزاره نشین ولایات ارزگان، زابل، قندهار و هیلمند از زادگاه و سرزمین آبائی شان مجبور به کوچ اجباری نمودند.** بدون شک امیرعبدالرحمن سیاه ترین چهره و جابر ترین فرد در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان است. او برای تثبیت و استحکام قدرت خویش بیشترین کشتار و بدترین جنایات را مرتکب گردید. ۶۲ فیصد جامعه هزاره به دست او قتل عام گردید. هزاره جات با تمام منابع اقتصادی، انسانی و فرهنگی آن نابود و تاراج شد و بیشترین ساحات و زمینهای حاصل خیز آن توسط لشکر امیر پس از نابودی و فرار ساکنان آن برای همیشه غصب شد.

نسل کشی و بد رفتاری عبدالرحمن خان در مقابل مردم زحمتکش هزاره و آواره ساختن آنها از محل بود و باش شان و مباح ساختن تصاحب دارایی منقول شان بنام غنیمت و توزیع زمین مزروعی و علفچر آنها به فاتحین، گناه نا بخشودنی و خصومت نژادی است و چگونه این زیان به بازمانده گان آن مردم جبراً می گردد؟! چنانچه که اکنون هم تنازعات و اختلافات بر سر همان علفچرها که پیامد عملکردهای زمامداران پیشین است وجود دارد. جنون و جنایت عبدالرحمن تا آن حد بوده که از سر انسان کله منار بسازد. در کتاب "کله منار ها در افغانستان" موارد متعدد از کشتار و کله منار های که توسط امیرعبدالرحمن بنا شده ذکر گردیده است ولی عبدالرحمن در خاطراتش فقط به یکی از آنها اعتراف نموده است. در جنگهای هزاره جات "از طرف دشمن سه هزار نفر در میدان جنگ کشته شد. . من حکم دادم منار از سر های مقتولین دشمن سازند تا بقیه خائف شوند." (تاج التواریخ ص ۳۹)

**در زمان نادر خان نا رضایتی ها بالا می گرفت و اژدهای خون آشام خانواده نادری سردار محمد هاشم صدر اعظم هر روز سرهای مبارزین ضد استبداد و وطنپرستان و بخصوص مبارزین مردم هزاره را از تنهای شریف شان جدا میکرد و بازار چوب زدن ها قین و فانه ها روغن داغ کردن ها- واسکت بریدن ها - ناخن کشیدن ها چانواری کردن ها و به دار آویختن ها کاملاً گرم بود.** در این بازار خونین فقط تاجران خون و جواسیس نفع سرشاری بدست می آورد و به مقام و جاه و جلال دست می یافتند. براساس مشوره انگلیس ها خانواده نادر خان مثل دیوانه کور شمشیر بدست بر جان روشنفکران انقلابی افتاد و تا توانست کشت. و بسیاری را توسط زهر مسموم میکرد و از بین می برد و کشور را به گورستان بزرگ تبدیل کرده بود.

**ماه ثور سال ۱۳۵۸ ش، عبدالله امین رئیس تنظیمه شمال دولت وقت در هنگام قیام مردم هزاره برضد دولت وقت در دره صوف، بامیان، تاله و برفک گفته بود که سر مردم هزاره از من و مال و ناموسش از شما سپاهیان دولتی است، بر اساس همین شعار خینانه و ضد بشری صد ها تن از قیام**

کننده گان و مردم ملکی بیگناه در ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان در ولسوالی تاله و برفک ولایت بغلان و همچنان در مرکز ولایت بامیان بطور جمعی قتل عام گردیدند و مطابق همین شعار کشتار جمعی که در این مناطق انجام شد هرگز فراموش مردم هزاره نمیگردد. این همان اعلان امیر عبدالرحمن خان که تقریباً یک قرن پیش درباره مردم هزاره کرده بود که توسط عبدالله امین تکرار گردید.

**چهارده سال قبل در ۲۲ دلو ۱۳۷۱ در قریه افشار کابل،** یکی از دلخراش ترین جنایت های بشری بوقوع پیوست. ساکنین این قریه که تعداد شان به هزاران نفر می رسید، به قتل رسیدند، اسیر شدند و یا زخمی شدند و تعدادی اندکی شان هم از این قتل عام سر به سلامت بردند. هیچ خانه ای در این قریه باقی نماند که تبدیل به ویرانه نشده باشد و اموال و دارایی شان به غارت نرفته باشد و کمتر فامیلی را می توان در این قریه سراغ گرفت که عضو و یا اعضای خانواده اش را در این قتل عام از دست نداده است و یا مدتی را به اسارت سپری نکرده باشد. به عفت صدها زن این قریه تجاوز صورت گرفت و صدها زن و طفل دیگر به طور وحشیانه ای آماج گلوله ها قرار گرفتند و یا با برچه های تفنگ ذبح شدند و زیر خاک و آوار گردیدند. بنا به گفته ای یکی از کسانی که عضو تیم بررسی خسارات افشار بوده است، تنها لیست تفصیلی بیشتر از هشت صد نفر مفقود شده را با وجود محدودیت های امنیتی که آن زمان موجود بود، تهیه کردند و خساره مالی آن را نیز اضافه تر از صدها ملیارد افغانی برآورد نموده بودند. سخن گفتن از افشار سخن گفتن از وحشیانه ترین جنایت انسانی است که کمتر جای دنیا و کمتر جوامع انسانی آن را تجربه کرده است و در تاریخ افغانستان حجم و وحشیانه بودن این فاجعه در هیچ مرحله از تاریخ این کشور، نظیر ندارد.

بتاریخ هفدهم ماه اسد سال ۱۳۷۷ ش، اشغال شهر مزارشریف بوسیله گروه متحجر طالبان بقول شاهدان عینی تهاجم طالبی بیش از هزاران تن از افراد ملکی مردم هزاره اعم از اطفال، زنان و پیر مردان ساکن در مناطق هزاره نشین این شهر بطور وحشیانه و غیر انسانی و بی رحمانه قتل عام گردیدند و صدها خانواده مردم هزاره ای شهر مزارشریف که از خطر تیغ جلادان طالبی نجات یافته بودند مجبور به ترک اجباری خانه و کاشانه خودها شدند. در مورد شهدای این قتل عام دو احصائیه به نشر رسیده است که ارقام شهدای این کشتار جمعی در حدود پنج الی هجده هزار نفر به رسانه های جمعی قسماً انعکاس یافته است.

**سال های ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ شمسی** در هنگام دست بدست شدن شهر بامیان و حومه آن میان نیروهای متجاوز طالبان و نیروهای مقاومت مردم هزاره زیر رهبری حزب وحدت اسلامی افغانستان، تفنگداران طالبی هر بار صدها تن افراد ملکی و بیگناه مردم بامیان اعم از اطفال، زنان و پیر مردان را

بصورت دسته جمعی به قتل رسانیدند. که این قتل عام از کشتار جمعی در زمان امیر عبدالرحمن زشت تر و بی رحمانه تر بوده است.

**افغانستان در طول تاریخ خود فجایع، قتل عام ها و جنایت های ضد بشری زیادی را شاهد بوده** است و تنها در سه دهه اخیر این کشور قتل عام های هرات، یکاولنگ، مزار، بامیان و به آتش کشیده شدن خانه ها و تاکستان های شمالی و . . . بوقوع پیوسته است اما هیچ یکی از این فجایع آن سنگینی و گستردگی که در قتل عام و زمین سوخته یکاولنگ دیده می شود، ندارند.

**بیش از شش سال قبل در آن شب و روزی** در آن دورانی که گرگان بین المللی سرنوشت میهن و ملت ما را به گفتار منطقه سپرده بودند، در چنان اوضاع و احوال، طالبان ترور و تعصب و منادیان جهل و جنایت سر برداشتند تا در جان پا برهنه ترین و فقیر ترین و شکم گرسنه ترین مردم کشور افتیده و عطش انتقام خویش را با خون آن بی گناهان فرو نشانند. در آن روز کلاغان لاشخوار طالبی از گردنه ها بلند شده و همراه با باران گلوله و رعد ویرانی و طنین طبل جنگ از مرگ و تباهی و نسل کشی و زمین سوزی خبر دادند. شاید خواننده ای بگوید که تاریخ معاصر افغانستان، حوادث خونینی را در سینه خود ثبت نموده است ولی آنچه آن روز در یکاولنگ و بر یکاولنگیان گذشت چیزی بود که زبان قلم از تصویرش عاجز است.

در آن روز، اجساد کشته شدگان را یخ زده بود و مرده ها به اشکال مختلفی خشک شده بودند. راست کردن دست و پای کشته گان کار آسانی نبود. از شدت رگبار در دهان برخی از این کشته شدگان دندانی نمانده بود و در اثنای انتقال دادن به گورستان از زخمهای برخی دیگر سرگلوله ها به زمین می ریخت. جنازه ها برای نه شبانه روز تمام بدون دفن ماندند. هر باری که می آمدند تا آنها را دفن نمایند می دیدند که سردی طاقت فرسای زمستان از یک طرف و نداشتن و سایل حمل و نقل از طرف دیگر مانع دفن آنها می گردید. یکاولنگ یکبار دیگر ویران گشت و فرزندان در شطی از خون غلطیدند، فریاد بینوایان بیگناه آن همراه با بوی خون و باروت به هم آمیخت و در هوا پیچید و خون سرخ بر روی برف سفید تابلوی هولناکی از حکایت ستمدیدگانی را ترسیم نمود که از قرنهای بدینسو از تبعیض و تعصب مضاعف رنج می برند. دشمنان افغانستان توانستند یکاولنگ را ویران و جغرافیایش را به زمین سوخته مبدل نمایند ولی نتوانستند هویت پایدارش را از هستی ساقط سازند. اگر خواسته باشیم غمنامه یکاولنگ را در قالبی موجز بیان نمائیم بهتر از این نمی یابیم که تقریری کهن را به عاریت گرفته و بگوئیم که طالبان «آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند». امروز مؤسسات بد نام حقوق بشر از صوفی گردیزی و ملا ستار و ملا لنگ و حاجی معاون و دیگر مسئولان آن فاجعه هراس

انگیز که فرزندان بی دفاع و بی سلاح یکاولنگ را قتل عام نموده، خانه ها و مغازه های شان را به آتش کشیده و حیوانات شان را چپاول نمودند اسمی بر زبان نیاورده ولی بر عکس نام مدافعان نامدار یکاولنگ را که در سخت ترین شرایط از مردم مظلوم شان دفاع نمودند، در لست ناقضان حقوق بشر ثبت می نمایند.

## تروریسم آثار باستانی و فرهنگی با دیدگاه هویت زدائی قومی جامعه هزاره

انهدام و تخریب تندیس های بودا این آثار گران بهای فرهنگی و باستانی افغانستان و جهان بوسیله رژیم بنیاد گرای طالبان تروریسم فرهنگی بوده است. در حقیقت این اقدام ضد ملی طالبان ترور و نابودی افتخارات تاریخی و فرهنگی جامعه هزاره و جهانیان بوده که بدین وسیله آنان خواست تا آثار گرانبهای باستانی که از لحاظ چهره و ساختمان فیزیکی شباهت های نژادی و ظاهری را باچهره و قیافه مردم هزاره ثابت میساخت منهدم و تخریب کرد. بزعم طالبان تا از قدامت تاریخی سه هزار ساله جامعه هزاره در افغانستان کنونی و بومی بودن این گروه قومی جلوگیری کرده باشد. صرف نظر از انگیزه های مذهبی سه عامل اساسی ذیل در تخریب مجسمه های بودا نقش داشتند:

**اول -** عقده و حقارت فرهنگی طالبان: عقده و حقارت فرهنگی در واقع نقش تعیین کننده در فاجعه بودا بازی نمود. زیرا طالبان در مدارس دینی پاکستان شستشوی مغزی شده بودند.

**دوم -** انگیزه های سیاسی پاکستانی ها: حسادت فرهنگی پاکستان تازه تشکیل نسبت به عظمت تاریخی سرزمین افغانستان، نشان داد مردم افغانستان در انظار جهان و تحریک تنش ها میان مسلمانان و بودیستها بخصوص در هندوستان میتواند از جمله مهمترین انگیزه های سیاسی برای پاکستان باشد.

**سوم -** نقش تندروان عرب: نفوذ افراطیون عرب بخصوص تأثیر شخص بن لادن بر ملا عمر و همچنان نفرت از فرهنگ غرب بر اساس انگیزه های مذهبی، سیاسی و فرهنگی باعث تقویت روحیه تخریب در ملا عمر و همه پیروان وی گردید. به بیان دیگر همه عوامل از عقده حقارت فرهنگی طالبان گرفته تا اهداف سیاسی پاکستان و روحیه نفرت تندروان بن لادنی از غرب در یک جبهه نامقدس باعث شد که بوداهای بی گناه قربانی شوند.

**روز جهانی مبارزه با تروریسم فرهنگی:** روز سوم مارچ را سازمان یونسکو بحیث روز مبارزه علیه جنایات فرهنگی به رسمیت شناخته و سالانه باید جنایت فرهنگی از تخریب مجسمه های بودا بدست

طالبان در افغانستان محکوم شود. افزون بر آن در این روز هر نوع تخریب و غارت داشته های فرهنگی و مذهبی در هر جای دنیا به شمول تاراج موزیم ملی عراق در حضور قوت های اشغالگر نیز محکوم شوند. بدین ترتیب در این روز جهانیان نفرت خود را از دشمنان فرهنگ ها و ارزشهای مشترک بشری ابراز نموده و در همگرایی و کثرت گرایی فرهنگی یک حرکت نمادین را انجام دهند.

**مردم مناطق هزاره نشین کشور** از زمان امیر عبدالرحمن تاکنون به یک آفت و بلای بنام سیلاب کوچیها مواجه است که این معضله بر دوش مردم این سرزمین سنگینی دارد. در اثر این معضله میان مردم بی دفاع و دست خالی هزاره و کوچی های مسلح با حمایت دولت های وقت طی مدت یک قرن اخیر بارها بر سر علفچر های مناطق هزارستان که از طرف رمه کوچی ها خورانده میشدند برخورد های خونین صورت گرفته است و در این برخورد های خونین هر دو جانب و بخصوص مردم هزاره محلات گوناگون هزارستان تلفات انسانی و اقتصادی فراوانی را متحمل گردیده اند و میتوان از برخورد سال ۱۳۳۴ شمسی در ولسوالی جاغوری ولایت غزنی یاد آوری کرد که در اثر این برخورد خونین میان جانبین بیش از سه صد نفر از مردم هزاره جاغوری از طرف کوچیهای مسلح با پشتیبانی دولت وقت کشته شدند. مردم ولسوالی های پنجاب، یکاولنگ و ورس، از چرانیدن مواشی کوچیها بالای زمین های زراعتی شان به مرکز ولایت شکایت بردند. بالاخره قوماندان امنیه ولایت - از ذکر نامش خودداری می کنم مؤظف گردید که به حل این ماجرا بپردازد. مجلس بزرگی از سران کوچی ها و موسفیدان، اربابان و علمای مناطق متذکره در ولسوالی پنجاب تدویر یافت پس از چند گفتگوی مختصر، قوماندان امنیه ولایت با صدای جهر اعلام نمود: - **کوچی ها، اگر شتران شما زمین های زراعتی هزاره ها را نمی چرند، من خودم شتر می شوم و این زمین ها را می چرم.** این بود حل عادلانه این ماجرا آنهم بدست قوماندان امنیه ولایت، در همین مجلس بود که یکی از علمای بیدار دل، صدای اعتراض خود را در برابر قوماندان امنیه ولایت بلند نمود، اما فی المجلس، آواز او را با ضرب چوب و لگد خاموش کردند. ولی تا هنوز هم راه حل معقول برای آن بوجود نیامده و مردم این ساحه با اذیت و آزار طاقت فرسا و مشکل حل ناشدنی از این رهگذر رو برو هستند.

### چنانچه محترم عبدالجلیل بینش مینویسد:-

سیلاب کوچی دامنگیر بسیاری از مناطق افغانستان است. اما هزارستان بیشتر از هر جای دیگر از این سیلاب وحشت زا آسیب میبیند. کوچی گری و رفتن کوچی ها در هزارستان یک پروسه سیاسی است، دقیقاً پس از قتل عام عبدالرحمن خان، سیاست سرکوب و غصب اراضی هزارستان از طریق های گوناگون تعقیب شد. خطر ناکترین سیاست که نزدیک به یک قرن مردم هزارستان را تحت شکنجه و فشار قرار داده است پروسه آوردن کوچی ها است. واقعیت امر این است که از مجموعه بنام



کوچی، بهره برداری سیاسی می شود و این یک ستمی بزرگ به حال هزاره های ده نشین و هم به پشتون های کوچی است. سود این برنامه ظالمانه را فقط گردانندگان اصلی پروسه به جیب می زند. کسانیکه نه معتقد به منافع هزاره های ده نشین هستند و نه به منافع کوچی های پشتون بلکه آنها به سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، باورمندند. امسال نیز کوچی ها در موسم سر سبزی و گرمی، شتابان و با غرور و غرق در تسلیحات و تجهیزات نظامی وارد دروازه های هزارستان شدند. فیرهای شادپانه و تهدید آمیز کوچی ها مردم را به وحشت انداختند. فصل عریضه بازی و عریضه نویسی به مقامات مختلف دولتی که متأسفانه هیچ کدام عادت به شنیدن حرفهای آزار دهنده مردم مخصوصاً در قبال کوچی ها را ندارند، بار دیگر آغاز شد.

هر کس درد هایش را به کاغذ ها نوشتند و به سوی دروازه های دولت با امیدهای زیاد پرتاب کردند و هیچ کسی هم نشنید، نه ریاست جمهوری نه پارلمان، نه وزارت داخله و ولایت و ولسوالی ها نه تنها نشنیدند که بعضاً خود را مدافع حریم بی گناه کوچی ها نیز قلمداد کردند. سال گذشته هیئت عالی رتبه دولتی که مرکب از چهار نفر وزرای مشاور رئیس جمهور بودند بعد از بررسی مناطق هزاره نشین واضحاً گفتند که هزارستان گنجایش کوچی ها را ندارد و کوچی ها نباید وارد این ساحه گردد و به همین خاطر امسال خیلی ها فکر می کردند که کوچی ها نمی آیند. اما سهل انگاری و تعلل دولت و لجاجت کوچی ها بالاخره آنها را امسال هم وارد هزارستان ساخت. ولی همچنان با مخالفت جدی مردم مناطق مختلف رو به رو گردیدند.

در قسمت هایی از بهسود این مخالفت از هرجایی دیگر جدی تر بود. ماه ها پیش در منطقه "میر هزار" بهسود با تلاش مردم و جمعی از متنفذین منطقه، کوچی ها را وا داشتند به اینکه تعهد نامه ای به ولایت بدهند و از این منطقه پیشتر نروند و به مردم خساره وارد نکنند ولی مدت چندی نگذشت که کوچی ها با تلاش و معامله این مرز را شکستند و وارد ولسوالی مرکز بهسود شدند. پس از سپری کردن حدود یک ماه در چراگاه ها و بالای کشتزارهای مردم مرکز بهسود، تصمیم برگشت از بالای سرزمین مردم حصه اول بهسود را گرفتند. اما این بار مخالفت مردم جدی تر شد و تمامی مردم حصه اول بهسود از دایمرداد گرفته تا خالق و دوستدار و میر بچه و . . . این ولسوالی با جدیت تمام گفتند کوچی ها جنایت کرده و همین ها در زمان طالب مال و مواشی ما را بردند و سال گذشته نیز در مرز ولسوالی ما نفر کشته و اینک نیز مسلحانه وارد منطقه شده است و امنیت ساحه را مختل کرده است. به هیچ وجه به صلاح مردم افغانستان نیست که پروسه خصومت سازی ملی توسط کوچی ها دامن زده شود. در اثر پا فشاری مردم و همکاری مقامات ولسوالی حصه اول بهسود و مذاکره فی مابین کوچی ها و مردم این مناطق جریان پیدا کرد.

در اولین جلسه ۱۴ نفر نماینده اقوام مختلف کوچی و ۳۰ نفر از نماینده های مناطق مختلف ولسوالی حصه اول بهسود در منطقه "سرتاله" تجمع نمودند. بگو مگو ها به شکل بسیار جدی برای یافتن راه حل ساعتها ادامه یافت. قربان علی فصیحی یک تن از نماینده های حصه اول بهسود برای کوچی ها گفت شما اگر خود را افغانستانی و پابند ارزشهای افغانستان می دانید باید مطابق حکم قانون اساسی که صریحاً خاتمه یافتن کوچی گری و اسکان کوچی ها را حکم کرده است، احترام بگذارید. به دنبال آن فیصله هیئت عالی رتبه دولتی متشکل از چهار نفر وزرای مشاور را قبول کنید که گفته اند هزارستان گنجایش کوچی ها را ندارد. این ظالمانه است که شما به فرمان یک رئیس بلدی که حیثیت حقوقی پایین تر از یک والی را دارد تکیه می کنید ولی فیصله چهار وزیر مشاور و احکام قانون اساسی را قبول ندارید. پیشنهاد ما این است که شما از همان راه که آمده اید برگردید. بیش از این به صلاح نیست که مزارع مردم را بخورید و بر مردم ستم روا دارید. به یقین امنیت منطقه مختل می گردد و بیمی آن می رود که آدم های ماجراجو از مناطق دیگر وارد شوند و برای مردم مشکل خلق نمایند.

جلسه ۵-۱۰-۱۳۸۵ با تندی و خشونت پیشرفت و نتیجه مثبتی در قبال نداشت. کوچی ها اصرار به رفتن از بالای مزارع مردم را داشت ولی مردم منطقه مخالفت می کردند و این باعث شد که برای روزهای متوالی جلسه باحضور نماینده های طرفین ادامه یابد. بالاخره روز سوم یعنی ۱۳-۵-۱۳۸۵ کوچی ها به خواست مردم منطقه تن دادند و پذیرفتند که باید از راه که آمده اند برگردند. اما متأسفانه کوچی ها بازهم نقص پیمان کردند و به آرامی برنگشتند و در قسمت "باد آسیاب" در مسیر برگشت خانه های مردم را چور و یک نفر را زخمی کردند و مزارع مردم را کاملاً خوراندند. این زد و خوردها، جنگ ها و مذاکره ها راه حل اساسی معضل کوچی گری نیست. راه حل اساسی عمل به قانون اساسی و پایان دادن به کوچی گری می باشد. دولت اگر اقدام نکند و همچنان در سیاست دو پهلوی خود باقی بماند، کوچی گری خاتمه پیدا نمی کند و بدون شک، تداوم کوچی گری در افغانستان یکی از سرچشمه های خصومت زا و بحران آفرین برای آینده افغانستان خواهد بود. بنا بر این بی توجهی دولت نسبت این پدیده خیانت آشکار به وحدت ملی و پروسه ملت سازی در افغانستان می باشد.

**نتیجه گیری:** درباره قتل عام ها تذکر مختصر از این حوادث دلخراش و خونین که بالای مردم هزاره در طی مدت یک ونیم قرن اخیر تحمیل گردیده است یاد آوری کوتاه بعمل آمده اند تخریب و انهدام تندیس های بودا در حقیقت قتل عام فرهنگ تاریخی و باستانی سرزمین هزارستان بحساب می آید. که نسل کنونی مردم هزاره از آن آگاهی داشته باشند و در تصامیم سیاسی کنونی و آینده خود ها از آن

بند بگیرند قبول این واقعیت که کوچاندن گروه هائی از قبایل به بخشهای دیگری از کشور، بویژه در شمال و غرب و عدم اسکان کوچیها و تشویق کردن آنان به پایمال کردن حقوق و ملکیت‌های دیگران، بویژه در مناطق مرکزی (هزارستان) از لحاظ تاریخی موجب نارضایتی شدید و بروز تشنج درمیان مردم در مناطق وسیعی از افغانستان گردیده است. دولت کنونی باید بخاطر حل معضله کوچیها تدابیر مؤثر و عملی را بدون کدام سیاست بازی قومی روی دست گیرد تا این مشکل از ریشه و اساس حل گردد و بد بینی ها میان مردم هزاره و اقوام کوچی پشتون رفع و دوستی و برادری میان آنان بوجود آید. درباره بازسازی تندیس های تخریب شده بودا نیز تدابیر عملی از جانب دولت افغانستان و مؤسسه یونسکو اتخاذ شود نباید این موضوع به فراموشی و در تاق نسیان گذاشته شود و تمام مسایل تا هنوز گفته شده در این زمینه تحقق یابد و صرف در حرف و شعار باقی نماند.

#### روی کردها:

- کتاب هزاره های افغانستان سال ۱۳۷۹ شمسی چاپ ایران نویسنده سید عسکر موسوی و مترجم اسدالله شفائی
  - یادداشتهای درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر حسین نایل، بهار سال ۱۳۷۹ شمسی چاپ ایران
  - سایت آریائی تخریب بودا نویسنده هارون امیر زاده چاپ لندن
  - سایت آریانانت زخم خونین یکاولنگ؛ گل سرخی بر سینۀ عاشورا، نویسنده خواجه بشیر احمد انصاری
  - ویبلاک صلصال قتل عام افشار و سیلاب کوچیها نویسنده، عبدالجلیل بینش
- ماه مارچ سال ۲۰۰۷ میلادی

### **یادی از مبارز قهرمان عبدالخالق شهید**

وقتیکه نادرخان بقدرت رسید نخست شخصیت های برجسته کشور و وفادار به امان الله خان را اعدام کرد به تعداد ۱۸ نفر از خاندان چرخی را بشمول غلام نبی خان و غلام جیلانی خان در اثر مخالفتی که با آنها داشت به قتل رسانید ولی غلام صدیق خان که در خارج بود از قتل رهائی یافت. همچنان شاه بی بی زن غلام جیلانی و دختران او راضیه و رابعه نیز زنده ماندند و در هر در و دیواریکه نام امان الله یافت با میله تفنگ تراشید و در هر کتابچه و کتب که نام شاه امان الله دیده شد، آن کتابچه و کتاب را به آتش کشید. برای چنین کاری خزانه بیت المال گنج بی صاحب گشت. از خزانه بیت المال به کیسه هر تاریخ نگار درباری و به گلوی هر مداح بازاری سکه ها ریخته شد تا تاریخ یکنواخت قومی و خانواده گی خود را رنگین سازد. نادر خان یکی از شاهان مستبد وابسته به استعمار و ادامه دهنده مشی استبدادی امیر عبدالرحمن در افغانستان بود و بخصوص تعصب خاص نسبت به جامعه

هزاره داشت وی پاسدار حاکمیت استبدادی امیرعبدالرحمن بود و در برابر مردم هزاره با همان شیوه ای استبدادی عبدالرحمن خانی عمل میکرد و بصورت استثنائی سردار هاشم برادر وی تبعیض و بیعدالتی خشن علیه مردم هزاره را در ابعاد گوناگون اعمال میکرد که زبان زد عامه مردم کشور میباشد. نادر خان و خاندان مصاحبین نه تنها در برابر ولی نعمت خود شاه امان الله خان بی وفائی و خیانت کرد و طرفداران او را نیز بابتی رحمی و قساوت سرکوب نمود و همچنان انتقام طرفداری، و دوستی جامعه هزاره با شاه امان الله را با بدترین و زشت ترین شیوه عملی کرد که چندین نسل مردم هزاره جنایات آنان را بیاد دارد و در خاطره ها باقی خواهد بود. سالهای طولانی برده گی حقارت آمیز بالای کوه ها و دره های سرسبز مناطق هزاره نشین مانند شب سایه انداخت و آب دریا ها باخون آلوده شد. غم و اندوه برای مدت های طولانی در سرزمین هزاره ها مستولی گشت. امیر امان الله خان این پادشاه اصلاح طلب و دوست مردم هزاره طی فرمانی کنیزی و غلامی را از بالای مردم هزاره رفع نمود. اما در سالهای بعد بخصوص در زمان صدارت محمد هاشم خان نابرابری اجتماعی و ملی، محرومیت سیاسی غیر قابل تحمل گردید ترور بی رحمانه و به سیاه چال افگندن شخصیت های سیاسی و اجتماعی مردم هزاره اعمال میشد و مردم ما به پائین ترین پله نردبان جامعه رانده شد و سیاست ژینوسید از جانب مستبدین علیه هزاره ها به پیش برده میشد.

مردم هزاره در طول بیش از یک قرن، همواره تحت غیر انسانی ترین فشارهای حکومت های فاشیستی و حلقات متعصب و قبيله گرا قرار داشته و تا سرحد کوچاندن اجباری از سرزمین های آبایی خود، قتل عام های مکرر، به اسارت رفتن و به بردگی کشیده شدن، پیش برده شدند. پروژه تخریب، استهزاء، و انکار هویت جمعی هزاره تا آنجا پیش رانده شد که جایگاه هزاره در ذهنیت دیگر اقوام و ملیتهای کشور و حتی در بسا موارد نزد خود نیز به انسان درجه چندم تنزل یافت و کلمه هزاره، تبدیل به یک دشنام اجتماعی گردید در زمان صدارت سردار هاشم خان فرمان منع شمولیت فرزندان هزاره در مؤسسات تحصیلی، نظامی، پولیس و مؤسسات عالی تحصیلی ملکی، بورسیه های خارجی، عدم تقرر در وزارت خارجه و استخبارات از طرف سردار مستبد صادر گردید که خود نمونه از تبعیض در برابر مردم هزاره بود. در زمان نادر خان نارضایتی ها بالا گرفت و از دههای خون آشام خانواده نادری هر روز سرهای مبارزین ضد استبداد و وطنپرستان را از تن های شریف شان جدا میکرد و بازار چوب زدن ها، قین و فانه ها، روغن داغ کردن ها، واسکت بریدن ها، ناخن کشیدن ها، چانواری کردن ها، و به دار آویختن ها کاملاً گرم بود. در این بازار خونین، فقط تاجران خون و جواسیس نفع سرشاری بدست می آورد و به مقام و جاه و جلال دست می یافتند. بر اساس مشوره انگلیس ها نادر خان مثل دیوانه کور شمشیر بدست بر جان روشنفکران انقلابی افتاد و تا توانست

کشت و بسیاری را توسط زهر مسموم میکرد و از بین می برد و کشور را به گورستان بزرگ تبدیل کرده بود.

تاریخ افغانستان از واقعیت های ظالمانه مشبوع است، زمامدار در جامعه قبیله‌ی مظهر و خلیفه دین و روحانی مجری احکام، تلقین گر و تفسیر کننده دین است تاریخ قبیله‌ی گنجایش نو پذیری را ندارد و معبد کهنه ها و مدفن نوها است.

با یاد آوری این رویداد های تلخ تاریخ به این نتیجه روشن میتوان دست یافت که بدون تأمین برابری حقوق سیاسی میان گروههای قومی و اقلیتهای ملی و مذهبی افغانستان جامعه بلا دیده ما از ستم اجتماعی و نا برابری ملی نجات و رهایی نمی یابند فرآیند رشد مستقل ملی و وحدت ملی کشور کثیرالملیت ما و رنجهای مردم ما دراز تر میشود. و خالق شهید مبارزه علیه دخالت و مداخله میراثخواران استعمار را به پیش کشید و در راه رهایی زحمتکشان میهن سر و جان شیرین خود را قربان کرد این فرزند قهرمان هزاره بیعدالتی اجتماعی را با گوشت و پوست خود لمس میکرد و مظالم که بالای مردم کشور و بخصوص جامعه ای هزاره انجام میشد بخوبی درک میکرد و خواست با این اقدام شجاعانه خود دین و قرضی که شاه امان الله خان بالای جامعه هزاره داشت که بخاطر اعلام فرمان عفو رهایی مردم هزاره از غلامی و کنیزی را اداء نماید و بدین ترتیب یکی از نماینده گان استعمار و استبداد را از بین برد و افتخار جاویدان را از خود بیادگار گذاشت. و امریکه بخاطر آن مبارزه کرد به مقیاس ملی منطقه و جهان روز تا روز درخشش بهتر، غنای بیشتر و درون مایه فعالیت کسب میکند. صحت آنرا رویداد های چند دهه اخیر بوضوح کامل آشکار ساخت که سلاطین، شاهان و امیران به مقصد جاودانه ساختن تاج و تخت و قدرت برای خاندان خود ها و برای بهره کشی از توده های مردم کشور، فرزندان وطن را در جهل و تاریکی قرون وسطایی نگه میداشتند.

طوریکه امیر عبدالرحمن بیش از شصت و دو فیصد نفوس مردم هزاره را قتل عام کرد و عده کثیری خانواده های مردم هزاره را از مناطق هزاره نشین ولایات ارزگان، زابل و قندهار از زادگاه و سرزمین آبائی شان مجبور به کوچ اجباری نمودند که خانواده ای پدرکلان خالق نیز شامل این خانواده های جبراً رانده شده از سرزمین پدری شان میشدند. پدر کلان خالق از مردم دایه و فولاد بود که زمان کوتاهی در مناطقی از دایزنگی و غزنی نیز بود وباش داشته است. پدر کلان خالق در زمان امیر عبدالرحمن خان از سرزمین دایه و فولاد مجبور به فرار و کوچ اجباری گردید که زمین، خانه، مال و دارائی پدریش از طرف عمال امیر میر غضب اشغال و غضب و یکتعداد اعضای فامیل وی را قتل عام کردند.

بعد از وفات پدرکلان خالق از وی دو پسر بنام های مولاداد و خداداد باقیماند که مولاداد پدر خالق و خداداد کاکای او مانند پدر خالق در منزل خاندان چرخي خدمت مینمودند، که مولاداد در خانه غلام

صدیق خان و خداداد در خانه غلام جیلانی خان و خالق پسر مولاداد نیز با کاکای خود در فامیل غلام جیلانی خان مصروف خدمت بودند. **مولاداد پدر خالق** - دارای تحصیلات خصوصی بود و بزبان های انگلیسی، آلمانی و روسی تسلط نسبی داشت که در جریان سفرهایش به همراهی غلام نبی خان چرخی به اروپا میسر شد اندیشه ها و آرمان هایش را بیدار تر سازد و او سر پر شوری سیاسی داشت. عبدالخالق و خانواده اش با بهره گیری از حیات شهری با یک عده دیگر زیر تأثیر نظریات جنبش مشروطه خواهان و روشنفکران آزادی خواه قرار گرفت و در یک سازمان سیاسی به اشتراک دیگر مبارزین ملی وارد مبارزه سیاسی علیه نظام استبدادی و رژیم وابسته به استعمار گردید. خالق شهید این وطنپرست دلیر در یکی از سازمانهای مخفی که شکل مبارزات سری انفرادی را داشت وابسته بود و این نوجوان انقلابی هزاره در همه جا، در مکتب و خانه با سیاست و افراد سیاسی ارتباط برقرار کرده بود او از معلمین شریف خود محمد عظیم خان معلم و محمد ایوب خان معاون مکتب نجات درسهای سیاسی زمان خود را دریافت میداشت و درباره آینده وطنش بیشتر فکر میکرد.

عبدالخالق فرزند مولاداد در سال ۱۲۹۵ شمسی به دنیا آمد. پدرش عبدالخالق هزاره را شامل مکتب نجات ساخت و در تربیت خالق توجه زیادی مبذول میکرد. عبدالخالق به تمام خاندان چرخی و به خصوص به شاه بی بی خانم غلام جیلانی که مانند مادر علاقمندهش بود احترام داشت **صالح پرونتا** میگوید که عبدالخالق یک جوان جدی، محکم، گرمجوش و تا حدی عصبی مزاج و دارای صفات مردانه و جوانی بود خوش اندام، بلند قد، فوتبالیست توانا و در ژیمناستیک بی نظیر. عبدالخالق تمام زندگیش را به سیاست وقف کرد و بصورت یک انقلابی حرفوی بوجود آمد. توجه بیش از حد مولاداد بالای خالق وی را قادر ساخت تا راه صد ساله را در یک شب طی نماید توجه زیاد پدرش خالق را به یک مبارز بی باک ضد استبداد مبدل کرد. خالق هزاره فرزند فقر و محرومیت، وارث رنج های بیکران مردم خود بود، او فولادی بود که در کوره فقر و رنج توان فرسای پدر و مادرش آبدیده تر میشد. و مشعل مبارزه را درفش وار فرا راه زندگی خود برافراشت و برافروخت، وی باری تصمیم میگیرد که در مراسم یک تهداب گذاری در بالا حصار ماموریت خود را انجام بدهد ولی توفیق نمی آورد.

او در جشن ماه سنبله نیز می خواست قصد خود را عملی کند ولی باز هم این فرصت را بدست نیاورد تا آنکه روز ۱۶ ماه عقرب سال ۱۳۱۲ شمسی که در این روز نادر خان انعامات مکاتب و تورنمنت خزانی را به مستحقین آن توزیع میکرد. بیرق ارگ پایین شد و نادر به باغ دلگشا قدم گذاشت. سلامی گرفته شد و میز انعامات را معاینه کرد و بعداً بسوی صفی که عبدالخالق ایستاده بود آمد. خالق یک قدم پیش آمد و در کمال آرامش گلولة را شلیک کرد و در گلولة های دوم و سوم نادر فقط یک تکان خورد و نقش زمین شد، خالق به مرام خود رسید. یکی از مستبدین و دست نشانده انگلیس را از بین

برد و فرار نکرد و به شاه محمود اطلاع دادند و خالق گرفتار گردید. روشنفکران و نیروهای ضد استبداد و بیعدالتی این روز را بیاد خالق شهید، قهرمان ملی کشور گرامی میدارند و بروح آن شهید بزرگوار یاران با وفایش درود و احترام فراوان ابراز میدارند.

گفته میشود بعد از کشته شدن نادر، حکومت میخواست تمام شاگردان آن مکتب را تیر باران کند ولی در اثر مشوره بعضی از ارکان حکومت سر انجام به شاه محمود گفته شد چون قاتل و همدستانش گرفتار شده اند دیگر شاگردان باید رها شوند.

بالاخره بعد از ظهر چهارم جدی سال ۱۳۱۲ شمسی، که سرما سنگ را می شکست خالق و محمود خان متعلم همصنفی و رفیق خالق، مولاداد پدر، خداداد کاکا، قربانعلی یخ آب فروش مامای خالق، ربانی، مصطفی و لطیف جوانان خاندان چرخی، علی اکبر غند مشر، محمود کارگر مطبوعه انیس، میر مسجدی متعلم، محمد زمان متعلم، سید عزیز متعلم، محمد اسحق متعلم، میرزامحمد متعلم، ناشرین نامه ها، محمد ایوب معاون مکتب امانی، محمد عظیم معلم، و بروایتی ۲۱ تن از اعضای خانواده و منسوبین خالق بشمول دو تن از پسران خورد کاکایش خداداد به نام های عبدالله و عبدالرحمن را از دروازه جنوبی ارگ بسوی اعدام گاه بردند. قبل از به دار کشیدن اعضای بدن خالق هزاره را قطعه قطعه کرده به دار آویختن نرسید، خالق قبل از شهادت ۱۷ الی ۱۸ سال داشت و همچنین حفیظه خواهر خورد سالش نیز در زندان از میان رفت.

عبدالخالق باوجود آن که شکنجه های طاقت فرسا را تحمل میکرد هیچ یک از رفقای خود را افشاء نکرد، محمد اسحق یکی از رفقای خالق که سخت مجروح بود با تأثر و هیجان شدید به خالق گفت:- ای رفیق ناجوان چرا بمن و دیگر رفقای اعتماد نکردی و عزم خود را پنهان کردی؟ و اگر این طور نمی کردی حال از این حکومت یک نفر هم زنده نمی بود. سخن آخر را بتو گفتم خدا حافظ. خالق جواب داد راست میگوئی احتیاط من بیجا بود. از تو عفو می خواهم. بدین ترتیب اقدام عبدالخالق و رفقایش یک عمل آگاهانه ملی و سیاسی علیه دشمنان وطن و مردم بخاطر دفاع از عدالت و آزادی بود که برای رهائی مردم بخون تپیده ای کشور جام افتخار آفرین شهادت را نوشیدند.

این سوال مطرح میشود که بخاطر اقدام جسورانه ای عبدالخالق شهید، چرا پدر، ماما، عمو و دیگر رفقای او سر زده شدند و کاسه های سر دوستان عبدالخالق تک تک در کنج زندان ها پوسانیده شد؟ بهمین گونه برای سالیان درازی، بلی گویان دربار از برکت بدست آوردن کرسی های دولتی و یا از ترس زور گوئی سرداران رساله ها نوشتند و کتاب ها چاپ کردند که خالق شهید را طعن و ناسزا گفتند.

تا جائیکه دیده میشود خالق قهرمان قبل از آنکه ماشه تفنگچه را بطرف نادر شاه فشار بدهد بخداوند پناه می برد و نیایش میکند که خداوند! این کار را بخاطر رهایی مردم افغانستان و آینده شگوفان

وطنم انجام میدهم لذا از بارگاه با عظمت و با جلالت تو امید عفو را دارم! بعد ماشه را فشار میدهد و زندگی یک مستبد خودکامه و یک نماینده انگلیس را به اتمام میرساند و افغانستان وارد مرحله جدید دیگری از تاریخ غمبار خود می‌گردد.

خالق شهید می‌گفت :-

من عاشق ستیزه امواج سرکشم      مشتاق رزم و زندگی شاد و دلکشم  
سوهان عمر مستبدان زمانه ام      آه درون سینۀ مردم ستمکشم

مرحوم حسین نایل درباره عبدالخالق شهید مینویسد. تاکنون سه نوشته درباره عبدالخالق به نظر رسیده که بدین گونه اند.

۱. در آیینۀ تاریخ که داود فارانی آن را نوشته و در سال ۱۳۵۷ شمسی از طریق رادیو افغانستان به نشر رسیده است ولی در کدام نشریه ای در افغانستان به چاپ نرسیده است.

۲. تندیس خشم - که توسط آمو نوشته شده و در سال ۱۳۷۰ شمسی در خارج کشور به طبع رسیده است.

۳. یادنامه مبارز راه آزادی و قهرمان ضد استبداد شهید عبدالخالق که مرکز فرهنگی نویسنده گان افغانستان در ایران آن را به نشر رسانیده است.

مقاله در آیینۀ تاریخ اولین نوشته درباره عبدالخالق است و دو اثر دیگر نود درصد مطالب آن با توجیحات و وابسته بود.

امشب ما بر سر مزار این سپاهی گمنام وطن می رویم و دسته گلی از احساس آتشین و درود های پر شور بر مرقد ناپیدای او میگذاریم، تاریخ تعبیرات و حاشیه رویها دوباره نقل کرده اند. **اما تندیس خشم** از لحاظ زیبایی انشاء و سلامت بیان و بلاغت لفظ و لطافت احساس و شیوایی اثر دلچسپ و قابل توجه است مثلاً:

آری، و بدینسان آذرخش خشم سرخ ملتی که سرمایه و سالوس و ستم، اسارت جاودانگی اش را هدف گرفته بود، در قامت مردی که عصاره ای وجدان عاصی زحمتکش ملت خویش بود سر کشید، تا صلابت و جاودانگی شبهای سرد و سیاه سهمگین را که برهستی مردم خیمه زده بود به مسخره گیرد. بر مزرعه سوخته از استبداد عبدالرحمنی خالق اولین گل بوته عصیانی بود که قامت کشیده بود. در آیینۀ تاریخ، داود فارانی میگوید: بلی یکی از این سازمانها، سازمانی بود که خالق، این وطنپرست دلیر به آن همیشه صدا میزند که وطن قهرمانان خود را فراموش نمی کند.

خالق شهید یکی از فرزندان مردم زحمتکش هزاره بود که این مردم بلاکشیده محبوس در کوهستانات سرد را امیر عبد الرحمن خان از دم تیغ کشید و بقیه را به عنوان برده به فروش رسانید.



مردم هزاره مردم شیر پاکی هستند، وقتی به خانه ای پای بگذارند هرگز به مال و منال آن خانواده چه در حضور و چه در غیاب صاحب خانه دست تجاوز دراز نمیکند، بنابر همین خاصیت راستی و صداقت بود که خانواده چرخي تمام مال و دارائي خود را به فاميل خالق اعتبار کرده بودند.

با کشته شدن محمد نادر خان، در سال ۱۹۳۳ میلادی، بنا بر مصلحت های خانواده شاهی و به خاطر جلوگیری از کشمکش های برادران شاه مقتول به خاطر جانشینی در دربار شاهی، محمد ظاهر شاه بر تخت سلطنتی تکیه داده شد. محمد ظاهر سلطنت را هنگامی از پدر به میراث برد که کشور از عناصر آگاه و نیروهای ملی و مترقی تصفیه شده بود. سالیان نخستین سلطنتش که زمان زیاد را در بر گرفت با قدرت مطلقه عمویش محمد هاشم خان همراه بود، که این دوره بنام دوره اختناق و وحشت مشهور بود. در این دوره عده یی زیادی از فضلا و دانشمندان کشور بدون محاکمه در محابس به زنجیر کشانیده شدند و در زندانهای توقیف خانه کوتوالی، زندان مخوف دهمزنگ و در دخمه های تاریک و مرطوب آن جان باختند. اطفال خورد سال، زندانیان سیاسی، قربانیانی بودند که از حقوق تعلیم و تربیه در مکاتب محروم میگرددند. دروغگویی، تذویر و رشوت در دستگاه دولت رواج داشت. تفرقه اندازی های قومی و ملی میراث فرمانروایان در این دوره بشدت بیشتر ترویج شد. تقویه زبان پشتو و ایجاد پشتو تولنه بمقصد تقویه آن در حالیکه به زبان ملیت های دیگر کشور کثیرالملیت افغانستان توجه نمی شد جزء پالیسی این دوره بود.

بعد از سرنگونی نظام شاهی، استقرار دولت جمهوری سردار محمد داود نیز همان سیاست قبلی خاندانی تکرار گردید که به شیوه دیکتاتوری استبدادی فردی و خاندانی حکومت میکرد و بعد از قیام نظامی هفت ثور در تحت تأثیر جنگ سرد جنگ داخلی در اثر مداخلات خارجی برکشور شدت کسب نمود، کشور به بی ثباتی رفت و با پیروزی مجاهدین به انارشی و جنگ خانمانسوز مبدل گشت. با روی کار آمدن رژیم مزدور طالبان فاجعه ملی بوجود آمد. با سقوط رژیم طالبان و تشکیل حکومت بریاست آقای کرزی تحت حمایت نیروهای نظامی ایتلاف جهانی و ناتو در ساحه بازسازی رشد اقتصادی و بخصوص تأمین امنیت کدام کاری مهمی صورت نگرفت. هنوز فقر، بیکاری، بی امنیتی، رشوت و ارتشاء در کشور بیداد میکند و فاصله میان فقیر و غنی هر روز بیشتر میشود. در ساحه بازسازی حیف و میل پول های کمک جامعه جهانی بوسیله مقامات دولتی و انجوهای وابسته به آنان علنی تر و به یک کار عادی مبدل گردیده است. امنیت میان ولایات، شهر ها و مرکز و امنیت جانی شخصی در هیچ یک از نقاط افغانستان تأمین نمیباشد.

مخالفین دولت هرروز تقویت میشوند و مردم از عملکرد دولت نا امید شده اند. پارلمان موجود طوریکه توقع میرفت از اعتبار لازم برخوردار نگردید و در حقیقت به یک ارگان غیر فعال و تأیید کننده اجراءات دولت مبدل شده است. اوضاع کنونی کشور بنا بر کمکاری، بی اراده گی، عدم

استقلالیت و بحران داخلی حکومت، تشدید حملات جنگی در جنوب و شرق کشور، برخورد مغرورانه و تجاوز کارانه نظامیان خارجی در هنگام عملیات ها با مردم در شهر ها و قریه جات مناطق نا امن و مداخلات پنهان عمال کشورهای مخالف جنگ. وضع در افغانستان بطرف خرابی و بی ثباتی پیش میرود. دولت آقای کرزی از ناتوان ترین دولتهای صد سال اخیر در افغانستان است. این دولت نه بر مردم تکیه دارد، نه بر سیاست ملی استوار است، نه برای حل مشکلات مردم می اندیشد، نه بدوستان و دشمنان افغانستان می پردازد، نه علیه مواد مخدر مبارزه میکند، نه با تروریسم درگیر است، نه بحال مردم و وضعیت کشور دل میسوزاند، نه برای اقتصاد در هم ریخته و فرو پاشیده کشور اندیشه میکند و نه در غم و اندوه جامعه اندوهگین میشود.

در پایتخت کشور از موجودیت روسپی خانه ها که در سال ۲۰۰۵ تعداد آنها تقریباً به ۸۰ میرسید و در خدمت خارجی ها میباشند، مردم شکایت میکنند، که نصف پایتخت مانند سابق روی خرابه ها قرار دارد، و بسیاری مردم هنوز هم در خیمه ها زندگی میکنند، که هزاران تن از آنها نمی توانند برای خود کار بیابند، بچه هایشان به طور مزمن گرسنگی میکشند، در مکتب ها و بیمارستانها جای نیست، زن ها در خیابانها گدایی میکنند، اطفال را می دزدند و بفروش میرسانند. مردم تعجب میکنند:

کجا شد کمک های مالی وعده داده شده و آیا حکومت میتواند یک چیزی انجام بدهد، که وضعیت را بهتر کند؟ ولی در این میان طالبان کنترل خود را بالای روستا ها گسترش میدهند، آنها معلمها را می کشند و مکتب ها را منفجر میکنند. حالا مدتها است که باشنده های جنوب و شرق کشور از اینکه پول ها کجا به مصرف میرسند تعجب نمی کنند. آنها تنها گیج شده اند که چه کسی در دولت نشسته و با دنیا چه اتفاقی افتاده است؟ حکومت آقای کرزی، حامیان غربی خود را به سوی بن بست می کشاند، کشور را در معرض آزمایش های جدیدی قرار داده است. بخاطر بیرون رفت از بحران کنونی، مفکوره های جدید و افراد جدیدی لازم است، ایجاب میکند که بیرون رفت را در قدم نخست در عرصه احیاء اقتصادی، تأمین اساسی سطح زندگی مردم عادی که حمایت از ایشان برای حکومت لازم است، جستجو کرد. این موضوعات نه تنها مربوط به رهبری کنونی کشور میشود، بلکه مربوط به همه جامعه جهانی، که نماینده های آن در افغانستان فعلاً بیشتر مصروف طرح ریزی مفکوره ها، پلانها و پروگرام ها است تا اینکه مصروف مساعدت های واقعی به بازسازی کشور باشند.

به هر حال امروز کشور در تب نا امنی میسوزد و اگر چاره ای چه از سوی محافل خارجی و یا داخلی نشود دیر یا زود افغانستان بار دیگر در چنبره مصیبت و نگون بختی گرفتار خواهد آمد. بنابر این ضرور به نظر میرسد چه کشورهای دوست خارجی و چه نیروهای داخلی به گذشته برگردند و با مطالعه دقیق از اوضاع و احوال گذشته تا حال راه درست تأمین امنیت، برقراری صلح و دست یابی به

حاکمیت مستحکم و قابل قبول همگان را پیدا نموده کشور را از این حالت نه جنگ و نه صلح خطرناک نجات دهند.

در نهایت از تمام روشنفکران، طرفداران عدالت و آزادی توقع برده میشود این اقدام جسورانه عبدالخالق شهید را که یک مستبد نوکر استعمار را نابود کرد و روز شانزدهم عقرب را هر سال بیاد این قهرمان ملی کشور گرامی دارند. آرزومندم دولت های ملی نام او را در نامگذاری های پروژه های عرفانی، صنعتی، اقتصادی و اجتماعی جاودانی سازند و حق آن بزرگ مرد وطن را ادا کنند. و اگر دولت ها چشم پوشی بکنند، بدون شک روزی خود مردم حق شناس افغانستان از این قهرمانان شان، تجلیل بعمل خواهند آورد.

روح و روان خالق شهید و همزمان دلیر و وفادارش مانده گار باد!

#### منابع:

- یادداشتهای درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر - حسین نایل، بهار سال ۱۳۷۹ هجری شمسی چاپ ایران
- افغانستان در پنج قرن اخیر نوشته میر محمد صدیق فرهنگ جلد اول قسمت دوم سال ۱۳۷۱ شمسی چاپ ایران
- نشریه ندای هزارستان شماره یازدهم سال سوم ماه حوت سال ۱۳۷۸ شمسی
- سایت مشعل زیر عنوان کمک های امریکا برای افغانستان کجا بمصرف میرسد؟ نویسنده: ویکتور کرگون و برگردان از ع. ق. فضلی
- ۱۲ - ماه نوامبر سال ۲۰۰۶ میلادی

### **سهم مردم هزاره در جنبشهای ملی و حفظ استقلال افغانستان**

تاریخ چندین سده پیشین افغانستان مشحون از مبارزات مردم این کشور به خاطر آزادی و ترقی است که در نهضت های استقلال طلبانه و عدالت خواهانه کشور انعکاس یافته است و به خاطر تداوم برای تأمین سعادت مادی و معنوی انسان این سرزمین، که در راه آن مبارزات طولانی قهرمانانه به عمل آمده و قربانی های بینظیر داده شده است تا افغانستان مستقل و دارای حاکمیت، واحد و یک پارچه و غیر قابل تجزیه حفظ گردد و بدون تردید مردم هزاره در هریک از برهه تاریخی و هر برشی از روزگاران و در هر مقطعی تاریخ کشور، برای صیانت و حضانت این خطه مرد خیز دوش بدوش دیگر برادران هموطن خود رزمیده و قربانی داده و دست بیگانگان را از این سرزمین کوتاه گردانیده اند. از لابلای اسناد و مدارک برجای مانده معلوم میشود شمار قابل توجهی از اقوام و قبایل مختلف کشور

بصورت جمعی و انفرادی در هریک از حوادث بمیان آمده طی سال های ۱۱۰۰-۱۲۵۸ هجری در رابطه به جنبش های آزادی طلبانه مردم سهمی داشته و در جهت بوجود آوردن یک فرایند مطمئن و سالم برای وطن، جانبازانه مجاهده و تلاش نموده اند. و از آن میان سهمگیری مردم هزاره در این رویداد ها برجسته و چشمگیر میباشد که در منابع مربوطه به وضاحت و گاهی به اشارت از آن سخن رفته است. بخصوص در نهضت قندهار و فتح اصفهان محمد هوتکی هنگامیکه در سال ۱۱۳۵ هجری عزم حمله به اصفهان میکرد از اقوام گوناگون کشور خواستار معاونت گردید و اجابت مردم هزاره به این تقاضا، تجهیز و بسیج چهار هزار جوان پیکارجو برای همراهی او بود که در فتح اصفهان به غایت مؤثر و پر اهمیت بوده است. تداوم فعالیتها و مبارزات بخاطر حفظ استقلال و مبارزات عدالت خواهانه، تاریخ خونین همراه با درد و عذاب مردم هزاره نشان میدهد. پدران و نیاکان هزاره در جنگ سوم افغان و انگلیس دو شا دوش و در کنار پشتونها، تاجکها، ازبکها، ترکمن ها و دیگر اقوام کشور در برابر اشغالگران بخاطر استرداد استقلال افغانستان می جنگیدند.

سده دوازدهم هجری از نگاه پیکار مردم کشور علیه تسلط بیگانگان و استقرار دولت غلجائی و بعداً تشکیل دولت درانی و نیز سده سیزدهم از لحاظ ادامه این پیکار بر حق و درعین حال رقابتها و بر خورد ها میان سران و سرداران دودمانهای بر سر اقتدار، در تاریخ کشور ما روزگاران پر آشوب و حادثه خیز بشمار میآید و هم بدانسان سده چهارده را که با به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمن آغاز مییابد و عهد او عهد استبداد خشن بر ضد مردم هزاره شمرده میشود. و پس از او در زمان امیر حبیب الله خان که مشروطه خواهان سر بلند میکنند و علیه نظام مطلقه بر میخیزند، میتوان روزگار نا آرام و درعین حال امید بخش این سرزمین دانست تا اینکه در سی و هشتمین سال این سده یعنی ۱۳۳۸ هجری، مطابق ۱۲۹۸ شمسی و ۱۹۱۹ میلادی برابر است، که مبارزات جان بازانه مردم آزادیخواه ما به استرداد استقلال افغانستان می انجامد و این پرش از زمان نقطه چرخشی عظیم در تاریخ کشور شمرده میشود. سعی دودمان درویش علی خان در استحکام دولت درانی که وی سمت نایب الحکومه هرات را دارا بود و تا آخرین روزهای حیات احمد شاه در این سمت پا برجا بود. این همکار یهای سران مردم هزاره با دولت درانی حد اکثر در زمینه حفظ استقلال و تسلط بر نقاط سرحدی و جلوگیری از نفوذ اجانب به داخل کشور و پاسداری از حاکمیت کشور در آنسوی مرز ها بوده است که در تاریخ استقلال طلبی مردم ما اهمیت زیادی دارد.

در سال ۱۱۹۹ هجری تیمور شاه در جنگ ملتان علیه حکومت سک ها حدود یک سوم لشکر اورا جنگاوران هزاره تشکیل میداد که در این جنگ سکها مغلوب گردیدند. در سال ۱۲۱۲ هجری زمانشاه در حمله علیه سکها از راه سرزمین هزاره سفر کرد و نیروی جنگی مورد ضرورت را از جوانان هزاره با خود برد و در این جنگ غالب برگشت. ابراهیم خان هزاره یکی از داعیان حکمروانی در سرحدات

غربی کشور، حاجی فیروزالدین فرزند تیمور شاه والی هرات را تشویق و کمک کرد که غوریان را از تصرف ولی میرزا والی مشهد دوباره آزاد کند.

بنیادعلی خان هزاره از مردان بزرگ و از خوانین قدرتمند خراسان بود او مردی شجاع، جنگ دیده خردمند، پرنفوذ و از پرچمداران صیانت وطن در مناطق شمالغرب کشور بشمار می‌آید. بنیاد خان گروهی از جنگاوران هزاره جمشیدی و فیروز کوهی را به اطراف خود جمع کرد و در سال ۱۲۳۱ هجری - قمری ولایت جام و باخرز را تسخیر کرد و تا حوالی مشهد پیش راند و این مناطق را بزیر فرمان آورد. در سال ۱۲۳۲ هجری قمری در جنگ میان افغانستان و ایران وزیر فتح خان جراحت برداشت اما بنیاد خان هزاره در دقایق اخیر جنگ میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اصفهانی را که دومین شخص مهم لشکر قاجار بود به اسارت گرفت بعداً او را آزاد کرد در بدل آن شجاع السلطنه حکومت جام باخرز و غوریان را به بنیاد خان سپرد.

کرنیل شیر محمد خان هزاره یکی از چهره های معروف در جنگ های پارتیزانی بود در سال ۱۲۵۴ هجری برای دفع تجاوز خارجی چهار هزار نفر قوای جنگی را تجهیز و به قوای کامران والی هرات ملحق گردانید و در نبرد دیگری جلو پیشروی آصف الدوله را بسوی قلعه نو مانع شد و تلفات سنگینی بر او وارد ساخت و در سال ۱۲۵۵ هجری در یک جنگ پارتیزانی ششصد رأس اسب از قوای دشمن را به تصرف در آورد. یکی از مهمترین و بزرگترین کار نامه و مقاومت این مرد رزمنده در برابر سپاه انگلیس در نبرد گاه میوند است. در فرصتی که سپاه ایوب خان از قوای انگلیس هزیمت یافته و مورد تعاقب دشمن قرار گرفته بود. شیر محمد خان هزاره با افراد معیتی خود در مقابل دشمن ایستاده و ساعتها به جنگ ادامه داد و بدین ترتیب از شکست قطعی جلوگیری بعمل آورد و با این عمل جانبازانه میتوان نام او را در ردیف فاتحان واقعی میوند به ثبت رسانید.

امیر امان الله خان از آغاز جلوس به سلطنت موضوع استقلال با انگلیس ها به میان آورد. مردم از هر جا بصورت داوطلبانه برای جهاد حاضر شدند و از جمله مردم هزاره علاوه بر هزاران نفری که در صفوف اردو حاضر خدمت داشت، هزاران نفر دیگر را بطور داوطلبانه آماده جهاد در راه استقلال کشور گردانید و از جمله **محمدالله خان هزاره، عباس خان هزاره و عبدالله خان قیاق** نیروی منظمی را به کمک جبهه قندهار بسیج نمودند و تعداد زیادی از جوانان مردم هزاره در جنگ تحصیل استقلال درجبهات نبرد به شهادت رسیده اند.

## سه‌م مردم هزاره در جنبش‌های آزادی خواهانه:-

میر یزدان بخش بهسودی مبارز ایمان و مقاومت که در برابر مظالم حکومت امیردوست محمد خان قیام کرد و به امیر کابل اطاعت نداشت ولی متأسفانه عمال امیر کابل ویرا با تعهد امضا در قرآن کریم فریب داد و او را برخلاف قول و پیمان دستگیر و اعدام کرد. قیام مردم هزاره در برابر استبداد داخلی و بیعدالتی‌های اجتماعی امیر عبدالرحمن خان بناچار در برابر رویه‌ای غیر مسوولانه عاملان امیر صورت گرفت. امیر بجای حل و فصل موضوع و تبدیلی کارداران دولت خود توجه نماید به بسیج قوا و سرکوبی مردم اقدام کرد. این جنگ نا برابر و غیر عادلانه که به سال ۱۳۰۶ هجری آغاز یافته بود تا سال ۱۳۱۵ یعنی ده سال ادامه پیدا کرد و در اثر آن بیش از ۶۲ فیصد نفوس مردم هزاره قتل عام شد و ویرانیها و نا به سامانیهای جبران ناپذیری بر مناطق هزاره نشین و مردم وارد گردید و آنان را به استعفاف کشانید. این قیام به مقصد رفع بیداد گری و تأمین عدالت اجتماعی، در تاریخ وطن ما نقطه عطفی بحساب می آید که یاد آن از صفحه روزگار محو نخواهد شد. در این جنگ غیر عادلانه به قول خود امیر در تاج التاریخ یک سپاه پنجاه هزار نفری و نیز به قول منابع دیگر بیشتر از آن تعداد افراد ایلجاری اشتراک داشتند. که برجان و مال مردم، برخلاف موازین انسانی و اسلامی و افغانی دست درازی کردند و حتی زنان و دختران و اطفال را به اسارت کشیدند. این قیام مردم هزاره در برابر بیدادگری و استبداد نشان دهنده روحیه ضد ستمگری و بیعدالتی و ضد افکار برتری جویانه میباشد. محمد عظیم بیگ سه پای رهبر و پیشوای قیام کننده گان مردم هزاره و برگزار کننده اولین جلسه یا جرگه عمومی میران هزاره در هزاره جات که در مقابل قوای مهاجم امیرعبدالرحمن خان فداکارانه رزمید و بخاطر منافع مردمش از امتیازات لقب سرداری و معاش مستمری صرفنظر نمود. در تاریخ مردم هزاره صفحاتی بیعدالتی و بیرحمی بی مانندی علیه آنان نیز وجود دارد که نمیتوان آنها را بدون احساس درد مرور کرد.

با شکست مقاومت هزاره ها در برابر امیر عبدالرحمن، دوره انزوا و گم شدگی سیاسی هزاره ها آغاز گردید. دوره ای که یک قرن طول کشید و طی آن، نه تنها هویت تاریخی و اراده سیاسی، بلکه آن «رؤیای تاریخی» نیز از هزاره ها گرفته شد. بعد از این جنگ نا برابر مردم هزاره با گرسنگی، برده گی و آواره گی زندگی میکرد. رهبران مقاومت هزاره، تلاش کردند تا به نحوی از جامعه هزاره در برابر سیاست های ویرانگر حکومت های خاندانی و فاشیستی، دفاع نمایند و از فروپاشی کامل موجودیت و هویت این جامعه، جلوگیری کنند. چهره های شاخص این دسته عبدالخالق قهرمان، سید اسماعیل بلخی، برات علی تاج، ملا فیض محمد کاتب، ابراهیم خان گاو سوار، فرقه مشرف فتح محمد خان فاتح کوتل اونی، سید احمد خان شاهنور، غلام نبی خان چپه شاخ، غلام نبی خان گلگ،

سید شاه تقی دایزنگی، جنرال علی دوست خان، سید اسماعیل لولنجی، سید میر علی گوهر غوربندی و غیره بودند.

شخصیتهای بالا بخاطر رهائی و نجات مردم هزاره از شر استبداد و بیعدالتی قدرت های حاکمه سالهای طولانی را در زندان ها و سیاه چالها سپری کردند و مبارزات جانبازانه را در کنار دیگر نیروهای ملی و عدالتخواه متعلق بدیگر اقوام کشور در چوکات جنبش های مشروطه خواهی و دیگر خیزش های ضد استبدادی با دلیری و رشادت انجام دادند یاد همه شان گرمی باد، هر چند کوشش های فرهنگی و سیاسی مبارزات فداکارانه نظامی، هیچکدام نتوانستند جنبش های وسیع اجتماعی و سیاسی را در جامعه هزاره برانگیزد و ساختار سیاسی ظالمانه کشور را به چالش بکشد، اما دستکم، شعله های کم سوی شهامت برخاستن و ایستادن را در روح ترس خورده هزاره ها روشن ساخت، تقدیر لایزال برده گی این قوم را به پرسش گرفت. تأمین عدالت اجتماعی، تحقق دموکراسی و حصول حقوق شهروندی برای هیچ گروه قومی دیگر از چنین اهمیت حیاتی برخوردار نیست. عدالت اجتماعی برای مردم هزاره به مفهوم پایان چند قرن تبعیض قومی، زبانی و مذهبی است و حق مشارکت سیاسی زمینه را برای اعاده هویت و شخصیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنان در جامعه افغانستان فراهم میکند.

در حالیکه دیگر گروه های قومی کشور ممکن است از یک یا دو نوع تبعیض رنج ببرند، دعوت به عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی برای مردم هزاره نه صرفاً یک شعار و یا خواست سیاسی است، بلکه برای بقا به عنوان یک گروه مشخص قومی، مذهبی بوده است. در افغانستان هیچ قومیتی به اندازه جامعه هزاره تاریخ خفته در خون نداشته است. قتل عام های پیاپی، تبعید، زندان، مهاجرت های اجباری، فرار دادن ها، غصب ملکیت ها و زمین های مزروعی هزاره ها، سرکوب قیام های محلی و سراسری از سوی حاکمیت ها، به مثابه یک جریان مسلط در پالیسی دولت ها عمل کرده است. برای سهل سازی هضم اجتماعی این ناروایی ها نسبت به هزاره ها، سیاست "هزاره ستیزی" را از طریق برجسپ زنی انواع القاب اهانت آمیز، در جامعه ترویج کردند. تا آنجا پیش رفتند که استعمال کلمه "هزاره" بار از اهانت و تحقیر را در خود حمل میکرد. در شهرهای بزرگ و عمدتاً در شهر کابل، یاد کرد نام "هزاره" گویا: "دون پایه"، "حقیر"، "جوالی"، "زغالی"، "نوکر"، "تنگی"، "گلخنی" و غیره را، تداعی مینمود. ترویج سیاست "هزاره ستیزی" به صورت آشکار از دوران امیر عبدالرحمن آغاز گردید و نواده هایش، به استثنای دوران امیر امان الله، این پالیسی را در اشکال مختلف آن ادامه دادند. اما در سالهای بعد بخصوص در زمان صدارت محمد هاشم خان نا برابری اجتماعی و ملی، محرومیت سیاسی غیر قابل تحمل گردید.

**توجه شاه امان الله** به مسایل اجتماعی، سیاسی مردم هزاره و نفی سیاست گذشته و اهمیت نقش این مردم برای حصول استقلال و پشتیبانی از حکومت او مهم دانسته میشد. امیر امان الله خان که مرد نیک اندیش و طرفدار وحدت در میان اقوام و قبایل و هوا خواه اعتلای کشور بود، راه مصالحه و روابط حسنه را با مردم هزاره در پیش گرفت و نظام برده گی را از بالای مردم هزاره رفع کرد. گرچه مردم هزاره در زمان شاه امان الله خان از غلامی نجات یافت اما با رویکار شدن خاندان مصاحبین و سلطنت محمد نادر خان و بخصوص در زمان صدارت هاشم خان وضعیت تحمل ناپذیری را بخود اختیار کرد در این دوره استبدادی سیاسیون هزاره زیر عناوین و بهانه های مختلف راهی زندان ها، سیاه چال ها و تبعیدگاه ها شدند که آنها در اینجاها قبل از سپری نمودن سالهای طولانی زندان، شکنجه های از قبیل قین و فانه کردن ها، تیل داغ کردنها، واسکت بریدنها، بی خوابی ها و انواع دیگری از عذابها را متحمل گردیدند. ترور بی رحمانه و به سیاه چال افگندن شخصیت های سیاسی و اجتماعی مردم هزاره اعمال میشد و مردم ما به پائین ترین پله نردبان جامعه رانده شد و سیاست ژینوسید از جا نب مستبدین علیه هزاره ها به پیش برده میشد.

از طرف هاشم خان فرامینی برای ممنوع ساختن جوانان مردم هزاره در موسیسات تحصیلی ملکی و نظامی، اکادمی پولیس و ادارات نظامی، استخبارات، پولیس، وزارت خارجه و بورسیه های خارجی، صادر گردید و در این دوره الی سقوط سلطنت، مردم هزاره طور قصدی از طرف دولت بوسیله کوچیها، موظفان دولت والیان، ولسوالان و دیگر کارمندان محلی دولت در مناطق هزاره نشین مورد ظلم، تعدی، چپاول و غارت ملک و منال شان قرار میگرفت و بلند ترین رتبه و مقام تحصیلکرده های هزاره در دولت وقت موقوف، سر معلم، معلم در مکاتب محلات خود شان و یا بحیث مامور احصائیه در ولسوالی های شان بودند بالا تر از آن اجازه ارتقا در رتبه های دولتی را نداشتند.

جوانان روشنفکر و مکتب خوانده هزاره، عده از روحانیون و رهبران قومی بنابر پیش آمد و برخورد تبعیض آمیز و استبدادی نظام سلطنتی با مردم هزاره و بنابر اوضاع سیاسی داخلی و خارجی مجبور گردیدند که به امید نجات مردم خویش همه سعی داشتند تا از طریق شمولیت به احزاب سیاسی چپ و احزاب اسلامی وقت این فرصت برای شان میسر گردد. با سقوط رژیم سلطنتی و جمهوری تاجدار خاندان آل یحیی و بقدرت رسیدن حزب . د . خ . ا با درنظر داشت اشتباهات و لغزش هایی آن در ابعاد سیاسی و اجتماعی، این حزب طلسم تبعیض و استبداد خشن غیر انسانی که قبلاً دربارہ مردم هزاره موجود بود از میان برداشت. چنانچه فرزندان هزاره عضو . د . خ . ا که در برنامه سیاسی آن حزب برابری حقوق اقوام باهم برادر کشور وعده داده شده بود یگانه راه نجات مردم خود را در آن میدیدند.



شخصیتهای سیاسی مطرح در این دوره سعی داشته است تناسب و تعادل ملی را در ترکیب حکومت رعایت نماید تا تمام اقوام و ملیتهای کشور حضور خویشرا در قدرت احساس و لمس کنند. شخصیتهای هزاره شامل در جناح چپ حاکمیت طرفدار و داعیه دار همبستگی میان اقوام و ملیت های افغانستان بودند و بطور صادقانه در این راه گامهای عملی برمیداشتند و در این دوره موسیسات تحصیلی، ملکی، نظامی پولیس و بورسیه های خارجی بروی جوانان هزاره باز گردید و برای تعداد کثیری از جوانان هزاره زمینه تحصیل در داخل و خارج در این ساحات تحصیلی فراهم شد و ده ها تن از جوانان تحصیلکرده هزاره به مقام های وزیر، معاون وزیر، سفیر، وکلای پارلمان، رؤسای ادارات مستقل در مرکز، و والیان، ولسوالان، قومندانان امنیه، رؤسای امنیت ملی آمرین حوزه های امنیتی اعم از پولیس و امنیت ملی، در ولایات، ولسوالی ها و حوزه های شهری مناطق هزاره نشین کشور، قومندانان فرقه ها، لوا ها، غند ها، کندک ها وغیره تعیین و مقرر شدند. شخصیت سیاسی این مردم سلطانعلی کشتمند صدر اعظم سابق به بلند ترین مقام و موقف عالی صدارت کشور برای اولین بار در تاریخ چند قرن اخیر راه یافت و با وجود تداوم جنگ مسایل تنظیم امور اقتصادی، خدمات اجتماعی و فرهنگی جامعه را با درایت و شایستگی انجام میداد و برای مدت یکدهه مقام صدارت را حفظ نمود. و از جمله صدر اعظمان ورزیده و لایق افغانستان شمرده میشود. هزاره ها وارد عرصه پرشور فعالیت های سیاسی، نظامی و فرهنگی گردیدند. در جبهه چپ، تحصیل کرده های هزاره، هرچند بنا به دلایل و عوامل متعدد به مسائل و مشکلات پیچیده افغانستان، نتوانستند در میان هزاره ها جریان و رهبری سیاسی و فکری ایجاد نمایند ولی این کار تغییرات بزرگی را از لحاظ سیاسی در ذهن مردم هزاره بوجود آورد و آنها درک پیدا نمودند که برای اولین بار در تاریخ غمبار کشور با ایشان چنین پیشامد صورت می گیرد.

خزان سال ۱۳۵۷ شمسی، علما، روحانیون، روشنفکران رهبران قومی مناطق هزاره نشین تحت رهبری شهید مزاری اولین قیام در سطح افغانستان علیه دولت وقت را از ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان آغاز کردند که بعداً سراسر کشور را فراگرفت. در اوایل سال ۱۳۵۸ شمسی شورای اتفاق اسلامی با اشتراک روحانیون، تحصیلکرده ها و رهبران قومی در ولسوالی ورس ولایت بامیان تأسیس گردید. در جناح مخالف دولت وقت، مردم هزاره موفق شدند هزارستان را آزاد و خودگردانی سیاسی را ایجاد نماید جریان های سیاسی متعدد و تیپ های مختلفی از رهبران تبارز کردند و برای انسجام امور قیام و پیشبرد کار ادارات محلی دولتی و خودگردانی مناطق هزاره نشین نمایندگان شورا به مناطق مورد نظر توظیف شد. مردم هزاره بخوبی درک می کردند در صورت شکست قیام همان مظالم و تعدی حاکمان سابق و فشار کوچیها دوباره تکرار خواهد شد گرچه زیاده روی و افراط در چپگرایی، مسوولین رژیم جدید باعث خیزش مردم علیه نظام در این ساحه گردیده بود خصلت و کرکتر قیام

مردم هزاره از بیعدالتی های قرون متمادی منشاء میگرفت مردم از بیعدالت، تبعیض، غارت و تاراج اموال ملک و منال شان که از طرف حاکمان محلی و کوچیها انجام میگردد به ستوه آمده بودند. در نیمه سال ۱۳۶۸ هجری و شمسی اولین کنگره حزب وحدت اسلامی در شهر بامیان برگزار شد و در این کنگره میثاق وحدت را امضا و اعضای رهبری و دبیرکل حزب را انتخاب کردند و از این تاریخ به بعد این حزب بنام حزب وحدت اسلامی افغانستان یاد گردید که بعد از پیروزی مجاهدین دفتر مرکزی حزب از بامیان به کابل انتقال یافت، هزاره های افغانستان در آن سالها که اولین بارصاحب یک چارچوب سیاسی شده بود و جرئت نه گفتن رهبران خود را از نزدیک مشاهده می کردند و تنها بقای خود را در حمایت از آنچه که رهبران شان به نماینده گی از آنان مطرح میکرد، شناسائی و اعتقاد پیدا کرده بودند. که این رهبران از عمق جامعه فقرزده، استبداد زده مردم هزاره بر خواسته بودند که با گوشت و پوست خویش استبداد، تبعیض، فقر و بیعدالتی اجتماعی را درک و لمس می کردند و در این راه پر از خم و پیچ همراه با خطرات گام های استوار و شجاعانه بر میداشتند و همه استعداد و نیروی خود هارا وقف مبارزات رهایی بخش مینمودند در سازمان های سیاسی احزاب اسلامی مربوط به مردم هزاره، شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان بر رهبری استاد شهید مزاری از مشارکت ملی تمام اقوام کشور در قدرت حمایت میکرد و در این راه گامهای استواری بخاطر تحقق آن برداشت و صادقانه در این راه به پیش رفت. شهید مزاری رهبر فقید این حزب در پیشاپیش این حزب راه پر از خطر و دشواری را مردانه پیمود و او نه مثل میر یزدان بخش بهسودی خود را در دره های هزارستان و «رؤیای تاریخی» هزاره ها محصور کرد، نه تسلیم یک قرن انزوای سیاسی هزاره ها گردید و نه هم افسون زده گی شعارهای کلی و انتزاعی دوران جهاد اسلامی شد. او با شناخت دقیق و واقع بینانه تاریخ افغانستان، «مشارکت در قدرت دولت مرکزی» از طریق افراد متعهد به منافع مردم را میسر میدانست و در این راه پر از خطر جان شربنش را از دست داد، نام استاد شهید به اسم بابه مزاری ثبت تاریخ جنبش رهایی بخش کشور و مردمش گردیده است. بعد از شهادت استاد مزاری مرکز حزب به بامیان انتقال نمود و استاد محمد کریم خلیلی به حیث دبیرکل و اعضای شورای مرکزی آن حزب انتخاب گردیدند و جناح دیگری حزب وحدت توسط استاد محمد اکبری هدایت میشد در زمان حاکمیت طالبان جناح حزب وحدت بر رهبری استاد خلیلی و استاد قربانعلی عرفانی معاون اول و دیگر اعضای رهبری حزب وحدت در بامیان و تحت رهبری استاد حاجی محمد محقیق در صفحات شمال مقاومت مسلحانه را برضد رژیم طالبان و اشغالگران به پیش میبردند و این حالت تا سقوط کامل رژیم طالبان ادامه داشت با از بین رفتن رژیم طالبان حزب وحدت اسلامی افغانستان بحیث یکی از نیروهای عمده سیاسی، نظامی در کنفرانس بن و در حکومت موقت حکومت انتقالی و حکومت انتخابی و انتخابات پارلمانی از نقش و سهم معین بر خوردار شد.

افغانستان خانه مشترک همه افغانها اعم از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، نورستانی، پشه ئی و . . . است.

که تأمین مشارکت عادلانه در حیات سیاسی و ایجاد فرصت های برابر در عرصه انکشاف اقتصادی و فرهنگی برای همه اقوام و انکشاف متوازن اقتصادی محلات، معقولترین راه و روش تحکیم و استقرار ثبات دایمی در افغانستان است. باید از نظام و ساختار دولتی مبنی بر اصول مردم سالاری، حاکمیت قانون حمایت نموده بخاطر تأمین حقوق و آزادیهای اساسی شهروند افغانستان طبق معیار های قبول شده بین المللی، رشد و انکشاف نهاد های اجتماعی مبارزه نماییم و برعلیه همه اشکال تبعیض و تمایز بر مبنای قوم، نژاد، جنس، مذهب، موقف اجتماعی و اقتصادی قرار گیریم. باید به مبارزه مسالمت آمیز و قانونی و حل تضاد های اجتماعی از طروق مسالمت آمیز اعتقاد داشته و به افراطیت چپ و راست و تمامی اشکال خشونت سیاسی و تروریسم مخالفت ورزید.

کشور ما افغانستان در مرحله جدید حیات سیاسی خود قرار گرفته است. جامعه افغانی برغم عقب گرد ها راه تکامل خود را پیش میگیرد و مردم زحمتکش و آزادی دوست افغانستان در راستای تحقق آرمانها و خواست های دیرینه و برحق خود به مرحله جدید مبارزه پا میگذارند که مضمون آنرا پیشرفت عمومی، تعمیم و نهادینه ساختن ارزشهای دموکراتیک و فراهم ساختن زمینه های ضروری برای اعمار جامعه مدنی مرفه و عادلانه تشکیل میدهد.

انکشافات سالهای اخیر در عرصه جهانی و حصول تفاهم باهمی بین المللی درباره باز نگری و تغییر بنیادی برخورد به مسئله (افغانستان) و پدید آمدن زمینه های مساعد داخلی در پی سقوط رژیم طالبان، بخصوص تصویب قانون اساسی با تسجیل ارزشهای دموکراتیک و قانون احزاب فرصت و امکانات بالنسبه خوبی را برای شکل و تحرک بیشتر نیروهای طرفدار صلح، دموکراسی و پیشرفت اجتماعی بوجود آورد. اما با تأسف باید گفت که کوتاهی جامعه بین المللی در تأسیس یک اداره و مدیریت موثر، پاسخگو و خدمت گزار مردم، اجرای تعهدات درباره مشارکت سایر نیروهای ملی و اجتماعی خارج از کنفرانس بن در حیات سیاسی و اجتماعی، بازسازی موسسات زیر بنایی و ایجاد شغل، تشکیل اردوی ملی با قابلیت دفاعی، خاتمه دادن به نظام جنگ سالاری از طریق خلع سلاح و انحلال ساختار های نیمه نظامی غیر دولتی، ریشه کن ساختن مافیای مواد مخدر و جنایات سازمان یافته، قطع مداخلات خارجی در امور داخلی افغانستان از یک طرف، عدم موفقیت و عملیات کورکورانه نیروهای خارجی بویژه قوت های موسوم به ایتلاف بین المللی در مبارزه بر علیه تروریسم بین المللی که بیشترین آسیب آنرا افراد ملکی متحمل میشوند، از جانب دیگر باعث یاس و نارضایتی فزاینده مردم گردیده است. این وضعیت فرصت مناسبی را برای نیروهای شکست خورده عقبگرا و ضد ترقی بوجود آورد، تا در تبنانی با دشمنان معلوم الحال افغانستان در خارج مرز دوباره متشکل شوند و

به مثابه یک خطر بالقوه عقبگرد سیاسی عرض وجود کنند. با وجود آنکه شعارهای پر از هیاهوی دموکراسی و ایجاد جامعه مدنی گوش ها را کر نموده است. اما در یکی از ولایات باستانی مناطق هزاره نشین کشور تصویری را مشاهده میکنیم که حکایت کننده نا کار آمدی حکومت کنونی را نشان میدهد. که تا کدام اندازه میان فقیر و غنی فاصله وحشتناک در کشور بوجود آمده است و مایه نگرانی شدید جامعه ما میباشد. این است یک نمونه از بیعدالتی اجتماعی در افغانستان که برای مردم هزاره در شرایط به اصطلاح حکومت دموکراسی میسر گردیده و توجه حد اقل نسبت به این مردم در طی مدت پنج سال صورت نگرفته است که مایه نومییدی مردم هزاره درباره عملکرد دولت میشود. در مغاره های بودا صدها خانواده وجود دارند که به علت بی سر پناهی و مشکلات اقتصادی، مانند زندگی دو هزار سال قبل (زمان بوداییان) بسر میبرند. از جمله بیش از سه هزار مغاره اطراف مجسمه های بودا، حدود سه صد خانواده در مغاره های تنگ و تاریک و در شرایط اسف بار، دشوار و طاقت فرسا زنده گی دارند.

همچنان چند روز قبل موسسه اکسفام، اعلام کرد که نیمی از مردم ساکن مناطق هزاره نشین به دلیل خشکسالی با خطر قحطی و گرسنگی رو برو هستند. این موسسه با انتشار یک گزارش تحقیقی از این مناطق، هوشدار داد، به دلیل فرا رسیدن فصل سرما، خطر بروز یک فاجعه انسانی ساکنین این مناطق افغانستان را تهدید میکند. در این گزارش آمده است، مردان این مناطق به علت تداوم خشکسالی طی پنج سال آخر مجبور به مهاجرت به ایران و پاکستان شده و اکنون زنان و کودکان با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم میکنند. این مناطق در محاصره برف قرارداد و راههای ارتباطی نیز در حال بسته شدن است و مواد غذایی رو به اتمام است. در این گزارش از تمامی نهاد های کمک کننده خواسته شده است تا توجه جدی به مردم این مناطق داشته، زیرا مردم این ساحه تا سال آینده زراعی هیچگونه دسترسی به مواد غذایی و پول ندارند.

**نتیجه گیری:** در تاریخ چند قرن اخیر افغانستان بخصوص از آغاز سده دوازدهم الی اخیر سده چهاردهم هجری قمری مردم هزاره در کنار سائیر اقوام و ملیت های کشور برای حراست، نگهداری و تحصیل استقلال افغانستان سهم و نقش عمده و اساسی را ایفاء نموده است که در اسناد تاریخی به آن اشاره شده اند. و همچنان مردم هزاره در این دوره ها بخاطر نجات و رهائی شان از زیر تبعیض و استبداد قومی و مذهبی جنبش های ضد استبدادی را بوجود آوردند و در این راه قربانی های فراوانی را تقدیم جامعه استبداد زده افغانستان نموده اند که در بالا از آن تذکر رفته است رهبران و شخصیت های سیاسی هزاره در سه دهه اخیر شامل در جناح های چپ و تنظیم های اسلامی هیچگاهی مانند

دیگران در مبارزات سیاسی و سازمانی خود ها کمتر ایدئولوژیک فکر می کردند و همواره از دیدگاه ملی جهت نجات مردمش از زیر فشار بیعدالتی و تبعیض به این احزاب مربوطه خودها بحیث سازمان های رهائی بخش نگاه می کردند. خصوصیت نجات دهنده و رهائیبخش این احزاب در ذهن فرزندان هزاره از برجستگی خاصی برخوردار بودند. رهبران سیاسی مردم هزاره همواره در مسایل عمومی بالای منافع کلی و همبستگی اجتماعی و ملی میان اقوام و قبایل کشور اعتقاد و باور کامل داشتند صداقت و پایبندی خود ها را در عمل ثابت کرده اند. ولی عملکرد طرف مقابل با پیمان شکنی و عدم وفا به عهد همراه بوده که مردم هزاره تاریخ خونین و درد آوری را در این باره به یاد و خاطره غم آلود خویش دارند و آن روز های دشوار در حافظه تاریخ کشور ثبت گردیده است و هیچ کس نمیتواند آنرا فراموش کند. پیشامد دولت کنونی در طی مدت پنج سال اخیر با مردم هزاره نیز منشاء از همان گذشته های درد ناک و خونین میگردد که در شرایط حاضر هنوز همان فقر، گرسنگی و قحطی در سرزمین مردم هزاره بیداد میکند و فاجعه انسانی بخاطر خشکسالی مردم آنرا تهدید مینماید.

#### مأخذ:

- یادداشتهای درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر - حسین نایل، بهار سال ۱۳۷۹ هجری شمسی چاپ ایران
  - ویلاک بسوی عدالت نشر مرکز افکار و آثار رهبر شهید عبدالعلی مزاری
  - سایت آریائی زیر عنوان ایجاد جنبش نوگرا، نیاز زمان ما، نویسنده نواندیش
- دهم ماه دسامبر سال ۲۰۰۶ میلادی

### هزارستان نمادی از قلب پر تپیش و استبداد زده افغانستان

همانطور که افغانستان به قلب آسیا موقعیت دارد و هزارستان به قلب کهن و ظلم دیده افغانستان معروف است مناطق هزاره نشین مرکزی ولایات بامیان، دایکندی، غور، وردک، غزنی، پروان و غیره را شامل میشود و در دیگر ساحات کشور نیز مردم هزاره با تناسب و فیصدی های مختلف زیست دارند. هزارستان با دارا بودن کوه های سر به فلک کشیده و دره های زیبا پر آب و علف بدون شک یکی از سرسبز ترین و دیدنی ترین مناطق افغانستان محسوب میشود. در گذشته از این کوه های بلند برای دفاع در مقابل استعمارگران استفاده میشد. یکی از ویژگی های این کوه ها بخاطر جلوگیری از تخریب زلزله که در کتاب ها از آن به عنوان میخ یاد میشد شهرت دارد. هزارستان با داشتن کوه های بلند که بزرگترین کوه بابا در بامیان می باشد از ارتفاع زیاد برخوردار است در خیلی از سالها برف در تمام سال در قله کوه بابا دیده می شود بزرگترین رود خانه افغانستان ( هلمند ) هرمنند از کوه بابا

سرچشمه میگیرد رود خانه هریرود هم از مناطق هزارستان سرچشمه میگیرد از این لحاظ هزارستان با دارا بودن آب و هوای کاملاً متفاوت و رودخانه های کوچک و بزرگ یکی از بزرگترین منابع آبی افغانستان را دارا است اگر از این منابع مدیریت خوب شود مسلماً کمک بزرگ در جهت پیشرفت توسعه زراعت و تولید برق در کشور است. یکی از بزرگترین پروژه هایی که در زمان سلطنت ظاهر شاه کار مطالعه اولیه آن انجام شد جاده مواصاتی کابل از طریق هزارستان در نهایت به هرات یعنی برقراری ارتباط از طریق جاده شرق به غرب کشور است، بعد از به وجود آمدن پارلمان و با تلاش نماینده های این مناطق توجه دولت را نسبت به احداث این جاده جلب کرده که در همین سال جاری کار سروی آن انجام شد مراحل بعدی این پروژه در صورت کمک کشورهای خارجی از آغاز سال ۱۳۸۶ اعلان شدند. با وجود کوهستانی بودن مناطق که در این مسیر وجود دارد مسلماً هزینه زیاد ضرورت دارد که عملاً از توان دولت خارج است اجرای این پروژه فقط با مشارکت کشورهای خارجی و خود دولت امکان پذیر است به امید اینکه هرچه زودتر این جاده احداث شود. در صورت اجرای این پروژه که تنها پروژه ای بعد از فروپاشی طالبان به حساب می آید مسلماً نقطه عطف در جهت پیشرفت هزارستان است. اکثریت قاطع نفوس این مناطق را مردم هزاره تشکیل میدهد. یکی از اعمال تبعیض آمیز با یک برنامه دقیق، تخریب مجسمه بودای بامیان بود که در باطن این کار کاملاً هدفمندانه صورت گرفته و این مجسمه ها قدامت تاریخی زیادی را دارا میباشند و در جهان این گونه مجسمه ها از شهرت فراوان برخوردار است، طالبان بخاطری که این آثار باستانی در قلب هزارستان قرار دارد در هر زمانی آن جایگاه باستانی خود را پیدا میکند نتوانست این را بپذیرد و تحمل نماید که یک چنین آثار باستانی آن هم در محدوده هزاره ها باشد بنابر این به بزرگترین عمل وحشیانه دست زدند که منجر به تخریب آن مجسمه های عظیم شدند، تا قدامت تاریخی و بومی بودن جامعه هزاره را در این سرزمین نابود نمایند.

### از جاهای دیدنی دیگر هزارستان بند طبیعی آبی بند امیر است که:-

بند امیر در ولسوالی یکاولنگ و در فاصله ۷۵ کیلومتری بامیان واقع است که متشکل از پنج بند می باشد این بند های پنجگانه همواره مملو از آب است و سرریزه آن رود خانه های را تشکیل میدهد که از حاشیه یکاولنگ روبه جانب شمال جریان می یابد آبهای چشمه ساران و جویباران نقاط دیگر یکاولنگ نیز به این رود خانه می پیوندند و آن را پر آب می سازند بلخاب در شمال یکاولنگ نیز این رود خانه را درآغوش میکشد آب هجده نهر در نزدیکی مزار شریف و بلخ نیز مولود بند امیر است که مناطق زیادی را در مسیر خود سیراب و شاداب می سازد باید دانست که موجودیت بندهای بند امیر در ارتفاع سه هزار متر، یک پدیده کم نظیر و قابل توجه است و از این رو همه ساله تعداد کثیری از

جهانگردان برای تماشای آن راه بامیان را در پیش می گیرند ژرفای این بندها قبلاً معلوم نبود و حدس های گوناگون درباره آن زده می شد. در ماه جوزای ۱۳۵۶ یک هیأت ۱۲ نفری وابسته به موسسه مطالعات مغاره های جمهوری چکوسلواکی وارد افغانستان گردید این هیأت متشکل از مغاره شناس، غواص، زمین شناس، جغرافیادان بود هیأت سه روز در بند امیر به تحقیق پرداخت و برای معلوم نمودن عمق آب به آب بازی اقدام ورزیدند و این اولین بار بود که پای بشر بر بستر آب بند امیر گذاشته میشد مطابق اظهار آب بازان عمق آب تقریباً به ۳۰ متر می رسد که در بعضی از قسمتها بیشتر از آن نیز می باشد. دریاچه بند امیر که متشکل از پنج بند میباشد به نام های بند حیدر، بند هبیت، بند پنیر، بند قنبر و بند ذوالفقار یاد میشوند. آب این دریاچه ها از اعماق زمین به صورت چشمه بیرون آمده و خود بندها، با جوشش صخره ها به مرور زمان بوجود آمده اند. اگر موفق به دیدن این منظره طبیعی شده باشید میتوان احساس کرد چه آب شفاف دارد، تا هنوز نسبت به عمق این دریاچه اطلاعات مستند بدست نیامده است. در این سال ها تعدادی زیادی از جهان گردان که برای دیدن مجسمه های مخروبه بامیان به بامیان می آیند بعد از دیدن شهر تاریخی بامیان عازم دریاچه بند امیر می شوند تا بتوانند از این منظره طبیعی دیدن کنند، هزارستان بعد از فروپاشی طالبان یکی از امن ترین مناطق افغانستان است. طبق آمار سال جاری تا هنوز هیچگونه عمل تروریستی از این ساحه گزارش نشده، خیلی از موسسات خارجی که به قصد بازسازی و کمک به افغانستان آمده اند ولی ما امیدواریم امنیت هزارستان باعث شود تا توجه شان به این منطقه جلب شوند و موسسات خارجی دفاتر خود را در بامیان مستقر نمایند، ولی کم توجهی دولت نسبت به هزارستان نگران کننده میباشد. تا هنوز هیچگونه پروژه ای در جهت بازسازی هزارستان از طرف دولت انجام نشده است.

مردم هزاره که در طی مدت سه قرن اخیر خشن ترین تبعیض و بیعدالتی های قومی، مذهبی، قتل عام، کوچ اجباری، زمین سوخته، غلامی و کنیزی را متحمل و بیش از ۶۲ فیصد نفوس شان نابود شده اند. همچنان این مردم بخاطر مبارزات دادخواهانه خویش برضد استبداد قربانی های بیشمار انسانی، اقتصادی و سرزمینی را در این راه داده است، یاد همه مبارزین ملی شان گرامی باد. جامعه هزاره چندین نوع تبعیض و ستم قومی و مذهبی، ظلم طبیعت خشن کوهستانی، غصب و اشغال سرزمینهای پدری شان بوسیله متجاوزین پرداخت چندین نوع مالیات از قبیل مالیه زمین، مالیه مواشی، مالیه روغن، مالیه چادری ملکه، تادیه خسارات پولی بخاطر افراد نام گم و مفقودی، حقوق حاکم، قریه دار و داروغه و پرداخت قروض جبری سالانه کوچیها، خوراندن چراگاه ها و زراعت للمی و آبی مناطق که رمه کوچی ها از بالای آن عبور می کردند. اذیت و آزار مامورین محلی دولت و هم دستی مسؤولین دولتی با ملکههای کوچی بخاطر قاپیدن وغیره را متحمل میشدند.

گرچه معضله مردم هزاره با کوچی ها در این سه دهه اخیر الی زمان بوجود آمدن رژیم طالبان حل شده بود ولی متأسفانه در این دوسال اخیر و بخصوص در این روزهای نزدیک مشکل بزرگی را برای مردم مناطق بهسود ولایت وردک بوجود آورده است که بنابر عدم توجه، کم کاری، دفع الوقت و برخورد جانبدارانه مقامات مرکزی و ولایتی دولت کنونی و بر اساس پلان خصمانه و جنگ طلبانه پاکستان به منظور انتقال ساحه جنگ بطرف مناطق هزاره نشین کشور که تا کنون امن ترین ساحه بود گروه طالبان را زیر پوشیش کوچی های مسلح همراه با سلاح ثقیله اعم از راکت انداز، هاوان، داشکه، پیکا و دیگر انواع سلاح پیشرفته ثقیله و خفیفه در این مناطق سوق نمود با وجود آن که از جریان تهاجم مسلحانه کوچی های مسلح طالبی که بیرق طالبان در مناطق زیر اشغال نصب کرده اند تقریباً دو ماه از آن سپری میشود اما دولت صرف با ایجاد یک کمیسیون دولتی که طی مدت شش سال اخیر تعداد آن به ده ها کمیسیون بی نتیجه در موارد گوناگون میرسند و صرف با استماع چند مراتبه گزارشهای آنان اکتفا میگردد و کدام نتیجه موثر کاری از این کمیسیون ها متصور نمی باشد و تا هنوز کدام کار جدی و عملی را برای حل معضله مردم بهسود با کوچیهای مسلح انجام نداده اند طبق اخبار واصیله از محل بیش از بیست هزار نفر مجبور به ترک خانه های شان گردیده و چندین تن از مردم محلی کشته و زخمی و همچنان عده ای را کوچی ها اسیر گرفته اند. موثر های مسافرین که از این منطقه عبور میکنند نیز چند بار از طرف کوچیهای مسلح غارت و تاراج شده است.

**چنانچه محترم اکادمیسین دستگیر پنجشیری** در مقاله پر محتوای خویش زیر عنوان فرمانهای خصومت برانگیز چراخوارهای قبایل کوچنده افغان - منتشره در سایت وزین آریائی راه حلهای معقول و واقعبینانه را در زمینه معضله مردم هزاره با کوچی ها به مقامات دولتی ارایه میکنند که ذیلاً به خوانش میگیریم:-

در روشنی از ارزشهای تاریخی ملی و جهانی اکنون آن زمان مساعد فرا رسیده است که جناب حامد کرزی رئیس جمهور، در راه تأمین مطالبات برحق دادخواهانه و آرزوهای سر کوفته اقوام هزاره، ازبک، ترکمن، گجر و دیگر اقلیتهای ملی، مذهبی بویژه در راه حل ریشه یی مسئله کوچنده گان افغانستان و این سرگردانهای تاریخ گامهای ضروری و قانونی دیگری بردارند و در عمل پروسهء گذار قوم زحمتکش هزاره و قبایل کوچندهء پشتون و دیگر بادیه نشینان را به مرحله رشد مستقل ملی و تکمیل پروسه وحدت ملی مردم افغانستان آهنگ شتابنده بخشند. برای انجام این رسالت عظیم تاریخی، فرمانهای خصومت برانگیز امیران دوران سلطه مستقیم استعمار و استبداد استعماری را بیدرنگ لغو و منسوخ نمایند، به کوچنده گان افغانستان زمین و شناسنامه شهروندی توزیع کنند.



فارمهای مالداري وزارت زراعت و ديگر فارمهاي دولتي غير اقتصادي ولايت ننگرهار را به کوچيان آن ولايت و به اشتراك داوطلبانه نماينده گان منتخب كوچنده گان توزيع كنند. زمينه تشكيل كوپراتيفهاي مالداري، مرغداری فرآورده های حیوانی، مؤسسات ترانسپورتی و تجاری را به همکاری وزارت های انكشاف روستاها، زراعت و اقتصاد ملی برای كوچنده گان ننگرهار مساعد نمايند. به آبياری صحراهای تشنه لب و سوزان وطن بيش از هر كار ديگر توجه كنند چنين ابتكارهاي سازنده و هماهنگ ميتواند در سرده غزنی ولايات زابل هيلمند فراه نيمروز كمر نيز به عمل آيد. قرضه های مساعد از منابع خارجي و داخلي برای اعمار قصبه های اين وطنداران نو خانه افغانستان جلب شود. در طرح نقشه های اين خانه ها بايد نيازمنديها ذوق سليقه روان و مشوره كوچنده گان مد نظر قرار گيرد. سرمايه داران احزاب سياسي و نهادها و سازمانهاي اجتماعي و دولتي كشور ميتوانند و بايد در كار نو سازي و اعمار خانه های نو و زندگي نوين برای كوچنده گان ميهن اشتراك فعال نمايند. تا هنگاميكه كوچنده گان افغانستان با اقدامات مشخص قانوني و دموكراتيک از بند و زنجير مناسبات پوسيده قبيله يی آزاد نشوند، هيچ حكومتي از قاچاق و انتقال مواد مخدر، قاچاق جنگ افزارها، قاچاق كالاهاي بي محصول قاچاق اسعار و صدور تروريزم بين المللي در اين كشور بي سقف و در جلوگيري نخواهد توانست و به شعارهاي خوشايند و مردم فريبانه برابري حقوق مردم و "وحدت ملی" خشک و خالي باور و اعتماد نخواهند كرد. همچنان ايشان به ادامه مينويسد كه:

**در روشني از تجارب زنده تاريخي** اكنون بهترين شرايط فراهم است تا همزمان با سرشماری نفوس و تعيين حدود و لسوالي های مناطق هزاره نشين (غرجستان)، مرزهاي (حدود) حد اقل دو ولايت ديگر اين منطقه نيز تعيين شود تا در آینده، موازي به انتخابات برای وكالت ولسي جرگه، سنا، نماينده گان شوراهای محلی ولايتي، ايالتي شهرداريهاي (شاروالي) ايالت باميان نيز انتخاب گردد و با چنين تدابير جسورانه ملی، دموكراتيک و قانوني، اداره فدرالي برای نخستين بار در "قلب پر تپش افغانستان" آزمایش و تجربه شود و آنگاه اين شيوه اداره، گام به گام در سراسر افغانستان مورد تطبيق قرار گيرد و قيود دست و پاگير غير ضروري و بيروكراتيک تمرکز های قرون وسطايی به حد اقل کاهش يابد، راه سرنوشت مردمان ستمديده وطن نيز روشن شود و هدفهاي تساوی حقوق اجتماعي و ملی و وحدت ملی مردم افغانستان سر انجام شکل و محتوای دموكراتيک ملی و انساني كسب كند. هزاره ها در طول تاريخ ظلم های زيادي را از طرف ديگر اقليت های قومي اقتدارگرا متحمل شدند. بخاطر هزاره بودن و شيعه بودن از جمله كشتار بي رحمانه عبدالرحمن خان كه توانست تعدادي زيادي از اين مردمانرا نابود و تعداد ديگر را به مهاجرت وادار كند در سالهاي اخير از طرف طالبان نيز در خيلى از جاهای هزارستان تاريخ تکرار شد يکي از نمونه های مستند آن كشتار های جمعی در مزار شريف، ولسوالي يکاولنک و مرکز باميان بود، بخاطر همين تبعيض ها يکي از محروم ترين مناطق

بحساب می آید در تاریخ مینویسد هزاره ها در ولایات و شهرهای دیگر از جمله در قندهار، هیلمند، ارزگان، زابل، کابل، مزار شریف، هرات، قندوز ساکن بودند بخاطر کشتار ظالمانه امیر عبدالرحمن از آن مناطق و شهرها مهاجر شدند.

در دوران طالبان نیز حرکات تبعیض آمیز دوباره از طرف طالبان صورت گرفت هزارستان دنیای از زیبایی های طبیعی است که مردم هزاره در طول تاریخ مشکلات و سختی های زیادی را برای حفظ سرزمین و اعتقاد مذهبی خود متحمل شده اند. علاوه بر جامعه هزاره، گروه های اقلیت دیگر از جمله سادات، قزلباش ها، شیعیان هرات، شیعیان قندهار و پیروان فرقه اسماعیلیه و اخباری از لحاظ مذهبی و هزاره های سنی مذهب از لحاظ قومی با هزاره ها مشترک اند اما آنها توانسته اند در سایه تقیه جان و مال خود را حفظ کنند. از طرف دیگر هزاره ها علاوه بر تحمل این مشکلات در درون بر اساس اعتقادات مذهبی شان نه تنها تداوم بخش حیات معنوی گروه های مختلف شیعه بودند بلکه در تداوم بخشیدن به حیات مادی برخی از گروه ها، بطور مثال سادات و علمای دینی نقش حیاتی ایفا کرده اند. هزاره ها خود با تحمل مشقتها و مشکلات شدید مالی همواره نیازهای خود را نادیده گرفته و برای تأمین معیشت این اقلیت ها کوشیده اند. سخت ترین مشکلات را هزاره ها در زمان امیر عبدالرحمن خان تجربه کرده اند. هزاره بودن و شیعه بودن و شیعه یعنی رافضی که هرکس خون یک رافضی را می ریخت بهشت بر او واجب میشد. در نتیجه در طول شکل گیری و پیدایش کشور افغانستان این دو مفهوم مترادف و بجای هم استفاده می شده است.

همان طور که امروزه در خارج از افغانستان، مخصوصاً ایران، افغانی یعنی هزاره. در این دوره نهال شیعه در افغانستان با خون هزاره ها آبیاری شد پس از دوره عبدالرحمن خان، در دوره جهاد و نزاع قدرت بعد از ختم جهاد دوره مهمی است در این دوره رافضی بودن، شیعه بودن و هزاره بودن کمرنگ میشود. دوره جهاد از نظر اجتماعی دوره تعیین کننده به حساب می آید جامعه هزاره از انزوای اجتماعی ناشی از سرکوب های عبدالرحمن خان خارج می شوند مهاجرت از دره های هزارستان به کشورهای همسایه سبب آشنایی با فرهنگ و نرم های جدید زندگی میشود. محصول این تحولات عمیق اجتماعی ظهور روشنفکران و نخبگان جدید جامعه هزاره است. این نخبگان حد واسط بین دوره گذشته و معاصر هستند؛ محدودیت های دوره قبل را چشیده و بدنبال سهمگیری در تقسیم قدرت در دوره بعد از جنگ می باشند. به دنبال حقوقی هستند که در دوره های گذشته مورد اجحاف قرار گرفته است.

شهید عبدالعلی مزاری؛ در صحنه سیاسی با تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان بدنبال تأمین حقوق ملی مردم هزاره و شیعیان در نظام سیاسی پس از جنگ است. مزاری رسالت تاریخی خود را که از زندگی اجتماعی و اجدادش به همراه داشت و حمایت های مادی و معنوی از سایر اقلیت های

شیعه مذهب را فراموش نکرد. اجتهاد در ایران پس از انقلاب تحت تأثیر ایده‌های ناسیونالیستی جنبه ملی‌ایرانیّت به خود گرفت. اما مکتب نجف دو عالم برجسته در علم اجتهاد برای شیعیان افغانستان - علاوه بر میدان سیاست - تقدیم کرده که مردم فراموش شده جامعه هزاره افغانستان را در جهان تشیع برجسته کردند. این دو عالم حضرت آیت الله محقق کابلی و آیت الله فیاض بودند. سنگر علم و اجتهاد توسط اینها احیا شد. حمایت‌های مادی و معنوی از گروه‌های اقلیت شیعه هم از سوی فقه‌ها و هم رهبر سیاسی برای مردم هزاره همچنان یک وظیفه دینی بود. در نتیجه سنگر علم و سنگر جهاد و سیاست که رهبرانش را حوزه علمیه نجف در دامان خود پرورش داده بود، در تلاش همه‌جانبه توانستند مردم هزاره افغانستان را به وحدت رسانده و از قدرت بالایی برخوردارشان کنند بطوریکه با وجود کارشکنی‌ها و تبلیغات مسموم‌کننده مخالفین و صدور حکم ارتداد بابه مزاری با ابزارهای دینی نتوانست کارساز شود.

هزاره‌ها در غرب کابل سنگر مقاومت دینی و سیاسی را برای دستیابی به حقوق شان چنان مستحکم و استوار ساخته بودند که هیچ گروهی را قدرت ویران کردن آن نبود. در اوج مقاومت هزاره‌ها برای دستیابی به حقوق واقعی ملی و مذهبی شان و جلوگیری از انزوای مجدد، وسوسه‌های اخذ رشوت‌های پولی شروع شد شعارها و تبلیغات بوی تفرقه و خیانت میداد، پیوند نا مبارک طالبان و مخالفین داخلی کار ساز گردید. مخالفین حزب وحدت در سایه این تبلیغات احساس کردند با همراهی کردن هزاره‌ها در دفاع از شیعه هیچگاه به منافع شان نخواهند رسید. در نتیجه این تفرقه حزب وحدت متلاشی شد. بابه مزاری شهید شد حزب وحدت با شهادت و از دست دادن رهبر جز نامی باقی نمانده بود. در اوج خفقان و ترس از گروهک نو ظهور طالبان هزاره‌ها هیچگاه زحمات رهبر را فراموش نکردند و در رسای از دست دادنش خون گریستند و با شکوه تمام پیکر پاکش را بر دوش حمل و به خاک سپردند. این شکوه امید‌های جدید برای بازسازی حزب وحدت برای تداوم راه مزاری برای دستیابی به حقوق تلف شده مردم هزاره را روشن ساخت. دوره بعد از ظهور طالبان مردم هزاره در عزای از دست دادن رهبر شان داغ‌دیده اند، ولی نیروهای فکری جدید جامعه هزاره این تحول فکری را ثبات می‌بخشد، حزب وحدت در این آشفته بازار سیاسی به دو شاخه مجزا تقسیم میشود. از نظر ترکیب اجتماعی دوگانگی در صحنه سیاسی افغانستان، دوگانگی در ساختار حزب وحدت را می‌طلبید. شاخه اصلی حزب مقر تشکیلات جدید خود را در بامیان پیریزی می‌کند. شاخه دوم به رهبری آقای اکبری در چارچوب ساختار طالبان ذوب میشود. به این امید که هزاره تنها مانده در صحنه مخوف سیاست با بازی‌های نامردانه قدرت در بازی شطرنج وهابیت، ناخواسته شکسته و نابود نشوند. بعد از ۱۱ سپتامبر است، تفکر شکل گرفته در دوره طالبانیسم تضعیف میشود. جامعه سنتی همچنان بین واقعیات جامعه و سنت غوطه ور میگردند. خصوصیت مهم و دلایل مرکزی گفتمان این دوره

مردم سالاری است. نیروهای غرب تسلط بر اوضاع سیاسی و نظامی پیدا میکنند و حامی این دلایل، اصطلاحات مثل انتخابات، پارلمان، رئیس قوه مجریه انتخابی مردم جایگزین تفنگ، توپ، استنگر و... میشوند. مردم هزاره در طول تاریخ در راه حفظ ارزشهای ملی و مذهبی شان بدون استثنا در تمام دوره ها از بخشش جان و مال دریغ نکرده‌اند. اما شکل گیری تفکر ناسازگار با سنت حاکم بر افکار جامعه سنتی هزاره ها سبب رخنه اختلافات و محرومیت از حق مسلم شان شد. نخبگان هزاره باید در نقش تاریخی شان در قبال رسالت سیاسی و ملی را در مرکز اندیشه شان باز تعریف کرده و برای تداوم راه آینده در افکار عمومی هزاره ها سازگاری ایجاد کنند. نخبگان میتوانند برعلاوه تاکید، بر نقش تاریخی و سیاسی باید همواره بر مسایل ملی و قومی نیز تأکید کنند و در دوران مدرن خود را پرچمدار این ایده بدانند. این گرایش هم ذهنیت جامعه سنتی را ارضا و هم راه ورود نسل جدید را در صحنه سیاسی هموار می کنند. در نتیجه در افکار سنتی این نخبگان حامیان اندیشه نوین ملی و سیاسی جامعه هزاره بوجود می آید. چنین روحیه مثبت سبب می شود که اعتمادها احیا گشته و تفرقه ریشه کن گردد.

#### مأخذ:

- سایت وزین آریائی زیر عنوان فرمانهای خصومت برانگیز چرا خوارهای قبایل کوچنده افغان نوشته محترم اکادمیسین دستگیر پنجشیری
  - سایت کابل پرس تحت عنوان هژمونیزم قومی در افغانستان نوشته: سید یعقوب ابراهیمی
  - یادداشت های شخصی صاحب این قلم
- ماه جولای سال ۲۰۰۷ میلادی

### **سیاست غیر شفاف دولت کنونی برای حل معضله مردم هزاره با کوچی ها**

هزارستان، در واقع شش ماه زمستان است. زمین های خشک و کم حاصل دارد. از اشجار مثمر، به استثنای مناطق دایکندی و شهرستان، خبری نیست. کوه ها صعب العبور است، راه های تنگ و بزرگ دارد، سرک خامه که هزارستان را به کابل وصل میکند، تردد ترانسپورت در آن خطرناک بوده که هر لحظه خطر سقوط می رود و این سرک در زمستان های طولانی این سرزمین، قابل استفاده نمی باشد. علفچرها به آن حدی نیست که بتواند محل چراگاه صدها هزار مواشی کوچی ها گردد. اکثر کوه های هزارستان خشک و بی آب و علف است. طبیعت هم کدام سخاوت نسبت به هزاره ها نداشته که

آنها سرزمین غنی بنامیم، به جزء آنکه سرک شاهراه آسیائی، هزارستان را به مرکز و غرب کشور وصل نماید، بند های برق اعمار گردد، معادن از عمق کوه ها استخراج گردد، از آهن کوتل حاجی گک استفاده شود، سرب و ذغال فراوان که در آن موجود است، مورد بهره برداری قرار گیرد و . . . آنگاه چهره این ساحه تغییر خواهد نمود و مردم از اسارت اقتصاد طبیعی و بدوی به یک اقتصاد سازمان یافته امروزی عبور خواهند کرد. اما اکنون از این دست آوردها بسیار دور هست و تا جاییکه دیده می شود نیت "خودی" ها هم نیت دلسوزانه و بهبود خواهانه نسبت به جامعه هزاره نیست چه رسد به دیگران که در پی اندیشه خواستگاه و جایگاه خویش اند.

مردم مناطق هزاره نشین کشور از زمان امیر عبدالرحمن تا کنون به یک آفت و بلای بنام سیلاب کوچیها مواجه است که این معضله بردوش مردم این سرزمین سنگینی دارد. در اثر این معضله میان مردم بی دفاع و دست خالی هزاره و کوچی های مسلح با حمایت دولت های وقت طی مدت یک قرن اخیر بارها برسر علفچرهای مناطق هزارستان که از طرف رمه کوچی ها خورنده میشدند برخورد های خونین صورت گرفته است و در این برخورد های خونین هردو جانب و بخصوص مردم هزاره محلات گوناگون هزارستان تلفات انسانی و اقتصادی فراوانی را متحمل گردیده اند و میتوان از برخورد سال ۱۳۳۴ شمسی در ولسوالی جاغوری ولایت غزنی یاد آوری کرد که در اثر این برخورد خونین میان جانبین بیش از سه صد نفر از مردم هزاره جاغوری از طرف کوچیهای مسلح با پشتیبانی دولت وقت کشته شدند. قبول این واقعیت که کوچاندن گروه هائی از قبایل به بخشهای دیگری از کشور، بویژه در شمال و غرب و عدم اسکان کوچیها و تشویق کردن آنان به پایمال کردن حقوق و ملکیتهای دیگران، بویژه در مناطق مرکزی (هزارستان) از لحاظ تاریخی موجب نارضایتی شدید و بروز تشنج در میان مردم در مناطق وسیعی از افغانستان گردیده است. در گذشته کوچی ها در سراسر هزارستان به سوی علفچرها، هجوم می آوردند. و بر فراز کوه ها و تپه ها غزودی های شانرا بر می افراشتند و مناطق هر خیل از قبل معلوم بود و در این مواقع هزاره ها از تردد به این مناطق خودداری می کردند. اما آنها وقتی که علفچرها را برای مواسی شان کافی نمیدانستند، در شب و با روز به زمین های زراعتی مردم محل هجوم می آوردند. زمینی که به هزار مشقت آنها به شکل بدوی آن کشت گردیده بود. در برابر چشمان کشت گران آنها، چراگاه مواسی کوچی ها میگرددید. وقتی از تحمل مردم خارج میشد دوباره درگیری آغاز میگرددید و اگر این تنش به مرگ کسی از کوچی ها می انجامید، دیگر ساکنان آن قریه و یا قصبه امید زیستن در سرزمین شان را نداشتند. زندان، شکنجه و تبعید لازمه مردان قریه بود. اما اگر هزاره ای کشته میشد، بازخواست آن در حکومت محلی می خوابید و تا مرکز ولایت هم نمی رسید و سر انجام قاتل برائت می یافت. از زمانی که کوچی ها به هزارستان می آمدند تا بازگشت شان به سمت پشاور، حکومت های محلی وظیفه حراست از آنها را به عهده داشتند.

ملک های کوچی طوری رفتار می کردند که هیچ تفاوت میان آنها و حاکم محلی وجود نمی داشت. به همین دلیل ملک ها بخش از زمین های زراعتی هزاره ها را تصاحب کردند و به نام خودشان از حکومت های محلی حامی خویش، قباله شرعی گرفتند. نمونه های بسیار متعددی در رابطه به حمایت بلا منازع حکومت های محلی و مراکز ولایات هزاره نشین وجود دارد که در این مختصر یاد آوری همه آنها میسر نمی باشد. کوچی ها به این هم اکتفا نمی کردند، آنها تکه های بی کیفیت و بد ریخت پاکستانی را با خود می آوردند، این تکه ها را از فراز خانه های مردم هزاره که در وسط بام خویش روزن دود رو داشتند که به شکل عمودی متناسب با تنور خانه بود - به پایین پرتاب می کردند و نام رئیس فامیل را می گرفت و میگفت:

- فلانی سال بعد این مقدار پول ویا روغن را برای من پرداختنی هستی. این خودش تداوم ماجرای "شرکت روغن" بود به گونه دیگر. سال بعد هر خانواده ناچار به پرداخت قرض ناخواسته شان بود. بازهم صدها خانواده به دلیل فقدان استطاعت پرداخت کوچی ها، ده و دیار شانرا ترک میگفتند و آواره میگرددند، سیلاب کوچی دامنگیر بسیاری از مناطق افغانستان است. اما هزارستان بیشتر از هر جای دیگر از این سیلاب وحشت زا آسیب می بیند. کوچی گری و رفتن کوچی ها در هزارستان یک پروسه سیاسی است، دقیقاً پس از قتل عام مردم هزاره توسط عبدالرحمن خان، سیاست سرکوب و غضب اراضی هزارستان از طریق های گوناگون تعقیب شد. خطر ناکترین سیاست که نزدیک به یک قرن مردم هزارستان را تحت شکنجه و فشار قرار داده است پروسه آوردن کوچی ها است. واقعیت امر این است که از مجموعه بنام کوچی، بهره برداری سیاسی می شود و این یک ستمی بزرگ به حال هزاره های محلی و هم به پشتون های کوچی است. سود و بهره برداری سیاسی این برنامه ظالمانه را فقط گردانندگان اصلی این پروسه کمائی مینمایند. کسانیکه نه معتقد به منافع هزاره های این ساحه هستند و نه به منافع کوچی های پشتون بلکه آنها به سیاست تفرقه بی انداز و حکومت کن، باور مندند. پس از کودتای ثور ۱۳۵۷، فعل و انفعالات که صورت گرفت، کوچیها نتوانستند که به هزارستان برگردند. اگر دوره طالبان را از این رده خارج کنیم، تنها سال پارکوچیها با رفتن خویش به سوی بهسود مربوط ولایت میدان، وردک، با مقاومت شدیدی مردم محل مواجه گردیدند. اکنون که ایده برگشتاندن کوچی ها به هزاره جات، مطرح است، ذکر چند نکته را لازمی میدانم:

- ۱- حوادث قریب به سه دهه در افغانستان همانگونه که در ذهن و اندیشه همه هموطنان ما تأثیر گذار بوده، بدیهی است که جامعه هزاره را نمیتوان از این امر مستثنی ساخت.
- ۲- امن ترین نقطه افغانستان، سرزمین هزارستان است. با حضور مجدد کوچی ها این ثبات برهم میخورد. در کنار سایر نا آرامی ها، کشور با چالش جدیدی مواجه خواهد شد.

۳ - طلسم استبداد حکومت‌های محلی به مثابه پشتیبان کوچی‌ها در ذهن هزاره‌ها شکسته است. مسلماً که حکومت‌های فعلی محلی نمیتوانند حامی کوچی‌ها باشند.

۴ - ادعای زمینهای به اصطلاح متعلق به کوچی‌ها به هیچ عنوانی بنیاد حقوقی ندارد چون این زمین‌ها با زور و پشتیبانی همه جانبه حکومت‌های محلی از سوی کوچی‌ها غصب گردیده است.

۵ - با توجه به گشت و گذار کوچی‌ها در پاکستان، تصور محض نخواهد بود که عوامل نفوذی پاکستان در میان آنها نباشند. پاکستان به بی ثباتی هزارستان مانند سایر مناطق افغانستان بی علاقه نمی باشد و پلان طالبان برای انتقال جنگ از جنوب به هزارستان عملی خواهد گردید. یکسال پیش کوچی‌ها در موسم سر سبزی و گرمی، شتابان و با غرور و غرق در تسلیحات و تجهیزات نظامی وارد دروازه های هزارستان شدند. فیرهای شادایانه و تهدید آمیز کوچی‌ها مردم را به وحشت انداختند. فصل عریضه بازی و عریضه نویسی به مقامات مختلف دولتی که متأسفانه هیچ کدام عادت به شنیدن حرفهای آزار دهنده مردم مخصوصاً در قبال کوچی‌ها را ندارند، بار دیگر آغاز شد. هر کس درد هایش را به کاغذها نوشتند و به سوی دروازه های دولت با امیدهای زیاد پرتاب کردند و هیچ کسی هم نشنید، نه ریاست جمهوری نه پارلمان، نه وزارت داخله و ولایت و ولسوالی‌ها نه تنها نشنیدند که بعضاً خود را مدافع حریم بی گناه کوچی‌ها نیز قلمداد کردند. سال گذشته هیئت عالی رتبه دولتی که مرکب از چهار نفر وزرای مشاور رئیس جمهور بودند بعد از بررسی مناطق هزاره نشین واضحاً گفتند که هزارستان گنجایش کوچی‌ها را ندارد و کوچی‌ها نباید وارد این ساحه گردد و به همین خاطر امسال خیلی‌ها فکر می کردند که کوچی‌ها نمی آیند. اما سهل انگاری و تعلل دولت و لجاجت کوچی‌ها بالاخره آنها را امسال هم وارد هزارستان ساخت. ولی همچنان با مخالفت جدی مردم مناطق مختلف رو به رو گردیدند. در قسمت هایی از بهسود این مخالفت از هرجایی دیگر جدی تر بود. ماه‌ها پیش در منطقه "میر هزار" بهسود با تلاش مردم و جمعی از متنفذین منطقه، کوچی‌ها را وا داشتند به اینکه تعهد نامه ای به ولایت بدهند و از این منطقه پیشتر نروند و به مردم خساره وارد نکنند ولی مدت چندی نگذشت که کوچی‌ها با تلاش و معامله این مرز را شکستند و وارد ولسوالی مرکز بهسود شدند. پس از سپری کردن حدود یک ماه در چراگاه‌ها و بالای کشتزارهای مردم مرکز بهسود، تصمیم برگشت از بالای سرزمین مردم حصه اول بهسود را گرفتند. اما این بار مخالفت مردم جدی تر شد و تمامی مردم حصه اول بهسود از دایمرداد گرفته تا خالق و دوستدار و میر بچه و . . . این ولسوالی با جدیت تمام گفتند کوچی‌ها جنایت کرده و همین‌ها در زمان طالب مال و مواشی ما را بردند و سال گذشته نیز در مرز ولسوالی ما نفر کشته و اینک نیز مسلحانه وارد منطقه شده است و امنیت ساحه را مختل کرده است. به هیچ وجه به صلاح مردم افغانستان نیست که پروسه خصومت

سازی ملی توسط کوچی ها دامن زده شود. در اثر پافشاری مردم و همکاری مقامات ولسوالی حصه اول بهسود و مذاکره فی مابین کوچی ها و مردم این مناطق جریان پیدا کرد.

در اولین جلسه ۱۴ نفر نماینده اقوام مختلف کوچی و ۳۰ نفر از نماینده های مناطق مختلف ولسوالی حصه اول بهسود در منطقه "سرتاله" تجمع نمودند. بگو مگو ها به شکل بسیار جدی برای یافتن راه حل ساعتها ادامه یافت. قربان علی فصیحی یک تن از نماینده های حصه اول بهسود برای کوچی ها گفت شما اگر خود را افغانستانی و پابند ارزشهای افغانستان می دانید باید مطابق حکم قانون اساسی که صریحاً خاتمه یافتن کوچی گری و اسکان کوچی ها را حکم کرده است، احترام بگذارید. به دنبال آن فیصله هیئت عالی رتبه دولتی متشکل از چهار نفر وزرای مشاور را قبول کنید که گفته اند هزارستان گنجایش کوچی ها را ندارد. این ظالمانه است که شما به فرمان یک رئیس بلدیة که حیثیت حقوقی پایین تر از یک والی را دارد تکیه میکنید ولی فیصله چهار وزیر مشاور و احکام قانون اساسی را قبول ندارید. پیشنهاد ما این است که شما از همان راه که آمده اید برگردید. بیش از این به صلاح نیست که مزارع مردم را بخورید و بر مردم ستم روا دارید. به یقین امنیت منطقه مختل می گردد و بیمی آن می رود که آدم های ماجراجو از مناطق دیگر وارد شوند و برای مردم مشکل خلق نمایند. جلسه ۱۰-۵-۱۳۸۵ با تندی و خشونت پیشرفت و نتیجه مثبتی در قبال نداشت. کوچی ها اصرار به رفتن از بالای مزارع مردم را داشت ولی مردم منطقه مخالفت می کردند و این باعث شد که برای روزهای متوالی جلسه با حضور نماینده های طرفین ادامه یابد. بالاخره روز سوم یعنی ۱۳-۵-۱۳۸۵ کوچی ها به خواست مردم منطقه تن دادند و پذیرفتند که باید از راه که آمده اند برگردند. اما متأسفانه کوچی ها باز هم نقص پیمان کردند و به آرامی برنگشتند و در قسمت "بادآسیاب" در مسیر برگشت خانه های مردم را چور و یک نفر را زخمی کردند و مزارع مردم را کاملاً خوراندند. این زد و خوردها، جنگ ها و مذاکره ها راه حل اساسی معضل کوچی گری نیست. راه حل اساسی عمل به قانون اساسی و پایان دادن به کوچیگری میباشد. دولت اگر اقدام نکند و همچنان در سیاست دو پهلوئی خود باقی بماند، کوچیگری خاتمه پیدا نمی کند و بدون شک، تداوم کوچیگری در افغانستان یکی از سرچشمه های خصومت زا و بحران آفرین برای آینده افغانستان خواهد بود. بنابر این بی توجهی دولت نسبت این پدیده خیانت آشکار به وحدت ملی و پروسه ملت سازی در افغانستان می باشد. در سال جاری به محض آب شدن برف ها و رویدن گیاهان در کوه ها و مراتع این سرزمین بار دیگر سر و کله کوچی ها پیدا شد و بحران دیگری را در منطقه ایجاد کرد. مردم ولسوالی های ناهور و جرجی، بوجگی ولایت غزنی و حصه اول بهسود ولایت میدان وردک، چندین سال است که بهار و تابستان شان را با ترس و لرز سپری می کنند و هجوم کوچی ها در این مناطق آرامش و قرار را از آنان می ربایند، از آنجایی که بسیاری از افراد کوچی مسلح هستند و مردم منطقه که سالهاست از



جنگ و مبارزه دست کشیده اند و خلع سلاح شده اند، در سرزمینی چون افغانستان وقتی چندین گروه مسلح وارد منطقه ای میشود هرگز آرامشی برای این مردم باقی نمی ماند. به همین خاطر این مردم چاره ای جز مخالفت و تظاهرات و کمک خواستن از مراجع قانونی و دولتی ندارند و هر سال تظاهرات و جنجال های حقوقی مردم بهسود و دیگر مناطق با کوچی ها ادامه پیدا میکند و سر انجام هم بدون نتیجه خاتمه می یابد.

امسال کوچی با آمادگی کامل و با جمعیت عظیم با صدها هزار مواسی به سوی هزارستان هجوم بردند و مردم بهسود این بار نیز در برابر این تهاجم و بیدادگری های که تا کنون کوچی ها در این مناطق انجام داده اند دست به تظاهرات زده اند، صدها نفر از مردم ولسوالی های حصه اول و دوم ولایت میدان وردک خود شان را به کابل رساندند و در مقابل تعمیر پارلمان اجتماعی را برگزار کردند و خواهان اخراج کوچی ها از اراضی زراعتی و علفچر های شان شدند. آنان از اعضای پارلمان تقاضا نمودند تا در اخراج کوچی های که خود سرانه بالای زمین های زراعتی و علفچرهای آنها جابجا شده اند همکاری نمایند. یک تن از تظاهرکنندگان می گوید: مناطق حصه اول و مرکز بهسود با ورود کوچیهای مسلح نا امن شده و علاوه بر آن زمینهای زراعتی و علفچرهای آنها توسط کوچیها غصب گردیده است. وی افزود در برخورد که دیروز میان مردم اهالی و کوچیها صورت گرفته یک نفر از اهالی زخمی و یک نفر دیگر مفقود شده است. یک باشنده دیگر بهسود که در این اجتماع شرکت کرده بود گفت: چندی قبل در برخوردی که میان اهالی و کوچیان صورت گرفت چهار نفر از مردم منطقه کشته شده اند. روزنامه افغانستان طی یک خبر در اولین روزهای برخورد مسلحانه کوچیها با مردم محل مینویسد که:-

باشندگان بهسود در ولایت میدان وردک روز گذشته دست به تظاهرات زدند و خواستار رسیدگی به مشکلاتیکه از سوی کوچی ها در این منطقه وارد گردیده، شدند. آنان که صبح روز گذشته در مقابل پارلمان جمع شده بودند از پارلمان خواستند تا بر قوای مجریه فشار وارد نمایند که دولت مساعدت های شان را عادلانه انجام بدهند. تظاهر کنندگان که شعار های، هزاره جات نباید قربانی هجوم کوچیها و سکوت جانبدارانه دولت گردد، کوچیها نه تنها هزاره جات را نا امن، کشت و مزارع شان را زیر پا می نمایند که حرمت قانون اساسی را نیز زیر پا می کنند؛ حمل می کردند. قربانعلی که به نمایندگی از دیگران صحبت می کرد، گفت: کوچی ها در مناطق بهسود، خوات، هیچ سندی بر سکونت گزینی ندارند که حالا آمده اند و در این مناطق سکونت گزین شده اند. او گفت که کوچی ها بالای نیروهای امنیتی ولسوالی حمله نموده اند و با سلاح های ثقیل و خفیف پولیس را ناچار به عقب نشینی نموده اند. نامبرده ادعا دارد که برای ۸۰۰ خانواده کوچی زمین داده شده در حالیکه باز هم به شکل کوچی در دشت ها زندگی مینمایند.

قربانعلی اضافه کرد که کوچی ها زمین های زراعتی را از خود دانسته و همه کشت زارها را از بین برده اند. در همین حال شخصی دیگر که نخواست نامش ذکر گردد، دولت را متهم به سهل انگاری نموده گفت که کوچی ها از دو امتیاز در این ولایت برخوردارند که هم از دولت زمین گرفته اند و هم زمین های مردم را غصب کرده و یا اینکه کشتزار های شانرا مورد تجاوز قرار داده اند. تظاهر کنندگان به پارلمان رفته و با یونس قانونی رئیس پارلمان صحبت نمودند.

آقای قانونی در این زمینه برای مردم وعده همکاری داد. این تظاهرات در حالی صورت میگیرد که سال گذشته کوچی ها در حملات جداگانه با مردم بهسود چهار نفر را کشته بودند. همچنان آژانس خبری پژواک از بامیان سه روز قبل مینویسد که:-

باشنده گان ولسوالی حصه دوم بهسود ولایت میدان وردک میگویند که کوچی ها سه قریه آنها را حریق نمود اما مقامات ولایت این ادعا را رد مینمایند. حبیب الله رضایی، مدیر جنایی قوماندانی امنیه ولسوالی یاد شده به تاریخ ۱۹ جوزا به آژانس خبری پژواک گفت که همین اکنون درگیری میان باشنده گان محل و کوچی ها در قریه های دشت لادو، سرقول، بد آسیاب و خارقول ولسوالی ادامه دارد. به گفته وی، به دلیل نبود امکانات، آنها نمیتوانند تا به منطقه برسند و مشکل را حل سازند. رضایی گفت: "ما از دور آتش افروخته شده در قریه های یاد شده را مشاهده مینمائیم". مدیر جنایی افزود که در مورد خسارات وارده در درگیری معلومات ندارد اما از قول کوچی ها گفت که یک تن از آنها کشته و یک تن دیگر شان مجروح شده است. محرم علی فهیمی، ولسوالی حصه دوم بهسود میگوید که منازعه میان باشنده گان محلی و کوچی ها بر سر چراگاه های مواشی به میان آمده است. به گفته وی، کوچی ها ادعا دارند که این چراگاه ها از صدها سال مربوط آنها بوده است اما حالا باشنده گان محل بر آن قبضه کرده اند. فهیمی علاوه کرد که این مشکلات از یک هفته بدینسو پیدا شده و به مقام ولایت، قوماندان امنیه و مسؤولین امنیت ملی خبر داده است اما آنها تا کنون کدام اقدامی نکرده اند. محمد حسین، باشنده قریه سرقول درحالیکه از ترس آتش از منطقه خود خارج شده بود، در تماس تلفونی به آژانس خبری پژواک گفت که آنها از منطقه بیرون شده اند اما تمام سامان آلات منزل شان طعمه حریق شده است. عبدالاحد فرزام، یک تن از شاهدان عینی واقعه میگوید که حدود ۴۰۰ خانواده از مناطق یاد شده و ۱۵ قریه اطراف آن به دلیل بیم افزایش منازعه از منطقه خارج شده اند. وی به آژانس خبری پژواک گفت که بسیاری از مردم از طریق دشت لادو با خانواده های شان به مناطق دیگر در حال حرکت اند.

قربانعلی فصیحی، یک نماینده مردم ولسوالی بهسود بر وزارت امور داخله و ولسی جرگه اتهام وارد کرد که در این مورد از سهل انگاری کار گرفته اند. به گفته وی، آنها یک هفته قبل وزیر امور داخله و ولسی جرگه را از مشکل با خبر ساخته و گفته بودند که اگر جلو آن گرفته نشود، امکان درگیری

مسلحانه وجود دارد. عبدالودود پشتون خار، مسوول مطبوعاتی ولایت میدان وردک ضمن تأیید واقعه میگوید که وضعیت آنقدر هم متشنج نیست که مردم گفته اند. وی به آژانس خبری پژواک گفت که این مشکل جدی است که بر علاوه ولایات میدان وردک، غزنی و بامیان، وزارت های امور داخله، عدلیه و وزارت های دیگر نیز باید مشترکاً آنرا حل مینمودند. سمونوال محمد آصف بنوال، آمر امنیت میدان وردک میگوید که به پولیس منطقه امر شده است که منازعه میان هر دو طرف را حل نماید. به گفته وی، قرار است به زودی یک هیئت از مرکز ولایت نیز عازم منطقه شود. اقدام تطبیق نشدنی و غیر شفاف از جانب دولت کنونی مانند سال قبل مجدداً با توظیف یک هیأت دولتی تکرار گردید که مثل گذشته کدام نتیجه عملی در پی نخواهد داشت. حکم ریس جمهور در مورد ایجاد کمیسیون دایمی حل مشکلات کوچی ها به منظور ارزیابی دقیق و جستجوی راه حل های مناسب مشکلات کوچی ها و ساکنین، تمام محلات کشور، درمورد علفچرها خاصاً در فصول بهار و تابستان، کمیسیونی تحت ریاست وحیدالله سباوون وزیر مشاور در امور قومی ریاست جمهوری اسلامی افغانستان و عضویت ذوات آتی منظور است:

۱. اوود شاه نیازی، رئیس مستقل اداره انسجام امور کوچی های جمهوری اسلامی افغانستان  
۲. آیت الله محمد هاشم صالحی، شخصیت روحانی و مشاور ریاست جمهوری اسلامی افغانستان در امور دینی

۳. سید محمد امین طارق مشاور ریاست جمهوری اسلامی افغانستان

۴. محمد هاشم زارع، مشاور ریاست جمهوری اسلامی افغانستان

۵. حاجی علم گل کوچی، عضو ولسی جرگه

۶. احمد حسین سنگر دوست، عضو ولسی جرگه

۷. حاجی محمد نعیم کوچی

۸. حاجی خان ککوزی

۹. آزاد خان سلطان خیل

۱۰. شیخ محمد جمعه مبلغ ناهوری

۱۱. عبدالرحمن خان

کمیسیون مؤلف است، مشکلات و مسایل مربوط به کوچیها و ساکنین محلات را در تمام نقاط کشور، مخصوصاً مناطق تحت منازعه را به زودترین فرصت ممکن بررسی نموده نتایج حاصله را توأم با نظر مشخص به ریاست جمهوری اسلامی افغانستان ارایه نماید.

همچنان کمیسیون به زودترین فرصت ممکن، مشکل موجود ساکنین و کوچی ها در ولسوالی مرکز بهسود را به همکاری شورای ولایتی و ولایت میدان وردک، علما و ریش سفیدان منطقه در محل مذکور حل و نتیجه را به ریاست جمهوری اسلامی افغانستان گزارش بدهد. از دید این قلم، به جای اینکه کوچی ها را به هزارستان برگردانند، مسئله اسکان آنها باید در سطح ملی با طرح یک استراتژی دقیق مطرح شود. این یک معضله ملی است که نباید اربابان قدرت آنرا سطحی بنگرند. بر خورد با این پدیده از صلاحیت یک کمیسیون بالا بوده باید پارلمان افغانستان به آن رسیده گی نماید. ورنه اگر ایده برگردانیدن کوچی ها به هزارستان جامه عمل بپوشد، میزان ثبات در مناطق مرکزی بهم خورده و طراحان این ایده به دستان خویش کشور را با چالش جدیدی مواجه خواهند ساخت. زیرا مردمان این مناطق آرزوی برگشت کوچی هارا ندارند و به محض برگشت آنها از سرزمین های شان دفاع می نمایند. دولت کنونی باید بخاطر حل معضله کوچیها تدابیر مؤثر و عملی را بدون کدام سیاست بازی قومی روی دست گیرد تا این مشکل از ریشه و اساس حل گردد و بد بینی ها میان مردم هزاره و اقوام کوچی پشتون رفع و دوستی و برادری میان آنان بوجود آید. درباره بازسازی تندیس های تخریب شده بودا نیز تدابیر عملی از جانب دولت افغانستان و موسیسه یونسکو اتخاذ شود نباید این موضوع به فراموشی و در تاق نسیان گذاشته شود و تمام مسایل تا هنوز گفته شده در این زمینه تحقق یابد و صرف در حرف و شعار باقی نماند.

۱۱ ماه جون سال ۲۰۰۷ میلادی

### دیدگاه خصمانه و نفاق افگانهء فلم کابل ایکسپریس درباره مردم کشور

تاریخ معاصر افغانستان با بیعدالتی ملی گره خورده است که عوامل اساسی این بیعدالتی ملی، دولت های استعماری و عمال داخلی شان بوده اند و هر زمامدار، برای غضب و انحصار قدرت سیاسی، از حاکمیت های خاندانی قبیلوی گرفته تا دولت های با گرایشات مدرنیته، ناچار بوده اند که با قدرت خارجی معامله کنند، کشورهای استعماری در افغانستان، اول زمامدار را وابسته ساخته و بعداً بحران نفاق قومی و اجتماعی را در میان مردم ایجاد مینمودند، افتراق ملی، در طول تاریخ دولت های دست نشانده، باعث تحقق اهداف کشورهای استعمارگر در کشور ما بوده است. افغانستان کشوری که از دل بحران های سه دهه بیرون آمده است، باید صاحب بنیاد هایی می بود که احساس امنیت، قانونیت، رفع تبعیض، تعصب، انحصار قومی و سنت های قبیلوی را در وجدان اکثریت شهروندان این کشور بوجود میآورد. این بنیادها باید بر اصول ثابت و استواری بناء میشد که راه را برای ساختن یک

افغانستان با ثبات و مطمئن هموار می‌کرد. سه دهه جنگ و ویرانی و آدمکشی در کشور، اکثریت مردم را چنان خسته ساخته اند که با وجود کمک های جامعه بین المللی و سرازیر شدن میلیارد ها دالر به افغانستان، جامعه ما تا هنوز کمر راست نکرده است. مشکل اصلی در انگیزه های افزون خواهی قومی و قبیله‌ای است که متأسفانه جامعه افغانستان و بخصوص نخبگان سیاسی حاکمیت با آن دست و گریبان اند.

از آن جائیکه افغانستان مرحله تازه از حیات سیاسی خود را تجربه می‌کند؛ عده ای از عناصر فرصت طلب و مریض که از فروریزی دیوارهای ضخیم استبداد و ساختارهای سنتی و زوال سلطه قومی و برتری خواهی قبیله ای ناراضی و عصبانی هستند؛ سعی می‌کنند با طرح مسایل و موضوعات تفرقه افکنانه فضای به وجود آمده فعلی را تیره و مکدر سازند و زمینه های استفاده جویی های مادی را بیش از پیش برای خودها فراهم سازند. تنش های که از سوی عده ای مغرض دامن زده میشود؛ در واقع پس لرزه های بحرانهای سیاسی و اجتماعی گذشته است که با تقویت روند جدید و شتاب بخشیدن به پروسه سازندگی و آبادانی و سر و سامان دادن به وضع ادارات دولتی و بهره گیری صحیح و هدفمند از فرصت های ملی، این رسوبات به تدریج از بین رفته و یا کارایی خود را به کلی از دست می‌دهند. به هر حال امروز کشور در تب عدم ثبات و ناامنی میسوزد و اگر چاره ای از سوی محافل خارجی و یا داخلی نشود دیر یا زود افغانستان بار دیگر در چنبره مصیبت و نگون بختی گرفتار خواهد آمد. افغانستان خانه مشترک همه افغانها اعم از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، نورستانی، پشه ئی وغیره. . . است. در تاریخ بشریت ادعاهای "برتری جوی"، "ما برتر هستیم" و "حقیقت با ما است" به حیث فاجعه آورترین ادعاها شناخته میشوند. همین ادعاها آغازگر بزرگ ترین و طولانی ترین جنگ ها بوده و همچنان هستند. نازیسم تحت نام "نژاد برتر" فاجعه بزرگ تاریخ را ایجاد کرد. آن چه که به ایجاد فاصله، بی باوری و مخاصمت قومی، زبانی، مذهبی و سمتی جامعه بینجامد، فاجعه آور است.

مردم کشور مابه دلایل متعدد و با توجه به تجربه کشورها و ملل دیگر جهان، اساساً با تیوری ملت سازی بر بنیاد نظریه «برادر بزرگ و برادران کوچک» و نیز بر بنیاد هرگونه نظریه قوم محور دیگر مخالف هستند که تأمین مشارکت عادلانه در حیات سیاسی و ایجاد فرصت های برابر در عرصه انکشاف اقتصادی و فرهنگی برای همه اقوام و انکشاف متوازن اقتصادی محلات، معقولترین راه و روش تحکیم و استقرار ثبات دایمی در افغانستان است. و همه الزاماً بر علیه تمام اشکال تبعیض و تمایز بر مبنای قوم، نژاد، جنس، مذهب، موقف اجتماعی و اقتصادی قرار گیریم. باید به مبارزه مسالمت آمیز و قانونی و حل تضاد های اجتماعی از طروق مسالمت آمیز اعتقاد داشته و به افراطیت چپ و راست و تمامی اشکال خشونت سیاسی و تروریزم مخالفت ورزیم، با یاد آوری این رویداد های تلخ تاریخ به این

نتیجه روشن میتوان دست یافت که بدون تأمین برابری حقوق سیاسی میان گروه های قومی و اقلیتهای ملی و مذهبی افغانستان جامعه بلا دیده ما از ستم اجتماعی و نا برابری ملی نجات و رهایی نمی یابند، فرآیند رشد مستقل ملی و وحدت ملی کشور کثیرالملله ما، کند و رنجهای مردم ما دراز تر میشود. افغانستان یک کشور کثیرالملیت است. تمام امکانات اقتصادی و مقامات سیاسی متعلق به یک قوم و قبیله شده نمی تواند. منافقین که با بهانه های مختلف دست به یک سلسله منافقت ها و تفرقه اندازی ها زده اند دیگر در قلب مردم جا نخواهند داشت. ما در عصری زندگی می کنیم که باید تعصب جای خود را برای برادری و برابری خالی نماید.

چنانچه سال گذشته یونت تخنیک "یش راج فلم" به سرپرستی کبیرخان، کارگردان تازه کار هندی به قصد تهیه فلمی از این مملکت، پای به این سرزمین مقدس گذاشت نتیجه کار این کارگردان که فلمی زیرنام "کابل اکسپرس" است، به همین تازه گی ها تکمیل گردیده و بر پرده سینماهای هند و سایر کشورهای علاقه مند سینمای هند به نمایش درآمده است. نکته جالبی که در مورد ساخت این فلم قابل تأمل است، نا آگاهی کارگردان از شرایط، و خصوصیات مردم، تاریخ، اوضاع و واقعیت های کشوریست که آنرا سوژه فلمش قرارداده است. از این فلم فایده اعظمی را هندیها و پاکستانی ها مینمایند، زیرا کارگردان از یکسو مردم این دو کشور را نسبت به یکدیگر شان صمیمی و غمخوار معرفی نموده و از سوی دیگر اردوی پاکستان را صادق و بدون دست داشتن به مسایل افغانستان معرفی نموده است و قسمی وانمود نموده که ورود طالبان پاکستانی به افغانستان، بدون خواست اردوی پاکستان بوده است. به حساب کارگردان در این فلم فقط هزاره ها دزد، راهزن، وحشی خطرناک معرفی شده اند، اما در واقع اگر خوب بسنجیم، در کل مردم افغانستان را وحشی و آدم کش معرفی نموده است، در حالیکه مردم هزاره در طول بیش از یک قرن، زیر غیر انسانی ترین فشارهای حکومت های برتری خواه قومی و حلقات متعصب و قبیله گرا قرار داشته و تا سرحد کوچاندن اجباری از سرزمین های آبایی شان، قتل عام های مکرر بخصوص قتل عام افشار کابل، حذف فیزیکی مردم هزاره در جنگهای غرب شهر کابل، کشتار جمعی هزاران تن از مردم هزاره در شهر مزار شریف و قتل عام بامیان و ایجاد زمین سوخته در یکاولنگ، به اسارت رفتن و به برده گی کشیده شدن، پیش برده شدند. پروژۀ تخریب، استهزاء، و انکار هویت جمعی مردم هزاره تا آنجا پیش رانده شد که جایگاه هزاره در ذهنیت دیگر اقوام و ملیتهای کشور و حتی در بسا موارد نزد خود نیز، به انسان درجه چندم تنزل یافت و کلمه هزاره، تبدیل به یک دشنام اجتماعی گردید.

از آن جائیکه در طی مدت سه دهه اخیر جنگ های خونین میان اقوام و ملیت های گوناگون کشور صورت گرفته و حوادث هولناک و دلخراشی را بین همدیگر تجربه نموده است نمیتوان در این زمینه از طریق داستان سازی فلم ها داوری کرد که کدام طرف برحق و کدام طرف ناحق است. آنهم در

صحنه ای که راننده خیبر (حنیف همگام) بالای اجساد بی جان راهزنان پکول پوش، فیرمینماید. از اینکه بگذریم، موضوع مهم اینکه انگیزه دست اندرکاران افغانی این فلم از بستن اتهامات ناروا به مردم عذاب دیده ای افغانستان جهت تحریف واقعیت های کشور را باید مورد بحث قرارداد. تهیه فلم هندی - افغانی کابل اکسپرس که در آن بار دگر به خصومت های قومی دامن زده شده است نمی تواند هیچ توجیهی جز این داشته باشد که برخی حلقات و گروههای داخلی هنوز هم از درک تحولات پدید آمده در پنج سال گذشته عاجز می باشند و تا هنوز در همان فضای سنتی قبیله ای و انحصارگرایی های قومی نفس میکشند. حلقاتی که نام هنر، فرهنگ و سینما را نیز مانند بسیاری از واژه های دلپذیر و مقدس دیگر، ایزاری برای اهداف اضافه خواهی قومی و قبیله ای خود ساخته اند و از امکانات وسیع دولت بر ضد ارزشها و منافع ملی کشور بهره می برند و اذهان عمومی را خدشه دار میسازند، امنیت و آرامش جامعه را برهم می زنند.

آنچه در این ارتباط می توان یاد آور شد این است که دوران جنگ و خشونت و برادر کشی چند سال است که به پایان رسیده و اکنون مردم افغانستان از همه اقوام و اقشار جامعه راه صلح، وحدت، همدلی و همزیستی مسالمت آمیز و باهمی را پذیرفته اند و خوب است که این حلقات اسیر در تارهای عنکبوتی عصبیت های قومی نیز فکر و ذهن خود را از گذشته جدا کنند و به چشم اندازه های نوین آینده فکر کنند؛ اما آنچه میتوان به دولت و نهادهای مسؤول دولتی تذکر داد این است که به تفکرات و فعالیت های ضد ملی مجال ندهند و با متخلفین مطابق قانون برخورد نمایند. کابل ایکسپرس به صورت بسیار آشکار و غیر طبیعی درصدد توهین به تمام مردم کشور و به خصوص مردم هزاره است و با دیدی نژاد پرستانه تلاش دارد تصویری تاریک و وحشتناک از هزاره ها ارائه کند. جامعه هزاره نه فقط از زبان طالب پاکستانی مردمانی وحشی معرفی می شوند که همکار و دوست دو خبرنگار هم با طالب در این مورد هم عقیده است. در جریانی که طالب پاکستانی گروگان هایش را بسوی مرز تورخم می برد، خیبر، حنیف همگام، همکار افغانستانی دو خبرنگار، می گوید: «اگر از جنگ آمریکایی ها زنده بمانیم از دست هزاره ها نمی مانیم» در این لحظه خبرنگار هندوستانی کنجکاوانه از هزاره ها می پرسد. خیبر در جواب می گوید: «هزاره ها از خطرناک ترین اقوام افغانستان هستند که غارتگری و دزدی کار شان است» لحظه ای بعد موتر آنان به پوسته ای می رسد که از هزاره ها است. دو فرد مسلح هزاره می خواهد طالب پاکستانی و دو خبرنگار را پیش قوماندان شان ببرند که در این وقت طالب پاکستانی دو مسلح هزاره را به قتل میرساند و بعد می گوید: «این مردم هزاره است. اگر زنده می ماندند به سرتان میخ می کوبیدند و موتر تان را به پاکستانی ها می فروختند».

پژوهش گران، تحلیل گران و هنرمندان کشور ما درباره مناسبات سیاسی، اجتماعی، ماهیت نظام سیاسی، دولت های گوناگون، بیعدالتی های اجتماعی نظام های سیاسی، جنگ های داخلی، مداخلات خارجی ها، شکست ها و پیروزی ها و دگرگونی های تاریخی در افغانستان، بحد کافی، داوری ها و تحلیل های سیاسی و سینمایی را انجام داده اند، که این تحلیل ها بعضاً بی طرفانه و اما اکثراً جانبدارانه بوده اند و حتی گاهی اوقات خصمانه و غیر منصفانه صورت گرفته است. چون قلم بدستان و هنرمندان کشور ما با نظام های سیاسی و قدرت های حاکمه وقت وابستگی های معین سیاسی و اقتصادی داشته اند، فلذا در باب این مسله کمتر میتوان به سراغ تحلیل گران بیرون از حیطه نفوذ و صلاحیت قدرت مندان رفت و دریافت نمود. جامعه هزاره، فلم کابل ایکسپرس ساخته یک کمپنی هندی را توهین به یکی از اقوام کشور خوانده و خواهان محاکمه بازیگران آن فلم هستند و عقیده دارند که ساختن این فلم به وحدت و تفاهم ملی ضرر میرساند. باید پخش و نشر این فلم ممنوع قرارداد شده و کسانی که این فلم را تهیه نموده اند، مورد باز پرس عدلی قرارداد شده شوند! جامعه افغانستان دیگر باید به آینده روشن فکر کند و تازه ساختن دوباره آن موضوعات نفاق بر انگیز ملی میان اقوام کشور کار مناسب و معقول دانسته نمیشود. این کمپنی فلم سازی و بازیگران داخلی و خارجی آن باید از پیشگاه مردم افغانستان و بخصوص مردم هزاره درخواست پوزیش و معذرت نمایند. درصورتیکه ریاست افغان فلم، یک نهاد دولتی درعرصه سینمای کشور میباشد و نمایندگی از وزارت فرهنگ و جوانان کشور مینماید، چه تدابیری را در راستای جلوگیری از سوء استفاده سینماگران خارجی روی دست دارد؟ درصورتیکه خارجیان با هر فیلمنامه ای که خواستشان باشد، فقط در بدل پرداخت پول به پرودکشن های خصوصی انحصاری و وابسته با اقوام و دوستان نزدیک دست اندرکاران کلیدی سینمای مملکت بدون مواجه شدن با کدام معیار و یا پرسش رسمی از جانب ریاست افغان فلم که مسئول است، قادر به ساخت هرگونه فلم باشند، چه انتظاری را میتوان از یک سینمای ایده آل درکشور داشت؟ اینها سوالاتی اند که هر فرد این مملکت بعد از دیدن فلم "کابل اکسپرس" به آن می اندیشد. به امید روزی که شعارهای مسئولین سینمای کشور به عمل مبدل گردند و هنر مقدس سینما پایمال عقده های شخصی و دستخوش سوء استفاده های شخصی نگردد.

گرچه جامعه هزاره در هر زمان و بخصوص در سه دهه اخیر برای تحکیم همبستگی و تفاهم ملی با وجود دادن قربانی های فراوان - انعطاف و خود گذری لازم سیاسی را در این باره از خود ابراز نموده و در این راستا گام های عملی اعتماد سازی ملی را جهت تأمین وحدت ملی، صلح و ثبات در کشور و نا بودی نفاق ملی برداشته است و رجال سیاسی مردم هزاره در دوران جهاد و مقاومت و پنج سال حکومت کنونی آن را در عمل صادقانه به اثبات رسانیده است. ولی از جانب برتری خواهان قومی و



عظمت طلبان قبیله‌ی بارها این تفاهم و تساهل صمیمانه و صادقانه مردم هزاره جهت تأمین وحدت ملی با پاسخ عهد شکنانه خصمانه و متکبرانه همراه بوده است.

تا باورهای ناسالم و برتری خواهان موجود افشا نشود و درک نگردد؛ ناممکن خواهد بود راه حلی برای ایجاد حاکمیت سیاسی مبتنی بر عدالت اجتماعی و دموکراسی پیدا گردد. وحدت ملی زمانی تأمین می‌گردد که اراده جمعی در ساختار سیاسی قدرت تأمین گردد که این مسئله با تفاهم ملی و از طریق سهم گیری مساویانه همه ملیتهای کشور و اشتراک آنها در قدرت سیاسی حفظ و تقویت می‌گردد.

تفاهم ملی نیاز به تحلیل و برخورد واقع‌بینانه از گذشته‌ها دارد. باید با تحلیل و منطق چهره واحدی از زمامداران و نظامهای سیاسی آنها در تاریخ سیاسی افغانستان ترسیم کرد، ریشه اکثر عقب مانده گی‌های دیروز و جنگ‌های خونین میان اقوام کشور تسلط نظام‌های استبدادی و انحصار قدرت سیاسی در کشور میباشد، انحصار قدرت ریشه عمیق و طولانی دارد و انعکاس روابط اجتماعی مسلط قبیله‌ی در جامعه است و تا زمانیکه انحصار قدرت و گرایش‌های انحصار طلبی و برتری جوئیهای قومی از میان نرود و تمام مردم افغانستان مساویانه بر اساس شعاع وجودی شان در سرنوشت سیاسی کشور حصه نگیرند، عدالت اجتماعی و وحدت ملی تأمین نخواهد شد و اندیشه حق طلبی و عدالت خواهی و ایجاد یک نظام مبتنی بر دموکراسی و احترام به انسان کرامت و حقوق انسان در افکار و وجدان مردم ما زنده باقی خواهد ماند. عبرت گرفتن از گذشته‌ها، سخن‌گران بهای مردم ما است که «خوشبخت‌ها سر کسی می‌بینند و بدبخت‌ها سر خود». به نظر میرسد که هنوز فرصت، است تا در جمله خوشبخت‌ها از سرنوشت دیگران عبرت گرفت و راه طی شده دیگران را دوباره طی نکرد. در عصر آگاهی باید با احترام آگاهی حرکت کرد. افغانستان جدید به سیاست‌های جدید، به سنت‌های جدید ضرورت دارد. سیاست‌های نابخردانه مایه رنج و اندوه مردم ما است و هم‌مایه ضیاع نیرو و انرژی و اعتماد جامعه بین‌المللی. مردم افغانستان باید با پشت سر گذاشتن تجربیات تلخ گذشته و قریب به سه دهه جنگ و درگیری، اختلافات خود را کنار بگذارند و برای افغانستان آزاد، آباد و مستقل تلاش نمایند. به این نکته باید اذعان کرد، افغانستان علیرغم پیشینه‌ی تاریخی و فرهنگی که دارد، امروز نیز این کشور از سرمایه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی، آثار تمدنی و باستانی فراوانی برخوردار میباشد که در صورت استفاده درست و بهینه از این امکانات مادی و معنوی و نیروهای فکری و فرهنگی به توسعه افغانستان سرعت بخشیده و این کشور را در زمره کشورهای پیشرفته و توریستی جهان قرار خواهد داد.

۳۱ ماه دسامبر سال ۲۰۰۶ میلادی

## به مناسبت هفتاد و چهارمین سالگرد شهادت عبدالخالق شهید - مبارز ضد استبداد

که اندامش را در این ره پاره پاره  
که نامش و یادش بود جاودان  
دشمنانت هر زمان بازنده باد

وطن را با خون خود رنگین کردند  
سلام بر ابر مرد آزادگان  
راه و رسمت ای شهید پاینده باد

**عبدالخالق شهید** تجلی ناب محرومیت های ناشی از استبداد و انحصار و برتری جویی خانوادگی و قبیلویی بود، که سده های متمادی برگردۀ جامعه افغانستان و بخصوص مردم هزاره خود را تحمیل نموده و هرگز آمادگی گذار بسوی یک نظام سیاسی متمدن، قانونمند و مردم گرا برنییاد رأی و خواست اکثریت مردم محروم افغانستان را نداشتند. او فریاد رسای مردمی بود، که تبعیض قومی و محرومیت سیاسی را با گوشت و پوست خود لمس میکرد، وی با ایثار خون سرخ خویش شاهد جشن پایداری و سرافرازی خود و همراهانش بوده است. مردم مبارز ما از این دهلیز های دردناک و تلخ تاریخ با آگاهی گذشت و خواست پاسخی باشد برای درهم شکستن طلسم زورگویان انحصار و استبداد و مقاومتی باشد در برابر متجاوزین خونریز در بیدادگاه تجاوزگری. **مولاداد پدر خالق** دارای تحصیلات خصوصی بود و بزبانهای انگلیسی، آلمانی و روسی تسلط نسبی داشت که در جریان سفر هایش به همراهی غلام نبی خان چرخچی به اروپا میسر شد اندیشه ها و آرمانهایش را بیدار تر سازد و او سر پر شوری سیاسی داشت. عبدالخالق و خانواده اش با بهره گیری از حیات شهری با یک عده دیگر زیر تأثیر نظریات جنبش مشروطه خواهان و روشنفکران آزادی خواه قرار گرفت و در یک سازمان سیاسی به اشتراک دیگر مبارزین ملی وارد مبارزه سیاسی علیه نظام استبدادی و رژیم وابسته به استعمار گردید. خالق شهید این وطنپرست دلیر در یکی از سازمانهای مخفی که شکل مبارزات سری انفرادی را داشت وابسته بود و این نوجوان انقلابی هزاره در همه جا، در مکتب و خانه با سیاست و افراد سیاسی ارتباط برقرار کرده بود او از معلمین شریف خود، محمد عظیم خان معلم و محمد ایوب خان معاون مکتب نجات درسهای سیاسی زمان خود را دریافت میداشت و درباره آینده وطنش بیشتر فکر میکرد.

**عبدالخالق شهید** فرزند مولاداد در سال ۱۲۹۵ شمسی به دنیا آمد. پدرش عبدالخالق هزاره را شامل مکتب نجات ساخت و در تربیت خالق توجه زیادی مبذول میکرد. عبدالخالق یک جوان جدی، محکم، گرمجوش و تا حدی عصبی مزاج و دارای صفات مردانه و جوانی بود خوش اندام، بلند قد، فوتبالیست توانا و در ژیمناستیک بینظیر. عبدالخالق تمام زندگیش را به سیاست وقف کرد و بصورت یک انقلابی حرفوی بوجود آمد. توجه بیش از حد مولاداد بالای خالق وی را قادر ساخت تا راه صد

ساله را در یک شب طی نماید. توجه زیاد پدرش، خالق را به یک مبارز بی باک ضد استبداد مبدل کرد. خالق هزاره فرزند فقر و محرومیت، وارث رنج های بیکران مردم خود بود او فولادی بود که در کوره فقر و رنج توان فرسای پدر و مادرش آبدیده تر میشد و مشعل مبارزه را درفش وار فرا راه زندگی خود بر افراشت و بر افروخت، وی باری تصمیم میگیرد که در مراسم یک تهداب گذاری در بالا حصار ماموریت خود را انجام بدهد ولی توفیق نمی آورد. او در جشن ماه سنبله نیز می خواست قصد خود را عملی کند ولی باز هم این فرصت را بدست نیاورد تا آنکه روز ۱۶ ماه عقرب سال ۱۳۱۲ شمسی که در این روز نادر خان انعامات مکاتب و تورنمنت خزانی را به مستحقین آن توزیع میکرد، بیرق ارگ پایین شد و نادر به باغ دلگشا قدم گذاشت. سلامی گرفته شد و میز انعامات را معاینه کرد و بعداً بسوی صفی که عبدالخالق ایستاده بود آمد. خالق یک قدم پیش آمد و در کمال آرامش گلوله را شلیک کرد و در گلوله های دوم و سوم نادر فقط یک تکان خورد و نقش زمین شد خالق به مرام خود رسید و یکی از مستبدین و دست نشانده انگلیس را از بین برد و فرار نکرد و به شاه محمود اطلاع دادند و خالق گرفتار گردید. روشنفکران و نیروهای ضد استبداد و بیعدالتی این روز را بیاد خالق شهید قهرمان ملی کشور گرامی میدارند و بروح آن شهید بزرگوار یاران با وفایش درود و احترام فراوان ابراز میدارند. گفته میشود بعد از کشته شدن نادر حکومت میخواست تمام شاگردان آن مکتب را تیر باران کند ولی در اثر مشوره بعضی از ارکان حکومت سر انجام به شاه محمود گفته شد چون قاتل و همدستانش گرفتار شده اند دیگر شاگردان باید رها شوند.

بالاخره بعد از ظهر چهارم جدی سال ۱۳۱۲ شمسی که سرما سنگ را می شکست، خالق و محمود خان متعلم همصنفی و رفیق خالق، مولاداد پدر، خداداد کاکا، قربانعلی یخ آب فروش مامای خالق، ربانی، مصطفی و لطیف جوانان خاندان چرخی، علی اکبر غند مشر، محمود کارگر مطبوعه انیس، میر مسجدی متعلم، محمد زمان متعلم، سید عزیز متعلم، محمد اسحق متعلم، میرزا محمد متعلم، ناشرین نامه ها، محمد ایوب معاون مکتب امانی، محمد عظیم معلم، و بروایتی ۲۱ تن از اعضای خانواده و منسوبین خالق بشمول دوتن از پسران خورد کاکایش خداداد به نام های عبدالله و عبدالرحمن را از دروازه جنوبی ارگ بسوی اعدام گاه بردند. قبل از به دار کشیدن اعضای بدن خالق هزاره را قطعه قطعه که به دار آویختن نرسید، خالق قبل از شهادت ۱۷ - ۱۸ سال داشت و همچنین حفیظه خواهر خورد سالش نیز در زندان از میان رفت.

**عبدالخالق شهید** با وجود آن که شکنجه های طاقت فرسا را تحمل میکرد هیچ یک از رفقای خود را افشا نکرد، محمد اسحق یکی از رفقای خالق که سخت مجروح بود با تأثر و هیجان شدید به خالق گفت: - ای رفیق ناجوان چرا بمن و دیگر رفقای اعتماد نکردی و عزم خود را پنهان کردی؟ و اگر این طور نمی کردی حال از این حکومت یک نفر هم زنده نمی بود. سخن آخر را بتو گفتم خدا

حافظ. خالق جواب داد راست میگوئی احتیاط من بیجا بود، از تو عفو می خواهم. بدین ترتیب اقدام عبدالخالق و رفقاییش یک عمل آگاهانه ملی و سیاسی علیه دشمنان وطن و مردم بخاطر دفاع از عدالت و آزادی بود که برای رهائی مردم بخون تپیده ای کشور جام افتخار آفرین شهادت را نوشیدند.

**سید حسن رشاد در مقاله - دو یاد و دو خاطره - مینویسد که:-** روز ۱۶ عقرب سال ۱۳۱۲ خورشیدی نادر شاه به دست عبدالخالق کشته شد و آنگونه که می دانیم ده ها تن را بدین بهانه به زندان افکندند و کشتند و مرحوم غبار به شمول عبدالخالق و خانواده اش نام شانزده تن را ذکر میکند که قربانی این ماجرا شدند که محمود خان معاون، عبدالخالق و کاکایش، علی اکبر خان غند مشر نیز از اعدام شدگان بودند. علی اکبر خان در ترکیه آموزش نظامی دیده بود و با پدر این جانب سید احمد غند مشر دوست دوران تحصیل در ترکیه بود و در بازگشت نیز دو همکار و رفیق صمیمی بودند که از ترکیه به قصد خدمت در دولت امانی به وطن برگشتند و در رکاب شاه امان الله به خدمت پرداختند. پدرم همواره از وطن دوستی و رشادت و آزادی خواهی علی اکبر خان حکایتها میکرد و از ارتباط و معاشرت وی با مشروطه خواهان سخن میزد. با دریغ که پس از تسلط حبیب الله کلکانی آن دو که در قندهار و در رکاب شاه امان الله بودند توسط مهردل خان والی و قوماندان وقت دستگیر و زندانی شدند و روزی که در مجمع اهالی قندهار قرار بود که مهردل خان برای آنان تعیین جزا نماید و حکم اعدام صادر کند، از قضا مردی از بزرگان توپخانه قندهار خطاب به مهردل خان گفت: «این سید نوۀ میر آقا معروف به «جیتن» است که در جنگ دوم با انگلیسان شهید شد و مرقدش زیارتگاه خاص و عام است».

آنگاه مهردل خان ما را رها کرد و حتی پیشنهاد همکاری کرد که من نپذیرفتم و هر دو به کابل آمدیم و دوستی من و علی اکبرخان ادامه داشت ولی پس از مدتی دریافتم که دوستم از من فاصله میگیرد و هنگامی هم که علت را پرسیدم گفت که تو متکفل زندگی چهل انسانی و خوب است که متوجه همین وظایف خودباشی. هنگامی که خواستم رابطه این وظایف را با دوری گزیدن او بدانم گفت: «در خانه اگر کس است؛ یک حرف بس است». راستی هم در آن سالها پدرم جز زندگی خانواده خود متکفل زندگی فامیل برادر بزرگش بود که از جهان رفته بود و همچنان از خانواده برادر کوچکش میرعلی احمد ضیا که زندانی بود نیز باید سرپرستی میکرد. پدرم میگفت چند ماه به قتل نادر شاه مانده بود که تصمیم گرفتم از دوست دیرینم علی اکبرخان در خانه اش واقع در ده افغانان کابل دیدار کنم که در مسیر راه محمودخان برادر کوچکش را دیدم و چون از قصد من آگاه شد بدون موجب به ناسزا گویی و دشنام آغاز کرد و این عمل موجب شد که از رفتن به خانه شان منصرف شوم ولی چند شب پس از این ماجرا در یکی از کوچه های چنداول کسی در تاریکی شب خود را به پاهای من انداخت و پیوسته عذرخواهی میکرد و چون او را از زمین بلند کردم دیدم همان

محمود خان جوانمرد است که از رویداد آن روز عذرخواهی میکند و باز اصرار دارد که از رفتن به خانه او و برادر بزرگش اجتناب کنم و تأکید میکرد که این مطلب را چون رازی نزد خود نگه دارم به یقین در آینده او را ستایش خواهم کرد و در حق وی دعای خیر خواهم نمود. پدرم میگفت بعدها دانستم که علی اکبر خان در حادثه قتل نادر شاه نقش اساسی داشته است و نمیخواسته که ما بی موجب آسیب پذیر شویم.

**خاطره دوم پدرم** باز هم برمیگشت به همان روز شانزدهم عقرب یعنی روز کشته شدن نادر شاه به دست عبدالخالق. پدرم حکایت میکرد که ساعت ۱۱ قبل از ظهر آن روز نادر شاه در مکتب احضاریه که بعد ها لیسه عسکری نام گرفت برای توزیع شهادتنامه های شاگردان آمده بود. در آن روزگار من قوماندان مکتب احضاریه بودم پس از قبول مراسم قطعه و احترام منسوبان مکتب خود را به او معرفی کرده گفتم: من سید احمد غند مشر چنداولی قوماندان مکتب احضاریه هستم، نادر خان با ناراحتی و خشم خطاب به من گفت: «خوب شد ترا دیدم من از همه چیز اطلاع دارم و شنیده ام که به مرده های بی ارزش گریه میکنی». آنگاه به یاورش سید شریف دستور داد تا نشانه ها و علائم نظامی شانه های مرا بکند که سید شریف نیز در حضور همه این عمل را به شدت انجام داد و آنگاه نادر به من گفت که تا امر ثانی خانه نشین هستی. آن روز با ناراحتی به سوی خانه به راه افتادم و در قسمت شهنشا چنداول عبدالخالق را در حالی که بایسکلش در دستش بود و با میر علی اصغر شعاع گرم صحبت بود دیدم و من هم به جمع شان پیوستم و عبدالخالق را بسیار شاد و سرحال یافتم. هنگامی که از ما جدا میشد و به سواری بایسکل به سوی قصر دلگشا میرفت به من گفت: آقا صاحب ما امروز مسابقه فوتبال داریم و به امید خدا گول های تاریخی خواهیم زد.

آن گونه که میدانیم همان روز نادر شاه به دست عبدالخالق کشته شد و شب که آقای شعاع به خانه ما آمده بود، آهسته به گوشم گفت:

**راستی خالق گول تاریخی زد!** این بود دو خاطره تاریخی که از پدرم شنیده بودم و با امانت داری در اندیشه بازگویی این دو خاطره افتادم تا ثبت بایگانی تاریخ پر افتخار آزادیخواهان وطن نمایم. **طوریکه:** - در این اواخر، اثر جدیدی بنام "**از خاطراتم**" طی چهارصد و هفت صفحه با سایز و دیزاین زیبا از چاپ برآمد و بدسترس علاقه مندان قرار داده شد. اثر مذکور خاطرات جالب، انتباهی، عاطفی و درد انگیز آقای خالد صدیق فرزند غلام صدیق خان چرخى وزیر امور خارجه دوران سلطنت امانى را تشکیل میدهد. آنانیکه از جریانات تاریخ چندین دهه اخیر کشور اطلاع دارند، یقیناً میدانند که اعضای خانواده چرخى متأسفانه مورد خشم و غدر نادر شاه قرار گرفته نه تنها غلام نبى خان چرخى و غلام جیلانى خان چرخى وعده دیگر از جوانان آنها مانند غلام ربانى، غلام مصطفی،

عبداللطیف و امثالهم را به دم برچه ای تفنگ و پای چوبه دار فرستاده شدند، بلکه زنان، دختران و حتی کودکان معصوم آنان به زندان های مخوف استبداد سپرده شدند و سالیان متمادی را در بند و زنجیر سپری نمودند. خالد صدیق نویسنده ای خاطرات، در سن شش ساله گی، یعنی در دوره کودکی و در عالم بیگناهی و معصومیت به چنگ اسارت و جفای نادر و برادران وی در افتاد و در سلولهای زندان به جوانی رسید.

آقای خالد صدیق در عین حالیکه خاطرات دوران طولانی زندانش را با نگارشی ساده و بیانی عاری از تکلف تقدیم خواننده اش مینماید، سیاست ستم سالارانه و اعمال ضد ملی و ضد بشری رژیم نادر و اخلاف او را بهمان ساده گی پیش چشم اهل زمان میگذارد تا در اطراف آن همه جریانات ناهنجار، آموزش لازم و قضاوت عادلانه صورت گیرد. آنچه را خواننده جستجوگر میتواند از لابلای خاطرات آقای خالد صدیق دریابد، معلومات موثق پیرامون چگونه گی وضع و حال نا بسامان خانواده بزرگ چرخی پس از سقوط امارت کوتاه مدت حبیب الله کلکانی و حاکمیت خانواده نادرشاه و همچنان، اسمای مکمل شهدا، زنده مانده ها و زندان دیده های این خانواده توأم با یکسلسله عکس های نایاب میباشد که بذات خودش جالب، دیدنی و مورد نیاز محققین و مورخین ما خواهد بود. ارایه لیست اسمای زندانیان زنانه و مردانه این خانواده و نیز اسمای آنعده از زندانیان سیاسی که در بخشهای مختلف زندان دهمزنگ اسیر بودند، اقدام بجایی است که هم موجب سهولت در کار مورخین و محققین خواهد بود و هم حق آن اسیران گمنام و قربانیان رژیم خودکامه نادر که تا حال از قلم مانده اند، تا حدی ادا شده میتواند. آنچه در لابلای این اثر بر جسته گی دارد همانا خشم ظالم و عجز مظلوم در یک رژیم خود کامه مستبد میباشد که حاکم ظالم به هیچ چیز و هیچ کسی بجز بقا و منفعت خودش رحم و مدارا نمیکند.

بهر حال، برای آقای خالد صدیق توفیق بیشتر میخواهم و آرزو دارم سایر مظلومان، درد رسیده گان و زندان دیده گان سرزمین غمبارم افغانستان، خاطرات، چشمدیدها و گفتنی های شان را از سینه ها بیرون کشیده به سمع نسل امروز و فردای کشور برسانند تا هم در قبال تاریخ ادای دین کرده و هم وجدان خودشان در برابر مادر وطن را آرامش بخشیده باشند. «چنان که اکنون از اسناد محرمانه ارضیفی بمبئی معلوم گردیده است، خاندان یحیی خان پدر کلان نادر در دوره ای جنگ دوم بین انگلستان و افغانستان به منفعت انگلستان خدمت کرده، در هندوستان چند مدت اقامت داشته و خود محمد نادر خان در سال ۱۸۸۴ م در دیره دون هند تولد شده است.» زمانیکه بزرگ میشود و در دربار حبیب الله و امان الله راه می یابد و زیر زمینی به نفع انگریزها آغاز به فعالیت میکند، تا اینکه در صدد بد نام سازی حکومت امانی کوشش به عمل می آورد و تا اینکه در اثر پروگرام های غیر ملی که این نیش آورکشنده خوبی به حکومت امانی پیشکش میدارد و مسله ای مالیه ای سنگین زمین را از

جنس به پول تبدیل و دهقانان کشور را دچار سراسیمگی ساخته، مجبورشان می نماید که دست به بغاوت و جنبش دهقانی بزنند و از سوی دیگر شیخهای گماشته شده ای انگریز دست به تبلیغ زهر آگین زده، حکومت امانی را به شکست مواجه و خود نادر به کمک انگلیسها و به تحریک قبایل آنسوی سرحد و وعده مال مردم شمالی برای قبایل منگلی و جاجی و سر آنها برای خودش قدرت شاهی را از خاندان امانی به همکاری روشن و آفتابی انگلیسها غصب میکند.

به کشتن زهر سو گشودند دست      به حدی که یک تن سلامت نه رست  
چو از قتل اعدا پیرداختند      به تاراج امــــوالشان تاختند !!

**وطن محبوب ما افغانستان کشور جنگ زده و سرزمینی بکر که معاندش به دلیل جنگهای قومی و نژادی دست نخورده مانده است.** چنانچه برای هیچ کسی معلوم نیست که میزان ذخایر گاز طبیعی، ذغال سنگ، آهن، نفت، مس، فلور، لاجورد، منگنز، سرب، بوکسیت، طلا، نیکل، کرم، یاقوت، مرمر، جیوه، لیتیوم، آلومینیوم، قلع و تنگستن آن تا چه اندازه است؟ ۰,۴ هکتار زمین زراعتی برای هر نفر، تراکم نسبی جمعیت ۳۲ نفر، نرخ رشد جمعیت ۶/۲ درصد، جمعیت با سواد ۳۰ درصد، درآمد سالیانه برای هر نفر کمتر از ۳۰۰ دلار، متوسط عمر ۴۰ سال، بدون راه آهن، برای هر ۷ هزار نفر یک بستر شفاخانه میزان درآمد از صنعت جهانگردی صفر و... چنین وضعی افغانستان را نه در مدار توسعه نیافتگی، بلکه در مرحله عقب ماندگی کامل نگهداشته شده است. در سرزمینی که در سال ۱۹۱۹ از بریتانیا جداگردید و مستقل شد، و تا هنوز آب خوش از گلوی مردمش پایین نرفته است. اقوام گوناگون مرکب از پشتونها، تاجیکها، هزاره ها، ازبکها، ترکمنها، ایماقها، نورستانیها، پشه ایها، بلوچها، بیات ها، قیرغیزها، قزاقها، اویغورها وغیره، بعد از گذشت ۱۰۰ سال از استقلال خود، هنوز نتوانسته اند قالب یک ملت واحد را به خود اختیار نمایند و اساس دولتی با ثبات و مقتدر را بنیاد نهند. نه تنها مردم منطقه و جهان، بلکه تندیسهای زخمی بودا نیز به حال زار این مردم بلاکشیده و فقرزده می گردند.

**افغانستان سرزمینی استکه در دل خویش تجربه مقاومت چندین هزار ساله دارد.** از تهاجم خونین و هویت ستیزی اسکندر مقدونی، بربر منشی قبیلوی، کتاب سوزی و فرهنگ گریزی اعراب در زیر پوشش دین، تجاوز بی آرمانه همراه با خون و آتش و ویرانگری، یورش اشغالگرانه مکرر استعمار انگلیس، تا تجاوز زبوانه و ضد تمدنی تمدن ستیزان پاکستانی در سیمای گروه متحجر و قرون وسطایی طالبان در دههٔ پسین، از جمله تجارب غنی و الهام بخشی بودند، که در شکل و تبلور عنصر مقاومت مردم نقش مهم و تعیین کننده داشتند. مردم ما با آگاهی از سرنوشت غمبار و تاریخ

اندوهگین سرداران مقاومت چون ابومسلم خراسانی، بابک، سنباد، استاد سیس، مازیار، نیزک، یعقوب لیث صفاری، شهید عبدالخالق قهرمان... و قله های رفیع فرهنگ و دانش مانند: دقیقی، فردوسی، فارابی، ابن سینا، ناصر خسرو، کاتب هزاره و سایرین داشت و میدانست، که هر کدام را بگونه های دردناک مورد دسیسه قرار داده یا به شهادت رسانیدند و یا مجبور به آوارگی و گمنامی ساختند علاقه به میهن، احترام به بزرگسالان، احترام به ناموس خود و دیگران، احساس غرور در برابر اجانب، ازادبخواهی، جوانمردی، ارجمنداری به عیاران و جوانمردان، مهمان نوازی و غیره از خصوصیات ذاتی مردم سرزمین ماست که میتوان آنرا بیان افتخار آمیز مردم کشور نامید.

**این هویت محصول عوامل مختلف مادی و معنوی است:** از قله های غرور انگیز هندوکش گرفته تا دشتهای مرد خیز هرات و بست و قندهار، از مبارزات محمد ایوب خان، کرنیل شیر محمد هزاره، میر مسجدی، شهید عبدالخالق، از "گور اوغلی" تخر و بدخشان تا "فرسک" پنجشیر و دنبوره هزاره جات، از بزکشی شمال گرفته تا اتن جنوب، از تاکستانهای شمالی گرفته تا پسته زار های بادغیس، از حلقات مثنوی خوانی تا محافل شهنامه خوانی، از شجاعت، اخلاص و مهمان نوازی روستائیان پاک طینت گرفته تا ظرافت و هنرمندی شهریان نازک طبع، از قوشخانه های گرم شمال گرفته تا جرگه های پر خروش شرق، از سخت کوشی مردم هزاره گرفته تا، از ادب پروری اهالی بدخشان گرفته تا سرعت بدبیهه مردم هرات، از طبع شوخ مردم وردک گرفته تا صراحت مردم قندهار، از جوانمردی کوهدامنیان گرفته تا سنت عیاری کابلیان. یعنی در تکوین این هویت دین و عرف و خصوصیت‌های فرهنگی و باور های مذهبی و خاطرات متراکم گذشته و اقلیم و هوا و سلوک خانواده گی و تجارب تاریخی همه و همه دست در دست هم داده است.

**حاکمیت های سه دهه اخیر با خاستگاه های مختلف اجتماعی، سیاسی از راه توسل به زور رویکار شدند.** در حالیکه قبل از آن نیز حاکمیت ها از مجرای دموکراسی متعارف ایجاد نگردیده بودند. در طول تاریخ ما شاهد حضور نیروها و گروه های سیاسی هستیم که از دوره های نهضت خواهی و مشروطیت طلبی تا حال به حیات خود ادامه داده و تا آینده قابل پیشبینی هم در زندگی سیاسی ما نقش بازی خواهند کرد، لذا از آزمون تا کنون چهار خانواده سیاسی، ملی گرا، چپ، مذهبی و سلطنت طلب، که در تمامی حوادث و رویداد های سیاسی گذشته، هر یک به فراخور وزن و نیروی خود در زمانهای مختلف شرکت داشته و تأثیر گذار بوده اند، شکل گرفتند، به این چهار خانواده باید یک عضو دیگر، یعنی نیروهای قومی و قبایلی، که بعد از دخول قطعات نظامی اتحاد شوروی در افغانستان شکل بارز گرفتند، به عنوان گروه پنجم، در جامعه اضافه کرد. رابطه این چند گروه سیاسی در طی این مدت، صرف نظر از همکاری و همسوئی های موقتی و تاکتیکی دو جانبه و یا چند جانبه،



که آنها نه بر اساس توافقات دموکراتیک و با هدف استقرار دموکراسی و وحدت، بلکه بر این اساس بوده تا با جمع آوری نیرو، توان لازم را برای بزیر کشیدن قدرت حاکم پیدا کنند، همواره خصمانه و خونین بوده و طرفین تا سرحد نابودی و حذف غیر خود پیش رفته اند. در افغانستان به اثر فداکاری نهضت مشروطه و نیروهای ملی دموکراتیک که به تشکیل مجلس، شورای ملی و تصویب قانون اساسی منجر شد، استبداد پادشاهی مواضع مهمی را از دست داد و آزادیخواهان توانستند جامعه را گام به گام به سوی دموکراسی و تجدد سوق دهند، اما این روند تحت تاثیر عوامل بین المللی و داخلی نه تنها نتوانست در جامعه نهادینه شود بلکه با روی کار آمدن داود خان و استقرار مجدد دیکتاتوری فردی او متوقف گردید.

بحران امروز کشور ما سی و چهار سال قبل در ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ آغاز گردید و در نتیجه اقدامات ناشیانه، عجولانه و عاقبت نپایندیشانه، کشور بی ثبات و بی ثبات تر شد و امروز خانه مشترک افغانستان در مسیر طوفان و در معرض انقراض و نابودی قرار گرفته است. جنگ ادامه دارد، وحدت ملی و برادری میان اقوام و قبایل ساکن آن صدمه دیده است... بنابر آن اولویت های مان قرار ذیل تعیین شده اند: در گام نخست مسئله نجات کشور از بحران است. قطع جنگ، کوتاه کردن دست اجانب، اعاده صلح و ثبات و در یک کلام نجات خانه مشترک ما از مسیر طوفان. این کار از توانائی یک حزب یا یک قوم بیرون است. به این سبب نیروهای سیاسی کشور قطع نظر از آنکه پیرو چه اندیشه ای هستند، از هر قوم و قبیله ای که هستند الزاماً باید مشترکاً در نجات کشور از بحران سهم بگیرند. بنابر آن باید تاکید مزید بر وحدت ملی، آشتی ملی و رفع خصومت ها و کشیدگی ها و غیره صورت گیرد. افغانستان در مرحله گذار از جامعه سنتی و (فیودالی - ماقبل فیودالی) بسوی جامعه مدرنتر شهری است. باید از حالت مناسبات اتنیکی و قومی بسوی تشکیل ملت واحد گام بگذارد. این مرحله در اروپا با انقلابات همراه بود. در افغانستان نیز تلاش های سی سال اخیر با همین درک آغاز شد. هدف انقلاب ملی و دموکراتیک که دموکراتیک خلق مطرح مینمود در واقع گذار بسوی جامعه مدرن تر "سوسیالیستی" بود. آنچه امروز در تحت نظر نظامی، اقتصادی و سیاسی گسترده غرب در حال انجام است فاصله گرفتن از مناسبات عقب مانده و گذار بسوی جامعه سرمایه داری است. حفظ استقلال ملی، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی کشور در آینده است. در این ارتباط مسئله مبارزه علیه مداخلات همسایه ها، حضور گسترده نظامی اجنبی و طرح ها و برنامه های استراتژیک جهانی و منطقوی است. دفاع از هویت ملی و حفظ کشور در برابر شئونیزم کشورهای همسایه حفظ و مواظبت از فرهنگ و زبان و دست آورد های تاریخی و فرهنگی ماست که در نتیجه حضور دوام دار و نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی اجنبی مورد تهدید جدی قرار میگیرد.

**اگر ما باشندگان این مرز و بوم، وسعت خاک فعلی افغانستان عزیز را از دست اندازی متهاجمین حفظ نموده و سیمای آنرا در جهت مثبت و بالندگی و ترقی تغییر داده بتوانیم کار بس بزرگی را برای نسل و بالندگان آینده خواهیم کرد، چه رسد به ادعای بلند بالای مرزهای پیشین که امیدوارم عقل و خرد جمعی از این پس به آینده گان افغان ماندگار نسازد. شاید بیان این واقعیت که کشور ما افغانستان به عنوان یک کل جغرافیائی – سیاسی تا کنون با تمام تلاش و مبارزات سالیانه متفاوت به این طرف هنوز فاقد یک پروژه سیاسی فراگیر ملی می باشد تکراری از تاریخ باشد و یا در زمینه رسیدن به یک تفاهم واقعی وحدت ملی مغلق بودن پدیده های اجتماعی کشور و یا سکولوژی ما افغانان بوده که به این هدف ملی دست نیافتیم، زیرا که بعضاً با یک دست قول برادری میدهیم و با دست دیگر شمشیر میکشیم، البته که این نقیصه به تنهایی نه بلکه با ساز ماندهی و تلاش جمعی، خردمندانه و دموکراتیک، میتوان به هدف مهم که عبارت از ترقی و تعالی کشور، و همگرایی ملی است رسید، قابل تذکر اینکه اولین گام آنست که از منفی بافی ها و قهرمان انتقاد شدن خود را رهایی دهیم و در این راه اصلاحات را از خود باید آغاز نمود، لذا با تعقل خردمندانه و توکل واقعی بر خداوند (ج) و نیز اعتماد بر یکدیگر و عشق به مردم و وطن و همچنان با تلاش و از خود گذری است که می توان به هدف مهم که همانا ترقی و تعالی کشور، و همگرایی ملی است رسید.**

**عبدالخالق شهید** فرزند برومند و فداکار و جوانی از نسل رنج و زحمت جامعه هزاره که در محیط شهری رشد و پرورش یافته بود تبعیض قومی، تحقیر و اهانت علیه مردم خویش را که از طرف نظام استبدادی خاندان آلی یحیی در راس آن نادر خان جبار و خون آشام را با گوشت و پوست خویش درک و لمس میکرد خالق شهید همواره برای نجات مردمش از زیر ساطور ظلم و بیدادگری می اندیشد وی تلاش نمود تا در محیط مکتب و در ساحه بیرون از آن همفکران و مبارزین ضد استبداد خاندانی را جستجو و بالاخره گروهی از این گونه افراد همنظر و هم اندیشه خویش را پیدا کرد. برای تحقق آرمانهای دیرینه شان بعد از سازماندهی منظم و ایجاد تشکیلات مخفی دست بکار شدند و یکی از مستبدین و شیاد ترین فرد آلمان را از بین برد و خاطرات فداکارانه و جسورانه شان را حک تاریخ کشور کردند. با از بین رفتن نادر خان این جلااد قرن در سیاست خاندان مستبد مصاحبین در مجموع تغییراتی بوجود آمد و تاحدودی معین از به سیاه چال انداختن ها، تیل داغ کردن ها، واسکت بریدن ها، تبعید کردن های مبارزین ملی و انقلابیون ضد بیدادگری و بیعدالتی کمتر گردید و از اعمال خشونت آمیز ارگانهای دولتی و نظام پولیسی وقت تا حدودی معین کاسته شدند و بشکل محدود برای مردم کشور زمینه ابراز نظر بطور شفاهی و کتبی نسبت به گذشته فراهم گردید. شهید عبدالخالق قهرمان و همزمان جسور و فداکارش راه و رویش مبارزه علیه استبداد را از جنبش

مشروطه خواهان اول و دوم فرا گرفتند و با نثار نمودن جان های شیرین شان برای نابودی ظلم و بیعدالتی نمونه و سرمشق برای نسل بعدی مبارزین ملی کشور شدند.

**بناءً بالای همه روشنفکران کشور** دین بزرگ است که از شجاعت و خود گذری **خالق شهید** این فرزند رنج و زحمت مردم هزاره و انقلابی ضد استبداد خاندانی و مبارز راه آزادی و ترقی را گرامی دارند و همه ساله از این شهید بی بدیل افغانستان تجلیل بعمل آورده و خاطرات قهرمانانه و فداکارانه شان را برضد بیعدالتی و تبعیض ارج گذاری نمایند. به روان پاک خالق شهید و یاران وفادارش و آن جوان فداکار دعا و درود می فرستیم روحش شاد و خاطراتش همیشه گرامی، و مقامش خلد برین باد.

#### منابع:

- هزاره ها از قتل عام تا احیای هویت نویسته بصیر احمد دولت آبادی- چاپ ایران، سال ۱۳۸۵ ش
- یادداشتهای درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر حسین نایل، بهار سال ۱۳۷۹ هجری- شمسی چاپ ایران
- افغانستان در پنج قرن اخیر نوشته میر محمد صدیق فرهنگ جلد اول قسمت دوم سال ۱۳۷۱ شمسی چاپ ایران
- سایت آریایی زیر عنوان راز پنهانی، دردل آقای خالد صدیق، نگارنده کتاب خاطرات زندان ستمگرانه نادر غدار!
- دو یاد و دو خاطره نویسنده سیدحسن رشاد منتشره شماره دوازدهم سال چهارم ماهنامه مشعل
- یادداشت های از نویسنده مقاله ۴ ماه نوامبر سال ۲۰۰۷ میلادی

## بنام خداوند عدالت و آزادی

مرا دردیست اندر دل اگر گویم جهان سوزد      اگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد  
چراغ ظلم ظالم تا دمی محشر نمی سوزد      اگر سوزد شبی سوزد شبی دیگر نمی سوزد

### شهید مزاری نماد درد تاریخی و هویت ملی جامعه هزاره

قبل از همه به پیشگاه ابر مرد راستین تاریخ پیکار و مبارزه راه حق و عدالت سمبول شجاعت مردانگی اینثار پایداری پرهیز گاری پاک نفسی مزاری شهید ادای احترام مینمایم و دوازدهمین سالروز شهادت منادی وحدت ملی را به مردم عدالتخواه، صلح دوست، تمدن پرور و ترقیخواه افغانستان قلباً تسلیم میگویم. بعد از آن که کشوری به نام افغانستان شکل گرفته است و جامعه هزاره در مدت بیش از دو ونیم قرن اخیر شاهد تجارب دشوار و خونین همراه با بازنمائی سیاسی در ادوار گوناگون بوده است. از زمان حکومت احمد شاه ابدالی تا امارت امیر عبدالرحمن، هزارستان، سرزمین نسبتاً خود مختار بود و توسط خوانین محلی هزاره به صورت پراکنده اداره میشد. میر یزدان بخش بهسودی همراه با بسیاری از خوانین بهسود، بامیان، دایکندی و دایزنگی تلاش کردند تا هزارستان را تحت اداره و رهبری واحد سیاسی بیاورند، از دخالت های شیعیان غیر هزاره کابل، که در واقع عوامل حکومت کابل در میان هزاره ها بودند، جلوگیری نمودند، پیشرفت میرهای هزاره که برای هزاره ها شکل گیری حکومت واحد و مقتدر هزارستان را نوید می داد، برای حکومت کابل، زنگ خطر ظهور یک رقیب سیاسی را به صدا در آورد. که در کنار حکومت امیر دوست محمد خان، در دل دره های سرسبز هزارستان، رهبران دلیر، خردمند، مقتدر و مردمی ظهور کرده بودند که امیر کابل نمی توانست بدون توافق و همکاری آنان مأمورینش را به هزارستان بفرستد.

میر های مبارز با ایمان و مقاوم هزارستان که در برابر مظالم حکومت امیر دوست محمد خان قیام کردند و به امیر کابل اطاعت نداشتند ولی متأسفانه عمال امیر کابل با تعهد امضا در قرآن کریم آنها را برخلاف قول و پیمان فریب داده و اداره واحد سیاسی هزارستان را درهم شکست و رهبران آنان را سرکوب نمود. قیام مردم هزاره در برابر استبداد داخلی و بیعدالتی های اجتماعی امیر عبدالرحمن خان بناچار در برابر رویه ای غیر مسؤلاًنه عاملان امیر صورت گرفت. امیر بجای حل و فصل موضوع و تبدیلی کارداران دولت خود توجه نماید به بسیج قوا و سرکوبی مردم اقدام کرد. این جنگ نا برابر و غیر عادلانه که به سال ۱۳۰۶ هجری آغاز یافته بود تا سال ۱۳۱۵ یعنی ده سال ادامه پیدا کرد و در اثر آن بیش از ۶۲ فیصد نفوس مردم هزاره قتل عام شد و ویرانیها و نا به سامانیهای جبران نا پذیری

بر مناطق هزاره نشین و مردم وارد گردید و آنان را به استعفاف کشانید. این قیام به مقصد رفع بیداد گری و تأمین عدالت اجتماعی، در تاریخ وطن ما نقطه عطفی بحساب می آید که یاد آن از صفحه روزگار محو نخواهد شد. در این جنگ غیر عادلانه به قول خود امیر که در تاج التواریخ مینویسد یک سپاه پنجاه هزار نفری و نیز به قول منابع دیگر بیشتر از آن تعداد، افراد ایلجاری اشتراک داشتند که بر جان و مال مردم، برخلاف موازین انسانی، اسلامی و افغانی دست درازی کردند و حتی زنان و دختران و اطفال را به اسارت کشیدند. این قیام مردم هزاره در برابر بیدادگری و استبداد، نشاندهنده روحیه ضد ستمگری و بیعدالتی و ضد افکار برتری جویانه قومی بوده است.

محمد عظیم بیگ سه پای رهبر و پیشوای قیام کننده گان مردم هزاره و برگزار کننده اولین جلسه یا جرگه عمومی میران هزاره در هزارستان که در مقابل قوای مهاجم امیر عبدالرحمن خان فداکارانه رزمید و بخاطر منافع مردمش از امتیازات لقب سرداری و معاش مستمری صرف نظر نمود. گرایش سیاسی استقلال خواهانه هزاره ها به عنوان یک تمایل تاریخی، همواره در ذهن و ضمیر این جامعه نهادینه بوده و حرکت های سیاسی آنها را جهت داده است. پیش زمینه های پیدایش این تمایل تاریخی، به طور عمده دو عامل بوده است: یکی، سابقه تاریخی هزاره ها و دیگر، نوع ساختار اجتماعی، فرهنگی و سیاسی افغانستان و جامعه هزاره. از لحاظ تاریخی، هزاره ها خود را میراث دار حکومت ها و امپراتوری های بزرگی میدانند که سهم تابناک و تعیین کننده ای در شکل گیری و رونق فرهنگ و تمدن منطقه داشته اند. احیای این «هویت تاریخی»، در نهاد اجتماعی هزاره ها به یک «رؤیای تاریخی» تبدیل شده است. شهر باستانی بامیان در قلب هزارستان، آثار فرهنگی و تمدنی این شهر، به خصوص تندیس های با شکوه بودا، یکی از عوامل مهمی بوده که این خود آگاهی تاریخی هزاره ها را زنده نگهداشته است. در کنار این عامل تاریخی، ساختار اجتماعی چند قومی افغانستان و حکومت های تماماً قومی این کشور و تفاوت های اتنیک، مذهبی و فرهنگی هزاره ها با سایر اقوام نیز سبب شده است تا گرایش استقلال خواهانه سیاسی در میان هزاره ها عمق و شدت بیشتری یابد. هویت مستقل اجتماعی، مذهبی و تاریخی هزاره ها، حرکت های سیاسی آنها را نیز به سمت ایجاد حکومت های خود گردان کشانده است. با شکست مقاومت هزاره ها در برابر امیر عبدالرحمن، دوره انزوا و گم شده گی سیاسی هزاره ها آغاز گردید. دوره ای که یک قرن طول کشید و طی آن مدت، نه تنها هویت تاریخی و اراده سیاسی، بلکه آن «رؤیای تاریخی» نیز از هزاره ها گرفته شد، بعد از این جنگ نا برابر مردم هزاره با گرسنگی، برده گی و آواره گی زندگی میکرد. رهبران مقاومت هزاره، تلاش کردند تا به نحوی از جامعه هزاره در برابر سیاست های ویرانگر حکومت های خاندانی و فاشیستی، دفاع نمایند و از فروپاشی کامل موجودیت و هویت این جامعه، جلوگیری کنند. چهره های شاخص این دسته عبدالخالق قهرمان، سید اسماعیل بلخی، برات علی تاج، ملا فیض محمد کاتب،

ابراهیم خان گاو سوار، فرقه مشر فتح محمد خان فاتح کوتل اونی، سید احمد خان شاهنور، غلام نبی خان چپه شاخ، غلام نبی خان گلگ، سید شاه تقی دایزنگی، جنرال علی دوست خان، سید اسماعیل لولنجی، سید میر علی گوهر غور بندی وغیره بودند. شخصیت‌های بالا بخاطر رهائی و نجات مردم هزاره از شر استبداد و بیعدالتی قدرت‌های حاکمه سالهای طولانی را در زندان‌ها و سیاه چال‌ها سپری کردند و مبارزات جانبازانه را در کنار دیگر نیروهای ملی و عدالتخواه متعلق بدیگر اقوام کشور در چوکات جنبش‌های مشروطه‌خواهی و دیگر خیزش‌های ضد استبدادی با دلیری و رشادت انجام دادند یاد همه شان گرمی باد هر چند کوشش‌های فرهنگی و سیاسی مبارزات فداکارانه نظامی، هیچکدام نتوانستند جنبش‌های وسیع اجتماعی و سیاسی را در جامعه هزاره برانگیزد و ساختار سیاسی ظالمانه کشور را به چالش بکشد، اما دستکم، شعله‌های کم‌سوی شهامت برخواستن و ایستادن را در روح ترس خورده هزاره‌ها روشن ساخت، تقدیر لایزال برده‌گی این قوم را به پرسش گرفت. تأمین عدالت اجتماعی، تحقق دموکراسی و حصول حقوق شهروندی برای هیچ‌گروه قومی دیگر از چنین اهمیت حیاتی برخوردار نیست. عدالت اجتماعی برای مردم هزاره به مفهوم پایان چند قرن تبعیض قومی، زبانی و مذهبی است و حق مشارکت سیاسی زمینه را برای اعاده هویت و شخصیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنان در جامعه افغانستان فراهم میکند. در حالیکه دیگر گروه‌های قومی کشور ممکن است از یک یا دو نوع تبعیض رنج ببرند، دعوت به عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی برای مردم هزاره نه صرفاً یک شعار و یا خواست سیاسی است، بلکه برای بقا به عنوان یک گروه مشخص قومی، مذهبی بوده است.

در افغانستان هیچ قومیتی به اندازه جامعه هزاره تاریخ خفته در خون نداشته است. قتل عام‌های پیاپی، تبعید، زندان، مهاجرت‌های اجباری، فرار دادن‌ها، غصب ملکیت‌ها و زمین‌های مزروعی هزاره‌ها، سرکوب‌قیام‌های محلی و سراسری از سوی حاکمیت‌ها، به مثابه یک جریان مسلط در پالیسی دولت‌ها عمل کرده است. برای سهل‌سازی هضم اجتماعی این ناروایی‌ها نسبت به هزاره‌ها، سیاست "هزاره ستیزی" را از طریق بر چسپ زنی انواع القاب اهانت‌آمیز، در جامعه ترویج کردند. تا آنجا پیش رفتند که استعمال کلمه "هزاره" بار از اهانت و تحقیر را در خود حمل میکرد. در شهرهای بزرگ و عمدتاً در شهر کابل، یاد کرد نام "هزاره" گویا: "دون پایه"، "حقیر"، "جوالی"، "زغالی"، "نوکر"، "تبنگی"، "گلخنی" وغیره را، تداعی مینمود. ترویج سیاست "هزاره ستیزی" به صورت آشکار از دوران امیر عبدالرحمن آغاز گردید و اما در سالهای بعد بخصوص در زمان صدارت محمد هاشم خان نابرابری اجتماعی و ملی، محرومیت سیاسی غیر قابل تحمل گردید **با به قدرت رسیدن دولت‌های وابسته به ح.د.خ.ا.** صرفنظر از دشواری‌های نظامی و سیاسی و ایدئولوژیکی

در این مقطع زمانی تا حدودی معین زمینه حضور سیاسی مردم هزاره از لحاظ ترکیب و تناسب قومی در تمام بدنه ها از رده های پائین تا مقامات بالائی دولتی در ساحات ملکی و نظامی بدون تبعیض میسر و فراهم گردید و حضور مردم هزاره در این دولت ها پر رنگتر از رژیم های گذشته بوده است.

### **تعدادی از رجال سیاسی هزاره به دوره های اول و دوم این دولت ها مانند دیگر اقوام حضور**

**فعال پیدا کرده بودند** شخصیت های سیاسی هزاره به بلند ترین موقعیت های سیاسی کشور صعود کردند و در بستر تحولات سیاسی، نظامی و فکری که با کودتای هفت ثور، هزاره ها وارد عرصه پر شور فعالیت های سیاسی، نظامی و فرهنگی گردیدند. در جبهه چپ، تحصیل کرده های هزاره، هر چند بنا به دلایل و عوامل متعدد و از جمله به خاطر نگاه صرفاً ایدئولوژیکی به مسائل و مشکلات پیچیده افغانستان، نتوانستند در میان هزاره ها جریان و رهبری سیاسی و فکری ایجاد نمایند، اما شخصیت های سیاسی هزاره در این دوره و بخصوص سلطانعلی کشتمند، که برای اولین بار در طی مدت دو ونیم قرن اخیر به حیث صدر اعظم افغانستان تعیین و برای مردم هزاره در تاریخ این جامعه پدیده جدید و باور نکردنی بود ولی تحقق پذیرفت که مردم هزاره بدین لحاظ احساس غرور سیاسی و حقوق برابر شهروندی را در میان مردم کشور مینمودند. در جناح مخالف دولت که مردم و مجاهدین هزاره موفق شدند هزارستان را آزاد نمایند و خودگردانی سیاسی هزاره ها را احیا نمایند، جریان های سیاسی متعدد و تیپ های مختلفی از رهبران تبارز کردند. این رهبران به طور کلی به سه گروه تقسیم می شدند: خوانین و ارباب های محلی، رهبران مربوط به تشیع نژادی و ملاها و تحصیلکرده های نوگرای مذهبی. دو گروه اول و دوم رهبران در جامعه هزاره شناخته شده بودند و ریشه های عمیق اجتماعی و مذهبی داشتند. اما نسل سوم رهبران، جدید به نظر می رسیدند و از منظری متفاوت به تاریخ و جامعه و مذهب نگاه می کردند. تأکید بر «هویت قومی» و «نوگرایی مذهبی»، دو محور مهم تفکر این رهبران را تشکیل میداد. این رهبران از یک طرف تاریخ غمبار هزاره ها را ورق می زدند و در جستجوی یافتن «سراج التواریخ» میگشتند و برای بازسازی پیشینه تاریخی خویش، به سراغ کاتب هزاره، ابراهیم گاو سوار و سید اسمعیل بلخی میرفتند و از سوی دیگر برای دست یابی به تفسیر انقلابی تر و بر جسته تر از مذهب، به شریعتی، سیدجمال الدین، اقبال و... مراجعه میکردند. این رهبران هرچند جوان بودند و پایگاه اجتماعی چندانی در میان هزاره ها نداشتند، اما فضای سیاسی جدید انقلابیگری حاکم بر کشور و جامعه هزاره، زمینه را برای نفوذ و نقش آفرینی سریع و وسیع این رهبران فراهم نمود. در مجموع هزاره ها در این دوره، هر چند نتوانستند تشکیلات و رهبری واحد سیاسی خویش را ایجاد نمایند، اما با همه کمبودها، بی تجربگی ها و اختلافات، خود را

از انزوای مطلق تاریخی، بیرون کشیدند و در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان حضور یافتند «مزاری» نه مثل میر های هزارستان خود را در دره های هزارستان و «رؤبای تاریخی» هزاره ها محصور کرد، نه تسلیم یک قرن انزوای سیاسی هزاره ها گردید و نه هم افسون زده شعارهای کلی و انتزاعی دوران جهاد اسلامی شد. او با شناخت دقیق و واقع بینانه تاریخ افغانستان، «مشارکت در قدرت دولت مرکزی» را به عنوان استراتژی سیاسی هزاره ها مطرح کرد. مشارکت در قدرت را کسان دیگری نیز شاید مطرح کرده باشند و مطرح کنند. پس چرا تنها «مزاری» بعنوان معمار این فصل شناخته شده است؟ این درست است که شاید شعارهای عدالت خواهانه و مشارکت جویانه «مزاری» را کسان دیگری، حتی پیش تر و تندتر از او نیز بیان کرده باشند، اما واقعیت این است که کار مزاری با دیگران تفاوت های زیاد داشت عدالت و مشارکت را تنها بعنوان یک شعار و خواست کلی روشنفکرانه و بر اساس فهم وارونه تاریخ و جامعه افغانستان مطرح نکرد، بلکه او با آشکار ساختن صریح تضاد های اصلی قومی، اجتماعی و مذهبی جامعه افغانستان و تشخیص و تبیین ستم و استبداد تاریخی مبتنی بر برتری خواهی قومی، بعنوان بنیاد محرومیت ها و نابرابری های اجتماعی و سیاسی، «مشارکت متناسب اقوام» را بعنوان قاعده و محور عینی و روشن بازی ها و جبهه بندی های سیاسی در افغانستان معرفی کرد و به معیار مبرهن «عدالت» تبدیل نمود. بر اساس همین معیار است که امروز مشارکت پذیری سیاسی هر دولتی در افغانستان، با میزان حضور متناسب و واقعی اقوام در ساختار آن سنجیده میشود. شهید مزاری، عدالت خواهی را در جامعه هزاره عمومی کرد و به یک گفتمان و جنبش عمیق و وسیع اجتماعی، فکری و سیاسی تأثیر گذار و انکار ناشدنی در معادله قدرت، تبدیل نمود. کاری که تا هنوز در تاریخ افغانستان کس دیگری یا نکرده و یا نتوانسته است. «مزاری» مثل دیگران، عدالت و مشارکت را تنها شعار نداد. او به عدالت ایمان داشت و به مردمش صادقانه عشق می ورزید. برای تحقق عدالت عملاً کار کرد و سختی کشید. جریان سیاسی و جبهه نظامی و فرهنگی ایجاد کرد. به میدانهای خون و خطر رفت. در زیر باران مرمی و آتش ایستاد و مقاومت کرد، تپید و تیر باران شد.

**استاد مزاری** بنابر باورهای دینی و آگاهی که از سوابق تاریخی افغانستان داشت؛ نظام های گذشته، عملکردهای حکام مستبد این کشور را مورد نقد خردمندانه خویش قرارداد و برای بیرون رفت از «بحران هویت ملی» خواهان یک ساختار حاکمیت سیاسی و اجتماعی در افغانستان گردید که بر مبنای اراده، خواست و آرمان های تمام مردمان کشور ما استوار باشد. بر مبنای مطالعات عمیق خود از تاریخ های گذشته و نگرش نقادانه که نسبت به ساختارهای اجتماعی، مادی، معنوی عقب نگهداشته شده و نظام استبدادی جامعه افغانستان داشت؛ در این فرصت حساس بود که استاد مزاری با قد رسا و زبان گویای خود از عدم پلورالزم دینی، مذهبی، جنسیتی، مشارکت عادلانه و دموکراتیک



تمام اقوام میهن در حاکمیت سیاسی کشور دریافت که افغانستان به «بحران هویت ملی» دست و گریبان می‌باشد. روی این ملحوظ بود که در عوض نظام غیر ملی و غیر دموکراتیک، اصل «مشارکت ملی» اقوام کشور را با تناسب نفوس، لیاقت مسلکی و اداری شان در دولت وقت مطرح نمود تا مسئله بحران قدرت سیاسی کشور از این رهگذر هم به صورت عادلانه در بستر حل قرار گیرد. استاد مزاری از آغاز جهاد تا به قدرت رسیدن مجاهدین در دهه هفتاد خورشیدی عدالت اجتماعی، برابری، کثرت‌گرایی دینی، مذهبی، تساوی حقوق زنان با مردان، مشارکت ملی مردم را در بافت سیاسی-اجتماعی افغانستان مطالبه می‌نمود. وقتی که مجاهدین برای تشکیل دولت تصمیم گرفتند؛ استاد مزاری بنا بر مسؤولیت‌های انسانی، دینی و ملی خویش مسئله مشارکت ملی اقوام را به صورت عادلانه و با شعاع وجودی آنها در حاکمیت سیاسی افغانستان مطرح نمود. اما، این پیشنهاد استاد مزاری اذهان خیلی‌ها را نهایت «تخریش» نمود؛ و خود محوران، انحصار طلبان گوناگون و متحجرین مقوله «مشارکت ملی» را خلاف دین اسلام تلقی نمودند. اینجاست که اصطکاکات، تنش‌ها، خشونت‌ها و جنگ‌های جدید نمایان گردیدند تا اینکه کابل را از هر سو به حمام خون میدل ساختند.

زنده یاد مزاری شهید که، محور اندیشه و عمل خویش را بر پایه مبارزه بخاطر تأمین حق زندگی، حق کار و حق سهمگیری بدون تبعیض، عادلانه و برابر در حاکمیت برای آن ملیتها و اقوام افغانستان و بویژه هزاره‌های صلح‌جو و شیفته آزادی که به چشم شهروندان درجه دوم و حتی درجه چندم نگریسته میشدند، بنا نهاده بود. او در این راه حق، زندگی خویش را بنام مردم و آزادی انسانهای رنج‌دیده وطن قربان نمود. روانش شاد باد!

حق طلبی ملی مقوله خشک و بیجان و ماورای دسترسی مردم نیست. اتخاذ یک سیاست واقعیت‌گرا، از سوی حاکمیت می‌تواند به این مطالبه پاسخ مثبت بدهد. نگرش واقع‌گرایانه و همسوئی و همگرایی نسبت به خواسته‌های اساسی مردم و به فرهنگهای ملی می‌تواند راه را بسوی حل عادلانه این مسئله بگشاید. ولی قبل از همه لازم است که در این مورد دیدگاه روشن و مبتنی بر عدالت و انصاف داشت، به این مفهوم که میان گرایشهای مبتنی بر برتری جوئی ملی با احساس دادخواهانه برای بر انداختن آن و میان زورگوئی برای تداوم سلطه جوئی ملی با مبارزه بخاطر تأمین حقوق ملی تمام ملیتها و اقوام افغانستان، تفاوت قایل گردید اگر بخواهیم در یک جمله تعریف جامع از مزاری ارائه کنیم، باید گفت که مزاری فریادگر عدالت اجتماعی در افغانستان بود. مبارزات پیگیر مزاری و رهروان راستین مزاری، برای این بود که مردم کشور در بستر اجتماعی شاهد عدالت اجتماعی و وحدت و مشارکت عادلانه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در خانه مشترک شان افغانستان بوده باشند. مزاری از نبود عدالت در مشارکت رنج میکشید و پیوسته تأکید داشت که ما برای تحقق عدالت اجتماعی، مشارکت عادلانه در افغانستان باید برزمیم و تا آنجا باید برزمیم که این سرزمین و این ملت یک پارچه در پرتو

عدالت اجتماعی، احساس عزت کنند. همه به یاد داریم جملات مزاری شهید را که می گفت: ما باید برزمیم که هزارها به جرم هزاره بودن تحقیر و توهین نشوند. این سخن رؤیای صادق آن اهداف و تفکر سیاسی ایشان بود.

**مزاری شهید می‌گفت:** - تا باورهای ناسالم و برتری خواهان موجود افشا نشود و درک نگردد؛ ناممکن خواهد بود راه حلی برای ایجاد حاکمیت سیاسی مبتنی بر عدالت اجتماعی و دموکراسی پیدا گردد. وحدت ملی زمانی تأمین میگردد که اراده جمعی در ساختار سیاسی قدرت تأمین گردد که این مسئله با تفاهم ملی و از طریق سهم گیری مساویانه همه ملیتهای کشور و اشتراک آنها در قدرت سیاسی حفظ و تقویت میگردد. تفاهم ملی نیاز به تحلیل و برخورد واقع‌بینانه از گذشته ها دارد. باید با تحلیل و منطق چهره واحدی از زمامداران و نظامهای سیاسی آنها در تاریخ سیاسی افغانستان ترسیم کرد، تا هر فرد جامعه بدان با دید واحد بنگرد امروز نسبت به هر زمان دیگر عنصر آگاهی ملی و سیاسی به اشکال مختلف در درون ملیتهای محروم عرض وجود کرده و تقویت می یابد. به یقین ایجاد و تقویت این عنصر، اگر کسی خواسته باشد یا نخواستہ باشد، بنیاد نظام سیاسی استبداد قومی و دینی را در افغانستان تغییر میدهد و این نیز روشن است که تغییر بنیادی پدیده انحصار قدرت سیاسی در روابط ملی و سیاسی ملیتهای محروم با مستبدان قدرت فایق میگردد و در آنصورت است که منطق مبارزه بخاطر تأمین عدالت ملی بر سایر گرایشات غلبه میکند.

آنانیکه بمقوله های انسانی و اجتماعی اعتقاد دارند، به یقین در مبارزه بخاطر دستیابی به حقیقت و واقعیت سهم خواهند گرفت و آنانیکه به قدرت انحصاری ایمان بسته اند، باز هم به یقین براهی خواهند رفت که تاکنون رفته اند. اما آنچه به روشنفکران رسالت‌مند مربوط میگردد، همانا ایجاد آگاهی ملی بازهم بیشتر از طریق مبارزه فکری آگاهانه و منطقی بخاطر ارتقای هرچه بیشتر اندیشه و شعور سیاسی همه ملیتهای افغانستان است. چنانچه کشمکش های سیاسی در رابطه به مسایل ملی و قومی در لویه جرگه قانون اساسی خصلت علنی و بگونه ای بحران قدرت را بخود گرفت. این بحران هنگامی آشکار گردید که مطالبی جدی در رابطه به مسئله نظام سیاسی و دولتی، ریاستی یا پارلمانی و نقش ملیتها و اقوام گوناگون افغانستان در ساختار قدرت در لویه جرگه مطرح گردید و این موضوع سرتا پای جلسات را فراگرفت. بالا گرفتن تنش روی مسئله زبانها یکی از مظاهر برجسته این بحران بود که سازشها روی آن تا حدودی سرپوش گذاشت. ولی مسئله اساسی که عبارت از نحوه و حدود شرکت نمایندگان سیاسی و قومی ملیتهای گوناگون در ساختار قدرت از بالا تا پایین باشد، حل نشده باقی ماند. برغم اینکه با اتخاذ سیاست های مصلحت‌گرا در پایان کار توافقات معین صورت گرفت، ولی اشتیاق مردم بخاطر از میان برداشتن تبعیض، تضمین وفاق ملی و تشکیل دولتی استوار بر اصول دموکراسی و مبتنی بر مشارکت یکسان نمایندگان واقعی ملیتها و اقوام گوناگون در قدرت دولتی، در

سطوح مرکزی و محلی، تاحدودی به سستی و بی میلی گرائید و به حق تشکیل اداره های خودگردان مردم در ولایات و محلات اذعان نگردید و برپایه برخی از مواد قانون اساسی جدید، شیوه کهن اداره محلی بار دیگر محل تطبیق پیدا کرد. مسئله ملی در افغانستان موضوعی نیست که اخیراً مطرح گردیده باشد. این مسئله در کشور کثیرالمله ما متشکل از اقوام و گروه های اتنیکی گوناگون و غالباً ناهمگون، همیشه در هسته و درصدر مسایل مورد بحث قرار داشته است، ولی در گذشته ها غالباً از سوی قدرتهای حاکمه بر روی آن سرپوش گذاشته میشد و جانبداران بر انداختن برتری جوئی ملی از سوی آنها به سکوت وا داشته میشدند و یا سرکوب میگردیدند. بزرگترین مشکل در عدم توازن قدرت سیاسی، تنها دادن اهرمهای قدرت در حاکمیت بدست جناح قومی پشتون در افغانستان نیست، اصل جنجال از آن ناشی میشود که، رئیس جمهور و تیم سیاسی همکاران خارجیش، به منافع ملی، مصالح مردم، نقش تفاهم ملی، مشارکت قومی، سهمگیری مردم در دولت، مردمی شدن نظام، بحران زدایی، برنامه کردن برای رفاه عمومی، حل اختلافات قومی، مذهبی و سیاسی و همچنان بازسازی کمتر اهمیت قایل است. افغانستان یک کشور کثیر الملله است. تمام امکانات و مقامات دولتی متعلق به یک قوم و قبیله شده نمی تواند. ما در عصری زندگی می کنیم که باید تعصب جای خود را برای برادری و برابری خالی نماید. ریشه اکثر عقب مانده گی های دیروز و جنگ های خونین میان اقوام کشور تسلط نظام های استبدادی و انحصار قدرت سیاسی در کشور میباشد، انحصار قدرت ریشه عمیق و طولانی دارد و انعکاس روابط اجتماعی مسلط قبیلوی در جامعه است. و تا زمانیکه انحصار قدرت و گرایشات انحصار طلبی و برتری جوئیهای قومی از میان نرود و تمام اقوام افغانستان مساویانه بر اساس شعاع وجودی شان در سرنوشت سیاسی کشور حصه نگیرند، عدالت اجتماعی و وحدت ملی تأمین نخواهد شد و اندیشه حق طلبی و عدالت خواهی و ایجاد یک نظام مبتنی بر دموکراسی و احترام به انسان، کرامت و حقوق انسان در افکار و وجدان مردم ما زنده باقی خواهد ماند. توجه به حل عادلانه مسئله ملی، بعوض مسکوت گذاشتن آن، اقدام با اهمیت در این راستا بحساب میآید. در این مورد برپایی نظام دموکراتیک سیستم پارلمانی و ایجاد ادارات محلی خودگردان بر اساس خصوصیات قومی، جغرافیائی و اقتصادی میتواند جلو تجزیه و انقطابهای خونین اتنیکی، قومی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی را بگیرد، و فضای عدم اعتماد بین اتنیهای مختلف افغانستان را به همبستگی و اتحاد داوطلبانه ملی تبدیل کند و به زمینه سازیهای افتراق بر انگیز تجزیه ملی، خصومت ملی و برتری جویی قومی، پایان بخشد و همچنان راه را برای ایجاد دولت ملی، تکوین پروسه ملت و ایجاد پایه هایی اساسی وحدت ملی باز کند. بدینترتیب با رشد پروسه ملت شدن تمام مجراها برای مداخله دولتهای خارجی که علایق اتنیکی و مذهبی با ما دارند، مسدود خواهد شد. استاد عبدالعلی مزاری در سال ۱۳۲۶ هجری شمسی در روستای نانوایی ولسوالی چهار کنت ولایت بلخ چشم به جهان گشود.

پدرش حاجی خداداد زراعت پیشه و مالدار بود. خانواده حاجی خداداد اصلاً از سرخجوی ولسوالی ورس ولایت بامیان به ولسوالی چهارکنت ولایت بلخ مهاجرت کرده بودند. مزاری شهید از بطن جامعه هزاره برخواست و بر اساس سیاست تبعیضی دولت های وقت نیاکان ایشان مجبور به کوچ اجباری به شمال کشور گردید وی فرزند مهاجرت و غربت از زادگاه آبائی خویش بوده است در دورانی که عبدالعلی مزاری به دنیا آمد، دروس ابتدایی را در مدرسه نانوائی فرا گرفت. سپس تعلیمات دینی را در مدرسه چهارکنت و مزار شریف ادامه داد. سال های اقامت مزاری در ایران، عراق، سوریه، پاکستان و ترکیه پر از شور و تلاش بود. در سال ۱۳۵۷ تحولات بزرگی در منطقه روی داد. در ایران انقلاب اسلامی به رهبری آیت الله خمینی به پیروزی رسید و در افغانستان کودتای هفت ثور اتفاق افتاد. به دنبال کودتای هفت ثور و قیام سه حوت ۱۳۵۷ مردم چهارکنت، استاد به زادگاهش برگشت و در کنار مجاهدین به جنگ مسلحانه با دولت پرداخت. در همین سال ها با همکاری و هماهنگی جمع کثیری از مبارزان شیعه و هزاره سازمان نصر افغانستان را ایجاد نمودند. در سال ۱۳۶۸ تقریباً تمام احزاب سیاسی هزاره در بامیان با امضای «میثاق وحدت» حزب وحدت اسلامی افغانستان را بنیاد گذاشتند. تشکیل حزب وحدت اسلامی همانگونه که در تاریخ جامعه هزاره برجسته و ماندگار است، استاد مزاری را نیز وارد مرحله ای تازه از زندگی سیاسی و فکری اش کرد. پیروزی مجاهدین، سقوط دولت نجیب و به قدرت رسیدن دولت ربانی محصول همکاری و هماهنگی سه جریان حزب وحدت، شورای نظار و نیروهای جامعه ازبیک و ترکمن بود. اما دیری نگذشت که جنگهای میان گروهی شعله ور شد و استاد مزاری برخلاف تصورات پیشینش در غرب کابل رهبری مقاومت بر ضد دولتی را برعهده گرفت که در پیروزی آن خود نقش محوری و تعیین کننده داشت. مقاومت حزب وحدت برضد تهاجمات دولت وقت تقریباً سه سال به درازا کشید. در این مدت، تشکیل شورای هماهنگی متشکل از حزب وحدت، جنبش ملی اسلامی، حزب اسلامی و جبهه نجات از ابتکارات ایشان بود. حزب وحدت در برابر تهاجمات سنگین دولت وقت که عموماً از هوا و زمین صورت می‌گرفت یکی از بی نظیرترین مقاومت های تاریخ کشور را در برابر دولت خودکامه به یادگار گذاشت. بنابر تحمیل جنگ های خونین و تصفیه قومی در بعضی محله های غرب کابل، دولت وقت تلاش نمود تا حزب وحدت را از درون متلاشی کند. با هزینه بسیار عناصری را در درون حزب وحدت پرورش داد که منجر به جنگ ۲۳ سنبله ۱۳۷۳ شد. ۲۳ سنبله با تمام سختی ها و تلخی هایی که برای مقاومت غرب کابل داشت در فرجام عملیاتی نا موفق برای دولت بود. در اواخر سال ۱۳۷۳ جنبش نو ظهور طالبان تا نزدیکی های کابل پیشروی کردند. ظهور طالبان تمام معادلات قدرت در افغانستان و مخصوصاً در کابل و اطراف آن را دگرگون نمود.

استاد مزاری در آغاز با فرستادن بخشی از زنده ترین نیروهای خویش به ولایت غزنی به مقاومت در برابر پیشروی طالبان پرداخت. نیروهای اعزامی حزب وحدت در آغاز موفق شدند مواضع طالبان را در اطراف شهر غزنی متصرف شوند. اما به دنبال عدم همکاری نیروهای محلی آنان نتوانستند جبهه ای موثر بر ضد طالبان در غزنی فعال سازند. با شکست طرح فعال ساختن جبهه در ولایت غزنی، وی مذاکرات با طالبان را که از چندی پیش آغاز شده بود جدی تر دنبال نمود. در عین زمان در تلاش بود تا به توافقاتی با دولت وقت نیز دست یابد. با کنار رفتن حزب اسلامی و مستقر شدن طالبان در چهار آسیاب غرب کابل در محاصره کامل قرار گرفت ایشان تلاش بسیار نمود تا با یکی از دو طرف به توافق برسد. تلاش ها در راستای توافق با دولت و پیشنهاد دفاع مشترک بی نتیجه بود.

در آخرین روزهای مقاومت غرب کابل، نیروهای دولتی حملات بسیار شدیدی را از مناطق مختلف بالای غرب کابل از زمین و هوا آغاز کردند. در این جنگ ها برخلاف گذشته از یکسو حزب وحدت در محاصره و تمام راه های اکمالاتش را از دست داده بود و از سوی دیگر در برابر حملات دولت تنها دفاع میکرد. حزب اسلامی کاملاً از خطوط اول عقب نشینی کرده بود و نیروهای جنبش نیز کارآیی سابق خود را نداشتند. در پایان با وجود تلاش های مداوم سیاسی و مقاومت بی نظیر نظامی، حزب وحدت اسلامی در غرب کابل شکست خورد و استاد مزاری در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ در چهار آسیاب به دست طالبان به شهادت رسید. شهادت زنده یاد مزاری جامعه هزاره را تکان داد. طالبان تلاش نمود تا از پذیرش مسؤلیت شهادت استاد شانه خالی کنند و شهادت او را بیشتر یک سانحه هوایی وانمود سازند. باری، عاقبت مزاری در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ شهید شد. مقاومت غرب کابل شکست خورد. هزاره ها در پایان یک صد سالگی مقاومت خویش بزرگترین رهبر تاریخ معاصرشان را از دست دادند. اما مزاری از غزنه تا بامیان، از بامیان تا بلخ، از میان دره ها و کوه های سر به فلک کشیده هزارستان با تنی پاره پاره، با چهره ای سرخ، زمستان سفید مردمش را خونین تن کرد تا عدالتخواهی را به دروازه هر خانه قومش ببرد و در زمستان انسانیت و عدالت و در عصر طالبان ستم و دولت‌مردان جنایت، عدالتخواهی را همیشگی سازد و حقانیت مقاومت برای حق را شهادت دهد. مزاری با خون سرخش عدالت را به گستردگی وطنش به یاد ها داد و در زندگی اش از حق هر شهروند وطنش گفت و با شهادتش درستی این باور خویش را ثبت تاریخ کرد. سرانجام در آغاز فصل لاله های سرخ ترکستان، در بهار ۱۳۷۴، مزار شریف مزاری اش را به آغوش کشید. عبدالعلی، فرزند پرشور و دلیرش را که برای همیشه بابه مزاری مردم شده بود.. و درود بی پایان به روح پاک آن شهید که در میان مردم افغانستان بمتابه اسطوره بزرگ متانت و فداکاری، صداقت و ایمان‌داری در راه حق و عدالت متبازر شده اند میفرستیم. روحش شاد، راهش پر رهرو و آرمان های انسانی اش جاودانه باد!

والله و اعلم بالصواب ماه مارچ سال ۲۰۰۷ میلادی

برخی مقاله ها و ابراز نظرهای دیگر نویسندگان درباره جامعه هزاره را در ذیل مطالعه

خواهند فرمود

نوشته: کنشکا - قلندری

تبصره و تسریح اجمالی بر مقاله عارف ذره بین

قبل از اینکه تبصره و تسریحی بر مقاله آقای عارف ذره بین و به تحلیل علل و اهداف آن بپردازیم بهتر است اشاره مختصری در مورد گذشته تاریخی اقوام کشور داشته باشیم. افغانستان کشور کثیرالاقوام است. هر قوم خصوصیت و ممیزات مربوط به خود را داشته و در گذشته ها سیاست در رویارویی قراردادن اقوام به نفع زمامداران بوده است. تاریخ گواهی میدهد که بسا ارزش های مدنی قربان تمامیت خواهی ها و حفظ سلطه قومی و قبیله‌ی گردیده است. بی مورد نخواهد بود که درباره نام کشورمان نیز کمی روشنی انداخته شود. شخصیتی اسکاتلندی که به عنوان اولین سفیر بریتانیا در سال ۱۸۰۹ به دربار امیر کابل فرستاده شد در گزارش خود اینگونه نوشت:

« نامی برای کشورشان ندارند» یک قرن پس از آن، افغانستان هم نام داشت و هم مرز، «مرزهای عملی» که توسط خود انگلیسها کشیده شده بود. از اینرو میشود گفت « افغانستان هم توسط بریتانیا شکل گرفت هم علیه آن». مشخصاً اگرچه افغانستان هیچگاه مستعمره نبود اما پیدایش این کشور در آنچه انگلیسها به آن «بازی بزرگ» میگفتند، نتیجه مستقیم رقابت و توطئه مشترک دو قدرت استعمارگر، بریتانیا و روسیه، در قرن نوزدهم و در همکاری دوره ای با طبقه حاکمه محلی بود. افسانه ها و داستانهای تأسیس کشور افغانستان بر پایه تاریخ مبارزه علیه استعمار روس و انگلیس پایه ریزی شده است. بر اساس این افسانه، لویه جرگه (شواری عالی) اتحاد قبیله پشتون ابدالی در سال ۱۷۴۷ تشکیل شد و اعضای آن تصمیم گرفتند پادشاهی خود را به رهبری احمد خان بنا نهند. قرنها بود که این سرزمین عرصه دعوای امپراطوری صفوی در غرب و امپراطوری مغول در شرق بود، دو امپراطوری که هر یک مدافعان خود را در میان قبایل مزدور پیدا کرده بودند، اما در اواسط قرن ۱۸ این دو امپراطوری وارد مراحل سقوط پایانی خود شده بودند. در غیاب آنها، احمد شاه رهبری درانی ها ( نام جدید ابدالی ها) را به عهده گرفت و این امر به اتحادی میان قبایل معمولاً پراکنده درانی کشید.

این پروسه به شکلگیری امپراطوری قبیله ای درانی از ایران تا هند انجامید حدود سیاسی کشور عزیز مان افغانستان با تفاوت زمان گاهی در حوزه (کاشغر) و گاهی در ترکستان یا ماورالنهر و گاهی در ایران و گاهی در هندوستان سمت و سو داده میشد، که بعضاً افغانستان با ممالک همجوار شمالی و غربی (ماورالنهر و ایران) کشور واحدی تشکیل می کردند و گاهی به علت اجانب از حدود افغانستان

کاسته میشد و یا تجزیه میگردید. در قرن نهم با انحطاط دولت ابدالی و استقرار دولت محمد زائی حدود کشور افغانستان از هر طرف، مخصوصاً از جبهه شرق و جنوب تجزیه شده رفت تا شکل کنونی با این خط سیاسی و جغرافیایی فعلی بنام افغانستان اختیار نمود و از سواحل بحر رود و سند عقب زده شد و محاط به خشکه گردید. اما محترمه ثریا بها که هویت تاریخی اقوام پشتون را زیر عنوان نقد و بررسی فلم "تکاپو برای قبایل گمشده" در سایت آریایی به بررسی گرفته و چنین مینویسد که:-  
فلم "تکاپو برای قبایل گمشده" در سال ۱۹۹۹ توسط دانشمند کانادایی اسراییلی تبار "سمچا جیکوبوچی (بعقوبوچی)" با میتود های فلولوجی و آرکیالوژی تهیه و دایرکت شده است و در ۱۶ اپریل سال ۲۰۰۰ در کانال معتبر تلویزیونی فلم های مستند تاریخی امریکا "کانال تاریخ" به نمایش گذاشته شده است، "فلم تکاپو برای قبایل گمشده" واقعیت دردناک سرگشتگی انسان قرن بیست یکم است که از اوج تمدن امروزی بسوی قوم، قبیله و تبارگرایی نژاد پرستانه می شتابد، آن یکی از مرکز تحقیقات جهانی یهودیان کانادا بدنال ده قبیله گمشده اسراییلی از مسیر "راه ابریشم" به دو طرف مرز های "کوه های سلیمان و خیبر پاس" راه میافتد و این دیگری از میان قبایل قرون وسطایی لبیک میگوید، آن یکی از هویت اسراییلی چند قبیله پشتون سخن میگوید و این دیگری اشک حسرت در دامن هجرت میرزد.

فیلسوف یهودی تبار از میتود های علمی فلولوجی و آرکیالوجی سود میجوید، اما پتان با صداقت اعتراف به فرزند اسراییلی بودن میکند، نگاه های دو گمشده بهم گره میخورد و زمان به دو سه هزارسال، عقب برمیگردد و آنجا توقف میکند، عواطف و نیاز های انسانی به گونه دراماتیک آن اجتناب ناپذیر میگردد و فلم از اوج احساسات تباری و خونی به تمایزهای فرهنگی و عقیدتی اسلام و پشتونوالی می پردازد، که سنت های خشن و انعطاف ناپذیر قبیله سد مستحکمی است برای پذیرفتن نیمه بی از سنت های اسلامی که با نرمش و فروگذاشت توأم باشد. خشونت، خون و انتقام در سنت های قبیله و اعتراف به فرزند اسراییل بودن در این فلم بازتاب روشنی دارد که افق های تازه یی را میگشاید برای پلان های دولت اسراییل در این منطقه. بخشهای فلولوجیک فلم: فلم با کوچیگری و شترها آغاز میشود که در اثر حمله آسوری ها قبایل اسراییلی سرزمین شانرا ترک گفته در مسیر راه ابریشم پراکنده میشوند، کوچی های دو طرف مرز خیبر پاس رسوم، سنت ها، لباس، قیافه و شرایط زندگی کوچیگری را طی دو سه هزار سال به همان حالت بدوی آن حفظ کرده اند. انگیزه کار جیکوبوچی نام افغانستان میباشد که اولین مدرک ادعایش واژه "افغان" است "افغان اسم پسر ساوول پادشاه اسراییل بود" همچنین ستاره یی را که سمبول حضرت داود است در منازل و معابد اکثر پتانها کشف میکند، همچنان قبایل گم شده اسراییل را بنامهای وزیری(نذیری)، افریدی (افراییم)، گدون(گد)، ربانی(روبین) و شنواری(شنون) در بین قبایل پتان می یابد، در منطقه

خیبرپاس در بازاری این اقوام را ملاقات، بازیابی و بازشناسی میکند و می بیند که مردان قبیله وزیری نیز دهل میزنند، اتن میاندازند و به دور حلقه بدویت می چرخند و می چرخند، با خشونت کاکل میزنند و سرو گردن می شکنند. جیکوبوچی میگوید که: مردهای قبیله یهودی "ندیری" نیز موهای خود را قطع نمی کردند. (مطابق احکام تورات "اطراف سر خود را نتراشید")

جیکوبوچی در جرگه یی از مرد پتانی سوال میکند که: شما اسرائیلی استید؟ جواب: من وقتی که جوان بودم و هنوز ریش نداشتم پدر کلانم که ۱۱۵ سال عمر داشت برایم میگفت: ما از اسرائیل آمدیم و اولاد اسرائیل استیم، اما جوانان در آن سن به تاریخ دلچسپی ندارند، مگر حالا میخواهم بفهمم ما اصلاً از کجا هستیم؟ آقای عارف ذره بین در مقاله خویش مینویسد که: - افغانستان کنونی یکی از مناطقی بوده است که در زمان حملات چنگیزی مورد هجوم قرار گرفته و خون صد ها هزار تن از باشندگان این سرزمین توسط لشکر سفاک او ریخته شده است و به تعقیب او احفاد وی چون تیمور راه او را ادامه داده و به ساختن کله منار ها پرداخته اند. چنگیز تشکیلات عسکری خود را به شکل "دهه" - "صده" - "هزاره" و "تومان" تنظیم کرده بود که به ترتیب شامل - ۱۰ - ۱۰۰ - ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ جنگجو میگردد. او در هنگام عملیات های جنگی همانطوریکه دسته های جنگی را در خطوط مقدم جنگ گسیل میکرد، دسته های دیگری را نیز در عقب جبهه اش بشکل احتیاطی مستقر میساخت. به باور عده از مورخین و نویسندگان، هزاره های امروزی در افغانستان بقایای همان دسته های هزار نفری لشکریان چنگیز اند که بنام هزاره یاد می شده که در عقب جبهه او مستقر گردیده و بعداً مورد استفاده قرار نگرفته اند که در نتیجه در مناطق مرکزی افغانستان امروزی اقامت اختیار نموده اند. این مردم که آهسته آهسته به دین مقدس اسلام مشرف شده اند و مذهب تشیع را برگزیده.

به جواب ایشان میخواهم برای اثبات هویت تاریخی و بومی بودن جامعه هزاره مطالب زیر را تذکر دهیم که:-

در گذشته های دور هزارستان کنونی، بنام های زیر یاد شده است: به گفته (بلیو) غر مارث که این نام در کتاب مقدس نیز آمده است، به قول مرحوم غبار نویسنده افغانستان در مسیر تاریخ: قریب (۵۰۰۰) سال پیش از هزاره جات بنام (ستا گید یا) نام برده شده است شاهان هزاره جات قبل از اسلام بنام های شیران بامیان از اولاده کوشانی و یفتلی و بعداً بنام های هزار بنده، شار و ربو شاران یاد میشدند که عمدتاً در دو نقطه تاریخی این سرزمین بنام های (پشین) یا افشین یکاوانگ کنونی و (سورمین) سرپل فعلی که پایتخت تابستانی و زمستانی ایشان بودند حکومت میراندند. کنت کورت و بطلمیوس مورخین عهد سکندر کبیر، فریبه جهانگرد فرانسوی، هنری فیلد کریستیاتس محقق دنمارکی و جورج راورتی، از مورخان غربی، مقدسی، مؤلف گمنام حدودالعالم در ۹۵۹ میلادی، ابی



بکر مشهور به ابن فقیه، ابن خرداد در ۹۲۰ میلادی، ناصر خسرو بلخی از مورخین اسلامی و همچنان هیوان تسنگ راهب چینی از موجودیت غرچ الشار، غرجه، غرجستان، شاران غرجستان و موجودیت هزاره ها در غرجستان به کرات یاد نموده اند. حکمرانی شیران بامیان توسط غزنویان ساقط و بعد از آن غوری ها شنسبی ها، خوارزمی ها در هزاره جات حکومت کردند با شکست خوارزم شاه شهر غلغله توسط لشکر چنگیز خان تخریب و به بامیان آسب زیادی وارد گشت.

اولاده چنگیز خان چندین قرن در بامیان و دیگر مناطق غرجستان حکومت کردند و بعداً اولاده تیمور لنگ در این ساحه تسلط یافتند و در زمان سلطان حسین بایقرا، امیر ذوالنون ارغون از طایفه ارغون از مغلان ایلخانی ایل ترخان اولین حاکم و امیر سلسله امرای ارغونیه در هزاره جات بود وی توانست قلمرو خود را تا کابل، قندهار، سند و فراه توسعه دهد. امرای ارغونیه مردمان دادگر، دانش پرور، هنر دوست بودند و مجموعاً از سال ۸۸۴ الی ۹۶۴ هجری قریب به هشتاد سال با سیاست و فراست حکومت کردند. امرای ارغونیه از جمله نیاکان مردم هزاره بوده است که در هزاره جات حکومت مستقل و دارای قلمرو وسیع را تشکیل و با درایت کامل اداره مینمودند. مورخین عرب و خراسان، هزارستان را بنام های غرجستان، غرچ الشار، گرجستان یاد کرده اند و حدود اربعه آنها از جانب غرب به هرات و بادغیس و از طرف شرق به کابل، از سمت شمال به جوزجان و از سوی جنوب به غزنی پیوست دانسته اند. به قول ابن حقول تاریخ دان عرب غرجستان کشوری بزرگی بوده است که موسوم به مملکت غرجه یاد شده است. در اغلب کتب تاریخ عرب و خراسان هزاره جات بنام غرجستان و هزارستان یاد شده که وسعت آن خیلی از وسعت کنونی آن فراتر بود و غور، بامیان، غزنی و زابل و قسمت های از پروان و وردک را شامل میشد. هزارستان در دوره تسلط اسلام بنام غور و غورستان شهرت داشت که گاهی بنام هزارستان نیز یاد شده است. در قدیم ترین زمان مردم هزاره در سرزمین کنونی ظهور کردند. آن زمانها مهاجرت های بزرگ مردمان و دولت های دارای قلمرو پهناور بوجود میامد و اکثراً بزودی افول مینمودند. نیاکان هزاره های دلیر در برابر استیلاگران از استقلال خود دفاع می کردند. نه چنگیز، نه تیمور، نه بابر، و نه نادر افشار نتوانستند هزاره جات را تابع اراده خود سازند. در هیچ تاریخ نامه و روایات مردم درباره حکمرانی اجنبی ها در این سرزمین ملاحظه نشده است. هر کوه و تپه هزارستان نمادی از شجاعت، مردانگی و پایداری این مرز و بوم است و انسان با دیدن دره آهنگران به یاد کاوه آهنگری می افتد که چگونه در مقابل ضحاک جابر قیام کرد و او را از بین برد و شهر تاریخی غلغله آن از فداکاری آن مردم در مقابل ظلم و ستم چنگیز حکایت می کند و تندیس های بزرگ بودا فرهنگ و هنر دوستی مردم آن را به نمایش می گذارد. هزارستان قبل از اسلام بصورت مداوم شاهان مستقل داشتند و در دوره خراسان اسلامی نیز حکومت های مستقل بخود را

دارا بودند، از آغاز امپراطوری زاوولی ها تا عهد غزنویان هزاره جات، شاهان مستقل و خود مختار داشته اند.

بدون شک امیر عبدالرحمن سیاه ترین چهره و جابرتترین فرد در تاریخ سیاسی معاصر افغانستان است. او برای تثبیت و استحکام قدرت خویش بیشترین کشتار و بدترین جنایات را مرتکب گردید. ۶۲ فیصد جامعه هزاره به دست او قتل عام گردید. هزاره جات با تمام منابع اقتصادی، انسانی و فرهنگی آن نابود و تاراج شد و بیشترین ساحات و زمینهای های حاصل خیز آن توسط لشکر امیر پس از نابودی و فرار ساکنان آن برای همیشه غضب شد. نسل کشی و بد رفتاری عبدالرحمن خان در مقابل مردم زحمتکش هزاره و آواره ساختن آنها از محل بود و باش شان و مباح ساختن تصاحب دارایی منقول شان بنام غنیمت و توزیع زمین مزروعی و علفچر آنها به فاتحین، گناه نابخشودنی و خصومت نژادی است و چگونه این زیان به بازمانده گان آن مردم جبران میگردد؟! چنانچه که اکنون هم تنازعات و اختلافات بر سر همان علفچرها که پیامد عملکردهای زمامداران پیشین است وجود دارد. جنون و جنایت عبدالرحمن تا آن حد بوده که از سر انسان کله منار بسازد. در کتاب "کله منار ها در افغانستان" موارد متعدد از کشتار و کله منارهای که توسط امیر عبدالرحمن بناء شده ذکر گردیده است ولی عبدالرحمن در خاطر ازش فقط به یکی از آنها اعتراف نموده است. در جنگهای هزارستان "از طرف دشمن سه هزار نفر در میدان جنگ کشته شد.... من حکم دادم منار از سرهای مقتولین دشمن سازند تا بقیه خائف شوند." (تاج التواریخ ص ۳۹) اعمال استبداد در جامعه سخت پسمانده و فاقد انتظامات مدرن افغانستان و برخورد چندگانه به مردم از سرچشمه های متعدد آب میخورد. از جمله تبعیض قومی، نژادی، تبعیض طبقاتی، تبعیض، اعتقاد سیاسی، دینی و غیره.

محترم داکتر جلال الدین صدیقی دانشمند معروف کشور درباره ساختار قومی و نهادهای سیاسی- اجتماعی مردم هزاره و بامیان و آثار باستانی آن می نویسد که:- بودای بامیان تنها میراث گرانقدر مردمان آریانای کهن، خراسان اسلامی و افغانستان کنونی و بخصوص مردم و سرزمین هزارستان نبوده بلکه جزء از تمدن تمام بشریت بشمار میرود که مجسمه ها و تصاویری که از عهد بودائی باقی مانده است، معمولاً در هر منطقه که ساخته شده است، بازتاب دهنده همان گروه اتنیکی بوده اند که در آن محل زیست داشته است و از این رو چنین بر میآید که هیكل های بودائی و تصاویر دیواری واقع در بامیان هم به اتنیک های مردم هزاره شباهت کامل به هم میسراند. اغلب محققین و دانشمندان داخلی و خارجی درباره ساختار قومی مردم هزاره به این نتیجه رسیده اند که:- هزاره ها یکی از قدیمی ترین ساکنان افغانستان است که آمیزه ای از نژاد ها و گروه های مختلف قومی ترک و مغل به شمار می آیند و ساختار قبیلوی و زبانی هزاره ها تا حد زیادی از همه این مردمان گوناگون

تأثیر پذیرفته است. نیاکان هزاره ها احتمالاً به ساکنان ترک آسیای میانه و شرقی که بیش از ۲۳۰۰ سال پیش از شمال و جنوب هندوکش به ناحیه موسوم به هزارستان کنونی مهاجرت کرده بودند، باز میگردد. آنان از جنوب آمده بودند تا آئین بودائی را گسترش دهند و در مسیر شان تا شمال هند را فتح کردند. راهبان بودائی که بودیسم را به ارمغان آوردند، آنچنانکه از اشیاء دست ساز پیدا شده، در دره بامیان میتوان دریافت، که امکان دارد آنان از نیپال، تبت و جنوب چین آمده بودند. زبان ترکی با لهجه ها و گویش های فراوان آن احتمالاً از زمان های قبل از میلاد بطور وسیع در بامیان صحبت می شده است. هزارستان در زمان های بسیار قدیم که به ۲۳۰۰ سال قبل باز میگردد، احتمالاً به نام های مختلف یاد می شده است که اولین آنها بربرستان و بعداً غرجستان و هزارستان یاد شده است. دوره بربرستان از ۳۰۰ قبل از میلاد تا ۷۲۴ میلادی تقریباً سرزمینی را در بر میگیرد که در دوران قبل از اسلام و احتمالاً در دوره ما قبل تاریخی به بربرستان موسوم بود. دره بامیان مسیر اصلی کاروان های عظیمی بود که کالا های با ارزش تجارتي را میان بلخ و تمام مناطق اطراف آن مبادله می کردند. این موقعیت بامیان را شهر ثروتمند و پر رونق ساخت که در حدود سال های ۲۰۰ ق. م. به اوج خود رسیده بود. مرحوم غبار در این باره می نویسد: « استفاده از طلا برای پوشش مجسمه های بودا در بامیان توسط زایران چینی در سال ۶۳۲ م گزارش شده است.»

دوره خراسان از سال ۷۲۴ تا ۱۸۹۰ میلادی، این دوره که حدود ۱۲ قرن طول کشید، در دو مرحله می تواند مورد مطالعه قرار گیرد. دوره ما قبل مغول از سال های ۷۲۴ تا ۱۲۰۰ میلادی که طی آن ساکنان بربرستان به اسلام گرویدند. طی این زمان اسلامی و فارسی شدن غرجستان فرایندی طولانی بود که حدود پنج قرن به درازا کشید. در زمان سلطان حسین بایقرا - امیر ذوالنون ارغون از طایفه ارغون از مغلان ایلخانی ایل ترخان اولین حاکم و امیر سلسله امرای ارغونیه در هزاره جات بود؛ وی توانست که قلمرو خود را تا کابل، قندهار، سند و فراه توسعه دهد.

مرحله دوم، دوره بعد از مغول بود که بین سال های ۱۲۰۰ تا ۱۸۹۰ م طول کشید و یکی از بی ثبات ترین دوره ها برای هزاره ها بشمار میآید. این دوره هفت قرن را در بر میگیرد. در این دوره بامیان مرکز هزارستان در اثر حملات بی امان مغول ها و بعد از آن تیموری ها کاملاً نابود شد و هرگز نتوانست شکوه گذشته را بازیابد. در جای دیگری از مقاله خود آقای ذره بین چنین ابراز نظر میکند که: - هزاره ها همواره از مظلومیت خود میگویند و وانمود میسازند که به حق شان از جانب قوم پشتون ظلم و ستم روا داشته شده است و بدین ترتیب میخواهند به امتیازات بیشتری نسبت به حقوق و نفوس خود دست یابند. اما در واقع در هر دوره از زمامداری کشور که چه به پشتون ها و چه به غیر پشتون ها تعلق داشته ایشان بیشتر از حقوق و نفوس خود سوء استفاده را نموده اند، احترامانه خدمت جناب شان بعرض رسانیده میشود که: - هزاره ها در دهه جنگ داخلی هیچگاه به مناطق

پشتون ها و یا دیگر اقوام کشور لشکر نکشیدند و از آنان نخواستند که تحت قیادت شان درآیند؛ بلکه تنها خواهان پی ریزی مکانیزمی مبتنی بر عدالت و برابری تمام اقوام بودند و تنها از موجودیت و حقوق انسانی خود دفاع می کردند؛ اما در دههٔ جنگ داخلی و هم در عصر عبدالرحمن این پشتون ها و امیران دیروز و امروز شان بودند و هستند که به مناطق اقوام دیگر لشکر کشی میکنند و می گویند مردم ما باید امیر باشند و شما اسیر. ما از مادر "ارباب" و بادار زاییده شده ایم و شما از مادر "برده" و زبردست. آیا قوم و ملتی که از ایده های توسعه طلبانه و ضد انسانی چنین امرا و زمامدارانی حمایت میکنند و جان نثارانه در رکاب آنان رزم و پیکار مینمایند، بر اساس کدام منطق و برهان در جنایات و جرایم آنها شریک نیستند؟

مردمی که پس از ۱۱۳ سال اگر اینک از آنها پرسیده شود که شما چطور در سرزمین های اشغال شدهٔ دیگران زندگی میکنید، ساحات و مناطق قندهار، ارزگان، زابل، هیلمند و بعضی از نقاط هرات را جبراً و بزور از مردم هزاره تصرف کرده اید و مردم هزاره را از سرزمین پدری و اجدادی شان فراری ساخته اید. و آنها براحتی پاسخ میدهند که امیر مسلمین (عبدالرحمن) اینها را به ما داده است؛ آیا میشود گفت اینان در جرایم و جنایات آن امیر جلاد شریک نیستند؟ بر اساس دلایل یادشده و دیگر دلایل ذکر نشده، هموطنان پشتون تبار هیچگاه نمیتوانند تراژدی وحشتناک انسانی عصر عبدالرحمن را تنها به حساب آن امیر خون آشام واریز کنند و به همین سادگی تمام مسئولیت های مشترک یک قوم را به پای یک فرد دفن نمایند. مقایسهٔ آن رویداد سیاه و خونبار با جنگ های داخلی دههٔ نود میلادی، جز خود فریبی و نعل و وارونه زدن برای رد گم کردن، چیز دیگری نیست و نمی تواند باشد. هیچ حکومتی تا کنون پشتون ها را کافر و مهدورالدم اعلام نکرده و علیه آنهاجنگ و جهاد مقدس و عمومی به راه نینداخته است و هم چنین هیچ عالم دینی تا کنون پشتون های سنی مذهب را مرتد و کافر نخوانده و خواهان تغییر مذهب آنها نشده است؛ در حالی که همهٔ این ستم ها و تبعیض های مذهبی در حق هزاره ها اعمال شده است. فتوای عالمان طراز اول اهل سنت دایر بر ارتداد هزاره ها و نیز حکم جهاد امیرالمؤمنین (عبدالرحمن) علیه آنان در منابع دست اول حکومتی موجود است.

هیچ حاکمی تاکنون سرزمین های پشتون ها را غصب و به اقوام دیگر واگذار نکرده؛ بلکه برعکس آنها را صاحب سرزمین های آباد و پررونق هم کرده است؛ در حالی که چنین بی رحمی و ستمی در حق هزاره ها در مقیاس وسیع اعمال شده و آنان عملاً به کوهستان های خشن و دشوارگذر مرکز افغانستان رانده و محصور شده اند. هیچ حکومتی از پشتون ها بعنوان "طایفهٔ شریر پشتون" یاد نکرده و خواهان نابودی کامل آنها از افغانستان نشده است؛ درحالی که در نامه های عبدالرحمن بارها از هزاره ها بعنوان "طایفهٔ شریر هزاره" نام برده شده و خواهان نابودی کامل و برکندن ریشهٔ آنان از افغانستان شده است.

هم چنین هیچ حکومتی پشتون ها را وادار نکرده است که در مکاتب دری زبان و به لسان دری درس بخوانند و مکاتبات رسمی و اداری شان را به زبان دری بنویسند؛ اما چنین ستم و تبعیض لسانی در حق هزاره ها و دیگر ملیت های غیر پشتون اعمال شده است که می توانید شرح آخرین نمونه و مورد آن را در عصر جمهوری شاهانه سردار داود در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" بخوانید. هیچ نظام و دستگاهی از ورود پشتون ها به مقامات عالی حکومتی، دهلیز های قدرت و مراکز تحصیلات عالی ممانعت نکرده است؛ اما تمام حکومت های افغانستان از سلطنت عبدالرحمانی تا امارت طالبانی، چنین تبعیضی را در حق هزاره ها و دیگر ملیت ها اعمال کرده اند.

عارف ذره بین میگوید: - شاید عده از فحواي نوشته من فکر نمایند که من متعلق به اقوام پشتون کشور هستم اما به خاطر اینکه حرف من پذیرفته شود بخدا سوگند یاد مینمایم که پشتون نمیباشم اما به برادران پشتون خود بجز از آن عده که به تعصب قومی دامن میزنند سخت احترام و علاقه دارم، زیرا این ها فرزندان کسانی اند که در ایجاد و حفظ کشور کنونی افغانستان همراه با سایر اقوام و ملیت های این کشور بی نهایت فداکاری نموده اند. بهمین ترتیب فقر مظلومیت و عقب ماندگی مردم هزاره نیز روح و روان مرا متأثر می نماید. من فقط از کسانی نفرت دارم که در عقب نقاب های بنام هزاره و پشتون خود را پنهان مینمایند و از طریق بر افروختن احساسات قومی مردم میخواهند خود را به سکو های قدرت برسانند و وقتی هم که بقدرت رسیدند خود شان هم از ستمگران گذشته بد تر عمل میکنند. بگذارید افغانستان که در نتیجه اعمال سران اقوام مختلف آن که بعضاً بخاطر صیانت از خاک و کشور ما و بعضی هم بخاطر رسیدن بقدرت و اشاره خارجی ها اسباب نابودی آن فراهم شده است آرام بماند تا مردم آن چند روزی بدون رعب و وحشت بزندگی عادی خود ادامه دهند.

طوریکه آقای تیمور آفتابی زیر عنوان وقتی که فاشیزم آیدیولوژی میشود به جواب عارف ذره بین در سایت خاوران مینویسد که:-

آقای ذره بین بدنبال ذره بینی بیشتر میروود و برای قتل عام هزاره ها توسط امیر عبدالرحمن دلیل می پرسد. اما چنان تحت تأثیر کینه و عقده های درهم پیچیده قرار گرفته است که نمی تواند از خود بپرسد که دلیل برپا نمودن کوره های آدم سوزی توسط نازیهای هتلری چه بود؟ و یا دلیل قتل عام مردم حلبچه توسط صدام چه بود؟ به تعبیر و تفسیر آقای ذره بین، هزاره ها بغاوت گر بودند و خلاف اراده امیر حرکت کرده بودند و می بایست چنین بی رحمانه نیست و نابود می شدند. اما آقای ذره بین تحت تأثیر کینه و تعصب مغرط، هزاران زن و کودک هزاره را که در بازارهای برده فروشی قندهار، کابل و مشرقی به فروش رفتند و به برده گی گرفته شدند، گوسفندانی بیش نمیداند. آقای ذره بین، سوار بر توسن عقده های گره خورده اش فاصله های تاریخ را عبور میکند و جنگ های کابل را زیر ذره بین قرار میدهد و از تمام آنچه که در کابل در دوران حاکمیت مجاهدین اتفاق افتاده است تنها به هزاره ها

اشاره میکند. اما از آنجاییکه شدت کینه و تعصب بر ذره بینش سایه انداخته است، هرگز از خود نمی پرسد که دلیل جنگهای کابل چه بوده؟ جنگ از کجا آغاز شد؟ و کدام مردم بیشتر قربانیان این مصیبت بوده اند؟ آقای ذره بین فراموش میکند وقتی که آن جنگجوی قندهاری به قصد غارت هزاره ها از قندهار به کابل سفر کرده است و درجنگ افشار نوک برچه تفنگش را بر دهن طفل شیر خواره هزاره میگذارد و رفیق همسنگرش میگوید که این طفل است و بیگناه است. اما او با خشم در جوابش میگوید که "پریژده داهم هزاره کیژی" بگذار! این هم هزاره میشود. آقای ذره بین از یاد نبر که از کوه تلویزون، پیوسته در جریان سه سال برای مردم غرب کابل مرگ و مصیبت می بارید.

فراموش نکن که بعد از حمله نیروهای شورای نظار و اتحاد اسلامی در افشار، فقط چند کفش و پیراهن کهنه باقی مانده بود. اما صرف نظر از آنکه در کابل چه گذشت واقعیت این است که همه اطراف درگیر جنگ در مصیبت های مردم کابل سهیم اند. تنها هزاره را مقصر دانستن و بر اعمال دگران خط برائت کشیدن تنها با منطق آقای ذره بین سازگار است و انگار که دگران از آسمان کابل بر سر شهریان کابل گل می ریخته اند و انگار که از کوه های اطراف کابل بر سر مردم این شهر رحمت خداوند می باریده اند! آقای ذره بین کوچه های کابل را نیز زیر ذره بین قرار میدهد و از لیسه سوریا چند پاسدار ایرانی را بیرون میکشد که گویا در کنار نیروهای هزاره می جنگیده اند و از مجتمع پل تخنیک اسناد و مدارک مبنی بر قرارداد هزاره ها با دولت ایران را بیرون میکشد. آقای عارف ذره بین از کابل به هرات سفر میکند و این بار عقده سنگینش را به گونه دگر بیرون می ریزد. به تعبیر ایشان هزاره ها در خط یک قرارداد از قبل امضا شده با ایرانیها، به صورت کتله های هزار نفری در هرات جابجا میشود و با پولهای باد آورده در شکل و کسوت نیروهای متجاوز در هرات جای گزین میشوند. کدام منطق باور میکند که ایرانی ها بیاید و برای هزاره ها زمین بخرند! قطع نظر از عقده تاریخی که ایرانیها نسبت به هزاره ها دارند، آقای ذره بین فراموش میکنند که کسانی دگری در افغانستان هستند که منافع ایرانیها را خیلی خوبتر و بهتر از هزاره ها تأمین میکنند و با حضور آنها ایرانیها نیازی نمی بینند که روی هزاره ها سرمایه بگذارند. و بالفرض اگر چنین ادعای هم صحت داشته باشد، آقای ذره بین می بایست اسناد و مدارک و منبع این اطلاعات را هم می نوشت که تا همه باور می کردند که ایشان درست می گوید و این معلومات را بر اساس تحقیق و تفحص بدست آورده و با رنگ و بوی هیچ کینه و تعصبی نیالوده است.

آقای ذره بین بازهم ذره بینش در این جا از کار می افتد و فراموش میکند که دولت ایران درطول سالهای بحران در افغانستان، بیشترین مساعدت را برای گروه های غیر هزاره کرده است. جمعیت اسلامی، حزب اسلامی حکمتیار، مرحوم مولوی نصرالله منصور، حتی قاضی امین وقاد، جریانات و چهره های اند که بیشترین کمک مالی و تسلیحاتی ایرانیها را دریافت کرده اند. حتی در جریان جنگ

های کابل، کمک های مالی و لوژیستیکی ایران را دولت آقای ربانی دریافت میکرد. شورای نظار در کابل و بامیان از سلاح و راکت های ایرانی علیه هزاره ها استفاده کردند.

آخرین حمله شورای نظار بر غرب کابل، با اشاره و استخاره ایرانیها انجام گردید. همین امیر هزاره ستیز هرات، تا زمانیکه بر مسند امارت و قدرت لمبیده بود حتی نان گرم سربازانش از مشهد فرستاده میشد و با استخارات، استشارات و امکانات سپاه قدس به امارت می پرداخت و در فرجام هم با پول ایرانیها از زندان طالبان توفیق فرار یافت. آقای ذره بین، تیرت را در تاریکی از چله کمان رها کرده ای. همه میدانند که هم پیمانان استراتژیک ایرانیها در افغانستان کی ها هستند. همه میدانند که شورای انسجام که دو سال قبل در تاجکستان تشکیل شد در بستر تلاشهای ایرانیها شکل گرفت و جبهه متحد ملی هم از بستر تلاشها و استشاره و استخاره ایرانیها سر در آورده است. آقای گلاب زوی و آقای علومی از دست آوردهای تلاشهای اطلاعات ایران اند که با دشمنان سوگند خورده دیروز، بر سر یک سفره نشسته اند. علامت ایرانی گذاشتن بر پیشانی هزاره ها در واقع در امتداد یک طرح و استراتژی از قبل حساب شده و تدوین شده صورت میگیرد که عمدتاً توسط همین هم پیمانان استراتژیک ایران در افغانستان، برای رو پوش گذاشتن به قراردادهای خودشان، وارد افکار عمومی میشود. اگر روابط هزاره ها را در بستر علایق ترک تباری مورد تحلیل و تفسیر قرار گیرد قابل توجیه است. اما مطمئن باش که هزاره ها را در خط منافع ایران رنگ کردن، دگر مشتری ندارد. فراتر از هم پیمانان استراتژیک ایران، حتی در همین روزگار، طالبان و حکمتیار قسمتی از امکانات جنگی شان را از ایران دریافت میکنند.

آقای ذره بین فراموش میکند که طالبان با استفاده از امکانات دولت ربانی و اشاره و استخاره رسول سیاف، تا دروازه های کابل رسیدند. صدیق چکری از کابل برای طالبان در قندهار پول برد و آقای سیاف ده ها لاری مواد لوژیستیکی را برای طالبان هدیه کرد که سرانجام منجر به سقوط کابل گردید. حضور آقای سیاف در کنار مسعود فرصت های بسیاری از دست مسعود گرفت و در فرجام کار، عناصر القاعده از کانال سیاف موفق به قتل مسعود گردید. از هر کلمه و جمله نوشته عارف ذره بین تبعیض و تعصب موج میزند و چنان تصویری از نویسنده را ارائه میکند که شخصی با خنجری خونین و چشمانی از حدقه در رفته در حال حمله به کسانی است که یکی از بزرگترین پلان های استراتژیک او و همفکران داخلی و خارجی وی را نقش بر آب کرده باشند و یا یکی از پروژه های مهم او را به ناکامی مواجه ساخته باشند. اگر بقول عارف ذره بین مقالات بقدری ضعیف بوده که جواب نوشتن آن نیز چندان منطقی نبوده پس ایشان چرا به آنها پاسخ داده اند؟ و اگر نوشته های مذکور از اهمیت خاصی برخوردار نبوده پس چرا این قدر حساسیت ایشان را برانگیخته است و ایشان را عصبانی نموده است؟ پس معلوم میشود که این مقاله ها به چنان نکته مهمی اشاره کرده است که هرگز مایل نبوده

اند از آن پرده برداشته شود. عارف ذره بین از نویسندگان دیگر خواسته تا به اصطلاح شیرازه تفکر دادخواهانه و انسانی را در زیر تیزاب تند نقد از هم بگسلانند که منظور او هزاره های این کشور هستند و بدین ترتیب از آنها بعنوان یهودی، غاصب، سفاک، انتحار کننده، مخل امنیت و... نام برده که بینهایت ظالمانه است و پرده از موجودیت آثار ژنیتیکی قساوت طالبی در مغز و روان نویسنده بر میدارد.

مردم هزاره در مبارزات دادخواهانه برضد حکومت خودکامه عبدالرحمن چندین ملیون نفوس خویش را که شامل اطفال، زنان، پیر مردان و جوانان اعم از پسران و دختران بودند از دست داده و بوسیله این امیر جابر قتل عام گردیدند. قتل عام ۶۲٪ نفوس جامعه هزاره از طرف عبدالرحمن خون آشام در حقیقت تطبیق نسل کشی بالای میلیون ها تن از مردم هزاره آن زمان بوده است که باید جامعه جهانی آنرا بحیث یک اقدام برای نسل کشی قبول میکرد ولی متأسفانه جامعه جهانی در این مورد سکوت اختیار کرده اند. اما مردم با احساس و انسان دوست کشور ما این عمل جلاد قرن و قتل عام های که توسط طالبان دوباره بالای مردم هزاره در یکاولنگ، مزارشریف و بامیان تکرار شد بحیث نسل کشی می پذیرند. هزاره ها در زمان حکومت قومی آقای ربانی، مسعود و شریک عمده آنان آقای سیاف نیز در افشار کابل قتل عام گردیدند. سیاف یکی دیگر از کسانی که نسل کشی علیه مردم هزاره را در افشار کابل در یک جنگ نابرابر که برای تمویل آن، ملیونها دلار از آمریکا و وهابیون کافر سعودی دریافت نمود. هزاران انسان بیگناه را تحت عنوان هزاره از دم تیغ ظلم و ستم مذهبی، قومی و زبانی برکشید، و به فرمان سیاف ملیشاهای نا مسلمان، کافر و یزید مشرب او با کمال نامردی و نا مسلمانی مردم هزاره افشار کابل را قتل عام نمودند.

در اینجاست که مسعود و ربانی را هم نمیتوانیم بخشید، زیرا بر علاوه آنکه جلو افسار گسیخته سیاف را نگرفته، خودشان هم در این جرم نا بخشودنی شریک سیاف دجال شده و در قتل عام افشار و دیگر ساحات غرب شهر کابل نقش اساسی و تعیین کننده را داشتند، باوجود آن که قتل عام ها و نسل کشی که از جانب حکومت های قومی پشتون تبار و تاجک تبار بالای مردم هزاره تحمیل شد. اما هزاره ها با در نظر داشت خصوصیات دور اندیشانه خویش هیچگاهی در صدد انتقام جویی از این حکومت های قومی برنیامد زیرا همه بخوبی میدانند که بعد از سقوط شهر کابل بدست طالبان و فرار آقای ربانی و مسعود به شمال کشور مردم هزاره و متحدین ترک تبار آن با وجود میسر بودن شرایط برای انتقام گیری از آنان با صمیمیت و دور اندیشی پذیرایی بعمل آوردند. و مانند دوستان و متحدین طبیعی با آنان پیش آمد کردند. هم چنان بعد از سقوط رژیم طالبان و تسخیر شهر مزار شریف، شهرهای کابل، هرات، بامیان، دایکندی و دیگر مناطق استراتژیک کشور. مردم هزاره و متحدینش از



بقایای حکومت طالبان انتقام گیری نکردند و با دور اندیشی و وسعت نظر با آنها پیش آمد نمودند و برای متحدینش نیز زمینه برخورد انتقام جویانه با بقایای طالبان را نداده است. شاید خواننده گان محترم از فحوای نوشته من فکر نمایند که من متعلق به قوم هزاره کشور هستم و به شما اطمینان میدهم که من از جمله اقوام هزاره نمی باشم ولی به برادران هزاره خود بجز از آن عده کسانی که تعصبات قومی و مذهبی را دامن میزنند سخت احترام و علاقه دارم، زیرا این ها فرزندان مردم زحمتکش و صادق ستمدیده اند که در آبادانی و حفظ افغانستان همراه با سایر اقوام و ملیت های این کشور بی نهایت فداکاری و زحمتکشی فراوان نموده اند. بهمین ترتیب فقر و عقب ماندگی اقوام پشتون نیز روح و روان مرا متأثر میسازد. من فقط از کسانی نفرت دارم که در عقب نام اقوام کشورمان خودها را پنهان مینمایند و از طریق تحریک نمودن احساسات قومی مردم میخواهند خود را بر اریکه قدرت برسانند و وقتی هم که قدرت رسیدند خودشان نیز زشت تر از ستمگران گذشته عمل می نمایند. بگذارید که افغانستان آرام بماند تا مردم آن چند روزی بدون رعب و وحشت بزندگی عادی خود ادامه دهند.

همچنان محترم پامیر پارشهری تحت عنوان عارف ذره بین یا جاهل خیره بین در سایت خاوران مینویسد:-

آقای جاهل خیره بین! برتری جویی قومی از هر طرفی که باشد مردود است و هیچ عقل سلیمی از آن دفاع نمیکند. ضمناً یک سوال از شما دارم و آن اینکه این چه کسانی اند که اول دست به نوشتن مطالب جنجال برانگیز در نشریه اراده زده اند چرا باید با تفکر یا شیوه بی نوشت که نشاید. من با تمام اظهارات تابش تخته چناری موافق نیستم ولی با اظهارات بیمارگونه شما که تراوش های ذهن بیمار و عیلبی را نشان میدهد کاملاً مخالف استم. خواننده عزیز، انگیزه این نوشته من فقط تگرگ های تعصبیست که از ابرهای سیاه فضای یک ذهن بیمار به نام عارف ذره بین یا بقول من جاهل خیره بین بر بام و در عده بی از برهنه پایان این ملک باریده است و نه دفاع از این یا مخالفت با آن. به این اساس در پاسخ شان چنین مینویسم: نویسنده مشارکت ملی در هیچ جایی نامی از قوم خاص نبرده، صرف برتری جویی قومی، و فاشیزم را مورد نکوهش قرار داده است. شما اگر عبدالرحمن خان و ملا محمد عمر را به این معنی گرفته اید اشتباه شمامست. برتری جویی از هر فرد و گروهی که باشد مردود است، چه تاجک باشد، چه ازبک باشد یا هزاره یا هم سایرین. میدانم برای فردی که میپندارد در افغانستان با مردم ظلم صورت نگرفته است چه پاسخی دهم. آقای جاهل خیره بین میگوید که در طول سه صد سال چرا بر دیگر اقوام ظلم صورت نگرفته است که بر هزاره ها صورت گرفته است. من میگویم اگر حاکمی در افغانستان ظلم کرده است نه تنها به هزاره ها که به تمام مردم ظلم کرده است اما بر هزاره ها بخاطر تعصبات مذهبی این ظلم بیشتر بوده است. ما باید بین اعمال یک فرد یا یک

حلقه با یک قوم تفکیک قائل باشیم. در افغانستان هر قومی مساویانه سهمی از فقر و بدبختی را با خود دارد، هر قوم مساویانه رنج میبرد. مشکل ما همین است که قبل از همه رهبران و بزرگان قومی خود را منجی خود تلقی میکنیم و به همین ترتیب انسان هایی چون شما نیز تعیین و تقرر چند فرد را نشانه تأمین حقوق اقوام میدانند. در جایی دیگر آقای جاهل خیره بین گفته اند چرا هزاره ها در جلال آباد، پکتیا یا قندهار جابجا نمیشوند که در هرات میروند. واقعاً چقدر باید بی منطق بود تا چنین گفت. شما فکر کنید که استدلال این آقا چقدر بچگانه است. آقای محترم مردم قندهار و پکتیا خود با هجوم این و آن یک عالم درد دارند، شما عالیجناب در کدام برج عاج نشسته اید؟

آیا از وضعیت در افغانستان خبر دارید یا تا حالا فکر میکنید که اعلی حضرت ظاهر شاه پادشاهی میکند؟ در جایی که تعصب آقای جاهل خیره بین به اوج میرسد نماینده این سرزمین میشود و در انتظار روزی لحظه شماری میکند که بتواند مهاجرین هزاره را از هرات اخراج نماید. وای بر این طرز دید!!! آیا میتوان با چنین تفکری که در شما است بین یک عسکر تفنگ بدست و شما فرق قائل شد؟ آقای خیره بین شاید فکر نکرده باشید که تعصب و تبعیض شما به چه قوامی رسیده است که شاید در وجود نویسندگان نشریه مشارکت فیصدی آن موجود نباشد. گناه شما نیست تعصب کجا مجال تفکر میدهد!!! شما خواسته اید به دفاع از ارزش هایی برخیزید که خود آنرا وحشیانه لگد مال میکنید. خیلی جالب است!!! در بخشی دیگر زیر عنوان علل جابجایی هزاره ها در هرات که شمه دیگر از دید تعصب آمیز و بینش فاشیستی است از اهداف استراتژییک ایران گفته اید. اگر چنین چیزی وجود داشته باشد، نباید ما آنرا به کل مردم هزاره نسبت دهیم. حساب چند قوماندان و رهبر از هر قومی که باشد از حساب مردم جداست ولی شما با بیرحمی هرچه تاملتر کل مردم را توهین کرده اید.

آقای جاهل خیره بین! شما از دست اندازی ها و اهداف پنجابی ها، وهابی ها و پاکستانی هایی که هم اکنون در جنوب کشور بیداد میکند هیچ چیزی نمیگوید یا آنقدر با جهل مرکب در پیوند هستید که اصلاً خبر ندارید و شاید بر همین مبنا گفته اید که چرا هزاره ها به پکتیا و قندهار جابجا نمیشوند!!! در جای دیگر آقای خیره بین، بهسود و هرات را مقایسه کرده اند که خیلی جالب است. این آقای بی خبر نمیداند که بین جابجایی در اراضی دولتی که جدیداً تخصیص داده میشود و تعرض به اراضی که از سالهاست محل بودوباش و منبع معیشت مردم بوده، زمین تا آسمان فرق است. من نمیخواهم از کدام طرفی دفاع نمایم ولی آیا این دو مورد با هم شبیه هستند تا مقایسه شوند؟ اگر پشت جابجایی برادران هزاره در هرات هدف سیاسی است من آنرا نکوهش میکنم و خواستار این هستم که دولت برای جلوگیری از آن داخل اقدام شود ولی هیچگاه فردی از مردم کشور را نباید توهین کرد. در جایی دیگر که باز گراف تعصب و تبعیض خیره بین قوس صعودی خود را میبیماید میگوید که هنوز (جنایات هزاره ها و میخ کوبیدن ها و چه... را در جنگهای داخلی مردم از یاد نبرده

اند). هدف از تبصره و تسریح بر مقاله (آقای ذره بین) و نقل قول از نوشته های آقایون تیمور آفتابی و پامیر پار شهری روشنی انداختن برجسته های تاریخی مقالات مذکور بوده است و هیچگونه علاقمندی سیاسی و یا شخصی با هیچ یک از این سه تن از آقایون نویسندگان مقالات متذکره نه داشته و تبصره من غیر جانبدارانه میباشد و برای شفاف ساختن ذهنیت خوانندگان محترم این کار را نمودم تا دین انسانی و دینی که برعهده ام گذاشته شده بود اداء کرده باشم.

**نتیجه گیری:** - طوری که بشریت در آغاز بوجود آمدن در کره زمین تا امروز در اثر عوامل و تأثیرات جنگ همواره از یک محل به محل دیگر مصروف مهاجرت و جابجایی های اجباری بوده است که در اثر این مهاجرت ها کشور ها اقوام و قبایل و بالاخره ملت واحد را تشکیل داده و میدهند و یا استقلال ملی خودها را حاصل میکنند. افغانستان که دارای قدامت تقریباً پنجهزار سال است نیز در اثر تحمیل جنگهای طولانی از بیرونی و میان قومی خون های زیادی ریخته شده اند. افغانستان در حقیقت سرزمین اقلیت های قومی است و هیچ یک از اقوام کشور نمیتواند نفوس اکثریت بودن خود را ثابت نماید چون تا هنوز احصایه دقیق نفوس وجود ندارد و همچنان هیچ یک از اقوام و بخصوص قبیله حاکم برتری خواه پشتون نمیتواند هویت و قدامت تاریخی خویش را بیشتر از دیگر اقوام اثبات کند. در مورد قدامت تاریخی اقوام پشتون مطالب بالا روشن میسازد که این قوم کمتر از هفت قرن تاریخ و قدامت زیاد تر در این کشور ندارد ولی درباره مردم هزاره مطالب بالا و بخصوص پیکره های بودا و شباهتهای فزیک قیافه آن با جامعه هزاره بروشنی ثابت میکند که این مردم قدامت تقریباً سه هزار سال در این کشور دارند. مردم هزاره را بقایای لشکر چنگیز دانستن درحقیقت تحریف به گمراهی کشانیدن واقعیت تاریخی درباره جامعه هزاره است افسانه ایست که از طرف فاشیستهای قومی تبلیغ گردیده است که هیچگونه سندی تاریخی وجود ندارد در صورتیکه مردم هزاره خود بر علیه لشکر چنگیز جنگیده و تلفات بی شماری بر او و لشکریانش وارد کرده است. بر بنیاد اسناد تاریخی نیاکان مردم هزاره در زمان حضرت عمر(رض) خلیفه دوم جهان اسلام به دین اسلام مشرف شده است که بیش از یکهزار و چند صد سال از آن سپری میشود و در زمان عباسی ها بوسیله یکی از سرداران اسلام در سرزمین خراسان که طرفدار خاندان خلیفه چهارم حضرت علی (کرم الله وجهه) بود به مذهب شیعه گبرویده است.

بازدید زایر چینی در سال ششم بعد از میلاد این موضوع را بروشنی به اثبات میرساند. چنانچه طالبان نیز برای از بین بردن هویت تاریخی جامعه هزاره تندیس های بزرگ بودا در بامیان را تخریب تا هویت و قدامت تاریخی مردم هزاره را در آینده زیر سوال قرار دهد. بر اساس اسناد انکار ناپذیر نیاکان مردم هزاره در این سرزمین بیش از دو ونیم هزار سال قبل بنام کوشانی ها و یفتلی ها حکومت می کردند و مردم هزاره خود ها را از نژاد ترک و مغل دانسته و با تمام اقوام ترک تبار افغانستان خود را

یکی میدانند و با همه ترک تباران کشور اعم از، ازبک، ترکمن، ایماق، قیرغیز، اویغور، بیات، قزلباش، قزاق و غیره از لحاظ اتنیکی و نژادی رابطه گسست ناپذیر دارند. در هنگام تجارب خونین و تلخ نسل کشی بوسیله حکام جابر بالای مردم هزاره این اقوام و اتنی های ترک تبار در آن روز های دشوار همواره در کنار مردم مبارز و دادخواه هزاره قرار گرفتند و مشترکاً در این مبارزات دادخواهانه سهم داشتند. اتهامات وارده از طرف برتری خواهان قومی بر علیه مردم هزاره در حقیقت سرپوش گذاشتن بر جنایات نسل کشی مردم هزاره توسط حکام فاشیستی قومی میباشد.

ماه اپریل سال ۲۰۰۷ نشر شده در سایت کاتب هزاره

نوشته: - کنیشکا قلندری

### اندیشه دادخواهانه در تقابل با تفکر قدرت طلبانه

در کشور ما هنوز هم انسان و حقوق و آزادیهای آن به شکل که در اعلامیه حقوق بشر تعریف گردیده است نه شناخته میشوند و نه مراعات میگردد. نابرابری ها در میان اقشار و بخشهای مختلف مردم افغانستان فراگیر و گسترده است. نا برابری های فرهنگی و تبعیض میان ملیتهای مختلف و اعمال ستم ملی، اجتماعی و فرهنگی بر برخی از گروه های اتنیکی، بر شماری از اقشار و لایه های اجتماعی و بر مناطق معینی در کشور کماکان وجود دارد. تبعیض نژادی، منطقه یی، زبانی و مذهبی گواه بر نا برابری تکان دهنده یی در برخی از مناطق و مردم آنست. بگونه مثال هزاره یا ازبک، ترکمن بودن و داشتن پیوند با شماری دیگری از گروه های اتنیکی در سرزمینهای خویش صرف امکانات بیشتر برای فقیر شدن و محروم شدن دارند و بعنوان شهروندان درجه دوم در نظر گرفته میشوند و به لحاظ داشتن امکانات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، بهداشتی، آموزش و پرورش و معیشت در سطح خیلی پایین قرار دارند. دیدگاه های خصمانه قومی، تعصب و بدبینی قومی آقاییون ذره بین، بامی و معرفی نسبت به جامعه برادر هزاره کشور از این نا برابری ها نشأت کرده و چشم آنان را کور نموده اند که دولت ایران درباره مردم مهاجر هزاره برخورد نژادی دارند تا پیشامد و روا داری های مذهبی، همه بخوبی میدانند که دولت های سابقه و فعلی ایران همواره نسبت به مردم هزاره از لحاظ نژادی تعصب داشته اند که اسناد و شواهد تاریخی نشان میدهد که دولت شاهی ایران در هنگام که جامعه هزاره توسط امیرعبدالرحمن خون آشام قتل عام میشدند نه تنها به این مردم هزاره افغانستان کمک نکردند بلکه برای تشجیع و تسریع آن قتل عام ها یاری میرسانیدند در زمان قتل عام مردم هزاره در مزار شریف، بامیان، یکولنگ و هرات نیز دولت آخوندی ایران به ضرر مردم بی دفاع هزاره عملکردند و بعد از سقوط طالبان دولت ایران به یکتعداد از قوماندانان طالبان و القاعده و بخصوص آقای حکمتیار پناه داده و مساعدت های مخفی مالی و تسلیحاتی میکنند که این کار هنوز هم دوام دارد در زمان جهاد

نیز بزرگترین کمک های مالی و تسلیحاتی را حزب جمعیت و شورای نظار از ایران دریافت می کردند. بناءً این آقایون فاشیست مشرب آدرس را به اشتباه گرفته اند. چرا از خدمت گذاری دوامدار طالبان، حکمتیار و احزاب جمعیت اسلامی، شورای نظار و دیگر گروه های وابسته به آنان برای دولت اسلامی ایران نمیگویند. چون این گروه ها سالهای سال بالای سرنوشت سیاسی افغانستان با کشورهای طماع همسایه معامله نموده اند و این سناریو هنوز هم با جدیت هرچه تمام تر از گذشته با ایران و بخصوص پاکستان زیر نام لر او بر - پشتانه ادامه می یابد دیده خواهد شد که این بار آنان افغانستان را به چند کشور دنیا و خاصاً ممالک همسایه معامله خواهند نمود. چون مردم هزاره نه در گذشته و نه فعلاً در این معادلات بزرگ سیاسی دخیل نبوده و نمی باشد. زیرا کشورهای همسایه و دیگر ممالک جهان مردم هزاره را بحیث مردم وطن دوست و مخالف معامله با دشمنان خارجی و داخلی کشور میدانند که در صداقت و میهن دوستی و عدم انجام معاملات سیاسی آنان با خصم آگاهی کامل دارند که مردم هزاره هیچ گاهی به سرزمین آبابی شان خیانت نکرده و نمیکنند.

**چنانچه رئیس جمهور کرزی در دیدار با نمایندگان هزاره شمال کشور گفته است که:** مردم شیعه و هزاره افغانستان در ادوار مختلف تاریخ به مانند دیوار مستحکمی در برابر دشمنان کشور قرار داشته و همچنان در راه خدمت به اولاد افغانستان تلاشهای زیادی کرده اند که مثال های ماندگار آن در هر گوشه این کشور وجود دارد. همه بخوبی میدانیم که حکمرانان وابسته به اقوام پشتون و تاجک برای تقسیم و تصاحب قدرت چندین دهه افغانستان را به میدان رقابت های نظامی و سیاسی در زمان جنگ سرد و اکنون تبدیل کرده است، این دو گروه قومی تلاش دارند برای گمراه کردن ذهنیت مردم دنیا و مردم افغانستان پای جامعه هزاره را در این بازی های سیاسی کلان برجسته نشان دهند تا باشد این مردم را بدین وسیله سرکوب نمایند که در طی سه قرن اخیر همواره برضد مردم هزاره چنین عمل جنایت کارانه را انجام داده اند که تاریخ مبارزات دادخواهانه مردم هزاره آنرا به تصویر میکشند.

آقای خلیل الله معروفی بخوبی میداند که رهبران هم تبار و همعقیده کمونیستی شان مردم هزاره را زیر شعار سر هزاره از من، مال و ناموس شان از شما باشد. در بامیان، تاله و برفک و دره صوف این مردم مظلوم را قتل عام نمودند. آقای معروفی پرچمی و کمونست دیروز و افغان ملتی امروز چگونه به خود حق میدهد که علیه این مردم عذاب دیده و ستم دیده حرف بزند مردم که طالبان هم تبار شما با نابود کردن بودای بامیان افتخارات باستانی و تاریخی کشور و تخریب قدامت باستانی نیاکان مردم هزاره خصومت و دشمنی دیرینه خود را در برابر این مردم نشان داد. معروفی که در لجن زار خیانت غرق است چطور میتواند درباره این مردم زحمتکش و میهن دوست ابراز نظر کند؟ جامعه هزاره به وطن فروشان و معامله گران بالای سرنوشت وطن و مردم این مرز و بوم نفرین ابدی میگویند و فریب

این دلالتان خاک مقدس این سرزمین را نمی خورند شیطنت های ابلیس مآبانه این افراد برتری خواه قومی را نخواهند خورد و تمام پلان های مخفی و علنی آنان را افشا خواهد نمود.

**طوریکه محترم دکتور همت فاریابی در این باره می نویسند که:** - آنطوریکه آقای ذرره بین ادعا کرده است اگر واقعاً به اسکان هزاره ها در هرات، ایران دخیل باشد و این پروژه بنا بر پلان ستراتیژیکی ایران صورت بگیرد، این عمل از جانب هر کسیکه باشد خائینانه، وطن فروشانه و محکوم است. مقامات افغانستان بخصوص پارلمان کشور و شخص رئیس جمهور که ضمانت تمامیت ارضی مملکت را بدوش دارد، باید به عرصه وقت در موضوع مداخله نموده و جلو توسعه طلبی ایران گرفته شود و این چنین عمل شیطنی برای هیچ یک از افراد جامعه مورد پذیرش نیست. مگر من اصلاً به این باور نیستم که ایرانی ها برای توسعه طلبی خود بالای مردم هزاره سرمایه گذاری کند. قبل از همه بدلیل اینکه هزاره های شیعه و دیگر شیعه های افغانستان برای امروز وابستگی مذهبی از ایران ندارند. به این مفهوم که شهید عبدالعلی مزاری خدمت بزرگی که به جامعه شیعه افغانستان در عموم و هزاره ها در خصوص انجام داد عبارت از کسب استقلال مذهبی از ایران بود. یعنی مرجع تقلید مذهبی شیعه های افغانستان را از ایران به افغانستان انتقال داد.

گفته میشود که شهید عبدالعلی مزاری از مدت ها قبل در صدد آن بود که به وابستگی و تأثیرات مذهبی ایران بالای مردم شیعه افغانستان خاتمه داده شود و فعالیت های او درین راستا پیش از سال ۱۹۹۰ میلادی بدون آنکه جامعه مذهبی ایران در جریان قرار گیرد آغاز گردیده بود و کار های بسیار مهم برای سازماندهی این اقدام تا حدی انجام پذیرفت. وقتیکه روحانیت ایران از موضوع واقف گردید، دیگر این پروژه برگشت ناپذیر شده بود و ایران نمیتوانست جلو این دگرگونی مناسبات مذهبی را بگیرد.

بالاخره در سال ۱۹۹۱ - ۱۹۹۲ میلادی به نتیجه فعالیت های ارزشمند و خستگی ناپذیر شهید مزاری مرجع تقلید مذهبی شیعه های افغانستان در داخل افغانستان ایجاد گردیده و در رأس آن آیت الله العظمی<sup>۱</sup> محقق کابلی قرار گرفت که تا هنوز رهبریت مرجع تقلید شیعه های افغانستان را بر عهده دارد. از این اقدام شهید مزاری ایرانی ها بی نهایت خشمگین بودند. زیرا میدانستند که دیگر هزاره و شیعه افغانستان را نمیتوانند به میل خود سمت و سو دهند. اصولاً این موضوع باعث گردید تا اعتماد همیشگی ایرانی ها نسبت به جامعه هزاره افغانستان کاملاً سلب شده و جامعه هزاره افغانستان را از دست رفته تلقی میکنند. درحالیکه پالیسی سرمایه گذاری ایران نسبت به اتنیک های افغانستان کاملاً تغییر نموده است. ولی با وجود آنهم تلاشهای زیاد وجود دارد تا تأثیرات مذهبی احیا گردد اما این تلاشها به فکر نویسندگان این مقال اثرات محسوس نخواهد داشت. زیراکه هزاره ها دیگر در اصل

وابستگی مذهبی ندارند. قسمیکه گفتیم مرجع تقلید ایشان در داخل افغانستان تحت رهبری آیت الله العظمی محقق کابلی میباشد. موضوع دیگریکه درین ارتباط قابل توجه است، اینست که در جنگ های کابل میان شورای نظار و حزب وحدت پلان صلح ایران به شکست مواجه شد. زیرا که این پلان از طرف شهید مزاری غیر قابل قبول تلقی گردیده و پذیرفته نشد. داکتر ولایتی وزیر خارجه ایران بخاطر مصالحه بین شهید احمد شاه مسعود و شهید مزاری در افغانستان سفر کرده و چندین روز را با تلاشهای بی ثمر در کابل سپری نموده و بدون کدام نتیجه مشخص به تهران برگشت.

**در آنوقت بود که فتوای تحریم هر نوع کمک به حزب وحدت برهبری مزاری از طرف آیت الله خامنه یی رهبر فعلی ایران صادر گردیده و مناسبات حزب وحدت با ایران کاملاً برهم خورد.** مسئله بسیار مهم دیگریکه اعتماد ایران نسبت به هزاره ها را زایل نموده است عبارت از آغاز فعالیت های مردم هزاره در راستای احیای هویت اصلی اتنیکی «ترکی» آنها میباشد.

مردم تحت استبداد هزاره در طول تقریباً سه قرن هیچگاه امکانات و شرایط آنرا نداشتند که گاهی به هویت تاریخی خود که بی رحمانه تحریف شده است، نظری باندازند. مگر امروز هویت شناسی یکی از مسائلی است که اذهان قشر پیشرو جامعه هزاره را مصروف ساخته است و مسلماً این موضوع نیز خلاف پروگرام سیاسی ایران در افغانستان میباشد. با در نظرداشت موارد فوق الذکر ادعای آقای ذره بین و همفکرانش به اینکه ایران، چنین یک پروژه مهم و ستراتیژیک را به کمک هزاره ها به پیش میبرد و دالره های خود را بالای هزاره ها برای خرید ملکیت در هرات باد میکند تا آینده در وجود هزاره ها توسعه طلبی نماید، دور از منطق بوده و یک عقده گشائی بیش نیست. جالب توجه دیگر درین مقاله اینست که نویسنده قساوت نامه اولاً مردم هزاره را بدون رعایت ادب و اخلاق و بدون در نظرداشت عفت کلام و قلم و مقام انسان و انسانیت با هزیان گویی غیر عقلانی توهین و تحقیر نموده و نوشته خود را با دشنام آغاز و با دشنام ختم میکند و بعداً با همه دیده درائی میگوید که هزاره را توهین نکرده است. به همین ترتیب بار- بار تلاش میکند که جنایات امیرعبدالرحمن را توجیه کند و بعداً مینویسد "ما به دفاع از امیر عبدالرحمن خان بر نمی خیزیم" و در جای دیگر با همان دیده درائی مینویسد «...به همین ترتیب فقر، مظلومیت و عقب ماندگی مردم هزاره نیز روح و روان مرا متأثر مینماید !!!» این تناقض گویی نمایانگر آنست که نویسنده اول خود را در لجند تعصب، قساوت و هزاره ستیزی تا گلو فرو میبرد و بعداً تلاش میکند که از این لجند پاک و صفا بیرون آید. نویسنده دشنام نامه به ادامه اظهارات غیر مسئولانه خود بسوی جنگ های کابل در بین شورای نظار با حزب وحدت میروود و با هدف احتمالاً پلان شده و با نوشتن بدترین و ناشایسته ترین کلمات به آدرس مردم هزاره کوشش میکند که نفاق و بدبینی قومی و بستر یک جنگ انترنتی را در بین روشنفکران هزاره و

تاجک هموار سازد. دامن زدن خصومت مذهبی نیز با ذکر نام مبارک حضرت عمر (رض) از برنامه نفاق افکنانه این فرد بی مسئولیت در حاشیه نمی ماند. بعد از آن این خصومت جو، قسم میخورد که او متعلق به ملیت پشتون نیست و از آدرس آنها صحبت نمیکند. در آنوقت بیشتر واضح میگردد که این فرد برای دامن زدن به نفاق قومی و مذهبی در بین اقوام و بخصوص در بین تاجک و هزاره مأموریتی دارد و احتمالاً از اندیشه نفاق افکنانه حلقات مشخص نمایندگی میکند. فراموش نباید کرد کسانی که به خصومت قومی و زبانی دامن میزند، نمیتواند از نام این و یا آن قوم حرف بزند زیرا که چنین افراد تبار خود را دارد که تبار "نفاق افگنی" است.

### محترم انجنیر سخی ارزگانی طی مقاله زیر عنوان کتمان نمودن عصر خونین عبدالرحمن

**خانی با نگرش.... مینویسند که:** - دولتمداران جمهوری اسلامی ایران کدام وجه مشترک نژادی و قومی با هزاره ندارند و ایران بالای کسانی سرمایه گذاری می کنند که با آنها اشتراکات نژادی و فرهنگی تاریخی و منطقی دارند. حکام جمهوری اسلامی ایران همان طوریکه با تورک‌تباران ایرانی و سایر نژادها و پیروان مذاهب دیگر با تبعیض و خشونت نژادی و مذهبی و زبانی عمل نموده؛ هرگز با تورک‌تباران هزاره دوستی نخواهند نمود و به هر شکلی که تا کنون بوده، در جریان این سه دهه بحران با انواع خیلی زیر زمینی علیه هزاره ها در نقاب «شیعه» و «اسلام مرز ندارد» دشمنی نموده اند. بازهم هزاره ها هرگز به دوستی حکام ایرانی نیاز ندارند. زمامداران ایرانی فقط شیعه و مسلمان گفته و در قدم نخست تورک تباران هزارستان را چنان خنجر زده اند که به تاریخ یادگار خواهند ماند. یک پرسش از آقای عارف ذره بین اینست که از اثر اینقدر جنایات خانمانسوز و مصائب فراوانی طالبان، القاعده و سایر همکاران پاکستانی شان که در کشور و به خصوص در مناطق جنوب می گذرند؛ چرا با هویت علنی خویش علیه چنین اعمال ضد انسانی افشاگری نمی کنید؟ چرا آقای ذره بین به اثر بمباردمان های غیر دقیق ناتو و قوای ائتلاف که باعث کشتار اهالی جنوب کشور ما می گردند، موضع قاطعانه نمی گیرید؟ چرا آقای عارف ذره بین در مورد ناقضین حقوق بشر، ارتشا، زرع کوکنار، قاچاق مواد مخدره، دزدان مسلح، فساد اداری، قوم پرستی، تفنگ سالاران، خویش خوری، چپاول دارای عامه مردم، خرید و فروش کرسی های دولتی و نظایر آن بازهم با ماهیت عریان خویش موضوع گیری نکرده و نمی کنید؟ زیرا که، اکثریت آنان را متعلقین ایدولوژیکی، حزبی، سیاسی، قومی، منطقی، مؤتلفین جبهه پی و... آقای عارف ذره بین و همراهان نقابدار و بی نقاب شان می باشند. در این صورت شما حق به جانب می باشید. آیا زمان آن نرسیده که دولت کنونی افغانستان به خاطر تحقق همبستگی ملی و اعاده عدالت در همین رابطه اراضی غصب شده ای، مردمان غلزیایی، شینواری، تاجیک، تورک ازبک، تورک تورکمن، تورک ایماق، تورک قزلباش، بلوچ، تورک بیات، تورک



قزاق، عرب، تورک قرغیز، نورستانی، پشه یی، هندو، سک، موسوی، عیسوی و... سایر اتباع کشور و به خصوص که زمین های زراعتی مردم هزارستان که با اجبار توسط دولت های جابر عبدالرحمن خانی و آل یحیی غصب و تصرفه شدند، دوباره به وارثان آن مسترد گردند و از تمام وارثین قربانیان کل اقوام کشور به ویژه از مردم تورک تبار هزارستان عذر خواهی نمایند؟

**محترم تیمور آفتابی بجواب آقای ذره بین مینویسند که:** - آقای ذره بین، حضور هزاره ها در هرات با هجوم کوچیهای در بهسود به مقایسه مگیرد اما فراموش میکند که هزاره های که در هرات زمین خریده اند اولاً که بدون هیچ جبر و اکراه زمین را از صاحبان اصلی اش خریده اند و فراتر از آن دشت های سوزان و بی آب و علف را خریده اند که به نیروی بازوی شان به شهرک تبدیل کرده اند. بطور نمونه در دشت جبریل که امروز عمدتاً شهرک هزاره نشین است حد اقل پانزده سال قبل در آن جا هیچ جنبه ای نفس نمی کشید. اما همین دشت امروز به نیرو و همت هزاره ها به شهرک تبدیل شده است. هزاره ها با استفاده از راکت و تفنگ به هرات نرفته اند و هیچ شهروند هراتی را مجبور به ترک و فروش جایدادش نکرده است.

آقای انوری والی هرات هم از قوم محترم سادات است ولی اینکه مثل امیر هزاره ستیز هرات از حضور هزاره ها در هرات جلوگیری نمیکند دلیلی بر هزاره بودنش نیست. کوچیها در بهسود با تفنگ و راکت هجوم آوردند و مزارع و مراتع مردم با زور و اجبار تصرف کردند و علیه مردم محلی جنگیدند. اینکه هزاره ها چرا بیشتر متمایل به زندگی در هرات هستند تا قندهار و یا مشرقی، دلایلش بیشتر پیوند و رابطه های فرهنگی و زبانی است. فراتر از همه هراتی ها مردم با دانش و با فرهنگ هستند که کمتر از قندهار و مشرقی از بستر تعصب بر می خیزند. آقای ذره بین از هرات به ایران می پرد و می نویسد که هزاره ها در ایرن صرف به علوم دینی پرداخته و چیزی دگری را نیاموخته اند و کسانی که در پاکستان بوده اند انگار که خیلی چیزهای مهمی را فرا گرفته اند. اما به رغم تمام دشواریهای شرایط مهاجرت در ایران برای افغانها و بخصوص برای هزاره ها، تعدادی زیادی از جوانان هزاره به پشتوانه استعداد و ذکاوت شان جذب موسسات تحصیلی شدند و در رشته های مختلف دانش آموختند. قطع نظر از سایر زمینه ها، اگر شما حضور جوانان هزاره را از بستر ادبیات فارسی تفریق کنید، مطمئناً که نه شما چندان چیزی برای خواندن خواهی داشت و نه هم چندان چیزی برای گفتن. برای اینکه کنش و واکنش فکری در یک تعامل متقابل ایجاد میگردد.

**محترم دکتور نورالحق نسیمی درباره کوچیها مینویسند که:** - کوچی ها تابعیت ندارند، عسکری نمیکند - تذکره ندارند - مانند هر شهروند دیگر خدمت سربازی را سپری نمی نمایند - مالیه نمی پردازند و در سایر امورات ملی سهیم نمی گردند. فصل زمستان را در پاکستان می گذرانند و در

تابستان به کشور عزیز ما افغانستان بر میگردند و در دوران سلطنت ظاهر خان و داود خان، پای شان تا به هزاره جات رسید و اینکه چه بدبختی ها و ماجراهای از حضور آنها در آنجا به وقوع می پیوست. اما نمیدانم که با کدام استناد و منطق کوچی ها را تبعه افغانستان بدانیم. در این سال ها بار دیگر سعی بر این است که کوچی ها را مانند گذشته به هزاره جات بر گردانند تا گذشته تلخ تکرار گردد. و در این رابطه از سوی دولت کمیسیونی موظف گردیده تا به حل مشکلات میان کوچی ها و هزاره ها پردازند گفته میشود که کوچی ها مسئله برگشت و دعوای زمین های که در هزاره جات قبلاً غصب کرده بودند، مطرح نموده اند، به جای اینکه کوچی ها را به هزاره جات برگردانند، مسئله اسکان آنها در آن طرف سرحد باید مطرح شود.

این یک معضله بسیار مهم است که نباید بعد از این کوچی های جنایت کار داخل کشور ما گردند و مردم ما را بطور وحشیانه از بین ببرند و این مسله را باید پارلمان افغانستان جداً ارزیابی نماید. ورنه اگر ایده برگردانیدن کوچی ها به هزاره جات جامه عمل ببوشد، میزان ثبات در مناطق مرکزی بهم خورده و طراحان این ایده به دستان خویش کشور را با تنش جدیدی مواجه خواهند ساخت. زیرا مردمان این مناطق آرزوی برگشت کوچی ها را ندارند و به محض برگشت آنها از سرزمین های شان دفاع می نمایند. ادعای زمینهای به اصطلاح متعلق به کوچی ها به هیچ عنوانی بنیاد حقوقی ندارد، چون این زمین ها با زور و پشتیبانی همه جانبه حکومت های استبداد محلی از سوی کوچی ها غصب گردیده است و بگذارند تا مردم شرافتمند هزاره بدون ترس و حراس از کوچی های اجنبی به زندگی در ملکیت آبابی شان ادامه دهند.

**محترم بومان علی قاسمی مینویسند که:** - آقای زره بین مردم هزاره تابعیت کشور افغانستان را دارند و در حقیقت هزاره ها بعد از ملیت پشتون دومین ملیت بزرگ این سرزمین است. این موضوع دیگری است که قسمتی از هزاره ها بنا به گرایش مذهبی شان تحت تأثیر ملیت های دیگر رفته و در تذکره های شان تاجک وغیره نوشته شده اند اما آنان اصلاً هزاره هستند و از بدخشان تا بادغیس همه میدانند که هزاره هستند. هزاره ها در افغانستان زحمت کشیده و فرزندان هزاره دوشا دوش برادران پشتون، تاجک ازبک و دیگر ملیت های ساکن کشور در بازسازی و نگهداری این سرزمین جان های خود را قربان این سرزمین نموده اند. آیا تو بر این باور هستی که در فرقه هرات هر ساله صد ها عسکر هزاره برای انجام وظیفه مقدس عسکری رفته و خدمت نموده اند. ده ها مامور و صدها کارگر هزاره در این ولایت به بازسازی و نوسازی این شهر مصروف بوده و عرق ریخته اند. سوال من این است که کدام منطق اجازه میدهد که یک فرد حق خدمت در یک سرزمین را داشته باشد اما حق مسکن شدن را نداشته باشد. مگر میشود آن انسان در هوا زندگی کرد. جناب زره بین شما در مورد جنگ های دوران حاکمیت آقای ربانی نوشته اید. من خدمت تان عرض نمایم که جنگ جنگ است. اگر

یک تفنگ بدست فردی مانند خودت سیاه دل و عقده مند باشد و در مقابل یک تفنگ بدست دیگری قرار داشته باشد. انجام چی میشود؟ آیا این دو به هم حلوا میدهند یا در صدد قتل همدیگر می برآیند؟ حتما شما هم میگوئید که همدیگر را میکشند. بنه! صحنه جنگ در هر جا و بین هر کسیکه باشد صحنه جنگ است و انسان ها را به سوی درندگی میبرد. شما خودتان سر خود را به گریبان خود انداخته و دو دقیقه فکر کنید که اگر در همان جنگ ها چند فرد مانند خودت عقده بی و متعصب، قوماندان یک لشکر را بدست داشته باشد نتیجه چی میشود. موضوع دیگر، انسان باید یکطرفه قضاوت نکند. در موضوع جنگ های شهر کابل شما یکبار از آقای ربانی و دستیارانش بپرسید که چرا بر حزب وحدت حمله کرد؟ چرا به حزب وحدت یا هزاره ها حق و حقوقی قایل نشد؟ و چرا معاهده پشاور را نقض کرد؟ در مورد همکاری حزب وحدت با آقای حکمتیار یک موضوع را من برایت یاد آور شوم که در حقیقت حکمتیار از ربانی و مسعود سابقه جهادی کمتر نداشت. شما مردم هزاره را که در هرات بطور امنی زندگی میکنند، تحمل ندارید. در حالیکه یک فرد هراتی را نه آسیبی رسانده و نه حقش را خورده و نه یک مورچه شهر هرات را هزاره بی آزار داده است. اما آقای حکمتیار صدها نیرویش در کابل کشته شد و مجبور شد که دست به انتقام جویی زده و کابل را راکت باران کند. اگر سمت شرق کابل توسط موشک های حکمتیار تخریب شد، کارته چهار، کارته سه، دارالامان، افشار و خوشخال خان را کی با خاک یکسان کرد؟

**جناب ذره بین!** هزاره ها چی در هرات زندگی نمایند یا چی در بلخ و یا هلمند فرقی نمیکند. شما نوشته اید که چرا هزاره ها در قندهار یا پکتیا زندگی نمیکند؟ شما اصلاً از مملکت آگاهی ندارید، امروز هزاره ها در هلمند نیز ساکن هستند و من خودم از هلمندم. شما اگر در هلمند بیائید در شمال شهر لشکرگاه بیش از ده هزار خانوار هزاره بود و باش دارند. در شهر کار و بار و تجارت دارند، ادارات دولتی ماموریت دارند، در مناطق ناد علی، نهر سراج، مارجه، چاه انجیر و غیره زمین دارند. این مردم در پارلمان از ولایت هلمند نماینده دارند، در شورای ولایتی پست معاونیت شورای ولایتی به هزاره ها تعلق دارد. اما مردم نجیب هلمند و یا یک برادر پشتون گاهی چنان لرزه بر اندامش نیفتاده و همچون شما از تاریکی با عینک زره بین فریاد بر نیاورده است. هزاره ها هیچ گاهی در ظلم و تجاوز معاونت کسی را نکرده است. اگر نه باید در ظلم و چپاول حاکمیت بد نام آقای ربانی هم باید هزاره ها معاونت وی را میکرد. هزاره ها همیشه مظلوم بوده و همیشه با مظلومان همونوا بوده اند. هزاره تن به ذلت نداده، چی در مقابل حاکمیت سیاه ربانی بوده و چی در مقابل حاکمیت سیاه طالبان. هزاره در مقابل ظلم حاکمیت ربانی و مسعود درکنار برادران مظلوم پشتون و ازبک ایستاد و اما در مقابل حاکمیت سیاه طالبان درکنار برادران مظلوم تاجک و ازبک ایستاد. اگر هزاره همیشه معاونیت برادران

پشتون را میکرد، باید در کنار حاکمیت طالبان می ایستاد. اگر هزاره کوتاه فکر میبود، از بادشاه وطن خواهی همچون امان الله خان که نواسه امیر عبدالرحمن قاتل هزاره بود، حمایت نمی کردند.

**در افغانستان پس از سقوط طالبان**، شعارها، کوشش ها و فضایی بوجود آمد که از آن به نام "روند دمکراسی پردازی" در این کشور یاد می شود. در ترکیب دولت های موقت، انتقالی و منتخب افغانستان، احزاب عمده و شناخته شده سیاسی، نقش و تأثیر مشارکتی فوق العاده ای داشته اند. احزاب جهادی و حزب افغان ملت، عمدتاً دو گروه اصلی صحنه گردان قدرت سیاسی در این پنج سال گذشته بوده اند که درگیر رویا رویی پنهان و منازعه جدی و پردامنه ای بوده اند. تجربه تشکیل چندین گروه و ائتلاف سیاسی در سالهای اخیر و مشخص تر از همه، ایجاد جبهه ملی متشکل از نیروها و احزاب مختلف و متفاوت در درون پارلمان و نتایج حاصل از تأثیرات و پیامدهای سیاسی، اجتماعی آن، گویای این واقعیت است که پدیده ای بنام رقابت حزبی در افغانستان حداقل به این زودی و تا زمانیکه زمینه ها و آثار ذهنی و عینی ملت سازی بصورت خود خواسته و عقلانی تحقق نیابد، نمی تواند مبنای واقع بینانه و امیدوار کننده ای برای تقویت اداره ملی، رقابت سیاسی و مثالی برای توزیع قدرت تلقی شود. موجودیت ذهنیت منفی برتری خواهانه قبیله‌ای و ترویج آن توسط افراد متعصب مانند معروفی - ذره بین و بامی فضای ایجاد تفاهم میان اقوام و قباایل باهم برادر کشور شرایط ذهنی و عینی ملت سازی را مخدوش و دشوار میسازند. و وحدت ملی صرف در قالب کلمات و افاده های تبلیغاتی و بازی های سیاسی میان احزاب و نهاد های سیاسی افغانستان باقی خواهند ماند. ملت واحد در افغانستان زمانی ایجاد خواهد گردید که اعتماد ملی میان اقوام کشور فراهم شود و هر یک از اقوام این سرزمین اعم از خورد و بزرگ از حقوق سیاسی و اجتماعی برابر و مساوی مطابق شعاع وجودی شان برخوردار گردند. و بدین ترتیب فضای اعتماد و تفاهم ملی میان اقوام کشور فراهم خواهند شد. اقوام ترک تبار افغانستان که شامل اقوام، ازبک، ترکمن، هزاره، ایماق، قزلباش، بیات، اویغور، قرغیز، قزاق وغیره میشوند.

سالها به صفت شهروندان درجه دوم با ایشان از طرف دولت ها بر خورد صورت میگیرد، بر اهمیت و ضرورت ملت سازی در کشور نسبت به دیگران آگاهی بهتر دارند و در این باره قربانی های بی شماری را زیر این نام و شعار ملت واحد داده است که تاریخ خون بار وطن شاهد آن میباشد. منظور از تذکر مطالب بالا برای روشن ساختن مبارزات دادخواهانه مردم ستمدیده و مظلوم هزاره کشور است که در طی مدت بیش از سیصد سال از طرف هیأت حاکمه قوم برتری خواه که دارای تفکر و اندیشه قدرت طلبانه و استبدادی اند و تاهنوز که هنوز است یعنی در قرن بیست و یکم با همان اندیشه و تفکر برتری خواهانه زیست می نمایند. طوریکه خوانندگان محترم سایت های بیرون مرزی کشور اطلاع دارند، در این اواخر افرادی از این قماش بنام عارف ذره بین، جمیل بامی با نام های مستعار و فردی

دیگری بنام خلیل الله معروفی مقالات و نوشته های آگنده از تعصبات و تبعیض قومی را علیه مردم هزاره کشور در سایت افغان جرمن آند لاین پورتال به نشر رسانیده اند و درباره مسکون شدن مردم هزاره مهاجر برگشته از ایران را بهانه سیاسی علیه مردم هزاره قرار داده است که بیرون از حقیقت اند. این آقایون متعصب و تبعیض پسند برف بام خود را بالای این قوم ستمدیده می اندازند و در بیرون افغانستان راحت نشسته پنبه دانه خواب می بینند. گرچه قبلاً جواب این متعصبین برتری جوی قومی توسط مقاله های با استدلال های قانع کننده بوسیله محترم دوکتور همت فاریابی، محترم بومانعلی، قاسمی، محترم تیمور آفتابی، محترم تیمور غوری، محترم پامیر پار شهری، محترم سخی ارزگانی و نویسنده این مقال داده شده است.

**برای راه حل دایمی** و برابر به ذوق و سلیقه این سه تن آقایون برتری خواه قومی و قبیله سالار که برای امنیت مطمئن سرحدات افغانستان و جلوگیری از نفوذ و مداخلات کشورهای همسایه و رفع تشویش اینها پیشنهاد مینمایم اقدامات ذیل از طرف دولت افغانستان بعمل آید.

۱. در مناطق هم سرحد با پاکستان در ولایات قندهار، زابل، هیلمند، فراه، ننگرهار، کنر، نورستان، خوست، پکتیکا و پکتیا، اقوام پشتون این مناطق هم سرحد با پاکستان کوچ داده شده و بجای این مردم از مناطق مرکزی و شمال کشور اقوام غیر پشتون، از قبیل، تاجک، هزاره، ازبک و ترکمن مسکن گزین ساخته شوند تا از نفوذ بیگانگان جلوگیری بعمل آمده بتواند.

۲. در مناطق سرحدی با ایران و ترکمنستان در ولایات هرات، نیمروز، بادغیس و فاریاب اقوام پشتون جایجا کردند که نیم قرن پیش تا حدودی اینکار عملی شده است.

۳. در مناطق سرحدی با ازبکستان و تاجکستان، اقوام هزاره، نورستان، پشه ای و بلوچ جایجا ساخته شوند. با عملی کردن این سه فقره پیشنهاد تشویش این افراد برتری خواه قومی مرفوع خواهند گردید.

و من الله التوفیق

### منابع:

- سایت آریایی زیر عنوان قساوت با چهره پنهان نویسنده دکتور همت فاریابی
- سایت خاوران زیر عنوان فاشیزم آیدیولوژی میشود نویسنده : تیمور آفتابی
- سایت کاتب هزاره تحت عنوان کتمان نمودن عصر خونین عبدالرحمن خانی نویسنده انجنیر سخی ارزگانی
- سایت سرنوشت کوچیها مجهز با سلاح بودند نویسنده، دکتور نورالحق نسیمی
- رادیوی بی بی سی، نویسنده حمزه واعظی
- سایت کاتب هزاره زیر عنوان نابینایی در باطلاق تعصب نویسند بومان علی قاسمی
- سایت آریایی تحت عنوان تبصره و تصریح اجمالی بر مقالهء عارف ذره بین نوشته این قلم ۹-۱۲-۲۰۰۷ نشر شده در سایت کاتب هزاره

## کور خود و بینای دیگران

از مدتها بدین طرف در رسانه های بیرون مرزی و داخلی بحث هایی در مورد مردم هزاره مهاجر برگشته از ایران و مسکن گزین شدن آنان در هرات و دیگر تهمت زنی های سیاسی علیه مردم هزاره مقالاتی را بطور غرض آلود و دشمنانه از نام های مستعار عارف ذره بین، ج. بامی و بنام های اصلی انجینر معروفی و نوراحمد رجا بطور پیوسته به نشر رسانیده و میرسانند. و از طرف دیگر نویسندگان محترم تیمور آفتابی، کنیشکا قلندری، داکتر همت فاریابی، سخی ارزگانی، پامیر پار شهری، رضا ضیایی، بومانعلی قاسمی و میر احمد لومانی جواب های مستدل به آن ها ارایه و نشر شده است. نشخوار این تبلیغات افتراق برانگیز توسط چهره های روشنفکر تاجک که دهل و نقاره، دموکرات بودن شان را اذعان میکنند و سنگ عدالت ملی را بر سینه میکوبند، که آنها در تمام این ادعاهای بلند بالا بدون به قوم خود اصلاً اعتقادی به حل مسئله ملی و قومی در کشور ندارند انجام میدهند. زیر تأثیر این جو سازی های سیاسی و تبلیغاتی، هزاره ستیزی و ترک ستیزی، به مداخله مستقیم نمایندگان های سیاسی تاجکستان، ایران، روسیه، پاکستان در داخل و بیرون تشدید یافته است. همه این روشنفکران تاجک و بخصوص روشنفکران دارای نظریات چپ در کنار قوم خود لمیده تا در تعمیق بحران افتراق و انقطابات خونین ملی و قومی نقش مخرب شان را ایفاکنند. در این روزهای نزدیک مقاله نفاق افگانه و برتری خواهانه قومی از طرف نویسنده بنام عالم به نشر رسیده است که مختصراً به پاسخ آن پرداخته میشود.

افغانستان شوربخت چندین قومی که اقوام گوناگون در آن زیست دارند چون تا هنوز احصائیه دقیق نفوس شماری در این سرزمین انجام نشده است و هیچ قومی نمیتواند ادعای اکثریت نماید. ولی با تاسف برادران پشتون و تاجک برای تصاحب قدرت همواره در مجادله خونین میان همدیگر بوده است و هرکدام کوشیده برای نیرومندی خود و مغلوب نمودن طرف مقابل و برهم زدن توازن و بلانس قدرت در زمان های مختلف از اقوام ترک تبار هزاره و ازبک بهره گیری سیاسی و نظامی نمایند و برای آرایش حاکمیت خود چهره های سیاسی ترک تباران را مورد استعمال و استفاده سیاسی قرار میدهند. رهبران سیاسی اقوام پشتون برای جلب اعتماد این دو قوم ترک تبار بطرف خود با وعده نمودن امتیازات سیاسی و نظامی رهبران این دو قوم را فریب داده که تاریخ استبدادی کشور آنرا خوب بیاد دارد. اما مایه تأثر و تأسف اینجاست که رهبران سیاسی و نظامی اقوام تاجک در لباس دوستی و خودمانی که از اشتراک زبانی و فرهنگی با مردم هزاره و از شریک بودن مذهب با مردم

از یک داد سخن میزنند ولی بعد از اشغال و رسیدن به قدرت و حاکمیت عهد شکنی بی وفاییها کم لطفی های فراوان در مقابل این دو قوم ترک تبار در چندین مرحله تاریخ از خود نشان داده و میدهد که ذیلاً تذکار می رود.

**مرحوم فتح محمد خان فرقه مشر یکی از مبارزین ملی برجسته کشور** در صحبت های شان با دوستان همیشه درباره عهد شکنی رهبران سیاسی و نظامی برادران تاجک بطور گلايه میگفت و درباره پیمان شکنی و بی اعتنائی حبیب الله کلکانی در مقابل مردم هزاره تأکید میکرد و ایشان تذکر میدادند که حبیب الله کلکانی قبل از شورش برضد شاه امان الله با میرغلام حسن خان پدر مرحوم فرقه مشر فتح محمد خان و سید احمد شاه نور تعهد و پیمان بسته بودند ولی متأسفانه بعد از سراسری شدن شورش، حبیب الله کلکانی به پیمان و قول خویش وفا نکرد و همه تعهداتش را درباره مردم هزاره که با میر غلام حسن خان و سید احمد شاه نور بسته بود از آن ها تجاوز و تخطی نمود. با در نظر داشت پیمان شکنی کلکانی مردم هزاره مجبور شدند که در موقف گیری نظامی و سیاسی خود تجدید نظر کرده و بر مبارزات دادخواهانه خود ایستاده گی و پافشاری نمایند و جنگ دفاع از سرزمین خود را برضد حبیب الله کلکانی به پیش برده و تا کوتل اونی نیروهای متجاوز را به عقب نشینی وادار نمودند. رهبران سیاسی هزاره در آن زمان با اینکار عاقلانه خویش تو انستند از زادگاه و مردم خویش در برابر متجاوز دفاع نمایند و همچنان شاه امان الله که طی فرمانی لغو غلامی مردم هزاره را اعلان کرده بود و بدین ترتیب مردم هزاره توانستند دین و قرض شاه امان الله را نیز ادا کردند. سیاستدانان تاجک همواره در موقع ضرورت و اجبار سیاسی و نظامی ویا در هنگام که زیر فشار رهبران حاکم پشتون قرار میگیرند با رهبران سیاسی و نظامی ترکتبار اقوام هزاره و ازبک از راه آشتی و معامله پیش میآیند ولی زمانیکه ضرورت و نیاز سیاسی و نظامی شان رفع گردید این دو قوم را فراموش کرده و سرکوب میکنند. رهبران قوم تاجک پیش از عقد پیمان با مردم هزاره و ازبک مردم هزاره را باشعار زبان و فرهنگ مشترک و مردم ازبک را بنام مذهب و محل مشترک با این دو مردم ترکتبار خود را نزدیک و صمیمی نشان میدهد مگر هنگامی که به حاکمیت رسید با لگد میزند و مانند نوکران با آنها برخورد مینماید. که بطور نمونه میتوان از پیمان شکنی مسعود بعد از عقد معاهده جبل سراج در دهه نود میلادی با حزب وحدت و جنبش شمال قبل از سقوط رژیم وقت کابل یاد آوری کرد. جنگهای خونین و خانمانبر انداز مسعود برضد مردم هزاره غرب کابل در طی مدت سه سال دهه نود میلادی و قتل عام افشار و چنداول شهر کابل توسط مسعود. عدم صداقت یونس قانونی بخاطر ایجاد جبهه مشترک سیاسی با حاجی محمد محقق در سال ۲۰۰۳ میلادی. هزاره ستیزی و ازبک ستیزی عطا محمد والی بلخ در سمت شمال و بخصوص در ولایت بلخ. همه نمایندگی از بد عهدی و برتری

خواهی رهبران سیاسی قوم تاجک میکند که تاریخ هفت دهه اخیر عهد شکنی آنان را در برابر اقوام ترک‌تبار چندین بار به نمایش گذاشته است.

**شباهت های زیادی بین حبیب الله کلکانی و احمد شاه مسعود پنجشیری** که باعث از دست دادن فرصتهای مساعد حکومت کردن و خوش نامی برای تاجک ها شدند موجود است و هردوی این قوماندانان جنگی از همان آغاز با سایر اقوام از در دشمنی برخورد کردند. همین علت باعث مقاومت سایر اقوام با آنها شده و در نتیجه باعث شکست تاجک ها و از دست دادن فرصت استقرار حکومت تاجک ها گردیدند. تجربه استبداد خونین هفت دهه اخیر در کشور نشان داده است که افغانستان از لحاظ موقعیت جیوپولتیک خود همواره مورد توجه و علاقه فراوان ممالک همسایه و کشورهای ابرقدرت جهان بوده است و در این گیر و دار سیاسی و نظامی هیأت حاکمه کشور همیشه سرنوشت این سرزمین را با کشورهای طماع جهان و منطقه معامله کرده است که اکثراً در این معامله نقش عمده را طی این هفت دهه اخیر بعد از رهبران تبار پشتون، رهبران سیاسی قوم تاجک در معامله خرید و فروش سرنوشت وطن ما با تر دستی گوی سبقت را از برادران پشتون برده اند.

دور نمی رویم در سه دهه اخیر درباره برتری یافتن مسعود از لحاظ نظامی تبلیغات فراوان از طرف حواریون شورای نظار صورت گرفته است ولی بهتر خواهد بود که بطور عینی و حقیقی دلایل و عوامل آن کاویده شود. برای همگان معلوم است که بعد از سقوط حاکمیت آل یحیی در زمان حکومت ببرک کارمل روشنفکران تاجک در جناح پرچمی ها در آن دوره نقش و نفوذ خودها را در حاکمیت وقت شدیداً تقویت نمودند و رابطه و تماس مسعود بوسیله این عناصر عالی رتبه حزبی و دولتی با استخبارات و نظامیان شوروی مقیم افغانستان برقرار ساخته شد. این تماس و ارتباط مسعود در زمان حکومت نجیب الله بیشتر از گذشته با منابع استخبارات شوروی با امضای معاهدات مخفی میان جانبین تحکیم گردید. که یکی از عوامل اساسی تقویت نظامی وی بحساب میآید.

قبل از سقوط رژیم نجیب الله در کابل نیز افراد برجسته تاجک تبار که در مقام های عالی حزبی، دولتی و نظامی قرار داشتند پیش از پیش با مسعود درباره همه مسایل و شرایط سقوط حکومت کابل به موافقه رسیده بودند. که در شعله ور نمودن و تشدید جنگ ها بر علیه مردم هزاره و ازبک در شهر کابل از طرف مسعود نیز توسط این عناصر دولتی سابق و استشاره حکومت روسیه سازماندهی میشد و نقش عمده را در تشدید جنگ های شهر کابل روس ها و افراد وابسته به آنان در داخل حکومت سابق بعهده داشتند. تنظیم رابطه مخفی مسعود با روسها و آماده سازی مسافرت ربانی در رأس یک هیأت شامل نمایندگان تنظیم های مختلف به مسکو پیش از سقوط رژیم کابل در حقیقت همه زمینه چینی این کار ها برای نزدیک نمودن بیشتر مسعود با مسکو بوده است که توسط این عناصر دولتی سابق سازماندهی میگردید. مسعود همیشه از کمک های بی دریغ و فراوان شوروی ها بر خوردار بوده



است که بجای حزب دموکراتیک خلق بالای مسعود سرمایه گذاری وسیع از طرف روسیه صورت می‌گرفت. همچنان آقای ربانی با نشان دادن خود به صفت چهره بنیادگرای اسلامی در دوران جهاد و بعد از آن کمک‌های عربستان سعودی و دیگر ممالک عربی خلیج را جلب می‌کرد.

**مسعود از نگاه نژادی و زبانی خود را با ایرانی‌ها نزدیک کرده و کمک‌های زیادی را در زمان جهاد و زمان جنگ‌های میان تنظیمی از ایران بدست می‌آورد.** اما ایرانی‌ها همزمان با جنگ شورای نظار علیه حزب وحدت در شهر کابل از هم نژاد و هم زبان خود یعنی از مسعود در برابر مردم هزاره بیگانه دفاع می‌کرد و تمامی فعالیت نمایندگی‌های حزب وحدت را در آن دوره بداخل ایران غیر رسمی و قدغن نموده بود. مسعود عامل تمامی بد بختیها و نفاق ملی و جنگ‌های خونین قومی، قتل عام‌ها، و کوچ اجباری و زمین سوخته در افغانستان است مسعود عامل اصلی و تقویت کننده گروه طالبان بوده است زیرا مسعود بوسیله قوماندانانش در چمن قندهار طالبان را خیر مقدم گفت و شهر قندهار بر اساس هدایت مسعود به طالبان تسلیم داده شد الی رسیدن طالبان به دروازه‌های کابل مسعود شخصاً به پیشواز شان در میدان شهر جهت مذاکره با آنان رفت، ربانی طالبان را فرشته نجات نام داده بود. مسعود میخواست از نیروی طالبان برای سرکوب مردم هزاره کابل و نیروهای جنبش شمال در کابل استفاده کند. که چنین هم کرد. چون نیروهای مسعود توانایی نظامی خود را در جنگ دادخواهانه مردم هزاره و ازبک از دست داده بود و خواست که از طالبان برای تار و مار نمودن این نیروهای جنگ کشته و دلیر بهره بگیرد. بناءً مسعود را میتوان عامل تمام بد بختی‌های کشورهای دانست.

یکی از بیرحمیهای افراد نظامی مسعود را میتوان در جنگ کابل تذکر داد که بعد از اسیر نمودن یکتعداد از افراد ملکی مردمان هزاره و ازبک شهر کابل را به جرم هزاره و ازبک بودن شان بوسیله نظامیان شورای نظار به اسارت گرفته شدند و این اسیران را که شامل ده‌ها تن از جوانان و مردان کهن سال هزاره و ازبک میشدند در بین دو کانتینر جابجا کرده و بطرف پنجشیر انتقال میداد که در مسیر راه قبل از رسیدن به پنجشیر یکی از قوماندانان مسعود هدایت داد تا هر دو کانتینر را آتش بزنند و میگفت که در پنجشیر برای هزاره‌ها و ازبک‌های اسیر نان نداریم تا به آنها بدهیم این اسیران ترکتبار هزاره و ازبک همراه با کانتینر‌ها یکجا بطور وحشیانه با آتش سوختانده شدند. مسئولیت فاجعه تسلط طالبان، نسل کشی‌ها، قتل عام و تصفیه‌های هولناک قومی و نژادی توسط گروه طالبان، و بخصوص شورای نظار بیشتر متوجه روشنفکران و نخبه‌گان سیاسی قوم تاجک است، که با بی مسئولیتی تمام در قبال این حوادث موضع خصمانه گرفته است.

**درباره جبهه ملی** پیش از تشکیل آن آقایان بشیر بغلانی و فضل احمد طغیان مسافرتی چندین ماهه به تاجکستان انجام دادند و به اشتراک مقامات روسی، تاجکی و ایرانی شورای متحد ملی را بوجود آوردند و قبل از ایجاد جبهه ملی و بعد از تشکیل شورای متحد ملی که با هدایت مقامات روسیه، ایران و تاجکستان بعد از رفت آمد مکرر آقایان بغلانی و طغیان در شهرهای کابل، مزار شریف و بازگشت به شهر دوشنبه با مشوره دوام دار با عناصر برجسته رهبران احزاب اسلامی و احزاب غیر دینی قوم تاجک شورای متحد ملی و جبهه ملی را تشکیل و برنامه کاری این دو نهاد سیاسی بوجود آورده شدند. مارشال فهیم که در زمان ببرک کارمل در خاد کار میکرد، در مشوره با عناصر تاجک تبار داخل دولت و استخبارات شوروی بحیث مهره دومی بعد از مسعود درمیان شورای نظار جابجا گردید و تا هنوز هم وی یکی از مهره های عمده روس ها و یکی از عناصر قابل اعتماد روسیه در افغانستان بحساب میآید. فهیم نسبت به سایرین نقش تعیین کننده در ایجاد جبهه متحد ملی مطابق هدایت مقامات روسیه داشته است. طوریکه او درجنگهای دهه نود میلادی در شهر کابل عنصر اساسی و تصمیم گیرنده بعد از مسعود بود و فعلاً نیز در تشکیلات شورای نظار فرد مهم و کلیدی شمرده میشود. و در هماهنگی فکری و سیاسی میان افراد سیاسی تاجک تبار عنصریست که حرف اخیر و نهایی را میگوید.

### **تذکر گذرا بالای کار کرد های ضد ملی قوماندان عطا محمد:-**

در ولایت بلخ شرایط سیاسی که از طرف قوماندان عطا محمد ایجاد گردیده شباهت زیاد با دهه نود شهر کابل دارد که از طرف وی برضد مردم ترک تبار هزاره و ازبک در ولایت بلخ بوجود آورده شده است. شرایط زندگی را بر مردم هزاره و ازبک هر روز تضیق کرده تا این دو قوم مجبور به ترک ولایت بلخ گردند و خانه و زمین آنان را با بهانه های گوناگون ضبط کرده و به اقوام تاجک تسلیم میدهد. اقوام تاجک را از دیگر مناطق کشور و مهاجرین تاجک تبار مقیم ایران و پاکستان دعوت و تشویق میکند تا در ولایت بلخ زمین بگیرند و در شهر مزار شریف سکونت اختیار نمایند و بدین ترتیب ولایت بلخ را بیک ولایت کاملاً تاجک تبار تبدیل کرده است. از آقای عارف ذره بین و نور احمد رجا سوال میشود اگر مردم هزاره در هرات مسکن گزین نشوند پس در کجا بروند چون ولایت بلخ به تاجکستان دومی مبدل شده است.

### **درباره قوماندان اسمعیل خان به اصطلاح امیر شمالغرب :-**

تورن اسمعیل خان یکی از اعضای رهبری جمعیت اسلامی و از مهره های قابل اعتماد سپاه پاسداران ایران بوده و در حقیقت امیر مشترک هرات از طرف جمعیت اسلامی و سپاه پاسداران ایران درهرات

تعیین و جابجا گردیده بود. قوماندان اسمعیل خان همیشه از کمکهای وسیع نظامی و اقتصادی ایران برخوردار بوده که با عنایت و کمک ایران امارت وی در شمالغرب کشور استقرار یافته بود. وی در سال های آغاز این امارت خود در هرات به تعداد سه هزار و پنجاه تن هزاره های مهاجر برگشته از ایران را در بین راه، هرات و قندهار بوسیله دژخیمان سفاک خود قتل عام نمود و در همان سال ها تمامی ملکیت های غیر منقول مردم هزاره ساکن در هرات را ضبط کرده است. سال ۱۹۹۳ میلادی در قریه پشمکه ولایت نیمروز در شهر زرنج به تعداد یکصد و پنجاه فامیل مردم هزاره که در آن شهر زیست داشتند توسط نظامیان اسمعیل خان به جرم هزاره بودن قتل عام شدند. همچنان در این سال اسمعیل خان به تعداد بیش از یکهزار و هشتصد تن از مردم ازبک را در بین راه هرات و بالامرغاب بجرم ازبک بودن قتل عام کرده است.

**آقای عالم می نویسد که:** - در زمان اقتدار استاد ربانی، افغانستان به شاخه ها و جزایر متعدد قدرت تقسیم شده بود، که بیشتر ولایات شمال در حیطه تسلط جنبش ملی اسلامی افغانستان به رهبری جنرال عبدالرشید دوستم، ولایات شرقی افغانستان، توسط شورای جهادی مشرقی به رهبری حاجی عبدالقدیر، برخی از ولایات در جنوب افغانستان توسط مولوی حقانی، ولایات دیگر توسط برخی قومندانان جهادی و تنظیم های دیگر و مناطق هزاره نشین توسط حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی اداره و رهبری میگردیدند.

به جواب نویسنده محترم باید گفت که ایشان خود یکی از روشنفکران تاجک تبار است و دهها تن دیگر از روشنفکران تاجک در کنار جنبش شمال جنرال دوستم امتیازات سیاسی و اقتصادی را تصاحب کرده بودند و جناب شان از طرف جنبش شمال بحیث معاون کمیسیون اقتصادی جنبش و بعداً بصف ریس بارچالانی حیرتان و بالاخره ریس گمرک مزار شریف مقرر بودند و آقایان فضل احمد طغیان و نجیب الله مسیر همه کاره جنبش بعد از دوستم بودند و تمامی امتیازات پولی و سیاسی جنبش را خود و دیگر روشنفکران تاجک تبار از آن خود کرده بودند و رهبری جنبش را در محاصره سیاسی خود ها داشتند یعنی سیاست حکومت ربانی از طریق شما و رفقای تان در شمال تطبیق میگردید. سرنوشت شهر کابل منحصیث مرکز اداری و سیاسی کشور بدتر از این بود.

نویسنده محترم در این مقاله خود بیشتر به دفاع از حکومت آقای ربانی می پردازد و مسئولیت آنرا هم به گردن اتنی های ترک تبار هزاره و ازبک تعبیر و تفسیر میکند. در تمام مناطق و توسط همه گروه های مسلح مربوط به احزاب و تنظیم ها، این جنایات تکان دهنده و هولناک صورت گرفته است اما در درون شهر کابل چنان جنایات تکان دهنده و هولناک صورت گرفته است که به قلم آوردن آن کاری است مشکل.

آیا نویسنده محترم از قتل عام افشار و چنداول و سوزاندن دسته جمعی در کانتینرهای فلزی توسط گروه‌های مسلح شورای نظار و اتحاد اسلامی سیاف متحد مسعود و ربانی اطلاع ندارند؟ که درباره سوختاندن دو کانتینر اسیران بالا تذکر رفت. چون شورای نظار و متحدانش عامل اصلی تداوم جنگ در تمامی مناطق کشور از جمله در شهر کابل بوده است زیرا برتری خواهی قومی رهبران تاجک به غلیان آمده بود. روشنفکران تاجک خود با بغض و کین مصروف پاشیدن تخم نفاق و تعمیق زخم های ناسوری هستند که مشتعل شدن دوباره آن به نفع هیچ یک از اقوام کشور نیست.

عمل جنایتکارانه جمعه خان همدرد والی سابق شبرغان در قتل عام مردم بی گناه شبرغان که بطور مستقیم توسط وی انجام شده است گناه نا بخشیدنی است، ولی کارنامه های جنایت کارانه مسولین دولتی تاجک تبارهم در این زمینه از آفتاب کرده روشنتر است که برای سرکوب و تضعیف اقوام ترک تبار هزاره و ازبک بارها تکرار گردیده اند نقش خصمانه و دشمنانه ضرار احمد مقبل وزیر داخله کنونی درباره قتل عام مردم شبرغان و صحبت های او از طریق رسانه های جمعی در این باره و هم چنان نقش مخفیانه و غیر مستقیم عطا محمد والی بلخ از طریق سربازان و افسران وابسته به خودش که در قطعات قول اردوی شمال جا بجا میباشند در حادثه خونین شبرغان با شفافیت کامل به نظر میرسد و واضح است که این هر دو تن اعضای شورای نظار و جمعیت اسلامی هستند و هر دوی شان نقش هدایت کننده را در قتل عام مردم بی گناه شبرغان بدوش داشتند.

**نویسنده مقاله مینویسد که:-** یک مورد دیگر هم ارائه مقالات عریض و طویل بر علیه جبهه ملی است. آنهم به این دلیل که، چرا یک تاجک به طور موقت رهبری آن را بدوش دارد. در حالیکه یک دید گذرا به تشکیلات این جبهه می‌رساند، که جبهه ملی، تمام اتنی ها و قومیت های افغانستان را در بر میگیرد. این تبلیغات در حالی صورت میگیرد، که این روشنفکران برای یک بار هم اتحاد سیاسی رهبران اتنی خود را با حکمتیار، سیاف، طالبان و کرزئی و در دنباله روی کامل از سیاست ها و عملکردهای امریکا، انگلیس و پاکستان محکوم نکرده اند. ما عادت کرده ایم در هر تشکیلات، که رهبران اتنی و قومیت خود ما شرکت نکرد باید به آن نفرین بفرستیم.

**در این باره باید گفت که ایجاد جبهه ملی** نیز بر اساس اندیشه های تک قومی تاجکی بر بنیاد نظریات دهه نود میلادی صورت گرفته است که از میان جامعه هزاره همان دشمنان دیرینه این مردم که در دهه نود مورد استفاده قرار گرفت دوباره از این افراد برادران تاجک زیر نام نمایندگی از قوم هزاره بهره برداری کرده است که این افراد بطور قطع نه دیروز و نه هم حالا از مردم هزاره نمایندگی کرده می توانند. روشنفکران تاجک تبار که برای خود حق میدهند زیر نام ها و اصطلاح دموکرات و ملی با علاوه کردن یک متر پیشوند دموکراتیک در نام سازمانهای به اصطلاح چپی و با عنوان کردن

مفاهیم ملی، میهنی و اسلامی و پیشوندهای عریض و طویل در کنار نام احزاب، اقدام و به نفع قوم و تبار خود در این سازمان‌ها مصروف فعالیت شوند ولی برای دیگران آن را لازم نمی‌دانند و باید دیگران زیر رایت ایشان قرار گیرند در غیر آن حکم ارتداد شان را صادر میکنند.

چرا نویسنده با بغض و تعصب دیگران را میبیند و از کنار خودیها با چشم بسته میگذرد. تا هنوز چیزی از انحصار قدرت سیاسی توسط این گروه قومی تاجک تبار در حاکمیت کنونی کاسته نشده نمی‌دانیم که این روشنفکر تاجک تبار چرا گریبان پاره میکنند.

آقای عالم خود نیز از جمله اعضای نیکتایی دار شورای نظار و جمعیت اسلامی میباشد گرچه ظاهراً بعضی اوقات تمثیل و اکت روشنفکر مستقل سیاسی را نیز مینماید که نمی‌توان بدان اعتماد کرد زیرا برادران تاجک افراد چپ و راست آن همه در یک صف واحد سیاسی قرار دارند. ولی برای فریب دیگران جنگ‌های زرگری میان همدیگر میکنند نباید اشتباه نمود. گرچه از این قماش عالم‌ها بنام‌های مستعار عارف ذره بین‌ها و بامی‌ها و غیره تبلیغات دشمنانه را در سایت‌های خبری بیرون مرزی و داخلی بارها انجام داده‌اند که همه‌شان همان شورای نظاری‌های نیکتایی دار هستند، که بعضاً خود‌ها را در عقب نام‌های مستعار پنهان می‌نمایند.

**اقوام ترک تبار به این باورند** که مستبدین و جانین قتل‌عام‌ها اگر از میان برادران پشتون و یا تاجک باشند برای مردم بیگناه ترک تبار هزاره و ازبک کدام فرق ندارند چون هر دو علیه مردم بیگناه جنایت میکنند اما مردم ترک تبار از برادران تاجک به خاطر آن گلایه دارند که چرا زیر شعار زبان، فرهنگ و مذهب مشترک با هزاره و ازبک بنام دوستی و در لباس خودی قتل‌عام افشار، چنداول، و شبرغان را انجام دادند، چون برادران پشتون ما بنام طالب و افغان ملت و حکومت‌خاندانی به صفت دشمنان تاریخی مردم ترک تبار معلومدار و آشکار است که آنها نیز خصومت و دشمنی علنی خود‌ها را پنهان نمیکنند و مردم ترک تبار هم آنان را به حیث دشمنان تاریخی خود‌ها میدانند.

**چنانچه در سایت وزین کابل پرس میخوانیم که:** - همکاری نکردن‌ها و کارشکنی‌های احمدشاه مسعود با جناب مجددی به عنوان اولین رئیس جمهور مجاهدین باعث دل‌آزردگی‌های آشکار وی از جریان جمعیت اسلامی و شورای نظار احمدشاه مسعود شد. این مسایل تا حدی از طرف مسعود پیش رفت که انحصارگرایی قومی و سیاسی وی را بر همه بر ملا ساخت. بگونه‌ای که جناب مجددی در بیانیه پایانی دوره ریاست جمهوری خود با صراحت تمام شخص احمد شاه مسعود را متهم به انحصارگرایی قومی و نفاق افگنی سیاسی و ملی در افغانستان کرد و از وی گلایه‌های کلانی را در برابر خبرنگاران دنیا برشمرد. (کتاب اردو و سیاست، نبی عظیمی صفحه ۴۳۴) انحصارگرایی‌های قومی و سیاسی احمدشاه مسعود باعث درگیری‌های شدید قومی و زبانی در کابل شد. این مسئله نه تنها به

جنگ مسعود با حکمتیار محدود نماند که پای هزاره ها و ازبک ها را نیز به میان کشاند. مسعود در پی انحصار گرایی های خود حتی بر علیه نیروهای ازبک تبار دوستم که روزی همکار وی بود هم اقدام نظامی کرده و نیروهای جنبش شمال را از کابل بیرون کرد. اما در جنگ های خونین و حساب شده ای خود بر علیه مردم هزاره در غرب کابل هیچ توفیقی نیافت. تا این که با همکاری نیروهای طالبان و عهد شکنی آنان با عبدالعلی مزاری موقعیت نظامی هزاره ها را از کابل به شکست کشاند. همکاری و دریافت کمک های نظامی و سیاسی جمعیت اسلامی از کشورهای ایران، هند و برخی از کشورهای اروپایی نیز در همین راستا قرار می گرفت. با وجود آن که نسبت به دولت ایران از اشتراکات زبانی و رقابت های سیاسی با پاکستان نیز به خوبی بهره برداری میکرد. البته سرمایه گذاری های پاکستان نسبت به حزب اسلامی و شخص حکمتیار در نهایت بی نتیجه ماند در حالی که سرمایه گذاری ها و عاقبت اندیشی های کشورهای شوروی (روسیه)، هند و ایران نسبت به جمعیت اسلامی و شخص مسعود به خوبی پاسخ داد. با این تاسف که تغییر سیاست مسعود از همکاری با روس ها و روی آوردن به کشورهای اروپایی و آمریکایی در نهایت امر باعث از دست دادن جان وی شد. امری که تا هنوز هم در مورد حکمتیار عملی نشده است. پیروزی مجاهدین در کابل با حاکمیت بالا دست احمد شاه مسعود همراه بود. چیزی که هرگز مورد تحمل حکمتیار قرار نگرفته بود. البته مشکل دیگر حکمتیار این بود که همکاری و توانایی های جریان های غیر پشتون را بکلی نادیده می انگاشت. امری که به خوبی توسط مسعود درک شده و با رندی خاصی مورد بهره برداری وی قرار گرفت.

پیروزی بالا دست نظامی مسعود در کابل معلول دو امر مهم بود:

اول همکاری نیروهای نظامی هزاره و ازبک در تصرف کابل که البته بعدها توسط مسعود بکلی فراموش گرفته شد.

دوم وجود نیروهای تاجیک تبار در دولت نجیب و شخص نبی عظیمی. ایندو عامل اصلی در تسلط نظامی مسعود بر کابل بود.

در عین آن که ذهنیت منفی مردم کابل و نیروهای نظامی دولت نجیب نسبت به حکمتیار و تبلیغات اغوا گرایانه جمعیتی ها و دست اندرکاران رسانه های تاجیک تبار کابل برای مثبت جلوه دادن جریان شورای نظار نیز بسیار تأثیر گذار بود. اما در این میان مهمترین عامل همان همکاری نیروهای نظامی ازبک و هزاره با مسعود بود. این همکاری نتیجه عهدها و توافقات مسعود، مزاری و دوستم در جبل السراج بود که بعد ها توسط مسعود بکلی نقض شده و حتی بر علیه هزاره ها و ازبک ها مورد استفاده قرار گرفت.

سیطره نظامی مسعود بر مناطق حساس شهرها و حتی اشغال موقعیت های نظامی کوه های مشرف بر کابل توسط نیروهای مسعود عامل اصلی موفقیت وی در کابل به حساب می آید. روشن است که این امر هم در نتیجه طرح ریزی های حساب شده و همکاری بی دریغ نیروهای کمونیستی و شخص نبی عظیمی صورت گرفته بود و اقدام مسعود نسبت به محاصره کابل هم نشانه‌دهنده این امر بود که وی در صدد جنگ های منظم و تصفیه حساب های جدی با سایر احزاب جهادی است. در حالی که سایر رهبران احزاب و جریان های جهادی فکر چنین مسئله ای را نکرده که از این نظر شاید یک اشتباه تاریخی و نظامی را مرتکب شده بودند. نگارش مقاله حاضر بجاوب نوشته آقای عالم و سایر نویسندگان تاجک تبار است که بر نظریات قوم پرستانه و نژاد گرایانه خود ها طی نوشته های خصمانه به ناسزا گویی بر علیه مردم هزاره پرداخته اند تا این مقال جواب قانع کننده باشد به نوشته های دشمنانه آنان در این زمینه تا اداء دینی باشد از جانب من به پیشگاه مردم عذاب دیده ترک تبار هزاره و از یک کشور و از خداوند لایزال استدعا دارم که عدالت و انصاف ملی را در افغانستان پیروز سازد. و من الله التوفیق

### روی کردها:

- سایت آرایی تحت عنوان شایعه پردازیهای بی پایه در مورد انحصار قدرت سیاسی توسط تاجک نویسنده :- عالم
- سایت کابل پرس زیر عنوان تحلیلی از سرگردانی های سیاسی گلبدین حکمتیار نویسنده: نور احمد شادمان ماه نوامبر سال ۲۰۰۷ نشر شده در سایت کاتب هزاره

### ختم برخی مقاله ها و ابراز نظر های دیگران

#### بزرگترین ها در جهان

- بزرگترین رود : نیل از نظر طول، آمازون از نظر پهنا
- بزرگترین موزیم جهان : موزیم بریتانیا
- بزرگترین حیوان زمینی : فیل
- بزرگترین بنای جهان : اهرام مصر
- بزرگترین معدن : معدن الماس کمیولی در افریقای جنوبی
- بزرگترین پارک ملی یلواستون در امریکا
- بزرگترین گنبد : گل گنبد در بیجاچپور در هند

بزرگترین پل : بین سویدن و دنمارک  
 بزرگترین خلیج : در دریای کاراشیب در مکزیکو  
 بزرگترین کانال : سن لورنس در کانادا  
 بزرگترین شبه جزیره : شبه جزیره عربستان  
 بزرگترین بیابان: صحرای افریقا  
 بزرگترین مجموعه آتش فشان های زمین در اندونیزی  
 بزرگترین مسجد : مسجد دهلی  
 بزرگترین کلیسا : سن پیترز در روم  
 بزرگترین ناقوس : کیوتو در معبد چیون در ژاپن  
 بزرگترین گورستان : گورستان زیرزمینی روم  
 بزرگترین ساختمان : امپایراشیست بیلدنگ ۱۰۲ طبقه در نیویورک  
 درازترین خیابان : برادوی در نیویورک  
 بلند ترین مجسمه : مجسمه آزادی در نیویورک  
 بلند ترین آبشار: آنجل در ونزوئلا  
 بلند ترین سد : زوگونسگی در روسیه  
 پرنفوس ترین کشور: چین  
 پرنفوس ترین شهر : مکزیکو

### پاسخی از عزلت

با داس هوس خار درویدیم و گذشتیم	یک چند در این بادیه بودیم و گذشتیم
افسانه بیهوده سرودیم و گذشتیم	تا چشم اجل را دو سه دم خواب ریاید
نامی بنوشتیم و زدودیم و گذشتیم	چون صاعقه در دفتر فرسوده هستی
ماییم که راه تو گشودیم و گذشتیم	ای سیل بر این مشت خس و خار چه خندی
یک سطر برین صفحه فزودیم و گذشتیم	دیباچه امید به فر جام نیوست

خاموشی ما پاسخ آوازه گرانتست  
 وانرا که سزا بود ستودیم و گذشتیم

( واصف با ختری )



## تخریب بودا، با دیدگاه محو قدامت تاریخی جامعه هزاره

شش سال از تخریب دو مجسمه بزرگ و بی مانند بودا و جنایت فرهنگی این میراث گرانبهای جامعه بشری در بامیان میگذرد. تخریب مجسمه های بودا که به فرمان ملا عمر رهبر طالبان تحت نام اسلام صورت گرفت، تمام جهان را تکان داد. نخستین خبر تصمیم تخریب مجسمه های بودا توسط طالبان بتاريخ ۲۶ فبروری ۲۰۰۱ به گوش جهانیان رسید و در یک واکنش بی سابقه جهانی از روحانیون و علمای دینی کشورهای اسلامی گرفته تا پیروان بودیسم، عیسویت، هندویسم و موسوی و همچنان از روشنفکران، باستان شناسان، دانشمندان، گرفته تا سیاست مداران، اتحادیه اروپا، یونسکو و ملل متحد همه از طالبان خواستند که دست به چنین جنایت فرهنگی نزنند.

زیرا مجسمه های مذکور نه تنها مربوط به میراث های فرهنگی افغانستان است بلکه جز میراث های فرهنگی بشری نیز می باشند. افزون بر آن مجسمه های مذکور الهامبخش میلیونها بودیست در سراسر جهان است و تخریب آنها در واقع توهین مستقیم به پیروان آن خواهد بود. تینا روزنبرگ در نیویارک تایمز مورخ ۱۵ مارچ ۲۰۰۱ نوشت: «همه آثار فرهنگی بخصوص اینها تنها به یک ملت و یا حکومت تعلق نمی گیرد، بلکه آنها متعلق به همه بشریت می باشند» جامعه جهانی پس از شنیدن خبر تروریسم فرهنگی به شدت وارد عمل شده تا جلو تخریب مجسمه ها را بگیرند. چنانچه فرانسس وندرل نماینده وقت ملل متحد با نامه اعتراضی از جانب کوفی عنان سرمنشی ملل متحد در اوج حملات طالبان به بودا ها به عجله به بامیان نزد مولوی متوکل وزیر خارجه وقت طالبان رفت و از وی تقاضا نمود که تخریب مجسمه ها را توقف بدهند. اما متوکل گفت: «آثار متروکه جز افتخارات ما نیستند. سربازان ما به شدت مصروف تخریب بخش های باقیمانده آنها هستند. به زودی تخریب تکمیل می شود. ما از تمام امکانات دست داشته خویش در تخریب هرچه زود تر مجسمه ها استفاده میکنیم».

بحث توقف در اینجا اصلاً مطرح نیست». متوکل همچنان افتخارانه اعلام نمود که تا کنون صدها آثار تاریخی در نقاط مختلف دیگر کشور از طرف امارت اسلامی از بین برده شده اند. همه رهبران طالبان اعتراضات جامعه جهانی را رد نمودند. ملا قدرت الله جمال وزیر فرهنگ و اطلاعات طالبان به جواب درخواست جامعه جهانی بسیار افتخار آمیز و متکبرانه گفت: «سربازان ما سخت سرگرم تخریب مجسمه ها اند. تا حال سر و پاهای آنان را از میان برده ایم، فقط مصروف تخریب بدن بودا هستیم» کشورهای اسلامی با تخریب مجسمه ها مخالفت نموده و تخریب آنها را از نام اسلام مغایر به اصول دین اسلام نامید.

چنانچه ایران تایمز نوشت که اسلام هرگز به تخریب چیزهای که اعتقادات و تاریخ میلیونها انسان در سراسر جهان را می سازد، توصیه نمی نماید. روزنامه دان چاپ پاکستان نوشتند: «به نظر میرسد که طالبان ریشه های خود را قطع می نمایند» احمد رشید در آخرین روز تخریب کامل مجسمه های بودا در گزارش خود مورخ ۳ مارچ ۲۰۰۱ در دیلی تلیگراف چاپ لندن نوشت که طالبان تقاضاهای کشورهای اسلامی و غیر اسلامی و سازمان ملل را نادیده گرفته سرانجام بودا های بامیان در نتیجه آتش توپ ها، راکت ها و انفجارات سوختند. الینا فین در یک بحث داغ در رادیو صدای آمریکا تخریب مجسمه های بی مانند بودا در بامیان را تراژیدی و جنایت علیه بشریت نامید. طالبان با انجام چنین جنایت نابخشودنی چهره واقعی و ماموریت اصلی شان یعنی محو هویت فرهنگی افغانستان و همه بشریت را به جهانیان نشان دادند. در نتیجه جامعه جهانی طالبان را دشمن درجه یک تمدن معاصر و تهدید بزرگ تشخیص نمودند. اما در میان همه این نگرانی ها، واشنگتن نه در جبهه جهانی ضد تخریب مجسمه های بودا هم سنگر شد و نه بعد از تخریب مجسمه ها صادقانه و فعالانه در جو جهانی ضد تروریسم طالبانی هم صدا شد.

برخلاف سیاست دو پهلو و سازش با طالبان را تداوم بخشیده و هنوز از زاویه دید منافع پاکستانی ها به طالبان و یاران تروریستی آنها نگاه مینماید. افزون بر آن، طالبان را خیلی مفید در راستای منافع جیوپولیتیکی اش می دانست. در نتیجه هیچ نوع واکنش در برابر نفرت جامعه جهانی و اروپاییان در مقابل طالبان از خود نشان نداد. در اوج خشم و عصبانیت جامعه جهانی بخصوص اروپاییان که نمی توانستند بدون جلب حمایت واشنگتن در مقابله با خطرات طالبان و متحدین القاعده و پاکستانی آنها در خارج از مرز های افغانستان کاری انجام بدهند، روزنامه هندوستان تایمز مورخ ۷ مارچ ۲۰۰۱ یک پرسش جالبی را مطرح نمود که هدف آن این بود اگر طالبان می توانند بت های دیگران را نابود کنند، پس: «بگوئید که کی می تواند بت های طالبان را که ملا عمر و بن لادن نام دارند، نابود خواهد کرد؟» اما حوادث طوفانزای نامنظره سال ۲۰۰۱ بخصوص بعد از حوادث خونین در امریکا پاسخ روزنامه هندوستان تایمز پیدا شد و دوران حکمروایی بت های طالبان بنام های عمر و لادن در افغانستان پایان یافت.

بیش از پنج سال از سرنگونی حکومت تروریسم طالبانی می گذرد ولی تا هنوز شیخ این بت های فراری در میان بازی های گربه و موش که از طرف واشنگتن و اسلام آباد به راه انداخته شده است، در گشت و گزار است و هنوز آنها از کشتار انسانهای بیگناه گرفته تا تخریب مدارس و داشته های بنیاد های اقتصادی و فرهنگی باقیماده از دوران شان، ادامه می دهند. شگفت آور اینست که این بت های سنگدل و بی مروت در پناهی اربابان شان از داخل حکومت کابل گرفته تا اسلام آباد به افسانه و معجزه تبدیل شده اند. چنانچه تعداد خطابه ها، سخنرانی ها و فلم های ویدیویی شان در رسانه های

پاکستان، واشنگتن، لندن و شبکه تلویزیونی الجزیره، از نطق ها و خطابه های آقایون بوش، مشرف و کرزی کرده هم بیشتر طنپین انداز است.

**انگیزه های تخریب بودا:** - شش سال از فاجعه تخریب دو بودا های بزرگ در بامیان می گذرد ولی مردم جهان همچنان جنایات آنها را فراموش نکرده و نخواهند نمود. حالا کاملاً واضح گردیده است که نه تنها مذهب عامل اساسی تخریب مجسمه ها نبوده است، بلکه مذهب بحیث ابزار و پوشاندن اهداف اصلی تروریسم فرهنگی استفاده شده است. می توان گفت که دین اسلام خود قربانی جهالت قبیلوی و انگیزه های سیاسی بوده است که منجر به بد نامی اسلام در سطح جهان نیز گردید. اگر مذهب عامل تخریب بودا می بود، چرا در پاکستان مجسمه ها نه تنها نابود نمی شوند بلکه از ملامهای دیوبندی گرفته تا شاگردان طالبی شان عکس های یادگاری در کنار آثار باستانی پاکستان و آثار قاجاقی افغانستان میگیرند و یا در خرید و فروش و در موزیم های شخصی خویش نظیر موزیم بینظیر بوتو بحیث مادر معنوی و نصرالله بابر پدر معنوی طالبان در پاکستان و در لندن حفظ می شوند. به عقیده اهل خیره صرف نظر از انگیزه های مذهبی سه عامل اساسی ذیل در تخریب مجسمه های بودا نقش داشتند:

**اول، عقده و حقارت فرهنگی طالبان -** عقده و حقارت فرهنگی در واقع نقش تعیین کننده در فاجعه بودا بازی نمود. زیرا طالبان نه تنها در مدارس دینی پاکستان شستشوی مغزی شده بودند بلکه آنها قبل از همه از بستر مناسبات قبیلوی که در آن فرهنگ جنگ سالاری، فرهنگ خشونت گرایی، فرهنگ زن ستیزی، فرهنگ عقده و انتقام، فقر شدید و بی سوادی بی داد میکنند، سربلند نموده بودند. لهذا درک ارزش تاریخی مجسمه های بودا و سایر آثار باستانی برای طالبان دشوار بود. چنانچه ملاعمر رهبر طالبان در پاسخ به خشم و واکنشهای جهانی در مورد تخریب مجسمه های بودا جهل و حقارت فرهنگی خود را آشکارا به نمایش گذاشته گفت: ما صرف چند سنگ را شکستاده ایم. چرا جهان بخاطر چند سنگ بی ارزش اینقدر اشک می ریزند؟ طالبان و رهبران شان حتا چندان معلومات در مورد اسلام و تاریخ تمدن اسلامی نیز نداشتند. در نتیجه جهل، عقده و فرهنگ بدوی خویش را بنام شرعیت اسلامی توجیه می کردند.

**دوم، انگیزه های سیاسی پاکستانی ها:** حسادت فرهنگی پاکستان تازه تشکیل نسبت به عظمت تاریخی سرزمین افغانستان، نشان داد مردم افغانستان در انظار جهان و تحریک تنش ها میان مسلمانان و بودیستها بخصوص در هندوستان می تواند از جمله مهمترین انگیزه های سیاسی برای پاکستان باشد.

**سوم، نقش تندروان عرب** - نفوذ افراطیون عرب بخصوص تاثیر شخص بن لادن بر ملا عمر و همچنان نفرت از فرهنگ غرب بر اساس انگیزه های مذهبی، سیاسی و فرهنگی باعث تقویت روحیه تخریب در ملا عمر و همه پیروان وی گردید. به بیان دیگر، همه عوامل از عقده حقارت فرهنگی طالبان گرفته تا اهداف سیاسی پاکستان و روحیه نفرت تندروان لادنی از غرب در یک جبهه نامقدس باعث شد که بوداهای بیگناه قربانی شوند و در فرجام مردم افغانستان را در انظار جهانیان بحیث مردم تمدن ستیز معرفی کردند.

**چهارم، تعصب و دشمنی طالبان نسبت به افتخارات تاریخی و ملی جامعه هزاره** که ناشی از نیت خشن هزاره ستیزی آنان مینماید و بدین ترتیب انهدام تندیس های بودا در حقیقت هویت زدائی ملی و تاریخی جامعه هزاره را از جانب طالبان نشان میدهد و نفرت عمیق جامعه بشری را آنان در این باره کمائی کردند عامل چهارم بیشتر از دیگر عوامل برجستگی پیدا میکنند زیرا مقامات عالی رژییم طالبان گاه گاهی اینگونه افاده های تعصب آمیز را درباره جامعه هزاره ابراز می کردند.

**تاریخچهء مجسمه های بودا:** در حدود یکهزار و هشتصد سال قبل، کاروانهای تجارتي زیادی از آسیا و اروپا به قصد مسافرت به چین از افغانستان عبور مینمودند. این جاده در عصر شاهان کوشانی و بویژه دردوره کنیسکا رونق زیادی کسب نمود. شمار زیادی از زائرین چین نیز از این راه عبور می کردند. آنها به هند یعنی جائیکه بودا بیش از دو هزار سال قبل در آنجا متولد گردیده بود سفر می کردند. زائرین بودائی اول به بلخ می آمدند و در راه سفر از بلخ به هند عبور می کردند. آنها در وسط راه در وادی آرام و زیبای بامیان بمنظور استراحت توقف مینمودند. دیری نگذشت که زائرین به این فکر افتادند که در این منطقه به اعمار معابد پردازند. در سمت شمال دره بامیان صخره مرتفعی قرار دارد که از ریگ و سنگ تشکیل گردیده است، در همین نقطه زائرین مغاره هائی برای اقامت شان ساختند. شماری از این مغاره ها به حجره هائی مبدل شدند که راهبان در آنجا اقامت دائمی گزیدند. در دیگر مغاره ها به انجام مراسم دینی خویش می پرداختند. به مرور زمان، بعضی از این محل های مقدس با تصاویر اراسته شد. مرکز تجمع این مجتمعات مذهبی دو مجسمه بودا بود. مجسمه واقع در ناحیه شرقی که ۳۸ متر ارتفاع داشت و ارتفاع مجسمه دیگری که در سمت غرب موقعت داشت، ۵۳ متر بود. این دو مجسمه بزرگترین مجسمه های بودا در جهان بودند و از عجائب جهان بشمار میروند.

**ارزش تاریخی مجسمه های بودای بامیان:** در سه دهه اخیر در کنار تراژیدی انسانی و تخریب اقتصادی، بر مفاخر تاریخی و فرهنگی افغانستان زیانهای جبران ناپذیر نیز وارد گردیده است که از تاراج موزیم ملی افغانستان گرفته تا تخریب مجسمه های بی بدیل بودا در بامیان و از کاوش های

خود سرانه گرفته تا تداوم قاچاق آثار باستانی افغانستان را شامل می شود. در چند سال گذشته دولت افغانستان، سازمان یونسکو و برخی کشور ها تلاش نمودند که در جای مجسمه های تخریب شده بودا در بامیان با استفاده از تکنالوژی پیشرفته معاصر مجسمه های جدید و یا مشابه به آن را بسازند. اما به نظر می رسد که تا کنون کدام گامی عملی در زمینه برداشته نشده است. چنانچه هندوستان تایمز بتاريخ اول مارچ سال جاری در ضمن یاد آوری فاجعه بودا در بامیان گزارش داد که کشور سوئیس حاضر شده مصارف ساختمان مجسمه ها را که مبلغ ۵۰ میلیون دالر امریکایی تخمین شده، بپردازد. اما سازمان یونسکو مخالف ساختن مجسمه های جدید است؛ زیرا به عقیده این سازمان هیچ نوع مجسمه های جدید نمی تواند ارزش تاریخی آن دو مجسمه ها را جبران کند. بناءً فکر جدید در زمینه لازم است فکر می شود ساختن مجسمه های جدید در پرتو تخنیک پیشرفته معاصر کاری دشواری نخواهد بود ولی هرگز ارزش تاریخی مجسمه های ویران شده را پیدا نخواهد کرد.

این درحالیست که ارزش معنوی و وزن تاریخی مجسمه های تخریب شده بالاتر از هر قیمت و مبلغ بزرگ پولی می تواند باشد. ارزش مجسمه های تخریب شده قبل از همه درین خواهد بود تصور کنید در ۱۷۰۰ سال قبل انسانهای آنروز بخاطر نیایش و عشق سرشار به معبود شان، با استفاده از ابزار های ابتدایی کار، زحمات و عرق ریزی های فراوان که شاید سالیان طولانی را در بر گرفته باشد چنان شهکار بینظیر تاریخی را آفریدند که در طول زمانه ها علیرغم طوفانهای تمدن بر انداز در دل کوه پایه های هندوکش استوار تا نیمه مارچ ۲۰۰۱ ایستادند. بودا های بامیان در واقع شاهدان زنده تاریخ بودند که نه تنها نماد های هنر، نیایش، خلاقیت، دانش، استعداد و افتخارات انسان این سرزمین تمدن خیز را به نمایش می گذاشتند، بلکه الهام بخش برای میلیون ها بودیست در جهان باستان و جدید بودند. تاریخ بی طرفانه و آگاهانه شهادت می دهد که بوداهای بامیان در طول عمر ۱۷۰۰ ساله شان همیشه فروتنانه و شکیبانه در خانه و زادگاه خود ایستاده بودند و هرگز به هیچ آئین، مذهب و فرهنگ کسی به شمول فرهنگ بدوی و شریعت طالبی توهین و تجاوز نه نمودند. آنها شاهدان عینی تمدن سوزی ها و نسل کشی فرزندان دیار خودش بدست اجانب و از جمله طالبان بودند، ولی همواره همه این جنایات را معصومانه، خاموشانه و اشکیار نظاره می کردند. خود بودا ها نیز از گزند زمان در امن نمانده بودند. چنانچه سیما های خراشیده، دست و پا های مجروح و معیوب شان حکایت از مظالم فرهنگ ستیزان و بی مروتان قبلی می کرد. اما سر انجام بودا های مظلوم در اوایل سده بیست و یکم با بی مروت ترین، سنگ دل ترین و وحشی ترین موجوداتی بنام طالبان کرام که آخرین درجه طلسم و پروژه استعمار نوین را تمثیل می کردند، مواجه شدند. در نتیجه علیرغم فریاد های مسلمان و کفر در سراسر جهان به قتل رسانیده شدند. بدین ترتیب بخشی از عظمت فرهنگی افغانستان و میراث بشریت در پیش چشمان جهانیان ترور شد. و این که گفته اند «ترور تاریخ فرهنگی یک ملت

بمعنی دفن هویت آن برای بار دوم است» به راستی بخشی هویت تاریخی ما برای همیشه در زیر خاک دفن گردید و واقعیت اینست که گناه بودا های بامیان در این بود که آنها نه تنها حکایت از عظمت تاریخی زادگاه خویش می کردند بلکه شاهدان زنده جنایت دشمنان میهن شان نیز بودند. طالبان تصور می کردند که با قتل شاهدان عینی مانند بوداهای بامیان نسل کشی ها و زمین سوزی های خویش را پنهان خواهند نمود. بنابر آن آنها بعد از ۵ سال حکمروایی تصمیم گرفتند مجسمه های بودا را به قتل برسانند تا جنایات خویش را بپوشانند. اما ویرانی مجسمه های بودا نه تنها از انظار جهانیان پنهان نماند بلکه پرده از تمام جنایات آنها در طول حاکمیت شان برداشته و خشم جهانی را در پی داشت و این خشم صرف در پی حوادث سپتمبر که دست طالبان و حامیان تروریستی شان در آن دخیل دانسته شد، منجر به سرنگونی شان شده و هیچ کسی در جهان به جز از طلبان داخلی، پاکستانی و تروریستان بین المللی به خاطر شان اشک نریخت.

روزنامه ایتالیایی "کوریبه دل اسرا" در شماره روز پنجشنبه خود با عنوان "۵۰ میلیون دلار برای ترمیم بودا در افغانستان، توهین به فقر" نوشت: پنجسال بعد از تخریب مجسمه بودا در افغانستان توسط طالبان کارشناسان بین المللی از جمله ایتالیایی ها در خط اول، به آنجا شتافته و سعی بر نجات دهانه های محل مجسمه مذکور می کنند. نشریه "هرالد تریبیون" در مطلبی می پرسد: آیا امکان ترمیم بودای بزرگ وجود دارد؟ اگر هم این امکان وجود داشته باشد آیا ممکن است این تلاش فوق العاده بزرگ اقتصادی را در کشوری فلج شده از فقر و شورش طالبان، توجیه کرد؟

به عقیده مقامات محلی برای ترمیم مجسمه های بودا نیاز به ۵۰ میلیون دلار است، پولی که ممکن است کم به نظر آید، زیرا باید دو مجسمه بزرگ سنگی بطول ۵۵ متر و ۳۸ متر را که بر اثر انفجار تکه تکه شده اند را سوار کرد. اما در کشوری که ۱۰ درصد جمعیت آن بدون کمک های جامعه بین الملل قادر به ادامه زندگی نیست، پول زیادی محسوب می شود. در کوهپایه ای که مجسمه بودا قرار داشت ۲۰۰ تن تکه های خرد شده وجود دارد. به این معنی که تمام تکه های بودا موجود است و باید آنها را به روی یکدیگر سوار کرد. اما مشکل اینجاست که فقط ۶۰ درصد تکه های موجود را تخته سنگ تشکیل می دهد و مابقی آن خاک است و سوار کردن آن کار دشواری است. کارشناسان ایتالیایی سعی بر تحکیم دیواره دهانه محل مجسمه دارند تا آن را امن ساخته و از ریزش آن جلوگیری کنند. معاهدات جهانی برای حفظ آثار باستانی در سال های ۱۹۰۷ هالند و متعاقب آن با شعله ور شدن دو جنگ جهانی نهایتاً معاهده ۱۹۵۴ (لاسه) دنهاک حفاظت از ابدات تاریخی تدوین میگردد. تا این آثار را در قبال صدمات ناشی از جنگ نیز پوشش دهد، و کنوانسیون ۱۹۵۴ لاهه در پروتکل، اول و دوم، حاصل این دیدگاه است که پروتکل اول در سال ۱۹۵۴ و پروتکل دوم در سال ۱۹۹۹ تاکید بر حفظ و حراست از آثار با ارزش تاریخی دارد. گرچه افغانستان در ۱۹۷۹ به کنوانسیون

۱۹۷۲ یونسکو ملحق گردید اما آثار ۸ گانه منحصر به فرد بامیان اعم از مجموعه دیواره بودا معروف به کوه بتان، شهرک غلغله، شین تپه، شهر ضحاک، دره ککرک، مغاره های دره فولادی و مناره فولادی مجموعه مغاره های سرخ قول تا سرخ در و چهلستون و چهل برج کلیگان در یکاولنگ از قدیم مورد توجه مردم منطقه و از دهه چهل خورشیدی توجه جهانیان را به خود جلب نموده اند، تاکید نخست بر حفظ مجموعه آثار در بامیان از گزند روزگار است. که میباید مورد توجه باشد:

- ۱- جلوگیری از تخریب و آسیب پذیری از اثر عوامل فیزیکی، طبیعی، جوی و کار غیر تخصصی است.
- ۲- تلاش برای جلوگیری از حفريات غیر ضروری.
- ۳- حفاظت در مقابل عوامل جویی دیواره (رویه کوه بتان) که شدیداً صدمه پذیر گردیده.
- ۴- ایجاد پوشش سطحی برای بناهای مانند دیواره های شهر غلغله و شهر ضحاک مخصوصاً طاق ها و برج های این دو مجموعه.
- ۵- جابجایی باقیمانده مردمی که تا هنوز به علت کمبود مسکن در این مغاره ها ساکن اند.

### طرح محافظتی:

رای رفع این مشکل دو نوع کار باید برنامه ریزی گردد  
ساخت و ایجاد دیواره محافظتی در مسیر آبروها به دو حالت:  
الف : دیواره های حایل و سد شستشوئی سنگی برای بودا.  
ب: تعبیه ناودانهای آبی، پلاستیکی یا پلی اتیلین و یا آهنی در مجاری جریان آب برای هدایت آب به خارج ساحه، خاکبرداری و دور کردن ریگ و جفله های توده شده از بخشهای مغاره های دامنه ای کوه که بودا در آن قرار دارند.

یکی از راههای رسیدن به این هدف وضع مقررات مشخص و جامع در چارچوب قوانین ملی است که برای آگاهی عامه پس از وضع به نشر سپرده شود، چنانچه در اهداف Icomos یا شورای بین المللی ابنیه و مجموعه ای فرهنگی تاریخی می خوانیم که "تلاش برای تدوین توصیه نامه ها و منشور های بین المللی مرتبط با پژوهش، حفاظت، مرمت و معرفی متناسب بنا ها و محوطه های تاریخی و فراهم آوردن زمینه های لازم برای رعایت آن ها در برنامه های ملی."

لذا مجموعه آثار و آبدات تاریخی با ارزش بامیان که اکنون جز و میراث فرهنگی بشری به حساب آمده در حراست، مرمت و پاسداری آن نیز سعی و تلاش جهانی می طلبد و با چاره اندیشی جمعی نیاز دارد و در غیر آن در آینده نه چندان دور نه تنها به بودجه زیاد ضرورت خواهد داشت، چه بسی

که غیر قابل جبران نیز خواهد بود، و اگر بصورت عاجل برای کار ثبات سازی و استحکام بخشی، قسمت های آسیب پذیر مجموعه، فکری نگردد دیر خواهد شد.

تروریسم آثار باستانی و فرهنگی سرزمین هزارستان و هویت زدائی مردم هزاره:- فاجعه انهدام و تخریب تندیس های بودا این آثار گران بهای فرهنگی و باستانی افغانستان و جهان بوسیله رژیم بنیاد گرای طالبان تروریسم فرهنگی بوده است. در حقیقت این اقدام ضد ملی طالبان ترور و نابودی افتخارات تاریخی و فرهنگی جامعه هزاره و جهانیان بوده که بدین وسیله آنان خواست تا آثار گرانبهای باستانی که از لحاظ چهره و ساختمان فیزیکی شباهت های نژادی و ظاهری را باچهره و قیافه مردم هزاره ثابت میساخت منهدم و تخریب کرد. بزعم طالبان تا از قدامت تاریخی سه هزار ساله جامعه هزاره در افغانستان کنونی و بومی بودن این گروه قومی جلوگیری کرده باشد. صرف نظر از انگیزه های مذهبی سه عامل اساسی بالا از آن تذکر داده شد که در تخریب مجسمه های بودا نقش داشتند و به بیان دیگر همه عوامل از عقده حقارت فرهنگی طالبان گرفته تا اهداف سیاسی پاکستان و روحیه نفرت تند روان بن لادنی از غرب و **تعصب و دشمنی طالبان نسبت به افتخارات تاریخی و ملی جامعه هزاره** در یک جبهه نامقدس باعث شد که بوداهای بیگناه قربانی شوند.

**روز جهانی مبارزه با تروریسم فرهنگی:** روز سوم مارچ را سازمان یونسکو بحیث روز مبارزه علیه جنایات فرهنگی به رسمیت شناخته و سالانه باید جنایت فرهنگی از تخریب مجسمه های بودا بدست طالبان در افغانستان محکوم شود. افزون برآن درین روز هر نوع تخریب و غارت داشته های فرهنگی و مذهبی در هر جای دنیا به شمول تاراج موزیم ملی عراق در حضور قوت های اشغالگر نیز محکوم شوند. بدین ترتیب درین روز جهانیان نفرت خود را از دشمنان فرهنگ ها و ارزشهای مشترک بشری ابراز نموده و در همگرایی و کثرت گرایی فرهنگی یک حرکت نمادین را انجام دهند. من به صفت یکی از شهروندان ولایت باستانی بامیان صمیمانه از تمام فرهنگیان کشور و جهان تقاضا مینمایم تا بدین مناسبت صدای اعتراض شان را مانند هر سال دیگر برعلیه عاملین تخریب این مجسمه های بودا بلند کرده و این روز را بنام تروریسم فرهنگی تمام بشریت - جامعه جهانی نام گذاری نماید و توجه جامعه جهانی را برای نگهداری و حراست از این میراث گران بهای بشری جلب و معطوف دارند. و من الله التوفیق

#### منابع:

- سایت گفتمان کنفرانس شهر آخن آلمان زیر عنوان میراث بشری همت ملی و توجه جهانی میطلبد
  - سایت آریائی تخریب بودا نویسنده هارون امیر زاده چاپ لندن
  - سایت آریائی زیرعنوان میراث های فرهنگی افغانها در بین طعمه های آتش
- ماه مارچ سال ۲۰۰۷ میلادی



## دیدگاه های متفاوت درباره رهبران و مبارزین ملی کشور

تاریخ افغانستان روایتگر این حقیقت است که طی سه هزار سال در محدوده افغانستان کنونی دولتهای بافرهنگ باختریان، کوشانیان، شارها (شیران بامیان) یفتالیان، تخاریان، طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان، ملوک کورت هرات، تیموریان هرات، هوتکیان و درانیان، تاجیکان ترکان مغول در خراسان و افغانستان ثبت تاریخ میباشند. شاهان و امیران سلاله درانی به استثنای احمدشاه، تیمورشاه، زمانشاه و شاه امان الله، دیگران غالباً وابسته به استعمار بریتانیای کبیر و ابرقدرتهای دوران جنگ سرد بوده است که فاقد برخورداری از استقلالیت کامل یعنی دولتهای مستقل ملی نبوده اند و همچنان تروریسم و بنیادگرایی در این سرزمین با الهام از آزموده ها و باور های دینی، مذهبی بوسیله استعمار کلاسیک انگلیس که از مدت ها قبل میخواست کشور هایی چون افغانستان و هندوستان را تحت سلطه مستعمراتی خویش داشته باشد وارد صحنه عمل گردیده و عمدتاً در چارچوب باور های عقیدتی- اسلامی شکل و رنگ گرفته است، چنانکه مردم این خطه باستان با تاثیر عمیق و فراوان از باورها و معتقدات سرسختانه دینی مصیبت های سنگینی را در طول روزگارن متحمل گردیده اند؛ زیرا تاریخ این حقیقت را به خوبی آشکار ساخته است که دین باوری و اعتقادات مذهبی عمیق در این سرزمین مکان و بستر خوبی از تنش ها، تضادها و ستیزه گری ها را نه تنها میان مردم افغانستان بلکه در اکثر ممالک اسلامی فراهم ساخته است. مرور اجمالی بر رخداد های سیاسی افغانستان این واقعیت را به تصویر میکشد که بعد از جنگ جهانی دوم امپریالیسم انگلیس بمنظور حفظ و حمایت از قدرت سلطه طلبانه کلاسیک استعماری خویش و نیز بخاطر کسب اهداف و مقاصد استعماری تازه خود، دولت نام نهاد اسلامی پاکستان را بوسیله جنرالان وابسته به خود که از لحاظ قدامت و هویت تاریخی اصلا در نقشه سیاسی جهان وجود نداشت از سرزمین هند بزرگ جدا و در جغرافیا و نقشه سیاسی و عمومی جهان شامل ساخت. در قبال این اهداف بنیاد گرایانه و استعماری انگلیس، تشکیل، رشد و حمایت هزاران مکاتب تروریستی و مدارس نام نهاد اسلامی که در اصل ماهیت و محتوای تروریستی دارد توسط دولت بریتانیا اساس و بنا نهاده شد.

تاریخ گواه این حقیقت است که امروز ریشه های تمام بحران، خشونت، ترور و نا آرامی های در روی کره زمین سیراب از همین مکاتب بنیادگرایی و تروریستی نام نهاد اسلامی پاکستان میشود. از جانبی هم استعمار جدید انگلیس این مکاتب و مکان های تروریستی را خوبترین سپر و پایگاه مبارزه دوامدار علیه شوروی سابق میدانستند و از طرفی هم استعمار بریتانیا برای مدت های طولانی و دوامدار میتوانست قدرت و سرمایه جهانی را در دست خویش داشته باشد، بحران وسیع و دامنگیری که امروز جهان و حتی خودش را نیز درگیر ساخته است. راه بیرون رفت از این خشونت و ترور فقط انهدام و

از بین رفتن این لانه های ترور و بنیادگرایی توسط تهداب گذاران اصلی آن یعنی بریتانیا و دولت امریکاست تا صلح در منطقه و جهان دوباره احیا گردد. واضح است که بنیادگرایی اسلامی و تروریسم از هم فرق ندارد چون وابستگان و تعلیم دیدگان مدارس بنیادگرایی اسلامی را همانا تروریستان جهانی تشکیل می دهند که در مکاتب بنیادگرایی اسلامی پاکستان تعلیم و تربیت یافته اند، چنانچه قتل های دسته جمعی در عراق، خشونت های دومی در پاکستان ترویج و اوج گرفتن اینگونه خشونت ها در افغانستان بخصوص بعد از روی کار آمدن طالبان در صحنه سیاست افغانستان بهترین الگو و نمونه هایی از ترویج و بالا گرفتن خشونت با الهام از باورهای بنیادگرائی اسلامی است. در تاریخ معاصر افغانستان نمونه های از خدمتگزاری امیران و شاهان کشور ما برای تأمین منافع استعمار و همچنان مقاومت و پایداری مبارزین ملی ما در این امر را میتوان مشاهده نمود:- امیر عبدالرحمن خان قلع و قمع و سرکوب و کشتار آزادیخواهان و مجاهدان ضد انگلیسی را روی دست گرفت و تا آنجا که برایش ممکن و مقدور بود به تصفیه آنان پرداخت. در همین رابطه آن مبارزین ملی و روحانیون مذهبی را که در مبارزه علیه استعمار نقش و سهمی بسزا داشتند، مورد تعقیب و حبس و آزار و شکنجه قرار داد و یا به طرد و تجرید آنان پرداخت، این اقدام امیر که در واقع نوعی انتقام جویی به نمایندگی از انگلیسها به حساب می آمد طبعاً مورد پسند و تشویق انگلیسها بود و به تحریک آنان صورت میگرفت. زیرا انگلیسها که هنوز مناطقی از جنوب و شرق افغانستان را تحت اشغال داشتند، از قیامهای مجدد مردم افغانستان می هراسیدند. کنار رفتن علمای مبارز و روحانیون ضد انگلیسی که اغلب افراد متقی و پرهیزگار و عالم بودند و گرایشات و تمایلات صوفیانه داشتند، میدان را به نفع روحانی نمایان و عالم نمایانی خالی کرد که به جای علم و تقوی و سوابق مبارزاتی فقط حمایت امیر و یا پشتبانی انگلیسی ها را پشت سر داشتند. اینان اغلب افراد کم سوادی بودند که از اسلام فقط همان رسم و رسومات ظاهری آنرا می فهمیدند. از اینرو به مسائل قشری و سطحی بیشتر اهمیت می دادند. این روحانیون که به پشتبانی حکومت مستظهر بودند و از جانب دیگر تحت تأثیر و نفوذ خوانین و ملاکین محلی قرار داشتند، از شریعت چنان تفسیری به دست می دادند که منطبق به منافع دربار و ملاکین باشد. از همین جا بود که سنت قبیلوی و طایفوی با توجیحات شرعی که متضمن منافع حکام و خوانین محلی و بالاخره دولت مرکزی بود در پوشش معتقدات مذهبی رواج و تحکیم یافت.

عامل دیگری که تقویت این گرایش را موجب شد ورود ملاحایی بود که فارغ التحصیلان مدرسه دیوبند هندوستان بودند. مدرسه دیوبند توسط مولوی محمد قاسم و هوادارانش که از مبارزان راه آزادی بودند تأسیس شد و مجاهدین زیادی را نیز تربیت کرد که طرد انگلیسی ها را خواستار بودند، مع الوصف از آنجا که این مدرسه منحصر به علوم دینی بود و مسائل علمی و جدید را در آن راهی

نبود خیلی زود حالت محافظه کارانه به خود گرفت. از طرف دیگر انگلیسیها نیز توانستند اشخاصی را که می خواستند، وارد این مدرسه نمایند تا فعالیتهای آزادیخواهانه مدرسه مذکور را خنثی کنند و با ترویج گرایشات صوفیانه و فردگرایانه جهت گیریهای ضد انگلیسی مدرسه مذکور را کاهش دهند. در نتیجه مدرسه دیوبند، شهرت و معروفیت اولیه اش را از دست داد و مورد سوء ظن نیروهای ضد انگلیسی قرار گرفت. در چنین وضعیتی ورود فارغ التحصیلان مدرسه دیوبند به افغانستان موجب تقویت گرایشاتی شد که از موضع کاملاً "محافظه کارانه و صرفاً" دفاعی با هر تحویلی برخورد می کردند. شاید به همین سبب بود که برخلاف جنگ دوم افغان و انگلیس ملاحی مناطق شرق و جنوب در جنگ سوم افغان و انگلیس، نقش ضعیفتری به عهده گرفتند درحالی که همین ها در تمامی اغتشاشات داخلی، نقش پیش آهنگ را ایفا می کردند، آنان بر اعمال شاه امان الله انتقاد می کردند، آیا می توان گفت امان الله خان بدتر از انگلیس بود؟ بی دینی امان الله خان، افتزایی بود که هیچ سندی آنرا تایید نمیکرد. اگر هم بپذیریم بیدینی او، از بیدینی هیچیک از اجداد او افزونتر نبود مثلاً "از پدرش امیر حبیب الله که بیشتر از صد زن در حرم داشت و یا از پدر کلانش عبدالرحمن خان که کله منار هایش زبازند خاص و عام است.

امان الله که افتخار رهبری جنگ استقلال بر ضد انگلیس را بر عهده داشت تکفیر شد و از کشور بیرون رانده شد اما سلاطینی که به کمک و حمایت انگلیس بر تخت سلطنت افغانستان نشستند ظل الله خوانده شدند و اطاعت شان به حکم دین واجب شمرده شد. صاحب قلم قصد دفاع از امان الله را در اینجا ندارد. اما اگر امان الله قابل تکفیر باشد آن دیگران که کفرشان از کفر ابلیس هم روشنتر است چرا کافر شمرده نشدند و سایه خدا لقب گرفتند. حاکمیت های سه دههء اخیر با ساختار و خاستگاه های مختلف اجتماعی - سیاسی از راه توسل به زور و خشونت رویکار شدند. درحالیکه قبل از آن نیز حاکمیت ها از مجرای دموکراسی متعارف ایجاد نگردیده بودند. سخن بر سر این نیست تا سعی شود سنگینی و سبکی این حاکمیت ها (که هریک با خوبی ها و زشتی ها توأم اند) مورد ارزیابی قرار گیرد در طول تاریخ ما شاهد حضور نیروها و گروههای سیاسی هستیم که از دوره های نهضت خواهی و مشروطیت طلبی تا حال به حیات خود ادامه داده و تا آینده قابل پیشبینی هم در زندگی سیاسی ما نقش بازی خواهند کرد، لذا از آنزمان تا کنون چهار خانواده سیاسی، ملی گرا، چپ، مذهبی و سلطنت طلب، شکل گرفتند که در تمامی حوادث و رویداد های سیاسی گذشته، هر یک به فراخور وزن و نیروی خود در زمانهای مختلف شرکت داشته و تاثیر گذار بوده اند. روابطه این چند گروه سیاسی در طی این مدت، صرف نظر از همکاری و همسوئی های موقتی و تاکتیکی دو جانبه و یا چند جانبه، که آنهم نه بر اساس توافقات دمکراتیک و با هدف استقرار دموکراسی و وحدت، بلکه بر این اساس بوده تا با جمع آوری نیرو، توان لازم را برای بزیر کشیدن قدرت حاکم پیدا کنند، همواره

خصمانه و خونین بوده است و طرفین تا سرحد نابودی و حذف غیر خودی پیش رفته اند. در افغانستان به اثر فداکاری نهضت مشروطه و نیروهای ملی دموکراتیک که به تشکیل مجلس شورای ملی و تصویب قانون اساسی منجر شد، استبداد پادشاهی مواضع مهمی را از دست داد و آزادی خواهان توانستند جامعه را گام به گام به سوی دموکراسی و تجدد سوق دهند، اما این روند تحت تاثیر عوامل بین المللی و داخلی نه تنها نتوانست در جامعه نهادینه شود بلکه با روی کار آمدن داود خان و استقرار مجدد دیکتاتوری فردی متوقف گردید.

سلطنت طلبان و اخوانی ها از ضعف بگیر و ببند، ماه های اول جمهوری در سال ۱۳۵۲ خورشیدی به تجدید قوا و قدرت پرداختند و با جایگزینی دوباره سلسله پادشاهی بجای جمهوری اقدامات ضد دولتی را انجام دادند، که داود خان نیز تمام تلاش و توان خود را برای حذف و نابودی، احزاب مختلف بکار گرفت، نتیجه این امر منجر به آن شد که جامعه دوباره در انسداد سیاسی گرفتار آمد و عرصه بر سایر نیروهای سیاسی محدود و تنگ گردید، و حاصل این وضعیت همانا هماهنگی و همکاری بدون پلاتفرم بقیه احزاب، علیه حکومت داود خان بود که، به قیام نظامی در هفت ثور سال ۱۳۵۷ خورشیدی منجر شد. درباره رهبران و مبارزین ملی کشور ها و ممالک گوناگون دنیا نظریات متفاوت ارایه میگردد رهبران و مبارزین ملی را بدو نوع تقسیم مینمایند. رهبران و مبارزین که به خاطر استقلال و آزادی سرزمین شان علیه تجاوز خارجی می‌رزمنند و برای این منظور مردمش را بسیج کرده دست به فعالیتهای جنگی و مبارزات سیاسی می‌زنند تا تجاوز و اشغال را از میهن پدری شان دفع و ترد نمایند که در این زمینه قربانی و مجاهدت فراوان بخرچ میدهند که توجه مجامع جهانی را برای داعیه برحق خویش جلب نمایند چون رهبران و مبارزین ملی خلق فلسطین و ده ها نمونه دیگر را میتوان تذکر داد. اما رهبران و مبارزین ملی که بخاطر داعیه ای دادخواهانه و عدالتخواهانه ملی شان مبارزه برحق و فداکارانه را انجام میدهند. مردمش را برضد استبداد و بیعدالتی حکام داخلی بسیج کرده و برای رهایی اقوام و سرزمین آبائی شان از زیر یوغ ظلم قدرت های مستبد به مبارزات سیاسی مسالمت آمیز مبادرت می‌ورزند.

وجود رهبر در جامعه و پذیرش رهبر توسط آنها دو اصل لازم و ملزوم در دست یابی به اهداف مورد نظر است. در همین رابطه مسئله موقعیت از اهمیت خاص برخوردار است. در پهلوی این عنصر چیزی دیگر که دارای اهمیت قابل توجه است عبارت از جلال و عظمت و نیرو در یک شخص است، صرف نظر از این که واقعی باشد و یا فرضی و مردم تسلیم چنین افراد با همچو فوق العاده گی خاص میشوند. پیغمبران، جادوگران، قومندانان جنگی، بزرگان طوایف، سران احزاب وغیره از این قبیل هستند. روی این دلیل مشروعیت رهبر ناشی از اعتقاد و سر سپرده گی اعضای آن نسبت به فوق العاده گی آنها است، که این خصوصیات را پیروان با اهمیت میدانند، صرف نظر از این که احزاب

اسلامی در عقب خدا و رسول آن موضع میگیرند و بر وفق مراد خویش همه چیز را تفسیر و مشروع و غیر مشروع میسازند. برخلاف، رهبران احزاب چپی بر اساس قوانین زمینی عمل میکنند و وعده عدالت و ترقی را در این دنیا به انسانها میدهند و بر بنیاد همین پروگرامها در بین مردم نفوذ میکنند، شیوه برخورد اعضا در برابر رهبر حکایت از رسم و تعظیم عسکری دارد. اینها در گفتار و نوشتار خویش علیه تابو سازی و رهبر پرستی قراردادند اما در عمل عکس آن به ملاحظه میرسد، طبعاً این نوع پرستش و تعظیم بد رهبر نمی آید در غیر آن چنین اعمال چاپلوس مآبانه را منع قرار میداد. علت اصلی چنین باورها و اعتقادات بدون چون و چرا، عقب مانده گی، فقر و نا بسامانی جامعه بوده است.

گفتنی است که در چنین جوامع مسله قول و قرار از اهمیت بالا برخوردار است و به عنوان یک ارزش در جامعه افغانی جای دارد. بد بختانه که پیروان همچو رهبران مانند عاشقان کور هستند، نه عاشق مردم و وطن از این جا است که گفته میشود تا زمان که رهبران خود خواه و جاه طلب اعضا را مانند رمه گوسفندان رهبری کنند، نتایج آن سریال دنباله دار اشک و خون و کودتاها و توطئه های پی در پی خواهد بود که حوادث سالهای اخیر کشورمان مبین آن است. رهبری که نتواند موقعیت های تاریخی را تشخیص دهد و از آن به نفع کشورش سود ببرد لازم است از رهبری گوشه گردد و جایش را به فردی بسپارد که با خواست زمان و مردم پاسخ داده بتواند. در دموکراسی چون مشارکت نهادینه میگردد، به جای رهبری نهاد مشارکت عمل میکند. به همین خاطر اپوزیسیون جز مهمی از ساختار حاکم میباشد و از دموکراسی قویاً بهره می برد. در دموکراسی رهبری موقتی است یعنی رهبری با زمان و عصر تعریف میگردد و با زمان عمل میکند و در زمان اعتبار دارد تا رهبر وحدت ملی را در میان جامعه تمثیل نماید ولی در طول ادوار تاریخ دوصد و پنجاه ساله، افغانستان، وحدت ملی و منافع ملی مردم کشور ما نثار و قربانی برتری جوئی های خاندانی، قبیله ای و قومی گردیده است. تبعیض قومی، زبانی و منطوقی، استبداد و بیعدالتی ناشی از برتری جوئی ها و خود خواهی ها با ابعاد گسترده در طول سالیان متمادی محسوس و متجلی بوده است و چنین شیوه مناسبات از طرف دشمنان وحدت ملی افغانستان در خارج از مرزهای کشور نیز دامن زده شده و مغرضانه طرف تایید و ترغیب قرار میگرفت.

از دیدگاه عده ای، امیر عبدالرحمن خان بنام امیر آهنین شناخته میشود در صورتیکه مردم هزاره او را نماینده استعمار و قاتل ۶۲ فیصد نفوس هزاره میدانند و هزاره ها از رهبران و مبارزین ملی خویش که در نبرد دادخواهانه علیه این امیر جلاد و میر غضب، جان های شریفین شان را از دست دادند یاد و قدردانی مینمایند که چهره های شاخص این دسته، محمد عظیم بیگ سه پای، ابراهیم بیگ لعل و سرجنگل، حسین علی بیگ دایزنگی، محمد حسین بیگ ایلخانی، وغیره بودند مردم هزاره حق دارند

در کنار سردار محمد ایوب فاتح میوند از کرنیل شیر محمد هزاره فاتح واقعی و حقیقی جنگ میوند به حیث مبارز ملی کشور یاد نمایند و همچنان مردم هزاره بخود حق میدهند تا از کارنامه های سایر مبارزین و رهبران مقاومت ملی شان، که به نحوی از جامعه ای هزاره در برابر سیاستهای ویرانگرانه ای حکومتهای استبدادی خاندان محمدزائی و بخصوص خانواده ای مصاحبان که مردم هزاره را به اتباع درجه چندم تبدیل نمود، با نثار جان شان از فروپاشی کامل موجودیت و هویت این جامعه دفاع کردند، گرامیداشت به عمل آید که از پیش گامان این نهضت چون، ابراهیم خان گاو سوار و فرقه مشر فتح محمد خان فاتح کوتل اونی، سید احمد خان شاهنور، غلام نبی خان چپه شاخ، غلام نبی خان گلگ، سید اسماعیل بلخی، سید اسماعیل لولنجی، سید میرعلی گوهر غوربندی، سید شاه تقی دایزنگی، برات علی تاج، جنرال علی دوست خان، ملا فیض محمد کاتب و غیره میباشند.

طوریکه هنوز صدای، یکی از پیشگامان جنبش مشروطیت، در هنگامیکه در دهن توپ قرارش میدادند، از کنگره تاریخ بلند است که میگفت: ترک جان و ترک مال و ترک سر در راه آزاده گی اول منزل است. جامعه هزاره در ضمن یادآوری از مبارزات دادخواهانه سایر رهبران و مبارزین ملی شان از مبارزات دادخواهانه و عدالتخواهانه ای شهید عبدالعلی مزاری بحیث مبارز ملی ضد استبداد و برتری جوئی های قومی تجلیل و بزرگداشت را حق طبیعی و از خواسته های دادخواهانه ملی خویش میدانند. همانطوریکه:-- یکی از مهم ترین خصوصیت مزاری شهید در آن بود که برای انسجام دهی جامعه ای خویش از همه امکانات بهره میگرفت و او به هیچ عنوانی تمایز های ایدیا لوژیک را در نظر نمیگرفت، چنانچه وقتی مشمولیت هزاره ها در کابینه ای وقت مطرح گردید، برای همه روشن است که او چگونه دست به انتخاب هوشیارانه زد. وی در شرایطی این فرآیند را پیاده کرد که رقابت های ایدیا لوژیکی در اوج خویش قرار داشت. اما ایشان به این باور رسیده بود که عملکرد از مسیر تنگ ایدیا لوژیکی، پی آمد های ناگوار و بد فرجامی را در قبال دارد. چند دهه اخیر قرن نزده و آغاز قرن بیست تاریخ مبارزات ضد استعماری را احتوا مینماید و در این دوران تقسیم جهان از نگاه منافع استعماری کشورهای استعمارگر صورت میگرفت که بعداً استعمار کهن جای خود را به استعمار جدید و امپریالیزم جهانی سپرد و در مقابل این قدرت نوین استعماری کمپ جهانی سوسیالیستی قد بلندکرد و جهان بدو قطب متضاد و آشتی ناپذیر تقسیم گردید و بعد از هفتاد سال کمپ سوسیالیستی از بین رفت و در اخیر دهه قرن بیست و آغاز قرن بیست و یک جهان یک قطبی گردید که تا هنوز تداوم یافته است.

در زمان جنگ سرد و تضاد میان کمپ جهانی سوسیالیستی و کمپ جهانی سرمایه داری مبارزات طبقاتی مبارزه طبقه کارگر و دیگر طبقات زحمتکش جامعه علیه سرمایه دار و طبقات استثمارگر شعار روز بوده است ولی در شرایط کنونی با تقسیم شوروی سابق به جمهوری های مستقل و تجزیه

یوگوسلاویای سابق به چندین جمهوری های جداگانه جدائی تیمور شرقی از اندونیزیا و ده ها نمونه ای است از گزار جهان از سیستم دو قطبی به یک قطبی شدن جهانرا نشان میدهد و در شرایط کنونی مضمون اصلی مبارزات مردم کشورهای دنیا را تأمین استقلال سیاسی بر اساس خصوصیات قومی و ملی تشکیل میدهد که نباید مبارزات آزادی خواهی ملی را در نقاط گوناگون جهان نادیده گرفت که در کشور ما نیز نمیتواند از این حوادث و تأثیرات جهانی بدور باقی بماند، چون در زمان حاضر در افغانستان بیش از ۳۸ کشور دنیا قوای نظامی خود را برای تأمین امنیت وطن ما و بخاطر مبارزه با تروریسم جهانی افزاز کرده است که در کشور ما مصروف بازسازی نیز هستند.

حوادث کشور، خونین و سرنوشت مردم بسیار غم انگیز است. در کشور فساد، فقر، بی قانونی، بی امنیتی، ترور، اختتاف و بیکاری بیداد میکنند با این وضع آینده کشور تاریک بنظر میرسد. در افغانستان همان گونه که تا هنوز گروه های سیاسی ما برخورد های خونین نظامی را طی سه دهه تجربه نموده اند که در این نبردهای خانمان برانداز هیچکدام ایشان پیروزی نظامی و سیاسی نداشتند و دور از امکان بود که با اقدامات تک حزبی و تک قومی بر رقیبان غالب میآمدند پس چه بهتر خواهد بود که همه یکدیگر را قبول و تحمل نموده و بر اساس منافع ملی کشورمان در جهت اداره و سازندگی وطن واحد باهم رقابت سالم و بی درد سر داشته باشیم.

و در آن صورت است که بنفع همه تمام خواهد شد با نفی دیگران و ضربه زدن به رقبای داخلی خود اگر کار را آغاز نمایم بدون شک بحران را تشدید و بر راه ترقی و سعادت کشورمان بدست خود مانع ایجاد نموده ایم. امید است که ما از دسته اول باشیم که با آگاهی و گذشت و با صمیمیت، به منافع خود و همه اقوام افغانستان فکر نموده و بر همان اساس عمل نمایم. به آرزوی آنکه شرایط بگونه ای توسعه و تکامل یابد که همه ای مردم ما متشکل از ملیتها و اقوام گوناگون مسکون در افغانستان، با تکیه بر دموکراسی و عدالت اجتماعی و به اتکاء حقوق شهروندی و حقوق ملی خویش، بتوانند برای ساختمان کشور واحد، مستقل و مرفه برخوردار و در حاکمیت، آزادانه سهم بگیرند و امکانات و تلاشهای سازنده خویش را در این راستا، بکار برند.

### رویکردها:

- افغانستان - تاریخ مداخله خارجی و تغییر و تحولات اجتماعی دیوید میظر نشریه «کریتیک» شماره ۳۴ سال ۲۰۰۳ ترجمه یاسمین میظر

- سایت آریائی، چه نوع اتحاد یا ائتلاف نوشته سراج الدین ادیب، سایت مشعل گزینه خشونت های خونین از تاریخ افغانستان نوشته انجینر سخی ارزگانی

- یادداشت های شخصی صاحب این قلم

ماه می سال ۲۰۰۷ میلادی

## ضرورت تشکیل احزاب سیاسی سراسری در کشور

زمان معبر، مسیر و گذرگاه کاروان تکامل تاریخ بشریت است؛ پدیده های انسانی و تحولات جوامع بشری اعم از رخداد های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، افکار، اندیشه ها، مکاتب، مراسم، عنعنات در ظرف زمان و مکان اتفاق می افتند و متقابلاً زمان و مکان آن پدیده های انسانی و اجتماعی را نسبی، متغیر و محدود می گرداند. پدیده های اجتماعی مانند حکومت، سیاست، اقتصاد، فرهنگ، حزب تحت عوامل و شرایط زمان جبراً در این مسیر قرار می گیرند. رابطه اجتماعی به سازماندهی ضرورت دارد؛ و دخالت یافتن نقش اراده آگاه در انسجام و سازماندهی روابط شاخص رشد مدنی و فکری جامعه به شمار می رود. احزاب سیاسی نیرومندترین وسیله غرض ایجاد انسجام و سازماندهی در روابط افراد است. از طریق حزب و تشکیلات سیاسی، افراد به سوی هدف معین، مشخص و پرجذبه «قدرت سیاسی» و یا «رهبری حکومت و نظام سیاسی» سوق داده می شوند. با توجه به اهمیت حزب و تشکیلات سیاسی در ایجاد انسجام و سازماندهی روابط جمعی، اکثریت احزاب سیاسی می تواند به معنای نیاز جامعه نیز باشد. اگر در عقب فعالیت های حزب و تشکیلات سیاسی هدف واحد «قدرت سیاسی» و یا «رهبری حکومت و نظام سیاسی» در نظر گرفته شود، کاهش یافتن تعداد احزاب و تشکیلات های سیاسی بیانگر پختگی دیدگاه سیاسی و انسجام فعالیت های سیاسی جامعه به شمار می رود. به همین علت، محدود بودن احزاب سیاسی در جوامع متمدن به معنای عقب ماندگی سیاسی آن جوامع نبوده، و برعکس، نشانه پختگی سیاسی آنان می باشد. دموکراسی مبتنی بر پلورالیسم هیچگاهی باعث نمی شود که جوامع متمدن به تشتت مراجع سازماندهی سیاسی در روابط خویش دچار شوند.

حالآنکه در جوامع عقب مانده، دموکراسی با ضمانت آزادی های سیاسی، معمولاً تجربه انفجارگونه احزاب سیاسی را به همراه داشته است. کارکرد احزاب سیاسی را نباید با کارکرد انجمن ها و گروه های کوچک اجتماعی خلط نمود. هدف غایی احزاب و تشکیلات های سیاسی، همچنانکه تذکر یافت، دسترسی به «قدرت سیاسی» و یا «رهبری حکومت و نظام سیاسی» است، حالآنکه هدف غایی انجمن ها و گروه های اجتماعی، ایجاد و تنظیم روابط افراد در سطوح محلی و صنفی می باشد. وقتی مسئله رقابت در امر دسترسی به قدرت سیاسی و یا رهبری حکومت و نظام سیاسی مطرح شود، انجمن ها و گروه های اجتماعی و در بسیاری موارد، گروه های سیاسی کوچک، از احزاب و تشکیلات های معین همسو در سطح ملی حمایت میکنند و در نتیجه هر حزبی که به سطح رهبری نظام سیاسی کشور ارتقا می یابد، نیرومندترین قدرت تصمیم گیری و اجرایی را با خود دارد. کشور ما، پس از سقوط نظام استبدادی طالبان، قسماً شاهد گزار به نورم های دموکراسی و جامعه مدنی



میباشد. قانون اساسی کشور نیز فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را نسبی ضمانت و رقابت غرض دسترسی به رهبری نظام سیاسی را حق مسلم مردم عنوان کرده است. در یکی دو سال پس از تصویب قانون اساسی، بیش از هشتاد حزب سیاسی در چوکات وزارت عدلیه ثبت و راجستر گردیدند. عده زیادی از این احزاب بقایای احزاب آیدیا لوژیک (مذهبی و ضد مذهبی) گذشته اند، اما در میان شان یک عده احزاب جدید نیز وجود دارد که رهبری آنان در چهره‌های جوان و تازه کار سیاسی که ریشه از همان احزاب سابقه میگیرد تمثیل می‌شود. نکته مشترک در فعالیت‌های احزاب سیاسی موجود محرومیت محسوس و آشکار آنان از پایگاه و حمایت اجتماعی است. اگر با کثرت احزاب سیاسی انسجام بیشتر در روابط افراد جامعه به میان آید، با داشتن بیش از هشتاد حزب سیاسی قاعدتاً باید شاهد جنب و جوش سیاسی هیجان انگیزی در سطوح مختلف جامعه می بودیم، حالانکه شواهد موجود نشان می‌دهد که احزاب اکثراً در اسم خود خلاصه شده و کمتر نشانه‌های از حضور فعال آنان در میان جامعه ملاحظه می‌گردد. افکار عامه موجود، که محصول تاریخی برداشت‌های جامعه عقب مانده ما برای حرکت‌های صد فیصد درست و حقیقی نیز آماده پذیرش نیست، که این خود بحران دیگریست برای شکل‌گیری اعتماد ملی و افکار عامه سالم و زنده که در این جا؛ سیاست بر مبنای منافع ملی محور قرار گرفته و دیوار ایدئولوژی که عمده ترین و سخت ترین مانع برای تفاهم، همدیگر فهمی و پذیرش یکدیگر است از میان برداشته شده به گذشته سپرده میشود و به جای آن فضای باز منطقی و انسانی برای گفتگو و کار میان دو یا چند انسان یا گروه قبلاً متضاد بوجود می‌آید. این وضعیت مانند یک قطره آب سردیست که باخود بحر از معانی، ندامت سالم و افتخار انجام تفاهم و ارزش دهی به پلورالیزم سیاسی را به روی این آدم‌ها می‌چکاند و به آنها وضعیت، طینت و سیمای جدید می‌بخشد.

از آنجا که زندان هیچ ایدئولوژی برتر، شریک تر و مقدم تر از خود انسان به مثابه ارزش برتر حیات انسانی نیست، باید حصارهای تنگ ایدئولوژی‌ها را شکست و آنرا شکل جدید بخشید. دوران حاضر دوران آب سازی ایدئولوژی هاست، مادر افغانستان بخواهیم یا نخواهیم حرارت بازار گرم پیدایی و نفوذ افکار گوناگون فلسفی و نقد فلسفی و موج گسترده گرایش به پلورالیزم و جهانی شدن در ابعاد مختلف ایدئولوژی را ذوب خواهد ساخت و شکل نوین خواهد بخشید. پس ما باید واقعینانه به واقعیت‌های بزرگ دنیای امروز خود پی ببریم و آنرا درک کنیم.

در میان احزاب سیاسی ثبت شده کشور به ندرت می‌توان ارگان نشراتی حزبی سراغ کرد. اکثر احزاب اساسنامه‌های خویش را از تلفیق اساسنامه‌های احزاب سیاسی گذشته و ترجمه اساسنامه‌های احزاب خارجی تهیه کرده اند. کمتر رهبری در میان احزاب سیاسی دیده شده است که از قدرت تحلیل علمی در خصوص اهداف و دیدگاه‌های سیاسی خویش برخوردار باشد. احزاب عمده همان

احزابی اند که یا سابقهٔ جهادی و یا غیر دینی داشته و از قدرت و نفوذ گذشتهٔ خویش در ساختن حزب جدید بهره گرفته اند و یا به طور بالفعل از نفوذ و تسلط خویش بر مراجع اجرایی حکومت سود می برند. بحث سیاسی علمی و جهت دهنده کمترین اقبال را در دیدگاه ها و فعالیت‌های سیاسی احزاب دارا می‌باشد. هیچ یک از احزاب سیاسی موجود نشان نداده اند که در برنامه های حزبی خویش به عنصر کادر سازی و تربیت تشکیلاتی و سیاسی توجه کرده باشند. چهره های سخنگو و بلندگوی احزاب اکثراً تکراری و واحد است. حرف ساده‌ای که بر زبان یک فرد عادی منسوب به حزب شنیده میشود فردای آن با کیفیت و کمیت مشابه از زبان بلند پایه ترین مقام رهبری حزب شنیده میشود. به همین ترتیب، وقتی رهبر حزب تصمیم به توافق یا معامله با این و آن جریان سیاسی دیگر میگیرد، دیده میشود که سر تا پای حزب دچار بحران میگردد.

تشویش مردم در برابر سیاست و فعالیت‌های سیاسی قابل توجه است. از حضور بیگانه ها تا رشد فعالیت های تروریستی در گوشه و کنار کشور، از حملهٔ نظامیان پاکستان بر فلان نقطهٔ مرزی، از کشتار بیرحمانه و بی دلیل مردم در قراء و قصبات توسط نیروهای ائتلاف و ناتو گرفته تا دست به دست شدن ولسوالی‌ها با طالبان، از شایعهٔ ورود گلبدین حکمتیار و مقامات ارشد طالبان به قصر ریاست جمهوری تا لحن آشتی جویانهٔ مقامات ارشد حکومتی در برابر این و آن چهرهٔ برجسته و تحت تعقیب تروریستی و دهشت افگنی.... هیچ چیزی در میان مردم انعکاس جدی نمی یابد. گویی همه چیز نمایش مسخره ایست که مردم تنها به تماشای گاه ناگاه آن می اندیشند نه اینکه از آن اثری بر زندگی و سرنوشت مقدر خود انتظار داشته باشند.... آیا از این امور می توان پختگی روابط سیاسی در جامعه را نتیجه گیری نمود؟ طوریکه اندری سیرینکو نویسنده روسی در این روزهای نزدیک نوشته است که:- رئیس جمهور برای یافتن راه های مشارکت سازنده سازمان سیاسی طالبان در سیستم سیاسی افغانستان است. فکر میشود سه گزینه بمنظور دست یابی به این هدف وجود دارد:

۱. ایجاد حزب سیاسی طالبانی بدون مشارکت «غیر طالبان»؛ ۲. ایجاد یک ائتلاف سیاسی که در آن بر علاوه طالبان انعطاف پزیر یک تعداد بنیاد گرایان اسلامی دیگر مثل گلبدین حکمتیار و عبدالرب رسول سیاف نیز اشتراک نمایند؛ ۳. ایجاد حزب سیاسی میان «طالب- رئیس جمهور» که در آن هم طالبان و هم هواخواهان رئیس جمهور کرسی اشتراک نمایند.

در میان سه گزینه پیشنهاد شده، برای رئیس جمهور یقیناً گزینه سوم بهترین خواهد بود. این گزینه رئیس جمهور را قادر می سازد نه تنها فعالیت های مستقلانه طالبان را محدود ساخته جلو اتحاد گروه های رادیکال را بگیرد، بلکه برای کرسی این امکان را نیز میدهد که از نام طالبان میانه رو بتواند تمام آنها را به تکیه گاه سیاسی خویش مبدل نماید. در این اواخر گفته میشود، که رئیس جمهور ابتکار ایجاد یک حزب سیاسی بنام جمهوری خواهان افغانستان را روی دست گرفته است. به نظر عمر نثار

مسئول سایت خبری افغانستان: «اگر به لست افرادی که باید در شورای رهبری این حزب شامل شوند، نگاه شود، در این حزب گروه‌های رادیکال حد اقل در حال حاضر دیده نمی‌شود». در میان رهبران این حزب از قیوم کرزی، فاروق وردک، عبدالله رامین، احمد مقبل و خود حامد کرزی نام گرفته می‌شود.

هر چند ایجاد حزب هواخواه رئیس جمهور در واکنش به جبهه ملی ساخته می‌شود، اما دو وظیفه در برابر این حزب قرار خواهد داشت: یکی اینکه در مقابل جبهه ملی ایستادگی کند؛ و دوم اینکه قادر شود در صفوف خویش طالبان انعطاف پذیر را در صورتیکه مذاکرات موفقانه با آنها از جانب هواخواهان رئیس جمهور به پیش برود، متشکل سازد. بدین ترتیب می‌توان گفت که با توجه به گرایش شکل‌گیری سیستم دو حزبی در افغانستان در آینده نزدیک ما شاهدی از یک طرف جبهه ملی متشکل از اپوزیسیون میانه رو و از طرف دیگر حزب جمهوری خواه طرفدار رئیس جمهور خواهیم بود. چنین سیستم دو حزبی بسیار مفید برای رئیس جمهور فعلی افغانستان بویژه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۹ خواهد بود. اما به نظر می‌رسد مخالفین حامد کرزی در سیستم یک حزبی بیشتر ذینفع اند و آنها تلاش خواهند نمود که بخش‌های میانه رو طالبان را با خود نیز یکجا سازند.

بسیاری بازیگران سیاسی از رهبران محلی گرفته تا مجاهدین در پارلمان کشور حفظ موقعیت انزوی سیاسی رئیس جمهور را برایشان مفید می‌شمارند. حوادث اخیر نشان داد که حمله بر وزرای پیشرو کابینه کرزی عمدتاً از طرف اپوزیسیون پارلمانی متمایل به جبهه ملی وارد گردید. این حرکت را می‌توان بمعنای تلاش در جهت تضعیف موقعیت حزب جمهوریخواه که در حال ظهور است و ممکنست فاروق وردک و دیگر همتایان وی در رهبری آن قرار گیرند، تعبیر نمود. فعالیت و کلاً به احتمال کامل نخستین جلوه‌ای مبارزه درون حزبی در کشور در رقابت میان «جبهه ملی» و حزب جمهوریخواه افغانستان می‌تواند باشد. استراتژی حفظ رئیس جمهور در انزوا، جلو بوجود آمدن سیستم دو حزبی و عنصر سوم حزبی متشکل از بنیادگرایان اسلامی و طالبان میانه رو را می‌گیرد. بیرون راندن طالبان انعطاف پذیر بحیث متحدین ریزرف با حزب جمهوریخواه در واقع راه را به ایجاد سازمان مستقل سیاسی با اشتراک اسلامگرایان سیاسی تندرو نظیر حکمتیار در مقابله با رئیس جمهور را مساعد خواهد ساخت. هدف اساسی مخالفین حامد کرزی نیز همین است. بناءً مشکل عمده سیاسی رئیس جمهور افغانستان از همین جا نشأت می‌کند. از سیستم سه حزبی یعنی جبهه ملی، حزب جمهوریخواه و سازمان «طالبان انعطاف‌گرا» قبل از همه رئیس جمهور افغانستان که با فشارهای سنگین سیاسی از جانب چندین نیروی سیاسی مواجه است، سود خواهد برد.

سیاست مداران غربی همواره کرسی را انتقاد میکنند که قادر نیست کشور را از بن بست بیرون بکشد. شگفت آور است که افکار جامعه جهانی نیز بحیث «مخالفین خارجی» در مقابل رئیس جمهور افغانستان شکل گرفته است. در داخل کشور جبهه ملی با اعلام اهداف بلند پروازانه وارد میدان شده است. طالبان بحیث مخالفین انعطاف ناپذیر و آشتی ناپذیر عملاً در موضع شان ایستاده اند و در نتیجه جنگ ها در جنوب افغانستان تا هنوز تغییر فاحش در صحنه نظامی و سیاسی بوجود نه آورده است. بدین ترتیب سه نیروی عمده ضد در حال حاضر یعنی افکار اجتماعی غرب، جبهه ملی و طالبان همه باهم رژیم رسمی کابل را در کنج رانده و در نتیجه بحران سیاسی دولتی کرسی را فرا گرفته است. از اینرو بدون ابتکار سیاسی جدید و بدون طرح سیاسی جدید توسط کرسی در واقع این «سه حلقه» مخالفین را نمی توان شکست داد. ایجاد حزب جمهوری خواه و مذاکره با بخش «طالبان ملی» یکی از مهمترین ابتکارات جدید خواهد بود که در برابر رئیس جمهور افغانستان قرار دارد. اما مذاکره با طالبان یعنی شامل ساختن پشتونها و نخبگان پشتون در روند جاری سیاسی کشور به مشکل می تواند پیروزی سیاسی در دراز مدت را برای رئیس جمهور کرسی به همراه داشته باشد، مگر اینکه همزمان به آن روی کردهای قهر آمیز «تغییر نخبگان» در آن بخش رهبری طالبان که حاضر به مذاکره با کابل نیست و یا رهبری کرسی را نه می پذیرند، صورت بگیرد.

به بیان دیگر شامل ساختن نخبگان پشتون در روند سیاسی افغانستان بدون پیروزی نظامی بر طالبان برای کرسی امکان پذیر نیست. امروز برای رئیس جمهور افغانستان چانس کمی توافق با طالبان انعطاف پذیر وجود دارد. برای کرسی لازمست که در صحنه سیاسی افغانستان جلو ظهور «حزب طالبی» و یا در عمل «حزب طالب - پشتون» خارج از دایره نفوذ خود را بگیرد. رئیس جمهور نیاز به همگرایی رهبران پشتون از میان طالبان انعطاف پذیر در حزب جمهوری خواه خویش دارد، در غیر آن حزب طالبان میتواند بحیث ابزار بازی بدست جبهه ملی مبدل شود. افزون بر آن اگر طالبان نه از طریق حزب کرسی، بلکه بحیث حزب سیاسی مستقل وارد سیستم سیاسی افغانستان ساخته شوند، در آنصورت شرایطی می تواند پیش آید که متحدین غربی منافع خود را نه در وجود رئیس جمهور فعلی، بلکه از طریق حزب پشتونی دیگر تعقیب نمایند. در نتیجه برکناری کرسی از قدرت صرف وابسته به فاکتور زمان خواهد بود. از نظر این قلم اگر گفته های اندری سیرینکو تحقق پیدا نماید اوضاع سیاسی کشور بفرنج و پیچیده تر خواهد گردید. تشکیل جبهه ملی بعد از بحکومت رسیدن آقای کرسی یک تحول عمده به حساب می آید که رهبران این نهاد تازه تشکیل را اکثراً چهره های جهادی و غیر جهادی تشکیل داده است.

پایه های اساسی این شکل نو بنیاد را عمدتاً شخصیت های سیاسی اقوام تاجک وابسته به جمعیت اسلامی شورای نظار میسازد که برهان الدین ربانی به صفت رئیس و دیگر شخصیت های برجسته

سیاسی مربوط به این گروه قومی در آن حضور دارند ولی قسمناً با چند چهره ای سیاسی دیگری از شخصیت های وابسته به جناح های چپ دیروز نیز جبهه ملی را آرایش داده است. با اندک دقت به چهره های موثر در این جبهه اگر دیده شود، می بینیم این تشکل را شخصیت های کلیدی جمعیت اسلامی و شورای نظار تشکیل میدهد چهره های دیگر حضور غیر موثر و سمبولیک دارند. تشکیل جبهه ملی برادران تاجیک را یک حرکت و آغاز خوب میدانیم آغاز که، بر اهداف ملی و حقوق شهروندان کشور نظام پارلمانی و انتخابی شدن والی ها تأکید مینماید.

با فعال شدن جبهه ملی و آمادگی آن برای انتخابات دور دوم ریاست جمهوری و پارلمان آینده. بدون شک معادله سیاسی در کشور بهم خواهد خورد. چیزیکه در این نهاد سیاسی تازه تأسیس واکنشهای را برانگیخته است ائتلاف گروه های جهادی و غیر جهادی که بعد از سالها جنگ و جهاد در یک ساختار جدید بنام جبهه ملی باهم یکجا شده اند. هردو جناح ایدئولوژی گرا یک گام به عقب برداشته اند گروه های اسلامی و اخوانی از شعار های دینی و اسلامی خود دست برداشته اند و گروه های چپی نیز از شعار های ایدئولوژی چپگرایانه ای خود عقب نشینی کرده اند. بازی با کارت قومی با توجه به اینکه انگشت افکار قومی افغانستان در دست بسیاری بازیگران خارجی و داخلی از دولت کرزی گرفته تا همسایگان و دول غرب و آقای ربانی و حامیان خارجی شان قرار دارد، خیلی آسیب پذیر است.

با در نظر داشت اوضاع جاری سیاسی روند انکشاف افغانستان بسوی انقطابهای قومی و قبیلوی در جریان است، به مشکل میتواند جبهه ملی بر گرایشات قومی خود غلبه کند و این حالت باعث خواهد شد که جبهه ملی قبل از همه در خطوط قومی فرو بپاشد تشکیل جبهه ملی به رهبری آقای ربانی، درحقیقت دومین تلاش سیاسی و موفق آنها بعد از شکست نظامی طالبان پروسه ای جدید است. گرچه عجلتاً جبهه ملی از رهگذر تنوع قومی نسبت به دیگر احزاب و تشکیلات های سیاسی پر رنگتر به نظر میخورد که در ترکیب آن نمایندگان سیاسی عمدتاً اقوام تاجک، ازبیک، پشتون حضور دارند ولی نمایندگان سیاسی عمده و اصلی جامعه هزاره یعنی دو جناح عمده حزب وحدت اسلامی افغانستان را شامل نمیشود که متأسفانه آقای ربانی مجدداً از همان تجربه ناکام گذشته دهه نود درباره نمایندگی سیاسی جامعه هزاره استفاده نموده اند و بنام مردم هزاره شخصیت های غیر موثر و غیر هزاره را شامل جبهه ملی کرده است. رهبران جبهه ملی خود نیز بخوبی این را میدانند که جامعه هزاره آنان را نمایندگان خود ندانسته و نمیدانند.

جبهه ملی از لحاظ ایدئولوژیکی نیز شکننده به نظر میآید زیرا متحدین چپ و غیر جهادی تا به اخیر با جبهه ملی نخواهند رفت و فکر نمیشود نمایندگان سیاسی مردم ازبک نیز با در نظر داشت تناقضات و کشیدگیهای عمیق با مؤسسیین اصلی جبهه ملی دارد تا به اخیر جبهه ملی را همراهی نماید. جامعه هزاره خود یک نیروی مستقل سومی مطرح در سطح ملی است که با حفظ هویت سیاسی،

خود را ملزم به همکاری با تمامی جوانب قدرت میدانند و طبیعی خواهد بود که منافع کشور را از منافع هزاره جدا نمیدانند. همانگونه که منافع پشتون و تاجیک و ازبک را نیز از منافع خود جدا فکر نمیکند، برخلاف آنچه که تا هنوز تبلیغ می شده است. هزاره ها عقیده دارند که در میان منافع کشوری و منافع شهروندان آن، اعم از تاجیک، پشتون، هزاره و ازبیک هیچ تفاوت وجود ندارد. و از طرف دیگر باور مندند در هر جایکه منافع هزاره زیر پا شود قطعاً منافع علیای افغانستان ضربه میخورد.

همانگونه که تا هنوز چنین شده است. این امر نسبت به همه اقوام کشور صادق است. مبارزه سیاسی تا زمانیکه قواعد قانونی آن مراعات گردد خطر آفرین نیست. اما اگر از راه های تعریف شده آن منحرف شد هر آنچه را که تصور نمایی پیش خواهد آمد. آیا با خروج نیروهای بین المللی و امریکا از افغانستان جبهه ملی ویا آقای کرزی برنده اصلی خواهد بود؟ بنظر من نه همانگونه که در افغانستان با برخورد تک قومی و تک حزبی پیروزی نظامی نداشتیم و پیروزی سیاسی نیز نداریم و امکان ندارد یک قوم ویا یک حزب بر دیگران غالب و پیروز گردد. پس چه بهتر خواهد بود که همه یکدیگر را قبول نموده و بر اساس قوانین ملی و اساسی کشورمان در جهت اداره و سازندگی کشور با هم رقابت سالم و بی درد سرداشته باشیم و در آن صورت تشکیل جبهه ملی و دیگر احزاب سیاسی دارای منشا قومی نه تنها برای کسی خطری آفرین نخواهد بود بلکه برفع همه ما تمام خواهد شد. اگر با نفی دیگران و ضربه زدن به رقبای داخلی خود کار را آغاز نماییم بدون شک بحران را تشدید و در راه ترقی و سعادت کشورمان بدست خود مانع ایجاد مینماییم. امید است که ما از دسته اول باشیم که با گذشت و با صمیمیت، به منافع خود و همه اقوام کشور فکر و بر همان اساس عمل نماییم.

رهبران سیاسی مردم هزاره در طول تاریخ گذشته کشور همواره برقرار کننده ای تعادل و توازن قدرت و حاکمیت و ضریب خوب در معادلات قدرت در کشور بوده است در شرایط کنونی موقف و موضعگیری سیاسی رهبران دو جناح عمده حزب وحدت اسلامی افغانستان و دیگر نخبگان سیاسی و روشنفکران مردم هزاره در معادلات سیاسی جاری کشور از پشتیبانی همه جانبه جامعه هزاره برخوردار میباشد و از پالیسی آنان حمایت بعمل می آورند. اگر بدینگونه پیش روند جامعه هزاره بحیث نیروی سومی در موازنه و تعادل قدرت در کشور تبارز خواهد یافت. در شرایط پیچیده سیاسی موجود کشور این رسالت بزرگ بدوش رهبران سیاسی، نخبگان و روشنفکران مردم هزاره قرار گرفته است و جامعه هزاره برای ایشان در تحقق این امر سترگ آرزوی کامیابی مینماید تا این رسالت و دین دادخواهانه ملی و قومی را به شایستگی به انجام رسانند.

بهر صورت بر ضرورت حزب و تشکیلات سیاسی نیرومند و مؤثر در جامعه نمی‌توان تردید کرد. همین که از خلای مرجعیت سیاسی نیرومند در جامعه گلابه می‌شود نشانه آن است که احزاب سیاسی موجود نتوانسته‌اند به نیاز سیاسی جامعه پاسخ مناسب ارائه کنند. اما اگر قرار باشد حزب و تشکیلات جدید تجربه تازه و مؤثری را برای جامعه تقدیم کند، در قدم نخست باید از دشواری‌ها و خلاهای احزاب سیاسی پیشین آگاهی داشته و برای رفع این دشواری‌ها و خلاها راه حل علمی و عملی خویش را مطرح سازد. به نظر می‌رسد اولین نکته‌ای که احزاب موجود را به خنثی شدن و محرومیت از هرگونه ابتکار سیاسی کشانده، فقدان پیام روشن و جهت دهنده فکری و اعتقادی است. سیاست، فن عمل کردن را نشان می‌دهد و عمل کردن به طور طبیعی معطوف به تفکر است. وقتی حزبی در تفکر خویش دچار بن بست باشد، روشن است که در عمل خویش از بن بست بیرون شده نمی‌تواند. اعضای حزب باید بدانند که چرا به همدیگر پیوند یافته‌اند و چه کاری در برابر آنان قرار دارد که باید با اتکا به نیروی جمعی خویش به انجام آن مبادرت کنند.

پیام در فعالیت‌های سیاسی احزاب نقش پیوند دهنده و انسجام بخش را بازی می‌کند. در جوامع عقبمانده و استبداد زده، فعالیت سیاسی در بدو امر به فداکاری و ایثار و تحمل مشقت‌های فراوان نیاز دارد. در فقدان پیام روشن و جهت دهنده فکری و اعتقادی هیچ عاملی نمی‌تواند اعضای یک حزب را به فداکاری و ایثار و تحمل مشقت‌ها ترغیب نماید. احزاب کنونی در بهترین صورت خویش مجتمعی از افراد خطاب شده می‌توانند باشند: افرادی که به ندرت با همدیگر پیوند احساس می‌کنند که آنان را نسبت به سرنوشت همدیگر مسئول سازد، و با آنان را برای هدف جمعی به کار اندازد. اکثر احزاب موجود برای رفع خلای پیام روشن و جهت دهنده خویش به پول و امکانات مادی متوسل میشوند و برای این کار روشن است که بیشتر از دو انتخاب در برابر خود ندارند: یا باید به وابستگی آشکار و بی قید و شرط بیگانگان تن بسپارند و یا باید به اعمال خلاف و نامشروع غرض تأمین بودجه حزبی خویش مبادرت کنند.

حزب سیاسی با خالی بودن از پیام روشن و جهت دهنده فکری و اعتقادی خنثی می‌شود و با تکیه با امکانات مادی و پولی غرض اقتناع اعضای خود مسخ می‌گردد. افغانستان نمی‌تواند امریکا یا یکی از کشورهای اروپایی باشد که برای فعالیت‌های حزبی نتایج مشخص و قانونمند اشتراک در قدرت سیاسی را ضمانت کند. در افغانستان از هر چیز نماد و سمبولی داریم که تا مرحله رسیدن به پختگی و اثر بخشی باید راه زیادی را طی کند. در اینجا تجارب احزاب و مبارزات سیاسی گذشته تنها می‌توانند عبرت‌های ما را کاملتر کنند نه اینکه راه عمل نیز پیش روی ما قرار دهند. ما باید با مطالعه تاریخ گذشته یاد بگیریم که چه کاری را نکنیم، اما نمی‌توانیم یاد بگیریم که چه کاری را بکنیم و یا چه کاری را گذشتگان ما انجام دادند که اکنون به حد ما رسیده و ما نقش پای شان را به نوبه خود

ادامه دهیم. اگر این سخن جدی گرفته شود، واقعاً سیمای تأسف آوری از فعالیت‌ها و رشد اجتماعی احزاب سیاسی نمایان خواهد شد. وقتی احزاب در رسمیت خویش برای وزارت عدلیه اسم و شهرت هفتصد و پنجاه عضو را تقدیم می‌کنند و در سخنان تبلیغاتی خویش تعداد اعضای خویش را هیچگاهی کمتر از هزاران تن قلمداد نمی‌کنند، چگونه است که در بسیج کردن پنجصد تن غرض «دفاع از هویت و شخصیت ملی» خویش دچار درماندگی می‌شوند؟ آیا این امر خود به بهبودی فعالیت‌های سیاسی احزاب گواهی نمی‌دهد؟ آیا با این احزاب ما به انسجام روابط خویش نزدیک شده ایم؟ اگر حزب سازی دریافت راهی برای کاری باشد، می‌توان گزینه و گزینه‌های دیگری قبل تر یا فراتر از حزب سازی را نیز مد نظر گرفت.

حزب، بدون شک، پخته ترین مرحله روابط فکری و سیاسی را در جامعه نمایندگی میکند؛ اما پختگی سیاسی به یکبارگی حاصل نمی‌شود. تجارب سیاسی ما باید به بحث کشانده شوند، دلهره‌ها و تردیدهای سیاسی ما باید صنف بندی شوند، نیازها و امکانات ما باید تحلیل و بررسی گردند. پختگی سیاسی تبارز تعاملاتی از این گونه خواهد بود. سیاست عمل است و عمل معطوف به تفکر. تفکر جمعی نیز در جریان تفاهمات شکل منسجم تری می‌گیرد. قبل از تأکید بر عمل سیاسی (حزب سازی)، عجلتاً میتوان باب تفاهم و گفتگو پیرامون مسایل زیادی را که در برابر ما قرار دارند، باز کرد. موضوع اساسی دیگر اینکه تنها مقتضای دگرگونی‌های فکری و فلسفی در دنیا و باز تاب آن در کشور ما نیست؛ بلکه ما خود نیز در وضعیت بسیار بد، خاص و استثنایی قرار داریم، یعنی اینکه ما در جریان نابودی خود قرار داریم. تقلای ما برای نوعی زنده ماندن به امید توجه ناپایدار و تضمین نشده جامعه جهانیست، پس وضعیت خود ما به ما می‌فهماند، که ما به سوی نابودی، تصمیم، انتخاب و دگرگونی قرار داریم.

هرگاه تصمیم عقلایی بر بنیاد همدیگر پذیری و مصالح عمومی و هرگاه انتخاب درست نداشته باشیم بدون شک به سمت درستی در حرکت نخواهیم شد. ناسیونالیسم بحیث یک پدیده تاریخی و اجتماعی بمثابة یک ایدئولوژی تمامیت گرا، تفوق طلبی نژادی، احساسات و عواطف افراطی عظمت طلب، نظرات تنگ نظرانه ملی و محلی در چوکات ملت‌ها و دولت‌ها، این برتری ملی، نژادی و زبانی روحیه تسلط بر سایر ملت‌ها، دولت‌ها و خلقهای جهان را تقویت کرده باعث خصلت استیلاگرانه و الحاق طلبانه و تحکیم حاکمیت قومی خود بر دیگر ملیت‌ها و دولت‌های جهان شده است. و این مفکوره مطلق گرایی و تمامیت خواهی نیز سبب جنگ‌های خونین در جهان شده است که مظاهر عمده آن ظهور میلیتاریزم، راسیزم، نژاد پرستی، تبعیض نژادی (اپارتاید) بالاخره خشن‌ترین و وحشی‌ترین شکل آن فاشیزم در آلمان (هیتلر و رژیم نازی) و ایتالیا (موسولینی) در جهان شده است. در حقیقت احساسات ناسیونالیستی که بصورت گرایش‌های تفوق طلبی فاشیستی و افراطی



بروز میکند. در واقع انگیزه است معلول، علل نظام های استثماری فراملیتی بخاطر تحمیل اراده خود بر سایر ملل جهان که باعث رعب و ترس و وحشت و جنگهای تباه کن و کانون های داغ در جهان میشوند.

نیو لیبرالیسم نمونه آشکار آن در جهان کنونی است که بخاطر تسلط بر ذخایر انرژی و تطبیق اهداف استراتژیک خود جنگ های خونینی را براه می اندازند. با ظهور و پیدایش نظام سرمایه داری در جهان هوا و هوس جهانی شدن (گلوبالیزم) توسط امپراطوری سرمایه، باعث تسخیر کشورهای فقیر و محروم در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در چند قرن اخیر ایجاد سیستم های استعماری و برده ساختن خلقهای جهان و تقسیم مجدد جهان در بین کشورهای رقیب سرمایه داری، جنگ های اول و دوم جهانی باعث ویرانی ها و تباهی بشریت در کره زمین شده است، که نظیر آنرا تاریخ بشریت بخاطر نداشت. تحت تمدن معاصر و رشد علم و فرهنگ و تکنالوژی مدرن امروز بشکل جدید گلوبالیزم در جهان سربلند کرده است. جهانی شدن امپراطوری سرمایه داری در جهان که نظام نیو لیبرالیزم بعد از ختم جنگ سرد که قول و قرار هایی برای نظم نوین جهانی داده شده بود اکنون بصورت یک تاز و بدون رقیب تحت نام مبارزه با تروریسم، بنیاد گرایی افراطی که خود مؤجد، بنیان گزار و پلان گزار آن است و بود، جهان را به لبه پرتگاه نیستی و نابودی قرارداده است. از آنجائیکه یک چنین پنداری بیش از همه برای جوانانیکه باور فروزان نسبت به میهن و ارزشهای شهروندی دارند آزار دهنده است، در جوامع عقب ماندگی مانند افغانستان که هنوز ابزار کار به عنوان مهمترین عامل تعیین کننده و خلاق تاریخ و جامعه در ابتدایی ترین سطح آن قرار دارد، منازعات فعال اجتماعی در آن نیز، نه طبقاتی؛ بلکه طبقاتی فرعی اند.

بگونه مثال مالکین افزار تولید، که در جوامع انکشاف یافته از نظر پایگاه اقتصادی خود زیر بنای منحصراً به فردی را تشکیل میدهند، در افغانستان طبقه فرعی مشکل اجتماعی اند، که بر پایه منازعات قومی - نژادی استوار است. نموده های هم از شیوه زندگی عصری در اینجا و آنجا جامعه به نظر میرسند که محصول رشد منطقی خود جامعه نبوده و در محاسبات اجتماعی زیاد تأثیر گذار نیستند. یعنی شکل غالب جامعه افغانستان همان شکل عقب مانده با ارزشهای بومی و قومی آن است، که سایه شوم آن در سرا پای قدرت سیاسی و روابط موجود در آن بخوبی ملموس میباشد. با چنین اندیشه اگر از جابجایی مهره های کارای قدرت تا تمام اندامهای سیاسی محاسبه کنیم با صراحت به تناسب مستقیم و پایدار آن با منازعات عقب مانده طبقات فرعی پی میبریم که این نماینده گان اقوام و قبایل متعلق به مناطق خاصی هستند که شکل قدرت را آرایش میدهند یقیناً که چیزی به غیر از این نیست.

پس بناءً اگر بخواهیم افغانستان را از دید جامعه شناسی سیاسی تعریف کنیم به صراحت میتوان گفت افغانستان شوربست که در آن قبایل حکومت میکنند. از آنجائیکه گروه های اتنیکی مختلف در پی استحکام پایه هایشان در بدنه قدرت هستند، نیروهای تمامیت گرا را که یقیناً از چنین کتله های قبیلوی نماینده گی میکنند، چون اختاپوتی بر بدنه قدرت فعال ساخته اند. در نهایت این امر باعث گردیده تا باور به اقتدار و سرکرده گی تک قومی بر سایر کتله های اجتماعی مسلط گردد، که همان هژمونیزم قومی است، که از تقاطع مناسبات پوسیده جوامع سنتی با روابط قدرت حاکم در آن شکل میگردد.

شیوع چنین باوری باعث گردیده تا اقوام از دوام حضور رهبران شان بر اندام های قدرت حمایت کرده و حتی در دفاع از آنها قهرمانی به خرج دهند. در یک چنین وضعی که جامعه افغانستان در بدویت مطلق بومی - نژادی بسر می برد، بیشتر در آن منفعت گروه ها یا بصورت عامتر قبایل مطرح میگردد؛ تا منافع گسترده شهروندی. بناءً وضع موجود باعث استحکام بیشتر وحدت میان آن گروه های گردیده، که از نظر قومی با هم مرتبط و وابسته هستند. اما با این حال گاهی هم برخی از سیاست پردازان پدیده های ناهمزمان تاریخی را که سازگاری چندانی با روابط عقب مانده قدرت و مناسبات موجود اجتماعی ندارد بکار میبرند. از همین شعار ها یکی هم اصطلاح "وحدت ملی" است، که امروز بسیاری از روشنفکران را نیز نادانسته بخود مشغول داشته است.

درحالیکه این پدیده مانند سایر ارزشهای جوامع پیشرفته، فرایند رشد منطقی، تاریخی و محصول بلوغ جوامعی است که با مناسبات فرسوده فیودالی وداع گفته و به هژمونیزم بومی، قومی پشت پا زده اند، پس بدیهی است تا زمانیکه طبقات اجتماعی بر مبنای روابط گسترده شان با وسایل پیشرفته کار جاگزین گروه های اتنیکی نگردند و روابط قدرت بر مبنای ارزشهای واقعاً دموکراتیک شکل نگیرد و در آخرین تحلیل تا وقتی شگافهای جامعه به مثابه زمینه اجتماعی سیاست بر پایه باور های شهروندی فعال نگردند؛ هژمونیزم قومی به عنوان روینای مناسبات فرسوده جامعه و حکم اجتناب ناپذیر تاریخ دوام خواهد یافت. برخورد ایدیا لوژیک، ناسیونالیستی، سیاسی و دینی به هر شکلی که باشد، تمامیت خواهی، مطلق گرایی و نادیده گرفتن حقوق و آزادی های دیگران است در حالیکه حاکمیت یک طبقه بر طبقه دیگر، یک ملیت بر ملیت دیگر، یک مذهب و عقیده بر مذهب و عقیده دیگر، یک فرهنگ و تمدن بر فرهنگ و تمدن دیگر تماماً مطلق گرایی و تحمیل خود بر دیگران است. برخورد ایدیا لوژیک و تعصب آمیز در هر کیش و گرایشیکه باشد مردود است باید علیه آن مبارزه شود. در طول تاریخ استبدادی دو ونیم سده اخیر افغانستان مبارزات خونین ظاهراً زیر نام گروه های سیاسی ایدئولوژیکی، قبل از آن استبداد خاندانی که در حقیقت کرکتر و خصوصیت قومی را دارا بودند صورت گرفته است و مبارزین سیاسی اقوام تحت ستم بخصوص جامعه هزاره در این مبارزات

سیاسی و نظامی بزرگترین قربانی و تلفات انسانی و مادی را تا سرحد قتل عام ها، کوچ اجباری، زمین سوخته و نابودی شصت و دوفیصد نفوس آن پرداخته اند که حوادث خونین سه دهه اخیر گواهی این امر میباشد.

مشکل اصلی در ارتباط به تشکیل ملت در کشور ما تا هنوز حل نشده باقی مانده است و در اوضاع و احوال کنونی مبارزه بخاطر رد بیعدالتی ملی و سد کشیدن در برابر بازگشت درحال بروز گرایشهای برتری جویانه ملی به شیوه های پیشین و نوین و شناخت اصل حقوق ملیتها و اقوام کشور محتوای اصلی آنها تشکیل میدهد. ما از ایدیولوژی های چپ افراطی و راست افراطی، تجربه های بسیار تلخ داریم. دلیلش آن بود که ریشه های ایدیولوژی ما از بیرون آب میخورد. ما هنوز اندیشه های ملی گرایی خود را درک نکرده بودیم که به فکر انترناسیونالیزم، و «امت اسلامی» شدیم. کسیکه خانه خود را آباد کرده نتواند، چطور بفکر آبادی خانه دیگران، شده میتواند؟ انترناسیونالیزم و «امت اسلامی»، برای ما یک قفس طلایی و یک مدینه فاضله ای بیش نبود. چرا که راه های دیگر اندیشی را بروی دیگر عقاید بسته و ریشه های انتقاد را از بیخ خشکانیده بودیم و آنها در جامعه سنتی و حتی قبیله ای مانند افغانستان که هنوز دین و مذهب و سنتها، در آن حکومت میرانند. در کتاب ها، ما چیز هایی خوانده بودیم اما واقعیت های عینی جامعه ما، چیز های دیگری بودند.

اگر حکومت های ایدیا لوژیک میتوانستند حکومت ملی و متمدینانه بسازند، هیچ ایدیولوژی ای مانند عیسویت و اسلام، پایگاه مردمی و اجتماعی در جهان ندارند قلبهای مملو از باور های دینی پایگاه اجتماعی آنها و مسجد، منبر تبلیغاتی و ایدیولوژیک آنها است. اما تاریخ ثابت کرد که اینها هم نتوانستند در جهان یک حکومت نمونه و الگویی برای بشریت داشته باشند تجربه چندین سال جنگ و «آشتی ملی» امروزه گروهها و احزاب درگیر جنگ، نشان داد که گروه ها و احزاب در حاکمیت و بیرون از حاکمیت، بسیار پابند و مومن به اعتقادات دینی و ایدیولوژیک خود نبوده اند و مسایل و قضایا را فقط با دیدگاه های سیاسی می نگریسته اند، نه اعتقادی در خانه خدا، سوگند خوردن و پیمان شکستن، چی معنایی جز این میتواند داشته باشد؟ با فروپاشی کمونیزم در روسیه و حاکمیت حزب وطن، دیدیم که عده ای به اصل و ریشه و تبار خود برگشت و آرمان های وطن پرستانه و انتر ناسیو نالیستی، نیز زیر خاگستر زمان دفن گردید. حاکمیت های گذشته از دوران شاهی گرفته تا حکومت جناب کرزی، همه محصول شرایط خاص زمان است. بازگشت به آن الگوها، بازگشت بگذشته و به عقب است. ما نباید با حلوی آن چنان حکومتها، دهان خود را شیرین کنیم، و یا آرزوی رسیدن به آن روءیا های گذشته را داشته باشیم، پذیرفتنی است که در هیچ جای متمدن دنیا چنین نبوده است که همه احزاب و گروه های جامعه دارای یک هدف و ارمان بوده باشند و همه در یک سنگر گاه برزنند. احزاب، با سلیقه و هدفهای معینی بوجود می آیند و مبارزه میکنند.

اما مصیبتی را که امروز ما نصیب شده ایم، شاید هیچ کشوری چنین تجارب تلخی از تاریخ را نداشته باشند. بهمین دلیل است که ما می‌گوییم اگر صدها تشکیلات حزبی و سازمانی داریم، بگذار داشته باشیم اما ضرور است که در شرایط موجود، همه بخاطر یک هدف و آن، منافع ملی و جلوگیری از بازگشت دوباره بنیاد گرایی و تروریزم و ختم جنگ، به توافق ملی برسیم تا به کشورهای ذیدخل در قضیه افغانستان فشار آورده شود که بمسایل و قضایای افغانستان بازنگری کنند و حل عادلانه ملی را که بنفع و مصالح مردم ما باشد، و تحقق آن توسط خود افغانها صورت گیرد، عمل کنند. با گذشت تلخ ترین فصل های تاریخ، و تجربه های درد آوری که گرفته ایم، هنوز هم فرهنگ همدیگر فهمی، تحمل و مسامحه را فرا نگرفته ایم. وطن ما، بر بادی های فراوان را دید و مردم آن، رنجهای بیکرانی را متحمل گردیدند. دلیل آن، نا پختگی سیاسی ما روشنفکران و نخبگان افغان و عدم آگاهی ما از درس های تاریخ بود. اگر گذشته های خود را که خوب بود و یا بد، به نقد بگیریم و به حیث گذشته خود بدانیم، و حال را با نگاهی بسوی آینده قابل پذیرش به همه بسازیم، دین بزرگ وطنی و ملی را بجا آورده ایم.

**نتیجه گیری:** - در این مقاله درباره ضرورت تأسیس احزاب سراسری و فراگیر در کشور و درباره اوضاع جاری سیاسی و تشکیل بیش از هشتاد حزب سیاسی و عدم کارائی و عدم مؤثریت آنان در جامعه و فرورفتن جامعه بسوی انقطاب های قومی و سیاسی نقل قول از یک نویسنده روسی درباره تأسیس احزاب در افغانستان و ایجاد جبهه ملی روشنی انداخته شده و هم چنان درباره جامعه هزاره بحیث نیروی سومی سیاسی قومی در معادلات قدرت تأکید بعمل آمده اند در اخیر بر ضرورت تشکیل احزاب سراسری و اهمیت آن در شرایط موجود کشور توضیحات لازم ارائه گردیده است.

#### رویکرها:

- افغانستان - تاریخ مداخله خارجی و تغییر و تحولات اجتماعی دیوید میظر نشریه «کریٹیک» شماره ۳۴ سال ۲۰۰۳ ترجمه یاسمین میظر
- سایت کابل پرس تحت عنوان هژمونیزم قومی در افغانستان نوشته: سید یعقوب ابراهیمی
- ویبلاک امروز ما زیر عنوان یادداشتی پیرامون ضرورت و اولویت های حزب سازی در جامعه شماره سوم عقرب ۱۳۸۷
- سایت خاوران زیر عنوان بحران سیاسی در کابل به نو سازی سیستم حزبی می انجامد نویسنده: اندری سیرینکو برگردان از متن روسی هارون امیرزاده لندن ۳۰ می ۲۰۰۷ منبع: افغانستان رو
- یادداشتهای شخصی صاحب این قلم ماه جون سال ۲۰۰۷ میلادی

## تشدید تهاجم مسلحانه کوچیها در مناطق هزاره نشین کشور

بعد از سالها آرامش نسبی در مناطق هزاره نشین افغانستان معضله کوچیها یکبار دیگر با ابعاد جدید آتش جنگ و نفرت را شعله ور میسازد و معلوم نیست چگونه در این مناطق سلاحهای مخرب چون راکت انداز، هاوان وغیره استعمال میگردد و این چنین سلاحها از کجا و چگونه وارد میدان جنگ میشود. کوچی های (مسلح با سلاح ثقیل و خفیف) به نواحی بهسود و مناطق هزاره نشین افغانستان، به حملات تهاجمی پرداخته ۲۵ قریه هزاره نشین را زیر آتش سلاح ثقیل و خفیف قرار داده و بسیاری از خانه ها را به آتش کشیده اند و بیشتر از یکهزار خانواده را بصورت دسته جمعی از خانه و کاشانه شان بیرون رانده، اموال و دارائی های ایشان را غصب و چور و چپاول نموده اند.

اما آنچه برای کارمندان کمیسیون مستقل حقوق بشر که از منطقه بازدید و شاهد بخش از اعمال خشونت آمیز کوچی ها علیه مردم محل بوده، این است که: حدود یکهزار خانواده قریه های شانرا ترک گفته و به جاهای امن پنا برده اند. (کارمندان کمیسیون تجمع بیجا شده گان داخلی اعم از زنان، اطفال و مردان را مشاهده کرده و با ایشان ملاقات نموده اند) برخی خانه های مسکونی و ملکیت مردم محل در سه قریه (سلطالی، سرقول پنجی و خارقول) توسط کوچی ها به آتش کشیده شده؛ (کارمندان کمیسیون شاهد سوختن قریه های سرقول پنجی، خارقول و سلطالی از فاصله دور بوده و از صحنه آتش سوزی عکسبرداری نموده اند) کوچی ها چندین نفر اهالی را مورد لت و کوب قرار داده است، کارمندان کمیسیون مستقل حقوق بشر به تاریخ ۲۸ جوزا شاهد بودند که حدود سه ساعت بین کوچی ها و مردم محل در منطقه سموچک و گیروی باد آسیاب درگیری مسلحانه ادامه داشته است، بر اساس گزارش یونسف از محل پانزده مکتب شامل مکتب های خارقل، ابتدائیه داه مرده کجاب، لیسه مرهزار، متوسطه محمدیه و ابتدائیه خاتم الانبیاء تعطیل شده اند که حدود ۱۰۰۰ شاگرد از مکتب رفتن محروم شده اند. مکتب تره بولاغ کجاب مورد حمله کوچی ها قرار گرفته، شیشه ها شکسته و قرطاسیه و مواد درسی به آتش کشیده شده است؛ به اساس اظهارات مردم محل حدود ۱۰۰ خروار تخمیریز زمین للمی و ۶۰ خروار تخمیریز زمین آبی را مواشی کوچی ها چریده اند، به اساس گفته شاهدان عینی یک نفر از مردم محل به قتل رسیده که قوماندان امنیه ولسوالی نیز آنرا تأیید نموده است. در ملاقات با هیئت کمیسیون دولتی، کوچی ها مدعی شدند که یک نفر از آنها به قتل رسیده و جنازه اش را نزد فامیلش به خروار لوگر انتقال داده اند. اما هیچ گونه دلایل و مدارک نظیر محل وقوع قتل و جنازه مقتول برای اثبات ادعای شان ارایه نکرده است. کوچی ها به کارمندان کمیسیون گفته اند که آنها میل ندارند که دولت قاتل را مورد پیگرد عدلی و قضائی قرار دهند، بلکه خود شان میخواهند از قاتل انتقام بگیرد. مقامات امنیتی دولتی محلی ولسوالی خود اظهار

داشته اند که آنها توان جلوگیری از زد و خورد مسلحانه بین طرفین را نداشته اند و هم موضوع را به والی میدان وردک و قوماندان امنیه آن ولایت اطلاع داده اند ولی هدایت صریح را در این زمینه دریافت نداشته اند. اخیراً هیئت مشترک وزیران مشاور ریاست جمهوری و پارلمان توسط هلیکوپتر صرف برای یک و نیم ساعت به منطقه سفر نموده و با مردم آسیب دیده ملاقات نموده و هم از قریه جات آسیب دیده بازدید نموده اند که مردم از این ناحیه شکایت دارند و مأیوس هستند.

طبق یک خبر تازه بنا به گفته مردم محلی، روز دوشنبه ۱۱ سرطان سال روان کوچیهای مسلح بازهم به مردم محلی حمله ور شدند.

کوچی ها با بیرحمی به مردم مناطق شهر نهر، قل دال بالا و پایین، اولیات بالا و پایین، قل کلان، قل قدم، قل راه، تاله یاسین، بیانا، اوچک، کوته سرخ، تبرغان کشته، بورتو و بعضی قریه جات دیگر مربوط حصه اول بهسود ولایت میدان وردک حمله نموده که در اثر این درگیریها شش نفر از اهالی منطقه زخمی و دو نفر مفقودالثر میگردد که به گفته شاهدان عینی این دو تن را کوچی ها با خود به عنوان اسیر برده اند. گزارش می افزاید: در اثر این حملات، ده ها قریه تخلیه شده و حدود ۴۰۰ فامیل آواره شده اند و این روند همچنان ادامه دارد. شایان ذکر است که دو روز پیش از این حادثه، بعد از درگیری بین مردم منطقه شتر مرده و کوچیها، چند تن از زنان اهالی توسط کوچی ها بشدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته اند. بر اساس آخرین گزارش هایی که از ولسوالی های بهسود ولایت میدان وردک به دست آمده است اوضاع امنیتی در این مناطق همچنان نگران کننده خوانده شده است به اساس اظهارات اهالی منطقه که به تازگی وارد کابل شده اند و تیم تحقیقاتی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان که به منظور بررسی موضوعات مربوط به هجوم مسلحانه کوچیها در این مناطق، به حصه اول بهسود فرستاده شده بودند. از سوی کوچیها مورد حمله قرار گرفته اند. گفته میشود، در این حمله افراد مسلح کوچیها، با راکت اندازها بالای این تیم در حالیکه ولسوال، قوماندان امنیه و سایر مسئولین ادارات دولتی محل نیز با آنان بوده است حمله نموده اند. گزارش دیگری از ولایت دایکندی که از تماس تلفنی با مردم منطقه تهیه شده است حاکی از آن است که کوچی های مسلح وارد ولایت دایکندی نیز شده اند که اگرچه هنوز درگیری ای صورت نگرفته است، لیکن هرآن، بیم آن می رود که شاهد بروز درگیری باشیم. این کوچی ها به مناطق چهارصد خانه، دشت زردگین و اطراف شاه طوس و بعضی دیگر مناطق ولسوالی میرامور ولایت دایکندی وارد شده اند. این درحالی است که مقامات دولت افغانستان، هیچ گونه اقدام جدی ای در این مورد اتخاذ نکرده است و احتمال آن می رود که درگیریها به سطح بسیار وسیعتری گسترش یابد. عملکرد کمیسیونی که برای رفع این معطل تشکیل شده است، کافی و قانع کننده نبوده است، بطوریکه این کمیسیون هنوز نتوانسته است طرحی قابل اجرا در این مورد را ارائه دهد. ساکنین مناطق حصه دوم و اول بهسود ولایت وردک، از

رئیس جمهور و مقامات دولت افغانستان مؤکداً ذیلاً تقاضا دارند برای حل ریشه ئی این قضیه و خروج از بحران کنونی موارد آتی را پیشنهاد مینمایند:

- برای اعاده امنیت و مساعد شدن زمینه بازگشت آوارگان و بررسی خسارات وارده، باید کوچیها از مناطقی که بزور تصرف کرده اند، برگردند.
- خسارات وارده به مردم بهسود و دیگر مناطق هزاره نشین توسط هیئت منصفه ارزیابی و برای متضرر شدگان غرامات لازم پرداخته شود.
- آن عده اشخاصیکه به اساس معامله مشروع در مناطق هزاره نشین زمین خریداری نموده اند کسی مانع از تصرف مالکانه آنها نگردد.
- تمسک عده ای از برادران کوچی به امریه رئیس تنظیمیه وقت محمد یعقوب خان که فاقد اعتبار شرعی و قانونی است، نمی تواند برای تعدی به ملکیت و حقوق شرعی و قانونی ساکنین اصلی دست آویز گردد.
- جهت جلوگیری از ارتکاب حوادث و وقایع تلخ با توجه به ماده ۱۴ قانون اساسی کشور در مورد بهبود زندگی دهقانان و اسکان کوچی ها تدابیری از سوی دولت اتخاذ گردد.
- تمام کوچی های مسلح مهاجم هرچه زودتر خلع سلاح و از مناطق تحت تهاجم آنها اخراج و ساکنین اصلی محل که توسط مهاجمان مسلح کوچانیده شده اند به خانه و کاشانه شان بازگردانیده شوند.
- سرگروپ ها و محرکین اصلی این تهاجم کوچی ها شناسائی و مجازات شوند.
- منابع توزیع کننده سلاح ثقیل و خفیف به این گروه کوچی های مسلح و مسئولین اصلی این جنایت تعقیب، شناسائی و در پنجهٔ قانون سپرده شوند.
- والی و دیگر مسئولین امنیتی ولایت وردک و رئیس کوچیها که با بی کفایتی خاص نتوانسته و یا نخواستند است از حملات مسلحانه و جنایتکارانهٔ کوچی ها به محلات مسکونی اقوام هزاره بهسود جلوگیری نماید تحت باز پرس قراردادده شوند.
- در ترکیب کمیسیون دولتی و رئیس آن تجدید نظر صورت گیرد و اشخاص مورد اعتماد و بیطرف و غیر جانبدار تعیین گردد. دولت باید پیرامون موضوع تحقیق و بررسی دقیق و غیر جانبدارانه نموده و اطمینان دهد که ناقضین قانون مورد باز پرس قانونی قرار میگیرند و خساره وارده به همدیگر را جبران مینمایند. دولت باید مکلفیت قانونی خود را مبنی بر اتخاذ تدابیر جهت بهبود زندگی و اسکان کوچی ها، آنگونه که در ماده چهارده قانون اساسی پیشبینی شده است عملی

نماید تا از یک طرف از ایجاد دشمنی بیشتر بین اقوام جلوگیری به عمل آمده و از جانب دیگر کوچی ها به حقوق شهروندی خویش دسترسی حاصل نمایند.

• بیجا شده گان این حادثه در وضعیت رقت باری به سر میبرند و تا کنون نه دولت و نه هیچ مرجعی دیگر کمترین کمک به آنها نه رسانیده است. دولت باید کمک های اضطراری نظیر سرپناه، غذا و ادویه جات مورد ضرورت آنها را تهیه نموده و زمینه بازگشت فوری آنها به خانه های ایشان را مساعد سازد. دولت به مردم، از طریق اجرای برنامه خلع سلاح گروه های غیر قانونی و سایر میکانیزم های بازرسی حاملین غیر قانونی اسلحه و حتی کنترل استفاده نا جایز آن توسط مأمورین امنیتی، به مردم اطمینان دهد تا از وقوع همچو حوادث در آینده جلوگیری بعمل آید، و در خصوص همچو برخورد کوچی ها با مردم محل، قوای امنیتی دولتی باید همه ساله جهت پیشگیری از وقوع همچو حوادث در تمام نقاط ورودی و دخولی کوچی ها، کاروان های پیاده و سوار بر عراده جات آنها را بازرسی نموده و در صورت دریافت سلاح، آنرا مصادره و مورد بازپرس قرار دهند. به منظور جلوگیری از برخورد مسلحانه و متحمل شدن خسارات بیشتر، مقامات امنیتی کشور، در صورتیکه اگر میدانند که قوای امنیتی محلی توان جلوگیری از وقوع برخورد بین مردم محل و کوچی ها را ندارد، هرچه زودتر قوای اضافی امنیتی را به منطقه اعزام و هریک از افراد ملکی منجمله کوچی ها را که دارای سلاح اند، خلع سلاح نمایند؛ پیرامون قضیه فعلی، دولت باید از هر دو طرف کسانیرا که از سلاح ناربه استفاده کرده اند بازداشت و طبق قانون مجازات نماید ورنه استعمال سلاح در همچو قضیه ها در تمام نقاط مورد منازعه با کوچی ها، معمول میگردد؛ دولت تحقیق نماید که آیا همچو کوچی ها واقعاً اسناد دال بر استفاده از چراگاه های نزدیک به محل اقامت مردم محل را دارند یا نه، و هم تحقیق نمایند که آیا این رمه های مواشی ملکیت خود کوچی ها اند و یا ملکیت سرمایه داران پولدار که در شهر ها زندگی مینمایند و با استفاده از نام و حق الامتیاز چرا مواشی کوچی ها در هزاره جات و سایر نقاط کشور، توسط ایشان اجیر میشوند؛ دولت به منظور برطرف شدن دایمی معضله برخورد های غیر ضروری بین اقوام افغانستان، بخصوص بین کوچی ها و مردم محل، پروژه های جدید بایر سازی زمین های خاره دولتی را رویدست گرفته و کوچی ها و دهقانان بی زمین را در آن پروژه ها اسکان بدهد تا از زندگی رقت بار رهائی یافته و اطفال و نوجوانان شان از خدمات آموزشی و تحصیلی منظم و همسان با سایر شهروندان، برخوردار گردند؛ دولت باید مطابق به ماده نهم قانون اساسی، تصویب قوانین استفاده از منابع طبیعی و سایر املاک عامه را، با در نظر داشت فکتور های چون نفوس، ساختار طبیعی؛ موقعیت استراتژیژیک جغرافیائی، منابع درآمد محلی، دورنمای توسعه و سایر عناصر اجتماعی و اقتصادی، اولویت بدهد تا از همچو معضلات در آینده جلوگیری گردد.



مناطق هزاره نشین کشور بعد از بزیر کشیده شدن حکومت طالبان در طی مدت شش سال اخیر یکی از امن ترین ساحات افغانستان بشمار میرفت. ولی در این اواخر بنابر مداخلات کشورهای منطقه و بر اساس پلان تخریبی گروه طالبان، القاعده و حزب اسلامی حکمتیار که میخواهند زیر نام کوچی ها این ساحه را نا امن و متشنج سازند تا بدین ترتیب جنگ را از جنوب کشور به این منطقه توسعه و انتقال داده و پایتخت را بی ثبات سازد.

اما در این میان عناصری در دولت کنونی در ادارات مرکزی و ولایتی نیز حضور دارند که برای تحقق پروگرام تخریبی گروه طالبان در این ساحه باری و مساعدت های مخفی و حتی گاهی علنی انجام میدهند که مایه تشویش مردم این منطقه بیش از پیش گردیده است. بیش از یک ماه از تهاجم کوچیهای مسلح به بهسود میگذرد مگر دولت در این باره کدام اقدام عملی و عاجل تا هنوز اتخاذ نکرده است و سیاست دفع الوقت و جانبدارانه را ادارات مرکزی و ولایتی دولت روی دست گرفته اند و همچنان درباره یک عضو کمیسیون مؤلف دولتی حاجی ملک نعیم کوچی باید گفت که در زمان حکومت طالبان رئیس تنظیمیه مناطق هزاره نشین کشور بود و جنایات بی شماری را در این ساحه انجام داده و مدت چند سالی را نیز بدین خاطر در زندان گوانتونامو سپری کرده است و رئیس کمیسیون وحیدالله ساون نیز یکی از معاونین حکمتیار است که در دشمنی و خصومت خویش علیه مردم هزاره شهرت دارد پس چگونه میتوان از این کمیسیون مؤلف دولتی توقع راه حل معضله را نمود؟ گرچه اسناد و شواهد تصویری و سمعی فراوان درباره جنایات کوچی های مسلح بالای مردم بی دفاع مناطق بهسود موجود است اما دولت هنوز هم در انتظار گزارش کمیسیون مؤلف دولتی قرار دارد که اینگونه کمیسیون بدون نتیجه سال قبل نیز در این باره ایجاد شده بود. ولی کمیسیون جدید دولتی با ترکیب جانبدارانه به ضرر کوچی های مسلح هیچ گاهی مایل نیست که معضله را حل و فصل نماید. جای تأسف است که باز هم بیجا شدن و ترک منازل و مهاجرت های داخلی ناشی از بروز فتنه های جدید دامنگیر هموطنان ما میگردد و دولت اقدام مؤثر و متمرکز در حل این بحران ها نمی نماید. این یک معضله ملی است که نباید سطحی نگریسته شود.

با تداوم جنگها ثبات در مناطق هزاره نشین بهم خورده و کشور را با چالش جدیدی مواجه خواهد ساخت. دولت کنونی باید بخاطر حل معضله کوچیها تدابیر مؤثر و عملی را بدون کدام سیاست بازی رویدست گیرد تا این مشکل از ریشه و اساس حل گردد.

#### منابع:

- سایت آریائی، تداوم اشغال فاجعه بار ولسوالی بهسود توسط طالبان کوچی، نوشته انجنیر سخی ارزگانی
- سرویس خبر رسانی آریانانت نوشته مهدی مهر آئین- بامیان پنجشنبه ۱۴ سرطان ۱۳۸۶ش
- سایت کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان کابل ماه جولای سال ۲۰۰۷ میلادی

## رمان گودی پیران باز، بازگوئی گوشه‌ء از ظلم و ستم بر مردم هزاره

رمان، گودی پیران باز توسط خالد حسینی بزبان انگلیسی نوشته و سپس به زبانهای هالندی، آلمانی، فرانسوی و فارسی ایرانی ترجمه شده اند. این رمان دو بار در ایران بزبان فارسی بشکل یک کتاب داستانی به ۴۲۲ صفحه شامل ۲۵ بخش چاپ و نشر گردیده است. قرار معلوم یکی از کمپنی های مشهور فلم سازی دنیا از روی رمان گودی پیران باز مصروف ساختن فلم هنری از این کتاب داستانی است و امکان دارد در آینده نزدیک این فلم هنری بروی پرده سینما آورده شود. گودی پیران باز اولین رمان افغانی است که بزبان انگلیسی نوشته شده و داستانی تمام عیار را از خانواده، عشق و دوستی نقل میکند که تا قبل از آن در ادبیات داستانی سابقه نداشته است. این رمان به همان اندازه که عاطفی و جذاب است بی اندازه استثنائی و تأثیر گذار میباشد.

آقای خالد حسینی در اولین رمان خود بنام گودی پیران باز، به دست آوردی نایل آمده که فقط تعداد اندکی از نویسندگان معاصر به آن دست یافته اند، نویسنده ضمن روایتی آموزنده و روشنگرانه از نابسامانی های سیاسی و فرهنگی افغانستان شخصیت هائی پویا می آفریند که تلاشهای تأثیر بر انگیز و پیروزیهای پر شورشان حتی مدت ها بعد از پایان کتاب در ذهن خواننده باقی میماند و شاید تنها جذابیت عاطفی و تراژیدی این رمان شگفت انگیز این باشد که گوشه از تبعیض قومی و مظلومیت تاریخی جامعه هزاره که زیر چکمه های ظلم و ستم در نظام سلطنت ظاهر شاهی خورد و خمیر شده بود و نویسنده رمان آنرا بطور واقعی منعکس میسازد.

در این رمان امیر- آقا زادهء اشرافی وابسته به خانواده محمد زائی عوامل و انگیزه های فرار صنوبر و خدمتگار شدن فامیل علی معیوب را توضیح نمیدهد که عوامل اجتماعی و سیاسی باعث فقر فامیل علی گردیده است. در این باره باید امیر درباره مظالم تبعیض و بیعدالتیهای که از طرف نیاکان وی چون امیر عبدالرحمن که بیش از نصف نفوس مردم هزاره را نابود و متباقی را به غلامی و کنیزی کشانیده و سرزمین پدری مردم هزاره کشور را در مناطق جنوب اشغال و فامیل های آنان را به کوچ اجباری وادار نموده است و شاید خانواده علی نیز یکی از آنان بوده باشد. از آن جائیکه پدر کلان امیر یکی از نزدیکان نادر شاه بوده است بناءً خاندان آل یحیی و در زمان شخص نادر شاه، بعد از اشغال شهر کابل از دست امیر حبیب الله کلکانی که به کمک و یاری مردم هزاره انجام شد، با تحکیم پایه های حکومتش رهبران سیاسی و نظامی مردم هزاره را فریب داده همه شان را به حاشیه از قدرت راند و صرف رتبه های اعزازی و القاب تشریفاتی را به آنان قایل گردید و بعد از مدت کوتاهی با دسایس گوناگون همه شان را زندانی و یا تبعید ساختند. بعد از کشته شدن نادر شاه بدست شهید عبدالخالق قهرمان این فرزند رنج و زحمت هزاره اوضاع سیاسی و اجتماعی جامعه هزاره بدتر و

اختناق آورتر از قبل توسط این خاندان مستبد گردید که سبب فقر، بیچارگی و مظلومیت ده ها هزار خانواده مردم هزاره شد که زندگی شان در آخرین درجه پائینی سطح خود نزول نمود و جامعه هزاره به شهروندان درجه چندم کشور تبدیل گردیدند. در دوره سلطنت ظاهر شاه و بخصوص زمان صدارت هفده ساله سردار هاشیم خان این استبداد بالای مردم هزاره کشور به حد اعلی خود رسید.

آقای خالد حسینی نویسنده رمان که یکی از رمان نویسان برجسته افغانستان بوده و برای اولین بار گوشه‌ء از محرومیت و مظلومیت تاریخی جامعه هزاره را بوسیله این رمان عاطفی خویش بشکل یک کتاب داستانی در آورده اند. فرهنگیان، فعالین سیاسی و اجتماعی کشور ما این کار بزرگ و زحمات خستگی ناپذیر آقای خالد حسینی را بادیده قدر می نگرند که درد های دیرینه یکی از اقوام عذاب دیده افغانستان را بدون کم و کاست انعکاس داده است. در این رمان گودی پران باز، امیر، حسن، رحیم خان دوست پدر امیر، آقای طوفان پدر امیر، علی پدر حسن، سهراب پسر حسن و نواسه ای علی است، صنوبر مادر حسن، ولی مادر امیر در هنگام ولادت امیر فوت شده است، چهره های مرکزی داستان را میسازند. ده سال بعد از وفات پدر امیر در یکی از روز ها رحیم خان دوست و شریک تجارتي پدرش از پاکستان برای امیر تلفون میکند. در ضمن احوال پرسی بعد از صحبت از گذشته ها وی از امیر خواهش میکند یک بار حتمی به پاکستان مسافرت نماید. که یک مطلب ضروری گفتنی برایش دارد تا از نزدیک برایش بگوید و بی صبرانه در انتظار آمدن امیر به پاکستان میباشد. امیر از مهاجرت و در غربت زندگی کردن با همسرش ثریا در شهر سان فرانسیسکو ایالات متحده امریکا که ثریا نازا است و اولاد دنیا آورده نمیتواند می اندیشد و در این شهر برعلاوه خانواده امیر ده ها فامیل مهاجر افغان دیگر منجمله اقبال طاهری و همسرش که خسر و خشوی امیر هستند نیز در نزدیکی شان زندگی دارند.

**تلفون کردن رحیم خان برای امیر خاطرات گذشته وی را تازه و تجدید مینماید.. امیر از سال ۱۹۷۵ میلادی زمان که وی دوازده سال داشت خاطرات گذشته خود را چنین مرور میکند.**

پدر کلان امیر قاضی محکمه کابل بود زمانیکه دو برادر جوان مربوط به یکی از خانواده های ثروتمند و سرشناس شهر کابل موتر تیز رفتار پدر شان را گرفته و از شهر کابل بطرف پغمان موتر فورد پدر شان را میرانند که هردو برادر نشه چرس و مست شراب فرانسوی بودند که با یک مرد و زن هزاره تصادم میکند و این مرد و زن هزاره در اثر این تصادم از بین میروند قاضی محکمه که پدرکلان امیر بود این دو برادر قاتل را عفو میکند ولی از این مرد و زن هزاره یک پسر پنج ساله به اسم علی باقی میماند و پدر کلان امیر، علی را به خانه خود می آورد و علی را بزرگ مینماید. پدر امیر درسال ۱۹۳۳ میلادی

در شهر کابل بدنیا می آید که وی از لحاظ قومی بیکی از شاخه قومی خاندان محمد زائی مربوط میگردد. پدر امیر یکجا با علی نوکر این خانه بزرگ میشوند. پدر امیر وقتی جوان شد با سوفیا اکرمی از خانواده سلطنتی که استاد زبان و ادبیات در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل بود ازدواج می نماید، پدر امیر همواره آن را شاهزاده خانم خطاب و به وی فخر می نمود.

پدرکلان امیر یکی از نزدیکان و هم ریکابان نادر شاه و از خانواده اشراف محمد زائی ها بوده و مادر امیر نیز از میان این خانواده اشرافی سر برآورده بود. امیر در این زمان درباره روابط شخصی میان خود و حسن و مناسبات قبلی میان علی و پدرش که هرچهار شان از کودکی با هم یکجا بزرگ شده اند نقل مینماید. و درباره شراب خواریهها و عیاشیهای پدر و رحیم خان دوست پدرش و اتاق های خانه قصر مانند شان و زندگی غیر انسانی فامیل علی و لنگیدن علی از یک پا، لب چاک بودن حسن و قرار گرفته مردم فرار صنوبر مادر حسن از پیاده خانه این قصر و رفتن صنوبر با یک گروهی از رقااصان در حقیقت تحقیر و توهین بیک قوم بزرگ کشور و مردم بلا کشیده هزاره است نیز حکایت دارد.

امیر همراه با پدر و رحیم خان دوست و شریک تجارتي پدرش در یک خانه بزرگ قصر مانند دو منزله به عالیترین سویه در وزیر اکبرخان کابل زندگی می نمودند و همچنان همراه با آنان یک فامیل فقیر و بد بخت هزاره بنام علی از یک پا معیوب با صنوبر خانم و حسن فرزندش از مردم هزاره بامیان به صفت خدمتگار در یک گوشه این عمارت مجلل در یک دخمه و پیاده خانه در کنار گراج موترها زیست داشت که در اتاق دخمه مانند آنها صرف دو پایه چپرکت بوریائی و یک توته سطرنجی در آن فرش بود ولی در میان اتاق های این عمارت مجلل دو منزله عصریتین وسایل و لوازم زندگی از خارج تهیه شده بود. در دو طرف سالون بزرگ پذیرائی این عمارت فوتوی مشترک پدرکلان امیر با نادر شاه در هنگام شکار و فوتوی یادگاری پدر امیر با ظاهر شاه نصب گردیده بود. مادر امیر در هنگام ولادت امیر در حالت زا فوت نمود و پدرش برای شیردادن امیر خانم سکینه یکی از زنان هزاره بامیان را بصفت دایه گرفت. یک سال بعد از ولادت امیر، حسن را مادرش صنوبر بدنیا آورد. ولی بعد از تولد حسن مادرش از خانه فرار کرد. پدر امیر خانم سکینه دایه امیر را مؤظف نمود که حسن را نیز شیر بدهد، بدین ترتیب امیر و حسن را یک دایه شیر داد و یکجا بزرگ شدند.

هنگامیکه امیر آماده شد به مکتب برود پدرش او را شامل مکتب کرد اما حسن در کنار علی پدرش نوکری خانه امیر را انجام میداد. علی پدر حسن شهنامه را به حسن میخواند و سواد ابتدائی را نیز به پسرش میآموخت. امیر و حسن با همدیگر هم سن و سال و دو دوست بسیار صمیمی بودند که هر دوی شان بعد از وقت مکتب امیر و در روز های فراغت و رخصتی در تپه بی بی مهر بالا و پائین شده و در کنار جویچه های کارته وزیر اکبرخان، شهرنو کابل گشت و گذار و تفریح می کردند. امیر و حسن در فصل های زمستان هر سال با آمدن برف روی زمین کابل مصروف گودی پران بازی میشدند

و در این کار هردوی شان مهارت زیاد پیدا نمودند و در میان جوانان هم سن و سال شان از شهرت زیادی برخوردار گردیدند. در جریان مسابقات گودی پرن بازی امیر چند بار با آصف، کمال و ولی که همسایه و همصنفی و رقیبان گودی پرن بازی در این مسابقات با امیر بودند برخورد فیزیکی کردند و هربار حسن، امیر را از شر ل و کوب کردن آنان نجات میداد. آقا توفان پدر امیر هر سال سالگره با شکوه برای امیر میگرفت که در آن اکثراً فامیلهای ثروتمند و سرشناس کابل و همسایه ها با فرزندان شان همراه با تحایف قیمتی جنسی و نقدی اشتراک می کردند.

پدر امیر با دوستش رحیم خان روزانه در کار تجارت قالین، چند دواخانه و رستوران سرگرم بودند و بعد از آن در خانه هردوی شان به نوشیدن شراب و کشیدن چلم و سگرت مصروف میشدند و درباره مسایل سیاسی روز با همدیگر گفتگو میکردند. اما امیر خود را بعد از مکتب با حسن درگردیش و دیگر بازیهای طفولانه مصروف میساخت و یا بعضی اوقات مجبور بود در عقب دروازه اتاق مطالعه پدرش صحبت های رحیم خان و پدرش را از عقب دروازه مخفیانه گوش نماید. ولی امیر هنگامیکه شانزده ساله شد به داستان نویسی آغاز نمود که مشوق خوب برای امیر در این باره حسن و رحیم خان بودند که از داستان نویسی امیر تقدیر و تشویق می کردند. رحیم خان برای تشویق امیر به داستان نویسی در وقت تجلیل از سالگره امیر یک کتابچه پستی چرمی مقبول را و حسن و پدرش علی نیز کتاب شهنامه با صحافت زیبا برای امیر تحفه دادند که این هردو تحفه برای امیر در زمره تحایف فراموش ناشدنی بحساب میآمد. شرایط زندگی و کار تجارت پدر امیر در نظام سلطنتی و بعداً در نظام جمهوری سردار محمد داود نیز به خوبی پیش میرفت چون با خاندان شاهی مناسبات قومی و خاندانی داشت.

روابط و مناسبات امیر بعد از شانزده سالگی با حسن به تیره گی گرائید زیرا، امیر دیگر نمی خواست با حسن روابط قبلی را حفظ نماید و در جستجوی آن بود که این مناسبات برهم بخورد. چون امیر نمی خواست پدرش حسن یک بچه هزاره را نوازش بدهد از نوازش کردن پدرش به حسن حسد می برد. در یکی از روز ها امیر به پدرش گفت خواهش میکنم بجای علی و حسن نوکر دیگر بگیرید ولی پدرش با عصبانیت این تقاضای پسرش را به شدت رد کرد و به امیر گفت علی را پدرکلانت مانند فرزندش بزرگ کرد و حسن را یک دایه مشترک به همراه خودت یکجا شیر داد و در این خانه بزرگ شده است. بناءً این دو نفر جزء فامیل ما هستند. دوباره این حرف را از خودت نشنوم. وقتیکه امیر در این باره راه حل پیدا کرده نتوانست، تهمت دزدی پول نقد را بالای حسن نمود. تحایف که بصورت پول نقد در سالگره امیر جمع شده بود، امیر آن پول ها را در زیر بستر حسن گذاشت و به پدرش خبر داد که پول نقد تحایفش مفقود شده است البته بدون حسن و علی کسی دیگر بیگانه در این خانه

نیست، باید آن‌ها پالیده شوند پدر امیر اتاق علی و حسن را پالید و دید که واقعاً پول مفقود شده در زیر بستر حسن است.

پدر امیر بالای علی و حسن غالمغال کرد. گرچه آنها گفتند ما این کار را نکردیم اما پدر امیر قبول نکرد. یک روز بعد علی و حسن نزد پدر امیر آمدند و گفتند آقا ما مجبور هستیم از این خانه برویم چون تهمت دزدی بالای ما شده است. ولی پدر امیر با رفتن آنان از این خانه موافقت نکرد و گفت من شما را بخشیدم و عذر و زاری زیادی کرد تا هردو را از تصمیم شان منصرف کند، اما نتیجه نداد گرچه حسن بخوبی میدانست و به پدرش علی نیز موضوع را گفته بود که این کار امیر است ولی حسن نمی خواست امیر نزد پدرش شرمنده شود، دزدی پول را بخاطر امیر به گردن خود گرفت. علی و حسن از پدر امیر خواهش کردند که هردوی شان را به ایستگاه موترهایکه به بامیان میروند برسانند تا نزد پسر کاکای علی در بامیان بروند گرچه پدر امیر دوباره خواهش کرد که نروند، ولی علی گفت تهمت دزدی مایه شرمساری است ما دیگر نمی توانیم در اینجا بمانیم و پدر امیر آن دو نفر را به ایستگاه موتر رسانید و حتی میخواست تا بامیان با موتر خودش برساند مگر آندو قبول نکردند. بدین ترتیب پلان اخراج علی و حسن توسط امیر تحقق پیدا کرد.

پدر امیر بعد از سقوط جمهوری داودخان و قیام نظامی هفت ثور شرایط زندگی و کار را برایش دشوار و خطر آفرین یافت و تصمیم گرفت از کابل به پاکستان مهاجرت نماید. در سال ۱۹۸۰ میلادی پدر امیر خانه وزیر اکبرخان را به دوستش رحیم خان تسلیم کرد، خود و پسرش امیر در موتر کریم قاجاقبر همراه با یکتعداد دیگر از کابل بطرف جلال آباد حرکت نمودند. در مسیر راه کابل و جلال آباد سربازان قوای شوروی بعد از تلاشی نمودن موتر یکی از سربازان شوروی میخواست زنی جوانی را از این موتر پائین کرده و با خود ببرد که با مخالفت جدی پدر امیر و دیگر مسافرین مواجه میشود غالمغال و سر صدای زیاد بلند میگردد. که یک افسر روسی این صداها را شنیده بعد از فهمیدن قضیه از مسافرین معذرت میخواهد و سرباز را تهدید میکند و این موضوع با پا فشاری پدر امیر به نتیجه میرسد مادر و شوهر آن خانم از پدر امیر سپاسگزاری مینمایند. بعد از رسیدن مسافرین به شهر جلال آباد کریم همه را در یک تاکوی یک خانه جایجا میکند و منتظر برادرش تور است تا این‌ها از جلال آباد به پاکستان برساند ولی تور موترش عارضه پیدا میکند و نمی تواند این کار را انجام دهد. امیر و پدرش همراه با دیگر مسافرین چندین روز را در این زیر زمینی حویلی در انتظار ترمیم موتر تور برادر کریم میماند ولی حوصیله همه به اخیر میرسد و کریم را زیر فشار قرار میدهد تا هرچه زود تر آنان را انتقال دهد اما کریم بهانه می آورد و بالاخره کریم پیشنهاد میکند اگر موافقت کنند که آنها را در بین یک موتر تانکری از جلال آباد به پاکستان نقل دهند با این پیشنهاد کریم به استثنای چند

نفر از پیر مردان و پیر زنان سائیرین توافق نمودند که توسط موتر تانکری این مسافرت مشکل و خطرناک را انجام دهند.

کریم در روز موعود مسافرین خود را در میان تانکری داخل کرده و بطرف پاکستان حرکت مینماید. بعد از چند ساعت سفر خطر آفرین و دشوار برای مسافرین همه در خاک پاکستان میرسند ولی متأسفانه کمال پسر کاکای کریم قاچاقبر در بین تانکر تنفسش قید شده فوت میکند و پدر کمال بعد از فوت پسرش کمال ناله و گریه زیاد کرده و تفنگچه کریم را گرفته خود را نیز از بین میبرد.

پدر امیر همراه با امیر تا سال ۱۹۸۱ میلادی در پاکستان باقی میمانند و در اواخر سال مذکور از پاکستان به ایالت کلیفورنیای امریکا مهاجرت مینمایند. پدر امیر در این شهر بعد از فراگرفتن زبان دریک تانک تیل فروشی شامل کار شده که بعداً مدیر آن تانک تیل میگردد و امیر به مکتب و دانشگاه میروود و تحصیلات خود را به پیش میبرد و داستان نویسی را در دانشگاه مربوطه بخوبی فرا میگیرد و چهار داستان وی در مطبوعات چاپ و نشر میشود. امیر و پدرش در روزهای رخصتی لوازم و کالاهای مستعمل را از شهر جمع آوری کرده و در یک بازار کهنه فروشی که اکثراً افغانان مهاجر در آن بازار مصروف خرید و فروش بودند امیر و پدرش نیز این کار را در آنجا انجام میدادند. بدین ترتیب چندین سال سپری گردید. پدر امیر به مرض سرطان مصاب میشود و قبل از وفاتش ثریا دختر دوستش افسر سابق زمان ظاهر شاه، اقبال طاهری را به امیر شرینی خوری میکند که بعد از فوت وی امیر با ثریا عروسی مینماید. بعد از یک سال معلوم میشود که ثریا نازا است و طفل بدنیا آورده نمیتواند. امیر و ثریا تصمیم میگیرند که یک طفل را به فرزندى بگیرند.

بعد از تلفون کردن رحیم خان از پاکستان برای امیر - وی موضوع مسافرتش را به پاکستان با ثریا همسرش و همچنان با پدر و مادر ثریا به مشوره میگذارد در تفاهم با آن ها یک هفته بعد از شهر - سان فرانسیسکوی امریکا به طرف پاکستان پرواز میکند. امیر بعد از رسیدن به میدان هوائی اسلام آباد راساً به آدرس رحیم خان توسط موتر تکسی حرکت مینماید و دروازه رحیم خان را زنگ میزند و بعد از چند دقیقه با باز شدن دروازه رحیم خان را با اندام و کالبد لاغر و استخوانی در مقابل خود میبیند. بعد از مصافحه با وی به خانه داخل میشوند.

امیر بعد از احوال پرسی از رحیم خان و نوشیدن چای از وضع زندگی شخصی خود، ازدواج با ثریا دختر اقبال طاهری، فوت پدرش در اثر مریضی سرطان، درباره تحصیلات خود و چاپ داستان هایش و درباره ثریا همسرش که به صفت معلم در یکی از مکاتب اجرای وظیفه میکند و همچنان امیر از شرایط دشوار زندگی در غربت را برای رحیم خان دوست پدرش حکایت میکند و بالای تفاوت های فرهنگی و کلتوری مردم افغانستان با مردم کشورهای مهاجر پذیر و عدم انطباق این دو فرهنگ متفاوت توضیحات لازم ارایه نمود. سپس رحیم خان با وجود کسالت شدید و مریضی علاج نا پذیر

سرطان درباره اوضاع سیاسی کشور بعد از مهاجرت امیر و پدرش از افغانستان صحبت نمود و میگفت در دهه هشتاد میلادی تداوم جنگ میان مجاهدین، نیروهای شوروی و نیروهای رژیم کابل زندگی مردم را دشوار ساخته بود ولی با وجود آن هم شهر کابل تخریب نگردید. اما با به قدرت رسیدن تنظیم های اسلامی نقاط مختلف شهر میان آنان تقسیم گردید و جنگ های شدید میان گروهی آغاز شد. گشت و گذار در شهر برای مردم عادی خطر آفرین و به مشکل مواجه گردیده بود. رفت و آمد از یک نقطه به نقطه دیگر شهر نیازمند گذر نامه و یا اجازه نامه بود. با روی کار شدن رژیم طالبان مردم در اول خوشحالی می کردند مگر بعد از سپری شدن چند روز پیشامد و رفتار طالبان با مردم تغییر نمود قیودات شدید را بالای زنان و دختران در ساحه کار و مکتب وضع کردند و آنان را از کار در ادارات دولتی و رفتن به مکتب منع و سینما ها، ستالایت ماهواره، موسیقی، تلویزیون، رادیو و تایپ ها را نیز حرام اعلان کردند و همچنان از طریق اداره امر به معروف و نهی از منکر سنگسار زنان و مردان زنا کار را در غازی ستودیوم کابل در حضور مردم انجام میدادند. حتی تماشا کنندگان مسابقات فوتبال در غازی ستودیوم کابل حق نداشتند که با صدای بلند احساسات شان را ابراز، خوشحالی و چک چک نمایند. و شخصاً رحیم خان به جرم چک کردن و ابراز احساسات با صدای بلند مورد لت و کوب تفنگداران طالبان قرار گرفته و تا هنوز علایم آن زخم ها بر رخسارش دیده میشود.

رحیم خان به صحبتش ادامه داده به امیر گفت قبل از آن که شما و پدرت از کابل به پاکستان مهاجرت نمائید پدرت خانه وزیر اکبر خان را بمن فروخت تا پول قیمت آن را مصارف سفر کند. رحیم خان در شرایط دشوار و مشکل جنگ های میان تنظیمی و جنگهای طالبان با تنظیم های اسلامی را به تنهایی در این خانه وزیر اکبر خان زندگی میکرده است وی از تنهایی سخت رنج میبرد چون تمام اقارب وی همه از ترس جنگها مهاجر شده بودند. رحیم خان در یکی از روزها تصمیم میگیرد که به بامیان سفر نماید تا علی و حسن را در آن جا پیدا کند. وی بعد از رسیدن به بامیان آدرس آنان را سوال کرده و بالاخره حسن را در یکی از قریه های بامیان پیدا مینماید. رحیم خان حسن را زمانی پیدا میکند که حسن با فرزانه ازدواج کرده و زندگی فقیرانه دهاتی را برایش جم و جور کرده است.

رحیم خان بعد از احوالپرسی با حسن و فرزانه همسرش بعد از نوشیدن چای و خوردن غذای محلی از وضع زندگی و روزگار حسن و از علی پدرش سوال کرد. بعد از سکوت کوتاه حسن گفت پدر و پسر کاکای پدرش در اثر انفجار مین زمینی از بین رفتند. یکروز بعد رحیم خان از حسن و خانمش فرزانه تقاضا میکند که باوی به کابل جهت نگهداری خانه وزیر اکبر خان بروند تا مشترکاً خانه را نگهداری و رسیدگی نمایند. بعد از پافشاری زیاد رحیم خان، حسن و فرزانه موافقه میکنند که به همراه رحیم



خان به کابل بروند تا خانه مذکور را نگهداری نمایند. بعد از چند مدتی پسری در خانه حسن بدنیا می‌آید و نام آنرا سهراب میگذارد با تولد سهراب فضای زندگی خانوادگی حسن و فرزانه گرم از سرور و خرسندی می‌گردد. در یکی از روزها صنوبر مادر حسن که بسیار پیر و لاغر و بمریضی علاج ناشدنی مبتلا شده است پیدا میشود. گرچه حسن در اول با پیدا شدن مادرش سخت ناراحت بود اما یکروز بعد با مادرش علاقه گرفت و صنوبر نیز با نواسه تازه بدنیا آمده اش بنام سهراب پروانه وار علاقه و صمیمیت نشان میداد و نوازش میکرد.

سهراب مادر کلانش را بنام ساسا صدا میکرد و با همدیگر سخت انس و علاقه فراوان پیدا کرده بودند. صنوبر مادر حسن تا چهارسالگی سهراب زنده بود. رحیم خان در اخیر این حکایت از حسن و همسرش یک قطعه نامه به همراه فوتوی یادگاری فامیلی حسن را به امیر تسلیم نمود. امیر با مطالعه نامه از رحیم خان پرسید. فعلاً حسن و فامیلش در کجا زندگی دارند. رحیم خان بعد از مکث مختصر گفت این نامه ششماه قبل تحریر یافته است. بر اساس حکایت همسایه های خانه وزیر اکبر خان کابل در یکی از روزها تفنگداران طالبان برای اشغال و تصرف خانه وزیر اکبرخان آمدند و برای حسن گفتند هرچه زود تر این خانه را ترک کند اما حسن از خود مقاومت نشان میدهد ولی افراد مسلح طالبان حسن و فرزانه همسرش را در پیش روی خانه وزیر اکبر خان به جرم هزاره بودن تیر باران میکنند. و فرزندش سهراب را با خود ها می برند. رحیم خان میگوید این بود سرگذشت حسن و فامیلش.

تیر باران کردن حسن و همسرش فرزانه بجرم هزاره بودن از طرف طالبان در هنگام حفاظت و نگهداری قصر رحیم خان و امیر نمونه دیگری از تبعیض قومی گروه برتری خواه و قومگرای طالبان بوده است که صداقت و وفاداری حسن یک فرزند هزاره را نشان میدهد در برابر رحیم خان و امیر دوست زمان طفولیتش را با خود گذری از خود تبارز میدهد. امیر در هنگام سفر به کابل در زمان حکومت طالبان تصویری خشونت و وحشت رژیم طالبان را افشا میسازد. اما حسن و همسرش خودها را قربانی خانه قصر مانند رحیم خان و امیر میکند و طالبان وحشی در پیش روی خانه رحیم خان و امیر این هردو فرزند بیگانه و معصوم هزاره را تیر باران می نماید. و یگانه فرزند دلبنده ایشان بنام سهراب از آنان میراث باقی می ماند.

در اخیر رحیم خان برای امیر میگوید من ترا به این خاطر به پاکستان خواستم که بیائی تا یک مطلب مهم را برایت بگویم و آن اینکه حسن برادر ناتنی تو میباشد چون پدرت با صنوبر مادر حسن هم بستر شده بود که حسن بدنیا آمد زیرا علی شوهر صنوبر عقیم بود، علی پیش از صنوبر زنی دیگری از مردم جاغوری داشت که بنابر عقیم بودن علی از او طلاق گرفت و در شوهر دومی اش چند طفل بدنیا آورد. بناءً من بحیث دوست پدرت از خودت خواهش میکنم که سهراب برادر زاده ناتنی خود را از دست طالبان نجات بده تا گناهان پدرت را خداوند ببخشد. امیر بعد از حکایت رحیم خان با عصبانیت از

خانه وی خارج میشود به پدرش و رحیم خان نفرین میگوید که چرا پدرش این گناه بزرگ را انجام داده است چرا این راز را برای امیر نگفته اند. امیر بعد از تفکر زیاد تصمیم میگیرد تا برای آوردن سهراب به کابل مسافرت نماید و از رحیم خان بعد از معذرت خواهی تقاضا کرد برای بدست آوردن سهراب با امیر کمک نماید.

رحیم خان اوضاع سیاسی، اجتماعی و نظامی طی مدت سه و نیم دهه بخصوص بعد از کودتای نظامی سردار محمد داود، قیام نظامی هفت ثور، حکومت تنظیم های اسلامی و زمان طالبان را به تفصیل مورد بررسی نقادانه قرار داده است. ولی رحیم خان یکی از چهره اصلی این رمان درباره حوادث و اتفاقات سیاسی سه و نیم دهه اخیر نظریات جانبدارانه سیاسی ابراز کرده است که رمان را جهت سیاسی داده و از قضاوت بیطرفانه سیاسی داستان میکاهد. امیر درباره هرزه بودن صنوبر صحبت دارد در صورتیکه از علل و دلایل که صنوبر را مجبور به فرار نموده شانه خالی میکند.

چنانچه همه به یاد دارند بنابر تبعیض و بیعدالتی که بر علیه جامعه هزاره صورت میگرفت ده ها تن از دختران و زنان فقیر، معصوم و بیگناه هزاره که بنابر فقر و تنگدستی بخاطر زنده ماندن مجبوراً به صفت خدمتگاران در منازل فامیل های ثروتمند کابل مصروف شاقه ترین کار و خدمت بودند و بر علاوه آن در میان کابلی های اشرافی معمول شده بود که پیش از گرفتن زن برای پسران شان به پسران خویش میگفتند که با هم بستر شدن با یک دختر و یا زن خدمه خود را آزمایش نماید که آیا جوان شده و یا به مردی رسیده است یا نه؟ متأسفانه این میراث شوم فقر و تنگدستی مردم هزاره از زمان به کنیزی و غلامی کشانیدن این مردم از طرف امیر عبدالرحمن و بعداً ادامه دهندگان رویش استبدادی حکومتداری اخلاف آن به استثنای شاه امان الله خان باقی مانده است، هم زمان با آن در حالیکه فحشا و فساد اخلاقی در میان زنان و مردان فامیل های اشرافی کابل به اوج خود رسیده بود که نمونه های زیادی در این باره وجود داشت. امیر درباره دوستی با حسن تظاهر میکنند در حالیکه هیچگاهی حسن را برابر با خود بصفت یک انسان مستقل و آزاد نمی پذیرد و برای خود ننگ میداند با حسن در یک اتاق زندگی کند. از حسن برای مقابله با دیگران به صفت محافظ استفاده کرده و در مقابل رقیبانش از وی بهره میگیرد.

با حفظ اینکه داستان بسیار دقیق و رمانتیک نگاشته شده ولی در این رمان تضادها و تفاوت های چشمگیری میان زندگی انسانهای جامعه ما را برملا میسازد که چگونه تبعیض قومی، بیعدالتی در تقسیم ثروت ملی و نادیده گرفتن کرامت انسانی در یک بخش بزرگ جامعه افغانستان بنام مردم هزاره بیداد میکند. پس کجاست آن به اصطلاح مدعیان و مدافعین دموکراسی و جامعه مدنی و احساس انسانی این مدعیان حفظ کرامت انسانی و منشور اعلامیه حقوق بشر.

رحیم خان برای کمک به امیر یکی از دوستانش را بنام فرید به امیر معرفی میکند. رحیم خان به فرید میگوید با امیر بخاطر پیدا کردن سهراب همکاری کند. بدین ترتیب امیر با موتر فرید از پاکستان بطرف کابل حرکت میکند. در مسیر راه امیر و فرید باهمدیگر کمتر صحبت میکند. بعد از رسیدن در شهر جلال آباد شب را امیر و فرید در خانه برادر فرید بنام وحید میگذرانند و در جریان شب امیر هدف سفرش را به کابل که بخاطر پیدا کردن سهراب برادر زاده ناتنی اش صورت میگیرد انجام میگردد، برای وحید و فرید میگوید و توضیح میدهد و فرید وعده میدهد که امیر را در این مورد کمک خواهد کرد. امیر و فرید بعد از رسیدن به شهر کابل به پالیدن سهراب آغاز میکنند در یتیم خانه کارته سه میروود و با زمان مدیر آن یتیم خانه معرفی میشود، اما سهراب را در آنجا نمی یابد.

بعد از کوشش زیاد به کمک اشخاص گوناگون موفق میگردد که در یکی از روز ها زمانیکه پولیس مذهبی طالبان میخواستند که یک مرد و یک زن زنا کار را در غازی ستودیوم سنگ سار نماید، امیر و فرید نیز در غازی ستودیوم میروند تا مسؤل نگهداری سهراب را پیدا کنند. بعد از ختم سنگ سار و مسابقات فوتبال در غازی ستودیوم فرید از شخص مورد نظر وقت ملاقات میگیرد. فردای همان روز فرید امیر را با موتر خود به آدرس داده شده در وزیر اکبر خان میآورد. فرید در موتر باقی میماند و امیر به تنهایی به همان دفتر مورد نظر میرود. بعد از داخل شدن در اداره مذکور محافظین امیر را دریک اتاق که شخص مسؤل شان دفتر داشت رهنمائی میکند بعد از چند دقیقه همان شخصیکه مسؤلیت سنگ سار را دیروز بعهدده داشت داخل اتاق میشود. بعد از احوال پرسی میگوید، بامن چه کار دارید. امیر میگوید من سهراب پسر حسن هزاره را میخواهم که برای من تسلیم نمائید. آن شخص به افرادش میگوید سهراب را بیاورید وقتیکه سهراب را آوردند که یک پسر دوازده ساله با چشم های سرمه کردگی و با زنگ و جامن در پایش دیده میشد و قرار گفته سهراب طالبان بالای وی تجاوز جنسی نیز کرده است.

در حقیقت مسؤل این دفتر آصف همان همصنفی و همسایه سابقه امیر بود و گفت تو میتوانی سهراب را ببری به شرطیکه حساب های گذشته که میان من و تو باقیست باهم دیگر تصفیه کنیم امیر گفت کدام حساب های نا تصفیه میان من و شما وجود دارد، من نمیدانم لطفاً توضیح بدهید، وی گفت من ترا خوب شناختم که تو امیر هستی. من خود را برایت معرفی میکنم که من آصف همان همسایه و رقیب گودی پران بازی خودت هستم که چندبار تو و حسن پدر سهراب من و رفقایم را بخاطر گودی پران بازی لت و کوب کرده بودی، امروز باید باهم تصفیه حساب کنیم. آصف گفت شاید تو مرا با این ریش دراز سیاه نشناسی چون در پاکستان جور کردن و شانندن ریش کاری آسانی است که با ریش طبیعی چندان تفاوت ندارد که امیر خودت نیز در پاکستان ریش برایت جور کردی و من بعد از تنظیم وقت ملاقات و تقاضای بردن سهراب پسر بچه هزاره ای ترا شناختم.

آصف بعد از آن افراد مسلح خود را گفت من با این نفر تصفیه حساب داریم، اگر صدا و غالمغال ما را شنیدید مداخله نکنید از ما دو نفر باید یکی ما زنده بمانیم اگر امیر زنده ماند سهراب را با خود می برد در غیر آن وی کشته خواهد شد. بدین ترتیب جنگ تن به تن بین امیر و آصف با حضور داشت سهراب شروع گردید. این جنگ تقریباً دو ساعت طول کشید تمام بدن امیر و آصف در این جنگ خورد و خمیر شده بود در حالیکه امیر در زمین بحالت نیمه جان افتیده بود سهراب گریه و زاری داشت امیر را رها کنید آقا، مگر آصف قبول نمیکرد و آصف عصبانی گردید، بالای سهراب حمله ورگردید و سهراب با یک پایه میز آهنی بر فرق آصف کوبید و آصف به زمین افتاد و سهراب دست امیر را گرفته و گفت باید به سرعت از اینجا بیرون شویم.

سهراب و امیر به سرعت از این خانه فرار نمودند و در نزدیکی خانه که فرید منتظر امیر بود به طرف امیر دوید و هردوی شان را به موثر انداخته و به سرعت حرکت کرد و از ساحه دور شد. فرید به سرعت امیر و سهراب را از کابل خارج کرده و به پشاور پاکستان رسانید و امیر را در شفاخانه بستری کرد بعد از چند روز تداوی امیر صحت یاب شد که داکتر نواز درباره تداوی امیر توجه زیاد بخرچ داده بود تا امیر هرچه زودتر صحت یاب گردد. بعد از آن که وضع صحی امیر بهتر میشود، امیر به همراه سهراب از شفاخانه به شهر اسلام آباد رفته و در یکی از هتل ها اقامت اختیار میکنند. چند روز بعد برای بردن سهراب به صفت پسر فرزندی امیر به امریکا به سفارت امریکا مقیم پاکستان میروند ولی در این باره نتیجه مثبت حاصل نمیگردد. امیر جریان برادر ناتنی بودن حسن پدر سهراب را به سهراب میگوید اما سهراب هنوز به امیر باور کامل ندارد. امیر بعد از آن یک وکیل بنام عمر قریش برای سهراب میگیرد تا کار انتقال سهراب به امریکا را پیگیری نماید مدت طولانی از جریان کار وکیل سپری میگردد و امید کمتر میرفت که کارش نتیجه بدهد. چون مشکلات حقوقی فراوان وجود داشته است. چند روز بعد در یکی از شب ها ثریا خانم امیر از امریکا به امیر تلفون میکند و میگوید یکی از دوستان پدرش بنام شریف مشکل آمدن سهراب به امریکا را حل کرده است که امیر بعد از شنیدن این خبر میخواست موضوع را به سهراب که در تشناب در حالت جان شستن بود بگوید اما در این هنگام دست سهراب به تیغ ریشتراشی میخورد و خون زیاد ضایع میکند و امیر عاجل سهراب را به شفاخانه انتقال و بعد از دو روز حالت کوما وضع صحی سهراب بهبود پیدا مینماید.

بعد از شفایابی سهراب نامه رحیم خان را فرید از منزلش به امیر میآورد که در آن نامه رحیم خان نوشته بود که بعد از خواندن نامه من شاید زنده باشم و یک اندازه پول را در یکی از بانک ها که آدرس آن در نامه درج است بطور امانت به نام امیر گذاشته ام، آن پول را گرفته مصارف سفر سهراب نمائید تا او را به امریکا به صفت بچه فرزندی خود ببری تا روح پدرش حسن از طرف شما و من خوشنود گردد، تا خداوند بزرگ پدر شما و خودت را ببخشد. امیر یک هفته بعد از خارج شدن

سهراب از شفاخانه با آمدن ویزه از امریکا با سهراب یکجا از پاکستان به شهر سان فراسیسکو پرواز میکنند. امیر و سهراب در میدان هوایی از طرف ثریا خانمش پذیرائی گرم میگردد و به خانه خود همراه با سهراب میرسند. پدر و مادر ثریا خانم امیر به دیدن امیر و سهراب میآیند.

اقبال طاهری یکی از افسران زمان ظاهر شاه با داشتن اندیشه های برتری خواهانه قومی به دامادش امیر میگوید نباید سهراب پسر حسن را که یک پسر بچه هزاره است به فرزندی بگیری زیرا شرافت و کرامت خانوادگی ما لکه دار شده و صدمه میبیند و نباید افغانهای مهاجر این شهر بدانند که سهراب پسر فرزندی شما است، چون وی از هزاره بودن سهراب ننگ داشت اما بر عکس امیر و خانمش ثریا سهراب را به صفت پسر فرزندی خود ها قبول و در همه مسایل تأمینات مکتب و زندگی ویرا مانند پسر خود یاری می کردند.

چند روزی از آمدن امیر به امریکا میگردد فصل زمستان در آن جا شروع میشود و معمولاً هر زمستان افغانهای مهاجر در این شهر در یکی از پارک ها برای میله همراه با فامیلهای خود میروند امیر، ثریا خانمش و سهراب نیز در این پارک برای میله رفتند و هر فامیل مصروف تهیه غذا و ساعت تیری های گوناگون بودند. امیر وقتیکه به آسمان میبیند که یک گودی پران در فضای پارک دیده میشود و امیر نیز گودی پرانی را آماده کرده و گودی پران را به فضا پرتاب میکند در این هنگام سهراب مانند همیشه در یک گوشه نشسته و به طرف امیر نزدیک میگردد و گودی پران بازی امیرکاکای ناتنی اش را تماشا میکند و در این مسابقه گودی پران بازی با امیر اشتراک میکند و بیاد خاطرات مشترک گذشته پدرش با امیر چندین ساعت را گودی پران بازی انجام میدهند و خاطرات گودی پران بازی زمستان کابل را در ذهن افغانهای مهاجر شهر سان فراسیسکو احیاء و تجدید می نمایند و بدین گونه رمان گودی پران باز پایان می یابد.

### نتیجه گیری:

افشای بخش کوچکی از محرومیت و مظلومیت مردم هزاره در رمان گودی پران باز  
استبداد در افغانستان یک واقعیت تاریخی است و مردم هزاره نمونه زنده و انکار ناپذیر خشن ترین نوع استبداد و بیداد گری ملی و مذهبی در کشور است که امیر، رحیم خان و همراهان، نمیتوانند از آن انکار نمایند، از امیر و اقبال طاهری خسرس باید پرسیده شود که مردم هزاره طی مدت چندین قرن فجیعترین نوع مظالم، تبعیض و بیعدالتی را تحمل و تجربه نمودند آیا میتوانند به این شعار وحدت ملی امیر و همراهان اعتماد نمایند؟ زیرا در طی چندین قرن زیر نام همین شعار ها این مردم به غلامی، کنیزی کشانیده شده، قتل عام زمین سوخته را حکومت های قبیلوی بالای این مردم داغ دیده و بلا کشیده عملی کردند، پس چگونه میتواند این شهروند درجه چندم کشور با شعار وحدت ملی آنها را همراهی نماید.

در این رمان تفاوت وحشتناک میان زندگی انسانهای ثروتمند و غنی و انسانهای فقیر که بخاطر بدست آوردن یک لقمه نانی حتی نمیتواند از ناموس و حیثیت اجتماعی که مورد تجاوز قرار میگیرد دفاع نماید و در این رمان زندگی پر از ناز و نعمت و اشرافی آقا توفان و رحیم خان دوست و شریک تجارته اش و امیر یگانه پسر قانونی و شرعی او که همه شان در یک قصر مجلل با تمام وسایل عیاشی و خوشگذرانی زیست دارند، تبلور پیدا میکند، ولی علی و حسن نوکران این خانه در یک دخمه و پیاده خانه در نزدیکی گراج موترهای این خانه قصر مانند در فقر و بدبختی جانگداز که همواره غذای باقی مانده و یا پس مانده این خاندان اشرافی و مهمانانش را صرف می کردند پس میتوان عامل اصلی این تفاوت زندگی را در توزیع ثروت، مناسبات غیر انسانی میان فقر و سرمایه، تبعیض قومی و استبداد خاندانی نظام حاکم در کشور دانست.

- فرار صنوبر بعد از ولادت حسن از خانه دخمه مانند علی، پدر حسن همه ناشی از بیعدالتی های اجتماعی و تبعیض قومی میباشد که طی مدت بیش از صد سال اخیر از طرف نظام های خاندانی و برتری خواهان قومی بالای جامعه هزاره کشور تحمیل گردیده است مانند صنوبر صدها تن از زنان و دختران جوان مردم هزاره بنام های کنیز، پیشخدمت، بی بی، و صورتی خانه های ثروتمندان در شهر کابل و دیگر شهرهای بزرگ افغانستان بطور مخفی و علنی تجاوز جنسی بالایشان صورت گرفته است که این آقاییون متجاوز به ناموس این زنان و دختران معصوم و بیگناه که بخاطر یافتن لقمه نانی جهت زنده ماندن شان نوکری می کردند، اطفالیکه از این زنان و دختران بدنیا میآوردند هیچ گاهی آماده نمیشدند که اطفال آنان را پسران رسمی خودها بگویند، در مورد حسن پسر صنوبر که از نطفه آقا توفان بود، وی نیز آماده نگردید که حسن را به فرزند خود بطور رسمی بپذیرد. عامل و دلیل بد کاره شدن صنوبر که با گروه از رقاصه ها فرار کرد نیز همین پدر امیر بوده است زیرا شهوترانی خود را بالای صنوبر انجام داد ولی وقتی با ولادت حسن موضوع افشا میشد، صنوبر را مجبور نمود که از خانه وی فرار کند و صنوبر بیچاره دیگر راهی جز این نداشت.

- تیر باران وحشیانه طالبان حسن و فرزانه خانمش را به جرم هزاره بودن خود نمایندگی از تبعیض قومی علیه مردم هزاره افغانستان مینماید که توسط برتریخواهان قومی انجام گردیده است، حسن و فرزانه قربانی صداقت و امانت داری شان شدند که بخاطر نگهداری خانه آقا توفان و رحیم خان، جان های شان را در پیشروی خانه وزیر اکبر خان آنان از دست دادند.

- تجاوز جنسی بالای سهراب پسر دوازده ساله حسن از طرف تفنگداران طالبان و رقصانیدن این طفل خورد و معصوم را با زنگ و جامن نیز ناشی از بغض و کینه دیرینه تبعیض قومی و تفوق طلبی قبیلوی آنانرا بر ضد اقوام هزاره کشور به نمایش میگذارند حتی اقبال طاهری یکی از طرفداران ظاهر شاه که بعد از سقوط رژیم طالبان وزیر مقرر شد درباره سهراب میگوید نباید این پسر بچه را دخترش به

فرزندی بگیرد، چون سهراب هزاره است، وجود سهراب را بخاطر هزاره بودنش این طالب نیکتائی دار در فامیل خود ننگ میداند.

- در این رمان درباره تبعیض قومی علیه مردم هزاره افغانستان روشنی انداخته شده ولی درباره عوامل و دلایل تناقضات قومی و استبداد خاندانی که در طی دو ونیم قرن اخیر خاندان های سدوزائی و محمد زائی که در کشور نظام های ظالمانه قبیله‌ای و خاندانی شان را برقرار نمودند کمتر سخن رفته است و سعی گردیده است که نظام شاهی را در افغانستان مطلوبترین نظام معرفی نماید، در صورتیکه همه میدانند که عقب ماندگی، تبعیض قومی و استبداد خاندانی از همان نظام سلطنتی گذشته برای نظام های بعدی شان به میراث مانده است. از تشکیل افغانستان تا سقوط حاکمیت آل یحیی افغانستان از جمله فقیر ترین، گم نام ترین کشورهای دنیا بوده است و سرزمین افغانستان را برای مردمش به یک زندان بزرگ انسانها تبدیل کرده بودند و مردم کشور و خصوصاً مردم هزاره افغانستان در فقر و بدبختی طاقت فرسا دست و پنجه نرم می کردند. صرف وظیفه تمام مردم کشور اطاعت از نظام های استبدادی قبیله‌ای بوده است. چون افغانستان یک کشور کثیر القومی بوده که اقوام و قبایل گوناگون در آن زیست دارند و باید اختلافات دیرینه بین القومی و ملی از لحاظ تاریخی در میان جامعه ما و موقف اجتماعی آنان از رهگذر سیاسی، باید در رمان برملا میشد که متأسفانه نویسنده از کنار آن گذشته اند که برای خواننده سوال برانگیز میباشد.

- در این رمان از مداخلات نظامی شوروی، حکومت وقت کابل، دولت مجاهدین و رژیم طالبان بخوبی و واقعبینانه به بررسی گرفته شده است که در خور تقدیر اند، اما نواقص و کمبودی های نظام های سلطنتی که بالای مردم ما جنایات بی حد انجام دادند یاد نگردیده است که میتوان نویسنده را به جانبداری از نظام شاهی مورد سوال قرارداد.

- در این رمان درباره قاچاق انسان ها از کشور ما به خارج و بخصوص در کشورهای همسایه روشنی انداخته شده و همچنان شرایط زندگی مهاجرین افغان در خارج و بخصوص در ایالت کلیفورنیای امریکا و عدم انطباق فرهنگی و کلتوری افغانها با فرهنگ و کلتور مردم کشور میزبان و نبود آمیزش در محیط جدید زندگی افغانهای مهاجر را مجبور به مشکلات گوناگون فامیلی و اجتماعی میسازد تشریح نموده اند.

- در این رمان بالای مسابقات گودی پران بازی امیر و حسن به وزیر اکبرخان کابل در ایام زمستان هر سال بصورت مفصل توضیحات لازم داده شده و همچنان آنها با گودی پران بازی امیر با حضور سهراب پسر حسن در شهر سان فرانسیسکو امریکا میان افغانهای مهاجر آنجا اجرا میگردد پیوند و ارتباط داده و رمان در این قسمت پایان می یابد.

- در این زمان استبداد، تبعیض قومی، محرومیت و مظلومیت تاریخی جامعه هزاره و عوامل آن را که از گذشته‌ها، اضافه ازدو و نیم قرن و بخصوص طی مدت یک قرن اخیر استبداد بشکل خشونت آمیز و وحشیانه آن بالای جامعه هزاره بیداد میکرد ولی نویسندگان از کنار آن عبور کرده و آن را نادیده گرفته است. تبعیض قومی و مظلومیت تاریخی مردم هزاره در زمان امیر عبدالرحمن خان که دوباره در دوره طالبان تکرار و به آخرین حد خشونت استبدادی، تبعیض و پاکسازی قومی مبدل گردید. اما در زمان نادر شاه و ظاهر شاه نیز به آن با صدور فرامین متعدد بر ابعاد محرومیت و محدودیت‌های حقوق سیاسی، فرهنگی، وضع مالیات غیر قابل تحمل، صدور کوچی‌ها بحیث وسیله فشار را بالای مردم هزاره تحمیل میکرد یاد آوری و تذکر داده نشده است.

میتوان از تبعیض، بیدادگری و مظالم که بالای مردم هزاره افغانستان بوسیله حکومت استبدادی و قبیله‌گرا انجام شده است ذیلاً تذکر داد:

با شکست مقاومت هزاره‌ها در برابر امیر عبدالرحمن، دوره‌ای انزوا و گم‌شدگی سیاسی هزاره‌ها آغاز گردید. دوره‌ای که یک قرن طول کشید و طی آن، نه تنها هویت تاریخی و اراده سیاسی، بلکه آن «رؤیای تاریخی» نیز از هزاره‌ها گرفته شد. در این جنگ‌نا برابر بیش از شصت و دوفیصد نفوس مردم هزاره نابود گردید و باقی‌مانده با گرسنگی و بردگی و آوارگی، زندگی می‌کرد.

رهبران مقاومت هزاره، تلاش کردند تا به نحوی از جامعه هزاره در برابر سیاست‌های ویرانگر حکومت‌های مستبد، دفاع نمایند و از فروپاشی کامل موجودیت و هویت این جامعه، جلوگیری کنند و از چند تن از چهره‌های شاخص این دسته، محمد عظیم بیگ سه‌پای، ابراهیم بیگ لعل و سرجنگل، حسین علی بیگ دایزنگی، شهید عبدالخالق قهرمان، محمد حسین بیگ ایلخانی، شهید عبدالعلی مزاری، ملا فیض محمد کاتب، ابراهیم خان گاو سوار و فرقه مشرف فتح محمد خان فاتح کوتل اونی، سید احمد خان شاهنور، غلام نبی خان چپه شاخ، غلام نبی خان گلگ سید اسماعیل بلخی، سید اسماعیل لولنجی، سید میر علی گوهر غوربندی، سید شاه تقی دایزنگی، برات علی تاج، جنرال علی دوست خان و غیره میتوان بطور نمونه و مختصر یاد آوری کرد.

هرچند کوشش‌های فرهنگی و سیاسی، مقاومت‌های فداکارانه نظامی، هیچکدام نتوانستند جنبش‌های وسیع اجتماعی و سیاسی را در جامعه هزاره برانگیزد و ساختار سیاسی ظالمانه کشور را به چالش بکشد، اما دستکم، شعله‌های کم‌سوی شهادت برخاستن و ایستادن را در روح ترس‌خورده هزاره‌ها روشن ساخت، تقدیر لایزال بردگی و حمالیگری این قوم را به پرسش گرفت. تأمین عدالت اجتماعی، تحقق دموکراسی و حصول حقوق شهروندی برای هیچ‌گروه قومی دیگر از چنین اهمیت حیاتی برخوردار نیست.



عدالت اجتماعی برای مردم هزاره کشور به مفهوم پایان چند قرن تبعیض قومی، و مذهبی است و حق مشارکت سیاسی زمینه را برای اعاده هویت و شخصیت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آنان در جامعه افغانستان فراهم میکند. درحالیکه دیگر گروه های قومی مصروف انحصار قدرت سیاسی در کشور میباشد، انحصار قدرت ریشه عمیق و طولانی دارد و انعکاس روابط اجتماعی مسلط قبیلوی در جامعه است و تا زمانیکه انحصار قدرت و گرایشات انحصار طلبی و برتری جوئیهای قومی از میان نرود و تمام مردم افغانستان مساویانه بر اساس شعاع وجودی شان در سرنوشت سیاسی کشور حصه نگیرند، عدالت اجتماعی و وحدت ملی تأمین نخواهد شد و اندیشه حق طلبی و عدالت خواهی و ایجاد یک نظام مبتنی بر دموکراسی و احترام به انسان کرامت و حقوق انسان در افکار و وجدان مردم ما زنده باقی خواهد ماند.

شاید دیگران از دو نوع تبعیض رنج ببرند، اما دعوت به عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی برای مردم هزاره نه صرفاً یک شعار و یا خواست سیاسی است، بلکه برای بقاء به عنوان یک گروه مشخص قومی، مذهبی بوده است، که ریشه اکثر عقب مانده گیهای دیروز و جنگ های خونین میان اقوام کشور تسلط نظام های استبدادی. مردم هزاره در طول بیش از یک قرن، همواره تحت غیر انسانی ترین فشارهای حکومت ها و حلقات متعصب و قبیله گرا قرار داشته و تا سرحد کوچاندن اجباری از سرزمین های آبایی خود، قتل عام های مکرر، به اسارت رفتن و به بردگی کشیده شدن، پیش برده شدند. پروژه تخریب، استهزاء و انکار هویت جمعی هزاره تا آنجا پیش رانده شد که جایگاه هزاره در ذهنیت دیگر اقوام و ملیتهای کشور و حتی در بسا موارد نزد خود نیز به انسان درجه چندم تنزل یافت و کلمه هزاره، تبدیل به یک دشنام اجتماعی گردید. در زمان صدارت سردار هاشم خان فرمان منع شمولیت فرزندان هزاره در مؤسسات تحصیلی، نظامی، پولیس و مؤسسات عالی تحصیلی، ملکی، بورسیه های خارجی، عدم تقرر در وزارت خارجه و استخبارات از طرف سردار مستبد صادر گردید که خود نمونه از تبعیض در برابر مردم هزاره بود و همچنان در زمان سلطنت ظاهر شاه ۲۲ واحد اداری (ولسوالی) مناطق هزاره نشین افغانستان مرکزی را به شش ولایات همجوار آن تقسیم و مربوط ساختند که این تقسیمات تبعیض آمیز و ظالمانه به استثنای ولایت جدید دایکندی تا هنوز وجود داشته و بحالت خود باقیست بطور نمونه هرگاه اگر اهالی ولسوالی لعل و سرچنگل بخواهد بخاطر حل مشکل شان به شهر چغچران مرکز ولایت غور با موتر برود مجبور است که از ولایات بامیان، وردک، غزنی، زابل، قندهار و هرات عبور کرده تا به شهر چغچران خود را برسانند.

از آنجائیکه مردم هزاره از جمله بزرگترین اقوام کشور از لحاظ ترکیب نفوس و جمعیت خویش در افغانستان است سازمان ملل متحد و سازمان حقوق بشر آن مؤسیسه جهانی نباید در قرن بیست و یکم اجازه دهد که دو باره حوادث خونین، تبعیض قومی و ستم برتری خواهانه قومی بالای آنان تکرار

گردد. زیرا هنوز جنگ در کشور پایان نیافته اند و تفاوت های بزرگ میان ثروت و فقر در اثر سه دهه جنگهای ایدئولوژیکی و بین القومی در میان مردم کشور تشدید یافته است و تشویش آن وجود دارد تا تاریخ دردناک محرومیت و مظلومیت جامعه هزاره افغانستان دوباره بالای شان تحمیل نشود. گرچه نویسنده رمان ظلم و ستم، محرومیت، تبعیض و بیدادگری های قومی که بالای مردم هزاره در ادوار گوناگون تاریخ و خصوصاً در زمان ظاهر شاه صورت گرفته بصورت حقیقی و واقعینانه از روی مظالم و جنایات آنان پرده برمیدارد و گوشه از آن را در این داستان عاطفی افشا مینماید. نسل کنونی مردم هزاره میخواهد که مناسبات ذلت بار سیاسی، اجتماعی گذشته را پشت پا زده و خواستار نقش مثبت و فعال و متناسب با شأن و حضور خود در سیاست و تصمیم گیری کشور داشته باشد.

این رمان یاد آور تجربه درد ناک از بیعدالتی، تحقیر و توهین بر جامعه هزاره و بازگو کننده برتری خواهی قبیله‌ای هیأت حاکمه در افغانستان میباشد که باید روشنفکران فعالین سیاسی کشور ما و بخصوص فرهنگیان و فعالین سیاسی مردم هزاره از آن انتباه گرفته که دوباره این مظالم و استبداد در افغانستان تکرار نگردد و همه مشترکاً بخاطر تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی متحدانه و منسجم برزمند تا صلح و ثبات در وطن عزیز ما تأمین و استقرار یابد تبعیض قومی و بیعدالتی ملی از کشور نابود گردد.

#### مأخذ:

- کتاب رمان نوشته خالد حسینی ترجمه بزبان فارسی ایرانی توسط زیبا گنجی و پریسا سلیمانزاده چاپ دوم در ایران سال ۱۳۸۴ ش
- یادداشت های صاحب این قلم ۲۶ ماه آگوست سال ۲۰۰۷ میلادی

### **جوانان جامعه هزاره قربانیان اصلی بحرانها و تبعیض قومی در کشور**

زندگی انسانها همواره در حال تغییر و دگرگونی است. و در هر عصر و زمانی شاهد انقلابات و تحولات جدیدی در عرصه ای زندگی شان می باشند و تغییر اعصار و قرون بر اساس تغییر در زندگی انسانها میباشد. روزی انسان زندگی بسیار ابتدائی داشت و از گوشت حیوانات بدون پخته نمودن در آتش استفاده مینمود. ولی امروز زندگی انسانها چنان پیشرفت و انکشاف نموده است که اگر به انسانهای هزار سال قبل گفته میشد که روزی انسان به این مرحله ای از تکامل و تمدن خواهد رسید، آنها شاید

هرگز باور نمی کردند و این تحول و دگرگونی در زندگی انسانها همیشه مثبت نبوده است. گاهی مسیر انحرافی را در پیش گرفته و گاهی هم جنبه سازندگی را داشته است. افغانستان در گذشته بحرانهای متعددی را گذراند است که از اثر آن جوانان کشور و بخصوص جوانان هزاره که بخش عمده منابع انسانی را تشکیل میدهند و قربانیان اصلی بحران ها و برعلاوه آن متحمل استبداد و تبعیض ملی و قومی نیز بوده اند. تقریباً شش سال قبل همزمان با تأسیس دولت کنونی فصل جدیدی در تاریخ سیاسی کشور گشوده شد به امید اینکه جامعه ما بکمک و حمایت جامعه جهانی بتواند گامهای تدریجی خویش را جهت رفع و کاهش مشکلات کوه مانند آن بردارد. ولی این حکومت بنظر میرسد که کمتر بر مشکلات موفق بوده است. جوانان تا هنوز قربانیان اصلی را در خشونت و بحرانهای بیعدالتیهای ملی متعدد تشکیل میدهند، زمینه ای معطوف نمودن توجه نهادهای قدرت و اقتدار را به دنیای اسرار آمیز شان نیافته اند. به همین جهت است که آنها تا هنوز در جامعه ناشناخته مانده اند و احساسات و دنیای فکری آنها توأم با سرخوردگی و یاس می باشند. بزرگترین سرخوردگی و رنج جوانان در جامعه ما بی ارزش و کودکانه دانستن دنیای فکری آنها از سوی عامه مردم و نهادهای قدرت میباشد. به احساسات و نگرشهای آنها نه تنها تا هنوز بی توجهی صورت گرفته بلکه تحقیر و تمسخر نسلی و قومی روا داشته شده است و این عمل بر بحرانهای روانی و فکری جوانان و خاصاً جوانان هزاره افزوده است.

**در مورد جوانان جامعه هزاره** باید گفت که ناهنجاریها و بیعدالتیهای اجتماعی و روانی نابخشودنی از طرف امیر عبدالرحمن با آنها صورت گرفته و این رژیم خون آشام محیط استبداد خونین نسل کشی را بالای جامعه هزاره و بخصوص جوانان آن تحمیل نموده است:- جوانان هزاره در طول سه قرن اخیر روزهای دشواری از لحاظ رشد فیزیکی و روانی، زیست در موقعیت خشن جغرافیائی، فقر اقتصادی، بیکاری، پیشآمد تبعیض آمیز همراه با تحقیر و اهانت اجتماعی از طرف جوانان مربوط بدیگر اقوام و بخصوص جوانان اقوام برتریجو و اقتدارگرای کشور در هنگام دوران سپری نمودن دوره مکلفیت عسکری و همچنان در زمان تحصیل در شهرهای کابل، بلخ، هرات، قندوز، قندهار، و دیگر مراکز ولایات کشور اعم از بخشهای مؤسسات تحصیلی ملکی و قسماً در مؤسسات تحصیلی نظامی که به ندرت شامل شده میتوانستند شاهد بودند. جوانان مردم هزاره در طی سه صده اخیر مظلوم، بیعدالتی و تبعیضهای گوناگون از قبیل، برخورد تبعیضی هیأت حاکمه با مردم و جوانان هزاره به حیث شهروندان درجه چندم را تجربه نمودند. هزاران تن از جوانان مردم هزاره که آنان در ساحه سرد سیر زیست مینمودند در هنگام سپری نمودن دوره مکلفیت عسکری جبراً به مناطق گرم سیر خوست

ویا ولسوالی اسمار سوق میشدند و در اثر عدم مساعدت و تطابق هوای گرم این مناطق بالای مزاج ایشان جان های خود را از دست میدادند.

بنابر کوهستانی بودن و کمبود زمین زراعتی در مناطق هزاره نشین و اشغال چراگاه های این ساحه توسط کوچیها فرزندان مردم هزاره زمانیکه از طفولیت بجوانی گام میگذاشتند زمینه کار برای شان کمتر فراهم میشد و مجبور میگرددند که به دیگر مناطق و شهرهای بزرگ کشور ویا ممالک همسایه، ایران و پاکستان برای پیدا کردن لقمه نانی مهاجرت و نقل مکان نمایند. در زمان امیر عبدالرحمن جوانان مردم هزاره اعم از پسر و دختر را به غلامی و کنیزی مجبور نموده و آنان را مانند حیوان خرید و فروش می کردند و هزاران جوان هزاره در زندان های مخوف نمناک، سیاه چالها در اثر شکنجه جان خود ها را از دست میدادند و هزاران دختر جوان هزاره از ترس اینکه به چنگ دژخیمان امیر کابل اسیر نشوند بصورت گروپ های چهل نفری از ارتفاع قله های بلند کوه خود ها را بطور جمعی بزیر انداخته و نابود می کردند که در اکثر مناطق هزاره نشین این کوه ها بنام کوه های چهل دختران یاد میشوند.

جامعه هزاره، در سه قرن اخیر قتل عام ها بنام هزاره بودن، شیعه رافضی بودن، سیاه چالها، روغن داغکردن ها، قین و فانه ها، کوچ اجباری و غضب اراضی پدری شان بوسیله مهاجمین، زمین سوخته، صدور فرمان محرومیت از شمول در مکاتب متوسط و عالی، نظامی، بخش پولیس و استخبارات، در دانشگاه های داخلی و بورسیه های خارجی و محرومیت از تقرر جوانان هزاره در وزارت های خارجه، دفاع، داخله و استخبارات اخیراً تعدی و ظلم طاقت فرسا از طرف عمال دولت در سازش با ملک های کوچی وغیره را تحمل می کردند و سوگوارانه باید گفت که این مظالم و تبعیض قومی و مذهبی در زمان پادشاهی ظاهر شاه و بخصوص دوره های صدارت هاشم خان و داود خان برای مردم هزاره و نسل جوان هزاره دشوار و غیر قابل تحمل گردیده بود.

آل یحیی در بیشتر از نیم قرن حکومت شان در افغانستان نه تنها افغانستان را از کاروان تمدن جهان محروم ساختند، بلکه تعصب، تبعیض و تفرقه زبانی، قومی، منطقوی و مذهبی را میان مردم افغانستان تا آحدی کشت کردند که افغانستان سرانجام در آتش نفاق ملی تا هنوز میسوزد. این خاندان حاکم حتی برای اقوام پشتون نیز کدام خدمت را انجام نداده است و تا هنوز عده کثیری آنان به زندگی کوچیگری بسر میبرند. چرا جو تبلیغاتی حاکم مجال فکر کردن را از ما میگیرد. مگر یادمان رفته است که تا پایان حاکمیت خانواده مصاحبین مردم هزاره در آموزشگاه های نظامی پذیرفته نمیشدند. به لست نظامیان آن دوران در نظام اردو و قوای مسلح و سازمان های استخباراتی نگاه کنید چند ژنرال، درجه دار و افسر عالی رتبه از اقوام هزاره بودند؟ به وزارت خانه های کلیدی نگاه کنید، به حکام تان (والی ها، ولسوالها، علاقه دار ها، قومندانها، مامورین

مالیه، مستوفیه‌ها، کمیسرها...) و فرمانروایان تان نگاه کنید. تا چه حد عدالت ملی و قومی در نظر گرفته شده بود، صدای اعتراض جوانان مبارز هزاره چگونه خاموش میگردید، گلوها به سختی فریاد نمی‌کردند، ورنه آن‌ها هم بریده میشدند. کم نبودند آن جوانان هزاره که عدالت را فریاد کردند و در زندان‌های این خانواده شکنجه شدند، پوسیدند و یا اعدام شدند. ظاهر شاه و کاکا هایش کشور را بیک زندان بزرگ تبدیل کرده بودند هیچ فرد وطن ما توان بلند کردن صدای اعتراض را نداشتند و اگر اعتراض میکرد جایش در سیاه چال‌ها و زندان‌های خوفناک آن وقت بود. به چه حقی لقب «بابای ملت» به او داده شد، به چه حقی می‌بایست این «بابا»!! که این همه ملک و مال ملت را در پنج سال اخیر فروخت یکبار کسی را نفرستاد تا از آن میلیون‌ها دلار (پول خود مردم) چند هزار دلاری به کودکان فقیر زیر چادر نشسته (فقیر و بدبختی که حاصل چهل سال پادشاهی اوست) کمک کند.

**ولی تبعیض قومی و مذهبی در دوره طالبان به بدترین و خشن‌ترین مرحله خود مانند تکرار دوره عبدالرحمن خان رسید.** طالبان شعار می‌دادند که تاجیک به تاجیکستان، ازبک به ازبکستان و هزاره در گورستان، و یا در خوشبینانه‌ترین حالت می‌گفتند هزاره‌ها باید جزیه بدهند تا بتوانند زنده بمانند. جوانان هزاره نسبت به جوانان مربوط به دیگر اقوام کشور از رهگذر تأمین شرایط تحصیل، کار، در زندگی اجتماعی محروم بودند و مورد تبعیض قرار داشتند. ولی در زمان کنونی نیز محدودیت و محرومیت گوناگون در بخش‌های تحصیلی، کار و دیگر ساحه زندگی اجتماعی دامنگیر جوانان مردم هزاره میباشد.

**افغانستان سرزمینی که از هزاران سال پیش مورد تاخت و تاز زورمندان عصر خویش بوده و تا به امروز تداوم یافته است شاید همین‌گونه باقی بماند.** یاد آن جوانان هزاره که در تشکیل دولت احمد شاه درانی سهم و نقش داشتند و در دفاع از وطن در جنگ می‌یونند سهم برجسته و تعیین‌کننده داشته و در تحصیل استقلال کشور در کنار جوانان دیگر اقوام کشور نقش معین ایفا کردند، جوانان هزاره در مبارزه علیه استبداد فداکاری‌ها و قهرمانی‌های بی‌شایبه را تا سرحد از دست دادن جان‌های شان در برابر مستبدین از خود‌ها نشان داده اند روان‌شان شاد باد و یادشان گرامی.

صحبت از جوانان و نسل جوان، همان اندیشه‌ئی جوان است. زیرا اساس هرگونه تغییرات و پیشرفت و عقب‌گرایی را اندیشه و تفکر آدمی تشکیل می‌دهد و نوع پیشرفت و دگرگونی بازتاب دهنده افکار و طرز اندیشه شخص می‌باشد. بناءً، ممکن است کسی متولد این عصر باشد ولی اندیشه جوان نداشته باشد. به همین ترتیب، ممکن است کسی از لحاظ سنی پیر و کهنسال باشد، ولی دارای اندیشه جوان باشد. واقعیت اینستکه بین تحولات علمی امروز و دنیای فکری انسان‌ها رابطه دوجانبه حاکم می‌باشد.

ذهن و اندیشه آدمی درهماهنگی با دگرگونیهای علمی و جهانی انکشاف و رشد می کند. در گذشته وقتی یک جوان زیر سخنرانی و خطابه یک عالم دینی می نشست یکسره همه ای حرفها و سخنان او را بدون چون و چرا در ذهنش کاپی می نمود.

ولی امروز وقتی یک نوجوان شانزده ساله برای بیست دقیقه زیر سخنرانی یک عالم دینی می نشیند دهها سوال و شبهه در ذهنش خلق می شود. برخلاف دیروز، او امروز همه چیز را به آسانی و بدون شک و شبه و پرسش و پاسخ نمی پذیرد. باید به جوانان اجازه داد که در زندگی شان پیرامون هر موضوع و مسئله شک و تردید خود را داشته باشند و هیچ چیز را به آسانی و بدون کنجکاوای نپذیرند. زیرا آنها می خواهند که از زندگی شان درک بنیادی تر و اصولیتر داشته باشند. یگانه روش معقول و مؤثر برای پاسخ دادن به پرسشهای آنها، مشاوره و راهنماییهای منطقی میباشد نه توهین و تکفیر! دامنه این دگرگونیها امروز چنان گسترده است که همه ای پدیده های این عالم را تنظیم امور زندگی مادی و معنوی متأثر ساخته است و جوانان حق دارند که همه چیز را بدون کنجکاوای و شک و تردید قبول نکنند. انسان فطرتاً کنجکاو است و با هر چیز و پدیده با ذهن کنجکاوینانه و تحقیقاتی برخورد می کند. بناءً به نسل جوان باید اجازه داد تا در زندگی پیرامون همه مسائل کنجکاوای و شک و تردید خود را داشته باشد تا واقعیتها را آنطوریکه است در یابد نه آنطوریکه برایش عرضه میشود.

برای پی بردن به دنیای جوانان ابتدا باید ساختارهای روانی آنها را شناخت و متأسفانه آگاهی در جامعه ما پیرامون ساختارهای روانی و خصوصیات جوانان وجود ندارد و یا خیلی محدود است. شیوه و لحن صحبت نمودن با آنها همیشه دستوری و اطاعت طلبانه میباشد. باید دید که نگریشهای جوانان در زندگی شان چگونه است و آنها از کدام زاویه به زندگی می نگرند. بزرگان، حالا هرکی میخواهد باشد، نباید با جوانان بر اساس نگریشها و دنیای خود رفتار کنند. در غیر اینصورت، فاصله و بد بینی بین این دو نسل افزایش می یابد. دنیای درونی که جوانان در آن زندگی میکنند تفاوتهای زیادی با دنیای بزرگسالان دارد. بنظر من چهار چیز در نزد جوانان بر اساس ساختارهای روانی شان خیلی مطرح می باشند که بطور موجز ذیلاً بیان می گردد:

۱- **استقلال طلبی:** جوانان می خواهند واقعیتهای زندگی را خود تجربه کنند و شخصاً بدواری برسند. آنها جسارت تجربه کردن را دارند و شخصاً روبرو شدن با واقعیتهای زندگی مستلزم استقلال و استقلال طلبی است. جوانان میخواهند برسمیت شناخته شوند. وقتی کودک بمرحله نوجوانی و جوانی میرسد اگر استقلال داشته باشد مفهوم های زندگی را بهتر درک میکنند و با واقعیتهای آن جامعهتر و اساسی تر رو برو میشوند که در نتیجه آنها احساس شخصیت میکنند. بنابر این جوانان نیاز شدید روانی دارند که زندگی را خود شخصاً تجربه کنند و نتیجه هر عمل و تجربه را ببینند. به همین

ترتیب، والدین، جامعه، دولت، عالم و غیره همه صرفاً نقش مشاورت را در زندگی آنها دارند. آنها هم مشاورتی که باید توأم با مهر ورزی و عقلانیت باشد.

**۲- برخورداری از آزادی اندیشه و عمل مسئولانه:** یکی از نیازهای مبرم روانی جوانان میباشد. چه اینکه جوانان بتوانند درست بیندیشند یا نتوانند، آزادی اندیشه یکی از نیازهای اولیه و اساسی آنهاست. جوانان آزادی اندیشه را توأم با آزادی عمل مسئولانه می خواهند. به این معنی که برای عمل نمودن با پذیرفتن مسئولیتهای آن می خواهند میدان داشته باشند. برداشت اکثر مردم در جامعه ما اینست که جوانان با داشتن آزادی به بی بندوباری رو می آورند. ولی بنظر من اکثر جوانان خواهان بی بندوباری و هرج و مرج نیستند. هدف عمده و اساسی آنها از مطالبه آزادی اندیشه اینست که آنها نمی خواهند همیشه دستوری زندگی کنند و بیندیشند. آنها می خواهند عملاً تجربه کنند. او اعتراض میکند به اینکه به انجام عملی مجبور شود. او اعتراض میکند به اینکه با او با خشونت رفتار شود. و همچنین، او اعتراض می کند که اندیشه هایش، برخوردارهایش، سلیقه هایش و طرز لباس پوشیدن و زندگی نمودن شان دستوری باشد.

وقتی همیشه از او "اطاعت" خواسته شود و در مورد تخلف اعمال خشونت علیه شان گردد، معنی و مفهوم آن اینست که تو نمی فهمی و ما باید مسئولیت تو را بدوش بگیریم! بی بندوباری یعنی قانون شکنی و ایجاد هرج و مرج در جامعه. جوانان می خواهند آزادانه عمل نمایند و مسئولیتهای اعمال شانرا در چارچوبهای معقولانه بپذیرند. کاملاً هویدا است که بین این سخن و "بی بندوباری" تفاوت زیادی وجود دارد. بناءً آزادی اندیشه و عمل مسئولانه را نباید حمل بر بی بندوباری و انحراف نمود. مسئله جوانان صرفاً اختصاص به کشور ما ندارد. باید با بحران نسل جوان شجاعانه و بطور اصولی برخورد کرد و مسئولیت را بدوش خود آنها گذاشت و آنها را هدایت و راهنمایی کرد. اگر با آنها دستوری و آمرانه برخورد کنیم و این نوع جامعه بزودی دچار مرگ اجتماعی میشود. جامعه در صورتی توان برخورد با شرایط و حوادث گوناگون را دارد که افراد آن مسئولیت پذیر و توان اندیشیدن و انطباق با اوضاع مختلف را داشته باشد.

**۳- زیبایی دوستی:** جوانان بر علاوه سلیقه و احساسات ظریف داشتن، "زیبائی دوست" اند. آنها دوست دارند که محیط، خانه، زندگی و حتی فضای شانرا زیبا ببینند. بنابر این، بین زیبایی دوستی و جوانان رابطه قوی وجود دارد. زیبایی دوستی که یکی از خصوصیات بارز جوانان می باشد در دنیای بزرگسالان وجود ندارد و این علاقه ممکن است باعث اختلافاتی بین نسل جوان و بزرگسالان گردد.

**۴- امیدواری به آینده:** جوانان در مرحله ای آغاز زندگی قرار دارند و آفتاب عمرشان لب بام رسیده است. آنها می خواهند امیدوار به آینده باشند. یعنی امیدواری در زندگی، آینده، کسب معاش،

ازدواج، فرزند داری وغیره. جوانان زمانی امیدوار و با نشاط می توانند باشند که نشانه های عینی و واقعی را در جامعه و محیط شان ببینند. آنها زمانی امیدوار می توانند باشند که جامعه شان از اقتصاد در حال شکوفا و مدیریت سالم برخوردار باشد. اعتماد و خوش بینی جوانان زمانی از بین میرود که جامعه اش را مدیریت ضعیف، بی لیاقت، فاسد و غیر شفاف اداره کند و همچنین، زمانی آنها با اعتماد و خوش بینی زندگی میکنند که حاکمان جامعه اش مسئولیت پذیر، صادق، شایسته و حساب ده در مقابل آنها و مابقی شهروندان باشند. افغانستان از جمله کشورهای است که بزرگترین آمار جوانان بی کار و بی اشتغال را دارا می باشد. ولی مسئله بی کفایتی، رشوه خوری، مسئولیت گریزی و عدم صداقتمندی که در دستگاه حاکم وجود دارد برای جوانان ما بمراتب مایوس کننده تر از عدم اشتغال و بی کاری است. زیرا آنها معتقدند که با داشتن رهبری شایسته و متعهد به وضعیت آشفته کشور از جمله در قسمت اشتغال یابی میتوان سرو سامان بخشید. ولی با داشتن حاکمان بی کفایت و ناسالم همه امور کشور شان بدتر و ناگوار تر خواهد شد. تقریباً شش سال از فعالیت وزارت فرهنگ و جوانان میگذرد. اما تا هنوز هیچ گونه فعالیت و برنامه ای درباره بهبودی وضع جوانان و فرهنگ کشور انجام نشده است.

وزارت نامبرده در نتیجه بی کفایتی شاید اول تعریف قابل قبول از جوانان نداشته باشد و به همین جهت است که فعالیت و برنامه های شان در رابطه با جوانان و فرهنگ تا هنوز به مسمی شدن به این نام و نشان خلاصه شده است. ما به آسانی در می یابیم که وضعیت فعلی جوانان در جامعه ما چگونه است و چقدر به ساختارهای روانی آنها تا هنوز توجه صورت گرفته است. کاملاً هویدا است که اکثر جوانان با محیط زندگی خود و جامعه ای که در آن زندگی میکنند انطباق و هماهنگی ندارند. اکثر جوانان و عمدتاً جوانان هزاره میگویند که آنها در خانه، محیط زندگی شان و حتی در دانشگاه و مراکز تعلیمی احساس انسانیت نمیکند و خود را از جانب والدین، مسؤولین کشور، دانشجویان و اساتید شان حقیر و کودک می یابند. هنوز که هنوز است سیستم آموزشی و تربیتی ما در رسانه های جمعی، خانه، دانشگاه و حتی در نزد مسؤولین کشور از روش القا و تبلیغ ارادت پروری و اطاعت خواهی پیروی میکند نه مشاوره دادن. برخورد ما با مسائل و نیازمندیهای درونی جوانان با ذهنیت منفی و حساسیت همراه بوده است. زیرا برداشت ما از جوانان صرفاً حول محور غرایز جنسی آنها میباشد که در صدر لیست اخلاق منفی اجتماعی قرار دارد! اکثر مردم در جامعه ما با پدیده ای بنام "دنیای روحی و روانی" بیگانه اند و تمام تندرستی، مریضی و نیازها را در وجود فزیکای افراد می یابند. به همین ترتیب، نگرانیها و خوشیها را در تهیه و موجودیت خوراک و پوشاک شان محدود می دانند. جوانان کشور ما با تفکر انتقادی زندگی میکنند. انتقاد در نحوه دینداری و برخوردهای اجتماعی، فرهنگی و خانوادگی انجام میدهند.



۱. استقلال طلبی ۲. برخورداری از آزادی اندیشه و عمل مسؤلانه ۳. زیبایی دوستی ۴. امیدواری به آینده

برای تمام جوانان کشور که در مرحله ای آغازین زندگی قرار دارند امر بسیار حیاتی و درخور اهمیت بزرگ است که در بالا از چهار خصوصیت روانی و اندیشوی جوانان کشور تذکر داده شد. ولی برای جوانان جامعه هزاره این چهار عنصر بالائی قابل انطباق نبوده و یک چیزی بسیار لوکس و بیگانه با محیط زندگی اجتماعی و روانی گذشته و کنونی ایشان میباشد. زیرا جوانان مذکور تا هنوز که هنوز است دیگر جوانان کشور آنان را برابر با خود ها نمی پذیرند چون هنوز هم همان اندیشه های بر تریخواهانه قومی در جامعه ما رنگ منحوس خود را از دست نداده است و عده تا هنوز با همان روحیه و اندیشه گذشته زیست دارند و آماده نیستند جوانان هزاره را برابر با خودها بدانند. شاید گاه گاهی از روی سیاست های مصلحت جویانه از جوانان ما یادگردد اما هنوز دشواری های جدی در این باره موجود است. باید دولت تدابیر واقعبینانه و مسؤلانه را در این زمینه اتخاذ نماید و نگذارد که جوانان هزاره در این شرایط آشوفته سیاسی از لحاظ روانی و اندیشوی کمبودی و احساس حقارت نسبت بخود ها کنند. امیدوارم با در نظر داشت بر شمردن مطالب بالا مقامات کنونی دولت توجه دلسوزانه بالای جوانان اینمردم زحمتکش مبذول کرده کمبودی های ایشان در این ساحت را مرفوع نمایند.

**اگر به فراز و فرودی از تاریخ جامعه هزاره اشاره گردید** برای این بوده است که رهبران و نخبگان امروزی جامعه هزاره واقعیت موجود را درک کرده و از منافع مردم خود برای تثبیت پایه های قدرت کرسی نشینان کابل مایه نگذارند و ستم تاریخی که بر این قوم از طریق اغفال و فریب، توسط حاکمان وقت اعمال گردیده اند، غفلت نورزند. **چنانچه میر یزدان بخش بهسودی** قبل از اعدام گفته بود که باید آیندگان مانند من فریب نیرنگ خصم را نخورند و باید هوشیارانه راه مرا تعقیب نمایند.

منافع ملی، ملت سازی، مردم سالاری، شایسته سالاری و دموکراسی همه و همه در راستای استیلا برتری خواهی قومی به کار می رود و تا هنوز برای مناطق محروم هزاره نشین طرحها بر روی کاغذ می ماند و به آرشیف نهاد های حکومتی تبدیل میگردد، برای اضمحلال و نابودی دوباره این قوم نیز با ترفند هجوم کوچی های مسلح طالبی و ایجاد دیگر حوادث خونین در این سرزمین و اشغال مجدد هزارستان پلان گذاری خواهد نمود. توقع می رود که رهبران و نخبگان مردم هزاره در شرایط امروز دفاع از منافع ملی و مردم خود را فراموش نکنند و بدانند که وضعیت و موقعیت شان وابسته به این قوم ستمدیده است نه به لیاقت و اهلیت ذاتی ایشان. اگر روزی حاکمان وقت بدانند شما پشتوانه مردمی ندارید و در جامعه خود منزوی و منفعل هستید، بدون درنگ حذف شما از مناصب کنونی و

موقعیت فعلی حتمی و لازم الاجرا می‌باشد و هم اکنون این سناریو با سکوت رئیس جمهور، جمهوری اسلامی افغانستان و هیئت حاکمه وی که در واقع نوع حمایت از اعمال مجرمانه و تجاوز کارانه طالبان کوچی است در هزارستان در حال تکرار است.

مردم هزاره فعلاً چندان تشکل منسجم سیاسی قابل توجه و متحد را ندارد در حالیکه دیگران سخت در تلاش انسجام بیشتر است، اینکه هر روز چپ و راست حزب و جبهه و غیره... درست می‌کنند و قدرت نمائی دارند، بناءً رسالت تاریخی نسل جوان و تحصیل کرده و نخبگان سیاسی هزاره است که در صدد انسجام بیشتر سیاسی و قومی باشند تا در قدم نخست برای مردم افغانستان و در قدم بعدی برای مردم خویش رسالت سیاسی و ملی را ادا نمایند. گرچه رهبران و نخبگان کنونی مردم هزاره با وجود آنکه کارهای معین را انجام می‌دهند اما نیازمندیهای سیاسی جامعه هزاره و شرایط موجود کشور توقعات بیشتر از ایشان دارند.

اگر در بهسود کوچیهای مسلح می‌آید و پرچم سفید بلند میکند و دولت بجای تأمین امنیت مردم محلی وظیفه خود را تأمین امنیت کوچی های مسلح طالبی میداند، و یا دولت دستور میدهد مکاتب ولسوالی هزاره نشین جاغوری بنابر عدم تشکیل واحد اداری در سطح ولایت به یک سوم تقلیل یابد، و یا اگر مردم هزاره در پارلمان افغانستان حتی نتوانسته است یک معاون در هیأت رئیسه داشته باشد، و هزاران اگر های دیگر..... همه و همه از این است که مردم هزاره از لحاظ تشکل سیاسی عقب مانده تر از دیگران هستند پس تا دیر نشده بجنبند و از لحاظ سیاسی به خود تحرک بخشیده تجارب و اندوخته های سیاسی و اجتماعی خود ها را به نسل جوان نخبگان سیاسی هزاره انتقال دهند. حوادث سیاسی کشور به سرعت در حال تغییر است و انکشافات تازه زیر تأثیر عوامل جهانی و منطقه شخصیت‌های سیاسی جوان را با اندوخته های جدید در جامعه هزاره نیازمند است. توقع برده میشود که نخبگان سیاسی مردم هزاره این دین بزرگ مردم ستمدیده و مظلومش را اداء کرده بتوانند. و جامعه هزاره را بحیث نیروی مستقل سیاسی مطرح و در تأمین ثبات و توازن قدرت در کشور نقش و سهم فعالتری را ایفاء نمایند.

### منابع:

- سرویس خبر رسانی آریانانت زیر عنوان سرنوشت پریشان هزاره ها! از امیر عبدالرحمن خان تا جلالتمآب حامد کرزی نوشته توسلی غرجستانی
- سایت آریائی تداوم اشغال فاجعه بار ولسوالی بهسود توسط طالبان کوچی نوشته انجنیر سخی ارزگانی
- از ویلاک بسوی عدالت هزاره ها قربانیان همیشه تاریخ نوشته رهرو جاغوری
- یادداشت های شخصی صاحب این قلم ۳۰ ماه جولای سال ۲۰۰۷ میلادی

## مردم هزاره قربانی تفاسیر عوامانه و ناهمگون وحدت ملی در کشور

افغانستان وطن عزیز ما قبل از اسلام بنام آریانا و بعداً در دوره اسلامی به اسم خراسان کبیر شناخته میشد و از نیمه قرن هژدهم تا به امروز اقوام و قبایل مختلف زیر نام واحد و غیر مشترک در جمع ناموزون و ناهمگون در یک ساختار اداری و دولتی بنام (افغانستان) جمع شده اند. بعد از آنکه در این سرزمین یک حکومت سیاسی بشکل ابتدائی در سال ۱۷۴۷ میلادی پس از نادر افشار به رهبری احمد شاه درانی تشکیل شد، دولت های مستبد خاندان سالاری، و قبیلوی چون زخم ناسور در بدنه جامعه چندین ملیتی و بخصوص جامعه هزاره جا گرفت به این ترتیب، وحدت ملی و منافع ملی مردم کشور ما نثار و قربانی برتری جوئی های خاندانی، قبیلوی و قومی گردید. تبعیض قومی، مذهبی، بیعدالتی اجتماعی ناشی از برتری جوئی ها و خودخواهی های خاندانی و دیکتاتوری فردی با ابعاد گسترده در طول سالیان متمادی محسوس بوده است.

تشکیل افغانستان در چهار چوب جغرافیائی کنونی، مشخصات ملی - اتنیکی باشندگان آن و فرایند تاریخی کشور در رابطه به برخورد به هویت ملی بخصوص در سالهای اخیر ضرورت حل این مسئله را با مضمون دموکراتیک در زمینه مشارکت همگانی مردم، به پیش میکشد. از گذشته تا امروز مسئله قومی - اتنیکی در افغانستان به عنوان شگاف فعال اجتماعی کارساز تمام مسایل سیاسی و حتی فرهنگی شمرده شده است. از آنجائیکه تا هنوز بنابر عوامل گوناگون اعم از اقتصادی - اجتماعی و سیاسی در افغانستان ملت واحد بوجود نیامده است، بناءً بکار گیری مفاهیم وحدت ملی و مشارکت ملی کلماتی اند که در جامعه ما تا هنوز انطباق کامل پیدا کرده نمی تواند. چون تا اکنون آمیزش های لازم در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی و اقتصادی میان اقوام و قبایل گوناگون کشور بوجود نیامده است و تا آن سرحد رشد طبیعی اجتماعی خویش نرسیده اند که ملت واحد و یک پارچه را بوجود آورند. مفهوم وحدت ملی در تاریخ سیاسی صد سال اخیر افغانستان، یک مفهوم گنگ سیاسی بوده که به منظور پنهان نمودن خلای وحدت ملی در کشور استعمال شده است؛ چون در تمام دوران این تاریخ سیاسی، همانطور که رژیم های سیاسی کشور مظهر سیاسی برای وحدت ملی ملت نبوده، همانطور؛ با تقدس بخشیدن تصنی برای وحدت ملی، واقعیت محرومیت سیاسی و بیعدالتی اجتماعی را در تمام اشکال روابط اتنی ها، گروه ها و اقشار ملت کتمان نموده اند. ما باید به وحدت ملی برخورد عوامانه نکنیم، که هنوز ما ملت نشده ایم، و هرگز هم وحدت ملی پیش از تشکیل و تکمیل عناصر ملت بوجود نمی آید.

ملت شدن ما حاصل بلوغ فکری و رشد فرهنگی، با شالوده های زیر ساخت استوار در حوزه اقتصاد و مناسبات اجتماعی است بناءً وحدت ملی عبارت از وحدت سیاسی و اجتماعی تمام اتنی ها، گروه ها و اقشاری است که با ترکیب خود ملتی واحد را به وجود می آورند و از طریق جامعه واحد سیاسی (حاکمیت سیاسی) روابط عادلانه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خویش را در سطح ملی اداره می نمایند. بنابر این، برای داشتن وحدت ملی به فرهنگ ملی و سنت های ملی ضرورت داریم که روابط اقتصادی تمام جوامع را به شکل عادلانه آن ضمانت نمایند. **از بکار گیری مفهوم وحدت ملی در افغانستان** تعبیر های گوناگون و حتی بهره برداری سیاسی به نفع گروه حاکم مربوط به اقوام دارای قدرت انحصاری در حاکمیت ها طی مدت دو و نیم قرن اخیر بعمل آمده است. سرمداران انحصارگر قدرت با استفاده از نام قبیله و قوم معین، تبعیض و خصومت را میان اقوام گوناگون کشور دامن زده و بعضی اقوام و ملیت های محروم از حاکمیت را تحت ستم و استبداد ظالمانه قرار داده است که تاریخ خون بار سه قرن اخیر وطن از آن گواهی میدهد. مبارزین وابسته به اقوام زیر ستم به قیام های دادخواهانه علیه مظالم حاکمیت های خاندانی و تک قومی دست زدند که متأسفانه از طرف مستبدین وقت بصورت بسیار بیرحمانه سرکوب شده اند.

در گذشته ها مردم زیر ستم، حق نداشتند که از قوم، ملیت و مذهب خویش به آزادی نام بگیرند در صورت نام گرفتن از قوم و مذهب خودها به جرم ناقضین وحدت ملی از طرف هیأت حاکمه محکوم و مجازات میشدند و حتی درگرفتن تذکره تابعیت نیز مجبور ساخته میشدند که از قوم و مذهب خویش صرفنظر نمایند اما در زمان حال در شرایط به اصطلاح دموکراسی و جامعه مدنی و داشتن قانون اساسی جدید مردم وطن ما باید حق نوشتن نام اقوام خود ها را در تذکره های جدید شهروندی تثبیت هویت پیدا نمایند که این میراث شوم از رژیم های سابق در جامعه ما باقی مانده و نباید هنوز هم مانند گذشته این جریان تداوم پیدا نماید. گرچه در ماده بیستم قانون اساسی جدید از اقوام گوناگون کشور در سرود ملی نام گرفته شده و در توزیع تذکره درج نام اقوام مختلف بصورت قطع نمیتواند مشکلات را بوجود آورد زیرا کشور ما دارای جامعه کثیرالقومی است و باید در تذکره جدید شهروندی کشور ما نام هر یک از اقوام که فرد به آن منسوب است درج گردد. طبیعی و عادلانه خواهد بود که هر شهروند کشور خود را متساوی الحقوق احساس نماید در غیر آن حساسیت های قومی بوجود خواهد آمد. امیدوارم مقامات دولتی در این زمینه برخورد واقعبینانه و عینی انجام داده و هویت جعلی را نباید جبراً بالای مردم کشور تحمیل کنند.

**مردم هزاره نسبت به سایر اقوام کشور** زیر نام و مفاهیم وحدت ملی، تبعیض ملی و بیعدالتی های گوناگون سیاسی و اجتماعی و حتی انسان درجه چندم بودن را در طی مدت دو و نیم قرن اخیر

متحمل گردیده و به نام مخربین وحدت ملی، بزرگترین و دشوارترین مظالم غیر انسانی از طرف هیأت حاکمه بالای شان عملی شده است که تاریخ خونین مبارزات دادخواهانه آنان در دو ونیم صده اخیر از آن حکایت دارد. حکام جابر با تفاسیر عوامانه و دلخواه از وحدت ملی و بهره برداری مستبدانه از آن علیه بعضی اقوام تحت ستم و بخصوص مردم هزاره جان هزاران انسان بیگناه را گرفتند و اعمال خشن و ضد کرامت انسانی را در برابر آنان انجام دادند. با در نظر داشت برخورد ظالمانه و ستمگرانه هیأت حاکمه اقتدارگرا در کشور، تأمین وحدت ملی را دشوار میسازد چون گذشته خونین میان اقوام همراه با انتقام گیریهای قومی در جامعه ما رخ داده که باعث بی اعتمادی های ملی گردیده است. وحدت ملی زمانی تأمین شده میتواند که مشارکت واقعی اقوام گوناگون میهن ما در حاکمیت بصورت واقعی فراهم و میسر گردد. در غیر آن تبلیغ وحدت ملی در حرف نمیتواند جوابگوی خواسته های ملی اقوام کشور ما باشد. جامعه هزاره صادفانه و صمیمانه خواستار وحدت ملی از طریق مشارکت واقعی در قدرت بر اساس شعاع وجودی و حضور فزینگی خویش میباشد، و در این راه از هیچگونه تلاش دادخواهانه دریغ نخواهد کرد. بخاطر تأمین صلح و ثبات در کشور با هر نیروی سیاسی که در جهت استقرار دموکراسی و مشارکت ملی و ایجاد واقعی ملت واحد و وحدت ملی صادفانه کار نماید تا وطن ما از بحران انقطاب ها، بی اعتمادی های ملی و قومی رهائی یابد.

گرچه مردم هزاره تا هنوز بخاطر تأمین وحدت ملی قربانی های زیادی را داده است و حالا نیز آمادگی کامل دارد که در این امر گام های مشترک را با دیگران یکجا بردارد. در شرایط کنونی بخوبی میتوان کم کاری و بی توجهی مسئولین دولتی را در اجرای امور کاری شان درک نمود که چگونه برای تأمین مشارکت ملی و عدالت اجتماعی مانع تراشی و بهانه گیری مینمایند و چند نمونه آن ذیلاً یاد آوری میگردد. مقامات دولتی در کار اعمار سرک کابل - هرات از طریق هزارستان تعلل و بهانه جوئی های گوناگون بخرچ میدهند تا مانع احداث این سرک حیاتی کشور گردند طوریکه از عمر نصب تابلوهای آغاز کار سرک مذکور پنج سال میگذرد و گرد و خاک موتر های که از کنار سرک خاکی بامیان عبور میکنند کم کم جلو این عناوین فریبنده را می گیرد، تا دیگر مردم بامیان امیدوار نباشند، مسئولین دولت هم شرمندة نشوند؛ از اینکه این پروژه ای عاجل بعد از پنج سال تحقق نیافته بلکه تبدیل به یک معما شده اند، زیرا تاکنون چندین بارکار اعمار این سرک با یک طمطراق و تشریفات خاص شروع شده است، گاه از بامیان، گاه از میدان شهر، گاه توسط کرزی و گاه توسط خلیلی و مقامات ولایات بامیان و وردک، ولی کار آن از ادامه باز مانده است. گاه مسئولین و مقامات دولت مشکل را در کمبود بودجه و گاه در نبود امنیت جستجو میکنند، چنانچه در دوشنبه هفته قبل ۲۴-۲-۱۳۸۶ ش، در جلسه شورای وزیران آقای سهراب علی صفری

وزیر فواید عامه خواهان تأمین امنیت برای کارکنان این سرک گردید و دولت نیز به وزارت داخله و وظیفه سپرد تا امنیت لازم را برای اعمار آن فراهم نماید درحالیکه در نا امن ترین مناطق که انجینران گاه کشته میشوند و گاه اسیر، کار اعمار سرک ها به پایان رسیده است ولی در مناطق هزارستان جز در قسمت میدان شهر هیچ مشکل امنیتی وجود ندارد.

بودجه اعمار سرک کابل - بامیان را کشور ایتالیا به عهده داشت که ظاهراً ۳۰ میلیون دالر را قبلاً پرداخت کرده بود و این یکی از بهانه های دولت بود که همیشه در مصاحبه های شان می گفتند بودجه لازم را نداریم و این مبلغ کاری را از پیش نمی برد، اما طبق آخرین گزارشها که رسانه ها نشر کرده است «ماسیمو دلیما» معاون صدر اعظم و وزیر خارجه ایتالیا در دیداریکه بتاريخ ۱۳۸۶-۲-۳۱ ش، با حامد کرزی داشت، وعده نمود که کشورش علاوه بر تعهد قبلی مبلغ ۶۰ میلیون یوروی دیگر را برای تکمیل سرک کابل - هرات از طریق هزارستان می پردازد. اما اینکه این بار این مبلغ به کجا مصرف خواهد شد و یا اینکه به معمائی تبدیل ویا به یک پروژه عملی شده مبدل خواهد شد یانه؟ آینده و زمان جواب خواهد داد.

**با وجود سرازیر شدن میلیاردها دالر کمک جامعه جهانی به افغانستان بخاطر بازسازی و عمران وطن ما، با کمال تأسف در این قرن بیست و یک هنوز هم بیش از ششصد خانواده فقیر مردم هزاره در مغاره ها زندگی میکنند و این کمک ها کدام اثری بر زندگی مشقت بار مردم این ساحه وارد نکرده است و زندگی مردم مناطق هزاره نشین بد تراز دو هزار سال قبل که نیاکان شان که در این منطقه زیست مینمودند گردیده است. گرچه مسئولین دولتی و جامعه جهانی همواره از بازسازی و تأمین عدالت اجتماعی و جامعه مدنی حرف میزنند مگر در عمل مردم هزاره اثرات بازسازی را به زندگی خودها احساس نکرده اند پس چگونه میتوان بالای کارکرد های دولت کنونی و مفاهیم مشارکت ملی باور و اعتماد نمود.**

درطی مدت شش سال نه تنها در مناطق هزاره نشین کشور و بخصوص در ولایات بامیان و دایکندی نه تنها بازسازی و آبادانی صورت نگرفت بلکه بلای دیگری بنام **هجوم کوچیهای مسلح طالبی در منطقه بهسود ولایت وردک نازل شد** که منجر به تخریب، حریق و غارت بیش از سی قریه و کوچ اجباری بیست هزار نفر و قتل دوازده نفر و زخمی شدن چند تنی دیگر در ولسوالی های بهسود ولایت وردک گردیدند و تجارب خونین گذشته را میان مردم هزاره و کوچیها تازه نمود. توقع برده میشود که با عقلانیت، واقعبینی و عادلانه به نفع مردم عذاب دیده بهسود این معضله بطور اساسی و ریشه ای حل و فصل گردد.

یکی از تغییرات بسیار عمده در عرصه عملی در تمام نقاط دنیا در زمینه مناسبات ملی است که مسلماً در اندیشه و تفکر انسانها جای قابل ملاحظه ای را اشغال کرده است. در دو دهه اخیر وحشتناکترین جنگها و جدائی با استفاده موزیانه از این واقعیت از جانب دنیای ستم و سرمایه براه افتیده و نه تنها کشورها از هم پارچه شده بلکه در اکثر نقاط جهان از قریه و روستا گرفته تا شهر و کشور در برابر هم قرار گرفته اند. از جانب دیگر سطح آگاهی انسانها در این مدت در اثر عملکرد پیشرفتهای علمی و فنی بنحوی سابقه ای ارتقا یافته و بیعدالتی در عرصه مناسبات بین گروه های قومی و ملی که هیچ کسی وجود آن را نمیتواند انکار کند، منبع بروز جنگها و اختلافات بوده است. امریکا به عنوان نماینده خود منتصب بشریت و نماینده منحصر به فرد آزادی و دموکراسی به لشکر کشی در هر کجا که لازم دید بپردازد. جهان الزاماً تحولات و تغییرات زیادی را پذیرفت اما در روابط بین کشورهای قدرتمند و ملت های ضعیف نه فقط تغییر اساسی به وجود نیامد که اوضاع از خیلی جهات بدتر هم شد. فقر، فساد، استبداد، نفاق اجتماعی و آدم کشی در اثر سیاست های مخرب و ویرانگر اعمال شده توسط قدرت های بزرگ ابعاد وسیع به خود گرفت و بدتر از همه آن اشباحی که به مثابه یک توهم، عامدانه و جهان فریبانه بزرگنمایی شده بودند. بنیاد گرایی، تروریسم و هراس افگنی و مافیای مواد مخدر مثلث منحوسی است که در آغاز مصلحتی بی خطر تلقی میشدند، کم کم از کنترل خارج شدند و در برابر آفریدگان خود ایستادند. در کشور ما نیز این پدیده بطور بسیار بیرحمانه صدمات عظیمی بر مردم ما وارد ساخته است.

مناسبات میان گروه های قومی و ملی در روح و روان روشنفکران ما با شدت عمل می کنند. عده ای به شیوه افراطی این موضوع را مطرح میسازند وعده ای بیرحمانه نسبت به آن بی تفاوت هستند. هردوی این راه حل نیستند. در طول تاریخ استبدادی افغانستان مبارزات خونین ظاهراً زیر نام گروه های سیاسی که در حقیقت کرکتر و خصوصیت قومی را دارا بودند صورت گرفته است و مبارزین سیاسی اقوام تحت ستم **خاصاً جامعه هزاره** در این مبارزات دادخواهانه سیاسی و اجتماعی بزرگترین قربانی و تلفات انسانی و مادی را پرداخته اند که حوادث خونین سه دهه اخیر گواه این امر میباشد. مشکل اصلی در ارتباط به مسئله ملی هنوز حل نشده باقی مانده است و در اوضاع و احوال کنونی مبارزه بخاطر رفع بیعدالتی ملی و سد کشیدن در برابر بازگشت در حال بروز گرایشهای برتری جویانه ملی به شیوه های پیشین و نوین و شناخت اصل حقوق ملیتها و اقوام کشور محتوای اصلی آنرا تشکیل میدهد. فرهنگ خرد مدار، برابری، باور، فرا تباری، اندیشه گستر، شایسته پسند، نخبه گرا، تجدد پذیر و مناسب با ویژگیهای ملی و نسبت یافتن به ارزشهای جهانی و انسانی! میباید در مردم آزار کشیده و نابسامان افغانستان نهادینه گردد، وحدت ملی باید بر اساس اتحاد واقعی تمام ملیتها، اقوام و گروه های اتنیکی در کشور بوجود آید. این چنین وحدت در صورتی تأمین، تضمین و

تحکیم میگردد که بر پایه تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی، در نظامی دموکراتیک تا همه مردم بتوانند آگاهانه و داوطلبانه گرد هم آیند، علایق مشترک نسبت به مسایل عمده کشوری تبارز بدهند و برای حل مسایل اساسی ملی مشارکت عملی و برابر داشته باشند. بنابر آن، وحدت ملی صرف میتواند بر بنیاد تحقق عدالت اجتماعی و دموکراسی در کشور به امری ممکن و تضمین شده مبدل گردد.

تاریخ دو ونیم سده اخیر نمونه این همگرایی های عمومی، ملی را در قبال تهاجمات خارجی شاهد بوده است و اما در بعد داخلی بخاطر رفع پرابلم ها و بن بست ها برخورد مشخص صورت گیرد. در این حالت شعار ها و مفاهیم ترکیبی عام و کلی چسپ ندارد و باید جامعه بصورت عینی و مشخص به تحلیل، نقد و ارزیابی گرفته شود، و تمام تضاد ها و تناقضات که باعث بروز بحران و بن بست گردیده بصورت قانون مند شناسایی و راه های حل آن جستجو شود. یعنی در حالیکه ستم سیاسی اجتماعی، ملی و فرهنگی، بیعدالتی اجتماعی وجود داشته باشد، حاکمیت دولتی باید منافع اکثریت مردم کشور را در نظر گرفته با مشارکت طیف های وسیع مردم و نماینده های سیاسی آنان پرابلم های عاید شده را رفع گردانند.

برخورد کاذب و گمراه کننده این شیوه توسط حاکمیت های اقتدارگرا که خود را نماینده کل جامعه میدانند و ایدیالوژی سیاسی، مذهبی و قومی خود را بر مردم تحمیل میکنند وقتی که منافع شان از طریق جبر و اعمال فشار کار ساز نباشد و به مقاومت مردم رو برو شوند و سراپای حاکمیت را بحران و جنگ فرا گیرد در آنصورت با تاکتیک های مزورانه و سیاستهای سازشی، عقب نشینی و مصالحه، عفو عمومی، وفاق ملی با پسوند اغوا کننده ملی دست به ترفند های جدید بخاطر حفظ قدرت خود میزنند که تاریخ نمونه های آنرا در کشورهای مختلف و حاکمیت های ضد مردمی به تجربه گرفته است. تجارب تلخ و واقعیت های عینی تاریخی نشان داده که در طی سی سال اخیر در مقاطع مختلف کشور ما دستخوش یک سلسله وقایع ناگوار قرار گرفته که در اثر اشتباهات و انحرافات و عدول از اهداف برناموی کشور دچار بحرانات عمیق تر ملی گردید و زمینه ساز مداخلات وسیع تر خارجی به کشور ما مساعد گردید. و مردم ما خسارات بزرگ مادی و معنوی را متقبل شدند و تداوم جنگ و بحران باعث رنج ها و عذاب بیشمار برای مردم بیگناه ما گردید.

برخوردهای اتنیکی در افغانستان در سالهای اخیر به مسئله حاد و خطرناکی تبدیل گردیده بود و اکنون صرف از لحاظ سطحی و ظاهراً فروکش کرده و روی آن سرپوش گذاشته شده است و نه اینکه جای خود را به وفاق و همکاری واقعی داده باشد. بخاطر دستیابی به همزیستی و همبستگی سراسری ملی راه دیگری بجز حل این معضل وجود ندارد. راه های رسیدن به این هدف را برآورده ساختن مطالبات زیرین هموار خواهد ساخت:



- به رسمیت شناختن تنوع و تکثر قومی، مذهبی و نژادی در کشور.
- اذعان به نقض حقوق ملی برخی از ملیتها و اقوام کشور در گذشته تاریخی، وجود پدیده ستم ملی و سرکوب فرهنگی - سیاسی و مطالبات آزادی طلبانه ملی مردم افغانستان.
- قبول این واقعیت که کوچاندن گروه هائی از قبایل به بخشهای دیگری از کشور، بویژه در شمال و غرب و عدم اسکان کوچیها و تشویق کردن آنان به پایمال کردن حقوق و ملکیتهای دیگران، بویژه در مناطق مرکزی (هزارستان) از لحاظ تاریخی موجب نارضایتی شدید و بروز تشنج در میان مردم در مناطق وسیعی از افغانستان گردیده است.
- پذیرش حق تعیین سرنوشت ملی با راهبرد های خود ارادیت، خود مختاری و خود گردانی ملی در چهار چوب کشور واحد افغانستان.
- کمک به مردم کشور برای دستیابی به هویت ملی و فرهنگی خویش و برخورداری از آزادی های ملی.
- راه ندادن به تبارز و تعرض گرایشهای برتری جویانه ملی که غیر عادلانه و تشنج زا است و تحمل و تساهل در برابر آزادی خواهی ملی که عادلانه و دادخواهانه است.
- در نظر گرفتن خواستهای برحق مردم برای تحقق آزادی و عدالت اجتماعی در کشور.
- براه انداختن سیاست تبعیض جویانه در برابر برخی از ملیتها و اقوام کشور و منسوبین آنها و نه پذیرفتن امتیاز طلبیهای ناموجه و غیر قانونی بعضی از اقوام و قبایل و افراد با نفوذ منسوب به آنها.
- تسلیم نشدن در برابر خواستهای برتری طلبانه ملی که هدف آن در هر حال سلطه جوئی قومی و زبانی است. علاوه برآنکه در یک کشور واحد هیچ قومی حق ندارد که برتری جوئی را عنوان نماید، این امر در طول تاریخ بیش از دو قرن اخیر افغانستان باعث بیعدالتیها، بیرحمیها، کشتار ها و جنگهای خونین گردیده است.
- بررسی کردن ویژه گیهای وجوه اشتراکات ملی و تأمین حق مشارکت مردم متشکل از تمام گروه های اتنیکی و قومی در قدرت و اداره دولت اعم در حاکمیت مرکزی و در حکومتهای ملی و منطقوی بعنوان یک حق انکار ناپذیر و ضرورت قاطع برای تحقق عدالت اجتماعی، تبلور و تبارز روان اجتماعی مردم برای نزدیکی و همبستگی.
- اذعان کردن به حق طبیعی مردم برای خود ارادیت در کشور کثیرالمله افغانستان از طریق تحقق نظام دموکراتیک فدرالی.

بدین‌قرار لازم پنداشته میشود که ضمن بررسی تاریخ سیاسی افغانستان، سیمای اتنیکی و هویت ملی باشندگان آن مشخص گردد و راه‌های منطقی برای حل مسئله ملی دریافت شود. لویه جرگه قانون اساسی افغانستان که از آخرین روزهای پایانی سال پار تا نخستین روزهای سال ۲۰۰۴ میلادی در کابل برگزار گردید، مسایل گوناگونی را در رابطه به محتویات پیشنهادی آن قانون پیش کشید. مسایل ملی و قومی و جایگاه ملیتها و اقوام در ساختار قدرت از نخستین ساعات و روزهای این برگزاری مطرح گردید و در آخرین روزها به مسئله محوری و اساسی مباحثات مبدل شد. طرح مسئله بدینگونه، در لویه جرگه، بعنوان هسته اصلی بحث‌ها و سخنانی‌ها، مذاکرات و مشاجرات، خواستها و مطالبات، موضعگیریها و برخوردهای فکری میان نمایندگان مردم، شخصیت‌ها و گروه‌های ملی و قومی شناخته شد.

این مسئله در جرگه متذکره و روزهای بعد توجه مردم را نه تنها در افغانستان، بلکه در خارج از کشور وسیعاً جلب نمود و در مطبوعات کشور و در رسانه‌های گروهی جهانی نیز بازتاب گسترده یافت. کشاکشهای سیاسی در رابطه به مسایل ملی و قومی در لویه جرگه خصلت علنی و بگونه‌ای بحران قدرت را بخود گرفت. این بحران هنگامی آشکار گردید که مطالبی جدی در رابطه به مسئله نظام سیاسی و دولتی، ریاستی یا پارلمانی و نقش ملیتها و اقوام گوناگون افغانستان در ساختار قدرت در لویه جرگه مطرح گردید و این موضوع سر تا پای جلسات را فراگرفت. بالا گرفتن تشنج روی مسئله زبانها یکی از مظاهر برجسته این بحران بود که سازشها روی آن تا حدودی سرپوش گذاشت. ولی مسئله اساسی که عبارت از نحوه و حدود شرکت نمایندگان سیاسی و قومی ملیتهای گوناگون در ساختار قدرت از بالا تا پایین باشد، حل نشده باقی ماند. ولی اشتیاق مردم بخاطر از میان برداشتن تبعیض، تضمین وفاق ملی و تشکیل دولتی استوار بر اصول دموکراسی و مبتنی بر مشارکت یکسان نمایندگان واقعی ملیتها و اقوام گوناگون در قدرت دولتی، در سطوح مرکزی و محلی، تا حدودی به سستی و بی میلی گرائید و به حق تشکیل اداره‌های خود گردان مردم در ولایات و محلات اذعان نگردید و برپایه برخی از مواد قانون اساسی جدید، شیوه کهن اداره محلی بار دیگر محل تطبیق پیدا کرد.

برابری ملی در صورتی متصور است که همه ملیتها و اقوام بر سرنوشت خویش مسلط باشند و امکانات شرکت آزادانه در انتخابات عمومی و عادلانه را در دست داشته باشند، هرگونه تبعیض و امتیاز طلبی قومی، زبانی و منطوقی از میان برداشته شود و همه اعضای جامعه امکانات برابر برای مشارکت عملی در ارگانهای قدرت دولتی را بدست آورند. افغانستان کشور واحد و خانه مشترک تمام ملیت‌های ساکن آن میباشد که بعد از سه دهه جنگ خانمانسوز وارد مرحله نوین بازسازی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گردیده است. مردم ما در آستانه دگرگونی‌های عمیق و سرنوشت ساز وطن ویرانه خود قرار

گرفته در جستجوی طرق و میکانیزم مناسب حل منازعات قومی قبیله‌ای و فرهنگی قرار داشته و راه‌های رسیدن به این آرمان ملی را جستجو میکنند.

فعالان سیاسی و روشنفکران ما باید با شدت با تمام انواع بیدادگری‌های ملی و از جانب دیگر با طرح‌های افراطی دور از واقعیت مخالفت داشته و علیه آن‌ها صادقانه مبارزه کنند کم‌بها دادن و از کنار این واقعیت به بزرگی کوه‌ها گذشتن کار عاقلانه نیست، همان‌سان که طرح افراطی این مسئله باعث صدمات جبران‌ناپذیر میگردد که از یکسو طرح موضوع نه تنها مشروع و ضروری بلکه طفره رفتن از آن اشتباه عظیم است، فعالین سیاسی و روشنفکران ما باید، عدالت و برابری را برای تمام مردم افغانستان بخواهند و در برابر بیعدالتی در این زمینه مبارزه کنند. در نتیجه از طرح موضوع مسئله ملی طفره نروند که یکی از واقعیتهای دوران ما است ما فورمولهای لازم را هم در اختیار داریم تا از افراط در زمینه جلوگیری شده بتواند. داشتن برخورد صادقانه و سیاست شفاف در این زمینه صادق بودن روشنفکران را در برابر مردم نشان میدهد. حوادث افغانستان و منطقه همیشه در نوسان قرار دارد. اما یک پیام روشن برای نیروهای سیاسی آگاه، متعهد و مومن به مصالح مردم دارد که تا دیر نشده برای نهادینه‌گی دموکراسی، عدالت اجتماعی وحدت ملی و حقوق شهروندی و نظام عادلانه‌ای انتخاباتی از سوی شهروندان افغانستان، همدیگر را در یابند؛ برای ایجاد مشارکت ملی به مفهوم واقعی آن تلاش و مبارزه نمایند. نیروهای آگاه، روشن، مدنی و هدفمند بسیار اند اما پراگندگی، آنها را در عرصه سیاست افغانستان، اندک نشان میدهد. تنها تفاهم و مشارکت ملی متشکل از جنبش‌های نوگرا، میتواند برای تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی در افغانستان متعهدانه و مسئولانه عمل نماید.

#### مأخذ:

- افغانستان - تاریخ مداخله خارجی و تغییر و تحولات اجتماعی دیوید میظر نشریه «کریستیک» شماره ۳۴ سال ۲۰۰۳ ترجمه یاسمین میظر
- سایت کابل پرس تحت عنوان هژمونیزم قومی در افغانستان نوشته سید یعقوب ابراهیمی
- سایت آریائی زیر عنوان نه فدرالیسم و نه سنترالیسم نوشته: عبدالقدیر علم
- سایت مهر تحت عنوان جنگ و صلح در درازنای تاریخ نوشته: محمد انور پویان
- ویبلاک بامیان زیر عنوان سرک کابل - بامیان یک پروژه یا یک معما؟ نوشته برهانی تاریخ ۲۳۱ - ۱۳۸۶ شمسی
- یادداشت‌های شخصی صاحب این قلم ۵ ماه اگوست سال ۲۰۰۷ میلادی

## یادبود از نهمین سالروز قتل عام در بامیان بوسیله طالبان

افغانستان در طول تاریخ خود فجایع، قتل عام ها، نسل کشی و جنایت های ضد بشری زیادی را شاهد بوده است و تنها در دوره طالبان در این کشور قتل عام های، بامیان، یکاولنگ، مزارشریف، هرات و به آتش کشیده شدن خانه ها و تاکستان های شمال کابل وغیره بوقوع پیوسته است اما هیچ یکی از این فجایع آن سنگینی و گستردگی که در قتل عام بامیان و زمین سوخته یکاولنگ دیده می شود، ندارند. تاریخ افغانستان همواره خونین و استبدادی بوده؛ بعد از عصر عبدالرحمن خون آشام، زمان طالبان خونین ترین اوراق تاریخ کشور را بین سال های ۱۹۹۴ الی ۲۰۰۱ تشکیل میدهد. طالبان طی سال های مذکور غارت، تجاوز، کشتار جمعی و نسل کشی را به صورت آگاهانه در مناطق هزارستان و شمال کشور بطور وحشیانه انجام دادند. در ماه های سنبله سال های ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ شمسی در هنگام دست بدست شدن شهر بامیان و حومه آن میان نیروهای متجاوز طالبان و نیروهای مقاومت مردم بامیان زیر رهبری حزب وحدت اسلامی افغانستان، تفنگداران طالبی هر بار صد ها تن افراد ملکی و بیگناه بامیان اعم از اطفال، زنان و پیر مردان را بصورت دسته جمعی به قتل رسانیدند که این قتل عام از کشتار جمعی در زمان امیر عبدالرحمن زشت تر و بی رحمانه تر بوده است. بیش از نه سال قبل در آن شب و روزی و در آن دورانی که جامعه بین المللی سرنوشت میهن و مردم ما را به همسایگان طماع منطقه سپرده بودند، در چنان اوضاع و احوال، طالبان ترور و تعصب و منادیان جهل و جنایت سر بر داشتند تا در جان پا برهنه ترین و فقیر ترین و ستم دیده ترین مردم کشور افتیده و عطش انتقام خویش را با خون آن بیگناهان فرو نشانند. در آن روز کلاغان لاشخوار طالبی از گردنه ها بلند شده و همراه با باران گلوله و رعد و برق ویرانی و طنین طبل جنگ از مرگ و تباهی و نسل کشی و زمین سوزی خبر دادند. شاید خواننده بگوید که تاریخ معاصر افغانستان، حوادث خونینی را در سینه خود ثبت نموده است ولی آنچه آن روز در بامیان و بر مردم آن گذشت چیزی بود که زبان قلم از نویشتار و تصویرش عاجز است. در آن روز، اجساد کشته شدگان و مرده ها به اشکال مختلفی خشک شده بودند.

راست کردن دست و پای کشته گان کار آسانی نبود. از شدت رگبار در دهان برخی از این کشته شدگان دندانی نمانده بود و در اثنای انتقال دادن به گورستان از زخمهای برخی دیگر سرگلوله ها به زمین می ریخت. جنازه ها برای ده شبانه روز تمام بدون دفن ماندند. هر باری که مردم آمدند تا آنها را دفن نمایند می دیدند که نداشتن و سایل حمل و نقل و فیر های تفنگداران طالبی مانع دفن آنها میگردید. بامیان دوبار در جریان دست بدست شدن ویران گشت و فرزندانش در شطی از خون غلطیدند، فریاد بینوایان بیگناه آن همراه با بوی خون و باروت به هم آمیخت و در هوا پیچید و خون

سرخ بر روی زمین تابلوی هولناکی از حکایت ستمدیدگانی را ترسیم نمود که از قرن‌ها بدینسو از تبعیض و تعصب مضاعف رنج می بردند. دشمنان افغانستان توانستند بامیان را ویران و جغرافیه اش را تغییر دهند و به زمین سوخته مبدل نمایند، ولی نتوانستند هویت و قدامت پایدارش را از هستی ساقط سازند. اگر خواسته باشیم غمنامهٔ بامیان را در قالبی موجز بیان نمائیم بهتر از این نمی یابیم که تقریری کهن را به عاریت گرفته و بگوئیم که طالبان «آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند».

امروز مؤسسات حقوق بشر از مسئولان آن فاجعه هراس انگیز که فرزندان بی دفاع و بی سلاح بامیان را قتل عام نموده، خانه ها، مزارع و دکانهای شان را به آتش کشیده و حیوانات شان را چپاول و غارت نمودند اسمی بر زبان نیاورده ولی بر عکس نام مدافعان نامدار بامیان را که در سخت ترین شرایط از مردم مظلوم شان دفاع نمودند، در لست ناقضان حقوق بشر ثبت می نمایند. تا چهار سال دیگر پس از آن قتل عام مردم دلیر آشیان سوخته بامیان، در آنسوی خط سنگر مقاومت را گرم ساختند و سپر بلای خانمان برانداز طالب شدند. آنچه به دنبال این وحشیگری ها صورت گرفت در رسانه های گوناگون بازتاب یافت. برخی ها به آن به مثابه یک رویداد عادی دیدند و گروهی هم "زمین های سوخته" و قلب های خونچکان مردم بامیان را بر سر نیزه ها کردند و با فریاد و واویلا ظاهراً دلسوزانه پرداختند.

اینک پس از نه سال سرنگونی حکومت وحشت و جهالت، دیده میشود که زمین های سوخته همانگونه سوخته باقی مانده اند و پرده های سوخته پر، آشیانی برای برگشت ندارند. هزاران نفر از باشندگان این مناطق با از دست دادن خانه و منبع معیشت خود، از روی جبر راهی شهرهای دور و نزدیک در داخل و خارج کشور شدند. چنانچه در بالا گفته شد، این همه ویرانی و جنایت را طالبان آفریدند. اما با این جنایت تا کنون چگونه از سوی دوست و دشمن برخورد شد، قابل یک بررسی کوتاه است. طالبان نه تنها در بامیان بلکه در نقاط دیگری از کشور نیز که در برابر آنها مقاومت شدیدی شده بود، به چنین ویرانگری ها دست زدند که میتوان از قتل عام و زمین سوخته در یکاولنگ، شمال کابل، مزار شریف، هرات، هزار باغ و خواجه غار در ولایت تخار نام برد. مقامات شامل در دولت کنونی در همان زمان وقوع جنایات طالبی تنها به داد و فریاد اکتفا کرد و تا امروز هم از این موضوع تنها استفاده ابزاری کرده اند. هیچکس به یاد ندارد که حتی یک خانواده از متضررین حادثه از سوی آنان به نوعی کمک شده باشند. نسل کشی و "زمین سوخته" تنها زمانی به یاد این مقامات دولتی می آید که بخواهند حقانیت خود و زشتی طالبان را نشان دهند. دیگر هیچگونه اقدامی برای درمان زخمهایی که مردم بامیان و سایر نقاط کشور که متضرر شده اند، نکرده و نمیکنند. حالا هم طوریکه دیده میشود، مسئولین عالی حکومتی و تقنینی کشور، هیچگونه کار و خدمتی برای بازسازی مناطق صدمه

دیده و تخریب شده بامیان و دیگر مناطق آسیب دیده کشور و فراهم آوری شرایط زندگی در این مناطق و کمک به دهاقین برای احیای مجدد مناطق شان مساعدت نکرده و این مسئله به کلی فراموش شان شده است که هزاران انسان خانه و کاشانه خود را از دست داده اند و باید دوباره به خانه های شان برگردند.

جالب اینست که پس از سقوط طالبان از قدرت، دیگر هیچگونه نبرد سرنوشت ساز علیه طالبان و همفکران شان صورت نگرفت. برعکس در بعد ملی و بین المللی تبنای های مرموز با آدمکشان طالبی این جانیان جنگی، ناقضین حقوق بشر عملی گردیدند که طی این سه سال اخیر بار دیگر طالبان با صحنه از اقدامات تروریستی، حمله انتحاری، آدم ربایی، قاچاق مواد مخدر و صدها جنایات دیگری در کشور حضور یافتند که متأسفانه همفکران و طرفداران شان در درون دولت و خارج از آن عواقب نکبتبار و فاجعه آفرین سیاست ها و عملکرد های طالبان را تا هنوز بخوبی درک نکرده و نمی کنند. و همچنان با شیوه های گوناگون طالبان و همفکران آنها را مورد حمایت قرار میدهند که این امر متأسفانه بی ثباتی سیاسی و اجتماعی را در جامعه تشدید می بخشند و هم برای دور نمای سیاسی کشور فاجعه بار تمام خواهد شد. مردم بامیان در مسیر تاریخ، جور و ستم فراوانی دیده است ولی برای این مردم ستم دیده با وجود شش سال انتظار کشیدن بخاطر بازسازی مناطق صدمه دیده شان کدام کار محسوسی از جانب دولت و مؤسیسات جهانی صورت نگرفته اند و مردم بامیان از دولت کنونی اقدامات ذیل را توقع مینمایند.

۱. نخستین کاری که مردم بامیان از مسولین دولتی تقاضا دارند این خواهد بود که به تشکیل اتحادیه یی از متضررین جنگ دست یازند. تا این اتحادیه باید به سروی و برآورد خسارات وارده پردازد و نیاز های عمومی خویش را مشخص سازند. باید نمایندگان این اتحادیه احصائیه دقیق مناطق خساره دیده را برای مقامات عالی دولتی آماده نمایند. که دولت باید برای جبران رنج ها و خسارات شان اقدام عملی کنند و از هرگونه سیاسی شدن مشکل شان جلوگیری نمایند و یگانه هدف شان باید بازسازی و احیای خانه ها و زمین های زراعتی شان باشد. "اتحادیه متضررین جنگ و زمین های سوخته" باید در احیای مجدد کاریز ها و منابع آبی خواهان کمک دولت و سایر منابع کمک کننده شوند.

۲. دولت و سازمان مستقل حقوق بشر افغانستان باید هر سال یک روز را در ماه سنبله از این شهدا گمنام کشتار جمعی و قتل عام ولایت بامیان و یکاولنگ که توسط طالبان صورت گرفته است و جنایاتی که مردم از آن متضرر شده اند بطور شایسته تجلیل بعمل آورند تا متجاوزین طالبی، متضررین این ساحه و هم مردم با احساس افغانستان این شهدا را به یاد داشته باشند. همچنان منار

های یادگاری در مرکز شهر باستانی بامیان و نایک مرکز ولسوالی یکاولنگ بنام شهدای گمنام این قتل عامها احداث نمایند.

۳. نویسندگان انسان دوست کشور باید ابعاد گوناگون، اهداف و پیامد های سیاسی و اجتماعی قتل عام بامیان، یکاولنگ، مزار شریف، شمال کابل، خواجه غار تخار و سایر نقاط کشور را تحلیل و ارزیابی نموده و آنرا محکوم کنند. باید ریشه باور هایی را که آفریننده زمین های سوخته است بخشکانند و مردم را آگاهی داده و از مبارزه و مقاومت مردمان این ساحات در برابر رژیم خون آشام طالبان تقدیر بعمل آورند. دولت کنونی و تمام آنهایی که از برکت اشک و آه آوارگان و بر بادشدگان بامیان و دیگر مناطق آسیب دیده کشور به چوکی و مقام رسیده اند و حبیبه شرعی و اسلامی دارند تا برای بازسازی بامیان و دیگر مناطق صدمه دیده کشور کمک نمایند و به همکاری ایشان و بامیان باید دوباره آباد شود و مردم صدمه دیده بامیان باید به زادگاه خود برگردند. زمین و جایداد مردم به آنها برگردانده شوند. نباید اجازه داد که این رویداد منجر به آن گردد که مردم متضرر شده زمین، خانه و ملکیت های خود را از دست بدهند و به زمره فقرا و گدایان تبدیل گردند. آیا با شناخت اساسی از تاریخ، گذشته ها، زیر بنای مادی، معنوی و اجتماعی جامعه، ما را به سمت بستر «دولت سازی» عصری و «ملت سازی» راستین هدایت نمیکند؟ آیا با زایش تدریجی پدیده های دولت و ملت عصری از متن جامعه خودی ما به صورت دایمی افغانستان را از چنگ مناسبات قومی، قبیله‌ای، طایفوی و سایر روابط عقب افتاده جامعه، نجات نخواهند داد؟

به قول معروف میگویند که گذشته، رهنمائی آینده است برای ایجاد یک افغانستان مستقل، ملی، بیطرف و سیستم پارلمانی دموکراتیک ضروری است که با شناخت عمیق از گذشته ها، دانش و خرد روز همدیگر را آگاهانه و مسؤله‌انه بپذیریم و همه اقوام اعم از خورد و بزرگ کشور مشترکاً این خانه ویرانه را مطابق «اراده» مردم و «نیازمندی زمان» آباد نماییم؛ تا همه اقوام ساکن در افغانستان به صورت مشترک، آبرومندان، صلح آمیز، عادلانه و دموکراتیک در آن زیست نمایند. انهدام و تخریب تندیس های بودا این آثار گران بهای فرهنگی و باستانی افغانستان و جهان بوسیله رژیم بنیاد گرای طالبان تروریسم فرهنگی بوده است. در حقیقت این اقدام ضد ملی طالبان ترور و نابودی افتخارات تاریخی و فرهنگی جامعه هزاره و جهانیان بوده که بدین وسیله آنان خواست تا آثار گرانبه‌ای باستانی که چهره و ساختمان فزینی آن شباهت های نژادی و ظاهری چهره و قیافه مردم هزاره را دارا میباشند منهدم و تخریب کنند و بزعم طالبان تا از قدامت تاریخی سه هزار ساله جامعه هزاره در افغانستان کنونی و بومی بودن این گروه قومی جلوگیری کرده باشد تخریب و انهدام تندیس های بودا در حقیقت قتل عام فرهنگ تاریخی و باستانی سرزمین هزارستان بحساب می‌آید که نسل کنونی مردم هزاره از آن آگاهی داشته و این فاجعه فرهنگی را فراموش نه نمایند و در سرنوشت سیاسی

کنونی و آینده خود از آن پند بگیرند. درباره بازسازی تندیس های تخریب شده بودا نیز تدابیر عملی از جانب دولت افغانستان و مؤسسه یونسکو اتخاذ شود نباید این موضوع به فراموشی و درتاق نسیان گذاشته شود و تمام مسایل وعده های داده شده در این زمینه از طرف دولت عملی و تحقق یابد و صرف در حرف و شعار باقی نماند. در شرایط کنونی بخوبی میتوان کم کاری و بی توجهی مسئولین دولتی را در اجرای امور کاری شان درک نمود که چه گونه برای تأمین و عدالت اجتماعی مانع تراشی و بهانه گیری مینمایند و چند نمونه آن ذیلاً یاد آوری میگردد.

- مقامات دولتی در کار اعمار سرک کابل - هرات از طریق هزارستان تعلل و بهانه جوئی های گوناگون بخرچ میدهند تا مانع احداث این سرک حیاتی کشور گردند، طوریکه از عمر نصب تابلوهای آغاز کار سرک مذکور پنج سال میگذرد و گرد و خاک موتر های که از کنار سرک خاکی بامیان عبور میکنند کم کم جلو این عناوین فریبنده را میگیرد تا دیگر مردم بامیان امیدوار نباشند. مسئولین دولت هم شرمندة نشوند؛ از اینکه این پروژه ای عاجل بعد از پنج سال تحقق نیافته بلکه تبدیل به یک معما شده است، زیرا تا کنون چندین بار کار اعمار این سرک با یک طمطراق و تشریفات خاص شروع شده است گاه از بامیان، گاه از میدان شهر؛ گاه توسط کرسی و گاه توسط خلیلی و مقامات ولایات بامیان و وردک ولی کار آن از ادامه باز مانده است.

گاه مسئولین و مقامات دولت مشکل را در کمبود بودجه و گاه در نبود امنیت جستجو میکنند یا اینکه به معمائی تبدیل و یا به یک پروژه عملی شده مبدل خواهد شد یانه؟ آینده و زمان جواب خواهد داد. با وجود سرازیر شدن میلیارد ها دالر کمک جامعه جهانی به افغانستان بخاطر بازسازی و عمران وطن ما، با کمال تأسف در این قرن بیست و یک هنوز هم بیش از ششصد خانواده فقیر مردم هزاره در مغاره ها زندگی میکنند و این کمک ها کدام اثری بر زندگی مشقت بار مردم این ساحه وارد نکرده است و زندگی مردم بامیان بدتر از دوهزار سال قبل که نیاکان شان که در این منطقه زیست مینمودند گردیده است. گرچه مسئولین دولتی و جامعه جهانی همواره از بازسازی و تأمین عدالت اجتماعی و جامعه مدنی حرف میزنند مگر در عمل مردم بامیان اثرات بازسازی را به زندگی خودها احساس نکرده اند پس چگونه میتوان بالای کارکرد های دولت کنونی باور و اعتماد نمود.



## تاریخچه مختصر بامیان:

نام بامیان در زبان پهلوی به اسم بامیگان آمده است. در دوره اسلامی بامیان یکی از شهرهای مهم و آباد خراسان و مرکز شیران بامیان محسوب می شد. بامیان یکی از ساحاتی است که در سابق راه ابریشم از آن عبور میکرده و مفیدیت های زیادی به منطقه به وجود می آورده. کاروانهای با عبور از این ساحه مناطق چون امپراتوری روم، چین و آسیای میانه و آسیای جنوبی را به هم وصل مینمود و اکثراً توقفگاه شان این منطقه به شمار می آمد. در بامیان، هنرهای چون هنر فارسی، بودایی و یونانی باهم آمیخته شده که منحصرأ به نوع بوداییهای یونانی شباهت دارد. مجسمه های بودا در مقابل شهر بامیان روی صخره ها و کوه ها حک شده و دو بزرگترین بتهای که هرکدام آن به ۵۵ متر و ۳۷ متر می رسد و بزرگترین بتهای ایستاده در جهان به شمار می رود که این بتها در ماه مارچ سال ۲۰۰۱ میلادی توسط طالبان تخریب گردید.

بامیان یک ولایت کوهستانی است. سلسله کوه های بابا که توسط کوه های هندوکش غربی از شرق به غرب ادامه پیدا میکند نیز در این منطقه قرار دارد. کوه بابا متشکل از قله و لبه های بلند پوشیده از برف که تقریباً ۵۲۰۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارند که منبع آبی بسیاری از دریا های افغانستان را به خود اختصاص داده است. ولایت بامیان در مرکز افغانستان موقعیت داشته که از طرف شمال شرق به ولایت بغلان و پروان، به ولایات غزنی و وردک از طرف جنوب شرق، به ولایت دایکندی از طرف جنوب غرب، به ولایت غور از طرف غرب، به ولایت سرپل از طرف شمال غرب و به ولایت سمنگان از طرف شمال محدود شده است. ولایت بامیان با مساحت حدود ۱۸۰۲۹ کیلومتر مربع حدود ۲,۷۶ فیصد مساحت کشور را تشکیل می دهد و اکثریت قاطع نفوس بامیان را مردم هزاره تشکیل میدهد. این ولایت دارای شش ولسوالی بوده که شامل ولسوالی های شیبر، کهمرد، سیغان، یکاولنگ، پنجاب، ورس و قریه جات مرکز بامیان میباشد حدود ۲۵۰۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارد.

### روی کردها:

- سایت سرنوشت زیر عنوان با "زمین سوخته" و سوختگان زمین چه کردند؟ نوشته عصر دولتهایی
- سایت آریائی زیر عنوان نهمین سالروز نسل کشی در مزار شریف توسط طالبان نوشته انجنیر سخی ارزگانی
- یادداشتهای صاحب این قلم ماه سپتامبر سال ۲۰۰۷ میلادی

## بمناسبت بزرگداشت از هفتادوهشتمین سال وفات معلم جاویدان و ماندگار تاریخ افغانستان ملا فیض محمد کاتب هزاره

### نوشتن سراج التواریخ در زیر سایه استبداد و سانسور

آفرین بر کاتب دریا دل و گردون شکوه      آن دبستان سخن را آسمانی اوستاد  
تیغ از دست ستمگاران گیتی بر گرفت      تاج بر فرق جهان بانان عادل بر نهاد

بیست چهارم سپتامبر سال ۲۰۰۷ میلادی مطابق به دوم میزان سال ۱۳۸۶ شمسی مصادف است با هفتاد و هشتمین سال وفات، معلم جاویدان و ماندگار تاریخ افغانستان ملا فیض محمد کاتب هزاره. ملا فیض محمد در سال ۱۲۷۹ هـ ق در قره باغ غزنی به دنیا آمده و بسال ۱۳۴۹ هـ ق در کابل جهان فانی را وداع گفت و در حدود هفتاد سال زیست و آثار زیاد و گرانبها نوشت و آثار چاب نشده او به خط زیبای نستعلیقش در کتابخانه های داخل و خارج افغانستان موجود است. کارکرد قلمی مورخی چون ملا فیض محمد کاتب هزاره که در زیر سایه استبداد و سانسور می نوشت، آن همچنان استبدادی که شخص امیر عبدالرحمن خود کامه خط به خط اثر او را ملاحظه میکرد؛ و در کار زحمت و نوشت، هنرمندانه، درنده خویی ها و بی دادگری ها را تصویر میکرد؛ و با قرار داشتن در محدوده امکانات و اسنادی که فراوان نبوده است، دقت نظر و امانت داری را رعایت کرد، باری بدون تردید، شکوه و نام آوری، جلوه های تابنده و دیر پای می یابد. سبک روان و سلیس نگارش، بهره گیری از مطالعات و ذخایر ادبی و لفظی چاشنی دل انگیز تر به کار کرد قلمی او میبخشد. وقتی چنین انسانی، مکونات و گفته نشده های عرصه قلم را به قدم های خجسته استبداد ستیزان آزادیخواه، پیوند داد و در واقع سر عزیز را، هر دم آماده فدای شریفترین آرزوها در کف نهاد؛ بعد نام آوری و تحسین شخصیت اش در تاریخ برای آنانیکه در پی دریافت چنان ارزش ها هستند، مسلم است که فزونی می یابد.

بزرگداشت از کاتب، بزرگداشت از حقیقت، آزادی و تاریخ است و کسانی که یاد او را زنده میدانند، یاران راستین حقیقت و آزادگی اند. دانشمندان و پژوهشگران علوم سیاسی بعد از مباحث زیاد به این نتیجه رسیدند که "حکومت برای مردم است نه مردم برای حکومت" هر چند این باور در آغاز تشکیل جماعت بشری وجود نداشته و یا به وضاحت امروزی نبوده اما در طول سده های اخیر آرام آرام شکل گرفت و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است و مردم به این باور رسیدند که حکومت هدف نیست بلکه ابزاری است در تأمین سعادت، رفا و آرامش جامعه هنگامیکه گروه های انسانی بر حسب رهیافتهای

عقلی به سازماندهی جامعه و سپردن زمام امور به قدرت فرمان روا دست زدند، یک حقیقت در پرتو فراست اجتماعی در یافته شد که اگر هیأت حاکم یا شخص فرمان روا بخواهند در مسند خود باقی بمانند، باید از هر طرق ممکن حکومتی با خصلت مردم پسند و موجه ایجاد کنند.

تاریخ بشریت شاهد تلاش حکام و رژیمها برای وصول به این مقصود بوده و هنوز هم هست، حال چه این مساعی و تلاشها جنبه صادقانه و واقعی داشته باشد یا اینکه، مردم فریبی و خدعه و نیرنگ، بنابر این خود کامه ترین زور مداران تاریخ نیز، بگونه ای در این سمت و سو گام برداشته اند. کسپ محبوبیت ملی، ایجاد روحیه هواداری از حکومت، تراشیدن دشمن مشترک، تحریک احساسات ملی، نژادی، طایفه ای و کوشش برای برجسته کردن حقانیت تاریخی همه موید این نکته است که رمز حکومت موفق سیاسی در حکومت کردن بر دلهاست اگر سیاست را از زاویه حکومت کردن بنگریم دو مرحله پیدا میکند. نخست، مرحله که تمام کوششها برای رسیدن به قدرت و بچنگ آوردن زمام امور انجام میپذیرد و دیگر یعنی حفظ اهرمها و دست آوردهای قدرت. مرحله نخست مرحله دشواری است توفیق و کامیابی در زور، هوش، تلاش پیگیر و روحیه مبارزه طلبی خستگی ناپذیری را میطلبد. در صورت موفق شدن تازه کارها پیچیدگی خاص خود را میآید. اما، شخص فرمان روا یا گروه حاکم باید تمام تلاش و توان و آگاهی خود را بکار گیرند تا آشتی، آرامش و همگونی در جامعه ایجاد شود و زمینه برای توطئه نا خرسندان و مخالفان بوجود نیاید بنابر این برای کامیابی تنها توسل به زور لشکر، سرکوب و خاموش کردن نمیتواند گره گشا باشد، بلکه رضایت عمیق همگانی و پشتیبانی عمومی از لوازم ابتدای است.

اگر حرف را از سانسور کلاسیک آغاز کنیم. در روم کهن هدف سانسور جلوگیری از انتقاد بالای قدرتمندان و نظریات آنها بود و تلاش به عمل می آمد که باشندگان مطابق آرزو و خواست حاکمان رفتار کنند. در روم قدیم به خاطر سانسور دو گروه جداگانه موظف شده بودند.

اول — گروهی بود که رفتار و افکار باشندگان را مطالعه و برآورد میکرد. دوم — گروهی بود که وظیفه آن حمله بالای متخلفین و دیگر اندیشان بود. در یک جامعه سانسور زمانی به ضرورت مبدل میشود که حرف پیشوا، حرف رهبر و حرف امر یگانه حرف صحیح بوده و افراد جامعه به پیروی آن مکلف میشوند. سانسور زمانی عمل میکند که "همه چیز از بالا می آید". سانسور زمانی عمل میکند که دساتیر، احکام و فرمان های قدرتمندان به درجه مقدسات رسانیده شوند. سانسور زمانی عمل میکند که حاکمان ادعا کنند که "حقیقت با ما است"، "تاریخ با ما است"، "تنها و تنها ما میدانیم"، "ما بهترین ها هستیم" ... اما بیش از دو هزار سال قبل سقراط فیلسوف یونانی میگفت: "من میدانم که هیچ چیز نمیدانم و بنابر این روش من بهتر از آنهاست که فکر میکنند همه چیز

میدانند" این گفته سقراط نقطه آغاز این است که انسان خالی از اشتباه نیست و هیچ انسانی ادعا کرده نمی تواند که در تصمیم گیری خویش مکمل است. سانسور عبارت از تعقیب و محدود کردن اندیشه است. سانسور خصوصیت جامعه توتالیتر است که در آن یک فرد قدرت مطلق داشته، حرف و اراده آن مافوق قانون میباشد. در جامعه توتالیتر یک نفر است که تمام تصمیم مربوط با جامعه را اتخاذ میکند. در چنین جامعه نه تنها به دیگر اندیشان احترامی وجود ندارد، بلکه آنها را به دشمنی می نگرند. همچنان در جامعه توتالیتر حاکمان به نام ایدیولوژی و دین در مسایل داخلی و زندگی خصوصی افراد مداخله میکنند. در یک جامعه دموکراتیک با داشتن سیستم حقوقی مستقل هیچ مقامی اجازه ندارد به نام دین و ایدیولوژی در زندگی افراد مداخله کنند. جامعه دموکراتیک یک جامعه باز و شفاف است. در چنین یک جامعه انتقاد وجود دارد. به انتقاد گوش داده میشود، انتقاد قبول میشود و انتقاد چیزی مثبت و سازنده است. انتقاد نه تنها چیزی را در خطر نمی اندازد، بلکه آغاز کننده تغییرات و شرط ضروری تصمیم معقول است.

در جامعه دموکراتیک تصمیم در نتیجه بحث و مذاکره اتخاذ میگردد. در جامعه افغانی که دموکراسی در مرحله آغازین خویش است انتقاد را عیب و توهین تلقی میکنند و در برابر آن حوصله، شیکبائی و احترام نشان نمیدهند و گاهی هم انتقاد و انتقاد کردن دشمنی شمرده میشود. انتقاد و بحث آزاد دو شرط موجودیت دموکراسی میباشد. فرهنگ دموکراسی فرهنگ انتقاد کننده و انتقاد پذیری است. دفاع از آزادی بیان دفاع از دموکراسی است و دفاع از دموکراسی دفاع از موجودیت افغانستان است. فقط دموکراسی و مراعات حقوق بشری می توانند موجودیت جامعه ای افغانی را از لحاظ ساختارهای قومی، لسانی و مذهبی تضمین میکند. ناکامی دموکراسی به معنی ناکامی موجودیت افغانستان است. دوران حکومت امیر عبدالرحمن خان از خوفناکترین دوران تاریخ کشور است. امیر برای تراکم دادن نفوذ خود از هیچ نوع دسیسه، نیرنگ و ظلم دست نگرفت. او نخست خواست حسابش را با مردان مبارز افغانستان که انگلیس ها را در جنگ دوم شکست داده بودند، تصفیه کند و برای همین منظور با همکاری انگلیس توانست کسانی چون میر بچه خان، ملامشک عالم را از صحنه بردارد. او بعد از موفقیتش در این راه جسور تر شد و با داشتن پشتوانه چون انگلیس، شروع کرد به کشتن و آزار کسانی که چون مبارزین ملی افغان نام بردیم نفوذ مردمی نداشتند اما به هر صورت از مخالفین دولت دست نشانده به شمار می رفتند. امیر برای شناخت این گروه که در واقع از مردمان سر شناس افغانستان نبودند داخل اقداماتی شد که میتوان گفت عملکردهای او به عنوان مرد وحشت افکن درس عبرتی شد برای دیکتاتوران و جانیان دیگری که صد ها سال بعد از امیر و فرسنگ ها دور از کابل به وجود آمدند.

امیر عبدالرحمن خان در استفاده از دستگاه جاسوسی که به صورت رسمی و شناخته شده وجود نداشت اما بسیار کارگر بود و در ایجاد رعب و نگرانی بی رقیب. امیر گماشته گان زیادی داشت که برای شان معاش میپرداخت و مردم از شغل این گروه کاملاً بی خبر بودند. او حتی توانسته بود که زن ها را به خدمت جاسوسی وادارد و از این میان داستان زنی معروف است که با شوهرش در قندهار زندگی میکرد و به طور متداوم به کار های ولایت قندهار میرسید و مسلسل اخبار اوضاع قندهار را به اطلاع امیر میرساند و به سبب همین نزدیکی اش با امیر، والی قندهار از این زن بسیار میترسید. علاوه بر استخدام زن و مرد در کار جاسوسی، امیر از نفاق خانوادگی میان مردم هم استفاده کرد و برادر را بر برادر گماشت تا از یکدیگر جاسوسی کنند. فضای باز اما سهمناک جاسوسی سبب شد که مردم برای از بین بردن رقیبان و دشمنان خود هم به رایگان جاسوسی کنند و امیر شکیبایی آنرا نداشت تا در مورد متهمین تحقیق کند و همین بود که عده زیادی از مردم بیگناه کشته و یا زندانی شدند. در آنروز ها زندان های افغانستان از زندانیان پر بود و به نقل قول از غبار چنین برمیآید که تعداد زندانیان مرد شهر کابل ۱۲۰۰۰ نفر و از زنان ۸۰۰۰ نفر بوده است که البته اگر نفوس آن زمان را در نظر بگیریم خواهیم دریافت که عده کثیر مردم شهر کابل در زندان بسر میبرده اند. امیر در ولایت های دیگر هم زندان های زیادی داشت که در آنجا ها گماشتگان وی با صلاحیت خود مردم را به زندان میافکندند و باز باید از زندان های خصوصی نام برد که اشخاص صاحب نفوذ از خود داشتند و امیر از آنها آگاه بود و فکر میکرد که این زندان ها برای خدمت کردن به شخص امیر ساخته شده است.

تقریباً بیش از یک صد سال بعد از مرگ امیر عبدالرحمن خان میگذرد، امیر از شیوع معارف و مطبوعات جلوگیری میکرد و چنان با وحشت مکاتب را بسته میکرد، معلمین را می کشت و یا به زندان میافکند، برای تمرکز دادن قدرتش و هر وسیله ایرا برای تأمین این مأمول بکار میبرد، همچنان ایجاد رعب و استفاده از دستگاه جاسوسی در این کار چنان استادی به خرج داد که حتی فرزندان جاسوسی پدر و مادر را کردند. در این دوران هم سانسور به شکل فجیعی استفاده میشد و اگر کسی بدون موافقت دستگاه امیر به نشر چیزی میپرداخت جانش را از دست میداد. عنعنه تاریخ نویسی واقعی در افغانستان موجود نیست. ولی آنچه در دست ما به عنوان تاریخ است بیشتر به دستور زمامداران و قدرتمداران نوشته شده است.

اگر کارهای آغاز این را بر شمیریم میتوان سوء تفاهم بین ابوالقاسم فردوسی و محمود سبکتگین را نام برد. فردوسی از رستم دیگری تعریف میکرد و محمود میخواست تا این شاعر از رستم حاضر ستایش کند. بعد از آن اسداله خان غالب وظیفه داشت تا تاریخ مغل را به شعر آورد، کاری که او نمی پسندید اما به سبب تنگدستی راضی به اجرای آن شده بود و در این کارش چنان استادی نشان میدهد که

برای امپراطوری در حال نزع مغل، جلال و شکوه خود ساخته ترکیب میکند و به پسند کسی که او را به این کار گماشته میدهد.

کاتب هزاره نیز به فرمایش امیر به نوشتن تاریخ میپردازد اما به این تفاوت که او چون گل کوهی از درز سنگ سر میآفرزد تا به جهان و مردم خودش ببیند. او نمیتواند دل سنگ را بشکافد، اما از آنچه در زیر سینه سنگ خرد شده اند به پرستوها حکایت میکند تا آنها از شاخی به شاخ دیگر پیام واقعیت را ببرند. کاتب هزاره در واقع کسی است که شرایط و اوضاع زمان خود را به طور مشروح بیان میکند و تنها به شرح زندگی امیر و خوانین دور و برش اکتفا نمیکند و برای همین منظور مورد انتقاد مردمان صاحب نفوذ قرار میگیرد و به خیانت متهم میگردد. اما او شاید آگاه از این امر بود که روزگاری بعد مستشرقین و مورخین طراز اول او را به عنوان موخذ صاحب اعتبار انتخاب خواهند کرد. مردمان صاحب صلاحیتی چون غلام محمد غبار، لودویگ ادمک و باز لویی دوپری بارها از این مأخذ سود جسته اند.

وظیفه ملا فیض محمد کاتب هزاره نوشتن واقعیت های تاریخی است. این که می گویم واقعیت های تاریخی به این دلیل است که منصب و موقعیت او ایجاب میکرد که وارونگی های تاریخی یا تاریخ های وارونه را در خدمت سلطان مستبد و سنگین چشم و زهر افشان دلی چون امیر عبدالرحمن خان بنویسد اما او هیچ گاه رسالت عظیم قلم و مسؤلیت بزرگ وجدانی خود را در برابر عصرها و نسلهای آینده به موقعیت و منصب خود نفروخت. ملتی که تاریخ واقعی خود را گم کند به سوی آینده تاریک حرکت می کند از همین رو کاتب نام کتابش را سراج گذاشت تا بفهماند که این است چراغ خانه تاریک تاریخ تان. شما این چراغ را بگیرید و در سیاه خانه تاریخ به دیدن عقرب ها و مارها و مورها بیایید. بنابر این یکی از اهمیت های ویژه کاتب در واقعه نگاری تاریخ است که علی رغم سعی و تلاش وارونه خواهان و بدسگالان به همت کاتب مکتوب شده است. یکی دیگر از شاخصه های کار کاتب خصم ستیزی او از جبهه درون دشمن است.

او می دانست که امیر آتش دهن و کاخ نشین، دشمن او و مردمش هست اما او نه در جبهه مخالف که در جبهه درون دربارش راه یافت و با مهارت بی نظیرش چهره سیاه و تباه روزگار و امیر آدمکشش را مکتوب کرد. او به ما فہاند که راه شکست دشمن تنها از جبهه مستقیم و مقابل نیست بلکه راه شکست دشمن از درون چهار دیواری کاخش هم پیدا می شود.

کاتب هزاره با قلم و خامه بی نظیرش، امرای وقت، خود را ثبت تاریخ کردند در حالیکه او را به عنوان شهروند درجه آخر، در آخر صف نگه میداشتند و خارج از مدار تاریخ تصور می نمودند. او پدر تاریخ نویسی مدرن افغانستان است و تاریخ نگاران ما بعد از نوشته های او بهره فراوان برده اند. او یکی از پیشگامان نهضت مشروطه خواهی افغانستان هم بود و دین بزرگی بر گردن نو اندیشان و آزادیخواهان

وطن ما دارد. فیض محمد کاتب با ذکاوت، قوت طبع و نیروی خامه خویش نکات باریک و پر اهمیت را که ثبت آنها در سرنوشت سیاسی و ملی تأثیر بسزا داشته است، با مهارت و عبارت آرایبی خاص درج کرده است و گویا با این شیوه خود همان رسالتی را که یک مورخ بعهدہ دارد ایفا کرده است و این کار عمدہ یقیناً از عہدہ و توان هم عصر او برآورده نبوده است.

ملا فیض محمد کاتب هزارہ واضح میسازد کہ مورخ ہیچگاہ از درج حقایق نباید چشم پوشی کند کاتب را بہ حق، بیہقی روزگارش خواندہ اند کہ بازگویی حقیقت را در تاریخ، پیشہ خویش ساختہ بود و آزادگی را منش خویش و گویا پیمان بستہ بود کہ خامہ اش را ہرگز با دروغ و گزافہ و مسخ واقعیت نیالاید. او حقایق ناگفتہ را با دلیری و جریرہ شگفتی انگیزی بازنوشت و چون تاریخ پردازان بزدل و مزدور بہ معاملہ گری در این امر شریف تن نداد. ہرچند امیر شکاک، صفحہ صفحہ، سطر سطر و واژہ واژہ نبشتہ ہای او را بازنگری میکرد، اما کاتب توانست گاہی صریح و عریان و زمانی با کنایہ و با بہرہ گیری از شگرد ہای ادبی، آنچه را کہ حقیقت می پنداشت بازگوید و جعل و دروغ و گزاف را بر نتابد.

کاتب ہزارہ یکی از مورخین ماندگار تاریخ کشور ما و یکی از شخصیت ہای تاریخی و سیاسی جامعہ ہزارہ بحساب میآید، وی در شرایط بسیار دشوار و خونین کہ مردم ہزارہ را فرا گرفتہ بود میزیست و بالای جامعہ ہزارہ در آنزمان تبعیض قومی و مذہبی شدت بیداد میکرد و بیش از شصت فیصد نفوس مردم ہزارہ توسط امیر عبدالرحمن خون آشام قتل عام گردید اما کاتب ہزارہ در ساحہ تاریخ نویسی مردم خود را فراموش نکرد و با قلم خویش جنایات مستبدین و عاملین قتل عام مردم ہزارہ را بدون کم و کاست و بدون ہراس و با ہوشیاری درج تاریخ خونبار افغانستان نمود و اعمال جنایت کارانہ امیر میرغضب و خون خوار را افشا و برملا کرد و ثبت اوراق تاریخ ظلمتبار کشور نمود. کاتب ہزارہ با وجود تحقیر و تبعیضی کہ نسبت بہ ایشان صورت میگرفت با حوصلہ مندی و بدون اندک اشتباہی مظالم قدرت ہای استبدادپرا در قید قلم میآورد و بہ مردم کشور تقدیم میکرد. جامعہ ہزارہ بہ این شخصیت بی بدیل سیاسی و مورخ برجستہ و متبحرکشور و فرزند رنج و زحمت کہ مردمش بہ آن می بالند و بہ این عالم جید و پر نبوغ افتخار میکنند.

در جوامع کثیرالملیت چہ روش در پیش گرفته شود تا فرمانروا و فرمان بر دوشا دوش ہم در برابر مصایب و مشکلات اجتناب ناپذیر کشوری و ملی با مسؤولیت و تعہد گام بردارند؟ همچون دست واحد موانع و سدہا را از پیش رو برکنار کنند؟ و در نتیجہ بہ ثبات و تداوم کہ لازمہ پیشرفت و توسعہ و وصول بہ اہداف اجتماعی است، برسند؟ تا جامعہ در فرایند اجتناب ناپذیر کہ از ناخشنودی، انتقاد، تضاد و تعارض آغاز میشود بہ حرکتہای خشونتبار و شورشہا می انجامد، دچار نشود. در جوامع

کشورالملیت مانند افغانستان چه راهی را باید پیمود که فرمانبران و مردم نیز مانند فرمانروایان، به منظور ماندن و زیستن سالم و به زیستن اجتماعی و تقویه روحیه شهروندی احساس مسؤولیت کنند؟ از تجارب گرانبهای حکومتها و روابط حکومتها با مردم که دچار نوعی روابط گریز و میشی بوده است. شکل صحیح و قابل دفاع حکومتها چه در تقسیمات ارسطوی و چه در اندیشه متفکران قرون هفدهم و هجدهم بر معیاری استوار است که بر آن نام خیر و صلاح عام گذارده اند. اما آیا میشود در پوششی این نام امنیت و رضایت همگانی را به ارمغان آورد؟ یک اصطلاح این روزها بین محافل مطبوعاتی و سیاسی افغانستان رواج یافته است که حاکمان با استفاده از آن هر آنچه دلشان میخواهد انجام میدهند و آن اصطلاح "مصالح ملی" است که تعریف درست خود را نیافته است. امروزه فرمانروا و شهریار زیر لوای مصالح ملی و یا سلاح عام آنچه را که میخواهند به راحتی انجام میدهند، آن وقت توقع پشتیبانی کامل را نیز از افکار عمومی، مردم و جامعه دارند. تجربه حکومتها ثابت کرده است که اگر نهاد های فرمانروا و صاحبان اقتدار سیاسی از سوی مردم و بر اساس رضایت آنان تعیین گردند و اکثریت افراد جامعه بر اساس شایسته سالاری در اندیشه مردم سالاری راه را به سوی تصدی مقامات و مناصب باز ببینند و یا ساز و کاری تدارک شود که تصمیمات و اقدامات، حقیقتاً از طرف مردم یا حتی به نام مردم انجام شود، در این صورت مسؤولیت حفظ و دفاع و تداوم شخصیت ملی در گستره عدالت اجتماعی، بخود مردم باز خواهد گشت و روابط فرمانروا و فرمانبر طبعاً از خصلت استواری و انسجام کافی بر خوردار خواهد شد.

به روان پاک ملا فیض محمد کاتب هزاره و آن مرد شهکار آفرین دعا و درود میفرستیم، روحش شاد و خاطراتش همیشه گرمی، و مقامش خلد برین باد.

#### مأخذ:

- یادداشتهای درباره سرزمین و رجال هزاره جات اثر حسین نایل، بهار سال ۱۳۷۹ هجری- شمسی چاپ ایران
- سایت انترنیتی وزین آریائی درباره کاتب هزاره
- مجله غرjestان سال ۱۳۶۷ شمسی ارگان نشراتی مرکز انسجام ملیت هزاره
- یادداشتهای صاحب این قلم ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۷ میلادی



## یازدهم سپتامبر یک روز سیاه و خونین در جهان

وطن عزیز ما افغانستان بر اساس سیاست های استعمار خارجی و نظام های استبدادی داخلی به یک کشور عقب مانده و جنگ زده تبدیل گردیده است. رقابت استراتژیک میان قدرتهای بزرگ جهانی، بحران و مداخلات کشورهای همسایه در امور داخلی ما سبب اساسی آغاز و تداوم جنگ در افغانستان شده اند. این مداخلات که با اهداف مغرضانه و سود جویانه توأم بوده، اوضاع سیاسی کشور و پدیده های اطراف آنرا بغرنجتر ساخته و ابعاد جنگ و تراژیدی را گسترش بیشتر بخشیده است تا مردم ما نتوانند به راه های حل مؤثر این مشکل دست یابند. با ناکام شدن پروگرام صلح ملل متحد در افغانستان و سقوط حکومت داکتر نجیب الله در کابل تمام کشورهای که در زمان جهاد تنظیم های اسلامی را کمک و یاری سیاسی و نظامی کرده بودند، هر کدام سعی می نمودند که تنظیم های طرفدار خود را در دولت مجاهدین پر رنگتر بسازند و بدین لحاظ جنگ های میان تنظیمی را در شهر کابل شعله ور ساختند و در نتیجه این جنگ ها هفتاد فیصد شهر کابل تخریب و ده ها هزار نفر بقتل رسیدند و صدها هزار نفر از ساکنین کابل مجبور به ترک شهر شدند و افغانستان بیک خرمن بی صاحب مبدل شده بود. هنگامیکه کشورهای ذیدخل در قضاای افغانستان از نصب رهبران تنظیم های طرفدارش با موقف مورد نظر شان در دولت مجاهدین نا امید شدند. محافل استخباراتی امریکا، پاکستان و کشور عربی دارنده نفت مصروف تشکیل و ایجاد گروه طالبان در خاک پاکستان گردیدند. تحریک طالبان با تسلیحات امریکا، پول عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی و تربیت نظامی و سازماندهی مستقیم استخبارات نظامی پاکستان در سال ۱۹۹۴ میلادی ایجاد و به کشور ما صادر گردید. از آن جائیکه اسامه بن لادن رهبر القاعده تربیت شده استخبارات امریکا که در زمان جهاد بود با صدور طالبان به افغانستان زمینه فعالیت تروریستی القاعده نیز در این کشور بطور کامل برایش فراهم شد. گروه طالبان برای اولین بار در سال ۱۹۹۴ میلادی از راه چمن پاکستان به قندهار وارد گردیدند و در مدت دو سال با کمک و حمایت مستقیم نظامیان و ملیشه های پاکستانی و حمایت لوژیستیکی از نیروهای طالبان قسمت زیادی از مناطق کشور را اشغال نمودند و بالاخره با اشغال کابل و تخریب دو مجسمه بزرگ بودا در بامیان، قتل عام در ساحات مرکزی و شمال کشور چهره وحشت و خشونت رژیم طالبان هر روز برملا و افشا میگردد. حملات خونبار گروه مزدور و واپسگرایی طالبان تحت حمایت مستقیم پاکستان با ساز و برگ نظامی، استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور را به خطر جدی مواجه ساخت. رژیم قهقرائی طالبان با از بین بردن استقلال و آزادی ملی، به زنجیر کشیدن اقوام با هم برادر، زدودن آخرین اثرات جنبش ضد استعماری، نیروهای واقعی مقاومت ملی را نابود نمود؛ حاکمیت بدوی و طراز فاشیستی و افراطی مذهبی طالبان، بقتل عام مردم، نسل

کشی و زمین سوخته اکتفا نکرد، بلکه کشور ما را به پایگاه تروریستی، زرع و قاچاق مواد مخدر و مافیای بین المللی تبدیل کرد. مقاومت ملی مردم ما در برابر نیروهای اجیر طالبان و حامیان جهانی و منطقوی آنان، قوت های ملیشپائی و اشغالگران خارجی و شبکه تروریستی جهانی القاعده فصل جدید و شکوهمندی از مبارزات و مجاهدت مردم ما در مقابل تجاوزگران خارجی و استبداد خشن داخلی در راستای حفظ استقلال، وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور بحساب میاید.

شش سال قبل حکومت وحشت طالبان در تباری با شبکه القاعده با ایجاد اردوگاه های تروریستی در افغانستان باعث وقوع حادثه دلخراش و ضد بشری یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی در امریکا گردید که این حملات انتحاری بوسیله طیارات مسافربری بر دو غلو های آسمان خراش شهر نیویارک ایالات متحده امریکا کوبیده شد که در اثر آن بیش از سه و نیم هزار انسان بیگناه از بین رفتند. در واقعه یازدهم سپتامبر، از اسامه بن لادن بعنوان طراح اصلی این ماجرا نام برده شد و طبیعی بود که باید علیه این مرد و کشوری که وی در آن پناه گرفته بود، اقدام نظامی صورت می گرفت. واقعه یازدهم سپتامبر هرچند امریکا را هدف قرارداد اما جهان غرب را در مجموع متوجه خطری ساخت که هرگز آنرا تصور نکرده بودند. در اینجا برای حمله به هدف از موشک قاره پیما استفاده نشد بلکه یک گروه از جان گذشته توانسته بود با استفاده از طیارات مسافربری به اندازه یک سلاح مخرب به یک ابرقدرت ضربه وارد نماید. امریکا که خود را رهبر بلامنازع جهان میدانست، توسط یک گروه که در لیست گروه های تروریست بین المللی قرار داشت، تحقیر شده بود.

حمله امریکا به افغانستان از حمایت اکثریت کشورهای جهان و حتی همسایگان افغانستان برخوردار بود و امریکا برای این کار توجیه محکمی نیز داشت. مبارزه علیه تروریسم که هیچ کشوری در جهان از تهدیدات، عواقب و پیامد های آن در امان نخواهد ماند، بعنوان یک ضرورت مطرح کرد و پشتیبانی جامعه جهانی را کسب نمود. پس از یازدهم سپتامبر کشور ما بیش از هر زمان دیگر در محراق توجه جهانی قرار گرفته و من حیث گره گاه مهم در جیوپولیتیک منطقه وارد مرحله خاص خویش شد و اداره طالبان تحت ضربات سنگین نیروهای داخلی و ائتلاف جهانی برهبری امریکا نابود گردید. افغانستان در دوران حاکمیت طالبان به بزرگترین مرکز فعالیت این گروه تبدیل گردید و حملات ۱۱ سپتامبر در شهر نیویورک امریکا نیز در همین منطقه طراحی و رهبری گردید، اما با حمله نیروهای امریکا در سال ۲۰۰۲ این نیروها از افغانستان به پاکستان متواری شدند. با شکست سنگینی که آنان در افغانستان متحمل شدند، فعالیت های تروریستی موقتاً در سطح جهان کاهش پیدا کرد و برخی از صاحب نظران به این باور بودند که تروریسم افراطی مذهبی شاید دیگر نتواند فعالیت های خود را از سر گیرد.

ولی امریکا در این مورد دچار اشتباه محاسبه شده بود زیرا در دو سال اول پس از سرنگونی امارت اسلامی، طالبان هنوز از شوک این شکست بخود نیامده بودند و حملات گاه ناگاه آنان علیه نیروهای خارجی، ضعیف حساب نشده و اکثراً توأم با شکست بود. امریکا گمان کرد که بخش بزرگی از دشمنانش را در گوانتانامو زندانی کرده است و آلهائی هم که هنوز بدام نیافتاده اند، تجرید شده و غیر فعال اند. امریکا گمان داشت که اکثریت مردم افغانستان به نیروهای خارجی در کشور شان به چشم نیروهای آزادیبخش خواهند نگرست و طالبان دیگر مجال سربلند کردن را نخواهند یافت. اما ناگهان این مبارزه به جانب دیگری کشیده شد. امریکا کار افغانستان را تمام شده دانست و به عراق لشکر کشید. با سقوط حکومت وحشت و ترور طالبان نسبت به تمام اقوام کشور مردم هزاره خوشحال و شادمان گردیدند چون این مردم مظالم و ستم خونین، کشتار جمعی، زمین سوخته و کوچ های اجباری را مانند دوره امیر عبدالرحمن خان از جانب تفنگداران طالبان متحمل شدند.

حزب وحدت اسلامی در غرب کابل شکست خورد و استاد مزاری در ۲۲ حوت ۱۳۷۳ در چهار آسیاب به دست طالبان به شهادت رسید. شهادت بابه مزاری محصول و نتیجه یک توطیه بزرگ شبکه های استخباراتی منطقه و جهان و خفاشان کوتاه اندیش یا گروه جنایتکار و تروریست طالبان مزدور و سازمان جهنمی القاعده میباشد، بعد از ایجاد حکومت کنونی در این مدت شش سال با امن ترین مناطق افغانستان را ساحات هزاره نشین کشور تشکیل میدهد، زیرا مردم هزاره نظر به دیگران اهمیت و ارزش صلح و ثبات را بیشتر و خوبتر احساس و درک می نمایند و مردم هزاره صمیمانه و صادقانه طرفدار زندگی صلح آمیز در کنار همسایگی با سایر اقوام کشور بوده و در این راه مخلصانه تلاش میورزند. در صورت تداوم جنگ مردم هزاره مانند سابق بزرگترین تلفات و ضایعات انسانی و اقتصادی را در این بحران های جنگی می بینند که در طی چندین دهه از طرف رژیم های استبدادی و برتریخواه قومی و مذهبی بالای این مردم تطبیق و عملی شده است. مردم هزاره بخوبی میداند که بعد از چند دهه جنگ در این سرزمین برای اولین بار توجه جامعه جهانی بخاطر تأمین صلح و ثبات و بازسازی کشور ما جلب گردیده اند و امیدوارند که با کمک جامعه جهانی این آرزوی دیرینه مردم افغانستان برآورده شوند و استقرار صلح و امنیت را مردم ما شاهد باشند و دیگر مردم کشور ما تحمل فیرهای مرمی را ندارند.

آرزومندیم که بلای خانمانسوز تروریسم جهانی برای ابد و همیشه نابود شود و کبوتر صلح و سلامتی در آسمان سبز کشورمان به پرواز در آید، بعد از سقوط حکومت ترور و اختناق طالبان در کشور، نگرش ها و تشکل های سیاسی گوناگون، از اصلاح طلبان تا مصلحتگرایان، از بنیاد گرایان اسلامی تا چپ گرایان افراطی، از طرفداران تمرکز سیاسی تا هواخواهان تمرکز زدایی، از قوم گرایان دادخواه تا

برتری جویان قومگرا، صف بندیهای شکلی بوجود آورده است و به اشکال و هویت‌های گوناگون زیر نام بیش از ده‌ها حزب و سازمان‌های سیاسی عرض وجود کرده‌اند و مبارزه جدی در رابطه به ساختار قدرت و حاکمیت، میان این نیروها در جریان است. این نیروها بطور کل عبارتند از نمایندگان سرمایه و حضور نظامی و سیاسی غرب از یکسو و نیروهای وابسته به بنیادگرایان اسلامی و قومگرایان دادخواه تا برتری جویان قومگرا از سوی دیگر برغم ائتلافها و سازش‌های مشترک در جهت نهادینه ساختن نظام سرمایه‌داری لیبرال و دیوان‌سالاری گروهی و برپایی جامعه غربگرا، کشاکشها میان این جناح‌ها روی رشته‌ای از مسایل با اهمیت مانند شیوه‌های مشارکت و تقسیم یا تمرکز قدرت، بگونه روزافزون جدی‌تر میشود. ولی شواهد حاکی از آنست که نیروهای مصلحت‌گرای طرفدار غرب تلاش دارد تا به تدریج اسلامگرایان افراطی، قومگرایان و دیگران را به عقب‌نشینی‌های معین وادار سازند. جدا از آرایش سیاسی نیروهای متذکره در بالا، نیروها و گروه‌های سیاسی گوناگون دیگری نیز در سالهای اخیر در صحنه سیاست افغانستان عرض وجود کرده‌اند، ولی آنها بطور کل تا کنون مواضع فکری و گرایش‌های سیاسی خویش را روشن نساخته‌اند تا برچه معیارهای فکری و برکدام نیروهای سیاسی تکیه‌زنند و از کدام طبقات و اقشار اجتماعی نمایندگی نمایند. اجزای ساختاری این گروه‌ها و شخصیتها، گوناگون و اندیشه‌های ایشان آمیزه‌ای از خوداندیشی و گرایش‌های ملی‌گرایانه اسلامی و دموکراتیک است.

میهن عزیز ما افغانستان روزهای دشواری را سپری کرده و میکند، از آن جائیکه سه دهه جنگ، هزاران کشته و معیوب، ملیونها مهاجر و سرگردان، سه نسل محروم از آرامش و آسودگی، سی سال سکوت و ویرانی و ده‌ها آفت دیگر و به خصوص جنایات رژیم وحشت و ترور طالبان به میراث گذاشته است و در شرایط کنونی جامعه جهانی در رأس امریکا در افغانستان داعیه و درفش صلح و دموکراسی را برافراشته‌اند، مگر در ماهیت امر هیچ نشانه‌یی برای پایان یافتن بحران و آبادانی افغانستان به چشم نمیخورد.

در تعداد از مناطق کشور که در آن امنیت وجود دارد کار بازسازی صورت نمی‌گیرد و کمتر مورد توجه جامعه جهانی قرار دارد و در ساحات که از طرف مخالفین ناامن ساخته شده است و عملاً جنگ تمام‌عیار به پیش برده میشود پول برای بازسازی و باجدهی تخصیص می‌یابد و بدین ترتیب آشفستگی و بی‌اعتمادی جای شور و علاقمندی بیقرار مردم نسبت به امیدهای آنان نسبت به غرب و جامعه جهانی را گرفته است و ریشه‌جدایی‌خواهی و اختلافات میان اقوام گوناگون از هم‌دیگر در کشور تشدید یافته است و فساد و ناامنی در افغانستان بیشتر و گسترده‌تر شده است.

موج نارضایتی مردم از نظام و سیاست ناکام دولت با مشارکت کشورهای غرب، بیشتر از گذشته است و مردم صبور ما چنان سرگردان و نا توان شده است که از هرگونه دولت و حکومتی نا امید و دلزده شده اند. سیاسیون و درس آموختگان جامعه نیز به پیروی از عوام الناس ذهن آشفته و روان خشونت طلب دارند. بررسیها و ارزیابی روشنفکران ما در همه زمینه ها، همان التهاباتی اند که در میان قدرت خواهان و وابستگان اقتدار بروز میکند. اندیشه های نخبگان سیاست و قدرت ماهیت مردمی ندارد و جامعه در نوعی سرخوردگی و بی رمقی گرفتار آمده است.

امروز شش سال پس از واقعه یازدهم سپتامبر وقتی به ارزیابی نتایج مبارزه امریکا علیه تروریسم می پردازیم می بینیم که هیچ دلیل وجود ندارد که دنیای پس از یازدهم سپتامبر و حمله امریکا به عراق و افغانستان را دنیای مضمون تری بدانیم. چه رابطه ای بین القاعده و صدام حسین وجود داشت؟ القاعده صدام حسین را دشمن مسلمانان و واجب القتل میدانست و جمعی از مخالفین دولت صدام از نزدیکترین یاران اسامه بن لادن بشمار می رفتند. صدام هیچ رابطه ای با القاعده نداشت که بتوان حمله به عراق را با واقعه یازدهم سپتامبر پیوند داد اما عراق یک مزیت انکار ناپذیر در مقایسه با افغانستان داشت؛ عراق پر از نفت بود.

جهان کنونی شاهد نیرو یافتن تروریسم و خشونت بیشتر است و تلاش القاعده برای دست یافتن به سلاحهای کشتار جمعی کابوس وحشتناکی را بخصوص در غرب بوجود آورده است. مشکل اینست که این جنگ خونین از هیچ قانونی تبعیت نمیکند و در آن از بمباران روستاها و قتل عام غیر نظامیان گرفته تا سربردن افراد به اتهام جاسوسی و گروگان گرفتن جنایت جنگی به شمار نمی آید. یازدهم سپتامبر جهان را وارد دوره ای از کثیف ترین جنگ های تاریخ بشر ساخته است که در این کثافت کاری ها تروریست ها و ضد تروریست ها نقش یکسان دارند.

فعالیت های القاعده در پاکستان به اندازه ای گسترش یافته که عملاً کنترل این گروه از اختیار دولت پاکستان خارج شده است. یک تحلیل گر روز نامه هرالد تریبیون به این باور است که حتی اگر جنرال پرویز مشرف رئیس جمهور پاکستان، شخصاً به سیاست عدم دخالت در افغانستان متعهد باشد، نمی تواند ادعا کند که سرویس استخبارات این کشور و همچنین نیروهای بنیادگرای اسلامی، چنین تعهدی را رعایت میکنند. برخی عناصر و محافظی در داخل دستگاه حکومت هستند که خودشان تصمیم میگیرند؛ آنچه رئیس جمهور مشرف میگوید قبول نمی کنند و سیاست هایی را پیاده میکنند که به نظر خودشان درست است اما در واقع مخالف سیاست آشکار پاکستان و ثبات منطقه است.

حکومت پاکستان نتوانسته جلو این عناصر و محافل را بگیرد و آنها را وادار نماید تا از ادامه جنگ علیه افغانستان دست بردارند. در پاکستان و افغانستان سال ۲۰۰۶ نقطه اوج فعالیت های تروریستی

القاعده پس از شکست ۲۰۰۲ در این منطقه بود. این گروه با آموزش و تقویت مالی و تسلیحاتی گروه طالبان آشوب های گسترده ای را در جنوب افغانستان به راه انداخت، چندین ولسوالی ولایت های جنوبی افغانستان بین طالبان و نیروهای دولتی دست به دست گردید و افغانستان شدیدترین عملیات های انتحاری را در تاریخ خود در همین سال تجربه کرد و صدها انسان بی گناه و افراد عادی در این عملیاتهای انتحاری به کام مرگ فرستاده شدند.

اما کمتر از سه سال گروه القاعده بار دیگر قد راست کرد و این بار مرکز جدیدی دیگری برای فعالیت های تروریستی بدست آوردند. آمریکا در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد، تصرف این کشور توسط نیروهای ائتلاف بین المللی زمینه فعالیت های تروریستی را در این کشور افزایش داد، تروریست های عرب از کشورهای مختلف عربی به سوی عراق سرازیر شدند و با نیروهای باقی مانده حزب بعث عراق به ایجاد نفاق و تنش های مذهبی در این کشور دامن زدند و نیروهای خارجی را هدف قرار دادند. دو سال میشود که گروه القاعده دو مرکزیت مهم دارند. یکی در ایالت های سرحد پاکستان و دیگری در عراق قرار دارد که ولایت الانبا و شهر فلوچه از مهمترین پایگاههای این گروه به شمار می رود.

در زمان حاضر وضعیت مبارزه با تروریسم در افغانستان و عراق شکل معکوس به خود گرفته است و از سوی گروه ها و احزاب سیاسی فشارهای فزاینده ای بر نیروهای آمریکایی و انگلیسی وارد میگردد تا از عراق و حتی از افغانستان خارج شوند. حملات کور نیروهای ائتلاف در مبارزه با گروههای تروریستی که منجر به کشته شدن افراد غیر نظامی میگردد. بر این مخالفت ها دامن می زند و زمینه خوبی را فراهم می آورد تا گروههای تروریستی در میان قبایل مختلف در جنوب افغانستان، شمال پاکستان و شمال، غرب و مرکز عراق، به تبلیغات گسترده علیه این نیروها دست بزنند و از پایگاه های مردمی در میان قبایل برخوردار گردند.

بر اساس آمارها و ارقامی که از فعالیت گروه القاعده بدست می آید این گروه در سال ۲۰۰۶ بیشترین فعالیت تروریستی را نسبت به سه سال اخیر در عراق، افغانستان و سایر نقاط جهان داشته است. القاعده در حقیقت سال نو میلادی ۲۰۰۶ را با تراژدی غمبار در سامرا عراق آغاز کرد و در ۲۲ فبروری حرم امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) را توسط یک انفجار عظیم به ویرانه تبدیل نمود. این انفجار ده ها کشته داشت و هتک حرمت بزرگی برای شیعیان به حساب می آمد و بر اختلافات گسترده بین شیعه و سنی در عراق دامن زد. هفت تن از اعضای القاعده در این طرح تروریستی شرکت داشتند و هیثم البدری عضو عراقی القاعده رهبری این طرح را به عهده داشت. سال گذشته خونین ترین سال برای عراق و افغانستان بود، در عراق ده ها هزار نفر در حملات کور تروریستی جان باختند و دهها تن از سربازان آمریکایی و انگلیسی به کام مرگ رفتند.

در سال ۲۰۰۷ نه تنها فعالیت این گروه محدود گردیده، بلکه چند ماهی که از این سال میگذرد، نشان داده است که فعالیت های این گروه تروریستی از افغانستان و عراق فراتر رفته و شبکه های متعددی را در دیگر کشورهای جهان دایر نموده است. رئیس جدید سازمان استخبارات آمریکا (سیا) در اوایل سال جدید میلادی در ۱۲ فروری ۲۰۰۷ گزارشی از این فعالیت ها ارائه داد. او گفت، گروه القاعده در حال سازماندهی مجدد در سال ۲۰۰۷ است و در حال جمع آوری نیروهای گسترده در پاکستان می باشد. همچنین مایکل میلس رئیس بنگاه اطلاعاتی وزارت دفاع آمریکا گفته است که نواحی هم مرز با افغانستان در خاک پاکستان، مهم ترین پایگاه نیروهای شبکه القاعده به شمار می رود و اسامه بن لادن و دستیار او ایمن الظواهری در همین مناطق کوهستانی مخفی شده اند.

هر چند که عراق امروز ها خونین ترین بحران حملات تروریستی و انتحاری را پشت سر میگذراند اما مرکزیت اصلی گروه القاعده در وزیرستان پاکستان قرار دارد که با خود مختاری که دولت پاکستان به این منطقه اعطا کرده به منطقه امن برای تروریست ها مبدل شده است. رسانه های مختلف جهان اکنون با استناد کامل ادعا دارند که شبکه القاعده از وزیرستان تا سراسر خاورمیانه، اروپا، آمریکا و آفریقا گسترده شده است. طبق اظهارات فاروق عمری که رابط بین طالبان و القاعده است، گروه القاعده مشغول آموزش یک گروه ۱۲ نفری است که به برادران انگلیس شهرت یافته، قرار است این گروه یک پروژه ده ساله را برای اروپا دنبال نمایند و در آن هزاران نفر عضویت پیدا کنند.

خلاصه اینکه بعد از سپری شدن شش سال از واقعه دلخراش یازدهم سپتامبر با وجود فعالیت های دوامدار جامعه جهانی و نیروهای ائتلاف بین المللی در ابعاد نظامی و سیاسی در افغانستان، عراق و دیگر مناطق جهان تحت رهبری ایالات متحده آمریکا انجام داده و میدهند، متأسفانه هنوز این اقدامات چندان مؤثریت نداشته و دنیا را بیشتر از شش سال گذشته نا امن تر کرده است. تروریسم و مافیای مواد مخدر در جهان بیداد میکند و بشریت تا هنوز راه حل معقول برای آن نیافته است. امیدواریم که جامعه جهانی تدابیر عاقلانه و عاملانه تری را در این باره اتخاذ نمایند تا دنیا را از چنگال وحشت تروریسم و رشد ناموزون و قاچاق مواد مخدر مصون سازند.

#### روی کردها:

- سایت آریائی نویسنده محمد اسحق فیاض
- سایت سرنوشت نویسنده وحید مژده
- یادداشت های صاحب این قلم ۹ ماه سپتامبر سال ۲۰۰۷ میلادی

## چشم انداز مختصر اعلام مذاکرات میان دولت و طالبان

یک روز پس از پیشنهاد حامد کرزی مبنی بر انجام مذاکره با طالبان، این گروه شبه نظامی آمادگی اش را برای مذاکره با دولت جمهوری اسلامی افغانستان اعلام کرد. سخنگوی طالبان به خبرگزاری فرانسه گفت به خاطر منافع ملی افغانستان، ما به طور کامل آماده مذاکره با دولت هستیم. ما می‌توانیم با مقامات سطوح بالاتر دولت نیز گفت و گو کنیم، طالبان می‌تواند با دولت افغانستان همان طور که با مقامات کوریای جنوبی برای آزادی ۲۱ گروگان این کشور گفت و گو کرد، وارد مذاکره شود. سخنگوی طالبان گفت اگر دولت برای انجام مذاکره صادق باشد، ما آماده‌ی انجام آن هستیم. طالبان یکی از نیروی‌های مخالف حکومت آماده‌گی خود را برای شرکت در مذاکره با حکومت مرکزی بدون پیش قید و شرط خاص و اساسی اعلام داشته است. در مقابل به نقل از نزدیکان رئیس‌جمهور افغانستان نیز گفته شد که اگر طالبان نسبت به این موضع‌گیری صادق باشند، از آمادگی‌شان برای مذاکره استقبال صورت می‌گیرد.

طالبان پس از آن از آماده‌گی برای گفتگوهای صلح با دولت افغانستان سخن گفتند که حامد کرزی رئیس‌جمهور دولت اسلامی افغانستان از آنها خواست با دولت او به میز مذاکره بنشینند. اما از برخی منابع طالبان نقل شده که گفته‌اند آنها برای گفتگو شرایطی دارند و این در حالی است که دولت افغانستان هنوز تأکید دارد که طالبان باید بدون هیچ قید و شرطی وارد مذاکره شوند. از این رو به نظر می‌رسد هنوز موانع زیادی بر سر راه مذاکره وجود دارد. از جانب دیگر یونس قانونی رئیس‌ولسی جرگه ادعا کرد که طالبان، رهبری واحد ندارند و به دسته‌ها و قوماندانی‌های مختلف تقسیم شده‌اند و همین پراکندگی که در میان‌شان وجود دارد، نمی‌تواند بر سخنان آنها مبنی بر مذاکره با دولت اعتماد کرد. قانونی تصریح کرد: درکل هر راهکاری که صلح و اعتماد را به میان آورد، میتواند یک راه حل عقلانی باشد و ما از آن استقبال می‌کنیم.

طوری‌که محترم رزاق مامون می‌نویسد: ((اعلام آماده‌گی گروه طالبان برای مذاکره مستقیم با حکومت افغانستان به هدف ختم خونریزی و جنگ در افغانستان یک رویداد تعجب‌انگیز است اما یک امر تصادفی نیست. پیش از آن، حکومت و شخص حامد کرزی به کرات، از گروه طالبان حتی از ملا عمر رهبر این گروه و انجنیر حکمتیار رهبر حزب اسلامی خواسته بود که با حکومت وارد مذاکره شوند و در ساختار قدرت سهیم گردند؛ اما طالبان و حزب اسلامی وابسته به حکمت یار، هر نوع مذاکره با حکومت کابل را به خروج نیروها و تعیین جدول زمانی برای خروج قوای بین‌المللی مشروط دانسته بودند. قاطعیت طالبان در رد پیشنهادات کابل برای مذاکره و یا مشارکت در ساختار حکومت ظاهراً در حدی بود که به چیزی کمتر از سقوط حکومت فعلی قانع نبودند. چه اتفاقی پیش



آمد که طالبان این بار بدون دریافت دعوت رسمی، یکی و یک بار بدون پیش شرط، وارد صحنه مذاکره و بازی سیاسی شده اند؟ برخی صاحب نظران دلیل روی کرد طالبان به مذاکره سیاسی را از دو حال خارج نمی دانند:

یک: پاکستان در توافق با امریکا و حکومت کابل، به امتیازاتی کلیدی دست یافته و بخشی از این امتیازات به گروه طالبان که در قدرت شریک می شوند، اختصاص دارد.

دوم: قتل اکثر فرماندهان کلیدی طالبان؛ طالبان در حال حاضر از لحاظ داشتن گرداننده گان اصلی میدان های جنگ و سیاست محروم شده اند و چهره های ارشد و بانفوذ از جمله ملا دادالله را از دست داده اند.

سوم: شاید مرکزگی میان طالبان تندرو و میانه رو، شکل واقعی به خود گرفته باشد در این بازی ها، ملا عمر و هوادارانش منزوی شوند.

تفسیر این مسایل یک نکته را به دست می دهد که این توافق به تدریج و طور سری میان حکومت کابل، نیروهای امریکایی، طالبان و پاکستان حاصل شده است. چنان که چندی پیش، یکی از مسئولان اداری ارتش امریکا در کابل درباره ضرورت تلاش های متوازن در سطح نظامی و سیاسی در افغانستان سخن گفته بود. تماس های مقامات رسمی حکومت کابل با سران طالبان و حزب اسلامی از مدت های پیش آغاز شده بود و در موارد اساسی با گروه طالبان و حزب اسلامی توافقاتی نیز حاصل شده است. اما به دلایلی نامعلوم، رسماً در رسانه های مطرح نشده بود. حکومت ابتدا تلاش داشت که ابزاری به نام طالبان را از چنگ پاکستان بیرون کند و به عنوان وسیله بر علیه اپوزیسیون داخلی و مزاحم استراتژی یک برضد پاکستان به کار گیرد. در این برنامه، امریکا و اروپا نیز هم‌نوا اند. اما پاکستان در این بازی برنده شد و محاسبات امریکا و حکومت کابل را برهم زد و گپ به جایی رسید که اینک کمر بند مسلح طالبان در اطراف کابل افتاده است و از جانب دیگر، تا رسیدن دومین انتخابات ریاست جمهوری، حزب جمهوری متشکل از هواداران کرسی، بازوی حمایتی و ائتلافی قدرت مندی چون طالبان را با خود به میدان می آورند. اما بعضی ناظران اوضاع معتقدند که اساساً میان طالبان و حکومت در مسایل کلیدی، توافقاتی حاصل شده است اما اعلام آماده گی طالبان برای مذاکره سیاسی با حکومت در واقع، علنی کردن این "توافقات" است.

زمانی که احمد ضیا مسعود و مارشال فهیم، از بدتر شدن وضعیت امنیتی سخن گفتند و معاون اول رئیس جمهور از مذاکره سری حکومت با طالبان انتقاد کرد، طالبان بنا به مشوره جوانب مذاکره کننده حکومت، علی الظاهر ابتکار مذاکره سیاسی را به طور یک جانبه بر عهده گرفتند. شایعاتی در مورد صلح با مخالفین مسلح، دادن امتیازات به طالبان و حزب اسلامی به گوش میرسد و برخی از فرماندهان ناتو نیز از یک راه حل سیاسی سخن گفته اند. آقای ضیا مسعود همچنان از ناتو و اردوی

ملی افغانستان نیز خواست که بر مواضع طالبان "تعرض و هجوم گسترده" انجام دهند. وی افزود: متأسفانه مشاهده می شود که این کار صورت نمی گیرد. اگر مناطقی پس از انجام عملیات تصفیه ای آزاد میشوند، پولیس قدرت دفاع و کار تشکیلاتی را در میان مردم آن مناطق ندارد."

رویارویی سیاسی بر سر، رسیدن به جایگاه قدرت، با این بهانه ها در حال گسترش است. اما سوال اساسی این است که آیا حل خصوصی، یک جانبه و پنهانی قضایا می تواند بحران رو به افزایش امنیتی را لگام بزند؟ جواب این سوالات در اختیار امریکا، ناتو و حکومت کابل است. سران طالبان در وزیرستان و همچنین به افغانستان، از سازش با حکومت پاکستان راضی بودند و دیگر اخراج جنگجویان خارجی را به نقد نکشیدند؛ هر یک تصور می کردند که آنان باید به گروه طالبان می پیوستند. در همین حال جدا شدن از القاعده و عواملی که موجب رشد راهبرد جهانی میشد که آنان را به نبرد علیه نیروهای ناتو متمایل میساخت، موجب نارضایتی آنها نشد، پیمان امضا شده نتیجه وضعیت ایجاد شده توسط سران طالبان بود: مقاومت در افغانستان پس از پنج سال همکاری با القاعده به بن بست رسیده بود. واضح است که مقاومت نیرومندتر شده بود. حمله سال ۲۰۰۶ سر آغاز جنگ چریکی ای بود که از حمایت مردمی، ساخت بمب های دست ساز و به کارگیری روش های چریکی شهری فراگرفته شده در عراق بهره مند بود. نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده آمریکا و ناتو تلفاتی را متحمل شدند اما طالبان هم به هیچ هدف راهبردی مهمی همچون تصرف قندهار یا محاصره کابل دست نیافتند.

رهبران طالبان می پذیرند که سازمان آنها نمی تواند امید پیروزی در نبرد برابر دولتی دارای ساختار و تشکیلات منظم را داشته باشد. آنان به یقین فکر می کنند که می توانند مردم را بسیج کنند، اما می دانند که این امر تنها به فرشی از بمب و قتل عام هواداران شان منتهی می شود. بنابر این برای یافتن راه حل منابع دیگری است که دارای ریشه های دولتی باشند. بدین ترتیب آنان به طور طبیعی با پیمان پنجم سپتامبر چشم به سوی پاکستان، حامی قدیمی خویش می گردانند. ملا محمد عمر، رهبر فراری طالبان، ملا داد الله را (یکی از فرماندهان جنوب غربی افغانستان که در ماه مه سال ۲۰۰۷ کشته شد) مأمور آن ساخت که طالبان پاکستانی و شاخه های القاعده را قانع سازد تا به جای هدر دادن نیروهایشان بر این حمله متمرکز شوند. این میانجیگری در پنجم سپتامبر ۲۰۰۶ به پیمان صلح میان نیروهای پاکستانی و طالبان مناطق قبیله نشین سرحدی منجر شد. در این پیمان به ویژه اخراج تمامی مبارزان خارجی پیش بینی شده بود. این آتش بس به دولت پاکستان فرصت داد تا پیوندهای محکمی را با رهبران طالبان در دو منطقه وزیرستان برقرار سازد.

رهبران طالبان نیز مقادیر قابل توجهی سلاح و پول و دعوتنامه های فریبنده به اسلام آباد، را دریافت کردند. القاعده و گروه طالبان ابتدا جهت پیشبرد اهداف آمریکا در افغانستان تشکیل شد، اما همین

شبکه‌ها پس از کسب قدرت در ظاهر به دشمن شماره یک واشنگتن تبدیل شدند و پس از آن، آمریکا با بزرگ کردن القاعده، طالبان و تروریسم به کشورهای چوچ افغانستان و عراق حمله کرد، که همین اقدام سبب رشد فزاینده قدرت القاعده، طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی در جهان شده است. به نظر می‌رسد درحالی که موج گروگان‌گیری و کشتار مردم در کشورهای آسیایی و آفریقایی شدت یافته است، القاعده از تاکتیکی موسوم به دشمن، دشمن من دوست من است بهره می‌گیرد. از افغانستان تا چین و از چین تا عراق و از عراق تا جنوب شرق آسیا و از قاره آسیا تا قاره آفریقا، واکنش‌ها به گروگان‌گیری‌ها و آشوب‌های محلی فضایی را ایجاد کرده که القاعده اصلی‌ترین ذینفع و وارث آن است.

با نگاهی به ریشه این آشوب‌ها و حملات مشخص می‌شود که نیت القاعده زمانی برملا می‌شود که بتواند از سایر گروه‌های سرخورده بهره‌گیرد. در ششمین سالگرد یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، هنوز القاعده و رهبر آن اسامه بن لادن حضوری غیر قابل انکار در کشورهای مختلف دارند و به اقدامات غیر انسانی خود ادامه می‌دهند. این گروه از طرفی با برداشتن‌های افراطی و غیر دینی خود از اسلام، به این دین مقدس رحمانی آسیب وارد می‌کنند و از سویی دیگر ناامنی را در سراسر دنیا گسترش می‌دهند. در شش سال گذشته آمریکا علی‌رغم ادعاهای متواتر از تلاشی کردن این گروه ناتوان بوده است. بعضی صاحب‌نظران عقیده دارند آمریکا نه تنها در پیدایش این گروه و زیرمجموعه‌هایش همچون طالبان، نقش اصلی را داشته بلکه به وجود این گروه در دنیای امروز احتیاج دارد تا دیپلماسی مورد نظر خود را به تمام جهان دیکته کند و بر همین اساس فقط نقش مبارزه با القاعده را بازی می‌کند. با این حال، چه آمریکا نخواهد القاعده را از میان بردارد و چه از این کار ناتوان باشد از هردو می‌توان این نتیجه را گرفت که دنیا برای نجات از تروریسم نباید به اقدامات آمریکا دلخوش کند. برای همه واضح است که هدف آمریکا از مبارزه با تروریسم در وهله اول منافع سیاسی و اقتصادی این کشور در جهان است اما بعضی کشورها امیدوارند منافع آنها هم در راستای منافع آمریکا قرار داشته باشد تا از اقدامات آمریکا، منافع هم نصیب آنها شود ولی در عمل، آنچه تا امروز نصیب کشورهای مختلف شده، چیز دیگری غیر از آن است.

شبکه القاعده در شش سال گذشته توانسته با استفاده از فضا سازی‌های آمریکا به شناسایی نیروهای همفکر خود در کشورهای مختلف و اشاعه تفکرات منحط و نادرست خود و در نتیجه به اقدامات تروریستی‌اش اقدام کند. این شبکه بیش از آن که از دشمنی آمریکا زیان دیده باشد، سود بیشتر برده است. همچنان که سیاستمداران آمریکا هم بیش از آن که از این شبکه دچار خسارت شده باشند، از حضور و اقدامات آنها سود برده و نظرات و سیاست‌های خود را به دولت‌ها و ملت‌های دنیا تحمیل کرده‌اند. در واقع این دو گروه ظاهراً متخاصم دو روی یک سکه‌ای هستند که حضور، تأثیر

گذاری و موجودیت خود را در دشمنی طرف مقابل می بینند، نه حذف آن! بر همین اساس هم این دو گروه از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷ با هم دشمنی داشته ولی این دشمنی هرگز به نابودی القاعده منجر نشده است. شاید بتوان گفت که حتی گسترش القاعده هم در راستای همین منفعت جویی آمریکایی ها باشد که از نا امنی در آسیا، آفریقا و اروپا از چند جهت سود می برد: مشکلات داخلی اش را کم رنگ میکند، صنایع اسلحه سازی آمریکا را به سود بیشتری میرساند، حضور نظامی در بیشتر مناطق دنیا دارد و بازارهای اقتصادی دنیا را کنترل میکند و در دست میگیرد. شاید مشکلات آمریکا در عراق و افغانستان یک حمله تروریستی دیگر در خاک آمریکا همچون یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ را برای دولتمردان آمریکایی لازم کرده است، با چنین تحلیلی میتوان گفت که بعید نیست پیش بینی رئیس سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا به وقوع بپیوندد. سیاستمدان آمریکایی در آستانه انتخابات ریاست جمهوری این کشور بیش از پیش به کمک های القاعده نیاز دارند، همانطور که جورج دبلیو بوش برای پیروزی و انتخاب در دور دوم ریاست جمهوری اش از انتشار نوار ویدیویی بن لادن، کمال استفاده را کرد. **انجام مذاکرات از طرف دولت با طالبان این گروه تروریستی و جنگ طلب را از لحاظ حقوقی بحیث یک نیروی مخالف دولت و جامعه جهانی مشروعیت می بخشد.** طالبان بدین طریق میخواهند که خود را به عنوان یک قدرت نظامی و سیاسی مطرح نماید و با اعلان آمادگی طالبان برای انجام مذاکرات با دولت بهره برداری و سود بیشتری نسبت به دولت از این تبلیغات بدست می آورد.

طالبان با اعلان آمادگی برای مذاکرات با دولت توجه جامعه جهانی و مردم افغانستان را نسبت بخود جلب میکند و در نزد مردم جهان، منطقه و مردم کشور ما محبوبیت خود را اضافه تر میسازد. چون اوضاع نظامی در کشور و بخصوص در مناطق جنوب و جنوب شرق خیلی ها پیچیده و تشویش آور گردیده است و نیروهای ناتو و ائتلاف جهانی در عملیتهای شان بر علیه تفنگداران طالبی چندان موفقیت ندارند که این نیروها طی سال جاری بیشترین تلفات نظامی انسانی و لوژیستیکی را متحمل گردیده است و طالبان نظر به سال گذشته از لحاظ جنگی تقویت شده و بر عملیتهای انتحاری شان افزوده است که زیاد ترین تلفات را مردم ملکی در این حملات انتحاری طالبان متقبل میگردند. طوریکه همه آگاهی دارند طالبان از طریق استخبارات نظامی پاکستان رهبری و سازماندهی میگردد و تمام امور تسلیحاتی، مراکز تعلیم و تربیه نظامی، کمک لوژیستیکی، و مسایل مالی آنان توسط افسران آی.اس.آی پاکستان هدایت و رهبری میشود. گروه طالبان به چند دسته ذیل: ۱- طالبان افغانی ۲- طالبان خارجی اعم از عرب، ازبک، چیچین و کشمیری ۳- طالبان از میان قبایل سرحدی پاکستان تقسیم میشوند. گروه طالبان تشکیلات نظامی یک اردوی منظم را ندارد. بلکه بصورت گروپ های

کوچک چریکی فعالیت میکنند و در مجموع بوسیله یک شورای نام نهاد سی نفری رهبری و هدایت میگردند. که هر یک از قوماندانان طالبان در محلات زیر امر شان استقلالیت خود را دارا هستند. گروه طالبان دارای ساختار تشکیلاتی نا همگون و غیر منسجم است در کنار آن که افسران پاکستانی بالای طالبان تسلط دارند هریک از مسولین طالبان در مناطق تحت اختیار شان از قدرت و صلاحیت نا محدود برخوردار میباشند. بناءً انجام مذاکرات دولت با طالبان امریست بسیار دشوار چون طالبان تصمیم گیران واحد ندارند.

تشدید اختلافات میان حکومت و رهبران جبهه متحد ملی درباره جریان مذاکرات دولت با طالبان به نفع گروه طالبان بوده و طالبان میخواهند با این اقدام تبلیغاتی نفاق را در بین ارکان دولت کابل شدت بخشیده و بهره برداری سیاسی و نظامی را در این شرایط دشوار کشور به نفع خود کمائی نماید. و چراغ سبز مذاکرات را طالبان برای هر دو طرف نیروهای شامل در حکومت کنونی نشان میدهد تا هر دو جانب را امیدوار نگهدارند. طالبان در بازی سیاسی مانند گذشته که در مذاکرات با مقامات کوریای جنوبی موفقانه عمل نمود و هم چنان در مذاکرت فعلی با دولت نیز برنده خواهد بود. کشمکش و جنگها با هر شدت و خصومتی باشد سرانجامی جز استقرار صلح و آشتی ندارد. مردم افغانستان سخت تشنه صلح و امنیت پایدار می باشند. تجارب نشان داد که جنگ و کشمکش تحت هر عنوانی به نفع هیچ گروه، تنظیم، قوم، منطقه و سمت نمی باشد. در جنگ برنده ای وجود ندارد. شعار وحدت ملی، ثبات سیاسی، استقرار نظام مرکزی، مشارکت و توسعه سیاسی و اجتماعی، دست یابی به حقوق حقه زمانی جامه عمل میپوشد که نیروهای سیاسی و اجتماعی، بر اساس یک باور و اعتقاد و رعایت منافع مشترک اقدام نمایند. که جنگ، صلح و رقابت باید در یک چارچوب تعریف شده قرار گیرد تا به نتیجه مطلوب برسد؛ راهکار های رسیدن به اهداف بصورت منطقی مورد ارزیابی قرار گیرد.

در غیر این صورت فرایند هر جنگی جز تباهی نیروها و مردم و ویرانی بیشتر کشور، دست آورد دیگری نخواهد داشت. اینک راجع به طرح مذاکره با طالبان باید ویژه گی های یاد شده مدنظر باشد تا به یک نتیجه روشن و معین منجر گردد. هیچ منطق سیاسی و اجتماعی حکم بر رد مذاکره و مفاهمه نمیدهد؛ مهم اینست که قواعد و اصول مذاکره و مفاهمه معلوم بوده و بدان تن در داده شود. این قواعد و اصول چیزی ذهنی و تعارفی نمی باشد. بلکه باید کاملاً منطبق بر شرایط عینی جامعه اتکا داشته باشد. طالبان بعنوان یک گروه نظامی تا کنون بارها تلاش ورزیدند که بر مقدرات کشور حاکم شوند که یک بار چنین تجربه ای را بدست آوردند؛ اما حفظ وضعیت برای شان مقدور نگردید.

پس معلوم است که اداره کشور از عهده یک نیرو و شخص واحد و یا عناصر خاص بیرون است. اداره سالم کشور زمانی میسر خواهد بود که تمام مردم و نیروهای سیاسی بگونه ای اراده و خواست خود را

در آیین نظام سیاسی احساس کنند. انحصار قدرت بصورت مطلق العنانی در جامعه بشری تجربه ای ناکام بوده اند. تاریخ کاربرد استبداد سیاسی و اجتماعی پایان یافته است. ممکن است که با محور استبداد، دموکراسی و حاکمیت مردم تحقق نیابد، شاید نوعی انارشی سیاسی و اجتماعی بوجود آید. در جهان امروزی ممالک شرق، موفقیت در عرصه سیاست و حکومت داری آنست که قواعد را مراعات نماید. بدون رعایت قواعد بازی، صرف با اتکا بر نیروی رزمی نمی تواند موفق باشد.

درباره آماده گی طالبان برای مذاکره با حکومت افغانستان میتوان گفت اگر چنین اظهاراتی صادقانه باشد؛ قطعاً با پیروی از منطق و اصول حاکم بر گفتگوها می توان امیدوار بود که به نتایجی مثبت دست یافت؛ اما اگر هدف از این ادعاها فقط معامله و کسب فرصت برای پیشبرد نیات سوء در میان باشد قطعاً راه بجایی نخواهد رسید و بر نابسامانی اوضاع دامن زده میشود. تجارب دست یابی به صلح و آشتی در افغانستان بسیار تاریک و مبهم میباشد. پیمانها و تعهدات در این دیار بساده گی برهم میخورند. سیاست و جامعه در افغانستان فاقد معیار و اصول بوده و به همین دلیل، سالها است که این مردم و سرزمین آن روی آرامش و خوش بختی ندیده اند. اکنون انتظار می رود که بازیگران سیاسی از خواب غفلت بیدار شوند و جامعه جهانی نیز با اعتماد و احساس مسئولیت بیشتر در باز گرداندن صلح و ثبات در کشور تلاش ورزند. چون تأمین صلح و ثبات در افغانستان یکی از وظایف اساسی و عمده جامعه جهانی و ایتلاف بین المللی است. طوریکه در زمینه مذاکره طالبان و حکومت پیش بینی های منفی و مثبت زیادی وجود دارد اما به رغم همه آنها می توان گفت که زمینه و فرصت آن موجود است که داعیه داران وحدت و تفاهم ملی و صلح و ثبات در کشور (که از طرف هردو جانب ادعا می گردد) حد اقل برای یکبار بطور صادقانه خود را در بوته آزمون بگذارند.

هرگاه این آزمون از ریا و فریب تهی باشد می توان امیدوار بود که راهی بسوی صلح و ثبات باز خواهد گردید؛ اگر غیر این باشد، طرح موضوع مذاکره در واقع معامله ای کوتاه مدت بوده و اگر به توافقی هم منجر گردد شکننده و نا پایدار خواهد بود و اگر به نتیجه نرسد در واقع فرصتی برای تازه کردن نفس و جهت آماده گی از سرگیری جنگ های جدید تر خواهد بود.

مأخذ:

خبر رسانی آریانان زبر عنوان طشت مذاکرات سری واژگون شد نوشته رزاق مامون - سرویس

- خبرگزاری پژواک: سخنگوی ریاست دولت خبر داد که آنها موقف طالبان در مورد مذاکرات را بررسی مینمایند.

- خبرگزاری پژواک: ایالات متحده امریکا بر علاوه دانستن نظر حکومت افغان در مورد مذاکرات با طالبان، خواهان حفظ

دست آورد های شش سال گذشته در کشور نیز میباشد.

یادداشت های از صاحب این قلم

جولای سال ۲۰۰۷

## روزنامه "اراده" هزاره ستیزی و بدبینی قومی را تلقین میکند

با توجه به ساختار و بافت اجتماعی مردم افغانستان و دوری این کشور از تمدن امروزی، نبود امکانات سواد آموزی و فراگیری دانش نوین و تسلط تفکر قبیله‌ای، شهروندان ما به نوعی به فرمانبرداران حکومت‌های قبیله‌ای مبدل گردیده. محرومیت، محدودیت و محکومیت در چنین سیستم منحط قبیله‌ای بیداد نموده و مینماید، که در تفکر و اندیشه قوم‌گرایی جایی برای حضور مبارزین دادخواه ملی و دگر اندیشان باقی نمی‌ماند. بنابر این هر دیدگاهی که غیر از خواست هیأت حاکمه بیان گردد با کلمات نا شایسته پاسخ داده میشود. به مردمان یک سرزمین زمانی میتوانیم ملت خطاب نماییم که دارای زبان مشترک، فرهنگ مشترک، رسم و رواج مشترک، پیشینه تاریخی همسان و خواست مشترک باشند. اما در افغانستان مناسبات قبیله‌ای قرون وسطایی حاکم است، هنوز ما ملت نشده ایم، تاریخ پیوند حال با گذشته و رهنمودی برای آینده است. تاریخ کشور ما پر از ناملایمات و ناهنجاری هاست، تقصیر تمام ناهنجاری‌ها و بدبختی‌های ما بدوش نظام‌های حاکم برتری خواه گذشته بوده است؟ در حالیکه بیگانه پرستی از صدها سال در دیار ما بیداد میکند. هنوز تا چند دهه دیگر بایست قربانی بدهیم، مصیبت بکشیم، بیوه و یتیم داشته باشیم؟ توسعه طلبی قومی و برتری جویی تباری، تنها روی برگهای تاریخ افغانستان درج نیستند. بلکه به وضاحت از شمشیر تیز زور گویی و تبار پرستی ملموس است، که تا اکنون هیچ یک از اقوام دیگر را مجال ابراز هویت نمیدهند و تبر کند ایشان را نیز از شاخ و برگ درخت پر بار هویت دیگران دسته میکنند. ولی در جوامع دموکرات بشری یک اصل بسیار عمده و مهم به عنوان یکی از اصول قبول شده دموکراسی است و آن اصل دگر اندیشیست. اگر به جنبشهای آزادیخواهی و دادخواهانه در کشور دقت نمایید از زمان سلطنت امیر عبدالرحمن ۱۸۸۰ میلادی تا امروز چه سرهایی دگر اندیش و مبارزین دادخواه ملی در کله منارها به زیر خاک شدند و چقدر دگر اندیشانی هم بوده اند که در زندان‌های مخوف شاهی و دولت‌های نوکر منش پوسیدند و در این راه مرگبار قهرمانانه رفتند و نام نیک از خود‌ها بجا گذاشتند. برای ریشه‌یابی معضله امروزی باید عوامل اساسی را دریافت که معضل اصلی افغانستان کجا و چیست؟ و در ضمن کدام نوع ذهنیت‌ها در زمینه تأثیر گذار بوده است، یکی از عوامل عمده عدم صداقت و مسؤولیت‌پذیری نویسنده‌گان در راستای روشنگری، صداقت و گفتن واقعیت هاست. برای درک، دریافت و لمس ارزش‌های خودی و پرورش آن در بستر سالم حقیقت‌نیاز به وام‌گیری چشمان دیگران نمی‌رود، بلکه با اندکی دقت به پیشینه‌های تاریخی و پیامد‌های آن به سادگی میتوان دریافت که منشا معضله افغانستان در کجاست؟

این قلم بدستان تازه رهیافته با کشیدن تبار و قوم خود بر رخ دیگران و با دیدگاه به عاریت گرفته به پند و اندرز نویسندگان دگر اندیش پرداخته اند، که اگر نویسنده گان ما فقط برای رعایت مقطع زمانی و حفظ منافع دیگران روی واقعیت ها خاک تغافل بپاشند نتیجه چه خواهد بود؟ باز یک دوره به زندان افگندن های مبارزین دادخواه و دگر اندیشان و پس از چند دهه بار دیگر تداوم جنگ و خون ریزی بار دیگر تکرار خواهد شد.

"اراده" نام روزنامه ایست که در کابل انتشار می یابد. این روزنامه، بتاريخ ۲۶ سنبله سال روان، در سرمقاله خویش، مطلبی را تحت عنوان «آینده هرات را در شیشه مشابه به فلسطین باید دید» به نشر رسانده است. نویسنده سرمقاله از این جهت خشمگین است که چرا آقای کرزی از جابجایی یک قوم خاص در هرات جلوگیری نمیکند. سرمقاله نویس گرچه سعی کرده است، اراده ناپاک و نیت خصمانه اش را در پشت کلمات مجهولی مانند «یک قوم خاص» بدون مشخص نمودن نام آن قوم را پنهان نماید؛ که مخاطب اصلی در آن سرمقاله مردم هزاره است؛ هزاره ای که در طول نزدیک به سه صد سال، استخوانهای نحیفش در زیر شلاق تبعیض و استبداد خرد و خمیر شده و هنوز هم زخم زنجیر استبداد قبیلوی را در وجودش احساس میکند؛ نویسنده سرمقاله، هزاره ها را به یهود و هرات را به فلسطین تشبیه کرده است. گرچه این تشبیه مقایسه بی مورد و کاملاً دور از واقعیت است؛ زیرا هزاره ها به حکم قانون اساسی کنونی در گوشه ای از وطن آبائی خویش متوطن میشوند؛ نه در یک کشور بیگانه.

اگر ما بخواهیم، قضاوت بیطرفانه و از موقف منصفانه که خود نه هزاره، نه پشتون، نه تاجیک و نه ازبک بوده باشیم، تفکر و ویژگی صیهونیستی قوم یهود را با تفکرات و اندیشه های مردم افغانستان مقایسه کنیم، به چه نتیجه ای دست خواهیم یافت؟ بلکه محتوای اصلی تفکر یهود، صیهونیزم تفکر جنگ طلبانه و نفی اقوام دیگر است. از همین جهت، نفی دیگران، یا حد اقل فقر دیگران، در ذهن و ضمیر صیهو نیزم، یک اصل پذیرفته شده است. حالا، جلوه های آن را در وجود هزاره می یابیم یا در وجود کسانی که هنوز هم هزاره را به جرم هزاره بودن و تعلقات قومی و مذهبی شان مستحق ساکن شدن در کشور اجدادی ایشان نمی پذیرند و از رئیس جمهور می خواهند که جلو مسکون شدن ایشان را در کشور آبایی شان بگیرد؟ پیداست که تفکر نفی دیگر اقوام، تفکر و اندیشه شوه نیستی است. روزنامه اراده جابجایی هزاره ها را در هرات، تهدیدی برای امنیت تلقی کرده است، از دیدگاه یک داور با وجدان و بیطرف، اگر گراف جنگ و جنایت، انتحار و انفجار، مکتب سوزی و اندیشه ستیزی و بالاخره ظرفیت پذیرش دموکراسی و عدالت را، در سطح افغانستان بررسی کنیم، کدام مردم بیشتر اخلاص کننده امنیت است؟ و امنیت در



کدام ساحات متزلزل است؟ از آنجاییکه نفوس متراکم و اصلی مردم هزاره در مناطق مرکزی کشور ساکن است. چه کسی می تواند بگوید که در این مناطق مکتب به آتش کشیده میشود، یا انسانها به گروگان گرفته می شود؟ چه کسی می تواند، یک مورد از انفجار و انتحار و یا دزدی و جنایت سازمان یافته را در این مناطق طی مدت شش سال گذشته مثال بیاورد؟ امنیت این مناطق به گونه ای است که اگر رئیس جمهور کشور، و یا هر مقام دیگری دولتی بخواهند، میتوانند براحتی و فاقد تدابیر شدید امنیتی و بدون هراس به ولایات بامیان و دایکندی و یا دیگر محلات هزاره نشین سفر نمایند، هیچ خطری ایشان را تهدید نخواهد کرد. آیا در سایر نقاط افغانستان نیز چنین چیزی متصور است؟ آنانی که وجدان شان در شبستان تاریخ، مانند گردانندگان روزنامه اراده به خواب سنگین فرو نرفته باشند، میدانند که اگر در افغانستان تفکر مشابه با تفکر پهلودیت موجود باشد، تفکر برتر جویانه و انحصارگرانه ای است که هنوز هم آنان افغانستان را میراث پدری و اجدادی خود میدانند و رئیس جمهور کشور را جهت محو و نابودی یک قوم فرا میخواند و کدام وجدان سالم می تواند قبول کند که مسکون شدن مردم هزاره در هرات و یا در سایر ولایات کشور ممنوعیت قانونی دارد؟

### **کانت میگوید:- در عالم دو چیز از همه زیباتر است، آسمانی پر از ستاره و وجدانی**

**آسوده.** بر اساس اسناد و شواهد انکار ناپذیر تاریخی و بنابر مطالعات و نوشته های مورخان و از جمله مورخین پشتون تبار مانند، کاکر، حبیبی، فرهنگ، کهزاد و غبار، خاستگاه و موطن اصلی و اولیه اقوام پشتون، دامنه سلسله کوه سلیمان و نواحی جنوب افغانستان کنونی و شمال پاکستان فعلی بوده است. هیچ محقق و مورخی ادعا نکرده و نمی تواند ادعا کند که پشتون ها در گذشته ها در شمال هندوکش یا نواحی شمال شرق، غرب و مرکز افغانستان کنونی می زیسته اند. توسعه طلبی قومی پشتون ها حقیقتی است، از آفتاب هم روشنتر.

بررسی تفصیلی این مطلب، نیازمند بازخوانی تاریخ خونبار مناسبات اجتماعی افغانستان است، ولی صرفاً بعنوان نمونه و مثال، اشاراتی زیر در خصوص غصب سرزمین ها و املاک مردم هزاره مطرح میگردد. نزدیک به سه قرن، مردم هزاره در این کشور فاقد حق زندگی بوده است. زمین های وسیع و حاصل خیز اجرستان، گزاب، چوره، زابل، قندهار، هیلمند و هرات با زور دشنه های خون چکان عبدالرحمن جلاد، از مردم هزاره با جبر و زور گرفته شد و به جای شان اقوام پشتون جا به جا گردید و مردم هزاره به کوه پایه های سرد و صعب العبور مرکزی پناه بردند؛ اما در آنجا نیز، فرمان سلطان جابر، کوچی ها را برای زجر مضاعف این دوزخیان زمین، بر مزارع و چراگاه شان مسلط ساخت. که هنوز هم معضله کوچی ها پایان نپذیرفته است. امیر

عبدالرحمن جلاد برای سلب هویت کردن مردم هزاره در سال ۱۸۸۸ فرمانی را صادر نمود که بر اساس آن کوچی ها وارد هزارستان گردیده این مناطق را با قتل عام، بدون باشنده نموده و زمین های آنان را به کوچی ها اعطا نمود. در یازدهم اپریل ۱۸۹۴ اوامر دیگری درباره ضبط چراگاه ها و علفچر های هزارستان صادر شد که در آن گفته شده بود:

هزاره به هیچ صورت نمیتواند و حق ندارد تا حیوانات خود را در این چراگاه ها و علفچرها بچراند. در نقاط مرکزی افغانستان موسوم به هزارستان ولایت سرسبز ارزگان بطور کامل و بخش هایی از ولایات قندهار، زابل و قسمتی از هلمند که موطن آبایی مردم هزاره بوده است؛ اینک بیش از صدسال است که در سیطره و اشغال اقوام پشتون قرار دارد. در نواحی غرب افغانستان (هرات، فراه و نیمروز) که موطن آبایی اقوام غیر پشتون و هزاره ها بوده است، و اینک تنها در مرکز شهر هرات اکثریت جمعیت آن را فارسی زبانان تشکیل می دهند؛ اما در نواحی اطراف شهر و سراسر ولایت هرات اکثراً در اختیار اقوام پشتون است.

در ولایات کابل، پروان، میدان، غزنی و تعداد دیگر از ولایات کشور. در حالیکه ساکنان اصلی و بومی آن سرزمین ها مردم هزاره و دیگر اقوام غیر پشتون اند ولی به دلیل فقر و ناداری، تبعیض و ستم و لشکرکشی های حاکمان پشتون، گروه گروه مجبور به مهاجرت اجباری می شدند؛ و حکومت های فاشیستی افغانستان، اقوام پشتون را جایگزین آنان می کردند. آیا اینگونه اعمال، توسعه طلبی و نابرابری قومی نام دارد یا عدالت ملی؟ توسعه طلبی اقوام پشتون در مناطق متعلق به هزاره ها و نسل کشی بی رحمانه این مردم توسط حاکمان پشتون تبار، واقعیتی است که اسناد دست اول و رسمی حکومتی و نوشته های محققان و مورخین غیرهزاره، منبع اصلی این حقایق تلخ را گواهی میدهد. از جمله کتاب های که بنا به دستور و سفارش خود امیر عبدالرحمن مستبد و بر اساس اسناد و آرشیف رسمی حکومت و توسط کاتب رسمی دربار امیر ملا فیض محمدکاتب در سه جلد "سراج التواریخ" نوشته شده است. در همین اثر رسمی و حکومتی از نسل کشی و قتل عام ۶۲٪ مردم هزاره، به بردگی گرفته شدن زنان و کودکان این مردم، اسارت ۸۰۰۰ زن و دختر مردم هزاره در زندان های کابل، صدور فتوای تکفیر هزاره ها و غضب سرزمین های آباد آنان توسط قبایل پشتون سخن گفته شده است.

کتاب "تاج التواریخ" که توسط شخص امیرعبدالرحمن جلاد انشاء و بوسیله منشی مخصوص وی بنام منشی سلطان محمد به تحریر در آمده است و در بردارنده خاطرات، دیدگاه ها و زندگی نامه آن امیر بی رحم می باشد. در همین کتاب است که امیر مذکور، درانی های قندهار را مورد سرزنش قرار میدهد که چرا در قتل عام طایفه شریر هزاره و اشغال سرزمین های آنان

از خود سستی نشان داده اند و در اعلامیه و حکم جهاد عبدالرحمن خون آشام آمده است کسانی که ضد من طغیان کرده اند، باید نابود شوند... سرهای آنها به من تعلق دارد و تمام اموال و اطفال آنها را به شما بخشیدم و باید ملاها هر روز بعد از ادای نماز در مساجد، در خطابه هایی که برای مردم می خوانند، مردم را علیه هزاره ها تحریک کنند.

**کتاب "بحرالفواید"** کلیات ریاضی که توسط محمد یوسف ریاضی هروی نوشته شده است. وی از استقرار چهارهزار خانوار درانی در سرزمین های غصب شده هزاره ها در ارزگان خبر می دهد. چهارهزار خانوار درانی و چندین هزار خانوار دیگر از قبایل پشتون که اینک بیش از یک قرن است در سرزمین های اشغال شده هزاره ها زندگی میکنند، آیا آنها هم بر حسب تصادف پشتون بوده اند؟ آیا آن هشتاد هزار جنگجوی ایلجاری و داوطلب از قبایل پشتون که در کنار سی هزار نیروی حکومتی در جهاد مقدس! علیه هزاره های کافر شرکت کرده بودند، آنها هم همگی بر حسب تصادف همه پشتون بودند؟ عبدالرحمن خون آشام ده ها هزار خانوار پشتون را در سرزمین های اشغال شده هزاره ها اسکان داد و آنان هنوز هم در همان خانه ها و زمین های غصب شده از مردم هزاره زندگی میکنند. اگر واقعاً اقوام پشتون، شریک جرم و حامی سرسخت امیر مذکور نبودند و با میل و رغبت در خونریزی ها و کشتارهای او شرکت نکرده بودند؛ چرا در آن سرزمین های غصب شده هزاره ها ساکن شدند و آیا حالا حاضرند از اعمال ضد بشری هم تباران خود براثت جویند و سرزمین های اشغالی هزاره ها را به صاحبانشان مسترد کنند؟ این ده ها هزار خانوار همگی از خویشاوندان امیر بودند یا از اقوام شریف پشتون؟ بر اساس مدارک فوق، استبداد قبیلوی توسط سلطان و حاکمی پشتون تبار نسبت به هزاره ها و کشتارهای منظم و به بردگی گرفتن، قتل عام ها و اشغالگری های این مردم صرفاً به دلایل قومی و مذهبی، صورت گرفته است و البته این جنایات هیچ ارتباطی با تمام اقوام پشتون ندارد. همه آن مربوط به حکومتهای استبدادی وقت میشود. **چنانچه در کتب تاج التواریخ و بحرالفواید نوشته شده است که:-** عبدالرحمن ظالم یکصد هزار لشکر حکومتی و قبایلی پشتون تبار را برای سرکوب و قتل عام هزاره ها بسیج کرد و آنهاهم نسل کشی، بی رحمی و ویرانگری توسط همین لشکریان اغلب داوطلب صورت گرفت. آن لشکریان و سرداران امیر که کودکان شیرخوار هزاره ها را به هوا پرتاب می کردند و سپس در هوا با شمشیر دونیم می ساختند و این یکی از سرگرمی های مورد علاقه آنان در هزارستان بود، آیا آن سفاکان وحشی همه از خویشاوندان امیر بودند یا از اقوام پشتون؟ آیا بر اساس کدام منطق و استدلال، مسئولیت این همه جنایت، سفاکی، کشتار، اشغالگری و تصفیه خونین قومی و مذهبی را میتوان به گردن یک فرد

انداخت؟ علاوه بر قوای دولتی، اضافه از چهل هزار نفر از افغانه به عنوان جهاد بر مردم هزاره حمله نمودند. بالاخره بواسطه اشتداد مرض وبا در داخل هزارستان آنان مغلوب شدند و افغانه نیز نهایت قساوت را به خرج دادند. ۲۶ نفر از سران مهم و میران هزاره را به کابل آورده اعدام و بیست هزار نفر، از مردم مناطق مختلف هزارستان را اسیر آورده در کابل سر بریدند و اگر اسیری در بین راه بواسطه خستگی قادر به حرکت نبود، افغانه سرش را بریده نخی به دو گوشش کشیده و در کابل تحویل می نمودند و از عده ای زنان و دختران هزاره را به اسارت برده در سایر شهرها به کنیزی فروختند. کوچی های افغان با علاقه فراوان و انرژی زیاد در مبارزه جهاد مقدس اشتراک ورزیدند. آنان اعلامیه عبدالرحمن خان را شنیده گروه گروه به جنگ برضد هزاره ها می شتافتند. عبدالرحمن خون خوار از علمای درباری اهل سنت فتوای تکفیر هزاره های شیعه مذهب را گرفت مولوی احمدخان یکی از عالمان درباری اهل سنت فتوایی را در سراسر افغانستان پخش کرد که در بخشی از آن چنین آمده است: سرکار اعلی در قلع و قمع بنیاد این بی دینان که اثر از ایشان در آن محال و خلال جبال نماند و املاک ایشان در بین اقوام غلجایی و درانی تقسیم شود چنین سر رشته و تجویز فرمودند که سپاه نصرت پناه نظامی و الوسی از هر سمت و جانب مملکت دولت خداداد آن چنان در خاک طایفه باغیه هزاره جمع شوند که نفری از آن طایف گمراهان جان به سلامت نبرد. و سپس وی خود بعنوان امیرالمؤمنین! علیه هزاره ها اعلام جهاد و جنگ مقدس مذهبی نمود. بدنبال این فتوا و اعلام جنگ مذهبی، بسیاری از توده ها و قبایل متعصب پشتون، آگاهانه و عامدانه به قصد کسب غنیمت و پاداش اخروی در جهاد مقدس! علیه مردم بی پناه هزاره شرکت جستند و هرکدام برای رسیدن به مقام "غازی" و دست یافتن به بهشت جاوید، تعدادی زن و کودک اسیر و جنگ زده هزاره را از دم تیغ گذراندند. حالا این پیشوایان دینی و آن مجاهدان فی سبیل الله! هم جملگی از اقوام امیر بودند یا از اقوام غازی پرور و طالب پرور پشتون؟ بر اساس دلایل یادشده، هموطنان پشتون تبار ما هیچگاه نمی توانند تراژدی وحشتناک انسانی عصر عبدالرحمن را تنها به حساب آن امیر خون آشام محاسبه کنند و به همین سادگی تمام مسئولیت های مشترک یک قوم را به پای یک فرد دفن نمایند.

مطالب بالا در قالب چند جمله فشرده ارایه میگردد:

هرچند مطالب و مندرجات متن بالا از بدیهیات و مسلمات تاریخ خونبار و پر آشوب افغانستان است و کسانی که اندک آشنایی با گذشته و پیشینه این سرزمین داشته باشند، حقایق یاد شده را بخوبی میدانند؛ اما برای آنهای که خیلی دیر باور هستند و یا با تاریخ سروکار ندارند، منابع و مستندات

برخی از مطالب و مدعیات فوق را یادآور می شویم. در خصوص تعداد قوای امیر و اشتراک داوطلبان قبایلی و کوچی در جنگ و جهادمقدس! برای سرکوبی شورشیان هزاره نیروهای بسیار زیاد جمع آوری و تهیه شده بود که تقریباً ۴ عادی فوج پیاده نظام، ده هزار سواره نظام کمکی با صد میل توپ، صد هزار پیاده و بیست هزار سوار مسلح و غیرنظامی کمکی بود «در غزای ملتی، دفع و قتل اشراک هزاره موافق شرع شریف غرا، بر هر نفری از مسلمانان لازم است... مقرر گردیده اند که قریب یک لگ پیاده و بیست هزار سواره از مردم آلوسات و قریب چهل پلتن و ده هزار سواره رساله و یک صد ضرب توپ با جبهه خانه های بسیار از فوجی نظامی شود؛ زیرا طغیان سختی را که "جماعه کفار هزاره" نموده، جزای سخت و سزای درست لازم است، تا که در صفحه روزگار، جزا دادن آنها یادگار بماند. از پرتو وصول افگندن این حکم اقدس بنا بر اشتهازی که از راه تکفیر مردم هزاره انتشار یافته بود مردان ایشان را تمام بکشت و زنان و دختران خردسال را به مردم افغان به نام برده و کنیز تقسیم کرد.

گرچه کله منارهای عبدالرحمن میرغضب هنوز، مردم هزاره را دچار کابوس می ساخت ولی ملا عمر از جنوب کشور سر برآورد که او میگفت، مردم هزاره سه راه بیشتر پیش رو ندارد؛ ترک افغانستان، سفر به قبرستان و یا هم در بهترین حالت، پرداخت جزیه و زندگی مرگبار فاقد حق سیاسی، مذهبی و شهروندی. برای تطبیق همین تفکر ضد انسانی، چه خونهایی که از انسان هزاره بر زمین نریخت و چه خانه هایی که طعمه آتش نگردید. هنوز هم، رنگ سرخ کوی و برزن یکاولنگ، مزار و بامیان، خاطرات قتل عام هزاره را در گوش جان و وجدان هر عابری، صدا می نماید. مردم ستمدیده هزاره با وجود همه این ها نه تنها فکر دشمنی با اقوام دیگر را در سر نمی پروراند؛ بلکه همواره سعی کرده است، حق زندگی و موجودیت خویش را با استدلال به دیگران اثبات نمایند. زنجیر استبداد اندکی از دست و بازوی هزاره سست تر شده است و دشنه استبداد از گلوی هزاره کمی فاصله گرفته است، هزاره این جمله را فریاد کرده است و هنوز هم فریاد می کند، که ما نیز مانند سایر اقوام افغانستان در این سرزمین حق سکونت و زندگی داریم. این شعار، انسانی ترین شعاری است که دیر یا زود، استبداد قومی را نابود خواهد کرد.

**اعلام فرمان یازده ماده ای ملا عمر** به کوچی ها مبنی بر کوچ اجباری ساکنان سرزمین هزارستان در پی سیاست زمین سوخته ای طالبان هزاران تن مجبور به ترک خانه هایشان گردیدند. بعد از تار و مار شدن نیروهای طالبان در منطقه و هجوم دوباره آنان به مناطق مزار شریف، هرات، بامیان، یکاولنگ، شمال کابل آشکارا اقدام به سوزاندن منازل و محصولات مردم نمودند. اقتدار گرایان با شعار دموکراسی و مردم سالاری دروغین بر سرنوشت مردم حاکم شدند و نزاعهای قومی از دهن این مافیای هزار سر بیرون آمد. عده با اندیشه استبدادی تحت عنوان حکومت مردم سالاری در قالب جامعه دموکراسی هستی مردم را به تاراج برد، ملیارد ها دالر کمکهای جامعه جهانی به کمپنی های

خصوصی در خارج انتقال شد و هزاران جریب اراضی شخصی مردم بی دفاع و دولتی مورد تاراج مافیای هزار سر تحت عنوان اصلاحات ارضی دولت قرار گرفت. جامعه افغانستان مردم نگون بختی است که طی بیش از سه دهه جنگهای خانمان سوز داخلی، تنازعات قومی و جنجالهای جناحی هستیش را برپا داد بعد از اجلاس بن و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی عده دیگر تحت عنوان تکنوکراتهای اصلاح طلب بر سرنوشت مردم یورش بردند. این عده تحت عنوان دموکراسی و حکومت مردم سالاری، اداره دولت را به باشگاه قومی تبدیل ساختند، در نتیجه باز همان نگون بختی بزرگ در زیر پوشش مردم سالاری و حکومت اصلاح طلب دامن گیر مردم گردید. بنابر این تمرکز قدرت سیاسی در دست یک گروه محدود از نخستین مظاهر حکومتهای اقتدارگرا است که افغانستان با آن دست به گریبان تاریخی گردیده است.

قوم سالاران چرخش سیاست افغانستان را به سمت نیستی مطلق سوق میدهند تا با استفاده از اصطلاحات مردم سالاری، شایسته سالاری و تقویه مصالح ملی همان فرهنگ قوم محوری را در باشگاه سیاسی قوم سالاری خود استحکام بخشند. پس مردم سالاری در اندیشه همان پارادوکس هستی و نیستی در ظلمت کده افغانستان قابل تحلیل است. مردم هزاره اعتقاد و باور دارند که پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، و سایر اقوام، پیش از آنکه پشتون، تاجک، هزاره ویا ازبک باشند، انسان اند. همچنین این اقوام، در عین داشتن هویت های مختلف قومی، همه شان جزء مردم افغانستان است و افغانستان خانه مشترک همه اقوام کشور اند؛ بر اساس تعریف (ماده چهارم) **قانون اساسی جدید**، «ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه یی، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می باشد. بر هر فردی از ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می شود.» و بر اساس احکام (ماده سی و نهم **قانون اساسی**) **کنونی** «هر افغان حق دارد به هر نقطه کشور سفر نماید و مسکن اختیار کند، مگر در مناطقی که قانون ممنوع قراردادده است». نوشتن سرمقاله نفاق افکنانه در روزنامه "آزاده" تبعیض قومی و تاریخ خون بار گذشته سرزمین ما را تلقین می نماید و در حقیقت مغایرت کامل با احکام صریح چندین مواد قانون اساسی جدید کشور داشته و صدمه جدی را بر وحدت و همبستگی مردم افغانستان در این شرایط دشوار کنونی وارد خواهد کرد. توقع میرود که کمیسیون مؤظف بررسی رسانه های جمعی موضوع را با دقت ارزیابی و نویسنده سرمقاله را مورد بازرسی مطبوعاتی قرار دهد تا در آینده این گونه تخلفات مطبوعاتی صورت نگیرد و جامعه هزاره را به تطبیق احکام قانون اساسی و سایر قوانین کشور باورمند سازند.

- سایت سرنوشت نوشته اوستا پیروز هروی هرات - افغانستان
- سایت خاوران زیر عنوان برگهایی از تاریخ پر درد ما نویسته نادیه فضل
- سایت سمنگان تحت عنوان ما زخم‌دار فاشیزم و تبعیضیم و فریادکردن حق ماست نویسنده: مسیح مهاجر
- یادداشتهای شخصی نویسنده مقاله ۷ ماه اکتوبر سال ۲۰۰۷ میلادی

### رمان کاغذ پران باز مرویج هزاره ستیزی و بدبینی قومی

رمان کاغذ پران باز توسط خالد حسینی بزبان انگلیسی نوشته و سپس به زبانهای هالندی، آلمانی، فرانسوی و فارسی ایرانی ترجمه شده اند. این رمان، دوبر در ایران بزبان فارسی بشکل یک کتاب داستانی به ۴۲۲ صفحه شامل ۲۵ بخش چاپ و نشر گردیده است. قرار معلوم یکی از کمپنی های مشهور فلم سازی دنیا از روی رمان کاغذ پران باز مصروف ساختن فلم هنری از این کتاب داستانی است و امکان دارد در اخیر سال جاری میلادی این فلم هنری بروی پرده سینما آورده شود. کاغذ پران باز اولین رمان افغانی است که بزبان انگلیسی نوشته شده و داستانی تمام عیار را از خانواده، عشق و دوستی نقل میکند. این رمان به همان اندازه که عاطفی و جذاب است بی اندازه استثنائی و تأثیر گذار میباشد. آقای خالد حسینی ضمن روایتی آموزنده و روشنگرانه از نا بسامانی های سیاسی و فرهنگی افغانستان، شخصیت هائی پویا می آفریند که تلاشهای تأثیر برانگیز و پیروزیهای پر شور شان حتی مدت ها بعد از پایان کتاب در ذهن خواننده باقی می ماند و شاید تنها جذابیت عاطفی و تراژیدی این رمان شگفت انگیز این باشد که گوشه از تبعیض قومی و مظلومیت تاریخی جامعه هزاره که زیر چکمه های ظلم و ستم در نظام سلطنت ظاهر شاهی خورد و خمیر شده بود و نویسنده رمان آنرا قسماً منعکس میسازد.

خالد حسینی در رمان کاغذ پران باز دنیایی را تصویر میکند که در آن انسان گرگ انسان است؛ دنیای بی رحمی که در آن آدم ها به کشتن یکدیگر مشغول اند؛ وفاداری چون عشق مرده است و جنگ و زور حکم می راند. دنیای بیدادگری که در آن قومی، به قتل عام قوم دیگر دست میزند، جنگ و بی خانمانی مردمان را، به شهر و دیاری که با نظم و نسق بیگانه اند، پرتاب میکند؛ دنیایی که در آن مردگان خوش شانس تر از زندگانند، دنیایی که آدمی در گناهان خود غرق شده است و در پی نجات خویش به این در و آن در سر می زند. دنیایی که آینده اش به گذشته اش حسد می برد و آرزوی

آیندگانش رسیدن به مرز عشق و زیبایی گذشتگان است؛ دنیایی که در آن تمام زندگی یک دروغ بیشتر نیست؛ با وجود این در این دنیای خوفناک، هنوز آرزو زنده است. مضمونی که خالد حسینی برای رمانش برگزیده، او می‌توانست برای ما از زخم‌هایی بگوید که بر پیکر افغانستان وارد آمده است. فضای داستانی کاغذ پران باز برای خواننده آشناست. اما دلیل استقبال از رمان تنها این فضای آشنای فرهنگی مردم افغانستان نیست، بلکه سرنوشت تراژیک قومی است که در جهنم دشمنی در گیر است.

**طوریکه قبلاً دیگه خود را طی یک مقاله ای درباره رمان کاغذ پران باز تحت عنوان، بازگوی گوشه‌از ظلم و ستم بر مردم هزاره به صورت تفصیلی نوشته و در سایت های بیرون مرزی کشور نشر گردید که بطور مختصر جهات مثبت و منفی رمان را به نقد و بررسی گرفته بودم.**

اما اکنون می‌خواهم رمان را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهم. تجاوز جنسی آصف بالای حسن انسان را به تعجب و امیدارد. زیرا در این رمان آصف تمام معیارهای اخلاقی، ناموس داری، غیرت و احساس تعلقات قبیلوی خود را فراموش کرده و به چنین عمل سخیف دست زده است. چون گروه قومی که آصف به آن مربوط است همیشه در برابر گروه قومی که حسن به آن وابسته اند با زور گویی و تجاوز عمل نموده است و هم چنان تیر باران نمودن حسن و فرزانه خانمش را به جرم هزاره بودن بصورت وحشیانه از طرف طالبان، خود نمایندگی از تبعیض قومی علیه مردم هزاره افغانستان مینماید که توسط این گروه افراطی و بنیادگرا انجام گردیده است، حسن و فرزانه همسر حسن، قربانی صداقت و امانت داری شان شدند که بخاطر نگهداری خانه آقا توفان، جان های شیرین شان را در پیشروی خانه وی از دست دادند. بدون تردید، پیامدهای منفی اتفاقات این رمان میتواند در بخش های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جامعه افغانستان تأثیرات قابل ملاحظه و غیر پیش بینی را در ایجاد اختلال و برهم زدن نظم اجتماعی، روابط قومی و روند سیاسی برجای گذارد و روابط بیحد شکننده بین القومی را میان این دو گروه قومی متشنج نموده و به فضای تخریب کننده و برخورد های میان قومی تبدیل نماید. از آنجائیکه جامعه هزاره از جمله بزرگترین اقوام کشور از لحاظ ترکیب نفوس و جمعیت خویش در افغانستان است سازمان ملل متحد و سازمان حقوق بشر آن موسیسه جهانی نباید در قرن بیست و یکم اجازه دهد که دوباره حوادث خونین - تبعیض قومی و ستم برتری خواهانه قومی بالای آنان تکرار گردد. زیرا هنوز جنگ در کشور پایان نیافته اند و تفاوت های بزرگ میان ثروت و فقر در اثر سه دهه جنگهای ایدئولوژیکی و بین القومی در میان مردم تشدید



یافته است و تشویش آن وجود دارد تا دوباره تاریخ دردناک محرومیت و مظلومیت جامعه هزاره افغانستان و نسل کشی قومی مردم هزاره تکرار نشود.

**چنانچه نویسنده و پژوهشگر برجسته کشور محترم حمزه واعظی در نامه سرگشاده به سازمان علمی، فرهنگی ملل متحد - یونسکو، یوناما، نمایندگی سازمان ملل متحد برای افغانستان و شرکت تولید فیلم امریکا - هالیوود مینویسد:-**

پیام و پیامد نمایش فیلم کاغذ پران باز در افغانستان از چند بعد قابل تأمل، بررسی و حتی نگرانی است:

۱. تجاوز آصف به حسن که از دوپایگاه متفاوت قومی نمایندگی میکنند، بصورت نمادین می تواند این پیام را تداعی و ترویج کند که گروه قومی آصف همواره متجاوز، زورگو، فاسد و خطاکار است و القای این نماد سازی از نظر روانی به تنشها و عصبیتهای قومی بیشتر و مداومتر منجر خواهد گشت.
  ۲. نمایش صحنه تجاوز جنسی، در جامعه شدیداً مذهبی افغانستان ممکن است نوعی بی حرمتی و دشمنی جامعه غربی نسبت به مسلمانان تلقی گردیده و به بروز مخالفتها و اعتراضات پر دامنه و بدبینی های گسترده ای علیه غربیها در افغانستان منجر گردد.
  ۳. نمایش صحنه تجاوز به حسن، می تواند از نظر اخلاقی و اجتماعی به حرمت و حیثیت شخصی و خانوادگی بازیگر نقش حسن آسیب جدی و پر مخاطره ای را وارد آورد.
- برای پرهیز و پیشگیری از تجدید نفاق و تعارض میان اقوام و تشدید آسیب پذیریهای روند جاری، بجای آن که نمایش رسمی فیلم را در افغانستان ممنوع کنند، صحنه هایی از این فیلم را که برای مردم افغانستان تحریک آمیز و حساسیت برانگیز است مورد اصلاح، تعدیل و بازبینی قرار دهند. واقعیت این است که مفاهیمی چون غیرت و حس تعلق به طایفه در افغانستان، با برداشتی که در آمریکا از این دو مفهوم وجود دارد، متفاوت است و بدین ترتیب، تولید فیلم از رمان کاغذ پران باز، سبب ایجاد بحثهای زیادی شده است. تصمیم جدید، مبنی بر عدم نمایش فیلم در افغانستان، شاید نتیجه آن باشد که تهیه کنندگان، اکنون متوجه وجود چنین تفاوت برداشتها و حساسیتهای میان کالیفرنیا و افغانستان شده اند و به این دلیل، تهیه کنندگان فیلم کاغذ پران باز، تصمیم گرفته اند فیلم شان را در افغانستان به نمایش نگذارند، هر چند ورود این فیلم به افغانستان، بر روی دی وی دی، اجتناب ناپذیر است. گرچه در این رمان گوشه از تبعیض قومی علیه مردم هزاره افغانستان روشنی انداخته شده ولی درباره عوامل و دلایل تناقضات قومی و استبداد خاندانی که در طی دو و نیم قرن اخیر دو خاندان سدوزائی و محمد زائی که در افغانستان نظام های ظالمانه قبیلوی و خاندانی این دو خاندان کمتر سخن رفته است و سعی گردیده که نظام شاهی را در

افغانستان مطلوبترین نظام معرفی نماید، در صورتیکه همه میدانند که عقب ماندگی، تبعیض قومی و استبداد خاندانی از همان نظام سلطنتی گذشته برای نظام های بعدی به میراث مانده است. از تشکیل افغانستان تا سقوط حاکمیت آل یحیی، افغانستان از جمله فقیر ترین، گم نامترین کشورهای دنیا بوده است و این خاندان افغانستان را برای مردمش بیک زندان بزرگ انسانها تبدیل کرده بودند؛ تمام مردم کشور و خصوصاً مردم هزاره افغانستان در فقر و بدبختی طاقت فرسا دست و پنجه نرم می کردند. صرف وظیفه مردم افغانستان اطاعت از نظام های استبدادی خاندانی بوده است. نادر شاه و ظاهر شاه با صدور فرامین متعدد برای محدود نمودن حقوق سیاسی، فرهنگی، وضع مالیات غیر قابل تحمل، صدور کوچی ها بحیث وسیله فشار را بالای مردم هزاره تحمیل میکرد که در زمان از آن یاد آوری نشده است.

**در عصر کنونی هرگاه نسل کشی ارامنه به عنوان نسل کشی تلقی میگردد پس چرا و بکدام دلیل نسل کشی جامعه هزاره توسط عبدالرحمن جلاد و طالبان و القاعده در آغاز قرن**

**بیست و شروع قرن بیست و یکم بنام نسل کشی قومی جامعه هزار شناخته نمیشود؟**

موسیسات حقوق بشر سازمان ملل متحد نهاد های اجتماعی کشور از نسل کشی جامعه هزاره چشم پوشی کرده و در این باره سکوت اختیار می نمایند. در صورتیکه این عمل نسل کشی و کوچ اجباری صد سال بعد از قتل عام و نسل کشی عبدالرحمن جنایتکار دوباره در قرن بیست و یکم در یکاولنگ، مزار شریف، بامیان و دیگر مناطق هزاره نشین کشور بوسیله طالبان بالای جامعه هزاره تکرار و زمین سوخته هم به آن افزوده گردید. همه مردم افغانستان و جهان آگاهی دارند که در زمان عبدالرحمن جلاد برضد مردم هزاره قتل عام و نسل کشی قومی عملی و ۶۲٪ نفوس مردم هزاره نابود شد و در این زمان هزاران تن از زنان و دختران جوان مردم هزاره از ترس دژخیمان امیر میر غضب از ارتفاع بلند کوه های دای چوپان (اجرستان کنونی)، خاص ارزگان، دای میرداد، مالستان، و شهرستان، گیزاب، موسی قلعه هیلمند، زابل و دیگر مناطق هزارستان مرکزی بشکل گروپ های چهل نفری برای حفظ عفت و ناموس خویش مجبوراً خودها را بر زمین پرتاب نمودند که فعلاً کوه های متذکره در این مناطق بنام کوه های چهل دختران یاد میشوند. نفوس باقی مانده مردم هزاره که از زیر ساطور نسل کشی قومی این ستمگر قرن، جان به سلامت برده بودند به کشورهای همسایه در مشهد ایران، کوئته پاکستان، بعضی از نقاط نیم قاره هند، کشورهای ترکمنستان، ازبکستان، تاجکستان، قیر غیزستان، قزاقستان، داغستان، جمهوری خود مختار تاتارستان، روسیه، عراق، سوریه، سینکیانگ چین وغیره جبراً فراری و پناهنده شدند که این فراریان مردم هزاره جمعیت کثیری را در این کشور ها میسازند. استبداد در افغانستان یک واقعیت تاریخی است و مردم هزاره نمونه زنده و انکار نا پذیر

خشن ترین نوع استبداد و بیدادگری ملی و مذهبی در کشور است که مردم هزاره طی مدت چندین قرن فجیعترین نوع مظلوم، تبعیض و بیعدالتی را تحمل و تجربه نمودند این مردم به غلامی و کنیزی کشانیده شده، قتل عام و زمین سوخته را حکومت‌های قبیله‌ای این مردم داغ‌دیده و بلا کشیده عملی کردند این شهروند درجه چندم کشور توسط متجاوزین از سرزمین آبایی شان جبراً رانده شدند. در این رمان تفاوت وحشتناک میان زندگی انسانهای ثروتمند و فقیر وجود دارد و انسان فقیر بخاطر بدست آوردن یک لقمه نانی حتی نمیتواند از ناموس و حیثیت اجتماعی که مورد تجاوز قرار میگیرد دفاع نماید و در این رمان زندگی پر از ناز و نعمت و اشرافی آقا توفان و رحیم خان دوست و شریک تجارتهی اش و امیر یگانه پسر او که همه شان در یک قصر مجلل با تمام وسایل عیاشی و خوشگذرانی زیست دارند تبلور پیدا میکند ولی علی و حسن نوکران این خانه در یک دخمه و پیاده خانه در نزدیکی گراج موترهای این خانه قصر مانند در فقر و بدبختی جانگداز که همواره غذای باقی مانده و یا پس مانده این خاندان اشرافی و مهمانانش را صرف می کردند و میتوان عامل اصلی این تفاوت زندگی را در توزیع ثروت و مناسبات غیر انسانی میان فقر و سرمایه، تبعیض قومی و استبداد خاندانی نظام حاکم در کشور دانست باید نویسنده رمان عوامل این تفاوت‌ها را از ریشه جستجو و بررسی میکرد و دلیل و عوامل ریشه‌ای زندگی فقیرانه علی و حسن به دوران گذشته رژیم‌های استبدادی ارتباط میگیرد که زمین‌های پدری علی و حسن را در مناطق ارزگان، قندهار، زابل و هیلمند اجداد آقا توفان و امیر غصب کرده و اجداد علی و حسن را به کوچ اجباری و ادار ساخته بود و بدین ترتیب علی و حسن از سرزمین پدری آواره شده و نوکر این فامیل اشرافی برتری خواه قومی گردیده اند.

با شکست مقاومت دادخواهانه مردم هزاره در برابر خود کامگی امیر عبدالرحمن مستبد، دوره انزوا و گم‌شدگی سیاسی جامعه هزاره آغاز گردید. دوره‌ای که یک قرن طول کشید و طی آن، نه تنها هویت تاریخی و اراده سیاسی، بلکه آن «رؤیای تاریخی» نیز از هزاره‌ها گرفته شد. در این جنگ نابرابر مردم هزاره قتل عام گردید و باقیمانده با گرسنگی و بردگی و آوارگی، زندگی می‌کردند. هر چند کوشش‌های فرهنگی و سیاسی، مقاومت‌های فداکارانه و مبارزات دادخواهانه، هیچکدام نتوانستند جنبش‌های وسیع اجتماعی و سیاسی را در جامعه هزاره برانگیزد و ساختار سیاسی ظالمانه کشور را به چالش بکشد، اما دستکم، شعله‌های کم‌سوی شهامت‌برخاستن و ایستادن را در روح ترس‌خورده جامعه هزاره روشن ساخت، تقدیر لایزال برده‌گی این قوم را به پرسش گرفت. تأمین عدالت اجتماعی، تحقق دموکراسی و حصول حقوق شهروندی برای هیچ‌گروه قومی دیگر از چنین اهمیت حیاتی برخوردار نیست. عدالت اجتماعی برای مردم هزاره کشور به مفهوم پایان چند قرن تبعیض قومی و مذهبی است و حق مشارکت سیاسی زمینه را برای اعاده هویت و شخصیت اجتماعی، سیاسی

و فرهنگی آنان در جامعه افغانستان فراهم میکند. در حالیکه دیگر گروه های قومی مصروف انحصار قدرت سیاسی در کشور میباشند، انحصار قدرت ریشه عمیق و طولانی دارد و انعکاس روابط اجتماعی مسلط قبیلوی در جامعه است. تا زمانیکه انحصار قدرت و گرایشات انحصار طلبی و برتری جوئیهای قومی از میان نرود و تمام مردم افغانستان مساویانه بر اساس شعاع وجودی شان در سرنوشت سیاسی کشور حصه نگیرند، عدالت اجتماعی و وحدت ملی تأمین نخواهد شد و اندیشه حق طلبی و عدالت خواهی و ایجاد یک نظام مبتنی بر دموکراسی و احترام به انسان کرامت و حقوق انسان در افکار و وجدان مردم ما زنده باقی خواهد ماند.

نسل کنونی مردم هزاره میخواهد که مناسبات ذلت بار سیاسی و اجتماعی گذشته را پشت سر گذاشته و خواستار نقش مثبت و فعال و متناسب با شأن خود در سیاست و تصمیم گیری های عمده کشور حضور داشته باشند گرچه این رمان یاد آور گوشه از تجربه درد ناک بیعدالتی، تحقیر و توهین بر جامعه هزاره و بازگو کننده برتری خواهی قبیلوی هیأت حاکمه در افغانستان است که باید روشنفکران فعالین سیاسی کشور ما و بخصوص فرهنگیان و فعالین سیاسی مردم هزاره از آن انتباه گرفته که دوباره این مظالم و استبداد در افغانستان تکرار نگردد و همه مشترکاً بخاطر تحقق دموکراسی و عدالت اجتماعی متحدانه و منسجم برزمنند تا صلح و ثبات در وطن عزیز ما تأمین و استقرار یابد تبعیض قومی و بیعدالتی ملی از کشور نابود گردد. مردم هزاره، مردم سخت کوش زحمتکش و دارای مناعت نفس بوده و پابندی شدید به اعتقادات دینی و بخصوص اخلاقی خویش دارند. این مردم با زحمتکشی و آبله دست خود مزد حلال بدست میآورند و هیچگاهی به گدائی، دزدی و اخلاق منافی اصول اجتماعی و اسلامی اقدام نمی ورزند. مردم هزاره از لحاظ داشتن صداقت، وفاداری، اعتماد و راستی تحمل و بردباری و زحمتکشی همواره سرمشق در میان دیگر اقوام کشور میباشند. بناءً با نمایش این فلم احساسات قومی جامعه هزاره نباید خدشه دار و اعتبار و حیثیت اجتماعی آن در میان اقوام دیگر افغانستان و مردم جهان صدمه ببینند. موسیسه یونسکو باید در این باره تدابیر لازم برای جلوگیری از نمایش قسمت های حساسیت بر انگیز فلم اتخاذ نماید تا این اداره فرهنگی جامعه جهانی به رسالت فرهنگی خویش در این زمینه اقدام به موقع انجام داده باشند.

#### رویکردها:

- رادیوی بی بی سی گفتگو با خالد حسینی نویسنده افغان تبار نویسنده رمان کاغذ پیران باز
- نامه ارسالی محترم حمزه واعظی به موسیسه علمی و فرهنگی سازمان ملل متحد، یونسکو
- یادداشت‌های شخصی نویسنده مقاله ۱۴ ماه اکتوبر سال ۲۰۰۷ میلادی

## بی انصافی برای تثبیت اولویت ها و عدم توازن در تطبیق بازسازی

شرایط بوجود آمده پس از سقوط رژیم طالبان توقع میرفت فرصتی فراهم شود که اندکی از تنشها و بدگمانی های فراگیر قومی کاسته و با خاموش شدن جنگها و تنشهای قومی، زبانی و مذهبی و ایجاد دولتی با مشارکت نمایندگان اقوام از دستاوردهای این شرایط تازه تلقی میگردید و کمک های نظامی، اقتصادی و عمرانی جامعه بین المللی برای مردم و دولت افغانستان سرنوشت این کشور را با آینده جدیدی برای تأمین صلح و ثبات امیدوار میساخت. گرچه تلاش جامعه بین المللی در جهت گذار مردم افغانستان از مرحله قومی به سمت دولت سازی و تمرین ارزشهای دموکراسی در این کشور حرکت شایسته ای محسوب میشود و برای فراهم آوردن این فرصت، نقش جامعه بین المللی، بسیار مهم به حساب میآید و طبیعی است، تقویت و تکمیل این روند باز هم نیازمند ادامه حمایتهای جدی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه بین المللی میباشد. تلاش در جهت برداشتن موانع همسازگاری اقوام و کاهش ناخویشتن داری های اجتماعی از زمره مهمترین شکل این گونه حمایتها تلقی میگردد. ولی با تأسف نقش جامعه جهانی در این باره نسبتاً ضعیف و نا کار آمد ثابت شده و تجربه خوبی از خود تبارز نداده است.

اکثریت مردم افغانستان صلح و آزادی میخواهند و آرزومند زیست باهمی با سایر هم میهنان خویش می باشند. همبستگی همه ملت ها و اقوام ساکن کشور: اعم از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک و دیگر اقوام را منحصیث سنگپایه مطمئن حیات اجتماعی در سراسر کشور می پذیرند. سازماندهی و بروز جنایات و جنگ و خشونت از طرف گروه های تروریستی با استفاده از نام تبار و قبیله نمیتواند اراده آهنین مردم ما را نسبت به صلح و ثبات خدشه دار سازد. مردم افغانستان و بخصوص جامعه هزاره به امید فردای پر سعادت نه از طریق جنگ بلکه از طریق ابراز دادخواهی مسالمت آمیز بسوی جامعه مدنی در حرکت اند و با برخورد عقلانی به آینده سیاسی افغانستان صرف از صلح، ثبات و آزادی حمایت میکنند.

یکی از روش سیاست مداران حاکم در هر جامعه تحمیق مردم است و به خاطر دوام حکومت شان به انواع حیل و نیرنگ و شعار های فریبنده مردم را سرگرم میسازند تا متوجه کم کاری، بی لیاقتی و بیعدالتی آنها نگردد و درباره مناطق هزاره نشین کشور چندین سال است که از این شیوه استفاده میشود و تنها با دادن شعارهای فریبنده و به نام اینکه این مردم صلح دوستند آنها را از مطالبات برحق شان به دور نگه داشته اند، غافل از اینکه مردم این ساحه نیز انسانند و مانند بقیه مردم کشور صلح می خواهند ولی نان هم می خواهند، سرک هم ضرورت دارند، بازسازی هم می خواهند،

بهداشت و صحت هم نیاز دارند و باید به نیاز های اولیه این مردم هم توجه داشت و چندین سال از وعده های مقامات دولتی به مردم صلح دوست هزاره میگذرد و اینکه امنیت بیشتر از همه جا در سرزمین هزارستان حاکم بوده اما ثمره و اهمیت آن تا هنوز برای دولت معلوم نشده است. مردم نه سرک دارد نه شغل دارد نه یک شهر، نه شفاخانه، کلینیک و مکتب و نه دانشگاه فعال و اکمال شده نه پل و پلچک و نه بندهای برق و آب و غیره که در حد شأن و شوکت شان باشد. چند سال از افتتاح کار سرک کابل - هرات میگذرد و با این وضعیت کاری آن که به پیش میرود هرگز به این زودیها به آن دست نخواهیم یافت، چندین سال است که ماستر پلان شهر بامیان نهائی نمیشود، به جای که باستانی بودن بامیان یک امتیاز برای مردم آن باشد، باعث محرومیت آنها شده است و فقط کنفرانس ها و سمینار های آن در توکیو و جاپان، پاریس و آلمان و کابل و بامیان برگزار می شود و از رسانه ها پخش می شود و بس!

این است تحمیق مردم با شعار های فریبنده! در حالیکه در ولایات نا آرام کشور هم بودجه بازسازی، هم بودجه به نام جنگ، هم بودجه به نام کشت بدیل مواد مخدر پرداخته میشود و هم پول قاچاق مواد مخدر و از هر طریق امکانات در آنجاها سرازیر میگردد. این وضعیت تا کی و تا کجا ادامه خواهد یافت؟ و در این سرزمین صلح آمیز هزارستان بیهودگی تا چه وقت دوام خواهد داشت؟ صلح تنها یک شعار نیست که با شعار دادن و نوشتن به در و دیوار تأمین شود، جای شک و تردید نیست که همه مردم افغانستان و جهان صلح میخواهند و هیچ عاقل با صلح مخالف نیست اما آنانکه به هر دلیل میجنگند و یا به خشونت رو می آورند هر کدام خواسته های دارند که در پی تأمین آن هستند و با شیوه های مختلف میخواهند به این اهداف شان دست یابند، یقیناً تنها عامل که صلح و امنیت را تأمین خواهد کرد تحقق عدالت اجتماعی در هر جامعه است، در صورت که ظلم و ستم، تبعیض و بیهودگی به اشکال مختلف در جامعه حاکم باشد و مردم به خواسته های شان دست نیابند، صلح و آرامش نیز آسیب پذیر خواهد بود و دوام نخواهد داشت.

گرچه مناطق هزاره نشین کشور در مدت شش سال اخیر از امن ترین مناطق افغانستان بوده است، زیرا مردم هزاره علاقه مندی خالصانه و دلسوزانه به خاطر صلح و ثبات دارند و بخوبی درک میکنند که در شرایط صلح آمیز مردم هزاره نفع بیشتر را نصیب خواهد شد، که در این راه آماده همکاری صمیمانه و همه جانبه با دولت کنونی هستند بطور نمونه میتوان از همکاری مردم ولایت دایکندی در این اواخر برای آزاد سازی ولسوالی کجران آن ولایت از اشغال گروه طالبان را یاد آوری نمود که مردم محلی بدون کمک و حمایت تانک و توپ و طیارات قوای دولتی و ایساف از کابل در عملیاتی که به منظور پاکسازی کامل ولسوالی کجران توسط مردم و به اشتراک صدها تن از مردم آن ولسوالی و ولسوالی های همجوار براه انداخته شد نقاط حاکم در ارتفاعات کوه ماجرا نیز تحت کنترل درآمده و

این ولسوالی کاملاً از وجود طالبان مسلح پاکسازی گردید. نیروهای مردمی با برافراشتن دوباره بیرق سه رنگ دولتی بر فراز تعمیر ولسوالی کجران به شور و هیجان پرداخته از بارگاه خداوند ابراز و شکران نمودند. همچنان طی محفل باشکوهی به اشتراک هزاران تن از موی سفیدان، بزرگان مردم محل بشمول مردم محلات دیگر آن ولایت در مرکز ولسوالی کجران حمایت خود را از صلح و امنیت اعلام و تنفر خود را از جنگ و تشنج ابراز نمودند.

معین وزارت فواید عامه که از سوی کمیسیون مواصلات و مخابرات ولسی جرگه دعوت شده بود گفته است که: - از چهار سال به اینسو پلان قیرریزی پنج هزار کیلومتر سرک در سراسر کشور طرح ریزی و تا حال سه هزار کیلومتر آن به صورت پخته و اساسی قیرریزی شده است. وی، ضمن ابراز این مطلب گفت که برای تکمیل دوهزار کیلومتر دیگر آن نیز داوطلبی جریان دارد. گاه گاهی مشکلات امنیتی باعث کندی روند کار آنها می شود، که این مشکل با مساعی وزارت امور داخله و وزارت دفاعی ملی تا اندازه ای رفع شده است. معین وزارت فواید عامه از ارگان های امنیتی می خواهد تا در قسمت تأمین امنیت پروژه های این وزارت با آنها همکاری نمایند، وی اضافه نمود که با وجود تأمین امنیت در ۵۰ سال گذشته صرف ۲۸۰۰ کیلو متر سرک قیرریزی شده بود و قیرریزی ۳ هزار کیلومتر سرک در حال حاضر دست آورد بزرگی می باشد که باعث رضایت و خوشنودی ما و کشورهای کمک کننده می باشد. وی میگوید در حالیکه نگرانی های وجود دارد که نا امنی باعث کاهش کمک به پروژه های بازسازی در کشور گردد، ولی معین وزارت فواید عامه به این باور است که جامعه جهانی و به خصوص کشورهای کمک کننده تا حال بخاطر نا امنی ها تصمیم به قطع کمک های شان نگرفته اند.

جای تعجب است که از جمله سه هزار کیلو متر سرک قیرریزی شده در کشور صرف یک سرک چند صد متره در بامیان قیرریزی گردیده است که اولین سرک قیرریزی شده بامیان، با تبلیغات گوش کر کننده افتتاح شد. این برنامه، با حضور نماینده سفارت امریکا در بامیان، نماینده اداره انکشاف بین المللی امریکا در بامیان، والی بامیان و تعدادی از مقامات دولتی بامیان و اقشار مختلف این ولایت، صورت گرفت. این سرک، از میدان هوایی تا اول بازار، در طول یک هزار و هشتصد متر، با بودجه اداره انکشافی بین المللی امریکا، قیرریزی شده است. شمس فروغ نماینده اداره انکشاف بین المللی امریکا در بامیان گفت که کار پخته کاری سرک داخل بازار، به زودی، آغاز خواهد شد و تا سال آینده تکمیل خواهد گردید.

چنانچه در سایت وزین سمندگان میخوانیم که آیا پروژه سرک کابل - هرات از طریق بامیان و یا دیگر پروژه های بازسازی یک شوخی تبلیغاتی است؟ فعلاً کار سرک کابل - هرات جریان دارد ولی بسیار به کندی به پیش میرود کار پاک کاری و آوار برداری در قسمت دره میدان که منطقه پشتون هاست

تمام شده و در قسمت های از کوتل اونی و منطقه چلم جای که بعد از سیاه خاک به سمت بامیان و مربوط مناطق هزاره نشین کشور است کار جریان دارد و در قسمت کوتل اونی که قرار بود تونل زده شود آب جاری شده و فعلاً در قسمت بالای کوتل کار میکنند، حالا طرح بعدی چه خواهد بود نمیدانیم؟ و فعلاً از قیر ریزی و اسفالت خبری نیست و هنوز هم کار در موقعیت های دشوار تر مثل کوتل حاجی گگ و دره کالو نرسیده است. و به نظر من هنوز دولت روی سرک بامیان - کابل جدی کار نمی کند و فقط فریب دادن مردم است و با این وضعیت ۴-۵ سال طول خواهد کشید تا مردم روی جاده اسفالت کابل بامیان راه برود و فعلاً مسیر ۱۴۰ کیلومتری بامیان تا کابل را در مدت ۸ تا ۹ ساعت باید طی کرد تا به بامیان و یا کابل رسید، آنهم با وضعیتی که سرک خامه هم نسبت به سال های قبل بدتر شده است.

بخوبی میتوان کم کاری و بی توجهی مسئولین دولتی را در اجرای امور کاری شان درک نمود که چه گونه برای تثبیت اولویت ها و توازن تحقق بازسازی و تأمین مشارکت ملی و عدالت اجتماعی مانع تراشی و بهانه گیری مینمایند و چند نمونه آن ذیل یاد آوری میگردد.

مقامات دولتی در کار اعمار سرک کابل - هرات از طریق هزارستان تعلل و بهانه جوئی های گوناگون بخرچ میدهند تا مانع احداث این سرک حیاتی کشور گردند طوریکه از عمر نصب تابلوهای آغاز کار سرک مذکور پنج سال میگذرد و گرد و خاک موتر های که از کنار سرک خاکی بامیان عبور میکنند کم کم جلو این عناوین فریبنده را میگیرد، تا دیگر مردم بامیان امیدوار نباشند، مسئولین دولت هم شرمند نشوند؛ از اینکه این پروژه ای عاجل بعد از پنج سال تحقق نیافته بلکه تبدیل به یک معما شده اند، زیرا تا کنون چندین بارکار اعمار این سرک با یک طمطراق و تشریفات خاص شروع شده است، گاه از بامیان، گاه از میدان شهر؛ گاه توسط آقای کرزی و گاه توسط آقای خلیلی و مقامات ولایات بامیان و وردک ولی کار آن از ادامه بازمانده است.

گاه مسئولین و مقامات دولت مشکل را در کمبود بودجه و گاه در نبود امنیت جستجو میکنند، چنانچه وزیر فواید عامه خواهان تأمین امنیت برای کارکنان این سرک گردیده است و دولت نیز به وزارت داخله وظیفه سپرد تا امنیت لازم را برای اعمار آن فراهم نماید درحالی که در نا امن ترین مناطق که انجینران گاه کشته میشوند و گاه اسیر ولی کار اعمار سرک ها به پایان رسیده است و درمناطق هزارستان جز در قسمت میدان وردک در دیگر مناطق هیچ مشکل امنیتی وجود ندارد. بودجه اعمار سرک کابل - هرات از طریق بامیان را کشور ایتالیا به عهده داشت که ظاهراً ۳۰ میلیون دالر را قبلاً پرداخت کرده بود و این یکی از بهانه های دولت بود که همیشه در مصاحبه های شان میگفتند بودجه لازم را نداریم و این مبلغ کاری را از پیش نمی برد، اما معاون صدر اعظم و وزیر خارجه ایتالیا وعده نمودند که کشورشان علاوه بر تعهد قبلی مبلغ ۶۰ میلیون یوروی دیگر را برای



تکمیل سرک کابل - هرات از طریق هزارستان می پردازد. اما اینکه این بار این مبلغ به کجا مصرف خواهد شد آینده و زمان جواب خواهد داد؟

با وجود سرازیر شدن میلیارد ها دالر کمک جامعه جهانی به افغانستان بخاطر بازسازی و عمران وطن ما، باکمال تأسف در این قرن بیست و یکم هنوز هم بیش از ششصد خانواده فقیر مردم هزاره در مغاره ها زندگی میکنند و هشتاد و پنج فیصد مردم مناطق هزاره نشین کشور در زیر خط فقر قرار دارند و در زمستان سال روان خطر فاجعه انسانی در این ساحه متصور میباشد. و این کمک ها کدام اثری بر زندگی مشقت بار مردم این ساحه وارد نکرده است و زندگی مردم مناطق هزاره نشین بدتر از دو هزار سال قبل که نیاکان شان در این منطقه زیست مینمودند گردیده است. گرچه مسؤولین دولتی و جامعه جهانی همواره از بازسازی و تأمین عدالت اجتماعی و جامعه مدنی حرف میزنند مگر در عمل مردم هزاره اثرات بازسازی رابه زندگی خودها احساس نکرده اند پس چگونه میتوان بالای کارکرد های دولت کنونی و مفاهیم مشارکت ملی باور و اعتماد نمایند و میتوان از مشکلات دانشگاه بامیان یاد آوری نمود که این دانشگاه وضعیت خوبی ندارد تقریباً ۷۰۰ تا ۸۰۰ دانشجو دارد و محصلین که با آنها صحبت شده اند از وضعیت راضی نیستند و فقط در مدت که دکتر سرور مولای ریاست دانشگاه را به عهده داشت وضعیت خوبتر بوده است که استادان آن از میان افغانهای مهاجر تحصیل کرده در ایران آمده بوده اند و فعلاً یکی از مشکلات نبود اساتید ورزیده در دانشگاه است و استادان همه فارغین خود دانشگاه های افغانستان میباشند و آنها در حد لیسانس و وضعیت لیلیه هم خوب نیست و به دانشجویان در لیلیه ماهانه فقط ۱۰۰۰ افغانی پرداخت می شود.

توجیه حاکمیت قبیله در لباس اسلام معتدل، پادشاهی خاندان آل یحیی، سوسیالیزم شاخدار حفیظ الله امین، اسلام ستمگستر طالبان، دموکراسی نیشدار و فریبنده حکومت کنونی، قابل پذیرش مردم نبوده و نخواهد بود. این قبیله گرایان وابسته در هر لباسی که ظاهر میشوند یک نمایش کذایی بیش نیست. ارمان همه این رهروان راه قبیله تقریباً بصورت عموم صرف نظر از تفاوت اندیشه ها و ایدیولوژی ایشان با خون و گوشت و پوست خویش از سیاست قوم برتر قبیله دفاع میکنند. از آن جائیکه حاکمیت قبیله در جامه و قبای نظام پادشاهی خاندان آل یحیی استبداد خشن خاندانی و برتری خواهی قبیله را بالای مردم ما تحمیل نمود که در جهان نمیتوان نمونه آنرا سراغ نمود. بدین ترتیب نظام های ایدیولوژیک زیر نام اندیشه های تنظیم های اسلامی و طالبانی و تفکر چپ سوسیالیستی همه شان نه تنها اندیشه های پاک اسلامی و اندیشه های سوسیالیستی را بد نام کردند، بلکه تفکر عقب مانده برتری خواهی قبیله، قومی و اسلام بنیادگرای افراطی و سوسیالیزم افراطی را میخواستند در جامعه ترویج و تعمیل نمایند که با عکس العمل منفی مردم ما مواجه شده و خواسته

های آنان به ناکامی گرائید و بدین ترتیب جنگ و بی ثباتی را در کشور به میراث گذاشتند متأسفانه هنوز هم از طرف عده از برتری خواهان قبیله‌ی اشتباهات آنان تکرار و تداوم می یابد. مسئله ملی در افغانستان موضوعی نیست که اخیراً مطرح گردیده باشد. این مسئله در کشور کثیرالمه ما که متشکل از ملیتها، اقوام و گروه های اثنیکی گوناگون و غالباً نا همگون است. از گذشته ها همیشه در هسته و در صدر مسایل مورد بحث قرار داشته است، ولی غالباً بر روی آن از سوی قدرتهای حاکمه سرپوش گذاشته میشود و جانبداران برانداختن برتری جویی قومی به سکوت وادار یا سرکوب میگردد. در طی نزدیک به شش سال که از استقرار حاکمیت جدید پس از جلسه بن میگذرد، گامهای معینی بسوی برخی از معیارهای دموکراسی سیاسی و بویژه در رابطه به رعایت آزادی بیان، تشکل احزاب و سازمانهای سیاسی، جدایی شکلی قوای ثلاثه و مشارکت نمادین برخی از نمایندگان ملیتها و اقوام کشور و همچنان زنان در ارگانهای دولت برداشته شده است. ولی در عرصه های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی که امکانات عینی رشد و توسعه وجود داشت، کارهای قابل ملاحظه ای انجام نگردیده و در زندگی مادی مردم تحول چشمگیری رخ نداده است. وضع کنونی در افغانستان بیانگر این حقیقت است که میان ادعاهای رژیم مبنی بر ایجاد نظام دموکراتیک، استوار بر عدالت اجتماعی تا واقعیتهای عینی، فاصله زیادی وجود دارد. بازسازی متوازن اقتصادی و اجتماعی، فقر زدایی، رعایت حقوق بشری، تحقق حقوق شهروندی و ملی مردم و برابری حقوق زنان با مردان و رهایی کودکان از تباهی و گمراهی، در سطح حرف و ادعا باقی مانده است. اشتیاق اولی برای سخنرانیها بخاطر از میان برداشتن تبعیض، ایجاد فضای همیاری های ملی و تشکیل دولتی مبتنی بر مشارکت یکسان نمایندگان واقعی ملیتها و اقوام گوناگون در آن، در سطوح مرکزی و ملی، نه تنها به سستی و بی میلی گراییده، هم اکنون حاکمیت تفنگ و زور، تشدد و خشونت، فعالیتهای گسترده هراس آفرینی و دهشت افگنی، ترور، درگوشه و کنار کشور و بویژه در ولایات جنوبی و شرقی افغانستان بیداد میکند.

حامیان نیروهای دهشت افگن در درون و برون در حالیکه در شرق و جنوب افغانستان تخم مرگ میپاشند، اخیراً در تلاش اند که با نا آرام ساختن وضع در شمال و مناطق هزاره نشین کشور از یکسو نیرو و توجه دولت و جامعه جهانی را از نقاط داغ منحرف و پراکنده سازند و خود برتری های نظامی و سیاسی کسب کنند و از سوی دیگر فشار بر طالبان را در نوار مرزی کمتر سازند. لازم است که با توده های مردم بر پایه رعایت قوانین و شفافیت سیاسی برخورد شود و اصول همزیستی و مدارا میان ملیتها و اقوام گوناگون مورد عمل قرارگیرد و بدینگونه مواضع فرماندهان و تفنگداران پیشین با جلب آنان به روند صلح، تضعیف گردد و امکانات کار و معیشت برای آنان فراهم و بر بیدادگری از سوی آنان بر مردم پایان داده شود. مافیای مواد مخدر در کشور ارکان اقتصاد روستایی را در دست خود گرفته

است و در صورتیکه فعالیتهای تبهکارانه آن، با از بین بردن قطعی کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر لگام زده نشود، این پدیده خطرناک در کلیه شئون زندگی و در دستگاه دولت بگونه روز افزون رخنه خواهد کرد. میتوان گفت که خشونت با دهقانان راه حل منطقی مسئله بخاطر جلوگیری از کشت کوکنار نخواهد بود، بلکه راه های اقتصادی حمایت از آنان بخاطر کوتاه کردن دست قاچاقبران باید در عمل جستجو گردد و به این فاجعه پایان بخشیده شود. دشواریهای مردم ناشی از بیکاری، فقر، تنگدستی، بی سرپناهی، بی غذایی، درماندگی و بی روزگاری، هر روز گسترده و پهنه بیشتر اختیار می نماید. شیوع رشوه ستانی و استفاده نادرست از داراییهای عامه، ناشی از فساد اداری، افزون بر زینهای مادی آن، موجب میگردد که معنویات و فرهنگ مردم بشدت لطمه ببیند. قوم و خویش گرایی، تبارسالاری، گروه سالاری و نبود زمینه های عینی برای احساس امنیت قابل اعتماد، سطح علاقتمندی، توانایی و کارایی مردم را پایین میآورد. کمبود اراده سیاسی، مصلحتگرایی و حفظ حاکمیت نیروهای محافظه کار، سد راه اصلاحات بنیادی میگردد.

در طول تاریخ سیاسی افغانستان نبود یک دولت دموکراتیک باعث شده است تا وحدت اقوام صورت نپذیرد و ملت واحد شکل نگیرد و هر زمانیکه بشکل طبیعی این وحدت نضج گرفته و رابطه های سازنده اجتماعی و پیوند فAMILI ایجاد شده است، متأسفانه دیکتاتوری ظهور کرده، و این همزیستی را به بهانه حفظ امنیت مرزها و حاکمیت ملی (استبدادی) همانند امیر عبدالرحمن با قتل غارت و کوچ اجباری مردم هزاره و همچنان طالبان با کشتار دسته جمعی مردم هزاره در مزار شریف، بامیان، یکاولنگ، هرات و کشتار مردم ازبک، ترکمن، ایماق در شمال و غور و کشتار مردم تاجیک در شمالی خدشه دار ساخته اند و فضای اخوت و برادری را متشنج گردانیده اند. روشنفکران اعم از پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک که از تفوق طلبی مذهبی و قومی طالبان به ستوه آمده بودند، مردم را تشویق کردند که برای حامد کرزی رأی اعتماد دادند، تا باشد اعتماد قومی در یک روند دیموکراتیک (نه مطلق گرایی) تحت زعامت وی ایجاد شده و همبستگی ملی شکل گیرد. اما اینبار باز هم تیر مردم به هدف نخورد، و سیاست های مطلق گرایانه رئیس جمهور عملاً همزیستی قومی را به مخاطره انداخته است. واضحاً این پایان کار نیست، اقوام باهم برابر و برادر افغانستان روزی در یک نظام دموکراتیک این پیوند را تشکیل خواهند داد و تحت یک ملت واحد در کنار هم در یک فضای صمیمیت و همدلی، زیست کرده و نظام سیاسی کشور را بوجود خواهند آورد.

**نتیجه گیری:** مسؤولین امور دولتی اگر نبود امنیت کافی در مسیر راه از طریق میدان دلایل عدم پیشبرد کار سرک کابل - هرات را بهانه میاورند، بناءً میتوان کار سرک کابل - هرات را از طریق بامیان بطرف میدان - کابل هرچه زود تر آغاز کنند. زیرا در مسیر راه بامیان الی میدان وردک امنیت کامل بر قرار بوده و هیچگونه موانع امنیتی در این ساحه وجود ندارد و نباید عدم امنیت در ساحه ولایت

میدان وردک باعث سکتگی در کار اعمار سرک مذکور شود. دولت اگر بالای مردم مناطق هزاره نشین کشور اعتماد نماید این مردم میتواند در تأمین امنیت محلات شان صادقانه همکاری نمایند، طوریکه برای آزاد سازی ولسوالی کجران ولایت دایکندی این کار را بصورت عملی انجام و طالبان را از آن ساحه اخراج نمودند، با وجود مداخلات علنی و مخفی عمال طالبان و القاعده از مناطق جنوب و غرب هم سرحد با ساحات هزاره نشین کشور مردم هزاره در این مدت شش سال اخیر توانسته اند که صلح و ثبات را در سرزمین شان حفظ نموده و این خطه باستانی را به حصار غیر قابل نفوذ برای دشمنان وطن مبدل کرده اند.

بعد از سقوط رژیم طالبان مناطق هزاره نشین با وجود برخوردار بودن از امنیت کامل ولی متأسفانه از جانب دولت برای بازسازی آن کمتر توجه گردیده است که دولت با تبعیض و بی میلی درباره بازسازی ساحه مذکور برخورد نموده اند. بازسازی بدون تبعیض و مطابق تعین و تثبیت اولویت های مناطق مختلف کشور با در نظر داشت توازن و عدالت برای تطبیق پروگرام و برنامه در ساحات گوناگون افغانستان یکی از وظایف ملی و اخلاقی حکومت و جامعه جهانی میباشد. بخصوص جامعه جهانی و کشورهای کمک دهنده مسؤولیت جدی برای نظارت از تحقق پروگرام بازسازی در مناطق نیازمند و حساسگیری از دست اندرکاران دولتی و انجوها را به عهده دارند و در برابر مردم افغانستان جوابده و پاسخگو میباشند. آقای کرزی و دیگر کاندیدان مقام ریاست جمهوری در هنگام انتخابات قبلی برای تبلیغات پروگرام کاری و کسب رای از مردم مناطق هزاره نشین، چند بار خود و نمایندگان شان در این ساحه مسافرت انجام دادند و وعده های فراوان برای بازسازی به مردم دادند که متأسفانه هیچکدام از آن وعده های داده شده عملی نگردیده است. فعلاً نیز برای انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری زمان زیادی باقی نمانده است، اگر آقای کرزی کاندیدای این مقام عالی باشد با چه روئی بطرف مردم مناطق هزاره نشین خواهد دید و با کدام دستاورد بازسازی در این ساحه رای مردم را بدست خواهد آورد؟ پس چگونه مردم میتوانند به شعارهای فریبنده حکومت و آینده خود شان اعتماد نمایند. ممکن است حلقات خاص داخل رژیم بتوانند برای مدت دیگری هم با فریب مردم و جامعه بین المللی وضع را زیر کنترل جلوه بدهند اما این کار برای همیشه ممکن نیست و شاید روزی فرا رسد که کنترل اوضاع را هم از دست بدهند. برای بیرون رفت از معضله کنونی لازم است تا هم دولت و هم جامعه بین المللی اگر در مبارزه با تروریسم و آوردن صلح و ثبات در کشور ما صادق هستند در سیاست های شکست خورده شش سال گذشته شان بازنگری نمایند چون این غیر عاقلانه خواهد بود، اگر هنوز هم به تجربه اشتباهات شش سال گذشته خود بر اساس احساسات و اعتماد های غلط ادامه دهند. بهتر است با پذیرش واقعیت های عینی و ذهنی جامعه ما با انعطاف های لازم از سقوط دوباره کشور در منجلاب بدبختی جلوگیری نمایند یعنی وقتی که اوضاع نه به نفع مردم

افغانستان، نه به نفع جامعه بین المللی و نه هم به نفع حلقات قوم پرست حکومت کنونی خواهد بود. برای شکستن بن بست کنونی ضرور است تا بنیاد حکومت کنونی با وارد ساختن شخصیت های با پشتوانه مردمی وسعت بخشیده شود. برای یک دوره امتحانی به افرادی که از حمایت مردمی برخوردار میباشند، به گروه و یا کشور خاصی نیز وابسته نباشند چانس کار داده شود. نیروهای خارجی و جامعه بین المللی از این بیشتر فریب مهره های شکست خورده خود را نخورند و نگذارند که حلقات قوم پرست و مغرض در حاکمیت کنونی از همه امکانات نظامی، اقتصادی و سیاسی شان در جهت تأمین منافع شخصی و گروهی خود و تخریب دیگران استفاده نمایند. اگر نیروهای خارجی در پشت پرده با طالبان، استخبارات پاکستان منافع مشترکی ندارند جهت توقف حمایت استخبارات پاکستان از شورشیان طالب جدید بیشتری بخرج دهند. بخاطر جلب اعتماد مجدد مردم از مجموع اشتباهاتی که تذکر داده شد جلوگیری بعمل آید و برای بهبود سطح زندگی مردم تلاش های لازم صورت گیرد. فرماندهی مشترکی از همه قوت های خارجی و دولت افغانستان ساخته شود تا با هماهنگی های لازم بر میزان موثریت عملیات های تصفیوی افزوده شده و از اشتباهات مکرر و از تلفات غیر نظامیان جلوگیری بعمل آید. صفوف اردو و پولیس ملی از افراد منفور، بیکاره و فاسد تصفیه گردد و در عوض آنها افراد صادق، با تجربه و مورد اعتماد مردم جابجا شود. پارلمان به خاطر حل اساسی و دائمی مسایل کشور موضوع خود گردانی مناطق توسط مردم محلی را مورد بررسی قرار دهد، یعنی والی و مسئولین اداری و نظامی هر منطقه در نتیجه یک انتخابات از میان مردم خود همان مناطق انتخاب گردند. از انتصاب افراد بد نام و منفور در مناصب دولتی در خارج و داخل کشور جلوگیری بعمل آید. در توسعه بازسازی و فراهم آوری خدمات صحی، تعلیمی و رفاه اجتماعی کار متوازن بر اساس نیاز های بنیادی مردم هر ولایت در زمینه ایجاد اشتغال به کار و کاهش فقر و بیکاری گام های موثری برداشته شود. با قاچاقچیان مواد مخدر بدون انعطاف و استشنا و با جدیت بیشتری برخورد صورت گیرد. وقت آن رسیده است تا مصلحت اندیشی ها کنار گذاشته شوند.

### رویکردها:

- سایت خبری آژانس باختر زیر عنوان معین وزارت فواید عامه که در یکی از جلسات کمیسیون پارلمانی گفته است...
- سایت سمنگان تحت عنوان آیا پروژه سرک کابل - بامیان و یا دیگر پروژه های بازسازی یک شوخی تبلیغاتی هستند؟
- سایت آزمون ملی زیر عنوان مروری بر تحولات شش سالی که گذشت نویسنده: م. ی. احراری
- سایت آرپایی زیر عنوان مردم هزاره قربانی تفاسیر عوامانه و ناهمگون وحدت ملی در کشور نویسنده صاحب این قلم
- یادداشت های نویسنده مقاله ۱۸ ماه نوامبر سال ۲۰۰۷ میلادی

## دفن تابوت داعیه دار دموکراسی در پاکستان

خانم بوتو میخواست با قاطعیت تمام در مقابل (تروریست ها) ایستادگی کند. صدای اعتراض و مخالفت خانم بوتو برضد (شبکه القاعده و طالبان) در واشنگتن و دیگر پایتخت های کشورهای غربی به گرمی استقبال شد. اما نه از طرف نظامیان طرفدار گروه های تروریستی که بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بازی دوگانه را براه انداخته اند، یعنی از یکطرف افراطیون (مسلمان) را پناه داده اند و از طرف دیگر بالای بعضی از آنان عملیات نظامی میکنند. علاوه بر این احزاب سیاسی و مطبوعات عمده یا اینکه از افراطیون هراس دارند تا عمل (وحشیانه) آنان را محکوم کنند و یا هم با آنان همدردی دارند و نمیخواهند هواخواه آمریکا خوانده شوند و یا همچنان نمیخواهند با آن بخش از مردم که از مدت نه سال قبل خانم بوتو پاکستان را ترک گفته است، خیلی ها مذهبی شده اند در مخالفت قرار گیرند. اوضاع سیاسی پاکستان به کشتزار ماین شباهت دارد که خانم بوتو از آن باید عبور میکرد. نظامیان به وی قسمی ضرورت داشت تا با یک برنامه محدودی حکومت آینده پاکستان را با خواسته های آمریکا پیوند دهد. اما به شرط آنکه قدرت نظامیان را محدود نساخته و آنان را مجبور نکنند با افراطیون بجنگند.

خانم بوتو ضرورت داشت تا نظامیان فعال باقی بمانند. وی تنها به بسیج مردم پاکستان همانند کراچی دل بسته بود که بالای نظامیان فشار لازم را وارد نموده تا به انتخابات آزاد و منصفانه راضی شوند. در دراز مدت همه قطعه های بازی سیاسی به دست نظامیان باقی مانده است. خانم بوتو میتوانست در صورت صداقت مشرف و تطبیق توافقات میان جانیبین مانند پدرش به یک سیاستمدار تحقق دهنده دموکراسی در پاکستان تبدیل میگرددید و بحیث داعیه دار صادق دموکراسی و نابود کننده تروریسم در میان مردم پاکستان شناخته میشد. ولی با ترور وی از طرف القاعده مثل پدرش یکی از قربانیان راه تطبیق دموکراسی در پاکستان دانسته میشود. مردم پاکستان اقدامات شجاعانه بی نظیر را همیشه در حافظه خواهد داشت. باید در انتظار روز های بعد از قتل او بود که اوضاع سیاسی در پاکستان چگونه انکشاف خواهد نمود؟

بی نظیر بوتو، نسبت به دیگر رهبران پاکستان سیاستمدار دارای مفکوره سکولار و جانبدار تأمین دموکراسی بود که به رهبری وی صلح و ثبات در پاکستان ممکن و فراهم میشد و شاید می توانست دموکراسی بیجان و لرزان پاکستانی را رویکار آورد. زیرا پاکستان پر آشوب بعد از ضیالحق آخرین قله های دهشت و ترور را طی میکرد و جز صلح و دموکراسی راه دیگری نداشت. صلح و ثبات در پاکستان و منطقه به نفع تروریستان القاعده و طالبان نیست. سیاست بی نظیر در پاکستان با منافع روند کنونی جهانی القاعده در مخالفت قرار داشت. در چنین یک کشاکش بی نظیر در این بازی باید

نابود میگردید، تا آثار حکومت سکولار و طرفدار دموکراسی همراه با تابوت وی در پاکستان دفن میشدند. موضوع دپگری که بی نظیر را به مرگ حتمی نزدیک می ساخت، زن بودن وی بود. که وجود زن به مثابه رهبر جامعه و دولت در کشور بزرگ اسلامی خار چشم کسانی اند که نمی خواهند زنان کشورهای اسلامی خود را انسان کامل برابر با مردان احساس کنند. پس موجودیت بی نظیر بوتو در رهبری حکومت پاکستان موجب بیداری زنان منطقه میگردید که این خصوصیت وی با برنامه های تروریسم جهانی سازگاری نداشت. قابل درک است که بعد از سرنگونی جنرال ضیاالحق در (۱۹۸۸) دو گروه قدرت که عبارت از ملاهای بنیادگرا مذهبی وابسته به القاعده و جنرال های کودتایی دیگر از دیدگاه های حقوقی، سیاسی و اخلاقی صلاحیت و صلابت تشکیل حکومت را ندارند. که با ناگزیری حرکت بسوی دموکراسی را از میان خون، آتش و ترور می پیمایند. اما تروریستان و نظامیان طرفدار آنان، حوصله یک دهه "دموکراسی" را ندارند، ولو اگر این دموکراسی بی پایه و بی مایه در کنترل خود شان هم باشد.

گرچه بی نظیر بوتو در زمان دوم نخست وزیری اش بر اساس کم تجربگی سیاسی نصیرالله بابر یکی از اعضای کابینه اش او را فریب داد و در تشکیل و ایجاد گروه طالبان و شبکه القاعده نقش برجسته ایفا نمود ولی بعد از تقریباً یک دهه مهاجرت و دوری از پاکستان توقع میرفت که از اشتباهات گذشته تجربه گرفته و بحیث شخصیت داعیه دار دموکراسی در پاکستان رسالتش را به پایان رساند مگر تروریستان این مجال را به این خانم شجاع و فداکار پاکستان نداد.

بی نظیر بوتو روز پنجشنبه و هنگام بازگشت از یک گردهمایی انتخاباتی در شهر راولپندی هدف سوء قصد قرار گرفت و کشته شد. بر اساس گزارش ها، فرد سوء قصد کننده نخست خانم بوتو را هدف شلیک گلوله قرارداد و سپس بمبی را که همراه داشت منفجر کرد. در این حادثه، علاوه بر بی نظیر بوتو، دست کم بیست نفر دیگر نیز کشته شدند. در پاکستان سه روز عزای عمومی اعلام شده و پرچم ها بر فراز ساختمان های دولتی در داخل و خارج از این کشور به حالت نیمه افراشته در آمده است. بی نظیر بوتو در ماه اکتبر پس از حدود هشت سال برای شرکت در انتخابات پاکستان به کشور خود بازگشت و در مسیر حرکت از فرودگاه نیز هدف بمب گذاری انتحاری قرار گرفت که ده ها کشته برجای گذاشت. در آن زمان بی نظیر بوتو احتمال دست داشتن "عناصر خود سر" در انفجار کراچی را مطرح کرده بود. پرویز مشرف، رئیس جمهور پاکستان، در سخنانی ضمن ابراز تأثر از قتل خانم بوتو، این اقدام را به اسلامگرایان تندرو نسبت داده است. مقامات پاکستانی گفته اند که در مورد خطراتی که جان خانم بوتو را تهدید می کرد به او هشدار داده بودند و شبکه القاعده را مسئول ترور او دانسته اند. در مقابل، برخی از مخالفان دولت و حامیان خانم بوتو از احتمال دست داشتن عناصر وابسته به تشکیلات دولتی در این توطئه ترور سخن گفته و یا دست کم دولت را به سهل انگاری در

حفاظت موثر از جان او متهم کرده اند. ترور بی نظیر بوتو از سوی مقامات و کشورهای مختلف جهان به شدت محکوم شده است. مقامات غربی از جمله رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر بریتانیا این اقدام را محکوم دانستند و ابراز امیدواری کردند که ترور خانم بوتو به روند احیای دموکراسی در پاکستان آسیب نرساند. شورای امنیت سازمان ملل متحد نیز با صدور قطعنامه ای قتل خانم بوتو را به شدت محکوم کرد. همچنین، اکمل الدین احسان اغلو، دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی، با انتشار بیانیه ای ترور بوتو را حمله به ثبات و صلح در پاکستان توصیف کرده و گفته که هدف از این اقدام منحرف کردن تلاش های موجود در پاکستان برای ایجاد وحدت و احیای روند دموکراتیک بوده است. آصف علی زرداری، همسر خانم بوتو که شامگاه پنجشنبه به پاکستان بازگشت، همراه با سه فرزند خود و جمعی از اعضای خانواده بوتو در مراسم تشییع جنازه بی نظیر بوتو شرکت دارند. تابوت بی نظیر بوتو که در پرچم حزب مردم پاکستان پوشیده شده با آمبولانس برای دفن در کنار گور پدر او در آرامگاه خانوادگی بوتو، در روستای گرهی خدابخش حمل می شود. نیمیروز جمعه، ۲۸ دسامبر (۷ جدی) مراسم تشییع پیکر بی نظیر بوتو، که روز گذشته در شهر راولپندی ترور شد، از اقامتگاه خانوادگی بوتو در نزدیکی شهر لارکانه، واقع در ایالت سند پاکستان، آغاز شده است. خبرگزاری ها از حضور دهها هزار نفر عزادار در مسیر عبور جنازه خبر داده اند که از جمله شعار می دادند "بی نظیر زنده است."

ترور خانم بی نظیر بوتو تکانه جدی و مهم سیاسی را برای آینده سیاسی پاکستان بوجود خواهد آورد. پرویز مشرف نباید بدین مناسبت انتخابات در پاکستان را به تعویق بیندازد. و بر وعده هایش که به مردم کشورش داده است صادق و استوار باقی بماند و با تأمین دموکراسی در پاکستان آرمانهای بی نظیر را تحقق ببخشد. همه بخوبی میدانیم که مشرف نیز خصم القاعده بوده که چندین بار سوء قصد به جان وی نیز از طرف تروریستان بعمل آمده است. مشرف باید با استواری و شجاعت گام های عملی را در این راه بردارد. به امید روزیکه در پاکستان حکومت طرفدار دموکراسی بوجود آید.

۲۸ ماه دسامبر ۲۰۰۷ میلادی



## هویت تاریخی و اتنیکی جامعه هزاره در دراز نای تاریخ

افغانستان نام کشوریست که بر یک بخشی از سرزمین آریانای کهن و خراسان بعد از اسلام در حدود سه قرن اخیر نهاده شده است. به قول میرغلام محمد غبار مؤرخ معروف کشور: «بالاخره اسم افغان و افغانستان به مرور قرون از قبیله به قبایل و طوایف انتقال و به تدریج از جبال سلیمان به تمام صفحات جنوب هندوکش تا دریای سند منتقل و در نهایت به تمام ملت و مملکت خراسان قرون وسطی اطلاق گردیده است.» ایجاد کشوری متشکل از اقلیت های اتنیکی با تفاوت های قومی، زبانی، مذهبی و نژادی بوده که سیاست ضد ملی برخی از شاهان و زمامداران از شکل گیری ملت واحدی بنام ملت افغان که همه اقوام خود را در این هویت ببینند جلوگیری کرده است و تاریخ آن سرشار از محرومیتها است که چندین دهه بحران های پی در پی آسیب های بزرگی را در حوزه های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی بر این کشور تحمیل نموده اند.

شکل گیری تعهدات بین المللی در خصوص اعمار و بازسازی نهادهای و زیر ساخت های سیاسی اجتماعی، اقتصادی آغاز تلاشها به منظور تحقق شرایط توسعه در جامعه پس از رژیم طالبان تلقی میگردد. دولت کنونی باید، تکیه بر برابری سیاسی و برخورداری یکسان شهروندان از حقوق شهروندی صرف نظر از ویژه گیهای قومی، زبانی، مذهبی و تأمین آزادیهای سیاسی و مدنی که لزوم یک زندگی توأم با عدالت و برابری را ملاک عمل خویش قرار دهد و بدور از هرگونه تعلقات و گرایشات و با در نظر گرفتن منافع و مصالح ملی برای ترقی جامعه نقش مؤثر ایفا نماید؛ توسعه و ترقی بدون همکاری و مشارکت مردم ممکن و میسر نیست که حکومت به تنهایی از عهده آن برآید. در افغانستان اقوام و قبایل گوناگون زندگی مینمایند و هرکدام آنان دارای هویت تاریخی و فرهنگ غنی مختص به خود میباشند، از آن میان درباره مردم هزاره از طرف رژیم های استبدادی تلاش صورت گرفته است تا هویت تاریخی و فرهنگی آنان را در ابهام قرارداده و با این مردم برخورد همراه با تبعیض برای مدت چندین قرن بعمل آمده اند که بر گوشه از زوایای نامکشوف هویت تاریخی و اتنیکی مردم هزاره کشورمان روشنی انداخته میشود. پیشینه تاریخی سرزمین هزاره جات و مردم آن: هزاره جات سرزمین پوشیده از کوه ها و طبیعت کوهستانی است که در کوهستانی ترین ساحه کره زمین و از چشم انداز زمانی در تحتانی ترین پله تاریخ روی خط تصادم حادثه خیز اجتماعی و

**سیاسی قرار گرفته اند.** سرزمین هزاره جات در دوره دوم عمر زمین همه زیر آب بوده و با عروج کوه های هندوکش و بابا از آب در عصر سوم، دیوار های بزرگ طبیعی با صفحات بلند افقی و عمودی تشکیل گردیده است. هزاره جات تقریباً ۳۰٪ خاک افغانستان را احتوا میکند. سرزمینی در قلب افغانستان؛ آبادیها و شهرهایی در دامنه یا بر فراز کوه های هندوکش، از جنوب افغانستان تا مرزهای هرات در غرب و از بلخ تا مرزهای شمالی قندهار موقعیت دارند. بنا بر گفته مورخین داخلی و خارجی پیش از دوره کوشانی ها تا بعد از دوره غزنویان و غوریان و حتی تیموریان در قسمت موجودیت دو کشور بمعنی تقسیمات بین دو مملکت افغانستان و هزاره جات دیروزی وجود دارد که مردم آن یک زمانی همه به یک سرزمین واحد حیات بسر میبردند.

مورخین عرب و خراسان هزاره جات را بنام های غرجستان، غرج الشار و گرجستان یاد کرده اند. به قول ابن الحقل تاریخ دان عرب، غرجستان کشوری بزرگی بوده که موسوم به مملکت غرجه است. در اغلب کتب تاریخ عرب و خراسان هزاره جات بنام غرجستان و هزارستان یاد شده که وسعت آن خیلی از وسعت کنونی آن فراتر بود. ولایات فعلی غور، بامیان، دایکندی، سرپل، غزنی، پروان، وردک، ارزگان، زابل و بخشی از بغلان و سمنگان الی تخار را شامل میشدند. درباره هویت تاریخی و اتنیکی مردم هزاره جات کتاب های تاریخی جداگانه ویا در بخشی از کتاب های تاریخ عمومی افغانستان در مجلات، روزنامه ها و همچنان در یک ونیم دهه اخیر در رسانه های انترنتی داخلی و بیرون مرزی کشور نوشته ها و نظریات مورخان و نویسندگان مشهور داخلی و خارجی چاپ و نشر و درباره قدامت تاریخی سرزمین هزاره جات و هویت اتنیکی و منشا نژادی جامعه هزاره نظریه های تحقیقی سودمندی برای تثبیت هویت ایشان ارایه گردیده است که در این مقاله برخی از نظریه های تحقیقی مورخان و نویسندگان برجسته داخلی و خارجی همراه با نتیجه گیری بطور فشرده خدمت خوانندگان تقدیم میشوند:

به قول مرحوم غبار نویسنده افغانستان در مسیر تاریخ، تقریباً پنج هزار سال پیش از هزاره جات بنام (ستا گید یا) نام برده شده است شاهان هزاره جات قبل از اسلام بنام های کوشانیها، یفتلیها و شیران بامیان که از اولاده آنان بودند و بعداً شاهان مذکور بنام های هزاربنده، شار و ریو شاران یاد میشدند که عمدتاً در دو نقطه تاریخی این سرزمین بنام های (پشین) یا افشین یکاولنگ کنونی و (سورمین) سرپل فعلی که پایتخت تابستانی و زمستانی ایشان بودند حکومت میراندند. استاد جاوید میگوید:

«مردم هزاره را از اقوام اصیل و بومی این سرزمین میدانند که قبل از (چنگیز خان) بنام غوزه یعنی غرجستانی معروف بوده اند و سلسله شاهان غور و شارهای بامیان از میان همین اقوام بوده اند. نژاد هزاره ممکن است اختلاتی از اقوام اورال آلتائی "اله تائی" باشد» استاد حبیبی که مردم هزاره را هزاره ویا هساله میگوید. داکتر عنایت الله شهرانی مینویسد که پیش از میلاد مسیح فرزندان یکی از خوانین و رئیس قبیله ترک های توکیو در کاشغرستان و ساحه ختن و یارکند "یارکنت" و اورومچی بنام آچیل خان بعد از شکست در مقابل ژوان - ژوان ها جانب تخارستان میآید؛ ولی ناگهان در راه فوت میشود و دو پسر و یک دختر او بنامهای قابول خان، جابول خان و غزنه جان (دخترش) در سرزمین های کابل و زابل و غزنی آمده صاحبان آن ولایت ها میگردند و از آنست که کابل و زابل و غزنی بنام هایشان نامگذاری شده است درحالیکه غزنی از کلمه "غز" گرفته شده و کلمه ایست که به لفظ ترکی نسبت داده میشود، و غزنه دختر آچیل خان افسانوی است که یگانه دو ولایتی که به پسوند نسبتی "چی" استعمال میگردد، همانا ولایت غزنی و بامیان است که باشندگان شانرا بنام غزنیچی و بامیانچی میگویند. نسبت دادن مردمان هزاره به ترکی بودن شان صدها دلیل موجود است که ترک بودن آنها را روشن میسازد. مثلاً در خصوص قبایل و فرقه هزاره ها این نامها را داریم : تاتار، خلج، خلخ، قرلوق، قللق، تورکمن، چوگل "چگل"، نایمان و غیره که همه را در میان اقوام هزاره میتوان یافت و به عین تلفظ و شکل در میان ترکان رایج میباشد.

کاندید اکادیمسن شاه علی اکبر شهرستانی چهل سال پیش تحقیقات نموده از جمله پانزده صد لغات ترک و مغول یکهزار و دوصد و پنجاه آن خالص ترکی و مابقی مغولی میباشد و از جانب دیگر این کلماتیکه به زبان مغولی ارتباط میگیرد، همه لغاتها در زبان ترکی مورد استعمال دارد. داکتر جلال الدین صدیقی کلمه "بربر" را ذکر مینماید و میگوید که «نژاد ترک شامل هزاره، ایماق، اوزبیک و قرغیز میباشد» بی تردید میتوان گفت که مردم هزاره بیش از هزار سال قبل از میلاد در افغانستان زیست داشتند و ساده ترین دلیل حکومت داری نیاکان شان کوشانی ها در افغانستان میباشد که در قبل از میلاد آنها در کابلستان و زابلستان و مرکز غزنی و بعد ها تا مناطق نیم قاره هند حکومت داشتند.

هزاره جات ۲۳۰۰ سال قبل، به نام های بربرستان و بعداً غرجستان و هزارستان یاد می شده است. دوره بربرستان از ۳۰۰ قبل از میلاد تا ۷۲۴ میلادی سرزمینی را در برمیگیرد که قبل از اسلام و

احتمالاً در دوره ماقبل تاریخ به بربرستان موسوم بود. در حدود سال های ۲۰۰ ق.م. بامیان شهر ثروتمند و پر رونق بود. مرحوم غبار در این باره می نویسد: «استفاده از طلا برای پوشش مجسمه های بودا در بامیان توسط زاپیران چینی در سال ۶۳۲ م گزارش شده است.» دوره خراسان این دوره که حدود ۱۲ قرن طول کشید، در دو مرحله می تواند مورد مطالعه قرار گیرد. دوره ماقبل مغول از سال های ۷۲۴ تا ۱۲۰۰ میلادی که طی آن ساکنان بربرستان به اسلام گرویدند.

طی این زمان اسلامی و فارسی شدن غرjestان فرآیندی طولانی بود که حدود پنج قرن به درازا کشید. دوره بعد از مغولها که ششصد سال طول کشید و یکی از بی ثبات ترین دوره ها برای هزاره جات بشمار میآید. در این دوره بامیان مرکز هزاره جات در اثر حملات بی امان مغول ها و بعد از آن تیموری ها کاملاً نابود شد و هرگز نتوانست شکوه گذشته خود را بازیابد و همچنان دانشمندان و مورخین دیگری افغانستان نیز تحقیقات و نوشته های سودمندی را درباره معرفی هویت تاریخی و اتنیکی جامعه هزاره انجام داده است که میتوان از فیض محمد کاتب هزاره، محمد صدیق فرهنگ، حسن فولادی، سیدعسکر موسوی، حاجی کاظم یزدانی، حسین نائیل، جبللی غرjestانی، عیسی غرjestانی، داکتر سید مخدوم رهین، نصیر احمد دولت آبادی، علیداد لعلی، جواد خاوری، سخی ارزگانی، حمزه واعظی، شاه علی اکبر شهرستاني، داکتر اکبر همت فاریابی، رضا ضیائی، هادی میران، ظاهر دقیق، بومانعلی قاسمی و نویسنده این مقاله یاد نمود.

اغلب مورخان عقیده دارند که اکثریت شاخه های اقوام هزاره زیر عنوان دای قرارمیگیرند که دای بیانگر شناخت و شکل ویژه ای از شاخه ها و پیوند قومی مردم هزاره است. دای که در لهجه هزاره گی به معنی توده ای علفه ای زمستانی یا بوته ای سوخت و به عبارت دیگر چیزهاییکه جمع آوری و در کنار هم قرارداده شده است. دای بشکل پیشوند در اسمای دایزنگی، دایکندی، دای دهقان، دای چوپان، دای میرداد، دای ختای، دای میر کشه، دای کلان، دای میرک، دای قوزی، دای فولاد و دای زنیبات اتصال یافته است. بعضی از مورخان بر این باورند که ورود آیین تشیع به این ناحیه افغانستان در زمان سلسله صفویان و علی الخصوص دوران پادشاهی شاه عباس، رایج گردیده است.

اکثریت هزاره ها مسلمان شیعه مذهب می باشند و در قلب افغانستان مسکن گزین استند. تقریباً ۹۰٪ هزاره ها پیرو مذهب تشیع بوده و میتوان از آثار تاریخی از دوران صدر اسلام در موزیم کابل و قرآن کوفی به خط عثمان بن عفان خلیفه سوم اسلام، آیاتی از قرآنکریم به خط امام حسن و نیز به

قرآن خط کوفی که در سال ۱۳۳۴ از "شهر غلغله" بامیان کشف شده بود اشاره کرد. در بافت اجتماعی و قومی افغانستان، اما بر خلاف ادعای دشمنان، این گروه قومی از بومیان اصلی افغانستان اند هزاره‌ها دومین یا سومین گروه بزرگ قومی در کنار پشتون‌ها، تاجیک‌ها و ازبک‌ها محسوب می‌شوند. جامعه هزاره از بعضی مفاسد تباہ کننده مانند: فحشا، بچه بازی، قمار، شراب، اعتیاد به مواد مخدر و گدائی برکنار مانده اند.

جهانگردانی که درباره هزاره تحقیق نموده به این حقیقت اذعان دارند و نوشته اند "با اینکه این مردم در اوج فقر بسر می‌برند، اما تن به گدایی نمی‌دهند هزاره ها مردمی اند صادق، درستکار، آرام و صلح جو و در عین حال شجاع، پرکار و زحمتکش و به مشاغل طاقت فرسا مصروف اند و اغلب کارهای تولیدی و سازندگی کشور بدوش این مردم میباشد. آنان در برابر تهاجم ناملایمات روزگار سرمای شدید محیط گرسنگی و تشنگی فوق العاده مقاوم بوده و با تمام فشار هایی که علیه آنان اعمال شده باز تو انسته اند پرچم غرjestان را در قلب کشور بر افراشته نگهدارند.

**لهجه و گویش مروج مردم هزاره:** لهجه ای هزاره گی گویش مختلط از فارسی، مغولی و ترکی با سنت گفتاری مخصوص به خود است. از نقطه نظر زبان شناسی گویش و لهجه عنوان دقیق تری برای هزاره گی است که دولینگ سال ۱۹۷۳ م، شهرستانی سال ۱۹۸۱ م نیز به گویش و لهجه هزاره گی اشاره کرده است. هزاره گی مرکب از ۸۰ فیصد فارسی، ۱۰ فیصد مغولی و ۱۰ فیصد ترکی و دیگر زبانها است، لهجه و گویش هزاره گی به دلیل اثر گذاری زبان های ترکی و مغولی عمدتاً با دیگر لهجه های فارسی متفاوت است. قاموس زبان هزاره گی که مجموعاً شامل ۱۴۵۰ لغت میشود بوسیله شاه علی اکبر شهرستانی در سال ۱۳۵۲ شمسی تحقیق و تالیف گردیده که لغات فوق را با شاخه های مختلف زبانهای ترکی و مغولی و ازبکی مورد تحقیق و مقایسه قرار داده است. جلد اول رساله لهجه های مروج مردم هزاره دایزنگی، بهسود و جاغوری شامل بیش از ۱۸۵۰ لغات لهجه هزاره گی چاپ سال ۱۳۶۵ شمسی و جلد دوم رساله حاوی بیش از ۶۰۰ لغات لهجه مروج مردم هزاره چاپ سال ۱۳۶۹ شمسی در کابل توسط نویسنده این مقاله تحقیق و تالیف شده است.

در مورد زبان و گویش هزاره گی دو جنبه باید مدنظر گرفته شود. اول، رابطه بین گویش هزاره گی و زبان های مهمی که بر آن تأثیر گذاشته اند مانند فارسی، مغولی و ترک و دامنه تأثیرات هر کدام از آن ها بر لهجه و گویش هزاره گی. دوم، ویژه گیهای خاص و منشأ گویش لهجه هزاره گی. مردم هزاره از

قدیم الایام به لهجه مروج فارسی، دری هزاره گی مکالمه میکرده است وجوه متمایز و متبازز دری و فارسی هزاره گی با زبان دری و فارسی روی این مشتقات تکیه دارد. اول، نحوه گویش و لهجه دوم، به کار بردن اصطلاحات و عبارات مغولی و ترکی. سوم، ویژه گی های ارتباطی جملات و عبارات و نحوه تولید زبان و لهجه. در موارد زیادی تا هنوز مردم هزاره با استفاده از نام های مغولی، ترکی و فارسی امور لسانی خویش را انجام میدهند. داکتر مهدی در کتاب تاریخ سیاسی و نظامی دودمان غوری تذکرده که رو نوشت نکاحنامه را که از بامیان کشف شده و این نکاحنامه در قرن چهارم هجری به لهجه هزاره گی نوشته شده است. بدین ترتیب هزاره ها نسل اندر نسل اصالت زبان فارسی هزاره گی را با خود به همراه آورده و منتقل ساخته است. نظریات و دیدگاه های برخی مورخان خارجی درباره هزاره جات و مردم هزاره:

در گذشته های دور هزاره جات کنونی به گفته (بلیو) بنام غرمارث یاد شده که این نام در کتاب مقدس نیز آمده است، کنت کورت و بطلیموس مورخین عهد سکندر کبیر، فریه جهانگرد فرانسوی، هنری فیلد کریستیانس محقق دنمارکی و جورج راورتی، از مورخان غربی، مقدسی، مولف گمنام حدودالعالم در ۹۵۹ میلادی، ابی بکر مشهور به ابن فقیه، ابن خرداد در ۹۲۰ میلادی، از مورخین اسلامی و همچنان هیوان تسنگ راهب چینی از موجودیت غرچ الشار، غرجه، غرجستان، شاران غرجستان و موجودیت هزاره ها در غرجستان به کرات یاد نموده اند. جهانگرد چینی هیوان تسنگ مینویسد که در دوره کوشانیها از آریانا عبور کرده، قوم هزاره قرنها پیش از ورود اسلام به این سرزمین می زیستند، در ادبیات و تواریخ دوره اسلامی قرن سوم و چهارم هجری اطلاق ترک غرچه به قوم هزاره شده است. ژ. فیریر دانشمند فرانسوی گفته است که هزاره ها ساکنین اصلی افغانستان میباشند و در زمان حملات اسکندر در همان محل زندگی میکردند که حالا حیات بسر میبرند و این موضوع را از نوشته های مورخ قدیمی یونان (کورتس) استفاده کرده است. میگوید: «هزاره ملتی است که از اختلاط و ترکیب ترک و مغول بوجود آمده اند و چنانچه در کتاب جامع التواریخ نیز نوشته شده است که هزاره ها ترکیبی از نژاد ترک و مغل و از ساکنان بومی افغانستان هستند. در این کتاب تاریخ که ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، از (اوغوزخان) فاتح کبیر مغل و فرزندان ۲۴ گانه او نام برده میشود و قبایل که بار اول در جهانگشایی با او سهم گرفتند، اقوام: اولیغور، قانقلی، قیچاق، قارلق، قلیچ، آغا جری یا باغچری، بودند که این نام ها تا هنوز در میان جامعه هزاره مروج است. از قرن ششم قبل از میلاد تا

قرن اول میلادی، هزاره جات مورد تجاوز قرار میگیرد و می توان از حمله "کوروش کبیر" اولین حکمران مقتدر "هخامنشیان" بین سالهای ۵۳۶ - ۵۴۵ قبل از میلاد، یاد نمود. گرچه او توانست هزاره جات را که در آن وقت "ستاگیدیا" نامیده میشد، فتح نماید، اما کوروش، از سوی قبیله "دهایی" (قبیله ترک و مغل)، زخم برداشت. سکندر مقدونی، به سرزمین هزاره جات که در آن وقت "اراکوزیا" نامیده میشد، حمله برد که با مقاومت سرسخت مردمان آنجا، مواجه گردید. بطلیموس دانشمند، که در رکاب سکندر قرار داشت مینویسد: "سکندر در گذشتن به شمال یک نوع انسانهای جدیدی را دید که بی نهایت سرکش بودند و در پناه خانه های گلی می زیستند. ولی سکندر در جنگهای چهار ساله موفق به تسخیر کامل ولايات اراکوزیا (هزاره جات) نگردید.

امپراطوری مقتدر کوشانیها بین سالهای ۴۰ تا ۲۲۰ میلادی، مدنیت بزرگی در هزاره جات بنا نهاد. کوشانی ها را به نام اقوام "یوچی" می نامند که یکی از شرقی ترین قبایل نیرومند ترک و مغل از شاخه "کمیستی" یا "سیتی" است. "کد فیزس" بنیانگذار سلسله کوشانیها و بعد پسرش "ویما کد فیزس" در سالهای ۹۰ میلادی امپراطوری وسیعی را به وجود آوردند. دومین خاندان کوشانی ها که بنیان گذار آن "کنیشکای کبیر" است، از قبیله کوشان، از جمله اقوام ترک و مغل و یکی از قبایل مهمی تشکیل دهنده اجداد هزاره ها در تاریخ شرق می باشد. بعد از انقراض امپراطوری کوشانی ها، بین سالهای ۴۲۵ - ۵۶۶ میلادی، امپراطوری سوارکاران و تیر اندازان "زاولی" یعنی سلسله ای شاهان زاولی یا هیاطله، قدم می افرازند. مانند برادران کوشانی شان از اقوام و قبایل سیتی یا کمیستی هستند که هم اکنون هزاره های زاولی در جنوب غرب هزاره جات در خاص ارزگان، مالستان، جاغوری، اجرستان، در حوالی کابل و غزنی به نام "هزاره زاولی" زندگی می نمایند. کوشانی ها در ابتدا عمدتاً زردشتی بودند، بعداً بودائی شدند. سلسله کوشانی ها منطقه وسیعی را تحت کنترل داشتند که وسعت آن از دریای اورال، اوزبیکستان، افغانستان، پاکستان الی قسمت شمالی هند امروزی میرسید که شامل یوج جن، کندینا، سکیتا، کوزنبی، پاتالی پوترا و چمپا آن زمان میشدند.

### برخی دیدگاه های دیگر درباره بامیان مرکز هزاره جات:

بامیان در افغانستان مرکزی (هزاره جات)، تقریباً به مسافت ۲۳۱ کیلومتر در شمال غرب کابل و در قلب کوه هندوکش، در ارتفاع ۲۵۰۰ متری موقعیت دارد. با میان در بندها هش بنام (بامیکان) و در قرن

پنجم قبل از میلاد بنام (فان - یانگ) و در سال ۶۳۲ میلادی (فان ین نا) یاد شده است. در اوایل قرن اول میلادی با به قدرت رسیدن کوشانی ها، بامیان حیثیت مرکز دین بودائی را پیدا نمود که در این امپراتوری بزرگ، بامیان و تندیسهای بودا سمبول یا نماد این عظمت تاریخی بود. پس از دوره کوشانیها و یفتلی ها، تنی چند بنام شیران بامیان که از احفاد کوشانی و یفتلی بودند در بامیان و حواشی آن حکومت میراندند حکمرانی این سلسله قبل از اسلام و مدت ها بعد از آن نیز ادامه یافته است. حکمرانی شیران بامیان توسط غزنویان ساقط و بعد از آن غوری ها، شنسی ها و خوارزمی ها در بامیان حکومت کردند.

با شکست خوارزم شاه شهر غلغله توسط لشکر چنگیز خان تخریب و به بامیان آسیب زیادی وارد گشت. بامیان روی معبر کاروان رو قدیم میان بلخ و پیشاور بنام راه معروف ابریشم قرار گرفته بود. پیکره های عظیم بودا، معابد منقوش و چندین هزار سموچ بامیان را از نظر آئین و هنر بودائی مشهور ساخت. این شهر برای بیش از هفت قرن، از قرن دوم میلادی تا دخول لشکر اسلامی در قرن نهم میلادی در آن، یکی از بزرگترین مراکز بودایی در شرق محسوب میگردید. بامیان در محل تلاقی تمدن های ایرانی، یونانی، بودایی، هندو و اسلامی واقع شده و میراث فرهنگی آن آمیزه ای ارزشمند از تأثیر این تمدن ها و فرهنگ هاست. فصل بسیار با ارزش و مهمی را در تاریخ حوزه تمدنی ما و در مجموعی جهان میسازند. یک بخشی عمده از میراثهای تاریخی و فرهنگی افغانستان را آثار باستانی قبل از اسلام تشکیل میدهد که از خصوصیات کاملاً استثنایی برخوردار بوده اند. بامیان در آن دوران تاریخی، من حیث با اهمیت ترین مرکز تقاطع تمدن ها و جریانهای متفاوت فرهنگی و به مثابه شاهراهی انتقال، و داد و ستد دست آوردهای فرهنگی ملل مختلف جهان شناخته شده است. بازرگانان، سیاحان و هنرمندان از چین، هند، آسیای مرکزی و اروپا با استفاده از راه ابریشم، در این حوزه باستانی رفت و آمد داشتند هیوان تسانگ زایر چینی که در نیمه اول قرن هفتم میلادی از بامیان دیدن کرده است از هیکل بزرگ دراز افتاده بودائی یادآوری نموده است. گرچه امپراتوری کوشانی ها در ۲۲۰ میلادی در شمال هندوکش از هم پاشید اما، کوشانیها تا سال ۴۲۵ میلادی در جنوب هندوکش به فرمانروائی خود ادامه دادند.

از نظر تاریخی، آیین بودائی حداقل ۱۵۰۰ سال قبل از حمله مغول ها به خراسان و افغانستان امروز بطور وسیع در جنوب هندوکش حاکم بود، به گونه ای که این آیین، سالانه هزاران زائر چینی را به



بامیان می کشانید. معابد متعدد در آن موجود بوده و در آنها هزاران راهب به اخذ تعلیمات بودائی مصروف بودند. در سخره های عمودی و افقی کوه های شمال شرقی بامیان مجسمه های بودا را به بلندی ۱۴۰ تا ۱۵۰ فـت کـندـه اند. این مجسمه بزرگ طلائی میباشد که در هنگام طلوع آفتاب شعاع آن بهر طرف نشر میگردد. به فاصله ۱۲ لی (یک لی مساوی نیم ورست و یک ورست مساوی ۱۰,۶۷ کیلومتر) در شرق شهر بامیان هیکل خوابیده بودا در معبد بزرگی مشاهده میشود که با (نیروا نا) یعنی به مقام ابدیت فرو میرود. این هیکل یکهزار فـت طول دارد و شاه مملکت هر سال در جشن آزادی، جمله دارائی منقول خود و خاندان خود را به شمول آنچه در خزانه دارد می آورد و آنرا به نام وی قربانی میکند.

کار ساختمان دو پیکره بزرگ در قرن دوم میلادی به هدایت کنشکای کبیر آغاز گردید و احتمالاً در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به پایان رسیده باشد. مغاره های حفر شده در دل کوه ها، محل بود و باش هزاران راهب بودایی را تشکیل میدادند و همچنان بحیث مهمانخانه برای مسافران، بازرگانان، و زائرین این مرکز بودایی، مورد استفاده قرار میگرفتند. این مغاره ها مملو از نقاشی های مختلف بودند که همزمان با تراش پیکره ها بحیث یک مجموعه یی بهم پیوسته حفر شده بودند. آنها به طول یک مایل، قسمت شرقی و غربی، یعنی دو مجسمه بزرگ را با هم وصل می کردند. این وادی را میتوان به سه بخش تقسیم نمود. بخش غربی جایی که مجسمه بزرگ ۵۳ متری قرار دارد و بیشترین بخش مغاره های منقوش را در بر میگرفت، بخش مرکزی که یک پیکره نسبتاً کوچک (احتمالاً در حالت نشسته) نیز تراشیده شده بود و تعداد زیادی از مغاره ها را در بر میگرفت و بخش شرقی وادی که دارای مجسمه بزرگ ۳۸ متری بودا بوده است. بر علاوه این دو مجسمه بزرگ، مجسمه دیگری هم بفاصله هزار قدم دورتر بشکل خوابیده موجود بود.

در حدود یکهزار و هشتصد سال قبل، کاروانهای تجارتي زیادی از آسیا و اروپا به قصد مسافرت به چین از طریق بامیان عبور مینمودند. این جاده در عصر شاهان کوشانی رونق زیادی کسب نمود. شمار زیادی از زائرین چین نیز از این راه عبور می کردند. آنها به هند یعنی جائیکه بودا بیش از دو هزار سال قبل در آنجا متولد گردیده بود، سفر می کردند. بودیسم در قرن سوم پیش از میلاد توسط راهبان بودائی به نواحی جنوب کوه های هندوکش عرضه شده بود. با توجه به سکه های قدیمی پیدا شده در بامیان، نقاشی های روی دیوار های معابد اطراف تندیس های بودا، نقاشی های به جا مانده از

زمان آخرین شاهان کوشانی و همچنین شکل فزیکتی تندیس ها، می توان چنین نتیجه گرفت که ساکنان این منطقه تا حدود ۲۳۰۰ سال پیش دارای همان قیافه و ترکیب فیزیکی چهره بوده اند که هزاره های امروز هستند.

بدین ترتیب چهره مغولی ساکنان مردم هزاره افغانستان را مدت ها پیش از حمله چنگیز خان و امیر تیمور، جستجو کرد، مدت ها پیش از ظهور مغل ها، ساکنان هزاره جات امروز در معرض تأثیرات اقوام قدیمی مغل ها و ترک با ویژه گی های فزیکتی شبیه مغل ها و ترک قرار گرفتند. برجسته کاری های مرمرین، آثار سنگی بودایی متعلق به ماقبل تاریخ، برنزهای رومی، مسکوکات دوره های مختلف، مجسمه های قبل از میلاد، بخشی از آثار موزیم ملی کابل را که از بامیان بدست آمده تشکیل می دادند. که نشان دهنده رواج وسیع آئین بودائی در این ساحه و بخصوص در بامیان میباشد.

برای تأمین وحدت ملی باید اقوام کشور به تفاهم جمعی، منافع ملی از طریق مشارکت آگاهانه و عادلانه در مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برسند تا برای تحقق اهداف مشترک و تأمین منافع جمعی در چوکات حاکمیت سیاسی واحد، تشریک مساعی نمایند. ایجاد حس اعتماد و همبستگی ملی و تحقق وحدت ملی در افغانستان، با هماهنگی و اختلاط ارزشهای فرهنگی، تاریخی و اعتقادی اقوام، که منافع جمعی آنان از طریق، تفاهم " ارگانیکی " بر پایه فرهنگ پلورالیستی، باید در چوکات حاکمیت سیاسی واحد امکان پذیر گردد. قرار است در طی یکسال و چند ماه آینده انتخابات ریاست جمهوری و چند ماه بعد از آن انتخابات پارلمانی در افغانستان برگزار گردد.

درحالیکه تنی چند از شخصیت های سیاسی خود ها را به مقام ریاست جمهوری کاندید و از حالا بشکل مقدماتی فعالیت های تبلیغاتی را آغاز نموده اند. اما تا هنوز هیچ یک از رهبران و نخبگان سیاسی مردم هزاره خود ها را به این مقام کاندید نموده ولی جامعه هزاره به حد لازم بلوغ سیاسی و عزم ملی رسیده اند و بی توجهی و کم کاری حکومت کنونی را در طی تقریباً هفت سال اخیر بخوبی درک کرده و از آن کمک های میلیاردها دالری جامعه جهانی حد اقل بازسازی تا هنوز در مناطق هزاره جات صورت نگرفته است که مردم هزاره جات آنرا لمس می کردند. رهبران دولت کنونی صرف با شعار ها و تبلیغات دلخوش کننده این مردم را امیدوار و مصروف ساخته و کدام کار عملی در این ساحه انجام نداده اند.

جامعه هزاره دیگر فریب کاندیدان مقام ریاست جمهوری و بخصوص آقای کرزی را نخواهد خورد. در این انتخابات دیدگاه‌ها و تقاضاهای مبرم، ضروری و حیاتی زیر را مردم هزاره جات در بدل پشتیبانی مشروط از تمامی کاندیدان و بخصوص آقای کرزی پیش از برگزاری انتخابات به ایشان پیشکش و رایه میدارند تا در طی مدت یکسال و چند ماه باقیمانده دوره کاری خویش آقای کرزی به آن عمل نمایند:

اول: معضله کوچی‌ها باید بصورت دایمی و همیشگی حل و فصل و به این مشکل زخم ناسور مانند برای همیشه خاتمه داده شود.

دوم: در تطبیق پروژه شاهراه آسیائی کابل- هرات از طریق هزاره جات تعلق و کار شکنی‌های مقامات دولتی بطور قاطع بدون سیاست بازی‌های قومی برطرف و هرچه زودتر تر اسفالت کاری این سرک از طریق بامیان بطرف کابل نیز آغاز و پیشبرد سریع کار احداث شاهراه را شخصاً آقای کرزی زیر نظر مستقیم خود قرار دهد.

سوم: آقای کرزی تمام ولایات جدید پیشنهادی مناطق هزاره جات و بخصوص ولایات جدید پیشنهادی جاغوری، بهسود، پنجاب، را منظور و تشکیل نموده تا این ولایات جدید مناطق هزاره جات در کنار ولایات بامیان و دایکندی فعالیت خود را در سطح تشکیلات اداری ولایات جدید آغاز نمایند.

چهارم: برای بازسازی ولایات کشور بخصوص مناطق هزاره جات عدالت و برابری در تقسیم بودجه انکشافی آنان از طرف دولت در نظر گرفته شود و برای بازسازی ولایات بامیان و دایکندی توجه بیشتر از گذشته جلب و در اکمالات ارگانهای دولتی در همه امور ایشان اقدام و ایندو ولایت را به ولایات درجه اول از لحاظ تشکیلات اداری دولتی ارتقا دهند.

پنجم: - قرار احصائیه موجود حضور تحصیلکردگان جامعه هزاره در ادارات، مؤسسات و شعبات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دولت کنونی به تناسب حضور تحصیلکردگان دیگر اقوام درپائین ترین فیصدی قرار دارد که ۲٪ را تکمیل کرده نمیتواند. آقای کرزی باید سهم و حضور جامعه هزاره را در شعبات دولت مطابق به احصائیه ملل متحد و متناسب به تعداد نفوس و شعاع وجودی شان که مردم هزاره سومین قوم در افغانستان میباشد تأمین نماید. با تحقق این پنج خواست و تقاضای برحق و عادلانه جامعه محروم هزاره آقای کرزی بالای رأی و پشتیبانی مردم هزاره در انتخابات ریاست

جمهوری آینده حساب نماید در غیر آن هر کاندید دیگری که به این خواست قانونی مردم هزاره لبیک گوید مردم هزاره در این مورد آمادگی صادقانه دارند تا با ایشان تفاهم نمایند.

**نتیجه گیری:** یکی از مورخان جهان میگوید: مردم یک کشور تا تاریخ خود را نشناسد، نمی‌تواند تشخیص دهند که در کجا ایستاده هستند. تاریخ هرکشور بخشی از هویت مردم آن سرزمین را میسازد. درباره معرفی و شناخت از قدامت تاریخی و هویت اتنیکی جامعه هزاره کتاب های متعدد تاریخی و تحقیقی و مقالات فراوانی از جانب مورخان داخلی و خارجی تالیف و نگارش یافته است و بر اساس اسناد تاریخی و باستانی و تحقیقات علمی جامعه شناسی، دانشمندان مذکور سرزمین هزاره جات وطن اجدادی و نیاکان مردم هزاره در طی مدت بیش از سه هزار سال بوده که آثار باستانی بامیان آنرا به ثبوت میرساند و بنابر تحقیقات انجام شده جامعه شناسان داخلی و خارجی هویت اتنیکی و نژادی جامعه هزاره ثابت گردیده است که این مردم مخلوطی از نژاد مغل و ترک اند که این علایم و نشانه ها را میتوان در لهجه فارسی هزاره گی مشاهده نمود.

نظریات مغرضانه برخیها درباره اینکه مردم هزاره را از بقایای لشکر چنگیز میدانند بدو دلیل تاریخی مردود شناخته میشود، اول: بقول غلام محمد غبار: چنگیز خان نمیخواست در این سرزمین ساکن شود و میخواست بعد از تخریب شهرغلغله بامیان به مرکز اصلی خویش بر گردد. درحالیکه کوشانی ها در بامیان، همراه با مردم این سرزمین به تشکیل دولت پرداخته و باعث عظمت بامیان باستان شدند. نیاکان مردم هزاره چنان آثار درخشان تاریخی و باستانی را به جا گذاشته اند که هرگونه شک و تردیدی را از میان برداشته است. در این مقاله سعی گردیده تا درباره هویت تاریخی و اتنیکی مردم هزاره جات کتاب های تاریخی جداگانه ویا در بخشی از کتاب های تاریخ عمومی افغانستان در مجلات، روزنامه ها و در یک و نیم دهه اخیر در رسانه های انترنتی داخلی و بیرون مرزی کشور نوشته ها و نظریات مورخان و نویسندگان مشهور داخلی و خارجی چاپ و نشر شده که درباره قدامت تاریخی سرزمین هزاره جات و هویت اتنیکی و منشا نژادی جامعه هزاره نظریه های تحقیقی و کار شناسانه ارایه نموده تذکر رفته است. همچنان دانشمندان خارجی نیز کتابهای تاریخی و مقالات تحقیقی فراوانی را نوشته اند. اکثر مورخان داخلی و خارجی معتقدند که هزاره ها یکی از اقوام قدیمی و مخلوطی از نژاد ترک و مغل افغانستان اند و هزاره جات، از گذشته های خلیها دور و چندین هزار

سال قبل زادگاه اصلی و آبائی مردم هزاره بوده است. هم چنان چندین خواسته و درخواست مشروط جامعه هزاره از کاندیدان ریاست جمهوری و بخصوص آقای کرزی نیز نگارش یافته اند.

#### منابع:

- سایت سمنگان زیر عنوان نام افغانستان چگونه و از چه زمانی بر کشور ما گذاشته شد؟ نویسنده:- رمضان علی رحیمی
- سایت کاتب هزاره زیر عنوان برگی از تاریخ ترک هزاره، نویسنده:- پروفیسور عنایت الله شهرانی
- سایت آریانانت زیر عنوان ساختار قومی و نهاد های سیاسی- اجتماعی مردم هزاره، نویسنده:- صاحب این قلم
- سایت آریائی زیر عنوان هزاره جات یا هزارستان از دیدگاه و نظر مورخین، نویسنده:- صاحب این قلم
- سایت مشعل زیر عنوان سیاستها و تاریخ معاصر هزاره ها نوشته:- ظاهر دقیق
- سایت سمنگان زیر عنوان به بهانه روز جهانی موزیم و نود سالگی موزیم افغانستان:- از بی بی سی
- یادداشت های صاحب این قلم ۸ ماه جون سال ۲۰۰۸

### کوچیها، زخم خونین سیاسی بر پیکر مجروح هزاره جات

#### نگاه مختصر بر یک قرن تهاجم کوچیها در هزاره جات!

طوریکه همه میدانیم و تا جای که حافظه تاریخ بیاد دارد بنابر شواهد و اسناد انکار نا پذیر تاریخی نیاکان مردم هزاره بیش از دو الی سه هزار سال در هزاره جات زیست نموده است و اجداد مردم هزاره در این سرزمین قبل از اسلام بنام های سلاله کوشانیها، یفتلیها، شیران بامیان، سلسله شاهان شار و ریو شاران حکومت نموده اند در زمان سلطان حسین با ایقراء، سلسله ارغونیه نزدیک به یک قرن در هزاره جات حکومت مستقل داشته که بعداً نیز در اکثر دوره ها بصورت مستقل ویا بصورت مناطق جداگانه توسط خوانین آنان اداره می شده است. در دوره اسلامی که افغانستان بنام خراسان یاد میشد سرزمین جامعه هزاره بنام غرجستان و در دوره معاصر اکثراً بنام هزاره جات و بعضاً هزارستان نیز یاد شده است. ولی در زمانهای اخیر رژیم های تبعیض طلب از ذکر نام هزاره جات خود داری میکرد و در رسمیات ادارات دولتی همیشه بجای نام هزاره جات مناطق مرکزی را مورد استعمال قرار میدادند و ترس داشتند که با رایج شدن نام هزاره جات - هویت قومی و جغرافیائی جامعه هزاره بدین طریق برجسته نشود. اجداد مردم هزاره جنگ های خونینی را برای دفاع از هزاره جات در برابر حملات مهاجمان خارجی مانند سکندر مقدونی، چنگیز خان، خوارزم شاه و تیمور انجام دادند که نشانه و

میراث آن دوره جنگ های خانمان سوز، خرابه های شهر ضحاک، شهر غلغله، تندیس های بزرگ و کوچک بودا و موجودیت بیش از سه هزار و پنجمصد پارچه آثار باستانی و تاریخی بامیان که شامل سموچها، مغاره ها، تندیس های کوچک چندین بودا در میان سموچ ها و نقش و نگار های رسامی و خطاطی شده با رنگ روغنی بر رواق های کنار مغاره ها و تندیس ها میباشند که قیافه بوداها و چهره های رسامی شده آنان کاملاً شباهت با قیافه مردم هزاره امروزی را میرسانند و بدین ترتیب بومی بودن مردم هزاره و ملکیت آبائی شان بر سرزمین هزاره جات یک حق مسلم بوده و از لحاظ تاریخی، حقوقی و شرعی یک امر تسجیل شده پنداشته میشود که نمیتوان مورد تردید قرارداد.

اما در یک قرن اخیر، آفت تهاجم کوچی ها، دامنگیر جامعه هزاره جات گردیده است و بعد از آن که قیام دادخواهانه سراسری مردم هزاره برضد حاکمیت استبدادی امیر عبدالرحمن در هم شکسته شد، به عنوان بخشی از پروسه انتقام از آنان، به هزاران عشیره و قبیله از پشتون های کوچی امر داده شد تا در فصل بهار و تابستان همراه با احشام و حیوانات شان از مناطق هزاره جات به عنوان چراگاه استفاده کنند. نظام های استبدادی در طی مدت یکصد سال اخیر از کوچیها بحیث زخم خونین سیاسی و علاج ناپذیر برعلیه پیکر مجروح هزاره جات و جامعه هزاره استفاده نموده اند. کوچیها همواره وسیله سیاسی سرکوب مردم هزاره در خدمت حکام محلی بوده که کارنامه تلخ و ناگوار نفرت از آنان در ذهن مردم هزاره باقی مانده است.

در گذشته کوچی ها در سراسر هزاره جات به سوی علفچر ها، هجوم می آوردند و بر فراز کوهها و تپه ها غزدی های شانرا بر می افراشتند و مناطق هر خیل از قبل معلوم بود و در این مواقع مردم هزاره از تردد به این مناطق خودداری می کردند. اما آنها وقتی که علفچرها را برای مواشی شان کافی نمیدانستند، در شب ویا روز به زمین های زراعتی مردم محل هجوم می آوردند. زمینی که به هزار مشقت آنها به شکل بدوی آن کشت گردیده بود. در برابر چشمان کشت گران آنها، چراگاه مواشی کوچیها میگردید. وقتی از تحمل مردم خارج می شد درگیری آغاز میگردد و اگر این تنش به مرگ کسی از کوچی ها می انجامید، دیگر ساکنان آن قریه امید زیستن در سرزمین شان را نداشتند. زندان، شکنجه و تبعید لازمه مردان قریه بود. اما اگر هزاره ای کشته میشد. بازخواست آن در حکومت محلی می خوابید و تا مرکز ولایت هم نمی رسید و سرانجام قاتل براءت می یافت. از زمانی که کوچی ها به هزاره جات می آمدند تا بازگشت شان به سمت پشاور پاکستان، حکومت های محلی وظیفه حراست از آنها را به عهده داشتند.

ملک های کوچی طوری رفتار می کردند که هیچ تفاوت میان آنها و حاکم محلی وجود نمی داشت. به همین دلیل ملک ها بخش از زمین های زراعتی مردم هزاره را بزور تصاحب می کردند و به نام خودشان از حکومت های محلی حامی خویش، قباله شرعی میگرفتند. نمونه های بسیار متعددی در

رابطه به حمایت بلامنازع حکومت‌های محلی و مراکز ولایات هزاره نشین وجود دارد که در این مختصر یاد آوری همه آنها میسر نمی‌باشد. کوچی‌ها به این هم اکتفا نمی‌کردند، آنها پارچه‌ها و تکه‌های بی کیفیت و بد ریخت پاکستانی را با خود می‌آوردند، این تکه‌ها را از فراز خانه‌های مردم هزاره که در وسط بام خویش روزنه و یا موری دود رو داشتند که به شکل عمودی متناسب با تنور خانه بود - به پایین پرتاب می‌کردند و نام رئیس فامیل را میگرفت و میگفت: - فلانی سال بعد این مقدار پول و یا روغن را برای من پرداختنی هستی. این خودش تداوم ماجرای "شرکت روغن" بود به گونه دیگر. سال بعد هر خانواده ناچار به پرداخت قرض ناخواسته شان بود. بازهم صدها خانواده به دلیل فقدان استطاعت پرداخت کوچی‌ها، ده و دیار شانرا ترک میگفتند و آواره میگرددیدند.

کوچیگری و رفتن کوچی‌ها در هزاره جات یک آله سیاسی و زخم علاج ناشدنی است، که دقیقاً پس از نسلکشی مردم هزاره توسط عبدالرحمن خان، سیاست سرکوب و غضب اراضی هزاره جات از طریقه های گوناگون تعقیب شد. خطر ناکترین سیاست که نزدیک به یک قرن مردم هزاره جات را تحت شکنجه و فشار قرارداده است پروسه آوردن کوچی‌ها است. کوچیگری یکی از پدیده‌های عقب مانده اجتماعی است که از یک قرن اخیر تا کنون بحیث وسیله سیاسی برعلیه جامعه هزاره در افغانستان مورد استفاده قرار گرفته و در این مدت در هزاره جات فاجعه‌های فراوانی آفریده اند. تهاجم کوچیهای مسلح بر هزاره جات تنها و صرف در میان قبایل پشتون در افغانستان و هردو طرف خط مرزی دیورند مروج بوده که زمستان را در مناطق گرمسیر کشور و پاکستان به سر می‌برند. کوچی‌ها در فصل بهار با رمه‌ها، کاروان‌های شتر و با حمل کالاهای قاچاق تجارتی خویش با حمایت حلقات حاکم قومگرا به طور مسلحانه داخل مناطق هزاره جات می‌گردند و بر اساس فرمان‌های شفاهی که بعد از یک قرن اینک هیچ مبناء و اعتبار حقوقی ندارد، اکنون نیز هزاران خانوار کوچی حتی از آن سوی مرز مشترک افغانستان و پاکستان به سمت هزاره جات سرازیر می‌شوند و در مسیر حرکت شان به صورت گسترده کشت و زراعت مردم محلی را نابود میکنند.

در حالیکه هیچ مستبدی مانند امیر عبدالرحمن خون آشام با صدور فرمان شفاهی سرکوب گرانه و امریه رئیس تنظیمیه وقت محمد یعقوب خان که فاقد اعتبار شرعی و قانونی است، نمی‌تواند برای تجاوز و تعدی به ملکیت و حقوق شرعی و قانونی ساکنین اصلی دست آویز گردد و حق ندارند که مردم هزاره را از بود و باش و ملکیت بر سرزمین نیاکان شان به جرم هزاره بودن محروم سازند و زمین های للمی و چراگاه های هزاره جات را به اقوام کوچی ببخشند و جامعه هزاره را محو کامل فیزیکی نمایند. گرچه تا هنوز چندین بار بالای جامعه هزاره بوسیله رژیم های استبدادی به مقصد نابودی کامل آنان اقدامات پاکسازی و نسلکشی قومی تطبیق گردیده است، ولی این مردم با وجود تحمل این همه دوره های خونین استبدادی هویت جغرافیائی و قومی خودها را حفظ کرده و طوریکه هیچ

مستبدی تاکنون در جهان موفق به محو کامل جوامع بشری نگردیده و بخصوص در افغانستان و هزاره جات نیز به این هدف ضد انسانی نرسیدند.

از زمان امیر عبدالرحمن تا کنون میان مردم بی دفاع هزاره و کوچی های مسلح با حمایت دولت های وقت طی مدت یک قرن اخیر بارها بر سر علفچرهای مناطق هزاره جات که از طرف رمه کوچی ها خورنده میشدند برخوردهای خونین صورت گرفته است و در این برخوردهای خونین هردو جانب و بخصوص مردم هزاره محلات گوناگون هزاره جات تلفات انسانی و اقتصادی فراوانی را متحمل گردیده اند و میتوان از برخورد سال ۱۳۳۴ شمسی در ولسوالی جاغوری ولایت غزنی یادآوری کرد که در اثر این برخورد خونین میان جانبین بیش از سه صد نفر از مردم هزاره جاغوری از طرف کوچیهای مسلح با پشتیبانی دولت وقت کشته شدند. در برخورد سال گذشته در ولسوالی های بهسود ولایت وردک که در نتیجه آن ۱۱ نفر کشته، ۱۵ نفر زخمی به شمول ۴ زن، بیش از ۲۰ هزار انسان آواره و بیش از ۲۱۲ میلیون افغانی خساره مالی در آن منطقه به مردم بهسود وارد گردید. قبول این واقعیت که کوچاندن گروه هائی از قبایل به بخشهای دیگری از کشور، و عدم اسکان کوچیها و تشویق کردن آنان به پایمال کردن حقوق و ملکیتهای دیگران، بویژه در مناطق (هزاره جات) از لحاظ تاریخی موجب نا رضایتی شدید و بروز تشنج در میان مردم در مناطق وسیعی از افغانستان خواهد گردید. گرچه در مدت سه دهه، فعل و انفعالات سیاسی در کشور، کوچیها نتوانستند که به هزاره جات برگردند. اگر دوره طالبان را از این ردیف بکشیم، تنها سال گذشته کوچیها با رفتن خویش به ولسوالی های بهسود ولایت میدان - وردک، با مقاومت شدیدی مردم محل مواجه گردیدند.

بعد از تهاجم مسلحانه کوچی در مناطق بهسود از طرف دولت کنونی یک هیأت یازده نفری بریاست آقای وحیدالله سبواون وزیر مشاور در امور اقوام و قبایل توظیف گردید. ولی متأسفانه تا هنوز مؤثریت کاری کمیسیون روشن نیست و مردم آسیب دیده از این کمیسیون ناراض و شاکی اند. چون کمیسیون وظیفه داشت باید مشکلات و مسایل مربوط به کوچی ها و ساکنین محلات را در تمام نقاط هزاره جات، مخصوصاً مناطق تحت منازعه را به زودترین فرصت ممکن بررسی و نتایج حاصله را توأم با نظر مشخص به ریاست جمهوری اسلامی افغانستان ارایه نمایند. ولی تا هنوز این کار از طرف کمیسیون انجام نیافته است. سال گذشته نمایندگان مردم مناطق بهسود در هنگام تهاجم کوچی های مسلح بالای مردم این ساحه و بعد از تعیین کمیسیون دولتی در این باره در خواست های عمده ذیل را از مقامات دولتی نموده بودند که خدمت خوانندگان تقدیم میشود.



۱- تمسک عده ای از برادران کوچی به امریه رئیس تنظیمیه وقت محمد یعقوب خان که فاقد اعتبار شرعی و قانونی است، نمی تواند برای تعدی به ملکیت و حقوق شرعی و قانونی ساکنین اصلی دست آویز گردد.

۲- با توجه به ماده ۱۴ قانون اساسی کشور در مورد بهبود زندگی دهقانان و اسکان کوچی ها تدابیری از سوی دولت اتخاذ گردد.

۳- در ترکیب کمیسیون دولتی و رئیس آن تجدید نظر صورت گیرد و اشخاص مورد اعتماد، بی طرف و غیر جانبدار تعیین گردد. ولی متأسفانه تا هنوز این تقاضای برحق و مشروع نمایندگان مردم بهسود پاسخ لازم را از طرف مقامات دولتی دریافت نه نموده اند. در سال جاری همزمان با آماده شدن کوچی ها برای هجوم دوباره به هزاره جات، مردم هزاره جات افغانستان در یک راهپیمایی در کابل از دولت و سازمان ملل خواستند تا از ورود کوچیها در مناطق شان جلوگیری کنند. این راه پیمایی، که هزاران تن در آن اشتراک داشتند، به گونه ای مسالمت آمیز برگزار شد. راه پیمایان، که از ساکنان مناطق هزاره نشین افغانستان بودند، خواهان اجرای عدالت از سوی دولت برای حفظ محلات مسکونی و زمینهای زراعتی خود از کوچیها شدند. تظاهرکنندگان تصاویر یازده نفر از ساکنین بهسود که سال گذشته در درگیری های بین کوچی ها و مردم منطقه جان خود را از دست داده بودند را نیز در دست داشتند. تظاهرات کنندگان که شعارهایی نظیر عدالت، امنیت، برادری، برابری و بیزاری از خشونت سرمی دادند، خواهان قطع هجوم کوچی ها و حل این معطل بصورت ریشه ای و از راه گفتگو شدند. در جریان این تظاهرات، سخنرانی هایی توسط نمایندگان مردم صورت گرفت و یک قطعنامه هفت ماده ای را نیز در مقابل دفتر یوناما (UNAMA) قرائت نمود که در این قطعنامه از یوناما خواسته شد تا در مورد رفع مشکل یاد شده بالای دولت فشار وارد نماید. همچنان در قطعنامه هوشدار داده شده که اگر از ورود کوچی ها جلوگیری صورت نه گیرد، هرگونه پیامد به عهده دولت خواهد بود. و ۱۶ نفر به نمایندگی از تظاهر کنندگان به داخل دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد (یوناما) رفته و با مسئولین سیاسی این دفتر به سرپرستی آقای تالا بیک (Tala Bek) به گفتگو پرداختند. نمایندگان مظاهره چیان ضمن بیان مشکلات موجوده و انتقاد از موضع ضعیف نمایندگی سازمان ملل متحد در این راستا و خواستار حل سریع موضوع از طریق گفتگو و مفاهمه شدند.

تظاهر کنندگان خواهان نقش مستقیم نمایندگی سازمان ملل متحد در این مسئله شدند و تاکید کردند که تدویر جلسات مفاهمه تحت نظارت مستقیم ملل متحد صورت گیرد. آقای تالا بیک، مسئول امور سیاسی دفتر یوناما وعده داد مسئله را با مسؤولین امور در میان بگذارد و کمیسیونی را مرکب از نمایندگان مردم هزاره و کوچی ها تحت نظارت ملل متحد تشکیل دهد و از آنان سه روز مهلت خواست که در این زمینه اعلام نتیجه نماید. تلاشهای کمیسیونی که بخاطر حل این مشکل در

سال قبل تشکیل شده بود هم به نتیجه ای نرسید. مسلح بودن کوچی ها به سلاح های مدرن و نیمه سنگین، علیرغم پافشاری دولت بر تطبیق برنامه های دی دی آر، سوال بزرگی را در ذهن مردم هزاره جات، مبنی بر سیاست دو پهلوئی دولت در این خصوص خلق کرده است. مردم هزاره نمی خواهند کوچ اجباری دیگری را شاهد باشند آنان میگفتند که تکلیف کوچی ها را روشن کنید و از دولت خواستند تا کوچی ها را بر اساس قانون اسکان دهند. قرار معلوم اکنون دوباره که مفکوره برگشتاندن کوچی ها به هزاره جات، از طرف بعضی حلقات مطرح است، تذکر چند مطلب ضروری پنداشته میشود:

۱- حوادث قریب به سه دهه در افغانستان همانگونه که در ذهن و اندیشه همه هموطنان ما تأثیر گذار بوده، بدیهی است که جامعه هزاره را نمیتوان از این امر مستثنی ساخت.

۲- امن ترین نقطه افغانستان، سرزمین هزاره جات است. با حضور مجدد کوچی ها این ثبات بر هم می خورد. در کنار سایر نا آرامی ها، کشور با چالش جدیدی مواجه خواهد شد.

۳- طلسم استبداد حکومت های محلی به مثابه پشتیبان کوچی ها در ذهن هزاره ها شکسته شده است. مسلماً که حکومت های فعلی محلی نمیتوانند حامی کوچی ها باشند.

۴- ادعای زمینهای به اصطلاح متعلق به کوچی ها به هیچ عنوانی بنیاد حقوقی ندارند چون این زمین ها بازور و پشتیبانی همه جانبه حکومت های محلی از سوی کوچی ها غصب گردیده است. چون مردم هزاره مالکین اصلی و بلا منازع سرزمین نیاکان شان هستند طوری که دیگر اقوام کشور این حق را دارا میباشند. دولت کنونی نباید تفاوت میان ملکیت های جغرافیائی میان اقوام کشور ایجاد نماید. و هر چه زودتر زخم سیاسی خونین کوچیها را در هزاره جات علاج و تداوی ریشه ای نماید.

۵- با توجه به گشت و گذار کوچی ها در پاکستان، تصور محض نخواهد بود که عوامل نفوذی پاکستان در میان آنها نباشند. پاکستان به بی ثباتی هزاره جات مانند سایر مناطق افغانستان بی علاقه نبوده و پلان طالبان برای انتقال جنگ از جنوب به هزاره جات عملی خواهد گردید.

**نتیجه گیری:** چالش های سیاسی و اجتماعی منازعه دیرین سیاسی در افغانستان اصولاً ریشه قومی دارد. در گذشته ها و امروز هر یک از اقوام سعی داشته و دارند، تا در ساختار سیاسی قدرت متناسب با حضور فیزیکی برای خود ها موقف لازم سیاسی را پیدا نمایند که در صورت ناکامی در این مسیر، به سمت خشونت رو میآورند. میزان علاقه و همبستگی قومی در این جامعه، به مراتب بالاتر از همبستگی اجتماعی و فرا قومی در یک جامعه پیشرفته دارای جنبه ارگانیکی میباشد. چنانچه نظام های استبدادی در طی مدت یکصد سال اخیر از کوچیها بحیث زخم خونین سیاسی و علاج ناپذیر بر علیه پیکر مجروح سرزمین هزاره جات استفاده نموده و کوچیها همواره وسیله سیاسی سرکوب مردم هزاره در خدمت حکام محلی بوده که کارنامه تلخ و ناگوار نفرت از آنان در ذهن مردم هزاره باقی

مانده است. ادعای زمینهای به اصطلاح متعلق به کوچی ها به هیچ عنوانی بنیاد حقوقی ندارد چون این زمین ها بازور و پشتیبانی همه جانبه حکومت‌های محلی رژیم های استبدادی سابق از سوی کوچی ها غضب گردیده است. زیرا مردم هزاره مالکین اصلی و بلا منازع سرزمین نیاکان شان هستند، طوری که دیگر اقوام کشور این حق را دارا میباشند. دولت کنونی نباید تفاوت و دو رنگی میان ملکیت های جغرافیائی اقوام کشور ایجاد نماید. بهره برداری این برنامه ظالمانه را فقط گردانندگان اصلی جات علاج و تداوی اساسی و بنیادی نماید. بهره برداری این مناطق هزاره ها به منافع اصلی این پروسه کمائی مینمایند. کسانی که نه معتقد به منافع هزاره های این ساحه هستند و نه به منافع کوچی های پشتون بلکه آنها به سیاست تفرقه بی انداز و حکومت کن، باور مندند. واقعیت امر این که یک ستمی بزرگ به حال هزاره های محلی و هم به پشتون های کوچی است.

دولت باید مکلفیت قانونی خود را مبنی بر اتخاذ تدابیر جهت بهبود زندگی و اسکان کوچی ها، آنگونه که در ماده چهارده قانون اساسی پیشبینی شده است عملی نماید تا از یک طرف از ایجاد دشمنی بیشتر بین اقوام جلوگیری به عمل آمده و از جانب دیگر کوچی ها به حقوق شهروندی خویش دسترسی حاصل نمایند. در شرایط دشوار کنونی افغانستان ورود کوچیها در مناطق مرکزی هزاره جات و صفحات شمال عوارض جانبی را برای اخلاص ثبات و امنیت این ساحات بوسیله گروه طالبان زیر نام کوچی به همراه خواهد داشت. کوچیهای عادی و غیر مسلح مردم قابل ترحم است ولی نباید اجازه داد که آنان شکار بازی سیاسی و نظامی طالبان باعث برهم زدن صلح و ثبات در این مناطق کشور گردند. دولت فعلی مکلفیت اخلاقی و وظیفوی دارند تا بر مشکل کوچیگری نقطه پایان گذارد و همچنان مردم ساکن در مناطق هزاره جات و شمال کشور را از این معضله رهائی بخشیده، ثبات و امنیت نسبی شکننده در این ساحات را از مداخلات گروه طالبان تحت عنوان کوچی محافظت نمایند. کوچیهای واقعی را در جای مناسب ساکن و چراگاه برای مواشی ایشان فراهم نمایند.

#### منابع:

- سایت خبری بی بی سی تحت عنوان تظاهرات مردم هزاره در کابل برای جلوگیری از هجوم کوچی ها در هزاره جات
- سایت آریائی زیر عنوان تشدید تهاجم مسلحانه کوچیها در مناطق هزاره نشین کشور نویسنده:- صاحب این قلم
- سایت آریانانت زیر عنوان سیاست غیر شفاف دولت کنونی برای حل معضله مردم هزاره با کوچی ها نویسنده:- صاحب این قلم
- سایت کاتب هزاره زیر عنوان فاجعه کوچی ها هر فصل بهار در افغانستان تکرار می گردد نویسنده:- انجنیر سخی ارزگانی

ماه اپریل سال ۲۰۰۸ میلادی

## بنام خداوند توانا و دادگر

### طرح پیشنهادی برخی از تحصیلکردگان جوان، فعالان فرهنگی و سیاسی مستقل درباره حل معضله دیر پای افغانستان

مردم افغانستان در سه دهه اخیر تاریخ معاصر خویش گروه‌های سیاسی افراطی ای چپ و راست را زیرنماد آیدیالوژی، ناسیونالیستی، مارکسیستی، ملی، دموکراتیک و اسلامی به تجربه گرفته‌اند. اکثر آ روشنفکران فعال در عرصه سیاسی در سه دهه اخیر به ده‌ها حزب، سازمان، گروه‌های سیاسی و نظامی تقسیم شده بودند. آنها متأسفانه با سرسختی و تعصب حیرت‌انگیزی با همدیگر در مبارزه و جدال خونین قرار داشتند. این سازمان‌ها و گروه‌ها بر مبنای همان وابستگی‌های آیدیا لژیکی و یا همان محدودیت‌های عقب مانده ذهنی، قومی، قبیله‌ای، ملی، لسانی، منطقوی و مذهبی که هر یک منافع سراسری کشور و مردم افغانستان را بر منافع محدود سازمانی خویش خلاصه مینمود و قادر به تعیین و تشخیص منافع مشترک ملی و وطنی نبودند. گروه‌های سیاسی راست و چپ در افغانستان گرچه از لحاظ عقیدتی و تشکیلاتی خصوصیات آیدئولوژیک داشت، اما بعضاً جنبه قومی و قبیله‌ای را نیز بصورت درد آور با خود حمل می‌کردند. اقدامات کاری رهبران اصلی این دو گروه نتوانستند که صلح و ثبات را در کشور استقرار بخشند. پس از پایان دوره جنگ سرد، در دو دهه اخیر و بخصوص بعد از حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده آمریکا و سقوط رژیم طالبان، پروسه آیدیالوژی زدائی در میان روشنفکران افغان بصورت طبیعی و از پائین در میان نسل دوم و جوانان رشد نموده است. پس از تصویب قانون اساسی، بیش از یکصد حزب سیاسی در چوکات وزارت عدلیه ثبت و راجستر گردیدند. نکته مشترک در فعالیت‌های احزاب سیاسی موجود محرومیت محسوس و آشکار آنان از پایگاه و حمایت اجتماعی است و کمتر نشانه‌های از حضور فعال آنان در میان جامعه ملاحظه می‌گردد.

صاحب نظران و اندیشمندان عرصه سیاسی-اقتصادی و اداره همواره در اظهارات خود علاوه بر مشکلات سیاسی، اقتصادی بحران عدم اعتماد، عدم همکاری مردم، اختلاس و نبود استراتژی واحد در عرصه‌های متذکره را منحصراً چالش‌های مطرح ساخته‌اند که در برابر دولت کنونی افغانستان قرار دارد و از آن دشمنان برای کسب منافع خود بهره برداری میکنند. بعد از سقوط رژیم طالبان مسئله اساسی تأمین امنیت، انکشاف اقتصادی و حل مسایل سیاسی و حکومت داری خوب بود که در

این سه عرصه دولت کنونی موفقیت لازم نداشته است، در ساحه امنیت اوضاع نسبت به سالهای ۲۰۰۲ - ۲۰۰۴ خرابتر گردیده و تلفات قوای مسلح و نیروهای جامعه جهانی و افراد ملکی بیشتر شده و طالبان در میان مردم نفوذ کرده و از مردم ملکی در ولایات سپر انسانی ساخته و راه های مواصلاتی میان شهرها را مسدود نموده و از مردم باجگیری مینمایند، روشنفکران را به شهادت میرساند و مؤسسات فرهنگی و دولتی از جمله مکاتب را حریق مینمایند. تحت نام جهاد علیه نظام کنونی و نیروهای یاری رسانی جامعه جهانی افغانها را سر می برند. قوت های ملی در عرصه امنیت از لحاظ کمی و کیفی توانائی مقابله با تروریستان بین المللی و گروه طالبان مسلح را ندارد پس دولت کنونی و مردم در عرصه امنیت با چالش ها و دشواری های جدی که عنصر مرکزی آن حملات انتحاری است رو برو میباشند. کوتاهی در تأسیس یک اداره سالم و مدیریت مؤثر و خدمتگذار به مردم و بی برنامهگی، امتیاز طلبی، ضعف و ناتوانی اداره موجود نه تنها فرصت به دست آمده تلف شد، بلکه اجرای تعهدات درباره مشارکت سایر نیروهای ملی در حیات سیاسی و اجتماعی، بازسازی مؤسسات زیربنایی و ایجاد شغل، تقویت پولیس و اردوی ملی، مبارزه در برابر مواد مخدر، جرایم و جنایات سازمان یافته نیز انجام نگردیده است.

در عرصه انکشاف و بازسازی کمک های که با افغانستان صورت گرفته تنها در حدود بیست فیصد از آن به دولت رسیده است که در نتیجه فساد گسترده اداری و اختلاس طور لازم بخاطر ایجاد امکانات کار و اشتغال یابی و معیشت پایدار استفاده نشده و قاطبه مردم کشور در فقر و تنگدستی بسر می برند. بیکاری، بی روزگاری و فقر عوامل نا امنی را تقویت بخشیده و تروریستان بین المللی از تنگدستی و بیکاری مردم استفاده کرده و آنها را در حملات انتحاری استخدام میکنند. طی هفت سال در زندگی مردم تغییر قابل ملاحظه رونما نشده و پول مساعدت ها در جیب افراد سرازیر شده و بشکل مافیائی در اقتصاد کشور فعالیت دارند. حکومتداری خوب، حق بنیادی هر فرد افغانستان است متأسفانه در این هفت سال در اداره کدام تغییر مثبت ملموس بوجود نیامده است، خدمات عامه دولت خیلی ضعیف بوده و در اداره تعینات بر اساس ضوابط نه بلکه، بر بنیاد روابط ادامه دارد. قرار داد های بزرگ چه از جانب مقامات خارجی و چه از جانب افغانی صورت میگیرند شفافیت ندارند و اصل حساب دهی در ادارات رعایت نمیگردد. ارائه طرح ها و فراهم آوری زمینه های عملی اصلاحات اساسی در حیات ملی کشور که با رعایت تمام اصول و اساسات واقعی در پرتو مصالح ملی، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور آینده نگری و آینده سازی حتمی و لازمی پنداشته میشوند. در شرایط جدید، مشارکت مردم در عرصه تصمیم گیریهای کشور باید در وجود احزاب جدید بر معیار های نوین تشکیل گردند احزاب سیاسی جدید با اندیشه های نوین میتوانند جایگزین مناسب و شایسته برای

گروه‌های سیاسی گذشته باشند. احزاب سیاسی که، تجلی عینی و نماد بیرونی دموکراسی و از عوامل اساسی بقاء و استمرار نظام دموکراسی است. بناءً برای ثبات سیاسی و تحکیم نظام چه باید کرد؟

با در نظر داشت اوضاع جاری افغانستان و با استفاده از تجارب گذشته و آگاهی کامل از اوضاع جاری کشور، برای رسیدگی به وضعیت ناگوار و دردناک امروزی، برخی از تحصیلکردگان جوان وعده از فعالان فرهنگی و سیاسی مستقل بخاطر بررسی و بیرون رفت از معضلات خونین کشور کمیته ملی رفع بحران افغانستان را با اشتراک نمایندگان شان که در بحران سه دهه اخیر سهم و نقش نداشته و ترکیب اقوام گوناگون کشور را با خود دارد تشکیل که طرح پیشنهادی برای ثبات سیاسی و تحکیم نظام را به مردم عذاب دیده کشور تقدیم میکند و موارد ذیل را جزء وظایف ملی و تاخیر ناپذیر خویش قرار میدهد.

### اول - در ساحه سیاسی و حکومتداری خوب

کمیته ملی... مسایل سیاسی معضلات و مشکلات کنونی تداوم جنگ و بی ثباتی در کشور را بررسی و راه های بیرون رفت آنرا جستجو نموده و در مشوره با شخصیت های موثر سیاسی، روشنفکران و متنفذین قومی برای تأمین صلح و آشتی ملی گام ها عملی خواهند برداشت و بدین منظور از هر گونه راه کار های افغانی و عنعنوی بهره گرفته و سعی می نماید، تا صلح و ثبات ملی در کشور استقرار پیدا نماید.

کمیته ملی به این باور است که: مشکلات موجود در افغانستان تهدیدی است، هم برای کشور و هم برای جامعه جهانی، می باید برای بررسی کارکرد های هشت سال پسین دولت و ارائه راه حل برای چالش های موجود، کنفرانسی در سطح جهانی برگزار نماید و کمیته ملی پیشنهاد تدویر جلسه شش کشور همسایه افغانستان جمع ممالک امریکا، روسیه به اشتراک نماینده کنفرانس اسلامی تحت ریاست سازمان ملل متحد را جهت حل بحران افغانستان پیشنهاد میکند و مفید میداند که این کنفرانس در شهر بروکسپیل بلجیم به میزبانی ملل متحد و کمیته ملی رفع بحران کشور تدویر یابد.

کمیته ملی باور دارد که: برای حل بحران جاری افغانستان توسل به راه حل نظامی کافی نیست. برای حل سیاسی معضلهء کشور باید به همه گروه هایی که به قانون اساسی افغانستان و منافع ملی تعهد داشته باشند، زمینه آشتی و مشارکت سیاسی را فراهم آورد و پیشنهاد تدویر جلسه بین الافغانی به اشتراک نمایندگان مخالفین سیاسی دولت کنونی و رهبران احزاب و گروه سیاسی راست و چپ دیروز که در امر تأمین ثبات مؤثر اند، تحت ریاست نماینده سازمان ملل متحد در یکی از شهرهای بزرگ کشور مفید و ضروری برای تأمین صلح می شمارد. کمیته ملی رفع بحران به کمک سایر مجامع ملی و جهانی کار تدویر این جلسه را به پیش خواهد برد.

کمیته ملی به این عقیده است که وظایف عمده زیر برای ثبات سیاسی و تحکیم نظام ضروری پنداشته میشوند:-

- ارائه طرح پیشنهادات اصلاحی در ساحات مختلف حیات ملی اعم از سیاسی، اقتصادی، حقوقی، اجتماعی، فرهنگی، تعلیمی و غیره مطابق به ضرورت‌های عاجل و امکانات دست داشته در کشور، از همه پیشتر باید تشکیل گروه‌های مسلکی اختصاصی دور محور یک شکل ملی صنفی و سرتا سری بسیج و سازماندهی گردد.

- تلاش جهت رویکار آوردن یک اداره سالم، قوی، با کفایت و با اعتبار ملی و ایجاد ظرفیت‌های کاری و سالم در کشور، تا بدینوسیله جلو انواع فساد اداری، خود سربها و بیعدالتی‌ها گرفته شوند.

- تحکیم و تقویه روحیه همکاری و تسائد بین اقدار مختلف جامعه از طریق ایجاد فضای تفاهم و رفع اختلافات قومی، زبانی، مذهبی و غیره، تلاش جهت تشدید مناسبات حسنه با تمام کشورهای جهان، بخصوص با کشورهای همسایه از طریق مذاکره و مفاهمه در فضای دوستی و احترام متقابل به حقوق یکدیگر.

- بر اصل شایستگی و استحقاق در تعینات توجه شود. جهت جلوگیری از اختلاس به میکانیزم شفافیت و حساب دهی توجه شود و از جریان پول و سرمایه نا مشروع در محضر عام جلوگیری بعمل آید و عاملین آن به محاکمه مردمی کشانیده شود. به مسله قرارداده‌ها و تدارکات توجه شود و فساد ناشی از این ناحیه به حد اقل برسد. در توظیف مقامات ارشد اصل شایستگی و مسلک باید در نظر گرفته شود و اجراءات هر مقام در این عرصه از طریق کمیسیون باصلاحیت مورد بررسی قرارگیرد. مقامات دولتی نباید برای خوشنودی، امتیاز دادن، اطرافیان خویشاوندان، علاقمندان و طرفداران سیاسی و غیر سیاسی به معامله قرار داده شود.

- رشد گرایش‌های قومی و مذهبی به طور سلیقه‌ای و تشریفاتی وحدت ملی طوری تعریف شود که همه در آن جای خویش را پیدا نماید. چون وحدت ملی در خلاء بوجود نمی آید یک موضوع ذهنی و انتزاعی نیست. وحدت ملی یک فرایند اجتماعی است که در عینیت‌های جامعه و عینیت‌های ساختار حاکمیت تبلور پیدا میکند، هرگاه تعریف دقیق از ساختار حاکمیت نداشته باشیم اگر تلفیق درست از فرهنگ ملی نداشته باشیم اگر بر خورد واقع بینانه و یا تعریف واقع بینانه از منافع ملی نداشته باشیم به وحدت ملی نخواهم رسید.

به خاطر نهادینه ساختن دموکراسی و تحقق اصل حاکمیت سیستم مردم سالار تغییر ساختار نظام - ریاستی به نظام پارلمانی با ایجاد تعدیلات در قانون اساسی کشور از طریق لویه جرگه جانب‌داری از انتخابی شدن والی‌ها در سراسر کشور از مجرای قانونی آن. تجدید نظر در تقسیمات ملکی و واحد‌های اداری محلی مطابق به نیازمندی‌های اجتماعی فعلی کشور.

- سعی در تأمین مشارکت عادلانه در حیات سیاسی و ایجاد فرصت های برابر در عرصه های اقتصادی و فرهنگی برای همه اقوام و باشندگان افغانستان تلاش در جهت تأمین عادلانه حقوق زنان تلاش برای رعایت حقوق بشر.

- رشد و توسعه نهادهای جامعه مدنی و مبارزه در برابر همه اشکال تبعیض و تمایز بر مبنای قوم، نژاد، زبان، جنس، مذهب، موقف اجتماعی، اقتصادی و غیره.

- سعی در تأمین عدالت اجتماعی و رفاه عامه، ایجاد و گسترش نظام تعلیم و تربیه متوازن، خدمات و بیمه های اجتماعی.

- تلاش در جهت تأمین حقوق و امتیازات معلولین، معیوبین و ورثه شهدا.

- مبارزه پیگیر برای امحای کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر

- مبارزه علیه تروریزم و همکاری جامعه جهانی در این عرصه

## دوم :- در عرصه انکشاف اقتصادی

کمیته ملی رفع بحران افغانستان عقیده دارد که:- تشکیل کمیته اقتصادی و بازسازی برای رفع بیکاری و اشتغال یابی و دیگر مسایل حیاتی و عمده اقتصادی کشور و درچنین لحظات تاریخی دشوار که مردم رنجکشیده ما از فقر و گرسنگی، از بیکاری و بی روزگاری، از بیعدالتی و تبعیض، از ظلم و ستم اجتماعی و ملی، از بی قانونی و خشونت و بالاتر از همه از نبود امنیت و آرامش رنج میبرند، مفید و مؤثر میدانند. در ذهن و وجدان هریک از هموطنان آگاه کشور با ملاحظه آنهمه ناهنجاریها و دشواریها که دامنگیر مردم فقیر و رنج دیده ما است و در کشور بحران و توفانی از اندوه و رنج برپا است، ولی مهم آنست که بگونه ایکه امکان پذیر و مؤثر باشد، باید در برابر مردم و وطن احساس مسئولیت کرد و در رابطه به مسایل جدی کشوری ابراز نظر نموده و طرحهای سازنده و عملی را باید ارائه کرد.

- کمیته ملی سعی خواهد کرد کمک های جامعه جهانی برای بازسازی مناطق گوناگون کشور بدون تبعیض و بصورت عادلانه انجام گردد و توجه بیشتر در ولایات و ساحاتی صورت خواهد گرفت که کمتر رشد یافته میباشند و فعلاً در شرایط امنیتی بهتر و مساعد قرار دارند. احیا و بازسازی زیر ساخت های اقتصادی کشور از قبیل مراکز برق و آب، اسفالت کاری سرک شاهراه های ارتباطی میان ولایات - ولسوالی ها و شهرهای کشور.

کمیته ملی رفع بحران افغانستان عقیده دارد که: به پروژه ها و پروگرام های توجه صورت گیرد که زمینه کار برای مردم را فراهم نماید. در عرصه زراعت و مالداري با استفاده از همه امکانات توجه



بیشتر مبذول گردد تا افغانستان از لحاظ تولید مواد غذایی و خوراکی خود کفا شود. سکتور خصوصی در عرصه تجارت، صنایع کوچک و ترانسپورت سهولت‌های ایجاد شود که در نتیجه زمینه سرمایه‌گذاری‌ها فراهم شود. برای سرمایه‌گذاری خارجی باید شرایط مساعد کاری را میسر نمود تا تکنالوژی عصری جدید وارد کشور گردد و زمینه کار بیشتر برای مردم فراهم خواهد شد. برای بهبود کار سکتور خصوصی باید دولت کنونی قوانین دست و پاگیر سابقه را تعدیل کرده تا زمینه بیشتر کار برای سکتور خصوصی فراهم شود. دولت باید برای وارد نمودن کالاهای لوکس و دیگر اجناس مصرفی لوازم و مقررات جدید را نافذ نماید که زمینه بیشتر برای صادرات میسر گردد. کمیته ملی باور دارد که: سرازیر شدن گویا متخصصین در وطن جنگ بین تجربه و تیوری در جریان است، عده که از خارج آمده که دارای تیوری بوده ولی جنبه تطبیقی آن را نمیدانند با خصوصیات جامعه‌آشنایی نداشتند، اما کسانی که تجربه دارند در مدت سالهای جنگ در کشور از تیوری بی بهره اند لهذا تطبیق پروگرام‌های انکشافی پا در هوا باقی مانده است. باید راه‌های حل معقول در این باره جستجو و در یافت گردد.

- پشتیبانی از سیاست اقتصاد بازار با رعایت مسؤولیت‌های اجتماعی. دولت مکلف است تا برای تحقق اقتصاد بازار، برای احیای زیر بناهای اقتصادی در جهت اعطای قرضه‌های کوچک، متوسط و بزرگ و بیمه‌های اقتصادی قدم‌های محکم و اجرایی بردارد.

- تلاش در جهت توسعه متوازن اقتصادی، اجتماعی به منظور تحکیم وحدت ملی و استقرار ثبات دائمی در افغانستان.

### سوم :- در ساحه امنیتی:

جنگ در افغانستان ثابت ساخت که استعمال و شیوه نظامی راه حل مسئله نیست. نسل‌کشی‌ها، قتل عام و نقض حقوق بشر در این کشور نشان میدهد که روش کنونی در مورد معضله افغانستان اشتباه‌آمیز و باطل است. شیوه‌های نامعقول حل مشکلات، استفاده از دسایس ریاکارانه، دو رویی و چند وجهی درباره کشور ما حتی گردانندگان این سیاست‌ها را بر مردود بودن آن متوجه ساخته است.

کمیته ملی رفع بحران افغانستان به این باور است که برای تقویت اردو، پولیس ملی و امنیت دولتی پالیسی جدید مطرح و تلاش شود تا مؤسیسات تحصیلات نظامی برای تربیه افسران مسلکی دوباره فعال و همه افسران مسلکی که قبلاً از این مؤسیسات فارغ شده اند که سن شان از پنجاه بالا نیست مجدداً جذب گردند و افسران غیر مسلکی تنظیمی و تک قومی از قوای مسلح کشور تصفیه شوند. ابتکار عمل به نیروهای ملی و افغانی سپرده شده و نیروهای جامعه جهانی باید بصورت تضمین و

حمایت عقبی جبهه قرارداد شده. در مورد مسئله مکلفیت عسکری توأم با امتیازات لازمه غور مجدد صورت گیرد. در تلاشها و عملیات نظامی باید نیروهای افغانی پیشگام باشند و به نیروهای یاری جامعه جهانی مجال عملیات های خود سرانه و تلاشی منازل مردم داده نشود. تشکیل قوت های اردو، پولیس و امنیت ملی بر اساس مفکوره وفاق ملی باشد نه آنیکه بر مبنای تمایلات و علاقمندی های قومی، گروهی و اتنیکیتی قوای مسلح افغانستان تقسیم گردد. در تبلیغات امنیتی از سلحشوری و جانبازی سربازان تقدیر و تمجید صورت گیرد و دشمنان را ذبون معرفی نماید. در امتیازات مادی و معنوی قدرت های مسلح ازدیاد مدنظر گرفته شده که این امتیازات پاسخگوی نیازمندیهای آنان باشد.

- امروز افغانستان از پشتیبانی قوی ملل متحد و جامعه جهانی برخوردار است میتواند کشورهای همسایه را وادار بسازد که در جلسه تعهد نمایند تا از مداخله در امور افغانستان دست بکشند و گرانتی را بدهند، و از جانب دیگر در عوض زخم خونین خط دیورند موضوع رسیدن افغانستان به راه آبی از طریق پاکستان و ایران معاهده امضاء گردد، با سوال های که قرن از آن میگذرد و فضای خون آلود را ایجاد میکنند تا از آب گل آلود و دوستان ماهی بیگرد موضوع خط دیورند را فراموش نمیتوانند.

- استعمال قوای خارجی برای تروریزم، تهدید قوای خارجی، جلوگیری از کودتاه استفاده گردد و خارج از محوطه شهرها قرار گیرد هرگاه برای عملیات ها در داخل کشور اقدام صورت گیرد در آنصورت محاصره منطقه از طرف قوای خارجی و عملیات داخل قراء و قصبات از طرف نیروهای داخلی صورت گیرد.

این کمیته تلاش خواهد نمود که تا اردو و پولیس ملی هرچه زود تر از لحاظ پرسونل و تجهیزات اکمال گردد تا این نیروها بتوانند هرچه زود تر توانائی مستقلانه را برای دفاع از تمامیت ارضی و امنیت کشور به عهده بگیرند که در این مورد کمیته ملی برای جلب نیروهای جوان به اردو و پولیس ملی کار فعال و لازم را به پیش خواهند برد و هم چنان طرح بیطرفی دایمی و غیر نظامی با تضمینات امنیتی جامعه جهانی مانند کشور سوئیس را نیز مدنظر خواهد داشت.

تأمین امنیت شامل خلع سلاح عمومی بدون قید و شرط از افراد غیر مسؤول، تقویه اردو، پولیس ملی و ریاست عمومی امنیت ملی در محلات امن که بعد از ختم پروسه خلع سلاح و نا امنی برگشت ناپذیر باشد، تطبیق پروژه های عام المنفعه و تطبیق پلان های اقتصادی صورت گیرد در غیر آن کاری که فعلاً انجام میشود فقط بهانه برای ثروتمند شدن دست اندرکاران است که به فکر جیب خود شان اند، از یک جانب اباد میگردد و از طرف دیگر تخریب میگردد.

- خلع سلاح وقتی ممکن است که همه مردم افغانستان نمایندگی واقعی اش را در دولت مرکزی داشته باشد و از وی حمایت نموده و به آن اعتماد داشته باشند. در دولت افغانستان نمایندگی واقعی

مردم افغانستان تبلور ندارد. گروه محدود و انگشت شمار در تباری و معامله با افراطیون مذهبی که به منافع وطن هم وفادار نیستند، به کار بزرگ ملی که خلع سلاح است دست یازیده و بجای صلاحیت لازم مانند یک تنظیم یا قوم یا گروه سیاسی با تنظیم ها، اقوام و گروه های سیاسی دیگر درگیر جنگ میشوند و با بی کفایتی تمام اکت های حکومت ملی را مینمایند. خلع سلاح در افغانستان وظیفه دولت ملی و فراگیر است که نماینده های واقعی و انتخابی مردم این تصمیم را اتخاذ نموده باشند. حکومتی که خود به تنظیمگرایی، قوم پرستی و بیگانه منشی متهم باشد، رسالت مهم ملی مانند خلع سلاح کار بسیار دشوار است. بالاخره کسانی که خلع سلاح میشوند باید بدانند که سلاح شان به دست مطمئن تسلیم داده شده است.

کمیته ملی رفع بحران افغانستان به این باور است که: دفاع از آزادی، استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانستان، پشتیبانی از دموکراسی و حاکمیت قانون، برای جلوگیری از نفوذ تروریستان باید سرحدات افغانستان بوسیله نیروهای داخلی با حمایت جامعه جهانی ستر، و تدابیر لازم اتخاذ گردد.

- تشریک مساعی و هماهنگ سازی فعالیت نیروهای بین المللی با نهادهای امور دفاعی و امنیتی افغانستان. اصرار بر اصل اتکاء به نیروهای ملی و پافشاری برای تجهیز و تقویت نیروهای اردو و پولیس کشور از نظر کمی و کیفی.

- افغانستان عضو متساوی الحقوق جامعه بین المللی است. ما در حالی که به حفظ هویت افغانستان به یک کشور اسلامی و غیر وابسته تأکید داریم، کنوانسیون ها و میثاق های بین المللی را احترام نموده به این باور هستیم که اشتراک فعال در حل مسایل جهانی و همکاری های بین المللی و منطقه یی به اعتبار کشورها می افزاید.

- حمایت از همزیستی مسالمت آمیز و همکاری در عرصه بین المللی بر اساس احترام متقابل و تساوی حقوق تأمین و حفظ روابط حسنه با همسایگان بر اساس حسن هم جواری و همکاری و احترام متقابل و عدم مداخله در امور یکدیگر طرفداری از اصل تنظیم روابط خارجی بر اساس منافع ملی.

کمیته ملی رفع بحران با تکیه به توان مردمی نسل جوان و هویت ملی افغانستان می تواند با مشارکت فعال نیروهای مسؤول و با اشتراک نمایندگان تمامی اقوام و ملیتهای افغانستان عملی شدن این باور و آرزوهای بالا را تنها و یکی از راه های نجات کشور میدانند.

و من الله التوفیق ماه سپتامبر سال ۲۰۰۸

## ضرورت گذار از تفکر تک قومی به اندیشه فرا قومی در افغانستان

افغانستان کشوری است چند قومی، چند زبانی و مذهبی که عمدتاً شامل اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، نورستانی، پشه ای، هندو و سیک با ویژه گی های قومی، قبیلوی، ملیتی، فرهنگی، مذهبی و زبانی گوناگون در آن زیست دارند. اقوام ترک تبار افغانستان که بطور مجموعی ازبکها، هزاره ها، ترکمن ها، ایماق ها، بیات ها، قزلباش ها، تاتارها، قزاق ها، قیر غیز ها، اویغور ها، تایمنی ها و غیره را شامل میگردند. ولی متأسفانه این گروه اتنیکی و قومی مردم کشور ما تا هنوز بصورت یک گروه قومی منسجم و متشکل شناخته نشده است. گرچه با معرفی و تبارز متشکل و منسجم اقوام ترک تبار افغانستان به صفت یک گروه قومی واحد، این گروه اتنیکی و قومی میتوانند تعداد قابل توجه نفوس کشور را احتوا و تشکیل دهند. چون تا کنون هیچ یکی از اقوام و ملیت های متوطن در افغانستان به تنهایی اکثریت نفوس کشور را نمیسازند. افغانستان را میتوان یک کشوری متشکل از اقلیت های قومی و ملی نامید. با توجه به تنوع قومی و مشخصات اتنیکی و نژادی کشور مان اگر بر خورد سالم در رابطه به تأمین حقوق برابر اعم از سیاسی، اجتماعی، قومی و ملیتی صورت گیرد در زمان و موقعیت کنونی هیچ مشکل سیاسی و ملی بوجود نخواهد آمد. تساوی کامل حقوق تمام ملیت ها، اقوام، قبایل، پیروان مذاهب و مناطق، یگانه راه تأمین کننده وحدت ملی است. در این صورت حاکمیت سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی از طریق داوطلبانه، آگاهانه تمام ملیت ها، اقوام، قبایل، مذاهب و مناطق کشور میتواند حفظ گردد، نه با تنگ نظری، عظمت طلبی، خودکامگی و تنفر ملی، وحدت داوطلبانه و آگاهانه مردم کشور ما ضمانتی برای اقتدار ملی و حفظ تمامیت ارضی آن است. با در نظر داشت این واقعیتهای سیاسی، اجتماعی و اتنیکی کشور حل کامل و دیموکراتیک مسله ملی در چوکات افغانستان واحد، مستقل و غیر قابل تجزیه یکی از منطقی ترین راه حل مسله ملی گذار بسوی یک دولت غیر متمرکز و پارلمانی، یا سیستم ادارهء متحده فدرال بر اساس ساختار قومی و جغرافیایی متکی بر انکشاف هماهنگ و متوازن اقتصادی در سطح تمام کشور، با حفظ نظام مرکزی و پول واحد که کشور را بسوی وحدت و هم آهنگی بکشاند میباشد. در نظام های غیر دموکراتیک و قتیکه یک قوم و یا یک قبیله حکومت و دولت را دشمن خود بداند و تمام حقوق ملی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، زبانی و مذهبی خود را مورد تجاوز ببیند، هیچگاهی به پدیده یی بنام، همبستگی ملی، وحدت ملی اعتقاد پیدا نخواهد کرد. افغانستان فقیر ترین و توسعه نیافته ترین کشور آسیایی است و در جهان از نظر توسعه رتبه ۱۷۸ را دارا می باشد و تنها نسبت به چهار کشور آفریقایی نیجر، سیرالئون، مالی و بورکینافاسو، یک درجه بالاتر است. طبیعی است که در چنین وضعیتی که خشونت جنگ خود به یک فرهنگ مبدل شده است، کدام چشم انداز امیدوار کننده را

نمی توان تصور کرد که بتواند بدون در هم شکستن چنین دیوارهای جمود فکری و سنت های قبیلوی چند صد ساله که در بستر اجتماع وجود دارد و درسه دهه اخیر با خشونت و گریز از قانون نیز عجین شده نمیتوان پای سنگ توسعه و ترقی را گذاشت. علل ناکامی را باید در بستر اجتماعی افغانستان جستجو کرد و این بستر می تواند معمای اصلی ناکامی های تاریخ گذشته و حال را بیان کند کشور ما سرزمین عقب مانده، فقیر و محتاج کمک جامعه جهانی است.

سیاستدانان، روشنفکران، احزاب و سازمانهای سیاسی نیز ناچار این نواقص و ضعف را حمل می نمایند. چنانکه تجربه سالهای اخیر نشان میدهد این ناگزیری در احزاب راست و چپ کشور مشاهده میگردد. اما هیچ نیرویی نتوانسته راه بیرون رفت از سیاست های مستقل ملی و عدم وابستگی را نشان دهد. اکنون وظیفه اساسی همه است تا با یکجا شدن ها و کنار آمدن ها، الترناتیف ملی خود کفایی و استقلالیت سیاسی و فکری را ایجاد نمایند. بدون شک افغانستان بنابر خصوصیات جیوپولیتیک و جیو اکونومیک، پوتانسیل ها و منابع آنرا دارد تا با ایجاد زبان واحد و نیروی واحد سیاسی طرح های قابل قبول متقابلاً مفید و معقول را به جامعه جهانی پیشکش نماید. پیوند ارگانیک، اتحاد، همبستگی و هماهنگی احزاب و سازمان های سیاسی، مطابق پذیرش و خواست همه مردم اند. تیز بینی ها و درایت سیاسی چند تن محدود، اگر جاذبه ملی داشته باشد، به الگوی تاریخ ساز مبدل میشود. برعکس ادعا های بلند پروازانه که ریشه در عمق ملت و مردم نداشته باشد، با همه پشتوانه های قوی، حباب وار از جامعه محو میگردد. اگر دولت ملی، با فرهنگ سیاسی افغانستان شمول، در کشور عمل کند و تمام مردم افغانستان از حق مشارکت در قدرت سیاسی برخوردار شوند و حکومت اکثریت موازی با حقوق اقلیت های کشور احترام گردد در این صورت ممکن نیست که سرزمین افغانستان به تخته خیز رقابت ها و کشمکش کشور های طماع منطقه و مداخله گر جهان تبدیل شود و شهروندان ما از حقوق ملی و انسانی خود که در دموکراسی و نظام های دیموکرات تسجیل یافته محروم گردند. خواست اساسی اقلیت های قومی اعاده شدن حقوق آن ها اند، خواست آن ها سلطه غیر قانونی بر حکومت نیست، بلکه عادلانه شدن حکومت با حقوق و آزادی های آن ها است، که برتری خواهان قومی با آن مخالف اند، مردم افغانستان تا زمانیکه همبستگی ملی، وحدت ملی نداشته باشند نمی توانند صاحب نجات ملی، صلح و ثبات ملی شوند و خود ارادیت ملی داشته باشند.

دموکراسی با اعاده حقوق اقلیت ها روحیه ملی آن ها را تقویت نموده و اعاده شدن حقوق سیاسی شان را تضمین مینماید و دولت میتواند با اعاده حقوق مساوی سیاسی، برابر، همگانی، بین اکثریت و اقلیت به قدرت مشروع دست یابد و حقوق شهروندی شان را بنام شهروند افغانستان تأمین نمایند. این دشمنان دموکراسی هستند که میخواهند قدرت فزینی و نظامی یک قوم و ملیت را برای سرکوب

قوم و ملیت دیگر مورد استفاده قرار دهند و توازن قومیت در مناطق و محلات زیست اقوام را از طریق توزیع زمین های بکر و بایر برهم زنند، که این خود مشکل را برای حل مسئله ملی و ایجاد پایه های دموکراسی در کشور بوجود میاورد چنانچه چنین مشکلی را در بین اقوام کوچی سلاح بدست و هزاره های بدون سلاح در نظام کنونی در بهسود ولایت میدان وردک بوجود آورد، لذا اقوامیکه در زندگی شهروندی خود را محروم ببینند، در همبستگی ملی و وحدت ملی و ارزش های چون منافع ملی اشترک داوطلبانه و آگاهانه نه داشته باشند و زمامداران استبدادی با این روحیه ضد ملی و وحدت ملی زندگی نمایند ناگزیر هستند برای سرکوب مخالفین به دولت های خارجی پناه ببرند مانند دولت های، عبدالرحمن خان، نادرخان، و ملا عمر رهبر نظام سیاه طالبان به خارجیها اتکاء نمایند و بزور نیزه به قتل عام مردمش متوصل میشوند.

طوریکه طالبان در تابستان سال ۱۳۷۶ ش زمانیکه به شهر مزارشریف حمله نمودند، نخست دهکده هزاره نشین قزل آباد را که در حدود ۲۵۰ فامیل در آن زندگی می کردند به تصرف خود در آوردند. محمد رسول یکی از شاهدان عینی کشتار طالبان در قزل آباد خاطرات تلخ آنروز را که به قول خودش تا آخر عمر فراموش نخواهد کرد چنین بیان می کند: "زمانیکه طالبان داخل قریه ما شدند هرکسی را که میدیدند بالایش فیر می کردند. من با مامایم در خم و پیچ کوچه ها فرار کردیم و در غاری نزدیک یک پل پناه بردیم و سه شب و روز در آنجا مخفی شدیم". آقای رسول که ۲۵ سال عمر دارد و در شهر مزار شریف دوکاندار است در حالیکه اشک در چشمانش حلقه زده بود ادعا کرد که ۱۳ تن اعضای فامیل او از جمله دو برادر جوانش در آنروز کشته شدند. او با اشاره به قبرستان دهکده خواست تا گور های دسته جمعی قربانیان کشتار طالبان را نشان دهد و میگوید که بعد از سه روز طالبان رفتند و به کمک افرادی دیگر که از حادثه جان سالم برده بودند ۵۳ نفر را در گور های ۸ تا ۱۲ نفری دفن نموده اند. کشتار جمعی مردم شیعه هزاره نه تنها در دهکده قزل آباد بلکه بعد از آن در مناطق دیگر ولایت بلخ چون سید آباد، علی چوپان، کارته شفاخانه، جوار قبر شهید مزاری و ولسوالی چمتال نیز توسط طالبان صورت گرفته است. این نسل کشی ها در حالی عملی شده است که بعد از تصرف مزار شریف والی طالبان ملا نیازی از طریق رادیو محلی دولتی مردم هزاره و پیروان مذهب تشیع را غیر مسلمان خوانده و کشتن هزاره های شیعه را جهاد عنوان نموده بود. قتل عام مردمان شمال کابل، بامیان، یکاولنگ، دره صوف، هرات و تالقان توسط طالبان و کشتار جمعی مردم افشار شهر کابل، بوسیله نیروهای جنگی حکومت آقایی ربانی یاد آور حوادث خونین و دردناک سلطه و فرهنگ استبدادی تک قومی را به نمایش میگذارد.

اکثر رهبران و زمامداران کشور ما بعد از دولت زمان شاه در سال ۱۸۰۱ میلادی وابسته به اجانب بوده و همیشه چهره خشن، سیاه و ضد ملی شان را آشکار ساخته و حل مسئله ملی را چنان ضربه

زده اند که در زمان طالبان این چهره های سیاه و بد نام نه تنها روحیه ملی ما را کشتند، بلکه اجنبی های پاکستانی را بقدرت ملی ما حاکم کردند و افغانستان را در سطح ملی و بین المللی آنقدر ذلیل ساختند و هزاران تن از اقوام و ملیت های کشور را که با وحشی گری و روحیه ضد ملی آن ها باور نداشتند و مبارزه دموکراتیک، ملی می کردند بنام، کافر، بی دین، عیسوی، تاجک، هزاره، ازبک و با فارسی زبان به زندان ها و کشتارگاه ها بردن و کشتند. این بود ماهیت نظام فاسد طالبان و شبکه تروریستی القاعده در کشور مان. این ها خطرناک ترین پدیده یی بودند برای از بین رفتن خود ارادیت ملی مردم افغانستان و آبادی وطن، که با حمایت خارجی ها هویت و خود ارادیت ملی ما را خدشه دار ساختند، اگر ملا عمر و گروه مزدورشان در رأس قدرت سیاسی مردم افغانستان باشند، آیا قوم و ملیت آن ها بشمول اقوام و ملیت های دیگر از خود ارادیت ملی و سیاسی با داشتن چنین طرز دید و عقیده بر خوردار خواهند بود؟ این عمل آن ها نه تنها مسئله ملی راحل نمی کند بلکه آنرا خدشه دار نیز میسازد. آنها برای حکومت دموکراسی و حکومت اکثریت، تنها از حقوق اقلیت ها چشم پوشی نمی کنند بلکه در فکر و اخلاق سیاسی و اجتماعی شان جایی برای نجات ملی، حاکمیت ملی و خود ارادیت ملی اکثریت مردم نیز وجود ندارد. نظام استبدادی قومی و مذهبی که خواهان استقرار نظام متمرکز از طریق سرکوب اجتماعی اقلیت های ملی و از بین بردن تمام حقوق شهروندی آن ها می باشند، که این طرز دید در ذهن رهبران و سیاستمداران طرفدار استبداد است که علیه دموکراسی و باور های اجتماعی در بین مردم ایجاد گردیده است عمل میکنند. دولت مردان در این گونه حکومت ها مردم را تحت عناوین "وحدت ملی، عدالت اجتماعی و مشارکت ملی" فریب داده فرهنگ استبداد و سلطه تک قومی را بوجود میآورند که نتیجه آن، قتل عام ها، کله منارها و نسل کشی های فراوان و بی شماری است. به همین دلیل تاریخ خونین افغانستان لبریز از جنایات علیه بشریت و قتل عام ها است که از سوی پادشاهان، حاکمان و زور مداران، به وقوع پیوسته اند. جنگ های طولانی مدت و کشتارهای بی رحمانه در راستای حذف و نابودی مردم این سرزمین جریان طولانی مدت یافته و نام افغانستان را به عنوان یک کشوری همیشه در حال جنگ و جنایت، به ثبت رسانده است. دوران عبدالرحمن، نادر شاه و دوران طالبان از غمبار ترین این دورانه در تاریخ به شمار می آید، که در آن دوره ها نسلکشیها و کله منار های زیادی از اقوام زیر سلطه در تاریخ درج گردیده است. چنانچه حاکمیت تک قومی دهه نود آقای ربانی که همراه با خون و آتش سپری گردید و اقوام ترک تبار کشور هنوز هم آن روز های تلخ و خونین را بیاد دارند. متأسفانه ایشان هنوز هم درباره اقوام ترک تبار و بخصوص مردمان هزاره و ازبک همان دیدگاه های خصومت آمیز دهه نود میلادی را در دیدگاه و اندیشه سیاسی شان با خود دارند که تشویب و نگرانی را برای اهل سیاست بوجود میآورند. کارنامه ها و سوابق جمعیت اسلامی و شورای نظار برای مردم افغانستان و بخصوص مردم شهر کابل روشن

است. برجسته ترین دوران فعالیت این دو جریان مربوط به دوره جهاد و دوره حاکمیت نظامی آنها بر شهر کابل میباشد. که دوره دوم شهرت بیشتری دارد. زیرا برای مردم افغانستان و مردم شهر کابل یاد آور خاطره های تلخ، خونین و نه چندان شیرین است. گرچه ممکن است برای اعضای وفادار جمعیت اسلامی و شواری نظار، دوره طلایی به حساب آید. اینها ممکن است ادعاهای مختلفی را در عرصه سیاست افغانستان مطرح کنند و تبلیغات حساب شده ای را سامان داده باشند، اما گذشته از این ادعا ها، خوب است نکات چندی را در ارتباط با ایجاد جبهه ملی و هدف ها و اصول رفتاری آنها که عمدتاً جمعیت اسلامی پایه های اساسی آن را میسازد یادآور شد استفاده از اصطلاح "جبهه" بیانگر فضای جنگ و کشتار است که در ذهنیت هر فرد افغان گذشته های تلخ را تداعی میکند. استفاده از نام "ملت" و شعار "ملی" هم هرکسی شایق است در زیر لوای این شعار، تمام نیت خود را پنهان نموده و یا به فریب دیگران علاقه مند باشد و یا حتی اصطلاح فرا قومی بودن خود را نیز به رخ بکشد!

واقعیت این است که مردم افغانستان از نام های تکراری متعلق به دوران جنگ و کشتار متنفر اند. و به همین میزان از کسانی که کار گزاران اصلی این دوره بوده اند و یا با ذهنیت جنگی و جبهه بندی در صحنه صلح و سیاست مسالمت آمیز قدرت و حاکمیت کنونی حضور دارند. در افغانستان مسئله انحصارگری قومی، زبانی و حزبی است که برای مردم و نظام سیاسی افغانستان مشکل ساز اند. که اگر مسئله اصلی افغانستان موضوع تغییر نظام حقوقی و سیاسی آن از ریاستی به پارلمانی است، کاش که ایشان این مسئله را در دوران حاکمیت ایشان بر کابل و تأسیس دولت اسلامی افغانستان مطرح می نمودند، و چطور آن زمان آن ها توجه نکردند که همه چیز در اختیار تیم نظامی و سیاسی ایشان بودند؟ ادعای ملی بودن زمانی میتواند درست باشد که ظرفیت های فکری، سیاسی و قومی هرکسی نشانگر این شعار باشد. به چه دلیلی میتوان این ادعا را در مورد جبهه ملی شایسته و درست ارزیابی کرد؟ اگر در شرایط کنونی این نقیصه را قبول دارند، با این وجود میتوانند مدعی باشند که در راستای اهداف ملی حرکت خواهند کرد. اما قبل از همه تصحیح گذشته ها و محو پرونده های تاریک قبلی اولین قدم است. واقعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان واقعیت اقوام و ملیت های متعدد است. آیا جناب استاد ربانی فتوای مشهور خودش را بر علیه جنبش ملی اسلامی شمال و شخص جنرال دوستم فراموش کرده است؟ اگر فراموش نکرده است، آیا این فتوا را پس گرفته و یا هنوز هم به همان نظر خودش باقی مانده است. طبق فتوای ایشان دوستم و جنبش ملی اسلامی شمال کافر و کمونیست بود. آیا میتواند با جنرال دوستم در یک جبهه قرار گرفته و برای ملت کار کند؟ همین مسئله در مورد سایر فتوا های سیاسی هم مطرح است. فتوای ملا عمر (رهبر طالبان) در مورد دولت کرزی یکی از این فتوا ها است. این فتوا همواره مانع پیوستن طالبان به دولت کنونی افغانستان است. در حالی که آقای کرزی همواره مدافع پیوستن طالبان به دولت افغانستان است؟! فتوای بعدی مربوط



به شیخ آصف محسنی قندهاری (رهبر حزب حرکت اسلامی) است که بر علیه حزب وحدت و مردم غرب کابل صادر شد. تکلیف این فتواهای سیاسی چیست؟ آیا میتوان باور کرد که هنوز هم فتوا دهندگان بر همان دیدگاه قبلی خود باقی هستند آیا افراد فتوا دهنده در صدد جبرآن گذشته و یا طرح برادری افغان ها و سالم سازی شرایط سیاسی افغانستان است یا نه؟ اگر جواب مثبت است باید فتواهای سیاسی داده شده را پس بگیرند و از اعمال گذشته خود اظهار پشیمانی کنند. در غیر این صورت هرگونه شعار برادری و اتحاد با مشکل روبرو خواهد شد و باور مردم نسبت به صداقت آنها مشکوک خواهد بود. فضای کنونی برای برادری ملیت ها و صلح در افغانستان و مصالح مردم این کشور اقتضا میکند که در قدم اول این فتوا ها غیر معتبر و باطل اعلام شوند. که زمینه ساز اصلی تفاهم سیاسی و برادری ملی در افغانستان خواهد بود. در فضای صلح و مبارزه سیاسی مسالمت آمیز اولین اصل آن است که تمامی طرف های سیاسی باید در جهت بازسازی کشور و رفع مشکلات ملی همکاری کنند. رقابت های سیاسی نمیتواند باعث نادیده انگاشتن اصل مصلحت و تقویه دولت ملی باشد. برای مردم کشور ما گذار از محدود نگرى های قومى، زبانی و سیاسى زمانى ممکن است که بر واقعیت های روانی، فکری و سیاسى خود به بزرگ نگرى قومى و سیاسى دست یابیم. صرف گزینش چند تن افراد غیر مؤثر از اقوام مختلف نمى تواند تصدیق کننده اعمال و رفتار قومى و عام نگرى سیاسى باشد. واقعیت آن است که اقوام ازبک، هزاره، پشتون و تاجیک دارای شخصیت ها و جریان های اصلی و موثر هستند. به همین میزان هریک از اقوام دارای نمادهای سیاسى اند که قهرمان و اسطوره سیاسى آنها به حساب مى آید. نماد اصلی هویت قوم پشتون شهید قوماندان عبدالحق و شهید مزارى اسطوره مردم هزاره به حساب مى آید. قوم تاجیک به شهید احمد شاه مسعود افتخار میکنند و مردم ازبک شخصیت مقتدرى مثل جنرال دوستم را دارند.

بعد از اجلاس تاریخی بن و سقوط حاکمیت فاشیستی طالبان و روی کار آمدن نظام جدید، آرزوهای فراوانی برای مردم رنج کشیده افغانستان زنده شد که دیگر سایه شوم استبداد تاریخی و سلطه تک قومى از سر این مردم برچیده خواهد شد. اما این آ امید و آرزوی مردم دیری طول نکشید که به یاس و ناامیدى مبدل گشت. دیالوگ و گفتگو با طالبان در شرایط فعلی آخرین تیر زهر آلودیست که بدن زخم دار مردم جنگ زده را هدف گرفته است و اگر این شیوه ادامه یابد، کشور را به کام مرگ استبداد تاریخی، خواهد برد. تا باز هم شهرهای افغانستان، مرگ آفرین شوند و کوجه ها از مردگان مملو گردیده و باز هم کودکان جان بسپارند تا فرعونها جام شراب قومیت بر سرکشند؛ خودمداری، دیگر ستیزی و قساوت بصورت یک روح فراگیر وجود همه حاکمان را فرا گرفته است. ائتلافهای قومى و قبیله ای، ساخت و ساز احزاب انجوى در راستای اهداف پلید انتقام جوى ایدیا لوژیکی و بالاخره دیالوگ و گفتگو با طالبان، دقیقاً از همین روحیه ضد انسانی برخى عناصر سلطه طلب در بیرون و

داخل از حکومت سر چشمه میگیرد. این حلقات تلاش میکنند تا با جذب طالبان در چهارچوب حکومت، باند ضد مردمی شانرا گسترش کاذب بخشند. تا در انتخابات آینده یک بار دیگر با فریب و نیرنگ بر گرده مردم سوار شوند. بدین ترتیب چهار گزینه در رابطه با مشارکت طالبان در قدرت سیاسی مورد توجه قرار میگیرد:

- ۱- مقاومت طالبان سر انجام سرکوب شده و این گروه از قدرت حذف خواهد شد.
  - ۲- طالبان با گرفتن امتیاز هایی در قدرت سیاسی موجود مشارکت خواهد کرد.
  - ۳- طالبان با تغییر حکومت موجود و سازش با امریکا در قدرت سیاسی مشارکت خواهد کرد.
  - ۴- طالبان با ادامه ای جنگ و شکست امریکا و ناتو قدرت را به انحصار خود در خواهد آورد.
- گزینه اول، در حال حاضر منتفی به نظر میرسد، که طالبان علاوه بر حمایت خارجی از حمایت وسیع مردمی در میان پشتون های دو طرف مرز افغانستان برخوردار هستند. مهمتر از همه طالبان دارای انگیزه های نیرومند قومی، سیاسی و ایدئولوژیک هستند. گزینه دوم، گزینه مناسب و قابل دسترس است، بدون تغییر ساختار سیاسی و قانونی نظام کنونی به نفع طالبان، منتفی است چون مشارکت طالبان در دولت با ترکیب و ساختار کنونی از یک سو به معنای شکست این گروه خواهد بود و از سوی دیگر اهداف اصلی طالبان و حامیان آن را برآورده نخواهد ساخت.
- گزینه سوم، محتمل ترین گزینه است که این گزینه مبنی بر استعفا و کنار رفتن دولت کنونی میباشد، مورد حمایت پاکستان و برخی گروه های سکولار و قوم گرا قرار دارد و در صورتی که شامل زمان بندی حضور نیروهای خارجی در افغانستان باشد ممکن است مورد توجه طالبان نیز قرار گیرد.
- جای گزینی طالبان از آدرس قوم پشتون در قدرت و کنار گذاشتن کرزی و دیگر گروه های قومی شامل دولت کنونی از حاکمیت که گروه طالبان هزاران جنایات نسلکشی، قتل عام، زمین سوخته و کوچ اجباری را بالای اقوام دیگر انجام دادند. آیا قابل قبول برای آنان خواهد بود و آیا آنها با این وضعیت توافق خواهند نمود؟ نیرو های موجود در دولت کنونی و گروه طالبان دو نیروی متضاد است که به آب و آتش شباهت داشته. و بایک دیگر در تضاد آشتی ناپذیر قرار دارند. گزینه چهارم، در این مورد انحصار قدرت توسط طالبان با حضور نیروهای خارجی در کوتاه مدت ممکن نمی باشد؛ اما در صورتی که نیروهای خارجی مجبور به ترک افغانستان شوند ویا در صورتی که امریکا و متحدانش بتوانند با طالبان سازش کنند، امکان انحصار قدرت توسط طالبان بوجود خواهد آمد. اعلام آمادگی طالبان برای مذاکره با دولت کرزی در هر سطحی، از سوی سخنگوی این گروه، حاکی از آن است که زمینه برای حضور طالبان در صحنه و تغییر شکل بازی و ترسیم معادله جدید در حال فراهم شدن است. مردم افغانستان بخوبی میدانند که کشورهای رقیب و مخالف ترقی کشور ما علاقه ندارند که افغانستان از یک استحکام برخوردار باشد و به هیچ عنوان این برداشت را نمی توانند بکنند که در

برابر آنها کشوری قرارداد داشته باشد که از نظر فرهنگی و تاریخی از قدامت دیرینه برخوردار است. تضعیف افغانستان از اهداف استراتژیک آنان بوده و همانگونه که تا هنوز از اهرم های دیگری علیه این مردم استفاده نموده اند در کشوری که جامعه جهانی با وجود ادعاهای بلند بالا و هیاهوی تبلیغاتی مبارزه با تروریسم و آغاز بازسازی و نوسازی کشور و آوردن رفاه اقتصادی و عدالت اجتماعی، که حتی پایین رتبه ترین مسوولین دولتی بدون نظر مثبت آنها عزل و نصب نمیشوند نه تنها هیچ برخوردی با قضیه فساد اداری انجام نمیگردد بلکه خودشان عامل تقویت و گسترش آن به نظر می رسند. اگر عوامل فوق را در جهت بروز و ظهور پدیده فساد اداری، رشد و دامنه دار شدن آن در افغانستان بپذیریم و یا نپذیریم امروزه این عامل خطر آفرین، پنجه های اختاپوسی خود را در تار و پود زندگی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی افغانها فرو برده و به عنوان یکی از عوامل اساسی و پایه ای نا امنی، عرض اندام نموده است. این ارمنان را از کشور همسایه پاکستان به افغانستان آورده اند. چون کشور پاکستان در خصوص دارا بودن فساد اداری سرآمد کشورهای منطقه بوده و اکنون نیز مسلماً در این میدان گوی سبقت را از هر کشور دیگری به راحتی می رباید و تعدادی از مهاجرینی که در این کشور زیسته و نیز کم و بیش به کارهای مختلف اداری و سیاسی مشغول بوده این پدیده شوم را که در اثر تربیت ناصحیح و متاثر شدن از شرایط محیطی مهاجرت گرفتار آن گردیده اند با خود به افغانستان آورده اند و اگر هرچه زود تر علیه این پدیده زشت جهاد ملی و نهضت سراسری آغاز نیابد و آسیب های فراوانی را متوجه این آب و خاک خواهد نمود. در پهلوی فساد اداری کشت، قاچاق و تولید مواد مخدر نیز آفت بزرگی دیگر است که امنیت کشور ما را به خطر جدی مواجه ساخته اند باید در این باره نیز تدابیر عاقلانه اتخاذ شود و هرچه زود تر علیه این دو پدیده شوم جهاد ملی و نهضت سراسری آغاز تا هرچه زودتر از آن جلو گیری بعمل آید.

در این اواخر تحت تأثیر حوادث سیاسی و با به کمک بعضی از شخصیت های موثر سیاسی حرکات میکانیکی در میان سازمانهای چپ و راست به مشاهده میرسد که حاکی از تمایل اتحاد، همبستگی و ائتلاف های هم قماش، چپ با چپ و راست با راست می باشد. اما متأسفانه این فرصت ها صرف، ابراز احساسات و تناقض های فکری و عملی میباشد. برای این مقصد شریف وقت و امکانات زیاد باید اختصاص داده شود. ولی در این تفکر جدید که نمایندگی از اقشار اجتماعی کند در آن دیده نمی شود، و تئوری توطئه یا افشاگری به وجود می آید، که برای توجیه گری های اقتدار از راه گردهم آیی های از این گونه مصارف هنگفت صورت می پذیرد تا در انتخابات آینده پله سنگین به نفع خود را داشته باشند. این شایعه ها اگر واقعیت داشته باشند، جفای عظیم نا بخشودنی در برابر نهضت روشنفکری است. اما اگر واقعیت نداشته باشند، ضربه بس بزرگ بر اعتبار اجتماعی سازمان ها و نهضت های نوپا میتواند به حساب آید. هردو حالت به زیان است. مخصوصاً که اظهار نظرهای توجیه

گرانه و کار برد القاب پر تکلف بحیث بزرگترین دست آورد ملاقات ها و دید و بازدید ها، همایش های تلویزیونی و رسانه بعد از چندین سال از نام این یا آن سازمان، این شایعه ها را تقویت کند. طبیعی است که دوست دایمی و دشمن دایمی در سیاست وجود ندارد، اما منافع ملی قسماً دایمی و ثابت میباشد. در عمل از این مقوله در همه جا کار گرفته نمیشود. تمام احزاب درحلقه دوستان قدیمی خویش محدود اند. دشمنان دیروزی را همچنان دشمن می پندارند و دوستان دیروزی را با همه انحراف ها و کجروی های مشهود، دوست می شمارند. در حالیکه با تغییر رژیم ها بهر نوعی که بود، سرنوشت مشترک باید برپایه منافع ملی، دیروز و امروز را با حفظ اختلاف ها و نکته نظرهای مختص به خود، پیوند زند. یکی از مولفه های منافع ملی موجودیت احزاب به پیمانها امروز است. موجودیت حدود ۹۰ حزب به موجودیت ۹۰ گرایش در جامعه دلالت نمی کند. آیا واقعاً در جامعه ۹۰ گرایش سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داریم. استدلال مبنی براینکه جامعه تازه از تشنج و بحران رهایی یافته، دیر یا زود به روال عادی در این زمینه بر میگردد، عاری از برخورد عقلی می نماید. از این روست که احزاب در همان محدوده های دیروزی محدود مانده اند و به حرکت های قومی، مذهبی، سمتی و ایدیا لوژیک بسنده کرده اند. شرایط جدید مستلزم تفکر جدید است.

هر رهبر و رئیس حزب فکر می کند با جمع کردن نظامیان، قوماندانان و جنگنده های دیروز میتوان به قدرت رسید. به کار روشنفکری و روشنگری که جوهره فعالیت حزب است توجه مبذول نمی گردد. یکی از اشتباهات عمده حکومت های چپ و راست و حکومت جاری نبود و کمبود متخصص متعهد است. عدم تشخیص اشخاصیکه در سیاست و تفکر دارای تعهد ملی، اعتقادی و در مسایل اخلاقی از وجدان سالم برخوردار باشند، مشکل فعلی است. معنای تکیه بر معیار های کمی و کیفی دوران جنگ، بی باوری برعملیه انتخابات و آمادگی برای گذار به دور جدید خشونت ها و قدرت نمایی هاست. اگر حادثه یازدهم سپتامبر نمی بود، خدا می داند، عمر استبداد و اقتدارهای توتالیتر، جنگ و دفاع باز هم چقدر طولانی میشد. بنابر این یکی از وظایف عمده احزاب و روشنفکران تضمین عدم برگشت به گذشته و اصلاح و بهبود روند انتخابی نظام و تقویه هرچه بیشتر مفکوره تفکیک قوا بمثابه اصل و جوهر دموکراسی است. دموکراسی با احزاب و سازمان های، تأثیر، محدود، قومی، سمتی و زبانی تحقق پذیر نخواهد بود.

بطرز عجیبی که گروه های نظامی یک شبه حزب سیاسی میشوند و برعکس احزاب سیاسی تمایل به نظامی شدن دارند و بسیاری از آنها مصروف جلب کمک های مادی، تخنیکی سفارتخانه ها و سازمانهای بین المللی که برای تحقق "دموکراسی" کار می نمایند، میباشد. بدا به حال اعضای حزبی که فکر و اندیشه آن با وزیدن باد موافق یا مخالف تبدیل موضع کند. اگر آن حزب که در میان جامعه واقعاً نفوذ نداشته باشد، تاچه زمانی با موسم گرایی و حرکت در سمت وزیدن باد موافق ادامه خواهد

داد؟ شاید برخی از معیارهای قانون احزاب در نوع خود بدترین شیوه را برای تقسیم نیروهای روشنفکری جامعه به دسته های کوچک تجویز کرده است.

اگر این تقسیم کردن ها گام آگاهانه باشد یا نباشد، تشکیل نهضت قوی و نیرومند را که قادر به ایجاد تغییرات سراسری ملی باشد، ناممکن می سازد. از اینرو لازم است تا ائتلاف ها و اتحاد های موقتی و دائمی ایجاد گردد. زیرا در پراگنده گی ملی و تفرقه روشنفکران، احزاب و سازمانها که یکجا با روشنفکران غیر سازمانی گل های سرسبد جامعه را تشکیل می دهند، ضعیف ترین، ناکارآمدترین، بی پایگاه ترین و ابن الوقت ترین اشخاص میتوانند به بلندترین موقف ها برسند و ملت را با بن بست ها دست و پا بسته در اختیار نفوذ و سیطره دیگران قرار دهند. هر روشنفکری میداند که مردم و میهن به یک عمده نجات ضرورت دارد. حلقه های مختلف روشنفکری نیز با درک این حقیقت به تلاشهایی در این راستا پرداخته اند. این فراخوان با در نظر داشت درسهای تاریخ، بخصوص تاریخ مبارزات سیاسی و تمایلات نیرومند کنونی در میان روشنفکران، قاعده گسترده و بیشتر قابل پذیرش را مطرح مینماید. درسهای تاریخ، آموزش اجتماعی به گزینش راه معتدل حکم مینماید. گذار فکری ضرورت میرم زمان ما میباشد.

این گذار فکری از ما میخواهد با بازنگری و فارغ از تعصب به دور ارزشها و مفکوره های مشترک ملی با هم متحد گردیم. نیروهای روشنفکری کشور با نظریات تنگ و محدود دیروزی بر بنیاد تفکر تک محوری سیاسی و تک قومی نمیتوانند گروه های پراگنده اعم از جناح های چپ و راست را در کنار همدیگر منسجم نمایند باید این گروه اجتماعی و سیاسی از دور اندیشی سیاسی و فرا قومی بخاطر آینده کشور و جامعه آن بهره گیرند، در غیر آن مصیبت جنگ و بی اعتمادی ملی در افغانستان تداوم یافته استبداد در کشور با خشونت هرچه بیشتر بیداد خواهد کرد. به امید روزیکه سایه بیعدالتی های قومی، سیاسی و اجتماعی از افغانستان ریشه کن گردد.

### منابع:

- سایت آریایی تحت عنوان نقش و جایگاه اپوزیسیون نویسنده: خلیل رومان
- سایت کابل پرس زیر عنوان تامل ها و پرسش هایی از "جبهه ملی" نویسنده: حسین کوهی
- سایت آزمون ملی زیر عنوان فساد اداری؛ پدیده اجتماعی یا توطیه سیاسی؟ نویسنده: سید عیسی حسینی مزاری
- سایت آریایی زیرعنوان نوزادی درحال مرگ! نویسنده: احمد بصیر بیگزاد
- سایت کابل پرس زیر عنوان نسلکشی در قزل آباد مزارشریف نویسنده: قیوم بابک
- سایت آزمون ملی زیر عنوان دورنمای مقاومت طالبان نویسنده: سید محمد باقر مصباح زاده
- یادداشت های شخصی نویسنده مقاله ماه جنوری ۲۰۰۸ میلادی

## اهمیت جهانی و منطقوی جیوپولیتیک افغانستان

در جهان مکاتب سیاسی و ادیان سیاسی شده در تقابل با نیروهای قهریه دولت ها قرار داشته و در قاره اروپا دین عیسوی سیاسی شده زمانی طولانی و خونینی را در تقابل با دولت ها و نظام های سیاسی در این قاره سپری کرده است. با وجود آمدن دولت های ایدئولوژیک سوسیالیستی در روسیه و کشورهای اروپای شرقی و دولت های فاشیستی هتلری و نظامیگر در آلمان، ایتالیا و جاپان زمینه ایجاد و استقرار دولت های خودکامه و دیکتاتور را در دنیا فراهم کردند، افراطگرایی اسلامی بعد از نیمه قرن بیست الی قرن جاری اکنون بیک معضله بزرگ جهانی برای بشریت مبدل گردیده است. بنیاد گرایی اسلامی در جریان جنگ سرد رشد نمود و با تشکیل گروه طالبان و تسلط یافتن آنان به حکومت در افغانستان بحیث یک گروه خطرناک تروریستی تبدیل و در کنار آن گروه القاعده تقویت و تبارز یافت امروز بعد از سقوط نظامهای سوسیالیستی به یک نیروی خطر آفرین و تهدید کننده صلح و ثبات جهانی مبدل شده اند که امنیت سراسر دنیا را به مخاطره انداخته است. بشریت در اوایل قرن بیستم شاهد دو جنگ جهانی اول و دوم خانمان بر انداز و تباه کننده بودند که این جنگها بر علاوه تلفات ده ها میلیون انسان های بی گناه خسارات بزرگی اقتصادی تخریب شهرها، ضایع شدن منابع طبیعی و مصنوعی، قحطی و امراض گوناگون را برای جامعه جهانی به همراه داشته است. بعد از ختم جنگ دوم جهانی ممالک فاتح جنگ برای صف آراییی مجدد و تقویت خود ها از لحاظ تولید تسلیحات نظامی آماده گی گرفتند و در این میان دو ابرقدرت جهانی بنام سیستم جهانی سرمایه داری با شمولیت کشورهای غربی در رأس ایالات متحده امریکا و کشورهای سوسیالیستی در رأس اتحاد شوروی بنام سیستم جهانی سوسیالیستی بوجود آمدند.

و جنگ سرد میان این دو ابرقدرت برای جذب بیشتر ممالک دیگر به طرفداری خود ها به تولید و تشدید مسابقات تسلیحاتی، تقسیم نیم قاره هند و ایجاد سه کشور مستقل بنام های هندوستان، پاکستان و بنگله دیش و راه اندازی جنگهای فرسایشی منطقوی مانند جنگ ویتنام، افغانستان، معضله فلسطین و اسرائیل، جنگ میان اعراب و اسرائیل، جنگ میان ایران و عراق بخاطر فروش تسلیحات و تصاحب بر منابع غنی دست نخورده طبیعی از جمله نفت و گاز و ده ها جنگ های کوتاه مدت میان ممالک گوناگون دنیا را براه انداختند که خون میلیون ها انسان در این جنگ ها ریختانده شد و تا هنوز در قرن جاری نیز هم چنان ادامه یافته است. نظام سرمایه داری و نظام سوسیالیستی هر دو در بطن سیستم های اجتماعی و سیاسی شان اندیشه های فکری ذوال خودها را پرورش دادند و تفکر سوسیالیستی که بنیان گذار آن کارل مارکس و تحقق دهنده آن لنین در روسیه بود و میخواستند جامعه فارغ از استثمار و نظام سیاسی، اجتماعی کمونیستی و نظام اقتصادی مالکیت

دولتی را ایجاد نماید و دارای مکاتب فکری جداگانه بودند و همچنان تفکر و اندیشه رشد سرمایه داری که ایدئولوژیهای آن از رشد صنعت و بهبود زندگی بشریت طرفداری می نمایند و این نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مالکیت خصوصی و رشد تکنالوژی را یکی از پایه های اساسی این نظام میدانند. بشریت تجارب فراوان منفی و مثبت را در قرن بیست تجربه کرده اند.

با پایان قرن بیست جهان دو قطبی به جهان یک قطبی تبدیل گردید و سیستم سوسیالیستی بطور کامل تا آغاز قرن جاری از بین رفت و کشورهای آسیای میانه، اروپایی شرقی و بالکان به استقلال کامل رسیدند و جهان وارد مرحله نوین مناسبات میان کشورها شدند. در اوایل قرن بیست جهان به دو قطب متضاد تبدیل شد و در اواخر قرن بیست جهان در جریان جنگ سرد و بخصوص در نتیجه جنگ تباه کن افغانستان جهان، بیک قطبی شدن پیش رفت که در شروع قرن بیست و یک، ما دنیایی یک قطبی را تجربه میکنیم. در قرن جاری کشورهای اروپایی سیاست امریکا در مورد افغانستان، یک تازی های سیاسی و نظامی آن در جهان توافق ندارند و این کشورها میخواهند بر تمام حوادث سیاسی و نظامی جهان با امریکا به صفت نیروی متحد و قابل حساب نقش ایفا کنند، چون تا هنوز هماهنگی لازم میان نیروهای جامعه جهانی و نیروهای مسلح داخلی فراهم نشده و پالیسی روشن درباره افغانستان از طرف امریکا و متحدین اروپایی آن وجود ندارد. اختلافات استراتژیک نظامی و سیاسی درباره کشور ما میان امریکا و کشورهای اروپایی بخصوص با بریتانیا هر روز علنی تر میگردد.

ناتو تا هنوز موفق به جلب نظر اعضایش برای اعزام نیروی نظامی اضافی در مناطق جنوب افغانستان نگردیده است. با وجود تقاضاهای مکرر رهبری ناتو و وزیر دفاع امریکا هیچ یک از کشورهای عضو تا هنوز به این درخواست ناتو جواب مثبت نداده است. همچنان در این اواخر قدرت های رقیب دیگری نیز در صحنه قدرت جهانی عرض وجود نموده اند. که کشورهای چین و هند بحیث قدرتهای بزرگ اقتصادی جهانی در رقابت با امریکا که در حال رشد و انکشاف سریع اقتصاد هستند و روسیه با داشتن مواد خام فراوان نفت و گاز و برخورداری از قدرت پیشرفته نظامی با امریکا در حالت رقابت نظامی قرارداد و این سه کشور از ایران به صفت یک کشور عصیانگر در برابر امریکا حمایت سیاسی و قسماً نظامی مینمایند. این سه کشور رقیب اقتصادی و نظامی پیمان جدید نظامی شانگهای را در تقابل با ناتو تشکیل داده و هر روز این پیمان نظامی انسجام بیشتر پیدا مینماید. اوضاع جدید سیاسی و نظامی و اقتصادی نشاندهنده آن است که جهان از حالت یک قطبی بزودی به جهان چندین قطبی و قدرت های منطقی تقسیم خواهد شد. افغانستان از لحاظ داشتن موقعیت جغرافیایی و جیوپولیتیک برای کشورهای جهان و منطقه دارای اهمیت حیاتی بوده و همیشه مورد توجه و دلچسپی ابرقدرت های جهانی و ممالک همسایه قرار داشته است که زمانی بنام کشور حایل میان دو قدرت استعماری وقت و بعداً سرزمین مورد منازعه میان دو ابرقدرت در دوران جنگ سرد قرار گرفته

است. وطن ما در سه دهه اخیر مداخلات خارجی، جنگ های خونین داخلی و اوضاع آشفته سیاسی را تجربه نموده و هنوز هم راه بیرون رفت قابل قبول برای جلوگیری از مداخلات خارجی و جنگ های ویران کننده داخلی را پیدا نکرده است. این جنگهای ویرانگر جان میلیون ها انسان بی گناه، تخریب شهرها، قریه ها، مزارع، فابریکات تولیدی، موسسات فرهنگی، ادارات دولتی، نظام لشکری، بند های برقی و آبی، سرک های قیر و وسایل ترانسپورتی و غیره را همه به کام نابودی کشانیده است.

در شروع قرن بیست و یک نیروهای ایتلاف جهانی رهبری امریکا بر اساس فیصله شورای امنیت سازمان ملل متحد بخاطر سقوط رژیم تروریستی طالبان در افغانستان حمله نظامی انجام داد و تا هنوز جنگ در کشور با ابعاد وسیع با پیامدهای مثبت و منفی آن تداوم یافته است. بعد از سقوط رژیم طالبان در افغانستان اوضاع بیانگر آن بود که مردم کشور به سوی یک آزمون جدید و شاید فیصله بخش، تحولی که هنوز مثبت و منفی بودن آن معلوم نبود، در حرکت است. در شکل گیری صف بندی های جدید سیاسی که در یک طرف، بخشی از سنتگرایی و محافظه کاری، ایستاده اند و به شدت میکوشد تا کشور، بر اساس نصوص مذهبی رهبری شود و در سوی دیگر نیروهای با هم متعارض نیمه مذهبی و یا سیکولار، و بطرف دیگر بعضی از تکنوکراتان غربگرا قرار دارند، که خواهان تحول و حرکت به سوی ترقی و پیشرفت می باشند. وجوه تشابه این نیروها آوردن استقرار و ثبات به شیوه و نسخه های خودی می باشد. ولی در رابطه با وجه تمایز، شگاف خیلی بزرگ است که یکی دو تای آن را مسئله ایجاد دموکراسی و دولت سیکولار دموکراتیک و یا مذهبی تشکیل میدهد تفکر جدید به فرهنگ دیالوگ ضرورت دارد. فرهنگ دیالوگ یعنی پذیرش، به رسمیت شناختن و احترام به واقعیت های موجود اجتماعی کشور و انصراف از تفکر انحصاری میباشد. این فرآیند دراز مدت باید با حوصله مندی آماده شود. اگر دموکراسی به حیث یک اصل حاکمیت و بعد ها یک فرهنگ پذیرفته شود، احتمال پذیرفته شدن اصولی که زندگی مسالمت آمیز افراد متفاوت را در کنار یکدیگر ممکن میسازد، پای بندی به چنین اصول مشترک میتواند حلقه پیروان تساهل را گسترش دهد و دیالوگ را جایگزین محاصمت نماید.

چنانچه شش سال قبل بعد از سقوط رژیم طالبان امیدواری های ختم جنگ و بازسازی کشور توسط جامعه جهانی برای این مردم عذاب دیده بوجود آمد. گرچه جامعه جهانی در این مدت بیش از بیست میلیارد دالر را بنام کمک برای بازسازی و نوسازی به مصرف رسانیده است ولی این مساعدت های جامعه جهانی برای بهبود زندگی مردم افغانستان کدام اثرات مثبت به بار نیاورده و مردم عادی در زندگی روز مره خود آن را احساس و لمس نمیکنند. این کمک ها فاصله و شگاف میان فقیر و ثروتمند را در جامعه بیش از پیش اضافه تر ساخته است. دولت کنونی همیشه گناه فقر و تنگ دستی مردم را به گردن رژیم های گذشته می اندازند. اگر عادلانه و با انصاف قضاوت شود. عامل اصلی این



همه بدبختی‌ها در کشور ناکار آمدی رژیم فعلی است. چون نمی‌تواند با قاطعیت بر علیه مافیای دولتی فساد اداری و مواد مخدر اقدام کند. گرچه کارهای معین از طرف دولت کنونی و جامعه جهانی طی مدت شش سال اخیر مانند انتخابات ریاست‌جمهور و پارلمانی، تأسیس ۹۴ حزب سیاسی صورت گرفته است. ولی اوضاع امنیتی، اجتماعی و اقتصادی جامعه هر روز بدتر شده و فساد و بحران فساد اداری هر روز بیشتر از پیش گسترش میابد که حتی مردم از فقر و تنگدستی بیحد مجبور به فروش اطفال خود‌ها میگردند و کسی نیست که به داد مردم فقر زده و بلا کشیده برسد. رقابت و رویارویی بین ارگانهای دولتی که شامل بعضی از احزاب و تنظیم‌های اسلامی و بخشی از احزاب روشنفکری طرفدار غرب، سه نیروی عمده سیاسی، حزب افغان ملت و گروه‌های مائوئیستی، سلطنت طلبان با حدت و شدت خویش دوام دارد و این نیروهای غیر متجانس سیاسی تلاش دارند که بعضی از احزاب رقیب شامل حاکمیت را از چنبره حکومت بیرون برانند جناحی از احزاب رقیب اسلامی و روشنفکران مستقل و بخشی از احزاب غیر مذهبی را تضعیف نمایند.

کسانیکه خود را به اصطلاح ناجیان این ملت میدانند، سنگ جهاد را به سینه میکوبند، خود را در حاشیه قدرت میبینند و ادعای بیرون راندن مجاهدین را از صحنه قدرت سر میدهند. با این ساز و برگ عملکردهای آنها بر مصداق "کاسه گرمتر از آش" زمانیکه چنگ شان به قدرت بسته بود، مدافعان سرسخت دموکراسی و آزادی بودند و حتی شعارهای ضد بنیادگرایی را سر میدادند، ولی پس از خلع قدرت همه چیز دگرگون شد، مخالف سرسخت دولت شدند، در حالیکه همه چیز در دست این آقایان بود و بدبختانه با شعارهای دینی و تظاهر اسلامی دست به اعمال ناشایسته و ضد دینی زدند. به این ترتیب بر خود خزیدند و از مردم بریدند و راه را برای بیرون راندن خود از اریکه قدرت مساعد گردانیدند. حالا که از مستیهای هوس آلود کمی فارغ شده اند، دست به دست میزنند و حرف از به خطر افتادن آرمانهای تنظیمی و جناحی خود را سرداده اند؛ این درحالی است که اکنون همه چیز تغییر کرده است. اوضاع آشفته کنونی بر مغز و استخوان توده‌های محروم افغانستان سنگینی مینماید، بی آنکه بدانند، دور نمای سرنوشت و فردا‌های زندگی خود را چنان تیره و تار می‌یابند که گویی چون کابوسی بر روان انسان این سرزمین سنگینی میکند. بد تر شدن اوضاع امنیتی بی ثباتی در کشور را بیشتر از گذشته تهدید مینماید. مناطق هزاره نشین سرزمین کهنسال و اتصال دهنده مناسبات تجارتي و فرهنگی در گذشته‌های دور بوده که تاجران و مبلغان جاده ابریشم با باورها و اعتقاداتی متفاوت از این سرزمین عبور می‌کردند. امپراتوری‌های کوشانی و یفتلی‌ها در آن حکومت راندند و لشکریان تجاوزگر امپراتوری‌های همچون اسکندر مقدونی، مغولها، صفویها، بریتانیایها و اتحاد شوروی جای پای خونینی در این سرزمین از خود‌ها بر جای گذاشتند. رژیم‌های استبدادی زیادی مانند امیر عبدالرحمن خان سر بر آوردند، سقوط کردند و یا سرنگون شدند و مجسمه‌های بودا

نظاره گر همه آنها بودند. اما طالبان مجسمه های بودا را غیر اسلامی پنداشته و نابود کردند مجسمه ها به نوعی باورها و اعتقاداتشان بر فرهنگ و تاریخ و معرف هویت تاریخی این مردم بوده است. هزاره ها، ساکنین منطقه ای در ارتفاعات مرکزی افغانستان، معروف به انسان های پر تلاشی هستند که غالباً شغل های مورد دلخواهشان را پیدا کرده نمیتوانند. چهره و قیافه ظاهری این مردم، چشم های کشیده، بینی کوچک و گونه های پهن، آنها را در طبقه پایین جامعه قرار داده است، چهره ای که یادآور بی اعتمادی و نیت آنها نسبت به دیگر اقوام است.

شش سال پس از رژیم طالبان، هنوز آثار جراحت خون آلود جنگ بر مناطق هزاره نشین باقی مانده است. گرچه، ولایات بامیان و دایکندی از امن ترین مناطق افغانستان اند، و تقریباً عاری از زمین های کشت تریاک میباشند که در مناطق دیگر به وفور کشت و قاچاق میشود. دولت افغانستان به کمک جامعه جهانی در تلاش است، تا بعد از سه دهه جنگ داخلی، خود را بازسازی و نو بازسازی کند، که مناطق مرکزی میتواند بهترین الگو و سرمشق برای کل کشور باشد. اما گاه خاطرات تلخ گذشته و نا امیدیهای امروز سایه شک و تردید بر چنین باور خوشبینانه می افکند. سرک های خامه موتر رو این مناطق تا هنوز ترمیم نشده و مقامات صرف با وعده دادن ها مردم را تسکین میدهند و به بهانه جنگ در مناطق جنوب و شرق کشور، تطبیق پروژه بازسازی بودا و دیگر پروژه های بازسازی در بخش های گوناگون را معطل و مشکل تراشی مینمایند.

با وجود داشتن امنیت کامل مناطق هزاره نشین کشور طی شش سال اخیر از بازسازی و نوسازی در تمامی بخش های اجتماعی، فرهنگی و زیر ساخت های اقتصادی محروم بوده تا هنوز مانند سابق نظر به دیگر ساحات کشور با تبعیض در این سرزمین برخورد صورت میگردد و بخصوص در ساحه رشد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی از جمله اعمار مکاتب و رشد معارف کوتاهی و بی توجهی تعصب آمیز بعمل میآید که از مجموع مکاتب فعال در این ساحه اکثریت بزرگ مکاتب این مناطق فاقد تعمیر، کتاب درسی و معلمین مسلکی اند، ده ها هزار شاگردان اعم از پسران و دختران مردم هزاره در فضای باز و یا قسمی در زیر خیمه ها، مساجد و منازل شخصی افراد خیبر درس فرا میگیرند. ولی در حالیکه برای یکهزار متعلم ولسوالی های مارجه، ناوه و گرمسیر در هلمند که به اثر مسدودی مکاتب شان، از این ولسوالی ها متواری و در لشکرگاه (مرکز هلمند) درس میخوانند، از سوی وزارت معارف سیزده میلیون افغانی، برای هر شاگرد ماهانه سه هزار افغانی که مصرف سه ماهه (عقرب، قوس و جدی) که جمعاً ۹ هزار افغانی، توزیع شده است. این اولین باری است که توسط وزارت معارف به متعلمین مکاتب علاوه بر تهیه زمینه های درسی رایگان، پول نقد داده می شود. این کمک بعد از سفر محمد حنیف اتمر وزیر معارف به هلمند و به بعضی از ولایات دیگر اختصاص داده شده است. و اگر این کمک فقط به مناطقی از هلمند و بعضی از مناطق دیگر داده میشود چرا و به چه دلیل؟ مناطق هزاره

نشین به رغم اینکه از تهدید تروریزم و تریاک مصئون اند، ولی در روند بازسازی و توسعه اجتماعی هنوز یک پروژه در این مناطق تطبیق نشده است. با توجه به اینکه چند سال از افتتاح سرک کابل-هرات از طریق بامیان که بودجه آن سالها قبل فراهم گردیده بود، هنوز هم در شکل یک پروژه در حال احتضار قرار دارد. سرک های کلیدی منتهی به این مناطق و همچنان سرک ها در داخل مناطق ارتفاعات مرکزی برای بیشتر از شش ماه مسدود بوده و از ولسوالی های مناطق هزاره نشین، مرگ و میر صدها نفر، در نتیجه برف کوچ ها، سرمای شدید، سینه و بغل و بیماری های شدید طرق تنفسی و همچنان تخریب خانه ها و تلف شدن مواسی گزارش گردیده و در حال حاضر این مناطق به فاجعه انسانی مواجه بوده. که همه سرک های آن مسدود اند. با توجه به میزان بلند برف باری در زمستان امسال، ضرورت جدی برای آمادگی و برنامه ریزی در مبارزه با سیلاب های بهاری از همین حالا محسوس است.

اگر دولت و جامعه جهانی درباره فاجعه انسانی در این ساحه توجه جدی نکنند این فاجعه در بهار امسال از اثر سیلابها تداوم خواهد یافت. ولسوالیهای مربوط ولایت دایکندی هنوز هم فاقد تعمیرند و دفاتر ولایت دایکندی هنوز میز و چوکی ندارند، از رشد تعلیم و تربیه درجاغوری که مردم آن معارف پرور اند جلوگیری میشود، اکثریت مناطق غرب کابل به دلیل تراکم نفوس هزاره ها در این ساحه، هنوز هم از نعمت برق محروم میباشند، از توسعه مراکز صحتی در مناطق هزاره نشین اصلاً خبری نیست، جوانان هزاره با هزاران درد سر و برخورد های تحقیر آمیز جذب مؤسسات دولتی میگردند و هزاران معضل دیگر که بر مردم سنگینی دارند. مردم هزاره در مدت یک قرن اخیر بیعدالتی و تبعیض گوناگون را از جانب حاکمیت های گذشته متحمل گردیدند. قتل عام و نابودی ۶۲ فیصد نفوس و به برده گی کشاندن جامعه هزاره بوسیله امیر عبدالرحمن خان و تحمیل جنگ دادخواهانه از طرف امیر حبیب الله خان کلکانی بالای این مردم. بر خورد تبعیض آمیز و محروم نمودن مردم هزاره از شمولیت در موسیسات تحصیلی قوای مسلح ادارات نظامی و ملکی بخصوص در وزارت های دفاع، داخله، خارجه و استخبارات در زمان نادر شاه، ظاهر شاه و داود خان و شعار تبعیض آمیز عبدالله امین برادر حفیظ الله امین که گفته بود سر هزاره از من و مال و ناموس شان از شما. قتل عام مردم غرب کابل و افشار در زمان دولت آقایی ربانی و قتل عام های مردمان بامیان، مزار شریف، دره صوف و زمین سوخته یکاولنگ که در دوران رژیم طالبان بالای مردم هزاره انجام گردید که هنوز هم علایم اثرات منفی و برخورد نامیمون استبدادی هیأت حاکمه بر روان اجتماعی و احساس جامعه هزاره زدوده نشده است و بعضاً از جانب مسؤولین دولتی بمشاهده میرسند.

با وجود بی توجهی و کم کاری دولت کنونی نسبت به مناطق هزاره نشین کشور مردم هزاره با فراست و دور اندیشی کامل این موضوع را بخوبی درک میکنند و مناطق هزاره نشین از با امنترین ساحه

کشور است بی توجهی مسولین دولتی برای بازسازی در این مناطق، آیا آنان در چنین حالت از مردم هزاره تقاضا و توقع اخذ رای در انتخابات آینده ریاست جمهوری و پارلمانی دارند یا نه؟ طوریکه در مناطق هزاره نشین کشور تعداد قابل توجه نفوس مردم افغانستان زیست مینمایند، بناءً این مردم میتواند در سرنوشت انتخابات آینده کشور نقش مهم و تعیین کننده را ایفا نمایند. نا دیده گرفتن و بی توجهی به حال مردم این ساحه عواقب نا خوشایند برای اشتراک کنندگان در انتخابات آینده ببار آورده و مایه پیشیمانی آنان را فراهم خواهد نمود. حضور قوای جهانی اعم از نیرو های ناتو و ائتلاف جهانی تحت رهبری امریکا برای جامعه هزاره نظر به سایر اقوام کشور برای تأمین امنیت سرزمین شان کمتر نیاز احساس میکنند. چون مردم هزاره خود در تأمین صلح و ثبات در مناطق شان با اخلاص و جدیت سعی و کوشش در کنار دولت بخرج میدهند، این مردم بر اهمیت و ضرورت امنیت نسبت به دیگران بهتر واقف اند زیرا در سه دهه جنگ بزرگترین تلفات انسانی اعم از قتل عامها، کوچ های اجباری، زمین سوخته و دیگر مصایب فراوانی را متحمل گردیده اند. بناءً مردم هزاره بر نقش و اهمیت صلح و ثبات و بازسازی در کشور قاطعانه مصمیم میباشند و برای جامعه هزاره در جلوگیری از تکرار تحمیل حوادث خونین پای بندی کامل دارند و دیگر نمی خواهند بنام هزاره در این سرزمین تحقیر و قتل عام گردند.

#### مأخذ:

- سایت کابل پرس تحت عنوان بیگانگان: هزاره های افغانستان نویسنده: پیل زابرسکی از نشنال جیوگرافیک
- سایت کابل پرس زیر عنوان صفحه حقایق یوناما ۲۳ فبروری ۲۰۰۸
- سایت آریایی تحت عنوان بحران امنیت ملی درگستره سنتی جنگ و دخالت خارجی نویسنده اسحق فیاض
- یادداشت های شخصی نویسنده مقاله ۲۴ ماه فبروری سال ۲۰۰۸ میلادی

### **عملکرد دوگانه و ناموفق هفت ساله دولت افغانستان**

افغانستان در قلب قاره آسیا قرار دارد که بر طبق تازه ترین احصائیه سازمان ملل متحد افغانستان ۳۲ میلیون نفر جمعیت دارد که ۴۲ درصد آنان تنها با ۱۴ دلار در ماه زندگی می کنند. این کشور با ۲۵۷ مرگ در هزار نفر سومین کشور از نظر میزان مرگ و میر است و متوسط عمر در این کشور ۴۱ سال اعلام شده است و تنها نیمی از مردم افغانستان با سواد هستند که از آن میان زنان ۳۵ درصد را تشکیل می دهند. مفسرین سیاسی عامل اصلی بی ثباتی کشور ما را مربوط به خط دیورند و منطقه

ای بنام مناطق قبیایلی ایالت صوبه و سرحد پاکستان ویا پشتونستان که در همجواری افغانستان قرار دارد میدانند که از چندین دهه به این طرف مورد توجه و بررسی کارشناسانه کشورهای غربی بخصوص آمریکا قرار داشته که با مداخله شوروی سابق در سال ۵۷ شمسی قسمتی از این معادله به زمان های دیگری موکول گردید. هرچند برخی از غربی ها با کمک پاکستان می خواستند تا افغانستان بصورت تمام و کامل فدای آرمان های منطقه ای موهوم و مبهم بنام قضیه پشتونستان کنند اما مداخلات دیگری از سوی ایران و برخی از کشورهای عربی و مجدداً روسیه از این طرح آنها جلوگیری بعمل آورد و آنان را به واکنش های گمراه کننده ای برای مدت زمانی در مسیرهای انحرافی هدایت نمود که این سیاست به مرور زمان به گسترش و نفوذ قوم پشتون در قدرت کمک و آنان را در پست های کلیدی حاکمیت افغانستان بحیث قوم حاکم تثبیت و تقویت نمود.

مردم افغانستان در سه دهه اخیر تاریخ معاصر خویش گروه های سیاسی افراطی ای چپ و راست را زیرنام آیدپالوژی، ناسیونالیستی، مارکسیستی، ملی، دموکراتیک، اسلامی و اسلام افراطی به تجربه گرفته اند. اکثر آ روشنفکران فعال در عرصه سیاسی در سه دهه اخیر به ده ها حزب، سازمان، گروه های سیاسی و نظامی تقسیم شده بودند. آنها متأسفانه با سرسختی و تعصب حیرت انگیزی با همدیگر در مبارزه و جدال خونین قرار داشتند. گروه های سیاسی راست و چپ در افغانستان گرچه از لحاظ عقیدتی و تشکیلاتی خصوصیات ایدئولوژیک داشت اما بعضاً جنبه برتری جوئی های قومی و قبیله ای را نیز بصورت درد آور با خود حمل می کردند و اقدامات کاری رهبران اصلی ایندو گروه که اکثراً از میان اقوام برتری خواه بودند، نتوانستند تا صلح و ثبات را در کشور استقرار بخشند. پس از پایان دوره جنگ سرد، دردو دهه اخیر و بخصوص بعد از حوادث تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده امریکا و سقوط رژیم طالبان، پروسه آیدپالوژی زدائی در میان روشنفکران افغان بصورت طبیعی و از پائین درمیان نسل دوم و جوانان رشد نموده و امیدواری های درباره آینده شگوفای کشور فارغ از گرایشات ایدئو لوژیکی بوجود آمده است اگر این جریانها حمایت گردد نیروهای جدید سیاسی فارغ از نظریات گذشته تشکیل خواهند شد.

در افغانستان با برخورد تک قومی و تک حزبی هیچ یک از آنان پیروزی نظامی و سیاسی بر دیگران نداشته و ندارد، باید همه اقوام یکدیگر را قبول نموده و جهت اداره و سازندگی کشور با هم رقابت سالم داشته باشند. با گذشت و صمیمیت، به منافع خود و همه اقوام کشور فکر کنند. افغانستان کشوریست کثیرالقومی بیش از سی قوم و اتنیکهای بزرگ و کوچک در آن زیست دارند و میتوان افغانستان را سرزمین اقلیت های قومی و اتنیک دانست زیرا هیچ یک از اقوام به تنهایی خود نفوس اکثریت را در این کشور تشکیل داده نمیتواند. از جمله بیش از سی قوم در افغانستان اقوام پشتون، تاجک، هزاره و ازبک چهارگروه قومی بزرگتر را در این سرزمین تشکیل میدهند. اقوام هزاره

افغانستان بر اساس احصائیه سازمان ملل متحد در کنفرانس بن یکی از سومین گروه قومی در این کشور است که در ساختار و تشکیل دولت کنونی بحیث سومین گروه قومی در نظر گرفته شده است. جامعه هزاره نیروی مستقل سومی مطرح در سطح ملی به این باور است که، منافع اقوام پشتون، تاجیک و ازبیک و سایر اقوام کشور جدا از منافع اقوام هزاره نمی باشد. درباره هویت تاریخی و اتنیکیتی مردم هزاره جات کتاب های تاریخی جداگانه ویا در بخشی از کتاب های تاریخ عمومی افغانستان و همچنان در مجلات، روزنامه ها و در یک دهه اخیر در رسانه های انترنتی داخلی و بیرون مرزی کشور نوشته ها و نظریات مورخان و نویسندگان مشهور داخلی و خارجی چاپ و نشر گردیده است که درباره قدامت تاریخی سرزمین هزاره جات و هویت اتنیکیتی و منشا نژادی جامعه هزاره نظریه های تحقیقی سودمند با ارزش و قابل قبول را ارائه نموده اند.

به قول مرحوم غبار مورخ مشهور افغانستان: تقریباً پنجاهزار سال پیش از هزاره جات بنام (ستا گید یا) نام برده شده است شاهان هزاره جات قبل از اسلام بنامهای کوشانیها و یفتلیها و شیران بامیان که از اولاده آنان بودند که بعداً این شاهان بنام های هزار بنده، شار و ریو شاران یاد میشدند که عمدتاً در دو نقطه تاریخی این سرزمین بنام های (پشین) یا افشین یکاولنگ کنونی و (سورمین) سرپل فعلی که پایتخت تابستانی و زمستانی ایشان بودند حکومت میراندند. مردم هزاره از اقوام اصیل و بومی این سرزمین اند که قبل از (چنگیز) خان بنام غوزه یعنی غرجستان معروف بوده و سلسله شاهان غور و شاره های بامیان از میان همین اقوام بوده اند. مردم هزاره از نژاد ترک و مغل بوده که پیش از میلاد مسیح فرزندان یکی از خوانین و رئیس قبیله ترک های توکیو در کاشغرستان و ساحه ختن و یارکند "یارکنت" و اورومچی بنام آچیل خان بعد از شکست در مقابل ژوان - ژوان ها جانب تخارستان میآید و در قبایل و اقوام مردم هزاره این نامهای ترکی را داریم: تاتار، خلج، خلخ، قرقوق، قللغ، تورکمن، چوگل (چگل)، نایمان وغیره. هزاره جات ۳۰۰ قبل از میلاد تا ۷۲۴ به نام های بربرستان و بعداً غرجستان و هزارستان یاد می شده است.

اغلب محققان عقیده دارند که اکثریت شاخه های اقوام هزاره زیر عنوان دای قرار میگیرند که دای بیانگر شناخت از شاخه ها و پیوند قومی مردم هزاره است. دای بشکل پیشوند در اسمای دایزنگی، دایکندی، دایدهقان، دای چوپان، دای میرداد، دای ختای، دای میرکشه، دای کلان، دای میرک، دای قوزی، دای فولاد و دای ز نیبات وغیره اتصال یافته است. افغانستان از لحاظ موقعیت جغرافیائی و جیو پولیتیک خویش دارای اهمیت استراتژیکی منطقوی و منابع مواد خام میباشد. و مناطق هزاره جات در قلب کشور نیز دارای نقش مهم و برازنده سیاسی و منابع غنی مواد خام است و هزاره جات مرکزی در قلب افغانستان قرار دارد که در گذشته های بسیار دور و بخصوص با ترویج دین مبین اسلام در این سرزمین هزاره جات باستان از طرف اعراب بنام غرجستان یاد گردیده اند غرجستان

نامیست اسلامی و جامعه هزاره برخلاف دیگر اقوام کشور دارای یک ساحه جداگانه جغرافیائی مختص بخود میباشد که در گذشته های خلیلیها دور مرکز غرjestان را بنام دایزنگی میگفتند که امروز بنام ولسوالی پنجاب ولایت بامیان یاد میشود.

نخبگان هزاره باید بالای تشکیل و ساختار یک ایالت غرjestان که شامل چندین ولایات غرjestان مرکزی باشد و مرکز ایالت غرjestان پنجاب امروز و دایزنگی سابق تعیین گردد تبادل نظر و مشوره نمایند. برای اتصال نمودن مناطق غرjestان مرکزی با ساحات غرjestان شمالی کشور ضروری پنداشته میشود تا ولایت جدید غرjestان شمالی بنام ولایت دره صوف تشکیل و دره صوف فعلی مرکز این ولایت تعیین و بخش های از یکاولنگ، سنگ چارگ، شولگره، چارکنت را شامل واحدهای محلی ولایت جدید دره صوف ساخته شوند که بدین ترتیب ولایت جدید دره صوف در کنار ولایت سرپل غرjestان شمالی فعال میگردد. غرjestان ویا هزاره جات، سرزمینی که بزرگترین معدن آهن را در خود جا داده است، بزرگترین تندیس از بودا در آن وجود دارد که در جهان نظیر ندارد و صدها پیکره دیگر در میان آواره های خاک آن باقی است، غرjestان، سرزمین عاری از خشونت و کینه جویی، عاری از ستم و ستم پذیری و مملو از صفا، صمیمیت و عشق. ولی بر عکس تنها عشق نیست که در آسمان هزاره جات سایه افکنده و بلکه عقاب فقر، تبعیض و محرومیت سیاسی نیز منقار گشوده است و بجای عشق فلاکت، تشمت استبداد حکومت می راند، دیدن کودکان پا برهنه بامیان، اشک چشمان دختران بی بضاعت یتیم در بامیان که هنوز در قرن بیست و یکم در مغاره زندگی میکنند بی اختیار اشک از چشمان سیاحان بامیان اگر وجدان انسانی اش زنده باشد و به رسوبات نا میمون قوم پرستی و اندیشه های تنگ قومی محصور نباشد جاری میسازد، پیکره خاکستر شده بودا انسان را تا عمق سیاه استبداد فردی و قومی هدایت میکند و تا عمق فجایع و مصیبت های که در بامیان حدود یک قرن پیش تا امروز اتفاق افتاده پیش می برد و به گفته محسن مخمل باف که «بودا از شرم فروریخت» در ذهن هر انسان با احساس زنده میسازد و باور می کنی که بودا از دیدن این همه فجایع شرمیده و خجالت کشیده است و اشک چشم دختران یتیم و پسران پا برهنه را تحمل نتوانسته و بالاخره فروریخته است.

یکی از روش سیاست مداران حاکم در افغانستان تحمیق و فریب مردم است و به خاطر دوام حکومت شان به انواع حيله و نیرنگ و شعار های فریبنده مردم را سرگرم می سازند تا متوجه کم کاری، بی لیاقتی و بی بعدالتی و افزون خواهی قومی آنها نگردد و درباره مناطق هزاره نشین کشور چندین سال است که از این شیوه استفاده میشود و تنها با دادن شعار های فریبنده و به نام اینکه این مردم صلح دوست و صلح پسندند، آنها را از مطالبات برحق شان به دور نگه داشته است. بی خیال و منکر از اینکه مردم این ساحه نیز انسانند و مانند بقیه مردم کشور صلح می خواهند ولی نان، کار و سرک هم

ضرورت دارند، به بازسازی، صحت و معارف هم نیاز دارند و باید به نیاز های اولیه این مردم هم توجه گردد. مدت هفت سال از وعده های مقامات دولتی به مردم صلح دوست هزاره جات میگذرد و اینکه امنیت بیشتر از همه جا در این سرزمین حاکم بوده، اما اهمیت آن تا هنوز برای دولت کنونی معلوم نشده است. مردم نه سرک نه کسب و کار دارد نه یک شهر، نه شفاخانه، کلینیک و مکتب و نه دانشگاه فعال و اکمال شده نه پل و پلچک و نه بندهای برق و آب وغیره که در حد شأن و شوکت شان باشد. چند سال از افتتاح کار سرک کابل - هرات میگذرد و با این وضعیت کاری آن که به پیش میرود هرگز به این زودبیاها به آن دست نخواهیم یافت.

چندین سال است که ماستر پلان شهر بامیان نهائی نمیشود، به جای اینکه موقعیت باستانی بودن بامیان یک امتیاز برای مردم آن باشد، باعث محرومیت آنها شده است و فقط کنفراس ها و سمینارهای آن در توکیو و جاپان، پاریس، آلمان، کابل و بامیان برگزار میشود و از رسانه ها پخش میشود و بس! این است تحمیق مردم با شعار های فریبنده! در حالیکه در ولایات نا آرام کشور هم بودجه بازسازی، هم بودجه به نام جنگ، هم بودجه به نام کشت بدیل مواد مخدر پرداخته میشود و هم پول قاچاق مواد مخدر و از هر طریق امکانات مالی در آنجاها سرازیر میگردد. این وضعیت تا کی و تا کجا ادامه خواهد یافت؟ و در این سرزمین صلح آمیز هزاره جات بیعدالتی تا چه وقت دوام خواهد داشت؟ مسؤولین امور دولتی اگر نبود امنیت کافی در مسیر راه از طریق میدان دلایل عدم پیشبرد کار سرک کابل - هرات را بهانه میاورند. پس میتوان کار سرک کابل - هرات را از طریق بامیان بطرف میدان - کابل هرچه زود تر آغاز کنند. زیرا در مسیر راه بامیان الی میدان وردک امنیت کامل برقرار بوده و هیچگونه موانع امنیتی در این ساحه وجود ندارد و نباید عدم امنیت در ساحه ولایت میدان وردک باعث سکتگی در کار اعمار سرک مذکور شود. بعد از سقوط رژیم طالبان مناطق هزاره نشین با وجود برخوردار بودن از امنیت کامل ولی متأسفانه از جانب دولت برای بازسازی آن کمتر توجه گردیده است که دولت با تبعیض و بی میلی درباره بازسازی ساحه مذکور عمل نموده اند. بازسازی بدون تبعیض و مطابق تعیین و تثبیت اولویت های مناطق مختلف کشور یکی از وظایف ملی و اخلاقی حکومت و جامعه جهانی میباشد.

بخصوص جامعه جهانی و کشورهای کمک دهنده مسؤولیت جدی برای نظارت از تحقق پروگرام بازسازی در مناطق نیاز مند و حساسگیری از دست اندرکاران دولتی و انجوها را به عهده دارند و در برابر مردم افغانستان جوابده و پاسخگو میباشند. برای بیرون رفت از معضله کنونی لازم است تا دولت و هم جامعه بین المللی اگر در مبارزه با تروریسم و آوردن صلح و ثبات در کشور ما صادق هستند بهتر است با پذیرش واقعیت های عینی و ذهنی جامعه با انعطاف های لازم از سقوط دوباره کشور به مرکز تروریسم جلوگیری نمایند و برای شکستن بن بست کنونی ضروری است، تا در ساختار حکومت کنونی



با وارد ساختن شخصیت های با پشتوانه مردمی توسعه داده و تدابیر لازم را با دید وسیع و بازتر فراقومی و فرا گروهی اتخاذ نمایند. در صورت برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی احزاب، گروه ها و شخصیت های مستقل همسو و غیر همسوی سیاسی جامعه هزاره باید کمیته هماهنگی را برای این منظور تشکیل تا از طریق آن تصمیمی مشترک را اتخاذ و منافع عمومی و حیاتی جامعه هزاره را در این برهه از تاریخ بطور شایسته و مناسب تأمین نماید و مردم هزاره یکنفر کاندید مشترک را در مقام رییس جمهور و دو نفر را همراه با کاندیدان اقوام پشتون و تاجک بحیث معاونین رییس جمهور در حوزه های انتخاباتی معرفی و بصورت متحد از این سه نفر کاندیدان مورد نظر پشتیبانی و حمایت همه جانبه بدون کدام سیاست بازی و معامله - همه احزاب، گروه ها و شخصیت های مستقل سیاسی همسو و غیر همسو بعمل آورند. در ولایات و شهرهای که مردم هزاره با اقوام دیگر طور مشترک زیست دارند در حوزه های انتخاباتی این مناطق و ساحه های انتخاباتی از طرف تمامی احزاب، گروه ها و نخبگان سیاسی یک و یا چند تن از کاندیدان توافق شده و مشترک را معرفی نمایند تا نمایندگان بیشتر را در پارلمان اعزام کرده بتوانند.

احزاب، گروه ها و نخبگان سیاسی همسو و غیر همسو جامعه هزاره باید در معادلات، چانه زنیها و توافقات انتخاباتی با نمایندگان احزاب، گروه ها و نخبگان سیاسی اقوام پشتون، تاجک و ازبک موقف و موضعگیری واحد هم آهنگ اتخاذ نمایند. در غیر آن صدمه بزرگ و جبران ناپذیری را بر منافع عمومی و حیاتی جامعه هزاره وارد خواهد نمود. رهبران سیاسی مردم هزاره در طول تاریخ گذشته کشور همواره بر قرار کننده ای تعادل و توازن قدرت درحاکمیت و ضریب خوب در معادلات قدرت در کشور بوده است. گرچه تا هنوز هیچ یک از رهبران و نخبگان سیاسی مردم هزاره خود ها را به مقام رییس جمهور و معاونین رییس جمهور کاندید ننموده است ولی جامعه هزاره به حد لازم بلوغ سیاسی و عزم ملی رسیده اند. و بی توجهی و کم کاری حکومت کنونی را در طی تقریباً هفت سال اخیر تجربه و از آن کمک های میلیارد ها دالری جامعه جهانی حد اقل بازسازی در مناطق هزاره جات صورت نگرفته اند که مردم هزاره جات آنرا لمس می کردند. رهبران دولت کنونی صرف باشعار ها و تبلیغات دلخوش کننده این مردم را مصروف ساخته و کدام کار عملی برای بازسازی در این ساحه انجام نداده است. جامعه هزاره دیگر فریب کاندیدان مقام ریاست جمهوری و معاونین آن و بخصوص آقای کرزی را نخواهد خورد. در این انتخابات مردم هزاره جات در بدل پشتیبانی از هر کاندید به این مقامها تقاضا های زیر را پیش از برگزاری انتخابات به ایشان پیشکش و ارایه و معاهده کتبی با ایشان عقد میدارد که عملی نمایند. اول:- معضله کوچی ها باید بصورت دائمی و همیشگی حل و فصل و به این مشکل زخم ناسور گونه برای ابد خاتمه داده شود. دوم:- در تطبیق پروژه سرک شاهراه آسیائی کابل - هرات از طریق هزاره جات تعلق و کارشکنی های مقامات دولتی بطور قاطع بدون سیاست بازیهای قومی بر

طرف و هرچه زود تر اسفالت کاری سرک از طریق بامیان بطرف کابل نیز آغاز شود و پیشبرد کار احداث سریع شاهراه را شخصاً رییس جمهور آینده تحت نظر خویش قرار دهد. سوم: - تمام ولایات جدید پیشنهادی مناطق هزاره جات و بخصوص ولایات جدید جاغوری، بهسود و پنجاب را منظور نموده تا این ولایات جدید مناطق هزاره جات درکنار ولایات بامیان و دایکندی فعالیت خویش را آغاز نمایند. چهارم، رفع و لغو از بین بردن فرمان تبعیض پسندانه سردار هاشم که علیه مردم هزاره شش دهه قبل صادر کرده بود بطور عملی و عینی لغو گردد و زمینه شمول فرزندان مردم هزاره اعم از پسر و دختر در مؤسیسات تحصیلات عالی نظامی، پولیس و بورس های خارجی جهت تحصیلات عالی بدون تبعیض فراهم و میسر گردانیده شوند و زمینه شمولیت جوانان مردم هزاره در مقام های عالی نظامی، پولیس، وزارت خارجه، در مقامات عالی وزارت خانه های دیگر و در ولایات، متناسب با شعاع وجودی و ترکیب نفوس که مردم هزاره سومین قوم در افغانستان است تأمین گردد. با تحقق این خواسته ها و تقاضای بر حق و عادلانه جامعه محروم هزاره ریس جمهور جدید بالای رأی و پشتیبانی مردم هزاره در انتخابات ریاست جمهوری آینده حساب نماید و هر کاندیدی که به این خواست قانونی مردم هزاره لبیک گوید مردم هزاره در این مورد آمادگی صادقانه دارند تا با ایشان تفاهم نمایند.

مدت هفت سال از عمر دولت کنونی زیر نام دموکراسی سپری میشود که در ظاهر امر این نظام طرفدار دموکراسی صاحب قانون اساسی و قوای ثلاثه اجرائیه، تقنینیه و قضائیه میباشند ولی در واقعیت این نظام تک قومی و تک گروهی عمل میکند که بطور نمونه از شمولیت مردم هزاره در بدنه تشکیلات و ارگانه های اولی، وسطی و عالی، وزارت های دفاع، داخله و امنیت ملی و خارجه، مؤسیسات تحصیلات عالی نظامی و پولیس مانند نظام های استبدادی سلطنتی، جهادی و طالبی گذشته جلوگیری و ممانعت بعمل میاید تا اردو و پولیس، امنیت ملی از حالت ملی شدن شان عاری ساخته شوند و در دیگر وزارت خانه ها نیز وضعیت بدتر از آن بوده است که درباره محرومیت سیاسی جامعه هزاره در این مدت هفت سال عمل میگردد. نخبگان سیاسی و روشنفکران دلسوز جامعه هزاره بیایید چشم های خود را از ظاهر بینی نجات دهیم که ظاهر بینی نشانه این است که هنوز از تجربه های گذشته خود عبرت نگرفته و درس نیاموخته ایم. بیایید نه به پیروزی های ظاهری خود دلخوش باشیم و نه از شکست های ظاهری خود دچار یأس و ناامیدی شویم. هرآنچه امروز داریم کف ها و حباب هایی بر روی آب اند. این کف ها و حباب ها دیر یا زود محو می شوند اما آنچه می ماند آب و دریا است. چشمان خود را بمالیم و از خواب بیدار شویم و مسئولیت خود را جدی تر و سنگین تر بدانیم. دوستان، یاد بگیریم که هرآنچه داریم بخشی از هویت و تاریخ و فرهنگ ماست. یاد بگیریم که بی پرده تر ظاهر شویم و بی پرده تر سخن بگوییم. این حد اقل کاری است که می تواند ما را در یافتن راه فردا و در نقطه ای که از آنجا باید آغاز کنیم، کمک کند.

در شرایط پیچیده سیاسی موجود کشور این رسالت بزرگ بدوش رهبران سیاسی، نخبگان و روشنفکران مردم هزاره قرار گرفته تا این رسالت و دین دادخواهانه ملی و قومی را به شایستگی به انجام رسانند. انحراف و تخطی از این اصول قبول شده خیانت به منافع و مصالح جامعه هزاره پنداشته میشود. نخبگان سیاسی و روشنفکران نسل دوم جامعه هزاره که سابق در احزاب و گروه های سیاسی راست و چپ عضویت داشتند و اکثریت آنان از تجارب کاری و اندیشه های سیاسی سودمند برخوردارند باید بخاطر انسجام سیاسی و قومی جامعه هزاره خط فکری واحدی را در مورد مردم شان ارایه و مطابق آن مردم شان را رهبری و هدایت نمایند و از اعتبار، نفوذ و تجارب مفید رهبران سیاسی موجوده مردم هزاره شامل در حاکمیت کنونی مستفید گردند و به هیچ یک از افراد نفاق انداز از بیرون و داخل جامعه هزاره اجازه ندهند که این رهبران کنونی جامعه هزاره را تخریب نمایند. چون این رهبران سمبول سیاسی جامعه هزاره در شرایط کنونی کشور میباشند. نباید از اعتبار و حیثیت شان در میان جامعه هزاره و مردم افغانستان کاسته شود. نخبگان سیاسی مردم هزاره باید از طریق رسانه های جمعی بزبان فارسی و زبانهای خارجی درباره قدامت تاریخی و بومی بودن و هویت قومی اقوام هزاره کشور که سومین ملیت در سطح افغانستان میباشد به مردم جهان و کشورهای جامعه جهانی معرفی نمایند. برای بازسازی مناطق هزاره جات اولویت های ضروری و بخصوص زیر ساخت های اقتصادی در این ساحه بوسیله متخصصین اقتصادی مردم هزاره فهرست گردیده و کمک های دولت و کشورهای کمک کننده و همسایه جلب شود. از تاجران و سرمایه داران مردم هزاره تقاضا گردد تا برای اشتغال یابی جوانان هزاره و انکشاف مناطق هزاره جات در بخشهای زیر ساخت اقتصادی اعم از سرک، برق، استخراج معادن، زراعت عصری، شهرک سازی وغیره سرمایه گذاری نمایند.

### روی کردها:

- سایت کابل پرس- هزاره ها ارتش افغانستان را ترک میکنند، حکم هاشم خان سالها پس از مرگ او نافذ است، نویسنده: جعفر رضایی
- سایت کابل پرس- وزارت دفاع ملی و موج تبعیضات، فهرست ۲۰ برید جنرال و تورن جنرال مربوط به اقوام پشتون و تاجک نویسنده: رنجبر
- سایت شبکه اطلاع رسانی افغانستان - سارا پیلین، معاون جان مک کین، نامزد جمهوری خواهان برای انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده، قسمتی از رازهای آمریکا را در افغانستان فاش کرد.
- سایت آریائی بی انصافی برای تثبیت اولویت ها و عدم توازن در تطبیق بازسازی. نویسنده: صاحب این قلم
- یادداشت‌های صاحب این قلم ۱۶ ماه اکتوبر سال ۲۰۰۸ میلادی

## قسمت دوم.. کوچی ها، زخم خونین سیاسی بر پیکر مجروح هزاره جات

نگاه مختصر بر یک قرن تهاجم کوچی ها در هزاره جات!

قبلاً در قسمت اول این مقاله درباره قدامت و هویت تاریخی و بومی بودن مردم هزاره در هزاره جات و مظالم رژیم های استبدادی که از کوچی ها به حیث حربه سیاسی طی مدت یک قرن اخیر برضد مردم محروم کشور استفاده نموده اند و تظاهرات مسالمت آمیز هزاران نفر از مردم هزاره در شهر کابل که بدین مناسبت صورت گرفته است. پیشنهادات سال گذشته نمایندگان مردم بهسود ولایت وردک به دولت، نتیجه گیری از عواقب وخیم تهاجم کوچی ها با سلاح ثقیله در هزاره جات و دیگر ساحات افغانستان راه حل های پیشنهادی ارایه گردیده است. اما در قسمت دوم مقاله حاضر بالای چالشها و معضله کوچی ها و امتیازات که دولت در طرح قانون انتخابات به آنان قایل و قانون مذکور جهت بررسی تقنینی در جلسه عمومی شورای ملی (پارلمان) به بحث کشانده شد که درباره آن مطالبی ارایه می شود. هفته گذشته جلسه عمومی شورای ملی به ریاست میرویس یاسینی معاون اول آن مجلس دایر شده بود، در حالی که بحث روی قانون انتخابات جریان داشت، میان نمایندگان اختلاف نظر پیدا و جلسه به تشنج گرائید. در حالی که بحث روی حوزه انتخاباتی کوچی ها در مجلس نماینده گان به مشاجرات لفظی کشانیده شد، و نماینده کوچی ها حاجی علم گل با عصبانیت بیان داشت "کوچی ها وارث حقیقی این کشور هستند، چون کوچی ها تاریخ دارند و باید سر تا سر افغانستان برای شان حوزه انتخاباتی باشد و کسانی که از زاویه تعصب با این نظر مخالفت می ورزند، از افغانستان نیستند" وی در مجلس نمایندگان دیگر اقوام افغانستان را «مهاجر» خواند که باعث جر و بحث های طولانی در مجلس گردید. در ماده نهم پیش نویس قانون انتخابات، به کوچی ها حق داشتن حوزه های رای دهی در تمام ولایات افغانستان و داشتن ده کرسی در پارلمان را می دهد. در این ماده قانون انتخابات، تمام افغانستان را حوزه انتخاباتی برای کوچی ها پیش بینی کرده است که نماینده های معترض آن را امتیاز دهی و تبعیض آمیز خوانده و خلاف ماده ۲۲ قانون اساسی کشور که هر نوع تبعیض را ممنوع قرار داده است، می دانند نشست مجلس نمایندگان افغانستان به دنبال اعتراض شماری از اعضای مجلس در مورد ماده ای از پیش نویس قانون انتخابات که به کوچی های افغانستان اختصاص دارد، تعطیل شد. نمایندگان مردم می گویند، آقای یاسینی رئیس مجلس نمایندگان در آن روز در پیش نویس قانون انتخابات، می خواست ماده ای را به سود کوچی ها به تصویب برساند که به گفته آنان مخالف قانون اساسی این کشور است. بیش از صد تن از وکلای مردم که به رسم احتجاج تالار جلسه پارلمان را ترک گفتند و قبل از ترک محل جلسه آقای محمد اکبری

نماینده مردم ولایت بامیان، عبدالرضا رضایی نماینده مردم وردک، محمد عبده نماینده مردم بلخ، محمد صالح ریگیستانی نماینده مردم ولایت پنجشیر، احمد بهزاد نماینده مردم هرات خانم شکرپه بارکزی نماینده مردم کابل، حاجی محمد محقق نماینده مردم شهر کابل، برهان الدین ربانی نماینده مردم ولایت بدخشان، فیض الله ذکی نماینده مردم ولایت جوزجان، انجنیر عاصم نماینده مردم بغلان، فاطمه نظری وکیل کابل، رحمان اوغلی وکیل فاریاب، نادر فهیمی وکیل سرپل در شورای ملی صحبت های را در این باره انجام داده اند که فشرده صحبت های ایشان خدمت خوانندگان عزیز تقدیم می شود. وکلای مردم هنگامی که جلسه را تحریم می کردند و گفتند که تا پیشنهادات شان پذیرفته نشود در جلسه اشتراک نمی کنند"، و پس از نشستی، قطعنامه ای را نیز صادر نمودند که مطابق آن، میرویس یاسینی معاون اول به دلیل اداره نکردن مجلس و علم گل کوچی به خاطر که به برخی از اقوام کشور، توهین نموده اند، رسماً از نمایندگان مردم معذرت خواهی نمایند، شماری از نمایندگان مردم با اتکا به همین ماده، می گویند، دادن حق رای دهی به کوچی ها در تمام ولایات، به معنی امتیاز دهی برای یک قوم خاص است. باید رئیس جلسه به ۱۴ کمیسیون اجازه صحبت در این باره میداد ولی فقط دو کمیسیون صحبت کرده بودند که آقای یاسینی رای گیری را شروع کرد و در یک فضای غالمغال و پر تشنج رای گیری صورت گرفت. فرصت نداد که کمیسیون ها مطابق طرزالعمل وظایف داخلی نظریات شان را در این مورد بیان می کردند. به این خاطر اعتراض کاملاً معقولیت دارد "کوچی ها یک قوم هستند و برای خود شان تعریف مشخص ندارند و اما در قانون اساسی و قانون انتخابات برای شهروندان کشور چوکی ها بر اساس قوم توزیع نشده است، بلکه بر اساس نفوس مطرح است. وکلای مردم علاوه بر مخالفت بر فقره ای ماده نهم قانون انتخابات، در مجموع به پنج امتیاز اشاره کرده، آن ها را خلاف قانون اساسی کشور می دانند و می گویند: "امتیاز اول که برای کوچی ها تمام افغانستان را یک حوزه انتخاباتی در نظر گرفته است؛ امتیاز دوم تخصیص ۱۰ کرسی برای کوچی ها در پارلمان است؛ امتیاز سوم در مناطقی که کوچی ها رفت و آمد دارند در شوراهای ولایتی برای آن ها کرسی اختصاص داده شده اند؛ امتیاز چهارم در مناطقی که کوچی ها رفت و آمد دارند در شورای ولسوالی ها هم برای آن ها چوکی در نظر گرفته شده؛ امتیاز پنجم این است که در شورای قریه هم که کوچی ها رفت و آمد دارند برای آن ها چوکی در نظر گرفته شده است که این ها همه خلاف ماده ۲۲ قانون اساسی است.

ما نمایندگان معترض درباره ماده نهم قانون انتخابات به هیچ صورت این را پذیرفته نمی توانیم باید راه حل قانونی جستجو شود، نه راه حل دادن امتیازها به یک مجموعه معین. معلوم می شود به چالش انداختن جلسه عمومی پارلمان و در تشدید و دامن زدن اختلافات میان کوچی ها و اقوام دیگر نقش منفی رهبری مجلس شورای ملی و ارایه کنندگان پیش نویس قانون انتخابات توسط دولت

زمینه ساز این معضله یک قرنه کوچی ها بوده است. نمایندگان مردم می گویند که مطابق قانون اساسی اعضای شورای ملی با رای سری و مستقیم مردم انتخاب می شود که در آن جا به هیچ قومی خاصی امتیاز داده نشده است. عده ای از نماینده های معترض حکومت را به بی توجهی متهم کرده می گویند که حکومت باید مطابق قانون اساسی افغانستان به کوچی ها اسکان بدهد. به این اساس کوچی ها می توانند که در هر جای خود را کاندید کنند و از کوچی و ده نشین رای بگیرند و در پارلمان ۱۰ نفر نیابند بلکه ۵۰ نفر بیابند. باید شورای ملی تعریفی جامع از کوچی گری بدهد که بر اساس آن کمیت و تعداد کوچی ها دانسته شود؛ کوچی ها باید اول توضیح و تشریح شود چطور تنها برای یک مجموعه که کوچی هستند امتیاز داده می شود. دوم قانون اساسی می گوید باید برای کوچی ها اسکان داده شود. خیلی از برادران کوچی زمین دار هستند، خیلی هایشان تاجر هستند. شاید تعداد محدود شان زمین نداشته باشند که این ها هم مشخص نیستند. بطور نمونه حاجی اعلم گل نماینده کوچی ها در شورای ملی که خود یک شخص زمین دار بوده و در یکی از شهرهای کشور زیست دارد. وکلای مردم در شورای ملی می گویند که:

در پارلمان ما خواهان تطبیق قانون بوده هرگونه امتیاز و تبعیض را غیر قانونی می دانیم. و می گویند: "چیزی که آرزوی ما است تطبیق قانون است و نمی خواهیم که تبعیض و امتیاز وجود داشته باشد و نمی خواهیم که ظالم و مظلوم وجود داشته باشد"، "موضوع تعریف کوچی ها یک بحثی است که تعریف مشخص را ایجاد می کند. به خاطری که در بحث های که در دو سال اخیر در شورا بوده است که کوچی ها یک قوم هستند و به صفت یک قوم دارای کتاب ثبت شهرت شخصی بوده که شهرت آنان در این کتاب ها درج هستند؛ در حقیقت مثل سایر شهروندان کشور که در کتاب های ثبت احوال نفوس ثبت می باشند می باشند، کوچی ها هم ثبت هستند. از این لحاظ جزء شهروندان متساوی الحقوق افغانستان شمرده می شوند. زمانی که در لویه جرگه اضطراری و لویه جرگه قانون اساسی، کرسی های مشخصی برای کوچی ها در نظر گرفته شد، نماینده گان اقوام دیگر با این تصمیم به شدت مخالفت کردند و در جریان انتخابات پارلمانی هم که کرسی های مشخصی برای کوچی ها در مجلس نماینده گان و مجلس سنا در نظر گرفته شد، یکبار دیگر این طرح با مخالفت های شدیدی شهروندان کشور رو به رو گردید؛ اما باز هم این مخالفت ها از طرف دولت نادیده گرفته شد ولی این بار نمایندگان مردم پارلمان با جدیت این موضوع را پی گیری خواهند نمود.

زیستگاه اصلی کوچی های افغانستان به دلیل این که شاخه ای از اقوام پشتون افغانستان حساب می شوند، در جنوب و شرق افغانستان به شمار می رود اما این ها در بهار و تابستان به مناطقی چون هزاره جات، ولایات پروان، پنجشیر، کاپیسا، بدخشان و صفحات شمال سرازیر می شوند ولی مردم این مناطق می گویند که پیوسته نفوس شان در حال افزایش است، و ادعا دارند که چراگاه های

موجود در این مناطق حتی کفایت مواشی خود شان را نمی کنند و تا هنوز مظالم زیادی را از تهاجم مسلحانه کوچی ها متحمل شده و به این دلیل با حضور کوچی ها در مناطق شان مخالف هستند. به این ترتیب، حضور اجتماعی و سیاسی کوچی ها و روابط آنان با اقوام دیگر کشور به یک چالش بزرگ در برابر دولت مبدل شده است، دولت در چند سال گذشته، به نحوی از موقف و موضع کوچی ها در برابر اقوام دیگر حمایت کرده است و به این دلیل شماری از اقوام کشور به این باور اند که در این میان حقوق آنان در نظر گرفته نشده است. در حالی که احتمال درگیری میان کوچی ها و باشندگان بومی مناطق هزاره جات و دیگر ولایات صفحات شمال کشور یک بار دیگر شدت یافته و تنش میان کوچی ها و دیگر اقوام کشور بر سر ورود کوچی ها به مناطق شان ایجاد شده است. در روزهای اخیر یک بار دیگر مردم مناطق هزاره جات مرکزی نگرانی شان را از حضور صدها کوچی مسلح در اطراف هزاره جات به وسیله تظاهرات بزرگی با شرکت هزاران تن از مردم هزاره در شهر کابل ابراز کرده و از دولت خواسته اند که ورود کوچی ها به مناطق شان را بگیرند. همچنان در هفته پیش تنش میان نماینده کوچی ها در مجلس، با دیگر نماینده گان بر سر موادی از قانون انتخابات ایجاد شد که در آن پیشنهاد شده است، برای کوچی ها حوزه های مشخص رای دهی در نظر گرفته شود. که این موضوع بر جدی شدن معضله کوچی ها بیشتر از گذشته می افزاید.

افغانستان به هر کدام از شهروندان این کشور تعلق دارد و بر مبنای قانون اساسی کشور تمامی شهروندان افغانستان از حقوق و امتیازات مساوی باید برخوردار باشند. اما عملکرد شش سال گذشته دولت در رابطه به مشکلات کوچی ها نشان داده است که دولت در حل مشکل کوچی ها با اقوام دیگر کشور ناکام بوده است.

اگر کوچی های افغانستان بر اساس ویژه گی ها زندگی شان نمی خواهند که مانند دیگر اقوام کشور ساکن باشند این حق را دارند؛ اما تأمین این حق نباید به قیمت پایمال شدن حقوق اقوام دیگر کشور تمام شود. دولت باید در مفاهمه با سران کوچی و اقوام دیگری که با کوچی ها، مشکلات اجتماعی و سیاسی دارند، در پی جستجو و دست یابی راه حلی باشد که رضایت هر کدام از طرفین را شامل شود. و هم یک مشکل صد ساله در افغانستان به یک راه حل دوامدار خواهد رسید. در غیر این صورت بعید به نظر نمی رسد که تنش میان این اقوام مشکلاتی را برای افغانستان به وجود بیاورد که زیر کنترل در آوردن و حل آن از توان دولت بیرون خواهد بود. حالا انتخاب با دولت مردان افغانستان و با سران اقوام مختلف شامل این قضیه است که می خواهند چه راهی را انتخاب می نمایند. در اوایل ماه حمل سال جاری هزاران نفر از مردم هزاره در شهر کابل راه پیمائی و تظاهرات کردند. کوچی ها می خواهند با گله های خود مانند سال قبل به حمایت و تحریک گروه طالبان به زور سلاح و تجهیزات ثقیله و خفیفه جبراً وارد مناطق هزاره جات شوند. یکی از اشتراک کنندگان تظاهرات کابل گفت "ما

از دولت تقاضا داریم کوچی ها را از ورود به مناطق هزاره جات مانع شود، و اظهار داشت "هزاره ها در طول تاریخ مورد آزار و اذیت بی شمار کوچی ها قرار گرفته اند، حال آنکه کوچی ها می خواهند، این (ظلم و تعدی) را همیشگی سازند، ما فقط می خواهیم که این ستم و بیداد پایان داشته باشد، تا ما مردم هزاره به حقوق طبیعی شهروندی خود برسیم".

فرید حمیدی نماینده کمیته مستقل حقوق بشر افغانستان دولت را متهم به سکوت و بی تفاوتی در مقابل بحران موجود میان مردم هزاره جات و کوچی ها کرد. این مشکلاتی است که همه ساله اتفاق می افتد ولی دولت نمی خواهد که این موضوع را به شکل اساسی حل کند. از قرائن چنین بر می آید که امسال ممکن است تهاجم مسلحانه با حمایت مستقیم گروه تروریستی طالبان از طرف کوچی ها بالای مردم بی دفاع این ساحات اتفاق بیافتد، که نتیجه اش تباهی مردم مناطق آسیب پذیر را به همراه خواهد داشت. کمیته مستقل حقوق بشر افغانستان، از تهاجم مسلحانه در این ساحات کشور اظهار نگرانی کرده اند. حمیدی هشدار داد کوچی ها می خواهند که این موضوع را از طریق جنگ و مخاصمات با کمک و مداخله نظامی طالبان حل نمایند. افغانستان کشور قومیت ها است، فقط تأمین حقوق عادلانه و مساویانه این اقوام بر اساس شعاع وجودی شان، راهی بسوی تأمین وحدت ملی و سرانجام ایجاد یک دولت ملی در کشور خواهد بود. بخش اعظم از کوچی ها متعلق به قوم پشتون هستند و در اقوام دیگر نیز شمار اندکی کوچی وجود دارند. وقتی شمار کثیر از کوچی ها متعلق به یک قوم خاص هستند، بنابر این اگر آنها مجزا از دیگر اقوام شمرده شوند، این کار در واقع نوعی برتری طلبی قومی است. تا به امروز هم کوچی ها و هم دولت افغانستان یک تعریف مشخص از مسئله کوچی گری را ارایه نکرده اند. افرادی زیادی از کوچی ها وجود دارند که همین اکنون متوطن شهرها می باشند، حتی شماری از رهبران کوچی ها نیز در زمره کسانی اند که در شهرها مسکن گزین شده اند، ولی دیده شده است که آنها نیز کوچی خوانده می شوند، باید دولت نخست تعریف مشخصی از کوچی گری ارایه کند و مطابق به مواد قانون اساسی باید بعداً در اسکان آنان اقدام نماید.

**نتیجه گیری:** واقعیت های تاریخی نشان دهنده آنست و پیشینه تهاجم کوچی ها در مناطق اقوام محروم که حکومت های استبدادی به صفت حربه سیاسی برای سرکوب این اقوام در طی یک قرن مورد استفاده قرار گرفته است و باعث تشدید اختلافات قومی میان اقوام کوچی و اقوام مذکور گردیده اند. پس از سه دهه، تجاوز مجدد کوچی ها را به صفحات شمال، هزاره جات، و مناطق کشور باید در تسلسل استبداد تاریخی پس از عبدالرحمن مطالعه نمود. این تجاوز در واقع بیانی از روح ساقط ناشده اقوام ستیزی در افغانستان است. تهاجم کوچی ها ادامه همان نماد استبداد تاریخی نسبت به اقوام زیر ستم افغانستان است که توسط امیر جابری بنام عبدالرحمن پایه گذاری شد و پس از آن اسلاف این امیر با شیوه های مختلف سیاست "اقوام ستیزی" را به عنوان یک استراتژی در افغانستان دنبال



کردند. امسال کوچی ها از قبل به مردم مناطق متذکره هشدار داده اند که مجدداً با سلاح پیشرفته ثقیله و خفیفه در این ساحات حمله ور می شوند. اقوام محروم کشور، عدالت پروری حکومت آقای کرزی را در جلوگیری از تجاوز مجدد کوچی ها محک خواهند زد. اگر حکومت آقای کرزی تهاجم مجدد کوچی ها را به این مناطق مانع نشود، دیگر برای این مردم آشکار خواهد گردید که دموکراسی، عدالت، وحدت ملی، برابری حقوق ملیت ها در افغانستان فقط یک شعار بیش نخواهد بود. پس پرداختن به عامگرایی های بی اثر، در بازی های روشنفکرانه، زیر نام اندیشه به اصطلاح فرا قومی وغیره به جز از یک فیشن سیاسی دیگر چیزی نخواهد بود. با در نظر داشت همه واقعیت های اجتماعی در کشور دولت کنونی باید بیش از این درباره مشکل کوچی ها سکوت اختیار نکرده بلکه درباره اسکان نمودن کوچی ها تدابیر جدی و عملی را هرچه زود تر اتخاذ نماید، در غیر آن این زخم ناسور تمام جامعه و کشور را فرا خواهند گرفت و آن وقت دولت فرصت حل معضله را از دست خواهد داد. نمایندگان مردم در شورای ملی از ولایات و مناطق که مردم شان آنها را در پارلمان انتخاب کرده است باید این دین و رسالت خودها را در برابر موکلین شان اداء نمایند و از طریق پارلمان بالای دولت در این موضوع پافشاری و پی گیری کنند تا برای این معضله دیرینه و زخم خونین سیاسی در کشور راه حل معقول و قابل پذیرش سراغ نموده و مصئون ساختن مردم مناطق آسیب پذیر از تهاجم کوچی ها و از دادن امتیازهای غیر معقول و غیر قانونی برای آنان جلوگیری به عمل آیند.

برای جلوگیری از تجاوز کوچی ها به هزاره جات، صفحات شمال و دیگر ساحات کشور پارلمان افغانستان به عنوان "خانه مردم" قضیه کوچی ها را باید به بحث بگذارند و برای حل دائمی اسکان کوچی ها، تدابیر عملی اتخاذ و در این مورد مقرره ای تقنینی را به تصویب برسانند. فرهنگیان و وکلای اقوام تحت ستم در سطح ملی و بین المللی یک دین تاریخی برای افشای این استبداد سیاه نسبت به مردم شان به عهده دارند که باید این رسالت بزرگ را به طور شایسته ادا نمایند رهبران سیاسی، شخصیت های موثر اجتماعی و سیاسی، نمایندگان مردم در دو مجلس پارلمان روشنفکران، سرمایه داران ملی، اقوام زیر ستم متحدانه باید در پارلمان و در هنگام ملاقات ها با مقامات مسئول دولتی و از طریق رسانه های خبری بالای دولت فشار دوامدار و پیگیر وارد نمایند تا دولت مجبور گردد که معضله تهاجم کوچی ها را در این ساحات بصورت اساسی و ریشه ای حل و فصل نماید. و همچنان در اوضاع و احوال جاری افغانستان که از لحاظ استقرار صلح و ثبات شکننده است وظیفه خیلی خطیری آنان بدوش دارند تا این کشتی شکسته تأمین صلح و امنیت سراسری را به ساحل مطلوب برسانند و مردم کشور را در این شرایط توفانی از غرق شدن در منجلاب خونین نجات دهند. طوریکه تجربه نشان داده است در جریان حوادث سه دهه جنگ همواره اقوام محروم از همه بیشتر اولین قربانیان فاجعه های انسانی و پاکسازی های قومی در افغانستان بوده است. بناءً نخبگان این

اقوام باید با احتیاط کامل و دور اندیشی سیاسی به خاطر حل مسایل عمومی کشور برخورد نمایند و در بازی های کلان سیاسی و حل معضلات کشور و بخصوص مشکل سیاسی اقوام تحت ستم با متحدینش را با هشیاری و دقت هرچه بیشتر از گذشته و با آینده نگرى شفاف مدنظر گیرند تا زمینه و مجال ایجاد اختلاف و افتراق میان نیروهای خودی را به طور قطع فراهم ن سازند. همبستگی و وحدت ملی را رمز پیروزی خودها بشمارند.

### رویکردها:

- روزنامه پیمان چاپ کابل، زیر عنوان تهدید جنگ قومی بالای چراگاه ها، منبع:
  - UN Office for the Coordination of Humanitarian Affairs بر گردان از عبدالله حارث (ژورنالیست آزاد)
  - سایت آرئیائی زیر عنوان وکلای معترض خواهان رفع تبعیض در قانون انتخابات شدند، به نقل از روزنامه افغانستان
  - سایت آرئیانانت زیر عنوان جلسه شورای ملی به تشنج گرایید، در روز دوشنبه ۱۹ حمل ۱۳۸۷ ش
  - سایت خاوران زیر عنوان تنش میان کوچی ها و اقوام هزاره بر سر ورود کوچی ها به مناطق هزاره نشین، نویسنده فهیم دشتی
  - سایت کاتب هزاره زیر عنوان هزاره جات، سرزمین هزاره ها است، نویسنده نو اندیش
- ۱۲ ماه اپریل سال ۲۰۰۸ میلادی

## سرک شاه راه آسیائی فریب و بازی سیاسی دولت ها با مردم این مناطق کشور

### سابقه پلان احداث سرک شاه راه آسیائی!

افغانستان در قلب قاره آسیا قرار دارد که در طول تاریخ چندین هزار ساله و به خصوص بعد از آنکه این سرزمین نام افغانستان را به خود گرفت بیشتر از گذشته مورد توجه ممالک بزرگ جهان و کشورهای همسایه قرار گرفته است و در این مدت چندین بار تهاجم خارجی را از سر گذشتانده و مردم کشور در اثر این تجاوز و مداخلات نظامی متحمل تلفات انسانی و اقتصادی زیادی گردیده است و مانع اصلی ترقی و پیشرفت افغانستان این تهاجمات بوده اند. یکی از جمله این ساحات و مناطق کشور هزاره جات مرکزی است که در قلب افغانستان موقعیت دارد و نسبت به دیگر مناطق به پایتخت نزدیکتر است. ولی با وجود نزدیک بودن به مرکز و قرار داشتن به قلب افغانستان، با این سرزمین در مدت سه قرن اخیر مقامات دولتی از راه تبعیض و بی توجهی پیش آمد نموده اند و نسبت به دیگر مناطق کشور هزاره جات را از روی تعصب و بدبینی های قومی رژیم های استبدادی

عمداً عقب مانده نگاه داشته اند. به خصوص راه های ارتباط زمینی و خطوط مواصلاتی آن به شکل بسیار ابتدائی و سنتی سرک های فرعی و خامه کم عرض باقی مانده اند که سالانه در اثر حوادث ترافیکی تلفات زیادی انسانی و اقتصادی را به وجود می آورند در صورتی که در دیگر نقاط دور دست تر از پایتخت سرک های پخته اعمار گردیده و شهرهای نسبتاً بزرگ و پر رونق ساخته شده است. سرک خط ارتباط دهنده میان شهرهای بزرگ و کوچک مراکز ولایات با محلات، قرا و قصبات یک کشور است، در حقیقت تأمین کننده و پیوند دهنده زندگی یک کشور و جامعه انسانی به حساب می آید، کشورها و مناطق از جهان که فاقد شاهراه ها و سرک های پخته و اساسی هستند مانند، یک بدن انسانی اند که دارای رگها و شریانهای بریده می باشند. سرکهای اساسی و پخته در کشورهای جنگ زده جهان مثل وطن ما بیشتر از مناطق دیگر نقش سازنده حیاتی و ضروری را دارا می باشند. شاهراه آسیائی همواره به حیث وسیله سیاسی و تبلیغاتی حکومتها در مواقع ضرورت برای خاموش نمودن تقاضاهای پیهم و مکرر مردم مناطق هزاره جات مرکزی بوده و نزدیک به نیم قرن اکثراً حکومتها در هنگام پیش از انتخابات پارلمانی ویا در زمان پافشاری وکلا و سناتوران مردم این مناطق در دو مجلس پارلمان و همچنان هنگامی که نمایندگان مردم این ساحات با رهبران و مسئولین دولتی ملاقات و آنان برای احداث شاهراه آسیائی پافشاری می کنند و در آن زمان از جانب دولت‌های وقت این شاهراه مورد استفاده سیاسی و تبلیغاتی قرار می گیرند.

احداث سرک شاهراه آسیائی که قرار بود از کابل، بامیان، غور، هرات و عبور نموده استانبول ترکیه را الی سریلانکا در شرق آسیا پیوند بدهد و این سرک در سرزمین هزاره جات مدنظر بود که احداث گردد، سرک شاهراه آسیائی مورد توجه جدی و عمیق مردم مناطق متذکره قرار داشته، ولی از جانب حکومت‌های سابق افغانستان مخالفت و بی میلی شدید، باعث تداوم یک نوع جنجال نیمه سیاسی در مدت نیم قرن گذشته گردیده است. اینک بعد از نزدیک به نیم قرن از طرح اساسی پلان اعمار داعیه این سرک، به خاطر رونق دادن امور اقتصادی، یاری رساندن به برقراری صلح، آغاز خوب برای بازسازی اساسی و ثبات بخشیدن به امنیت پایدار، از جمله موارد و مطالبات اساسی مردم هزاره جات مطرح می باشد سپری می شود. این خواست در جامعه هزاره به حدی حساس و جدی گردیده است که، تأکید به جا و هشمندانه هزاره ها روی عملی شدن پروژه سرک کابل - بامیان - غور و هرات را خورد و بزرگ جامعه هزاره محک صداقت برخورد و پیش آمد مقامات دولت کنونی کشور با این مردم تلقی می نمایند.

کار سروی این سرک در سال ۱۳۴۴ شمسی به وسیله متخصصین و انجینران شاهراه بین المللی ممالک ایکافی و انجینران داخلی تکمیل گردید و کار مقدماتی این شاهراه مهم آغاز و بسیار به کندی و بی علاقگی به پیش برده می شد و بعداً به علت نامعلومی توقف داده شد. قسمت بیشتر مصارف

سروی و تهیه مقدمات کاری آن را صندوق وجهی بین المللی کارسازی می نموده است. ولی متأسفانه در میان پلان اول و دوم پنج ساله و نیز بعد از آن پروژه ای به این نام در نظر گرفته نشده است. در آن هنگام صدراعظم وقت در جلسه استیضاح شورای ملی گفته بود که پروژه شاهراه آسیائی و استخراج معدن حاجیگگ برای مردم این بخش کشور از اهمیت زیاد اقتصادی برخوردار است. در همان سال وزرای پلان و فواید عامه از معدن حاجیگگ دیدن نموده بودند و به مردم محل از پلان های انکشافی دولت در زمینه توضیحات ارایه داشتند و برای مردم نوید بیشتر در ارتباط به انکشاف منطقه دادند. در این مسافرت ها و مطالعات مناطق هزاره جات بیشتر بالای احداث شاهراه آسیائی کابل- هرات از طریق هزاره جات - استخراج معدن آهن حاجیگگ تاکید صورت گرفته بود که متأسفانه تا هنوز تحقق نیافته است.

حامد کرزی بتاريخ ۱۵ ماه جوزا ۱۳۸۵ در حضور نمایندگان مردم هزاره جات به وزاری مالیه، فواید عامه و وزارت اقتصاد هدایت دادند که، با سرمایه ای یک و نیم میلیون دالر از بودجه انکشافی کار سروی سرک درخواستی مردمان ولایات یاد شده، آغاز گردد و جهت پیگیری مسئله، شخص رئیس جمهور همراه معاون شان آقای خلیلی و هیأت بلند رتبه دولتی مرکب از وزرای کابینه و نمایندگان پارلمان، والیان بامیان و وردک و نمایندگانی از مؤسسات خارجی و مقامات محلی (به تاریخ ۱۳۸۵/۶/۱۵) طی مراسم رسمی در میدان شهر، مرکز ولایت وردک، برنامه کار ابتدایی این سرک را افتتاح نمودند و قرار داد آن به یک انجوی خارجی سپرده شد و در همان جلسه اعلان شد که تا دو سال یعنی تا سپتامبر ۲۰۰۹ مرحله اول این پروژه که از میدان شهر تا کوتل اونی ولسوالی بهسود را در بر میگیرد مکمل خواهد شد. متأسفانه تا اکنون که بیش از یک سال و نیم از آغاز کار این پروژه میگذرد اما کار ابتدایی این سرک بیش از سی کیلومتر از میدان شهر نگذشته است.

شرکت قراردادی، مشکل عمده را نبود امنیت در مناطق جلریز و اطراف میدان شهر قلمداد می کند. اما رشد نا متوازن ولایتهای کشور و نبود عدالت و سیستم درست در تقسیم بندی بودجه بین ولایت ها موجود است. در مشرقی در کنار جلال آباد، کنر، لغمان و نورستان نیز باید به سوبه جلال آباد می بودند. در جنوب کشور، جاده های بین ولایت ها که عموماً قیرریزی شده است؛ و حتی راه های بین ولسوالی ها قیر شده که نشانه از رشد و انکشاف در افغانستان به حساب می آید. اما در شمال و مرکز راه های عمومی که به شاهراه های حیاتی شهرت دارند، تا کنون هیچ گونه اقدامی برای تعمیر و بازسازی آنها گرفته نشده است. اما کمک های که توسط کشورهای کمک کننده برای افغانستان وعده شده بیش از سی درصد آن در افغانستان مصرف نشده و بقیه آن از راه های مختلف به کشورهای کمک کننده برگشت نموده و یا در بانک های خارج از افغانستان در حساب بانکی مسئولین بلند پایه دولت و یا مسئولین انجوها سرمایه گذاری و جمع آوری شده است.

## محترم رضا ضیائی نویسنده و صاحب نظر شایسته کشور در سایت وزین سمنگان می نویسند:

این پروژه قدیمی ترین پلان انکشافی افغانستان شاید در کل جهان باشد که از روز طرح و برنامه ریزی خود تا حال مورد درخواست جدی مردم هزاره قرار داشته و با تمام احتمالات بد و ناگوار روی ایجاد و اعمار آن پافشاری نموده اند. لجاجت قدرتمدران تبعیض گرا از یک طرف سرسختی و پافشاری مردم هزاره در اجرا نمودن این پلان از جانب دیگر این قضیه را جدی نموده است. احداث شاخه شاهراه آسیایی که کابل و هرات را از طریق هزاره جات وصل می کند در سال ۱۳۴۳ به زبانها آورده شد. سر انجام سروی آن توسط تیم ایتال کانسلت در سال ۱۹۹۶ به انجام آمد و راپور آن با تصاویر و نقشه ها و گرافها و احصایه های لازم در همان سال در ۳۵۳ صفحه به زبان انگلیسی در روم ایتالیا به چاپ رسید و سروی نهایی آن نیز در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۴۸ به کمک ملل متحد عملی گردید اما با همه گفت و گزارها احداث آن صورت عملی به خود نگرفت.

آقای پیتر ماکسویل برتانیایی هماهنگ کننده کمکهای بشردوستانه در مناطق هزاره در سال ۲۰۰۲ میلادی در مصاحبه با مجله الغوچک در پاسخ این سوال که کدام پروژه ها را برای انکشاف آینده هزاره جات مهم می دانید؟ می گویند: پروژه های مربوط انکشاف سرکها و ارتباطات ترانسپورتی برای انکشاف آینده هزاره جات ضروری است، باید سرکها به صورت درست و اساسی برای تسهیل فعالیت های ترانسپورتی اعمار گردد. گذشته از همه، ایجاد و اعمار این سرک هنوز هم یعنی بعد از چهل و چهار سال بی مهری و نا انصافی در حق هزاره ها، جدای از دیگر ثمرات حتمی و بزرگ آن، یکی از مطالبات اصلی و اساسی مردم ما می باشد، حساسیت و درنگ روشنفکران هزاره روی این مطلب مهم و حیاتی بیانگر همین باور و داعیه ملی است. هزاره ها در طول نزدیک به سه صد سال از محروم ترین مردم این کشور بوده اند. و در این مدت طولانی از تمامی حقوق مشروع و شهروندی شان محروم بوده اند. تا زمانیکه این سرک در هزاره جات ایجاد نشده است، هیچ طرح و برنامه بازسازی و سازندگی حتی فرهنگی و تعلیمی، در ولایات هزاره نشین به توفیق نخواهد رسید. چون اساسی ترین شرط در سازندگی و بازسازی هر کشور جنگ زده و ویران شده اعمار سرک و راه های مواصلاتی آن می باشد.

اوایل ماه حمل، سال جاری شماری از بزرگان و متنفذین ولسوالی یکاولنگ هنگام ملاقات با رئیس جمهور پیشنهاد نمودند، تا دولت کار اعمار سرک شاهراه آسیائی کابل الی بامیان و بامیان الی یکاولنگ را تسریع نماید و همچنان در فراهم ساختن زمینه استخراج معدن ذغال سنگ یکاولنگ، اقدام کند. رئیس جمهور خواسته ها و پیشنهادات بزرگان ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان را شنید و

برای آنان اطمینان داده گفت: به کمک شصت و سه میلیون دالر مساعدت دولت ایتالیا کار اعمار بخش اول سرک کابل- بامیان جریان دارد و کار بخش دوم آن در ماه سرطان سال جاری آغاز می گردد. رئیس جمهور همچنین گفت: سرک بامیان الی یکاولنگ که ۹۸ کیلومتر طول دارد با هزینه ۵۹ میلیون دالر قیرریزی میشود. حامد کرزی در اخیر این دیدار به بزرگان بامیان اطمینان داد که کار پروژه های تحت کار به ترتیب تکمیل شده و به بهره برداری سپرده میشوند.

چنانچه مصاحبه نشریه صلصال با داکتر سفری وزیر فواید عامه، که درباره اعمار سرک کابل- بامیان صورت گرفته است خدمت خوانندگان تقدیم می گردد.

صلصال: لطفاً درباره سرک کابل- میدان- بامیان کمی توضیح دهید، این سرک چه اندازه فاصله دارد، بودجه آن چه گونه است، کارهای تخنیکی آن در چه وضعیت قرار دارد، چه آمادگی های برای آغاز شدن کار گرفته شده؟ آقای کرزی دو سال قبل در افتتاح سرک کابل- قندهار گفت: من یک آرزو داشتم و آن اعمار و افتتاح این سرک بود. آیا شما فکر نمی کنید همچنان که خود آقای کرزی گفت وی یک آرزو داشته است که عملی شد، ممکن اعمار سرک کابل- بامیان جزء آرزوهایش نباشد؟

داکتر سفری: آقای کرزی ساختن سرک های افغانستان را جزء اولویت های کاری حکومت خود می داند. در اول فشار کار و بودجه بیشتر را برای ساختن سرکها پیشبینی کرد. در سال گذشته پیش از اینکه آقای کرزی با یک تیمی از اعضای حکومت به کنفرانس لندن برود، مرا خواست و در باره سرکها معلومات گرفت. درباره تمامی سرکها از من به تفصیل معلومات گرفت. زمانی که به سرک کابل- بامیان رسیدم به من گفت بالاخره همین سرک ساخته می شود یا نه؟! مردم اینها سرک ندارند، ارتباط شان با دیگر مردم افغانستان قطع است، من برای اینها وعده کرده ام که کار این سرک صورت میگیرد. یک روز در مجلس وزراء از من پرسان کرد من گفتم در آخر ماه جوزا سرک افتتاح می شود اما بخاطر بعضی مشکلات افتتاح نشد. عمده ترین مشکل هم این بود که با بودجه به دست آمده ساختن سرک ۷۰ کیلومتر پیشبینی شده بود و این بودجه برای این فاصله کافی نبود و من این را در روز افتتاح سرک برای آقای کرزی گفتم ما قرارداد داریم همراه کمپنی چین ریل وی دیزاینی که صورت گرفته است، و دو سال وقت پیشبینی شده است. کمپنی خودش پلان خود را می سنجد در کدام مرحله کار چقدر کارمند نیاز دارد و چه وسائل ضرورت دارد. اگر در کارشان مشکلی پیش می آید ما دو انجینر در ساحه داریم که از کار سرک نظارت کنند و هر هفته از وضعیت کار برای ما گزارش دهند و بعد ما برای کمپنی ملاحظات و پیشنهاداتی را که ضرورت دیده می شود، می گوئیم. مثلاً برای آنها می گوئیم که شما ده روز، بیست روز و یا چند روز از پلان یک ماهه، دو ماهه و یا سه ماهه تان عقب مانده اید و باید جبران کنید و چیزی دیگر که در قرارداد ما با کمپنی آمده است

جرمانه است. اگر کارفرما که وزارت فواید عامه است تعهداتی که به کمپنی سپرده است، نتواند سر موقع انجام دهد باید به کمپنی که طرف قرارداد است جرمانه بپردازد و اگر کمپنی مطابق قرارداد نتواند کارش را در زمان معین شده انجام دهد، نماینده های وزارت و کمپنی از تطبیق اجزای قرارداد نظارت می کنند و درختم پروژه با هم حسابی می کنیم که کی باید جرمانه پرداخت کند. از صفر کیلومتر که مرکز میدان شهر است تا ۵۴ کیلومتر که کمی گذشته از کوتل اونی است، باید کار کند. من بیشتر از این چیزی گفته نمی توانم. فعلاً برای ۵۴ کیلومتر پول آماده است و ما فعلاً در جریان کار هستیم و تلاش می کنیم که تا دو سال یعنی پیش از اینکه ۵۴ کیلومتر ختم شود، قسمت دوم کار آغاز شود و ما امیدوار هستیم که چنین کاری شود. فعلاً سرک رسماً افتتاح شده است و ما در مرحله اول که سه ماهه است قرار داریم. اما از اینکه ما خواستیم کار با عجله شروع و ختم شود، فعلاً همزمان کار نیز شروع گردیده است. احوالی که ما دیروز از سرک داریم این است که فعلاً چهار کیلومتر سرک ریگ اندازی شده است و لودر گشتانده شده است، درکنار این که کارهای کمپ هم جریان دارد. اینها تماماً تلاشهای است که وزارت فواید عامه بخاطر انجام شدن این پروژه در وقت معین شده یعنی دو سال، انجام می دهد. ما از مردم بامیان و میدان می خواهیم که حوصله مند باشند. وزارت فواید عامه متعهد به ساختن این سرک است.

صلصال: درباره اعمار سرک کابل، بامیان، غور، هرات چه کارهای صورت گرفته است. از اینکه این سرک شرق و غرب کشور را با یک فاصله بسیار کوتاهی به هم وصل می کند، از لحاظ اقتصادی خیلی مهم است و مقامات دولت نیز چندباری از ساخت آن سخن گفته است. در صورتی که سرک کابل-بامیان ساخته شود، نمی شود گفت که بخشی از سرک کابل-بامیان-هرات ساخته شده است، یعنی این سرک جزء آن نیست و از بودجه پنجصد ملیونی آن نمی کاهد؟ شما فکر نمی کنید که اعمار سرک کابل-بامیان-غور-هرات با مشکلاتی از قبیل مخالفت مردم که در مسیر راه هرات - قندهار-کابل و یا هرات - فاریاب - مزار-کابل قرار دارد، برخورد خورد و در نهایت اعمار این سرک به تعویق بی افتد؟ شما روی نهایی شدن سرک کابل-بامیان چه اندازه اطمینان دارید، آیا فکر نمی کنید که این سرک نیمه کاره باقی خواهد ماند؟

داکتر سفری: نه شما به هیچ وجه نمی توانید سرک کابل - بامیان را بخش این سرک حساب کنید. این دو سرک کاملاً با هم فرق دارد و این چیزی جدا از آن است و نمی شود آنها را به امتداد هم محاسبه کرد. در ملاقاتی که وکلای مردم بامیان، میدان، ارزگان، غزنی، غور با آقای کرزی داشتند، آقای کرزی من و وزیر مالیه را نیز خواست و گفت یک و نیم ملیون دالر که برای سروی سرک کابل-بامیان-هرات ضرورت است وزارت مالیه پرداخت کند. اما بودجه این قبلاً در جای دیگر صحبت شده بود و حکومت سویدن این بودجه را بدوش گرفته بود که تا یکسال آینده این را انجام

دهد. من از سفارت سویدن خواستم و گفتم شما اگر می توانید تا یکسال این کار را انجام دهید خوب و گرنه ما از راهی دیگر این کار را انجام می دهیم و آنها وعده قطعی داد که این کار را تا آخر سال انجام دهد. در حقیقت ما یک ونیم ملیون دالر را از کمکهای بلاعوض دریافت کردیم. بعد از انجام این سروی بخوبی می فهمیم که چقدر پول نیاز است و می بینیم که بودجه آن را از کجا تهیه کرده می توانیم. البته فعلاً بودجه آن معلوم نیست.

این سرک در حدود ۳۵۰ کیلومتر فاصله را کوتاه می سازد. تراکم موترها را بالای دیگر سرک های ما در افغانستان کم می کند. سرک های ما بطور عموم دو لاینه است. در صورتی که سرک شرق- غرب یعنی همین سرک کابل- بامیان- هرات ساخته شود یقیناً مردم مجبور نخواهد بود که مسیر هرات، قندهار، غزنی را طی کند و یا هرات، فاریاب، جوزجان و مزار را به طور یک قوس سیر کند بلکه از یک خط مستقیم که همین سرک است سفر خواهند کرد و این یک سرک ارزشمندی برای افغانستان است اما این سرک کار زیاد نیاز دارد. برآوردی را که انجام شده است حدوداً پنجمصد میلیون دالر بودجه برای ساخت این سرک نیاز است. ما ۳۶ میلیون یورو از حکومت ایتالیا برای ساخت این سرک بدست آورده ایم. با این کمک بلاعوض نظر به پلان سابقه باید ۷۰ کیلومتر ساخته می شد و با همین پول باید تمامی کارهای ساخت ۷۰ کیلومتر سرک انجام می شد اما از اینکه یک تونل و یک گالری در کوتل اونی علاوه گردیده است، فعلاً ما می توانیم با این پول ۵۴ کیلومتر را بسازیم. مطابق پلان تهیه شده ما باید ساخت این قسمت سرک کابل- بامیان را تا دو سال ختم کنیم و آماده بهره برداری بسازیم. قسمت باقی مانده سرک (۸۶ کلومتر) را نیز تا قبل از ختم مرحله اول (۵۴ کیلومتر) شروع می کنیم. رئیس جمهور و وزارت فواید عامه، تلاش می کند که قبل از ختم مرحله اول، بودجه قسمت دوم سرک را نیز تهیه کنند. تا بدین ترتیب ساخت سرک کابل- بامیان بخیر نهایی شود.

در حالی که معین وزارت فواید عامه که در سال ۱۳۸۶ شمسی از سوی کمیسیون مواصلات و مخابرات شورای ملی دعوت شده بود گفته است: از چهار سال به این سو پلان قیرریزی پنج هزار کیلومتر سرک در سراسر کشور طرح ریزی و تا حال سه هزار کیلومتر آن به صورت پخته و اساسی قیرریزی شده است. وی ضمن ابراز این مطلب گفت که برای تکمیل دو هزار کیلومتر دیگر آن نیز داوطلبی جریان دارد. و گاه گاهی مشکلات امنیتی باعث کندی روند کار آنها می شود، که این مشکل با مساعی وزارت امور داخله و وزارت دفاعی ملی تا اندازه رفع شده است. معین وزارت فواید عامه از ارگان های امنیتی می خواهد تا در قسمت تأمین امنیت پروژه های این وزارت با آنها همکاری نمایند. وی اضافه نمود که با وجود تأمین امنیت در ۵۰ سال گذشته صرف ۲۸۰۰ کیلومتر سرک قیرریزی شده بود، و قیرریزی ۳ هزار کیلومتر سرک در حال حاضر دست آورد بزرگی می باشد که باعث رضایت و خوشنودی ما و کشورهای کمک کننده می باشد.



وی می گوید در حالی که نگرانی های وجود دارد که نا امنی باعث کاهش کمک به پروژه های بازسازی در کشور گردد، ولی معین وزارت فواید عامه به این باور است که جامعه جهانی و به خصوص کشورهای کمک کننده تا حال بخاطر نا امنی ها تصمیم به قطع کمک های شان نگرفته است. فعلاً کار سرک کابل- هرات جریان دارد، ولی بسیار به کندی به پیش می رود، کار پاک کاری و آوار برداری در قسمت دره میدان که منطقه پشتون هاست تمام شده و در قسمت های از کوتل اونی و منطقه چلم جای که بعد از سیاه خاک به سمت بامیان و مربوط مناطق هزاره نشین کشور است کار جریان دارد و در قسمت کوتل اونی که قرار بود تونل زده شود، آب جاری شده و فعلاً در قسمت بالای کوتل کار می کنند، حالا طرح بعدی چه خواهد بود نمیدانیم؟ و فعلاً از قیرریزی و اسفالت خبری نیست و هنوز هم کار در موقعیت های دشوارتر مثل کوتل حاجی گگ و دره کالو نرسیده است. با این وضعیت ۴ - ۵ سال طول خواهد کشید تا مردم روی جاده اسفالت کابل بامیان راه بروند و فعلاً مسیر ۱۴۰ کیلومتری بامیان - کابل راه را در مدت ۸ تا ۹ ساعت باید طی کرد، تا به بامیان و یا کابل رسید آنهم با وضعیت که سرک خامه هم نسبت به سال های قبل بدتر شده است.

### نتیجه گیری:

مناطق مرکزی در قلب و مرکز افغانستان قرار دارد و بعضی از این ساحات مرکزی به تناسب شهرهای جلال آباد، قندهار، گردیز، قندوز، مزار شریف، هرات، که کمترین فاصله از شهر کابل و پایتخت کشور را دارا می باشند و طوریکه قسمتی از ولسوالی حصه اول بهسود ولایت وردک و ولسوالی سرخپارسای ولایت پروان که با ولسوالی های پغمان و فرزه ولایت کابل هم سرحد می باشند می باشند. مگر با تاسف و اندوه فراوان بنابر تبعیض و بیعدالتی قصدی رژیم های استبدادی سرزمین هزاره جات مرکزی از لحاظ اعمار سرک اساسی و پخته و احداث شهرهای بزرگتر مانند شهرهای متذکره محروم ساخته شده اند. تقریباً نیم قرن از پلان احداث سرک شاهراه آسیائی می گذرد و دولت های وقت به حیث بازی و فریب سیاسی مردم این مناطق در مواقع ضرورت برای خاموش ساختن آنان از این شاهراه استفاده تبلیغاتی نموده اند.

باوجود آنکه وزیر فواید عامه یکی از افراد تحصیل کرده مردم این منطقه است ولی قرار معلوم رهبری دولت کنونی نیز همان شیوه گذشته رژیم های سابق را بالای این مردم محتاج به کمک تجربه مینماید. خوانندگان عزیز میتوانند درباره صحبت رئیس جمهور با مردم بامیان و در این اواخر با نمایندگان مردم ولسوالی یکاولنگ ولایت بامیان که در این باره انجام داده و مصاحبه وزیر فواید عامه با نشریه صلصال و صحبت معین وزارت فواید عامه در پارلمان از تناقض گوئی آنان برملا و درباره عدم توجه و کارشکنی دولت کنونی درباره اعمار سرک کابل- بامیان و سرک شاهراه آسیائی کابل- هرات از طریق ساحات مرکزی نتیجه گیری معینی را میتوان کرد.

کم کاری و بی توجهی مقامات مسئول را در مصاحبه ها و صحبت های ریاکارانه آنان میتوان به ساده گی و به وضاحت مشاهده نمود. سرک شاهراه آسیائی بطور رسمی و علنی و با جدیت در سال ۱۳۸۵ در جلسه وزرا و پارلمان مطرح شده بود، به خاطر اصرار و درخواستهای مکرر مردم هزاره، و هم به دلیل اهمیت اعمار سرک پخته در ولایات هزاره نشین، در جوزای سال ۱۳۸۵ ضمن دیدار نمایندگان مردم هزاره جات مرکزی با رئیس جمهور خواهان اقدام جدی دولت درباره تطبیق پروژه یاد شده و اعمار فوری سرک مذکور گردیدند. اما از آن روز بیشتر از یک و نیم سال می گذرد ولی با تأسف تا هنوز کار اساسی آن از طریق ولایت بامیان آغاز نگردیده است و با این وضعیت ۴ - ۵ سال طول خواهد کشید تا سرک کابل - بامیان اسفالت گردد. فعلاً مسیر ۱۴۰ کیلومتری بامیان تا کابل راه را در مدت ۸ تا ۹ ساعت باید طی کرد تا به بامیان و یا کابل رسید، آنهم با وضعیتی که سرک خامه هم نسبت به سال های قبل بدتر شده است. از این سه صحبت و مصاحبه های مقامات مسئول دولت کنونی میتوان چنین نتیجه گیری کرد که اصلاً این دولت علاقمندی جدی به اعمار این سرک شاهراه آسیائی ندارد. صرف بازی و فریب سیاسی و تبلیغاتی پیش از انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی در کشور از طرف آنان می باشد. به نظر میرسد که هنوز دولت روی سرک بامیان - کابل به صورت جدی کار نمی کند و فقط فریب دادن مردم است. قرار گرفته وزیر فواید عامه اول دولت کنونی باید مبلغ تقریباً پنجمصد میلیون دالر را از طریق جامعه جهانی تدارک و تهیه و بعد از سروی به کار عملی آن آغاز نماید که این مصارف جدا از مصارف پولی سرک کابل - بامیان خواهد بود و با این وضعیت سال ها طول خواهد کشید تا سرک کابل - هرات از طریق هزاره جات اسفالت گردد. گرچه آقای کرزی درباره احداث و قیرریزی سرک بامیان - یکاولنگ به نمایندگان مردم آن ولسوالی و وزیر فواید عامه درباره احداث و قیرریزی سرک کابل - بامیان وعده های به مردم این مسیر سرکهای مذکور داده است و درباره سروی و دست یابی به پول مصارف سرک شاهراه آسیائی، کابل، هرات نیز حرف های را بیان کرده اند. اما مردم میخواهند بدانند که آقای کرزی و وزیرش باید جواب شفاف و روشن درباره احداث سرک شاه راه آسیائی و سرک کابل - بامیان برای مردم نیازمند این مناطق و بخصوص مردم هزاره جات بدهند. دولت به جای مغالطه گوئی و تبلیغات مغشوش کننده سیاسی در این باره پاسخ قانع کننده ارائه نمایند.

ولی در این مدت هفت سال که از عمر دولت کنونی میگذرد، این گونه وعده های زیادی به مردم این مناطق داده شده اند. اما هیچ یک از آن وعده ها تحقق نیافته است. بناء بیشتر مردم این ساحات به احداث این سرک از جانب دولت کمتر باور می نمایند. مردم محلی این ساحه، وکلای پارلمان، روشنفکران و شخصیت های سیاسی مناطق متذکره باید بالای ممالک کمک کننده، جامعه جهانی، سازمان ملل متحد، بانک جهانی و بانک انکشاف آسیائی فشار وارد نمایند تا دولت و جامعه جهانی

و ادار گردد که بطور جدی و عملی بدون تعلل و کم کاری این پروژه را شکل تطبیقی دهد. خصوصاً روشنفکران، نخبگان سیاسی، افراد خیره و صاحب نظران این مناطق و بخصوص ساحه هزاره جات مرکزی رسالت و دین بزرگ برای افشای بیعدالتی و غصب حقوق مردم شان از طرف یک اقلیت برتر خواه و امتیاز طلب به عهده دارند تا این وظیفه ملی خودها را در برابر مردم تحت ستم خویش بطور شایسته و نیکو به انجام برسانند تا دعای مردم شان را کمائی نمایند.

### روی کردها:

- سایت سمنگان زیر عنوان مصاحبه اختصاصی نشریه صلصال با داکتر سفری وزیر فواید عامه (۲۸ حمل ۱۳۸۷)
- سایت سمنگان زیر عنوان هزاره ها، چهل و چهار سال انتظار برای یک سرک! (نوشته رضا ضیایی)
- سایت آریائی زیر عنوان بی انصافی برای تثبیت اولویتهای و عدم توازن در تطبیق بازسازی نوشته (نویسنده مقاله)
- سایت مشعل زیر عنوان هزاره جات منطقه فراموش شده برای انکشاف در نیم قرن اخیر نوشته نویسنده مقاله
- مجله الغوچک سال سوم شماره ۶ - ۷ چاپ کابل (۱۳۸۱) - (۲۰ ماه اپریل سال ۲۰۰۸ میلادی)

## **تکرار و تداوم جنایات نسل کشی و زمین سوخته طالبان کوچی نما در هزاره جات**

کشور ما افغانستان با پشت سر گذاری سه دهه جنگ های خانمان سوز که هنوز هم در عمق مصیبت جنگ دست و پا می زند و جهان از کمک به آن در جهت خاتمه بخشیدن به این فاجعه بزرگ عصر با دشواری مواجه می باشند و یکی از علل عمده آن همین برتری خواهی و اختلافات قومی و قبیله‌ای در بین ساکنین این کشور است، متأسفانه امروز نیز حلقاتی هستند که مانند رژیم های گذشته انتقام جویی های قومی را به وحشیانه ترین و کم نظیرترین شکل آن انجام میدهند و از جنگ های افغانستان هیچ عبرت نگرفته و برای غصب قدرت حاضر هستند خون دیگر بریزند و به هر قیمتی در اس نا انصافانه قدرت قرار گیرند. شرایط موجود در افغانستان ایجاب میکند تا از گذشته های خونین عبرت گرفت و هویت همدیگر را پذیرفت. شرایط امروز حاکی از این حقیقت است که تحقق دموکراسی و ایجاد امنیت در افغانستان، بدون پرداختن به حل مسئله اقوام و ملیت ها به فرجامی روشن نخواهد رسید. اما نباید فراموش کرد که نطفه های اصلی خشونت و دشمنی اقوام به نوعی به زیستگاه های جغرافیایی و سهم شان در قدرت ملی و محلی و توزیع ثروت عمومی ارتباط پیدا می کند. کوچی گری این پدیده شوم اجتماعی در افغانستان و پاکستان وجود دارد که باید بصورت

دقیق تعریف حقوقی گردد که این گروه اجتماعی به کدام گروه و یا صنف جامعه گفته می شوند، در افغانستان اقوام گوناگون اعم از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک و دیگر گروه های اتنیک میهن ما کوچی و فامیل های بی زمین و بی خانه دارند ولی کوچی های اقوام پشتون در ایالت های پنجاب، سند، بلوچستان، صوبه و سرحد در مناطق قبایل سرحدی پاکستان مصروف رمه داری و تربیه مواشی اند و برخی آنان صاحب زندگی مرفه و سرمایه های کلانی در پاکستان نیز می باشند که باید با کوچی های اقوام پشتون افغانستان تفکیک گردد و دولت به کوچی های داخلی مربوط به اقوام گوناگون کشور اسکان بدهد. کوچی های اقوام پشتون در دو طرف خط دیورند رفت و آمد داشته و این گروه قومی در تابستان به افغانستان می آیند و در زمستان به سوی مناطق جنوب و شرق کشور و بیشتر در مناطق قبایلی و پشتون نشین پاکستان زندگی می کنند.

آقای کرزی خود و تیم همکارش سالهای طولانی در پاکستان زندگی نموده و بخوبی می دانند که کوچی های پاکستانی اکثرآ از اقوام قبایلی پشتون سرحدی می باشند و سند تابعیت و پاسپورت پاکستانی داشته که در پاکستان آنان دارای خانه، دکان، مغازه، موتر بوده و برخی ایشان به تجارت نیز مصروف اند. به همان اندازه که دولت افغانستان در اسکان کوچی های افغانی حل مسایل شان مسوولیت دارد، دولت پاکستان نیز در اسکان کوچی های پاکستانی سهیم است. مسأله کوچی ها باید در تفاهم با حکومت پاکستان حل و هر کشور سهم خود را در اسکان کوچی های خویش به عهده بگیرد. سرچشمه تمام معضله کوچی ها در پاکستان است. طوریکه در سه سال اخیر دولت پاکستان سعی نموده است برای تشدید اختلافات قومی در بین مردم افغانستان زمینه تهاجم طالبان کوچی نمای پاکستانی را در مناطق هزاره جات، سمت شمال و دیگر نقاط کشور فراهم نموده و برای نا امن ساختن مناطق با امنیت افغانستان ذریعه طالبان تحت پوشیش کوچی های مسلح ثبات را برهم زده و بهره برداری سیاسی نماید. کوچی های پاکستانی در شرایط فعلی افغانستان به یک معضل ملی تبدیل شده و همه ساله جان بسیاری از افراد و امنیت تعدادی از خانواده ها را با خطر شدید مواجه می سازد. در حالیکه کوچی های پاکستانی به زندگی و امنیت هیچ فردی در داخل خاک پاکستان ضرر نمی رساند و رفتار اجتماعی شان در چارچوب قانون و نظم عمومی سامان می یابد. مانند سایر افراد از حقوق و مکلفیت های یکسان برخوردار اند و کوچی های افغانستانی نیز باید مانند کوچی های پاکستانی مثل سایر مردم افغانستان تذکره شهروندی داشته و دولت در قبال تأمین حقوق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها مسوولیت به عهده گیرد. از طرف دیگر کوچی ها نیز نسبت به دولت، جامعه و کشور مکلفیت هایی دارند. مشکل کشور ما این است که به پدیده کوچی و کوچیگری آنطوری که باید پرداخته شود عمل نمی شود؛ بلکه این پدیده همواره با حب و بغض ها و با در نظرداشتن مصلحت ها و غرض ورزی ها همراه بوده و هر شخص و گروهی بیشتر به منظور دسترسی به منافع

مادی و سیاسی به این امر دامن زده است. حتی همان شاهان و امیرانی که به نفع کوچی‌ها فرمان صادر کرده‌اند، هدف شان دلسوزی به اقوام کوچی، کمک و حمایت آنها و بهبود وضعیت دشوار و غیر مدنی کوچی‌ها نبوده است. زندگی کوچی و چگونگی زندگی آنها در چوکات قانون اساسی باید قبل از همه از لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی مورد مطالعه قرار گیرد و به صورت عالمانه و بیطرفانه تحلیل و ارزیابی گردد و در ارتباط با فراهم آوری تسهیلات آموزشی و صحت ایشان، راهکارهای کارآمدتر و مؤثرتری در نظر گرفته شود.

راه حل اساسی معضله کوچی‌ها، تعیین تابعیت و صدور تذکره برای آنان است، تا کوچی‌ها دارای هویت شهروندی گردیده و به عنوان کوچی شناخته شوند. اعمال قانون یکسان بر کوچی‌ها خصوصاً در قسمت‌های مالیات و عسکری که می‌تواند حس مسوولیت پذیری کوچی‌ها را نسبت وطن و وطن دوستی بیشتر سازد. معاف ساختن کوچی‌ها از تکالیف ملی و اعطای امتیازات ویژه به آنها نه تنها به مردم کوچی کمک نمی‌رساند؛ بلکه خصومت‌ها و بدبینی‌های اجتماعی را تشدید خواهد کرد. جنگ‌ها و درگیری‌های سالهای اخیر بین مردم محل و کوچی‌ها، بالاخره رییس جمهور را مجبور ساخت تا فرمانی را به منظور اسکان، رشد و تقویت اقتصاد کوچی‌ها صادر نماید. این فرمان تأکیدی به مفاد ماده چهارده قانون اساسی و نحوه اجرا شدن این ماده است؛ و چنانچه فرمان رییس جمهور به صورت جدی و مسئولانه پیگیری شود؛ می‌تواند کوچی‌ها را به زندگی مدنی تشویق و ترغیب نماید، البته باید توجه داشت که اسکان کوچی‌ها به عنوان یک اصل و یک راه حل دائمی باید مدنظر گرفته شود. وگرنه بسیاری از کوچی‌ها همین حالا نیز مالک زمین‌های وسیع و خانه‌های مجلل در برخی ولایات و شهرهای کشور می‌باشند. دولت با تاخیر زیاد، سرانجام در روزهای اخیر برای حل این مشکل اظهار آمادگی کرده است. حامد کرزی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان با صدور حکم مورخ ۹ سرطان سال روان خویبش، کمیسیونی را متشکل از نهادها و ارگانهای مربوط دولتی برای تدوین میکانیزم توزیع زمین و اسکان کوچیان توظیف کرده است. برخی از احزاب سیاسی، جامعه مدنی و نمایندگان مردم مناطق آسیب پذیر تهاجم کوچی‌ها ضمن استقبال از این اقدام رئیس جمهور مطالب زیر را به دولت پیشنهاد می‌کند.

۱- کوچیگری باید تعریف دقیق شود، که مهمترین مشخصات آن چیست، و اگر قرار باشد که کوچی همان کسی است که محل سکونت دائمی نداشته و بی زمین باشد که با احشام و مواشی خود، در پی بیلاق می‌باشد؛ در عین حال این کس شهروند کشور دیگری باید نباشد. این گروه اجتماعی کوچی در میان اقوام گوناگون کشور وجود داشته و از میان اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، جوگی، گجرجت، ترکمن، عرب، شیخ محمدی و بلوچهای افغانستان را در بر میگیرد.

۲- کمیسیون موظف باید از همه اولتر تعداد و ترکیب قومی کوچیان را معین نماید؛ که در گذشته همواره در مورد تعداد نفوس کوچی ها اغراق و در مورد ترکیب قومی آنان اغماض صورت گرفته است. از آنجایی که کوچی ها دارای تذکره نیستند و نیز هیچ آماری حتی تخمینی از آنان موجود نمی باشد، باید هرچه زودتر تعداد کوچی ها برآورد گردد و از طرف دیگر باید از آنها سؤال شود که آنان کدام کشور را انتخاب می کنند پاکستان را یا افغانستان را؟

۳- در سالهای گذشته به بهانه ای اسکان کوچی ها مردمان مناطق سرحدی پاکستان بنام کوچی به مناطق شمال افغانستان انتقال داده شده بودند که بعداً حساسیتهای سیاسی و اجتماعی را در پی داشته است؛ دولت برای اجتناب از تکرار این اقدامات، اصل اسکان را از توزیع زمین جدا سازد چه شرط اسکان توزیع زمین نیست؛ غرض از توزیع زمین تأمین سبب معاش است که می تواند برای آن طرق دیگری در نظر گرفته شود.

۴- به منظور تأمین بیشتر وحدت ملی و جلوگیری از برانگیخته شدن احساسات قومی، علاوه بر توجه به تفاوت های زبانی و فرهنگی، هر گروه کوچی در مناطق مناسب طوری جا به جا گردد که متشکل از اقوام گوناگون باشند و از اسکان گروه تک قومی در یک محل اجتناب صورت گیرد.

۵- برای اسکان کوچیان مناطقی معین شود که از یک سو سبب آسیبهای اقتصادی و اجتماعی بر گروههای ساکنین محلی و بومی نشود و از طرف دیگر زمینه ظرفیت رشد نفوس را در آینده داشته باشد.

۶- همراه با اسکان کوچیان، باید برای بهبود زندگی آنها (طبق مفاد ماده چهاردهم قانون اساسی) برنامه های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی موثر پی ریزی و به مرحله اجرا گذاشته شود. با گذشت زمان روشن خواهد شد که این حکم تا چه میزان در عدالت اجتماعی و توسعه دموکراسی در این سرزمین نقش بازی می کند. توقع می رود با تبدیلی این حکم رئیس جمهور به قانون باید بنابر اصول و معیار حقوقی، دیگر فرامین تبعیض آمیز قومی که از سلاطین مستبد گذشته به ارث باقی مانده بود، عملاً لغو گردد. این حکم از آن جهت تاریخی و سرنوشت ساز ممکن است باشد که زمینه ساز اسکان یک کتله انسانی سرگردان می گردد که طی چندین دهه شغل کوچگیری را پیشه خود ساخته بودند که باعث اذیت و آزار ساکنان اصلی مناطق مختلف کشور میشدند که ضرر و خسارتهای فراوان بر مراتع و طبیعت بکر کشور، وارد می نمودند.

شنیدن این خبر بیشتر انسان را وا میدارد تا اندکی تأمل نموده و به آن به دیده شک و تردید نگریسته شود زیرا مردم دیگر کشورها می دانند که به آن تناسب که سیاستمداران دیگر کشورها به مردم خود دروغ را خیلی کم می گویند ولی حرف راست شان بیشتر است، اما سیاستمداران کشور ما از سر تا پا دروغ گفته اند، دروغ می گویند و دروغ خواهند گفت. میبایست منتظر گذشت زمان بود تا دیده شود که آیا امر آقای رئیس جمهور جامه عمل میپوشد و یا صرفاً امری است که به روی کاغذ باقی خواهد ماند. زیرا اینگونه کمیسیونها کم نه بوده اند که ایجاد شده ولی دردی را دوا نکرده است.

پس بر نمایندگان مردم در پارلمان کشور است که در راستای تطبیق این امر هوشیار و کوشا باشند. اکنون که هزاره جات به منطقه امنی برای مردم کشور مبدل شده که نیروهای تروریستی طالب و القاعده توان نفوذ در این مناطق را ندارند، حامیان تروریزم میخواهند از این پیشقراولان همیشگی استفاده برده و با ورود طالبان زیر نام کوچی به هزاره جات راه را برای خودها باز نمایند و هزاره جات با صلح و ثبات را به یک منطقه نا امن تبدیل کنند. جریان کوچی گری یک پروژه استعماری درون حکومتی و استراتژی نظام استبدادی الیگارشسی است. برای فراهم سازی زمینه های نفوذ طالبان، القاعده و تروریسم مسلح با اعتقادات بنیادگرائی اسلامی به مناطق نسبتاً آرام مرکز، شمال و غرب کشور، میخواهند جنگ و برادرکشی تا مدتهای نامعلوم ادامه پیدا نماید.

تاریخ خونین و غمبار مردم هزاره در طی یک قرن و بخصوص در سه دهه اخیر با قتل عامها و زمین سوخته همراه بوده است و همواره حکمرانان کشور در بازی های سیاسی قربانیان اصلی آنها از سرزمین هزاره جات انتخاب نموده است و برای تحقق اهداف سیاسی غیر انسانی خودها از کوچی های مسلح علیه مردم هزاره جات بهره گیری کرده اند. همه اقوام افغانستان به خوبی می دانند که مردم هزاره به صلح و امنیت نسبت بدیگر اقوام منافع بیشتر دارند. در طول تاریخ افغانستان هیچگاهی مردم هزاره بالای اقوام همسایه خود تجاوز نکرده است ولی همیشه از جانب دیگران بخصوص کوچی های مسلح با حمایت دولت ها بر هزاره جات تجاوز و جنگ خانمان برانداز تحمیل، خانه، کاشانه، اراضی زراعتی و چراگاه های شان تاراج شده اند. در هنگام دست به دست شدن قدرت توسط بازیگران اصلی داخلی و خارجی قدرت مردم هزاره و سرزمین آن منحیث قوم آسیب پذیر مورد تجاوز قرار داده شده که مردم آن مورد تهاجم نسل کشی و آثار تاریخی آن نابود گردیده است.

امروز نیز دوباره آن جنایات به وسیله طالبان کوچی نما با حمایت دولت های پاکستان و افغانستان زیر سایه شعار دموکراسی تکرار میگردد. سلاح های ثقیله و خفیفه مردم هزاره جات شش سال پیش از طریق دایاک بوسیله دولت کنونی و جامعه جهانی جمع آوری گردید ولی جامعه جهانی و دولت فعلی درباره تطبیق دایاک بالای طالبان کوچی نما سکوت کرده و بر خورد دوگانه انجام میدهند و به طالبان کوچی نما اجازه میدهند که با سلاح ثقیله و خفیفه پیشرفته به سرزمین هزاره جات داخل

شده تا بالای مردم مناطق بهسود و دای میرداد هزاره جات قتل عام و زمین سوخته ده سال قبل رژیم طالبان را زیر نام دموکراسی و حمایت نیروهای بین المللی عملی و تکرار نمایند. پدیده شوم طالبان کوچی نما که در خدمت استخبارات نظامی پاکستان قرار دارد و با حمایت رژیم کابل از این طالبان کوچی نما برای بی ثبات نمودن مناطق هزاره جات برای اهداف معین به خاطر تشدید نمودن اختلافات قومی میان اقوام گوناگون و نا امن ساختن این مناطق که تأثیر مستقیم در بی ثبات سازی شهر کابل خواهد داشت استفاده می کند. گرچه بعد از حادثه یازدهم سپتامبر دو هزار و یک میلادی در امریکا و سقوط نظام طالبان در افغانستان جامعه جهانی در رأس امریکا و کشورهای اروپائی مبارزه علیه تروریسم جهانی را اعلام نموده است که تا هنوز تداوم یافته اند ولی در جریان این مبارزه علیه تروریسم جهانی حلقات معینی در پاکستان و افغانستان زیر نام طالبان معتدل این مبارزه را از مسیر اصلی آن منحرف ساختند و به همین نسبت اوضاع کشور ما هر سالی که میگذرد بحرانی و بی ثبات تر شده میروند و حضور نیروهای جهانی را در افغانستان به مشکلات جدی مواجه میسازند، تا بدین ترتیب تروریستان جهانی القاعده و طالبان را تقویت بخشیده تا انتخابات آینده افغانستان را اخلال نمایند، بقا و تداوم این نظام فاسد و قبیله گرا را تقویت کنند.

بر اساس کمک های وسیع اقتصادی جامعه جهانی که ده ها میلیارد دالر به کشورهای افغانستان و پاکستان به خاطر مبارزه علیه تروریسم جهانی صورت گرفته است اما این همه پولهای کمک شده به جیب مافیای دولتی و مواد مخدر و بخصوص در اختیار القاعده و طالبان از راههای گوناگون قرار میگیرند و تروریسم جهانی با استفاده از پول جامعه جهانی علیه نیروهای آنان در افغانستان کار میگیرند. یعنی از پول غرب در جنگ علیه خود کشورهای غربی تروریسم استفاده مینماید. بشریت آزاد در کشورهای طرفدار دموکراسی در این روزها در افریقای جنوبی و دیگر کشورهای اروپایی نودمین سالگرد نلسن ماندیلا این سمبول مبارزه علیه نژاد پرستی را تجلیل می کنند و از مقام شامخ آن در مبارزه علیه رژیم نژاد پرست و اپارتاند افریقائی جنوبی سابق را قدردانی و پیام های تبریکی برایش ارسال میدارند. ولی بنابر سانسور مطبوعات صدای نسل کشی قومی در هزاره جات که به وسیله طالبان کوچی نما با حمایت و رهبری غیر مستقیم حکومت کابل زیر شعار دموکراسی و در سایه حضور نیروهای جامعه جهانی صورت میگیرد. انسان های کره زمین و این بشریت مدافع دموکراسی بی خبرند و نمی دانند که در این نقطه از سرزمین خاکی ما بنام هزاره جات چه میگذرد. صرف این جنایات نابخشودنی طالبان پاکستانی در تفاهم با حلقاتی در کابل را جامعه هزاره بخوبی لمس مینمایند در این روزهای که میگذرد بیش از پنج هزار خانواده از ولسوالی های حصه اول و دوم بهسود و ولسوالی دای میرداد ولایت وردک توسط طالبان کوچی نما به کوچ اجباری وادار شده خانه و کاشانه آنان غارت و تاراج و به آتش کشیده شده اند و ده ها تن از اطفال، زنان و پیر مردان به قتل



رسیده اند. البته قبل از وقوع این نسل کشی قومی رهبران و نخبگان مردم هزاره با آقای کرزی چندین بار ملاقات کرده و تقاضا نمودند تا از این تهاجم طالبان کوچی نما جلوگیری نماید که متأسفانه آقای کرزی دفع الوقت نموده و تا هنوز سیاست فریب و خدعه را در این مورد به پیش گرفته است. مردم هزاره جات مردم صلح دوست و طرفدار ثبات و امنیت در کشور است که بدین لحاظ آنان در دفاع از خانه و کاشانه اراضی زراعتی خودها یگانه شیوه و طریقه را شکل مسالمت آمیز مبارزه می دانند.

همه آگاهی دارند که یکی از رهبران دلسوز و فداکار جامعه هزاره آقای حاجی محمد محقق مدت پنج روز است به اعتصاب غذائی نا محدود الی ختم قتل عام و زمین سوخته در مناطق بهسود و دای میرداد دست زده است. آقای حاجی محمد محقق، اولین رهبری است که با براه انداختن شیوه کاملاً جدید مبارزه مسالمت آمیز، با طریقه و شکل مبارزات عدم تشدد مهاتما گاندی و عدم خشونت نلسن ماندیلا را در افغانستان مروج ساخت و به مردم افغانستان و جهان ثابت نمود که رهبران سیاسی کشور ما توانائی و درایت این گونه مبارزه را نیز به خاطر آرمانهای مردمش دارند. آقای محقق از اولین روزهای غائله طالبان کوچی نما در کنار مردمش ایستاد و به دولت هشدار داد که با این معضله برخورد جدی کند و اگر نه ممکن است کشور به دوران قبل از استقرار دولت منتخب و امنیت نسبی برگردد. متأسفانه دولت کرزی نه تنها قدم های مثبت در جهت پایان دادن این غائله بر نداشت بلکه عملاً در کنار طالبان کوچی نما قرار گرفت و این تهاجم ضد بشری را مورد حمایت خود قرار داد و در تلاش کمک رسانی ابزار جنگی به طالبان کوچی نما بر خواست. جامعه هزاره، باید حاجی محمد محقق را در اعتصاب غذا همراهی کنند و این مبارزه منفی و نهضت عدم خشونت را در گروه های چندین هزار نفری به پایه تخت افغانستان شهر «کابل» بکشاند و در پیشروی دفتر سازمان ملل و کاخ ریاست جمهوری تحسن کنند و در اعتصاب غذا با محمد محقق شریک گردند.

مردم هزاره هرگز طالب جنگ و خونریزی نیست و برای استقرار صلح و دموکراسی تمام راه های قانونی و دموکراتیک و عقلانی را می پیمایند که اعتصاب غذا نمونه ای بارز و روشن و معمول آن است. و خواهان زندگی مسالمت آمیز با تمام اقوام افغانستان است و برای احقاق حق خود تمام راه های مسالمت آمیز و عاری از خشونت را می پیمایند. اما اگر این عدالت خواهی در چهار چوب قانونگرایی و پروسه گفت و گو و ارایه راه حل های عقلانی و قانونمند به نتیجه نرسید به حکم دفاع مشروع مطابق با شرع و عقل، از هیچگونه عمل بازدارنده و نتیجه بخش دریغ نخواهند ورزید. از احزاب سیاسی، سازمانهای اجتماعی و نهادهای جامعه مدنی نخبگان و شخصیت های مستقل اجتماعی مربوط به اقوام گوناگون کشور که فرا قومی و سراسری می اندیشند و از تمامی افراد جامعه هزاره به خصوص نخبگان سیاسی، روشنفکران، متنفذین قومی، روحانیون، محصلین و متعلمین،

کسبه کاران و تاجران و سرمایه داران توقع برده می شود که از داعیه برحق و عادلانه و مسالمت آمیز حاجی محمد محقق به خاطر بلند نمودن صدای اعتراض برای نجات مردم هزاره جات از تهاجم طالبان کوچی نما، لبیک بگویند. تا بدین ترتیب جلو نسل کشی و زمین سوخته در هزاره جات گرفته شود. جای تعجب است که جامعه جهانی از ماندیلا به خاطر نود سالگی آن تجلیل می کند که وی علیه نژاد پرستی مبارزه کرده بود اما در افغانستان یکی از رهبران مردم هزاره در اعتراض علیه نسل کشی قومی در حالت کوما به اعتصاب غذائی نا محدود بسر می برد، ولی جامعه جهانی و طرفداران دموکراسی سکوت می کنند. نباید جامعه جهانی و سازمان های بین المللی در برابر این قانونگرایی و نهضت عدم خشونت و عقلانی مردم هزاره و خشونت عریان و نسل کشی کوچی گری، بی طرف و بی تفاوت باشند.

چنانچه در قسمتی از پیام حاجی محمد محقق عنوانی مردم افغانستان که بدین مناسبت صادر شده است میخوانیم که:

ما تمام مساعی خویش را در راه ایجاد نهادهای دموکراتیک به کار بستیم. برای مهیا کردن بستر حقوقی و قانونی لازم از هیچ تلاشی فروگذار نکردیم. در پروسه خلع سلاح عمومی پیشگام بودیم در لویه جرگه های اضطراری و تصویب قانون اساسی و در انتخابات ریاست جمهوری در کنار همه اقوام با هم برادر مشارکت نمودیم و برای گذار از دوران آشوب و اغتشاش، گام های جدی برداشتیم. اما متأسفانه گروه بر سر اقتدار، با دامن زدن مسائل زبانی و قومی فاصله ها و خصومت ها را بین اقوام با هم برادر عمیق تر ساخت و اینک رفته رفته کار به جایی رسیده است که به جای وحدت ملی هر روز شاهد شکاف های قومی هستیم. بی توجهی و مسئولیت ناپذیری حکومت در برابر درد و رنج و اندوه هزاران انسان این سرزمین نه تنها فوق العاده نا امید کننده، که خصمانه و غیر انسان نیز بوده است. در بهسود هزاران انسان از خانه و کاشانه خود رانده شده است و صدها خانه به آتش کشیده شده است. و دارایی های مردم غارت گردیده و ده ها انسان به خاک و خون کشیده شده است. اما رسانه های دولتی و از جمله رادیو تلویزیون ملی، حتی برای یک بار خبر این توحش سازمان یافته را نشر نکرده است.

دولت نه تنها هیچگونه مسئولیتی در قبال رنج، اندوه و آوارگی هزاران انسان ساکن این آب و خاک از خود نشان نداده است. بلکه در همدستی آشکار با کوچی های مسلح زمینه ای غارت، تاراج، قتل و آوارگی آن ها را فراهم کرده است. این جانب در همین راستا تنها یازده نشست با رئیس جمهور کرزی، همراه با سایر رهبران سیاسی جامعه هزاره داشته ام. تمام کوشش های خود را به کار بستم تا هم روند کنونی آسیب نبیند و هم از ظلم، تجاوز و آوارگی مردم جلوگیری شود. اما متأسفانه تمام کوشش های من به ناکامی انجامیده است. و دولت نه تنها اراده لازم را برای حل مسئله از خود ابراز

نداشته اند که جز به راه خشونت، زور و توحش به چیزی دیگری فکر نمی کنند. اینک ناچار شده ام که در اعتراض به بی توجهی حکومت در قبال این خیانت و ابراز همدردی و غم شریکی با مردم داغدیده و آواره بهسود، دست به اعتصاب غذائی نامحدود بزنم و از مردم شریف افغانستان می خواهم که از هر طریق ممکن اعتراضات مسالمت آمیز و مدنی خود را، راجع به وضعیت آشفته کنونی تبارگرایی وحشتناک حکومت و تجاوز وحشیانه کوچی های مسلح در بهسود ابراز نمایند.

زیرا این گروپ های تجهیز شده تحت نام کوچی ممکن است به سراغ بسیاری از مناطق دیگر بروند. اینجانب اعتصاب غذا را به عنوان یگانه راه اعتراض مسالمت آمیز ادامه خواهم داد و از شما می خواهم شجاعانه در دفاع از صلح، دموکراسی و قانون اساسی وارد میدان شوید. ادامه اتخاذ سیاست های برتری جویانه و خشونت و تشدد علاوه بر اینکه وحدت ملی را میشکند و ملت را تباه می کند، دولت و نظام را متلاشی می کند و حیثیت و آبروی جامعه جهانی نیز خواهد رفت. من از جامعه بین المللی می خواهم که سکوت را در برابر جنایت های جاری در بهسود که مقصر اصلی آن حکومت می باشد کنار نهاده و حکومت را به رعایت حداقل از هنجارها و معیارهای قانونی و انسانی وادار سازد. ختم پیام مردم هزاره جات، سیاست حکومت را در زمینه حمایت از طالبان به نام کوچی ها زیر سوال برده و می پرسد که تا به کی مردمان فقیر و بیچاره کشور قربانی بازی های سیاسی سود جویانه تیم انحصارگر قبیلوی گردند و آیا با گذشت سالها بدبختی و زجر دیگر جنگ و خونریزی بس نیست؟ آیا این طالبانی که به جز از قتل، کشتار، دهشت افگنی، غارت، آدم ربایی و تفاسیر غلط و افراطی ای از دین چیزی دیگری برای مردم ندارند، خواهند توانست به روند بازسازی افغانستان کمک نمایند؟ این طالبان کوچی نما در جنوب افغانستان زیر نام گروه طالبان برضد نیروهای ناتو میجنگند ولی در هزاره جات این طالبان بنام کوچی از طرف حکومت اکمالات لوژیستیکی و تسلیحاتی به خاطر نسل کشی مردم هزاره و زمین سوخته در هزاره جات می شوند. سیاست های دو پهلوی آقای کرزی که از یکسو زیر نام دموکراسی اما در اصل منحصیث یک پشتوانه بالقوه قومی طالبان را تحت مرحمت خویش قراردادده و از سوی دیگر باز هم به نام دموکراسی سایر اقوام افغانستان را که اکثراً قربانیان دهشت افگنی های طالبان اند، خلع سلاح نموده آنان را به فضای نوین صلح و آرامش فرا میخواند و همزمان از راه های گوناگون فشار طالبان را زیر نام کوچی ها بالای آنان سوق میدهد، اداره کرزی را در این گونه قضایا زیر سوال میبرد.

آیا این همان چیز است که مردم را برای به دست گرفتن سرنوشت شان میخواستند، پس چرا هنوز هم صدای مردم را کسی نمیشنود؟ که با درنظر داشت شرایط ناگوار سالیان پیش که طی چندین دهه بعضی از اقوام زیر فشارهایی از جانب حکام دوره های مختلف بوده اند، اگر شرایط فعلی واقعاً شرایط دموکراتیک به معنی واقعی آن میبود، باید جبراً این فشارها و بدبختی هایی که سالیان دراز بالای

عده ای از مردم وجود داشته یکی از اولیتهای کاری این حکومت قرار میگرفت تا مساوات و عدالت اجتماعی که پایه های صلح و ثبات دایمی اند در کشور فراهم میگردد و دیگر زمینه کشمکش ها و درگیریهای قومی فراهم نمیشد. اما متأسفانه تا هنوز چنین نشده است رئیس جمهور وظیفه دارد: برای نفی هرگونه ستم گری و ستم کشی و سلطه گری و سلطه پذیری، عدل و انصاف را رعایت کند، دولت به حکم قانون ملزم به محو هرگونه استبداد، انحصار طلبی و تبعیضات نارواست و ایجاد امکانات عادلانه برای تمام اقوام در تمام زمینه های مادی و معنوی برای رفع فقر و تبعیض و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در اقوام مختلف است. تاریخ استبداد البته در افغانستان تاریخی دامن دراز است. با در نظر داشت مشکلات مطروحه نمایندگان مردم هزاره جات دولت کنونی باید خواسته های آنان را جدی تلقی کرده، موضوعات فوق را رسیدگی نماید و بخصوص معضله تهاجم طالبان کوچی نما را از هزاره جات و دیگر مناطق افغانستان رفع و دفع نماید. زیرا بیشتر از این مردم هزاره جات تحمل و حوصله کوچ اجباری و نسل کشی را ندارند. مردم افغانستان امیدوارند با داشتن قانون اساسی و دولت منتخب از حقوق امتیازات و مکلفیت های شهروندی برخوردار گردند و با تبدیلی این حکم رئیس جمهور به قانون کوچی های واقعی که از افغانستان هستند صاحب خانه و زمین شده و مانند سایر شهروندان کشور از حقوق و امتیازات شهروندی برخوردار گردند. تهاجم طالبان زیر نام کوچی از بالای مردمان محلی قطع گردد. از جامعه جهانی توقع میرود که به این صدای برحق مردم که به کوچ اجباری وادار شده اند لبیک گویند.

#### منابع:

- سایت سرنوشت آیا امر اسکان کوچی ها توسط رئیس جمهور تطبیق خواهد شد؟ نگارنده، منتقد گمنام.
- سایت کاتب هزاره تحت عنوان محقق! رایت عدالت خواهی را بر زمین نگذار، نویسنده اسدالله جعفری.
- سایت پیمان ملی تحت عنوان صدور حکم رئیس جمهور برای اسکان کوچی ها در تمام نقاط کشور، نویسنده مهسا طابع
- سایت پیمان ملی تحت عنوان شورای متحد ملی افغانستان، "کوچی" نام قوم معینی نیست
- سایت کاتب هزاره تحت عنوان پیام به مردم افغانستان از طرف حاجی محمد محقق
- سایت سمنگان تحت عنوان دهل دموکراسی امسال یکبار دیگر نواخته شد، نویسنده، محمد امین وحیدی
- یادداشتهای شخصی صاحب این قلم ۲۰ ماه جولای سال ۲۰۰۸ میلادی

## چهلمین سالروز وفات سید اسماعیل بلخی مبارز ضد استبداد فرخنده و گرامی باد!

در تاریخ استبدادزده و خونبار افغانستان مردم ما شاهد مبارزات و قربانی های میلیون ها تن از مبارزین راه آزادی بصورت جمعی و انفرادی اند که زنده تر از هر زنده ای، در ذهن و ضمیر مردم، جایگاه فراموش ناشدنی دارند. سید اسماعیل بلخی و یارانش نیز بدون شک یکی از همان بزرگمردانی است که گردش ایام نمی تواند، یاد او را از خاطره ها محو نماید. سید اسماعیل بلخی و همراهانش کسانی بودند که برای اولین بار صدای اعتراض برضد استبداد خاندانی را بلند کرده و طرح نظام جمهوریت را در جامعه عقب مانده آن زمان اعلام نمودند. اینک چهل سال از وفات آن مبارز ضد استبداد بزرگ می گذرد؛ که او یک شاعر و متفکر توانا، مبارز راه آزادی و هم سیاستمدار برجسته بود که او در همه زمانه ها حضور دارد. هم در زمان جنگ و هم در زمان صلح و سازندگی اشعار او اگر دیروز عطش عصیانگری جوانان دوران جنگ را فرو می نشاند، امروز عشق به صلح و ترقی را در سینه های پر حرارت مردم ما زنده می سازد. به عقیده بلخی زمانی که قلم در برابر قدرت استبداد شفافخشی خود را از دست می دهد، باید جوهر خون را به جای جوهر قلم نشانند و بنیان بنای استبداد را با وسیله لشکر خروشناک خون واژگون ساخت.

مرحوم سید اسماعیل بلخی سخنور توانا و سیاست مدار باتقوا، در سال ۱۲۹۹ خورشیدی در ولسوالی بلخاب ولایت سرپل کنونی ولایت جوزجان سابق به دنیا آمد. در کودکی مادرش را از دست داد و در پنج سالگی به همراه پدر، خواهر و برادرش به ایران سفر کرد و در شهر مشهد به آموزش علوم دینی روی آورد. بعد از سرکوبی قیام مسجد گوهرشاد مشهد در سال ۱۳۱۴ خورشیدی، آقای بلخی که به همراه پدرش در این قیام مشارکت داشته است، ناگزیر به ترک مشهد شده است و در شهر هرات افغانستان اقامت گزید. در هرات به تحصیل علوم دینی ادامه داد و مدتی نیز شاگرد شیخ محمد طاهر قندهاری بوده است. سید اسماعیل بلخی که در فصاحت و بلاغت کم نظیر بود؛ در منابر داد سخن میداد. لقب "ناطق الاسلام" برایش داده بودند. در مسافرت اخیریکه بعد از کوتاه قلفی (قفل) پانزده ساله به ایران و عراق نمود و مجامع علمی استقبال گرمی در آن ممالک از وی نمودند؛ برای استماع سخنرانی هایش در کارتهای رسمی مدعیون علاقمند، او را به عنوان "سید جمال الدین ثانی" معرفی و تشویق می کردند که مردم از درک فیض گفتارش بهره وافی بگیرند. مجموعه شعرهایی که از مرحوم اسماعیل بلخی باقی مانده، اندیشه و افکار او را به خوبی نشان می دهد که وی از چه ویژه گی های فکری بر خوردار بوده است. اشعار بلخی، از لحاظ درونمایه غنی اند که "شعر تهی و معمولی نیست". و از نظر فکری شاعر صاحب ایده و مرام اند و نگاهش به مسایل، کاملاً نگاه نو و معاصر است. یک نمونه از اشعار مرحوم بلخی خدمت خوانندگان تقدیم می شود.

## انتقاد تا کی

از خون بی نوایان اخذ نفاذ تا کی  
وز رنج بی مرادان جستن مراد تا کی؟  
بیداد بر ضعیفان جایی نگشت تحریر  
لافیدن جراید از عدل و داد تا کی؟  
تا رتبه انتصابیست مشکل بود توازن  
فرمان روای مطلق هر بیسواد تا کی؟  
نیکی ز خود شمردن زشتی ز دست تقدیر  
بر دستگاه خلقت این انتقاد تا کی؟  
سعی و عمل چو نبود از آرزو چه خیزد  
آزردگی به ملت خواهی زیاد تا کی؟

ماه سرطان امسال برابر است با چهلمین سالروز در گذشت سید اسماعیل بلخی، یکی از مبارزین اندیشمند سخنور توانا سیاستمدار متقی روحانی وطن پرست و از پیشگامان نهضت اسلامی ضد استبداد سلطنتی افغانستان که مردم و رهروانش مرحوم بلخی را به خاطر مبارزاتش بر ضد رژیم شاهی افغانستان می ستایند و از او به عنوان "علامه" و شخصیتی "مبارز و متفکر" نام می برند. غلام محمد غبار می نویسد که سید اسماعیل بلخی حزب سری "اتحاد" را تأسیس، که رهبری آن را به عهده داشته است. بعد از تأسیس حزب اتحاد، بلخی تلاش کرد تا با همکاری دیگر دوستان خود حرکت های آزادی خواهانه خود را از طریق قیام مسلحانه و مردمی به ثمر برساند. سرانجام حلقه مرکزی حزب به تصویب رساند که علامه سید اسماعیل بلخی در سال ۱۳۲۹ ه ش با عده یی از روشنفکران و مبارزان متحداً دست به تحول زدند تا انقلاب نمایند، اما دستگیر و زندانی شدند و خیانت یک فرد به ناکامی شان منجر شد. در آن دسته به ریاست آقای بلخی و خواجه محمد نعیم خان قوماندان کوتوالی، محمد ابراهیم خان گاوسوار، میرعلی گوهر از غوربند، غلام حیدرخان بیات کندک مشر، محمد حسن تولی مشر از قوم بیات که هردو برادر بودند و قربان نظربای کندک مشر از قوم ترکمن اندخوی، محمد اسلم خان شریفی از جغتوی غزنین، میر اسماعیل شاه پسر سید سرور از لولنج وکیل سرخ و پارسا در شورای ملی، عبدالغیاث خان مدیر لوازم از کوهستان، محمد صفر خان وکیل و عبداللطیف سرباز در جمله هیأت عمل بودند. مرحوم بلخی که از جور و ستم بی پایان خاندان

یحیی بر مردم، به ویژه مردم هزاره خیلی رنج می برد ناگزیر گشت تا مردمان دانشمند و اهل درد از اقوام مختلف افغانستان را جستجو کرده با خود هم‌نوا سازد و آنان را در راه و هدف بزرگ تأسیس جمهوریت هم‌نوا سازد. مرحوم خواجه محمد نعیم خان زوری فتالی در خاطرات خویش گوید:

"هدف عمده واژگونی سلطنت پوسیده میراثی و به جایش قایم نمودن یک نظام مردمی که تمام اقشار در اداره آن سهم مساوی داشته، هیچ گروهی را بر گروه دیگر امتیاز و برتری و ترجیح نباشد مرحوم خواجه نعیم خان زوری چنین می گوید: "ظاهراً رهبری جنبش بدوش علامه بلخی و بنده بود. اداره علمی، تبلیغی، جلب و جذب عناصر صالح و توحید آنها از نگاه اعتقاد و تفکر به دور هدف بزرگی که مستلزم هرگونه ایثار و فداکاریست، به عهده ایشان بوده و حیثیت سخن گوی جمعیت را نیز داشتند." و درباره افشای راز اقدام جمعیت به صدراعظم آنوقت شاه محمود خان، چنین آورده است: "در جریان همین دقایق، علامه بلخی پیشنهاد کرد اگر چنانچه در جمله افرادی که به عمل مبادرت می ورزند یک عنصر پشتون هم وجود میداشت، بهتر می بود. وی می گوید: "روز عمل نوروز ۱۳۲۹ اول سال را تعیین و تثبیت نمودیم و به انتظار روز موعود دقیقه شماری میکردیم..." در اطراف آن (شامل نمودن عنصر پشتون) بحث و مباحثاتی زیاد به عمل آورده شد. بالاخره به شمولیت گل جان وردکی که اکثر رفقا او را می شناختند، اتفاق نمودیم" گلجان از دزدان معروف وردک بود و از دار و دسته حبیب الله کلکانی بود. و حبیب الله کلکانی او را منصب نایب سالاری داده بود. مگر به او هم خیانت فاحش کرده بود." و با شاه محمود خان هم در سرکوب کردن ابراهیم بیگ لقی کمک کرده و منصب غند مشر ملکی یافته بود. بعد از ارتکاب به چند عمل قتل به خانه محمد اسماعیل خان مایار پناه برده و تصادفاً آقای بلخی او را در همانجا دیده بود. او دعوت ما را پذیرفت و گفت: "کور چه میخواهد؟ البته دو چشم روشن!" داخل شدن گلجان وردکی در جمعیت موصوف قصه مهم دعوت حضرت مسیح علیه السلام و حواریون دوازده گانه آن پیغمبر برحق و شمول یهودا شخص سیزدهم را به یاد می آرد که آن بندگان و داعیان حق را به گیر زمامدار ستمکار رومی بیت المقدس داده جاسوسی شان را کرد. گویا این گلجان نیز مثل همان یهودا بود.

بعد از دستگیری نزد هیأت موظف تحقیق: "از علامه سید اسماعیل بلخی سوال کردند؟ علامه بلخی گفت: آیا می توانم بیرسم برای این فرمایش خود دلیلی دارید؟ میرزا غلام مجتبی خان فوراً از جا برخاسته نوشته چند ورقه میرزا محمد اسلم را دو دسته به آقا پیش کرده گفت: اینست دلیل ما: آغا بلخی فرمودند، تکلیف من راجع به این اوراق چیست؟ از آن طرف سالون عبدالحکیم خان والی گفت: نوشته میرزا محمد اسلم خان مرید تان راجع به خود شما و پروگرامهای تان است، بخوانید تأیید کنید یا تردید، اختیار به خود شما است آقای بلخی به جواب اظهار نمود: در صورتیکه چنین است من عادت ندارم نظر معقول و منطقی دوستان را رد کنم، قلم بدهید تأیید نمایم." محمد آصف خان قلم

خود را از جیب کشیده روی میز گذاشت، گفت: اینک قلم! آقای بلخی قلم قوماندان را برداشته بدون آنکه جمله و یا کلمه‌ی بنویسد در ورقه‌ی اخیر پهلوی دستخط میرزا اسلم، نام خود را با بی تفاوتی نوشته و قلم را به دست محمد آصف خان قوماندان داد. آقای بلخی شروع به صحبت نمود؛ بعد از مقدمه مختصر، از بدو تأسیس سلطنت خانواده محمد نادرخان تا آنگاهی که بیست و یک سال از عمر آن گذشته بود؛ (از طرز عمل مستبدانه دولت، اهمال و فروگذاریهای آن، در شئون مختلفه مدنی، زندگی اکثریت مردم در قرن بیستم به سویه امم ما قبل قرون وسطایی) در بدخشان زنان و دختران جوان لباسی ندارند تا ستر عورت کنند، در نورستان پوست بز می پوشند.

کوچی‌ها هنوز با حیات بدوی مبتلا و با آنچه انسانیت نام دارد بیگانه‌اند. طوایف هزاره در زیر یک سقف با حیوانات زندگی می‌کنند و از کلیه مزایای ابتدایی حیات بشریه محروم‌اند و هیچ امید بهبود از آینده ندارند. گروه‌هاییکه به نام پشه‌ای یاد می‌شوند و در دره‌های مشکل-گذار کوهساران و قتل‌جبال آشیانه و خوراک اکثریت شان علف و میوه کوهی است، مسئول تمام این بدبختیها خانواده سلطنتی موجوده است. تحمل آن اکنون بر دوش ملت ستم‌دیده افغانستان سنگینی می‌کند. ما برخاسته ایم این بار کشیف را از شانہ براندازیم، اگر توفیق نیافتیم آیندگان حتماً این کار را کردنی‌اند و اعمال شما پاداشی جز این ندارد. صحبت علامه بلخی با صراحت شجاعانه اش اخطاریه‌ی بی بود که از زبان متهمی برای اول بار در محضر رسمی در حضور افسران عالی رتبه و مامورین معتمد دولت شنیده می‌شود. مستمعان را به حیرت اندر ساخته با تعجب یکی به سوی دیگری می‌نگریستند. محمد صدیق فرهنگ مینویسد که: در اطلاعیه‌ی ای که از طرف حکومت به این مناسبت منتشر شد، آقای بلخی و تعدادی دیگر که با او دستگیر شده بودند به ساقط کردن حکومت به سود و همدستی خارجی‌ها متهم شدند و حکومت مدعی شد که اسناد ثابت‌کننده‌ی ای در این زمینه در دست دارد. ولی بعداً معلوم شد که نه محکمه‌ی ای در کار بود و نه اسنادی در دست، اشخاص مذکور برای مدت چهارده سال در زندان ماندند و سپس بدون توضیح علت زندانی شدن، رهایی یافتند.

مرحوم علامه بلخی در سال ۱۳۴۶ بعد از آزادی از زندان سفری به عراق، سوریه و ایران کرد و با علمای حوزه‌های علمیه نجف و قم دیدار کرد و در جمع طلاب افغانی در این کشورها سخنرانی کرد. آنگونه که در دانشنامه ادب فارسی افغانستان نوشته شده، بلخی بعد از آزادی، بر خلاف دوران جوانی و پیش از زندان که بر اقدامات مسلحانه تأکید می‌ورزید، ولی بعداً درباره سیاست و حکومت، راهی مسالمت‌آمیز پیش گرفت و برای رسیدن به اهداف سیاسی و فکری خود، به فعالیت‌های فرهنگی و آگاهی‌دهنده به مردم تأکید ورزیده است. بلخی طرفدار وحدت و شیفته آزادی و عدالت بود. از اختلافات قومی و مذهبی رنج می‌برد و متولیان رسمی مذاهب را عامل اختلافات می‌دانست. اما دریغ که این مرد آزاده، یک سوم عمر پربارش را در بند گذراند. اما روح انسان که مظهر آزادگی و



آزادی خواهی است با در بند کشیدن نمی توان آنرا از بین برد. سید اسماعیل بلخی چند روز قبل از مرگ به هزاره جات رفت و در آنجا بیماری قلبی وی شدت پیدا کرد و فشارخونش نیز بالا رفت او سفر را ناتمام گذاشت و به کابل بازگشت و در شفاخانه علی آباد کابل بستری شد. علامه بلخی هنوز سن پنجاهمین عمر گرانمایه خود را طی نکرده بود که به تاریخ ۲۳ ماه سرطان سال ۱۳۴۷ خورشیدی در همان شفاخانه از دنیا رفت، روز بعد جنازه اش در دامنه کوه افشار کابل به خاک سپرده شد، که اکنون در آنجا لنگرش گرم و مزارش مطاف خاص و عام است. چهلمین سالگرد در گذشت علامه بلخی گرامی باد، روحش شاد و راهش را پر از رهرو آرزو داریم.

### رویکردها:

- سایت آيائی زیر عنوان علامه سید اسماعیل بلخی یکی از مبارزین ضد استبداد، نویسنده صاحب این قلم
- سایت بی بی سی زیر عنوان چهلمین سال درگذشت سید اسماعیل بلخی
- سایت مشارکت ملی به مناسبت چهلمین سالگرد شهادت علامه سید اسماعیل بلخی
- یادداشت‌های شخصی صاحب قلم ۲۰ ماه جولای سال ۲۰۰۸ میلادی

## **بهسود و دایمیرداد سرزمین سوخته و قتلگاه غارت و جنایات طالبان کوچی نما**

معضله کوچی ها یکی از تنش‌های حاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی است و ریشه طولانی بحران میان قومی در افغانستان دارد که در تابستان هر سال میان کوچی ها و ساکنان بومی بسیاری از مناطق کشور به دلیل تهاجم رمه‌ها و گله‌های کوچی ها به چراگاه‌های شان نزاع به وجود می‌آیند. حکومت‌ها برای دست یابی بر اهداف مغرضانه خود از کوچی ها با شیوه های متفاوت منحيث ابزار سیاسی برای سرکوب دیگر اقوام کشور بهره گیری مینمایند. بازگویی حوادث گذشته خواه نا خواه در بردارنده بعضی از زشتی و خوبی حوادثی، اتفاق افتاده است، که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت و هنوز هم حلقه های معین سیاسی میخواهند، آن را نهادینه کرده و به آن جنبه قانونی دهند. بناءً لازم اند که این گونه حوادث همانگونه که واقع شده هست، باید مورد بررسی قرار گیرد نه به شکل تحریف شده آن، تا راه حل منطقی برایش جستجو گردد. مردم کشور همه به خوبی می دانند که در دهه اخیر قرن نوزدهم میلادی بعد از شکست مردم هزاره توسط لشکر عبدالرحمن جلاد طبق فرمان او تمام زمین های اجدادی مردم هزاره در مناطق زابل، قندهار، هلمند و ارزگان، تیری، دهرآود،

اجرستان، دایه، فولاد، گیزاب، زاوولی، مالستان، کجران، دای چوپان، شاه جوی، داله و غیره برای قبیله های مختلف اقوام پشتون توزیع گردید.

در عین زمان به کوچی ها اجازه داده شد تا از مناطق غیر زراعتی مردم هزاره برای رمه داری، استفاده نمایند. عبدالرحمن به کوچی ها زمین مشخصی نداد و در زمینه اسکان آنها اقدامی ننمود، تا بتواند از آنان به عنوان ابزاری سیاسی جهت سرکوب اقوام دیگر استفاده نماید. کوچی های پشتون تبار یک پدیده سازمان یافته سیاسی است، چون کوچی ها را قدرت های گذشته وابسته به استعمار در جهت سیاست، بد رفتاری علیه سایر اقوام کشور در راستای پاکسازی قومی به وجود آوردند، کوچی ها در مسیر رفت و آمد خود مردم بومی را چنان شکنجه روحی می دادند که، برخی را به ناچار کوچاندند، و برخی به زور دولت و دوسیه سازی مجبور می شدند، زمین های خود را به کوچی ها بفروشند، که این عامل جابجایی جمعیت را در ساحات مورد نظرشان سرعت می بخشید، برخلاف ادعای برخی ها، پدیده کوچیگری سیاسی از یکصد سال عمر بیشتر در افغانستان ندارد. از همه اولتر باید بدانیم که کوچی ها نه یک صنف و نه یک قوم جداگانه است. تمام اقوام افغانستان اعم از تاجیک ها، هزاره ها، ازبک ها، ترکمن ها، ایماق ها، بلوچ ها، قیرغیزها، پامیری ها و عرب ها و غیره نیز مانند اقوام پشتون کوچی های عادی و طبیعی دارند و به رمه داری و تربیه مواشی مصروف هستند که این کوچی ها در تابستان هر سال برای سه ماه همراه با رمه های شان در چراگاه های نزدیک به زمین های زراعتی، للمی، کوهی و یا در چراگاه های مشترک نزدیک به مناطق زیست شان بیلاق میروند و در تربیه مواشی مبادرت میورزند. ولی کوچی های پشتون تبار از مناطق قبایلی آن طرف خط دیورند و از ساحات جنوب و شرق رمه های خود را گرفته در دیگر ساحات کشور سرازیر می شوند و در مناطق مردمی مصروف بیلاق میگردند که مردم بومی آن هیچ گونه تجانس زبانی و قومی با آنان ندارند که در نتیجه به برخوردهای خونین منجر میگردد.

دولت افغانستان باید کوچی های پاکستانی و افغانی را از همدیگر تفکیک و جدا نماید و برای کوچی های پشتون تبار افغانی در مناطق هم زبان و هم نژاد ایشان اسکان بدهند. کوچی های غیرطبیعی یک پدیده سیاسی استعماری بوده که در زمان امیر عبدالرحمن بعد از ترسیم خط دیورند بالای قسمتی از خاک کشور به منظور اهداف خاص سیاسی تشکیل و ایجاد گردیده است که تا هنوز بحیث زخم خونین سرکوب گر مورد بهره برداری حکام وقت برضد دیگر اقوام مورد استفاده قرار میگیرد. همه میدانیم که جمعیت کوچی ها به گونه افواهی از سوی نظریه پردازان استبداد تکتباری زیاد نشان داده می شود، که بیشتر خصلت سیاسی داشته که نه واقعی و نه حقیقی می باشد.

چنانکه بر اساس گواهی شاهدان عینی، در سال ۱۳۵۷ خورشیدی حفیظ الله امین شخصاً به قلم خود دو میلیون تن دیگر را بر جمعیت پنجمصد هزار نفری کوچی های پشتون تبار که از سوی اداره مرکزی

احصائیه پس از سرشماری ارزیابی گردیده بود، خودسرانه و زورگویانه افزوده است. در صورتیکه، جمعیت کوچی های پشتون تبار به پنجمصد هزار و در مجموع کوچ نشینان، به شمول شماری از خانواده های مالدار که به ییلاقها در کوهستانات مربوط به سرزمینهای خود مؤقتاً اقامت میگزینند، به هفتصد و پنجاه هزار تن میرسد. این نفوس نیم میلیونی شامل کوچی های مناطق قبایلی پاکستان و کوچی های افغانی این طرف خط دیورند هستند و مهاجران افغانستان مقیم پاکستان همگی به خوبی می دانند که کوچی های پاکستانی اکثراً در شهرهای بزرگ و مناطق سرحدی آن کشور صاحب خانه - دکان - تجارت و مصروف قاچاق مواد مخدر است و گروه طالبان و القاعده را برای اجرای عملیات های تروریستی در افغانستان و دیگر نقاط جهان یاری میرسانند و همچنان کوچی های افغانی و داخلی پشتون تبار در ولایات جنوب و شرق افغانستان و در شهرهای بزرگ کشور صاحب خانه، دکان و تجارت بوده و در انواع گوناگون قاچاق و انجام حملات انتحاری در شهرها و شاهراه های بزرگ مصروف می باشند. برخی از کوچی ها جاسوسان دولت ها و از عوامل زمینه ساز تهاجم بیگانه است. آنان بانی تروریسم در وجود طالبان و القاعده، حامی این نا آرامیها و تاجران مواد مخدر امروز و قاچاقچیان دیروز هستند.

طالبان کوچی نما کوچی دولتی است نه کوچی طبیعی بلکه به شکل استثنائی، رفتار این کوچی ها همان مطالبه حقوق شهروندی مضاعف است. هفت سال پیش در زمان حاکمیت سیاه طالبان و تقویت نفوذ قبیله گرایان پشتون تبار در رژیم فعلی بار دیگر باشندگان غیر پشتون به ویژه باشندگان نواحی هزاره جات را به مشکل کوچیهای سیاسی مواجه نموده است. اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان در طی سه دهه ای اخیر در اثر جنگها، مهاجرتها و مداخلات بیرونی دستخوش تحول جدی شده است. در شرایط فعلی برابری همه اتباع کشور بدون در نظر داشت تعلق نژادی، مذهبی، لسانی و محلی یکی از نیازهای اصلی و خواستههای واقعی و فوری جامعه است. اما دولت فعلی به جای تأمین آزادی و رفع تبعیضهای قومی و جنسی هر روز در پی محدودیت آزادیها و تشدید تضادهای قومی و ملیتی است. دولت نه فقط در طول دو سال از ادامه و تشدید این تنش قومی کار مثبت و مؤثری به پیش نبرده بلکه برعکس آگاهانه در تلاش تعمیق آن بوده است. طرح اخیر دولت به جای برنامه اسکان کوچی ها و پایان دادن به منازعه قومی، خواهان حل مسئله از راه حقوقی شده است. راه حل که به تضاد و بحران فعلی عمق و بعدی بیشتر می بخشد. دعوی کوچیها با اهالی بهسود قبل از آنکه یک مسئله حقوقی باشد یک مسئله سیاسی است. دعوی حقوقی و مراجعه به اسناد نمیتواند گره گشا باشد، زیرا اسناد متعلق به صد سال پیش در دوران که شوونیسم قومی حکمرانی میکرد و مردم هزاره در معرض انواع بیدادگری و بی حقوقی قرار داشتند، نمیتواند پاسخگوی نیاز و مشکلات امروزی باشد. تهیه اسناد جعلی یا اصلی در نظامهای فاسد افغانستان هیچگاه مسئله دشواری نبوده است.

در افغانستان بسیاری مسایل از جمله مسایل مالکیت بصورت عرف و نا نوشته پا برجا مانده است. دولت‌های قبيله گرا در این مورد کمتر توجه داشته اند. از این رو مردمی که سالها در یک منطقه زندگی کرده اند، صاحب جا و مالی که در آنجا هست می باشند. اما ممکن است از آن جا و مال سند نزد شان نباشد، زیرا بصورت عرف هر که می داند که چه چیز از کی هست. اولتر از همه باید هویت کوچی ها مشخص شود. تنها آن کوچی های که واقعاً افغان اند، تذکرهٔ تابعیت داده شود، باید مورد حمایت دولت افغانستان قرار گیرد. اما آنانیکه پاکستانی اند، نباید بار دوش مردم افغانستان شوند. دولت باید مسئله کوچی ها را برای همیشه و دایم حل کند. از لحاظ روابط و مناسبات اجتماعی در افغانستان معیار اصلی در حوزه فعالیت و تشخیص حدود، دامنه فعالیت هر باشنده و کوچنده را عرف تعیین می کند، یک امر وقتی قانونی است که از طرف مقامهای صالح دولتی بر پایهٔ اصول قانونی به ظهور رسیده باشد. اما یک قانون میتواند ظالمانه و غیر عادلانه باشد.

در این صورت قانونی بودن با عدالت و انصاف ناسازگار می باشد که باعث عدم مشروعیت میگردد. وقتی که ما یک دولت ستمگار و مستبد را دولت غیر مشروع می نامیم، بخاطر این است که آن دولت رویهٔ انصاف را پیش نگرفته است، روشن است که عبدالرحمن خان دشمن سرسخت مردم هزاره بود که فرمان داد این مردم را سر بزنند و قتل عام کنند و هر که را نمیکشند اسیر کنند و سپس به بازارهای برده فروشان بفروشد. ستمهای که این امیر خون آشام به حق مردم هزاره کرده است نابخشودنی است. طبیعی است که چنین شخصی حاضر بود که سرزمین و مناطق مردم هزاره را به کوچی ها ببخشد. اما این بخشش بر پایهٔ تنفر و دشمنی بوده است نه بر پایه حق و عدالت و از این رو سند کوچی ها را نمیتوان مشروع خواند، زیرا این سند مبتنی بر حق نیست و مشروعیت ندارد. قرار اطلاع ماه حمل سال گذشته و ماه حمل سال جاری چندین جلسات مکرر به اشتراک نمایندگان کوچی ها و بعضی از مقامات ارشد پشتون تبار برتری خواه در دولت و پارلمان جهت تهاجم طالبان کوچی نما به مناطق هزاره جات دایر گردیده است. در این جلسات به نمایندگان کوچی ها دستور میدهند، که باید با گرم شدن هوا کوچی ها از راه میدان وردک وارد هزاره جات شده و تا بامیان و یکاولنگ به پیش بروند. در عین زمان قبایل دیگر کوچی در ولایت های غزنی و زابل نیز آماده رفتن به هزاره جات باشند.

در بهار سال روان بنابر وعده و نویدهای این دسته شریک در قدرت سیاسی، کوچی ها که بیشتر جوانان شان در حلقه نظامی طالبان عضویت دارند با سلاح های دست داشته، ثقیله و خفیفه شان از مسیر کجاب و دای میرداد وارد قسمت های از ولسوالی بهسود شدند. طبق برنامه از قبل طرح شده این نیروهای طالبان زیر پوشش کوچی در آغاز برای اینکه ساکنین اصلی این سرزمین را تحت تأثیر خود قرار دهند، از خشونت کار گرفته و با فیر سلاح های سبک و سنگین و سوزاندن چندین خانه و

فیر چند راکت، به پیشروی خود ادامه دادند که جنایات نسلکشی و غارت سال جاری و سال گذشته طالبان کوچی نما را در بهسود و دایمیرداد همه مردم کشور آگاهی دارند که خشن تر و زشت تر از کشتار فاشیزم هتلری بوده است. در پی این تجاوز آشکار، بار دیگر هزاره های صلح دوست وادار شدند که دست به مقاومت دفاعی بزنند. که بهای سنگینی به دفاع از سرزمین، آزادی و حق زندگی در خانه و مزرعه خویش پرداختند، و تا آنجا که میتوانستند ایستادگی نشان دادند. آنان با برادران همدرد خویش به تظاهرات خیابانی ده ها هزار نفری دست زدند و صدای اعتراض خود را، به بلندی کوه های هزاره جات، بالا کردند.

دسته های قوم گرای حاکم در مقام های کلیدی دولت کنونی عامل نیرومندی در تولید خشونت و جنگ جدید میان کوچی های پشتون تبار پاکستانی و مردمان محلی هزاره جات در بهسود، دایمیرداد و سایر نقاط کشور گردیدند که باعث فاجعه نوین ملی در پیکره علیل مردمان تحت ستم افغانستان گردیده اند. خود محوران دولتی به خاطر کوچی های پاکستانی و یا به گفته بهتر به حمایت از طالبان کوچی نقاب هر دو طرف خط دیورند، تنش و دشمنی ناخواسته را میان اهالی نا آگاه، غیر سیاسی و بیگناه پشتون کشور و مردم تحت ستم هزاره در افغانستان خلق نموده اند تا دشمنان داخلی و خارجی افغانستان از آن بهره ببرند. طوریکه نعیم کوچی رئیس تنظیمیه رژیم طالبان و عامل اصلی قتل عام و زمین سوخته در هزاره جات که بعد از سقوط حکومت طالبان با سپری نمودن سه سال حبس در گوانتانامو با وساطت حلقات قبیله گرای درون دولت کنونی از گوانتانامو رها و فعلاً همراه با پسرش حیدر نعیم زوی و دیگر طالبان کوچی نما در فاجعه بهسود و دایمیرداد نقش اساسی دارد. ملک نعیم کوچی و دیگر ملکان کوچی ها در شهرهای پشاور و کویته پاکستان و در ولایات جنوب و شرق کشور مالک صدها جریب زمین زراعتی خانه ها و دکان ها، مغازه ها، ترانسپورت های باربری بوده، و به تجارت و قاچاق مصروف اند. قرار معلوم دو تن از وکلای زن عضو پارلمان که از کوچی ها نمایندگی می کردند در این روزهای نزدیک به کشور ایتالیا پناهنده شده است.

طالبان کوچی نما در جنوب افغانستان زیر نام گروه طالبان برضد نیروهای ناتو میجنگند ولی در هزاره جات این طالبان بنام کوچی از طرف حکومت اکمالات لوژیستیکی و تسلیحاتی بخاطر نسل کشی مردم هزاره و زمین سوخته در هزاره جات سرازیر می شوند. فاجعه بهسود که بخاطر نا امنی و کشتن آن از جنوب در مرکز با امکانات دولتی انجام گردید. تداوم آن، مصیبت های سنگین تری را بر مردم افغانستان و خاصاً هزاره ها و کوچی ها تحمیل می نماید. با یورش مسلحانه طالبان کوچی نما، در هزاره جات، متأسفانه بار دیگر تاریخ ظلم و جنایت بر هزاره ها تکرار گردید و این بار پشتیبان این جنایت و تجاوز وحشیانه بر هزاره ها، نه حکام مستبد فاشیست و قبیله گرای بیسواد بلکه نئوفاشیست های مدعی به اصطلاح مدافع حقوق بشر، تئوری پردازان دموکراسی، روشنفکر نماها، و

سایر دست اندرکاران سیاسی و مذهبی در اداره ریاستی آقای کرزی است، که از یک طرف با پشتیبانی مستقیم و غیر مستقیم، کوچی های متجاوز را تشویق به تجاوز و جنایت نموده و از طرف دیگر با توطئه سکوت در مقابل این جنایت وارده بر هزاره ها، که از بیشتر از دو ماه به اینطرف ولسوالی های حصه اول و حصه دوم بهسود و ولسوالی دایمیرداد را در آتش سوخته و دهها نفر را کشته و اسیر، بیش از بیست هزار نفر مردم بی دفاع را آواره کرده و خانه ها و کشتزارهای آنان را حریق و بیش از سی هزار درخت را تخریب کرده است، برخورد نمودند و با خیال راحت چنان مهر سکوت بر لب زده اند که گویا در اطراف آنان هیچ حادثه ای رخ نداده است. آقای کرزی، نه تنها هیچ اقدام عملی در راستای محکومیت متجاوزین به حقوق انسانی هزاره ها ننموده اند، بلکه با صدور حکمی، نیروهای دولتی را موظف به حفظ و حراست از آنان ساخته اند، از آن جایی که تجاوز به حریم دیگران و کشتن و زدن و چور و چپاول و وادار به کوچ اجباری از مصادیق اصلی جرم و جنایت به حساب می آیند، بعد از این که کوچی های مسلح با زور سرنیزه و کشتار و چور و چپاول، در مدت بیشتر از دو ماه، کشتند و سوختاندند و بردند. ولسوالی های حصه اول و دوم بهسود و ولسوالی دایمیرداد شبیه سرزمین ارواح شده است. حکم آقای کرزی، ریشه به شؤنیسم قومی و بوی خون فرمان عبدالرحمن جابر را دارد. حکم رئیس جمهور خسارات احتمالی کوچی ها را جبران می کند، کوچی هم علف چرهای مردم را چرانیده اند و هم مصارف زمستان خود را از رئیس جمهور می گیرند که این موضوع نمایانگر حمایت بیدریغ از فرهنگ کوچی گریست.

از مطالعه متن قطعنامه کوچی ها و حکم رئیس جمهور به درستی فهمیده می شود که این دو متن باهم شباهت های فراوان داشته و یکجا از طرف یک ارگان واحد تهیه و تنظیم شده اند و این مهره های درون نظام اند که کوچی ها را رهبری می کنند. فاجعه بهسود در پهلوی همه بدبختی ها، تجربه خونبار و افتخاراتی را نیز نصیب قربانیان جنگ و مردم هزاره نمود. چون فاجعه بهسود دسیسه خطرناکی حلقاتی بود که می خواستند دامنه آنرا در تمامی ساحات هزاره جات گسترش بدهند. آنها با استفاده از طالبان کوچی نما، می خواستند که مردم را به انتقام و خشونت کشانیده، آتش جنگ را بیشتر شعله ور و مردم محل را به ترمرد و جنگ در مخالفت با دولت و قوای خارجی مجبور نموده و زمینه های نابودی کامل آنها را فراهم نمایند. ولی پلان وحشت با برخورد عاقلانه شیوه های مدنی و دموکراسی روبرو شد. مظاهره و اعتصاب در مقابل وحشت درسی بود که افتخاراتی زیادی را ثبت تاریخ مبارزات درد مندانه این مردم عذاب کشیده کرد. فاجعه در بهسود- اعتصاب و مظاهرات ده ها هزار نفری در شهرهای کابل، بامیان، مزار شریف و دایکندی اشاره ای بود به گرداننده گان این سناریوی نفاق و وحشت که مردم از دسیسه های آنان آگاهی دارند.

از آن جایی که درباره جنایات نسل کشی در داخل و برون کشور، از طریق رسانه های تصویری - شنوایی و چاپی انسان های با احساس، با هزاره های بی دفاع و حق به جانب بهسود و دایمیرداد همدردی نشان دادند ولی متأسفانه برخورد رسانه های دولتی همراه با سکوت و کم اهمیت جلوه دادن فاجعه همراه بوده است و نیروهای خارجی و نمایندگی سازمان ملل متحد در افغانستان، تا حدود زیادی در برابر آن رویدادها بی تفاوت باقی ماندند که این پیشامد موقف و موقعیت جامعه جهانی را در دفاع از تأمین دموکراسی و حقوق بشر زیر سوال میبرد که آنان در زیر شعار دموکراسی و حضور نیروهای نظامی آسیاف چنین جنایات نابخشودنی در هزاره جات، یعنی قلب کشور صورت میگیرد با بی توجه برخورد می نماید. اما سهم و تعهد جامعه بین المللی به ویژه امریکاییها برای تأمین امنیت در افغانستان از هر نگاه قابل نگرش می باشد. اگر این بازی متوقف نگردد و تغییری در طرز دید جامعه بین المللی ایجاد نگردد دامنه نا امنی مرکز و شمال افغانستان را فرا خواهد گرفت و تیم آقای کرزی نیز از قربانیان اصلی این بازی خواهند بود. وظیفه هر فرد مردم آسیب دیده مناطق بهسود و دایمیرداد است که صدایی مظلومیت شان را رساتر از گذشته به گوش جهانیان و سایر هموطنان شان برسانند، تا سکوت به وجود آمده و جنایتی نا بخشودنی در حق این مردم مظلوم بر ملا و افشاء گردد.

**نتیجه گیری:** فاجعه بهسود و دایمیرداد باید برای حلقات برتریخواه قومی فهمانده باشد که با کشتار و نسل کشی قومی و حمایت مستقیم گروه طالبان نمی توانند بیشتر از این بر عملکردهای پنهان و آشکار خودها مردم افغانستان را اغفال نمایند. برای یافتن راه حل معقول و دایمی معضله کوچی ها در کشور یگانه راه آن اسکان دایمی آنان بالای اراضی دولتی در مناطق زیست اقوام هم زبان و هم نژادشان می باشد، تا این زخم خونین سیاسی یک قرنه ای کشور تداوی گردد و دیگر مردم افغانستان و خصوصاً مردم ساحات آسیب پذیر از این معضله شاهد فاجعه های خونین بعدی نباشند. دولت کنونی باید بدون سهل انگاری برای اسکان کوچی های افغانستانی این طرف خط دیورند اقدام عملی نموده و از بکارگیری طالبان پاکستانی زیر نام کوچی در جهت ایجاد فاجعه در کشور جلوگیری و تدابیر موثر خنثی کننده اتخاذ نماید. طالبان کوچی نما در تعریف جدید، آن که در یک طرف تجاوز، نا امنی و بی رحمی و در طرف دیگر نماد برتریخواهی قومی را به نمایش میگذارد. نباید اجازه داده شود که، زخمها عمیق تر و امنیت و ثبات را با چالشهای خطرناکی مواجه نماید. این دولت است که باید با رویکرد ملی خود، علایق قومی را به حاشیه رانده، حساسیتها را در جهت مصالح عام رهنمون گرداند. تا زمانیکه دولت خود را در مسئله کوچیها از تمایلات قومی بیرون نکشد، هر حرکت آن در جهت تعمیق بحران، خواهد بود. تجربه نشان داده است اقدام پیشگیرانه خیلیها ارزانتر و مؤثرتر از رویکرد پی گیرانه ای مسایل، تمام می شود.

## منابع:

- سایت آریائی زیرعنوان، تفسیری از فرمان حامد کرزی در مورد کوچی ها، نویسنده ثنا نیکپی دکتر حقوق و علوم سیاسی.
- سایت آریائی زیر عنوان، مسکون ساختن، راه حل واقعی برای پایان بخشیدن به کوچیگری است، نویسنده دوکتور عبدالله کشتمند.
- سایت جام غور، زیر عنوان حکم حامد کرزی و قطعنامه کوچی ها در یک ارگان تهیه شده؟! نویسنده عبدالقدیر علم.
- سایت آریائی زیر عنوان تکرار جنایات نسل کشی و زمین سوخته طالبان کوچی نما در هزاره جات، نویسنده صاحب این قلم.
- سایت آریائی زیر عنوان طرح یورش کوچی ها به هزارستان در کجا برنامه ریزی شد؟ نویسنده بومانعلی قاسمی.
- سایت خواران زیر عنوان هزاره ها نباید جا و مکان خود را به نفع کوچی ها از دست بدهند، نویسنده عید محمد عزیزپور.
- سایت کاتب هزاره زیر عنوان محکومیت جنایات خونین طالبان کوچی نقاب، در مناطق هزارستان، نویسنده سخی ارزگانی.
- سایت کاتب هزاره زیر عنوان کوچی گری نا مشروع، نویسنده آیت الله ابراهیم حسن زاده یکاولنگی.
- سایت کابل پرس زیر عنوان هجوم کوچی ها در بهسود سر آغاز یک بحران دیگر، نویسنده هادی میران.
- یادداشتهای صاحب این قلم ۱۰ ماه اگست سال ۲۰۰۸ میلادی

## یازدهم سپتامبر و پیچیده گی اوضاع افغانستان

پس از نیمه قرن بیستم، دولت ها و مردمان کشورهای جهان تحت تأثیر جنگ سرد به بلوک های شرق و غرب تقسیم و دو ابرقدرت جهانی بخاطر رقابت های نظامی و سیاسی جنگ های میان کشوری و منطقوی را مانند جنگهای هند و پاکستان، ویتنام شمالی و جنوبی، کوریای جنوبی و شمالی، یمن شمالی و جنوبی، چندین جنگ میان اعراب و اسرائیل، جنگ داخلی لبنان، جنگ میان قبرس یونانی و ترکی، تبدیل افغانستان به میدان جنگ دو ابرقدرت جهانی، تشنج میان دو بخش آلمان غرب و شرق وغیره را براه انداختند و مسابقات تسلیحاتی میان شرق و غرب تا اخیر قرن بیست تشدید و زور آزمائی های نظامی و سیاسی میان شرق و غرب ادامه یافت که بالاخره در آغاز دهه نود میلادی شوروی سابق و متحدانش از هم فرو پاشید و جهان به نظام یک قطبی تبدیل گردید و بعد از سقوط نظام شوروی سابق بر اساس خصوصیات ملی و جغرافیائی چندین جمهوری های مستقل از پیکر آن جدا و صاحب استقلال سیاسی شدند و در اثر مداخلات نظامی امریکا در بالکان از پیکر یوگوسلاویای سابق چندین دولت جداگانه بر اساس خصوصیات جغرافیائی، ملی و دینی استقلال



یافتند و به چند کشور مستقل مبدل گردیدند. با در نظر داشت حوادث و اتفاقات بالا در جهان اوضاع سیاسی و نظامی افغانستان نیز در طی این مدت دچار تغییرات معین گردید. سقوط نظام سلطنتی توسط محمد داود و بعد از پنج سال قیام نظامی هفت ثور حضور قوای شوروی در کشور و تبدیل آن به میدان رقابت های نظامی گرم دو ابرقدرت دنیا و روی کار شدن دولت مجاهدین با جنگ های خونین میان تنظیمی که بیشتر کرکتر قومی و تنظیمی داشت همراه بود و با تسلط گروه طالبان در کابل که افغانستان به پناهگاه القاعده و گروه های تروریستی جهانی تبدیل گردید. در اخیر قرن بیست و آغاز قرن بیست و یکم مردم جهان شاهد حادثه دلخراش یازدهم سپتامبر در امریکا و سقوط رژیم متحجر طالبان با حمله نظامی امریکا و متحدینش در افغانستان بوده است .

بعد از سقوط حکومت طالبان امریکائیا آقای کرزی را تقریباً یکه و تنها به کابل فرستادند. فقط چند نفری را از امریکا با ایشان گسیل داشتند تا در پستهای مهم دولتی جابجا شوند. مقامات امریکا امیدوار بودند که این تیم کوچک ولی بسیار مطمئن با استفاده از مقامهای دولتی سایر افراد و حتی نیروهای سیاسی را به خود جلب خواهند کرد. توقع زیادی هم به سربازگیری توسط همین افراد داشتند. لیکن به زودی اختلافات بین اعضای اصلی این تیم آغاز شد و افراد سرشناس آن یکی پی دیگر کنار رفتند. افرادی هم که از میان سایر نیروها جلب ویا از امریکا و اروپا صادر شده بودند اکثراً بسیار ناکاره و فاسد بدر آمدند که موجب تقویت فساد و نا امنی بیشتر گردیدند ولی امروز هفت سال پس از واقعه یازدهم سپتامبر و بعد از حمله امریکا به عراق و افغانستان جهان را مصئون تر نمی یابیم. حمله تروریستی یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ به بزرگترین مرکز تجارتي جهان به همگان آموخت که دنیای امروزی ما پر خطرتر از چیزی است که تصورش را داشته باشیم. یکی از تبعات این حمله تروریستی را می توان تأثیرات آن روی کشورهای خاور میانه دانست. البته این تأثیر بیشتر از اینکه اقتصادی باشد، اثرات سیاسی داشت. پس از حمله یازده سپتامبر کشورهای خاور میانه در زمره کشورهایی قرار گرفتند که از نظر سیاسی کمترین آزادی را داشتند. این وضعیت برای کشورهای عربستان سعودی و سوریه از دیگر کشورهای منطقه بدتر بود. اغلب کشورهای خاور میانه از نظر آزادی اقتصادی در وضعیت نامطلوبی قرار دارند و سطح زندگی مردم از متوسط جهانی کمتر است. در شکل گیری این وجهه متزلزل برای خاور میانه و کشورهای مسلمان مهترین مسئله حضور بن لادن بود که بیشترین آسیب را به مسلمانان وارد کرد و باعث تخریب وجهه جهانی آنها گردید.

اقداماتی نظامی جامعه جهانی که اغلب به قیمت از دست رفتن جان بسیاری از زنان، کودکان و غیر نظامیان بی گناه تمام می شود و در عین حال سکوت جامعه بین المللی در خصوص این اقدامات نیز زخم دیگری را بر پیکر مردم رنج کشیده کشور وارد می آورد. از سوی دیگر افزایش تلفات نظامیان ناتو باعث اعتراض گسترده مردم کشورهای اروپایی عضو این سازمان شده است. گرچه قانون جهانی

حقوق بشر و قوانین جنگی، اجرای عملیات نظامی (هوائی) در مناطقی که تفکیک غیر نظامیان از گروه‌های مخالف دشوار باشد ممنوع اعلام نموده است، سخنگوی ناتو برای گریز از مسئولیت قتل غیر نظامیان در افغانستان بارها گفته است: جنگجویان طالبان از نظر ظاهری با غیر نظامیان منطقه تفاوت ندارند و تشخیص طالبان و وابسته‌گان آن‌ها از افراد عادی مشکل است و سخنگوی طالبان که علاوه از تجارب خود در خنثی کردن تبلیغات دولت افغانستان و حامیان بین‌المللی آن از رهنمود شبکه‌های تبلیغ ضد تبلیغ استفاده مینماید هر بار در برابر سخنان مبالغه‌آمیز سخنگوی نظامیان خارجی در افغانستان تلفات ارایه شده را تکذیب می‌کند و تلفات افراد طالبان را ۹۰ درصد کمتر از نظامیان مستقر در افغانستان اعلام نموده می‌گوید تلفات جنگجویان ما خیلی کم است، نود درصد کشته شده‌ها افراد عادی و غیر نظامی اند که در اثر بمباران کشته شده‌اند. با این گفته، افکار عامه را به ضرر ناتو و امریکا تغییر میدهد.

اشتباهات نیروهای ناتو و امریکا سبب گردیده است که بیشتر جوانان افغان به گروه طالبان بپیوندند. چامسکی دانشمند امریکائی مینویسد که: "تروریسم واژه‌ای است که هیجان‌ات و نگرانی عمیقی را برمی‌انگیزد. اما برای رویا رویی با این پدیده و کاهش میزان خطرات آن باید برخی رهنمون‌ها را مد نظر داشت. ۱- اهمیت واقعیت‌ها، حتی اگر مطابق میل ما نباشد؛ ۲- اهمیت اصول اولیه اخلاقی، که ما خواهان رویارویی با آن نیستیم؛ ۳- شفاف سازی در معانی و تعابیر تروریسم، در صورتیکه این رهنمون‌ها را مورد توجه داشته باشیم می‌توانیم به روش‌های سازنده‌ای برای برخورد با تروریسم دست یابیم. با وجود فعالیت‌های دوامدار جامعه جهانی و نیروهای ائتلاف بین‌المللی در ابعاد نظامی و سیاسی در افغانستان، عراق و دیگر مناطق جهان تحت رهبری ایالات متحده امریکا انجام داده و میدهند، متأسفانه هنوز این اقدامات چندان موثریت نداشته تروریسم و مافیای مواد مخدر در جهان بیداد می‌کند و بشریت تا هنوز راه حل معقول برای آن نیافته است.

با روی کار شدن دولت کنونی بیش از پنجاه هزار نیروی نظامی خارجی از چهل کشور دنیا در افغانستان برای تأمین امنیت حضور فعال نظامی دارند و در این مدت بیش از بیست میلیارد دالر کمک‌های اقتصادی از طرف جامعه جهانی به کشور ما صورت گرفته است. ولی متأسفانه هنوز هم بحران و بی‌ثباتی و نبود امنیت در حال گسترش بوده و فاصله میان فقیر و سرمایه دار به اوج خود رسیده و مافیای دولتی، فساد اداری، رشوت، ترافیک و تولید مواد مخدر و بی‌قانونی در جامعه بیداد می‌کند. نیروهای تشکیل دهنده دولت که با حمایت خارجیها، کفایت و توانایی کار، تقوا و دلسوزی به وطن و مردم که دموکراسی واقعی و انسان محوری جوهر آنست اعتقاد ندارند.

هفت سال بعد از یازده سپتامبر، هم مقامات افغان و هم برخی از مقامات کشورها و نهادهای کمک‌کننده به افغانستان از اشتباهاتی سخن می‌گویند که اگر نتوان گفت فرصت جبران آن از دست رفته

حد اقل دیر شده است. شاید به همین دلیل است که برخی از چهره های برجسته دخیل در قضایای افغانستان از جمله فرانسویس ویندرل، نماینده پیشین اتحادیه اروپا در افغانستان از تغییر استراتژی جامعه جهانی سخن می گوید؛ چیزی که به گفته خودش "تنها وقتی ممکن است که دولت جدیدی در آمریکا روی کار آید." پس به نظر می رسد هنوز باید منتظر ماند و دید، در انتخابات آینده در آمریکا چه اتفاق می افتد و اگر قرار است تغییری پیش آید، تا چه حد عمیق و اساسی است تا آنگاه بتوان شاهد تغییری در افغانستان بود. دولت مورد حمایت خارجی ها بی کفایتی خویش را در همه امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی آشکار نموده اند این دولت در ایجاد بحران آفرینی های سیاسی و اجتماعی نیز دست بالا دارد که میتوان از برخورد نظامی میان طرفداران اسمعیل خان و جنرال نائیبی در هرات و بادغیس، تیر باران نمودن مردم بی دفاع شبرغان در هنگام تظاهرات مسالمت آمیز که چندین کشته و زخمی بجا گذاشت، نام برد.

در بهار دو سال اخیر ترغیب و اکمالات تسلیحاتی دولت کرزی از طالبان کوچی نما برای تهاجم در مناطق بهسود و دایمیرداد هزاره جات که منجر به قتل ده ها تن افراد بی گناه ملکی و فرار بیشتر از سی هزار نفر از خانه و کاشانه شان گردیدند. طالبان کوچی نما با حمایت علنی و مخفی حکومت کنونی نسل کشی و زمین سوخته را در بهسود و دایمیرداد هزاره جات انجام دادند. این اقدامات دولت به خاطر نا امن سازی ساحات متذکره بوده تا اختلافات بیشتر قومی را نیز در این مناطق میان اقوام بومی و مهاجمین تشدید نماید. تلاشی های خودسرانه منازل مردم و عملیات های نظامی هوایی از طرف نیروهای ناتو و ائتلاف جهانی در شیندند هرات که دو بار منجر به قتل بیش از دوصد نفر بشمول اطفال و زنان گردیده اند و همچنان در ولایات لغمان، کاپیسا، ارزگان، کنر، قندهار، زابل، خوست، پکتیا و پکتیکا نیز در اثر بمباران هوایی ناتو نیز صدها تن از افراد ملکی کشته شده است. دولت با وجود ناکارآمدی در همه امور اداری به یک سلسله تشنج آفرینی و بی ثبات سازی در مناطق که از امنیت لازم برخوردار اند دست میزند که مایه تعجب مردم کشور می باشد. برای بازسازی صفحات شمال و مناطق مرکزی که از امنیت کامل برخوردار هستند دولت کمتر توجه به خرج میدهد ولی در مناطق جنوب و شرق کشور که در جنگ و نا امنی بسر میبرند بودجه فراوان برای بازسازی آن تخصیص میدهد، یعنی کمک های جامعه جهانی و ثروت ملی بصورت غیر عادلانه توسط دولت کنونی توزیع میگردد که نا رضایتی مناطق مستحق بازسازی را فراهم نموده است.

اجراآت دولت در طی سالهای اخیر در بخش های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خصوصیت برتریخواهانه قومی داشته در تقرر و جابجائی افراد در مقامات بلند تشکیلات دولتی در مرکز و ولایات معیار قومی، زبانی و مذهبی از جانب برخی از حلقات و مقامات تصمیم گیرنده دولت مدنظر گرفته می شود که برخورد تبعیض آمیز آنان را در اینمورد متبازر میسازد. در اوضاع جاری کنونی امریکائیها

میخواهند که قبل از انتخابات ریاست جمهوری یک تیم حد اقل چند صد نفری را تشکیل دهند تا کاندید مورد نظر شان را یاری رسانند. بعضی از افراد دارای تابعیت دوگانه که هم اکنون به نمایندگی از امریکاییان در ایجاد و تشکیل این تیم مشغولند. سیاستهای ابهام آمیز قدرتهای بین المللی حامی دولت، در برابر سرنوشت سیاسی، پیچیدگی مناسبات قومی، ساختار قدرت سیاسی و واقعیتهای اجتماعی - فرهنگی افغانستان، زمینه آشفته‌گی کنونی را فراهم کرده است. نخبگان تک قومی، امتیازات ملی را تصاحب می کنند، بیعدالتی و تبعیض در تأمین حقوق شهروندی، بحران اعتماد را نسبت به ماهیت دموکراتیک و ملی دولت شدت بخشیده و به اختلافات قومی دامن میزند. تداوم جنگهای خونین و تخریب کننده، تولید و ترافیک مواد مخدر، فساد اداری، فقر، بیکاری، حطی و قیمتی در کشور بیداد میکند. توسعه نفوذ و قدرت طالبان علاوه بر مناطق جنوب افغانستان، در بسیاری از مناطق و شهرها، و حتی پیشروی آنان تا دروازه های شهر کابل، دورنمای سیاسی کشور را بیشتر در تردید و پیچیدگی کشانیده و سرنوشت نافرجام ملی و سیاسی آن را به سر درگمی بیشتر فرو برده است.

گروه ها و نخبگان سیاسی اقوام گوناگون با امیدواری خود را برای دور تازه ای انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی آماده می کنند، ولی در چنین حالتی نارضایتی اجتماعی در بین بسیاری از شهروندان شیوع یافته است، آینده سیاسی کشور با انتخاب رئیس جمهور و پارلمان جدید، در حالی که گروه طالبان و القاعده هر روزه پیشروی های تازه ای بدست می آورند، چگونه رقم خواهد خورد؟ این همه مسایلی اند که باید نخبگان و روشنفکران بی طرف و دلسوز افغانستان به آن جواب قانع کننده بدهند به گواهی تاریخ در هیچ دورانی بشر در مقابل کشتار، خون ریزی و قتل عامهای دست جمعی سر تعظیم فرود نیاورده است و استبداد در هیچ زمانه ای نتوانسته است تا انسانها را مرعوب و به زانو در آورد! مبارزین جامعه با افتخار و سربلندی جامعه را به پیش سوق داده و از انسانیت و انسان دوستی و تمدن بشری دفاع خواهند کرد. امیدواریم که نخبگان سیاسی بی طرف و دلسوز کشور به کمک جامعه جهانی، تدابیر عاقلانه و عملانه تری را در این باره اتخاذ نمایند، تا افغانستان و مردم جهان را از چنگال وحشت تروریسم و رشد ناموزون و قاچاق مواد مخدر مصون سازند.

### رویکردها:

- سایت کابل پرس زیر عنوان درنگی بر چرخه ی بحران و آینده ی پنهان افغانستان؟، نویسنده حمزه واعظی
- سایت آریائی زیر عنوان افغانستان، میدان نبرد با تروریسم یا صحنه رقابت ابرقدرتها؟ نوشته لطف الله راشد
- سایت آریائی زیر عنوان جنگ علیه تروریسم پیش از حادثه ی ۱۱ سپتامبر، نوشته چامسکی دانشمند امریکائی
- یادداشت های صاحب این قلم ۲۱ ماه سپتامبر سال ۲۰۰۸ میلادی

## نگاه گذرا بر نهضت ها و احزاب سیاسی معاصر افغانستان

نهضت ها و احزاب سیاسی، بهترین وسیله غرض ایجاد انسجام در روابط میان افراد جوامع بشری است. از طریق حزب و تشکیلات سیاسی، افراد به سوی هدف معین «رهبری نظام سیاسی» سوق داده می‌شوند. با توجه به اهمیت حزب و تشکیلات سیاسی در سازماندهی روابط جمعی، اکثریت احزاب سیاسی می‌تواند به معنای نیاز جامعه باشد. اگر در عقب فعالیت‌های حزب و تشکیلات سیاسی هدف واحد «رهبری نظام سیاسی» در نظر گرفته شود، کاهش تعداد احزاب و نهادهای سیاسی بیانگر پختگی دیدگاه سیاسی و انسجام فعالیت‌های سیاسی جامعه به شمار می‌رود. با نگاه گذرا بر نهضت ها و احزاب سیاسی معاصر افغانستان که در تغییر سرنوشت سیاسی کشور ما نقش دگرگون کننده و بزرگی را ایفا نموده اند و از تنوع تشکیلات، طرز فعالیت و برنامه کاری نهضت ها و احزاب کشور طور بسیار فشرده تذکر داده می‌شوند. با شروع قرن بیستم به خاطر تقسیم جهان میان ممالک بزرگ استعماری، جنگ اول جهانی به وقوع پیوست و در زیر تأثیر رشد افکار ضد استعماری و نفاق میان شهزاده گان دربار امیر حبیب الله خان نهضت های مشروطه خواهان اول و دوم افغانستان به وجود آمدند ولی نهضت مشروطه خواهان اول با وجود انجام فعالیت های مخفی به زودی افشا و سرکوب گردید. ولی نهضت مشروطه خواهان دوم که بانی آن مرحوم شاه امان الله خان بود توسط استعمار و عوامل داخلی آن بعد از ده سال حکومت سقوط داده شد و تا اواخر سالهای ۱۹۴۰ م دوران رکود فعالیت های سیاسی در افغانستان مستولی گردید. مجدداً در اخیر نیمه قرن بیستم به خاطر تقسیم منابع طبیعی کشورهای عقب مانده جهان جنگ دوم جهانی میان قدرت های بزرگ جهانی صورت گرفت و تحت تأثیر ختم جنگ و آغاز جنگ سرد در سال ۱۹۵۰ در زمان صدارت شاه محمود خان جنبش سیاسی روشنفکری بار دیگر رشد نمود و فعالیت روشنفکران و فعالان سیاسی در سه حزب سیاسی متمرکز گردیدند.

۱- ویش زلمیان یک حزب محافظه کار و عمدتاً متشکل از فرهنگیان پشتون، مانند گل پاچا الفت، فیض محمد انگار، عبدالروف بی نوا، قیام الدین خادم، غلام حسین صافی، نورمحمد تره کی و قاضی عبدالصمد خان بودند. ویش زلمیان به نشر جراید انگار و ولس، به مثابه ارگان نشراتی خویش، مبادرت ورزیدند. ۲- حزب وطن یک سازمان سیاسی معتدل با ارگان نشراتی جریده وطن بود. در اعضای حزب وطن میتوان از شخصیت های علمی، فرهنگی مانند میر غلام محمد غبار، برات علی تاج، سرور جويا، فتح محمد خان میرزاد، عبدالحی عزیز، میر محمد صدیق فرهنگ، علی محمد خروش، علی احمد نعیمی، عبدالقیوم رسول و دکتور محمد فاروق اعتمادی نام برد. ۳- حزب خلق جریده ندای خلق را نشر مینمود که روشنفکران دارای افکار چپ سیاسی را تشکیل میدادند. از

شخصیت های برجسته این حزب دکتور عبدالرحمن محمودی، محمد نعیم شایان، دکتور نصرالله یوسفی، محمد عظیم محمودی، محمد امان محمودی و عبدالحمید مبارز بودند. این سه حزب سیاسی عمر کوتاهی داشت و در سال ۱۹۵۲ سرکوب گردیده، عده یی از رهبران آن زندانی شدند. اما در دهه اخیر سلطنت ظاهرشاه در سال ۱۹۶۴ م به مطالبات سیاسی روشنفکران تا حدودی جواب مثبت داده شد. حقوق و آزادی افراد در قانون اساسی تسجیل گردید و با استفاده از آن جنبش نوین روشنفکری در یک طیف وسیع از چپ افراطی تا راست افراطی به سرعت در صحنه سیاسی عرض وجود کردند و در وجود ده ها سازمان سیاسی، به فعالیت آغاز نمودند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان از اول جنوری سال ۱۹۶۵ م تحت رهبری نورمحمد تره کی، ببرک کارمل، صالح محمد زبری، سلطان علی کشمند، محمد طاهر بدخشی، شهرالله شهپر، دستگیر پنجشیری، شاه ولی، کریم میثاق، ظاهر افق و نور احمد نور به فعالیت آغاز نمود و مرامنامه آن به تاریخ ۱۱ اپریل ۱۹۶۶ در شماره های اول و دوم جریده خلق به نشر رسید. در مرامنامه مذکور، ایجاد «حکومت ملی - دموکراتیک» مطرح گردید. در عرصه اقتصادی انتخاب «راه رشد غیر سرمایه داری» برای افغانستان لازمی گفته شد. سال ۱۹۷۸ حزب دموکراتیک خلق افغانستان از طریق کودتای نظامی قدرت را به دست گرفت. علاوه بر آن حزب افغان سوسیال دموکرات مشهور به افغان ملت تحت رهبری غلام محمد فرهاد، حزب دموکراتیک مترقی مشهور به مساوات تحت رهبری محمد هاشم میوندوال و حزب وحدت ملی مشهور به زرنگار تحت رهبری استاد خلیل الله خلیلی، جریان دموکراتیک نوین طرفدار چین که به شعله ای ها مشهور بود و برخی از گروه های دیگر سیاسی نیز تأسیس گردیدند. مولوی عطاء الله فیضانی و سید اسمعیل بلخی در سال ۱۹۵۰ م در زمان صدارت شاه محمودخان چهره های شاخص و برجسته و ترویج کنندگان اندیشه های اسلامی در میان روحانیون و روشنفکران جامعه و مردم کشور به حساب میآمدند. طوریکه آقای استا اولسن دانشمند دنمارکی مینویسد که: مولوی عطاء الله فیضانی و سید اسمعیل بلخی اولین شخصیت مبارز اسلامی و انتقال دهنده گان نظریات اندیشه های اسلامی در میان روشنفکران جامعه افغانستان بودند که این دو مبارز و فعال سیاسی اسلامی بعداً به راه های جداگانه رفتند. در جناح راست افراطی ایدئولوژی اخوانی از مصر توسط مولوی نیازی به افغانستان وارد شد و جمعیت اسلامی افغانستان در سال ۱۹۶۴ تحت رهبری مولوی نیازی، مولوی عطاء الله فیضانی، برهان الدین ربانی، مولوی یونس خالص، رسول سیاف، مولوی منهای الدین کههیک، مولوی توانا، رهبری و پا به عرصه وجود گذاشت. اخوانی های افغانستان مانند دیگر برادران مسلمان خویش در کشورهای عربی دین مبین اسلام را به سیاست کشانیده و آن را به ایدئولوژی مبدل کردند. افکار اعضای جمعیت اسلامی افغانستان در جراید کههیک، ندای حق و خیبر انعکاس می یافت.

برنامه انکشاف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از جانب جمعیت اسلامی طرح نگردیده است. تمام برنامه این سازمان نظامی، سیاسی در جهاد علیه کفار و با تنظیم های جهادی رقیب خلاصه میشود. مقررات تنظیمی جمعیت اسلامی شبیه قواعد داخلی توتالیتری بوده و اما از نگاه دسپلین سازمانی مبتنی بر ایدیولوژی اسلامی است. اصل جهاد و اطاعت از اولی الامر سنگ تهادب بنای زندگی تشکیلاتی جمعیت اسلامی افغانستان را تشکیل میدهد. در این زمان گلبدین حکمتیار که در دانشکده انجینری کابل درس میخواند سازمان بنام سازمان جوانان مسلمان افغانستان را ایجاد نمود که بعد از کشته شدن مولوی نیازی در اثر پیگرد حکومت وقت فعالین اسلامی مجبور به مهاجرت در پاکستان گردیدند. حکمتیار در آنجا جوانان مسلمان را بنام حزب اسلامی نامگذاری کرد. بدین ترتیب از میان یک سازمان اخوانی های افغانستان هفت تنظیم اسلامی بنام های ذیل تأسیس و عرض وجود نمودند. حزب اسلامی حکمتیار، حزب اسلامی یونس خالص، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی سیاف، محاز ملی سید احمد گیلانی، نجات ملی مجددی، حرکت انقلاب اسلامی مولوی نبی و بعداً بنام احزاب هفتگانه شهرت یافتند. در سالهای ۱۹۹۲ - ۱۹۹۶ با استقرار دولت مجاهدین به رهبری آقای ربانی در افغانستان از نگاه ذهنی افغانستان به چند قرن به عقب کشانیده شد و در اثر مداخله کشورهای خارجی میدان شدید ترین جنگ های میان تنظیمی بر مبنای برتری خواهی تنظیمی، قومی، قبیله‌ای، ملیتی، زبانی، مذهبی و منطوقی به خاطر کسب و یا حفظ قدرت تک حزبی و تک قومی گردید. در چنین شرایطی از روشنگری و فعالیت های آزاد سیاسی ویا فرهنگی نمیتوانست سخنی در میان باشد. در زمان زمامداری طالبان (۱۹۹۶ - نوامبر ۲۰۰۱) نیز تلاش صورت گرفت تا افغانستان هنوز هم بیشتر به عقب کشانیده شود. در مضمون قضیه هیچ اختلافی میان دوران زمامداری طالبان و حکومت غیر مرکزی و ادارات محلی، قوماندان نشینی آقای ربانی وجود نداشت. یگانه تفاوت در این بود که طالبان با اشغال کابل توانستند با خاطر آسوده، مراکز تربیتی و دهشت افگنی که از آغاز سالهای ۱۹۸۰ در مناطق سرحدی افغانستان به خاطر همکاری مالی و نظامی برای بعضی از تنظیم های جهادی، با برخورداری از پشتیبانی ایالات متحده امریکا، کشورهای عربی و پاکستان، ساخته شده بودند و آن مراکز برای تروریستان القاعده و طالبان به میراث رسیدند. برنامه اساسی بعضی از تنظیم های افراطی اسلامی و طالبان، استقرار نظام توتالیتری بر مبنای ایدیولوژی اسلامی بوده است و ایدیولوژی اسلامی از پاکستان، و عده یی از کشورهای عربی به افغانستان وارد و از تاریخ ۲۸ اپریل ۱۹۹۲ در این کشور به ایدیولوژی دولتی مبدل ساختند.

خلاصه اینکه در سه دهه اخیر زمامداران افغانستان سازماندهندگان نظام های توتالیتری بر مبنای ایدیولوژی های دولتی ناسیونالیستی، مارکسیستی، دموکراتیک ملی و اسلامی بودند و روشنفکران دگر اندیش هیچ امکان تبارز در جامعه ویا فعالیت در عرصه سیاسی را نداشتند. مطبوعات و بقیه

رسانه های گروهی و همچنان تعلیمات و تحصیلات کاملاً ایدئولوژیک گردیدند. روشنفکران مذهبی جناح راست افراطی سازمانها، تنظیم ها و جنبش طالبی بنیادگرایی نظامی و سیاسی را به کمک بیگانگان بر پایه ایدئولوژی اسلامی در عرصه سیاسی افغانستان به وجود آوردند. اگر چپی های مارکسیستی در به پیش راندن تحولات کشور برخورد عجولانه عمل می کردند و به خاطر عدم درک واقعیت ها و ویژه گی های جامعه افغانی نتایج معکوسی به دست آوردند. برعکس بنیادگرایان در به عقب کشیدن کشور به دوران قرون اوسطایی، در دو دهه اخیر، آسیب بزرگی به پیکر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان وارد نمودند. افراطی گری و بنیادگرایی بخشی از روشنفکران فعال در عرصه سیاسی را در بر میگیرند و تا هنوز تروریسم و بنیاد گرایی صلح و ثبات را در افغانستان، منطقه و جهان تهدید می کنند.

احزاب اسلامی مردم هزاره و شیعه نسبت به دیگر احزاب و تنظیم های اسلامی مشکلات و موانع بیشتر از طرف دولت های وقت در پیش رو داشتند چون دولتها با مردم هزاره و شیعه از روی تبعیض و تعصب برخورد داشت بناءً برای فعالین سیاسی اسلامی این مردم فعالیت سیاسی خلیها دشوار و خطر آفرین پنداشته میشد زیرا با مردم هزاره و شیعه در آن زمان به حیث شهروندان درجه اخیر پیش آمد میگردید. علامه بلخی سال ۱۳۲۷ ش وارد شهر کابل شد. با آمدن وی به کابل، بلاغت و حلاوت کلام او مردم شهر را گروهیده خود ساخته بود. علامه سید اسمعیل بلخی و طرفدارانش در دهه چهل میلادی در ترویج افکار اسلامی از طریق تکیه خانه ها و ملاقات های خصوصی مبادرت می ورزیدند. در سال ۱۳۲۹ شمسی حزب سری بنام اتحاد توسط علامه سید اسمعیل بلخی تأسیس گردید. ایشان یکی از مبارزین ضد تبعیض و استبداد و رهبر حزب سری اتحاد و یکی از سخن وران برجسته زمانش بود و قبل از آن که برای سرنگونی حکومت وقت اقدام کنند پلان افشا گردید. علامه بلخی و طرفدارانش دستگیر شدند و برای مدت ۱۵ سال در زندان باقی ماندند. مقرر اصلی کمیته مرکزی «حزب اتحاد» در چنداول بود و پس از قیام ۱۳۲۹ از مجموع کادرها و اعضای بلند پایه این حزب هفت نفر در امان ماندند. برخی مفقودالایر و تنی چند با معیت علامه بلخی در نوروز ۱۳۳۰ ش دستگیر و راهی زندان شدند. تا این که ایشان در زمان صدارت محمد یوسف خان سال ۱۳۴۳ ش و به اصطلاح دوران دموکراسی از حبس آزاد گردیدند. مناطق هزاره نشین افغانستان در ادوار مختلف تاریخ ایام خونین، دردناک و دلخراش قتل عام ها و زمین سوخته را از سر گذشتانده است و این سرزمین میراث های بزرگ باستانی و فرهنگی بشری را نیز با خود حمل می نماید و به خصوص ولایت بامیان در سال های جهاد و مقاومت مورد توجه احزاب اسلامی مردم هزاره شیعه قرار گرفت. همزمان با تشکیل احزاب اسلامی و فعالیت گروه اخوانیها همچنان شخصیت های اسلامی و تحصیل کردگان مردم هزاره شیعه، نیز سازمان های مخفی اسلامی را بنام هیأت حسینی افغانستان، سازمان



شباب الهزاره و سازمان نصر افغانستان را در شهر کابل تأسیس نمودند که این چهره های شاخص در آنها عضویت داشتند. عبدالعلی مزاری، صادقی ترکمنی، قربانعلی عرفانی، شفق بهسودی، محمد ناطقی، یوسف واعظی، محمد فیاض، سید حکیمی غزنی، محمد کریم خلیلی، کاظم جعفری ناطقی شفایی، واحدی و رضایی از غزنی و دیگر شخصیتها و فعالین سیاسی اسلامی جامعه هزاره ولی بر علاوه آن در اوایل سال ۱۳۵۸ شمسی به وسیله روحانیون، روشنفکران و متنفذین مردم هزاره شورای اتفاق اسلامی افغانستان در ولسوالی ورس ولایت بامیان تأسیس شد و بعد از چهار سال به جای شورای اتفاق اسلامی ائتلافی مشتمل بر سازمان نصر، پاسداران جهاد اسلامی، بخشی از حرکت اسلامی، تحت رهبری محمد فیاض، نهضت اسلامی، جبهه متحد انقلاب اسلامی، نیروی اسلامی و حزب دعوت اسلامی ایجاد گردید، که بنام ائتلاف هشتگانه یاد میشود و با یکجا شدن حزب الله بعداً بنام ائتلاف نه گانه شهرت یافت و عمدتاً دفاتر و مراکز آن ها در مناطق هزاره نشین و کشورهای ایران و پاکستان قرار داشتند و تا بالاخره بر اساس طرح هوشمندانه و مبتکرانه - کوشش و مساعی بی دریغانه و تلاش دلسوزانه شهید استاد عبدالعلی مزاری در نیمه سال ۱۳۶۸ شمسی تنظیم های نه گانه اسلامی اولین کنگره حزب وحدت اسلامی را در شهر بامیان برگزار نمودند و در این کنگره میثاق وحدت را امضاء، اعضای رهبری و دبیرکل حزب را انتخاب کردند و ازین تاریخ به بعد احزاب اسلامی مردم هزاره بنام حزب وحدت اسلامی افغانستان یاد گردید. این اقدام و دیدگاه شهید مزاری به حیث یک ضرورت اجتناب ناپذیر اجتماعی و تاریخی برای نسل حقیقت جوی امروزی مردم ما و به معنای درک حقایق، بخش مهمی از تحولات حساس تاریخ سیاسی معاصر کشور بود که هوشمندی، دقت و آینده نگری و پیش داوری حقایق و واقعیت های پیچیده ای جامعه افغانستان را در آن زمان نشان میدهد. بعد از پیروزی مجاهدین دفتر مرکزی حزب از بامیان به کابل انتقال یافت و بعد از شهادت استاد مزاری در زمان حاکمیت طالبان حزب وحدت مقاومت مسلحانه را در بامیان، یکاولنگ، شهر مزارشریف و دره صوف برضد رژیم طالبان و اشغالگران به پیش میبردند.

کودتای نظامی ۱۷ جولای ۱۹۷۳ محمد داود جنبش روشنفکری را در افغانستان دوباره متوقف گردانید. رژیم جدید از نگاه شکل جمهوری و اما محتوای توتالیتری بود که مشخصات عمده آن در قانون اساسی سال ۱۹۷۷ تبارز نمود. در سالهای اول جمهوری پنج ساله محمد داود (۱۹۷۳ - ۱۹۷۸) در برنامه های داخلی و سیاست خارجی دولت آن تأثیرات اندیشه های چپ متبارز بودند. جمعیت اسلامی افغانستان و حزب دموکرات نوین از جانب دولت تحت ضربه قرار گرفتند و عده ای از فعالین آنها مجبور به مهاجرت از کشور شدند. گروه های دیگر سیاسی که قبلاً هم از مواضع استواری برخوردار نبودند، ساحة تأثیرات آنها در جامعه محدود بود، نیز به سرعت از صحنه سیاسی خارج گردیدند. این کودتا سرمشق بدی برای افسران اردوی افغانستان بود که در نتیجه زمینه مساعد تری

برای پخش اندیشه های چپ و کار تشکیلاتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را در قوای مسلح مهیا ساخت و افسران جوان در هوا و هوس و اندیشه اقدامات جدی تری افتادند. محمد داود با تصویب قانون اساسی جدید، تأسیس حزب انقلاب ملی و اعلام ناسیونالیسم افغانی به مثابه ایدئولوژی دولتی، تلاش نمود تا نیرویی را در مقابل حزب دموکراتیک خلق افغانستان به وجود آورد. ولی این همه اقدامات مانع سقوط رژیم وی نگردید.

در سه دهه اخیر تاریخ معاصر افغانستان تسلط چهار ایدئولوژی: ناسیونالیستی، مارکسیستی، ملی - دموکراتیک و اسلامی، در کشور به مشاهده میرسد. اکثر روشنفکران فعال در عرصه سیاسی در سه دهه اخیر به ده ها حزب، سازمان، گروه های سیاسی و نظامی تقسیم شده بودند. آنها متأسفانه با سرسختی و تعصب حیرت انگیزی با همدیگر در حال مبارزه و جدال خونین قرار داشتند. این سازمان ها و گروه ها بر مبنای همان وابستگی های ایدئولوژیک ناسیونالیستی، مارکسیستی، ملی، دموکراتیک و اسلامی و یا همان محدودیت های عقب مانده ذهنی، قومی، قبیله‌ای، لسانی، منطوقی و مذهبی که هر یک منافع سراسری کشور و مردم افغانستان را بر منافع محدود کلبه و کاشانه سازمانی خویش خلاصه می نمود و قادر به تعیین و تشخیص منافع مشترک ملی و وطنی نبودند.

چنانچه در قانون اساسی فبروری سال ۱۹۷۷ م اساسات عمده ایدئولوژی «ناسیونالیسم افغانی» که محتوای اقتصادی آن «سوسیالیسم افغانی» و «راه رشد افغانی» بود به مثابه ایدئولوژی رسمی دولت اعلان گردید. مخالفت با ایدئولوژی های وارداتی، در شرایط آن زمان افغانستان، در حقیقت مخالفت با ایدئولوژی مارکسیستی بود. بعد از کودتای ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ و به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق افغانستان، ایدئولوژی مارکسیستی رهنمای عمل حکومت های نورمحمد ترکی و حفیظ الله امین گردید و در رسانه های گروهی همواره سخن از «مبارزه طبقاتی» و «انقلاب طبقه کارگر» بر سر زبان ها بود. و به خاطر حل تضادهای اساسی میان «طبقات متخاصم دهاقین و فیودال ها» ریفورم ارضی روی دست گرفته شد. ریفورم های بیگانه در مطابقت با اساسات «انقلاب ملی دموکراتیک» و به خصوص شیوه های تحقق آن، با مقاومت سرسخت مردم افغانستان مواجه شدند. ناگزیر در زمان زمامداری ببرک کارمل و اوائل حکومت داکتر نجیب الله عقب نشینی های جدی در طرح و تحقق برنامه های دولت صورت گرفت.

طالبان بعد از غلبه بر مجاهدین، امکان استفاده اعظمی از ایدئولوژی اسلامی را به خاطر دفاع از منافع گروهی خویش به دست آوردند. ایدئولوژی اسلامی به مثابه ایدئولوژی بیگانه در مخالفت با فرهنگ اسلامی و افغانی قرار داشت. فرهنگ اسلامی با ایدئولوژی اسلامی فرق ریشه‌ای داشته که در ماهیت خویش با همدیگر در تضاد اند. فرهنگ اسلامی دارای مفهوم وسیع و همه جانبه ایست که ارزش های والای انسانی از قبیل صلح و سلم، برادری و برابری، رحم و شفقت، دوستی و همکاری، احترام به زنان

و سالخوردگان، فراگیری علم و دانش و غیره را در برمیگیرد. درحالیکه آیدیالوژی اسلامی به مفهوم انحصار دین اسلام از جانب یک گروه و مبدل کردن آن با سلاح مبارزه با غیر اندیشی و مخالفان سیاسی و وسیله رسیدن به قدرت دولتی می باشد. آیدیالوژی اسلامی در صورت حاکمیت سیاسی، یکی از اشکال تبارز نظام توتالیتری در اداره دولتی و مشی تبلیغاتی است. پس از پایان دوره جنگ سرد، در دهه اخیر و به خصوص بعد از حوادث تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در ایالات متحده امریکا و سقوط رژیم طالبان، پروسه آیدیالوژی زدائی در میان روشنفکران افغان بصورت طبیعی و از پائین اوج گرفته است. اکثریت قاطع نسل دوم اعضای حزب وطن، وعده یی از نسل دوم تنظیم های جهادی از آیدیالوژی ها رو گردانده، معتقد به ارزش های دموکراتیک و عام جامعه بشری شده اند. مبارزه با بنیادگرایی و افراطی گری اسلامی و جلوگیری از تکرار حاکمیت القاعده و طالبانیزم، بنیاد گرایی مذهبی به خصوص که سازمانهای چون القاعده و طالبان را با حمایت از بیرون در اختیار خود دارد نظام دموکراسی و آزادی های مطرح در قانون اساسی را هر لحظه میتواند در معرض خطر قرار دهد. بنابراین ادامه مبارزه علیه بقایای القاعده و طالبان تا سرکوب نهائی باید ادامه یابد. تعمیق دموکراسی و حضور موثر جامعه مدنی، تاکید بر تطبیق بلاشرط قوانین جاری کشور را اساس و پایه نجات کشور از بحران و راه اعمار مجدد و ترقی وطن مان تلقی میگردد. در افغانستان احزاب عمده همان احزابی اند که سابقه جهادی و یا سابقه چپی و دموکراتیک ملی و قومی داشته و از قدرت و نفوذ گذشته خویش در ساختن حزب جدید بهره گرفته اند و یا به طور بالفعل از نفوذ و تسلط خویش بر مراجع اجرایی حکومت سود می برند. برنامه سیاسی علمی و جهت دهنده کمترین اقبال را در دیدگاهها و فعالیت های سیاسی این احزاب دارا می باشد. اگر از رهبری سیاسی موثر در جامعه کمی و کاستی احساس می شود نشانه آن است که احزاب سیاسی موجود نتوانسته اند به نیاز سیاسی جامعه پاسخ مناسب ارائه کنند. اگر قرار باشد حزب و تشکیلات جدید تجربه تازه و مؤثری را برای جامعه تقدیم کند، در قدم نخست باید از دشواری ها و خلاهای احزاب سیاسی قبلی آگاهی داشته و برای رفع این دشواری ها و خلاها راه حل علمی و عملی خویش را مطرح سازد، به نظر می رسد اولین نکته ای که احزاب موجود را به محرومیت از هرگونه ابتکار سیاسی کشانده، فقدان پیام روشن و جهت دهنده فکری و اعتقادی است. سیاست فن عمل کردن را نشان می دهد و عمل کردن به طور طبیعی معطوف به تفکر است. وقتی حزبی در تفکر خویش دچار بن بست باشد، روشن است که در عمل خویش از بن بست بیرون شده نمی تواند. اعضای حزب باید بدانند که چرا به همدیگر پیوند یافته اند و چه کاری در برابر آنان قرار دارد که باید با اتکا به نیروی جمعی خویش به انجام آن مبادرت کنند. پیام و برنامه در فعالیت های سیاسی احزاب نقش پیوند دهنده را بازی می کند. در جوامع عقب مانده و استبداد زده، فعالیت سیاسی در بدو امر به فداکاری و تحمل مشقت های فراوان قرار دارد. در

فقدان پیام روشن و جهت دهنده فکری و اعتقادی هیچ عاملی نمی‌تواند اعضای یک حزب را به فداکاری و ایثار و تحمل مشقتها ترغیب نماید. در افغانستان از هر چیز نماد و سمبولی داریم که تا مرحله رسیدن به پختگی و اثربخشی باید راه زیادی را طی کند. در اینجا تجارب احزاب و مبارزات سیاسی گذشته تنها می‌توانند عبرت‌ها و تجارب را کامل تر کنند نه اینکه راه عمل نیز پیش روی ما قرار دهند.

قانون اساسی کشور نیز فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را نسبی ضمانت و رقابت غرض دسترسی به رهبری نظام سیاسی را حق مسلم مردم عنوان کرده است. در یکی دو سال پس از تصویب قانون اساسی، بیش از نود و چهار حزب سیاسی در چوکات وزارت عدلیه ثبت و راجستر گردیدند. نکته مشترک در فعالیت‌های احزاب سیاسی موجود محرومیت محسوس و آشکار آنان از پایگاه و حمایت اجتماعی است. اگر با کثرت احزاب سیاسی انسجام بیشتر در روابط افراد جامعه به میان آید، با داشتن بیش از نود حزب سیاسی قاعداً باید شاهد جنب و جوش سیاسی هیجان انگیزی در سطوح مختلف جامعه می‌بودیم، حال آنکه شواهد موجود نشان می‌دهد که احزاب اکثرأ در اسم خود خلاصه شده و کمتر نشانه‌های از حضور فعال آنان در میان جامعه ملاحظه می‌گردد و دیوار ایدیولوژی که عمده ترین و سخت ترین مانع برای تفاهم، همدیگر فهمی و پذیرش یکدیگر است و باید به جای آن فضای باز منطقی و انسانی برای گفتگو و کار میان دو یا چند انسان یا گروه قبلاً متضاد به وجود آید. این وضعیت مانند یک قطره آب سردیست که با خود، انجام تفاهم و ارزش دهی به پلورالیزم سیاسی را تقویت کرده و به آنها سیمای جدید می‌بخشد.

از آنجا که زندان هیچ ایدیولوژی برتر، شیرین تر و مقدم تر از خود انسان به مثابه ارزش برتر حیات انسانی نیست، باید حصارهای تنگ ایدیولوژی‌ها را شکست و آن را شکل جدید بخشید. دوران حاضر دوران آب سازی ایدیولوژی هاست، ما در افغانستان بخواهیم یا نخواهیم حرارت بازار گرم پیدایی و نفوذ افکار گوناگون فلسفی و نقد فلسفی و موج گسترده گرایش به پلورالیزم و جهانی شدن در ابعاد مختلف ایدیولوژی را ذوب خواهد ساخت و شکل نوین خواهد بخشید.

#### منابع:

- کتاب اسلام و سیاست در افغانستان، نویسنده دانشمند دنمارکی آقای استا اولسن، سال نشر ۱۹۹۹ میلادی.
  - کتاب هزاره های افغانستان، نویسنده سید عسکر موسوی، ترجمه اسدالله شقایب.
  - سایت سرنوشت، کابینه جدید، پاداش اهانت بر مصائب مردم داغ‌دیده و مقاوم بامیان، نویسنده حاجی مجاهد بامیانی.
  - سایت آریایی جنبش های روشنفکری قرن بیستم افغانستان، نوشته داکتر کبیر رنجبر.
  - سایت آریانانت ضرورت تشکیل احزاب سیاسی سراسری در کشور، نوشته صاحب این قلم.
- ماه مارچ سال ۲۰۰۸ میلادی.

برای معلومات بیشتر فهرست احزاب سیاسی دارای جواز که تا اکنون به ۹۴ حزب می رسند، همراه با نام مؤسسیین و آدرس آنان از سایت رسمی وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان اخذ شده است ضمیمه این مقاله خدمت خوانندگان محترم تقدیم می شود.

۱	حزب جمهوریخواهان افغانستان	صبغت الله سنجر	سرک ششم قلعه فتح الله کوچه زینییه. فون ۰۷۰۲۷۵۱۰۷. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۲/۱۲/۱۶
۲	تحریک وحدت ملی افغانستان	سلطان محمود غازی	چهارراهی صدارت مقابل سرک وزارت داخله. فون ۰۷۹۲۱۰۹۹۸. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۲/۱۲/۱۹
۳	حزب استقلال افغانستان	غلام فاروق نجرابی	پنصد فامیلی خیرخانه جوارشفاخانه "د الفاروق معالجوی کلینیک" فون ۰۷۹۳۳۴۴۴۸. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۲/۱۲/۱۹
۴	حزب همبستگی ملی جوانان افغانستان (همجا)	محمد جمیل کرزی	شهرنو چهارراهی حاجی یعقوب به طرف شهید کوچه سوم دست راست خانه دوم. فون ۰۷۹۹۴۴۴۲۹۰. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۲/۱۲/۱۶
۵	حزب وحدت ملی افغانستان	عبدلرشید جلیلی	چهاراهی سابقه کلوله پشته متصل هتل گل سرخ منزل دوم قیصار مارکیت. فون ۰۷۹۹۲۱۰۹۹۸. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۲/۱۲/۱۹
۶	حزب ملی وحدت اقوام اسلامی افغانستان	محمد شاه خوگیانی	قریه بهادر علیا خوگیانی ولایت ننگرهار. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۲/۲۱
۷	حزب کار و توسعه افغانستان	ذوالفقار	کارته ۴ سرک دوم داخل کوچه. فون ۰۷۰۲۹۳۱۷۶. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۲/۲۱
۸	نهضت همبستگی ملی افغانستان	پیر سید اسحق گیلانی	کابل سرک ششم تایمنی چهاراهی حاجی محمد داد دست راست تلفن ۰۷۹۳۰۰۰۴۵ و ۰۷۹۹۴۸۶۵۵۸. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۲/۲۱
۹	محاذ ملی اسلامی افغانستان	سید احمد گیلانی	ملالی وات سرک وزارت داخله پهلوی سفارت هندوستان فون ۰۷۰۲۳۱۳۴۵ و ۰۷۰۴۲۶۵. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۲/۲۱
۱۰	نهضت آزادی و دموکراسی افغانستان	عبدالرقیب جاوید کوهستانی	کلوله پشته جوار شفاخانه علی آباد فون ۰۷۷۲۲۷۴۵۵۱. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۶۳/۲/۲۱
۱۱	افغان سوسیال دموکرات (افغان ملت)	انورالحق احدی	کابل جاده نادرپشتون منزل ۳ کلوب بانک ملی. فون ۰۷۹۲۱۸۵۹۹ و ۰۷۰۲۲۴۷۹۳. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۲/۲۶
۱۲	حزب سعادت مردم افغانستان	محمد زبیر پیروز	بلاکهای میدان هوایی بلاک ۱۳ اپارتمان اول فون ۰۷۰۲۰۴۸۴۷ و ۰۷۷۲۰۲۲۲۶۰. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۲/۲۹
۱۳	حزب افغانستان واحد	محمد واصل رحیمی	کابل، قوای مرکز، کشمیر خان مارکیت، منزل ۴، اپارتمان ۱۴. فون ۰۷۰۲۶۴۵۳۵ و ۰۷۹۹۳۷۳۵۶۹. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۲/۲۹
۱۴	حرکت اسلامی افغانستان	محمدعلی جاوید	شهر نو قلعه فتح الله سرک ۴. فون ۰۷۹۳۴۳۹۹۸. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۲/۲۹
۱۵	حزب حرکت ملی وحدت	محمد نادر آتش	کابل - کارته ۴ ناحیه سوم سمت شرق مسجد جامع کارته چهارمنزل

	افغانستان	ششم . فون ۰۷۰۲۹۴۳۶۲ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۳/۵
۱۶	حزب حفاظت از حقوق بشر وانکشاف افغانستان	کارت ۳ پل سرخ مقابل کتابخانه دارلقران. فون ۰۷۰۲۸۸۰۸۸ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۳/۵
۱۷	حزب ملی افغانستان	مکرویان اول بلاک ۱۲ اپارتمان ۴ فون ۰۷۰۲۹۸۳۹۲ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۳/۱۲
۱۸	حزب کنگره ملی افغانستان	کابل - ناحیه دهم ،دوا خانه قلعه موسی خانه ۲۰۷ - فون ۰۷۹۳۵۲۶۵۹ و ۰۷۰۲۹۰۰۶۷ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۳/۱۲
۱۹	دافغانستان دسولی غورخنگ گوند	کابل -کلوله پشته پهلو ی هوتل دوست. فون ۰۷۹۳۱۱۵۲۳ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۳/۱۹
۲۰	حزب حرکت اسلامی مردم افغانستان	کابل -قلعه فتح اله بین سرک دوم و سوم. فون ۰۷۹۹۱۸۳۴۴ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۳/۲۰
۲۱	حزب عدالت اسلامی افغانستان	کابل -ناحیه ۴ باغ بالا جنب سینما آریوب. فون ۰۷۹۳۱۲۶۴۱ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۳/۲۰
۲۲	حزب رسالت مردم افغانستان	کابل-کلوله پشته عقب گرین هوتل.فون ۰۷۹۹۳۱۶۷۵۱ و ۰۷۹۹۵۶۶۳۸۶ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۴/۳
۲۳	حزب رفاه مردم افغانستان	کابل - پغمان خواجه مسافر ۲۰۰ متر بطرف جنوب بازارخواجه مسافر. فون ۰۷۹۳۲۵۶۲۵ و ۰۷۹۲۱۵۸۵۲ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۴/۳
۲۴	حزب صلح و وحدت ملی	چهارراهی دهمزنگ مقابل سینما بریکوت جنب کلینک جراحی همکار طبقه دوم ساختمان. فون ۰۷۰۰۴۷۳۸۴ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۴/۳
۲۵	حزب تفاهم ودموکراسی افغانستان	مکرویان سوم بلاک ۱۵ تلفن ۰۷۰۲۱۶۳۲۴ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۴/۲۸
۲۶	سازمان اسلامی افغانستان جوان	بعد از چهارراهی پل سرخ سرای غزنی کوچه حاجی نادر. فون ۰۷۰۲۹۲۶۰۲ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۴/۲۸
۲۷	حزب صلح ملی اسلامی اقوام افغانستان	سرک ۵ پروژه تایمی تعمیر سابقه زرافشان هوتل منزل دوم. فون ۰۷۰۲۱۸۷۵۹ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۴/۲۸
۲۸	حزب وحدت اسلامی افغانستان	کارت ۴ چهار مقابل مخابرات تلفن: ۰۱۴۱۳ ۲۵ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۱
۲۹	حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان	کارت ۳ سخی تپه سلام کوچه مسجد محمدیه خانه نمبر ۳. فون ۰۷۰۲۷۸۲۷۶ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۳
۳۰	حزب لیبرال آزادیخواه افغانستان	خانه نمبر ۶ قلعه فتح الله عقب حوزه ۱۰ . تلفن ۰۷۰۲۲۰۸۴۶ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۳
۳۱	حزب فلاح مردم افغانستان	ساحه رهایشی پوهنچی تعلیم تربیه پوهنتون بلخ نمبر حویلی (۱۱۲،۵۶۱) فون ۰۷۰۵۱۷۲۳۷ و تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۴
۳۲	حزب همبستگی افغانستان	پروان سه جاده پروژه فروشی مقابل حوزه ۴ تلفن: ۰۷۰۲۳۱۵۹۰ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۷
۳۳	جماعت الدعوة الی القران والسنه افغانستان	خیرخانه، گولایی خواجه بغرا تلفن: ۰۷۰۲۹۳۸۱۴ تاریخ خذ جواز ۱۳۸۳/۵/۷

۳۴	نهضت ملی افغانستان	احمد ولي مسعود	سرک اول تایمینی مقابل لوی حازنوالی. فون ۰۷۰۲۷۷۹۳۸ و ۰۷۹۹۳۴۲۹۴۲ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۷
۳۵	حزب صلح ملی اسلامی افغانستان	شاه محمود پوپل زی	کابل- سرک پوهنتون مقابل ریاست ملی بس منزل دوم اپارتمان. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۷ فون ۰۷۹۹۴۵۴۳۹۲
۳۶	حزب آرمان مردم افغانستان	الحاج سراج الدین ظفری	کابل - سرک اول حصه اول خیر خانه بلاک ۶۵ مارکیت متین مسیح. فون ۰۷۹۹۳۰۳۵۲۴ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۱۵
۳۷	حزب پیوند ملی افغانستان	سید منصور نادری	کابل چهارراهی تایمینی- جاده غربی متصل به کلو له پشته دشت راست. فون ۰۷۹۴۲۷۶۸۹ و ۰۷۹۹۱۸۲۰۱۶ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۷
۳۸	حزب سعادت ملی و اسلامی افغانستان	محمد عثمان سالکزاده	کابل- سرک اول شاه شهید. فون ۰۷۹۲۰۳۵۲۷ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۷
۳۹	حزب آزادی افغانستان	الحاج عبدالملک	کابل شهرنو کوچه قصابی بلاک ۵۱۱ تلفن ۰۷۹۰۲۳۶۸۶ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۲۰
۴۰	حزب رستاخیز مردم افغانستان	سید ظاهر قائید ام الیلادی	بلاک ۱۵ تهیه مسکن منزل اول اپارتمان ۴ فون نماینده مرکز ۰۷۰۰۳۳۵۷۹ و ۰۷۹۳۷۲۳۱۰ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۵/۲۰
۴۱	مجمع ملی فعالین صلح افغانستان	شمس الحق نورشمس	پروژه تعدیلی وزیرآباد تلفن ۰۷۰۲۲۴۴۹۷ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۶/۲۴
۴۲	دافغان وطن اسلامی گوند	محمد حسن فیروز خیل	آدرس : کابل منار شاه شهید حصه سوم. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۶/۳۱ تلفن : ۰۷۹۳۲۰۷۲۲
۴۳	حزب آزادیخواهان مردم افغانستان	فدا محمد احساس	خیرخانه حصه اول سرک ۱ افسوتربلندمنزل شماره ۲۳. تلفن ۰۷۹۳۳۳۹۱۳ و ۰۷۹۹۵۰۷۹۰۲ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۷/۱۶
۴۴	حزب تحریک وحدت المسلمین افغانستان	وزیر محمد وحدت	مرکز ولایت کنړها نزدیک ریاست مخابرات کنړ. تلفن ۵۱۱۵۰۸۲۱- کود ۰۰۸۸۲۱ ثریا تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۷/۱۶
۴۵	حزب همبستگی ملی اقوام افغانستان	محمد ظریف ناصری	مکرویان ۳ بلاک ۱۶ اپارتمان ۳۰. تلفن ۰۷۰۲۶۹۸۳۸ و ۰۷۰۲۷۵۶۸۲ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۷/۱۶
۴۶	حزب اعتدال ملی اسلامی افغانستان	قره بیک ایزد یار	کابل پروان سوم تلفن: ۰۷۰۲۸۵۲۲۲ و ۰۷۰۲۲۴۷۶۱ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۷/۱۶
۴۷	حزب ترقی ملی افغانستان	دکتر آصف بکتاش	تخته پل شور بازار مقابل دروازه شمالی بالاحصار. فون ۰۷۹۳۱۶۲۴۳ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۷/۱۳
۴۸	حزب استقلال ملی افغانستان	تاج محمد وردک	سرک ۱۰ وزیر اکبرخان جوار دفتر مرکزی موسسه مین پاکي امر. تلفن ۰۷۹۳۰۲۱۳۳ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۷/۱۳
۴۹	تنظیم جبهه ملی نجات افغانستان	صیغت الله مجددی	وزیر اکبرخان سرک ۱۵ خانه نمبر ۲۶. تلفن ۰۷۹۹۳۰۲۴۱۸ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۷/۱۶
۵۰	حزب وحدت ملی اسلامی افغانستان	محمد اکبری	خوشحال خان چوک اسپین کلی کوچه مسجد امام رضا. تلفن: ۰۷۹۳۴۸۲۰۷ و ۰۷۹۲۱۵۳۷۶ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۸/۴
۵۱	حزب نهضت حاکمیت مردم افغانستان	حیات الله سبحانی	کابل- کارته ۳ پل سرخ مقابل شفاخانه صلیب سرخ. تلفن ۰۷۹۳۵۳۴۲۱ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۳/۱۲/۸

۵۲	حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان	سید نورالله	کابل وزیر اکبرخان سرک ۱۵ کوچه چهارم دست چپ. فون ۰۷۰۵۱۱۵۱۱ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۱/۲۸
۵۳	حزب وحدت اسلامی ملت افغانستان	قربانعلی عرفانی	ده بوری ایستگاه سابقه دست چپ. فون ۰۷۰۲۷۸۱۳۱ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۱/۹
۵۴	حزب نخبگان مردم افغانستان	عبدالحمید جواد	گولائی مسجد غوث العظیم خشت هوختیف خیر خانه کابل. تلفن ۰۷۰۵۰۳۶۰ و ۰۷۰۶۲۰۴۴۱ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۱/۱۰
۵۵	حزب ملی هیواد	غلام محمد	چهارراهی حصه دوم کارته پروان جواررهنمای معاملات رویان. تلفن ۰۷۹۳۴۷۴۸۶ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۱/۱۱
۵۶	حزب آزادیخواهان میهن	عبدالهادی دبیر	نارسیده به بند قرغه غرب محوطه فرقه هشتم. فون ۰۷۹۱۲۸۱۷۱ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۱/۱۳
۵۷	حزب پیوند میهنی افغانستان	سیدکمال سادات	گذر سیاه گرد ناحیه سوم شاروالی شهر مزار شریف ولایت بلخ تلفن ۰۷۰۵۰۴۰۰ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۱/۱۸
۵۸	حزب جمعیت اسلامی افغانستان	استاد ربانی	کابل کارته پروان حصه دوم جناح راست بادام باغ فون ۰۷۰۲۸۰۹۱۱ و ۰۷۰۲۷۸۹۵۰ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۲/۶
۵۹	حزب تنظیم دعوت اسلامی افغانستان	عبدالرب رسول سیاف	چهارراهی انصاری سرک اول جوار ناحیه ۴ کابل. فون ۰۷۰۲۷۷۰۰۷ و ۰۷۹۳۰۴۶۳۶ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۲/۶
۶۰	حزب متحد ملی افغانستان	نورالحق علموی	کابل-مکرویان اول بلاک ۱۴۶ پارتمان ۵. فون ۰۷۹۳۰۸۴۸۴ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۲/۱۲
۶۱	حزب مردم افغانستان	احمد شاه اثر	کابل میرویس میدان افغان مارکیت منزل دوم آپارتمان دهم. فون ۰۷۰۵۰۷۹۱۷ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۲/۱۲
۶۲	حزب ثبات ملی اسلامی افغانستان	محمد سمیع خروتی	متصل صالون میوند. فون ۰۷۹۲۸۳۷۸۸ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۲/۱۲
۶۳	د افغانستان دملي مبارزينوگوند	امانت ننگهاری	مکرویان (۳) بلاک ۱۰ کابل ۰۷۰۲۳۰۲۳۴ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۲/۲۱
۶۴	حزب دیموکرات افغانستان	عبدالکبیرنجبر	کابل سرک کلوله پشته منزل شماره ۳۵۷۶. تلفن ۰۷۰۲۲۴۴۲۲ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۲/۲۱
۶۵	د افغانستان دملي وحدت ولسي تحریک	عبدالحکیم نورزی	شهرنو چهارراهی شهید کابل. فون ۰۷۰۲۷۷۰۰۵ تاریخ اخذ جواز ۲۱۳۸۴/۲۱
۶۶	حزب اقتدار ملی	سید مصطفی کاظمی	کارته سه روبروی لیسه حبیبه کوچه شرکت. فون ۰۷۰۲۷۶۲۹۰ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۲/۲۹
۶۷	حزب افغانستان نوین	محمد یونس قانونی	ناحیه ۱۱ حصه اول خیرخانه سرک اول سرک هتل پروان، فون ۰۷۰۲۲۲۳۹۸ و ۰۷۹۹۳۴۲۹۴۲ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۲/۲۹
۶۸	حزب رفاه ملی	محمد حسن جعفری	کابل چوک ده بوری بطرف آخربوختون سرک ۴ دست چپ کوچه اول. فون ۰۷۰۲۹۳۳۴۴ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۳/۱۶
۶۹	حزب ملی دریغ	حبیب الله جانباد	بلاک ۲۸ اپارتمان ۸۵ مکرویان سوم. فون ۰۷۹۳۱۹۸۲۱ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۳/۱۶
۷۰	حزب رفاه افغانستان	میرمحمد آصف ضعیفی	زرغونه میدان ، مقابل کابل بانک ، شهرنو، منزل دوم هتل باباسلس. فون ۰۷۹۳۲۱۳۷۱ و ۰۷۰۲۱۲۹۴۶ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۳/۱۶



۷۱	حزب امت اسلامی افغانستان	تورن نورآقا احمد زی	شهرولسوالی اشکمش ولایت تخار . فون ۰۷۹۳۴۹۴۰۹ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۳/۱۵
۷۲	حزب ملی اسلامی افغانستان	روح الله لودین	کابل- سرک دوم کارته نو رو بروی عارف مارکیت. فون ۰۷۹۴۴۵۰۶۰ و ۰۷۹۴۱۰۳۳۴ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۳/۱۸
۷۳	حزب جنبش دموکراسی مردم افغانستان	محمد شریف نظری	پانین ترازچوک ده بوری سمت غرب لیسه مسلکی هنرها. فون ۰۷۹۳۷۴۰۸۹ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۴/۶
۷۴	حزب مترقی دموکرات افغانستان	محمد ولی آریا	کارته ۴ سرک اول دست راست کوچه اول. فون ۰۷۹۳۴۳۰۳۰ و ۰۷۹۵۶۵۵۲۵ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۴/۱۵
۷۵	حزب دموکراسی افغانستان	الحاج محمد طاووس عرب	قلعه فتح الله ، سرک دوم دست چپ خانه ۱۳ . فون ۰۷۰۲۷۸۰۴۱ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۴/۱۵
۷۶	حزب مردم مسلمان افغانستان	بسم الله جویان	جاده قلعه نجارها الی سرور کائنات ، مقابل مغازه کو پراتیفی نمبر ۱۱. فون ۰۷۰۲۸۳۵۰۴ و ۰۷۰۲۹۱۰۶۹ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۵/۱۵
۷۷	حزب الله افغانستان	قاری احمد علی	ولایت هرات، جاده بهزاد ، چهارهی دوم ، نبش جاده ، طرف شرق . فون ۰۷۰۴۱۷۷۴۲ و ۰۷۹۵۷۹۵۲۴ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۶/۲۹
۷۸	حزب اسلامی افغانستان	عبدالهادی "ارغندبوال"	خوشحال مینه کابل ساحه الف مقابل هده سابق قندهار. فون ۰۷۹۴۲۱۴۷۴ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۸/۳
۷۹	حزب نهضت فراگیر دموکراسی و ترقی افغانستان	شیرمحمد بزگر	کابل گلزار مارکیت اپارتمان ۱۴۸ منزل سوم. تلفن ۰۷۹۹۳۰۳۰۲۴ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۱۰/۵
۸۰	حزب ولسی ترون افغانستان	سید امیر تحسین	کابل قلعه فتح الله سه راهی لیسه زرغونه. فون ۰۷۹۹۴۴۵۰۰۲ و ۰۷۹۹۳۱۶۴۵۷ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۱۱/۳
۸۱	حزب متحد اسلامی افغانستان	وحید الله سباوون	کابل جمال مینه کارته سخی خیابان مرکزی زیارت سخی ، فون ۰۷۰۱۹۶۳۳۸ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۱۱/۳
۸۲	حزب نهضت اسلامی افغانستان	محمد مختار مفلح	کابل کارته پروان مقابل پارک بهارستان. تلیفون ۰۷۰۲۱۰۴۰۶ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۵/۲/۱۱
۸۳	حزب اقتدار اسلامی ملی افغانستان	انجنیر احمد شاه احمد زی	کابل- چهارهی زنبق طلائی مقابل سفارت ایران. فون ۰۷۹۹۳۳۱۲۱۰ و ۲۱۰۳۰۹۵ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۴/۱۰/۵
۸۴	دافغانستان مجاهد ولس یووالی اسلامی تحریک	سعید الله "سعید"	ولایت خوست - شهر خوست ، سرک چهار ناحیه ۵ کوتی سنگی ، فون: ۰۷۹۹۷۰۴۶۹۷ و ۰۷۹۹۱۳۷۰۵۱ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۵/۱۰/۲
۸۵	حزب توحید مردم افغانستان	انجنیر زین الدین جاهد	کابل - چوک ده بوری غرب پارک ده بوری فون ۰۷۹۸۱۶۴۸۴۹
۸۶	د افغانستان ټولنپال ولسواک (افغان ملت ملی مترقی) گوند	اجمل شمس	شاهین پلازه- دریم منزل جلال آباد. فون ۰۷۹۹۱۲۶۸۸۷ و ۰۷۰۰۶۱۶۶۲۹
۸۷	حزب اعتماد ملی افغانستان	اسد الله "کهزاد"	کابل، جوار لیسه غازی ، سرک اول تپه سلام ، کوچه اول دست راست خانه دوم. فون ۰۷۷۲۱۲۴۰۶۸ و تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۶/۴/۲۰
۸۸	حزب خدمت گاران ملی افغانستان	ممتاز "همت"	کابل، احمد شاه بابا مینه ، بلاک ۴ منزل اول تلیفون: ۰۷۹۸۱۷۹۴۱۹ و ۰۷۹۸۱۲۰۳۲۲ . تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۶/۶/۶

۸۹	حزب جمهوری افغانستان	انجنیر "حبیب"	کابل، شش درک، متصل احاطه قوانندی آیساف، خانه دوم. ۰۷۰۰۶۵۵۲۵۲ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۶/۷/۱۲
۹۰	حزب تحریک ملی افغانستان	راضیه "نعیمی"	کابل، کوته سنگی، کوچه موتر شوئی ۰۷۰۰۲۸۶۴۶۰ و ۰۷۹۹۸۹۲۲۰۵ و ۰۷۹۹۳۷۴۱۳۰ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۶/۷/۱۷
۹۱	حزب نهضت بیداری ملی فلاح افغانستان	ثریا	کابل، سرک مقابل سینمای ملی، قول ایچکان، دست چپ. ۰۷۹۹۳۱۲۴۵۸ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۶/۷/۱۷
۹۲	حزب نیاز ملی افغانستان	فاطمه "نظری"	کابل، جاده شهید مزاری، ایستگاه انچی باغبانان ۰۷۹۹۴۳۶۶۸۴ و ۰۷۷۴۴۰۹۹۲۵ تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۶/۷/۱۷
۹۳	حزب انسجام ملی افغانستان	نجیب الله "صادق مدبر"	کابل، سرک چهارراهی پل سرخ، سرک سرای غزنی، سر چهارراهی اول، دست چپ. تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۶/۸/۲۳ تیلیفون ۰۷۹۹۸۵۶۱۵۰ و
۹۴	حزب د افغانستان ملی ولسواک گوند	امان الله "ثابت"	کابل، کارته نوناحیه ۸. کابل باختر پلازا، منزل سوم تاریخ اخذ جواز ۱۳۸۶/۸/۳۰ تیلیفون ۰۷۹۹۱۴۵۲۳۱

### قسمت دوم... نگاه گذرا بر نهضت ها و احزاب سیاسی معاصر افغانستان

نظام دموکراسی به عنوان یک سیستم حکومتی که در آن رضایت مردم معیار مشروعیت حاکمیت است، که اولین بار در یونان باستان ۷۵۰ سال قبل از میلاد تجربه شد و بعد از آن در قرن ۱۹ گسترش یافت. طرح افلاطون عالی ترین شکل نظام دموکراسی است. ((دموکراسی حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم است، توسط همه و برای همه است)). **منتسکیو فیلسوف فرانسوی درباره دموکراسی می گوید که:** اندازه دموکراتیک بودن یک حکومت به میزان استقلال سه قوه ای مجلس، حکومت و قوه قضائیه بستگی دارد. ۲- آزادی احزاب سیاسی ۳- آزادی بیان ۴- حاکمیت قانون ۵- صلح طلبی ۶- رضایت مردم ۷- شهروندان دموکراسی. **دموکراسی زمانی پیاده می شود** که مردم و حاکمان آن به درجه از بلوغ سیاسی و اجتماعی رسیده باشند و احزاب سیاسی مناسب ترین وسیله در جهت ایجاد چنین فضای در قلمروی نظام دموکراسی است.

**حزب سیاسی** حزب را می توان گروهی از افراد جامعه دانست که با اعتقاد و ایمان به برخی اصول و داشتن هدف های مشترک در سازمانی متشکل شده و از طریق شعبه های مختلف با یکدیگر ارتباط متقابل و مستمر دارند و می کوشند تا برای رسیدن به هدف های مورد نظر، حکومت را مستقیماً در دست گیرند. لاپالمبارا در تعریف حزب سیاسی چهار شرط ذکر می کند:

۱- سازمان و تشکیلات

۲- تشکیلات حزبی دارای سازمانی مستقر در محل و در سطح ملی

۳- اراده رهبران ملی و محلی

۴- کسب حمایت عمومی مردم.

شکل گیری احزاب سیاسی: احزاب سیاسی یک نیاز اجتماعی است هر جامعه باید احزاب سیاسی داشته باشد که در بعضی جوامع یک ضرورت و در بعضی دیگر دارای کارکرد منفی است. میان احزاب سیاسی و نوعی نظام سیاسی ارتباط نزدیک وجود دارد. بعضی نظامهای سیاسی، موجودیت احزاب را نمی پذیرند. ولی در بعضی از نظامها، موجودیت احزاب سیاسی را امری ضروری میدانند. تعیین نوع نظام سیاسی نیز به نوبه ای خود بر شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی جغرافیای هر کشور مبتنی است. یک الگوی ثابت و کامل از نظام سیاسی که در همه جا قابل تطبیق باشد تا به حال وجود نداشته است. از آنجای که احزاب سیاسی همواره در صدد به دست آوردن قدرت اند و برای موفقیت برنامه های شان همواره در تلاش است تا اعتماد و رضایت مردم را بیش از رقبایش به چنگ آورند، احزاب سیاسی، مناسب ترین و شایسته ترین باشگاه تمرین سیاسی در جهت آموزش مهارت های کافی برای ورود به عرصه ای تصمیم گیری هر کشور است.

### در افغانستان دو مسئله شکل گیری احزاب سیاسی را مشکل آفرین می سازد. ۱- پائین

بودن سواد عمومی: معیار سواد تنها خواندن و نوشتن است، که با توجه به همین استاندارد، در افغانستان طبق آمار سازمان های بین المللی ۷۵٪ از مردم افغانستان بی سواد اند. این مسئله یکی از مشکلات عمده ای مردم کشور ما بوده و در چنین جامعه ای فاصله میان حکومت و مردم بسیار زیاد است. برای بیرون رفت از این معضل اجتماعی یکی از راههای مناسب و موثر آن ظهور احزاب سیاسی در عرصه ای اجتماعی است. ۲- تقابل گروههای سیاسی ذینفع: افغانستان در گذشته عرصه درگیری نظامی میان گروهها و جناحهای بوده اند که بعضی از آنها بر ساختار قومی جامعه استوار بوده و تمام اهداف آنها کسب حیثیت و سلطه ای قومی شان بر اقوام دیگر و عامل بی عدالتی های موجود در کشور بوده است. این گروه ها به عنوان نمادهای اقوام افغانستان هر کدام بخشی از جامعه ای کشور و از یک قوم نمایندگی نموده و در راستای تحقق بخشیدن به مطالبات قومی خود تلاش می کردند و از سوی دیگر اقوام افغانستان نیز در قالب همین گروه ها کسب هویت نموده و در عرصه های تصمیم گیری مشارکت می کردند. در شرایط جدید و با حذف این گروهها و احزاب سابق، مشارکت مردم در عرصه تصمیم گیری های کشور باید در وجود احزاب جدید بر معیارهای نوین تشکیل و ایجاد گردند. احزاب سیاسی جدید با اندیشه های نوین می توانند جایگزین مناسب و شایسته برای گروه های گذشته باشند. اساساً یکی از شاخص های دموکراسی؛ احزاب سیاسی است. احزاب سیاسی که متفاوت

از گروه ها و جناح های ذینفع اند، تجلی عینی و نماد بیرونی دموکراسی و از عوامل اساسی بقا و استمرار نظام دموکراسی است.

**از زمان استقلال افغانستان تا امروز جامعه افغانستان فاقد یک دولت مقتدر و فراگیر ملی بوده است.** بحران هویت ملی، شکافهای اجتماعی، فضای بی اعتمادی میان اقوام و تخریب زیر ساختهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ارمنان یک تاریخ تجربه ای ناکام حاکمیت قبیله ای در افغانستان است. اینک در جامعه ای افغانستان که دموکراسی را به عنوان یک نظام سیاسی انتخاب نموده اند به وجود آمدن احزاب سیاسی مطابق با معیارهای درست و منطقی و مطابق قانون اساسی، یک نیاز ضروری به نظر می رسد، زیرا احزاب سیاسی تجلی عینی و بیرونی دموکراسی است. دموکراسی یعنی تکثر قدرت در بین تمام اعضای جامعه و این ایده تنها در قالب احزاب سیاسی می تواند تحقق پیدا کند. احزاب سیاسی است که میتواند زمینه مشارکت سیاسی تمام افراد جامعه را فراهم نموده و از انحراف حکومت از مسیر قانون و دموکراسی جلوگیری کند. احزاب سیاسی جدید باید با معیارهای فراقومی، فراجناحی و فرامذهبی باشند. احزاب جدید باید در اصول با جناحها و گروههای ذینفع تفاوت داشته باشند و تنها بهانه ای نباشد برای سرپوش گذاشتن روی فعالیت های قومی، گروهی، مذهبی و محلی. قانون اساسی جدید نیز، تشکیل احزاب سیاسی و دیگر نهادهای مدنی را حق شهروندان افغانستان دانسته است ((اتباع افغانستان حق دارند مطابق به احکام قانون، احزاب سیاسی تشکیل دهند مشروط بر آنکه: ۱- مرامنامه و اساسنامه حزب مناقض احکام دین مقدس اسلام و نصوص و ارزشهای مندرج این قانون اساسی نباشد. ۲- تشکیلات و منابع مالی حزب علنی باشد. ۳- اهداف و تشکیلات نظامی و شبه نظامی نداشته باشد. ۴- وابسته به منابع خارجی نباشد. تأسیس و فعالیت حزب بر مبنای قومیت، سمت، زبان و مذهب جواز ندارد)).

تحلیل گران سیاسی افغانستان اکثراً به این باورند که: یکی از دلایل عمده شکست اصلاحات امان الله خان در اوایل سده بیستم میلادی این است که وی خصوصیت های جامعه ای به شدت محافظه کار و مذهبی افغانستان که سنت های قبیله ای، بر بخش زیادی از آن حاکم است را نادیده گرفت. مردم نه تنها برای پذیرش اصلاحات شتاب زده به سبک غربی آماده نبودند بلکه تلاشی هم برای آماده ساختن مردم انجام نشده بود. ده ها سال پس از این شکست چپ گراها و اسلام گرایان افغانستان که با الهام از جریان های خارجی در صدد تغییر جامعه و حاکمیت برآمدند، ظاهراً از تجربه امان الله خان در طرح و اجرای برنامه های خود استفاده نکردند. بسیاری از پژوهشگران این برنامه ها را امتداد طرح ها و شعارهای اردوگاه شرق و غرب در دوران جنگ سرد در قرن گذشته می دانند، که در ظاهر ملی جلوه می نمود اما در ماهیت؛ هیچ نوع سازگاری با ویژگی های دینی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و

قبیله ای جامعه افغانستان نداشت، زیرا محصول و زاده ای اندیشه و فرهنگ جوامع دیگر و با اوضاع و ویژگی های افغانستان کاملاً متفاوت بوده است. اصلاحات ارضی و برنامه پنجگانه برای اجرای اصلاحات در زمینه های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را که سواد آموزی اجباری زنان از آن جمله بود و بخاطر بیگانه بودن آن با واقعیت های جامعه افغانستان نتیجه کاملاً معکوس به بار آورد. جامعه سنتی و قبیله ای افغانستان با داشتن سطح پایین سواد، برای پذیرش افکار رادیکال چپ آماده نبود که این افکار زمینه رشد و بالندگی یابد. همه بیاد دارند که نورمحمد ترکی اولین رئیس جمهور رژیم چپ افغانستان، شعار معروفی داشت: "نان، خانه و لباس می دهیم" (کور، کالی، دودی ورکوو). انقلابیون چپ؛ بنا را بر تقسیم مساویانه گذاشتند و با صدور فرمان های پایپی، قرض های دهقانان به دولت بخشیده شد، به ۲۷۰ هزار خانواده زمین داده شد، حقوق مرد و زن قانونی شد و ازدواج دختران خردسال غیرقانونی اعلام شد. سیاست های نسنجیده و نادقیق آنها سبب شد تا در مجموع طبقه پایین جامعه افغانی برای مبارزه علیه رژیم خلقی ها کمر بستند و تا سقوط آن از پای ننشستند. منابع فکری و ایدئولوژیک چپگراهای افغانستان، نشرات حزب توده ایران بود و بر اساس نشریه های همین حزب، اندیشه پیروان حزب دموکراتیک خلق شکل می گرفت. یک حزبی که هوای دولرداری در سر داشت اندیشه آن از منابع دست دوم تغذیه می شد. گرچه که چپ گراها منابع دیگری فکری نیز داشته اند، اما این نکته می رساند که در زمینه تغذیه فکری و اندیشوی آنها، مانند اسلام گراها پای شان می لنگید.

**ساده زندگی نمودن** یکی از موضوعاتی که در افغانستان کنونی بر سر زبان هاست مقایسه زندگی رهبران جهادی و دولتمردان تکنوکرات از غرب آمده با رهبران رژیم چپ است. هیچ یک از رهبران ارشد گروه های چپ، سرمایه و دارایی کلانی از خود بر جای نگذاشته اند، تمامی وزرای دوره حکومت چپی ها و حتی دکتر نجیب الله آخرین رئیس جمهور و سلطانی کشتمند صدر اعظم با کفایت تقریباً یک دهه این دوران که در زمان جنگ و بحران سیستم اقتصادی کشور را سر و سامان داده و با وجود تعزیرات جهانی علیه کشور، جامعه را از قحطی و گرسنگی و بحران اقتصادی با شایستگی و درایت نجات داده است در آپارتمان های مکروریان مانند دیگران زندگی می کردند، به باور برخی از کارشناسان اعضای حزب دموکراتیک صرفاً به جنبه اقتصادی نظریات چپ باور داشتند ولی هرگز در فکر اندوخته های پولی نبودند و در رفاه نزیستند.

در حالیکه ریخت و پاش های زندگی شاهانه شمار زیادی از رهبران مجاهدین، با آنکه مدعی اند برای خدا و اسلام جهاد کرده اند و به معاد و روز حشر باور دارند، امروز اعتراض های زیادی را در افغانستان برانگیخته است. حزب دموکراتیک خلق، پس از به قدرت رسیدن اشتباهات زیادی مرتکب شد. ولی در سال های بعدی این حزب به جبراً این اشتباهات پرداخت و سیاست های خود را تغییر داد اما

کار از کار گذشته و دیر وقت بود که در این زمان افغانستان به صحنه کشمکش بر سر نفوذ بین دو ابرقدرت جهانی تبدیل شده بود. در اسلامگرایان فقدان برنامه، نظم‌گریزی و فقدان رهبری وجود داشت، گرچه خاستگاه فکری و ایدئولوژیک اسلامگرایان متفاوت بود، اما آنها هم مانند جریان چپ از خارج الهام می‌گرفتند، صرف نظر از ناسازگاری برنامه‌های چپ‌ها با ویژگی‌های جامعه افغانی (چپگرایان) این امتیاز را داشتند، که در چارچوب یک تشکیلات منظم حزبی حرکت می‌کردند، چیزی که اسلامگرایان از آن محروم بودند. جریان اسلام‌گرا از همان آغاز ۱۹۶۰ میلادی و تشکیل آنچه نهضت اسلامی افغانستان خوانده می‌شود یک جریان واکنشی در مقابل جریان چپ می‌داند. آنچه پیروان جریان اسلام‌گرا را تحریک می‌کرد احساسات مذهبی و باورهای دینی بود و آنها هیچگاه در چارچوب یک برنامه حزبی فعالیت نمی‌کردند. اسلامگرایان تشکیلات منظم و رهبری واحد نداشتند و تا زمان ورود مجاهدین به کابل این وضع ادامه داشت. در طول این چهارده سال جنگ و به رغم شرایط مساعد و فرصت مناسب؛ مجاهدین نتوانستند کادر مسلکی و متخصص برای اداره نظام آینده اسلامی در افغانستان ایجاد و پرورش دهند که در این زمینه فاقد برنامه بودند. نادیده گرفتن تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی اسلامگرایان افغانستان که منابع نظری و عملی آنها را بیشتر "ترجمه" نوشته‌های حسن البنا، بنیانگذار سازمان اخوان المسلمین، سید قطب از مصر، ابوالاعلی مودودی از پاکستان و علی شریعتی از ایران و دیگر اندیشمندان مسلمان غیر افغانی تشکیل می‌داد. کتاب‌ها و جزوه‌های چاپ شده که از کشورهای عربی و ایران و گروه‌های جهادی پر نفوذ در پاکستان وارد کشور می‌شد. سید قطب که از اثر گذارترین اندیشمندان در میان پیروان جریان‌های اسلام‌گرا در بیشتر کشورهای مسلمان از جمله افغانستان است به نظر نمی‌رسد که اسلام‌گرایان افغانستان این ویژگی‌های هر دو جامعه و تفاوت‌های زمانی و مکانی را مد نظر داشته‌اند.

چنانچه گروه تندرو طالبان که علاوه بر رکود اجتماعی و سیاسی و فشار و اختناق ناشی از عقاید تند روانه این گروه، افغانستان را به محلی امن برای تندروان اسلامی از سراسر جهان بدل کرد. تندروانی که ایدئولوژی خود را جهاد اسلامی در برابر غرب و فرهنگ‌های غیر اسلامی میدانستند. با حادثه یازدهم سپتمبر، امریکا رژیم طالبان را از بین برد و نیروهای ائتلاف خارجی در افغانستان مستقر شدند و این کشور در کانون توجه جهانی قرار گرفت، دولت کنونی افغانستان روی کار آمد و این کشور بعد از سه دهه، دارای پارلمان گردید. گرچه افغانستان هنوز هم درگیر خشونت‌هایی است که از سوی گروه تندرو طالبان با هدف تسلط دوباره بر این کشور و گسترش آنچه را حکومت اسلامی و شرعی می‌خوانند دامن زده می‌شود، اما به طور گسترده‌ای ساختار سیاسی جاری در افغانستان، نیروهای رقیب سابق یعنی جناح‌های راست و چپ را در خود جای داده است. فقر اندیشه و خلاقیت فکری، ناتوانی در باز اندیشی تسلط فضای فکری دوران جنگ سرد در جهان، منطقه و کشور عمده

ترین دلیل برای اثبات این مدعا است که از ناتوانی هردو گروه در دادن یک تصویر و تفسیر روشن از اندیشه جریان‌هایی است که از نگاه فکری به آن وابسته بودند و همچنان همسنگری سیاسی، عجز فکری و فقر؛ ساختار ایدئولوژیک هردو جریان، جزم‌گرایی و استبداد رای بوده است. عملکرد هردو گروه در برابر مخالفین ایدئولوژیک و سیاسی شان به خوبی نشان داد که چگونه روش‌های عقلانی و قواعد برخورد دموکراتیک، قربانی مطلق‌گرایی و منطق زور و خشونت شد. حذف فیزیکی، سرکوب و زندانی کردن مخالفین از حربه‌های اصلی اسلام‌گرایان و چپ‌گرایان افغانستان بوده است ولی متأسفانه سوال اصلی این است که چرا تاکنون در افغانستان یک تئوری متکامل که ویژگی‌های هویت بومی افغانی و خصوصیت‌های جامعه افغانی در آن بازتاب یافته باشد، در دست نداریم. این سوالی است که تا هنوز بدون پاسخ باقی مانده است. امیدواریم نسل جوان کشور به این نیاز سیاسی جامعه ما جواب قانع‌کننده پیدا نمایند.

**هزاره جات از لحاظ موقعیت جغرافیای خویش** که در نزدیکی پایتخت و مرکز کشور قرار دارد در هنگام جهاد و همچنان در دوران مقاومت علیه رژیم طالبان نقش عمده و استراتژیک را برای اکمالات دیگر گروه‌های اسلامی از طریق هزاره جات در تأمین امنیت کابل ایفا نموده است در اوضاع جاری کشور نیز مردم هزاره جات حامی دولت کنونی بوده و بحیث منقطه حایل میان ساحات جنگی جنوب و شهر کابل قرار داشته و رول تعیین‌کننده را در ثبات عمومی افغانستان دارا می‌باشد. کوه‌های سر بفلک کشیده مانع نفوذ دشمن و مردم دلیر هزاره عاشقان صلح و ثبات کشورند.

در کنار احزاب و گروه‌های چپ و راست در افغانستان نقش و سهم تعیین‌کننده احزاب و شخصیت‌های سیاسی جامعه هزاره را نمی‌توان نادیده گرفت. گروه‌های سیاسی راست و چپ مدعیان اصلی قدرت و سیاست در افغانستان گرچه از لحاظ عقیدتی و تشکیلاتی خصوصیات ایدئولوژیک داشت، اما بعضاً جنبه قومی و قبیله‌ای را نیز بصورت دردآور با خود حمل می‌کردند، گرچه اقدامات کاری رهبران اصلی این دوگروه پوشیش ایدئولوژیک و سیاسی را دارا بود ولی بعضی از آنان قومی نیز عمل می‌کردند که شعار و عملکرد حفیظ الله امین و برادرانش مولوی خالص، حکمتیار، ربانی، مسعود و سیاف درباره مردم هزاره برخورد متعصبانه این دو گروه راست و چپ را به نمایش می‌گذاشتند.

با وجود آنکه رویداد هفت ثور دارای جهت‌گیری ایدئولوژیک بود که با واقعیت‌های اجتماعی و مذهبی مردم کشور هم‌خوانی نداشت و در پیروزی آن تمام اقوام کشور خود را سهیم نمی‌دانستند چون عده‌ای از رهبران آنان شعارهای تند ضد دینی و خلاف رسوم و عنعنات مردم میدادند که بدین سبب همه اقوام کشور اعم از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک و دیگر اقوام میهن‌ما، در روزهای آغاز این برعلیه آن قیام نمودند و تا سقوط به پیش رفتند اما رویداد هشت ثور نیز با داشتن کرکتر ایدئو لوژیکی اراده ملی تمامی اقوام افغانستان را تمثیل کرده نتوانست و عملکرد انحصارگرانه جناحی

رهبران رژیم وقت، تمام اقوام و عمدتاً اقوام پشتون، هزاره، ازبک و دیگر اقوام کشور را مجبور ساخت تا برضد یکه تازی ها و برتری خواهی قومی آنان بپا خیزند در این دو رویداد خونین که نقش و سهم همه اقوام افغانستان نادیده گرفته شده بود رهبران و رهروان این دو رویداد تاریخی نتوانستند که صلح و ثبات را در کشور استقرار بخشند. احزاب سیاسی راست و چپ در ایجاد و تشکیل احزاب شان از رهگذر ترکیب قومی از افراد سیاسی و نخبگان مردم هزاره در تشکیلات شان استفاده می کردند؛ بعضاً این شخصیت های سیاسی مردم هزاره درمیان این گروه های چپ و راست به خوبی درخشیده اند که تاریخ استعداد و کار نامه نیک آنان را به حافظه خواهند داشت. افراد سیاسی مردم هزاره در دو جناح چپ در میان پرچمی ها و شعله ای ها زمینه رشد تشکیلاتی بیشتر از دیگر جناح ها پیدا نموده بود.

احزاب سیاسی جامعه هزاره به طور مستقل و جداگانه از دو داعیه دار سیاست و قدرت در افغانستان در دو جناح راست و چپ مصروف فعالیت سیاسی و تشکیلاتی بوده است. گروه های سیاسی مردم هزاره همیشه در تغیر موازنه قدرت در کشور نقش تعیین کننده ایفا کرده و می کنند در طول تاریخ در هنگامی که سرزمین ما بر اساس رقابت های سیاسی، خاندانی، قبیله ای و یا اختلاف برای دسترسی هر یک از اقوام مدعی قدرت نزدیک به متلاشی شدن قرار گرفته اند، احزاب و نخبگان سیاسی جامعه هزاره تصامیم عاقلانه را به خاطر خیر و صلاح وطن و برای جلوگیری از جنگ های طولانی میان قومی اتخاذ نموده است و غایله بی ثباتی در کشور را خاتمه بخشیده اند. طوری که عملکرد قاطع و به موقع نماینده مردم هزاره را در کنفرانس بن می توان به روشنی احساس نمود که با یک موضوع گیری عاقلانه، کنفرانس بن را از بحران به وجود آمده نجات داده است و در طی تقریباً هفت سال حاکمیت کنونی نیز احزاب و نخبگان سیاسی مردم هزاره برای تأمین صلح و ثبات در کشور و به خصوص در مناطق هزاره نشین صادقانه نقش موثر و سودمندی را ایفا نموده اند چون مردم هزاره به خوبی نسبت از دیگران میدانند که صلح به نفع شان است و در شرایط جنگ قربانیان اصلی مانند همیشه مردم هزاره خواهند بود و در این میان آنچه مهم است به وجود آمدن جبهه فراگیر و سراسری ملی با توان مردمی و هویت ملی افغانستان است که وطن را از دست گیروگان کنندگان قومی قدرت نجات دهند. این جبهه می تواند با مشارکت فعال نیروهای مسؤل و با اشتراک تمامی اقوام و ملیتهای افغانستان بوجود آیند و عملی شدن این باور و آرزو تنها راه نجات کشور پنداشته میشود.

### نتیجه گیری:

در این قسمت از مقاله درباره تعریف مختصری از نظام سیاسی دموکراسی، حزب سیاسی و شکل گیری احزاب در افغانستان و درباره اساس گذاری گروه های چپ و راست افغانی، کارنامه ها و



اشتباهات آنان در شیوه حکومت داری و راه حل های معقول برای دست یابی به صلح و ثبات در کشور وغیره مسایل مطرح شده است و درباره نقش و سهم مردم هزاره در استقرار امنیت و در تأمین ثبات کشور رویداد هفت ثور که دارای جنبه ائدیولوژیک بود و با واقعیت های اجتماعی و مذهبی مردم کشور هم خوانی نداشت و در نتیجه شعارهای تند ضد دینی و مخالف عقاید مردم کشور که عمدتاً همه اقوام اعم از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک و دیگر اقوام میهن ما در روزهای آغاز این برعلیه آن قیام نمودند و تا سقوط توقف نکردند و رویداد هشت ثور نیز بنابر کرکتر ایدئولوژیکی، جناحی و قومی نتوانست اراده ملی تمام اقوام افغانستان را تمثیل نماید. عملکرد تک جناحی رهبران رژیم، همه اقوام و عمدتاً اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک و دیگر اقوام کشور را مجبور ساخت تا برضد یکه تازی ها و برتری خواهی قومی آنان بپا خیزند. در این دو رویداد خونین که نقش و سهم تمام اقوام افغانستان نادیده گرفته شده بود معماران این هردو رویداد خونین سیاسی و تاریخی نتوانستند تا صلح و ثبات را در کشور استقرار بخشند و بصورت مجموعی تمام اقوام افغانستان هیچ گاهی منافع خود را در این دو رویداد فاجعه بار درک و لمس نمی کردند. برای پایان دادن به معضله افغانستان باید نخبگان سیاسی اقوام گوناگون کشور با درک احساس مسؤلیت وطنی شان دست وحدت و همدلی صادقانه را باهم دیگر داده و برای استقرار صلح و امنیت گام های مشترک عملی را بردارند با شکیبائی و مسؤلیت پذیری بیشتر یکدیگر را تحمل نمایند و نگذارند که وطن ما بیشتر از این تخریب گردد.

#### روی کردها:

- سایت خبری بی بی سی زیر عنوان چپ گرایان و اسلام گرایان افغان، با اندیشه های وارداتی نویسنده حسین عمار
- سایت سمنگان زیر عنوان جایگاه احزاب در نظام سیاسی افغانستان نویسنده عوض علی سعادت.
- سایت وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان قانون احزاب سیاسی.
- یادداشت های شخصی صاحب این قلم ۱۱ ماه می سال ۲۰۰۸ میلادی.

نوت: به ادامه این مقاله قانون جدید احزاب و مقررہ ای طرز ثبت احزاب سیاسی کشور که از سایت وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان اخذ و خدمت خوانندگان محترم تقدیم است تا مورد مطالعه قرار گیرند.

## بسم الله الرحمن الرحيم

### قانون احزاب سیاسی

#### فصل اول احکام عمومی:

ماده اول: این قانون در روشنی حکم ماده سی و دوم قانون اساسی سال ۱۳۴۳ خورشیدی بمنظور طرز تأسیس، نحوه فعالیت، حقوق، وجایب و انحلال احزاب سیاسی در افغانستان وضع گردیده است. ماده دوم: حزب سیاسی به مفهوم این قانون جمعیت سازمان یافته است از اشخاص حقیقی که طبق احکام این قانون و اساسنامه ای مربوط برای نیل به اهداف سیاسی در سطح ملی یا محلی فعالیت می نماید.

ماده سوم: اساس سیستم سیاسی دولت افغانستان مبتنی بر دموکراسی و تعدد احزاب سیاسی میباشد.

#### فصل دوم طرز تأسیس و ثبت احزاب:

ماده چهارم: اتباع افغانستان که در سن رای دهی قرار داشته باشند بدون در نظر داشت قومیت، نژاد، زبان، جنسیت، دین، تحصیل، شغل، نسب، دارایی و محل سکونت در کشور میتوانند آزادانه حزب سیاسی را تأسیس نمایند.

ماده پنجم: احزاب سیاسی مطابق احکام این قانون بصورت آزادانه فعالیت نموده و در برابر قانون دارای حقوق و وجایب مساوی می باشند.

ماده ششم: احزاب سیاسی نمیتوانند فعالیت های ذیل را انجام دهند:

۱. اهدافی را تعقیب نمایند که مناقض اساسات دین مقدس اسلام باشد. ۲. از قوه یا خشونت استفاده نمایند، با قوه تهدید نمایند، یا استفاده از قوه را تبلیغ نمایند. ۳. تعصب قومی یا نژادی یا لسانی یا مذهبی را تحریک نمایند. ۴. عمداً نظم و امنیت عامه را برهم زده و خطر مشهود را در برابر حقوق و آزادی های افراد ایجاد نماید. ۵. داشتن تشکیلات نظامی یا تبانی با نیروهای قوای مسلح. ۶. تمویل از منابع خارجی.

ماده هفتم: دفتر مرکزی حزب سیاسی و نمایندگی های آن در داخل کشور میباشد. دولت مسئولیت و امنیت دفاتر احزاب سیاسی را تامین مینماید.

ماده هشتم: (۱) احزاب سیاسی از طرف وزارت عدلیه ثبت میگردد (۲) طرز تأسیس و ثبت احزاب سیاسی توسط مقررره ای جداگانه تنظیم میگردد.

ماده نهم: وزارت عدلیه میتواند ثبت احزاب سیاسی را که واجد شرایط ذیل نباشد، رد نماید ۱ - احزاب سیاسی که شرایط مندرج ماده ششم این قانون را رعایت نه نموده باشند. ۲ - احزاب سیاسی که تعداد اعضای آن حین ثبت کمتر از هفتصد نفر باشند. ۳ - احزاب سیاسی که عین نام ثبت شده قبلی را اختیار نموده باشد.

ماده دهم: در صورتیکه وزارت عدلیه ثبت حزب سیاسی را رد نماید درخواست دهنده حق دارد به محکمه ذیصلاح مراجعه نماید.

ماده یازدهم: حزب سیاسی میتواند بعد از ثبت رسماً به فعالیت آغاز نماید.

ماده دوازدهم: حزب سیاسی ثبت شده دارای حقوق ذیل میباشد.

۱ - فعالیت سیاسی مستقل. ۲ - اتحاد یا ائتلاف سیاسی موقت یا دائمی با سایر احزاب سیاسی. ۳ - ابراز نظر آزاد و علنی به صورت شفاهی یا تحریری در مورد مسایل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و گردهم آیی صلح آمیز. ۴ - تأسیس ارگان نشراتی مستقل. ۵ - دسترسی به رسانه های ارتباط جمعی به مصرف حزب سیاسی. ۶ - معرفی کاندید در تمام انتخابات. ۷ - استفاده از سایر حقوق مطابق اهداف و وظایف مندرج اساسنامه.

ماده سیزدهم: (۱) اتباع کشور که سن هجده سال را تکمیل و حق رای دهی را قانوناً دارا باشند میتوانند عضویت حزب سیاسی را حاصل نمایند.

(۲) شخص نمیتواند هم زمان عضویت بیش از یک حزب سیاسی را کسب نماید.

(۳) قضات، سارنوالان، کادر رهبری قوای مسلح، افسران پولیس و خورد ضابطان نظامی در دوره تصدی و انجام وظایف شان عضویت حزب سیاسی را کسب نموده نمی توانند.

## فصل سوم امور مالی:

**ماده چهاردهم:** منابع تمویل و مصارف حزب سیاسی علنی و شفاف میباشد.

**ماده پانزدهم:** - (۱) حزب سیاسی از منابع آتی تمویل شده میتواند.

۱ - پرداخت حق العضویت ها.

۲ - اعطای کمک بلاعوض توسط شخص حقیقی داخلی سالانه الی مبلغ دو میلیون افغانی.

۳ - از درک عوائد اموال منقول و غیر منقول حزب.

۴ - سببایدی دولت حین برگزاری انتخابات.

۵ - اعانه سازمانهای بین المللی طرفدار دموکراسی که بصورت شفاف و علنی داده میشود.

۶ - سایر مساعدت ها از طرف اعضا.

(۲) حزب مکلف است عواید مندرج فقره (۱) این ماده را در دفاتر مربوط ثبت و به حساب معینه شامل بانک نماید.

**ماده شانزدهم:** - (۱) رهبری حزب در دوره تصدی خویش مسئولیت امور حزبی را بعهده دارد.

(۲) رهبری حزب غرض اجرای مصارف مالی مربوط یک یا چند تن نماینده با صلاحیت خود را رسماً تعیین و امضای آنها را به بانک معرفی می کند. (۳) اموال منقول و غیر منقول احزاب سیاسی برویت اسناد شرعی و قانونی در دفتر مربوط به حزب وزارت مالیه ثبت میگردد.

**فصل چهارم:** - انحلال حزب سیاسی:

**ماده هفدهم:** - حزب سیاسی منحل شده نمی تواند مگر در حالات ذیل:

۱ - در صورتیکه حزب سیاسی به قوه متوسل شود یا با استفاده از قوه تهدید نماید یا استفاده از قوه را برای برانداختن نظم قانونی به کار برد یا دارای نیروهای مسلح بوده یا با قوای مسلح در تسانی قرار داشته باشد.

۲ - در صورتیکه تدابیر قانونی در امر جلوگیری از حالات مندرج جز (۱) این ماده موثر واقع نشود.

۳ - در صورتیکه مخالف احکام قانون اساسی و این قانون عمل نمایند.

**ماده هجدهم:** ستره محکمه بنا بر تقاضای وزیر عدلیه حکم انحلال حزب سیاسی را مطابق احکام قانون صادر مینماید.

**ماده نوزدهم:** (۱) رسیدگی به درخواست انحلال حزب سیاسی تابع آجنداء عاجل میباشد.

(۲) جلسات محکمه حین رسیدگی به درخواست انحلال حزب سیاسی علنی میباشد.

**ماده بیستم:** رهبر یا نماینده با صلاحیت حزب سیاسی حق دارد حین رسیدگی انحلال حزب در محکمه رد رئیس یا قضات مربوط را از شورای عالی ستره محکمه مطالبه نماید. هرگاه دلایل رد رئیس یا قضات نزد شورای عالی ستره محکمه موجه دانسته شود، شورای عالی ستره محکمه رئیس یا قضات دیگر را تعیین مینماید.

**ماده بیست و یکم:** رهبر یا نماینده با صلاحیت حزب سیاسی حق دارد حین رسیدگی موضوع حزب سیاسی در محکمه در جلسه مربوطه شرکت نموده دلایل خود را ارایه نماید.

**ماده بیست و دوم:** محکمه مکلف است دلایل مبنی بر انحلال حزب سیاسی را در فیصله خود ذکر نماید. حکم محکمه ذیصلاح در مورد انحلال حزب سیاسی قطعی و نهایی بوده و از طریق رسانه های جمعی به نشر میرسد.

## فصل پنجم: احکام نهایی:

**ماده بیست و سوم:** احزاب و سازمانهای سیاسی مکلف اند مراحل ثبت را مطابق احکام این قانون طی نمایند، در غیر آن از حقوق مندرج این قانون استفاده کرده نمی توانند.

**ماده بیست و چهارم:** مسئولین ادارات و موسسات مالی و تجارتي دولتي و کدر رهبري آنها نمی توانند از موقعیت خویش به نفع یا ضرر احزاب سیاسی استفاده نمایند.

**ماده بیست و پنجم:** این قانون از تاریخ نشر در جریده رسمی نافذ و با انفاذ آن قانون احزاب سیاسی منتشره جریده رسمی شماره (۷۳۳) مورخ ۲۹ - ۱۰ - ۱۳۶۹ ملغی شمرده میشود.

## مقرره طرز ثبت احزاب سیاسی

### فصل اول احکام عمومی:

**ماده اول:** این مقرره مطابق حکم فقره دوم ماده هشتم قانون احزاب سیاسی، بمنظور تنظیم امور مربوط به بررسی درخواست و طرز ثبت احزاب سیاسی وضع گردیده است.

**ماده دوم:** وزارت عدلیه اداره ای را به مقصد انسجام امور مربوطه به ثبت، بررسی درخواست و اساسنامه احزاب سیاسی ایجاد مینماید.

### فصل دوم بررسی درخواست و مراحل ثبت آن:

**ماده سوم:** (۱) درخواست مبنی بر تأسیس حزب سیاسی توسط گروه موسسان و یا شخصیکه به وی تفویض صلاحیت گردیده است به وزارت عدلیه ارایه میگردد. (۲) درخواست تأسیس حزب سیاسی توام به اساسنامه و مرامنامه توسط اداره ثبت احزاب مورد بررسی قرار میگردد.

**ماده چهارم:** (۱) درخواست مندرج ماده ی سوم این مقرره حاوی مطالب ذیل میباشد. ۱. نام حزب سیاسی و آدرس اصلی آن. ۲. شهرت درخواست دهندگان. ۳. منابع تمویل ۴. سمبول، شعار و سایر مدارک تثبیت کننده هویت حزب. ۵. ارایه اسناد مثبتة عضویت اعضای حزب طبق فورمه منضمه این مقرره. ۶. ارایه اساسنامه و مرامنامه حزب. وزارت عدلیه الی مدت یکماه در مورد قبول یا رد درخواست تصمیم اتخاذ مینماید. در صورتیکه درخواست فاقد رعایت مطالب مندرج فقره (۱) این ماده و ماده ششم قانون احزاب سیاسی باشد، اداره ثبت درخواست را غرض رفع نواقص به درخواست دهنده مؤقتاً رد مینماید. اداره ثبت مکلف است در صورت وصول درخواست به درخواست دهنده رسید بدهد. در صورتیکه وزارت عدلیه درخواست ثبت حزب سیاسی را رد نماید، درخواست دهنده حق دارد به محکمه ذیصلاح مراجعه نماید. حکم محکمه ذیصلاح در مورد قبول یا رد درخواست قطعی و نهایی میباشد.

ماده پنجم: (۱) وزارت عدلیه در مورد درخواست و فورمه های ضمیمه آن که بصورت درست خانه پری گردیده است، الی مدت دو ماه در مورد ثبت آن تصمیم اتخاذ می نماید. (۲) وزارت عدلیه درخواست حزب واجد شرایط مندرج این مقرر را در دفتر مربوطه ثبت و به درخواست دهنده طی مدت دو روز بصورت تحریری اطلاع میدهد. ماده ششم: (۱) حزب سیاسی مکلف است در صورت تعدیل اساسنامه ویا مرامنامه خویش طی مدت ده روز بعد از تعدیل توام با یک نقل تصمیم مجمع عمومی ویا سایر ارگان های با صلاحیت حزب به وزارت عدلیه اطلاع دهد. (۲) اداره ثبت مکلف است تعدیل مندرج فقره (۱) این ماده را در دفتر مربوط ثبت نماید.

فصل سوم: احکام نهایی:

**ماده هفتم:** نام حزب سیاسی در حالات ذیل از دفتر ثبت حذف میگردد ۱- در صورتیکه حزب سیاسی به اساس تصمیم کنگره یا مجمع عمومی آن به فعالیت خویش خاتمه دهد. ۲- در صورتیکه حزب سیاسی به اساس حکم محکمه ذیصلاح منحل اعلان گردیده ویا فعالیت آن ممنوع قرار داده شده باشد.

**ماده هشتم:** وزارت عدلیه رسمیت حزب سیاسی را که در دفتر ثبت اداره مربوطه ثبت گردد، بمصرف حزب از طریق رسانه های جمعی به نشر میرساند.

**ماده نهم:** احزاب سیاسی که در دفتر مربوط وزارت عدلیه ثبت گردیده باشند، هفت روز قبل از تدویر انتخابات عمومی از طرف وزارت عدلیه در رسانه های جمعی به اطلاع عامه رسانیده میشود.

ماده دهم: این مقرر بعد از نشر در جریده رسمی نافذ و با نفاذ آن مقرر طرز تأسیس، ثبت و انحلال احزاب سیاسی منتشره جریده رسمی شماره (۷۴۹) مورخ ۳۱ / ۵ / ۱۳۷۰ ملغی شمرده میشود.

فورمه درخواست عضویت حزب سیاسی

اسم..... ولد..... سن ..... محل سکونت اصلی ..... محل سکونت فعلی.....  
به این وسیله آرزومندی خود را جهت حصول عضویت ( ) ابراز و تمام حقوق و وجایبی را که عضویت این حزب مستلزم آن است می پذیرم، اساسنامه و اهداف ( ) را تأیید و اطمینان میدهم که عضو کدام حزب سیاسی دیگر نمی باشم. امضای داوطلب عضویت حزب مربوط حزب سیاسی شخص فوق الذکر تبعه افغانستان بوده، در سن رای دهی قرار داشته و تمام شرایط مورد نیاز حزب را دارا میباشد. امضای کارمند با صلاحیت

پایان

## طالبان کوچی نما با تهاجم در هزاره جات امنیت کشور را تهدید میکند

کوچی گری یک پدیده عقب مانده قرون وسطائی است که از عمر آن چند قرن سپری میشود مگر متأسفانه در قرن بیست و یکم هنوز هم این پدیده کهنه اجتماعی در افغانستان و پاکستان وجود دارد. کوچیگری از طرف حکومت‌های ستمگر گذشته برای بهره برداری سیاسی علیه دیگر اقوام کشور مورد استفاده قرار داده شده، اما اکنون نیز حلقات منفعت طلب تلاش دارند که از کوچیگری بحیث آله فشار سیاسی علیه اقوام دیگر کشور استفاده نمایند. پدیده کوچی باید تعریف شود که به کدام گروه و یا صنف اجتماعی گفته میشوند در افغانستان اقوام گوناگون کشور ما اعم از پشتون، تاجک، هزاره، ازبک و دیگر گروه های اتنیک میهن ما کوچی و فامیل های بی زمین و بی خانه دارند و همچنان کوچی های اقوام پشتون در ایالت‌های پنجاب، سند، بلوچستان و صوبه سرحد در مناطق قبایل سرحدی پاکستان مصروف رمه داری و تربیه مواشی اند و برخی آنان صاحب زندگی مرفه و سرمایه های کلانی میباشند نیز بود و باش دارند که باید با کوچی های پشتون افغانستانی تفکیک گردد.

اگر کوچی تنها به افراد و فامیل های بی زمین و خانه بدوش گفته شود، بناءً در زمان امیر عبدالرحمن ده ها هزار فامیل های مردم هزاره از سرزمین پدری شان از مناطق ارزگان، زابل، دای چوپان، هیلمند و قندهار توسط این مستبد قرن بزور به کوچ اجباری وادار ساخته شدند زمین و کاشانه شان را ضبط کرده به اقوام کوچی پشتون دادند ولی وارثین این فامیل ها همه اکنون کوچی و فاقد زمین هستند. دولت باید کوچی های داخلی مربوط به اقوام گوناگون کشور را اسکان بدهد. در افغانستان تعدادی از مردمانی که به شیوه کوچی گری در دو طرف خط دیورند رفت و آمد داشته و در تابستان به افغانستان می آیند و در زمستان به سوی مناطق جنوب و شرق کشور و بیشتر در مناطق قبایلی و پشتون نشین پاکستان زندگی میکنند. آقای کرزی، خود و تیم همکارش سالهای طولانی در پاکستان زندگی نموده بخوبی میدانند که کوچی های پاکستانی اکثراً از اقوام قبایلی پشتون سرحدی میباشند و سند تابعیت و پاسپورت پاکستانی داشته که در پاکستان آنان دارای خانه، دکان، مغازه، موتر بوده و برخی ایشان به تجارت نیز مصروف اند.

امیر عبدالرحمن برمبنای سیاست استبدادی قومگرایانه خود در نقاط مختلف افغانستان و به خصوص در مناطق هزاره جات با زور، کشتار، ارباب و ستم، خانه و ملکیت باشندگان اصلی این سرزمین ها را ضبط و به کوچی ها توزیع نموده است. عبدالرحمن خان که خود از شاخه درانی قوم پشتون بود، و غلجائیها را به جان اقوام دیگر انداخت و آنها را تطمیع، تشویق و تسلیح کرد تا به چور و غارت دارایی و ملکیت اقوام هزاره جات مرکزی کشور بپردازند. حتی تا کنون نیز از طرف برخی از حلقات در داخل دولت کنونی و طالبان، غلجایی ها و کوچی ها از سوی درانی ها به مثابه پیش مرگان استفاده

میگردند. اساسی ترین راه حل برای مسئله کوچی های تمام اقوام کشور، اسکان آنهاست به همان اندازه که دولت افغانستان در اسکان کوچی ها و حل مسایل شان مسؤولیت دارد دولت پاکستان نیز در این مسؤولیت سهیم است. مسئله کوچی ها باید در تفاهم با حکومت پاکستان حل شود و هر کشور سهم خود را در اسکان آنها به عهده بگیرد.

مردم افغانستان مسؤولیت ندارد که برای کوچی های پاکستانی در تابستان در هزاره جات و صفحات شمال و دیگر مناطق کشور چراگاه و زمین های زراعتی خود را در اختیار ربه ها و مواشی آنان قرار دهند. بلکه این موضوع مکلفیت دولت پاکستان است که برای کوچی های خویش اسکان پیدا نمایند. سر چشمه تمام معضله کوچی ها در پاکستان است طوریکه در سه سال اخیر پاکستان سعی نموده است تا از کوچی های پاکستانی برای تشدید اختلافات میان قومی در بین مردم افغانستان در مناطق هزاره جات، سمت شمال و دیگر نقاط کشور بهره برداری سیاسی نماید و برای نا امن ساختن مناطق امن افغانستان ذریعه طالبان تحت پوشیش کوچی های مسلح ثبات را برهم بزند.

حکومت های گذشته در افغانستان برای دست یابی به اهداف خود با استفاده از نیروی جمعی کوچی ها، آنان را در مقابل مردم محلی و بومی کشور مورد استفاده سیاسی قرار داده است. برخی از حلقهات در دولت افغانستان برخلاف دنیای مدرن امروز تلاش دارند تا روند کوچی گری هم چنان ادامه پیدا کند، زیرا بسیاری از این کوچی ها دارای خانه و مسکن در شهر ها و قریه جات و زمین های زراعتی اند و تعدادی از آنان تاجر نیز هستند اما به زندگی کوچی گری شان ادامه می دهند.

فقط تعداد کمی از آنان زمین ندارند حدس و گمان ها بر این است که استخبارات نظامی پاکستان و گروه طالبان در تفاهم پنهانی باهم دیگر برای تشدید اختلافات قومی در کشور ما و استمرار دشمنی ملی در افغانستان؛ طالبان را زیر نام کوچی ها در مناطق هزاره جات اعزام می دارند که روشهای حيله گرانه محافل حاکمه پاکستان و استفاده ابزاری از کوچی ها در قبال حل معضله کوچی ها جز تعمیق اختلافات ملی و دامن زدن به خصومت های قومی و دشمنی با مردم افغانستان نتیجه دیگری نمی تواند داشته باشد.

حکومت های افغانستان به شمول حکومت موجوده از مشخص ساختن تعداد نفوس کوچی ها ابا میوزند در گذشته ها شمار زیادی از مردم غیر کوچی و حتی مردمان آن سوی سرحد تنها به خاطری که پشتون است در نقاط مختلف کشور جابه جا شده اند اما به جای جمعیت اصلی کوچی ها کسان دیگری روی مقاصد سیاسی در نقاط مختلف و به خصوص در شمال کشور جا به جا گردیده است. در این مرحله عمق فاجعه عمیق تر از آن است که ما تصور آن را داریم و امروز کوچی های پاکستانی با تروریزم ادغام یافته اند و دیگر آنان فاقد تجربه و آمادگی های تئوریک و عملی لازم در این رابطه نیستند و اکنون با الهام از تروریزم بین المللی و القاعده و تجارب قبلی و گرفتن احضارات



همه جانبه در تبانی با متحدین شان در منطقه وارد صحنه گردیده و مصروف کار زار شیطانی خود است که کوچکترین محاسبه غلط در رابطه با آن، اسارت و محرومیت مردم ما را اگر ابدی نسازد حد اقل ده ها سال دیگر طول عمر میبخشد که این خود گناه نابخشودنی در قبال حقوق و آزادی های مردم تحت ستم و خون شهدای راه حق، صلح و عدالت در این استقامت برای همیشه خواهد بود. مهاجمین مسلح کوچی های طالبی این تعقیب کنندگان پالیسی های عبدالرحمن خانی، نادرخانی، هاشم خانی مطمئن ترین متحدین القاعده و طالبان و تکیه گاه مافیای تولید و قاچاق مواد مخدر امروزی در کشور و استخبارات نظامی پاکستان و دیگر منابع تروریستی و مافیائی در منطقه و جهان هستند. در اوایل ماه جوزای سال جاری کوچی های مسلح پاکستانی با حمله نمودن بالای زمین، خانه، و دیگر داشته های مردم بهسود و دیگر نقاط هزاره جات خون مردم بیگناه را جاری، کشتزارها و مزارع آنان را تخریب، علفچرهای ایشان را تصرف نمودند که فضای وحشت و بی قانونی را به نمایش گذاشتند و یکبار دیگر اقوام و ملیت های محکوم کشور را با نیت و آرزوهای شوم تروریزم قومی و مذهبی از نو آشنا نمود.

طبق اطلاع منابع خبری معاون بن لادن آقای ایمن الظواهری توسط همین کوچی های پاکستانی از افغانستان به مرز پاکستان فرار داده شد. این فرهنگ کوچی ها است، تا هرکسی که در حال فرار و یا تعقیب باشد برایش پناه دهند. القاعده از کوچی ها منحیت سپر استفاده میکنند، و کوچی ها آنان را پناه داده و مواد غذایی در مقابل پول برای شان تهیه میدارند. کوچی های پاکستانی نقش سیاسی بسیار کلانی در دوران سلطه طالبان داشته اند. نعیم کوچی یکی از قوماندانان معروف طالبان که در سال ۲۰۰۳ توسط نیرو های آمریکایی زندانی شده بود در اواخر ۲۰۰۴ از زندان به پیشنهاد برخی از محافل طرفدار پاکستان و طالبان در داخل حکومت کنونی آزاد شد.

به گفته احمد رشید خبرنگار پاکستانی بار نخست که طالبان به شمال رفتند به زودی با قیام مردم بومی روبرو شده و شکست سختی خوردند اما وقتی بار دوم به منطقه یورش بردند از راه بلدها کار گرفتند، این راه بلدها همان پشتون هایی بودند که برای غارت و قتل عام هم وطن همسایه خود راه بلد غارتگرانی شدند که همقوم شان می پنداشتند.

با این تجربه خونین هرگونه تلاش برای اسکان بیشتر کوچی های مسلح پاکستانی در هزاره جات و شمال کشور با مقاومت مردم بومی روبرو شده و در نتیجه سبب تداوم نا آرامیها در کشور خواهد شد. گرچه فکر میشد که امسال مسئولین دولتی از تهاجم کوچی ها به مناطق بهسود تدابیری جدی تری روی دست میگیرند، اما سکوت عمدی و بی تفاوتی ارگان های دولتی منجر به تداوم برخوردهای خونین شده است درحالی که از اثر تهاجم مسلحانه کوچی های طالبی بر نقاط مختلف بهسود ولایت وردک درگیری و کشتار مردم بومی ادامه دارد.

رئیس جمهور کرزی از حمله به پاکستان و سرکوب شبه نظامیان طالبان پاکستانی حرف میزند تا به زعم ایشان، هم خود و هم مردمان آن سوی مرز را نجات دهد، اما جالب این است که رئیس جمهور هیچ گاه با چنین خطابه های بلند پروازانه درباره ختم مخاصمت رو به افزایش میان کوچی های مسلح طالبی و مردم هزاره جات هشدار نداد و اقدامی که از درگیری و مخاصمت قومی جلوگیری کند به عمل نیاورد، همان طوریکه پیش بینی می شد سکوت و بی تفاوتی تعقیب سیاست دوگانه حکومت در برابر افزایش خطر تنش مسلحانه میان کوچی های طالبی و ساکنان بومی مناطق بهسود، اکنون کار را به جایی کشانده است که خطر یک جنگ تمام عیار قومی را محتمل تر میسازد و این تحركات جنگی می تواند در تمامی کشور گسترش یابد که در آن صورت تاجران سیاسی و حامیان طالبان پاکستانی در داخل دولت نیز دار و ندار خود را از دست خواهند داد. مردم هزاره جات مردم صبور، قانع، بی ضرر و شریف اند. خشک سالی و انهدام مزارع در بسیاری جاهای کشور بیداد می کند اما مشاهده می شود که آتش جنگ میان مردم هزاره جات و کوچی های طالبی نه تنها در بهسود بلکه در مناطق غرب و جنوب هزاره جات نیز زبانه می کشد.

رئیس جمهور کرزی باید به جای حمله به پاکستان به ایجاد وفاق و همزیستی میان مردمان داخل کشور توجه کند. اگر رئیس جمهور آشکارا اعلام می کند که به حساب طالبان آن سوی مرزها خواهد رسید، مراقب این سوی مرزها نیز باشد. تجربه نشان داده است که اگر در داخل خانه امن و ثبات نباشد؛ صاحب خانه هیچ کار سودمندی را در خارج از محیط خانه انجام نمی تواند.

بدترین میراث این آشوب آفرینی ها این خواهد بود که فضای اعتماد و همزیستی میان اقوام مختلف ساکن در کشور بیش از پیش تیره و تار شود و آن گاه هیچ کسی از این حوادث سود نخواهد برد. متأسفانه آقای کرزی تنها در مسایل عمده سیاسی صرف شعار میدهد ولی رهبران پاکستان در این باره اقدامات عملی میکنند که آقای کرزی با توظیف یک هیأت دولتی مانند سال قبل اقدام نموده است که عملکرد این هیأت مؤظف مانند هیأت سال گذشته بدون نتیجه خواهد بود، زیرا حلقاتی در داخل دولت پاکستان در تفاهم با طالبان و القاعده میخوانند از این حالت استفاده سیاسی نمایند و مناطق هزاره جات را نا امن سازند که بی ثباتی و آشوب آفرینی را در هزاره جات، شهر کابل و دیگر مناطق کشور که تا هنوز امن است توسعه بدهند. آقای رئیس جمهور کرزی! با ایجاد کمیسیون های تکراری و غیر مؤثر نمی توان معضله مردم هزاره با کوچی های طالبی را حل کرد، شما با تصامیم غیر جانبدارانه و بدون در نظر گرفتن تمایلات و گرایشات حلقات نزدیک به پاکستان و طالبان با اسکان نمودن کوچی ها نمیتوانید این زخم ناسور صد ساله را برای ابد از دوش مردم وطن دوست و خیرخواه جامعه هزاره بردارید، تا نام شما بحیث رئیس جمهور دموکرات و بدون تعصب در کنار نام شاه امان الله که فرمان آزادی مردم هزاره را از برده گوی صادر نمود به یاد مردم هزاره جات همیشه باقی بماند.

در غیر آن نام جناب شما در فهرست نام های عبدالرحمن، نادر شاه، ظاهر شاه، حفیظ الله امین، ملا عمر و غیره درج و ثبت خواهند گردید. مردم هزاره جات نمی خواهند که اسم شما را در ردیف حاکمان ستم پیشه و جابر در اوراق تاریخ ثبت تاریخ کشور ببینند و امید است با درایت جناب عالی پریشانی تحمیلی تاریخی را از مردم هزاره جات بردارید و بیش از این بر این قوم عذاب دیده، بیعدالتی تحمیل نگردهد.

سکوت و بی تفاوتی معنی دار دولت افغانستان و جامعه جهانی و دیگر مراجع قدرت و مدعیان حق و عدالت اجتماعی و دموکراسی، منابع اطلاع رسانی کشور و جهان در قبال این قدرت نمائی وحشیانه طالبان کوچی نمای پاکستانی در گذشته و حال که با هیچ یک از معیارها و موازین حقوقی و قانونی جهان مطابقت ندارد، چون قتل و غارت و تجاوز به دارائی و ملکیت مردم بدون هیچ ترس و واهمه ای نه از خدا و نه هم از قانون و مقررات مملکت انجام میدهند و هیچ مرجعی هم خواهان بازجوئی و پرسش از ایشان نیست چه رسد به مجازات خود به معنی تأیید و پشتیبانی از اعمال و جنایات آنان است. وقوع این حوادث ننگین و خونین در کشور هیچگاهی منحصر به مناطق هزاره جات نبوده و در برگرفته کلیه مناطق مسکونی اقوام و ملیت های دیگر در سرتاسر قلمرو کشور میباشد که در صورت مواجهه نه شدن با موانع جدی و مقاومت مردم تا سرحد تحقق آرزوهای قلبی و همیشگی محو و نابودی کامل اقوام زیر ستم در سرتاسر این سرزمین ادامه خواهد یافت. محافل سیاسی کشور به این باورند که: برخی از محافل در داخل حکومت به طور مستقیم و یا غیر مستقیم از این تهاجم حمایت میکنند. کوچی های که از طرف پاکستان می آیند مسلح میباشند، ولی مردم هزاره جات خود سلاح های خود را به خاطر تأمین امنیت به برنامه های دایاگ و دی دی آر تسلیم نموده که چرا کوچی ها از این برنامه مستثنی و تا به حال مسلح اند.

کوچی های پاکستانی هیچ گونه مجوز قانونی برای رفتن در مناطق به خصوص علفچرهای هزاره جات ندارند و رفتن آن ها عمل غیر مشروع است. حکومت همیشه ادعا میکند که حکومت مردمی است و باید همینطور هم باشد ولی در عمل دیده میشود که از یک حلقه خاص، کوچی های پاکستانی حمایت میکنند. اگر این مشکل حل نگردد مردم هزاره جات مجبور خواهند شد تا این بار به هر قیمتی اسلحه پیدا نمایند و بصورت جمعی در برابر هرگونه اقدام تجاوزکارانه بایستند در آن صورت مسئول پیامد ها و عواقب آن شخص ایشان خواهد بود و یک بار دیگر در تمام نقاط افغانستان جنگ شعله ور خواهند شد. نقطه بارز حمایت برخی از حلقات در داخل حکومت از کوچی های پاکستانی این است که آن ها از مرزهای بیرونی مسلح به کشور داخل می شوند اما هیچ ممانعت و محدودیتی علیه آنان وجود ندارد. سازمان ملل متحد که ضامن اصلی صلح و ثبات در افغانستان است نیز به گونه جدی به

این مشکل تا هنوز متأسفانه نپرداخته است. کوچی های طالبی امسال عزم کرده اند که مانند سلف خود عبدالرحمن خان از شش محور که تقریباً شامل تمام ولایات هزاره نشین میگردد هجوم بیاورند. در واقع تمام موانع از سر راه کوچی ها برداشته شده و آنها با مورال قوی به سرزمین مردم بی دفاع و خلع سلاح شده هزاره جات حمله می کنند چون می دانند که صدای این مردم فقیر به گوش کسی نمی رسد. طوریکه مناطق حصه اول و دوم بهسود ولایت وردک، ولسوالی میرامور ولایت دایکندی و ولسوالی ناهور غزنی چندین سال است که با فرا رسیدن گرما همواره مورد چپاول و تاراج کوچی های مسلح قرار می گیرد و مردان مسلح کوچی گله های ساکنین بومی را از چراگاه های شان بیرون می کنند و به زور فرمان روایی می کنند. مردم مناطقی که مورد هجوم قرار گرفته اند، برای دفاع از زمین های آبا و اجداد شان با بییل وکلنگ به دفاع برخاسته اند، زیرا مردم هرگز حق دفاع از خود را و حق زیستن و ماندن در خانه خویش را به کسی نبخشیده اند و هیچ قدرتی نیز این حق را از آنان نمی تواند سلب نماید. تیم کاری کمپاین انتخاباتی آقای کرزی به دلیل نزدیک بودن کمپاین انتخاباتی "خاطر نازک کوچی های پاکستانی طالبی" را نمی آزارد. چون کوچی ها یکی از کارت های برنده شان در انتخابات است. در بین کابینه و مسؤولین محلی دولت افرادی وجود دارند که در عیان و نهان از کوچی ها حمایت می کنند و جاده صاف کن های تسخیر هزاره جات اند. بی تفاوتی دولت در قبال فاجعه کشتار و درگیری میان کوچی ها و باشندگان بومی بهسود نشان می دهد که نا امنی و خشونت در گوشه و کنار کشور در این روزها با سرعت فراگیر می شود. اگر حکومت در خصوص حل غائله کوچی ها در بهسود به طور عاجل اقدامی نکند، افغانستان دیگر روی آرامش را نخواهد دید. سخن گفتن با زبان اسلحه میان اقوام بسیار خطرناک است و می تواند به نوعی استخوان شکنی قومی تبدیل شود و به گمان غالب برخی از محافل داخل دولت برای کمپاین انتخابات بعدی میخواهند از این حربه به منظور جلب رضایت اقوام پشتون قبایلی پاکستانی سود جویند. میان "دفاع و جنگ" بسیار تفاوت عمده وجود دارد.

مردم هزاره جات در پکتیا، قندهار، کنر و پشاور هجوم نبرده اند، بلکه این کوچی های مسلح طالبی اند که از طریق طالبان پاکستانی به هزاره جات حمله ور شده اند. حال این مردم از لحاظ حقوق ملی و بین المللی به عنوان ساکنان بومی افغانستان آیا حق ندارند که از سرزمین آبائی خود دفاع کنند؟ آقای کرزی در آغاز دوره موقت ریاست جمهوری خود چنان از مردم هزاره جات ستایش کرد که فکر می شد، هزاره جات از برکت این رئیس جمهور «دموکرات و فاقد تعصب» به گلستان تبدیل می شود اما هزاره جات همچنان فراموش شده باقی ماند. آقای رئیس جمهور در بامیان در وصف این ولایت و مردم آن آنقدر «سخنان» زیبا فرمایش کردند که تصور می گردید بامیان فردای آنروز به ولایت درجه اول ارتقا می کند و پلان شهری آن به سرعت جنبه عملی می گیرد و سرک شاهراه آسیائی کابل،

هرات از طریق هزاره جات پس از چهل سال کارش را با جدیت آغاز و اسفالت خواهد شد. اما بازهم امیدها به ناامیدی گرایید و فقط دوربین های عکاسی روی مغاره نشینان بامیان متمرکز شد. وقتیکه مردم هزاره جات از تهاجم کوچی های مسلح طالبی نزد آقای رئیس جمهور شکایت بردند وی بطور تلویحی افاده داد که «شما مردم در مرکز کشور قرار دارید و کدام سرحد با کشورهای همسایه ندارید، از این لحاظ دست شما همیشه بسته است».

اگر از آقای کرزی پرسیده شود که در طی سه سال اخیر در زمان حکومت شما طالبان کوچی نما، بار دیگر به هزاره جات هجوم می آورند و با سلاح پیشرفته دست داشته مردم هزاره جات را می کشند، آواره می سازند و زمین های شان را پایمال و اموال شان را غارت می کنند. در حالیکه در طی سه دهه گذشته، به استثنای دوره طالبان، پای کوچی های مسلح طالب نما به هزاره جات نرسیده بود. ماه حمل سال جاری بحث بالای طرح مواد قانون انتخابات در پارلمان زمانی به تشنج کشیده شد که علم گل نماینده کوچی ها ساکنان غیر کوچی افغانستان را مهاجر خواند و کوچی ها را ساکنان اصلی افغانستان قلمداد کرد که منجر به اعتراض بیش از صد نماینده پارلمان شد و نماینده های معترض مدت طولانی پارلمان افغانستان را تحریم کردند. اما با وجود اعتراضات مردم، دولت تاکنون جواب قانع کننده برای این نمایندگان مردم نداده است. که ناشی از عدم توجه و بی علاقه گی دولت افغانستان و جامعه جهانی در این قضیه پنداشته میشود.

نتیجه گیری: در صورتیکه اگر دولت و جامعه جهانی برای حل معضله کوچی های مسلح پاکستانی در تهاجم بر هزاره جات اقدام عاجل اتخاذ نکنند. رهبران و نخبگان سیاسی جامعه هزاره برای پیگیری حل معضله کوچی ها در افغانستان تدابیر ذیل را بشکل عکس العمل مسالمت آمیز روی دست خواهند گرفت تا به این زخم ناسور چند صد ساله بر پیکر مجروح مردم هزاره جات برای همیشه خاتمه داده شود. نخبگان سیاسی، فرهنگیان و شخصیت های نامدار اجتماعی مردم هزاره و همه آنانیکه دلسوزی و احساس همدردی نسبت به مردم استبداد زده - مغاره نشین و فقرزده دارند بطور جمعی و انفرادی به دفاتری دولتی و نمایندگی های جامعه جهانی در مرکز و محلات مراجعه نموده و شکایت دادخواهانه مردم شان را ارایه دارند و همچنان یادداشت های رسمی و تحریری مکرر از طرف ایشان به عنوانی سازمان ملل متحد، ناتو، آیساف و نمایندگی کشورهای دوست غربی در کابل تقدیم و در این یادداشت ها تاریخچه این تهاجم و تجاوز استبدادگرانه کوچی های پاکستانی را در گذشته و حالا که بعد از توقف سی ساله مجدداً طی سه سال اخیر از سر گرفته شده است، تشریح و توضیح می نمایند.

۱- جمعی از وکلای مدافع قانون اساسی که چندی قبل بخاطر جلوگیری از امتیاز دهی حکومت در طرح قانون انتخابات به رسم احتیجاج پارلمان را ترک گفته بود اعتراض دسته جمعی انجام می دهند.

۲- تظاهرات مسالمت آمیز شامل راه پیمائی و سخن رانیها و صدور قطعنامه ها از طرف جامعه هزاره در مراکز ولایات هزاره نشین و مراکز ولسوالی های مناطق هزاره جات، در شهرهای کابل، مزار شریف، هرات، پلخمری، قندوز، غزنی، وردک، غور، سمنگان، سرپل و دیگر مناطق شمال کشور - ولایات و مناطق که مردم هزاره در آن زیست دارند و دیگر اقوامی که از تهاجم طالبان کوچی نما متضرر میشوند براه انداخته می شوند.

۳- نخبگان و رهبران سیاسی و دینی جامعه هزاره بوسیله تدویر محافل اعتراضیه باید دفاع از سرزمین هزاره جات را حق مسلم مردم دانسته و این دفاع را برخلاف کسانی که آنرا "جنگ" می دانند، توجیه و تفسیر حقوقی و قانونی نمایند.

۴- نویسندگان، فرهنگیان و مورخان جامعه هزاره نسبت به قضیه کوچی های پاکستانی تا می توانند در رسانه های خبری بنویسند باید از حق مردم بی دفاع که دارد بار دیگر تاریخ بر ایشان تکرار شود، دفاع نمود. برای رسیدن به اهداف بالا "کمیتة های مردمی" به وجود آید. متأسفانه دولتمردان کشور و جامعه بین المللی نسبت به تجاوز کوچی های مسلح پاکستانی به هزاره جات با بسیار بی تفاوتی نگاه می کنند که شاید عدم آگاهی آنان نسبت به خطرات بعدی این "تجاوز مسلحانه" از ناحیه بهره گیری سیاسی و مذهبی همسایه های افغانستان باشد. چون که سیاستگذاران افغانستان بیشتر از آنکه استراتژیکی بیاندیشند، مقطعی و گذرا اندیشه میکنند. پیشروی طالبان و تحکیم پایه های لوژستیکی آنها در وزیرستان، یکی از نشانه های سنجش های مقطعی، موقتی و گذرای نظامی و سیاسی، پالیسی سازان بوده است که "بیت الله محسود" با پاکستان صلح می کند ولی در افغانستان نیروهای خود را علیه قوت خارجی استقامت می دهد. در حالی که جنگ کوچی ها با مردم هزاره جات و دیگر مناطق کشور کمتر توجه برانگیز است، اگر فردا این جنگ به یک جنگ تمام عیار اتنیکی و مذهبی تبدیل شود، آنگاه دیر خواهد بود که شعله های این آتش را در قلب افغانستان و در زیر حلقوم جناب کرزی و قوت های بین المللی خاموش نمود.

جامعه جهانی و دولت افغانستان باید برای تأمین عدالت اجتماعی و تحقق دموکراسی تعریف دقیق حق شهروندی در کشور، متناسب با معیارهای پذیرفته شده جهانی برای کلیه باشندگان این سرزمین فراهم گرداند. نابود ساختن ستمگری در کلیه اشکال آن بزرگترین آرمان مردم هزار جات و مظهر بلوغ اندیشه و ایمان آنان به جاویدانگی حق و حقیقت و عدم پایداری ظلم و استبداد در افغانستان و جهان میباشد.

افغانستان به ملت سیاسی (شهروندی) به مفهوم واقعی آن نیاز دارد؛ ملت شهروندی نه تنها تساوی حقوق بلکه شرایط همگون و مساوی را نیز برای همه گروه‌های اجتماعی در زمینه مشارکت در حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کشور مطالبه میکند، بگذار برای مردم کشور ما راه دشوار رسیدن به دموکراسی را که در پیش گرفته اند یک بار دیگر قربانی تمامیت طلبی و انحصارگری قبیلوی نشود و مردم افغانستان همه در کنار هم و با قبول موجودیت همدیگر و احترام گذاشتن به حقوق و حیثیت ملی و انسانی همدیگر راه را برای ایجاد شرایط ملت واحد و از طریق نمایندگی واقعی آن ملت، دولت واحد ملی هموار ساخته بتوانند.

دولت نباید درباره این کوچی‌های مسلح طالبی فعلی اشتباه نماید بلکه این کوچی‌های مسلح طالبی آله دست استخبارات نظامی پاکستان بوده که برای آشوب آفرینی به کشور ما صادر میگرددند تا مناطق امن افغانستان را که تا هنوز از ثبات برخوردارند نا امن سازند. دولت و جامعه جهانی باید در این مورد با هوشیاری برخورد کنند، که بعداً پیشیمانی سودی نخواهد داشت.

#### منابع:

- سایت سمنگان زیر عنوان کوچی‌گرایی: تخریب سامان‌پذیری جامعه مدنی و زندگی در افغانستان نویسنده حنیفه خاوری.
- سایت پیمان ملی سرمقاله پیمان سه شنبه ۲۸ جوزا
- سایت آریائی زیر عنوان کوچی‌ها و هجوم آنها در هزاره جات و سکوت دولت در این باره نوشته از توردیقل میمنگی.
- سایت آریانانت زیر عنوان آمادگی جنگی کوچی‌ها به شیوه عبدالرحمن خانی نوشته نو اندیش
- سایت خاوران زیر عنوان حمله کوچی‌ها و واکنش قومی کرزی نوشته وفایی زاده
- یادداشت‌های شخصی صاحب این قلم ۲۲ ماه جون سال ۲۰۰۸ میلادی

## هشتاد و دومین سالروز وفات علامه فیض محمد کاتب هزاره مورخ سترگ و بی بدیل تاریخ معاصر کشور خجسته و پر بار باد

چون کام جاودان متصور نمی شود      خرم کسی که زنده کند نام جاودان  
جلوه گاه نور بادا خاک ایشان      رحمت حق بر روان پاک ایشان

علامه فیض محمد کاتب هزاره در سال ۱۲۷۹ هـ ق در قره باغ غزنی به دنیا آمد و به روز چهارشنبه دوم میزان ۱۳۰۸ ش مطابق ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۴ و سال ۱۳۴۹ هـ ق در کابل جهان فانی را وداع گفت. جنازه علامه کاتب هزاره در بالای جوی چنداول شهر کابل به خاک سپرده شده است، علامه کاتب در حدود هفتاد سال زیست و در رشته های حکمت، کلام، تاریخ، ادبیات عرب، فقه، اصول، منطق، نجوم، جغرافیه و غیره مهارت داشت. علامه کاتب تحصیلات اولیه را در ولسوالی قره باغ ولایت غزنی فراگرفته سپس راهی نجف اشرف در عراق گردید. چندی در آن مرکز علمی به تحصیل پرداخته و مدتی در نیم قاره هند آن وقت در شهر لاهور مشغول تحصیل شد و نیز مدت کوتاهی در قندهار نزد علمای دینی تحصیل نمود اما بیشتر معلومات او در سایه مطالعات دوام داری است که در کتابخانه های عراق، ایران، هند و افغانستان انجام داده است. کاتب به زبان های عربی، انگلیسی، اردو و پشتو آشنایی داشت، آثار زیاد و گرانبهای نوشت و آثار چاپ نشده او به خط زیبای نستعلیقش در کتاب خانه های داخل و خارج افغانستان موجود است. تحفه الحبيب در سه جلد، سراج التواریخ در پنج جلد، فیضی از فیوضات، تاریخ حکمای متقدمین از هبوط، آدم تا بعثت حضرت عیسی، نژاد نامه افغانستان و تذکره الانقلاب از آثار مشهور کاتب می باشد. جلد سوم سراج التواریخ کاتب در آن زمان چاپ شد ولی جلد چهارم اش از چاپ باز ماند و جلد پنجم اش مفقود می باشد. قرار اظهارات و صحبت های پسر کاتب هزاره او در ماه عقرب سال ۱۳۵۸ شمسی به تعداد ۹ کتاب و رساله و ۷۱ شماره سند از آثار و یادداشت های پدرش را به ریاست آرشیف ملی تسلیم داده است. تذکره الانقلاب و قسمت باقی مانده جلد سوم سراج التواریخ که شامل پنج سال حوادث اخیر دوران امارت امیر عبدالرحمن می شود، شامل این کتاب ها می باشد.

علامه کاتب هزاره یکی از مورخان توانمند کشور است که رویدادهای دو سده گذشته (۱۱۶۰-۱۳۴۷ قمری) کشور را به نگارش در آورده است. رویدادها و حالات سیاسی و اجتماعی افغانستان را علامه کاتب در نوشته های خود به صورت بسیار واقع بینانه و بدون مبالغه و فارغ از غرض مندی و متکی به مدارک مؤثق و دست اول بازتاب داده است، او مجبور بود تمام بیعدالتی ها و مظلومی را که بر مردم



افغانستان تحمیل می شد به دلخواه مقامات وقت در نوشته های خود جلوه دهد. با این هم او به وجه نهایت زیرکانه، اعمال ناروای حکام را در ورای الفاظ و کلمات و در لفافه طنز و کنایات جا به جا می کرد و در معرض بیان می گذاشت، تا نسل های بعد از خود را از آن همه ناروایی های مستبدین آگاهی بخشد. کاتب هزاره یکی از مورخین ماندگار تاریخ کشور و یکی از شخصیت های سیاسی و تاریخی و از برجسته ترین چهره های متفکر و سمت دهنده نهضت مشروطه خواهان افغانستان به حساب می آید. وی که لقب پدر تاریخ نگاری معاصر را در کشور ما کسب نموده به حق از جمله کسانی است که نام آن بر فراز تاریخ معاصر افغانستان درخشش جاودانه دارد و از جایگاه رفیعی برخوردار است.

دانشمندان معاصر افغانستان، علامه فیض محمد کاتب هزاره را هم ردیف ابوالفضل بیهقی، دبیر با درایت سلطان محمود غزنوی دانسته و لقب بیهقی ثانی به او داده اند و حتی آثار ارزشمند این مؤرخ شهیر کشور را هم طراز با همان خصوصیات می دانند که آثار بیهقی از آن بهره مند بوده است، یعنی همانگونه که آثار بیهقی از انسجام کلام، سلاست و روانی عبارات و پختگی انشا و صداقت در حفظ وقایع برخوردار بوده که آثار علامه فیض محمد کاتب نیز از آن مزایا برخوردار است. کاتب هزاره نیم قرن از عمر شریفش را در خدمت گزاری به مردم از راه اشاعه علم و فرهنگ و خلق آثار گران بهایش سپری نموده و «سراج التواریخ» را به مثابه چراغی فرا راه نسلهای آینده کشورش به جای می گذارد. بی تردید ارزش علمی آثار علامه کاتب تا جایی است که بدون مراجعه به این آثار ارزشمند هیچ اثر تحقیقی در زمینه تاریخ افغانستان نمی تواند از اعتبار علمی و دقت نظر کافی برخوردار باشد. پژوهش گران ما اگر تا دیروز از آثار دیگران به عنوان مرجع مورد اعتماد برای تدوین آثار شان استفاده می کردند. خوشبختانه امروز دیگران از کتابهای تاریخی علامه فیض محمد کاتب به عنوان مرجع مورد اعتماد و دارای اعتبار استفاده می کنند.

در حقیقت برای نخستین بار آثار کاتب موجب شد تا مبادلات علمی - تاریخی میان افغانستان و کشورهای خارجی در گستره پژوهش های تاریخی برقرار شود. زندگی پر بار علامه فیض محمد کاتب این شخصیت چند بُعدی درس بزرگی برای نسل های پس از وی می باشد. او با نحوه عملکرد هایش در زندگی که از فراگیری علوم متداول گرفته تا خلق آثار تاریخی، صداقت و امانت داری، درک واقعیت های موجود آن عصر و مشارکت در فعالیت های سیاسی نهضت مشروطیت که خود از چهره های مطرح در جمع مشروطه خواهان بود. الگوی تمام عیار برای نسل های آینده کشور است. شخصیت بلند مرتبه علامه کاتب از نظر ادبی با هیچ یک از نویسندگان هم عصرش قابل مقایسه نیست که نثر فارسی سراج التواریخ خیلی پخته تر از دیگر آثار چاپی آن دوره بوده است. کاتب در واقع کسی است که شرایط و اوضاع زمان خود را به طور

مشرح بیان می کند و تنها به شرح زندگی امیر و خوانین دور و برش اکتفا نمی کند و برای همین منظور مورد انتقاد مردمان صاحب نفوذ قرار می گیرد.

علامه فیض محمد کاتب واضح می سازد که مورخ هیچ گاه از درج حقایق نباید چشم پوشی کند. کاتب بازگویی حقیقت را در تاریخ، پیشه خویش ساخته بود و آزادگی را منش خویش و گویا پیمان بسته بود که خامه اش را هرگز با دروغ و گزافه و تحریف واقعیت نیالاید. او حقایق ناگفته را با دلیری نوشت و چون تاریخ پردازان مزدور به معامله گری در این امر شریف تن نداد. هر چند امیر شکاک، صفحه صفحه، سطر سطر و واژه واژه نبشته های او را بازنگری می کرد اما کاتب توانست گاهی صریح و عریان و زمانی با کنایه و با بهره گیری از شگردهای ادبی آنچه را که حقیقت می پنداشت بازگو کند و جعل و دروغ و گزاف را بر زبان نیاورد. علامه فیض محمد کاتب هزاره توانست که نوشتن واقعیت های تاریخی را در خدمت سلطان مستبدی چون امیر عبدالرحمن خان بنویسد، اما او هیچگاه رسالت عظیم قلم و مسئولیت بزرگ وجدانی خود را در برابر عصرها و نسل های آینده به موقعیت و منصب خود نفروخت. بعد از مرگ حبیب الله خان به سال ۱۳۴۷ هجری در جلال آباد وظیفه کاتب به حیث ملا در دارالانشا و مجلس تالیف خاتمه داده شد و به دارالتالیف وزارت معارف منتقل گردید تا در تهیه و تنظیم کتابهای درسی با دیگر اعضای دارالتالیف مساعی به خرج دهد. او در دارالتالیف افزون بر ابراز نظر راجع به کتابهای درسی، آثار دیگری را که از آن اداره برای چاپ آماده ساخته می شد و خود نیز به نوشتن کتاب و مقالات می پرداخت، چنانکه کتاب «تاریخ حکمای متقدمین» را در جریان کار در همین اداره تالیف و چاپ کرده است.

علامه کاتب هزاره بر علاوه آنکه مورخ شهیر کشور به حساب می آید او در زمان کارش به وزارت تعلیم و تربیه، بعضی از کتب درسی توسط ایشان تصحیح و دو باره نویسی می شده که او مصحیح ورزیده نیز بوده است. او چند گاهی در مکتب حبیبیه وقت به حیث معلم نیز انجام وظیفه می نمود و در تربیه فرزندان وطن سهم خود را ایفا کرده است. علامه کاتب در شرایط بسیار دشوار و خونین که مردم هزاره را فرا گرفته بود، میزیست و بالای جامعه هزاره در آن زمان هنوز هم تبعیض قومی و مذهبی به شدت بیداد می کرد. وی، تبعیض و بیعدالتی را که در نظام های استبدادی بر مردم هزاره به اشکال و بهانه های متنوعی اعمال گردیده بود به طرز ماهرانه منعکس می سازد. اگرچه ظاهراً وی به جانب داری از دربار، ظاهراً مردم هزاره را به سبب سرکشی، به الفاظ رکیک و نا شایسته مورد عتاب و سرزنش قرار می دهد. ولی در پشت پرده این الفاظ مظلومیت حق به جانب بودن این قوم ستم دیده را برملا ساخته و قیام آنان را برضد عمال تجاوزکار و فتنه جویی رژیم وقت به صورت واقعی توجیه می کند. فیض محمد کاتب می کوشید رسالت تاریخی اش را به شکل کاملاً طبیعی و بدون جلب

توجه سفاکان و قهاران ادا نماید. برای تحقق این هدف، آینده گان را از حقایق مطلع سازد. علامه کاتب درباره وضع زندگی مردم هزاره به سه نکته اساسی اشاره می کند. اول مردم هزاره را در نظامهای استبدادی با نظر استخفاف می نگریستند. وی این موضوع را در قرینه مناسبی بیان می کند. «مردم هزاره که به دسته غلامان نامزد بودند معتمد علیه اعلی حضرت تیمورشاه شدند و دوم مردم هزاره به میل و رغبت و از روی شوق متوسل به جنگ نشده، بلکه هر بار جنگ بر آنها تحمیل گردیده است. سوم اینکه امرای وقت از اختلاف مذهب همواره استفاده ناجایز نموده و ملانمایان تنگ نظر را تحریک می کردند تا برضد مردم هزاره فتوای (جهاد) صادر نمایند. بناءً جنگ برضد مردم هزاره معمولاً صبغه مذهبی به خود می گرفت. به گفته فیض محمد کاتب هزاره آن را به حیث جنگ ملیتی تعبیر نموده و قتل و غارت این ملیت ستم دیده را مستوجب ثواب و پاداش اخروی قلمداد می کردند. اما کاتب هزاره در ساحه تاریخ نویسی مردم کشورش را فراموش نکرد و با قلم خویش جنایات مستبدین و عاملین قتل عام مردم هزاره و دیگر اقوام را بدون کم و کاست و بدون هراس و با هوشیاری درج تاریخ خونبار افغانستان نمود و اعمال جنایت کارانه امیر میرغضب و خون خوار را افشا و برملا کرد و ثبت اوراق تاریخ ظلمتبار کشور نمود.

کاتب هزاره با وجود تحقیر و تبعیضی که نسبت به ایشان صورت می گرفت با حوصله مندی و بدون اندک اشتباهی مظالم قدرت های استبدادی را در قید قلم می آورد و به مردم کشور تقدیم می کرد. فرهنگیان و دانشمندان افغانستان به این مورخ برجسته و متبحر و شخصیت پیشتاز سیاسی نهضت مشروطه کشور و فرزند رنج و زحمت که مردمش به آن می بالند و به این عالم جید و پر نبوغ افتخار می کنند. اسناد آرشیفی علامه فیض محمد کاتب، در تدوین تاریخ نوین افغانستان از هر نوشته ای دیگری قابل استناد و با ارزش می باشد. امروز از مهمترین منابع پژوهشی و شامل کلیه مکاتبات سلطنتی فرمان ها اسناد و معاهدات سیاسی، انواع نوشته های اداری و دیوانی، گزارشهای اقتصادی و فرهنگی و نظامی، اسناد قضایی و مالی و حقوقی و برخی از مکاتبات خصوصی و خانوادگی می باشد، این قبیل تحقیق در زوایای تاریخ معاصر افغانستان که بر پایه اسناد و متون خطی متکی باشد کاری است نهایت ضروری که باید با سراغ منابع در موضوعات مختلف نوشته شود و زمینه برای نگارش تاریخ معاصر مملکت از هر حیث آماده گردد. چنانچه در یکی از نامه ها تحریر یافته است جناب جلالت مآب وزیر صاحب حربیه که این فدویان (منظور فیض محمد کاتب و سلطان محمد است) دولت را مقرر و مأمور فرموده بودند که شما رفته با مردم کوچی ملاخیل که در ملک اجرستان سکونت دارند به زبان شیرین نصیحتاً برای شان دانسته کنید که اموال ممنوعی را به دولت غیر نبرند) از این بیان معلوم می شود که کوچی های مذکور به سرزمین هند بریتانوی اموال قاچاقی از جمله اموال ممنوعی را برده و از این درک استفاده شایانی می نمودند و ثروت هنگفتی را نصیب می شدند.

سرنوشت علامه فیض محمد کاتب حالت عجیبی به خود داشت و به همین لحاظ تمام آثار او تا امروز به جا نمانده و همه آن ها نه تنها برای مردم افغانستان بلکه (به) خوانندگان خارجی نیز نا معلوم می باشند. اگر دانشمندان توانستند با سراج التواریخ سالیان پسین آشنا شوند، با کتاب تذکر الانقلاب و اضافات سومین جلد سراج التواریخ در سال ۱۹۸۰ زمانی که فرزند فیض محمد کاتب هزاره، علی محمد دست نویس آثار متذکره را به آرشیف ملی افغانستان واگذار نمود معرفت حاصل نمودند. آثار فیض محمد کاتب توجه دانشمندان کشورهای کثیر را که به بررسی تاریخ افغانستان مصروف اند جلب نموده و می نمایند. آثار متذکره منابع با ارزش تاریخی به حساب می آید. در زمان کنونی هیچ دانشمندی که موضوع تحقیق خویش را یکی از جهات تاریخ سیاسی اجتماعی اقتصادی و فرهنگ افغانستان نوین انتخاب نموده باشد نمی تواند اثر خود را بدون مطالعه و کاربرد آثار علامه فیض محمد کاتب، اثر جدی محسوب نماید. مراجع تاریخی به دو قسمت تقسیم شده است: نقطه آغاز تمام نوشته های تاریخی شناسایی موارد مختلف استفاده از مآخذ تاریخی می باشد، و از حسن اتفاق تشخیص اختلاف بین این دو کاری است آسان، مراجع مقدم و اصلی، کتب و آثاری است که در زمان وقوع واقعه یا در سال های نزدیک به آن نوشته شده باشد. وقعات شاه شجاع مثلاً درباره تعرض اول انگلیس بر افغانستان یا کتاب محاربه کابل و قندهار درباره آن واقعه مرجع اصلی است. مرجع ثانوی و فرعی کتاب و رساله یا اثر که واقعه ای را بیان کند اما بعد از وقوع آن واقعه نوشته شده باشد، کتاب افغانستان در قرن نوزده در بیان واقعه فوق مرجع فرعی و ثانوی می باشد، هویت اسناد فرعی و ثانوی را می توانیم بر حسب وابستگی به زمان موضوع مورد بحث، تشخیص و تعیین نماییم. در تحقیق مسایل، مطالب و موضوعات تاریخی همیشه مرجع اصلی و مقدم و مرجع، دارای ارزش خاص می باشد.

فیض محمد کاتب هزاره که در تدوین تاریخ مقام ارجمند داشته همیشه در تشخیص مدارک و طرز استفاده از آن دقیق بوده است. نکته قابل توجه درباره سراج التواریخ این است که مؤلف هم در مقدمه و هم موارد مختلف و درخور توضیح پرداخته و موارد اختلاف را به مؤلف اصلی حواله داده است. درست نظیر آنچه که امروز در زیر نویسی معمول است و در صفحه سوم جلد اول سراج التواریخ بیان مؤلف را در توضیح مآخذ به این عبارات می یابیم (نخست جهت رفع اشتباه ابنای زمان کتب تاریخی که در کار بودند و به سوی بیان واقعات افغانستان راه می پیمودند. ۱- جهان گشای نادری ۲- تاریخ سر جان ملکم ۳- تاریخ احمدی ۴- خزانه عامره ۵- جلد قاجاریه ناسخ التواریخ ۶- رساله عربیه سید جمال الدین افغانی ۷- تاریخ سلطانی ۸- رساله علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه ۹- رساله محاربه کابل و قندهار ۱۰- کتاب منظومه حمید کشمیری ۱۱- روزنامه اعلی حضرت شاه شجاع الملک ۱۲- کتاب حیات افغانی مولفه دبتی حیات خان ۱۳- روضه الصفای ناصری مرآت الوضیه

عربيه مؤلفه يو سفاند يك امريكايي. ۱۴- پند نامه دنيا و دين و جام و جم فرهاد ميرزا را فراهم آورده و همه وقايع را تطبيق داده و مجموعه اى را از جهت مطابقت اسم با مسمى موسوم به سراج التواريخ گردانيده است.

كاتب اين مورخ شهير ك شور كتاب ضميمي در دو جلد بنام «تحفته الحبيب» شامل وقايع دوره سلطنت احمد شاه بابا (۱۷۴۲ م) الى ختم دوره يعقوب خان و هم جنگ دوم افغان - انگليس ها (۱۸۷۹ م) در ۸۸۵ صفحه با خط نستعليق زيبا در ظرف تقريباً دو سال نوشت. فيض محمد كاتب كه از قشر عامه بود و به دربار راه يافته بود، طبعاً در نظر داشت كه در لف كلام خود احوال ستمديده گان را تمثيل نمايد و وجدان طبقاتي خود را تسكين دهد. «۳ اما تحفته الحبيب طبع نشد و امير هم دنباله موضع را رها نكرده امر تحرير «سراج التواريخ» را داد. جلد اول و دوم «سراج التواريخ» در (۱۲۹۲ ش - ۱۹۱۳ م) در ۳۷۷ صفحه نشر گرديد. جلد سوم شامل وقايع جنگ دوم افغانها و انگليسهها و امارت امير عبدالرحمن خان تا سال (۱۸۹۶ م) در ۸۶۳ صفحه در كابل در سال (۱۲۹۴ ش - ۱۹۱۵ م) طبع شد. وقايع پنج سال بعدى را هم زنده ياد كاتب نوشته بود كه طبع نشده بود و بعداً پسرش آنرا به آرشيف ملي سپرد كه محفوظ بود. گرچه در دوره هاى شاهان و اميران بعد از امير عبدالرحمن بر تمامى آثار و نوشته ها و بخصوص جلدهاى مختلف سراج التواريخ دستكارى صورت گرفته و حتى بخشى از آنان را نابود و حريق نموده است. اما با وجود آن هم جلد سوم سراج را بايد سند رسوايى تهاجم وحشيانه و جنگ ده ساله خانمان بر انداز امير عبدالرحمن و باقى خاندانش بر ضد مردم عذاب كشيده هزاره جات ناميد در اين جلد سراج التواريخ درباره قتل عام ها، غارت و تاراج ظالمانه مناطق هزاره نشين ك شور كه بوسيله دژخيمان امير سفاك صورت گرفت با دقت كامل از جانب اين مورخ نستوه افغانستان جنبايات و بى رحمى اين امير خون آشام در هزاره جات با جزئيات افشا و برملا ساخته شده است.

شاه امان الله نواسه امير عبدالرحمن شرح اهدا لقب «رئيس دلاورى اعظم احترامى طبقه اعلى ستاره هند» از طرف ملكه «ويكتوريا» را به جد خود سرسپردگى او را در مقابل بریتانیا در سراج مطالعه نمود، چنان از روش انگليس و تحمل جد خود برافروخت كه امر كرد تمام مجلدات اين جلد نا تمام احراق و در عوض تاريخ واقعي افغانستان نوشته شود. در حاليكه مندرجات اين كتاب خود جزيى از واقعات تاريخ دولت افغانستان بود و در عين حال ذخيره يك قسمت مهم از تاريخ قرن ۱۹ افغانستان به شمار مى رفت. اما اين كتاب نا تمام در سال ۱۳۳۳ هجرى ق در مطبعه ماشين خانه كابل طبع شد و بكلى از بين نرفت و نسخه هاى مطبوعه آن به دست اشخاص رسيد. بر علاوه آن، شاه امان الله خان از دانش، اهليت و صداقت كاتب همواره استفاده مى نمود. جلد چهارم سراج التواريخ تا سال هشتم امانى (۱۳۰۶ ش - ۱۹۲۷ م) در يك جلد و حدود سه هزار صفحه نوشته شد كه در كتابخانه معارف

موجود بود. "ولی بعداً غایب شده" است. جلد پنجم «سراج التواریخ، در دورهء امانیه بر اساس فرمان شاهی کاتب هزاره موظف به نوشتن تاریخ این دوره هم گردید که این تاریخ شامل هشت سال و سه ماه دوره امانیه نوشته شده بود که متأسفانه سرنوشت هر دو جلد اخیر (چهارم و پنجم) معلوم نیست، چون در دورهء نادر شاه و برادرش هاشم خان و همه خانواده شان کمترین نشانی هم بنام مشروطیت اول و دوم و شخص امان الله خان و یا محمود طرزی را مشاهده می نمودند، باید محو میشد به گمان غالب این آثار هم در کتاب سوزی سردار محمد نعیم خان وزیر معارف (۱۹۳۸-۱۹۴۶م) که غرض امحای تمام آثار دوره امانیه صورت گرفت شامل بوده باشد. امیرحیب الله کلکانی احکامی عنوانی زعمای سرشناس مذهب جعفری، یعنی محمدعلی جوانشیر چنداولی، قاضی شهاب، خلیفه محمد حسین، استاد غلام حسن و علامه فیض محمد کاتب، صادر نمود تا به دایزنگی رفته بیعت مردم هزاره را برای وی بیاورند و چون مردم هزاره در دفاع قاطع از سلطنت امان الله خان برآمدند، و به فرستاده گان مرکز جواب رد دادند، حیب الله به خشم آمد و امر لت و کوب آنها را داد.

کاتب هزاره این مورخ بی نظیر کشور را به طور وحشیانه لت و کوب نمودند که در اثر آن به شدت مریض شده جان به جان آفرین سپرد. ملا فیض محمد کاتب هزاره حق و دین بزرگی بالای موسسات فرهنگی، فرهنگیان و روشنفکران افغانستان دارد تا از این شخصیت نستوه و مورخ بزرگ کشور بزرگداشت و یادآوری شایسته به عمل آورند. به مناسبت گرامیداشت از علامه کاتب تقریباً بیست سال قبل، حکومت وقت سیمینار بین المللی سالگرد تولد کاتب هزاره را در ماه حوت سال ۱۳۶۷ شمسی در هتل انترکانتیننتل کابل با شرکت دانشمندان و مورخین داخلی و خارجی برگزار کرد. در ماه قوس سال ۱۳۶۶ برای آشنائی بیشتر با آثار و شخصیت کاتب هزاره توسط علی بابا شاهو پسر عموی کاتب که او در عین حال عضویت شورای مرکزی ملیت هزاره را داشت به کمک نامبرده علی محمد فرزند کاتب از شهر مزارشریف پیدا و با آمدن وی به کابل ملاقات علی محمد با صدر اعظم وقت تنظیم شد تا از طریق یگانه فرزند کاتب معلومات بیشتر درباره این مورخ نامدار وطن حاصل شود.

با کمک فرزند کاتب مقبره علامه فیض محمد کاتب هزاره در بالا کوه چنداول در ساحه بالاجوی کوه عاشقان و عارفان در یک زیر زمینی کنار جویچه منطقه دست یاب گردید. که بعد از یافتن مقبره کاتب هزاره برای اعمار مقبره این مورخ برجسته کشور طرح و نقشه یک آبدۀ مقبره یادگاری در یکی از مناطق مناسب شهر کابل در نظر گرفته شد تا هرچه زودتر به کار عملی آن اقدام و تمام اسناد و نقشه آبدۀ تکمیل گردید ولی بنا بر مخالفت حسن شرق صدر اعظم وقت در ماه سرطان سال ۱۳۶۷ شمسی از تطبیق این نقشه جلوگیری به عمل آمد اما نقشه آبدۀ یادگاری مقبره کاتب توسط انجینران ریاست پاما و ریاست ساختمان شهرداری کابل با مشوره ریاست دانشکده تاریخ دانشگاه کابل و

ریاست باستان شناسی اکادمی علوم تهیه و یک کاپی نقشه و تمام اسناد این آبدۀ یادگاری در ریاست ساختمان شهرداری کابل تسلیم داده شد و اگر حکومت کنونی علاقه بگیرد، می تواند از طریق شهرداری کابل در اعمار آبدۀ یادگاری اقدام و یکی از سرکها و یا جاده ای را به نام این تاریخ نگار برجسته کشور نام گذاری کند.

خوشبختانه تقریباً بعد از بیست سال دو باره نهادهای فرهنگی، اجتماعی و موسسات دولتی جهت تجلیل و بزرگداشت از علامه کاتب هزاره، اقداماتی را برای معرفی و شناسائی ایشان از طریق محافل فرهنگی و سیمینارها آغاز نموده اند که به فال نیک می گیریم. چنانچه در طی یک سال اخیر از طرف دانشمندان و دوست داران کاتب هزاره کارهای معینی جهت معرفی و شناسائی این مورخ نامدار کشور انجام شده است که در زیر بر می شماریم:

در تجلیل از مقام شایسته علامه فیض محمد کاتب، سیمیناری از جانب وزارت تحصیلات عالی، شورای فرهنگی دانشگاه تعلیم و تربیه کابل، اکادمی علوم افغانستان و دانشگاه خصوصی فیض محمد کاتب، خانه علم دانشگاه بامیان به مناسبت هشتادمین سالروز وفات کاتب به اشتراک حدود بیش از یکصد تن از استادان دانشگاه های کابل و بامیان، اعضای اکادمی علوم کشور در شهر کابل تدویر یافته بود. در این سیمینار دو روزه که به تاریخ هشتم ماه سرطان سال جاری زیر نام (آشنایی با ملا فیض محمد کاتب، پدر تاریخ معاصر افغانستان) که در دانشگاه تعلیم و تربیه کابل برگزار شده بود، قطعنامه ای نیز صادر گردید که: بازسازی مقبره کاتب، از جانب وزارت اطلاعات و فرهنگ، مسمی ساختن یک محل و یا یک ساختمان دولتی به نام کاتب و ترجمه آثار وی به دیگر زبان ها از مواد قطعنامه می باشد. همچنان به تاریخ ۱۱ سرطان، یک سیمینار دیگر در ولایت بامیان نیز برگزار می شود که مواد قطعنامه های هردو سیمینار به صورت توحیدی برای عملی شدن به ارگانهای ذیربط حکومتی سپرده خواهند شد. در این اواخر نسخه قلمی جلد چهارم سراج التواریخ نوشته مورخ بزرگ علامه فیض محمد کاتب و فرامین دوره امیر عبدالرحمن خان را یک باشنده شهر کابل به نام محمد وسیم مالک انتشارات امیری به آرشیف ملی سپرده است. اثر اولی که بیش از ۱۴۰۰ صفحه دارد تمام وقایع دوره امیر حبیب الله خان را تا زمان کشته شدن وی و گرفتن استقلال کشور از انگلیس (۱۲۹۸ هـ) را درج نموده و اثر دومی نقل از فرامین امیر عبدالرحمن خان است و در این نسخه قلمی، اکثریت فرامین که هند بریتانوی ارسال نموده، درج است. این فرامین چهار جلد دیگر نیز داشت اما تا هنوز، فقط یک جلد آن دریافت شده است. محمد وسیم مالک انتشارات امیری در مورد گفت که آثار قلمی یاد شده را حدود ۲۰ سال قبل، از خانواده مورخ به دست آورده بود. آرشیف ملی یکی از بزرگترین محل حفظ آثار تاریخی است که در آنجا ۱۵۰ هزار ورق قلمی و بیش از ۱۰ هزار کتاب قلمی موجود است.

در حدود یک سال قبل به همکاری تعدادی از دانشگاهیان و تحصیل کردگان، دانشمندان و دوستان علامه فیض محمد کاتب هزاره تصمیم به راه اندازی در تدوین برنامه های کاری دانشگاه خصوصی کاتب گرفتند که ساختمان اصلی دانشگاه کاتب در حال حاضر در کارته سه در غرب کابل واقع شده و تعدادی از اعضای هیأت علمی آن به کار تدوین و تنظیم مواد درسی مشغول هستند. قرار است سیستم درسی دانشگاه کاتب بر اساس معیارهای مدرن و به صورت واحدی (کریڈتی) باشد و از طریق امتحانات کانکور سراسری دانشجو بپذیرد. دانشگاه کاتب قرار است در رشته های علوم انسانی مانند حقوق، علوم سیاسی، تاریخ، جامعه شناسی، مدیریت و باستان شناسی دانشجو بپذیرد و طبق برنامه های پیش بینی شده در سال های آینده رشته های فنی و طبی نیز در آن تدریس خواهد شد. بر مبنای تصمیمات گرفته شده هیچ یک از استادان دانشگاه کاتب سویه تحصیلی شان کمتر از ماستری (فوق لیسانس) نخواهد بود.

**نتیجه گیری:** علامه فیض محمد کاتب یکی از مورخان طراز اول و بی مانند افغانستان شمرده می شود او فرزند رنج و زحمت بود و در یکی از خانواده های مردم هزاره قره باغ ولایت غزنی به دنیا آمده است. کاتب هزاره با زحمتکشی فراوان و استعداد خارق العاده که داشت به دربار وقت راه پیدا نمود و تاریخ واقعی تقریباً سه قرن معاصر کشور را به صورت دقیق نوشت و برخی را به چاپ رسانید. گرچه آثار و نوشته های کاتب بنابر اتفاقات و رویداد های منفی سیاسی خاندانی نظام های دولتی افغانستان تلف گردید مگر با وجود آن هم دوستان تاریخ کشور و علاقه مندان آثار کاتب به طور شخصی برخی از آن نوشته های قلمی وی را نگهداری نمودند که متناسب با تغییرات سیاسی در کشور یک بخشی زیادی از کتب و آثار کاتب پیدا و بعضاً به چاپ رسانیده شدند. علامه کاتب در رشته های حکمت، کلام، تاریخ، ادبیات عرب، فقه، اصول منطق، نجوم، جغرافیه و به زبان های عربی، انگلیسی، اردو، پشتو و غیره آشنایی داشت، آثار زیاد و گرانبها نوشت و آثار چاپ نشده او به خط زیبایی نستعلیقش در کتابخانه های داخل و خارج افغانستان موجود است. زندگی پربار علامه فیض محمد کاتب، این شخصیت چند بُعدی، درس بزرگی برای نسل های پس از وی می باشد. او با نحوه عملکردهایش در زندگی که از فراگیری علوم متداول گرفته تا خلق آثار تاریخی، صداقت و امانت داری، درک واقعیت های موجود آن عصر و مشارکت در فعالیتهای سیاسی نهضت مشروطیت، که خود از چهره های پیشگام و مطرح در جمع مشروطه خواهان بود. الگوی تمام عیار برای نسل های آینده کشور است. کاتب هزاره سمبول از تقوا، پرهیزگاری و وطن دوستی بوده است و نسبت به مردم کشور عشق سرشار از تأمین عدالت اجتماعی را داشت و طرفدار اندیشه عدالت و مساوات در جامعه بود و در این راه نیز زحمات و تکالیف فراوانی متحمل گردیده است. علامه کاتب هزاره پنجاه سال از عمر با ثمرش را در خدمت تاریخ و فرهنگ افغانستان قرار داده است که امروز همه مورخان و فرهنگ



دوستان کشور و جهان از آثار گرانبه‌های علامه کاتب فیض می‌برند. روحش شاد و جایش بهشت برین باد!

### روی کردها:

- سایت سمنگان به نقل از مجموعه مقالات، سیمینار بین‌المللی کاتب، نویسنده رضا ضیائی
- سایت آریائی زیرعنوان فیض محمد کاتب «بیهقی ثانی، مورخ شهیر افغان» نویسنده احسان لمر
- سایت کاتب هزاره زیر عنوان تهمت به ملا فیض محمد کاتب، نویسنده انجنیر سخی ارزگانی
- به نقل از سیمینار هشتمین سالروز وفات علامه فیض محمد کاتب هزاره
- سایت مشارکت ملی
- سایت آریائی به مناسبت بزرگداشت از هفتاد و هشتمین سال وفات معلم جاویدان تاریخ، علامه فیض محمد کاتب هزاره
- سایت مشعل به مناسبت گرامیداشت از هفتاد و هفتمین سال وفات مورخ بزرگ علامه فیض محمد کاتب هزاره
- وبلاگ کاتب هزاره، نویسنده دولت هزاره
- به نقل از علی بابا شاهو پسرعموی کاتب هزاره که از ۱۳۶۴ الی ۱۳۷۱ ش عضو شورای مرکزی ملیت هزاره بود
- یادداشت‌های شخصی صاحب قلم ۶ ماه جولای سال ۲۰۰۸ عیسوی

## **بیست و ششمین سال‌یاد وفات محمد ابراهیم گاو سوار یکی از پیشگامان نهضت دهقانی و ضد استبداد گرامی باد!**

عاجزکشی شیوه ابنای روزگار      به چشم خیره نگاهان زبون مباش  
جفا پیشگان را بده سر به باد      ستم برستم پیشه عدل است و داد

استبداد در افغانستان پیشینه تاریخی و طولانی داشته و یگانه وسیله حکمروایی این حاکمیت‌ها است که ریشه‌های آن را نه تنها در نظام‌های سیاسی بلکه رابطه تنگاتنگ آن را در ساختار و فرهنگ جامعه می‌توان جستجو کرد که ویژگی چنین نظامی چیزی جز استبداد نمی‌تواند باشد. عقب‌مانده‌گی اجتماعی و اقتصادی برای افغانستان امر فطری و ازلی نمی‌باشد، بلکه این پدیده‌های نامیمون محصول سیاست‌گذاری قدرتهای طماع استعماری جهانی و منطوقی در وجود رهبران وابسته بوده و زاده خصلت عقب‌مانده نظام سیاسی قبیلولی است که، در سه قرن اخیر سرنوشت

سیاسی مردم افغانستان قربانی برتری جوئی های خاندانی، قبیله‌ی و قومی گردیده است. تاریخ معاصر افغانستان با بیعدالتی ملی و استبداد، گره خورده که برای انحصار قدرت سیاسی، از حاکمیت های خاندانی قبیله‌ی گرفته تا دولت های با گرایشات مدرنیته، ناچار بوده اند که در برابر آن کرنش نمایند. استبداد در افغانستان یک واقعیت خونین تاریخی است و مردم هزاره نمونه زنده و انکار ناپذیر خشن ترین نوع استبداد و بیدادگری ملی و مذهبی در کشور است و هیچ کس نمیتواند از آن انکار نماید. در زندگی مردم هزاره صفحات بیعدالتی و بیرحمی بی مانندی وجود دارد در حالیکه دیگر گروه های قومی کشور ممکن است از یک یا دو نوع تبعیض رنج ببرند، ولی مردم هزاره به عنوان یک گروه مشخص قومی و مذهبی که برای بقاء خود بخاطر پایان سه قرن تبعیض قومی، نژادی، اجتماعی و مذهبی مبارزه جان بازانه و خونبار کرده است که تاریخ استبداد زده افغانستان شاهد مبارزات و قربانی های میلیون ها تن از مبارزین راه آزادی بصورت جمعی و انفرادی اند که زنده تر از هر زنده ای در ذهن و ضمیر مردم جایگاه فراموش ناشدنی دارند.

با به قدرت رسیدن نادرخان و برادران و به خصوص در زمان صدارت هاشم خان وضع مردم هزاره بد تر از سابق شد. محرومیت سیاسی، قومی و مذهبی مردم هزاره به خصوص در زمان صدارت محمد هاشم خان غیر قابل تحمل و طاقت فرسا گردید. مظالم مامورین حکومتی که مردم فقیر هزاره را می چاپیدند، خارج از کنترل بود. ترورهای بی رحمانه علیه شخصیت های سیاسی و اجتماعی مردم هزاره اجرا می گردید. تعداد زیادی از مبارزان جسور و فداکار که علیه ستم و خود کامگی مبارزه می کردند در سیاه چال ها انداخته می شد. مردم هزاره همواره قهرمانی و خود گذری چهره های شاخص مبارزین ملی شان، از جمله محمد ابراهیم خان گاو سوار یکی از پیش گامان نهضت دهقانی جنبش ضد استبداد سلطنتی و دیگر جان بازان را گرامی می دارند.

محمد ابراهیم گاو سوار و یارانش نیز بدون شک یکی از همان بزرگ مردانی است که گردش ایام نمی تواند، یاد او را از خاطره ها محو نماید. زنده یاد محمد ابراهیم خان گاو سوار یکی از شخصیت های سرشناس و با نفوذ قومی ولسوالی شهرستان ولایت دایکنندی بود که برای تأمین عدالت در مقابل مظالم حکام وقت مبارزه می کرد. هنگامیکه محمد هاشم خان صدراعظم عموی ظاهرشاه فرمانی را صادر کرد که از تمام حیوانات و مواشی شیردهنده مناطق هزاره جات، سالانه مالیه روغن به طور سرانه حواله و تحویل شود.

این اقدام دولت زندگی را برای مردم این ساحه دشوار و غیر قابل تحمل می ساخت چون مردم قدرت تحویل مالیه سالانه روغن را نداشتند و قسمت زیادی از مردم هزاره مجبور می شدند تا در داخل ویا به کشورهای همسایه مهاجر و متواری گردند. برای پایان دادن به این وضعیت طاقت فرسا محمد ابراهیم خان گاو سوار با پشتیبانی و اشتراک وسیع مردم ولسوالی شهرستان قیام را از القان مرکز

ولسوالی آغاز کرد و القان را تسخیر نمودند. بعداً قیام کننده گان زیر رهبری ابراهیم خان گاو سوار حکومت کلان پنجاب را به محاصره گرفته و تقاضای خودها مبنی بر رفع و لغو مالیه روغن از بالای مردم هزاره را برای حاکم کلان پنجاب ارایه کردند و حاکم کلان پنجاب درخواست قیام کننده گان را به کابل مطرح نمود که به زود ترین فرصت جواب خواست قیام کننده گان را ارسال نمایند. بالاخره هیأتی از کابل به ریاست والی محمد اسمعیل خان مایار همراه با یک تعداد از شخصیت های سرشناس و روحانی هزاره به مرکز حکومت کلان پنجاب اعزام گردید. این هیأت بعد از مذاکرات طولانی با رهبری قیام کننده گان و اخذ هدایت از مرکز، دولت فیصله نمود که مالیه روغن را از بالای مردم هزاره رفع و لغو نماید.

بدین ترتیب قیام کننده گان موفق شدند که این بار سنگین را از بالای مردم هزاره جات بردارد. هیأت اعزامی مرکز، محمد ابراهیم خان گاو سوار را همراه با یک تعداد خوانین صاحب نفوذ مردم هزاره جات جهت ملاقات بیشتر با مقامات عالی رتبه دولتی با خود به کابل بردند. محمد ابراهیم خان گاو سوار بعد از ختم ملاقات ها در کابل باقی ماند. زیرا دولت می ترسید ممکن است در صورت بازگشت دوباره، وی به زادگاهش به فعالیت ضد دولتی اقدام کند. زنده یاد محمد ابراهیم خان گاو سوار تقریباً دو سال قبل از وفاتش در اواخر سال ۱۳۵۹ شمسی از پلخمری به قلعه شهاده شهر کابل در منزل برادرش سلطان علی گاو سوار برای مدت کوتاهی جهت دید و بازدید با خویشاوندان و اقارب نزدیک شان که از ولسوالی شهرستان ولایت دایکندی به کابل آمده بودند اقامت داشت که نگارنده نیز در آن ایام چند بار با مرحومی ملاقات نموده و از ایشان درباره مالیه روغن که از طرف دولت وقت بالای مردم هزاره جات حواله شده بود و جریان قیام ایشان برعلیه دولت، چگونگی لغو آن مالیه روغن و درباره پلان و اهداف حزب اتحاد در زمینه تعویض نظام سلطنتی به نظام جمهوری و دلایل افشای پلان و دوران حبس و مبارزات ضد خاندان آل یحیی سولاتی را از مرحومی مطرح کرده و ایشان توضیحات داده می گفت که: از جور و ستم بی پایان خاندان یحیی بر مردم کشور، خاصاً مردم هزاره جات خیلی رنج می بردم، ناگزیر گشتم تا مردمان دانشمند، صاحب احساس و اهل درد از اقوام مختلف افغانستان را جستجو کرده و آنان را در راه و هدف بزرگ تأسیس جمهوریت با خود هم‌نوا سازم. هدف عمده من و همفکرانم واژگونی سلطنت استبدادی و میراثی و به جایش قایم نمودن یک نظام مردمی که تمام اقشار در اداره آن سهم مساوی داشته، هیچ گروهی را بر گروه دیگر امتیاز و برتری و ترجیح نباید باشد.

زنده یاد محمد ابراهیم خان گاو سوار و همراهانش کسانی بودند که برای اولین بار صدای اعتراض برضد استبداد خاندانی را بلند کرده و طرح نظام جمهوریت را در جامعه عقب مانده آن زمان اعلام نمودند. شاد روان محمد ابراهیم خان گاو سوار و در حلقه مرکزی حزب سری اتحاد به اشتراک علامه

سید اسماعیل بلخی می رسید اسماعیل لولنجی، خواجه محمد نعیم خان قوماندان امنیه کابل، محمد حسن بیات تولی مشر ماشین خانه کابل، محمد صفرخان بیات، قربان نظرخان ترکمن کندک مشر نظامی، عبدالغیاث خان کوهستانی مدیر لوازم مکتب حربیه کابل، غلام حیدر خان بیات کندک مشر، میرزا عبدالطیف خان کابلی، میرزا محمد اسلم خان مدیر فواید عامه و چند نفر دیگر که در کابل تأسیس و تشکیل شد عضویت داشت.

اعضای حزب سری اتحاد عقیده داشتند، تا زمانی که بر تسلط تحمیلی خاندان حکمران خاتمه داده نشود، هیچ اصلاحاتی عملی شده نمی تواند و مصمم شدند تا زمینه تشکیل دولت جمهوری را فراهم نمایند و به فعالیت سری خود در کابل، ولایات بلخ، هرات، غور و چند ولایت دیگر ادامه دادند. بالاخره حلقه مرکزی فیصله کرد که روز اول حمل سال ۱۳۲۹ هجری شمسی، شاه محمود خان صدر اعظم که معمولاً در دامنه کوه علی آباد، میله قلبه کشی دهقانان را افتتاح میکرد به ضرب گلوله از پا در آورده شده و افسران پائین رتبه حزبی با افراد کوهدامنی و کوهستانی که قبلاً در کمین نشسته اند از چهار طرف به حمله مبادرت نمایند. مرحوم گاو سوار که نظامی برجسته و نشان زن ورزیده بود در هنگام تدوین پلان قیام نظامی و بلوای عمومی مردم علیه نظام مستبد شاهی وقت وظیفه ترور شاه محمود صدراعظم به عهده ایشان سپرده شده بود چون ایشان نشان زن ماهر بود و مطابق پلان بعد از ترور صدراعظم وقت قیام کنندگان همراه با مردم به شکل دسته جمعی زندان دهمزنگ را اشغال و به اتفاق محبوسین باید به استقامت ارگ سلطنتی مارش می کردند.

که بدین ترتیب قیام عمومی از طرف هزاران نفر به عمل آمده و سلطنت سقوط کرده و نظام جمهوری اعلان خواهد شد. مرحوم گاو سوار یکی از فعالین برجسته درحزب سری "اتحاد" بوده است که بعد از تأسیس حزب اتحاد، ایشان تلاش کرد تا با همکاری دیگر دوستان خود حرکت های آزادی خواهانه خود را از طریق قیام مسلحانه و مردمی به ثمر برساند، ولی متأسفانه با افشای پلان توسط گلجان صبحگاهان همان روز قبل از تطبیق پلان مرحوم گاو سوار را در هنگام عبور از مقابل مسجد شاه دوشمشیره دستگیر و ایشان به محل موعود زیارت کارته سخی نرسید و همراه با دیگر اعضای حلقه رهبری حزب اتحاد قبل از اقدام شان زندانی شدند.

مرحوم گاو سوار درباره افشای راز و پلان اقدام حزب اتحاد به صدراعظم آنوقت شاه محمود خان، چنین میگفت که: "از طرف رهبری حزب اتحاد فیصله گردید در جمله افرادی که به این عمل مبادرت می ورزند باید یک عنصر پشتون وجود داشته باشد، بهتر خواهد بود. به روز عمل نوروز ۱۳۲۹ اول سال را برای اقدامات شان تعیین و تثبیت و به انتظار روز موعود دقیقه شماری می کردند درباره (شامل نمودن عنصر پشتون) در حلقه رهبری قیام کنندگان مباحثاتی زیاد به عمل آورده شد. بالاخره به شمولیت گل جان وردکی که اکثر اعضای حزب اتحاد او را می شناختند، اتفاق نمودند"

گل جان از دزدان معروف وردک بود و از دار و دسته حبیب الله کلکانی بود که حبیب الله کلکانی او را منصب نایب سالاری داده بود. مگر به او هم خیانت فاحش کرده بود. "با شاه محمود خان هم در سرکوب کردن ابراهیم بیگ لقی کمک کرده و منصب غند مشر ملکی یافته بود. بعد از ارتکاب به چند عمل قتل به خانه محمد اسماعیل خان مایار پناه برده و تصادفاً یکی از اعضای رهبری حزب اتحاد او را در همان جا دیده بود. او دعوت حزب مذکور را پذیرفته و گفت: "کور چه میخواهد؟ البته دو چشم روشن!" داخل شدن گل جان وردکی در این حلقه گویا مثل همان یهودا بود.

گل جان وردکی که از طرف محمد اسلم خان مدیر فواید عامه معرفی شده بود قضیه را قبل از روز موعود به مقامات دولتی اطلاع نموده و فردا قبل از طلوع آفتاب دولت هر یازده نفر اعضای حلقه مرکزیرا دستگیر و همه را از آغاز ماه حمل سال ۱۳۲۹ شمسی تا سال ۱۳۴۳ شمسی در محبس نگهداشت در طی این مدت محبوسین زجر و شکنجه های گوناگون کشیدند. بعد از دستگیری قیام کنندگان مرحوم ابراهیم خان گاو سوار نزد هیأت موظف تحقیق گفته است که از بدو تأسیس سلطنت خانواده محمد نادرخان، از عملکرد مستبدانه دولت، اهمال و فروگذاریهای آن، درشئون مختلفه مدنی، زندگی اکثریت مردم در قرن بیستم به سویه ما قبل قرون وسطایی در بدخشان زنان و دختران جوان لباسی ندارند تا ستر عورت کنند، در نورستان پوست بز می پوشند کوچی ها هنوز با حیات بدوی مبتلا و این آنچه انسانیت نام دارد بیگانه اند. طوایف هزاره در زیر یک سقف با حیوانات زندگی میکنند و از کلیه مزایای ابتدایی حیات بشری محروم اند و هیچ امید بهبود از آینده ندارند. گروه هائی قومی که به نام پشه ای یاد میشوند و در دره های مشکل گذار کوهساران و قلل جبال آشیانه و خوراک اکثریت شان علف و میوه کوهی است، مسؤل تمام این بدبختیها خانواده سلطنتی موجوده است. تحمل آن اکنون بر دوش ملت ستمدیده افغانستان سنگینی میکند. ما بر خاسته ایم این بار کثیف را از شان مردم خویش بر اندازیم، اگر توفیق نیافتیم آیندگان حتماً این کار را کردنی اند و اعمال شما پاداشی جز این ندارد.

اینک بیست و شش سال از وفات آن مبارز نهضت دهقانی و ضد استبداد می گذرد؛ او یک مبارز راه آزادی بود که میگفت، باید جوهر خون را به جای جوهر قلم نشانند و بنیان بنای استبداد را با سیل و لشکر خروشناک خون واژگون ساخت. مرحوم محمد ابراهیم خان گاو سوار یکی از مبارزین توانا و وطن پرست و از پیشگامان نهضت دهقانی و ضد استبداد سلطنتی افغانستان که مردم مرحوم گاو سوار، را به خاطر مبارزاتش برضد رژیم شاهی افغانستان می ستایند و از او به عنوان مبارز شجاع و بی باک نام می برند. وی یکی از فعالین برجسته در حزب سری "اتحاد" بوده است. بعد از زندانی شدن زنده یاد گاو سوار دولت وقت خانواده خویشاوندان و اقارب نزدیک ایشان را از شهرستان ولایت دایکندی به شهر پلخمری تبعید و به کوچ اجباری وادار ساخته بود. سلطانعلی گاو سوار برادر کوچکتر

مرحومی از سال ۱۳۶۴ الی ۱۳۷۱ شمسی یکی از اعضای فعال و برجسته شورای مرکزی ملیت هزاره بود و رابطه نزدیک دوستانه با صاحب این قلم داشت. ایشان مانند برادر ارشد شان مرحوم ابراهیم خان شخصیت با درد و با احساس نسبت به سرنوشت افغانستان بوده است. در هرجای دنیا که هست خداوند حفظ شان دارد. مرحوم محمد ابراهیم خان گاو سوار بعد از رهائی از زندان در شهر پلخمری حیات بسر می برد و بصورت غیر مستقیم زیر مراقبت دولت وقت قرار داشت.

وی از احترام فراوان نزد روشنفکران، خوانین و عامه مردم هزاره بر خوردار بود و بحیث یک شخصیت ملی و مبارز افغانستان و مردم هزاره شهرت داشت. محمد ابراهیم خان گاو سوار در سال ۱۳۶۱ هجری شمسی در شهر پلخمری بدرود حیات گفت. گرچه مرگ یک پدیده ای طبیعی است و خواه مخواه به سراغ هر انسان می آید، ولی مرگ شخصیت های با اعتبار در میان جامعه، خدمتگار مردم و مرگ آنانی که آرمانهای مقدسی برای زیستن شرافتمندانه در جامعه دارند و برای برپایی نظام عدل و انصاف تلاش میورزند تکان دهنده بوده و اثرات ناگواری درخاطره ها برجای میگذارد.

درگذشت این شخصیت بزرگمنش نه تنها تکاندنده برای خانواده و دوستانش بوده بلکه ضایعه جبران ناپذیر روحی برای مبارزان ملی، دوستان شان و نیز خدمات بی شایبه، خاطرات پر نشاط و مبارزات میهن دوستانه مرحومی در قلوب و اذهان جامعه قدر شناس افغانستان و همه طرفداران عدل و انصاف جایگاه خود را داشته و جاویدان خواهد ماند. مرحوم گاو سوار بمثابه شخصیتی با اعتبار و مورد احترام در میان دوستان، همزمان و جامعه هزاره شناخته میشود. ایشان یکتن از شخصیت های مبارز و پاک نفس و با تقوای و اهل سیاست در کشور بود، ولی پیوسته بعنوان دوست، غمخوار و دلسوز مردم نیازمند و با شهامت قوم خویش بود و مرحومی در لغو مالیه روغن که از طرف دولت مستبد وقت بالای مردم هزاره جات تحمیل شده بود در خدمت مردمش قرار گرفت و جامعه هزاره همیشه از خدمات ایشان به نیکی یاد مینمایند.

روانش را شاد و یادش را گرمی و فرخنده و جایش بهشت برین باد.

#### روی کردها:

- یاد داشتهای درباره سرزمین و رجال هزاره جات نویسنده حسین نایل
- کتاب سیری در هزاره جات نویسنده انجینر علی داد لعلی
- سایت آریائی زیر عنوان معرفی یکده از مبارزین مردم هزاره در جنبشهای ضد استبدادی نویسنده صاحب این قلم
- سایت آریانانت زیر عنوان دیدگاه های متفاوت درباره رهبران و مبارزین ملی کشور نویسنده صاحب این قلم
- یادداشت های شخصی صاحب این قلم ۲۸ ماه دسامبر سال ۲۰۰۸ میلادی

## هفتاد و پنجمین سالیاد شهادت مبارز ملی عبدالخالق شهید گرامی باد

رحمت حق بر روان پاکش

جلوه گاه نور بادا خاکش

عبدالخالق شهید، چهره جاودان تاریخ ملی که در سال ۱۲۹۵ خورشیدی به دنیا آمد و در هنگام شهادت کمتر از ۱۸ سال عمر داشت، روز ۱۶ عقرب سال ۱۳۱۲ خورشیدی، محیل ترین دیکتاتور وقت، محمد نادر غدار را به زانو در آورد. عبدالخالق شهید با کشتن این دیکتاتور، در حقیقت جان هزاران تن از مردم بیگناه افغانستان را از شر این سفاک خون آشام نجات بخشید. خالق شهید از طریق عمومی مبارزش خداداد، با محافل، گروه ها، اشخاص و تشکل های کوچکی که به رغم سرکوب و خفقان نادری، هنوز هم به آرمان های خویش وفادار مانده بودند، آشنایی پیدا نمود و از این آشنایی حد اکثر استفاده ممکن را برد. این روشنفکران اغلباً در قهوه خانه ای واقع در پل باغ عمومی که توسط یک نفر هندی انقلابی به نام (مته سنگ)، دور هم جمع می شدند و به صحبت های سیاسی و تبادل افکار می پرداختند. در همین نشست ها بود که خالق، داستان حماسه ها و رشادتها، استواریها و پامردیهای جانبازان میهن را و نیز حکایت سازشها و خیانتها و فرصت طلبیها و ذلت پذیریهایی خینان و بزذلان صف شکن را با گوش و جان می شنید و از تجربه های مثبت و منفی آنان تجربه گرانباری می اندوخت. سازمانها و محافل خرد و بزرگی که در زمان امانی نطفه بسته بودند، در دوره نادرخان یک باره آب شدند و بر زمین فرو رفتند. عده ای از روشنفکران صادق و رزمندگان دلیری که به آرمان خویش وفادار مانده بودند، در سیاحتیهای نادری به اسارت رفتند یا به جدایی وطن مجبور گردیدند، توده های ستمکش و محروم بدون هیچ پناه گاهی، در سکوت و سیاهی سرگردان بودند و با فقر و محنت دست به گریبان. نه دادگاهی بود و نه داد خواهی، در عمق نگاه های مضطرب و غمگین خلق های محروم، این انتظار به سادگی خوانده می شد که از فضای سیاسی ظلمت و یاس و از زمین آتش وحشت می بارید.

اما تاریخ ثابت کرده است، که انتظار مردم هیچ گاهی باطل نبوده است که قهرمانان تاریخ هر کدام تبلور انتظار بر حق مردم خویش بوده اند. پس تاریخ انتظار اقدام شکوهمند جوان مردی بود که برای اجرای فرمان عدالت می آمد. فرمانیکه مردم آن را با خونس امضا کرده بودند و پاک باز ترین و صدیق ترین فرزند خویش را مأمور اجرای آن ساخته بودند، فرزندی که از ژرفای محرومیت و رنج تاریخی آنان برخاسته بود. اقدامات مشابه اقدام خالق که توسط روشنفکران انقلابی و وطن پرست و جوانان پر شور و آزادی خواه، به خاطر ترور برخی دیگر از مهره های استعمار در سالهای اخیر حکومت نادری

صورت گرفت نشان میدهد که تمایل به ترور به عنوان تنها شکل ممکن مبارزه با استبداد و استعمار به ویژه در جوانانی که از فرصت طلبی ها و سازش کاری های شوم اسلاف خویش به تنگ آمده بودند، از زمینه های عینی و ذهنی زیادی برخوردار بودند. در ماه جوزای همان سال جوانی به نام سید کمال که تحصیلاتش را در آلمان پایان بخشیده و آماده بازگشت به وطن بود، سردار عزیز برادر بزرگ نادر را به ضرب گلوله در آلمان از پا در آورد. چندی پس از آن مرد جوانی به نام محمد عظیم که در لیسه امانی معلم بود، به وزارت مختاری بریتانیا در کابل وارد شد تا وزیر مختار بریتانیا در کابل را به قتل برساند، اما چون وزیر مختار موجود نبود سه نفر از کارکنان سفارت را که اولی انگلیس، دومی هندی و سومی افغان بود به ضرب گلوله از پا در آورد. وی در تحقیقات خویش اظهار داشت که مقصدش تصفیه کاری جوانان افغان و دولت بریتا نبوده است، زیرا بریتانیا استقلال افغانستان را سلب کرده است. تعلق و رابطه خالق و دو تن فوق به مکتب امانی می تواند آن رابطه منطقی را که میان اقدامات شان وجود دارد توجیه کند. عبدالخالق در شرایطی زندگی می کرد که فشار و اختناق نادری آن چنان اوج گرفته بود که تمام راه ها بسته بود و برای ملت هیچ وسیله ای برای احقاق حقوق اساسی شان وجود نداشت و عقده های محرومیت و مظلومیت آن چنان گره خورده و انباشته شده بود که اگر هم حرکت عبدالخالق انجام نمی شد به گونه ای دیگری این عقده ها باید باز می شد.

روز ۱۶ عقرب سال ۱۳۱۲ خورشیدی، روز اقدام متهورانه شهید خالق فرا رسید و موزیک نظامی نواختن آغاز کرد، بیرق ارگ هماهنگ با آن به اهتزاز درآمد و همزمان با آن نادر با کبکبه و دبدبه شاهانه پیشاپیش نوکران و چاکرانش که این بار او را به سوی مرگ بدرقه می کردند، وارد شد و پس از مصافحه مختصر با مشایعین، سخنرانی کوتاهی برای طلاب ایراد نمود، سپس جوایز تعیین شده را به مستحقین توزیع کرد و به سوی صفوف منظم طلاب رفت تا قسمت آخر نمایش را به پایان برد. نادر با این پندار که دیگر هیچ خطری وی را تهدید نمی کند و دیگر مردی در میدان نمانده است بی خیال و مغرورانه گام بر می داشت و در برابر هر ستون از شاگردان درنگ کوتاهی می کرد. چشمان مودی اش را که شیطنت ذاتی او را حکایت می کرد، متوجه آنان می ساخت، تا اینکه در برابر خالق شهید رسید و توقف کرد. اسحاق و محمود که پیش روی خالق ایستاده بودند بر اساس قرار قبلی، به سرعت از همدیگر فاصله گرفتند، خالق با تفنگچه ای در دست رویاروی نادر قرار گرفت، نادر حتی فرصت پلک زدن نیز نیافت. اولین گلوله، خالق دهان کثیف وی را در هم کوبید، دهان پلیدی که جز دروغ، فرمان قتل و شکنجه و غارت و سرکوبی خلق ها از آن چیزی دیگری نمی برآمد، گلوله دوم بر قلب نادر نشست و کانون قساوت و بی رحمی را منفجر نمود و گلوله سوم مغز نادر، این کانون توطئه ریزی و دسیسه چینی را و آخرین گلوله یکی از مزدوران نادر را زخمی کرد و پس از آن تفنگچه خالق از کار افتید، گلوله در میله آن گیر کرده بود، نادر، بر زمین افتاد. همانجا که دو سال قبل،



عبدالرحمن لودین معروف به کبریت، به فرمان جبارانه نادر بدون هیچ محکمه و تحقیقی به شهادت رسیده بود، در یک چشم به هم زدن همگان گریختند و خالق را با نعش نادر تنها گذاشتند. خالق با مشاهده از کار افتادن تفنگچه اش، آن را محکم بر جسد نادر کوبید و بی آنکه کوششی برای فرار نماید، بر جایش ایستاد و آرام و بی هراس اطرافش را از نظر گذرانید، آنگاه بود که سپه سالاران پنبه ای به بازیگری پرداختند و از زیر میز و پشت درخت و دیوار بر او هجوم آوردند و وی را که برای مسخره بازیهای مضحک و شرم آور با حیرت و تعجب می نگریست، به اصطلاح گرفتار نمودند.

چندی بعد در اجتماع بزرگ در ارگ شاهی حکم اعدام خالق هزاره و تعداد زیاد از اقوام و نزدیکان و دوستان او را صادر کرده و در ۲۶ قوس ۱۳۱۲ با اجرای حکم اعدام خالق هزاره و نزدیکان و دوستان او، میدان دهمزنگ و مقاومت گاه مردان آزادی خواه کشور را یک بار دیگر به حمام خون تبدیل نموده و کابل را در آبخاری، از خون سرخ فرزندان بی گنااهش شست و شو دادند. مجرمان عقده آلود، برای نشستن عطش عقده حقارت شان قبل از اعدام خالق شهید، با سر نیزه کینه و حقارت، چشمان خالق را بیرون می کنند تا هیچ کسی چشم خود را به سوی بیعدالتی شاهان مستبد باز نکند و پیکر بیجاناش را سوراخ سوراخ می سازند تا هیچ یک از جوانان افغانستان، استواری و ایستاد شدن در برابر ستم را نیاموخته و انتخاب نکنند. اثرات ناگوار اعمال زشت و تبعیض آمیز شاهان و در باریان در ارتباط با اعدام خالق و بستگانش در نظام حکومتی افغانستان و فرهنگ عمومی مردم، چنان تراژیک و عمیق بود که هنوز هم همان راه و کردار، بعنوان یک سیاست مزمن و وحشتناک، اما پذیرفته شده در ذهنیت عامه و تفکر سیاست مداران حاکم، به راحتی و به طور معمول، علیه مردم کشور و به خصوص مردم هزاره اعمال می گردد. مردم افغانستان اقدام خالق را در ادامه مبارزات آزادی خواهانه مردم میهن تعبیر نموده و کشته شدن نادر را عکس العمل طبیعی مردم در برابر ظلم و تعدی دستگاه جهنمی حکومت او می دانند.

طوریکه عبدالخالق شهید در هنگام استنطاق به هیأت تحقیق می گفته است که: من پیش از تولد چنین بوده ام. من تنها خیل کنیزان هزاره را قبل از تولد ندیده ام. دیگران هم چیزی بهتر از ما ندارند. من با همه چهره های تکیده این ملک به دنیا آمده ام. عادت کرده ام همیشه در انتظار یک مصیبت باشم، عادت کرده ام که وظیفه من راضی کردن دیگران است. این رازها مشتکی از همان رازهایست که از آوان کودکی همچون گرد بادی در صحرای روح تو، روح پدران، روح پدرانم و روح حقیظه خواهرم می چرخد. این رازها، ته مانده همان رازهایست که شاهان آمدند و جدایی و از ریشه برکنند ها و گریختن از آرزوها را برای همه ما معنی کردند تا در صد نسل دیگر برای ما کافی باشد. ما شاگردان همان مدرسه های قناعت و حقارت هستیم که به حکم شاهان و شاه نوازان به روی پدران و مادران ما باز شده بود. اما خودم شاگرد سر به زیر این مدرسه نیستم. این مدرسه ها را باید

آتش زد، اگر منتظر باشی آسمان این کار را نخواهد کرد. سال ها پیش درخت های رنج و عذاب را در زمین ما کاشتند و این کار برای شان خطری نداشت. ما خویشان و نزدیکان خود را گم کردیم حتی خاطره های ما را سلاخی کردند و دیگران نظاره کردند. فرزند را از مادر، پدر را از همسر و زن را از شوهرش جدا کردند تا نطفه خاطرات شان از بین برود. حالا نوبت همه مردم فرا رسیده است اثرات این گم شده گی ما را از چیزی تهی کرده است که نه در خوراک است و نه در جابه، پول، تحصیل و کار آزاد. تاریخ افغانستان از واقعیت های ظالمانه مشبوع است و با یاد آوری این رویدادهای تلخ تاریخ به این نتیجه روشن می توان دست یافت که، بدون تأمین برابری حقوق سیاسی میان گروه های قومی و اقلیت های ملی و مذهبی افغانستان جامعه بلا دیده ما از ستم اجتماعی و نابرابری ملی نجات و رهایی نمی یابند فرآیند رشد مستقل ملی و وحدت ملی کشور کثیرالمله ما بطی و رنجهای مردم ما دراز تر می شود. خالق شهید برای اولین مبارزه علیه عمال و میراث خواران استعمار خودش را به پیش کشید و در راه رهایی زحمت کشان میهن سر و جان شیرین خود را قربانی کرد این فرزند قهرمان مردم افغانستان، بیعدالتی اجتماعی را با گوشت و پوست خود لمس میکرد و مظلّم که بالای مردم کشور و به خصوص جامعه هزاره انجام می شد به خوبی درک می کرد و خواست با این اقدام شجاعانه خود دین و قرض شاه امان الله خان که بالای جامعه هزاره داشت و به خاطر اعلام فرمان عفو رهایی مردم هزاره از غلامی و کنیزی را اداء نماید و بدین ترتیب یکی از نماینده گان استعمار و استبداد را از بین برد و افتخار جاویدان را از خود به یادگار گذاشت.

اقدام عبدالخالق فصل جدیدی در حرکت های آزادی خواهانه مردم کشور و به خصوص جامعه هزاره افغانستان پدید آورد. مردم هزاره بعد از قتل عام دوره عبدالرحمن، یک حالت رخوت و سکوت پیدا کرده بودند و اصولاً نمی دانستند که در این کشور از چه موقعیتی برخوردار هستند. عبدالخالق این جامعه سرکوب شده و استبداد زده را بیدار کرد و به آنان امید و ایمان و آرمان بخشید و ثابت کرد که مردم هزاره هنوز زنده اند و می توانند مهمترین دگرگونی ها را به وجود آورند و تا به شخصیت و حقوق آنها احترام گذاشته نشود، می توانند در هر زمان و تحت هر شرایط محیط زندگی زمامداران را نا امن سازند و از آن به بعد قیامها و جنبش های دادخواهانه آنان به شکل آگانه تر سر و سامان پیدا نمود. گرچه پس از قتل نادر، رژیم مجبور گردید در سیاست خود تجدید نظر کند که در این رابطه رژیم خود کامه به عنوان عکس العمل قتل نادر، سخت گیری بیشتری را اعمال و با خشونت و سرکوب برخورد نمود ولی حد اقل درک کرد که راه سرکوب مخالفین اعدام و کشتار نیست و با کشتار بیش از حد رژیم بی اعتبار خواهد شد. ولی بعداً رژیم روش نرم تری را با تقویت سازمانهای جاسوسی و کنترل شدید فعالیت افراد و نهایتاً زندانی کردن بیشترین شخصیت ها و رجال سیاسی را در پیش گرفت. هاشم خان جلال که در نوجوانی از دربار امیر عبدالرحمن ظلم و خشونت را فرا گرفته

بود بالای مردم مظلوم کشور با خشن ترین شیوه آن ظلم و ستم را در مدت هفده سال صدارت خود انجام داد. اما شاه محمود در ده سال صدارتش روش ملایم تری را نسبت به هاشم خان در پیش گرفته بود و اکثریت زندانیان سیاسی که محابس و زندان های کابل و ولایات از وجود آنها مملو شده بود آزاد گردیدند و نسبت به انتخابات و آزادی جرائد تجدید نظر نمود و پنج گروه سیاسی، ویش زلمیان، گروه وطن، گروه خلق، اتحادیه آزادی پشتونستان و کلوپ ملی اجازه فعالیت دادند هرچند همه این آزادیها مقطعی و کوتاه مدت بود که از اثر همان اقدام تاریخی و سرنوشت ساز عبدالخالق شهید پنداشته می شد. اکنون هفتاد و پنج سال از شهادت عبدالخالق فاصله داریم. در ۷۵ سال حوادث گوناگون به وقوع پیوسته است که از هر لحاظ برای افغانستان به عنوان یک کشور استبداد زده، فقیر و ویران شده از اهمیت تاریخی برخوردار است.

مردم و مبارزین ملی کشور بار سنگین اندوه بر جبین دارند و عقربه زمان خاطره خالق شهید را در قلب مردم حق شناس ما نقش می زند که دل به فردای روشن تاریخ سپرده، راه و یاد آن قهرمان را در پیکار با نابرابری امروز و فردای تاریخ کشور همیشه زنده و گرمی می دارند. ما در عصری زندگی می کنیم که باید تبعیض و تعصب جای خود را به برابری میان اقوام با هم برادر افغانستان خالی نماید و تا زمانی که انحصار قدرت و برتری جویهای قومی از میان نرود و تمام اقوام افغانستان مساویانه بر اساس شعاع وجودی شان بر سرنوشت سیاسی کشور حصه نگیرند، عدالت اجتماعی تأمین نخواهد شد و اندیشه حق طلبی و عدالت خواهی و ایجاد یک نظام مبتنی بر دموکراسی و احترام به کرامت انسانی و حقوق شهروندی در افکار و وجدان مردم ما زنده باقی خواهد ماند. در شرایط کنونی جامعه بین المللی در افغانستان حضور نیرومند سیاسی و نظامی داشته و سرمایه های هنگفتی وارد کشور می گردد و اما با تمام همه خوشبینی ها وضعیت کشور خیلی حساس بوده که روزهای سخت و دشواری را تجربه می کند. نیروهای واپسگرای القاعده و طالبان هر روز در جنوب، شرق و جنوب غرب کشور بیداد می نمایند. عملیات انتحاری شدت یافته و صدها قربانی را در پی دارند. متأسفانه بنابر نبود یک استراتژی هم آهنگ نبرد نیروهای خارجی و داخلی در جهت سرکوب قاطع طالبان و القاعده موثریت لازم نداشته، که طالبان، امنیت را به چالش مواجه می سازد. ولی مناطق هزاره نشین از جمله با امن ترین ساحه کشور است، اما با دریغ که از لحاظ بازسازی نه تنها مورد بی مهری قرار گرفته، بلکه اعمال تبعیض آمیز آشکارا در این مناطق مشهود است. اگر یک بار به شهرهای تاریخی بامیان و نیلی نگاهی انداخته شود، همه چیز هویدا می گردد و این خود می تواند به عنوان نمونه در سراسر این مناطق علایم عدم بازسازی و بی توجهی دولت را مقایسه نمود.

بزرگداشت از هفتاد و پنجمین سالگرد شهادت عبدالخالق، که از میان مردم رنج و زحمت برخواسته بود، در کنار مردمش زیست و به خاطر مردم جان شیرینش را قربان نمود، در این روز یکی از

بزرگترین چهره های مبارز با نثار خونش نهال تنومند وحدت ملی را در میان جامعه افغانستان آبیاری و فریاد دادخواهانه تأمین عدالت را به بلندی کوه های سر به فلک کشیده کوه بابا سر دادند، با دلیری و پای مردی همچو شیر مردان به مقابله برخاستند و از منافع مردم محرومش دفاع کردند. یکی از خصوصیات پر افتخار مردم ستم کش هزاره اینست که، هیچ گاهی ذلت گذاری را گردن نگذاشته است و از ابله دست خویش نان خوردن را افتخار خویش به حساب می آورند که در اوج فقر و ناداری و حتی اسارت نیز، آقایی هیچ کسی را تمکین نموده اند. روحش شاد یادش گرامی باد!

### روی کردها:

- سایت سمنگان زیر عنوان به بهانه هفتاد و سومین سالروز شهادت خالق هزاره، نوشته رضا ضیایی
- سایت سمنگان زیر عنوان تندیس خشم باز نشر به بهانه هفتاد و پنجمین سالیاد شهادت عبدالخالق هزاره، نوشته آمو
- سایت کابل پرس زیر عنوان عبدالخالق نویسنده، رزاق مأمون
- سایت کاتب هزاره زیر عنوان عمل حماسی شهید عبدالخالق و یارانش، جامعه سرکوب شده را بیدار کرد، نویسنده، ظاهر دقیق
- سایت آریائی زیر عنوان به مناسبت هفتاد و چهارمین سالگرد شهادت عبدالخالق شهید مبارز ضد استبداد، نویسنده صاحب این قلم.
- سایت آریانانت زیر عنوان یادی از مبارز قهرمان عبدالخالق شهید، نویسنده صاحب این قلم.
- یادداشت های شخصی صاحب این قلم، ۱۴ ماه دسامبر سال ۲۰۰۸ میلادی

### **چشم انداز تاریخی تحمیل خشونت و ستم بر زنان کشور**

افغانستان بعد از احمد شاه درانی میدان رقابت های خونین حاکمان سدوزایی ها و محمدزایی ها و گروگان اختلافات سیاسی این دو خاندان بودند، این دو خاندان حاکم چنان در رقابت های خونین و خانمان برانداز گرفتار بودند که برای تصاحب قدرت برادر به خون برادر، پدر به خون فرزند و فرزند به خون پدر تشنه بوده اند، تسلسل نظام خانوادگی با رقابت های خونین از عمده ترین دلایل برای بدبختی و سیاه بختی مردم افغانستان شناخته می شود که سیاه ترین دوره آن توسط امیر عبدالرحمن به نمایش گذاشته شده اند. برتری خواهی خاندانی و قبیلوی سیر تکاملی این اندیشه در افغانستان از حکومت احمدشاه درانی آغاز می گردد و توسط امیر عبدالرحمن و نادرخان در اوج قضاوت و بی

رحمی تمثیل می شود. عبدالرحمن، هاشم خان و محمد گل خان مومند عناصر شناخته شده در تاریخ معاصر افغانستان اند که رفتار و نگرش برتری خواهی قومی را باتمام توان و قدرت به نمایش گذاشته اند. اما محمود طرزی این اندیشه را آرایش فکری بخشید و ظاهرشاه و داودخان آخرین سلسله خاندان شاهی بودند که این رفتار و نگرش را در اشکال دیگر تبلیغ و ترویج کردند در عصر حاضر، افغان ملتپها و طالبان دو نمونه متفاوت از یک واقعیت می باشند که از دو آدرس متفاوت سیاسی اعمال و اندیشه های قوم گرایی را به نمایش می گذارند که رفتار آنها مجزا از تسلسل تاریخ نمی باشند.

مردم افغانستان هیچ گاهی نتوانستند به نام ملت و دارای فرهنگ ملی واحد عرض اندام نمایند بسیاری از رخدادی های خونین و خانمان برانداز در این سرزمین ریشه در نگرش خاندانی و قبیلوی دارد که حتی اسلام و کمونیزم به عنوان دو باور اعتقادی و ایدئولوژیکی نتوانسته است بر آن فایق آید. متأسفانه هنوز هم بصورت یک جریان نیرومند در امتداد حاکمیت دو خاندان سدوزاییها و محمدزاییها به مشاهده میرسد و این اندیشه به عنوان یک نگرش، در اشکال متفاوت در تاریخ معاصر افغانستان فرصت تبارز یافته است. زیر تأثیر این نگرش خاندانی و قبیلوی طی سه قرن اخیر استبداد خونین و تبعیض قومی را مردم افغانستان و خاصاً مردم هزاره بر دوش های خونچکان شان حمل نموده است. در کتاب تاریخ سراج التواریخ نوشته فیض محمد کاتب هزاره و تاج التاریخ خاطرات امیر عبدالرحمن مستبد قرن در مورد ظلم و جنایات که بر مردم هزاره و به خصوص زنان و اطفال معصوم جامعه هزاره در زمان حکومت آن امیر خون آشام صورت گرفته است در این مقاله یاد آوری فشرده به عمل می آید.

در کتاب سراج التواریخ از نسل کشی و قتل عام مردم هزاره، به بردگی گرفته شدن زنان و کودکان این مردم، اسارت ۸۰۰۰ زن و دختر مردم هزاره در زندان های کابل، صدور فتوای تکفیر هزاره ها و غضب سرزمین های آباد آنان توسط قبایل پشتون در زمان عبدالرحمن مستبد سخن گفته شده است. در کتاب " تاج التواریخ " که توسط شخص امیرعبدالرحمن جلال انشاء و در بردارنده خاطرات آن امیر بی رحم می باشد آمده است، کسانی که ضد من طغیان کرده اند، باید نابود شوند. سرهای آنها به من تعلق دارد و تمام اموال و اطفال آنها را به شما بخشیدم و باید ملاها هر روز بعد از ادای نماز در مساجد، در خطابه هایی که برای مردم می خوانند، مردم را علیه هزاره ها تحریک کنند. لشکریان و سرداران امیر که کودکان شیرخوار هزاره ها را به هوا پرتاب می کردند و سپس در هوا با شمشیر دونیم می ساختند و این یکی از سرگرمی های مورد علاقه آنان در هزاره جات بود و از عده ای زنان و دختران هزاره را به اسارت برده در سایر شهرها به کنیزی فروختند عبدالرحمن خون آشام از علمای درباری اهل سنت فتوای تکفیر هزاره های شیعه مذهب را گرفت به دنبال این فتوا و اعلام جنگ

مذهبی، بسیاری از توده ها و قبایل متعصب پشتون، آگاهانه و عامدانه به قصد کسب غنیمت و پاداش اخروی در جهاد مقدس علیه مردم بی پناه هزاره شرکت جستند و هرکدام برای رسیدن به مقام "غازی" و دست یافتن به بهشت جاوید، تعدادی زن و کودک اسیر و جنگ زده هزاره را از دم تیغ گذراندند. داستان چهل دختران که در میان جامعه هزاره هر محل حکایت‌های مختص به خود را داشته است و یوسف ریاضی نیز آن را به نظم در آورده است، یکی از تلخ ترین مصیبت‌هایی است که توسط سربازان امیر عبدالرحمن بر هزاره های ارزگان و دیگر مناطق هزاره نشین تحمیل گردیده است.

داستان از این قرار است، زمانی که مردم ارزگان و دیگر مناطق هزاره جات که در محاصره سربازان امیر قرار می گرفتند، دختران و خانمهای جوان به دلیل اینکه در معرض تجاوز سپاهیان امیر قرار نگیرند. به صورت دسته های چهل نفری از ارتفاع یک کوه بلند خودها را به صورت دسته جمعی به زمین می انداختند. فعلاً این کوه ها در مناطق گوناگون هزاره جات به نام کوه های چهل دختران یاد می شوند. هزاره هایی که بعد از تسلط امیر بر هزاره جات زنده ماندند، رسماً به فرمان دولت به بردگی کشانیده شده و زنان و اطفال شان در سه بازار مرکزی، کابل، جلال آباد و قندهار در معرض فروش قرار گرفتند. تعداد کثیری از هزاره ها جبراً به تغییر مذهب وادار گردیدند که نمونه های آن در نهرین، قندوز و سرخ پارسای پروان می باشد. عمق این مصیبت هولناک زمانی برای یک پشتون قابل درک و دریافت می گردد که این رخداد تلخ را برعکس فکر کند و لحظه خود را به جای یک هزاره بنشاند که قتل عام، اسارت، و بازار فروش بردگی را تجربه کرده است. حکم بردگی هزاره ها در زمان امان الله خان لغو گردید.

کتاب سراج التواریخ، از چند رویداد به عنوان تصویری از زندگی اندوه آمیز زنان و اطفال هزاره را در آن دوره بازگو می کند. سه صد و پنجاه تن مرد و زن و پسر و دختری که فرهاد خان کرنیل، از مردم طغایی بوغا و غیره مردم جاغوری اسیر و دستگیر کرده در غزنین فرستاده بود، حکمران آنجا به کابل فرستاد. مردان شان همه به قتل رسیدند و زنان و دختران و پسران شان از بیست تا بیست و یک روپیه به نام کنیز و غلام به امر امیر عبدالرحمن خان فروخته شدند. پول حاصله از فروش آنها و اسرای بعدی به مصرف دولت رسید. هوا خواهان دولت سر سی تن از کشته شده گان مردم هزاره را که در میدان کارزار افتاده بودند بریده، با پنجاه فرد گاو و غیره مال و متاع ایشان که به غنیمت گرفتند در لشکرگاه آوردند عیال و دختران و پسران سی و نه تن از مردم هزاره دایزنگی و دایکنندی را به فرمان (عبدالرحمن خان) اسیر راساً در کابل فرستاده محبوس شدند، با کسانی که پناهنده کوهسار شده بودند، طرح مضاف انداخته و بسیاری را هلاک ساخته سی و یک سر از کشتگان را بریده و نود تن مرد و زن و پسر و دختر را اسیر گرفته به لشکرگاه باز گشتند. امیر سفاک در باب نکاح زنان و

دختران هزاره، جبر همراه با حيله را در پيش گرفت. هنگامي که سران نيروي نظامي و عمال امير، زنان و دختران هزاره را که مظلومانه شاهد دل آزارترين مظالم بودند، ميان خود تقسيم و نکاح اجباري مي کردند. امير بر آشفت و فرمان داد که مردان به قتل رسیده، زنان پير به موطن خویش بر گردند و دوشیزه گان شان به بزرگان بخشیده شوند. در ضمن آنانی تنبیه شدند که زن و دختر هزاره را نکاح نموده بودند. نباید پنداشت که امير دلسوزی به کار برده بود، بلکه تعصب جهالت آمیز و عمق فاجعه را فرمان منع نکاح و صدور حکمی را همراه داشت، مبنی بر خرید و فروش آنها به عنوان کنیز و برده. امير ظالم امر کرد که اگر ماموران و کارمندان وی زن و دختری از مردم هزاره را به نکاح بگیرد، از کارمندی دولت بر طرف شده و سه سال حقوق دریافت داشته را نیز بسپارد.

امير بی رحم تا تعیین مقام پر ذلت کنیزی و برده گی به اجازه خرید و فروش آنها، محصول مالیاتی نهاد و اگر خود مردم هزاره بخواهند، زن و دختر و پسر خود را بفروشند، خریداران به سچل و مهر قاضی و حاکم هر قدر که می خواند غلام و کنیز خریده، ده یک بهای را به دولت به عنوان محصول بدهند. آن مجوز رسمی و حقوقی و شرعی عبدالرحمان خانی سبب رونق کار سپاهيانی گردید که بسوی منازل خویش بر می گشتند. تجارت با رونقی روی کار آمده بود. هر کدام از سپاهیان چند تن برده و کنیز به بازار آورده و می فروختند. گویا کسی نمانده بود که یکی دو تن کنیز و برده را مالک نشده باشد. در گزارش ها از خرید و فروش هزاره ها در بدل جو و گندم و جواری، که در خود مناطق جنگ دیده و کابل جریان داشت باری درباره زندگی انسانهای بیندیشیم که زن و فرزند خود را پس از لگدمال شدن کلبه های غریبانه و مزرعه و باغچه کوچک در معرض فروش می گذاشتند و درباره علل فروش آنها بیندیشیم تا دریابیم که در چه وضعیت دشوار و جانگیر اقتصادی به سر می برده اند؟

متعاقب جنگ های ویرانگرانه و تحمیلی امير عبدالرحمن خان، هنگامي که آن سپاه از یک منطقه به سوی شهر دیگری رهسپار بودند، مواد اضافی و غیر قابل انتقال اما چپاول شده را با جبر و فشار به هزاره ها می داده اند و در برابر آن دختران و یا زنان را با خود برده به فروش می رسانیده اند. دشوار است پذیرفت که برای ادامه زندگی خود، مرد و یا زن پیر، فرزندان را به رضا و رغبت به فروش رسانیده باشد. برخلاف می توان پذیرفت که مرد خسته و ذله با آخرین رمق های حیات، با چشمان پر اشک شاهد و نظاره گر صحنه های بردن زن و فرزندش بود. چنین ظلمی را امير برای مردم آن دیار ارزانی کرده بود.

امیری که خود فرمان داد تا بکشند و ببرند و بسوزاند، ویران کنند و زن و فرزند شان را به کابل بفرستند، از آنجایی که انعکاس چنان ظلم و تعدی بسیار وسیعتر بوده است، در حالی که حدود ده سال شیره جان مردم هزاره را کشید و مصیبت های دوامداری را بر آنها تحمیل کرد. گرچه کله مناره های عبدالرحمن میرغضب، هنوز مردم هزاره را دچار کابوس می ساخت ولی ملا عمر از جنوب

کشور سر برآورد که می گفت، مردم هزاره سه راه بیشتر پیش رو ندارند؛ ترک افغانستان، سفر به قبرستان و یا هم در بهترین حالت، پرداخت هزینه و زندگی مرگبار فاقد حق سیاسی، مذهبی و شهروندی. برای تطبیق همین تفکر ضد انسانی، چه خونهایی که از انسان هزاره بر زمین نریخت و چه خانه هایی که طعمه آتش نگردید.

هنوز هم، رنگ سرخ کوی و برزن یکاولنگ، مزار و بامیان، خاطرات قتل عام هزاره را در گوش جان و وجدان هر عابری، صدا می نماید. دشمنان افغانستان توانستند بامیان را ویران و جغرافیه اش را تغییر دهند و به زمین سوخته مبدل نمایند ولی نتوانستند هویت و قدامت پایدارش را از هستی ساقط سازند. اگر خواسته باشیم غمنامه یکاولنگ و بامیان را در قالبی موجز بیان نمائیم بهتر از این نمی یابیم که تقریری کهن را به عاریت گرفته و بگوئیم که طالبان آمدند و کردند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند. انهدام و تخریب تندیس های بودا این آثار گران بهای فرهنگی و باستانی افغانستان و جهان به وسیله رژیم بنیادگرای طالبان در حقیقت اقدام ضد ملی ترور و نابودی افتخارات تاریخی و فرهنگی جامعه هزاره - افغانستان و جهانیان بوده که بدین وسیله آنان خواست تا آثار گرانبهای باستانی که از لحاظ چهره و ساختمان فزیک شباقت های نژادی و ظاهری را با چهره و قیافه مردم هزاره ثابت می ساخت منهدم و تخریب کرد. به زعم طالبان تا از قدامت تاریخی سه هزار ساله جامعه هزاره در افغانستان کنونی و بومی بودن این گروه قومی جلوگیری کرده باشند.

خشونت و جنایات ضد زنان کشور و به خصوص زنان مردم هزاره در تاریخ و مناسبات اجتماعی گذشته ریشه داشته که قابل تأمل عمیق می باشد ولی در اثر تداوم حاکمیت های قبیلوی که نه تنها کوچک ترین بار خشونت را از بالای زنان نکاسته، بلکه لایه های آن را نیز هرچه بیشتر ضخیم تر نموده اند بر اساس حاکمیت سنت های خرافاتی در جامعه جنایات که بالای زنان و دختران خصوصاً در روستاهای دور دست کشور صورت می گیرند، نهادهای حقوقی و مدنی بدان دست رسی نداشته و نزد مقامات دولتی پنهان می مانند. در زمان کنونی نه تنها آمار خشونت و جنایات ضد انسانی علیه زنان و کودکان خرد سال افزایش چشمگیر نموده است، بلکه اگر نهادهای دولتی و جامعه مدنی اگر بر سر عقل نیایند، از قانون مدنی و نهادهای حقوقی اطاعت نکنند؛ بحران کنونی افغانستان را از این هم بیشتر گسترش خواهند داد.

جلوگیری از خشونت و جنایات ضد انسانی که همه روزه در حق زنان، دختران جوان و اطفال خرد سال رخ می دهد، از وظایف اساسی دولت کنونی افغانستان می باشد. باید دولت افغانستان و تمامی دستگاه های مجری قانون بایستی در برخورد قانونی و رسیدگی جدی به جرایمی از این گونه به طور قاطع و سریع عمل نمایند. خانواده ها باید به نیازهای عاطفی و شخصیتی فرزندان شان توجه و رسیدگی داشته باشند تا با چشم باز و گوشهای پر و اشباع شده از محبتهای پدران و مادران در



اجتماع حضور پیدا کنند. از همه اولتر، زمامداران کشور که متصدی اداره ای جامعه می‌باشند، باید اقدامات شان مقطعی و گذرا نبوده و با قاطعیت در تطبیق قانون احساس مسئولیت نمایند. تضادهای قومی، تفرق مذهبی، جدا افتاده گیهای اثنیکی و هویت چند پارچه قومی از جمله معضلات پیچیده ای است که باید برای حل این معضلات گزینه ها و راهکارهای منطقی فراهم گردد.

#### روی کردها:

- سایت کاتب هزاره زیر عنوان بازتاب های ستم بر زن هزاره، در سراج التواریخ، نویسنده نصیر مهرین
- سایت کابل پرس زیر عنوان فرهنگ قبیله بستر تولید بحران، نویسنده فرشته حضرتی
- سایت کاتب هزاره زیر عنوان جنایت ضد انسانی و خانمانسوز علیه زنان، نویسنده سخی ارزگانی
- وبلاک دایکندی زیر عنوان روند رو به تزاید تجاوزات جنسی در کشور، نویسنده سلمانعلی ارزگانی
- چندین مقاله زیر عنوان گوناگون نشر شده در سایت های آریائی و آریانانت، نویسنده صاحب این قلم
- یادداشت های شخصی صاحب این قلم ۲۱ ماه دسامبر سال ۲۰۰۸ میلادی

### به بهانه هفتمین سال تخریب پیکره های بودای بامیان

ضرورت احیا و انکشاف شهری و شهرک سازی عصری در هزاره جات افغانستان کشوریست که اقوام و قبایل مختلف در آن زندگی دارند و هر کدام دارای هویت تاریخی و فرهنگی غنی مختص به خود می باشند ولی هویت تاریخی و فرهنگی مردم هزاره در پرده ابهام قرار داشته که در سه چند قرن اخیر دولت های استبدادی برخورد تبعیض آمیز با این مردم صورت گرفته اند. هزاره جات سرزمین باستانی و تاریخی است که شهرهای ضحاک و غلغله، بند امیر، مجسمه های بزرگ صلصال و شمامه و بیش از سه هزار مغاره در آغوش آن قراردارند. این ساحه روزگاری با گذشتن راه ابریشم تمدن شرق و غرب را با هم وصل می کرد و در بخشی از کوهستانی ترین ساحه کره زمین و از چشم انداز زمانی در تحتانی ترین پله تاریخ روی خط تصادم امواج طوفان زا و حادثه خیز اجتماعی و سیاسی قرار گرفته است. در گذشته های دور هزاره جات کنونی به نامهای (بلیو) غر مارث و (ستاگیدیا) یاد شده است. به قول مرحوم غبار نویسنده افغانستان در مسیر تاریخ، این ساحه قریب (به پنج هزار) سال قدامت دارد.

**درباره قدامت تاریخی** بامیان که در (هزاره جات) مرکزی افغانستان واقع است و برای بیش از هفت قرن، از قرن دوم میلادی تا دخول لشکر اسلامی در قرن نهم میلادی در آن، یکی از بزرگترین مراکز بودایی در شرق محسوب می گردید. پیکره های بودا که در لاش کوه ها در بامیان ساخته شده اند که کار ساختمان دو پیکره بزرگ در قرن دوم میلادی به هدایت و حمایت کنشکای کبیر آغاز گردید و در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به پایان رسیده است. مغاره های حفر شده در دل کوه ها، محل بودوباش هزاران راهب بودایی را تشکیل می دادند و همچنان به حیث مهمانخانه برای مسافران، بازرگانان، و زائرین این مرکز بودایی، مورد استفاده قرار می گرفتند. این مغاره ها مملو از نقاشی های مختلف بودند که همزمان با تراش و ساختمان پیکره ها به حیث یک مجموعه یی به هم پیوسته حفر شده بودند. آنها به طول یک مایل، قسمت شرقی و غربی، یعنی دو مجسمه بزرگ را با هم وصل می کردند. بخش غربی، جایی که مجسمه بزرگ ۵۳ متری قرار دارد و بیشترین بخش مغاره های منقوش را در بر می گرفت، بخش مرکزی که یک پیکره نسبتاً کوچک (احتمالاً در حالت نشسته) نیز تراشیده شده بود و تعداد زیادی از مغاره ها را در بر می گرفت، و بخش شرقی وادی که دارای مجسمه بزرگ ۳۸ متری بودا بوده است. برعلاوه این دو مجسمه بزرگ، مجسمه دیگری هم به فاصله هزار قدم دور تر به شکل خوابیده موجود بود. در حدود یک هزار و هشتصد سال قبل، کاروانهای تجارتي زیادی از آسیا و اروپا به قصد مسافرت به چین از افغانستان عبور می نمودند. این جاده در عصر شاهان کوشانی و به ویژه در دوره کنیشکا رونق زیادی کسب نمود. بامیان در محل تلاقی تمدن های ایرانی، یونانی، بودایی، هندو و اسلامی واقع شده و میراث فرهنگی آن آمیزه ای ارزشمند از تأثیر این تمدن ها و فرهنگ ها است. فصل بسیار با ارزش و مهمی را در تاریخ حوزه تمدنی ما و در مجموع جهان می سازند. بامیان در گذشته های تاریخی، من حیث با اهمیت ترین مرکز تقاطع تمدن ها و جریانهای متفاوت فرهنگی و به مثابه شاهراه انتقال اموال تجارتي و فرهنگی ملل مختلف جهان شناخته شده است. بازرگانان، سیاحان و هنرمندان از چین، هند، آسیای مرکزی و اروپا با استفاده از راه مشهور ابریشم، در این حوزه باستانی رفت و آمد داشتند. در اطراف مجسمه های بزرگ و حومه شهر بامیان در مجموع بیش از سه هزار مغاره و سموچ وجود دارند. گرچه با گذشت یک هزار و هشتصد سال کمترین گزند فزینی را بر این پیکره ها وارد کرده اند مگر باز هم مورد توجه جهان گردان و سیاحان قرار می گرفته است شهر بامیان با قدامت چندین هزار ساله طی چندین قرن مورد تهاجم متجاوزین خارجی از جمله، داریوش، کوروش، سکندر کبیر، اعراب، چنگیزخان، اورنگ زیب، نادر افشار، بریتانیا و حکام داخلی، قرار گرفته است که در اثر این یورش ها برخی از میراث های باستانی و تمدنی بامیان متضرر و یا نابود شده اند. تندیسهای بودا در درازنای تاریخ پرشکوه خود زیاد تخریب نگردیدند. اما صرف زیورات و پوشش طلائی پیکره ها را به غارت بردند.

هر جهانگشای مشهور تاریخ که این شاهراه عظیم را پیموده و از بامیان گذشته اند، می گویند اورنگ زیب پادشاه مغولی هند هنگام لشکرکشی به بلخ از دره بامیان عبور کرد و وقتی نظرش به آن هیکل بزرگ افتاد امر کرد تا آن را با توپ بزنند، در نتیجه پاهای مجسمه در اثر اصابت گلوله توپ از میان رفت. با آمدن اسلام در افغانستان، دین بودائی به تدریج شکوه و رونق خود را از دست داد و فقط به حیث یادگارهای مذهبی و تاریخی و هنری باقی ماندند. در یک هزار و دوصد سال حاکمیت زمامداران و سلاطین مسلمان بر این سرزمین که تعداد زیادی از آنها مردمان خیلی متعصب هم بودند، این میراث باستانی کشور تخریب نگردید و پابرجا ماند. این میراث های عظیم فرهنگی با فتوای ملا محمد عمر آخوند و در حقیقت به هدایت رهبران سازمان القاعده و توسط لشکر جاهل و متحجر طالبان، نابود گردیدند.

روزگاری بامیان کهن، از ثروتمند ترین شهرهای دنیا به حساب می آمده است. در تصاویر و مطالب که در بالا نگارش یافت هزاره جات و به خصوص شهر باستانی بامیان در گذشته های دور در زمان تسلط امپراطوری های کوشانی ها، یفتلی ها، شیران بامیان، هزار بنده، شار و ریوشاران پیش از اسلام به حیث مراکز حکومت ها و پایتخت این دولت های بزرگ و شهر آباد و کلان دنیا به حساب می آمد و شاهان هزاره جات قبل از اسلام به نام های شیران بامیان از اولاده کوشانیها و یفتلیها و بعداً به نام های هزار بنده، شار و ریوشاران یاد می شدند که عمدتاً در دو نقطه تاریخی این سرزمین به نام های (پشین) یا افشین یکاولنگ کنونی و (سورمین) سرپل فعلی که پایتخت تابستانی و زمستانی ایشان بودند، حکومت میراندند هم چنان راه ابریشم نیز بر شهرت و برجستگی شهر تاریخی بامیان در آن زمانه ها نقش اساسی داشته است. چنانچه در قرن دوازدهم بعد از تشکیل دولت های اسلامی نیز از اهمیت و قدامت تاریخی و فرهنگی هزاره جات و به خصوص شهر بامیان کاسته نشده بود. در دوره زمامداری خوارزم شاهیان، بامیان مرکز امپراتوری آنها بود و شریعت اسلامی نیز جاری. این پیکره های با شکوه، همچنان با عظمت و وقار و منحیث میراث گرانبها از گذشته درخشان تاریخی این کشور، زینت بخش شهر تاریخی بامیان بودند. گذشته های دور افغانستان نشان دهنده آنست که در این کشور شهرهای بزرگ و مشهور جهان مانند کابل، بلخ، بامیان، غزنی و هرات وجود داشته است.

اما امروز افغانستان فاقد داشتن شهرهای بزرگ و عصری در کنار شهرهای کلان سایر کشورهای جهان می باشد. بدون شک مردم هزاره افغانستان از باشندگان اصلی و بومی شهرهای بامیان و غزنی آن دوره های باستانی می باشند. پس از فتح بامیان در قرن هشتم میلادی توسط یعقوب لیث صفاری، بامیان تا قرن دوازدهم میلادی همچنان یک شهر نشینی باقی مانده بود. اما سقوط و ویرانی شهر غلغله در اواخر قرن دوازدهم میلادی پایانی بود بر یکی از بزرگترین و کهن ترین شهر نشینی های جهان و آغاز سکوت و سقوط بامیان کهن دیروزی، و در روزگاری که شهرهای جهان خیلی ها

محدود بود، اما اجداد مردم هزاره بانیان شهر بامیان، یکی از شکوهمندترین شهرهای روی زمین به حساب می آمد. هنگامیکه راه ابریشم از مسیر بامیان و دیگر مناطق هزاره جات عبور می کردند، بامیان به حیث یکی از شهرهای بزرگ دنیا در آن وقت به حساب می آمد و هم چنان در سایر مناطق هزاره جات نیز شهرک های کلان در مسیر عبور کاروان های تجارتی اعمار شده بودند و این کاروانهای تجارتی که از هند، چین و اروپا از این شهرهای هزاره جات عبور می کردند و از این راه به بلخ و آسیای میانه آن زمان جهت فروش اموال تجارتی شان رفت و آمد داشتند. همه به خوبی می دانیم که در اکثر مناطق هزاره نشین کشور نام های قریه جات به اسم شهر یا شار به کثرت شنیده می شوند و آثار باستانی اکثراً از این قریه جات پیدا می گردد. این خود نشان می دهد که اکثر مناطق هزاره جات بر علاوه بامیان در گذشته ها دارای شهرهای بزرگ و کوچک و شهرکهای زیادی بوده است که شهر و شهرک سازی در این سرزمین در گذشته های دور نیز خیلی ها رایج بوده است. در سه قرن اخیر بنا بر تبعیض و تعصب نظام های استبدادی هزاره جات و خصوصاً شهر بامیان از نظر حکمرانان مستبد افتاده است. که متأسفانه شهر تاریخی بامیان به مرور زمان از لحاظ انکشاف معاصر شهری متروک پنداشته شده و اعتبار شهر بودنش را از دست داده است. به خصوص در سه دهه اخیر شهرهای کابل، مزار شریف، هرات، جلال آباد، قندهار و قندوز انکشاف نموده و به بزرگترین شهرهای کشور تبدیل گردیده است. ولی شهر بامیان با وجود داشتن آثار گرانبهای باستانی تا هنوز از لحاظ رشد و انکشاف شهری مورد توجه و دلچسپی دولت ها و به خصوص سرمایه داران و شهرک سازان جامعه هزاره در شرایط فعلی قرار نگرفته است اما شهرک سازان مردم هزاره در شهرهای کابل، مزار شریف و هرات به خاطر انکشاف این شهرها شهرکهای را با مصارف هنگفت اعمار کرده و یا در حال اعمار نمودن می باشند. بناءً به خاطر انکشاف و رشد شهر تاریخی بامیان یگانه مرکز هزاره جات و ماندگار شدن خدمت و نام ایشان در سرزمین آبی و پدیری توقع برده می رود هرچه زودتر شهرک سازی را در مراکز ولایات بامیان و دایکندی آغاز نمایند. بناءً مسئولیت نسل کنونی مردم هزاره است که دوباره عنعنه اعمار شهر و شهرک سازی عصری را در مناطق هزاره جات و به خصوص در بامیان و نیلی این دو مراکز ولایات هزاره نشین مجدداً احیا و انکشاف دهند. اما امروز با سر برآوردن هزاران شهر در جهان و سکونت بیشتر از دو میلیون مردم هزاره در شهرهای دیگر، هیچ شهری به نام مردم هزاره در این کره خاکی وجود خارجی ندارد. نمی توان به بازارهای خامه، خاکی و ویرانه بامیان، دایکندی و جاغوری نام شهر گذاشت.

در حالی که بارها سخن از بازسازی مجسمه های بودا به میان آمده و یونسکو نیز بر این امر تاکید کرده بود اما مشاور کریم خرم، نجیب منلی، چنین امری را منتفی دانست. وی گفته است که "هیچ

تاخیری (در بازسازی) وجود ندارد، چون هرگز تصمیمی برای بازسازی این مجسمه ها گرفته نشده و این مجسمه ها دوباره ساخته نخواهند شد."

به نظر شما این اظهار نظر نجیب منلی را چگونه می توان تفسیر کرد؟ آیا این تیم در وزارت فرهنگ افغانستان بصورت آشکار و جدی برنامه هایی را علیه فرهنگ در افغانستان روی دست نگرفته است؟ آیا نمی توان گفت که پس از تخریب مجسمه های بودا در بامیان باستان، این قدم بعدی برای از بین بردن نام و نشان این مجسمه ها در افغانستان است و پس از مدتی نیز بگویند که یک تپه ای خاکی که ارزش نگهداری ندارد؟ آیا این اقدام هماهنگ و برنامه ریزی شده پس از حمله به خبرنگاران، رسانه های کشور و محدود کردن آزادی بیان، حمله به گویندگان زبان فارسی و... تلقی نمی شود؟ آیا نمی توان گفت که آقای نجیب منلی و کریم خرم سر در یک آخور دارند و آن ارتجاعی است که با القاعده و طالبان دست برادری داده است؟ آیا نمی توان گفت که این ادامه همان سیاست نسل کشی و کوچ اجباری است که نشانه های هویت جمعی و تمدنی که قرن ها زنده نگاه داشته شده را بزدایند و در مرحله بعد، کوچ اجباری و نسل کشی گسترده تری را براه اندازند؟

طوری که صفورا ایلخانی، نماینده بامیان در پارلمان طی مصاحبه ای با راه نجات می گوید که: دولت به ولایاتی که امن هستند و حملات انتحاری در آن ها وجود ندارد، توجه چندانی نمی کند. متأسفانه مسئولین دولتی، تمام تمرکز کاری خود را بر ولایاتی نموده اند که حملات انتحاری و انفجارات در آنان صورت می گیرد، ولی مناطقی که از وجود مخالفین دولت در رنج نیستند از بی توجهی دولت در زمینه پروژه های بازسازی شان رنج می برند. ولایت بامیان که یکی از امن ترین ولایات کشور است، تطبیق پروژه های بازسازی به طور محسوسی متوقف هستند؛ بودجه ای که برای این ولایت در نظر گرفته شده عملاً برای تطبیق پروژه ها به کار برده نمی شود و بامیان از آغاز حکومت فعلی تا اکنون در زمینه بازسازی رشدی نداشته است. وی با اشاره به مناطق تفریحی و آثار تاریخی بامیان افزود که اگر دولت به این ولایت توجه کافی داشته باشد و امن بودن آن را دلیلی بر عدم توجه به این ولایت نداند، ولایت بامیان می تواند منطقه خوبی برای جذب توریست ها و دیگر فعالیت های بازسازی باشد. ایلخانی در ادامه خاطر نشان ساخت، بسیاری پروژه های در نظر گرفته شده از سوی دولت در بامیان تطبیق نشده و هر سال باز همان پروژه سابق را در نظر می گیرند که بر راکد ماندن وضعیت بازسازی در این ولایت افزوده است. نماینده بامیان به عنوان یک ولایت آرام و امن مدعی است که توجه دولت به ولایات امن کم تر بوده و بودجه تخصیص یافته بر آنان ناعادلانه است. ختم مصاحبه

باید درک نمود که نقل مکان پیوسته ای هزاره ها از هزاره جات و سکونت در مناطق به شدت فقرزده شهرهای کابل، مزارشریف و هرات شیوه زندگی نیاکان و راه چاره و حل اساسی و معقول نمی باشد. تراکم اکثریت شخصیت های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و مخصوصاً تاجران مردم هزاره

به کابل، مزار شریف و هرات و فراموشی هزاره جات و مخصوصا بامیان اگر خیانت به جامعه و خیانت به آرمان و غرور اجدادشان نباشد، کم از کم، نشان دهنده بی همتی و عدم احساس مسؤولیت آنان است. پس شهرسازان و اعمارکنندگان شهرک های عصری و پیشرفته مردم هزاره در کجاست؟ اعمار شهرک امید سبز حاجی نبی خلیلی در کابل و شهرک مرحوم حاجی اشرف رمضان وکیل منتخب مردم در شهر مزار شریف که بی رحمانه و ناجوان مردانه به شهادت رسانیده شد و دیگر شهرک سازان مردم هزاره در هرات. چرا این سرمایه داران و شهرک سازان مردم هزاره پروژه های شهرک سازی شان را در شهرهای بامیان و نیلی تطبیق نکرده و نمی کنند؟ امیدواریم که در آینده توجه را بر سرزمین پدری خویش مبذول دارند.

ساکنان صبور و مقاوم هزاره جات که با غول های وحشی سردی و برودت برف و باران از یک سو و با فشار و اختناق، فقر و گرسنگی از سوی دیگر دست و پنجه نرم می نمایند. با وجود آنکه هزاره جات مرکزی در حال حاضر یکی از امن ترین مناطق کشور است و هیچ گونه تهدیدی برای کارگران و کارمندان داخلی و خارجی دیده نمی شود و مواد مخدر کشت نمی گردد و نیروهای مسلح خودسر وجود ندارد. بی توجهی به هزاره جات شاید علت های مختلف داشته باشد از جمله اینکه مسئولین محلی دچار ضعف مدیریت باشد و نتواند با ارائه یک پلان کاری درست توجه دولت را به این خطه باستانی جذب نماید و یا شاید در دستگاه روان فعلی نیز اشخاصی وجود داشته باشد که مردم هزاره را انسانهای درجه دوم شمرده و با چشم تعصب نگاه می کند. انتظار می رفت تا دولت و جامعه جهانی بیشتر از هر منطقه دیگر به این سرزمین توجه نماید؛ زیرا از یکطرف این منطقه در گذشته ها نیز محرومیت تاریخی داشته که ویرانه های شهر غلغله، خاکروبه های بودای تخریب شده، زمینهای سوخته، گورهای دسته جمعی و خانه های ویران آن خود حکایتگر این امر است.

#### منابع:

- سایت کابل پرس زیر عنوان شهر هزاره کجاست به هزاره جات بیندیشیم، خانه آنجاست، نویسنده جعفر رضایی
- سایت کابل پرس نمای از شهر کهنه ضحاک، عکاسی از زیرک رحیم زاده
- سایت آریایی تحت عنوان هزاره جات یا هزارستان از دیدگاه و نظر مورخین، نویسنده صاحب قلم - سایت کابل پرس، زیر عنوان قدم بعدی برای تخریب بودا!!
- سایت شبکه اطلاع رسانی افغانستان زیر عنوان ولایات امن از یاد دولت رفته است، مصاحبه صفورا ایلخانی، نماینده بامیان در پارلمان
- یادداشت های شخصی نویسنده مقاله، ماه مارچ سال ۲۰۰۸ میلادی

## قسمت دوم.... ضرورت گذار از تفکر تک قومی به اندیشه فرا قومی در افغانستان

جهان به سوی پذیرش اصل، کثرت گرایی قومی، اتنیکی، زبانی، دینی و مذهبی و مشارکت ملی به پیش می رود و قریب به دوصد کشور عضو سازمان ملل متحد، نزدیک به ۱۶۰ کشور، کثیرالملیت و چند زبانه محسوب میشوند. در آن کشورهایی مانند افغانستان که هنوز حل مسئله قومی، اتنیکی، زبانی و مذهبی و استقرار عدالت اجتماعی و برابری شهروندی یکی از موانع بزرگ ملت سازی بشمار می رود، افغانستان سرزمین کثیرالملیت است که تاریخ آن انواع استبداد را از سرگذرانده و به همان شکل عقب مانده با ارزشهای بومی - قومی که در سراپای قدرت سیاسی در آن ملموس است و نماینده گان اقوام و قبایل متعلق به مناطق خاص شکل قدرت را آرایش میدهند و نیروهای تمامیت گرا از این گروه قبیلوی نماینده گی میکنند، که بر بدنه قدرت فعالیت دارند. که این امر باعث گردیده تا اقتدار تک قومی دو قوم بازیگر عمده سیاسی بر کتله های اجتماعی و اقوام دیگر مسلط گردد. روند دولت سازی، در افغانستان از میان دریای خون و آتش و دشمنی های قومی زبانی و مذهبی عبور کرده است. ولی از آنجاییکه این روند با اهداف و نیت برتری خواهی و معیارهای نژادی، آغاز گردیده است، دولت های استبدادی تبعیض طلب و برتری خواه امیر عبدالرحمن و ملا عمر از زشت ترین نظام های قومی در کشور بوده است. تلاشهایی که از بستر حاکمیت برای دولت سازی صورت گرفته، در واقع با سر نیزه همرا بوده که به جای ملت واحد ساختن، جراحات های خونینی را بر اندام مردم این سرزمین تحمیل کرده اند. یکی از نمادهای برجسته ملت سازی، خویشاوندی ملی است. خویشاوندی ملی، میتواند رشد استعداد جامعه و تشریک مساعی برای توسعه متوازن را در عرصه های متفاوت زندگی فراهم نماید. فقدان این پدیده در ساختار روابط اجتماعی، قبل از هرچیز، روحیه بی اعتمادی و خود برتر بینی کاذب را به نمایش گذاشته و در فرجام تجزیه و تفرق قومی را برجسته می سازد. در افغانستان از آنجاییکه پدیده های اجتماعی از چشم انداز حاکمیت تعریف شده اند، که معیارهای قضاوت در روابط و مناسبات اجتماعی معیارهای حاکمیت پسند باشد. مردم افغانستان هیچ گاهی خود را مردم متحد، هم سرنوشت و دارای علایق مشترک احساس نکرده اند. بدلیل اینکه حاکمیت خود مروج عصبیت های قومی و مذهبی بوده، تفرق اجتماعی عملاً به تجزیه قومی منجر گردیده و کشور را برای یک قرن از مسیر توسعه و تکامل منحرف کرده است. فرآیند این رویه، موانع متعددی را در مسیر توسعه و تکامل این جامعه ایجاد کرده اند که عدم خویشاوندی ملی یکی از این موانع تلقی میگردد. وضع موجود باعث استحکام بیشتر وحدت میان آن گروه هایی گردیده، که از نظر قومی با هم مرتبط و وابسته هستند. از همین شعارها یکی هم اصطلاح "وحدت ملی" است، که امروز بسیاری از روشنفکران را نیز این مقوله بخود مشغول داشته است. در حالیکه

این پدیده مانند سایر ارزشهای جوامع پیشرفته، فرآیند رشد منطقی- تاریخی و محصول بلوغ جوامعی است که با مناسبات فرسوده فیودالی وداع گفته و به هژمونیزم بومی- قومی پشت پا زده اند. تا زمانیکه شگافهای جامعه به مثابهٔ زمینهٔ اجتماعی سیاست بر پایهٔ باورهای شهروندی فعال نگردند؛ هژمونیزم قومی به عنوان روبنای مناسبات فرسودهٔ جامعه و حکم اجتناب ناپذیر تاریخ دوام خواهد یافت. در طول تاریخ استبدادی دو ونیم سده اخیر افغانستان مبارزات خونین زیرنام گروههای سیاسی ایدئولوژیکی راست و چپ - قبل از آن استبداد خاندانی قبایل سدوزایی و محمد زایی ها که در حقیقت خصوصیت قومی و خاندانی را دارا بودند صورت گرفته است و مبارزین سیاسی اقوام تحت ستم بخصوص جامعه هزاره در این مبارزات سیاسی و نظامی دادخواهانه بزرگترین قربانی و تلفات انسانی و مادی را تا سرحد قتل عام ها - کوچ اجباری - زمین سوخته و نابودی شصت و دوفیصد نفوس آن پرداخته اند. تاریخ ملیت هزاره بمثابه یکی از اقوام تحت ستم با استبداد مستقیماً دست و پنجه نرم میکرده و چندین دوره زیر تیغ نسل کشی های جلادان تاریخ قرار گرفته، بیشترین ضربات را در پیکر هویت اتنیکی خود نیز متحمل گردیده است. از دید تاریخی خاطرات آن بد رفتاری ها بسیار نفرت انگیز میباشد و برهمن پایه احساس و روان آزاد منشی و حق خواهی بصورت گسترده در حال بیدار شدن است و داعیه حق خواهانه با ایجاد نظام نامتمرکز در چارچوب کشور واحد بر پایه هویت ملی و تاریخی مطرح گردیده، جالب و دموکراتیک پنداشته شده، ولی گروههای برتری خواه قومی که، با آشفتگی فکری سخن های شفاف را وارونه تعبیرنموده و آن نظام را تجزیه کشور وانمود کرده اند. برای حل دموکراتیک مسئله ملی و رفع تمام نابرابری های سیاسی و اجتماعی ایجاد نظام نامتمرکز اصلی ترین گوهر دموکراسی و دفاع از حقوق بشر و مشارکت ملی در چوکات حاکمیت سیاسی، از شاخصهای راهبردی، توسعه سیاسی به حساب میآید و بصورت طبیعی توسعه سیاسی، توسعه اجتماعی، اقتصادی و امنیتی را نیز در پی دارد و در حاکمیت مناسبات دموکراتیک، اهمیت مشارکت ملی به حدی است که توسعه مشارکت قانونمند مردم در فرایند تصمیم گیری، در برنامه های استراتژیک ملی، بعنوان راهبرد تلقی میشود، زیرا مشارکت بر محور تأمین منافع جمعی، تعهد آگاهانه و اطمینان خاطر برای آحاد جامعه ایجاد میکند در یک نظام دموکراتیک، به مردم اجازه داده می شود در اداره امور شرکت کنند. چنانچه بارنت روبین دانشمند امریکایی میگوید که: پارادوکس برجسته در مورد افغانستان مدرن این است: کشوری که نیاز به یک دولت نامتمرکز دارد که بتواند خدماتی برای جمعیت پراکنده با نژادهای گوناگون خویش فراهم کند، یکی از متمرکز ترین دولتهای جهان را دارد. این پارادوکس سبب شده است که بنیادی ترین نیاز های شهروندان افغانستان به گونهء گسترده بی پاسخ و برآورده نشده



بماند و مردمان آنکشور در برابر نیروهای بیگانه که از دیر باز کشمکش های خود را به میدان افغانستان کشانده اند، آسیب پذیر گردند. در چنین سیستمی مشارکت، قوام دموکراسی تلقی میشود و آن متضمن ارزیابی خردمندانانه درجه دموکراسی تحقق یافته هر جامعه خواهد بود. در مشارکت اقوام که حق خواهی قومی و یا حقوق شهروندی، کدام یک بهتر بوده و تأمین کننده منافع مردم است؟ در واقع اصل تأمین حقوق فردی است اما باید این حقوق فردی به تأمین حقوق جمعی منجر شود و با این حساب دولت از تعامل روابط افراد با یکدیگر بوجود آمده و خود بعنوان یک جمع، از طریق تبارز اراده و خواست فرد، به تأمین منافع جمعی که در برگیرنده آحاد مردم است. در افغانستان متأسفانه بر اثر حاکمیت سنت دیرپای استبداد و انحصار قومی، مسئله عمده و اساسی در طرح شایسته سالاری، شایسته ها باید در راس امور قرار داشته باشند مطرح نیست، فقط میکانیزم گزینش شایستگان قابل بحث است، طرح شایسته سالاری با ترکیب متناسب اقوام در چوکات حاکمیت سیاسی را پیشنهاد میکند به این معنی که با حفظ ایده شایسته سالاری زمینه مشارکت شایسته گان اقوام مختلف با تناسب کمی نفوس تقریبی، متناسب با حضور فزیکتی آنان در ساختار حاکمیت فراهم گردد و فعلاً برای مشارکت، شرکت متناسب اقوام و مشارکت شایستگان و نخبگان در ساختار حاکمیت است که هر دو نظر درست و بجاست اما متأسفانه در اینجا بازیگران سیاسی از این دو، استفاده سوء و اراده باطل بعمل آورده اند. عده ای مسئله مشارکت اقوام را عنوان قراردادده که، تاجران سیاسی، خود را به نمایندگی از اقوام جازده و مقام های در اداره کشور بعهدہ گرفته، مقام و چوکی شان را مساوی با حضور اقوام در ساختار سیاسی قلمداد کرده و با این کار شان، آنان نه تنها کم کاری که حتی خرابکاری و فساد اداری را به وجود آورده اند. از طرف دیگر غوغا سالاران و تکنوکراتهای قبیله گرا، با عنوان قرار دادن افراد غیر متخصص و سردادن شعار شایسته سالاری، مشارکت متناسب اقوام در ساختار حاکمیت را زیر سوال برده و پستهای کلیدی را از به اصطلاح شایستگان قوم خاص پرسیخته بعنوان نمونه به این ارقام نگاه کنید: تعداد سفرا و جنرال قونسلهای افغانی مقیم کشورهای مختلف جهان: پشتون ۲۸ نفر، تاجیک ۵ نفر، ازبیک ۲ نفر، هزاره ۱ نفر، سادات ۱ نفر، قزلباش ۲ نفر، محمد زایی ۱ (پشتون) که به ترتیب فیصدی سهم اقوام چنین میشود: سهم قوم پشتون ۷۴ فیصد، سهم قوم تاجیک ۱۲٫۵ فیصد، سهم قوم ازبیک ۵ فیصد، سهم قوم هزاره ۲٫۵ فیصد، سهم قوم سادات ۲٫۵ فیصد، سهم قوم قزلباش ۵ فیصد، با حفظ ایده شایسته سالاری، باید زمینه مشارکت متناسب شایستگان و متخصصین اقوام مختلف کشور در ساختار سیاسی اداری فراهم گردد که این کار نه تنها باعث تقویت اعتماد، تمایل و وابستگیهای ملی گردیده و اقوام، موجودیت شان را درکنار هم بمثابه شهروندان شایسته و نه درجه چندمی، احساس کرده و تعلق ملی

در سطح کل کشور، در بین آنان ایجاد می‌گردد بلکه با حفظ هویت‌های متکثر قومی، در چوکات یک کشور واحد سیاسی، فرهنگ ملی، منافع مشترک ملی، توزیع امتیازات و امنیت ملی تشکیل می‌دهند، پایه گذاری مینمایند. توزیع عادلانه قدرت از طریق مشارکت جمعی، حضور گسترده اقلات گوناگون در ساختار حاکمیتی فراگیر با قاعده وسیع ملی، حکومت را مشروعیت میبخشد. نقش سیاسی، تأثیر اجتماعی و فرهنگی روشنفکری ما در دوره ای کنونی، بیش از هر زمانی دچار نابسامانی و گسستگی گردیده است. فقدان تشکل، توافق و نظم فکری، سیاسی، پریشانی ذهنی و ناتوانگری علمی - فکری در حوزه تولید اندیشه - فاصله و بیگانگی عمیق با توده ها، حکایتگر، پراکنده گویی و آشفته حالی است که، اثر گزاری فرهنگی و سیاسی آن، بن بست رقت انگیزی را نشان می دهد. این آشفته حالی سیاسی، به رشد حیرت انگیز انواع گرایشها و بینشهای تبارگرایی، نژاد باوری، برتری طلبی و ناسکبیایی های سیاسی - اجتماعی مجال داده است که در نهایت تأثیر آن، در تعامل اجتماعی، سرنوشت سیاسی، جایگاه فکری و موقعیت فرهنگی ما جلوه گر شده است. سهم روشنفکران را در شکل گیری انکشافات مثبت و منفی سه دهه و در گذشته نمی توان نادیده گرفت. اکنون کتله روشنفکر نه تنها روشنتر از پیش، بلکه متلاشی تر از پیش به نظر میرسد. گروه وسیع فعالین سیاسی منتقد و بازنگر را در منظره سیاسی کشور نه میتوانیم انکار نماییم. ایجاد صلح، امنیت و دموکراسی در کشور بستگی به آن دارد که مداخلات خارجی قطع گردد، آزادی و استقلال افغانستان اعاده شود و از اندیشه بنیاد گرایی راست و چپ سیاسی، به سود صلح، دموکراسی و عدالت اجتماعی انصراف شود و عوامل برافروختگی ها و عداوت ها خصوصاً تفکر تبعیض رفع گردد و با تأمین تساوی حقوق ملیتها در حیات سیاسی، وحدت ملی بوجود می آید در غیر اینصورت زمینه تحقق دموکراسی نا هموار است: از همه روشنفکران وطن خواه و عدالت پسند انتظار میرود که با تصفیه حساب وجدانی و با وداع به اندیشه های ناکام و دردآلود پیشین باید بتوانند با اتحاد گسترده در یک خط فکری و سیاسی تازه مطابق به واقعیت های تاریخی و ویژه گی های جامعه و ترکیب ملی کشور وهماهنگ با اصول راستین انسانی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، بمثابه یگانه نیروی نجات بخش و آینده ساز، خود را مطرح نمایند، رفع مسئولیت در برابر تاریخ و آینده گان خواهد بود. با چنین روش پیوندهای ملی که آسیب دیده، التیام و بهبود پیدامیکنند. امروز با توجه به مشکلات عمیق و گسترده امنیتی و اقتصادی، دولت ناگزیر است که با استفاده از توان و امکانات بالفعل روشنفکران اقوام در حل معضله ملی، قادر به حل مشکلات امنیتی گردیده و با سهیم ساختن مردم در فرآیند تصمیم گیریها، مسئولیت پذیری اعتماد آنان را جلب کرده و در عرصه های امنیت و رشد اقتصادی، بازوی اجرائی قوی دولت خواهند بود. اما متأسفانه دولت کنونی نه تنها از مشارکت روشنفکران اقوام و اتنی‌های کشور به صورت واقعی و متوازن بهره مند نیست، بلکه در برابر حضور واقعی اتنی‌های کشور در قدرت سیاسی حساسیت نیز

دارد. با توجه به تحولات جهانی و رشد مناسبات فراگیر دموکراسی و تعالی فکری و روحی اقوام محروم، هنوز هم حلقات با ذهنیت قبیله سالاری در مقابل طرح مشارکت ملی و تقسیم عادلانه قدرت، نقش عامل بازدارنده را ایفا مینمایند. زنگ های خطر برای گسترش دامنه نا امنی ها به شمال کشیده شده است. استفاده موثر طالبان از تاکتیک عملیات انتحاری عنوان یک حربه موثر جنگی مورد استفاده قرار میگیرد. طالبان در جنگ رویاروی نیز موفقیت های چشمگیری داشته و چند ولسوالی را تسخیر کرده اند. طالبان و حزب اسلامی به لحاظ ترکیب قومی در دو ولایت کندز و بغلان به صورت بالقوه و بالفعل طرفدار دارند. تجربه جنگ در جنوب نشان داده است که طالبان به دلیل حضور گسترده نیروهای ناتو و ایتلاف در این مناطق از شانس کمتری برای پیروزی برخوردار هستند. از طرف دیگر طولانی شدن جنگ در جنوب و ادامه کمک پنهان و آشکار پاکستان به تروریستان - دستگاه استخباراتی آی.اس.آی را به این وا داشته باشد تا برای کم کردن اتهام های دولت افغانستان در این ارتباط نا امنی را به شمال گسترش بدهد. زیرا گسترش نا امنی در شمال به دلیل حضور کم نیروهای خارجی، فقدان حضور نیروهای اردوی ملی و حتی بی تجربگی نیروهای خارجی و داخلی برای رویاروی با طالبان در این مناطق ممکن است پیروزی های را برای این گروه به صورت زود رس در پی داشته باشد. با توجه به ادامه بحران جنگ در جنوب و بحران آفرینی در شمال و غرب، این گمانه زنی تقویت شده است که وضع جاری و حفظ عناصر آشوب و نا امنی در جنوب و شمال، از سوی هر جریانی که دنبال شود، واضحاً به معنای تخریب پروسه انتخابات آینده خواهد بود.

چنانچه نویسنده برجسته کشور محترم حمزه واعظی میگوید که: - سرکوب خونین مطالبات دادخواهان و عدالت جویانه ای شهروندان شیرغان هجوم مسلحانه ای کوچیها به مناطق امن هزاره جات و برافراشتن پرچم سفید طالبان در مناطق تصرف شده از سوی گروه های مسلحی بنام کوچی و بالاخره فاجعه ای خونین و پر ابهام کشتار بغلان، همگی سلسله ای از یک توطئه گری است که در پشت پرده سیاست، عظمت طلبی قومی، تنظیم، و ترتیب شده اند. گسترش روز افزون حوزه نفوذ، قدرت و حضور طالبان علاوه بر جنوب، در بسیاری از مناطق و شهرها، پیچیدگی دورنمای سیاسی کشور را بیشتر در تیرگی و تردید فروبرده است و زنجیره ای رفتارهای متناقض و نامتعادل را در سرنوشت ناروشن سیاسی کشور تبارز می دهد. این درحالیست که، رئیس جمهور کرزی، چندی قبل آشکارا طرح مذاکره مستقیم با گروه طالبان و مشارکت دادن آنها در قدرت سیاسی را مطرح نمود، و در یک نمایش و چرخش سیاسی، به نفی خطر و تهدید این گروه بعنوان یک محور اصلی، در معادلات حاکمیت متزلزل خویش، پرداخت. مجموعه این رویدادها، سنجش درک مارا از روند سیاسی افغانستان به این حقایق معطوف می سازند که:

۱. نظام سیاسی ایکه قرار بود نظم اجتماعی، آرمان ملی و حاکمیت مشروع و مشارکت پذیر و دمکراسی محور را در خرابه های سیاسی و ذهن مغشوش تاریخی جامعه چند قومی افغانستان، برمبناء توافقنامه بن، به پروسه ملت سازی استوار و پایدار تبدیل کند، بر اثر ناراستی زمامداران، توطئه گری و انحصار طلبی فزون خواهان، هوسهای خام رهبران و ناسنجشگری نخبگان قومی و کژمداری و پریشان رفتاری روشنفکران، در سراسییبی فرسایش مجدد قرار گرفته است.

۲. سیاستها و عملکردهای گنگ، سنجش نا پذیر، ابهام آمیز و ناتوان جامعه ای جهانی و قدرتهای بین المللی حامی دولت نو بنیاد کرزی، در برابر سرنوشت سیاسی، پیچیدگی مناسبات قومی، ساختار قدرت سیاسی و واقعیتهای اجتماعی - فرهنگی افغانستان، زمینه و بهانه ای شگرفی در روند آشفتگی و تشدید بد فرجامی جریانات و رویدادهای کنونی فراهم کرده است. طوریکه نشریه انگلیسی تایمز در شماره جمعه ۱۱ جنوری ۲۰۰۸ خود جزئیات تقرر ملا عبدالسلام بحیث ولسوال موسی قلعه را افشاء کرده و سرنوشت آینده قوای انگلیسی در هلمند را وابسته به عملکرد های این جنگسالار مرموز و قومندان سابق طالبان دانسته است. ملا عبدالسلام که چهل و پنج ساله است، از قوم علیزی و متولد کجکی می باشد. وی در زمان طالبان والی ارزگان بوده و بحیث قومندان جبهات طالبان نیز فعالیت میکرد. طبق گزارش منابع عالیرتبه برتانیایی، ملا عبدالسلام در قتل عام و نسل کشی هزاره ها و ازبیک ها در شهر مزارشریف در سال ۱۹۹۸ نقش موثر داشته است. رییس جمهور و هردو مجلس پارلمان افغانستان باید مسئله اصلی جنگ را در رأس اجندای کار خویش قرار دهند. بدون شک زمان اتخاذ تصمیم بزرگ است، فرصت ها را نه باید از دست داد، با خطرات و تهدید ها باید رزمید. مصالحه در افغانستان استراتژی مشترک و پرنسیپ های مشترک را ایجاب میکند این پرنسیپ ها آزادی فردی، حاکمیت مردم، حقوق بشر و جامعه مدنی میباشدند. در این منطقه آتشفشان نیرومندی مرکب از جهل، ترس و نفرت شکل گرفته، گسترش می یابد، شعله میکشد و قربانیان بیشتر و بیشتر می طلبد. افغانستان برعلاوه مشکلات موجود بسوی یک کشور و دو سیستم در حرکت است. نیرومند شدن طالبان به معنی نیرومند شدن تفکر و ایدیولوژی آنها نیز میباشد. همین حالا عوامل جغرافیایی و سیاسی در برابر آن کم رنگ میشوند. نقش و تاثیر تقسیم کننده ای عامل ایدیولوژیک به مراتب از عوامل جغرافیایی، قومی، لسانی و سیاسی نیرومند تر و ویرانگر است. عامل ایدیولوژیک آنها را هم تقسیم و در برابر هم قرار میدهند که لسان، وطن و دین مشترک دارند. وجود یک کشور و دو سیستم در افغانستان بحران حاکمیت، بحران قانونیت و از همه بدتر بحران سیستم را ایجاد خواهد کرد. چنین یک حالت نه تنها در شرایط جنگی، بلکه در شرایط صلح هم برای افغانستان خطرناک است. افغانستان این توانایی را ندارد که در وجود یک کشور و دو سیستم به موجودیت خود ادامه دهد، میباشدند. دو سیستمه شدن افغانستان خطر جدی پارچه شدن این کشور را بوجود می آورد. شرایط فعلی کشور،

ایجاب میکند، که همه نیروهای فکری کشور اعم از مذهبی و ملی راه گفت و گو و مذاکرات بین الا فغانی را در پیش گیرند و از گذشته درس و عبرت آموزند. گذشته ای که هیچ کدام از مذهبی ها و ملی گرایان و وطن پرستان، نقش مثبت و سازنده نداشتند. شکست دولت کنونی افغانستان، تهدیدی جدی برای امنیت جهانی محسوب می شود و تمام منطقه را بی ثبات می کند. این کشور، در همسایگی ایران، پاکستان - آسیای میانه و روسیه، از موقعیتی استراتژیک برخوردار است و فروپاشی آن، زلزله ای ایجاد خواهد کرد که لرزه های آن از کشمیر تا چیچین و نیز در تهران تا اسلام آباد، احساس خواهد شد. افغانستان می تواند همچنان با کمک جامعه بین المللی، در مسیر امنیت پایدار گام بردارد. کمک سخاوتمندانه و البته هوشمندانه جامعه بین المللی باید همچون چند سال گذشته در سال های آینده نیز همچنان ادامه پیدا کند. بر اساس نظر سنجی موسسه «راند» افکار عمومی آمریکا هنوز از عملیات در افغانستان حمایت می کنند اما در تعیین اولویت در میان ۳۰ موردی که اکنون آمریکا درگیر آنهاست، رتبه آخر را به افغانستان می دهند. دولت افغانستان، اکنون در زمره ضعیف ترین دولت های جهان و مردم آن در زمره فقیرترین مردم دنیا قرار می گیرند. این کشور، اکنون با کمک جامعه بین المللی اداره می شود و هزینه بازسازی زیر ساخت ها، ارتش، پلیس، نیروهای امنیتی و حقوق کارکنان دولت، همه از محل این کمک ها تأمین می شوند. افغانستان، اکنون در زمره پایین ترین کشورهای جهان از نظر حاکمیت قانون قرار دارد. فساد، در کشور فراگیر است. ده ها سال است که شرایط امنیتی افغانستان را همسایگان این کشور رقم می زنند. آنها نیروهای وابسته به خود را مسلح و تقویت کرده و از آنها برای نیل به اهداف ملی خود سود می برند. ورود رزمندگان خارجی به خاک افغانستان از طریق پاکستان، وضع را دشوارتر می کند. شورشیان افغان بدون حمایت پاکستان نمی توانند حتی یک لحظه دوام بیاورند. طالبان، علناً در «کوبته» پاکستان تبلیغ و سربازگیری می کنند. توسعه اقتصادی برای آینده افغانستان، بسیار تعیین کننده و حیاتی است. بدون رشد اقتصادی، تلاش های امنیتی و اداری، راه به جایی نخواهد برد. البته تقویت ارتش و پلیس افغان، شرط لازم برای آینده افغانستان است، اما شرط کافی نیست. هم اکنون افغانستان اردو به اندازه ۵۵ هزار نفر و پولیس به اندازه ۶۰ هزار نفر دارد. بودجه آموزش و معاشات این نیروها، تماماً توسط آمریکا تأمین می شود. جمع این هزینه، بیشتر از کل بودجه سالانه دولت افغانستان است. نگاهداری یک اردوی بزرگ حرفه ای و مجهز، بودجه سنگینی می طلبد که مستلزم افزایش درآمد های دولت افغانستان است. نیروهای پلیس و اردوی ملی افغانستان باید به عنوان تنها نیروی تأمین کننده نظم و امنیت تلقی شوند البته آنها تا زمانی که حقوق و مزایای خود را به طور مرتب و کامل دریافت کنند قابل اتکا هستند. از این گذشته، باید توجه داشت که شورشیان را تنها با حربه اردو نمی توان شکست داد. باید به ویژه ایالات متحده، منابع بیشتری را به امنیت پایدار در افغانستان اختصاص دهد.

**نتیجه گیری:** در گذشته پدیده های اجتماعی از دیدگاه نظام های دولتی تعریف و معیارهای قضاوت در روابط و مناسبات اجتماعی معیارهای آنان بوده است که مردم افغانستان هیچ گاهی خود را هم سرنوشت و دارای علایق مشترک احساس نکرده و دولت ها خود مروج عصیبت های قومی و مذهبی بوده، که کشور را برای یک قرن از مسیر توسعه و تکامل منحرف کرده است. عدم خویشاوندی ملی یکی از این موانع تلقی میگردد. تا زمانی که فاصله های جامعه به مثابه زمینه اجتماعی سیاست بر پایه باورهای شهروندی فعال نگردند؛ اختلافات قومی به عنوان رهنمای مناسبات فرسوده جامعه و حکم اجتناب ناپذیر تاریخ دوام خواهد یافت. چون در طول تاریخ استبدادی دو ونیم سده اخیر افغانستان مبارزات خونین زیرنام گروه های سیاسی ایدئولوژیکی راست و چپ قبل از آن استبداد خاندانی قبایل سدوزایی و محمد زایی ها که در حقیقت خصوصیت قومی و خاندانی را دارا بودند صورت گرفته است. صاحب نظران سیاسی جهانی و داخلی معقول ترین نظام در کشور ما دولت نامتمرکز را پیشنهاد دارند. چون دولت نامتمرکز میتواند خدمات موثری برای جمعیت پراکنده با نژادها و اقوام گوناگون را بخوبی فراهم کند و نظام سیاسی و نظم اجتماعی، آرمان ملی و حاکمیت مشروع و مشارکت پذیر را در خرابه های سیاسی و ذهن مغشوش تاریخی جامعه چند قومی افغانستان، بر مبنای توافقنامه بن، به پروسه ملت سازی پایدار، ایجاد خواهد کرد. برای حل مسایل بالا، باید در زمینه مشارکت ملی وحدت ملی و بخصوص حقوق شهروندی بر اساس اعتقاد و باورهای سیاسی تلاش صورت گیرد و بدین ترتیب میتوان بر جدایی ها و دوربهای قومی غلبه حاصل نمود و مفکوره شایسته سالاری، باید زمینه مشارکت متناسب شایستگان و متخصصین اقوام مختلف کشور در ساختار سیاسی، اداری فراهم گردد، که این کار نه تنها باعث تقویت اعتماد، تمایل و وابستگیهای ملی گردیده و اقوام، موجودیت شان را در کنار هم بمثابه شهروندان واحد، احساس کرده و تعلق ملی در سطح کل کشور، در بین آنان ایجاد میگردد. حفظ هویت های متکثر قومی، در چوکات یک کشور واحد سیاسی، فرهنگ ملی، منافع مشترک ملی، و امنیت ملی را تحکیم می بخشد. توزیع عادلانه قدرت و امتیازات از طریق مشارکت جمعی، حضور گسترده اقلات گوناگون در ساختار حاکمیتی فراگیر با قاعده وسیع ملی، حکومت را مشروعیت میبخشد.

#### منابع:

- سایت کابل ناتھ زیر عنوان افغانستان: سرنوشت سیاسی ناپایدار روشنفکران پریشان رفتار نویسنده: حمزه واعظی
- سایت بسوی عدالت زیر عنوان نقش روشنفکران سده بیست ویکم نویسنده: عباس دلجو
- سایت آریایی دوشی چی زیر عنوان پنج سال پس از طالبان نویسنده: دوشی چی
- سایت مشعل زیر عنوان آیا افغانستان بحیث یک کشور خواهد ماند؟ نویسنده: دستگیر خروتی
- سایت آریانات زیر عنوان امنیت ناپایدار از روزنامه سرمایه: ترجمه: ف.م.هاشمی بازسازی اقتصادی

۲۳ ماه مارچ سال ۲۰۰۸ میلادی

## تعلل دولت بغاظر ارتقای ولسوالی جاغوری به ولایت

### پیشینه تجزیه نمودن واحد های اداری هزاره جات:-

هزاره جات:- منطقه ایست کوهستانی که در مرکز و قلب افغانستان موقعیت دارد، باشنده گان هزاره جات در مراحل مختلف تاریخ شاهد پاکسازی قومی و مذهبی بودند و در یکصد سال اخیر تبعیض سیاسی، قومی، نژادی، مذهبی، جغرافیائی، تبعه درجه چندم بودن، تحقیر و اهانت هزاره و شیعه بودن، صدور فرامین ممنوعیت تقرر در ادارات قوای مسلح، استخبارات و وزارت خارجه بالای آنان اعمال می شده است. مردم هزاره طی چندین قرن مظلومیت، درد، عذاب، تحقیر و اهانت های فراموش ناشدنی را بوسیله نظام های جابر و ستمگر متحمل شده است. سرزمین هزاره جات برای مدت بیشتر از شش دهه بوسیله زمامداران متعصب بنام مناطق مرکزی مسمی و شهرت یافته و حکمرانان مستبد از ذکر نام هزاره جات در رسمیات و رسانه های جمعی خود داری مینمودند، تا از شهرت و معرفی هویت هزاره جات در چوکات چند ولایت جلوگیری کرده باشد و از معرفی نام هزاره و سرزمین آن هراس داشتند که در دوره دوم صدارت محمد داود در هنگام تجدید نظر بر تقسیمات ملکی کشور ولسوالی های هزاره جات (مناطق مرکزی) تجزیه و پارچه پارچه شده و به ولایات همجوار ذیل وابسته و ادغام ساخته شدند.

اول:- ولسوالی های مرکز بهسود، حصه اول بهسود، دایمیرداد، سرچشمه و جلریز مربوط به ولایت وردک.

دوم: ولسوالی های شیخ علی، سرخپارسا، مربوط به ولایت پروان.

سوم:- ولسوالی های جاغوری، مالستان، اجرستان، ناهور، جغتو، قره باغ، خواجه عمری، مربوط به ولایت غزنی.

چهارم:- ولسوالی های سابق دایکندی، شهرستان، کجران، گیزاب، خاص ارزگان، مربوط به ولایت ارزگان که فعلاً ولایت دایکندی از بدنه آنها تشکیل شده اند.

پنجم:- ولسوالی های لعل و سرجنگل و پسابند، مربوط به ولایت غور.

ششم:- ولسوالی های یکاولنگ، پنجاب، ورس، شبیر، سیغان و کهمرد مربوط به ولایت بامیان.

ولایت بامیان یگانه ولایت اصلی هزاره جات مرکزی است که تا حدودی نام و نشان مردم و سرزمین هزاره را با خود حفظ نموده است. اما در طی مدت سه قرن اخیر در اثر سیاست های جابرانه حکمرانان هزاره ستیز مردم هزاره از زادگاه آبائی شان وادار به کوچ اجباری ساخته شده و این مردم در دیگر مناطق و ولایت ذیل کشور ویا در کشورهای همسایه مسکن گزین گردیدند.

اول- ولسوالی های بلخاب، سانچارک، کوهستانات را سابق به ولایت جوزجان و بعداً به ولایت سرپل دوم- ولسوالی های، چهارکنت، شولگر، چمتال، دولت آباد، کشنده، را مربوط ولایت بلخ سوم- ولسوالی های دره صوف، پشت بند، را به ولایت سمنگان چهارم- ولسوالی های - دوشی، تاله و برفگ، دهنه غوری را مربوط ولایت بغلان پنجم - ولسوالی های، علی آباد، خان آباد را مربوط ولایت قندوز ولسوالی دره هزاره پنجشیر را به ولایت پنجشیر، و هزاره های باد غیس، هرات، هیلمند را به ولایات متذکره وابسته نمودند.

مردم هزاره با فیصدی های متفاوت نفوس در این ولایات بود و باش دارند. که هم چنان هزاره های فراری در شهرهای مشهد ایران و کویته پاکستان نیز سکونت اختیار نمودند. که حالا بنام هزاره های کویته و بربری در آن شهرها یاد میشوند.

بر اساس تقاضا و مراجعه پیهم نماینده گان مردم مناطق هزاره نشین کشور به مقامات مسول دولت وقت بتاريخ ۱- ۹- ۱۳۶۶ شمسی شورای مرکزی ملیت هزاره طرح پیشنهادی تشکیل ولایات جدید مناطق هزاره نشین کشور را ترتیب و تنظیم نمود که ذیلاً تقدیم میشود.

اول: ولایت بامیان:- شامل ولسوالی های- یکاولنگ، شیبر، کهمرد، سیغان، ولسوالی های جدید شهیدان، بند امیر و دره فولادی.

دوم: ولایت پنجاب:- شامل ولسوالی های ورس، لعل و سرچنگل، ولسوالی جدید کرمان، ولسوالی جدید سرخجوی، ولسوالی سرچنگل، ولسوالی مهر و تره پس.

ولسوالی پنجاب پیش از پارچه نمودن هزاره جات بنام حاکم کلان نشین دایزنگی در تقسیمات ملکی دولت وقت یاد میشد و بحیث مرکز هزاره جات یاد میگردد. این ساحه از لحاظ زیاد بودن تعداد نفوس، رشد فوق العاده معارف و اقتصاد - فاصله دور بودن از مرکز ولایت فعلی شرایط تشکیل ولایت جدید را دارا است.

سوم: ولایت بهسود:- شامل ولسوالی های مرکز بهسود، حصه اول بهسود، دایمیرداد، ولسوالی جدید سرچشمه، ولسوالی جدید کوه بیرون و ولسوالی ناهور ولسوالی جدید برجگی.

ولسوالیهای مرکز وحصه اول بهسود - دایمیرداد چون از لحاظ ترکیب و ساختار قومی با ولایت وردک تجانس قومی ندارند و از رهگذر زیاد بودن تعداد نفوس - رشد معارف و اقتصاد - فاصله با مرکز شرایط ولایت شدن را دارا میباشد.

چهارم: ولایت دایکندی:- شامل ولسوالی های حصه اول شهرستان - حصه دوم شهرستان - ولسوالی کجران - ولسوالی جدید خدیر - ولسوالی جدید سنگ تخت - ولسوالی جدید اشترلی - ولسوالی جدید تمزان - گیزاب.



پنجم: ولایت جاغوری: - شامل ولسوالی های مالستان، اجرستان، خاص ارزگان، قره باغ و بخشی از جغتو، ولسوالی های جدید زیرک، ولسوالی جدید شیرداغ و ولسوالی جدید سنگ سوراخ. ولسوالی جاغوری برخلاف اکثر ولسوالی های کشور نه تنها دارای یک مرکز ولسوالی در سنگ ماشه که دفاتر ادارات دولتی، شهرک، دکانها، چندین مکاتب لیسسه، شفاخانه، کلینیک و مراکز صحتی راه های مواصلاتی و غیره را بخود جاداده است. ولی برعلاوه مرکز ولسوالی چندین شهرک و بازار محلی دیگر مانند مراکز دیگر ولسوالی های کشور در انگوری، غجور، سنگ سوراخ و غیره در ساحه ولسوالی جاغوری موجود است. در سراسر جاغوری مجموعاً ۸۰ مکتب وجود دارد که از آن جمله ۲۱ باب مکتب آن لیسسه هستند و چندین اتحادیه ترانسپورتی در جاغوری فعالیت می نمایند. بنهء جاغوری از لحاظ داشتن نفوس زیاد، رشد خارق العاده معارف و اقتصاد که به کمک مردم صورت گرفته و فاصله از مرکز ولایت شرایط ولایت شدن را کاملاً دارا میباشد.

دوباره این طرح پیشنهادی تشکیل ولایات جدید در زمان حیات شهید مزاری از طرف حزب وحدت اسلامی افغانستان تکمیل و بر اساس همان طرح ولایت جدید دایکندی تشکیل و فعال شده است. تشکیلات و تقسیمات ملکی و اداری در افغانستان آنگونه که در قوانین آن صراحت دارد بر معیارهای چون قلمرو، نفوس و اوضاع و احوال اجتماعی و اقتصادی استوار است، اما بنظر میرسد معیارهای تسجیل شده در قوانین تنها معیارهای موثر نیست زیرا تشکیلات عینی ادارات محلی در افغانستان تصویر وارونه تری را نشان میدهد، بنظر میرسد که در این میان سلیقه ها و علایق سیاسی و قومی نقش عمده خود را برای حاکمان وقت در این تشکیلات داشته است، مناطق و محلات که این شرایط در آن رعایت نشده یا از آن چشم پوشی صورت گرفته زیاد است. اما تمامی مناطق هزاره نشین و بخصوص جاغوری از جمله ولسوالی های است که در مقایسه با بعضی ولایات های افغانستان از شرایط بهتر مندرجه قانون مذکور برخوردار است. از چندی بدینسو زمزمه ارتقای جاغوری از ولسوالی به حیث ولایت در سطوح مختلف مطرح و موضوع ولایت شدن جاغوری بیشتر زمانی برسر زبانها افتاد که حکومت جدید بعد از کنفرانس بن استقرار یافت، این امر بیشتر ناشی از تلاشهای پیگیر مردم ولسوالی های جاغوری و مالستان در امر گسترش تعلیم و فرهنگ بود که در سالهای اخیر بشدت روی آن تاکید شده بود و بخودی خود آگاهی مردم را برای دستیابی به حقوق شهروندی شان در پی آورد. در دنباله این موضوع نماینده ها و بزرگان این ولسوالیها بصورت مکرر تقاضای شانرا با مسئولین امور مملکت در سطوح مختلف مطرح کردند و پاسخهای مثبتی را هم دریافت کردند. اما از آنزمان تا کنون مدت زیادی میگذرد ولی آرمان دیرینه این مردم هنوز هم برآورده نشده است.

در شش سال اخیر مکرراً جمعی از علماء، موسفیدان و نمایندگان مردم ولسوالی های جاغوری و مالستان در خواستی مردم شان را مبنی بر ولایت شدن ولسوالی جاغوری از مقامات ذیصلاح نموده

بودند که به ادامه آن تنی چند از علماء، موسفیدان و نمایندگان ولسوالیهای جاغوری و مالستان بارها در ارتباط ارتقای ولسوالی جاغوری به ولایت از طرف مردم جاغوری و مالستان ملاقات های مکرر با مقامات دولتی، در کابل انجام دادند، طی ملاقات های خصوصی که با رئیس جمهور و وزیر داخله داشتند پیشنهادیه مردم جاغوری را احکام رسمی صادر و شامل مراحل قانونی نمود، با تشکیل هیئت از چند وزارتخانه تا وضعیت جغرافیائی و نفوس ولایت جدید پیشنهادی جاغوری را مورد مطالعه قرار دهند و بعد از طی مراحل قانونی به پارلمان کشور ارجاع گردد. نمایندگان مردم جاغوری و مالستان در این ارتباط با روسای ولسی جرگه و مشرانو جرگه، ملاقات که هرکدام وعده همکاری دادند و ارتقای ولسوالی جاغوری را به ولایت یک امر قانونی دانسته در خواست مردم جاغوری و مالستان را حق طلبانه خواندند. نمایندگان مردم در هنگام ملاقات گفتند که: امروز اگر ۸۰ مکتب و چندین کلینیک و شفاخانه در جاغوری وجود دارد از کمک دولت نبوده بلکه مردم از جیره خانواده شان کم کرده زحمت کشیدند، برای شان مکتب، کلینیک و شفاخانه ساختند.

طوریکه جاغوری با داشتن بیش از ۴۲۷۲۰ نفر دانش آموز اعم از ذکور و اناث در نقاط مختلف ولسوالی بلندترین تعداد از دانش آموزان را در سطح ولسوالی های کشور دارا می باشد و این کمیت نسبت به شاگردان مکاتب تعدادی از ولایات نیز اضافه تر است. مردم این ولسوالی ها در چند سال آینده نیاز به یک دانشگاه دارند و بارها این قضیه را با مقامات دولتی مطرح نمودند که در جواب گفتند هنوز ولایات در افغانستان دانشگاه ندارند و شما در سطح ولسوالی آنها می خواهید، هنوز سرکهای پایتخت پخته کاری نشده است شما در سطح ولسوالی می خواهید، هنوز ولایات میدان هوایی ندارند شما در ولسوالی می خواهید. این است پاسخ های غیر مسئولانه مسئولین دولتی کشور برای نمایندگان مردم جاغوری. قوانین افغانستان نشان میدهد که ادارات دولتی با شرایط نه چندان ساده تقسیم و اداره میشود، تشکیلات موجوده ادارات دولتی توسط قانون اداره محلی که در دوره حکومت نجیب الله به تصویب رسیده اداره میشود، قانون جدید تشکیلات دولت تهیه و به پارلمان فرستاده شده است که تا هنوز به تصویب نمایندگان مجلس نرسیده است، قانون اداره محلی آنزمان واحدهای اداری را به ولایات و ولسوالی ها تقسیم بندی کرده است، ولایت ها و ولسوالی ها به نوبت خود بدرجات اول، دوم و سوم تقسیم بندی میگردد، این درجه بندی به اساس شرایط خاص صورت گرفته است. ماده پنجم این قانون در مورد ایجاد یک ولایت جدید بگونه ذیل صراحت دارد.

۱. ولایت نظر به تعداد نفوس، وسعت ساحه، چگونگی وضع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سایر خصوصیات منطوقی تحت شرایط ذیل تشکیل میگردد:

الف. بیش از دوصد هزار نفر نفوس داشته باشد

ب. حداقل دارای سه ولسوالی باشد

۲. ولایت با رعایت شرایط مندرج فقره (۱) به درجه اول، دوم و سوم تقسیم بندی میگردد.

جاغوری درحال حاضر تمام شرایط فوق را برای ارتقای خود بحیث ولایت دارد.

جاغوری در لیست ولسوالی های ولایت غزنی شامل ولسوالی درجه اول محسوب شده که شرایط برای درجه اول بودن یک ولسوالی با داشتن نفوس بیش از پنجاه هزار نفر، داشتن خصوصیت شهری و اهمیت اقتصادی- اجتماعی، داشتن موقعیت سرحدی و فاصله بیش از صد کیلومتر از مرکز ولایت نهفته است. پروسه ارتقای یک ولسوالی به ولایت طوری است که شرایط لازمه برای ارتقای ولسوالی به ولایت توسط هیئت با ترکیب از ادارات مختلفه کشور به رهبری وزارت امور داخله بررسی شده و در صورت دارا بودن چنین ظرفیتی پیشنهادیه از طرف وزارت امور داخله ترتیب و به شورای وزراء و در رأس آن رئیس جمهور برای تصویب فرستاده میشود، بعد از منظوری رئیس جمهور این پیشنهاد به شورای ملی (پارلمان) برای تصویب به رای گیری گذاشته میشود و در صورت تکمیل نصاب رأی گیری ولسوالی پیشنهاد شده به ولایت ارتقاء خواهد یافت. تا زمانیکه پارلمان تشکیل نگردیده بود آخرین مرحله تکمیل این پروسه همانا تصویب رئیس جمهور بود که نهایی شمرده میشود، اما با تشکیل پارلمان این پروسه بیشتر پیچیده شده است زیرا درنگاه اکثریت اعضای پارلمان ارتقای جاغوری به ولایت به معنی از دست دادن امتیازات برای آنها محسوب میشود و تا وقتیکه آنها در مقابل به امتیازاتی برای مناطق و اقوام خودشان دست نیابند به آسانی حاضر به امتیازدهی یکجانبه نخواهند شد. واقعیتهای موجود نشان میدهد که تعداد نماینده های هزاره جات برای تکمیل نصاب رای گیری و تصویب این امر خیلی کمتر از حد انتظار است.

متأسفانه جاغوری توانست که تنها فقط یک نماینده به ولسی جرگه بفرستد، ایجاد هماهنگی لازم برای این معمول مسئولیت جلب آرای سایر نمایندگان پارلمان مستلزم سیاستگذاری و درایت زیادی است که به واقعیت کار یک فرد نیست. از جانبی هماهنگی و همسویی خود مردم نیز تا حد زیادی تقویت کننده موضع مجریان این پروسه میباشد. زیرا همصدایی مردم آهنگ حق خواهی، را رساتر ساخته و موضع شانرا بزرگتر نشان خواهدداد. اظهارات شاه گل رضایی یگانه وکیل مردم جاغوری در ولسی جرگه درباره ارتقای ولسوالی جاغوری به ولایت جدید خدمت خوانندگان عزیز ارایه میشود که میگوید:-

از چند سال بدینسو تلاشهای زیادی برای ولایت شدن جاغوری در رده های مختلف بصورت رسمی و غیر رسمی جریان داشته، ملاقاتهای متعددی صورت گرفته و تا حدودی نتایجی هم بدست آمده است چنانچه دولت هیئت مختلط را از ادارات مختلفه متشکل از ۸ وزارت موظف کردند و هیئت در اواسط سال گذشته به جاغوری مسافرت و با استقبال گرم مردم محلی مواجه گردیدند، هیئت در طی مدت اقامت شان شرایط قانونی مسئله را که شامل تعداد نفوس، مساحت جغرافیایی و اوضاع و احوال

اقتصادی- اجتماعی میگردید بررسی کردند و بعد از تهیه گزارش به کابل برگشتند. بعد از هماهنگی، این نظریات توسط وزارت امور داخله ذریعه پیشنهادیه به ریاست عمومی اداره امور سپرده شد تا در فرصت مناسب برای بحث به شورای وزیران پیشکش گردد، بر اساس آخرین اطلاعات پیشنهاد مذکور هنوز هم در اداره امور است و به شورای وزراء پیشنهاد نگردیده است.

در حال حاضر این موضوع در یک خلای قانونی قرار دارد زیرا قانون تشکیلات اساسی دولت و قانون اداره محلی که تا هنوز به تصویب شورا نرسیده است، اما تصویب قوانین مذکور بر مشکلات این موضوع بیشتر از پیش خواهد افزود زیرا مواد این قوانین معیارهای سختی فرا راه این کار قرار داده است و تا حدود زیادی این معیارها بالا رفته است، بگونه نمونه معیار نفوس برای ولایت درجه سوم که قبلاً ۲۵۰۰۰۰ هزار نفر در نظر گرفته شده بود در قوانین جدید تقریباً دو برابر افزایش داده شده است. عدم موجودیت احصائیه دقیق نفوس تمام کشور و منجمله جاغوری و ولسوالی های دیگر مثل مالستان که قرار است به جمع ولسوالیهای مربوط جاغوری به حساب آید، بگونه که احصائیه مرکزی قبلاً نفوس جاغوری را ۲۸۸۰۰۰ به ثبت رسانده بود اما در حال حاضر نفوس جاغوری در حدود ۴۰۰۰۰۰ تخمین زده میشود. بروکراسی و ضعف ادارات دولتی تا حدود زیادی باعث کندی این روند شده است. نوع و شیوه برخورد و اجرائات مقامات هم تا حدود زیادی نسبت به اقوام مختلف و ناهمگون است. بطور نمونه اقدام عملی پروسه جاغوری قبل از پنجشیر بود و از طرفی دیگر جاغوری نسبت به پنجشیر نفوس و مساحت جغرافیایی بیشتری هم دارد، در حالیکه پنجشیر در تشکیلات رسمی دولت به حیث ولایت مستقل به ثبت رسید. افغانستان کشوریست که جریانات چند دهه آشوب و جنگهای خانگی اختلافات عمیق قومی، مذهبی و سمتی را در بین مردم آن ایجاد کرده است.

۱- مقامات دولتی میگویند که در حال حاضر احصائیه دقیق از تعداد نفوس در هر ولایت وجود ندارد، آمار و احصائیه های که قبلاً گرفته شده به دلیل نبود میکانیزم دقیق و روشن و سایر موانع و مشکلات فرهنگی، جغرافیایی و امنیتی از اعتبار چندانی برخوردار نیست، بناءً این پروسه تا زمان احصائیه گیری دقیق نفوس به تعویق انداخته شود. اما با آنهم با استناد به احصائیه مرکزی که دولت ارائه کرده و پروسه های بزرگ ملی مانند انتخابات بر اساس آن انجام پذیرفته نشان میدهد که جاغوری نفوس جاغوری در هنگام انتخابات ۲۸۸۰۰۰ نفر تخمین شده است حد اقل نسبت به ۴ ولایت بر حال و موجود زابل، نورستان، پنجشیر و نیمروز نفوس بیشتری را در خود گنجانیده است، اما با آنهم تا هنوز بحیث ولسوالی باقی مانده است.

۲- دلیل تراشی مسئولین دولتی که بیشتر رنگ و بوی سیاسی دارد اینست که یکنوع هماهنگی و داد و گرفت متقابل میتواند راهگشا باشد، طوریکه بنمایندگی از اقوام دیگر نیز پیشنهاد ارتقای ولسوالی به ولایت ارائه گردد و این امتیاز متقابل میتواند تا حدودی نمایندگان اقوام مختلف را بدین امر راضی

بسازند که به تمام این ولسوالی ها رأی مثبت بدهند، جریانات فعلی در حال حاضر نشان میدهد که تلاشهای عملی در این راستا ادامه دارد، زیرا قرار معلوم ولسوالی پامیر بدخشان (نماینده از تاجکها) اسناد مربوط به ولایت شدن ولسوالی شان قبل از جاغوری تکمیل و به اداره امور سپرده شده بود و اسناد مربوط به ولسوالی دیگر مثل شینوار (نماینده از پشتونها) نیز زیر کار است و قرار است که بزودی تکمیل و به اداره امور تسلیم داده شود. بدین ترتیب هر یک از این ولسوالی ها که نماینده از یک قوم مشخص را میکند امکان زیادی را برای ارتقاء به ولایت چه در تصمیم گیریهای شورای وزیران و چه در تصمیم شورای ملی پیدا خواهد کرد. خانم رضایی در مورد کارکردهای پارلمان در این مورد چنین ابراز نظر میدارد:

مشکلات عمده اینکار در داخل پارلمان اینست که هنوز در داخل پارلمان گروههای سیاسی دایمی که موضع واحدی را دنبال کند شکل نگرفته است برخوردها و موضع گیری ها بیشتر انفرادی است و افراد زیادی هستند که مواضع چندگانه را در تحولات نشان داده اند ولی با آنهم از آدرسهای مختلف بحث های زیادی صورت گرفته و تا حدود زیادی موافقت هم صورت گرفته و نویدهای داده شده است اما ثمره این بگو مگوها را نتایج رای گیری این پروسه ثابت خواهد ساخت.

خانم رضایی میگوید که این موضوع را به سطوح مختلف باید کشاند در این دوران نماینده های مردم در مراحل مختلف همراه با رئیس جمهور ملاقاتها و نشستهایی را داشته اند، اما مراجع روشنفکری و بخصوص دانشجویان به این مسئله توجه و علاقمندی کمتری از خود نشان داده اند در حالیکه جاغوری سخت به این همکاری تحصیلکرده های شان نیازمند است و امیدوار هستیم که دانشجویان ما درکنار سایر اقشار مردم در این زمینه تلاشهای لازم را انجام دهند.

مشارکت ملی وقتی شکل عملی به خود میگیرد که تمام ملیتهای افغانستان متناسب به تعداد نفوس شان در تمام نهاد های قدرت دولتی و ملی سهیم گردند. تنها با اشتراک چند وزیر در کابینه، مشارکت ملی تامین شده نمیتواند و نباید هم بسیار دل خوش کننده باشد. نهادهای قدرت، از کابینه گرفته تا ولایات، ولسوالیها، سفارت خانه ها، نهاد های قضایی، شهرداریها، بدنه های کاری و اجرایی وزارت خانه ها، وغیره، همه را احتوا می نمایند. اگر در همه این نهاد های قدرت، حضور کادرهای ملی تمام جوامع افغانستان، مطابق به شعاع وجودی شان، تأمین نشود نباید از مشارکت ملی و عدالت اجتماعی، سخن گفت. افغانستان امروز افغانستان دیروز نیست. تجربه های دیروز نیز به بهای آسانی گرفته نشده بود که امروز به سادگی از کف نهاده شود. افغانستان جدید به سیاست های جدید، به سنتهای جدید ضرورت دارد. مردم هزاره به حیث ساکنان بومی افغانستان، به استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشور افتخار مینمایند. بدون شک رسیدن به وفاق ملی منوط به شرکت تمام اقوام، قبایل و تبارهای خورد و بزرگ، مطابق به تعداد نفوس شان در حیات سیاسی کشور می باشد. مردم هزاره با

درس هایی که از گذشته تاریخی خود گرفته است به درستی درک می نماید که ضمانت های بین المللی در جهت تحقق دموکراسی، عدالت اجتماعی، رعایت حقوق انسانی در کشور ما به وجود آمده است. پیدایی این ضمانت ها در کنار ثمرات مختلف خویش، این امید را تقویت میکند که تاریخ بار دیگر بر ما تکرار نشود و مردم ما گروه، گروه در اثر عصبیت های قومی و قبیله ای به کشتارگاه ها، نروند. بجاست که مردم افغانستان با پشت سر گذاشتن تجربیات تلخ گذشته و قریب به سه دهه جنگ و درگیری، اختلافات خود را کنار بگذارند و برای افغانستان آزاد، آباد و مستقل تلاش نمایند. به این نکته باید اذعان کرد، افغانستان علیرغم پیشینه ای تاریخی و فرهنگی که دارد، امروز نیز این کشور از سرمایه های علمی، فرهنگی، اقتصادی آثار تمدنی و باستانی فراوانی برخوردار میباشد که در صورت استفاده درست از این امکانات مادی و معنوی و نیروهای فکری- فرهنگی به توسعه افغانستان سرعت بخشیده و این کشور را در زمره کشورهای پیشرفته جهان قرار خواهد داد.

**نتیجه گیری:** - تاریخ خونین و استبداد زده افغانستان گواهی میدهد که هیچ یک از اقوام دیگر مانند مردم هزاره مورد تبعیض و ستم وحشیانه نظام های وقت قرار نگرفته اند. که زمامداران قوم گرای سلطنتی در شش دهه اخیر بخصوص به دوره دوم صدارت محمد داود در هنگام تجدید نظر بر تقسیمات ملکی کشور سعی کرده است محلات و ولسوالی های هزاره جات مرکزی را بصورت پارچه - پارچه به شش ولایت همجوار هزاره جات مربوط سازند تا از تشکیل و ایجاد ولایات جداگانه و مستقل هزاره نشین و از ذکر هویت و نام هزاره ها جلوگیری بعمل آورند. گرچه طرح پیشنهادی تشکیل ولایات جدید چندین بار بوسیله اشخاص صاحب نظر مردم هزاره و متخصصین این بخش کشور تکمیل و پیشنهادات مکرر صورت گرفته است. ولی امیدواریم رهبران کنونی دولت این موضوع حیاتی را در نظر داشته و بخاطر تأمین عدالت اجتماعی، رفع و زدودن رنج های بیکران جامعه هزاره که ولایت جدید جاغوری و ولایات پیشنهادی دیگر را در هزاره جات منظور و تقاضای برحق و عادلانه مردم هزاره را که چندین قرن مورد تبعیض تقسیمات جغرافیائی قرار گرفته است مورد اجابت قرار دهند و این میراث شوم گذشته بیشتر از این بر شانه های مردم هزاره سنگینی نکرده و این مردم تحقیر شده و زیر ستم نیز به خواست برحق خویش در این باره برسند.

### رویکردها:

- سایت جاغوری زیر عنوان جاغوری و فرایند تبدیلی آن به ولایت کی و چگونه؟ بخش اول و دوم نوشته: - حمید کیهان
- سایت آریایی زیر عنوان مظلوم و مغضوب واقع شدن مردم و سرزمین هزاره جات در ادوار گو ناگون تاریخ نوشته: -

صاحب این قلم

۳۰ ماه مارچ سال ۲۰۰۸ میلادی

## بنام خداوند عدالت و آزادی

قرن ها باید که ببند باز این چرخ کهن  
مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نامجوست  
همچو مزاری در رشادت یاکاتب در قلم  
نام چو جاوید شد مردنش آسان کجاست  
محو آب زندگی، مردن نمیداند که چیست  
چون کام جاودان متصور نمیشود  
خرم کسی که زنده کند نام جاودان

### شهید مزاری منادی برابری حقوق زنان در افغانستان!

بزرگداشت از سیزدهمین سالگرد شهادت شهید استاد عبدالعلی مزاری که از میان مردم رنج و زحمت برخاسته بود، در کنار مردمش زیست و بخاطر مردم جان شیرینش را قربان نمود. در این روز یکی از بزرگترین چهره های مبارز تاریخ و یارانش با نثار خون شان نهال تنومند وحدت ملی را در میان جامعه افغانستان آبیاری و فریاد دادخواهانه تأمین عدالت را به بلندی کوه های سر به فلک کشیده کوه بابا سردادند، با دلیری و پای مردی همچو شیر مردان به مقابله برخاستند و از منافع مردم محروم و ستمدیده افغانستان دفاع کردند. بزرگداشت از شهادت این منادی عدالت اجتماعی، اسوه ایثار مقاومت و طراح اندیشه دولت ملی را به کافه مردم افغانستان و به خصوص رهروان مکتب سیاسی ایشان تسلیت عرض می نمایم. در تاریخ معاصر افغانستان بحران سیاسی و منازعه مسلحانه سه دهه اخیر کشورما، تنها بخشی از میراث سیاسی بوده است، بخش های بیشتر این میراث را باید در گذشته های دور تر و آینده های دیر تر جستجو کرد و انتظار کشید. متأسفانه تمامیت خواهی، انحصار طلبی، وابستگی خارجی، تبعیض، تفاوت های بنیادین فکری، وجه مشترک تمام جریانهای رقیب و مسلط این سالها بوده است.

شهید مزاری که جریان عدالتخواهی در وجود ایشان تبلور یافت، که میتواند چشم اندازه های نوینی را برای جامعه بحران زده ما ترسیم کند. اینک بیش از هر زمان دیگر ما نیازمند خوانش دوباره و تفسیرهای درست از اندیشه های او هستیم. مزاری شهید تعهد که با مردمش بسته بود در عمل مانند کوه بابا به آن وفا دار ماند و گفت که: "من تا آخر در کنار شما هستم و افتخار مینمایم تا خونم در

جمع شما بریزد بابه مزاری همان طور که گفت، همانگونه عمل کرد و تا پای جان با مردمش ماند و جانش را فدا نمود. آگاهی، جسارت و سنجشگری سیاسی، الگوی رفتاری سعه صدر که در شهید مزاری تبلور داشت که برای انسجام دهی جامعه خویش از همه امکانات بهره می‌گرفت و او به هیچ عنوانی تمایزهای ایدیا لوژیک را در نظر نمی‌گرفت.

چنانچه وقتی شمولیت مردم هزاره در کابینه ای وقت مطرح گردید، دست به انتخاب هوشیارانه زد. شهید مزاری در شرایطی این فرایند را پیاده کرد که رقابت‌های ایدیا لوژیکی در اوج خویش قرار داشت. اما وی به این باور رسیده بود که عملکرد از مسیر تنگ ایدیا لوژیکی، پی‌آمدهای بد فرجامی را در قبال دارد. در آن اوضاع و احوال که از زمین و زمان آتش می‌بارید، و ایشان سعی نمود تا از سرمایه‌های فرهنگی، فکری، سیاسی، نظامی و ملی جامعه خود بدون استثنا و مجزا سازی، بهره‌گیری نماید. شهید مزاری قربانی برابری حقوق اقوام و تساوی حقوق میان زنان و مردان جامعه ما گردید ایشان درباره تأمین حقوق زنان با دیدگاه وسیع و باز می‌اندیشید. با وجود شرایط جنگی در غرب کابل - نهادهای گوناگون فرهنگی و اجتماعی برای زنان ایجاد کرده بود. ایشان درباره نقش و سهم زنان با حقوق برابر و مساوی با مردان باور داشتند برخلاف دیگر تنظیم‌های اسلامی در ترکیب رهبری حزب وحدت زنان را شمولیت دادند و از حقوق زنان همیشه دفاع مینمود.

سال روان بمناسبت سالگرد شهادت استاد شهید مزاری و یارانشان سمینارها و محافل با شکوه در داخل و خارج کشور زیر عنوان زن و حقوق آن در جوامع بشری از دیدگاه شهید مزاری برگزار میشوند، بی‌مورد نخواهد بود که بطور مختصر در این باره روشنی انداخته شود. در جهان نقش رهبری زنان در ابعاد سیاسی و اجتماعی از اندیشه‌های نو ظهور نیست. بلکه این اندیشه ریشه در دوران‌های ماقبل تاریخ دارد. چون در سنگ‌نبشته‌های که از دوران‌های ماقبل تاریخ کشف شده است شواهدی وجود دارد که زنان، این اندیشه را در سر می‌پرورانده‌اند که روزی رهبری سیاسی بعضی از جوامع کشورهای جهان را به عهده گیرند و زنان بسیاری، وارد فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی جهان میشوند، زنان معاصر جهان مانند اندرا گاندی، بی‌نظیر بوتو، حسینه مجیب، خالده ضیاء هرکدام ایشان سه کشور نیم‌قاره هند را چندین سال رهبری می‌کردند. اگر ابوعلی سینای استاد و فیلسوف، پزشک، ریاضی‌دان، عارف، و ادیب می‌شود، در کنارش زنی بنام ستاره و ساره بوده است.

زنان در جهان معاصر بخاطر برابری حقوق‌شان مبارزات دادخواهانه دشواری را انجام دادند که در نتیجه آن یک صد سال قبل سازمان ملل متحد و یونیسکو روز هشت مارچ را روز جهانی زن مسمی نمود. ولی زنان امروز با مشکلات فراوان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دست و گریبان‌اند و هنوز جلوه‌های آشکار از تبعیض و ستم جنسی بر جامعه زن مستولی است. تمامی این‌ها نا بسامانی‌ها، ستم و



استثمار و از جمله ستم جنسی ریشه در سیستم غیر عادلانه نظام های سیاسی و اجتماعی و بنیاد های فکری آن دارد. زنان بطور عام در بستره اجتماعی همسان در افکار تاریخ اندیشانه قرون وسطایی و عقب مانده قرار دارند و زیر تیغ تبعیض جنسی قرار گرفته اند علاوه بر ستم جنسی از ستم مضاعف رنج می برند. تجلیل از روز هشتم مارچ در کشور عزیزمان افغانستان نیز در مراحل معین از تاریخ صورت گرفته است هرگاه نقش شیر زنان حماسه آفرین در عرصه های پیکار در میدان نبرد تا درهم شکستن حلقه های نظام بربر منشانه و استبدادی و زن ستیزانه و مبارزه در راه رهایی و آزادی و حقوق زن در جامعه ما مطرح باشد میتوان از ده ها زن مبارز و پیکارجوی دیگر یاد نمود که تا امروز شجاعانه و دلاورانه از حقوق خویش در برابر سیهاترین و وحشی ترین نیروهای تروریست و بنیاد گرای جامعه به مبارزه برخاسته اند و این درفش زیبای برابری و رهایی را تا قله های شامخ پیروزی در اهتزاز در می آورند. در تداوم جنگ سرد میان ابرقدرت های جهان و سه دهه جنگ داخلی در کشور، زنان افغانستان متحمل رنج ها، درد ها و مصایب جانگدازی گردیدند.

نقش تروریسم جهانی و نیروهای بنیادگرا و حامیان بین المللی شان برای پا مال نمودن حقوق و حیثیت زنان کشور ما بویژه نقش جنایتکاران حرفوی عرب و مزدوران پاکستانی در قاچاق و تجارت زنان به مثابه امتعه و کالاهای تجارتي در کمپ های آوارگان مقیم پاکستان داغ ننگ ابدی خواهد بود که برای همیشه دامان عاملین آنرا لکه دار ساخته است. رژیم جنایت بار طالبان تبدیل استدیوم ورزشی کابل به محل کشتارگاه زنان افغان نیز از جمله تلخترین خاطراتی اند که برای همیشه بر حافظه تاریخ باقی خواهد بود. امروز زنان داغدیده کشورمان درحالی از روز هشتم مارچ تجلیل بعمل می آورند که دیگر ظاهراً رژیم جبار و زن ستیز طالبانی به حکم فرمان تاریخ فروپاشیده و حکومت کنونی جاگزین آن گردیده است، اما هنوز اندیشه طالبانیسم جامعه را تهدید میکند و ارواح خبیسه بر همه امیدها و آرزوهای زنان سایه افکنده است. حکومت کنونی که در بحران فساد اداری مافیای مواد مخدر و درجنگ علیه طالبان و القاعده دست و پنجه نرم مینماید، هنوز زنان کشور در سرنوشت ابهام برانگیز بسر برده و با حفظ حرکات نمادین نقش ایشان در ساختار نظام سیاسی و عرصه های اجتماعی و اقتصادی حقوقی و مدنی با تناسب شرکت چشمگیر شان در اولین انتخابات ریاست جمهوری افغانستان خیلی ها ناچیز و غیر قابل ملاحظه جلوه مینماید.

امیدواریم که نهضت زنان تحرکات قاطع و انگیزه های موثری را در راه تأسیس جامعه آزاد و دموکراتیک و تأمین عدالت اجتماعی و برابری کامل حقوق مردان و زنان و ایجاد جامعه فارغ از تبعیض و تمایز جنسی، ملی، مذهبی، قومی و گروهی درفش آزادی و دموکراسی را تا سرمنزل مقصود حمل نمایند.

شهید مزاری با وجود آنکه یک عالم دینی بود درباره زن و برابری حقوق زنان با مردان دیدگاه متفاوت نسبت به دیگر رهبران تنظیم های اسلامی داشت و میگفت، بدون تأمین حقوق برابر زنان در کشور که آنان نیمی از پیکر جامعه ما را میسازند ترقی و پیشرفت در کشور میسر نخواهد شد. ایشان بعد از شروع به فعالیت های سیاسی همواره نظریات سازنده درباره تأمین حقوق زنان از دیدگاه دین مبین اسلام ارایه میدادند که بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی در بامیان و استقرار حزب وحدت اسلامی در غرب شهر کابل کارهای عملی زیادی را در این باره به نفع زنان در چوکات حزب وحدت اسلامی انجام داده است و نهادهای گوناگون اجتماعی و فرهنگی زنان را در کنار حزب ایجاد و فعال نموده بودند و به دیگر اعضای رهبری حزب بارها در این مورد تأکید می کردند. مزاری شهید از تلف شدن حقوق پشتون های عادی که در حاکمیت سهم نداشتند بارها یاد آوری میکرد و درباره فقر و عقب ماندگی آنها تأکید میداشت. ایشان بر نظریه تشکیل دولت فراگیر ملی پافشاری مینمود. ولی میگفت باورهای خود بزرگ بینانه برخی قومگرایان گرداننده قدرت در گذشته ها، افشا گردد.

اگر محورهای نادرست اندیشه مسلط قومی در افغانستان ماهیتاً به تفکر عدالت اجتماعی و مشارکت سیاسی بدل نگردد، تلاشهای موجود راه به دروازه های آسودگی نمی برند.

تا باور های ناسالم و برتری خواهان موجود افشا نشود و درک نگردد؛ نا ممکن خواهد بود راه حلی برای ایجاد حاکمیت سیاسی مبتنی بر عدالت اجتماعی و دموکراسی پیدا گردد. وحدت ملی زمانی تأمین میگردد که ارادهء جمعی در ساختار سیاسی قدرت تأمین گردد که این مسئله با تفاهم ملی و از طریق سهم گیری مساویانه همه اقوام و ملیتهای کشور و اشتراک آنها در قدرت سیاسی حفظ و تقویت میگردد. تفاهم ملی نیاز به تحلیل و برخورد واقع بینانه از گذشته ها دارد. مهمترین عنصر در اندیشه های ایشان آن بود که از انقلاب اسلامی بسود آینده ای صلح آمیز افغانستان استفاده شود. درحالیکه برخی رهبران تنظیمهای دیگر دوام بحران، حضور مردم هزاره افغانستان را مانع تحقق انقلاب اسلامی میدانستند. این بینش و اندیشه محافل عرب و سازمانها و افراطیون پاکستانی بود که از برخی رهبران و رهروان تنظیم های اسلامی برمی آمد. اصطلاحات عدالت طلبی، برابری و توزیع ارزش ها، حقوق اقلیت ها، خویشتن یابی ملیت ها، توزیع عادلانه قدرت و حاکمیت سیاسی برای تمام اقوام، اصلاحات واحد های اداری، هم پذیری و دیالوگ سیاسی میان صاحبان قدرت، ایجاد جرأت و جسارت اجتماعی برای توده های محروم، افغانستان برای اولین بار از زبان استاد مزاری شنیده شد. شناخت دیدگاه رهبر شهید یک ضرورت اجتناب ناپذیر اجتماعی و تاریخی برای نسل حقیقت جوی امروز و به معنای درک حقایق بخش مهمی از تحولات حساس تاریخ سیاسی معاصر است. تأمل بر کارهای آن بزرگ مرد در سیاست، به روشن شدن بسیاری از نیازها و آرزوهای گمشده ای این نسل خواهد انجامید.

اندیشه های سیاسی، اجتماعی ایشان هوشمندی، دقت و آینده نگری و پیش داوری حقایق و واقعیت های پیچیده ای جامعه افغانستان را نشان میدهد. چنانچه در شرایط امروز نیز همه طرف های داخلی و جامعه بین المللی شرط اصلی تحقق و ثبات و صلح در افغانستان را تأمین حقوق شهروندان و مشارکت اقوام میدانند. در تاریخ اندیشه های ملی و تفکر برابری خواهانه آزاد اندیشان هیچکس بیشتر و بهتر از بابه مزاری، در نهادینه کردن حقوق و آزادی مردم حرف روشن بیان نکرده است. پیشنهاد ایشان در اوایل سال ۱۳۷۳ برای پذیرش فقه تشیع در نظام قضایی کشور یکی از مبادی دموکراسی است که فرهنگ و مذهب مردم باید در سرنوشت آنها موثر باشد. جامعه تشیع افغانستان در کشوری که بیش از بیست درصد مردم آن پیروان مذهب شیعه جعفری هستند، چگونه باید از مذهبی پیروی کنند که باوری به فقه آن ندارند. ولی روحانیون متعصب سنی مذهب در حمایت از اندیشه های ستمگرانه قومی حکومت های وقت مانع رسمیت بخشیدن آن سیستم حقوقی و قضایی کشور شده است. شهید عبدالعلی مزاری فعالیت هایی را درباره جدایی مرجع تقلید مذهبی شیعه های افغانستان از ایران را پیش از سال ۱۹۹۰ میلادی بدون آنکه جامعه مذهبی ایران در جریان قرارگیرد آغاز نموده بود و کارهای بسیار مهم برای سازماندهی این اقدام تا حدی انجام پذیرفته بود.

وقتی که روحانیت ایران از موضوع واقف گردید، که دیگر ایران نمیتوانست جلو این دگرگونی مناسبات مذهبی را بگیرد. بالاخره در سال ۱۹۹۱-۱۹۹۲ میلادی به نتیجه فعالیت های ارزشمند شهید مزاری مرجع تقلید مذهبی شیعه های افغانستان در داخل کشور ایجاد گردید و در رأس آن آیت الله العظمی محقق کابلی قرارگرفت که تا هنوز رهبریت مرجع تقلید شیعه های افغانستان را بر عهده دارد. این موضوع باعث گردید تا اعتماد ایرانی ها نسبت به جامعه هزاره افغانستان سلب گردد و جامعه هزاره افغانستان را از دست رفته تلقی نمودند. زیرا که مردم هزاره دیگر به ایران وابستگی مذهبی ندارند. اکثر رهبران و زمامداران کشور ما بعد از دولت زمان شاه در سال ۱۸۰۱ میلادی وابسته به اجانب بوده که چهره خشن، ضد ملی شان را آشکار و حل مسئله ملی را چنان ضربه زده اند که در زمان طالبان این چهره های سیاه و بد نام نه تنها روحیه ملی ما را کشتند، بلکه هزاران تن از اقوام و ملیت های کشور را که با وحشیگری و روحیه ضد ملی آن ها باور نداشتند و مبارزه دموکراتیک، ملی میکردند، بنام کافر، بی دین، عیسوی، تاجک، هزاره، ازبک و ترکمن به زندان ها و کشتارگاه ها بردند و خود ارادیت ملی مردم افغانستان و آبادی وطن را خدشه دار ساختند.

نظام استبدادی قومی و مذهبی طالبان که خواهان استقرار نظام متمرکز از طریق سرکوب اجتماعی اقلیت های ملی و از بین بردن تمام حقوق شهروندی آن ها بود، اینگونه حکومتها مردم را تحت عناوین "وحدت ملی، عدالت اجتماعی و مشارکت ملی" فریب داده، فرهنگ استبداد و سلطه تک قومی را بوجود میآورند.

تاریخ خونین افغانستان لبریز از جنایات علیه بشریت و قتل عام‌ها است که از سوی پادشاهان، و حاکمان، بوقوع پیوسته‌اند. جنگهای طولانی مدت و کشتارهای بی رحمانه در راستای حذف و نابودی مردم این سرزمین جریان طولانی مدت یافته و نام افغانستان را به عنوان یک کشوری همیشه در حال جنگ و جنایت، به ثبت رسانده‌است. دوران عبدالرحمن، نادر شاه و دوران طالبان از غمبارترین این دوره‌ها در تاریخ کشور به شمار می‌آید که در آن دوره‌ها نسل‌کشی‌ها و کله‌منارهای زیادی از اقوام زیر سلطه، بخصوص مردم هزاره در تاریخ درج گردیده‌است. دیدگاه‌های خصمانه قومی، تعصب و بدبینی قومی عده از نویسندگان برتری خواه قومی نسبت به جامعه هزاره کشور از این نابرابری‌ها نشأت گرفته و هنوز هم بیعدالتی استبداد هم تباران خود را چشم پوشی میکنند.

دولت ایران با مردم مهاجر هزاره برخورد نژادی دارند تا پیشامد و رواداری‌های مذهبی که دولت‌های سابقه و فعلی ایران همواره نسبت به مردم هزاره از لحاظ نژادی، تعصب داشته‌اند، طوریکه دولت شاهی ایران در هنگام که جامعه هزاره توسط امیر عبدالرحمن خون آشام قتل عام میشدند نه تنها به مردم هزاره افغانستان کمک نکردند بلکه برای تشجیع و تسریع قتل عام‌های آنان یاری نیز میرسانیدند. چنانچه در زمان قتل عام مردم هزاره در مزارشریف، بامیان، یکاولنگ و هرات نیز دولت کنونی ایران به ضرر مردم بی دفاع هزاره عملکردند و بعد از سقوط طالبان دولت ایران به یکتعداد از قوماندانان طالبان و القاعده و بخصوص آقای حکمتیار پناه داده و مساعدت‌های مخفی مالی و تسلیحاتی میکنند و این کار هنوز هم دوام دارد. در زمان جهاد نیز بزرگترین کمک‌های مالی و تسلیحاتی را حزب جمعیت و شورای نظار از ایران دریافت می‌کردند. این سناریو هنوز هم توسط ایران و پاکستان ادامه دارد چون کشورهای همسایه و دیگر ممالک جهان مردم هزاره را بحیث مردم وطن دوست و مخالف معامله با دشمنان خارجی و داخلی کشور میدانند که در صداقت و میهن دوستی و عدم انجام معاملات سیاسی آنان با خصم آگاهی کامل دارند و مردم هزاره هیچ‌گاهی به سرزمین آبی‌شان خیانت نکرده و نمیکند.

چنانچه رئیس‌جمهور کرزی در دیدار با نمایندگان هزاره‌های شمال کشور، گفته‌است که: «مردم هزاره و شیعه افغانستان در ادوار مختلف تاریخ به مانند دیوار مستحکمی در برابر دشمنان کشور قرار داشته و همچنان در راه خدمت به اولاد افغانستان تلاشهای زیادی کرده‌اند که مثال‌های ماندگار آن در هر گوشه این کشور وجود دارد. با توجه به تنوع قومی و مشخصات اتنیکی و نژادی کشورمان اگر برخورد سالم در رابطه به تأمین حقوق برابر اعم از سیاسی، اجتماعی، قومی و ملیتی صورت گیرد در زمان و موقعیت کنونی هیچ مشکل سیاسی و ملی بوجود نخواهد آمد. تساوی کامل حقوق تمام ملیت‌ها، اقوام، قبایل، پیروان مذاهب و مناطق یگانه راه تأمین کننده وحدت ملی است. در این صورت حاکمیت سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی از طریق داوطلبانه، آگاهانه تمام ملیت‌ها، اقوام، قبایل،

مذاهب و مناطق کشور میتواند حفظ گردد، نه با تنگ نظری، عظمت طلبی، خودکامگی و تنفر ملی، وحدت داوطلبانه و آگاهانه مردم کشور ما ضمانتی برای اقتدار ملی و حفظ تمامیت ارضی آن است. با نظر داشت این واقعتهای سیاسی، اجتماعی و اتنیکی کشور حل کامل و دیموکراتیک مسله ملی در چوکات افغانستان واحد، مستقل و غیر قابل تجزیه یکی از منطقی ترین راه حل مسله ملی گذار بسوی یک دولت غیر متمرکز و پارلمانی بر اساس ساختار قومی و جغرافیایی متکی بر انکشاف هماهنگ و متوازن اقتصادی در سطح تمام کشور، با حفظ نظام مرکزی و پول واحد که کشور را بسوی وحدت و هماهنگی بکشاند میباشد. افغانستان فقیرترین و توسعه نیافته ترین کشور آسیایی است و در جهان از نظر توسعه رتبه ۱۷۸ را دارا می باشد و تنها نسبت به چهار کشور آفریقایی نیجر، سیرالئون، مالی و بورکینافاسو، یک درجه بالاتر است. طبیعی است که در چنین وضعیتی که خشونت جنگ خود به یک فرهنگ مبدل شده است، کدام چشم انداز امیدوارکننده را نمی توان تصور کرد که بتواند بدون درهم شکستن چنین دیوارهای جمود فکری و سنت های قبیله‌ای چند صد ساله که در بستر اجتماع وجود دارد و در سه دهه اخیر با خشونت و گریز از قانون نیز عجین شده نمیتوان پای سنگ توسعه و ترقی را گذاشت.

کشور ما سرزمین عقب مانده، فقیر و دست نگر و محتاج کمک جامعه جهانی است. سیاست دانان، روشنفکران، احزاب و سازمانهای سیاسی نیز ناچار این نواقص و ضعف را حمل مینمایند. چنانکه تجربه سالهای اخیر نشان میدهد این ناگزیری در احزاب راست و چپ کشور مشاهده میگردد. اما هیچ نیرویی نتوانسته راه بیرون رفت از سیاست های مستقل ملی و عدم وابستگی را نشان دهد. اکنون وظیفه اساسی همه است تا با یکجا شدن ها و کنار آمدن ها، الترناتیف ملی خود کفایی و استقلالیت سیاسی و فکری را ایجاد نمایند. بدون شک افغانستان بنابر خصوصیات جیوپولیتیک و جیواکونومیک، منابع آنرا دارد تا با ایجاد زبان واحد و نیروی واحد سیاسی طرح های قابل قبول متقابلاً مفید و معقول را به جامعه جهانی پیشکش نماید. اتحاد، همبستگی و هماهنگی احزاب و سازمان های سیاسی، مطابق پذیرش و خواست همه مردم اند. تیز بینی ها و درایت سیاسی چند تن محدود، اگر جاذبه ملی داشته باشد، به الگوی تاریخ ساز مبدل میشود. برعکس ادعاهای بلند پروازانه که ریشه در عمق مردم نداشته باشد، با همه پشتوانه های قوی، حباب وار از جامعه محو میگردد. اگر دولت ملی، با فرهنگ سیاسی افغانستان شمول، در کشور عمل کند و تمام مردم افغانستان از حق مشارکت در قدرت سیاسی برخوردار شوند و حکومت اکثریت موازی با حقوق اقلیت های کشور احترام گردد در این صورت ممکن نیست که سرزمین افغانستان به تخته خیز رقابت ها و کشمکش کشورهای طماع منطقه و مداخله گر جهان تبدیل شود.

خواست اساسی اقلیت های قومی اعاده شدن حقوق آنها اند، خواست آن ها سلطه غیر قانونی بر حکومت نیست، بلکه عادلانه شدن حکومت با حقوق و آزادی های آنها است، که برتری خواهان قومی با آن مخالف اند، مردم افغانستان تا زمانیکه همبستگی ملی، وحدت ملی نداشته باشند نمیتوانند صاحب نجات ملی، صلح و ثبات ملی شوند. دموکراسی با اعاده حقوق اقلیت ها روحیه ملی آن ها را تقویت نموده و اعاده شدن حقوق سیاسی شان را تضمین مینماید و دولت میتواند با اعاده حقوق مساوی سیاسی، برابر، همگانی، بین اکثریت و اقلیت به قدرت مشروع دست یابد و حقوق شهروندی شان را بنام شهروند افغانستان تأمین نمایند. این دشمنان دموکراسی هستند که میخواهند قدرت فزیزی و نظامی یک قوم و ملیت را برای سرکوب قوم و ملیت دیگر مورد استفاده قرار دهند و توازن قومیت در مناطق و محلات زیست اقوام را از طریق توزیع زمین های بکر و بایر برهم زنند، که این خود مشکل را برای حل مسئله ملی و ایجاد پایه های دیموکراسی در کشور بوجود میآورد. فضای کنونی برای برادری ملیت ها و صلح در افغانستان و مصالح مردم این کشور اقتضا میکند، تمامی طرف های سیاسی باید در جهت بازسازی کشور و رفع مشکلات ملی همکاری کنند. رقابت های سیاسی نمیتواند باعث نادیده انگاشتن اصل مصلحت و تقویه دولت ملی باشد. برای مردم کشور ما گذار از محدود نگری های قومی، زبانی و سیاسی زمانی ممکن است که بر واقعیت های روانی، فکری و سیاسی خود به بزرگ نگری سیاسی دست یابیم. صرف گزینش چند تن افراد غیر موثر از اقوام مختلف نمی تواند تصدیق کننده اعمال و رفتار قومی و عام نگری سیاسی باشد. واقعیت آن است که اقوام ازبک، هزاره، پشتون و تاجیک دارای شخصیت ها و جریان های اصلی و موثر هستند. به همین میزان هریک از اقوام دارای نماد های سیاسی اند که قهرمان و اسطوره سیاسی آنها به حساب میآید. که نماد اصلی هویت قومی و اسطوره مردم هزاره، شهید مزاری به حساب میآید. خواست جامعه هزاره که در دو سده پیشین با گلوله پاسخ گرفته بود؛ برای تلافی آن روزگار پیشنهادات مصلحه به حکومت آقای ربانی پیشکش شد.

متأسفانه برخورد دولت چیزی بهتر از سیاست های امیرعبدالرحمنی نبود. افغانستان را میتوان یک کشوری متشکل از اقلیت های قومی و ملی نامید. در کشور ما هنوز هم انسان و حقوق و آزادیهای آن به شکل که در اعلامیه حقوق بشر تعریف گردیده است نه شناخته میشوند و نه مراعات میگردد. نا برابری ها در میان اقشار و بخشهای مختلف مردم افغانستان فراگیر و گسترده است. نا برابری های فرهنگی و تبعیض میان ملیتهای مختلف و اعمال ستم ملی، اجتماعی و فرهنگی بر برخی از گروه های اثنیکی، بر شماری از اقشار و لایه های اجتماعی و بر مناطق معینی در کشور کماکان وجود دارد. تبعیض نژادی، منطقه یی، زبانی و مذهبی گواه بر نابرابری تکاندنده یی در برخی از مناطق و مردم آنست. بگونه مثال هزاره یا ازبک و ترکمن بودن و داشتن پیوند با شماری دیگری از گروه های اثنیکی

در سرزمینهای خویش صرف امکانات بیشتر برای فقیر شدن و محروم شدن دارند و بعنوان شهروندان درجه دوم در نظر گرفته میشوند و به لحاظ داشتن امکانات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، صحتی، آموزش و پرورش و معیشتی در سطح خیلی پایین قرار دارند. چون تا هنوز احصائیه دقیق نفوس شماری در این سرزمین انجام نشده است و هیچ قومی نمیتواند ادعای اکثریت نماید.

مزاری شهید با شناختی که از این وضعیت اجتماعی و پس منظر تاریخی افغانستان داشت، دموکراسی بدون عدالت اجتماعی و بدون ترکیب تناسبی اقوام را کارساز نمی دانست اکنون با گذشت بیش از شش سال در افغانستان، به اثبات رسیده است، که این نظر شهید مزاری بهترین و جامع ترین حل سیاسی برای جامعه چند قومی افغانستان بوده است؛ جامعه ای که نفاق ملی و تبعیض های قومی خود تجربه کرده است. اکنون سیزده سال از روز شهادت شهید استاد عبدالعلی مزاری، فاصله داریم. در این سیزده سال حوادث گوناگون به وقوع پیوسته است که از هر لحاظ برای افغانستان به عنوان یک کشور استبدادزده، فقیر و ویران شده از اهمیت تاریخی برخوردار است.

جامعه بین المللی در افغانستان حضور نیرومند سیاسی و نظامی داشته و سرمایه های هنگفتی وارد کشور میگردد و افغانستان به سوی دگرگونیهای امیدوار کننده به پیش گام برمیدارد. اما با تمام همه خوشبینی ها وضعیت کشور خیلی حساس بوده که روزهای سخت و دشواری را تجربه میکند. نیروهای واپسگرای القاعده و طالب هر روز در جنوب، شرق و جنوب غرب کشور بیداد مینمایند. عملیات انتحاری شدت یافته و صداها قربانی را در پی دارند. متأسفانه بنابر نبود یک استراتژی هم آهنگ نبرد نیروهای خارجی و داخلی در جهت سرکوب قاطع طالبان و القاعده مؤثریت لازم نداشته، که طالبان با حمایت حلقات معین پاکستانی، امنیت در کشور را به چالش مواجه میسازد. ولی مناطق هزاره نشین از جمله با امن ترین ساحه کشور است، اما با دریغ که از لحاظ بازسازی نه تنها مورد بی مهری قرار گرفته، بلکه اعمال تبعیض آشکارا در این مناطق مشهود است. اگر یکبار به شهرهای تاریخی بامیان و نیلی نگاهی انداخته شود، همه چیز هویدا میگردد و این خود میتواند به عنوان مشت نمونه خروار در سراسر این مناطق را مقایسه نمود.

- یاد تمام جان باختگان سرزمین ما که برای حق رزمیده بودند گرامی باد!
- درود به روان پاک شهید استاد مزاری و یاران با وفایش!
- درود به همه رهروان راه عدالت و آزادی!

۱۷ ماه حوت ۱۳۸۶ خورشیدی - ۸ ماه مارچ ۲۰۰۸ میلادی

## مذاکره با طالبان، مبارزه علیه تروریسم جهانی را خدشه دار میسازد

مذاکره با طالبان یک موضوع بحث برانگیز است که، این امر را میتوان در مجبورتی های همه طرف های درگیر بحران افغانستان دانست. بخصوص بمباردهاهاى اخير قواى امريکا بر مواضع طالبان در آنطرف خط ديورند، آى اس آى و نظاميان پاکستان را در برابر انتخاب دشوار قرار داده است، که یا راه تفاهم و صلح را بپذیرند و یا مانند همیشه به تربیت، تمویل، تسلیح و صدور آنها به افغانستان ادامه دهند که در آنصورت ضربات بعدی را متحمل و بحران بی ثباتی بیشتر دامنگیر پاکستان خواهند شد. امروز واقعیت های موجود منطقه برای امریکائی ها برملا گردیده، که همه روزه تلفات میدهند، و قانع شده اند که منبع و منشأ بنیادگرایی، افراطیت، طالبانیزم و تروریسم در خاک پاکستان است. حالا همه مردم دنیا آگاهی دارند که استخبارات نظامی آنکشور نیازمندیهای جنگی تروریستها را تأمین و این گروه تبهکار را به سراسر جهان صادر مینمایند.

زادگاه و مرکز اصلی طالبان در پاکستان است، تا زمانیکه این مسئله از طریق فشار های سیاسی - نظامی بین المللی حل و فصل نشود، مشکل است که به آن خوشبین بود. زمانیکه حکومت افغانستان، مذاکرات پر از ابهام را در عربستان سعودی با طالبان آغاز کرد و به نماینده گی از طالبان، نواز شریف، مولانا فضل الرحمن، قاضی سمیع الحق و شیر پاو سابق وزیر داخله پاکستان جانشین نصیراله بابر سخن گفتند، اینجاست که سناریوی قبلی تکرار میشود، سالهاست که قدرت سیاسی - نظامی کشور به این شیوه میان بنیادگرایان و افراطیون صادر شده از پاکستان دست بدست میشود و در این میان مردم عادى و بیگناه کشور اند که قربانى میدهند. میزبانى پادشاه عربستان سعودى از این مذاکره بیانگر این واقعیت است که دولت وی کماکان در مدیریت فکری، مالی و سیاسی طالبان نقش تعیین کننده دارد. اما با توجه به گسترش روز افزون ساحه نفوذ طالبان و با توجه به تمایل و تأکید بر شرکت آنان در ساختار قدرت دولتی، این گمانه به یقین تبدیل میگردد که رفتار و سیاست طالبان توسط حلقاتی تدوین و تعریف میگردد که ظاهراً با آنها در جبهات جنوب در حال نبرد قراردادند.

حالا اگر امریکائی ها میخواهند واقعاً مسئله افغانستان حل شود درحالیکه با حکام جدید پاکستان آقایون زرداری و گیلانی میانه خوب نیز دارند، طوریکه آصف علی زرداری رئیس جمهور پاکستان ضمن اعلان مقابله سرسخت حکومتش در برابر طالبان و افراطیون دهشت افکن گفت، من آکسیجن را بالای آنها قطع خواهم کرد، باید امریکا از طریق آنها، اردو و آى اس آى پاکستان را از هوا خواهان و متحدین طالبان پاکسازی نمایند. مدارس تروریست پرور را در سراسر پاکستان ببندند، پایگاههای تعلیم و تربیه تروریست ها را منهدم و سران آنها را به محکمه بسپارند، سرحدات پاکستان و افغانستان رابه



دیواری نفوذ ناپذیر در برابر عبور و مرور تروریست ها مبدل سازند. اختلافات سرحدی افغانستان و پاکستان را از طریق سیاسی و تحت نظر سازمان ملل متحد حل و فصل نمایند.

اگر چنین آرزویی برآورده شود، در آنصورت طالبان و تروریست ها دیگر افغانستان را به سرزمین نا آرام، خون و آتش مبدل نخواهند کرد. دولت های غربی در رأس آمریکا که هفت سال قبل با ساز و برگ نظامی و نشان دادن ابهت و قدرت زیاد به افغانستان هجوم آوردند، علاوه از نابودی طالبان که فکر اشغال بسیاری از کشورهای دیگر و تسلط بر حوزه نفت خیز خلیج فارس را نیز به سر داشتند.

اما بعد از گذشت هفت سال جنگ فرسایشی با تروریسم و تحمل هزینه و ضایعات سنگین، طالبان و حامیان تروریسم بین المللی در افغانستان، طرف مذاکره و تفاهم قرار گرفته و حتی حضور رسمی آنها در ساختار قدرت دولتی توجیه پذیر میگردد، کسانیکه غازی استدیوم را به مسلخ تبدیل کرده بودند، کسانیکه خود را مالک و خالق زنان میدانستند و در هر کوچه و بازار زنان را قمچین می زدند، و لگد مال می کردند. آنانیکه مکتب و معارف را بسته بودند و در زمان حاکمیت شان استخوان های مرده های افغانستان از خاک کشیده شد، آنانیکه میراث های فرهنگی را به توپ و تفنگ بستند و غارت کردند. جریان طالبان و تفکر طالبانی در سایه ای حمایت این سازمانها که به حاکمیت در کابل دست یافتند، میدان ورزشگاه غازی را در پایتخت به میدان سنگسار و اعدام زنان و مردان مبدل کردند. آنها در دوران حاکمیت شان در پایتخت مکاتب و محل آموزش و تحصیل را به محل تعلیم و تدریس نفرت و خشونت در آوردند. گروه طالبان تحریک تروریستی و افراطی، در دوران حکومت شان در افغانستان بیشتر از چهار میلیون شهروندان افغانستان را آواره، مجبور به مهاجرت های اجباری کردند و یکتعداد از ترس جان افغانستان را ترک کردند.

با توجه به قتل عام و نسل کشی مردم هزاره و ازبیک در مزارشریف و نسل کشی مردم بیدفاع هزاره در یکاولنگ و قتل عام مردم تاجک در شمال کابل و قتل عام در کابل و سایر نقاط مختلف افغانستان مورد شکنجه و اعدام های خود سرانه بدون ارتکاب جرم با قوانین وحشت انگیزش و گذشته از اینکه تحریک طالبان دشمنی سرسخت با طبیعت را جز فرهنگ خود میدانند، مانند سوختاندن باغها و گلستان و مراکز بینظیر تاریخی مانند مجسمه های تاریخی بامیان و غارت نمودن اموال مردم و صدها جور و ستم های غیر انسانی را مرتکب شدند. بنابر این حضور چنین گروه تروریستی پیامدش فراتر از تبعیض (تصفیه قومی و نسل کشی را تکرار خواهد کرد) با تغییرات بوجود آمده حلال مشکلات نیست بلکه خود مشکل ساز است.

مصالحه با طالبان و القاعده هم غیر قابل تصور و هم به لحاظ اخلاقی نفرت انگیز خواهد بود؛ سازش و معامله با سیاه ترین و قشری ترین عناصر نابکار طالبان که سرنوشت هزاران هزار انسان بلاکشیده و مردم مظلوم سرزمین مان که ستم و شکنجه رژیم طالبانی را با گوشت و پوست خود چشیده و تجربه

کرده اند، توسط کسانی که از حقوق بشر دم می زنند و دموکراسی را فریاد میکنند، به حراج گذاشته میشود. مردم افغانستان هرگز فراموش نکرده اند که طالبان در چند سال تسلط سیاه شان بر این مرز و بوم چه بیدادی را که به راه نینداختند و چه آسیاب سنگی را که بالای سر هموطنان شان نه گردانیده اند! آخر چه کسی قادر خواهد بود تا خاطرات تلخ و درد ناک نسل کشی ها، مثله نمودن ها، کیبل کاری ها، آدم کشی ها، زن ستیزی ها، فرهنگ ستیزی ها و رونق کشت و زرع مواد مخدر توسط طالبان سیاه کار را فراموش کند؟ مگر همین چند روز پیش این جلادان ۲۷ تن جوان معصوم و زحمتکش را که برای پیدا کردن لقمه نانی به کشور دیگری می رفتند با وحشیانه ترین طرز به خاک و خون کشانیدند تا بیشتر از پیش تخم ترس و وحشت را در دل های معامله گران و باداران رنگا رنگ شان بیفشاندند و آنان را به تسریع این سازش خاینا نه تشویق کنند.

اگر این استراتژی به نیت ایجاد اختلاف میان القاعده و طالبان طرح گردیده باشد و جداسازی طالبان از پیکره القاعده، شاید بتواند در یک مقطع زمانی از روند رو به توسعه بحران نا امنی جلوگیری نماید، اما با توجه به رابطه ارگانیک و مناسبات ایدیولوژیک میان گروه طالبان و القاعده این استراتژی، القاعده و حامیان منطقه ای آن را در موقعیت برتر قرار خواهند داد. رشد و تکثیر طالبان در مناطق قبایلی پاکستان و مذاکره با طالبان افغان و مشروعیت بخشیدن تدریجی به آنها در تغییر جغرافیای سیاسی منطقه منتهی و تداوم بحران در منطقه و مشروعیت یافتن طالبان را برجسته ترمی سازد، و شعار مبارزه علیه تروریسم بین المللی که در پای آن میلیارد ها دالر و تلفات هزاران انسان هزیننه گردیده به فراموشی سپرده خواهد شد.

**برای تشویق و ترغیب دولت و حامیان وی بخاطر مذاکره با طالبان چند تن از دانشمندان و نظریه پردازان خارجی از جمله بارنت روبین، رئیس مطالعات استراتژیژیک دانشگاه نیویارک و نظریه پرداز و طراح پالیسی حمله نظامی به افغانستان و عراق و احمد رشید ژورنالیست پاکستانی و کار شناس مسایل افغانستان نیز گفته اند که برای آوردن ثبات دایمی در افغانستان این کشور باید مذاکرات همه جانبه را با پاکستان در مورد خط دیورند آغاز نماید تا طالبان از القاعده جدا ساخته شود و ایشان از رئیس جمهور جدید امریکا تقاضا مینمایند تا از یک دیپلوماسی وسیع منطوقی که هدف آن اطمینان دادن به پاکستان در مورد نگرانیهای امنیتی اش است حمایت کنند. شورشگری را که عمدتاً در مناطق پشتون نشین واقع در شرق و جنوب افغانستان ریشه عمیق دوانیده است، نمیتوان تا زمانی که اسلام آباد برای طالبان و متحدان آنها پناهگاه های محفوظ و سایر کمکها را در مناطق قبایلی مرزی فراهم میآورد، شکست داد و شورای امنیت سازمان ملل متحد باید یک گروه تماس را متشکل**

از پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد، پیمان ناتو و عربستان سعودی به وجود آورد، تا مذاکرات بین هند و پاکستان در مورد افغانستان و کشمیر و بین افغانستان و پاکستان در مورد تعیین خطوط مرزی آنها، به راه بیندازند. این گروه تماس باید به روسیه و ایران در مورد نیات ایالات متحده امریکا و ناتو اطمینان‌های امنیتی بدهد.

در ضمن گزارش ۱۶ دستگاه استخباراتی مخفی امریکا تحت عنوان "حدس استخباراتی ملی" یاد شده است که، در آن از خرابی وضع امنیتی، رشد فساد در حکومت کرزی، تجارت مواد مخدر که نصف اقتصاد افغانستان را تشکیل می‌دهد، و افزایش حملات طالبان و متحدان آنها که در اثر آن شمار تلفات نیروهای امریکایی و ناتو در سال ۲۰۰۸ به تناسب سال گذشته افزایش یافته است سخن به میان آورده است.

انگلیس‌ها به صفت حامیان دموکراسی در افغانستان دیکتاتوری می‌خواهند که منظور شان طالبان است و می‌گویند با طالبان صحبت شود. هر روز در صدد یافتن راه معامله با طالبان اند. متأسفانه فضای روانی که در این روزها با سخنان مقام‌های عالی رتبه نظامی و سیاسی بریتانیا و امریکا شکل گرفته است که از سوی دیگر ممالک غربی نیز به طور غیر مستقیم حمایت میشود. به این طراحان معامله با طالبان باید گفت که اگر طالبان در افغانستان پیروز شوند، دیگر غربی‌ها در خانه‌های خود نیز امن نخواهند بود. از مدت‌ها به این سو دولت افغانستان با سیاست‌گذاری‌های مخفیانه و دور از چشم مردم، همیشه تلاش کرده است تا حلقاتی از طالبان را وارد حکومت کند که در برخی موارد از سوی جامعه جهانی نیز این گونه اقدامات شان مورد تایید قرار گرفته است. دولت افغانستان باید در نظر داشته باشد که در شرایط فعلی، اوضاع سیاسی کاملاً تغییر کرده است. نه گروه‌های مخالف مانند گذشته در چوکات سیاسی واحد، فعالیت میکنند و از رهبری واحد معین فرمان می‌برند و نه کشورها و حلقات سیاسی و نظامی از نفوذ و تأثیر گذشته خود بر گروه‌های مخالف برخوردار می‌باشند. بنابراین این باید با تحلیل وضعیت گروه‌های مخالف، طرف‌های مذاکره را با دقت و هوشمندی سیاسی شناسایی کنند. زیرا مذاکره با هر حلقه نظامی و سیاسی، خصوصاً حلقه‌های خشونت‌گرا، صلح و امنیت را در افغانستان باز نمی‌گرداند.

گروه طالبان هم با روی کار آمدن یک سیستم جدید اسلامی از دیدگاه خود آنها تأکید می‌ورزد و خروج نیروهای خارجی را به صورت پیش شرط مذاکره مطرح میکند. ولی موضع‌گیری رسمی دولت افغانستان، تا هنوز هم در ابهام قرار دارد.

آنچه از اظهارات رییس‌جمهور حامد کرزی به دست می‌آید که از اصل مذاکره با گروه طالبان و در کل مخالفان دولت حمایت میکند و حاضر است در هر سطحی با آنها وارد گفتگو شود. آقای اسپنتا وزیر خارجه افغانستان در روزهای آغاز این مذاکرات مخفی و غیر شفاف عربستان سعودی در یک

اظهارات تند بیان داشت و گفت آنانیکه برای کمک به ما آمده اند، اگر بخواهند این خاک را به دشمن تسلیم کنند، بهتر است که به خانه هایشان برگردند. چرا که در فرهنگ دینی ما و هم در فرهنگ ملی ما، تسلیم را جایی نیست. رود خانه هیرمند هزاران سال است که باغ های انار ما را سرسبز و شاداب می سازد و این در آینده نیز چنین خواهد بود. او افزود: "اینها پیام آوران تسلیم و منادیان فرار اند. صلحی که اینان به تبلیغ آن می پردازند، صلحی است که از طریق گردن های بریده و پذیرش بردگی باید تأمین شود. این صلح، صلح مردم افغانستان نیست و شگردهای اینان نیز بر ما اثر نخواهند گذاشت.

نخبگان سیاسی، قومی و خاندانی اقوام پشتون در مدت سه قرن اخیر حکومت های خاندانی و تک قومی را در افغانستان بوجود آوردند و در دوره های گوناگون این رهبران در آغاز بالای سرنوشت کشور با ممالک استعماری کهن و بعداً در زمان جنگ سرد زمینه مداخله نظامی شوروی را به این سرزمین مساعد نمودند که بعد از تقریباً یک دهه رقابت نظامی و خونین میان دو ابرقدرت جهانی، افغانستان تلفات و خسارات فراوان انسانی و اقتصادی را متحمل شده و منجر به سقوط نظام سوسیالیستی در جهان گردید و پس از آنها، بازی سیاسی دیگری را زیر نام طالب و القاعده با جهان غرب در راس امریکا انجام داد که بعد از براه اندازی و پایان یافتن جنگ های میان تنظیمی، گروه طالبان را تقویت نموده و پس از مدت پنج سال حکومت طالبان برای سقوط رژیم طالبان زمینه مداخله نظامی امریکا و جامعه جهانی را در کشور فراهم کردند. اینک از این مداخله نظامی غرب مدت هفت سال سپری میشود که غرب را از لحاظ مصارف کمر شکن اقتصادی و تلفات انسانی، نظامی به بحران دچار ساخته است و فعلاً مصروف بازی دیگر احیای دوباره طالبان در افغانستان هستند که مایه تشویش برای دیگر اقوام کشور و جامعه جهانی گردیده اند. جوانب منفی مذاکره غرب با طالبان رسمیت دادن و مشروعیت بخشیدن به طالبان و القاعده دانسته میشود. اثر گذاری افراد نفوذی وابسته به گروه طالبان و القاعده در شعبات تصمیم گیری جهان غرب بخصوص در امریکا و دیگر ممالک غربی را به نرمش در برابر طالبان وادار نموده اند.

در صورت انجام مذاکره با طالبان کشورهای غربی شکست و باخت کلان سیاسی را در سطح جهانی نصیب خواهند شد. تشدید بحران مالی در غرب - شکست ادعای طرفداری غرب از دموکراسی - رقابت و عرضه تولیدات تکنالوژی ارزان قیمت از جانب کشورهای رو به توسعه چین - هند - روسیه و دیگر کشورهای در حال رشد سریع اقتصادی را در مقابله با تولیدات تکنالوژی پر مصرف غرب به همراه داشته، تداوم تشدید بحران و مصارف هنگفت و سرسام آور جنگ های افغانستان و عراق برای غرب خیلی ها درد آور - شکننده بوده و موقف آن را از یگانه ابرقدرت جهانی تنزل خواهند داد. غرب باید برای مذاکره ویا معامله با طالبان منافع عامه مردم افغانستان را مدنظر داشته و اراده جامعه

کثیرالقومی کشور را در این امر بزرگ و سرنوشت ساز احترام گذارد و با نمایندگان واقعی اقوام گوناگون افغانستان تفاهم و مشوره نمایند. از مذاکرات غیر شفاف و دور از دید مردم اجتناب ورزند. عده از صاحب نظران اهل سیاست داخلی و خارجی پیشنهاد تشکیل کنفرانس بن دوم را مطرح می‌سازند که در آن همه گروه‌ها، احزاب و نمایندگان جامعه مدنی و رسانه‌ها سهم و حضور داشته باشند. اینها به این باور رسیده اند که ایده‌های انحصارگرایانه و محدود نگر از یک طرف و تمایل شدید تمام ارکان نظام به فساد و قانون شکنی از جانب دیگر، راه برنامه های اصلاحی را در کشور به کلی مسدود نموده است. یگانه راه بیرون رفت از بن بست موجود، نه نگاه اصلاحگرایانه، بلکه به رویکرد انقلابی ساختار شکنانه ضرورت است و بنیاد یک نظام مبتنی بر عدالت، برابری و دموکراسی، تنها با فروریزی ساختار نظام فعلی در کشور ممکن می‌گردد که نمایندگان کته گوری ها و گروه های مختلف اقشار جامعه افغانستان باید در یک کنفرانس وسیع البنیاد بین الافغانی جمع شده تا درباره تأمین صلح و ثبات و آینده کشور تصمیم عاقلانه و متحدانه را اتخاذ نمایند.

#### روی کردها:

- سایت کابل پریس زیر عنوان مذاکره با طالبان یا مشروعیت بخشیدن به طالبان؟ نویسنده: هادی میران
- سایت افغان پین، مذاکره با طالبان بار دیگر تاریخ را دگرگون خواهد کرد نویسنده: جواد ناصری
- سایت بی بی سی زیر عنوان مخالفت اسپنتا با طرح کنونی مذاکره با طالبان
- سایت آریائی زیر عنوان حامیان خارجی افغانستان شرم و حیا ندارند: نویسنده: - گل آقا رحیمی
- سایت پیام نهضت زیر عنوان مذاکره با طالبان نویسنده محمد عارف صخره
- سایت مشعل زیر عنوان مصالحه یا معامله؟ نویسنده: محمدنبی عظیمی
- یادداشت های صاحب این قلم ۲ ماه نوامبر سال ۲۰۰۸ میلادی

## قسمت دوم: عملکرد دوگانه و ناموفق هفتساله دولت افغانستان عدم نظارت جامعه جهانی از بازسازی نامتوازن در کشور

فقدان یک دولت دیموکراتیک در افغانستان سبب شده است تا ایجاد یک ملت واحد در کشور شکل نگیرد، و زمانیکه این وحدت نضج گرفته متأسفانه دیکتاتوری ظهور کرده است و این همزیستی ملی را به بهانه حفظ امنیت مرزها و حاکمیت ملی (استبدادی) از زمان امیر عبدالرحمن تا کنون، نسل کشی ها، تلاش برای محو هویتها، فصل خونین جنگهای تنظیمی و میان گروهی و قتل عامهای اتنیک و مذهبی امارت طالبان خدشه دار ساخته و فضای اخوت و برادری را متشنج گردانیده اند. افغانستان تا هنوز از گروه های پراکنده قومی، به یک ملت همبسته چهره عوض نکرده است. اگر مردم افغانستان در چوکات یک ملت همبسته و همگرا عرض وجود نمایند، قبل از هر چیز، باید شرایط رشد فکری و اندیشه ملی فراهم گردد. این شرایط که در عرصه های متفاوت مناسبات و روابط اجتماعی، زمینه را برای شکل گیری تفکر و اندیشه ملی فراهم مینماید، تا در کشوری مانند افغانستان با تکثر فرهنگ و نمادهای متفاوت قومی، که به تدریج باید از حالت نمادهای متکثر به یک ملت واحد و قابل پذیرش همگانی تبدیل گردد. اما بر خوردهای خونین اتنیک، قومی و مذهبی در تاریخ معاصر افغانستان، بخوبی مشت مبلغین، موجودیت ملت واحد، وحدت ملی را باز کرد و نشان داد، که سکوتهای موقتی نمیتواند تجسمی از وحدت ملی باشد. مردم افغانستان باید فاصله زیادی را تا رسیدن به وحدت ملی پایدار طی کنند.

وحدت ملی نه با آرزو و حسن نیت چند زمامدار و نخبه سیاسی بوجود می آید اما پروسه نسبتاً طولانی است، که باید از متن واقعیتها، تاریخی، سیاسی و فرهنگی مردم عبور داده شود و این مساله بدون مشارکت واقعی همه اتنیهای جامعه در قدرت، اداره امور جامعه، فرهنگ و اقتصاد امکان پذیر نیست. مردم و روشنفکران کشور اعم از پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک و سایر اقوام کشور که از تفوق طلبی مذهبی و قومی طالبان به ستوه آمده بودند، در انتخابات برای حامد کرزی رأی دادند، تا باشد اعتماد قومی در یک روند دیموکراتیک تحت زعامت وی ایجاد، و همبستگی ملی شکل گیرد. اما اینبار بازهم تیر مردم افغانستان به هدف نخورد، و سیاست های مطلق گرایانه رئیس جمهور عملاً همزیستی قومی را به مخاطره انداخته است. دولتمردان کنونی افغانستان، سنت عملکرد دولت های گذشته را تکرار میکنند و تا این رویکرد تغییر ننماید در حیات اجتماعی مردم افغانستان تغییری رونما نخواهد شد و میلیاردها دالر کمک جامعه بین المللی به نام مردم افغانستان در جیب ها و بانک های شخصی خواهند ریخت. بلند منزل های مافیای قدرت در شهرها و شهرک ها سر بلند خواهند کرد ولی فقر، چون هیولای بنیاد برانداز در زندگی مردم افغانستان چیره خواهد بود، واضحاً این پایان کار

نیست، اقوام باهم برابر و برادر افغانستان روزی در یک نظام دیموکراتیک این پیوند را تشکیل خواهند داد و بنام یک ملت واحد در کنار هم در یک فضای صمیمت و همدلی زیست کرده و نظام سیاسی دموکراتیک در کشور را بوجود خواهند آورد. یکی از اهداف آقای کرزی و طرفدارانش اینست که مناطق امن هزاره جات را در پوشش کوچی و غیره در جنگ و خون ریزی بکشاند و بعد دامنه این جنگ را در ولایات غربی و شمال کشور توسعه بدهند تا با همین بهانه جنگ و نا امنی «زمان ریاست جمهوری» خویش را برای چند مدت دیگری نیز تمدید نماید...

متأسفانه که یکی از نواقص عمده کلیه اقوام، و به خصوص مردم هزاره همین گونه «خوش باوری ها» بوده که در طول تاریخ فریب حکام خودکامه، افغانستان را خورده و همچنان از گذشته تا حال «درس عبرت» نگرفته و همیشه قربانی سیاست های نظام های استبدادی و تمدن ستیز در کشور گردیده اند. شرایط بوجود آمده پس از سقوط رژیم طالبان توقع میرفت فرصتی فراهم شود که اندکی از تنشها و بدگمانی های تک قومی کاسته و با خاموش شدن جنگها و تنشهای قومی، زبانی و مذهبی و ایجاد دولتی با مشارکت نمایندگان اقوام و کمک های نظامی، اقتصادی و عمرانی جامعه بین المللی برای مردم و دولت افغانستان سرنوشت این کشور را با آینده جدیدی برای تأمین صلح و ثبات امیدوار میساخت، و برای فراهم آوردن این فرصت، نیازمند حمایتهای جدی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه بین المللی در جهت برداشتن موانع همسازگاری اقوام و کاهش ناخوشتن داری های اجتماعی از زمره مهمترین شکل این گونه حمایتها تلقی میگردید. ولی با تأسف جامعه جهانی در این باره تجربه خوبی از خود تبارز نداده است. بازسازی بدون تبعیض و مطابق تعیین و تثبیت اولویت های مناطق مختلف کشور، یکی از وظایف ملی و اخلاقی حکومت و جامعه جهانی میباشد.

بخصوص جامعه جهانی و کشورهای کمک دهنده مسئولیت جدی برای نظارت از تحقق پروگرام بازسازی در مناطق نیازمند و حسابگیری از دست اندرکاران دولتی و انجوها را به عهده دارند و در برابر مردم افغانستان جوابده و پاسخگو میباشند. برای بیرون رفت از معضله کنونی لازم است تا جامعه بین المللی و دولت اگر در مبارزه با تروریسم و آوردن صلح و ثبات در کشور ما صادق هستند بهتر است با پذیرش واقعیت های عینی و ذهنی جامعه با انعطاف های لازم از سقوط دوباره کشور به مرکز تروریسم جلوگیری نمایند و برای شکستن بن بست کنونی ضروری است تا در ساختار حکومت کنونی با وارد ساختن شخصیت های با پشتوانه مردمی تدابیر لازم را با دید وسیع و بازتری فرا قومی و فرا گروهی اتخاذ نمایند. افغانستان یک کشور محروم از تمام ضرورت های اولیه و درگیر سه دهه جنگ و ویرانی و فقر در طی هفت سال اخیر به صورت غیر مترقبه شاهد دگرگونی ها و برنامه های غیر عادی و نا آشنا بوده است، که این برنامه ها و پروگرام ها در بسیار موارد نه تنها ضرورت های اولیه مردم ما را مرفوع نساخته و به اقتصاد ورشکسته کشور کدام کمک را انجام نداده است، بلکه فقط برای استفاده

جویان و تاراجگران پول توانسته است که بازار خوبی کمایی پول به دست آوردن را مهیا سازد. برنامه سازان برای انکشاف و ترقی افغانستان هنوز نداشته اند که ضرورت های اولیه این مردم چیست و چی را باید در اولویت قرار میدادند. بناءً در سالهای اول تحولات و بعضاً حالا هم با عجله دست به تطبیق پروگرام های غیر بنیادی و بی هدف میزنند و آنهایی که دست هایشان به این کیسه های پول میرسد بدون در نظرداشت دانش و تجربه کافی در ایجاد یک سازمان و یا برنامه دولتی و یا غیر دولتی پول های کمک شده به نام مردم فقیر افغانستان را به نامهای این و آن به تاراج میبرند که از جمله میتوان از تاراج مقادیر هنگفت پول تحت نام ایجاد هزاران سازمان و برنامه دولتی و غیر دولتی نام برد که در بسیاری موارد این سازمانها دور نما و هدف مشخص نداشته و نه تنها برای کشور و مردم فقیر ما کمکی را انجام داده نمیتواند، بلکه حساسیت ها و سوالهای را در میان مردم ما ایجاد مینمایند. ولی امیدواریم که این حالت ادامه نیابد، تا افغانستان دیگر از این مصیبت ها نجات یابد.

نزدیک به هفت سال پس از سرنگونی طالبان، آینده افغانستان هنوز روشن نیست. برغم ده ها هزار نیروی نظامی خارجی و میلیاردها دلار کمک مالی، این کشور همچنان با فقر شدید و نا امنی ناشی از حملات تروریستی و مرگبار متعدد مواجه است. کابل به مانند پایتخت یک کشور تحت اشغال می ماند. دیپلمات های خارجی و مقامات سازمان ملل متحد به علت خطر ربه شده اجازة ندارند به تنهایی در خیابانها تردد کنند؛ بنابر این پشت پنجره های دودی موتر های خود به تردد مشغولند. تعداد زیادی از خیابان ها و جاده های بزرگ تبدیل به سنگرهای سمنتی، و خط مقدم تبدیل شده است. گرچه جامعه جهانی و مسئولین دولتی همواره از بازسازی و تأمین عدالت اجتماعی و جامعه مدنی حرف میزنند، مگر در عمل مردم کشور اثرات بازسازی را به زندگی خود احساس نکرده اند، پس چگونه مردم میتوانند بالای کارکردهای جامعه جهانی و دولت کنونی و مفاهیم مشارکت ملی باور و اعتماد نمایند، برای بیرون رفت از معضله کنونی لازم است، تا جامعه بین المللی و دولت اگر در مبارزه با تروریسم و آوردن صلح و ثبات در کشور ما صادق هستند، در سیاست های شکست خورده هفتسال گذشته شان بازنگری نمایند و بهتر است با پذیرش واقعیت های عینی و ذهنی جامعه ما با انعطاف های لازم از سقوط دوباره کشور در منجلاب بدبختی جلوگیری نمایند، که اوضاع موجود نه به نفع مردم افغانستان، نه به نفع جامعه بین المللی و نه هم به نفع حلقات قوم پرست حکومت کنونی خواهد بود.

نیروهای خارجی و جامعه بین المللی از این بیشتر فریب مهره های شکست خورده خود را نخورند و نگذارند که حلقات قوم پرست و مغرض در حاکمیت کنونی از همه امکانات نظامی، اقتصادی و سیاسی شان در جهت تأمین منافع شخصی و گروهی خود و تخریب دیگران استفاده نمایند. جامعه جهانی به خاطر حل اساسی و دائمی مسایل کشور از انتصاب افراد بدنام و منفور در مناصب دولتی در خارج و



داخل کشور جلوگیری بعمل آورد. در توسعه و تأمین بازسازی متوازن بدون تبعیض بر اساس نیازهای بنیادی مردم هر ولایت، در زمینه ایجاد اشتغال به کار و کاهش فقر و بیکاری گامهای موثری برداشته و با قاچاقچیان مواد مخدر بدون انعطاف و استثنا و با جدیت بیشتری برخورد صورت گیرد و مصلحت اندیشی ها کنار گذاشته شوند. انکشاف متوازن بازسازی و نوسازی در هفت سال که گذشت، در کشور وجود نداشته گرچه مناطق هزاره نشین کشور در مدت هفتسال اخیر از با امن ترین مناطق افغانستان بوده است، زیرا مردم هزاره علاقه مندی دلسوزانه به خاطر صلح و ثبات دارند و بخوبی درک میکنند که در شرایط صلح آمیز مردم هزاره نفع بیشتر را نصیب خواهند شد. جای تعجب است که از جمله سه هزار کیلو متر سرک قیر ریزی شده در کشور صرف یک سرک چند صد متره در بامیان قیر ریزی گردیده است که: - اولین سرک قیر ریزی شده بامیان، با تبلیغات گوش کرکننده افتتاح شد. کار سرک کابل - هرات با بسیار کندی و تعلق به پیش می رود و از قیرریزی و اسفالت خبری نیست و هنوز دولت روی سرک بامیان - کابل جدی کار نمیکند و فقط فریب دادن مردم است و با این وضعیت ۴-۵ سال طول خواهد کشید تا این سرک تکمیل گردد. مردم هزاره از جامعه جهانی تقاضا دارند تا برای اشتغال یابی جوانان هزاره و انکشاف مناطق هزاره جات در بخشهای زیر ساخت اقتصادی - اعم از سرک، برق، استخراج معادن، زراعت عصری، شهرک سازی و غیره از طریق موسیسات اقتصادی کشورهای جهان سرمایه گذاری نمایند و همچنان تحقق خواسته ها و تقاضای برحق و عادلانه ذیل را از جامعه جهانی و دولت کنونی مطالبه مینمایند: - حل معضله کوچی ها باید بصورت دایمی و همیشگی - تطبیق پروژه سرک شاهراه آسیائی از کابل الی هرات از طریق هزاره جات - صدور فرمان ایجاد ولایات جدید پیشنهادی جاغوری، بهسود و پنجاب مناطق هزاره جات - رفع، لغو و از بین بردن فرمان تبعیض پسندانه سردار هاشم که علیه مردم هزاره شش دهه قبل صادر کرده بود بطور عملی و عینی و زمینه شمول فرزندان مردم هزاره اعم از پسر و دختر در موسیسات تحصیلات عالی نظامی، پولیس و بورس های خارجی جهت تحصیلات عالی بدون تبعیض فراهم ساخته شود و زمینه شمولیت جوانان مردم هزاره در مقام های عالی نظامی، پولیس، وزارت خارجه، در مقامات عالی وزارت خانه های دیگر و در ولایات - متناسب با شعاع وجودی و ترکیب نفوس که مردم هزاره سومین قوم در افغانستان است تأمین گردد.

یکی از روش سیاستمداران حاکم در هر جامعه تحمیق مردم است و به خاطر دوام حکومت شان به انواع حيله و نیرنگ و شعار های فریبنده مردم را سرگرم میسازند تا متوجه کم کاری، بی لیاقتی و بیعدالتی آنها نگردد و درباره مناطق هزاره نشین کشور چندین سال است که از این شیوه استفاده میشود و تنها با دادن شعارهای فریبنده و به نام اینکه این مردم صلح دوستند، آنها را از مطالبات برحق شان به دور نگه داشته اند. بخوبی میتوان کم کاری و بی توجهی مسوولین دولتی را در اجرای

امور کاری شان درک نمود، که چه گونه برای تثبیت اولویت ها و توازن تحقق بازسازی و تأمین مشارکت ملی و عدالت اجتماعی مانع تراشی و بهانه گیری مینمایند. برخورد همراه با تبعیض مسوولان دولتی افغانستان در ادوار گوناگون نسبت به انکشاف اقتصادی و اجتماعی در هزاره جات که قلب پرطپش کشور را تشکیل میدهد برای جامعه هزاره، همیشه سوال برانگیز بوده است. سران دولت های وقت کوشش داشته اند تا با حيله و فریب صدای اعتراض مردم هزاره را دفع الوقت کرده و با وعده های بی نتیجه و بی ثمر، مردم را اغفال نمایند. مردم افغانستان در سرزمین واحدی زیست مینمایند، پس در سرزمین واحد باید میزان بازسازی و انکشاف اقتصادی به گونه متوازن و متعادل آن به منصفه اجرا در آید. با وجود سرازیر شدن میلیارد ها دالر کمک جامعه جهانی به افغانستان بخاطر بازسازی و عمران وطن ما، با کمال تأسف در این قرن بیست و یکم هنوز هم بیش از ششصد خانواده فقیر مردم هزاره در مغاره ها زندگی میکنند و هشتاد و پنج فیصد مردم مناطق هزاره نشین کشور در زیر خط فقر قرار دارند و در زمستان سال روان خطر فاجعه انسانی در این ساحه متصور میباشد. این کمک ها کدام اثری بر زندگی مشقت بار مردم این ساحه وارد نکرده است و زندگی مردم مناطق هزاره نشین بدتر از دوهزار سال قبل که نیاکان شان در این منطقه زیست مینمودند گردیده است. در حالیکه در ولایات نا آرام کشور هم بودجه بازسازی، هم بودجه به نام جنگ، هم بودجه به نام کشت بدیل مواد مخدر پرداخته میشود و هم پول قاچاق مواد مخدر و از هر طریق امکانات مالی در آنجاها سرازیر میگردد. در مناطق مانند جنوب، شرق، جنوب شرق و جنوب غرب افغانستان که شمشیر طالبان در گردش است و جامعه جهانی از لحاظ نظامی بیشترین مصرف نظامی را در این مناطق متحمل میشوند و در هر نوبت عملیات گسترده ای را براه می اندازند.

اگر مکتبی، ساختمانی و یا سرکی ساخته شود به زودی کمین گران طالبی آنها را منهدم مینمایند، ولی بنا بر سیاست دولت کنونی زیاد ترین بودجه انکشافی در همین مناطق اختصاص یافته است. برخلاف مناطقی که از امنیت کامل بر خوردار است، که هزاره جات یکی از امن ترین نقاط افغانستان میباشد، خبری از بازسازی در آن محلات وجود ندارد. اگر یک سیاست مرموز در قبال هزاره ها در یک استراتژی بد خواهانه از سوی دست های ناپیدا، اعمال نمیگردید، بامیان یک موزیم نامنقول است. هنوز ده ها استوپه، رواق، بت های خوابیده، شهر غلغله، دره فولادی، آبشارهای طبیعی با آبهای معدنی، شهرهای در زیر خاک خوابیده، چهره تاریخی بامیان را به مثابه یکی از مناطقی با تاریخ باستان، برجسته می سازد، که اگر بازسازی آن روی دست گرفته میشود و برای کشفیات آثار تاریخی بودجه ای لازم اختصاص می یافت. باستان شناسان غربی به منطقه فرا خوانده می شد و زمینه آسایش آنها و سیاحان خارجی فراهم میگردد، در آن صورت هزاران توریست سالانه به بامیان می آمدند و با وارد شدن اسعار، در طی یکی دو سال مصارف بازسازی بامیان تلافی

میگردید. از آنجائیکه هزاره جات در قلب افغانستان موقعیت دارد و کوهستانی ترین مناطق کشور را میسازد و منابع غنی زیر زمینی در بطن این کوه پایه ها مدفن است، اگر کمی توجه و دلسوزی صورت بگیرد این سرزمین به غنی ترین و شگوفاترین ساحات افغانستان مبدل میگردد. مردم فقر زده و مظلوم هزاره جات می پرسند که در این سرزمین صلح آمیز هزاره جات بیعدالتی تا چه وقت ادامه خواهد یافت؟ چنانچه در این روز های نزدیک نشست توسعه شهری و فرهنگی بامیان در کابل با شرکت شماری از مقامهای بلند پایه دولت افغانستان و فرستاده ویژه دبیر کل سازمان ملل برای بررسی منابع مالی و راه های اجرایی شدن این برنامه برگزار شد، که در این نشست جلیل شمس، وزیر اقتصاد افغانستان از برگزار کنندگان این نشست گفت، جلب کمک و ایجاد هم آهنگی میان دولت افغانستان و نهاد های کمک کننده خارجی از اهداف عمده این نشست است. نهاد های کمک کننده و دولت افغانستان در این نشست وعده کردند که در زمینه نگهداری زیر بناهای تاریخی و زیر ساختهای این ولایت کمک خواهند کرد. اما مقدار این کمک ها در این نشست مشخص نشد. مسئولان تاکید کردند که "پسماندگی" بامیان به توجه ویژه ای نیازمند است. این مقامات می پذیرند که ظرف هفت سال گذشته توجه چندانی به بازسازی ولایت بامیان نشده است. گرچه این نشست بخاطر کمپاین تبلیغاتی انتخابات ریاست جمهوری برگزار شده بود و بیشتر مصرف سیاسی مبلغین را احتوا میکرد ولی روی هم رفته بالای بی توجهی و عدم بازسازی، طی مدت هفت سال اخیر در بامیان صحنه گذاشتند که تبعیض و غیر متوازن بودن بازسازی در کشور را از طرف حکومت کنونی برملا میسازد. مردم بامیان باید دیگر فریب تبلیغات این مبلغین دروغگو و فریبکار را نخورند که در این مدت هفت سال گذشته نیز چندین بار رهبران کنونی به مردم بامیان در ضمن چندین مسافرت تبلیغاتی وعده بازسازی داده بودند که تا هنوز جامه عمل نپوشیده است آنان صرف به مردم بامیان شعار تبلیغاتی و حرف تحویل دادند و رفتند که دوباره برای اخذ رای ضرورت پیدا کردند و این جلسه نمایشی را درباره بامیان برگزار نموده اند، تا مجدداً این مردم را تحمیق و فریب دهند. مردم بامیان به این آقایون میگویند دیگر نمیتوانید این مردم را فریب بدهید.

از طرف دیگر قندهار و بامیان به عنوان دو منطقه، برتری خواهی و محرومیت، مثال آورده میشود، بعید نیست که، کسانی از دایره انحصار با بهانه های چون: حفظ وحدت و منافع ملی، بگویند که، این حرفها وحدت ملی را می شکنند، نباید هزاره، پشتون، تاجیک و ازبک و یا قندهار و بامیان گفته شود!! اما مسئول این بحرانها و نا بسامانیها گردانندگان اداره و سیاستگران بی انصاف هستند، اگر میخواهند از اعتراض مردم و فریاد افشاگرانه در امان باشند، خود و اعمال شان را اصلاح نمایند. ولی استبداد بنا بر خصلت فریب کارانه ای که دارد هرگز متوجه اعمال نفاق افکنانه خود نمیگردد، مستبدان تاریخی همیشه، گناه خویش را به عهده مظلومان، که فریاد تظلم خواهی شان بلند است

میندازند. اقدامات دولت در ارتباط با معتدل سازی سیاسی، چون مشارکت ملی، دموکراسی، آزادی بیان، حقوق شهروندی و حقوق بشر و مسایل بازسازی مناطق اقوام مختلف کشور، در حد ریا کارانه بوده است که: مردم هزاره هنوز هم به جرم هزاره بودن از تمامی امتیازات ملی و مساعدت های جامعه جهانی، با ریاکاری محروم میشوند، مردان و زنان مردم هزاره کار، خانه و جوانان شان دانشگاه و امکانات تحصیلی ندارند، و هنوز هم در ادارات دولتی کشورش نقش و حضور مناسب نیافته که در سفارتخانه های کشور خود توهین و تحقیر می شوند، جوانان هزاره که با ظلم و تعدی از بدست آوردن بورسهای تحصیلی محروم میگردند، آنگاه حق دارند که به گفته ها و تبلیغات جامعه جهانی و این دولت اعتماد نکنند، اما بعد از هفت سال و برگزاری ده ها کنفرانس - بامیان، نه آباد شده است و نه هم صاحب سرک، هزاره ها باور دارند که: اگر بازسازی بامیان و دیگر مناطق شدیداً محروم هزاره جات منظور دولت می بود، بدون تشکیل کنفرانسهای بی نتیجه تا هنوز به اجرا در می آمد و عملی می گردید. مردم هزاره می بیند که هنوز هم از اقوام برتری خواه جنرال، وزیر ویا سفیر به دنیا می آید، هنوز هم فقط آنان برای کشور صادق و دلسوز، میباشند و دیگران غیرمطمین! بامیان همچنان ویران باقی خواهد ماند، که تفکر همنوایی با هزاره هنوز در افغانستان، ایجاد نشده است، بدین جهت معتقد هستیم، کنفرانس انکشافی بامیان که امروز در شهر کابل بر گزار گردیده است، از همان بازیهای بی ثمر و شاید هم تحمیق گرانه باشد، که پیش از این نیز بارها تشکیل گردیده و فراموش شده است. اما آنچه که میبینیم تا هنوز سهم بامیان کنفرانس و نصیب قندهار آبادانی بوده است و بازسازی ولی این دوگانگی در یک کشور متحد در قدم اول رسوا کننده، گردانندگان سیاسی کشور و جامعه جهانی میباشد.

### **رویکرد ها:**

- سایت آریایی زیر عنوان عملکرد متناقض دولت های افغانستان نویسنده:- نو اندیش
- سایت آریایی زیر عنوان مصارف هنگفت بیجا برای برنامه های غیر بنیادی و بی اساس داکتر جلیله سلیمی
- سایت سمنگان زیر عنوان سهم بامیان کنفرانس و نصیب قندهار آبادیست نویسنده رضا ضیائی
- سایت بی بی سی زیر عنوان نشست توسعه شهری و فرهنگی بامیان در کابل
- سایت آریانات زیر عنوان بازسازی افغانستان منبع :اکنونمیست ترجمه سعید شجاعی
- سایت کاتب هزاره زیر عنوان بی انصافی و عدم توازن در تطبیق بازسازی نویسنده:- صاحب این قلم
- یادداشتهای صاحب این قلم ۷ ماه نوامبر سال ۲۰۰۸ میلادی

## بارک اوباما نمادی از دفن اندیشه نژاد گرایانه تاریخ آمریکا در قصر سفید

انتخاب بارک اوباما به عنوان اولین رئیس جمهور سیاه پوست آمریکا، باورهای برابری انسان را در تاریخ و آراء مردم آمریکا متبلور ساخت. نامزد شدن اوباما در برابر جان مک کین در انتخابات با دوگرایش متفاوت سیاسی و از دو خاستگاه متفاوت نژادی که یکی در امتداد تاریخ، مورد تبعیض و تعصب قرار گرفته و دیگری متعلق به نژاد برتر بوده است، ظرفیت ذهنی و شهامت اخلاقی شهروندان امریکایی و بخصوص اکثریت غیر سیاه پوستان را به نمایش میگذاشت که رنگ پوست و تعلقات نژادی را معیار قضاوت تشخیص ندادند. در حقیقت نمادی از بلوغ اندیشه های انسانی در تفکر و رفتار جامعه آمریکا میباشد که ارزشهای دیموکراتیک را در جامعه پهناور آمریکا تمثیل مینماید. انتخاب یک سیاه پوست در مقام ریاست جمهوری آمریکا یک رخداد تاریخی و سیاسی را ثابت نمود که، دموکراسی فرخنده ترین و عام ترین دست آورد تمدن بشریت، یک راهکار برتر و انسانی تر می باشد و دموکراسی واقعی در این سرزمین نهادینه شده است، که اندیشه ها و ارزشهای های دموکراسی، برخلاف کشورهای شرقی و افغانستان، خون، رنگ، نژاد، دین و پول ارزش و نماد برتری و محبوبیت انسانها حساب نمی گردد.

بارک اوباما در این کار و زار انتخاباتی که بعد از ۲۱ ماه تلاش تبلیغاتی گسترده و با حدود ۷۵۰ میلیون دالر مصرف، توانست رقبای سرسخت کاندیدا را از صحنه کنار بزند، و در روز پنجم نوامبر سال ۲۰۰۸ پس از ۲۳۲ سال و ۴۳ رئیس جمهوری سفید پوست، یک جوان رنگین پوست، بعنوان امید ملت آمریکا برای بازگرداندن موقعیت داخلی و جهانی آمریکا خود را برای رفتن به کاخ سفید بعنوان چهل و چهارمین رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا در جهان آماده کرد. مردم آمریکا مسئولیت بزرگ تاریخی و مشکلاتی عظیم را در دستان رنگین پوستی بنام «بارک اوباما» گذاشت تا خرابی های ناشی از دوران بوش را ترمیم و به زخم های ناسور مردم آمریکا و جهان رسیدگی کند، البته که در این زمینه تشویب ها تا آنجا بالا گرفته که سه تن از سفید پوستان نژاد پرست، بجرم ترور اوباما چند روز قبل از برگزاری انتخابات آمریکا دستگیر شدند و ستاره شناسان هندی نیز مدعی شده اند که: ممکن است او ترور شود!.. اما علیرغم همه سختیهای که در برابر "اوباما" قرار دارد، چانس خوب اینکه حزب دموکرات در دو مجلس (سنا و نمایندگان) اکثریت چوکی های کنگره آمریکا را بدست آورده است و امیدواری مردم آمریکا را میتواند تا حدودی جابگو باشد. بارک اوباما بعد از پیروزی، در حالیکه با چشمان امیدوار به مردمش مینگریست و به آنان گفت که این پیروزی از من نه، بلکه از شماست و از دموکراسی که بشما اجازه داد تا مرا که برای همه غیر مترقبه بود انتخاب کنید. باید این تحول تاریخی را به مردم آمریکا تبریک گفت که باز هم در شکستن تابو دیگری در

جهان که همانا نژاد و نژاد پرستی است پیشقدم گردیده و رای مردم و خواست مردم را بوضوح بنمایش گذاشتند. این پیروزی به تعبیر آقای مک کین، رقیب انتخاباتی او، «صدای روشن مردم آمریکا» بود که خواهان تغییرات بنیادین در امور داخلی و بین المللی هستند. او، اواما در جشن بزرگ پیروزی خود، مهمترین حرفی را که تکرار کرد و گفت، «تغییر به آمریکا خواهد آمد». که ما باید آماده تحول باشیم، نه یک تحول ظاهری، بلکه تغییری که بتوانیم آن ها را باور کنیم. اواما با برنامه انتخاباتی مناسب توانست استعداد، منطق، سازماندهی خیلی منظم و عالی را به مردم آمریکا به نمایش بگذارد. انتخاب شعار جذاب "تغییر" توسط اواما به معنای ریشه کن کردن تفکر برتری طلبی، تعصب و نژاد پرستی سفید پوستان نسبت به سیاه پوستان از سیاست و فرهنگ جامعه آمریکا بحیث میراث تاریخی برده داری؛ و تغییر به معنای تبدیل سیاست های ناکام داخلی و خارجی آمریکا "تقسیم ثروت و افزایش مالیات بر طبقه ممتاز اولیگارشلی مالی و کاهش مالیات از شانه های طبقه متوسط آمریکا را مطرح ساخت که بیشتر مورد حمایت طبقه متوسط و ورشکسته آمریکا قرار گرفت. مردم آمریکا از طرح اواما در مورد خروج تدریجی عساکر آمریکا از عراق و افزایش قوا در افغانستان در سرکوب طالبان نیز حمایت کردند.

آقای اواما از نظر سیاستهای اقتصادی و اجتماعی، به طیف "لیبرال" تعلق دارد که از گسترش برنامه های خدمات اجتماعی و کمک به گروه های کم درآمد و تأمین منابع مالی مورد نیاز این برنامه ها از طریق مالیات سنگین تر بر شرکت های بزرگ و دارندگان درآمد های کلان حمایت میکند.

انتخاب بارک اواما بحیث نخستین رئیس جمهور سیاه پوست آمریکا رویاهای مارتین لوتر کینگ مبارز حقوق مدنی سیاه پوستان را که در سال ۱۹۶۸ میلادی به دست یک سفید پوست نژاد پرست ترور شد به حقیقت عملی مبدل ساخت. اواما عقیده اش را در شیوه مبارزه داکتر کینگ که برای دستیابی حقوق مدنی سیاه پوستان او جانش را فدا کرد، هرگز پنهان نه نمود. وی سخنان تاریخی داکتر کینگ را که در مورد برابری و همزیستی سیاه و سفید پوستان گفته بود که اکنون متن همان سخنرانی او در یک موزیک بسیار هیجان انگیز در میلیون ها نسخه در سراسر جهان پخش شده است، «من رؤیایی دارم» روزی این ملت بر خواهد خاست و به معنای حقیقی زندگی خواهد کرد. اواما در جریان تمام کارزار انتخاباتی از آن الهام میگرفت. بارک اواما که خود نمادی از همه تبعیض های تاریخ آمریکاست، او چهره ای جدیدی از آمریکا را با خود به ارمغان آورده است. ایالات متحده آمریکا با هفتاد و نه فیصد جمعیت سفید پوست که اکثریت را در این کشور تشکیل میدهد در نهایت دموکراسی و عدالت اولین رئیس جمهور سیاه پوست خود را در حالی انتخاب نمود که سیاهپوستان فقط دوازده فیصد جمعیت این کشور را تشکیل میدهند. تاریخ سیاه پوستان آمریکا با تبعیض و تعصب گره خورده است. سیاه پوستان در تعاملات سیاسی و مناسبات اجتماعی حتی کم ارزشتر و کم اهمیت تر از

حیوانات مورد رفتار و قضاوت قرار گرفته و نظام برده داری بر سرنوشت آنها حاکم بوده اند که صفحات تاریخ امریکا رنج نامه تلخ، و محرومیت این مردم و رفتار نژاد گرایانه نژاد برتر را منعکس مینماید.

مردم سیاه پوست امریکا با مبارزات خونین و مشقت باری طی چندین قرن بخاطر رهائی شان از زیر یوغ برده گی قربانی های بی شماری را دادند و بخصوص در نیمه دوم قرن بیستم نهضت ضد نژاد پرستی برهبری مارتین لوتر کینگ مبارزات سیاسی مسالمت آمیز را به پیش میبرد که در نتیجه مبارزات او و طرفدارانش - فضای نسبی رفع تبعیض و تعصب نژادی بصورت آرام و آهسته در سرزمین امریکا ایجاد گردید که در سه دهه نیمه دوم قرن بیست، زمینه بهتر حضور سیاه پوستان در نظام دولتی امریکا فراهم شد و چهره های زیادی از میان تحصیل کردگان نسل جوان سیاه پوست امریکا در رهبری ادارات دولتی ایالات گوناگون و دولت مرکزی روی کار شدند که میتوان از جنرال کولن پاول و خانم کندیل رایز در مقام وزارت خارجه امریکا نام برد. تأمین حقوق سیاه پوستان امریکا راه دراز و طولانی و همراه با فداکاری و قربانی ها را در طی چندین قرن طی نموده است، تا اینکه شخصیت تحصیل کرده و جوان از نسل جدید مردم سیاه پوست امریکا رویا و آرمانهای تاریخی و دیرینه مبارزات دادخواهانه مارتین لوتر کینگ و یارانش در چهره بارک اوباما بحیث نمادی از دفن رفتار و اندیشه های نژاد گرایانه تاریخ پر از تبعیض و تعصب امریکا در قصر سفید تبارز یافت و بارک اوباما تاریخ را درگستره جغرافیای سیاسی امریکا و جهان ورق زد و با کسب بیشترین آراء اولین رئیس جمهور سیاه پوست امریکا گردید. پیروزی اوباما نه تنها محصول مبارزات سیاه پوستان بلکه واقعیتگرایی - سطح عالی بلوغ سیاسی جامعه سفید پوست امریکا را نیز به نمایش میگذارد که در جهان معاصر نمونه آن تا هنوز وجود نداشته اند. گزینیش اوباما چهره جنگ طلبانه و تخریب شده امریکا را در هشت سال حکومت بوش ترمیم، که دوباره اقتدار و ابهت از دست رفته آنرا با تحقق دموکراسی در اندیشه و رفتار رای دهی مردمش در این سرزمین احیاء نمود.

مبارزات دادخواهانه سیاه پوستان امریکا با مبارزات دادخواهانه مردم هزاره افغانستان شباهت های زیادی دارند. جامعه هزاره افغانستان نیز مانند سیاه پوستان امریکا چندین قرن یوغ نظام برده گی را بر شانه هایش حمل می کردند. مبارزین جامعه هزاره و روشنفکران واقع بین اقوام دیگر افغانستان برای رهائی مردم هزاره از زیر یوغ برده گی مبارزات فداکارانه همراه با قربانی های بیشماری انجام دادند، که بالاخره با حمایت نهضت جوانان افغان سیستم برده گی از بالای شانه های نحیف مردم هزاره در دهه دوم قرن بیست از طرف شاه امان الله خان طی فرمانی لغو و رفع گردید. ولی بعداً نیز تبعیض و تعصب با شیوه های جدید آن از طرف نظام استبدادی خاندانی و قبیله‌ای در ابعاد نژادی، مذهبی، سرزمینی و جغرافیائی و زبانی با شدت وحدت هر چه بیشتر از گذشته بالای جامعه هزاره در بخش های ادارات دولتی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی بیداد میکرده است و هزاره بودن در شهرهای

بزرگ کشور و بخصوص شهرکابل به یک دشنام اجتماعی مبدل شده بود و مردم هزاره در هر نقطه از افغانستان و حتی در منزل و زادگاهش نیز مورد تحقیر و اهانت کارمندان دولتی و کوچی ها قرار داشتند. در سه دهه جنگ در افغانستان مردم هزاره نسبت بدیگران بزرگترین قربانی این جنگ ها بوده اند، بعد از تشکیل و ایجاد دولت کنونی جامعه هزاره امیدوار بودند که برابری و عدالت در کشور استقرار خواهند یافت. مگر در هفت سال اخیر تجربه نشان داد که هنوز هم تبعیض و تعصب از میان نرفته و مردم هزاره در شرایط کنونی نیز بار محرومیت و تبعیض را در ادارات دولتی، مؤسسات، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی لمس مینمایند و تاهنوز هم راه درازی برای ملت شدن جامعه افغانستان باقیست به امید آن روزی که آرمانها و اندیشه های دادخواهانه مردم کشور و بخصوص مردم تحت ستم و تبعیض هزاره تحقق پیدا نماید و فرصت به چهره های سیاسی برجسته از میان نسل تحصیل کرده جوان مربوط بیکدی از اقوام محروم کشور بخصوص جامعه هزاره مانند بارک اوباما میسرگردد و مردم افغانستان به آن حدی از بلوغ عالی سیاسی رسیده باشند تا رئیس جمهور کشور را از میان نخبگان این اقوام تحت ستم انتخاب و شاهد دفن نماد نژاد گرایانه در ارگ شهرکابل باشند.

به امید آنروزی که مردم افغانستان نیز بتوانند با آزادی تمام و بدون دغل کاریهای افغانی و ریاکاریهای نژاد پرستانه، نظام و رهبری کشور شان را آگاهانه انتخاب نمایند. پیروزی اوباما نشان داد که رفتار و اخلاق نژاد گرایانه سرانجام دفن تاریخ میگردد. امیدواریم که روزی، مردم افغانستان نیز شاهد دفن اینگونه رفتار و افکار در این سرزمین باشند. انتخاب اوباما الهام دهنده به میلیونها انسان قربانی نژاد پرستی، تعصب قبیله‌ای در سراسر جهان و بزرگترین پیام برای افغانستان که در سه دهه اخیر معیار انسانیت را قبیله پرستی، نژاد پرستی، سردار سالاری و قبیله سالاری تشکیل می دهد، میباشد. انتظار می رود که آقای اوباما علی رغم بن بست ها و موانع متعددی که حکومت بوش در طول هشت سال گذشته در افغانستان به عنوان خاستگاه تروریسم به وجود آورده اند، رویکرد تازه را برای حل مسائل افغانستان در پیش گیرد، هرگونه شکست آمریکا در افغانستان به منزله آفتی است که ایالات متحده خود نیز در آن گم خواهد شد. کنار کشیدن از افغانستان و شکست ناتو در آن برای آمریکا و ناتو پذیرفتنی نیست. اگر آمریکا نتواند دستاوردی داشته باشد، نه تنها ابهت ظاهری اش فرو خواهد ریخت و به غول شکست خورده مبدل و سیطره سیاسی آن را از بین خواهد برد. ولی آنچه که اوباما در هنگام مبارزه انتخاباتی در برابر مردم آمریکا و جامعه بین المللی به انجام آن تعهد سپرده است، جهان باید شاهد تغییرات عمده در استراتژی آمریکا در افغانستان و شدت عمل آن در مبارزه با تروریسم بین المللی باشند. طالبان و مناطق دور افتاده قبایلی پاکستان، که در هنگام آغاز جنگ در افغانستان، از نظر دور مانده بود، در حال تبدیل شدن به قلمرو امن جنگجویان وفادار به شبکه القاعده و گروه طالبان است که توانستند مجدداً به سازماندهی، تجدید قوا و طرح حملات مرگبار برضد نیروهای



خارجی مستقر در افغانستان بپردازند. خشونت‌ها و عملیات مرگبار انتحاری در افغانستان به حدی تشدید شده اند که، با وجود شصت هزار نیروهای خارجی و دست کم یکصد هزار سرباز اردو و پلیس افغانستان، حتی برخی فرماندهان ارشد نیروهای خارجی هم اعتراف میکنند که طالبان را نمی توان از راه نظامی شکست داد و باید با آنها به نوعی معامله و توافق برای پایان دادن به خشونت‌ها دست یافت. پس از نیم دهه فروپاشی طالبان، دوباره از جانب دولت افغانستان و حامیان سیاسی گروه طالبان، بویژه پاکستان و عربستان، تحرکات هدفمندی برای دخالت در روند بحران سیاسی افغانستان تبارز یافته است. جوانب مختلف مذاکره کنندگان با طالبان باید رابطه پیچیده طالبان و القاعده و مافیای مواد مخدر را نیز در نظر بگیرند، طالبان چهل درصد از مصارف مالی خود را از طریق قاچاق مواد مخدر تهیه میکنند و این مسأله را ناتو و سیاست‌های نادرست آقای بوش برای آن‌ها تسهیل کرده است، تا پیامد مذاکرات بهبود وضعیت امنیتی و ثبات در کشور باشد.

اوباما در مبارزات انتخاباتی خود بارها بر توجه جدی نسبت به افغانستان تأکید نموده بود، که ارسال نیروهای بیشتر نظامی به افغانستان هماهنگی با متحدان بین‌المللی، بویژه ناتو و اتحادیه اروپا در تصمیم‌گیری‌ها و عملیاتی‌های مشترک نظامی - سیاسی در قبال افغانستان از یکسو و جلب همکاری قدرتهای منطقه‌ای ذیدخل در افغانستان، بخصوص، ایران، روسیه، هند و حتی سایر کشورها مانند چین، ترکیه، عربستان سعودی و نیز کشورهای حوزه آسیای میانه در ارتباط با افغانستان یکی از نشانه‌های جدی مبارزه با رشد روز افزون گروه طالبان و القاعده خواهد بود، با توجه به نقش مهم و موثر پاکستان در حمایت و تجهیز گروه طالبان و پناه دادن به القاعده، تمکین و وادار ساختن اسلام آباد در امر ریشه کن ساختن منابع و پناهگاه‌های نظامی، فرهنگی و معنوی تروریسم و طالبان، با هر وسیله‌ای حتی به زور و اجبار، میتواند این پیروزی را تسهیل و تضمین نماید. انتظار مردم افغانستان از اوباما بعنوان یک عنصر تحول طلب، حقوق خواننده و برخاسته از یک پایگاه اجتماعی و منسوب به جامعه مظلوم که طعم تلخ تبعیض و بیعدالتی را چشیده، این است که برای کمک به افغانستان و ایجاد تغییرات اساسی در این کشور باید توجه و تمرکز بیشتر بر پروسه تعادل و تناسب قدرت و حاکمیت سیاسی در افغانستان نماید.

مسلماً که تعادل و ترکیب دولت کارآمد بر اراده عناصر متعهد و کاردان استوار باشد، و هم با توجه به نزدیک شدن به انتخابات سال ۲۰۰۹ چنین فرصتی نزدیک است. آقای اوباما باید از روند و عناصری در افغانستان حمایت نماید که مستلزم اتخاذ یک سیاست دقیق و عادلانه در جهت اجرای پروسه بازسازی متعادل و متوازن باشد، طوریکه با صرف نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار در ظرف هفت سال گذشته، فرصتهای زیادی به هدر رفته، بدگمانی‌های اجتماعی فراوانی ایجاد کرده است. مبارزه با تروریسم در افغانستان، زمانی به نتیجه مطلوب میرسد که تنها مبتنی بر گزینه نظامی نباشد بلکه جنبه

های فرهنگی اقتصادی، تبلیغاتی، سیاسی و اجتماعی آن مورد توجه قرار داده شود، و تا زمانی که فقر، جهل، بی سوادى و زندگى قبیلوى و مراکز تغذیه تفکر افراط گرائى وجود داشته باشد، شکست فیزیکی طالبان و القاعده یک پیروزی موقتی و کوتاه مدت بوده که در اندک زمان مجدداً احیا خواهد شد. که با این دیدگاه، فصلی جدیدی در نگرش دولت امریکا نسبت به افغانستان گشوده و در نحوه مدیریت رفتار و سیاست امریکا درباره آن تغییرات جدی وارد خواهد آمد.

#### منابع:

- سایت کابل پریس تحت عنوان باراک اوباما و معادله مجهول بحران افغانستان نویسنده: حمزه واعظی
- سایت سرنوشت تحت عنوان پیروزی اوباما دفن باورهای نژادگرایانه نویسنده: فرشته حضرتی
- سایت سمنگان تحت عنوان پیروزی اوباما نماد اراده تحقیر شدگان و بردگان است، نوشته: رضا ضیایی
- سایت آریانانت تحت عنوان اوباما خواب های مارتین لوتر کینگ را به حقیقت مبدل کرد نویسنده: هارون امیرزاده
- سایت خاوران تحت عنوان نماینده همه تبعیض های تاریخ آمریکا در کاخ سفید نویسنده: مهسا طابع
- سایت خبری بی بی سی تحت عنوان جنگ افغانستان میراث پیچیده اوباما نویسنده: عزیز حکیمی
- یادداشت های صاحب این قلم ۱۶ ماه نوامبر سال ۲۰۰۸ میلادی

## فشرده ای از زندگی نامه نویسنده کتاب:



فوتوئی محمد عوض نبی زاده در سال ۱۹۹۰

محمد عوض نبی زاده هفتم اکتوبر سال ۱۹۴۹ میلادی در یک خانواده ای دهقان در قریه توپ شاهی تگاب برگ علیای ولسوالی پنجاب ولایت بامیان متولد گردید. وی در مکتب ابتدائیه قریه تگاب برگ آموزش ابتدائی و در لیسه صنایع کابل تا صنف نهم را فراگرفت و در لیسه شبانه

انصاری کابل آموزش دید و در سال ۱۹۸۷ از دانشکده حقوق دانشگاه کابل فراغت یافت. برای دوازده سال در مطابع دولتی بحیث کارمند فنی در رشته چاپ کتب کار نمود.

محمد عوض نبی زاده با حوا خداداد در سال ۱۹۷۸ ازدواج کرد ایشان دارای شش فرزند یک پسر و پنج دختر هستند. او پس از قیام نظامی ۲۷ اپریل به عنوان رییس عمومی مطابع دولتی تعیین و برای مدت کوتاهی در این سمت کار نمود. محمد عوض نبی زاده بتاريخ ۲۵ دسامبر همان سال در پی تصفیه ها و بازداشت های پرچمی ها و دیگران از سوی خلقی ها بازداشت، زندانی سیاسی و شکنجه شد.

در پایان سال ۱۹۷۹ از زندان رهائی یافت، محمد عوض نبی زاده از دسامبر ۱۹۷۹ الی مارچ ۱۹۸۱ رییس مطابع دولتی و از مارچ ۱۹۸۱ الی فبروری ۱۹۸۲ والی ولایت بامیان و از مارچ ۱۹۸۲ الی سپتامبر ۱۹۸۲ دوباره رییس مطابع دولتی و از سپتامبر ۱۹۸۲ الی فبروری ۱۹۸۷ معین وزارت اقوام و قبایل و بعداً معین اول وزارت امور ملیتها، و از فبروری ۱۹۸۷ الی مارچ ۱۹۹۱ رییس عمومی اداره امور ملیتهای شورای وزیران و از مارچ ۱۹۹۱ الی می ۱۹۹۲ معین وزارت امور سرحدات و قبایل بوده است. در سال ۱۹۸۳ عضو کمیته مرکزی ح. د. خ. و از ۱۹۹۱ عضو شورای مرکزی حزب وطن و در سال ۱۹۸۰ عضو شورای مرکزی اتحادیه های صنفی افغانستان و در سال ۱۹۸۵ معاون و منشی شورای مرکزی ملیت هزاره و بعداً مرکز انسجام امور ملیت هزاره شده است. محمد عوض نبی زاده از نومبر ۱۹۹۸ به اینطرف در خارج همراه با همسر و فرزندان زندگی میکند.